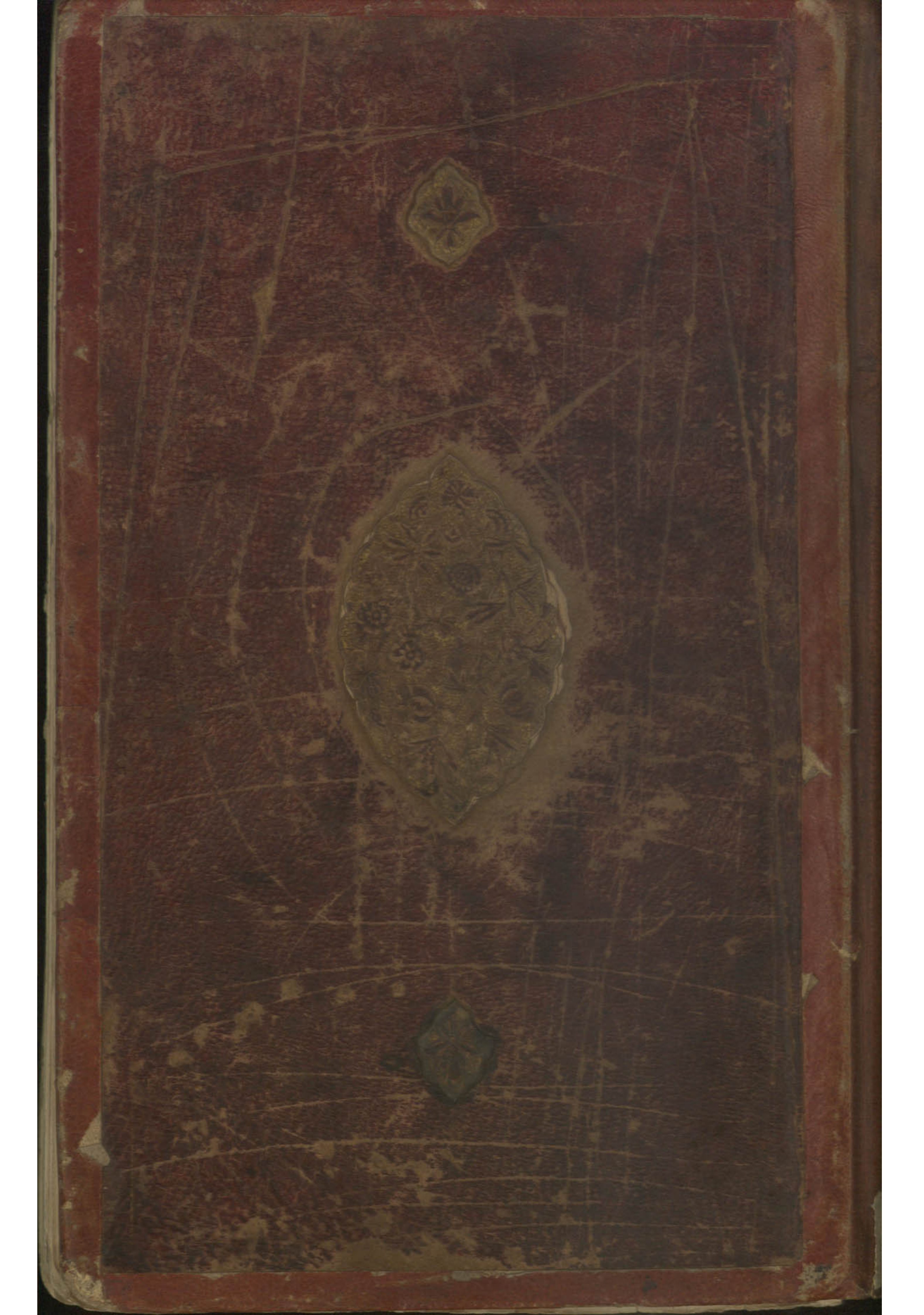
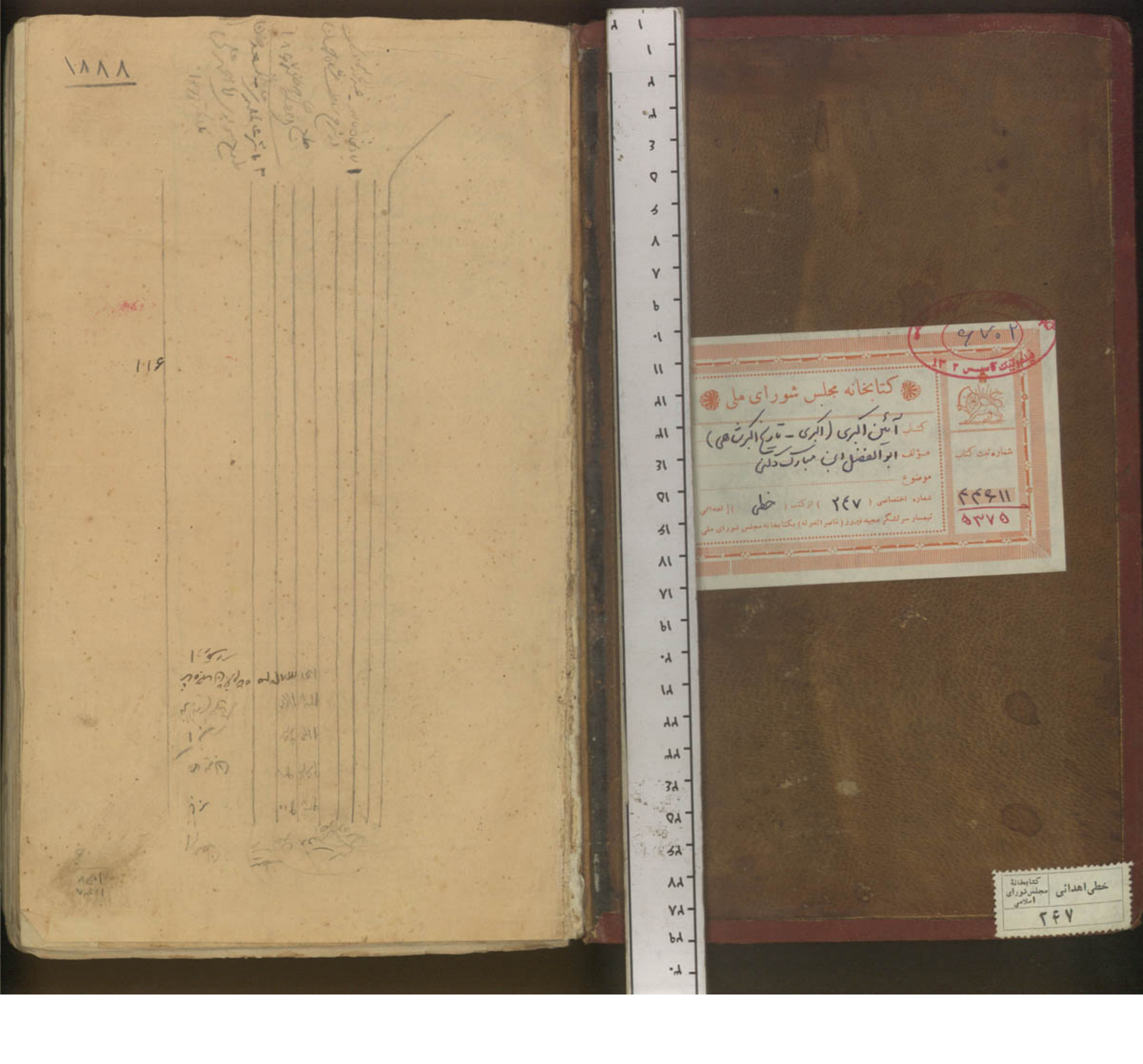
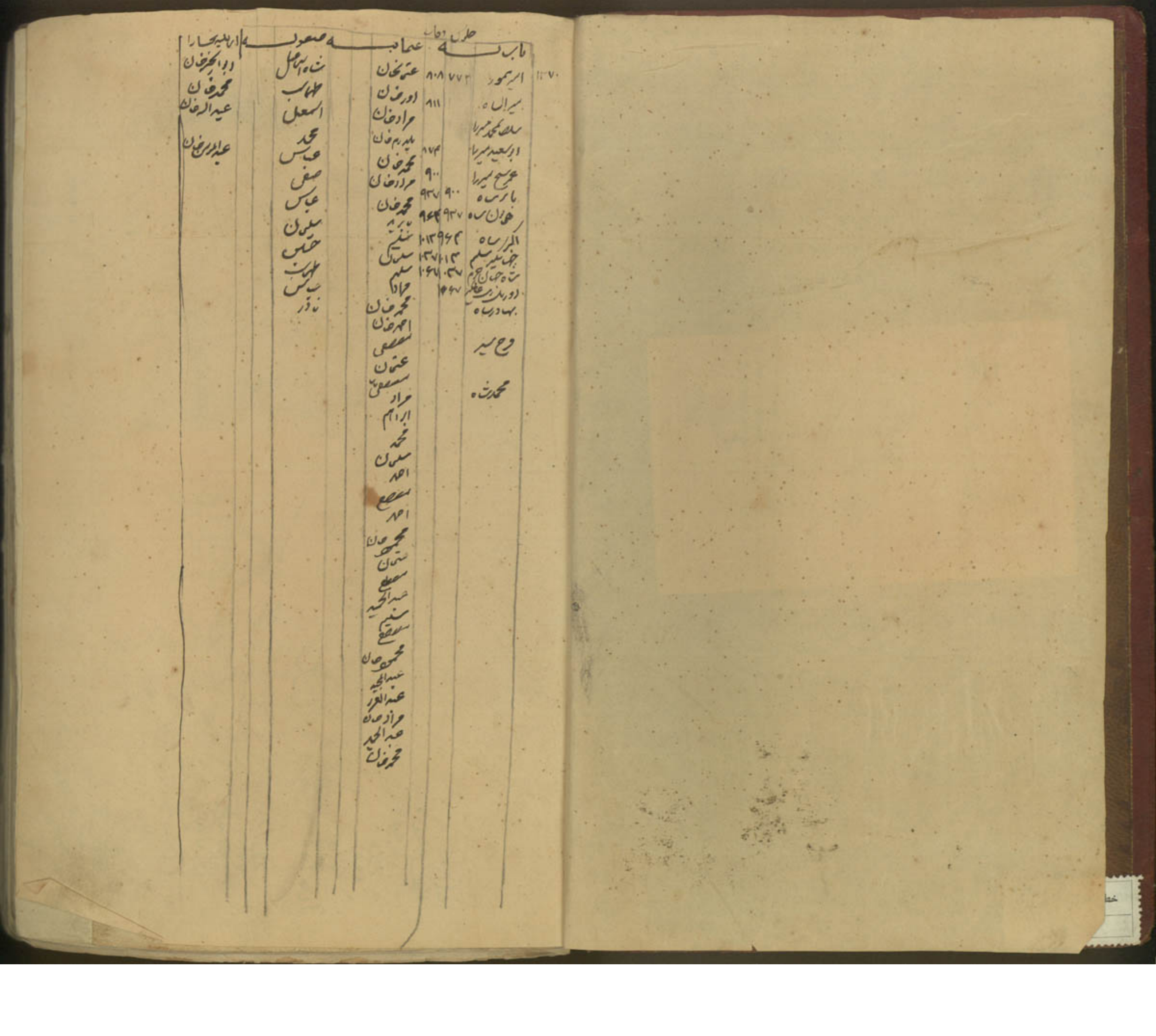




١٨٨٨
کتابخانه مجلس شورای ملی
کتاب آئین اکبری (اکبری - تاریخ اکبرشاهی)
مؤلف ابوالفضل بن مبارک دکنی
موضوع
شماره اختصاصی ٢٤٧ خطی
شماره ثبت کتاب
٤٤٦١١
٥٣٧٥
٤٧٠٢
خطی اهدائی
کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
٢٤٧


۱۸۸۸
کتابخانه مجلس شورای ملی
کتاب آئین اکبری (اکبری - تاریخ اکبرشاهی)
مؤلف ابوالفضل ابن مبارک دکنی
موضوع
شماره اختصاصی (۲۴۷) از کتب (خطی) اهدائی
شماره ثبت کتاب
۴۴۶۱۱
۵۳۷۵
کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
خطی اهدائی
۲۴۷

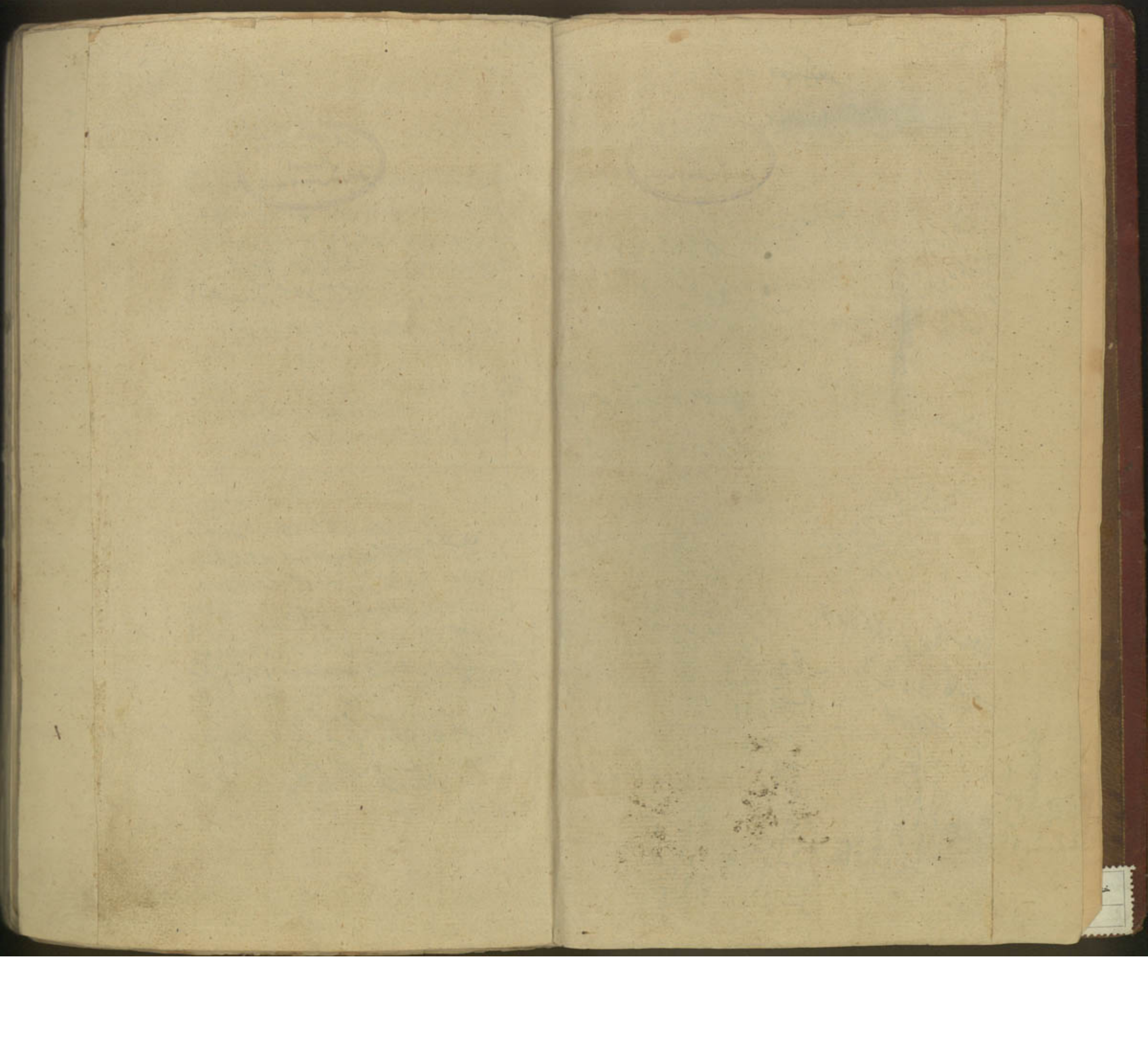

۱۸۸۸
۱۱۶
کتابخانه مجلس شورای ملی
کتاب آئین اکبری (اکبری - تاریخ اکبرشاهی)
مؤلف ابوالفضل ابن مبارک دهلی
موضوع
شماره اختصاصی (۲۴۷) از کتب (خطی) اهدائی
شماره ثبت کتاب
۴۴۶۱۱
۵۳۷۵
۶۷۰۲
خطی اهدائی
کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
۲۴۷



١٢٧٠

بابریه	جلوس	وفات	عثمانیه	صفویه	ازبکیه بخارا
امیر تیمور	٧٧٣	٨٠٨	عثمان خان	شاه اسماعیل	ابو الخیر خان
میران شاه		٩١١	اورخان	طهماسب	محمد خان
سلطان محمد میرزا			مراد خان	اسمعیل	عبد الله خان
ابو سعید میرزا		٨٧٤	یلدیرم خان	محمد	عبد المؤمن خان
عمر شیخ میرزا		٩٠٠	محمد خان	عباس	
بابر شاه	٩٠٠	٩٣٧	مراد خان	صفی	
همایون شاه	٩٣٧	٩٦٣	محمد خان	عباس	
اکبر شاه	٩٦٣	١٠١٣	بایزید	سلیمان	
جهانگیر سلیم	١٠١٣	١٠٣٧	سلیم	حسین	
شاه جهان خرم	١٠٣٧	١٠٦٧	سلیمان	طهماسب	
اورنگ زیب عالمگیر	١٠٦٧		سلیم	عباس	
بهادر شاه			مراد	نادر	
فرخ سیر			محمد خان		
محمد شاه			احمد خان		
			مصطفی		
			عثمان		
			مصطفی		
			مراد		
			ابراهیم		
			محمد		
			سلیمان		
			احمد		
			مصطفی		
			احمد		
			محمود خان		
			عثمان		
			مصطفی		
			عبد الحمید		
			سلیم		
			مصطفی		
			محمود خان		
			عبد المجید		
			عبد العزیز		
			مراد خان		
			عبد الحمید		
			محمد خان		


کتابخانه مجید فیروز
اهدائی
بکتابخانه مجلس شورایملی



تاریخ اکبرشاهی
تالیف ابوالفضل ابن مبارک
دکنی

بسم الله الرحمن الرحیم

الله اکبر این چه دریاست ژرف و شناخ تنگدست در آن
در وادی آن اواره مینوی نظم ... اگرچه ایزد جهان افروز شهان
چون السعی روز اوکرد ... چرا ... تیره کننده تیر ... فلک ... دود
جوز ... دبیر ... حلت ... جو ابسال ... الف خط
چون بود ... اشت ... و ... جراس ... اهرمی
حراف ... هر ... ده ... دهن ... ن ... ک
و ... اه ... کم ... سرادان ... بردان ... ره ... آن ... خس
... ا ... ادا ... ن ... وحد ... سحر ... ود ... و ... دران
... دم ... دا ... تنگ لحد حق ... دم ... ان رالظی
... داد ... روح ... بی ... دهد ... نظم ... راه ... دده سهراو
... اکر ... داد ره ... داد ... د ... ورده ... مجرد ... دهد ... زیان

... روی ...

آسمان و زمین و حمد دادار جان و تن آورین هم آغاز را مایه سرافرازی و هم انجام را پرده نوازی
هم قافله سالار سخنوران و هم شهریار سخنوری چراغ کلبه تاریک نشینان انیس خلوت سرای خلوت گزینان
درد افزای طبع مشتاقان کوی صفا جویی مرهم بند ناسور خستهٔ درد مان گنج پایکسای نوشداروی خوراک
نوشان ... حسرت ... شکسته دلان زاویه خاموشی ازم آرای دلاوران هنگامه جوش بزم افروز
معشوق فراجان بارگاه اطمینان تشنه لبان دریافت را اشتیاق بخش ... دلان بادیه جویای
رجوع افزا ازینجاست که خردپروران بیداردل همه ... شوق و پاآرای شغف دست فکرت از دامن
هودج کبریا کوتاه داشته تشنه لب و آبله پای هزاران جوش و خروش فرو خورده مهر خموشی بر لب نهاده اند
و بد ... انصاف پای ادب در دامن عجز پیچیده در کنج شناسائی اگر از عطیه خانه تقدیر نداده باشند
شروع نکرده اند **نظم** راه کمال تو از حرف و نقط رنگ درخت : عالم علم تو را تهمت سخن داروست :
بر در اندیشه را تخت غیرت زند : لقمه حیرت بروی ... جهل از قفا : ... سپاس ایزد چون از
احاطه امکان بیرون و ستایش او نه میان از احصای الوان افزون **نظم** حدیث آنجا که از بر
سخن است : ... سبحانی ... است : ز ... حمد ... جوش : که گرد قطره دریا
در آغوش : ... که در جرس درکتاب است : که این حرف ... ماهتاب : سخن را چه پایه محمل
آرای : ... آویز غیر ... بجانب های : هر گاه زمین ... را ... اطه ... ناسب ... خاکیان را
با افلاکیان راه سخن ... باشد مکانیان را با لامکانیان چه نسبت خواهد بود تا حضرت مع ذره خاک
... آفتاب عالمتاب و ... محبوس ... امکان و حدوث را ... ازل و وجوب
و قدم چه حد و کدام یارا ... گشته ... را درشعشعه نیر جهان افروز ... داری چه بهره و قطره
شبنم را با بحر ذخار و ابر ... لاف ... نصیبه ... ذره ... قروح ... بخشش ...
اگرچه او را ... شناسد و ... گوید ... میگوید ... گنکای ظلمت ... نیست
و عدم مطلق را با وجود و حجت ... کامیاب ... رسائی نتوانند شد تا دمی چند در هوای ستایش
اوزند یا قدمی چند در صحرای ادراک ... بخرونات او نهند او را در معرض ستایش ... کار ...
... یافته ... سلطانی سخن ... حود ... انام ... خواص و عوام ساخت
نظم پای سخن اگر ... دست : ... تو ... : ... سخن ... پرورست :

چون که بخوان تو رسد لا غیرت • ای برتر از کرسی عقول و اوهام و ای والاتر از ساحت عناصر و اجرام چون
معرفت ذات و صفات بخشیدی معلوم شد که سپاس داری بر همت لازم نگردی و چون نعمت بیانها
عنایت کردی مفهوم شد که بر ذمت ما شکرگزاری واجب نفرمودی چون در گفتار بسته دیدم درگاه
کردار گشوده یافتم بخود چنین گفتم که اگر توانایی سخن سرایی نداری و یاد بجای نتوانی کرد از آزرده مباش که
این طرفی چرب زبانان تهی دستند که الفاظ را بغوب و لالی بها معنی فروشند حمدی که از روی فرمان
جهان مطاع سلطان خرد بر ذمت گرامی خانواده امکان واجب شمرده آنست که گوهر شب تاب خرد را
که از بخششهای مبدأ فیاض است چراغ روشنایی ساخته در رُفت و روب عرصه باطن و ظاهر کوشند اگر
متفطنان کارگاه قضا و قدر فردی از افراد بنی آدم را در لباس تجرد و تنهایی داشته اند نخستین کمر همت
در اصلاح خود بندد وانگاه در فلاح دیگران کوشش نماید و اگر بجانب جمعیت آباد تعلق و گذر کرده سلسله نظام کون
و فساد را از هم گریخته آورده اند اگر فرمانروایست اصلاح دیگران را بر اصلاح خود مقدم دارد که مقصود از
شبانی پاسبانی رمه است و غرض از سلطانی نگاهبانی همه و اگر برداشت نخستین کار او امر من لوازم
اقدام نماید پس خانه دل خود را از غبار خواهشهای گران پای و خشم سبکسر پاک سازد تا آیین رفتار
بستایش دادار چون پروردگار درون و بیرون متخلق و متحقق گردد چون میان من و دل سخن بکار رسید
عقل آزردگی داشت آواز آهنگ باز راه و نوید وصول خوشوقت گشته بود که ناگاه دل در بین راه با
پای اندیشه لنگ برآمد که مقصود از ستایش الهی نه آنست که صفات کمال او در یابد و او را بدرگاه او نسبت
دهد یا منتهای انتها قدم را در شمار در آورد و در برابر آن متاع ستودگی حدوث آلوده خود را پیش کشد تا این را
از حوصله بشری برتر دانند و از پس ماندگان شکر و سپاس گزاری باشد با آنکه خویشتن آرائی خود را اثنا خوانند
الهی نام نهد و از تاریکی راه و باریکی مقصود افکار خاطر گردد و طبع حیله جوی این را منتج داشته از حمد باز نماند
و آغاز را انجام حیله ساز وقت آن مقصود وانموده است نماید بلکه مراد از حمد آنست که این نفس سیاهکار را
خود آرای خودفروش را بر آستان بندگی در پایه نیاز و سر افکندگی داشته از طاق نظر خود بین خود افکند
تا معنی بیچارگی او بصورت نیازمندی آراسته شود و ظاهر و باطن او بفروتنی و بی سرمایگی برابر گردد تا
بنا بسیاری کنار مقصود را سزد و کجا دادار جهان آفرین گراید و چون این متاع سپاس گزاری از نگاه و بزرگی
فراوان علی الخصوص در معامله جای این راقم بی اندازه است چو از حمد ایزدی باز مانم و از شکر بر توفیق عدم

رای در بارگاه سلطنت راه یافته سفارش سپهسالاران معرکه نماید و بوسیله خود خواهد که بیگلربیگی آن دولت را
رحمت پذیر فرمانروایی زمان کرده اند هر آینه لیاقت در چنین منصب کرده اند نظم چه یارا سپهدار اگر زرشته مهر را
سفارش کند که خورشید انور نویسد • همین رحمت قدر او بس که خود را • در آن حضرت از ذره کمتر نویسد • در حضرت
بزرگی ن نوازش یافته آن درگاه را حضرت خواهش بخشیده اند و قدر سفارش هرچه نداده اند چون منی بر
در مانده بی راه نیافته کجا سزد که برای برگزیدهای آن درگاه بسته شما رحمت و تحیت نماید و التماس مغفرت و رضوان کنند
اگر از نافهمیده زبان جرأت دراز سازد و در عهد الشکاه تمیز که نامزد شود و در بازپرس انصاف که چه طور مطعون گردد و بر زبان
خاطر را از این اندیشه باز آورده خود را آماده آن ساختم که اگر اسب دست سکندری کند و توفیق یاری نماید احوال سعادت
منوال آدم پیشگاه صورت و معنی پیشوای این دودمان را نگاشته کلک بیان گردانم و صفات جمال و جلال و نعوت عظمت و کمال و
بدایع بزم و غرایب رزم و شرایف عبادات و لطایف عادات این برگزیده الهی را بی شائبه تکلف نثر پردازان
نظم گستر فراهم آورم تا حق عبودیت و ارادت تمام گزارده باشم و هم حقی بر نوسان عالم شهود و آیندگان قوافل
وجود ثابت کرده باشم هرچند یکی از چهار چیز باعث قوی بود بر اقدام این امر رفیع قدر اما از آنجا که مقصد بلند بود و همت کوتاه
این دولت مهر عنقیده و این آمنیت بحصول نمی پیوست تا آنکه بر پیشگاه خاطر اخلاص مظاهر چنین جلوه داده که در این شغل
شگرف هم بنا که حق مخلوق سپاسگزاری حق خالق نیز بجای آرد اگرچه لوازم آداب ارادت و حقوق نعمت رسیده او دانی
در منی بحمد خدای جهان آفرین قیام نمایی روز بروز این عزم مصمم شد و سنجیدگی را اسباب آماده و صیت تا اگر
از بارگاه افضال بخصوص تربیت این نظرزاده خود و عموم مهربانی مستعدان سعادت برایش قدم سالکان شاهراه ارادت
نظر با خلاص و اسنرین قوافل ارباب سعادت یعنی مراد ابو الفضل بن مبارک که کلاه چهار ترک ارادت بر تارک دل انداخته
و آستین همت طراز عقیدت بر جبهه و نهراز عالم افشانده پرتو اشارت یافت که سوانح احوال اقبال قرین و وقایع
فتوحات دولت افزای را بخامه صدق نگارش نماید چه گویم که این حکم نوشتن سرگذشت بود یا بخشیدن حیات تازه
اجازت فرمود یا در اسعادت بخشیده و اتو نویس جلایل آثار ساخت یا زبان الهی را افصاحت گفتار ارمغان کرد و نفس
سخن را بال و قلم را قدم بخشید سروش غیب بود که از عالم بالا مژده جانبخش رسانیده یا ناموس اکبر که از پیشگاه
جبروت تنزل می نمود لاجرم بغایت تکاپوی و نهایت جستجوی در جمع آوردن جزایه احوال و وقایع و واقعات
حضرت بجای آوردن گرفتم مدتی از ملازمان درگاه و ندیمان این قوم والای دولت از هر آن چه فهمند راست گفتار و
جوانان سیده از نظر درست کردار می پرسیدیم و تقیید کتابت می آوردم و با طراف ممالک کتبی که با قدمت قدیم در دستی از تی

منقبت بعضی و مظنون برخی بود در مناشیر جلالت شرف صدور یافت که نقل مسودات و یادداشتها خود را به بارگاه حضور
فرستادند هر چند این داعیه سعادت افزا انجام انجاح نیافته بود و این آرزو بکمال انجام نرسیده که حکم جهان مطاع به پیشگاه
مقدس لمعان ظهور داد که فراهم آوردهای که بمسوده رسیده باشد حیاض برده بمسامع جلال رسانند و آنچه در [illegible]
رقم پذیر شود ضمیمه کتاب گرامی سازد و الحق آن تفصیل که از دقایق احوال جزئیات امور هیچ فرو گذاشت نشود
از آن هنگام فرصت حواله کنند بنابر حکم پادشاهی که ترجمان فرمان الهیست از اندیشه که مکنون ضمیر بود باز آمده مسودات
را ساده از آرایش نقش و نگار عبارت در قید تحریر کشیدن آغاز نموده و از سال نوزدهم الهی که قانون واقعه نویسی
از فروغ رای جهان آرای شاهنشاهی پرتو ظهور یافته بود دفتر واقعات را بدست آوردم و از آن صحایف دولت
تحقیق تواریخ و تشخیص سنین از سوانح گرامی نمودم و نیز جدی فراوان رفت تا اکثری از مناشیر معلی از آرای
اورنگ نشینی تا حال که آغاز صبح اقبال تجدد و قطاع شرف نفاذ یافته بود چه بجنس و چه بنقل بدست در آمد
و لب مضامین مقدسه او سرمایه این شگرف نامه گشت و کوشش بلیغ بجای آوردم تا بسیاری از اعزه بعض ملازم
اعیان دولت منتسبان عتبه سعادت شرح سوانح اطراف مملکت و تفصیل صور اکناف ولایت معروض داشته
بودند ضمیمه گنجینه معلومات شد و از اسباب تشخیص تحقیق خاطر مشکل پسند گشت و همت گماشتم که مسودات و یادداشتهای
هوشمندان حضرت گزین [illegible] کار فراهم آمد و از آن نیز ذخیره برای [illegible] و سیر [illegible] دولت برافراختم و
با این همه اسباب [illegible] مطالب [illegible] از [illegible] نقل [illegible] و اختلاف و تناقض و کلیات وقایع
و سوانح را از بیست سالگی که عقل [illegible] در اهتزاز بود تا امروز که بوالای خرد قبله بالغ نظران حقیقت بین اند
بجا [illegible] تصحیح مسودهای خویش نموده در مجالس متعدد بصحت رسانیدیم و شبهات و
شکوک را اگر رنگ تحقیقی محو کردم و چون باطن را اطمینان پدید آمد خاطر اخلاص منش را [illegible] مجهود کار فرمای [illegible]
این مطلب عالی گردانیدم امید که شاید [illegible] اخلاص این خدمت بتقدیم رسانم و آنچه از عجایب این نوباوه چمن گلشن نبات و
فهرست کارنامه [illegible] در خور استعداد خود در یافته باشم ظاهر کنم تا [illegible] بصیرت بر سر [illegible]
خرد نهاده آید و روشن ضمیران را سرمایه مزید آگاهی شود سبحان الله چه دولت که عبادت الهی از درپرده [illegible]
پادشاهی بجای می آورم و دستور العمل سلطنت صوری و معنوی و آداب پادشاهی و بندگی را [illegible]
از پادشاه آگاه آموخته و سرمایه دولت ابدی خود میگردانم و چون درین کتاب که محمدت نامه [illegible] است
نام والا شکوه این شاهنشاه آفاق [illegible] بردن از ادب [illegible] بحضرت شاهنشاهی بعبارت گرامی [illegible]

اخبار و آثار شایع [illegible] پسندیده [illegible] حضرت شاهنشاهی [illegible]
[illegible] جزئیات [illegible]

وارثانه

و از پادشاه غفران قباب والد بزرگوار آنحضرت بحضرت جهانبانی جنت آشیانی اکتفا نموده سخن در از [illegible]
و حضرت والده ماجده آن قدسی نژاد را بحضرت مریم مکانی که حضرت شاهنشاهی را این خطاب مستطاب در خاطر انور
گذشته اشارت می نمایم و از جده گرامی آن خداوند جهان بحضرت گیتی ستانی فردوس مکانی تعبیر نموده عبارت
کوتاه میگردانم **ذکر بعضی بشارات غیبی و اشارات قدسی که پیش از ساعت ولادت حضرت شاهنشاهی ظهور یافته** بر ضمایر مرآت نظایر دیده وران
دوربین و رازداران مکامن تعین که غیب نمایان استار الهام و پرده شناسان اسرار [illegible] مخفی و
مستتر نیست که بدایع حکمت غامضه و غرایب قدرت کامله آفریدگار جل جلاله فیضان آن میکنند که از واسطه
ازدواج آبای علوی و امهات سفلی بعد از چند ادوار امتزاج و انتقال و اجتماع و استقبال و قرانات علوی [illegible] سفلی و
طلوع و غروب و خفای کواکب و خسوفات و کسوفات و خواص شرف و هبوط تاثیرات اوج و حضیض و امثال آن که
طراحان کارگاه ایجاد و ابداع و نقشبندان نگارخانه تکوین و اختراعند یگانه از خلوتسرای پرده کمال
بطون ببارگاه ظهور روی نماید و یکتائی از پردگیان نهانخانه عدم بر ملا اعلی وجود جلوه فرماید
که موجب سلسله کون و فساد و باعث تمیز چهار بازار ستم و داد گردد و چه سامان عالم علمی و سرانجام جهانی
از تن واحد چگونه صورت پذیرد که مبادی نهاد هر فردی [illegible] بر جمع اضداد و انانیت عظمی در هر سر و
اضعاف نایاب و محبت نامه و خواهش در فربهی و شهوت در روزافزونی خردمند دوربین داند
که در هر چند مدتی از وجود فرمانروای ~~[illegible]~~ که بتایید ایزدی مؤید بسعادت سرمدی مستسعد
باشد گزیر نیست و هوشمند خبر شناسد که این دولت نیروی بازوی معنویت و مرد معامله فهم معلوم کند
هر گاه چندین سال تربیت باید که لعل در مشیمه معادن بمبلغ رسد تا لایق افسر شاهی تواند شد چنین
گوهر بی بها و جوهر یکتا که هیچ عنصری [illegible] چنین امتداد قرون و دهور باید که پرورده تربیت خاص شود
تا بمدارج ترقیات باستعداد خود فایز گردد و دقیقه شناسان معامله دانی در یابند که مقدار مدت
ناشد باندازه کثرت رعایا تواند بود چه هر چند کثرت [illegible] اختلاف و تباین در افراد انسان عظمی خواهد
ظاهرتر که بار عالم و عالمیان از دستیاری تایید الهی بر فرق همت گرفته عالمیان را ارشاد و نگاه میدارد و
کار جهان و جهانیان را بیاوری آگاهی سامان و سرانجام میدهد و هر گاه بمقتضای حکمت بالغه کار فرمای حقیقی
خواهد که نظام صورت و معنی و آبادانی ظاهر و باطن در دست فردی از افراد انسانی نهد مدت تربیت این
بزرگ حوصله [illegible] در یافت در اندیشه بشری دایره امکانی که گنجایش نپذیرد [illegible] روشن دلان کار آگاه

زمان ما این در عطیهٔ کبری از سواد پیشانی نورانی این خدیو جهان می‌یابند و از کمال الطاف از شرح
مناقب او متحیر میگرایند و انبساط نفیه را همین دولت بس که بمساعدت توفیق برای این دریافت
گشته اند که ادراک رتبه چنین خدیوی از اندازهٔ طاقت بشری بیرونست و در احترام این بزرگوار الاقدر تعظیم
قدرت الهی دانسته پرستش خدای خود می‌نمایند و همگی همت در تحصیل رضای او که همه آیه مشتمل بر کردگار آوری
رضای ایزد و سعادت مصروف داشته‌اند کدام سعادت ازین نعمت بزرگترست و کدام دولت ازین موهبت گزیده‌تر
و روشن ضمیر دوربین که چشم بصیرتش توتیای انصاف کشیده باشد بر رهنمونی ستارهٔ سعادت داند که
چندین هزار سال نطفا بعد بطن در مهد تربیت در آورده حضرت النقوا را اطوار هستی بخشید تا شایان آن نور
عالم افروز که شرح آن ثمه مشتاق داستانهای باستانی و کنایه مبادی تواریخ راستان کرده و شناسد
که همان نور که بی وسیلهٔ بشری و رابطهٔ صلبی در مشیمهٔ بطن قدسی مادر حضرت النقوا ظهور یافته بعد از
چندین قرن دیگر که در ملابس قدسی مظاهر برای استکمال همراه [illegible] منقول بود امروز در این عنصر پاک این یگانه
یزدان شناس داد و رست ظهور میکند **نظم** چندین زمان بگردد چندین قران برآید ٭ کین اختر سعادت
از آسمان برآید ٭ رحمت قدیم عادتی معهود که مبشران دار الملک قدم و سهیمان فتح الباب کرم در هر زمانی
پیش از ظهور چنین برگزیده که پس از هزاران سال یکی بوجود آید دولتمندان تخت بیدار را بنوید قدوم بهجت
اقدام او مسرور سازند چه هر امری در نتوم نقش مرصود و عقده زمانی مخصوص محتجب و مکنون است لاجرم پیش
از تجلی این مردرچه از عالم غیب مقابل نشان و افهام میگشایند و مواجه روزنهای شبکه ادراکات
بیدارانند گاه در عالم شهود می‌نمایند و گاه در عالم مثال که متنالف از عالم ناسوت جلوه میدهند تا رشادهٔ
شوق امیدواران بوده منتظر ظهور نیر مقصود و مترصد طلوع نجم مسعود باشند چه انتظار شوق افزاست و شوق
دولت آرای و هرآنچه بعد از کشش و خواهش طالب جو و کرد و بعد از انتظار در طلب حصول پذیرد آن را ارزشی
که در غیر آن صورت نبندد و مصداق این معنی آنکه حضرت جهانبانی جنت آشیانی از ظهور آنحضرت آگاه شده
همواره بر خاک خاکساری تارک الخضر رعیت از آلوده میداشتند و فرق نیاز بر آستان الکعبه حاجات نهاده روی
امید بسمت قبله مناجات آورده بصفت تضرع و خشوع استدعا این دولت تازه که نتیجه حقیقت طالع جهانگیر
و ثمر روز افزون عبارت ازوست می‌نمودند **نظم** خداوندا بنور شمع ذاتت ٭ بگوهرهای دریای
صفاتت ٭ بآن پاکان که چون گل پاک زیستند ٭ درون غنچهٔ خضرا چو شبنم زیستند ٭ که تاج دولتم را گوهری ده

بخش

بخش ٭ سپهر رفعتم را اختری بخش ٭ زمانی ده شبستان مرا نور ٭ که ظلمتهای عالم را کند دور ٭ زنور بیدی
برافروزان وجودم ٭ که افتد بر سپهر اندر سجودم ٭ بقای ده بجان غم بزرم ٭ که از صدره اجل آید بیرم
الحق چیزی که حیات طیبه بدل البدل تواند شد و عمر گذرنده را عوض تواند گشت فرزند خلف و جانشین
مسند شرفست که میوهٔ حدیقهٔ زندگانی و مصباح زجاجهٔ آسمانی است که از زیب عنایت ایزدی منتفی گشته
و چراغ خاندان آبا و اجداد و طبقا عن طبق روشن شده بر تخت بخت متمکن گردد و ظلال عدالت و جلالت بر
مفارق عالمیان ممدود و مبسوط گرداند خصوصا چنین دره ذاتی کامل حق شناس مکمل که اگر سر دفتر اقطاب
اولیا گویند لایقست و اگر عقد سلسله سلطنت عظمی را ابو الآبا و جد اعلی نامند بعض امر موافق چه این چنین شانی
که سلسله بسلسله بر سنه فرماندهی فرمانروایی جهانگیری و عالم آرایی ثابت و مطلق شده خلف گرامی
سزاوار ترست و در طلب این مطلب عالی از همه سعی ترتا آنکه چهارم ربیع الاول سال نهصد و چهل و نهم اعلی حضرت
جهانبانی جنت آشیانی بعد از توجه عمیه افیاض ربانی سر بالین راحت در آورده بودند ناگاه در پردهٔ خواب
سعادت حجاب که خلوتخانهٔ غیب عبارت از آنست مشاهده فرمودند که حق سبحانه و تعالی خلفی نامدار کرامت نموده
که شعشعهٔ عظمت از ناصیهٔ اقبال او تابنده و بارقهٔ ابهت از جبههٔ احوال او فروغ ده از نور هیبتش ظلمت آباد عجول اوهام
روشنی پذیرد و از فروغ معرفتش صفحه لیالی و ایام اضائت یابد و بعد از آنکه بشارت دهندگان عالم غیب از احوال
سعادت آن آنحضرت آگاهی بخشیدند نام جلالت انتظام آن کارنامه ایزدی را چنانکه امروز منابر و مساعیر بان
سر بلندست و وجوه دراهم و دنانیر بآن نکهت بیان فرمودند و چون حضرت جهانبانی بدولت بیدار شدند از این بشارت
عظمی و نعمت حسنی سجدات شکر الهی تقدیم رسانیده کیفیت آن را بمحرمان حرم خاص ملازمان آستان اخلاص در میان
آوردند **نظم** این خواب که از دیده جان پرده کسل بود ٭ خوابش نتوان گفت که بیداری دل بود ٭ از [illegible]
برادر شمس الدین محمد خان اتکه در [illegible] در غزنین بخواب دیده اند که ماه در بغل ایشان در آمده صورت واقعه را
بپدر گرامی خود میر یار محمد غزنوی که بخدای درویش منش بود گفته اند پدر گرامی از شنوج این واقعه سعادت افزا
خوش وقت شده و چنان تعبیر نموده اند که ایزد و تعالی دولتی عظیم بتو روزی خواهد کرد که باعث رفعت خاندان تو باشد
و همچنان شد که از برکات انوار این مهر آسمان قدر پایهٔ عزت این سلسله از حضیض خاک باوج افلاک ارتفاع نمود و دیگر
از راست کیشان درست اندیشی معلوم شده در زمانی که حضرت مریم مکانی حضرت ظلال جلال الهی بنور مقدس آنحضرت
حامله بودند روشنی غریب از جبین مبین ایشان هویدا بود بسا اوقات برطراز این منظره ربانی مشتبه میشد چنانکه

از نوادر خواب‌ها که در عالم [illegible]
و بطون [illegible] بانوک [illegible]
در نظر [illegible] خوابی [illegible]
در ایام [illegible]
روز [illegible] خانه [illegible]
محمود آمده [illegible]
چون [illegible]
عجب خوابی است [illegible]
بیچاره [illegible]
که دوش در خواب [illegible]
شاه سلیمان [illegible]
صبح طلوع [illegible]
من و پادشاه در آمد [illegible]
پادشاه [illegible] صدای [illegible]
شنیدم که فرمود [illegible]
یکبر چون [illegible]

آیین جلی پوشان سرادق عفت که نزدیک پیشانی آینه می بندند و کوکب اقبال بزبان حال این ترانه میسراید نظم

برآمد بخت سیاهم چنین ظلمانی ٭ نهم آرا آینه او بختم به پیشانی ٭ روزی در خردسالی ایام ولادت باسعادت حضرت اعلی
مکانی بر سبیل [illegible] میرفتند و در اثنای راه نظر ایشان بباغ انبه افتاده است از آنجا که طبیعت در خیال [illegible] های [illegible]
و میوه های شیرین راغب می شد بخواجه معظم که برادر مادری ایشان بود فرموده اند که از آن باغ انبه چند بیاورد
خواجه انبه چند آورده بدست مبارک ایشان میداد که در نظرش پرتو ناصیه فروغ بخش ایشان بآینه اشتباه یافته
پرسیده است که شما بر پیشانی خود آینه بسته اید فرمودند که من آینه نبسته ام از کجا میگوید خواجه چون [illegible] حقیقت
پیشانی نورانی آنحضرت را بنور ایزدی تابان می دید متعجب شده حیران آن نور ازلی میگردد و بعضی از محرمان در کار این
نقل میکنند استفسار خواجه بجهت آن بود که شعشعه انوار الهی که از جبهه انور میتافت خواجه را یارای نگاه کردن
تمامی آن نبود دیگر از خدمت والده ماجده خان اعظم میرزا عزیز کوکلتاش که شرف انگگی آنحضرت دریافت
شنیده شد که پیشتر از آنکه باین دولت کبری سعادتمند شوم شبی [illegible] بود که ناگاه نوری عظیم بمن روی آورد
و در میان و کنارم درآمد بدیدن آن [illegible] در کنارم افتاد و عزت جانانی روی نمود و عظیم حیرتی دست داد که
از لذت وجد و شوق تمام اعضا و اجزای بدنم در حرکت و اهتزاز آمده و چاشنی آن لذت هنوز موبموی را فرو گرفته است
و از آن شب بشیر این صبح جلال و جمال و گل این شکوفه دولت و اقبال چشم براه بودم که یا رب نتیجه این شگرف حالت
چه تواند بود تا آنکه بحضرت والا که سرمایه دولت دنیا است سرافراز گشتم و بشکر سجده این نعمت جاوید ارجمندی یافتم
شعر دولت آنست که بی خون دل آید بکنار ٭ سبحان الله این چه سعادت بود که در کنار من آمد و چه اقبال که در بر گرفتم
اگرچه در ظاهر بخدمت پرورش آن گوهر گرامی نژاد پشت قوی و تسکین [illegible] معنی دولت روی بمن آورده مرا [illegible]
مسرور و هر گاه آنحضرت را بردوش میگرفتم سعادت مرا از خاک برگرفته [illegible] چنانچه [illegible] که سر و
من بود طالع قوی و سعادت عظیم منت بر من نهاد و با قبیله خود روشناس [illegible] شدم دیگر از مولانا نورالدین ترخان
و جمعی دیگر که ملازم رکاب سعادت اعتصام بوده اند شنیده شد که در نزدیکی ظهور نیر اقبال حضرت جهانبانی در خانه که
درگاههای شبک داشت عشرت سرای بوده [illegible] معروف بود از ولادت اشرف در میان بود ناگاه از شبکهای آن خانه
اشعه نور الهی تابیدن گرفت چنانکه نزدیکان درگاه که در آن حضور یافته بودند از خرد و بزرگ بر این نور جهانتاب
آگاه شدند و جمعی که همراه بحث داشتند استکشاف معنی از حضرت جهانبانی کردند فرمودند همانا که در این زودی از
گلبن خلافت تازه گلی خواهد شکفت و از نهانخانه جاه و جلال نگارین سرای عزت و اقبال نو پروردی بخت روشن بنیادی

قدم در دایره وجود خواهد نهاد که از کوکبه عظمتش دلهای [illegible] دولت [illegible] اجلال بگشاید و دامن خاندان
والا دودمان عالی را از سر فرقی و رونقی بی اندازه بخشد [illegible] شبستان عالم را از پرتو جمال جهان افروزش صیقلی و بهای تازه
روی نماید دیگر میر عبدالحی صدر که از پاک نژادان عالی مقدار بود نقل میکرد که سحری که حضرت جهانبانی جنت آشیانی
در مراقبه بودند و [illegible] که چشم مبارک ایشان گرم شده باشد بعد از زمانی سر برداشته فرمودند که الحمد
که چراغ خانواده سلطنت ما تابناک روشن شد من سر این شکرانه پرسیدم فرمودند که در این شب بخواب دیدم
چنان نمودند که ستاره نورانی از فلان جانب اشارت نموده که مولد اشرف بود فرمودند که طلوع کرد و ساعت بساعت
بلند میشد در بلندی شدن هم نور او زیاده میشد و هم جرم او افزون میگشت تا آنکه اکثر عالم را پرتو او فرو گرفت من از روشن
ضمیری میپرسیدم که این جرم نورانی چیست او جواب داد که این نور [illegible] و هر قدر [illegible] غیر از این
جهان افروز پرتو بر ساحت آن انداخته در تحت تصرف و تسخیر او در آمده و آن ملک از انوار معدلت آن [illegible]
معمور گردد و در روز این بشارت عظمی گذشته بود که خبر طلوع نجم سعادت از افق امید رسید چون از روی ملاحظه
بوقت آن معاینه [illegible] مقابله کردند ظاهر شد که حصول سعادت ولادت و شهود بشارت [illegible]
در یکوقت بود [illegible] اگر چنین فرخنده مولودی نصیب شده این نموده آگاهی [illegible] و انجا که چنین مرتبه
از دنبال بود امثال این مراقبه و مکاشفات چگونه روی نمیدهد و بر ظاهر چنان نقد پیوست اگر امثال این کشف [illegible]
دور نیست اما پاک سیرتان دور بین را نظر قبل از وقوع و یقین بعد از حصول منکشف میشود که این پرتو آن آگهی
عالم افروز است و آن مژده آن نیر ظلمت سوز و بر دریافتها دولت دوام ملازمت این خدیو جهان که بر جلایل
شمائلش واقف باشند ظهور امثال این امور جای استبعاد نیست و بر نکته دانان [illegible] پوشیده نماند
که اگرچه مولانا شرف الدین علی یزدی در ظفرنامه رؤیای صادقه قاچولی بهادر و تعبیر نموده خان را از روی ظاهر بر
وجود حضرت صاحبقرانی فرود آورده از تشخیص کوکب نورانی که جهان از پرتو آن روشن شد و از جیب قاچولی بهادر
بر آمد اشارت بر وجود صاحبقران کرده که چهارم مرتبه آنحضرت است اما در باطن [illegible] دوربینان علم تعبیر و
رمز دانان عالم مثال ظاهر است که [illegible] کوکب [illegible] تعبیر نمودن که با کلیل فرمانروایی سربلندی نهاده باشند
و همگای دولت آرا [illegible] اشارت مثال دور است [illegible] آن [illegible] کوکب بخت جهان
آرای [illegible] و مقصود از آن طلوع جهانتاب ذات مقدس حضرت شاهنشاهی است که بنور هیبت وجود ایشان عالم و
عالمیان بر آن روشن گردیده و آن نور ساطع این سعد اکبر است که از جیب آن جیب سعادت برزده بود اگرچه [illegible]

اسکندر

آنحضرت از روی شماره آبا در میان هفت کوکب برج عظمتند که نور این شاهنشاه گیتی افروز در چهره حال
ایشان بکمال ظهور کرده و این هفت تن در میان این نه جده کس بزرگ گیتی آرایی امتیاز تمام داشته اند و هشتم
این گروه ذات والا شکوه اقدس حضرت شاهنشاهی است که نور معدلت ایشان آفاق را معمور دارد و در سلسله علیه
این نه جده بزرگ این مظهر کمال قدرت ایزدی خلعت گرانمایه سلطنت صوری و معنوی ارزانی داشته نوربخش
عالم باطن و ظاهر ساخته اند و بر متفحصان دقایق آثار صدق انجمن محقق نیست چنانچه مجملی از کمالات این گروه
والا درین شگرفنامه گزارش خواهد یافت و بر چهره منشان سپاه انجمن حقیقت این سخن بظهور خواهد رسید و
هرکه امروز فراهم احوال این بزرگان فرخنده مآل را بنظر دقت و خبرت مطالعه نموده عهد خلیفه زمان را دریابد
و بر مراتب درجات عالیه خدیو جهان مطلع گردد آفرین بر بینش دریافت کند هیهات هیهات سخن فروش نیستم که احتمام
تحسین از مردم داشته باشم جایزه عظمی ازین گزیده تر چه باشد که دل اخلاص گزین من مصدر نکات حقایق شده است
و خرد نکته دان مهبط این دقایق ربانی گشته ازین جواهر شبتاب گوشوارهای گرامی تحفه آرایش گوش هوش
سعادتمندان دانش پیشه یادگار میگذارم

ذکر طلوع نور اعظم و سطوع ستوده اکبر یعنی سعادت ولادت حضرت شاهنشاهی ظل الهی

ظهور نتیجه آمال از مشیمه ارادت و طلوع نیر اقبال از مطلع سعادت یعنی ولادت حضرت شاهنشاهی از مخدره تتق
معلی و ستر مقدس حضرت عصمت نقاب قدس احتجاب تجرد انتساب ولیه عصر بار عه دهر صاحبه اوزار کار
آموزگار رفقوده طاهرات اسوه طاهرات صفیه صافی نیت وفیه از فطرت ملکه قدسی ملکات مالکه کمالات و برکات
صفوت زمین و زمان برکت کون و مکان مرجع دریای قدم صدف محیط کرم چراغ خاندان ولایت فروغ
دودمان هدایت سراج حطیم عبادت مشکوه حریم سعادت ناصیه طالع ایزدی باصره سلطنت سرمدی قائمه
سریر سمو قاعده کرسی علو خاتون منصه رفعت بانوی حجله دولت نقاب آرای هودج عزت فروغ بخش طیلسان
عصمت عطیه والای عالم بالا خزینه رحمت ایزد متعال انجمن کبری مائده ربانی دولت عظمی مرتبت آسمانی نقطه
دایره فضل و افضال دره فاخره دولت و اقبال شکوفه بهارستان عدالت لوحه نگارستان جلالت بار فر انوار
ولایت و لا نایره مرکز عظمت و اعتلا زبده میامن کسبی و وهبی نخبه مکامن ستری و قلبی واسطه عقد دانش
و آگاهی رابطه انتظام سلسله کونی و الهی نتیجه طینت نبیه صفوت و صفا ثمره حدیقه کرامت و اصطفا آرایش [illegible]
وجه تعیین مرقات اعتلا معاهد دولت و دین اهل اصول دوحه برومندی نخل شریفه روضه ارجمندی ستوده
معجر حلم و حیا مخدره متقنه عزت و کبریا در قدوه اعلا نور غیب و شهادت سلسله کشف صبح دولت و سعادت پرده نشین

سرادقات آسمانی حضرت مریم مکانی عظمی الدنیا والدین حمیده بانو بیگم انار الله تعالی جلالها [illegible]
اهل بیت گرام قطب الاقطاب عظام شیخ جام [illegible] شناخت دریای لاهوت مصباح مشکوه [illegible]
فتوح [illegible] تجلی [illegible] ساقی میکده افاضت [illegible]
مصطبه توحید مستغرق بحار مجاهده مستهلک انوار مشاهده مشعله افروز شبستان طریقت قافله سالار شاهراه حقیقت
اکمل مظاهر تجلیات ربانی اجلا مجالی انوار [illegible] حجاب کشف و شهود نقاد ضمایر ارباب وجود
[illegible] ارواح [illegible] قوالب و اشباح واسطه الخلایق [illegible] وسیله [illegible] ارقام و
اتمام عارف روابط امتزاج ظهور و بطون کاشف لوایح اسرار بروز و کمون **رباعی** قطبی که بقطبیش فلک داد
پیام ❊ شیران [illegible] باادب کرده لجام ❊ در بیشه دل [illegible] ❊ در باکش عشق زنده پیل احمد جام ❊
فرخنده [illegible] اتفاق افتاد و بحسب اتفاق شب یکشنبه که [illegible] بود [illegible] ساعت و
هشت دقیقه از اول شب [illegible] هشتم آبان ماه جلالی سال چهارصد و شصت و چهارم موافق نوزدهم اسفندارمذ ماه قدیم
سال نهصد و پانزدهم مطابق شب یکشنبه پنجم رجب سال نهصد و چهل و نهم هلالی ششم ماه کاتک سال یکهزار و
نود و نهم هندی شانزدهم تشرین الاول رومی سال هزار و ششصد و پنجاه و چهارم چهار ساعت و [illegible] دقیقه
از شب گذشته بود در شهر امرکوت [illegible] حصار سعادت انحصار امرکوت که از اقلیم دوم است و عرض آن از
خط استوا بیست و پنج درجه و طول آن از جزایر خالدات صد و پنج درجه است [illegible] کوکب عالی روی توجه
[illegible] ولایت [illegible] در آن حصن دولت و حصار سعادت بحکم قرب زمان اشراق این
نور گیتی آرای توقف فرموده بود و از غرایب امور که قرب زمان ظهور نیر اقبال سانح شد آنکه [illegible]
ساعت مسعود طبیعت را اقتضا ولادت شد مولانا چاند منجم که بجهه تشخیص و تحقیق طالع سعادت مطالع بموجب
حکم پادشاهی بر عتبه عفت بود در اضطراب آمد که الحال وقت نحوست دارد بعد از زمانی ساعتی فرخنده
که هزاران سال پدید آید میرسد چه شود که تولد در توقف افتد حاضران مجلس استخفاف نمودند که این
چه گنجایش دارد امثال این امور اختیاری نیست مقارن این حال آن اقتضا ظهور شده [illegible]
ساعت نحوست بعقرب فراهم آمد و سبب ظاهری این عطیه عظمی آن بود که در آن هنگام دایه از آن
دیار آورده بودند که متکفل این خدمت شود چون کریه منظر بود خاطر اقدس حضرت مریم مکانی از دیدن آن
نفرت نموده مزاج اعتدال سرشت منزجر شد و آن اقتضا در طبیعت ماند و چون ساعت مختار رسید از [illegible]

ساعت نکند زود مولانا در قلق بود مجرمان حرم قدس گفتند که اکمال حضرت مهد علیا بعد از محنت بسیار
آسایش یافته غنوده اند بیدار ساختن لایق نیست آنچه ایزد بیچون در مشیت خویش مقرر ساخته بوقوع
خواهد پیوست درین حرف و حکایت بودند که حضرت مریم مکانی را نشئت رجوع بیدار ساخت و در آن
ساعت مسعود آن گوهر یکتای خلافت با بخت بیدار بظهور آمده در سراپرده عصمت و سرادق عزت بساط
نشاط گستردند و جشن شوق و اسباب طرب ترتیب دادند و برد کیان خرگاهی و عصمتیان حرم پادشاهی
دیده امید بسرمه شوق مکحل کردند ابروی هوس را وسمه طرب دادند گوش بشارت بگوشواره مراد برآراستند
چهره آرزو را گلگونه عیش زدند ساعد عشرت را یاره مقصود بستند پای رقص گلچال جلوه درآورده کلوه
عشرت درآمدند و زمزمه مبارکباد و مبارکبادی برکشیدند مروحه جنبانان صندلی ساعد بعطر آمیزی هوا تیز
گشتند لخلخه سایان عنبرین موی زمین را تازه روی کردند پرستاران گلچهره بگلاب فرح و شوق آبروی
تازه دادند ارغوانی لباسان نوخجند بزعفران پاشی سیمبران را در زر گرفتند گلبویان سمن عارض صندل کاو
آمیز گرم رفتاران جلوه را اعتدال بخشیدند مجمرهای زرین در حوالی بساط بخور اکثیر کردند از عود سوزهای
عنبرآگین سرپوش برداشتند خنیاگران پرده ساز جادوئی بیخودی بنیاد کردند و ترانه زنان نغمه پرداز
افسون مهوشی در دمیدند **نظم** هم از هندی زنان نازک آواز ٭ چو طاوسان هندی جلوه پرداز ٭
هم از چنگی نوازان سکندرت ٭ ز ساغرهای بیخی گشته سرمست ٭ هم از قانون نوازان خراسان ٭
دل مشکل پسندان برده آسان ٭ هم از دستان سرایان عراقی ٭ نواساز نوید عیش باقی ٭
الحق مجلسی شد چون عالم قدسیان تجرد نهاد در غایت قرار و آرام و محفلی چون بزم روحانیان قدس
نژاد مستغنی از باده و جام تماشائیان ملاء اعلی بواسطه جشن عیش تفرج کنان گذشتند و نظارگیان
عالم بالا بزبان بیزبانی باین ترانه ترزبان گشتند **نظم** این چه بستیست که بی باده و جام اینجا ٭
باده کز جام نبوشند حرامست اینجا ٭ خوانهای میوه رنگارنگ کشیدند و مایده های نعمت گوناگون کشیدند
ترشیهای رنگارنگ بخشش فرمودند و خلعتهای ننگ ننگ انعام فرمودند از بن کشکی و خوشحالی جلوه ... که
حاجت بشرح و املاء نیست اگر توانم از برآمد مقصود قدسیان عالم بالا شمه باز گویم که بس از چندین تکاپوی
و جستجوی نقاش ملک و معنی دانتظام ارزانی کن عالم صورت را خلعت گرامی وجود پوشانیدند
و از مهد بطون صنایع و خلوات قدسی مخفیه لطفی بدایع و جلوات الهی آوردند اما بشرح ابتهاج ملاء اعلی

اعزاز الی

وکامروایی روحانیان تجرد نژاد انداز وزه گویایی بیرون است همان زبان که بهر جلال نیز شرق اقبال
طلوع فرمود قاصدان تیزگام و سواران چابک خرام بجانب مخیم اقبال و عسکر جلال که مسافت چهار فرسخ
در میان داشت برسانیدن این مژده جانفزا و نوید دلگشا شتافتند و فردای آن شب که حاصل روز سعادت
بود وقت صبح صادق از آنجا منزل بدولت کوچ شده بود و قرب نیم روز نزدیک تالابی در سرزمینی که بغایت
دلکشا و خوش هوا بود و آبهای خوش و درختان دلکش داشت حضرت جهانبانی جنت آشیانی تکیه فرموده
بودند و سعادتمندی از مقربان سر برعلیحضرت حضور نیام داشتند **نظم** تازه درختان فلک چتر سای ٭
سایه فکن بر سر ظل خدای ٭ غلغل مرغوله مرغان زراغ ٭ در کجه بر زمزم نوای فراغ ٭ ناگاه از عقب سواری
گرم رفتار سیاهی گرد مهتر سنبل که غلام قدیم حضرت جهانبانی بود از الطاف حضرت شاهنشاهی
خود از آن حضور خانی بلند نامی داشت از آن سیاهی که سفید رویی کونین در آن مضمر بود آگاه گشته بعرض
رسانید حضرت فرمودند که اگر این سوار نوید رسان ولادت نور دیده سلطنت باشد ترا میر هزار سازیم
نظم پادشاهان جهان از سر دارمت اقلیم ٭ فرد گانی چنین مژده اقبال دهند ٭ از این جانب بر جانب او ان
با در فتار از غایت بیخودی عنانها از دست داده پیش دویدند و آن سوار از حشمت سعادت هم نزدیک رسیده
از غایت شوق باواز بلند بشهریار جهان و جهانیان از ابتدای جاوید مژده دادند و بطلوع نیر جلال اقبال
امید نوید رسانیدند که سپیده دم صبح مراد بر جیب آرزو دمید و سروین بهار اقبال بر طبق امید بر زد در حال
آنحضرت سر بسجده شکر پروردگار خداوند کاری ماندند و جبین بر خاک زاری مالیدند **ب**
تاج رفعت بر سپهر ارو یعنی طاعت بر زمین ٭ پای دولت بر سر و فرق منت در سجود ٭ بعد از ادای وظایف شکر
منعم و الالانسانه بیارگاه سپهر کارگاه درآمدند جهانیان آرایش جشن عشرت و آئین دولت تازه شد و نقاره
عیش و شادمانی بآئین نشاط کیقبادی بلند آوازه گشت بارگاهی ترتیب یافت بآئین همایونی دلگشاتر از
جشن کیومرثی و بزم فریدونی **رباعی** ای دیده بیا قدرت بیچون بنگر ٭ وین بزم که از درون و برون بنگر ٭
گر ذوق تماشای دو عالم داری ٭ آرایش این جشن همایون بنگر ٭ جهانی بی برگ و نوای خوانیها از برگ و علم
دلگیر عشرت فراموش کرده بیاد آوردند **نظم** ساقیان دست بجام می عیش کردند ٭ خضر انشنهٔ این چشمه
اکش کردند ٭ این چه می بود که ساقی بقدح ریخت فرود ٭ که مسیح و خضر از رشک کف اکش کردند ٭ مطربان داستان
سرا و مغنیان جادو نوا سازهای گوناگون تر ساختن بنیاد نهادند و پردهای رنگارنگ ساختن آغاز نمودند

از عقب سواری گرم رفتار

دست برشته مقصود در زدند عود نوازان عنبهای جهان را که نشان دادند قانون نیان از زلف مراد تار
برشته‌اند نایان کرم نغمه نقشهای راست آهنگ برکشیدند مجلسها نیز دلها را از زلف مطلوب در آویختند
دایره دستان آئینه اقبال در پیش بر نهادند ظریفان متکلف از رنگ آمیزی ظرافت نکته سنجان سحر
پرداز از زبان سخن آفرین بستند ندیمان نادره حرف قصه‌ای که گویی لبهای مجلس‌نشینان را خنده شوق در
آورند سپهسالاران جهانگشایی بهره از آصف آرای فوج فوج تسلیم مبارکبادی بتقدیم رسانیدند
و طوایف اعاظم و املاء و اماثل و موالی مراسم تهنیت و تعظیم بجای آوردند و درد آتش منشان اسکندر نسب دارالسلطنت
دانایان در خدمت شدند که علاء الدوام همنشینان محفل نهانی و محرم اسرار آسمانی بودند زایچه طالع مولود داود
مسعود را در آن مرآت ضمیر اشراق پذیر ساخته از نظرات کواکب و اتصالات کلی تفاصیل احکام و دعوت آثار
طول بقا و علو ارتقا بر مدارج سلطنت و معارج خلافت چنانچه رقمی از آن جداول بر صفحه اجمال کشیده می
آید معروض داشتند و آنچه حضرت جهانبانی جنت آشیانی که در علوم ریاضی پایه بلند و فکرت فلک پیمای
داشتند و ضمیر باریک بین آنحضرت آئینه گیتی‌نمای اسکندری و جام گیتی‌نمای جمشیدی بود در باب وقت
والای خود استنباط عجایب و استخراج مآثر غرایب بر رموز غیبی برده بودند مقابله فرمودند همه موافق و معاضد
یکدیگر یافتند و بعد از فراغ از این جشن علاء مطابق بشارات غیبی و اشارات ربانی چنانچه گزارش یافته آن گوهر
قدسی را بنام لقب ارفع و اسم اعظم ملقب و موسوم ساختند و در صحایف سعادت و صفایح دولت ثبت
گردانیدند و بعد از دو سال و چهار ماه تعبیر رؤیای صدق برای مظهر ربوبیت مبارک اکبر شاهی
و طلسم گرامی که از آسمان کبریا و سپهر ضیا فرود آمده و از مشرق تا مغرب فروغ اسم و پرتو گیتی‌فروز
و از شرایف این نام بدیع انتظام یکی آنست که خدمت اخوی اعظمی جامع کمالات صوری و معنوی
ملک الشعرا ابوالفیض در بعضی تحریرات بدیعه خود ایراد نموده اند که از غرایب مناسبت اسرار حروف
و کلمات عالیاتند و در عالم تجرد و ترکیب آثار آن بر وجه اتم بحسب تفاوت مدارج و مصاعد ارتباط و
انتساب ظهور می یابد آنست که بینات آفتاب که دویست و بیست و سه عدد است موافقت بحرف اکبر

نظم

نوری که ز مهر عالم آراست ❊ از اکبر جهانگشا والا پیداست ❊ اکبر که بآفتاب نسبت دارد ❊
این نکته ز بینات اسما پیداست ❊ انتهی کلامه و دیگر از لطایف این اسم جلیل آنست که دهقان رموز حرف و
تکسیر و عارفان آثار و ترکیب حروف و مطالع شناسان الفاظ و کلمات که از مقامات بطون هویت

ظهور

و ظهور تنزلات خبر دارند و از عالم نورانیت و ظلمانیت حروف باعتبار تجرد از لفظ و امتزاج با نقاط
آگاهند از این حروف چهارگانه ابجد هر حرف سهو عنصری از عناصر اربعه منسوب داشته اند و حروف
عدالت امتزاج این اسم گرامی جامع مراتب چهارگانه بوده از جامعیت مدارج جمال و جلال و سایر نعوت
فضل و کمال آگاه میسازد چنانچه الف آتشی و کاف آبی و با بادی و را خاکیست و هر گاه آبی بودن
سوی در عنصریت از حروف این اسم آید که عنصری در آن ناقص نبود و عنصری مکرر نیاید هر آینه آن
اسم در حد ذات خود در کمال اعتدال باشد و اعتدال النشأه آیت که او را در حسن سیرت و صحت
بدن و طول عمر و ارتقا دولت و دوام مسرت خداوندان نام مدخل تمام است و در ضمن این تقریر دیگر
ادراک جلوه گر شده که این اسم اکبر را هر چند اعدا از اطراف پیدا شوند نابود و پراگنده گردند چه در رده
و نظم حروف میانگی که آن کاف و باست کاف آبیست دشمن بالای خود را که آتش است بر میدارد و بالکه
باد است پایان را که خاکست پراگنده میکند و عارفان نقاط اسرار را باید که از رموز نکات علیا انشاءات این اسم
بجمع خبردار گشته از نفس سعادات و اراءات متمتع بهره‌مند گردند

ذکر زایچه مسعود که در وقت ولادت آن حضرت بموجب ارتفاع اصطرلاب [illegible]

ببالای آسمان سنج رصد بند ❊ نگاهی کن بعقل چرخ پیوند ❊ بحسن طالع صاحبقران بین
سعادت نامه هر دو جهان بین ❊ تماشا کن درین فرخنده منشور ❊ سعادت بر سعادت نور بر نور ❊ در وقت
سعادت رایات حضرت اعلی مقام از حصار امرکوت مولانا چاند منجم را که در وقوف اسطرلاب و زیج
و استخراج تقویم و تخریج احکام مهارت عظیم و ممارستی تمام داشت بجهت تشخیص زمان سعادت و تحقیق وقت ولادت
ملازم درگاه عظمت قباب ساخته بودند او چنانچه معسکر والا نوشته معروض داشت که بارتفاع اصطرلاب
یونانی و حساب زیج گورکانی طالع سعادت مطالع سنبله استخراج نموده شد و صورت زایچه اقدس اینست

اگرچه سنبله برج ذو جسدین است مرکب از ثبات و انقلاب اما درین زایچه اقبال و ثبات طالع بهمان نظر
و لمعان تامل هر دو وجه محقق شده یکی آنکه جزو طالع درجه پنجم است از ثلث اول برج و آن باتفاق اهل نجوم
ثبات دارد دوم آنکه برج ارضیست و ثبات در عناصر بارض منسوبست و این دو دلیلست بر ثبات سریر
سلطنت و استقرار مسند خلافت و صاحب طالع عطارد درین زایچه اشرف منزله سعد اکبرست چه مشتری
که سعد اکبرست با اوست و عطارد کوکبی است که با سعد سعد تر گردد و زهره که سعد صغری است در خانه اوست
چنانچه عطارد در خانه زهره است که میزان باشد و منسوبست بعقل و دانش و فراست و کیاست و آن هم
بجهت منسوبست و هم بجهت برجیست و در خانه دوم است که متعلق باسباب معاش و قوام زندگانی دارد ذات فرخنده کمال
عقل و دانش بر خداوند طالع کرده که در امور معاش و معاد عالم را بنور عقل بیاراید و عقدهای دین و دولت را
بسر انگشت خرد بگشاید و زهره که السعادت و مهیجت مشهور و بعیش و طرب منسوبست درین طالع آمده و همواره
اسباب شوق و سرور و مواد ذوق و حضور را آماده میدارد و از غرایب آنکه صاحب طالع در خانه معاش
نشسته و صاحب خانه معاش در طالع و هر دو سعادت ذاتی و عرضی دارند و ایام زندگانی را بعیش و کامرانی
انتظام می بخشند و مشتری که سعد اکبرست و منسوب بعمران و دیانت و علو همت و استقامت طبع و تدبیر عالم
نیز در خانه دوم است ناظر بخانه چهارم که خانه عاقبت اسباب عشرت و کامرانی بر وجه اتم تا عاقبت العاقبة
مقارن حال فرخنده مآل آنحضرت میدارد و عطارد ممتزج المزاج بسبب مقارنه با سعد اکبر سعادت کبری یافته
و سعادت بر سعادت افزوده دلالت کرده بر آنکه صاحب طالع بعلو همت و سمو منزلت بر همه فایق باشد
و ارباب عقل و دانش و اصحاب فطانت و ذکا مجالست نماید و دانشوران روزگار و دانایان هر فرقه ملازم
درگاه دانش پناه او باشند و هنرمندان روی زمین ترک اوطان نموده احرام طواف آستان رفیع او
بندند و آنچه در ضمیر الهام ورود پرتو ظهور انداز و مطابق عقل و موافق نفس امر باشد و ابواب نصفت و
معدلت بر روی عالمیان گشاده در جمیع امور حفظ مراتب دیانت و صیانت نماید و در اختراع مبانی عمارات
عالی که ملوک گذشته را کمتر دست داده باشد همت بگمارد و در آن عمارات دلپسند بانواع خوشحالی و خرمی و
اصناف آزادگی و بیغمی بگذرانند و از جمله غرایب آنکه زهره در خانه عطارد که از سعدین کسب کرده و از
غایت نادر افتد و نیر اعظم و عطیه بخش عالم که نظام بخش امور جهانیانست علاوه خصوص کرامت فرمای جلالت و
اقتدار و شوکت و اعتبار در خانه سیوم در برج ثابت واقع رفعت و جلالت و عظمت و شوکت موجب نموده و چون از

هبوط برآمده روی بشرف دارد و شرافتش روز افزون ساخته و چون ناظرست بخانه نهم که خانه سفرست همواره در
رایات فتح و ظفرش سر بلند بوده از آسیب و آشوب زمان در کنف حفظ و حراست از تشتت بخش جهان باشد و خانه سیوم
که با قربا نسبت یافته عقوبت از اقارب عقارب خبر داده و زحل در آنجا آن نزدیکان دور را انجوست و نکبت
مبادیه ضلالت و هلاکت رسانیده و قوس و تیر رابعست و آن خانه عواقب کارها و مشتری که صاحب اوست
ناظر بدیش دارد و مثلثه عطارد مسعود و درجه خود و مثلثه خودست در هر کاری که توجه فرماید با بهترین وجهی
انجام یابد و عاقبت کارش بکام دوائی باشد و خانه پنجم که خانه فرزند جدیست و آن برج جدیست فرزند و
کوکب سیاهست در آنجاست و کدخدای طالع که مدار قانون عمر بروست و از جلایل امور آنکه این کوکب الجیش دارد
حب الشرف در وجه و مثلثه و در بیان و اوج خان و اثناعشریه خود و از عمر دراز برومند گرداند و از سعادت اولاد
و احفاد بهره مند سازد و از فرزندان برخوردار گرداند اعضاد بخشد و سپاه و گیتی پوی را کامیاب ظفر و نصرت دارد
و از جمله اتفاقات حسنه آنکه درین زایچه طالع حضرت صاحبقرانی نیز مریخ در پنجم بود چنانچه در ظفرنامه ایراد یافته
و حکمت پروران تجربه کار در طالع سلاطین قوت مریخ اعتبار کرده اند و درین زایچه قوی حال قدسی مثال زیاده
از طالع صاحبقرانی آنست که این کوکب الا در حب الشرف با قوتهایی که گذارش یافت چنانچه ایمنی از خلل یافت
و بزرگی شان و بلندی رتبت در فتح و نصرت و تسخیر ممالک آگاه می سازد و اینجا می نماید از آن که صاحب طالع را خسرو
دراز عمر شود و جاه او بیشتر و بهتر از ایام شباب باشد و ماه که واسطه تاثیر علویات بسفلیات است از بید النور
آمده به دولت روز افزون رهنمونی می نماید و هیلاج هم اوست که بمثابه روحست و قطب بدن در خانه نحست
منصرف از مریخ به تثلیث زهره و اسطه دوام صحت و تندرستی مزاج و قوت بدن گشته و خانه ششم دلو منسوب
بعسکر و صاحبش که زحل است در سیوم واقع شده که خانه اعوان و انصارست و در اس در وسط لشکر بازرا
از خیل مخلصان و فدائیان داشته و دو تیر ساقع حوت که بدرجه هفتم که حد زهره است و از مثلثه و اوج خان
اوست مخدرات حرم عصمت را در لوازم رضاجوئی و آداب خدمتکاری ثابت قدمی اطیبه نموده و از نیکو خدمتی
کامیاب دولت و سعادت ساخته و خانه هشتم حمل است و صاحبش مریخ است که سعادت مذکوره دارد و ناظر طالع
بنظر تثلیث است اشارت بر حیات الهی نموده در موقعیت خوف و هلاکت خطر و خانه نهم خانه سفرست
و صاحبش زهره در طالع قرار گرفته مواد سرور و جمعیت در سفرهای دور آماده میدارد و موجب ازدیاد ملک
میگردد و سهم السعاده در وتد عاشرست که خانه دولت و اقبال است و صاحبش عطارد سعود بنظر تثلیث و مجلس سعد اکبر

نظر بنظر تثلیث بر سلطنت عظمی و کمال اعتدال و عقل دلالت کند و خبر این روزگار را در حیطه تصرف و قبضه اقتدار آورد
و خانه یازدهم که خانه امید است صاحبش قمر زاید النور در نجم طالع بواسطه نظر تثلیث بطالع سبب حصول امانی و آمال شده
و در خانه دوازدهم که خانه دشمنانست ذنب جا گرفته در خواری و نگونساری اعدای دولت ابد پیوند اهتمام دارد
هر سیه دلی را که از قبله اطاعت رو گردان شده بباویه فنا سرگردان ساخته و صاحبش که نیر اعظم است در جای سیوم
که جای اخوان و انصار است جای گرفته بسیاری از مخالفان را اتباع ساخته در سلک بندگان و جانسپاری درآورده
و از غرایب این طالع آنکه عاشر که خانه دولت و سلطنت جوزاست که خداوندش صاحب طالع است یعنی مؤثر که هر
صاحب طالع که منسوب خود را بمرتبه بلند سازد ولیکن بواسطه موانع از قوه بفعل نمی‌آید و درین طالع مسعود آن خانه جای
دولت و سلطنت و امنیت هر گاه که دولت در خانه خود داشته باشد چگونه از منسوب خود دریغ دارد تقریر دایره
طالع آسمان پایه حضرت شاهنشاهی بحکام احکام بطرز حساب منجمان (?) طالع سعادت مطلع آنحضرت موجب حساب منجمان
هند اسد قرار یافته که برج ثابت و کمال غلبه و استیلا و صولت و استعلا دارد و نیر اعظم که از جمیع افراد عالم رتبه
سلاطین مخصوص است صاحب طالع واقع شده و این نشانیست روشن که صاحب طالع بر شهریاران نامور و فرمانروایان
بزرگ قدر غالب و مستولی باشد و روز بروز قوایم سلطنت و اساس احکام و استقامت پذیرد و قواعد رفعت و
شوکتش باستقرار و استدامت انجامد نتیجه (?) [illegible] دست گردنکشان را بسکال تا بهم و آوازه کوس [illegible]
زهره صفدران شیر مرد را آب سازد و صورت زایچه فرضی موجب تحریر عمده منجمان هندوستان جهت [illegible]
از [illegible] شعبه شاهنشاهی بود برقم زده کلک تصریح میشود

باوجود

باوجود کمال بی‌عیبی و بی‌تکلفی حضرت شاهنشاهی چندین شعبه عظمت و جبروت که از مبانی سلطنتش مبانیه دلالت میکند
که قول منجمان هندوستان که طالع اشرف اسد میگویند نزدیک بواقع باشد و در کتب احکام ایطالیقه مقرر است که
صاحب این طالع بسیار بال و غالب بر دشمنان و بخشاینده بر گنهکاران شده و با آیین جمال و انصاف آراید و کارها بعقل (?)
قوی و رای متین خود سرانجام دهد و بسفر مایل بوده از سفر بهره مند باشد و صاحب فرزندان ارجمند و خداوند خوی
شود و مشتری و زهره در خانه دوم قران کرده صاحب طالع را بفنون هنرمندی و انواع دانشوری بهره مند
گشته و چون سعد اکبر در خانه عطارد واقعست موهبت حسن صورت و تناسب ترکیب عنصری و سنجیدگی سخن و آراستگی
مجلس و خرد عالی و اندیشه بلند و خداشناسی و یزدان پرستی و نیکوکاری و انتظام هر کاری از روی شایستگی
ممتاز ساخته و زهره در سنبله بآرایش مخدرات سرادقات اقبال و آراستن ایشان بپیرایه حسن و جمال اهتمام نموده و نیر اعظم که
در سیوم است هر چه خواهد از کارهای بزرگ بلا ملاحظه کسی بکار آرد و توانا باشد و برادران پیاپی او بر [illegible]
اخوان محترق گردد و جهانیان بر هواداری او متحد و متفق باشند و چون عطارد در سیوم است هنرمند و کاردان شده
به بیکاری خرسند نداشته باشد مشقت کش و دشمن کش گردد و در الهیات و دیگر فنون حکمت فکرهای دقیق
در مرتبه ذوق و وجدان شده و چون در میزانست مشهور آفاق گردد و کارهای پسندیده بر انگیخته باشد و در از منه
جهان ستاند و جهانبانی کند و تیر برات صاحبه افکار دقیقه یافته و زحل [illegible] در سیوم است آسایش [illegible]
چند و خدمتکاران رضامند بجای داشته باشد و با شجاعت و ذهن معقول کار خود کار کند و چون در میزان و برج [illegible]
صاحب فرمانی عالم شود و چون در سایه گرانمایه آفتاب جهانتاب فراین پیکر آتش [illegible] و عهدهای دراز برقرار
و سفرهای دلخواه بکام و کام ستاند کند و از و بزرگتر در روی زمین پیدا شده و جانوران سیاه رنگ عظیم جثه
بر درگاه او باشند هر چند سن و سال بزرگ گردد قدر او بزرگتر شود و کثرت سپاه و کمال دولت و جاه [illegible]
مشقت و تردد او حاصل آید و بدولت و اقبال و برکات [illegible] چه ازین طالع ترکیبی نیست که بسط سعادت و استدامت
سلطنت و امتداد زمان از عطیهای اوست و نیر اعظم و زحل و عطارد در یک برج اند دولت برادر و دشمن کاه باشد
و آیین دوستی و دشمنی نکو داند و مریخ در قوس است جهانیان او را ستایش کنند چه در مثلثه طالع و در بیت خود است
و دوستی قوی حال که آن سعد اکبر است اندیشها و غمهای طوایف عالم دور کند و خورشید کام [illegible] و تقویت [illegible]
و معنوی و ذاتی و عرضی بزرگان و پادشاهان شود بر تو تسخیر لشکر عالم گیر گردد و [illegible] از گران
گران برسد بسیاری از سلاطین و حکام در تحت حکم او باشند و از و اندیشناک بوده مطیع و منقاد گردند و چون در خانه

مشتری است و نیر اعظم نظر بر وی دارد سروران جهان سر بر خط فرمان او نهند و خاک آستانش سجده گاه
اطاعت خود سازند و قمر در ششم است دشمنان او بزرگان باشند اما با وی نرسند و تاب بارقه قهر و
عظمت او نیارند و همیشه دوستی او را از جهت آن نهند تا باقتباس انوار وفاق او از آفات سلامت مانند و
چون در حد بیت و بال دلالت بر ضعف حال دشمنان کند و خداوند طالع را موافق مزاج باشد که فضل خصوصیت
موافق عمل و معانی نفس الامر کند و تحقیق ادیان و مشارب متفاوت نموده هر طایفه را بنیکوکاری راهبری نماید و خواهد
که عالمیان از نشیب آب تقلید بر آمده بجاده قویم تحقیق گرایند و چون مشتری برو نظر میکند قدرت و قوت پادشاهی
او زیاده از اندازه و بیش باشد و صاحب فرزندان شایسته گردد و چون زهره ناظرست عفایف نیز از حرم محترمه
کردار در خدمت او بعمرهای دراز باشند و از رضاجوئی فرزندان سنگ نهاد کامران شود و مناسب خبر است
حکمای هندوستان که دلالت بر جلالت قدر این زایچه قدسی میکند نیز ایرادی باید چون دوازدهم قمر یکی از کواکب
سیاره واقع شود مولود بعمر دراز کامیاب عیش باشد و غبار عارضه بر جبین عافیت او کمتر رسد و چون در میان قمر تب بود
و شهادت ابرار و سعادت شرف داشته باشد پادشاهی بزرگ یابد و بطول حیات و وفور برکات در منازل اعلی
السعی اماکن و الابنیان مسرت آرایی گردد و چون درین زایچه دوازدهم قمر مرکبیت جهول المیمی بهره کامل
روی دهد و صاحب عساکر منصور گشته در معارک رزم صف شکن و دشمن فکن باشد و بر هر کس نظر خشم اندازد دلها
سطوت جلال او گداخته و چون دوازدهم نیر اعظم کوکبی مسعود واقع شود مولود گرامی پادشاه سلیم طبع نیکو کردار و بنیش بزرگ
قوی حال صاحب اقبال بود و در جایی که دلیران نبرد و مردان مرد متوهم شوند صاحب این سعادت هرگز قرار ندارد
و پای وقار در ره من تمکین و بردباری دارد و آنچه توهم و شایبه فتور باعث احتیاط او راه نیابد و درین زایچه
مقدس او و سعدین در دوازدهم اتفاق افتاده اضافه سعادت مینماید چون صاحب طالع نیر اعظم باشد و در سوم
واقع شود مولود اشرف مرتبه سلطنت عظمی سازد چنانچه درین سعادت پرتو ظهور داده و چون مشتری و عطارد
و زهره هر سه ناظر باشند بر کشورگشایی و فرمانروایی مولود مسعود آگاهی بخشند چنانچه درین لوحه نگارین چراغ دولت
می افروزند و اگر جزو طالع با قمر در نه برج باشد و چهار کوکب زیاده بقمر ناظرست و دولت سلطنت نصاب طالع مسعود شود
و ممالک فراوان در حیطه تصرف و قبضه اقتدارش استقرار پذیرد و درین طالع با وجود جزو طالع و بودن قمر در نه برج خود
قران کوکب ناظرند نیر اعظم سعد اکبر سعد اصغر زحل عطارد و درین زایچه قدسی صاحب طالع در خانه سوم است مولود اولی
را اگر برادری باشد در یگانه و دوستان جانستان بهم رسند و نیکوکار گشته و قوی اقبال باشد و سلطنت کرامند و سعادت

بامنتها

بامنتها بهره مند شود و صاحب دوم که سوم و فرصت کارهای عظیم کند و شغلهای شگرف بوجود آورد و اختراع قوانین
دولت و حکمت کند و بدایع آثار ازو تنبیه فرماید و از سن عمر اندیشه پیرامون ضمیر والا نگرداند و صاحب سوم در دوم است
بیچارهای از پا افتاده را دستگیری کند و با خویشاوند سعادت پیوند ظهیر با پیش آمده و بسیار بنگی از نیستان از
فیض انعام و احسان او بهره مند گردند و از هدایای افضال و اکرام او ثمرات بر چینند و مقررست که اگر صاحب سوم سعد
باشد مولود گرامی بسلطنت عیار رسد چنانچه در زایچه مقدس صاحب سوم سعد اکبرست هر آینه دلالت دارد بر جهانگیری
و ایالت عظمی و صاحب چهارم که مریخ است در پنجم جا گرفته بدر والاقدر از وجود اشرف او موید خاندان سعادت اصلی گردد
و فرزندان عالی نژاد او دراز عمر باشند و با دولت و اقبال بزرگ و نامدار شوند و صاحب پنجم که مشتری است در دوم است
خزاینش فراوان شود و ممالک عظیمه در تحت تصرف آورد و چون زهره نیز در دوم است سکان و سینیی و قانون
ادوار و رموز نغمات با کیفیت مهپای موی شکاف باشد و صاحب ششم زحل در سوم است بعضی از ملازمان درگاهش
اندیشه‌های ناشایسته پیش گیرند و با جلال قهرمان اقبال شوند و صاحب هفتم زحل در سوم است امور شوکت و ابهت بندی بر
صاحب خود انتظام دهد و در خاطر او این آرزو جا کند که مرا برادری باشد که در خدمت من سر بلندی یابد و صاحب هشتم
مشتری در دوم است به پروالای خود اموال فراوان و خراجهای بی اندازه را متصرف باشد و تواند بود که
میراث نیز بدست او افتد و صاحب نهم مریخ نیز در پنجم در خانه مشتری است دلالت دارد بر قوت حافظه و
یادداشت قوی و هرچه با خلق کند شایسته کند و پرستش خالق بسینه دیده نماید و با آیین نیکو در رعیت پروری
و معدلت گستری بسر برد و او را فرزندان دولتمند حق پرست شوند و متادب با آداب طاعت و رضاجوئی باشند
صاحب دهم زهره در دوم است دوست بوالدین و با بزرگسالان خویش با ادب و رضاطلب باشد صاحب یازدهم عطارد
در سوم است خدمتگاران و ملازمان درگاه را دوست دارد و پناه جهانیان باشد و دشمنان او بی نخوت
و منفعت او بهت و نابود گردند و صاحب دوازدهم قمر در ششم است مخالفان و منافقان او فراوان باشند
و از صدمه صدای کوس دولت و غلغله هیجای عظمت او سراسیمه و پراکنده گردند و خانه و خان سر روی در بیخانه
فنا نهند و اگر مشتری با زحل در دوم واقع شود مولود مسعود پادشاه بزرگ گردد و بر دشمنان چیره دست
شود و نیز هرگاه که قمر در جدی که خانه زحل است وقوع یابد و در نهم زحل جای گیرد دلالت کند که اگر
عالم فرمان بردار مولود محمود باشد و اطراف ممالک او بدریای شور منتهی شود و ایام سلطنت سعادت انتظام
او انبساط و امتداد یابد و نیز مقررست که چون در زایچه ولادت زحل در شرف باشد مولود از شرف و سعادت پادشاهی

بزرگ و عمر دراز کامیاب کرده و این همه ضوابط و دلایل برین زایچه مسعود ترسیم ظهور دارد ذکر زایچه طالع سعادت ارقام که علامة الزمان عضد الدوله امیر فتح الله شیرازی استخراج نموده اند در سالی که قدوه علمای روزگار و نقاوه دانش آموزان لیل و نهار فیلسوف ثانی علوم اقلیدس مخاقی فهوم مرتقی مدارج علیا مبین حقایق اشیا نقاد جواهر معانی حلال غوامض و مبانی پرده شکاف روابط نور و ظلام نکته طراز حرکت و سکون اجرام و اجسام عنقا اوج بلند پروازی علامة الدهر امیر فتح الله شیرازی به همنونی بخت بیدار پایه سریر ارفع اعلی مشرف شده به مراتب رفیع و مدارج عالی خلعت امتیاز یافت روزی راقم این شکسته فادمند گرد ساخت که زایچه مسعود مختلف بنظر میرسد مامول آنکه ایشان نیز نموده از صحیح غور تمام کرده بمیران الحق سنجند. خدمت میرزا کمال تقی بضوابط فارسی و قوانین یونانی استنباط طالع اشرف نموده استقرار دادند چون عقاد گردد معتمد ترین زایچهاست صورت آنرا با احکام ایراد نمود

مرکز طالع اشرف درین زایچه اکدس که کارنامه ادوار ثوابت و سیارات بیست و هشت درجه و سی و شش دقیقه اسد است و قلم الاقدار الغاق افتاده و چون مرکز طالع سعادت مطالع از خانه نیر اعظم است صحیح تر و اولی. صاحب شرف خانه اوست و حد مریخ است و رب مثلثه اش سعد اکبر است بشرکت نیر اعظم و خدمت زحل و درجه و در بجان مریخ و نه بهر مشتری و ادرجان و هفت بهر مریخ و اثنا عشریه قمر و وبال زحل است و این درجه مذکرست و نیره و از نحوست خالی و مستولی برین طالع نیر اعظم است بنحوی از شرکت زحل و زهره و درجه سنبله و در بیست و شش درجه و بیست و سه دقیقه و هفت ثانیه و سهم الولد تقوط در بیست و چهارم درجه و بیست و دو دقیقه

وسهم المال در بیست و پنج درجه و هفده دقیقه و بیست سهم الاب در بیست و چهار درجه و بیست و سه دقیقه سهم الاخوه در شش درجه و چهل و هفت دقیقه و سهم عدد الاخوه در چهارده درجه و دوازده دقیقه سنبله

مرکز خانه دوم بیست و شش درجه و چهل و سه دقیقه سنبله است خانه و شرف عطارد و حد زحل و رب مثلثه اش قمر است بشرکت زهره و خدمت مریخ و درجه عطارد و در بجان زهره و نه بهر عطارد و درجان قمر و اثنا عشریه نیر اعظم و هفت بهر و هبوط زهره و وبال مشتری است و مستولی برین خانه قمر و منطقه این درجه مذکرست خالی از ظلمت و نور و نحوست و سعادت و مشتری در پانزده درجه و سیزده دقیقه و سی و هفت ثانیه و عطارد در بیست و پنج درجه و هشت و چهار دقیقه میزان است و سهم الرجا در دوازده درجه و پنجاه و سه دقیقه و سهم النصرة و الظفر در یک درجه و هفده دقیقه میزان است و جزو اجتماع مقدم در بیست و چهار درجه و پنجاه و یک دقیقه میزان است

مرکز خانه سیم بیست و شش درجه و یک دقیقه میزان است و خانه زهره است و شرف زحل و حد مریخ و رب مثلثه اش عطارد است بشرکت زحل و خدمت مشتری و درجه مشتری و در بجان و نه بهر و اثنا عشریه عطارد و درجان و هبوط نیر اعظم و وبال مریخ و مستولی برین خانه زحل است و این درجه مونث است مضیئه و خالی از نحوست و سعادت و زحل در ده درجه و چهل دقیقه و سی و سه ثانیه عقرب است و سهم الغیب در هفده درجه و پنجاه دقیقه و سهم السعادة در هفده درجه و پنجاه دقیقه و سهم السعادة بر قول بطلمیوس محی الدین مغربی در هجده درجه و نه دقیقه و سهم الاصحاب و الخیر و سهم العبید تقوط در بیست و سه درجه و دوازده دقیقه و سهم الامراض بقولی در هفده درجه و بیست و یک دقیقه و نیر اعظم در هفده درجه و چهل و پنج دقیقه و پنجاه و هفت ثانیه عقرب است

مرکز خانه چهارم بیست و هشت درجه و یک دقیقه عقرب است این برج قائم است و خانه مریخ و حد زحل و وجه و اثنا عشریه و وبال زهره و رب مثلثه مریخ است بشرکت زهره و خدمت قمر و در بجان عطارد و هفت بهر مشتری و مستولی برین خانه مریخ است و این درجه مذکر و قمر و خالی از نحوست و سعادت و سهم السفر البر در دوازده درجه و هشت دقیقه قوس است و سهم الشهوات در بیست و هشت درجه و سی و دو دقیقه عقرب است

مرکز خانه پنجم بیست و هشت درجه و یازده دقیقه قوس است خانه و نه بهر مشتری و شرف ذنب و حد مریخ و وجه زحل و رب مثلثه اش مشتری است بشرکت شمس و خدمت زحل است و در بجان شمس و درجان زهره و اثنا عشریه مریخ و نه بهر مشتری و هفت بهر زحل و هبوط راس و وبال عطارد است و سهم السلطنة و الملک در بیست و هشت درجه و سی و نه دقیقه قوس است و منقار الدجاجه و نسر الطایر در بیست و پنج درجه جدی است و مریخ در ده درجه و چهل و هشت دقیقه

و بیست و سه ثانیه جدی است **مرکز خانهٔ ششم** بیست و شش درجه و چهل و شش دقیقه جدی است خانهٔ زحل و شرف و حد مریخ و وجه شمس و رب مثلثهٔ آتشی قمر است شرکت زهره و خدمت مریخ و در نهبهرهٔ عطارد و آدر جان و اثناعشریهٔ هبوط مشتری و بهرهٔ وبال قمر است مستولی برین خانه بحسب شرکت زحل و قمر و این درجه مذکور و نیره و نحس است و از سهم بیست و هفت درجه و بیست و نه دقیقه و سیزده ثانیه دلو است و سهم الحبس و الاساری در بیست و چهار درجه و چهل و چهار دقیقه جدی است و سهم موت الاخوه در دو درجه و یک دقیقه دلو است **مرکز خانهٔ هفتم** بیست و هفت درجه و سی و شش دقیقه دلو است و اثناعشریهٔ زحل و رب مثلثهٔ آتشی عطارد است شرکت زحل و خدمت مشتری و وجه قمر و در نهبهره زهره و در ادرجان و نهبهرهٔ عطارد و هفت بهرهٔ مشتری و وبال شمس است مستولی برین خانه زحل است شرکت عطارد و نحوست کمی از مشتری و این درجه مذکر و مظلمه و خالی از نحوست و سعادت سهم الالفه و اللقاء و النبات و المحبه در بیست درجه و هشت دقیقه حوت است **مرکز خانهٔ هشتم** بیست درجه و چهل و هشت دقیقه حوت خانه و نهبهرهٔ مشتری و شرف زهره و حد و وجه و در نهجان و ادرجان و رب مثلثهٔ آتشی مریخ است شرکت زهره و خدمت قمر و حد و هفت بهره و اثناعشریهٔ زحل و هبوط عطارد است مستولی برین خانه زهره است شرکت مریخ و نحوست کمی از قمر و این درجه مذکر و قبیحه و خالی از نحوست و سعادت است و سهم الشرف در بیست درجه و هشت دقیقه حمل است و سهم الشجاعه در دو درجه و پنجاه و سه دقیقه حمل است **مرکز خانهٔ نهم** بیست و هشت درجه و یک دقیقه حمل است خانهٔ مریخ و شرف نیر اعظم و خدمت زحل و در نهجان و نهبهره و اثناعشریه و هفت بهرهٔ زهره است مستولی برین خانه مریخ است شرکت و نحوست کمی از زحل و این درجه مذکر و نیره و از درجات آبار است سهم الولد المذکر بقول ... در بیست و سه درجه و چهل و نه دقیقه ثور است و سهم سفر البحر در ده درجه و سی و شش دقیقه و سهم الام در پنج درجه و ... دقیقه ثور است **مرکز خانهٔ دهم** بیست و هفت درجه و بیست و یک دقیقه ثور است خانه و ادرجان زهره و در شرف و رب مثلثهٔ آتشی شرکت زهره و خدمت مریخ و در نهجان زحل و نهبهره و هفت بهرهٔ عطارد و اثناعشریه و حد و وبال مریخ است مستولی در خانهٔ زهره است شرکت ... و نحوست کمی از مریخ و این درجه ... و نیره و خالی از سعادت و نحوست سهم السعاده بقول بطلمیوس و محی الدین مغربی در نه درجه و بیست و دو دقیقه جوزا است سهم العقل و النطق در دو درجه و پنجاه و یک دقیقه جوزا است و سهم الولد المذکر بر قول ... در بیست و نه درجه و چهل دقیقه ثور است و سهم الورع در چهارده درجه و ... دقیقه و سهم الاملاک در نوزده درجه و سی و شش دقیقه

وسهم الاعدا بقولی در بیست و پنج درجه و هفت دقیقه جوزا است **مرکز خانهٔ یازدهم** بیست و هفت درجه و یازده دقیقه جوزا است خانهٔ نهبهرهٔ عطارد و رب مثلثهٔ آتشی اوست شرکت زحل و حد و هفت بهرهٔ مشتری و شرف ... و حد و در نهجان زحل و وجه شمس و ادرجان مشتری و اثناعشریه و هفت بهرهٔ زهره است و این درجه مونث و نیره و خالی از نحوست و سعادت و سهم الوقت و سهم التزویج در چهارده درجه سرطان است مستولی برین خانه عطارد است شرکت زحل **مرکز خانهٔ دوازدهم** بیست و شش درجه و چهل و شش دقیقه سرطان است خانه و وجه قمر و شرف و نهبهره و در نهجان مشتری و حد و وبال زحل است و رب مثلثهٔ آتشی مریخ است شرکت زهره و خدمت قمر و ادرجان و اثناعشریه و هفت بهره و هبوط مریخ است مستولی برین خانه قمر است شرکت مشتری و مریخ و زهره و زحل این درجه مونث و نیره و خالی از سعادت و نحوست و وبال بیست و هفت درجه و نه دقیقه و سیزده ثانیه اسد است سهم العلم و الحلم و الغلبة و النصرة در هجده درجه و بیست و دو دقیقه و سهم الولد بقولی در دو درجه و چهل و نه دقیقه و سهم الخوف و الشده در بیست و دو درجه و پانزده دقیقه و سهم الحیوة در دوازده درجه و چهل و نه دقیقه و سهم الاب در هجده درجه و دو دقیقه اسد است و درین زایچه هیلاج اول جزو اجتماع مقدم پس سهم السعاده پس درجه طالع و کدخدا از قمر هیلاج اول زحل است پس مشتری و از سهم السعاده اول مشتری است پس زحل و از قمر در درجه طالع اول شمس است پس مریخ **شرح این زایچه بنوعی که اهل کل از روی انجم و افلاک و تقویم تا کرد و ادوار است** چون اساس زایچهٔ قدسی احکام یافت شرح آنکه از اسباب احکام مراتب انتظام این زایچهٔ مقدسه ناگزیر است **احکام خانهٔ اول** چون مرکز طالع از اسد است که خانهٔ نیر اعظم است دلالت میکند بر علو فطرت و بها و بودن هیکل مقدس قوی و توانا و بزرگی سر و فراخی پیشانی و کشادگی سینه و عزت و سلطنت و شهامت و عظمت و مهابت و حسن منظر و قوت دماغ و چون اکثر درجات طالع از برج سنبله است که خانه و شرف عطارد است که در خانهٔ زهره در دوم طالع است و متصل بمشتری در درجه و متانه خوردت باید که در همه امور ملک و مال ... بعض خود باز رسد و تدبیرات در سرانجام مهام خود نماید و چون مستولی برین طالع شریف نیر اعظم است بمبارکت زحل سلطنت تمامی ممالک هندوستان و بعضی از اقلیم چهارم بصاحب طالع تعلق گیرد و چون بحسب مقام نیر اعظم بموز حلت پادشاهی هندوستان مقدم باشد بر اقلیم رابع و چون صاحب مرکز دوم که عطارد است متصل بصاحب طالع شده دلالت کند بر آنکه مال و ملک آبادان دست دهد و بودن طالع و سهم السعاده و جزو اجتماع مقدم از بروج کثیرة المطالع دلیل قوی بر

درازی عمر و امتداد سلطنت باشد **احکام خانهٔ دوم** چون مرکز خانهٔ دوم از سنبله است که خانهٔ عطارد است
متصل بسمت و الکرش از میزان که خانهٔ زهره است و او در طالع است که خانه و شرف عطارد است
دلالت کند بر آنکه مال و ملک از محل حسن تدبیر و عقل کامل حاصل شود و پایه و منصب بزرگ یابد و پادشاهی باشد
و بودن مشتری درین خانه در حد خود و اتصال عطارد با و مقوی این معنی است و بر آنکه [illegible] عقل و فهم
این صاحب طالع در انتظام امور ملک و مال کوشنده و تدبیر خود ملکه اندیشهای ایشان [illegible]
زمان نمایند و چون صاحب دوم در طالع است خراج حساب او رواج شود و چون مشتری درین خانه است
مال او در مسالک رضای ایزدی صرف کند و در مرضیات خدائی نگاه دارد و نظام احوالش او بر فزودن
افزون تر باشد و بودن مشتری در حد خود دلیل طول عمر گرامیست چنانچه فرزندزادهای گرامی را دریابد و از
سعادت دیدن ایشان بنظر تربیت او بزرگ حال شوند و زحل چون در دوم است و در شرف هم از نقصان
نگراین معموره او نرسند و هیلاج که جزو اجتماع مقدمست درین خانه است مقوی این معنی است و کدخدا
که زحل است در شرف خود و [illegible] درینجا آمده عطیه عمر [illegible] و کدخدا و سوم که
مریخست از عمر طبیعی که صد و بیست سالست متجاوز باشد و بودن قمر مستولی برین خانه موید دیگرست برای
اساس سعادت **احکام خانهٔ سیم** چون صاحب طالع در سیوم است دلالت کند بر کمال علم و استیلای قدر
و اعزاز و امداد اقربا و این گروه از کوته بینی در مقام [illegible] نباشند اما آن مرکزی که صاحب طالع در وست
چون خانهٔ مریخ و مثلثه و حد و درجه و او در جان صاحب طالع و در جان اوست و او در نجم طالع است که خانه فرح
و شرف اوست و در مثلثه و وجه مشتری و او در جان صاحب طالع است اندیشهای نادرست این طبقه موجب زیادتی
جاه و منصب مزید دولت صاحب طالع گردد و چون اوایل سیوم که تعلق ببرادران دارد محور و سطوت نیر اعظم است
دلیل است بر آنکه برادران در حسن و شکوه ذات اقدس و حسنات [illegible] و از بیگانه غصه شربت [illegible]
و او در قوس سیوم که تعلق بخواهران و انصار دارد محل سهم السعادتست بقول بطلمیوس و نیز وجه نیر اعظم است و از یک
کدخداست دلیلست بر آنکه دوستان و مخلصان بر بساط یکرنگی و جانسپاری بوده در اداب دولتخواهی ثابت
قدم باشند و از طرف صاحب طالع بسعادت و دولت رسند و چون این محل از خانهٔ سیوم تعلق بمریخ دارد و که در شرف
خود است آن خانهٔ فرح و خانهٔ زحل که کدخدا مقدمست و آن نیز در شرف خود است دوستان همه با شکوه و شوکت
باشند بودن زحل مستولی برین خانه که کدخدا است و واقع در شرف دلالت تمام برین امور دارد و بودن صاحب سیوم

در نجم دلیلست بر انتظام احوال فرزندان گرامی [illegible] و آنکه نقل و حرکت [illegible] در ادای [illegible]
و از غرایب آنکه سهم الغیب باتفاق سهم السعاده بر قول بطلمیوس و محی الدین مغربی [illegible] جمع شده [illegible]
که او محل خانهٔ سیوم است و این در طوالع کم افتد دلالت میکند بر آنکه [illegible] از علم سعادت [illegible]
و علمی مبین است بر اطلاع خفایای امور و آنکه ضمیر [illegible] و ظهور مغیبات باشد **احکام مرکز خانهٔ چهارم** چون
صاحب مرکز این خانه مریخ است و در شرف و وجه و مثلثه خود و حد مشتری است و او مستولیست برین خانه [illegible] بر آنکه
در اول مرتبه ملک [illegible] در تصرف آید و چون این خانه برج ثابت است و صاحبش در شرف [illegible]
همه ملک در تصرف اولیای دولت باشد و هر چه در تصرف آید باید [illegible] و چون [illegible] چهارم [illegible]
و جهات کار از اول [illegible] که صاحبش در تحت الشعاع نیر اعظم مخفی است دلالت کند بر آنکه چون صاحب
طالع [illegible] سلطان [illegible] ظهور کند [illegible] مسعود [illegible]
شهرستان [illegible] و چون [illegible] از برج قوس است و صاحب [illegible] در دوم طالع مولود دوستدار [illegible]
[illegible] باشند و از ملک [illegible] **احکام خانهٔ پنجم** چون صاحب [illegible] که تعلق بمحبان و مخلصان
دارد یعنی مریخ در پنجم و در شرف است دلیل است بر جلالت احوال فرزندان مولود و خلاص و ارتباط ایشان و چون [illegible]
برین خانه زحل است که در شرف و مثلثه خود و کدخداست و مشتری که در وجه و مثلثه خود است [illegible]
و صاحب مرکز این خانه است دلالت کند بر آنکه فرزندان مولود سعادت [illegible]
زمین رضامندی [illegible] مزاج مریخ و مشتری [illegible] مزاج مشتری [illegible]
دلیل قوی بر فزونی [illegible] مسرت و سعادت والسلام **احکام خانهٔ ششم** چون صاحب این خانه که زحل است در شرف
خود است و درین خانه [illegible] دلالت بر دوام [illegible] و حصول [illegible] فراوان و [illegible] صحت عنصر و اعتدال مزاج
و [illegible] اگر اندک عارضه [illegible] مزاج [illegible] و چون مشتری برین خانه [illegible]
[illegible] زحل [illegible] **احکام خانهٔ هفتم** چون [illegible]
خانهٔ هفتم زحل در شرف [illegible] صاحب طالع را در اوایل [illegible] از خانهٔ [illegible]
باشند و چون زحل در بیت دوم است دلیل باشد بر آنکه [illegible]
[illegible] و چون سهم الالفه و المحبه درین خانه است دلالت بر فزونی [illegible]
که سهم الالفه در حوت [illegible] خانه شرف و شرف زهره است **احکام خانهٔ هشتم** چون مرکز این خانه از حوت [illegible]

صاحب این خیسری در دوم است در صورت منقلبه خود و بهم الشرف درین خانه است و مستولی برین خانه زهره است که شرکت مریخ که در شرفست و دلیل است بر عدم خوف و خطر و محفوظ و صیانت ایزدی مامون بودن **احکام خانه نهم** چون مرکز این خانه از برج حمل است و خداوند او که مریخ است در شرف و فرح و مستولی بر جای مولود مسعود از سفر کامیاب بود و سفرهای دور پیش متضمن بتسخیر ولایتی باشد **احکام خانه دهم** چون مرکز این خانه ثور است که خانه زهره است و مستولی برین خانه و در طالعست دلالت کند بر سعادت تامه و ریاست عامه که عبارت از پادشاهی عظیم است و الحکم درین منصب الا در قصبه مقرر صاحب طالع امتداد دهد خصوصا که این خانه شرف قمر است و قمر ناظر باو و بطالع بنظر تمام دوستی و چون سهم السعاده بقول جمهور درین خانه است دلیلیست بر کمال سعادت و ازدیاد دولت و آنکه اکثر اوقات در سر انجام و انتظام مهام ملک و ملت باشد و چون سهم العقل و النطق درین خانه است دلیلیست بر آنکه عقل و سخن او پادشاه عقلا و سرو فقر سخنان باشد و منسوبات زهره که ارباب عیش و نشاط هستند عنایت فراوان باشد **احکام خانه یازدهم** چون مرکز این خانه از جوزا است و جیش در دوم که بیت المال است دلالت کند بر آنکه مهد ابی ابی هدیه برای آنکه در ملک و مال خود کنند بر حسب دلخواه صورت بندد و نیز دلیلیست بر آنکه او را دوستان کمیل باشند از ارباب علم و دانش و در حضرت او مرتبه ارجمند رسند و چون سهم عواقب امور درین خانه اوست دلیل است بر آنکه عاقبت مآل و امانی او همواره بخیر و سعادت بر آید **احکام خانه دوازدهم** چون مرکز این خانه از سرطانست و صاحبش قمر در وبال و فرح دلیلیست بر آنکه اعدای دولت پیوسته در نکبت و وبال باشند بر وجهی که صاحب طالع از ایشان رضامند شود و بودن ذنب درین خانه در درجه اول مقوی این معنی است و چون سهم العلم و الحلم درین خانه است دلیلیست بر آنکه صاحب طالع با وجود علم بر احوال کوته اندیشان تیره رای در مقام علم و عفو و بردباری و فراخ حوصلگی و عموم مهربانی از صفات لازمه او باشد انشاء الله تعالی آن حضرت اقبال ابدی را از صفات خلق عظیم که اصل و خلاصه جهانداری و ملک آرائیست سبب صلابه خاطر دوست و دشمن و رابطه جذب قلوب و انتظام ضمایر خواص و عوام است بحد اتم و اکمل و آنچه در مجموعه اخلاق مهذب این مورد بستان کبریائی حضرت بر وجه اتم و ابلغ کمال مشاهده و معاین است و از اهل نظرت مستنبط بابن عطیه و الا هو جهت خاص اختصاص یافته و از روی تحقیق آن همه شمایل و سجایای پسندیده بی تکلف و تصلف ملکه آن ذات سماوی برکات گشته از بین سر حرف منقولست بجداول سابقین استفاده ارباب استفاضه جاری و

و سارست **نظم** صفیه تا که بر افلاک انجمنست بهم که با رواج فاتحه آنجام مباد بجز بهوای تو گردش گردون مباد بجز برضای تو جنبش اجرام **خ** انست النموذجی از احکام زایچهای طالع اقبال مطالع واکثر اعطیات کواکب و سعادات نظرات و خواص صورت و غیر آن بتمام و کمال ایراد کرده شود هر آینه دفاتر بعلم موسسه و صحایف ساخته گردد **بیت** بفرسته رسمار دهای بر فرش مهیه ثانی چه شبه را بر تخمین **صورت زایچه طالع اقدس از خط مولانا الیاس اردبیلی موافق زیج ایلخانی** در وقت تحریر این اوراق صحیفه که محل استکشاف احوال سعادت قرین بود زایچه بخط افادت و افاضت مآب تحریر عهد مولانا الیاس اردبیلی که در علوم ریاضی پایه بلند داشت و از صدر نشینان بارگاه قبول حضرت جهانبانی جنت آشیانی بود بنظر درآمد آن زایچه بر تحسس معمول گشت بجز اثار ربوبیت و احکام خجسته که حیث اعتبار استخراج وجه باعتبار آنکه این زایچه بر خلاف زایچهای دیگر مبنی بر زیج ایلخانی است **صورت زایچه طالع اقدس از خط مولانا الیاس اردبیلی موافق زیج ایلخانی** گروهی از دانش منشان روزگار را کالیح شد که این اختلاف میان اختر شناسان هندوستان و فلک پیمایان یونان و وقت کرکی طالع آن حضرت را اسد میگویند و دیگری سنبله قرار داده بنا بر آنست که حکما را در حرکت فلک البروج اختلاف جمهور حکمای متقدمین و ارسطو بر آنند که فلک هشتم را حرکتی مثبت و از جنس حکم قایل شده و حرکت آن متعین نکرده و بطلیموس گفته که حرکت او صد سال یک درجه است و در سی و شش هزار سال دوره تمام کند و اکثر حکما بر آنند که در هفتاد سال یک درجه قطع کند و در بیست و پنج هزار و دویست سال دوره تمام سازند و طایفه از حکما گویند در شصت و شش سال یکدرجه قطع کند و تمامی دوره در بیست و دو هزار و سیصد و شصت سال باشد و سبب حکمی اختلاف اسباب آلات رصدی و تفاوت در عرض وقت انظارست و تحقیق آنست که حکمای متقدمین حرکت ثوابت از جهت کمال بطؤ مشتبه شده اند و لسبب آنکه مدت عمر وفا نکرده زمانها که متعدد از حرکت ثوابت را احساس توان نمود نیافته اند پس در وقت معین برج صورت اسد که از اجتماع چند کوکب ثابت متوهم شود محاذی و مقابل جزوی از فلک الافلاک بود که الان بحرکت فلک البروج از آن جزو انتقال نموده بموضعی که صورت سنبله در آن زمان در آن موضع بود استقرار یافته و همچنین سنبله بموضع میزان و میزان در مکان عقرب تا آخر بروج

سبب اختلاف میان حکمای یونان و منجمان هندوستان در طالع مسعود حضرت [illegible]

برین حساب منجمان هند بر وفق رصد حکمای هند مبنی بود که مبنی است بر عدم حرکت ثوابت و حساب بسیط بر
اعتبار حرکت فلک البروج که مستلزم انتقال صورت است موضع سنبله بمقدار ما به التفاوت در میان این
دو حساب هفده درجه است که هر برجی هفده درجه از مکان خود انتقال نموده و ازینجا میتوان دانست که از
رصدی که حکمای هند بسته اند تا رصد جدید یکهزار و هفتصد و نود سال گذشته باشد که در هفتاد سال یک درجه قطع
کند چنانچه اکثر حکما بر آنند بمذهب هشتاد و دو هفده و بقول بطلمیوس که در صد سال قطع یک درجه باشد فاصله میان
رصدین یکهزار و هفتصد سال بود و با یک [illegible] حقایق و دقایق آسمان رموز آسمانها ازین مواقع خلاف
و موارد اختلاف در وادی حیرت می افتند و الحق که قدوه حکما روزگار عضدالدوله امیر فتح الله شیرازی
[illegible] یونانی و هم [illegible] استنباط طالع همایون حضرت شاهنشاهی نموده اسد قرار داده اند چنانچه
مذکور آمد و مرجح می شود که منشأ اختلاف نه آنست که گمان برده شد [illegible] که حکمای هندوستان
بر وجود افلاک قایل نباشند چنانچه در آخر این دفتر [illegible] بلکه حکمت الهی و غیرت ایزدی
چنان اقتضا فرمود که احوال این فارس میدان عظمت و محرم خلوت سرای کبریا هم از نظر اهل تنجیم نهان
[illegible] و هم از چشم بد اندیشان [illegible] مستور و محتجب باشد و ازین سبب است
که حضرت جهانبانی [illegible] که در [illegible] اسطرلاب و [illegible] و رصدی سر آمد [illegible]
[illegible] اسکندر یونانی بوده با وجود کمال جهد و اجتهاد در طالع خدیو زمان چنانچه باید [illegible]
و همچنین سایر امور شناسان علم تنجیم در پرده اختلاف مانده سری ازین امر منکشف بر نیاورده اند
و با وجود اتفاق قوانین حساب و تحقیق محاسبان [illegible] که در [illegible] روزگار در امثال این امور
کم اختلاف نماند [illegible] غیرت الهی [illegible] نقاب حجاب مانده و در پرده اختلاف مستور گشته
و الحق هر یکی از زایچها طالع را که انموذجی در هر کدام [illegible] اگر بنظر انصاف دیده شود ظاهر گردد که در خانه
خداوندان [illegible] جلالت قدر و منزلت و رفعت صوری و معنوی او را نشانه توانند بود اگر چه زایچها
هم اختلاف دارند اما در دلالت [illegible] ظاهر و باطن متفق بود [illegible] طالع را [illegible] صورت [illegible]
و از منجمان حضرت جهانبانی [illegible] که ظاهر و باطن [illegible] راستی و درستی آراسته بود شنیده شد
که حضرت جهانبانی [illegible] طالع سعادت مطالع را در پیش نظر داشته تامل فرمودند بارها
چنین واقع شده که در خلوتگاه خاص [illegible] از کمال شوق برقص می در آمدند و از غایت [illegible] حرکت دوری

[illegible] ورقها ۲۴۰

نموده [illegible] مدار [illegible] و چاشنی گیران خوان معرفت [illegible] که از حلاوت وجدان
و خوان الهی لذت [illegible] لذات [illegible] از فرط طرب و انشراح و فرحه
و جنبه و حال [illegible] برجهای علیای این کمالات عین معرفت الهی است و حضرت جهانبانی
[illegible] کمال دریافت [illegible] و آثار [illegible] حالات آتیه و کمالات و سعادات مستقبله ذات اقدس شاهنشاهی
[illegible] از [illegible] قبل [illegible] مراتب [illegible]
[illegible] که طالع این [illegible] اقبال از حضرت صاحبقرانی [illegible] درجه [illegible]
چنانچه [illegible] احکام [illegible] می شوند [illegible] سعادت [illegible] مقابله نموده [illegible]
کواکب و سعادت علویات را [illegible] تامل [illegible] در یابند که زایچه صاحبقرانی چه [illegible]
قدسی را [illegible] سبحان الله [illegible] زمان و مکان و [illegible]
[illegible] طالع [illegible] مطالع که صورت [illegible] مولود [illegible]
[illegible] الهی [illegible] مکارم صوری و معنوی [illegible] اقسام کمالات [illegible]
صورت و معنی و سلطنت ظاهر و باطن و انواع حالات جهانبانی و درجات فرمانروایی و مدارج [illegible]
و خدا شناسی و درویش [illegible] درازی عمر و صحت بدن و اعتدال مزاج و [illegible] عوام
و خواص [illegible] کمال آگاهی و خبرداری از احوال عالم و [illegible] ممالک [illegible] امور
ملک [illegible] جهانداری و از غرایب آنکه [illegible] حالات که [illegible] تنجیم [illegible] برده اند
[illegible] ستاره شناسی از فروغ دوربینی خود [illegible] احوال آنحضرت می خواندند [illegible]
[illegible] مراتب [illegible] نظم ای [illegible] غرت [illegible]
[illegible] در [illegible] سعادت [illegible] که آسمان [illegible] ولادت
[illegible] بر زمین [illegible] بر آسمان فخر [illegible]
[illegible] سایه پروران سعادت بر تو [illegible] پاک [illegible] عنصر قدسی [illegible] آنحضرت که
در [illegible] نور الهی و دریای معرفت ازلی [illegible] بود و انوار قبول بر وجود پاکش [illegible]
[illegible] ترکیب عنصری [illegible] اعتدال مزاج [illegible] سعادت
[illegible] که از پردهای دیده و باکان [illegible] زبان [illegible] کمال [illegible]

گفت قدسی سیرتان پاک دل نهادند دلستان مهربانی چون شیلی لبش داده بشیره جان پرورش کام
ساختند **نظم** شیر ز بهر لبش آمیختند ٭ شیر و شکر را بهم آمیختند ٭ شیر نه از دایه که مهتاب خورد
کاب ز سرچشمه خورشید خورد ٭ چون از نقاوه دودمان سعادت شمس الدین محمد غزنوی در فروغ جوانی
نخل سینه بمقدم رسیده بود حضرت جهانبانی جنت آشیانی در فرخ طلوع این نیر اقبال از منزل [illegible]
آن خدمت بوعده آن موهبت عظمی امیدوار دولت جاوید ساخته بودند که کوکه [illegible] عصمت [illegible]
امروز بکجی انکه بخطاب سعادت دارکی آن نوباوه بهارستان خلافت و اقبال و دولت [illegible]
آن گلدسته گلستان عظمت و جلال مجد افتخار طلبیدن امتیاز بود نشد بنابران حضرت مریم مکانی
قدسی ارکان آن مایه ساز آسمان را طلب داشته مولود [illegible] در ساعت مسعود [illegible] رسیده او [illegible]
و چون هنوز وضع حمل آن دایه قدسی پاره شده بود [illegible] دایه بهادل [illegible] خاص حضرت جهانبانی
بود و بعصمت و طهارت امتیاز داشت فرمودند که اول او شیر داد و تحقیق آنست که اول شیر والده ماجده
قدسیه میل فرمودند پس از آن فخر النساء [illegible] باین شرافت کامیاب شد پس آن بهادل [illegible]
دریافت آن سعادت نمود بعد از آن کوکچ غازی باین دولت عظمی عزت یافت [illegible]
مخصوص گشت از آن پس عصمت [illegible] انکه با آرزوی خود [illegible] حضرت [illegible] شد و از پس [illegible]
کوچ [illegible] گذشت [illegible] آوری این [illegible] خالد [illegible] بسعادت [illegible]
باین موهبت کبری اختصاص یافت و در آغوش [illegible] والده شریفه [illegible] کوکه باین دولت
بزرگ استعداد یافته سرمایه بزرگی جاوید انجام داد [illegible]
بزرگ سربلند شدند همانا که حکمت ایزدی در اختلاف این طبقات [illegible]
بمراتب [illegible] رسیده [illegible] تجلیات الهی گردد [illegible]
که این نونهال اقبال از زلال جویبار فیض ایزدی [illegible]
چه حالت معنوی این گروه [illegible]
و از غرائب آثار آنکه حضرت شاهنشاهی [illegible] چشم گشودن [illegible]
بمجلس تبسم [illegible] گل شکفته ساختند [illegible] فاتحه [illegible] بهار دولت
و اقبال ساختند [illegible] سلطنت از

منزل بعود ساخته بودند و چون شاخ و برگ گل یکدیگر پیوند کرده و لالا [illegible] یواقیت کرامت [illegible] از گوشه کنار
او نخبه آن گوهر یکتای بی صدف را [illegible] آرام داده بملایمت و رفق نرم نرم بخشش در آورد [illegible]
و نخبه انس و آرام تمام بخشیده آغاز شاد [illegible] فرجام خالق ذوالجلال والاکرام موافق تالیفات [illegible]
عاکفان صوامع قدس ساکنان مجامع انس که منتظران سلسله زمین و زمان و فراهم آرندگان دایره کان
و مکان‌اند کامروا شده بر عالم و عالمیان منت نهادند و بآن حلقه گوش آسمانی باین تهنیت بلند آوازه گشتند
نظم کای شرف غلغل سکه ترا ٭ دور شهنشاهی عالم ترا ٭ روی زمین همچو تو باغی ندید ٭ طاق فلک
چون تو چراغی ندید ٭ قلزم ابداع بسی موج داد ٭ تا گهری چون تو بساحل فتاد ٭ خامه تقدیر بسی موج شست
تا ز قضا همچو تو نقشی نشست ٭ نسخه کون آیه تمیح تست ٭ حلیه فلک دفتر تشریح تست **ذکر قدوم حضرت شاهنشاهی
موکب گیتی نورد حضرت جهانبانی جنت آشیانی از حصار امرکوت** چون چشم جهان بین و دیده سعادت قرین
حضرت جهانبانی جنت آشیانی بمشاهده دیدار گرامی حضرت شاهنشاهی نگران بود فرمان عاطفت
نشان شرف ارسال یافت که در صحابت حضرت مریم مکانی متوجه سرادق عزت و مخیم اقبال شوند و خواجه
معظم و ندیم کوکلتاش و شمس الدین محمد غزنوی را فرستادند که در راه ملازم هودج سعادت باشند
لاجرم حضرت شاهنشاهی در کنف دولت و کنار تربیت حضرت مریم مکانی یازدهم شهر شعبان سنه
مسعود از حصار امرکوت سراپرده جلال بیرون زدند و بسعادت و اقبال بر تخت روان نشستند **نظم**
عهد گهواره نا گذشته هنوز ٭ تخت والاش کرده تخت نشین ٭ بر زمین پای ناهاده ز قدر ٭ خاصش
خوانده شاه روی زمین ٭ چشم بگشوده و ندیده دل ٭ دیده در انتظار دیده و دین ٭ [illegible] دوش
خواهان ٭ که جهان زانکه بزیر نگین ٭ تا نگینه کلش [illegible] هزار ٭ عالم از باغ دوش گلچین ٭ چون تخت روان
حضرت شاهنشاهی که گنج روان موهبت الهی بود قریب رسید مسافت دو منزل ماند حکم جهانمطاع شد که
اعیان سلطنت و ارکان دولت و سایر اکابر و اهالی متوجه قبله اقبال و مستقبل کعبه آمال شوند قاصدان
بشارت ساعت بساعت میرسیدند و اخبار قرب مقدم گرامی زمان زمان میرسانیدند **بیت**
میرسد کوکب شاه دو جهان [illegible] باش ٭ میرود قافله شوق باستقبالش ٭ و در آغوش [illegible] روز نزول جلال
و [illegible] منزل [illegible] اقبال [illegible] فرزند سعادت پیوند صاحب طالع قولیت و سعادت
دارین در ذات او مطوی که هر چند نزدیکتر میشود در شهرستان وجود جهانی [illegible] معاینه میگردد و مسرتی تازه

مشاهده می‌افتد از صفای باطن و نور فراست حضرت جهانبانی جنت آشیانی ادراک معانی رموز آگهی از رایات
حقایق گشودن آستانه چه عجب و از کمال ظهور آثار حضرت شاهنشاهی ظل اللهی که نسخهٔ دیباچهٔ بدایع عالم و
مجموعهٔ فهرستهای کمالات بنی آدم است انجلای انوار را چه غرابت و در ساعتی که سعادت قران سعدین
و میمنت اقتران نیرین داشت بدولت و اقبال سرادقات عظمت و اجلال نزول فرمودند و بحضور موفور السرور سعید
گشتند و در سایهٔ همای دولت ابدی آرامگاه گرفتند و تارک مبارک حضرت شاهنشاهی بمماس پای سریر
فرسای حضرت جهانبانی جنت آشیانی بهره‌وری و حصول کمال بهرهٔ سعادت پذیرفت و از کمال عواطف و فرط الطاف
در بر گرفته بر پیشانی نورانی آنحضرت که لوح سعادت دو جهانی و دیباچهٔ دولت جاودانی است بوسه دادند ع
گاه بر لب گاه بر دل گاه بر سر دادندش بعد از مشاهدهٔ این نور الهی زبان الهامی بادای سپاسگزاری حضرت
باری عز شانه و جل برهانه معمور ساختند و فرق فرقدسای را بسجدات نیازمندی پروردگار بی‌نیاز فرود آوردند
بیت نه تنها سجده سر در مدام بود ۰ که هر موی بر تنش در سجده خم بود ۰ حافظان عتبات آگهی و خازنان
سعادت نامتناهی آن ودیعت ازلی و امانت ابدی را در کنف عاطفت پادشاهی سپرده بابین زمزمهٔ
شادی و ترانهٔ آزادی مترنم گشتند که نظم امین امانت آگهی ۰ زین گنج نگاه هر چه خواهی ۰ امانت
که در دلش نهادند ۰ ماهیت کنه حق کماهی ۰ امنیت که کعبهٔ دلش را ۰ کردند بنقش [illegible] قبله گاهی ۰
امنیت که پای دولت اوست ۰ رونق ده تخت پادشاهی ۰ صفحه خوانان حیرت [illegible] بچشم تعمق
و تفکر نظاره کردند و قیافه شناسان هیکل انسانی بنظر تأمل [illegible] مطالعه نمودند نظم چه دیدند
دیدند نقشی که هرگز ۰ ندیدند در جدول آفرینش ۰ ز حرف نگفته خبری گفتند ۰ زهی نور دانش زهی چشم
بینش ۰ انوار پادشاهی از ناصیهٔ غرایش لامع ارقام ظل اللهی از خطوط دست والایش ساطع شواهد
عقل از ترکیب وجودش ظاهر دلایل خداشناسی از مجموعهٔ هستیش باهر براهین عدالت از اعتدال مزاجش
سید السواطع کرامت از جوهر ذاتش هویدا ارقام صاحبقرانی از جبهٔ اول احسن نقوش از روش علوم غیب دانی
از بیاض بناگوشش [illegible] رموز دوربینی از چشم تیزبینش واضح اطوار دوراندیشی از نگاه بلندبینش لایح
در جشن ولادت سعادت برای حضرت شاهنشاهی نکته پردازان نظم و نثر تواریخ مناسب یافته قصاید تهنیت
گفتند و همه بعرض قبول مجلس نشینان بارگاه حضرت جهانبانی که عیارگاه جواهر انسانی بود رسانیده کامیاب
جایزه‌های گرامی شدند از انجمله این تاریخ را مولانا نور الدین ترخان یافته تحسین و احسان ممتاز شده بود رباعی

چون کلک قضا نشان نقطه بر نوشت ۰ آیات ابد ز نقش تقدیر نوشت ۰ از بهر ولادت شهنشاه جهان ۰
تاریخ شهنشه جهانگیر نوشت ۰ و این تاریخ نیز از غرایب اتفاقات است که یکی از فضلای ظرفیه بود
نظم لله الحمد که آمد بوجود ۰ آنکه از کون و مکان منتخب است ۰ پادشاهی که ز شاهان جهان ۰ اکبرش نام و
جلالش لقب است ۰ شب چهارم ز مه و سال ولاد ۰ شب یکشنبه و پنجم رجب است ۰ در هنگام طلوع نیر اقبال [illegible]
راقم این شکرنامه در نهانخانهٔ عدم بپایهٔ هستی و پیرایهٔ ایزدپرستی گرانبار حیرت بود اما شکر این موهبت
عظمی چگونه گزارد که زمان ظهور این بزرگ حقیقی و مجازی و پیشوای صوری و معنوی دریافته از نظر کردهای
الطاف و تربیت و صد شکر دیگر آنکه زایچهٔ قدسی بنظر در آمده و بر حقایق شرایف و بدایع جلال ارقام آن
اطلاع یافته کمال ایزدشناسی [illegible] آرای [illegible] از پایهٔ شناخت منجم فراتر رفته دریافته پرستار قدرت ایزدی
بود و لله الحمد ثم لله الحمد که مثل امام الکلام حسان العجم لسان الحقیقه حکیم خاقانی در حضرت صاحب وقت که
انتظام سلسلهٔ صورت و معنی [illegible] از آن گزیر ناگزیر باشد نیست چنانچه بکار رفته کلک حقایق رقم اوست رباعی
گویند که هر هزار سال از عالم ۰ آید بوجود اهل وفائی محرم ۰ آمد ز پیش ما نزاده ز عدم ۰ آید پس از این و
ما رفته بعدم ۰ و بطرزی دیگر میگویند ۰ هر چند ز اوصاف جهان بی سر آمد ۰ از روشن جانی ز آسمان زیر آمد ۰
خاقانی از این جنس درین دهر مجوی ۰ بر ره منشین که کاروان دیر آمد ۰ و با اقبال سعادت میاب ملازمت
از پیش فرمانروای کل [illegible] گشته از دولت توجه و التفات علیا فراغ زمانهٔ عشوه ده [illegible]
تهنیهٔ خاطر را که سرگردان بادیهٔ اسباب بود فراهم آورده در نشأه [illegible] تحصیل خشنودی او که علت غایی [illegible] است
بهیچ چیز سر گرامی ندارد و دل را از قیود و تقیدات ز سوی آزاد ساخته در حسرت گذشته و در آرزوی آینده
[illegible] چنانچه شرح احوال خود از استعداد ملازمت و استظلال ظلال رأفت و عاطفت و سربلندی از
اوج عزت و ارجمندی بغرفهٔ معرفت در محل خود رقمزدهٔ کلک عرض خواهد گردانید ذکر انساب معالی القاب
و نسب سامی گرامی آبای کرام حضرت شاهنشاهی بتعداد القاب مستطاب آسمانی انساب آبای گرامی و اجداد سامی
حضرت شاهنشاهی که در مدارج رفعت و مراتب عظمت با آبای علوی توامانند و همه شاه و شهنشاه و پادشاه
بخش و پادشاه نشان آمده‌اند و بدانش خداداد و بینش حق بین چنانچه موقف عدالت و انصاف در انتظام عالم
و عالمیان بوده ضابطهٔ تمام [illegible] اگر عمر تمامیت ملکهٔ حیات جاودانی در بساط گذاشته انتساب ترتیب و
منزلت ابو المظفر جلال الدین اکبر پادشاه بن نصیر الدین محمد همایون پادشاه بن ظهیر الدین محمد بابر پادشاه بن

ر۲ر

عمر شیخ میرزا ابن سلطان ابو سعید میرزا ابن سلطان محمد میرزا ابن میرانشاه بن صاحبقران قطب الدنیا والدین
امیر تیمور گورکان بن امیر طراغای بن امیر برکل بن ایلنگیر بهادر بن انجل نویان بن قراچار نویان بن سوغوچیجن
بن امیر ایردمچی برلاس بن قاچولی بهادر بن تومنه خان بن بایسنغر خان بن قایدو خان بن بوقا قاآن بن
بوذنجر قاآن بن النقوا است جوینه بهادر بن یلدوز بن منگلی خواجه بن تیمور تاش است و او از نسل
قیا خان بن ایلخان بن تنگز خان بن منگلی خان بن یلدوز خان بن آی خان بن کون خان بن اغوز خان
قراخان بن مغل خان که بن النجه خان بن کیوک خان بن دیب یاقوی بن النجه خان بن ترک بن یافث بن نوح
بن ملک بن متوشلخ بن اخنوخ بن یرد بن مهلائیل بن قینان بن انوش بن شیث بن آدم علیهم السلام پوشیده
نماند تا یلدوز که جد [illegible] حضرت شاهنشاهی است احوال سعادت مآل این عالی نژادان در صحف
صدور گزارندگان سخن مضبوط و مسطور و بر السنه [illegible] ارقام دهور محفوظ و مذکور است و از منگلی خواجه
تا ایلخان که احوال دو هزار ساله بطریق تخمین توانند بود بنظر در نیامده چنانچه سبب این مذکور خواهد شد و از
ایلخان تا آدم که [illegible] ارباب تواریخ ذکر کرده اند نیز نگاشته کلک اجمال خواهد گشت نزد
دوربین که با دل انصاف گزین و دانش خداداد تتبع اخبار گذشتها نموده ملکه تحقیق را سرمایه دیانت
و پیرایه امانت خود ساخته تکاپوی در سنجیدگی کردار درست [illegible] پوشیده نیست که آنچه در صحایف مسامع
و الواح اخبار رقم اشتهار دارد که آغاز آدم [illegible] هزار سال میگویند جملی که [illegible] قبول عقول افکار
دانایان که تماشائیان بهار و خزان این جهان چمن و پرده شناسان زیر و بم این عالم انجمنند درست نیاید
ندارد و در امثال این امور عقل درست اندیش دوربین از استبعاد و در استبعاد دریافت گاه انکار محیط
و گاه از احتیاط که موقف اطمینان و مجلس ادراکست در رد و قبول آن توقف مینماید و هستیاری فروغ
جهان افروز خرد و مددکاری تفحصهای معتبر و خبرهای معتمد از روی کتب قدیمه هندی و خطائی و غیر آن که از
حوادث حوادث مصون مانده اند و بنای قواعد نجوم و احکام ارصاد و غیر آن که برآنست و شواهد صدق و سداد
از نتایج آن پیداست و از ضبط تواریخ متواتره حکمای این اقالیم [illegible] این طبقه مرتاض مفهوم شود
که این عالم و عالمیان را ابتدا و این مظاهر اسمائی و صفاتی را ابتدا پدید نیست [illegible] چنانکه اکثر حکمای [illegible]
برآنند با همین طول امتداد که [illegible] گروه [illegible] که بر ریاضت و تجرد و حکمت در کل ممالک هندوستان
امتیاز دارند زمانه را بزبان هندی کال گویند به دو قسم منقسم ساخته اند یکی اوسرپنی یعنی زمانی که آغازش [illegible]

که [illegible] دوم اوست یعنی بر عکس اول و هر کدام ازین دو قسم را شش حصه [illegible]
و هر حصه را آره نامند و هر یک از آرها را نامی مخصوص نهاده بمناسبت [illegible] قسم اول را
سکهما سکهما [illegible] یعنی [illegible] که حسرت [illegible] و فرح می آرد و [illegible]
فرح بخشی چهار کرور کرور ساگر است و نام آره دوم سکهما است یعنی [illegible]
سه کرور کرور ساگر است و آره سوم سکهما دکهما اشتهار دارد یعنی [illegible]
و [illegible] آره دو کرور کرور ساگر است و آره چهارم دکهما سکهما مشهورست یعنی [illegible]
[illegible] و آره یک کرور کرور ساگر است کمتر از چهل و دو هزار سال [illegible]
بر خلاف آره دوم که سکهما بوده طول مدت این آره بیست و یکهزار سالست و آره ششم دکهما دکهما است
بر خلاف آره اول و مدت او نیز بیست و یکهزار سالست و اسامی آرهای قسم دوم [illegible]
لیکن آره اول قسم دوم با نام و مدت متحد است با آره ششم قسم اول و آره دوم قسم دوم نیز متحد است با آره پنجم
قسم اول و سیوم با [illegible] و چهارم با [illegible] و چهارم [illegible] سیوم [illegible]
اول است و ششم دوم اولست [illegible] از آره [illegible] قسم اول دو هزار [illegible]
پوشیده نماند که محاسبان هند [illegible] صد هزار را لک خوانند و ده لک را [illegible]
را لک کرور نامند و صد کرور را اربب خوانند و ده ارب را کهرب نامند و ده کهرب را
نکهرب نامند و ده نکهرب را مهاسروج و ده [illegible] و ده [illegible] را [illegible]
نامند و مخفی نماند که زعم ایشان آنست که [illegible] در جای مخصوص [illegible]
چنانچه در میان عوام [illegible] اشتهار دارد [illegible] این گروه آنست که [illegible]
هزار و نود و شش [illegible] دیار دهلی [illegible] گویند که [illegible]
[illegible] بریده [illegible] و [illegible] جائی [illegible]
عرض و عمق آن چهار ده گروه باشد [illegible] هر صد سال یک [illegible]
از آن چاه برآورده [illegible] که آن چاه خالی شود [illegible] آن چاه [illegible]
گویند و هرگاه [illegible] شرح آن [illegible] ادوار [illegible]
از حیطه بیان و احاطه تبیان افزونست و [illegible] آنست که [illegible]

ششم اره و هشت و چهارم آدم گرامی از دار الملک کمون بعالم ظهور می آیند و سپری می شوند که نام
اول او نافت و ارکهوناته هم میگویند و روایی دستور العمل این برگزیده ایزدی پنجاه کرور لک سال است
و نام آخرین مهاد برست و مدت رواج احکام او بیست هزار سال است که امروز دو هزار سال از آن گذشته است
و اعتقاد اهنجا عه آنست که چندین بار این بیست و چهار کس از کتم عدم بوجود آمده اند و چندین بار خواهند آمد
و براهمهٔ هندوستان که جمهور اهل هند تابع اقوال و اعمال ایشانند بر آنند که مدار گردش روزگار بوقلمون بر
چهار دور است دور اول را که مدت او هفده لک و بیست و هشت هزار سال است ست جگ گویند
در این دور اوضاع جهان فرداً فرداً بر صلاحیت و ضبط و شرافت و غنی و مسکین و صغیر و کبیر راستی و درستی را
شعار خود ساخته در مرضیات الهی سلوک می نمایند و عمر طبیعی مردم این دور یک لک سال است و دور دوم
که مسمی به ترتیا است بقای آن دوازده لک و نود و شش هزار سال است و در این زمانه سه حصه از
چهار حصه اوضاع آدمیان مقتضای رضای الهی است و عمر طبیعی مردم در این دور ده هزار سال است و دور سوم که
بنام دواپر اشتهار دارد مدت او هشت لک و شصت و چهار هزار سال است و در این هنگام دو حصه از چهار
حصه روش جهانیان در راستکاری و درستکرداری است و عمر طبیعی آدمیان بدین زمان هزار سال است
و دور چهارم که بکل جگ شهرت دارد مدت این چهار لک و سی و دو هزار سال است از این دو حصه سه حصه از
چهار حصه اطوار جهانیان بر ناراستی و نادرستی است و عمر طبیعی مردم این روزگار صد سال است و این گروه جزم دارند
که هرگاه حضرت هستی بخش جهانیان و پدید آورندهٔ عالمیان تجرد نهادی دانش نژادی را از کمین ستر و
خفا بمواطن بروز و جلا می آرد و از ساحت غیب و عدم بجلوه گاه شهادت و وجود می آرد و او را وسیلهٔ آفرینش
عالم می سازد این بزرگ را برهما نام باشد و اعتقاد ایشان آنست که این برهما صد سال عمر دارد که هر سال از آن
سیصد و شصت روز است و هر روزی مشتمل بر هزار دور چهار حصه دور مذکور و هر شبی بمقدار روز متضمن هزار
ادوار مسطور است و بزعم ایشان عمر برهما که بوجود آمده نه علم بشری احاطهٔ آن میکند و میگویند که آنچه از
ثقات احوال برهما رسیده است و اتمام این کارنامهٔ ایزدی این دور و این نوبت را خود ترجمانهٔ مردم دانشور
راست گوی نیکوکار رهنه از روی کتب معتبرهٔ ایشان نوشته و آنچه در تصانیف شیخ ابن عربی و شیخ سعد الدین
حمویه که از کبار اولیا و اعاظم اهل کشف بوده اند توجه نموده در شرح روزهای الهی و روزهای ربانی منقولست که عالم
چه هر روز ربانی متضمن هزار سال است و هر روز الهی مشتمل بر پنجاه هزار سال و مؤلف نفایس الفنون آورده که در تاریخ

خفایا که از ابتدای عهد آدم ابو البشر تا این زمان که ... هجری است شصت و هشت هزار
و ششصد و چهل سال است و بهر دوری ... هزار سال است و امثال این روایات و حکایات گوناگون در
کتب آباد و قدرت الهی در وسعتی است که صورت صحتی داشته باشد و آدم بسیار بظهور آمده باشد چنانکه از
امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که پیشتر از آدم که پدر ماست هزار هزار آدم بوده اند و شیخ محی الدین عربی
مذکور نموده که دور ... که هفت هزار سال باشد و مدت سلطنت دور سیارات سبعه ... قبل ...
منقطع شود و آدم دیگر خلعت وجود بخشید پس از درازی سخن و کوتاهی کلام ابو دجی از احوال برکت اشتمال
این پنجاه و دو تن که از آدم تا حضرت شاهنشاهی است الحق مبسوط کرده و در این شگرفنامه در آدم تا ...
آگاهی شود و این فروغ شناسایی را از متممات احوال حضرت شاهنشاهی بر سبیل اجمال که شیرازهٔ نسب است
گزارش سخن کنم **ذکر احوال آدم علیه السلام** مشهور چنانست که پیش از این هفت هزار سال اکثری مخفی
قدرت کامل ربانی بی رابطهٔ صلب پدر و رحم مادر از عناصر اربعه مرکبی معتدل بهم آمده و بعد از استعداد و قابلیت
جسم روح از همه افاضت فایض گشت ملقب بانسان و موسوم بآدم شد در زمانی که اول درجهٔ جدی بر افق
شرقی منطبق بود و زحل در آنجا و مشتری در حوت و مریخ در حمل و قمر در اسد و شمس و عطارد در سنبله و زهره در میزان
و بعضی گفته اند که در آن هنگام جمیع کواکب در درجات شرف بوده اند و ظاهراً این کلام اقتضا طرز اهل حسابات
و نجوم درست نشد زیرا که در عطارد مشکل شود چه شرف نیر اعظم بیش از هفت درجه دور نباشد پس در حمل شرف
نیر اعظم شرف او چگونه صورت بندد و همچنین در هنگام شرف عطارد با هر که شوند حال او گردد پس مقهور بوده کم
عطارد با یکی از بروج کواکب که در شرف بوده مقتضی اتصال داشته باشد و او دراز بالای گندم گون مجعد موی خوش
روی و درازی قامت این ابو الآبا اختلاف کرده اند مشتری بر آنند که شصت گز بوده و ایزد تعالی از
ضلع ایسر او حوا را بوجود آورده و با او ازدواج داد و از فرزندان بوجود آورده و در احوال این بزرگ ارباب
تواریخ غرائب و عجائب فراوان آورده اند اگرچه نظر بوسعت قدرت ایزدی مستبعد نیست اما مرد معامله فهم
فراخ روزگار رو استه کار آزموده نظر بر عادات جهان از روی حساب در قبول آن متعذر می ایستد منقولست که
در زمان اقبال و چهل هزار فرزند و فرزندزادها بهم رسیده بودند و فرزندان بواسطهٔ او چهل و یک تن با یکدیگر
پسر و بیست دختر و بتوأم تولد ده دختر و شیث از همه بزرگتر بود و بعضی گفته اند او را در معقبات و غیر آن از
علوم غریبه تصانیف است چنانچه علامه شهرزوری در تاریخ الحکما نقل میکند گویند وفات او در هندوستان اتفاق افتاد

در کوه سراندیب که بر سمت قطب جنوبی واقع شده بود دفن کردند و اکنون نیز منسوب به آدم مشهور است
هست و یکروز بیمار بود و حوا بعد از و یکسال و بقولی هفت سال و بروایتی پس از سه روز وفات کرد
و شیث که خلیفه و وصی او بود این مادر حوا را در پهلوی آدم دفن کرد و نقلست که نوح در زمان طوفان تابوت ایشان را
بکشتی در آورد و بعد از آن در کوه ابوقبیس و بروایتی در بیت المقدس و بقولی در نجف که دفن کرد و بعید
اشرف فرزندان بواسطه او شیث بعد از آنکه هابیل صادق ولادت یافت آورده اند که هر گاه حوا حامله
گشتی پسری و دختری با هم زادی مگر شیث که او را تنها زاید و قلیما خواهر قابیل بعقد ازدواج او در
آمد چون عمر آدم نهصد سال رسید او را ولیعهد خود ساخت و [illegible] بطاعت او مامور فرمود
بعد از آدم انتظام عالم صورت و معنی برای رزین او استقرار گرفت همواره در جمعیت ظاهر و معموری باطن
همت مصروف میداشت در طوفان نوح جز اولاد او کسی نماند و او را [illegible] گویند و او را [illegible] زبان [illegible]
معلم باشد همواره بعلوم طبیعی و ریاضی اشتغال مینمود و اکثر اوقات در دیار اطراف شام اقامت داشت
و بسیاری از فرزندان او ترک اسباب نموده در گوشه عزلت [illegible] مشغول شدند و چون از عمر گرامی
نهصد و دوازده سال گذشت جهان را بدرود کرد و بعضی بر آنند که او نبیره آدم است [illegible] و اصحاب [illegible] اما
که این قول از فروغ ضیایی ندارد انوش در ششصد سالگی شیث از خلوتسرای عدم بجلوه گاه وجود آمده
گروهی از گزارندگان سخن بر آنند که مادر او قدیمی نژادی بود که مثل آدم [illegible]
او بعد از پدر بموجب وصیت مسندآرای خلافت شد و اول کسی که در این دور [illegible] فرمانروایی نهاد او بود و گویند
ششصد سال کامروایی بر سر اقبال داشت و بروایت یهود و نصاری نهصد و پنج و بقول ابن جوزی
نهصد و پنجاه سال و بطور قاضی بیضاوی ششصد سال عمر یافت و او را فرزند بسیار شد قینان از جمیع فرزندان
انوش در روشن ضمیری و بیدار بخت از فراخ حوصله‌تر بود و بنای بزرگ نهاد بعد از رحلت پدر بنا بر وصیت بانتظام
جهانبانی مشغول گشت و در شاهراه مناقب و اقتفای آبای کرام سلوک نمود عمارت بابل شهر سوس بنای اوست
ابداع اساتین و عمارات هم باو نسبت میدهند و در عهد او آدمیزاد بسیار شد [illegible] خود همه اتفاق
ساخت و خود با اولاد شیث در حدود بابل اقامت فرمود و نهصد و بیست سال زندگانی کرد و بعضی بر آنند
که ششصد و چهل سال زندگانی نمود و طایفه بر آنند که قریب صد سال فرمان [illegible]
بود مهلائیل بهترین فرزندان قینان بود و چون عمر قینان [illegible] رسید او را بجای خود مسند نشین ساخت [illegible]

فرمانروایی گیتی یافت عمر او نهصد و [illegible] سال بود یا ششصد و چهل یا ششصد و نود و پنج سال یرد بزرگترین
اولاد مهلائیل بود و بحکم پدر گرامی انتظام بخش جهان گشت رودها و جویها او پدید آورد و نهصد و شصت و دو سال
و بقولی نهصد و شصت و پنج سال عمر یافت و ابنای گرامی نژاد او خانواده اقبال بود در زمان حیات آدم از ظلمت
نیستی بظهور هستی آمدند اخنوخ که بادریس مشهور است فرزند گرامی یرد است که بعد از گذشتن آدم متولد شد از جمله
[illegible] اولاد است اما [illegible] ملک و رای از جمله بزرگ بخت و دانش از جمله ایشان بود و بعد از شیث کسی که [illegible]
نمود اوست و بعضی گفته که ادریس در وقت آدم صد ساله بوده و برخی سیصد و شصت سال گفته اند در رسم سلطنت
و دقایق حکمت یگانه بود اگرچه بعضی جامع علوم و صنایع را با آدم نسبت میدهند اما بقول اشهر علم اخترشناسی
و نوشتن و رشتن و بافتن و دوختن او در میان آورده و او از آغاز میان مصری که او را [illegible] میگویند
دانش آموخت و از القاب گرامی هرمس الهرامسه است و او را [illegible] نیز میگویند و او را پایه بلندی در هنرشناسی
میسر شد و هفتاد و دو نوع زبان خلق را [illegible] پرستی دعوت فرمود و صد شهر آبادان ساخت و کوچکترین
شهرها مدینه رهاست که از شهرهای جزیره است بعضی آنرا داخل حجاز میدانند و این شهر تا زمان هلاکو خان آبادان
بود و گویند خان مذکور آنرا بجهت مصالح ملکی و صلاح رعیت ویران ساخت و هر گروهی از مردم را [illegible]
بروشی خاص بنا نهاده حوصله دریافت آنها هدایت نمود آورده اند که در تعظیم [illegible] عطیه بخش عالم [illegible]
از دریافت فیض الهی [illegible] محروم بوده آداب شکرگزاری آن نور الانوار بجای می آورد [illegible]
آنرا سرمایه دولت صوری و معنوی میدانست و در هنگام نزول اجلال و تحویل اقبال از برجی به برجی که انجام ظهور
فیض خاصه علی الخصوص در تحویل حمل جشنی بزرگ ترتیب میداد و چون کواکب سیاره که فیض بخش [illegible]
اویند هر گاه در خانه خود یا در شرفگاه خود میرسیدند آنرا از ایام شمرده شکر [illegible] بجای می آورد و آوان
ازمنه را مواقیت و مظاهر نعم و آلای حق میدانست و [illegible] روزگار را [illegible] ارواح علویه و اجرام مقدسه
میگذشت و گنبدها را اهرام مصری بنا کرده اوست و در آن بنای عالی جمیع صنایع و آلات آنرا تصویر کرده تا
اگر از دل رود باز آورده شود و مرقوم است که یکی از عظمای دولت را [illegible] داشت که گنبدهای مذکور را اساس
نهاد و سیر عالم تمام فرموده [illegible] نمود و ابو معشر بلخی آورده که هرامسه بسیار است اما افضل آنها
سه تن اند اول هرمس الهرامسه که آن ادریس است و اهل فرس بر آنند که نبیره کیومرث است و دوم هرمس
بابلی که بعد از طوفان بنای شهر بابل از آثار اوست و فیثاغورث از شاگردان او و [illegible]

آنچه از طوفان نوح مندرس گشته بود از سر نو بنا کرد وطن او مدینه کلده [illegible] بود که او را مدینه [illegible] نیز
گفتندی یا سیوم هرمس مصری است استاد اقلیدس او نیز در جمیع علوم خصوصا در طب و کیمیا ید طولی داشت اکثر
اوقات در سفر گذرانیدی و مولد هرمس اکبر اسم مدینه مدینه منف که الحال بمنوف اشتهار دارد از دیار
مصر بود و آن مدینه را پیش از بنای اسکندریه مدینه الحکما گفتندی و بعد از آنکه اسکندر این بنا را کرد حکمای
منف و غیر آن را به اسکندریه آورد و از سخنان اوست که بهترین نیکوییها سه چیز است راستی در غضب
بخشش در زمان تنگدستی و عفو در هنگام قدرت و در رفتن او از این سرای فنا به سرای بقا در تواریخ حکایتی چند
آورده اند که خردمندان در قبول آن می ایستند بروایتی در آن وقت سیصد و شصت و پنج ساله بود و بقولی چهارصد و
پنج ساله و نزد گروهی سیصد و هفت و پنج ساله بود متوشلخ بن اخنوخ او را فرزندان بسیار بود و خدا که بعد از
شمار می آید بعد از پدر بزرگوار بزرگ قوم شد و خلایق را به یزدان پرستی دعوت کرد و چون عمر او به نهصد و شصت رسید
او را پسری آمد ملک نام کرد و بعد از آن دویست و نود سال دیگر زیست در علوم [illegible]
عهد بود بعد از پدر بر مسند سروری به ثبات یافت و مدت زندگانی او هفتصد و هشتاد سال بود و گروهی او را [illegible]
و لامک و لامخ نیز گویند نوح بن ملک بعد از وفات آدم یکصد و بیست و شش سال با طالع اسد متولد شد
و او مجدد رسوم عبادت و مشید اساس داد پرستی گشت و قصه دعوت خلایق بر خدا پرستی و [illegible]
قوم او و نسخ طوفان و غیر آن مشهور است و ارباب تواریخ سه طوفان نشان داده اند اول طوفانی که
پیش از بنی آدم بظهور آمده بود چنانچه علامه شهرزوری میگوید که آدم در دور اول بود و بعد از [illegible]
عالم بطوفان اول و طوفان دوم در زمان نوح بود که آغاز آن در کوفه شد از تنور سرای نوح و هشتاد
بود و هشتاد کس در کشتی بودند و هم از این سبب بعد از برآمدن آن جایی که انبیا مقام ساختند سوق الثمانین
نام نهاده شد و سیوم طوفان زمان موسی که خاص اهل مصر بود اگرچه نقل پرستان روزگار که در نقل آن طوفان
میکنند آن طوفان را به همه عالم نسبت میدهند ظاهر آنچنان باشد چه در هندوستان که کتب چندین هزار ساله
موجود است از این دو طوفان نیز نشان نمیدهند القصه در آن کشتی از آن هشتاد تن کسی نسل و نتیجه
حیات نسپردند الا اهل و نسل نوح و سه پسر او یافث و سام و حام و زمان ایشان نوح سام را جزیره
عراق و فارس و خراسان و الشام و دیار مغرب و حبشه و هند و سند و ارض جنوب و انجا عطا فرمود و چین
و صقلاب و ترکستان را به یافث کرامت کرد حالا کنون تمام ترکان مکان اصلی ایشانست جمع از اولاد ایشانند

و انساب بنی آدم بعد از طوفان بدین سه تن است عمر شریف چون به نهصد و پنجاه سال رسید [illegible] سال
درگذشت و در عمر او اقوال دیگر هم داستان [illegible] ایراد نموده اند و گویند بعد از طوفان دویست و پنجاه سال
یا سیصد و پنجاه سال بزیست و بالجمله بعد از فوت آدم یکصد و بیست و شش سال [illegible] تولد شد
و عمر او [illegible] ساله شد یا هزار و پنجاه ساله یا سیصد و پنجاه ساله [illegible] خلافت شصت و [illegible] سال
در راهبری جهانیان بود اما حام را نه پسر بوده هند و سند و زنج و نوبه کنعان کوش قبط و بربر و حبش و بعضی حام را
[illegible] پسر نوشته اند سند و [illegible] و نوبه را از حبش میگویند و سام را نیز نه پسر بوده [illegible]
[illegible] عجب [illegible] از بنای اوست و اهواز [illegible] پسران اویند و کاوس پسر [illegible]
و بعضی گویند سام و بوم پسر او بودند و [illegible] میان مورخان [illegible] تمام نمانده ولاوزر [illegible]
و عیلم که عمارت خوزستان و [illegible] پسران اویند و عراق پسر [illegible] و دیگران پسران [illegible]
که قوم عاد از جمله احفاد اویند و [illegible] که آشور کان و اران و ارمن و فرغان پسران اویند بعضی سام را [illegible]
میگویند کیومرث [illegible] و لاوزر را ذکر نکرده اند و بالجمله در فرزندان او نیز اختلاف بسیار است یافث
ارشد اولاد نوح است [illegible] شاهنشاهی بدو میرسد [illegible] بلاد مشرق و ترکستان
بدو رسید و او را ابوالترک گویند و بعضی ترک خان و او را الوجه خان [illegible] که یافث از سوق
الثمانین با اهل و عیال رخصت دیار مشرق و شمال که نامزد او شده بود یافت از پدر التماس نمود که او را دعایی
آموزد که هرگاه خواهد باران بارد نوح سنگی را که خاصیت آن آوردن باران بود بدو داد چنانچه
که اسم اعظم برو خوانده ام [illegible]
[illegible] اسم اعظم برو خوانده و اکنون آن سنگ در میان ترکستان بسیار است آنرا جده تاش گویند
فارسیان سنگ [illegible] خوانند و عرب حجر المطر گویند و او با گروه [illegible] اختیار کرد [illegible]
[illegible] آن سنگ [illegible] ایزدی [illegible] ایام فرزندان [illegible]
شایسته که [illegible] توانند [illegible] خاطر [illegible]
گشت و هم مسرت افزای [illegible] و از او یازده پسر ماند ترک و چین و صقلاب و منسک [illegible]
کومنه و [illegible] خوانند و خلج و خزر و روس و [illegible] و غز و یارج و در بعضی کتب [illegible]
خلج و [illegible] و خزر را یاد کرده اند ترک بزرگترین فرزندان یافث بود و ترکان او را یافث اوغلان [illegible]

و بهوشیاری و کارگزاری و رعیت پروری از همه برادران امتیاز داشت بعد از رحلت پدر بر تخت
فرمانروائی نشست و داد مردی و مردانگی و مظلوم پرسی داد و در جائی که ترکان او را ایسیغول گویند
مسکن گزیده و چشمهای آب روان سرد خوشگوار و گرم عافیت بخش و مرغزاری دلکش و اشات اقامت
فرمود و از چوب و گیاه خانها اختراع کرد و خرگاه پدید آورد و از پوست بهائم و سباع لباس پوشید
دوخت و نمک در زمان او ظاهر شد و در آئین او این بود که پسر را به شمشیر بدهند و تمام خواسته
دختر را باشد و گویند که او معاصر کیومرث است چنانچه کیومرث اول ملوک عجم است او اول سلاطین
ترکستان است و عمر او دویست و چهل سال بود النجه خان بهترین فرزندان ترک بود و چون بجانشینی
ترک پرستش گرفت او را بضرورت بزرگان بر تخت سلطنت نشاندند و او خود دوری را بخشیده بجای خود
ساخته در عدالت گستری روزگار گذرانید و چون پیر شد عزلت اختیار فرمود دیب باقوی بعد از فرزند
پدر وارث سریر عالی نیز فرمانروا شد کیوک خان فرزند رشید اوست پدرش در ایام حیات پدر و گردن
جهان سر بر خانی با و عنایت فرمود و او قدر سلطنت را دانسته در لوازم آن اهتمام بجا آورد النجه خان
پسر اوست در اواخر عمر پدر متعهد شد و داد و دهش از اندازه بیرون برد و ترکان در زمان او
مست دنیا شده در راه خداوندی عدول نمودند و چون به جهان بگذشت او را دو پسر تاتار و مغل آمد
یکی را مغل نام کرد و دیگری را تاتار و چون کار بهم رسید ملک خود را بدو حصه بخش کرد یک نصف را
بمغل داد و نصف دیگر را بتاتار و چون پدر بزرگوار ایشان وفات یافت هر دو فرزندان با یکدیگر
موافقت نموده هر کدام در ولایت خود دارائی میکردند و چون این سلسله علیه را تاتار روشنی نبخشد
او نسبت ذکر او را در مطوی ساخته بشرح احوال مغل فرزند گرامی او میپردازد مغل خان فرمانروای
دانا بود در ولایت خود آنچنان سلوک فرمود که دلهای رعایا در سلک بندگی و رضا جوئی در آمده و همه در
نیکو خدمتیها کوشش میکردند و شعب مغل نیز نموده اند اول ایشان مغل خان و آخر ایشان النجه خان و الوان
تموز را از بن گرفته این عدد را در جمع اشیا فرخنده داشته و او را جهان آفرین چهار پسر داد قراخان
اوزخان کرخان اوزخان قراخان هم در سال بزرگترین فرزندان مغل بود و هم در شغل جهانداری از همه
و امتیاز تمام داشت بعد از پدر بزرگ منش بر اورنگ فرمانروائی نشست و در قراقرم بجهد و کوه
که از آن ارتاق می گفتند جهت یورت ییلاق و قشلاق معین ساخت اغوزخان فرزند گرامی قراخانست که در

هنگام فرمانروائی از خاتون بزرگ ولادت یافت و در تمام نهادن و در راه خداپرستی گام زدن افسانه
گردان گیتی چند با و نسبت میکنند که خرد انصاف گزین قبول آن چندان اقبال نمی نماید و او باتفاق
فرمانروائی خود دوست و خداپرستی معدلت گستر بود با تمنهای جنگ و آئینهای محمود بسته که باعث انتظام احوال
عالم گوناگون و موجب التیام اختلافات روزگار زنگ آلود بود در میان جهانبانان بنیاد و در میان ترک مثل
جمشید بود در ملوک عجم هوشنگ درست همت بلند و بخت ارجمند و شجاعت ذاتی ملک ایران و توران
و روم و مصر و شام و افرنج و دیگر ولایتها را در حیطه تصرف در آورد و اکثر اهل عالم در سایه عاطفت او در آمدند
و ترکان را اسمها مناسب لقب نهاد که تا امروز زبان زد مردم است مثل اغوز و قنقلی و قبچاق و قارلوغ و خلج و
عمران آنها و او را شش پسر شد کن آی یلدوز کوک طاق سر بزرگ را بوزوق میگویند و سه دیگر را اوچوق فرزند
زادهای او بیست و چهار شعبه منشعب گشتند و تمامی ترکمانان از نسل این بزرگانند و لفظ ترکمان در قدیم
نبوده است چون اولاد ایشان با ایران در آمدند در آن سرزمین توالد و تناسل شد بتدریج صورتهای ایشان
مانند تاجیک شد و چون تاجیک نبودند تاجیکان ایشان را ترکمان گفتند یعنی ترک مانند و بعضی بر آنند که
ترکمانان قومی علیحده اند و ترکان نسبت قرابت ندارند و منقولست که اغوزخان بعد از آنکه تسخیر عالم نمود
بیورت اصلی خود باز گشته بر مسند دولت نشست بزمی خسروانه ترتیب نمود و هر کدام از فرزندان و متعلقان
و امرای اخلاص اندیش سایر ملازمان را بنوازشهای پادشاهانه بنواخت و نصیحتهای بلند و وصیتهای
ارجمند که بر ثبات دولت و میمون باشد فرمود و مقرر ساخت که دست راست که ترکان برنغار گویند
و ولیعهدی پسر بزرگ و اولاد او مقرر باشند و دست چپ که جوانغار باشند دو کان فرزندان خرد و
قرار داد که همواره بطن بر بطن بر این آئین باشند و اکنون از بیست و چهار فرقه نیمه بدست
راست منقول است و یک نیمه بدست چپ و هفتاد و سه سال لوازم جهانبانی بجای آورده این جهان را وداع کرد کون خان
بموجب وصیت پدر بجای پدر نشست و در فرمان دهی جهانداری با فر دودمان خود و تدبیر صاحب اعتماد
که وزیر اغوزخان بود کامروا شد و با برادران و برادرزادها که بیست و چهار کس بودند همه بنا بر اوامر
برادر را چهار فرزند شده بود آنچنان سلوک نمود که هر کدام اندازه و حالت خود را دانسته در گروه دار
سلطنت مددگار هم بودند و هفتاد سال کامیاب دولت شد و ای خان را ولیعهد خود ساخت و در گذشت
ای خان اول بنیروی بخت بیدار و دولت پایدار آئین پدر بزرگوار خود داشت و عدالت را با خوی خوش

آراسته بود و دانش را با کردار سکنه فراهم آورده ایلدوز خان مهین پسر مهین و جانشین او بود در آداب جهانداری
و داد گستری پایه بلند یافت منگلی خان پسر دوم سزاوار او بود بعد از وی سریر فرمانروائی را زینت و منظر
عنایات یزدان و ستایش بزرگشناسان امتیاز یافت تنگز خان رابع بعد از رحلت پدر گرامی
متصدی انتظام امور سلطنت شده صد و ده سال در مغولستان تاج دولت بر سر داشت الجخان
هر دو در هنگام سپری شدن سرانجام مهام جهانبانی با وارث داشت و خود بعد از خواهی ایام گذشت
که از گذشت منگلی خان ثالث فرزند دل آستین الجخانست که مقتضای غوامض حکمت ایزدی مورد [illegible]
احوال شد چون ایزد دانا جواهر انسانرا بکمال معنوی رساند اول مرادی چند در حصن نامرادی جلوه گر
آرد و چندین بزرگان پاک طینت را فدای آن بزرگ ساخته او را خلعت ظهور دهد مصداق این حال قضیه
الجخانست که چون نوبت سریرآرایی باو رسید با آئینی که عالم صوری از آن نظام گیرد و ملک معنی را آب
پذیرد زیب میکرد و دلهای پراگنده را فراهم می آورد تا آنکه تورین فرمانروای ترکستان و ماوراء النهر
یافت و باتفاق سونج خان ملک تاتار و ایغور با الجخان نبرد عظیم کرد و زمره مغل از حسن معاضدت
الجخان فدایانه جنگ کردند و بسیاری از ترکان ایغور و تاتار درین نبرد کشته شدند و در اثنای جنگ
تور و تاتار مقاومت نکرده فرار اختیار نمودند و بمکر و حیلت دست زده از روباه بازی روی برتافتند
و بار دیگر از راه رفته در شبی مرزود آمدند و آخرهای شب ناگهانی بر لشکر الجخان شبخون آوردند و خونریزی
کشش شد که از مردم الجخان جز پسر او قیان و پسر خال او نکوز و دو حرم ایشان که خود را در میان کشتگان
پنهان ساخته بودند هیچ جان سلامت بیرون نتوانست برد و چون شب درآمد آن چهار کس خود را از کشتگان
کشیده در جهت [illegible] مشقت بسیار چون از گریوها و تنگنای کوه گذشتند مرغزاری که در وی چشمه‌های خوشگوار
و میوه‌ها فراوان بود بنظر درآمد ناچار آن موضع نزه را مختار [illegible] طرح اقامت افگندند
و ترکان این جای را ارگنه قون نامند و گویند که این واقعه هایله بعد از هزار سال بود از کشتن اغوز خان
و دانا داند که درین قضیه بدیع نه پیرایه گوهر جامع حضرت شاهنشاهی بود تا هم نسبت قدسیت بکمال آید
و هم مراتب غربت و غرابت و مشقت تا بدین طرز بدیع فراهم شود تا گوهر یکتای حضرت شاهنشاهی که مقصود
اصلی از آفرینش این طبقه گرامی اوست و هم سرمایه این محمدت نامه ایزدیست جامع معارج گوناگون شده و
قدر دان طبقات انام که بانی جاه [illegible] گشته کامروای صورت و معنی گردد و با این طرز آزادی نازد

قیان

برامون نسوس و نکوز دو ویلجه چون قیان خان با همراهان در آن سرزمین بسر برد و بعضی از اولاد شد و
قبایل چند آمد جماعتی را که از قیان بوجود آمدند قیات نام نهادند و طایفه که از نکوز ظهور رسیدند
بدرلکین ملقب گشته و احوال فرزندان قیان بازمانی در ارگنه قون بوده که ده هزار تقویم باشد
ضبط در نیاید [illegible] که در آن زمان رسم نوشتن و خواندن نبوده باشد و بعد از سپری شدن
دو هزار تخمینا در آغوزهای زمان اکثر [illegible] قیات و درلکین که آن زمین ارگنه قون را انجمن [illegible]
نخلانده بوده اراده برآمدن کردند و سر راه ایشان کوهی بود آهنی بود مسدود و دشت دانایان
اندیشها کار فرموده از هجوم کوره دمها اختراع نمودند و آن کوه آهنین را که آهنگر بسیار کردند و ملک
خود را بزور آتش و نیروی تدبیر از دست تاتار و غیر او برآوردند و بر سریر کامرانی جهانبانی [illegible]
کیان در دست اند تقریبا چهار هزار سال [illegible] بوده‌اند و هزار سال [illegible]
آباء کرام [illegible] گشتند پوشیده نماند که [illegible]
مغل به طرف [illegible] تا سرحد خطای و غربا آن
زمین انغور شمالا او پیوسته تا قرقیز و سلنگای است و جنوبا آن متصل [illegible] ایشان گوشت
شکارست و پوشش ایشان پوست بهایم و سباع تیمور تاش از نسل سعادت اصل قیات بسرداری
و فرماندهی سربلند بود منگلی خواجه گرامی فرزند تیمورتاش است سرافراز تاج دولت و سعادت بود
مسندآرای اقبال [illegible] یتمور تاش خلف بزرگ منش منگلی خواجه است که در حسن آئین قیات
و دورنگی با مارت و سرداری سرافراز بود و بعد از قیان فرزندان [illegible] در ارگنه قون
سروری قبایل داشتند ایلدوز خان [illegible] تخت سعادت [illegible] از افق سعادت طلوع نمود
والوس مغول آبادان سخت و فرمانروائی [illegible] و تمام قوم مغول [illegible]
باشند که [illegible] ایلدوز خان رسانند جونیه بهادر پسر رشید ایلدوز خانست بعد از پدر بر مسند جهانبانی
بر سریر تخت جهانبانی کامیاب شد حضرت عصمت قباب ستوری بقا الانقوا [illegible] بدایع آن هر چه از
[illegible] ظهور آمد بسیاری از عجایب [illegible] آدمی زاد [illegible] عقلی که
[illegible] کثرت [illegible] ایشان [illegible] بدایع آن بار [illegible]
[illegible] منظور نشدی [illegible] جهان آرای اکبری

از محجوبیت خود را از نظر جهانیان میپوشند و بعضی را احتیاج که یکبارگی از تماشای شهود آن الهی محروم
مانند پرده چند از روی مقدسات مکامن غیب بر میدارد و باز از دیده بسیاری از غفلتی که در سرشت
ایشان ودیعت نهاده دست قدرت جان دیده را پرده شناسایی میگردانند و پس از آن از رفت
عامه الهی برای هزار گونه حکمت که یکی از آن آگاهی غفلت زدهای این جهانست آن شیر دیگر پدید می‌آرد
و نقاب احتجاب را انداخته بر داشته رنگ آمیز عجب میگردانند از انجمله احوال بدایع طراز الانقوا است و او دختر
قدسی اختر جوبنه بهادر است از قوم قیات از نسل برکلیس از زمان جوزی تا لیسن بزرگی حسن صوری
و معنوی او روز افزایش بود تا آنکه مغفرت علی ارحمت الالکانه از کار گشت و باتفاق دوست
و دشمن و خویش و بیگانه بزرگی منشش خرد پرور خدا پرست بود انوار حق شناسی از چهره اش پیدا و
اسرار الهی بر پیشانی او هویدا پرده نشین سرادقات عفت خلوت گزین حرم قباب احدیت مظهر کلیات
قدس مهبط فیوضات قدوسی بود چون بحد کمال رسید او را چنانچه آیین سلاطین و رسم بزرگان دنیا و
دین است بدو بان بیان که فرمان فرمای مغلستان و سر عم او بود پیوند دادند و آن گوهر یکتای قدسی از قرین او [illegible]
انسی چشمه از انجا که همراه بود ملک نسبی شناخت حضرت الانقوا که آسایش عالم بود آرایش ملک [illegible]
و بضرورت بظاهر امور پرداخته سرداری و سریر آرایی الوس خود متوجه شد شبی آن نور پرورد الهی بر بستر راحت
پهلو نهاده و بر چار بالش رحمت تکیه زده بود که ناگاه نوری شگرف در خرگاه پرتو انداخت و آن نور
در کام و دهان آن سرچشمه عرفان درآمد همچنانکه آن عفت قباب بر منوال حضرت مریم بنت عمران از آن
نور آبستن شد سبحان الله بعوض فیض سینه انسانی را از آدم تا این نور پرورد نعمت فراخی و تنگی فیض [illegible]
و لطف و عنف و سایر صفات متضاده مرتبه بمرتبه پرورش داده مستعد فیضان نور مقدس ساخته [illegible]
از آنکه این نور اقدس از آسمان تقدس نزول اقبال نماید قیان را از تنگی آباد شهر و اقلیم برآورده در صحرای
تجرد پرورش بخشیده چندین آبا و اجداد را بطنا بعد بطن و هزار سال در آن کوهستان تقیه داده آشنایی
ملک تقدس میساختند اهم مرتبه انسانی را جامع مراتب [illegible] الهی میگردانیدند چون پرورش معنوی انجام
یافت باز بمقتضای حکمت بالغه نقیه دختران را از کوه بشهر آورده سریر آرای گردانیدند تا نوبت این سلسله
مقدسه بحضرت الانقوا رسید و آن نور الهی بمانی چندین بزرگان دین و دولت بواسطه قدسی در عالم ظاهر جلوه گر
آمد آغاز ظهور حضرت شاهنشاهی اکبر [illegible] بود که از بستر مدارج مختلفه از خضر مقدس حضرت مریم مکانی برای آرام

لیکن صورت مجملی باجمال پرور شناخت اطلاع چون گزیدی باید که این چنان [illegible] شنود که چه در دیدن
در پرده آرایی دو جهانیان با نور چشم و جبرائیل پرداخته دست بالا بر [illegible] رفته باز گویم که [illegible]
فرخنده و بسالمات خجسته سرای جلوه آن عفت قباب فروغ آن نور روشن میشد و زمان ظاهر [illegible]
آن قدسی نژاد اضافات می‌یافت تا اقبال همت طبیعه پرداز [illegible] از اسباب چیزی که گذشته سبب [illegible]
امثال این امور در روحیت آبا و قدرت الهی بدیع و عجیبه شد و مستعد [illegible] پرستان ظاهر بین [illegible]
جناب این معصومیت و آنانکه در سبب [illegible] قومی تنها [illegible] سرا از
[illegible] ظاهر گزیده [illegible] در مبادی حال توفیق میکنند خصوصا در نتیجه مادر و پدر که آدم اول ایشان قبول
کرده اند و فرزند [illegible] که حوا مانند [illegible] فرزند پدر [illegible]
قضیه عیسی و مریم متفق آنها باشد **نظم** حکایت مریم اگر بشنوی * بالنقوا همچنان بگروی لیکن
[illegible] جهان آرا که از [illegible] کار [illegible] سرانجام [illegible] تضاد و تباین [illegible]
[illegible] گروه آدمیان [illegible] و تدبیر درست و نظرت [illegible] عظیم [illegible]
ساخته روز بروز در افزایش حال [illegible] میگردد [illegible] آدم صورت [illegible]
[illegible] وجه کمال [illegible] حضار [illegible] کار [illegible]
[illegible] حکمت که درین کار شگرف اندراج دارد [illegible] ظلمت با نور [illegible]
با سعادت [illegible] اقبال [illegible] همواره [illegible] تیره رای [illegible]
[illegible] صوری و معنوی گشته [illegible] عوام [illegible]
[illegible] از گونه [illegible] ظاهر پرست [illegible]
[illegible] عفت از کمال [illegible]
[illegible] خیال گرفتار [illegible] اعیان مملکت [illegible]
[illegible] قدرتهای الهی [illegible] خبردار نموده [illegible]
خیالات فاسده [illegible] آن [illegible]
[illegible] نظر [illegible]
[illegible] گاه [illegible] الهی [illegible]

فیضی بروشنی گرایید و منظر اوام ... جسد از درون این شیوه جهان شیر ... و ... جنبه ... سلیمان
جیداد ... و ان موجود ذات ... و در زمین در ... که بوده چون ... شب ... از ... به ... گاه
و دل ... که وقت نزول ... نوری فرو زنده چون ماه ... بانوی ... پرده
عفت ... بود از ... ساعی گرده ... که ... آمده ... از حاضران ... خالص ... مقام
حضرت ... اندیشهای باطل ... خیر ... چون ایام ... سپری شد ... لوای
سعادت ... یافت ... توامان ... قوم ... از نسل او ... آمده ... سالی ...
از ... گشت و سیوم ... و ... گرامی ... گویند ... از
نور ... بزرگترین اقوام ... خان **بوزنجرخان** جد نهم چنگیزخان و قراچار نویان ... چهاردهم
حضرت صاحبقران ... دوم حضرت ... چون ... سلطنت توران زمین
... و سرداران ... بزرگ ... جهان ... ملوک و ... ملکی
بر ... جهان ... و او ... نهایی ... آورده ... داد
در زمانه ... بهادری ... بود ... بود چون
هستی ... و ... بوقاخان پسر ... چنگیزخان و
قراچار نویان ... وصیت ... پدر ... پادشاهی ... دادار ... آراسته کرده
... جهانداری ... دستور العمل ... روزگار ساخت ...
جهان ... خواص و عوام ... **دوتومنین خان** پسر رشید اوست ...
دلی زمان ... دریافت ... جانشین ... لوازم ... افزایی ...
او ... پسر بود ... از ... فرزندان ... کرمعنی ... بود ...
مشغول گشت روزی ... قوم ... کین ... فرزندان ...
... خان که ... پسر ... بود ... خود ... رفته بود ... یافت ...
... ایشان ... خود ... کشتن ... بود ...
... کشته ... اطفال ایشان ... خان ... فرستادند ...
که ... از ... ایشان ... **قایدوخان** ...

سلطنت نشست و ... عالم ... بود و ... سخت ... بسیار ...
او را ... قوت ... ملک ... و جهانبانی باستقلال کرد چون از عالم در گذشت ... پسر
بزرگترین فرزندان او ... روز ... و ... سپاهی ... روزگار بود ...
و ... **تومنه خان** پسر گرامی اوست ... که ... جهان ... ملک ...
سپرد و ... بوجود او فروغ یافت ... خردمندی ... حال او بود و بار بزرگی
... روزگار او ... از مملکت مغولستان و ترکستان ... زور بازوی ...
سرپنجه اقبال ... افزون و تمام ترکستان ... عظمت ...
... آمده ... دو ... ملک ... متولد شده ... توامان ... قبل ... بود ... جد سیم چنگیزخان
و دیگری قاجولی نام داشت **قاجولی بهادر** جد ... حضرت ... مظهر انوار دولت ...
سعادت بود ... از ... و شکوه ... بخواب دید که از ...
... ستاره ... برآمده ... فلک رسیده ... و همچنین ... واقع شده ...
چهارم ستاره ... از گریبان ... طلوع کرد ... فرو رفت ...
... روشنایی ... چون آن کوکب ... پدید شد اطراف جهان
همچنان روشن بود از خواب بیدار شد ... تعبیر این ... برادر ...
همچنان ... که از گریبان ... ستاره روشن ... آمده و ... ستاره ... طلوع نمود
... تمام جهان ... ستاره ... منشعب شد ... عالم ... روشن ...
و چون آن ستاره بزرگ ... پدید شد عالم ... ستارهای دیگر ...
... قاجولی بهادر ... بزرگوار خود تومنه خان عرض کرد ... که از ... خان ...
... و ... مملکت حاکم ... چهارم ... ایشان ... ظهور ... عالم ... خود
... فرزندان ... حکومت ... شده ... قاجولی ... که ...
تاج فرمانروایی ... بر سر ... نظام ... فرزندی ... آید ... جهان ...
سروری کند ... فرزندان ... حاکم جایی باشند ... و چون تومنه خان از تعبیر فارغ شد
برادران ... عهد ... سپهسالار ... کل

و تیغ زنی باشند و مقرر شد که فرزندان طبقه بعد طبقه بطن بعد بطن [illegible] عهدنامه که بخط الغوری [illegible]
قلمی فرموده بهر دو برادر خط و مهر نهاده‌اند و آل تمغای تومنه خان رسانیده از آدم تا تومنه خان آبا و اجداد حضرت
شاهنشاهی که مقصود از خمیر این سلسله ایشان‌اند بریاست مطلقه و سلطنت استقلال ممتاز گشته‌اند [illegible]
بوده‌اند و طایفه از این گروه والا شکوه مقتدای ملک [illegible] کامیاب ظاهر و باطن گشته چنانچه باستان
نامها از این آگاهی بخشیده حکمت الهی در ظهور حضرت جامعیت مراتب کونی و الهی که این جهانگیر کارفرمایان
خلافت صورت و معنی اختصاص دارد منتظر زمان ولادت حضرت شاهنشاهی که نقاوه کاینات بود این گزارش
ماخوذ اوست بوده روز بروز اسباب آن را سرانجام میداد و برای جامعیت و شناسایی قدر خدمت والدت
سزاوار شایسته قاجولی بهادر را الکیس و کار گستار [illegible] مراتب انجامات برای العین آن [illegible]
و سرمایه جمعیت مراتب حضرت شاهنشاهی حاصل گردد و با وجود رشد و کار روانی و بزرگ منشی قاجولی بهادر قبلخان
شد اگرچه بظاهر [illegible] کلان [illegible] که منظور را از ان [illegible] کارفرمایی صورت الهی
جامعیت را سرانجام داد چون تومنه خان از استاره حیات و ... اقبال ذات متواری شد قبلخان بر تخت
فرمانروایی متمکن گشت و قاجولی بهادر برحسب عهدنامه که سرمایه دولت سرمدیست در مقام اتحاد و توافق درآمده
بآیین دوستداری و یکتا منشی مقتدی انتظام مهام سلطنت گشت و چون قبلخان از دار الفنا بسرای ابدالآباد
منتقل گردید قوبله خان که در میان کشش پسر او شایسته تاج و تخت بود بسلطنت نشست و قاجولی بهادر بجای
منصب والای سپهسالاری مشغول بوده پس از آن خود سپهسالار گشت و به سپاه‌داری فرزندان و مردان سرانجام کار
ملک و دولت مینمود و قبلخان مشترک بود در چنین مهمات که هم عقل خداداد داشت و هم تیغ کشورستان انتقام
خود را از التان خان حاکم ختای کشیده جنگهای بزرگ که کارنامه مردان کار تواند بود کرده سپاه ختای را
شکست عظیم انداخت و بعضی از زمین گذشت اگر فرمانروایان ختا پیوسته از این طبقه والا شکوه در هراس بودند
و همواره محرک سلسله دوستی بوده روزگار بسر میبردند و چون فرمانروای ختا با ایشان استوار [illegible]
و بعد قبلخان مشتمل بر آن گشت بوسیله فرستادها کار روان و کسان موافقت محکم ساخت [illegible]
استدعای آمدن ختای نمود خان منظر آشتی و دوستی کرد و بهمان والا اوست در روز [illegible]
نقاجولی بهادر سپرده بختا رفت و بعضی محبت دلپذیر نشست و از آنجا کامیاب عیش و عشرت سوی خود برگشت
بعضی از اعیان دولت ایشان که رشک حسد آنها [illegible] بودند بخان تا شایسته [illegible] التان خان را متغیر گردانیدند

ازدواج

ازدواج ایشان شد بکشش برخاسته و طلب داشت قبلخان از سواد میانه بر گذارش راستی التان خان خواند جواب
شنیده که چون ساعت فرخنده توجه نموده ام برگشتن را لایق نیافتم خان ختا چو شنیده ببهانه
او را گرفته بهر وضع که ممکن شد کشتند خبر داده قبلخان بگاه دوستی ... در سر راه ... را
در خود آورده قرار داد که بر مکیدم ... پنهانی گفت ... من اسپی ام تیز رو و دو رو
همکیشی آن نتوانند رسید مهمان احتیاط شده و بران سپاه شده از این گاه بر فتن صلاح در قبلخان
بر این رای عمل نموده بر اسب سوار و روانه شده بیورت خود شتافت و فرستادگان ختای چون آگاه شدند
چابک دستان تیز پای از عقب درآمدند و جز در یورت خلائق مجای دیگر نپیوستند قبلخان این هم باعث
هم گذرانید درین اثنا پسر کلان او قبن برفاق کرکس بجهت مهمی ... کار بود و در حوالی دشت همکی غزلان
داشت ناگاه قوم تاتار دوچار شده او را گرفته پیش التان خان بردند و خان با نجام آن
سنگ دلان کرکس کشیر تیغ سپاه دربن غزال شیر نژاد رانده قوبله خان که پسر دوم بود چون تخت آرای سلطنت شد
بجهت انتقام برادر خود و بجمع لشکر گماشته متوجه التان خان شد و نیروی عظیم در پیوست و شکست خوردند
واده اسباب و اموال ایشان تاراج بردند و چون نوبت تاخت سپاه اجل در رسید برتان بهادر برادر گرامی او
بفرمان ... دولت و مملکت بر سر خانه متمکن گشت و یساق پدر و برادر خود تازه گردانید و چون در عهد او
کسی را یارای آن نبود که با او دعوی مبارزت و سپه کشی کند لاجرم لقب خانه او در افواه منضبط بهادری بر زبان
شهرت گشت و نقد شجاعت او را باین نام مهابت فزا مسکوک ساختند و درین زمان قاجولی بهادر که برادر
و هم برادر سپهسالار بود متوجه عالم بقا شد ایردمچی برلاس پسر ارشد قاجولی بهادر است که در مسالک فرهنگ و
معارک جنگ متفرق بهوش مند و بخت بیدار و دولت بود از پدر طغرای سپهسالاری بنام او در بلندی افراخت و او
بآیینی که جد بزرگوار او وصیت فرموده بود در سرانجام مهام ممالک و تقدم سرانجام امور کوشش مینمود اول کسی که لقب
برلاس اختصاص یافت او بود و معنی این لفظ مغلی شجاع با نسبت و الف نام الوس برلاس بدو میرسد و چون
زندگانی برتان بهادر بسر آمد از چهار پسر او یسوکای بهادر که پدر چنگیز خان است و بجوش غیرت بلندی
مغفور در ملکی آراسته بود تاج خانی بر سر نهاده رخت نخشش بر جهانبانی گشت و درین هنگام ایردمچی برلاس
نهرستان بقا استعجال نمود بهادر از پس او نشسته کار ماند سوغوچیجن در میان فرزندان ایردمچی برلاس
برادر امور والای جهانداری خرد کارساز و عطوفت نظام بخشش سربلندی داشت و از روی سال شیر بزرگترین اولاد او بود

جای پدر عالیقدر گرفت یعنی شهریار و بصورت سپهسالار بود و چو قاچولی بهادر برای جهان آرای تومنه خان
لشکر بر سر تاتار کشیده و خانهای دولت ایشان را زیر پی غارت ساخت و بسیاری بزوان و پیروزی
بخت فیروز بر تاتار غالب آمده بدولت و اقبال متوجه دلون بلدق شده چون بدان موضع سعادت
افزای رسیدند در بیستم ذیقعده تنگوز ئیل پانصد و چهل و نه از اولون ایکه خاتون وی را ولدی آمد که آن تموچین بود
فرزند گرامی برای او چو قاچولی بهادر او را تموچین نام نهاد سوغومجن که خردمند و دریافت الادات
و چو بهادر گفت که از رموز حساب نانی و نظرات سعود آسمانی چنان استدلال میتوان کرد که این مولود
ستاره دولتیست که در نوبت چهارم از حسب قبلخان بر آمده بود اگرچه در سلسله علیه حضرت شاهی
که درین محمدت نامه ایزدی سخن از آن میرود احتیاج بذکر تموچین نیست که از شعب این شجره مقدسه است
لیکن چون پرتوی از نور مقدسش آلنقوایی بود بجای از ذکر او ناگزیر افتاد و طالع سعود تموچین میزان بود و
همه ستاره در طالع بودند و راس در سوم و ذنب در نهم و بعضی بر آنند که در سال پانصد و پنجاه و یک سردار
الوس و قوم نیرون رسیده هفت ستاره در میزان فراهم آمده بودند قراچار نویان فرزند گرامی سوغومجن
پادشاه منش و شهریار نشان بود و چون در سال تنگوز ئیل پانصد و هشتاد و چو قاچولی بهادر در گذشت و در آن سال
تموچین سیزده ساله بود سوغومجن که مدار ملک و سلطنت و کر و دار لشکر باو بود هم در آن چند روز باردوی
فنا کوچ نمود قراچار نویان ایام صغر داشت قوم نیرون از تموچین روی گردان شده مردم تایجوت شدند
و تموچین محنتها کشیده در بند و بلا افتاد و عاقبت بتائید آسمانی از آن ورطهای هلاکت و مخاطرهای کنار
نجات یافت و با قوم تایجوت و قنقرات و جلایر و غیر آن کارزارها کرد و فتحی که سال عمرش از
سی گذشته بود سرداران ایل الوس را دشمنان مخالفت بعضی از فرمانروایان ترکستان تموچین قبلی
بر همنونی قراچار نویان جنبش و اونگ خان حاکم قوم کرایت که با چو قاچولی بهادر سابقه محبت داشت
رفت و کارهای پسندیده برای او بجای آورد و دستبردهای نیکو نموده پیغمبر وقت بقرابت و علو مرتبه او
بسرحدی رسید که منشا حسد اعادیش از نمامه اتحاد معطل گشت بنوعی که امرای عظام و خویشان کرد
حسد بردند خاصه قد که مهتر جلایرات بود و سنکوپسر اونگ خان را با خود متفق کرده در باب تموچیان
~~یاسایشان و بصیفهای ناپسندیده بر هم [illegible]~~
آزرده گردانیدند و این دو مکان در پیش اونگ خان او را نزده گمراه ساختی برده در خیال فاسد

انداختند و تموچین اندیشه مند گشته باستصواب قراچار نویان و تدبیرات درست او از آن مهلکه بر آمد و
دو مرتبه در میان ایشان محاربات عظیم در پیوست و تموچین ظفر یافت و در چهل و نه سالگی و نقود در پنجاه سالگی
در مصارع پانصد و نود و نهم بر اورنگ سلطنت و جهانداری کامران شد و چون مدت سال از فرمانروایی
و جهانبانی او گذشت بسبب کسی که از مبشران غیب و مژده رسانان درگاه کبریا بود بالهام ربانی تموچین را
بخطاب چنگیزخانی مخاطب ساخته فیض شاهنشاهی روز بروز نجم سعادتش فروزانتر و سال بسال کوکبش
مملکت و بر تمام ختا و چین و ماچین و دشت قبچاق و سقسین و بلغار و روس و آس و الان و غیر آن سروری یافت
و او را چهار فرزند بود جوجی و جغتای و اوکتای و تولی ترتیب بزم و شکار تعلق بجوجی داشت و بر یغو رسیدن
و سیاسات تعلیم یاسا نمودن که نظام ممالک آرای باو منوط بود بر آن جغتای مفوض بود و تدبیرات
جهانبانی و ترتیب امور ملکی باوکتای اختصاص داشت و سرانجام مهام سپاه و محافظت اردو بتولی متعلق بود
در شهور ششصد و پانزده بقصد سلطان محمد خوارزمشاه بجانب ماوراءالنهر توجه نمود و اهل آن دیار بسطوت قهر
پایمال رسیدند و چون از کار ماوراءالنهر پرداخت از آب آمویه عبور نموده عنان کشور گشایی بجانب بلخ معطوف
داشت و تولی را با لشکری گران بولایت خراسان روانه ساخت و بعد از تسخیر ممالک ایران و توران از
بلخ بطالقان آمده و از آنجا متوجه دفع سلطان جلال الدین منکبرنی شده در رمضان ششصد و بیست و چهارم
سال الطا سلطان جلال الدین را با آن آب سند هزیمت داده و از آنجا بماوراءالنهر شتافته بجانب اوردت
اصلی قرار گرفت و در تنگوز ئیل مطابق چهارم ماه ششصد و بیست و چهارم که سال لادت هم سال جلوس
سلطنت بود در حدود ولایت تنگقوت و نوع حالت بسر دخترانش وصیت کرده بود که چون قضیه ناگزیر
درین یورش روی نماید پنهان دارند تا کار اهل تنگقوت بانجام رسد و در ممالک دور دست فتوری نزود و
فرزندان و امرا بموجب وصیت عمل نموده در اخفای اینحال کوشش نمودند تا آنکه اهل تنگقوت بیرون آمدند و
علف تیغ شدند بعد از آن صندوق نعش او برداشته روی براه آوردند و هر آفریده را که در راه میدیدند
از هم میگذرانیدند تا خبر باطراف و اکناف نرسد و چهاردهم رمضان همین سال نعش او را باردوی
بزرگ آورده اظهار واقعه ناگزیر نمودند و در پای درختی که روزی در شکارگاه جهت ترتیب خوابگاه خوش
کرده بود غرقون ساختند و در اندک روزی کاری از آن اشجار گوناگون چندان انبوهی داد که از فرط
تراکم اشجار پنهان گشت تا آنکه هیچکس پا بآن سر زمین نتوانست برد و همانا درین معنی سر لیست بدیع که

خوردهای هوشمند دوربین با آن نتوانند برد معنی چنانچه در زندگانی در حرکات ایزدی بود بعد از آن هم
در کشف نگاه داشت آلهی در آمد تا کوته اندیشی بآن مقام دست بی ادبی دراز نتوانند کرد و اگر چه برادر محبت
حسنی اندیشه کردن خود را آخره جهانبانان ساختن است لیکن چون فرمانروایان را اعتبار معامله ظاهر
عیان شد حسن صاحب از مواهب عظمی است و خرق عادت ایزدی که آنها را چنین رنگ میکند که عالمی در سایه
پاس او بود اگرچه این بزرگ منش عوام در نظر اول خواص از مظاهر عظیمه قهر آلهی بود اما در نظر دوربین هوشمندان
اخص خواص از محال الطاف ایزدیست چه در محکمه عدالت آلهی فرمانروائی خلایق بر نوبتیان سپرده شد
نزد دو ستمی ظهور نباید و هر امری که در عالم کون و فساد ممکن شود مبنی بر چندین مصالح منوطست که دیده
ظاهر بینان از کنه حقیقتش آگاه نیست و خورشید پرستان سبد ادراک دلان دوربین از حقیقت آن آگاه نی عمرش هفتاد و دو سال
تمام شده بود از سال هفتاد و سیوم [illegible] سپری گشته از الجمله مدت هفتاد و پنج سال بفرمانروائی کشورستانی
منقضی گشت و بملاحظه تاریخ ولادت و وفات او که در تواریخ مذکورست مدت عمرش هفتاد و چهار سال
و سه ماه بوده باشد اما که خلاف اعتبار شهور و سنین شمسی و قمری تواند بود یا بوجهی از وجوه دیگر مشهور
در بهمنت همواره انتظام مهمات ملکی و مالی باستصواب رای قراچار نویان رونقی داشت و والا شکوهی را
که چنین برادری بکمال جهان برابری راهنمون دولت و اقبال باشد چگونه با آن همه کشورستانی و سلطنت
آرائی تارک عظمت باوج علیین نساید **نظم** قراچار و چنگیز ابن جهند . بکشورستانی قرین چند
و هنگام نواختن کوس رحیل سریر خانی باوکدای مسلم داشت و مجمل این قصه و شکل آنکه دو یورش
خطای بزرگ جهانگشا و بصورت مثالی خیالی جلوه دادند که بدرود کردن این جهان سراب نما
نزدیکست فرزندان گرامی و قراچار نویان سپهسالار و دیگر اعیان دولت و ارکان سلطنت را
طلب داشته نصایحی که انتظام جهان از نتایج او باشد در میان آورده خاندان را باوکدای [illegible]
و عهد نامه قاچولی و قبلخان که بآل چغتای تومنه خان رسیده بود و اسلاف بزرگ بهادر ترتیب نامهای
گرامی خود را قسم کرده بودند از خزانه طلب فرموده بر حاضران مجمع اعلا خواند و فرمود که من [illegible]
بدین وثیقت نامه همان بسته بودم تا نیز بدین سوگند سر برید و بموجب نامه دیگر میان اوکدای و
فرزندان و خویشان اوکدای [illegible] ما وراء النهر و ترکستان و بعضی از حد خوارزم و ولایت اویغور
و کاشغر و بدخشان و بلخ و غزنین تا آب سند بچغتای خان مقرر ساخت و همان نامه قبلخان و قاچولی بهادر

بچغتای حواله کرده گفت [illegible] قراچار نویان که مدتی [illegible] در ملک [illegible] شریک خود
دانی و میان ایشان عقد برادری محکم است و چنین ملاحظه این سلسله علیه در اخبار گشته و الا چغتای
را با آبای کرام او نسبت بحضرت شاهنشاهی با وجود اتحاد و مباهات نسبت قرابت و مضاهات
و خانزادها و نوئینان بموجب وصیت عمل نموده بعد از فوت چنگیزخان قریب [illegible] نقض
عهد نشود بانستی که این پیمان نامه را که با آل چغتای تومنه خان قرین بود باوکتای قاآن میداد
بمیعاد وصیت او را برای عزیز قراچار نویان می سپرد تا مطابق آن عهد نامه عمل میشد با آن [illegible] نامه را
حاضر نشناخته بار لیان که مراد از ملازمت مجاور ملکیت و تعلق بجاهی در دفتر داشت و [illegible]
[illegible] عجب از سخن گزنیان باستانی که در این باب بشره حرف سرایی [illegible] بالای السرو رفت
این نرسیده اند و حالا که چون ایزد جهان آرا متحقق است که این شخص مستعار سپهسالاری که تومنه خان
قرار داده بود و فقه معنی کارکران ایداع است حاجب حضرت شاهنشاهی سرانجام داده بود بعد از قاچولی این
سلسله علیه بر دارند چنین سهوی و خطایی که بر جهان آرا قصه صواب شرف دارد و حدود بافت چون
حرکات ایزدی همواره نگاهبان این گروه والا شکوه بود قوتی در عهد و پیمان از جانب فرزندان
قاچولی بهادر نشد تا چون نوبت سلطنت از رشد ذاتی و کسبی اولاد قاچولی بهادر رسید و بدولت
روز افزون سند آرای خلافت گردد و بظهور خردمندان نباشد که این از مقدمات طلوع نیر اقبال
حضرت صاحبقرانی بود که وجود مقدسش طلیعه دولت ابد پیوند حضرت شاهنشاهی است و چغتای خان بعد از
سنقار بدارش بلخ را دار الملک ساخته عنان اختیار مهمات سپاهی و رعیت بقبضه اقتدار امیر قراچار
نویان گذاشته خود بیشتر اوقات در خدمت اوکدای قاآن بسر میبرد با آنکه اوکدای بسال از او خردتر بود
[illegible] لوازم حقیقت و اطاعت دقیقه فرو گذاشت نمی نمود و بالجمله بیدار و صحت خاطر [illegible] چون
چغتای خان را مدت حیات بنوبات آخر رسید جهت انتظام کارگاه سلطنت امیر قراچار نویان را
وصی خود ساخت و فرزندان را بدو سپرد و [illegible] پیش از اوکدای خان در ماه ذیقعده ششصد
و سی و نهم از این سرای گذران درگذشت قراچار نویان برقرار خود در ضبط و نسق امور مملکت قائم
میبود و بعد از چندگاه قراهلاکو خان بن موآتکان بن چغتای خان را بر مسند خانی ولایت چغتای
را ارجمند گردانید و پس از چند سال چون کیوک بن اوکدای بحکومت نشست بقدرت هلاکو خان را از [illegible]

حکومت و جهانبانی باز و استقلال نمود و چون کاپی بن جغتای ایلچی او نقل بخش آن ملک گردانیده بود پسری نماند
که او کرای قاآن و در ایام سلطنت غولش پسر بزرگتر خود را کوجو ولیعهد خود کرده بود و او در حیات
پدر وفات یافت ولیعهدی با پسر او شیرامون که از بکلکان و دوستر میراث از دانی فرمود و
هنگام حادثه ما گذیر قاآن کیوک خان که در ولایت روس و چرکس و بلغار بود بعد از چهار سال بار دوی الاغ
رسیده و مسند آرای سلطنت گشت و بعد ... در غیبت پدری الکس عالی نهاد و چون چوکا ... گیجا
فنا مشغول گشت قراچار نویان باز قراهلاکو را بفرمان دالوان آن دیار نصب فرمود و در ایام دولت او
بتاریخ ششصد و پنجاه و دوم آن نو آیین کامبخش کامران ... سال بشنده رخت هستی بر بست
ایکل نویان بجمیع دانش و مرتبت خداشناسی از میان ده فرزند رشید کاردان قراچار نویان نشان
اختصاص داشت و در عهد خانی قراهلاکو از فرط نادانی و کمال ... زرق بخش مهر جود ... که در سنه
ششصد و شصت و دوم از کمال استقلال بر مسند دولت متمکن گشت و الوس جغتای در ایام دولت او
خورش رونق شدند و چون در میان فرزندان جغتای خان خلافت در نزاع بسیار پدید آمد از ارتباط و
اختلاف بعزت گرفته در شهر کش که جای بوروند بود قرار گرفت تا آنکه منکو قاآن بن تولیخان بن چنگیز خان
برادر خود هلاکو خان را بجانب ایران فرستاده از چهار الوس جوجی و اوکتای و تولی امرا و مردم همراه ساخت
از الوس جغتای خان ایکل نویان را با بسته عالمان بر رسم ... تعیین نمود که مصاحب هلاکو خان شد
و خان مذکور در مراغه تبریز یا بوداد و با آداب بزرگی سلوک نمود **امیر ایلنکر نویان** ارشد اولاد ایکل نویان
بود و چون ایکل نویان با هلاکو خان از توران با ایران نقل کرد و در الوس جغتای خان قایم مقام پدر گردید
شد چون در ایران ایکل نویان این جهان نقل فرمود ... در روز گرد دوا خان بن براق خان بن موانوا
بن موانکان بن جغتای خان با ورسیده بود او را امیر الامرای ساخت و زمام حل و عقد سلطنت بدست
تدبیر او داد و مرتبه پدران او را با و مسلم داشت و او چنانکه مقتضای دانش و بینش است در رواج کار
مملکت کوشیده و او طلب زهرای احمدی در آمد **امیر برکل** عظیم قدر قوی حال بود چون پدر بزرگوار
امیر ایلنکر نویان در زمان ... دوا خان از این جهان بهمه استاد در گذشت او نیز
... جانشین پدر گشته و همواره بمجالس ... دفتر دهر ... نیافت و در صحبت خانان متقاعد
بود آیین پدران ... بانجام گذاشت و فارغ البال در مقام کش ... و در گرد آوری رضای ایزدی ... بود

داشت و در تحصیل مکارم اخلاق جد و جهد مینمود و در ان نواحی بعضی محال و مواضع که از املاک قدیم بود و صرف
معیشت و کفاف میکرد تا آنکه بعالم نقوش و ملک تجابرت **امیر طراغای** فرزند گرامی نژاد بزرگ منش امیر برکل
و هم پدر بزرگوار حضرت صاحبقران است از عنفوان صغر و ریعان شباب انوار دولت و اقبال از ساحت احوال او
می تافت و آثار عظمت و جلال از جبین جاه اطوار او سید رسیده و آن بزرگ منش را برادری بود خرد همت نام در
حق شناسی و حسب طلبی کامل عیار آنا فرغه بزرگ مصوری و معنوی بنام برادر بزرگ او افتاده بود چون والد بزرگوار او
روی نیاز بر آستانه ارباب ریاضت نهاده است و منظور نظر مقربان قبه صمدیت بود خرم ... و صحاب و وجد و حال
شمس الدین محمد کلال که امیر انجاب حضرت سید است و منظور تعظیم سید بود و خدمت شیخ آن بزرگ دوران زاهدی
باطن بظهور کوکب صاحبقرانی نوید سعادت جاودان رسانیده بود **صاحبقران اعظم ثالث القطبین قطب الدنیا و الدین**
امیر تیمور گورکان از ارادة ازلی و مشیت لم یزلی هزاران حکمت در هر خیر و نعمت نهاده جهان آراسته و لهذا در این بیجا و
درون که سلسله علیه شاهنشاهی آن انتظام دارد عمر بخشش هم چندان است از یک متعال رایت حکومت و سلطنت
و هم است و عطوفت در ذات حضرت جلال نعوت شرایف صفات را الهام سپرده سرانجام گوهر یکتای
خلافت شاهنشاهی نمود که از قاچولی بهادر جد بخش بزرگ را از این سلسله تسمیه از نظام سلطنت فرود آورده
رتبه سپهسالاری و شاه نشانی داد تا این مرتبه تابعیت را در لباس متبوعیت در یافته سامان کارخانه جهانبانی
بر وجه دلخواه صورت ده چه آن بزرگان و الا شکوه که در ارکنه قون لیس برونید اگر چه احوال آنها معلوم نیست اما
همانطور پدر بر پدر بزرگی داشتند اگر چه اسم سلطنت نبود اما معنی سلطنت ظهور داشت و آن هم تحفه ای است عزت
بیرون از سکنه عالم بظهور آورد الخ که مراتب بزرگی و نیک نامی یافت و استعداد و قریب قوت بفعل میباشد
که گوهر یکتای حضرت شاهنشاهی بظهور آید خلعت استعداد تابعیت که برای تومنه خان بطابهر دراین سلسله داده
بود خدای جهان آفرین آن خلعت را برافگنده بزرگی را بظهور آورد که قابل و لایق خلعت والای سلطنت عظمی
تواند بود و مصداق این حال ظهور حضرت صاحبقران طراز زنده ... تخت و دیهیم قطب الدنیا و الدین
امیر تیمور گورکان است و آن والا نژاد عالی قدر در شب سه شنبه ... شعبان سال هفتصد و سی و شش هلالی
در ظاهر خطه کش که شهر سبز مشهور است از بلاد توران از خدر مطهره و ستر معلای حضرت عفت و پاکی و
عصمت و طهارت منقبت عصمة الدنیا و الدین تکینه خاتون در انجمن وجود قدم سعادت توام نهاده جهان افروز گشت
و این قطب دایره خلافت عظمی و مرکز محیط سلطنت کبری کوکب اقبالش که از مطلع هشتم ... بهادر در مطلع سعادت

اجلال طلوع نموده بقول یکی از مورخین رؤیای صادقه قاجولی بهادر بظهور پیوست و ابد رایت والای خورشید از مطلع امروز
آغاز طلوع کوکب اقبال او در شب این ستاره نخستین است چنانچه سابقا بر زبان بشارت بر بعضی رفت و درین زمان
مسعود که حضرت صاحبقران سعادت ولادت یافته در ماوراءالنهر بر سریر خان ابن دوا خان بن براق خان بن
موان بن بیسوکا بن جغتای خان فرمانروایی داشت و در مملکت ایران زمین چهار ماه از وفات سلطان
ابوسعید گذشته به سبب انقطاع هرج و مرج تمام در آن سرزمین بظهور آمده بود و امیر صاحبقران از هنگام بلوغ و
شباب همواره بآداب شکار و آیین رزم و پیکار اشتغال می‌نمود و در سنه هفتصد و هفتاد و دوم از هجرت
از مرحله رحلت برآمده از و چهار پسر و دو دختر بود صاحبقران عالم شیخ و عمرشیخ و جوکی مبلغ و زرکان
سکی آغا و جواهر عمر آرای صاحبقرانی و چهار سال رسیده بطالع فرخنده و بخت بلند بمشورت عقل خداداد و الهام
ربانی است در روز چهارشنبه دوازدهم رمضان هفتصد و هفتاد و یکم سال ایت ئیل بر نیمه افسر فرماندهی و اکلیل کشور
کشایی و کامکاری بر سر نهاده او رنگ سلطنت و جهانبانی را پایه بلند بخشید و مدت سی و شش سال که ایام خلافت و
جهان آرایی بود ولایت ماوراءالنهر و خوارزم و خراسان و ترکستان و عراقین و آذربایجان و فارس و مازندران و
کرمان و دیار بکر و خوزستان و مصر و شام و روم و غیر آن بهمت کشورگشایی و دانش فتح و حوصله در حیطه تصرف و
قبضه اقتدار درآورده و رایات استیلا و استقلال را در ساحت ربع مسکون و عرصه هفت اقلیم برافراخته و در هر کشور
حال رفتی روزگار دولتش بود و بقدم اطاعت پیش آمده کل سعادت از فرق بخت او مکتسب و هر که سرکشی آغاز کرد
دو خامت عاقبت دامنگیر او شده و سر از گریبان انقیاد بیرون آورده و مورخان این سلسله کاه مقرر داشته‌اند که در سنه
فارستان نتایج اعمال در کنار خود دید و روز دوشنبه ذی‌قعده هفتصد و هشتاد و نهم به قلعه و قصبات که از دوم
اصفهان واقع شده بود آن شهر را قتل عام فرموده و از آنجا عنان عزیمت بدارالملک فارس منعطف ساخت
و آل مظفر بخدمتش پیوستند و چون خبر مخالفت تقتمش خان که فرمانروای دشت قبچاق و از تربیت یافتگان آن حضرت
بود شنیده دو نوبت لشکر بر او برد و لوای فتح برافراخته مراجعت نمود و دشت قبچاق را که طولش هزار فرسنگ
و عرضش ششصد فرسنگ است بعضی بیش سیر فرمود و از خس و خاشاک فتنه پاک ساخت و نوبت دیگر باز ایران
نهضت فرموده در هفتصد و نود و پنجم شاه منصور را که گلاه کردن کشی بر فلک نهاده در شیراز بقتل رسانید و آل مظفر را
برانداخت و بعضی از کارهای عظیم که نه نیکان را بجا رسید و او ساختند داشته در این مرز و بوم بوقوع آمده و
ممالک فارس را بجهت آسایش اهالی آن دولت قاهره کلانتر ساخت و بعد از آن بنیروی دولت اقبال فتح نموده گر

چند نوبت بلکه جستان درآمد و همچنان فتح و نصرت برآمد و دوازدهم محرم هشتصد و یکم دریای سند را عبور بالای
پل عبور فرمود و بدولت و اقبال فتح هندوستان کرد و در هشتصد و سیوم بعزم شام اقدام فرموده صبح اقبال
در ناصیه انوار فتوحات آسمانی بروزگار آن جهانگیر عالم سرایت یافت آنگاه شهر حلب مفتوح شده و از آنجا لشکر
دمشق کشیده و امرای شام را که در ذل قید اسیر بودند خون ایشان را هدر فرمود و در سال دیگر بعزم تسخیر ممالک روم
رایات جهانتاب نهضت داد و در جمعه نوزدهم ذی‌الحجه هشتصد و چهارم در حدود انگوریه معرکه مصاف آراسته
و لوای نیروز المنجح فتح جلی بسته بالیدرم قیصر روم جنگ شکرف نمود از تاییدات غیبی که همواره همعنان آن سوار
میدان شکوه و جنود دولت بخشنده فتح و فیروزی ملازم رکاب عالی گشته طغرای فتحنامه بنام نامی آن حضرت بر ممالک روم
خوانده شده و ایلدرم بدست سپاه نصرت اعتصام گرفتار آمد و جوان او را بپایه اورنگ عالی حاضر ساختند از کمال عطوفت
و اعزاز در زیر دست شاهزادگان رخصت نشستن یافت و از آنجا بآذربایجان مراجعت فرموده بیلاق قراباغ و در جند
بیلاق ارادت مشغول بوده سلاطین نژادان از اطراف بدرگاه گیتی پناه پیوسته حاکم مصر نقود فراوان از سرخ و سفید بنام نامی
سکه زده بدرگاه گیتی پناه ارسال داشت و سایر فرمانروایان آنگروه اعلام هواخواهی را تا ایوان
برافراشتند و بر منابر حرمین الشریفین و دیگر اماکن متبرکه بیت‌الله و کعبه خطبه فرمانروایی بنام آنحضرت خوانده شد
و در ذی قعده هشتصد و ششم رایات ظفر پیرای بجانب سمرقند نهضت داد و تبرقو و اهمال در همان روز فیروز
عنان مراجعت بسمت خراسان مصروف داشت و در غره شهر محرم هشتصد و هفتم از راه نسا و ابیورد بماوراءالنهر ظلال اقبال
گسترده و در آن مرحله بالوف طرح جشنی عظیم نموده طوی بزرگ که حیرت‌افزای ارباب همت و بحار تا شعر ترتیب داد
و جهانی از اصلای انعام و احسان کامیاب ساخته بتسخیر ممالک ختای متوجه شد و در روز چهارشنبه نوزدهم شعبان در موضع
اترار که از آنجا تا سمرقند هشتاد و شش فرسخ است بفرمان قهرمان ایزد بچون روی بدارالملک بقا آورده رخش حیات
بفسحت سرای بقا تاخت و نعش عرش آشیان آنحضرت را بخطه سمرقند بشکوهی که شایسته آن بزرگوار باشد
رسانیده شد و بتاریخ ضبط سنین احوال آن جهان آرای گفته‌اند رباعی سلطان تمر آنکه مثل او شاه نبود
در هفتصد و سی و شش آمد بوجود • در هفتصد و هفتاد و یکی کرد جلوس • در هشتصد و هفت کرد عالم بدرود • صاحبقران
سعادت قرین را چهار پسر والاقدر بود اول غیاث‌الدین جهانگیر میرزا او در اوایل سلطنت پدر بزرگوار خود در هفتصد و
هشتاد و شش از سمرقند رحلت نمود و از وی دو پسر ماند اول محمد سلطان که امیر صاحبقران او را ولیعهد خود کرده بود
و بعد از فتح روم در شعبان هشتصد و پنجم در سوری حصار روم کوس رحلت زد دوم پیر محمد که بعد از رحلت پدر از آن جا

طغرای بلند مهدی بنام نامی او سرفرازی یافت و حضرت صاحبقرانی در آخر عمر باطاق سلطنت او وجهت فرموده دران
زمان که او حاکم غزنه و هند بود در چهاردهم رمضان هشتصد و نه بدست پیر علی تاز که یکی از امرای او بود بدرجه
شهادت یافت و داغ لعنت ابدی بر ناصیه آن حرام نمک گذاشت فرزند دوم حضرت صاحبقرانی میرزا عمر شیخ است
که حکومت فارس داشت و او هم در ایام حیات صاحبقرانی در ربیع الاول هفتصد و نود و ششم در پای قلعه خرماتو درگذشت
فرزند سیوم جلال الدین میرانشاه میرزا است که مجملی از احوال سعادت اشتمال او که درین سلسله علیه مقصود بالذات است
مذکور خواهد شد چهارم میرزا شاهرخ است که ایالت خراسان داشت و در اکثر تواریخ شهادت در کتاب پدر عالیمقدار بود
حضرت صاحبقرانی بانک زبان فرمانروای باستقلال شد و ایران و توران و آنچه در تحت تصرف حضرت صاحبقران بود
در حیطه تصرف آورد و چهل سال در سلطنت کامرانی نمود ولادت او روز پنجشنبه چهاردهم ربیع الآخر هفتصد و هفتاد و نهم است
و در صبح یکشنبه نوروز سلطانی بیست و پنجم ذی حجه هشتصد و پنجاه بعالم بقا شتافت **جلال الدین میرانشاه میرزا** پسر سیم
حضرت صاحبقرانی است ولادت گرامی او در هفتصد و شصت و نهم بود در زمان حضرت صاحبقرانی حکومت عراق عرب
و عجم و آذربایجان و دیار بکر و شام داشت و چون حضرت صاحبقرانی بنفسه متوجه شدند این ممالک بالکل مهد و استقام
همت عالی او بود چنانچه در لوازم سلطنت و مبانی سلطنت دقیقه نامرعی نگذاشت روزی در شکار بر توقع صحرا باز
تاختن گرفته بر داشته بود که اسب رم خورد و میرزا از سر زین بر زمین آمد و آسیبی عظیم در سر او رسید اطبا
و جراحان حاذق تدابیر و معالجات موافق بکار بردند و مزاج ترتیب صحت گرائید لیکن از آن روز او را از اعتدال
طبیعی باز بود استغفار شده حضرت صاحبقرانی ابابکر میرزا که پسر کلان میرزا میرانشاه بود خطبه و سکه بنام او مقرر کرد
حضرت میرزا اکثر اوقات در تبریز میگذرانید و جمیع مهمات سلطنت را میرزا ابابکر سرانجام مینمود و در بیست و چهارم
ذیقعده هشتصد و دهم در محاربه قرا یوسف ترکمان که در حوالی تبریز واقع شد شهادت یافت و آنحضرت را
هشت پسر بوده است ابابکر میرزا الغ میرزا عثمان چلبی میرزا عمر خلیل سلطان محمد میرزا ایجل میرزا سیورغتمش
سلطان محمد میرزا فرزند دولتمند میرانشاه است و الده ماجده اش مهر نوش نام داشت از قوم فولاد قیا
همواره با برادر خود میرزا خلیل در سمرقند میبوده اند و چون میرزا خلیل بجانب عراق متوجه شد هم از
از مکارم اخلاق و محاسن علیه او در یافته بود میرزا الغ بیک گذرانید و جلایل قدر او شان بیان کرده اند همواره
میرزا در اعزاز و احترام کوشیده و آداب خادمی و سلوک میفرمود و آنحضرت را دو فرزند سعادتمند سلطان محمد میرزا ابو بکر
و منوچهر میرزا و در بهاری که عالم را سر در خواب غفلت فرو برده میرزا الغ بیک آمده اند میرزا فرزند محمود سلطان

ابوسعید را

ابو سعید را اسعارش عظیم کرده لا جرم پیوسته سلطان در سایه عطوفت میرزا الغ بیک کامیاب عیش و طرب بود و بنظر تربیت و
عطوفت هر روز بر مدارج دولت و معارج اقبال متصاعد میشد روزی یکی از مقربان بساط والا که راه سخن داشت
بعرض رسانید که این پسر عم تمامی خدمت بجا میکند میرزا در جواب فرمودند که او خدمت ما میکند و آداب خویش را
بکسی نمی نماید از صحبت ما فرار میکرد و الغ میرزا او را کمال مهر در یافت بیان حال نموده اند **سلطان ابو سعید میرزا**
سعادت ولادتش در هشتصد و سی بوده و در بیست و پنج سالگی سریر آرای سلطنت شد و مدت هجده سال بفرمانروائی و
کشورگشائی باستقلال اشتغال فرموده ترکستان و ماوراءالنهر و بدخشان و کابل و غزنین و قندهار و حدود هندوستان
بتصرف در آورده و در آخر عراق نیز بحیطه تسخیر در آمد و با چنین دولت بزرگ مملکت عظیم که سرمایه هزار گونه سستی تواند
شد هشیار دل بیدار مغز بوده از درویشان و گوشه نشینان همت مطلبیده در هشتصد و هفتاد و دو جهانشاه میرزا
بن قرا یوسف حاکم آذربایجان که بدفع اوزون حسن آق قویونلو رفته بود از غایت بلندپروازی و کمال بی تدبیری کشته
شد سلطان لشکر بر سر اوزون حسن کشید اوزون حسن هر چند در صلح زد فایده نکرد ناگزیر راه ها را از آمد و شد
غله نگاهبانی نمود تا در اردو قحط عظیم پدید آمد بمرتبه که چهارده شب اسبان جو نیافتند و بتقریب آن سپاهی
پراگنده شد و اوزون حسن در میان جنگ غالب آمد بتاریخ بیست و دوم رجب هشتصد و هفتاد و سیوم مقید بردی
سلطان بدست مردم اوزون حسن در آمده اند و بعد از سه روز بیادگار محمد میرزا ابن سلطان محمد میرزا ابن بایسنغر میرزا
بن شاهرخ میرزا که همراه اوزون حسن بوده است و آن بحقیقت کم سعادت آن پادشاه بزرگ قدر را بهانه خون
گوهرشاد بیگم که بانوی و بسترای شاهرخ میرزا بوده بدرجه شهادت رسانیده و مقتل ابو سعید سلطان تاریخ این واقعه است
عمر شیخ میرزا پسر چهارم سلطان ابو سعید میرزا است از سلطان احمد میرزا و الغ بیگ میرزا و ابابکر میرزا و سلطان
خلیل میرزا و شاهرخ میرزا کلانتر ولادت آن والا نژاد در سمرقند بتاریخ هشتصد و شصت بوده سلطان ابو سعید میرزا
اول کابل را بمیرزا داده بابای کابلی را اتالیق کرده رخصت فرموده بودند و بعد از آن بجهت طی از راه دره گز
گردانیده بردند پس از انجام جشن ولایت اندجان و تخت او در خطه بایشان داده اند و امرا و نواب مقرر ساخته
تیمور تاش بیگ را اتالیق گردانیده بولایت مذکور فرستادند و سبب آنکه این حیثیت بایشان کرامت فرمودند
بودند عنایت شد فرط توجه در نگاهداشت ملک موروثی بود چون حضرت صاحبقرانی این ولایت بعمر شیخ میرزا
عمر شیخ میرزا که نگارنده منفرد بود ارزانی داشته بودند حضرت گیتی ستانی بتدبیر این ملک بمناسبت همنامی
این والا خود عنایت کرده آورده اند که حضرت صاحبقرانی مکرر مینمودند که مشخص عالم افروز شیخ عمر شیخ میرزا

سلطان ابو سعید [illegible]

گردیم که او در اندجان نشست و در میان ولایتها و دشت قبچاق سد سدید شد و با هتمام او در حفظ ثغور
و ضبط حدود اهل قبچاق نتوانستند که سری و غباری بردارند و دست فتنه و فساد بگشایند و ما بفراغ خاطر کمر همت
در جهانگشایی بستیم و این شاه سینه تخت و تاج نیز آن ولایت را که حدود مغولستان بود بنوعی ضبط فرمود که
لشکر بیگانه را مجال عبور بآن حدود نشد و یونس خان هرچند تدبیر تسخیر بر آن ولایت دست نیافت و
جمعیت آن ملک حدوث آسیبی الغرقه آشوبی نرسید آن فرخنده بخت بلند اختر بکسب سخن و سخن پرور بود
و توجه تمام با رباب شعر داشت و طبعش در نظم مرانی بود اما پروای گفتن نداشت و غالب اوقات کتب منظوم
و تواریخ توجه منظور بود و در ملازمت او اکثری شاهنامه میخواندند و بغایت خوش صحبت و شگفته مثلا و نیک محاوره
بود و ابیات مناسب محل از کلام شعرای پیشین بر زبان گرامی او جاری میشد همت بلند از لوح حال او می تافت
و جمال اقبال از جبهه جاه و جلال او هویدا بود در قواعد ملک داری و رعیت پروری و آداب فرمانروایی و
معدلت گستری در ازمنه و اعصار معادل و سهیم نداشت سخاوت را با شجاعت توام ساخته و همت را
با فراست همنشین گردانیده مسند آرای سلطنت بود چنانچه یکبار کاروان ختای در طرف کوهستان شرقی اندجان
فرود آمده بود برف عظیم بارید و تمام کاروان را زیر گرد چنانچه غیر از دو کس جان بسلامت نبردند چون این حادثه
معلوم آن والاهمت گشت عمال خویش گشت از وفور جمعیت آن قافله آگاهی یافت و با وجود احتیاج و قرب المسافات
جمیع آن اموال نمود و ارباب امانت تعیین فرموده آن مال فراوان را ضبط کرده و باصحاب امانت و صیانت سپرد
تا جمیع وارثان را از مواطن اصلی گرد آورده هر یک مال خود را حواله گردانیدند و حقوق جمیع اشخاص و افراد برابر خود فرا
یافت همواره آن پادشاه درویش منش بصحبت درویشان خدا شناس متوجه بود و دریوزه همت از دلهای خدا
آگاه میکرد و علی الخصوص بولایت پناه هدایت دستگاه ناصر الدین خواجه عبیدالله که بخواجه احرار مشهورند و بواز
مع الفقدار در اندجان که پای تخت ولایت فرغانه است زینت بخش سریر سلطنت گشت تاشکند و شاهرخیه
در تصرف آن والاشکوه بود چند نوبت سر نوبت لشکر کشید و چند بار یونس خان را که در یورت جغتای خان والی
مغولستان بود و نسبت قرابت قریب داشت استدعا نموده آورد و در هر بار گرمی آورد ولایتی عطا میفرمود
و باز بسوی مغولستان میرفت در نوبت آخر تاشکند را با و داد و تاریخ هشتصد و ... ولایت تاشکند و شاهرخیه
در تصرف فرمانروایان جغتای بود و خلف الصدق محمود خان پسر کلان یونس خان تعلق داشت تا آنکه سلطان احمد
میرزا برادر عمر شیخ میرزا والی سمرقند و سلطان محمود خان مذکور باهم سخن یکی کرده بر سر میرزا لشکر کشیدند و از جانب

جز

جنوب آب خجند سلطان احمد میرزا و از طرف شمال سلطان محمود خان آمد و درین اثنا قضیه ناگزیر میرزا از کمین تقدیر
بوقوع پیوست و تفصیلش بطریق اجمال آنکه اخسیکت که باخسی مشهورست یکی از بلاد نه گانه ولایت فرغانه است
و میرزا عمر شیخ آنرا پای تخت خود ساخته بودند و این شهر بر جری عظیم واقع شده عمارات آن همه بر سر جر
سر نوشت بتاریخ روز دوشنبه چهارم رمضان هشتصد و نود و نه بجوالا کبوترخانه که بر بالای آن عمارات بود نشسته
تماشای کبوتران متوجه بودند که یکی از استادهای درگاه حضور آگاهی از شکستن جر خبر داد میرزا از جا
برخاسته کفشهای در پیش آورده بودند که فرصت پای دیگر در آوردن نشد که آن جر از هم جدا شد و آن
سطح از پا در افتاد میرزا بحسب صورت قدم در حضیض سفل نهادند و بحسب معنی ارتفاع اوج علوی فرموده سن گرامی
آنحضرت سی و نه بود و ولادت مسعود در سال هشتصد و شصت در سمرقند پوشیده نماند که فرغانه از اقلیم پنجم است
و در کنار معموره عالم واقع شرقی وی غربی آن سمرقند و جنوبی آن کوهستان سرحد بدخشان و شمال آن اگرچه پیش ازین
شهرها بود مثل المالیغ و الماتو و یانگی که بایزار مشهورست اما الحال اثری از رسوم و اطلال آنها هم نمانده غربی او که
سمرقند و خجند است کوه ندارد و غیر از یکجانب کنده دیگر صورت نپذیرفت و دریای سیحون که باب خجند مشهورست
از میان شرق و شمال این آمده بسمت غروب میرود و از جانب شمال خجند و جنوب فناکت که به بناکت اشتهار دارد
میگذرد و از آنجا بطرف شمال میل کرده بجانب ترکستان میرود و هیچ دریا همراه نمیشود و پایان ترکستان
در ریگستان فرو رفته غایب میگردد و درین ولایت هفت قصبه واقع است پنج بجانب جنوب دریای سیحون
و دو بطرف او از قصبات جنوب اندجان و اوش و مرغینان و اسفره و خجند است و از قصبات شمال اخسی و
کاسان و او کوهر کتبای سلطنت را سه پسر و پنج دختر بود بزرگترین پسران اعلی حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی
ظهیر الدین محمد بابر پادشاه بودند و بعد از آن بدو سال خردتر جهانگیر میرزا و در عصمت پرورش از اندجان بود و غنچی
احمد نام و از همه دختران عصمت قباب کلانتر خانزاده بیگم همشیره عینی حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی پنج سال
از ایشان کلانتر بودند و در آن هنگام که شاه اسمعیل صفوی اوزبک را در مرو زیر کرد آن پرده نشین عفت
در مرو بودند شاه اسمعیل احترام نمود و با عزاز بسیار در قندوز به پیش حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی فرستاد ده دوازده
دو سال ملاقات واقع نشده حضرت گیتی ستانی معلوم نموده که در وقت آمدن ایشان من و محمد کوکلتاش او بودیم
و بیگم و نزدیکان ایشان نشناختند هر چند تصریح کردیم بعد از مدتی لوازم تواضع بجای آوردند و دختر دیگر مهر نگار بیگم
خواهر عینی ناصر میرزا ... سال از حضرت فردوس مکانی خردتر بود و دیگر یادگار سلطان بیگم مادرش آغا سلطان غنچی بود

دیگر رضیه سلطان بیگم مادرش مخدومه سلطان بیگم که قراکوز بیگم میگویند و این هر دو دختر بعد از فوت میرزا عمر شیخ
متولد شده بودند و الوس آغا دختر خواجه حسین دختری شده بود در صغر سن رحلت نمود حضرت گیتی ستانی فردوس
مکانی ظهیر الدین محمد بابر پادشاه ¤ پادشاه چار بالش هفت منظر سپهر بار سجادی یا سریر علوی فیض سر ملکی بخش
همت طبیعه سعادت افزای طالع ارجمند آسمان حوصله زمین وقار شیر دل اقلیم شکار علا فرو الاشکوه سپهدار مغز
دانش پژوه صفدر ظهر پر صولت رفیعقدر قوی دولت دریا دل گوهر نژاد پادشاه غازی مورد آثار عظیمه و مجمع عالیه
بود بی تعیینی و آزادگی با نقیبه علو شان و سطوت عظمت از لالحیا و پرتو ظهور میداد فقر و فنای جنیدی و بایزیدی
با شکوه و همت سکندری و فریدونی از ناصیه احوال او می تافت ولادت مقدس آنحضرت در ششم محرم سنه
هشتاد و هشت از بطن مقدس و ستر مطهر امتخار عفائف گرامی نژاد قتلق نگار خانم شرف وقوع یافت
این گوهر عمان دولت و دری آسمان اقبال از افق سعادت طلوع نمود و آن عصمت مآب دختر دوم
یونس خان و خواهر بزرگ سلطان محمود خان بود نسب عالی آن عصمت پیرایه بر این نمط قتلق نگار خانم بنت
یونس خان بن اویس خان بن شیر علی اوغلان بن محمد خان بن خضر خواجه خان بن تغلق تیمور خان بن ایسن بوغا خان
بن دوا خان بن براق خان بن ییسو توا بن موا تکان بن جغتای خان بن چنگیز خان و مولانا حسامی قراکولی تاریخ
ولادت اشرف گفته نظم چون در شش محرم زاد آن شه کرم ¤ تاریخ مولدش هم آمد شش محرم ¤ هر چند
این تاریخ از غرائب اتفاقات و نکر اوران گنجایش نیست اما غریبتر آنکه این تاریخ از شش حرف که نزد
اهل حساب از عدد خمسیت فراهم آمده و لفظ شش حرف و نقش عدد خیر هر دو تاریخ ظهور این عنصر مقدس
از مکامن غیب میگردد و یکی از غرائب چون هر حرف آنکه آحاد و عشرات و مآت آن در هر مرتبه واقع شده و به
ترتیب سلوک اطوار اشاره نموده بدایع ذاتی که چندین اسرار غیبی در وجود ودیعت نهاده اند امثال این بدایع در باب
او روی میدهد قدوه اولیای کبار ناصر الدین خواجه احرار بزبان فیض آثار خود اسم گرامی این مسعود طالع ظهیر الدین
محمد تسمیه فرموده اند و چون بر زبان ترکان این لقب گرامی از بزرگ قدر و رفعت مراتب لفظی و معنوی بابر
جاری نمیشد بابر نیز نام نامی آنحضرت مقرر شد و آنحضرت اعظم و ارشد فرزندان عمر شیخ میرزا اند در دوازده
سالگی روز سه شنبه پنجم رمضان سنه هشتصد و نود و نه در خطه دلگشای اندجان بر سریر سلطنت و جهانبانی نشسته
انقدر مشقت و تردد که در مهام تسخیر ممالک آنحضرت را پیش آمده کم پادشاهی را روی نموده باشد و مقدار
دلیری و دلاوری و توکل و تحمل که آنحضرت بنفس نفیس [illegible] بخاطر خود راه داشته اند معلوم نیست در کسی

واقعه ناگزیر حضرت عمر شیخ میرزا در اخسی روی نمود حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی در چهار باغ اندجان میان
عیش بوده اند روز دوم این واقعه سه شنبه پنجم رمضان خبر جانگاه باندجان آمد در ساعت سوار شده متوجه
قلعه اندجان شده اند که بطرف اورکند و آن دامن کوه تشریف برد بخیال آنکه سلطان احمد میرزا با قدرت
و شوکت تمام می آید مبادا امرا مفسدی نسبت بآنحضرت اندیشیده ولایت را بر وی تسلیم دارد اگر از آن
امر دم ولایت از دست رود وجود اقدس آنحضرت از این مهلکه نجات یابد بجانب طغایان خود الجه سلطان
با سلطان محمد خان مقدم گرامی ارزانی دارند امرا از این معنی آگاه شده خواجه محمد درزی را که از بابریان و قدیمان
عمر شیخ میرزا بود پیش آنحضرت فرستادند و دغدغه توهمی که بخاطر حضرت راه یافته بود برآوردند [illegible]
رسیده بود که خواجه محمد برکاب بوس والا مشرف شده و بعقد با معقول آنحضرت را مطمئن خاطر ساخته عنان
عزیمت را منعطف ساخت چون بارک اندجان نزول سعادت فرمودند جمیع امرا و ارکان دولت شرف ملازمت
حاصل شده و بنوبه انواع ترتیب کامیاب گشته سابقا اراده یافته بود که سلطان احمد میرزا و سلطان محمود خان
اتفاق نموده بر سر عمر شیخ میرزا می آیند در خلال که حسب سرنوشت آسمانی قضیه ناگزیر واقع شده بتوفیق ایزدی
جمیع ارکان دولت از خرد و بزرگ که بر یکدلی و یکجهتی اتفاق نموده بر نگهبانی قلعه و لوازم جد و جهد بتمام
بجای آوردند گرفته سلطان احمد میرزا اوراتپه و خجند و مرغینان که از ولایت فرغانه است گرفته بجانب
اندجان فرود آمد هر چند ایلچی فرستاده در صلح زدند قبول نکرد چون تائید غیبی همواره قرین حال این دولت ابد
پیوند میباشد در اندک فرصتی بسبب قور و استحکام قلعه و یکجهتی امرای [illegible] و سنوح و با دار دوی میرزا او
سقط شدن اسبان از نشستن خنک آمده و از دامنهای آق ماتوس [illegible] صلح کرده در میان آورده بناکامی
برگشت و از جانب شمال دریای خجند که سلطان محمود خان متوجه شده بود و آمده اخسی را قبل کرد جهانگیر میرزا
برادر آنحضرت و جمعی کثیر از امرای خلاص اندیش آنجا بودند خان چند مرتبه جنگ انداخت امرا و اخسی تردد
شایسته کرده معاف خان [illegible] و از بیماری که عارض او شد از این خیال باطل خائب شده
بولایت خود بازگشت و آنحضرت بقوت همت عالیه و طالع ارجمند مظفر و منصور شدند و آن گیتی ستان میرزا
مدت یازده سال در ماوراءالنهر با سلاطین جغتای و اوزبک نبردهای عظیم روی داد سه نوبت شجاعت
آثار و شغل [illegible] جهانتاب فتح سمرقند فرموده اند یکی در سال نهصد و سه از بایسنغر میرزا بن سلطان محمود میرزا
که از اندجان آمده بنیروی اقبال و لمعان شمشیر تسخیر فرمودند دوم از شیبک خان در سال نهصد و هفت [illegible]

در اظهار گوهر یکتای حضرت شاهنشاهی بود میخواست که اقلیم هندوستان را کامیاب زده آنحضرت را از ملک غربت
بمراتب کامرانی و کامبخشی رساند در دیار خود و مواطن اصلی که مجمع ملازمان صادق الولا [illegible] بر روی افکار
آنحضرت گشاده آنچنان ساخت که بهیچ جهه بودن آنجا لائق ناموس دولت ندیدند ناگزیر با وجودی توجه ببدخشان
و کابل شده اند چون ببدخشان رسیده اند تمام مردم خسروشاه که والی آنجا بود بخدمت شتافته اند و خود بیچاره
شده بملازمت پیوسته با وجود آنکه این سیه دولت حلقه بگوش [illegible] بود که بایسنقر میرزا را شهید کرده میل در چشم
سلطان مسعود میرزا کشیده بود این هر دو میرزا عمزادهای آنحضرت میشدند و در هنگام فراقی که موکب عالی آنحضرت
در بدخشان و آمده و شده بود آثار بی آزرمی و نامردمی ازو بظهور آمده [illegible] که جوهر اعمال در آئینه مکافات دید
و دولت ازان بی سعادت روی گردانید آنحضرت از کمال مردمی و فرط جوانمردی در مقام انتقام نیامده حکم فرموده اند
از اموال خود آنمقدار که اختیار کند برگیرد و بخراسان رود او پنج شش قطار شتر و استر از مرصع آلات و دیگر
اجناس بار کرده بجانب خراسان رفت و حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی تسخیر ولایت بدخشان فرموده متوجه کابل
شده اند و در آن وقت محمد مقیم پسر ذوالنون ارغون کابل را از عبدالرزاق میرزا ابن الغ بیگ میرزا ابن سلطان ابوسعید میرزا
که عمزاده حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی میشد گرفته بود و ظفر نهضت رایات اقبال شنوده متحصن شد و بعد از
چند روز امان خواسته با اهل و اسباب بقندهار پیش برادر خود شاه بیگ رفت و کابل در اواخر ربیع الآخر
سنه نهصد و ده بدست اولیای دولت ابد پیوند در آمد و بعد از آن حضرت در نهصد و یازده متوجه تسخیر قندهار
شده اند و قلات که از مضافات قندهار است مفتوح گشت و از آنجا بجهت مصالح ملکی فسخ عزیمت قندهار فرموده جانب
آن توجه فرمودند و قبایل افغانان کوه سنگ الاغ تاخته بکابل مراجعت نمودند مبادی این سال زلزله عظیم در
کابل واقع شد فصیلهای قلعه و اکثر منازل بالای حصار شهر افتادند و خانهای مرصع لمغان تمام از هم ریخت
سی و سه مرتبه در یک روز زمین جنبید تا یکماه شب و روز یکبار و دو مرتبه زمین در تزلزل بود و اساس عمر بسیاری از
مردم فرو ریخت و در میان پغمان و بیک توت پاره زمین که عرض یک کوه [illegible] باشد بریده یک تیر انداز
پایان رفت و از جای بریده چشمها پیدا شد و از ارغ تا میدان قریب شش فرسنگ زمین [illegible]
که بعضی از اطراف او برابر فیل بلند شده بود در آغاز زلزله از سر کوهها گرد باد برخاست و در همین سال [illegible]
بر زلزله عظیم عام شد و از سوانح آنست که شیبک خان لشکر فراهم آورده توجه خراسان نمود سلطان حسین میرزا
جمیع فرزندان خود را جمع ساخته [illegible] سلطان [illegible] حضرت فردوس مکانی

ازسه

و آنحضرت در محرم نهصد و دوازده بکومک او متوجه شده عزیمت خراسان نمودند و در اثنای راه در حدود کهمرد خبر فوت
سلطان حسین میرزا رسید حضرت فردوس مکانی رفتن خراسان را انسب داشته برخلاف کشش اهل [illegible] کار نموده روان
شده اند و پیشتر از آنکه موکب عالی بخراسان رسد باتفاق کوته اندیشان ناملایم فهم از فرزندان میرزا بدیع الزمان میرزا
و مظفر حسین میرزا باتفاق بر تخت سلطنت نشانده بودند در هشتم ماه جمادی الآخر سال مذکور آنحضرت را با این
میرزایان ملاقات واقع شد و [illegible] بجای ایشان بهرات نزول سعادت فرمودند و در فرزندان میرزا آثار رشد
و دولت ندیده بعزیمت مراجعت موکب عالی را لائق ندانسته در هشتم شعبان این سال متوجه دارالملک کابل شدند
و در کوههای هزاره جات خبر رسید که محمد حسین میرزا دوغلات و سلطان سنجر برلاس جمعی از مغلان را که در کابل
مانده بودند بطرف خود کشیده و خان میرزا را برداشته کابل را قبل دار شدند و در میان مردم عوام این
خبر شایع کرده اند که میرزایان حسین میرزا نسبت بحضرت فردوس مکانی غدری اندیشیده اند ملا بابای [illegible]
و امیر محب علی و خلیفه و امیر محمد قاسم کوه بر و احمد یوسف و احمد قاسم که در ارک کابل از ایشان مفوض بود در لوازم
قلعه داری اهتمام دارند بمجرد استماع این واقعه [illegible] و اسباب [illegible] سپرده با معدودی
از عقبه کوه که پر برف بود بصعوبت تمام گذشته سحری بر سر کابل رسیده اند مخالفان هر یکی از [illegible]
قدوم موکب عالی بگوشه اختفا خزیده اند حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی اول [illegible] بیگم [illegible] کلان [illegible] خود
باعث بر داشتن خان میرزا بود در آمده زانوی ادب بر زمین نهاده ملاقات فرموده اند از روی تمکین و وقار
و بزرگ منشی از راه عرفان در آمده بحسن ادا لطف سخن عرض نمود که اگر مادر بفرزندی شفقت خود را خاص کرده اند
فرزند دیگر را چه گناه بی شک چنین هر چه شده سر از حکم شما نپیچانم باشد و فرموده اند که بیدار بوده ام و راه بسیار آمده سر در
کنار بیگم نهاده بخواب رفتند و برای تسلی بیگم که بس مضطرب و مشوش بود انواع مهربانیها بظهور آورده اند و هنوز خواب
نربوده بود که مهر نگار خانم که خاله زاده آنحضرت باشد آمدند آنحضرت برخاسته [illegible]
محمد حسین میرزا را گرفته آوردند و آنحضرت از آنجا که معدن مروت بودند جانبخشی فرموده رخصت خراسان دادند
و بعد از آن خانم خان میرزا را همراه گرفته پیش آنحضرت آوردند و گفته ای جان مادر برادر گناهکار ترا آورده ام
اشاره حضرت آنحضرت خان میرزا را بکنار گرفته انواع نوازش و پرسش نموده و بعد از آن بودن و رفتن مخیر
ساختند خان میرزا از نهایت شرمندگی بودن نخود قرار نتوانست داد رخصت قندهار گرفت و این قضیه نیز در
همان سال واقع شد و بعد از این سال دیگر بقندهار متوجه شده اند و حاکم آنجا شاه بیگ [?] ذوالنون ارغون و محمد مقیم برادر

فرد او محاربه عظیم واقع شد و خان میرزا سعادت ملازمت دریافت آنحضرت قندهار را انعام میرزا کرده باو داد
خرد جهانگیر میرزا بود عنایت فرموده بکابل نزول اجلال فرمودند شاه بیگم و خان میرزا را به بدخشان رخصت
دادند و بعد از سرگذشت بسیار از سر راهی راکت و حکومت بدخشان باستقلال بحوزه تصرف او درآمد و
همواره تارک سعادت بر زمین فرمانبرداری میسود تا آنکه در سال نهصد و شانزده میرعلی فرستاده معروض داشت
که شاهی بیگخان را کشته اند مناسب آنست که بانجانب نهضت فرمایند بنابران در شوال این سال نیز رایت نهضت
اعلا فرمودند و با ازبکان محاربات عظیم بوقوع پیوست و همواره فتح و نصرت همعنان موکب اعلا بوده تا آنکه در
منتصف شهر رجب نهصد و هفده بدولت و فیروزی سمرقند را تسخیر فرموده اند و هشت ماه بوفور اندیهی آنجا
سایه گستر شده اند و در شهور نهصد و هجده هم در کول ملک عبدالله خان جنگ عظیم در پیوست و با آنکه فتح شده بود
ناگاه شبیده اسمانی چشم زخمی رسیده عنان حضرت جهان نورد بجانب حصار معطوف ساختند و بار دیگر باتفاق نجم بیگ
در پای قلعه غجدوان با اوزبک نبرد قوی دست داد و نجم بیگ کشته شد و آنحضرت متوجه کابل شدند و بکرات الهام
غیبی رفتن ماوراءالنهر برطرف کرده بتسخیر ممالک هند و هندوستان همت والا نهضت و در نهصد و چهار نوبت
متوجه شده اند و جهت فتوح دوامی مراجعت فرموده اند بار اول در شعبان نهصد و ده از راه بادام چشمه و قلعه
از جبر گذشته بحکم نزول اجلال نموده اند در واقعات بابری که کتابیست ترکی نگاشته خامه صدق نگار
آنحضرت نوشته اند که چون از کابل شش منزل در راه کرد باد نیه پور رسیده شد ولایت گرمسیر و نواحی
هندوستان که هرگز دیده نشده بود بمجرد رسیدن عالم دیگر در نظر آمد درخت و گیاه بروش دیگر و جوش
و طیور آن بطرز دیگر و راه و رسم ایل و الوس بوضع دیگر حیرت روی داد و فی الواقع جای حیرت بود
غزنین درین منزل نوبت طوس استعداد یافت در منزل جم مجلس کنکاش منعقد شد که موکب اعلی از دریای سند که
مشهور بنیلاب است آنکه ... رسیده بگذرد و بشومی بانو جنابیان که گذشتن سند در توقف افتاده بجانب
کهت توجه فرموده و بعد از تاختن کهت بکش و سور را تاخته و از آنجا بعینی جبل رفته بمنزل ...
که قصبه ایست برکنار آب سند از نواح ملتان رایات اقبال نزول فرموده و از آنجا بجهت ... نزول اجلال نموده
و پس از چند روز غزنین مقر موکب دولت گشت و در ماه ذیحجه ساحت کابل بمقدم اعلا رونق افزا گردید
موکب معلی ماه جمادی الاول نهصد و سیزده از راه خورد کابل متوجه فتح هندوستان شد از نواحی ... اول
نغرو شبیوه رفته از ناموافقی رای همراهان مراجعت داد و از غزنی و نگرنهار در کابل عبور واقع شده ...

بارودی

بارودی ظفر قرین رسیده بر باد ربع ظلال اقبال بر ساحت کابل انداختند و بر سنگی که بر بالای ... واقع شده
بود تاریخ این عبور نقش فرموده آنحضرت کنده اند و هنوز آن رقم غیبی هست و تا این زمان اولاد عالی نژاد حضرت
صاحبقران را میرزا میگفتند درین تاریخ فرموده اند که آنحضرت را بادشاه گویند و در سه شنبه چهارم ماه ذیقعده
این سال همایون فال بر بالای ارک کابل ولادت با سعادت حضرت جهانبانی جنت آشیانی اتفاق افتاده جهانگیر
درجه والقدر رقم پذیر خواهد شد مرتبه سیوم روز دوشنبه غره محرم سال نهصد و بیست و پنج که ... بود
در اثنای راه زلزله عظیم شده است و از آن تا نیم ساعت نجومی کشیده و سلطان علاءالدین سوادی معارض سلطان اویس
سوادی بسعادت ملازمت مشرف شده و باندک زمانی قلعه بجور را ... آورده بخواجه کلان بیگ ولد مولانا محمد
صدر که از اعاظم ارکان دولت میرزا عمر شیخ بود عنایت فرمودند خواجه مذکور را نسبت قرابتی با آنحضرت
بوده است شش برادر او در نیکو خدمتی جان خود را در قدم رضا و خشنودی آنحضرت نثار کرده اند و خواجه خود
از فرط عقل و فراست منظور نظر خاص ... فردوس مکانی بود چون آنحضرت یورش ولایت سواد و بحر یوسف
زهی پیش ضمیر انور بود طاوس خان برادر خود شاه منصور که کلانتر خیل یوسف زهی بود دختر او را آورده
زبان عجز و انکسار گشود و عزت ... دران مساکن و خوش آمدی داده بود و در اصل یورش هندوستان نیز
در زمین جهانگشایی تصمیم داشت عنان عزیمت از سواد باز گردانیده هرچه استعداد سرانجام سفر هندوستانی
بود و ... اسم ... یورش راضی نمودند مشغول همت افروخته طلب زدای سواد هندوستان متوجه شده بصباح
روز پنجشنبه یازدهم محرم با اسب و شتر و ... از آب عبور کرد و اردو بازاری را بجاله گذرانیده نزدیک کوه
نزول اجلال فرمودند و از بهره ... کرده بجانب ... کوهی است که آنرا در ظفرنامه و غیره کوه جود نوشته اند
آن موضع مخیم عساکر اقبال گشت آنحضرت در کتاب واقعات نوشته اند که تا این تاریخ وجه تسمیه آن کوه ظاهر نبود
عاقبت معلوم شد که درین کوه از نسل یک پدر دو خیل مردم بوده اند یک قبیله را جود میگویند و دیگر را
جنجوهه و بجهت ... عبدالرحیم شقاولی را بهیره فرستادند که کسی دست تطاول دراز نکند و آن ... روز خود
بدولت و اقبال در شرقی بهیره بر کنار آب بهت نزول فرمودند و چهار شهر ... از بهیره گرفته ... عنایت
فرمودند سر براهی این ولایت برای رزین او قرار گرفت و خوشاب بشاه حسن سپرده ...
ساخته و ملازم شد را برسالت پیش سلطان ابراهیم ابن سلطان اسکندر لودی که پیش پادشاه شده بود که
بجای پدر فرمانروای هندوستان ... فرستادند که ... دولتخان حاکم لاهور ... آنکه ...

از کابل ماورائی بجهت نیل مقصود باز فرستاد جمعه دوم ربیع الاول خبر تولد فرزند سعادتمند آمد چون توجه بتسخیر
هندوستان بود بنده اقبال گرفته بموجب الهام غیبی هندال نام نهادند یکشنبه یازدهم ربیع الاول کمیت عزیمت
ملکی هندوستان را سرانجام مهر جولان کرده خود بصوب کابل مراجعت فرمودند و پنجشنبه سلخ ربیع الاول کابل
مستقر خلافت گشت و دوشنبه بیست و پنجم ربیع الاخر هندوستان را بپروانگی بهره رانکه اشتیه بکابل آمد و تاریخ
توجه نوبت چهارم بنظر نیامده همانا که در این یورش تسخیر لاهور فرموده مراجعت نموده اند و از تاریخ فتح پنجم که
بمنوبی در قید سطور خواهد آمد معلوم میشود که در نهصد و سی بوده است چراکه هر کاری در گرو وقتی است جمال آن فتح
در جلباب توقف میبود و دست رایها مراد و امنیا براداران بسبب ظاهری باقی گشت تا اگر مرتبه پنجم بر همنونی
توفیق ایزدی و سپهسالاری اقبال ازلی روز جمعه غره صفر نهصد و سی و دو که نیر اعظم در برج قوس رایات انوار
افراخته بود بطالعی که ظلمت شکاف عالمی تواند بود پای عزیمت در رکاب توکل و اعتصام آورده متوجه تسخیر هندوستان
شدند میرزا کامران را در قندهار مسلم داشته خبرداری کابل نیز تفویض فرمودند و چون این یورش فتح بر فتح و
اقبال بر اقبال روی داد و لاهور و بعضی بلاد معظمه هندوستان در تصرف اولیای دولت قاهره بود و انعام همگی که
باغ وفا مخیم سرادقات اقبال شده بود حضرت جهانبانی جنت آشیانی نصیر الدین محمد همایون از بدخشان با لشکر
خود آمده بتعز بساط بوس مشرف شدند و خواجه کلان بیک از غزنین در این روز سعادت آستان بوسی یافت
و غره ربیع الاول این سال از آب سند نزدیک کچه کوت عبور فرموده سال و آب دیدند دوازده سوار از
ترک و تاجیک و سوداگر و غیر آن بقلم عرض درآمد و از بالای جیلم از آب بهت عبور واقع شد و نزدیک بهلول
پور از آب چناب عبور موکب عالی اتفاق افتاد روز آدینه چهاردهم ربیع الاول در ساحت سیالکوت لوای
ظفر شعاع برافراشتند و بخاطر جهانبانی برای قرار یافت که سیالکوت را ویران ساخته بهلول پور را آبادان سازند
و در این ایام پیوسته از مخالفان خبر میرسید و چون آنحضرت بکلانور نزول اقبال داشتند محمد سلطان میرزا
عادل سلطان و سایر ملازمان درگاه که در لاهور قیام داشتند شرف زمین بوس کامیاب سعادت شدند
روز شنبه بیست و چهارم ربیع الاول قلعه ملوت بدست اولیای دولت قاهره مفتوح شد و اموال و اسباب
غنیمت گرفتند و کتابهای غازیخان که در قلعه بود آوردند بعضی بحضرت جهانبانی مکرمت فرمودند و برخی را
تبرکها را بخاطر کامران میرزا ساختند چون بمسامع علیه رسید که حمید خان حاکم حصار فیروزه از انجام
جرات دو سه فرسنگ پیشتر آمده یکشنبه بیستم جمادی الاول که موکب ظفر آثار کوچ کرده در کنار آب فرود آمده بود.

حضرت

حضرت جهانبانی نصیر الدین محمد همایون را با امرا و جنت فرمودند و امیر خواجه کلان بیک و امیر سلطان محمد دولدای
و امیر ... خازن و امیر عبدالعزیز و محمد علی جنگ جنگ و جمعی دیگر از خاصان درگاه را ملازم درگاه ظفر انتصام
فرمودند من که از اعیان امرای هندوستان بود در این روز بدولت آستانبوس مفتخر شد و حضرت جهانبانی بجهانبانی
بخت بیدار و همراهی اقبال بلند با اندک توجهی لوای فتح برافراشته روز دوشنبه بیست و یکم ... بسعی
موکب جلالت شتافتند آنحضرت حصار فیروزه را با توابع و لواحق که یک کرور باشند و یک کرور نقد دیگر
در حلوه‌ی این فتح که مقدمه فتوحات بی اندازه بود بحضرت جهانبانی عنایت فرمودند و بطلیعه سعادت
کوچ بکوچ پیشتر متوجه شدند و پیوسته خبر میرسید که سلطان ابراهیم با یک لک سوار و هزار فیل از
پیش می‌آید بنبر و یک ... ساده مخیم اقبال شده بود که حیدر علی ملازم خواجه کلان بیک که بزبانگیری رفته
آمده بعرض والا رسانید که داود خان و حاتم خان با پنج شش هزار سوار از اردوی سلطان ابراهیم جدا
شده پیشتر می‌آیند بنابرین روز یکشنبه جمادی الآخر جنید ... سلطان و محمد سلطان میرزا و مهدی خواجه و
عادل سلطان با تمام مردم جوانغار که سلطان جنید و شاه میر حسین و ملا قدم بودند از قول هم کومکی تعین
و عبدالله و کته بیک و جمعی دیگر را تعیین فرمودند که بامیری نموده دستبردی آن جماعه خون گرفته نمایند
و این بهادران نبرد طلب و دلاوران معرکه جوی تند و تیز رفته بعد از آیین جنگ و آرایش کارزار ایشان فرق
مظفر و منصور شده و جمعی کثیر را اسیر کرده عظیم را از قتل و باران تیر هلاک ساخته حاتم خان را
با هفتاد کس دستگیر کرده زنده ببارگاه عالی فرستادند و در اردوی بیامار رسیدند و حکم جهانگشا
نفاذ یافت که گردونها سامان کامل نمایند و استاد علیقلی مامور شد که برسم روم ارابه ها را از زنجیرهای خام گاو
که بصورت از عجمی ساخته بودند با یکدیگر اتصال داده در میان هر دو ارابه شش هفت توره ... بسازند تا
تفنگ اندازان بفراغ خاطر تفنگ توانند انداخت و در پنج شش روز این عمل سامان یافت تا آنکه روز
پنجشنبه سلخ جمادی الآخر شهر پانی پت ... دولت با چتر اقبال سایه گستر گشت و صفوف عساکر
با این ... مرتب آمده برانغار لشکر منصور در شهر و محله واقع شد و ارابه ها و تورها که ترتیب یافته در
پیش قول استقرار گرفت و جوانغار بجنبه ... و درختان استحکام پذیرفت سلطان ابراهیم با لشکر گران
شش کروهی شهر عرصه نبرد آراسته بود چون هفته در پانی پت اتفاق افتاد هر روز جوانان
سپاه و سرداران کار آگاه کمیاب اردوی مخالف رفته با بسیاری از لشکریان مجمع جنگ پیوسته غازی می‌آمدند

تا آنکه جمعه ششم رجب سلطان ابراهیم با لشکران و فیلان پرشکوه متوجه معسکر معلی شده و گیتی‌ستانی
نیز افواج قاهره ترتیب داده و میدان معرکه را بصفوف الحان [?] بیاراستند **محاربه حضرت گیتی‌ستانی
فردوس مکانی با سلطان ابراهیم میرزا و فیروزی یافتن** چون مهیمن کارساز خواهد که تدارک
شکستگیهای پیش نماید و ایام مراد و ملائم مساعی پیش فرماید مقدمات آن را ترتیب داده و اسباب آن را
سرانجام نماید از آن جمله آمدن سلطان ابراهیم بعقبه پیکار و فوج آراستن حضرت گیتی‌ستانی است که با وجود
کثرت مخالف و قلت موافق چون تایید ایزدی همراه و اقبال روزافزون در پیش بود با خاطر مطمئن و دل
آرمیده توسل بمفتاح همت نموده بترتیب صفوف توجه عالی فرموده قول را بوجود ذات مقدس زینت
بخشیدند و بر دست راست قول که ترکان آن را اون قول نامند تیمور سلطان و سلیمان میرزا و میر محمدی
کوکلتاش و امیر شاه منصور برلاس امیر یونس علی و امیر درویش محمد ساربان و میر عبدالله کتابدار قرار یافتند
و بر دست چپ قول که ترکان سول قول گویند امیر خلیفه و خواجه میر میران صدر و امیر احمدی پروانچی و
امیر تردی بیک ترخان برادر قوچ بیک و محب علی خلیفه و میرزا بیک ترخان را مقرر فرمودند برانغار
والا شکوه حضرت جهانبانی جنت آشیانی نشاندند بسیکی مشرف و امیر خواجه کلان بیک و سلطان محمد دولدی
و امیر هندو بیک و ولی خازن و پیر قلی سیستانی در رکاب دولت آشیان بوده از آن جمله [?] گشتند
جوانغار محمد سلطان میرزا و سید مهدی خواجه و عادل سلطان و سلطان جنید برلاس و خواجه شاه میر حسین
و امیر قتلق قدم و امیر جان بیک و امیر محمد بخشی و دیگر بهادران نامی قرار یافتند و هراول خسرو کوکلتاش و
محمدی بیک جنگ جنگ و امیر عبدالعزیز [illegible] مقرر شد و در اوج برانغار ولی قزل و ملک قاسم بابا قشقه
با ملازمانش بهر تولقمه متعین گشتند و در اوج جوانغار قراقوزی و ابوالمحمد نیزه باز و شیخ علی و شیخ جمال
و شکری مغول بتولقمه قرار یافت و چنانچه راه و رسم دلاوران کارزار و بهادران تیغ‌زن بود پای
استقلال در عرصه نبرد محکم ساخته در مقام ثبات ایستادند و سهام جانستان و صمصام خون‌آشام
داد شجاعت و شهامت دادند چپ و جرانغار ایستاد و نمایان کرده بعضی ایستادن و آمیخت زبانی
تا آنکه بعد از حملهای عظیم و صدمهای قوی تاییدات آسمانی بهمان قلب و جناح مرکب عالی شده و توفیقات
ازلی باعث فتوحات سترگ گشته شکست بر مخالفان افتاد و فتح عظیم از جانب اولیای دولت ابدی
انتظام روی نمود و سلطان ابراهیم با ده هزار در معرکه قتیل رسید و جمعی کثیر از سپاه فتنه‌خوان علف تیغ

قهرمان اقبال پادشاهی شدند و این قوافل بهرشستان عدم سپرده سپاه منصور مشغول تیغ جهانگشایی
بمنزلگاه فنا پیوستند و قریب بقلب سلطان ابراهیم که شش هزار کس افتاده بودند آفتاب
عالمتاب یک نیزه وار از سمت افق ارتفاع گرفته بود که شعشعه رایات اقبال شعله‌افروز نبرد شد
و آغاز مصادمه و مقاتله افتاد و نیم روز نسیم نصرت و شمال ظفر فیروزی وزیدن گرفت شرح این فتحنامه
بزرگ که کارنامه اقبالست چگونه در حوصله بیان گنجد و خردمند قادر سخن بچه آیین از عهده تقریر برآید که از
وسعت آباد اندیشه بیرونست در زمانی که سلطان محمود غزنوی بهندوستان آمد خراسان را در تصرف داشت
ملک سمرقند و دار الملک خوارزم فرمان‌پذیر او بودند و سپاه گران او زیاده از یک لک بیش بود و هندوستان
یک فرمانروای باستقلال نداشت رایان و راجها جا بجا پای ثبات افشرده با یکدیگر اتفاق نداشتند و
سلطان شهاب الدین غوری با صد و بیست هزار سوار جوشن‌پوش برگستوان دار متوجه هند آمده دار و گرفت
نیز در سواد اعظم یک فرمانروایی که مستقل توان گفت نبود فرمانها را اگر چه برادر او سلطان غیاث الدین
داشت از گفته او بیرون نبود و حضرت صاحبقرانی در هنگام فتح هندوستان در عرصه نمایه بعرض سپاه فرمان
داده بودند مولانا شرف الدین علی یزدی میگوید که طول الیسال آنحضرت که جای ایستادن تواچیان سی و شش فرسخ
بوده بحکم سپاهیان صاحب تجربه بتشخیص یافته که هر فرسخی دوازده هزار سوار احاطه میکند پس سیصد نوکر
هفتاد و دو هزار سوار بوده باشد و عرضش که محل ایستادن تواچیان دو گروه بوده و مخالف ایشان
ملو خان ده هزار سوار و صد و بیست فیل داشته‌اند و با این حالت از اردوی ظفرقرین حضرت صاحبقرانی
کثیر اندیشناک بوده‌اند و آنحضرت دغدغه در سپاه خود مشاهده نموده از بعضی گفته‌اند ایشان لم تحت
حرفهای نامناسب شنیده‌اند و غیرت همت خسروانه بجهت اطمینان خواطر شرایط احتیاط مرعی داشته فرمان
داده بودند که از شاخهای درخت فراروی لشکر منصور حصار ساختند و در پیش آن خندق کندند و از پس آن
از قسم گاو و گاومیش بسیار مقابل یکدیگر داشتند که دوشهای ایشان را بجرم گاو بر هم بستند و خار و خسک بسیار
از آهن ساخته بودند مقرر شد که پیاده روان آن را نگاه دارند تا هنگام حمله و آمدن فیل در راه اندازند
و همراه گیتی‌ستانی فردوس مکانی که چهارم گیتی نوازان هندوستانند در این فتح بزرگ که از جلایل عطیات
والای ایزد دولت از سپاهی و غیر آن از دوازده هزار سوار زیاده نبود و غیر آنکه ولایت آنحضرت بدخشان
و قندهار و کابل بود باز از آن ولایت فایده منتظم نمیشد که صرف لشکر توانند بود بلکه در مخالف بعضی از سرحدها

جهت دفع مخالفان و دیگر مصالح ملکی خرج از دخل زیاده میشد و با مثل سلطان ابراهیم که نزدیک یک لک سوار و
هزار فیل جنگی داشت و از بهره تا بهار در تحت تصرف او بود و حکومت خلاصه ممالک هندوستان متعلق بود فارغ
بی رنج استقلال میشود محض توفیق صمدی و فرط تائید آسمانی این کار شگرف را پیش برده اند کارستان فراخ حوصله
از تحسین و آفرین این کارنامه اوراق عاجز اند آری ذات مقدس که جمال نورجهان افروز حضرت شاهنشاهی است اگر
مصدر این امور گردد چه دور باشد و بالجمله حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی از طلوع انوار فتح آیه مبین ابصار اکحال کحل بصیرت
جلا بخشیده عالمیان را بانعام عام صلا داده اند و اولیای دولت قاهره در اطراف و اکناف ممالک بدستور تازه سنیه
روان ساخته و کاری که بر عزم عالی سلاطین کشورگشای که بنیروی طالع بلند هندوستان را تسخیر نموده اند
فرونتوانند کرد فتح حضرت جهانبانی جنت آشیانی است که برکت وجود سعادت پیوند حضرت شاهنشاهی دو مرتبه
سهو هند واقع شده است چنانچه شرح و بسط رقم زده کلک بیان خواهد شد که با سه هزار کس انضمام سکندر سور که از [illegible]
کس زیاده داشت استخلاص هندوستان فرموده اند و از این بدیع تر کارنامه اقبال جهان آرای حضرت ظل اللهی است
که بتاییدات ایزدی هندوستان را بانک مردمی از دست حصر برادران کرده و کشش جنان برآورده که زبان روزگار
در حکمرانی بیان آن لال است چنانچه مجملی از آن در جای خود رقم پذیر خواهد شد **نظم** کرم بخت بیدار یاری دهد
فلک زهره وقت یاری دهد ؛ که بی خامه رهستان ؛ طرازم همه داستان داستان ؛ کشم نقش آن شهریاران کلان
درین جدول رهنوردگان ؛ در همان روز فتح بموجب فرمان پادشاهی حضرت جهانبانی جنت آشیانی با میرزا خواجه
کلان بیگ و امیر محمد کوکلتاش و امیر یونس علی و امیر شاه منصور برلاس و امیر عبدالله کتابدار و امیر قلی خازن
بالمغار بصوب دار الملک آگره که پای تخت سلطان ابراهیم بود بنهضت نمودند که محافظت خزاین نمایند و اهل
شهر را که از ودایع ایزدی اند بامساعدت انوار مولدت الحسان بخشیده و سید مهدی خواجه و محمد سلطان میرزا
و عادل سلطان و امیر جنید برلاس و امیر قتلق قدم بحضرت دهلی رخصت یافته که خزاین و دفاین آنجا را پاس داشته
رعایا و سکنه و اهالی آن نواحی را بنوید عاطفت پادشاهی استمالت نمایند و هم دران روز فتحنامه مصحوب
بریدان اقبال روانه کابل و بدخشان و قندهار ساختند و خود بدولت و سعادت روز چهارشنبه دوازدهم [illegible]
در دار الملک دهلی نزول اجلال فرمودند آدینه شانزدهم ماه بر دار السلطنه آگره خیر اقبال برافراشته ظلمت
زدای آن سواد و ارض فیض بخشش آن خطه ساختند و جمع خرد و بزرگ هندوستان از مراحم عواطف پادشاهی بهره
یافته از شمول عواطف والا اولاد و اتباع سلطان ابراهیم را مشمول عنایات ساخته اموال فراوان خاصه شان را

پریشان مرحمت فرمودند و اضافه آن هفت لک سکه سیورغال از کمین اشفاق بوالده او مقرر شده و همچنین
اقربای او بمبرات و وظایف و ادرارات شاهانه کامیاب شدند و عالم پراگنده را جمعیتی تازه و آرامی شایسته
روی داد و حضرت جهانبانی جنت آشیانی که پیشتر بدار السلطنه آگره نزول اجلال فرموده بودند الماسی که هشت
مثقال وزن داشت و همچنین جواهرات گرانبها که بهای آن خرج روز مره ربع مسکون بود و گفته اند که این
الماس از خزانه سلطان علاءالدین است از اولاد و دیگر با جب راجه گوالیار بدست او درآمده بود پیشکش کردند
حضرت گیتی ستانی بحسب خاطر گرامی ایشان قبول فرموده باز بایشان عطا نموده اند روز شنبه بیست و نهم رجب
ابتدا در دیدن و بخشیدن خزاین و دفاین که گرد آورده چندین سلاطین بودند هفتاد لک سکه سکندری بحضرت
جهانبانی جنت آشیانی مرحمت شده و یکخانه خزینه بی آنکه تحقیق محتویات او نمایند اضافه انعام فرمودند و امرا
بتفاوت مراتب درجات مناصب از ده لک تا پنج لک سکه نقد بخشیده شد و تمامی تکیه جوانان و سایر ملازمان
زیاده از حالت و مرتبت خود صلات و انعامات اختصاص یافته و جمیع اهل سعادت از خرد و بزرگ نوازشهای
گرامی کامیاب گشتند از اردوی معلی بازار و بازاری از نقدینه وافر بهره نماندند و جمعی دولتخواهان که
در کابل و بدخشان و قندهار بودند ترتیب و تفصیل از نقد و جنس مبلغهای خطیر اختصاص یافتند چنانچه بکامران میرزا
هفده لک سکه و محمد زمان میرزا پانزده لک سکه و همچنین عسکری میرزا و هندال میرزا و تمامی مخدرات
حریم عصمت و دارای آسمان خلافت و سلک امرا و ملازمان غایب از بساط حضور بقدر لیاقت از جواهر و نفیسه
و اقمشه نادره و زر سرخ و سفید مقرر گردانیده شد و برای جمیع منتسبان دودمان علی و منظوران عواطف
پادشاهی که در سمرقند و خراسان و کاشغر و عراق بودند انعامات گرامی فرستادند مشایخ و متبرکه و فقرا را
خبر که خراسان و سمرقند و دیگر حدود و ثغور و بهار ایام ارسال داشتند و فرمان شد که تمامی متوطنان کابل و حدود
و سنگ و چوب و بدخشان از مرد و زن و خرد و کلان یک شاهرخی رسانند چنانچه جمیع طوایف
خواص و عوام از خوان احسان آنحضرت بهره مند شدند **نظم** زر افشاندن دست گوهرنثار ؛
نشاط نو انگیخت در روزگار ؛ خوش است ار مغانی که آید ز دور ؛ که مه بر زمین ریزد از چرخ نور ؛
و مقررست که دادار جهان آرا چون خواهد که یکی از برگزیده های خود را ظاهر گرداند کارهای غریب
پیش آورد تا از روی قول و فعل در چنین حالت مردانگی و شتاب و دوربینی در خواطر عالمیان جلوه گر
آید از آنجمله این سانحه غرایب انجامست که با وجود فتح چنان و بخشش چنین علم مرادات اهل هند

الماس ... در ... نود ...
کار ... جار ...
سلاطین ... این ...
و اکنون ... السلاطین ...
در ... نقش شده که السلطان ...
... باشد ... میرزا ...
در ...

گشت و سپاهی و رعیت از اختلاط اجتناب مینمود اگرچه دهلی و آگره در حیطه تصرف درآمده بود اما
اطراف و جوانب آن از مخالفان داشتند و قلعه‌های نواحی اکثر متمردان ضبط نموده بودند حصار سنبل
قاسم سنبلی داشت و در قلعه بیانه نظام خان کوس مخالفت میزد و حصار گوالیار را تاتار خان سارنگ
خانی استحکام داده بود و میوات را حسن خان میواتی محکم ساخته علم مخاصمت می افراخت و دهولپور را
محمد زیتون محکم ساخته دم مسارعت میزد و اری را حسن خان نوحانی و اناوه را قطب خان و کالپی را عالم
خان محافظت مینمود و مهاون را که متصل آگره است مرغوب نام غلام سلطان ابراهیم مضبوط میداشت و
قنوج و سایر بلاد را که آنطرف دریای گنگ واقع شده است در دست افغانان بود و امرا که نصیر خان
نوحانی و معروف فرملی که با سلطان ابراهیم نیز مشارکت مخالفت داشتند و بعد از واقعه سلطان ابراهیم
بسیاری از ولایات دیگر قابض شده بیکدو کوچ پیش آمده بهار خان پسر دریا خان را پادشاه برداشته
سلطان محمد لقب کرده بودند و درین سال که عرصه آگره مخیم سرادقات اقبال شد از افراط گرمی و شائبه سموم و
باضمیمه کوته حوصلهای اردوی معلی گشت و جمعی کثیر از توهم ناخردمندانه فرار نمودند و از ظهور ارباب خلاف
و ناسازگاری هوا و ناروایی راهها و دیر رسیدن سوداگران و تردد [illegible] تنگی معیشت و فقدان اجناس
هم بهم آمده کار خلایق دشوار شد اکثر امرا قرار ارتحال از هندوستان بکابل [illegible] داده و دیگر جوانان
بسیاری ترک این ممالک گفته برخصت رفتند چه اکثر امرای قدیم و کهنه سپاهیان سخنان غیر ملایم
در حضور و غیبت میگفتند و بعبارات و اشارات مقدماتی که مرضی خاطر مقدس نباشد بظهور می آوردند
اما حضرت گیتی ستانی که بدور بینی و بردباری یگانه بودند تغافل فرموده با نظام ممالک مشغول داشتند
تا از مخصوصان و تربیت کردهای آنحضرت که ازیشان چشم داشت دیگر بود حرکات بیهوده که مخل کار
بظهور آمدن گرفتند علی الخصوص احمدی پروانچی و ولی خازن و مجموع آنکه خواجه کلان بیگ که در جمیع معارک
و مراتب خصوصا درین یورش هندوستان سخنان مردانه [illegible] رای برگشت و اظهار کردن
گرفت از جمله بیشتر جمیع بصریح و کنایه در برگذاری مملکت مبالغه داشت عاقبت آنحضرت اعیان دولت و
ارکان مملکت را طلب داشته انواع نصایح فرمودند که طغرای منشور سعادت تواند بود فرمودند و
محظوظات ایشان که منتخب [illegible] بود از پرده خفا بیرون دادند و مکرر بزبان اقدس راندند
که اینچنین ملکی بجنبش سعی و اهتمام بدست آورده باشیم بادک [illegible] که روی بما از دست دهیم

نه رسم

نه رسم جهانگیران عالم و نه آیین سایر هوشمندان و [illegible] شادی و غم و فراخی و تنگی بهم میباشد
چون این محنت و صعوبت بنهایت انجامیده یقین که راحت سهولت بعد از آن خواهد بود باید که اعتصام
بحبل المتین توکل نموده دیگر ازین سخنان شور انگیز و واهمه افزا نگویند هر که میل [illegible] داشته باشند خواهد که
[illegible] خود را اظهار سازد مضایقه نیست تا اگر بر همت والا که مؤید بتائید ایزدیست کرده بودند
در خاطر مصمم ساخته ایم آخر کار همه ارکان دولت بعد از تاویل نصیحت قبول و اذعان نمودند که حق سخن آنست
که پادشاه فرموده سخن پادشاهان پادشاه سخنانست و از مقولی و جمیع خان سر رضا بر زمین حکم و فرمان
نهاده بر اقامت قرار دادند خواجه کلان را که برفتن ولایت از دیگران [illegible] بود رخصت [illegible] فرمودند
و ارمغان و سوغات که بجهة شاهزاده‌های کامکار و دیگر خاصان درگاه جدا کرده بودند همراه او کردند
غزنین و گردیز و هزاره سلطان مسعودی در جاگیر او مقرر شده و در هندوستان هم پرگنه کهرام عنایت
فرمودند و میر میران نیز رخصت کابل یافت روز پنجشنبه بیستم ذیحجه خواجه مذکور از [illegible] شد که
رفته همانجا باشد و از صحایف عنایات پیداست که [illegible] اقبالمند که کار را بمشورت خرد خرده دان
نماید هر آنچه بنکوترین وجهی بمراتب علیه رسیده کامیاب دولت شود مرآت [illegible] احوال گرامی آنحضرت [illegible]
فردوس مکانی است که در چنین [illegible] تذبذب خاطر سپاهی و فزونی مخالف توسل بهمت کشور کشای [illegible] توکل
عنایات خداوندی کرده روی توجه برگشاد حصول مراد گماشته شهر آگره را که مرکز ولایت هندوستان است
مستقر سریر خلافت فرمودند و نیروی تیغ پر شجاعت و فروغ داد و دهش انتظام اسباب این ولایت دادند
چنانچه رفته رفته بسیاری از امرای هندوستان و سرداران و سروران این ممالک آمده بشرف خدمت دریافتند
از انجمله شیخ گهوران [illegible] ملازمت دریافت و با سه هزار کس [illegible] را وسیله شده بقبه علیه آورده
هر کدام زیاده از حالت خود رعایتها یافت دیگر فیروز خان و شیخ بایزید و محمود خان نوحانی
و قاضی جیا که از سرفرازان نامور بودند شرف خدمت دریافته بمقصد فایز گشتند بفیروز خان از جونپور یک
کرور سکه و جزوی جاگیر مقرر شد و شیخ بایزید از ولایات اوده یک کرور [illegible] گشت و محمود خان
از غازیپور نود لک سکه و بقاضی جیا از جونپور بیست لک تنکه سکه تنخواه شد در اندک فرصتی آثار
دوام عیش و عشرت بهم آمد و اسباب کامرانی چنانچه شایسته دولت ابد پیوند باشد آماده گشت
و از عید شوال چند روز گذشته بود که در دار الخلافه آگره در خانهای سلطان ابراهیم جشنی داشتند و

داد خورشید داده گنجینه انعام و در این ملائمه خلافی رخشید و ولایت سنبل را موجب حضرت جهانبانی معمور داشته فرمان
سرکار حصار فیروزه که سابقا بجلدوی آنحضرت مقرر شده بود ساختند و بوکان آنحضرت امیر نهد و بیک گلکی
آنحضرت نامزد شد چون پیش آمده محاصره قلعه سنبل نموده بود امیر نوکور و کنه بیک و ملک قاسم و باباقشقه را از دو
ملا بابا و شیخ گهوران را سپاهیان میان دوآب بالمغار فرستادند کمی که پیش لشکر ظفر قرین میرفتند پیش جنگ
پیش آمده شکست خورده و چون آن عوام نمک شور بخت سعادت ملازمت دریافته از به بهادی نسبت داده بوده بود
دیگر روی بهبود ندیدند **گذارش عزم دولت حضرت گیتی ستانی و از فتح جهانبانی لودیس شرق [illegible] به بزم اخلاص خود**
چون حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی در دار الخلافه آگره کامیاب و کامبخش بوده خاطر جهانبانی را از نظام ممالک توجه
پرداخته و موسم باران که بهار هند و هندوستانست و زمان طراوت و نضارت انبساط بوستان و نشاط باغ و
بوستان گذشت و هنگام جلوه کشورگشایان و جولان بادپایان در آمد با خردمندان آگاه دل و دلاوران
جلادت منش که در بار حضور بودند حرف یورش شرق و نهضت دفع لوحانیان که قریب پنجاه هزار سوار از فوج
[illegible] آمده اند و [illegible] پناه داشتند بجانب [illegible] به کمال استیصال او که بس قوی شده بود و تا بارتک
حصار گهنه را در تحت خود در آورده کلاه گوشه نخوت کج نهاده و آهنگ فتنه و فساد داشت در میان آورده بعد از
کنکاش با امرای عظام و مشیر آرام رای دولت برای بر آن قرار گرفت که چون را اسکا هندو عرض کابل
منور ساخته و لاف طاعت را دست آویز خود ساخته دم نیکو خدمتی میزد و از تکیه چند گاه عرضه داشت او مبنای
با قلعه گهنه را [illegible] که هنوز سعادت ملازمت مشرف نشده گرفته تا دولتخواهی او متحقق نشود تا مقبل
بجانب او نباید شتافت و مردم کاردان فرستاده بر حقیقت احوال او پیش از این مطلع باید شد و تا ظهور تحقیق
کار دفع لوحانیان را مقدم داشته بجانب شرق نهضت نمود رای جهان آرا چنان اقتضا فرمود که نفس [illegible]
این مهم عالی شوند در این [illegible] حضرت جهانبانی که نهال اقبالش در ریاض [illegible] سر بلند بود موقوف عرض رسانند که
اگر این خدمت بعهده من مقرر شود امید چنانست که باعتضاد اقبال روز افزون پادشاهی این مهم خاطر خواه سرانجام
خاطر اقدس تواند بود [illegible] رسید آنحضرت را این التماس بغایت پسند افتاده [illegible]
درجه قبول یافت لاجرم [illegible] دولت و اقبال حضرت جهانبانی و آئین [illegible] باقدام این مهم مقرر شد و
حکم گیتی مطاع شرف نفاذ یافت که عادل سلطان و محمد کوکلتاش و امیر شاه منصور برلاس و امیر قتلق قدم و امیر
عبدالله و امیر [illegible] و امیر جان [illegible] قلی و امیر شاه حسین [illegible] و آنچه بود متعین شده بودند که [illegible]

از محمد زیتون گرفته سلطان جنید برلاس سپرد و برسر بیانه روانه در رکاب ظفر قرین حضرت جهانبانی باشند و کابلی
احمد یقید عوض مامور شد که امرا او در قصبه جنید وار [illegible] آنحضرت رسانند و سید محمد خواجه جاگیردار [illegible]
و محمد سلطان میرزا و سلطان محمد دولدی و محمد علی جنگ جنگ و عبدالعزیز میر آخور با سایر عساکر گیتی فتح قطب خان
افغان که در حدود اتاوه علم مخالفت می افراخت متعین بودند نیز در ملازمت آنحضرت مقرر شدند و در روز سه شنبه [illegible]
ذیقعده سال [illegible] سعادت قرین از دارالخلافه آگره بر آمده در سه کروهی نزول اقبال فرمودند و از آنجا کوچ بکوچ
پیش شدند نفحات بهار فیروزی و نسایم مرغزار نصرت و اقبال روز بروز وزیدن گرفت نصیر خان که در [illegible]
لشکری فراهم آورده گشته بود از پانزده کروهی رایات نصرت قرآن فرار نموده از آب گنگ گذشته
بولایت [illegible] در آمده و موکب عالی نیز روی توجه بخریدآورد و آن دیار را بلطف و قهر سر انجام نموده عنان عزیمت
بجانب جانپور معطوف داشت و جانپور و آنچه در آن حدود بود پیش معمور و مرفه گردانید و در لوازم ملک ستانی
و ملک داری بنور عقل پیر و قوت بخت جوان کوشش فرمودند و هنگام مراجعت نزدیک دلمو فتح خان سروانی
که از امرای بزرگ هندوستان بود و پدر او از سلطان ابراهیم خطاب اعظم همایون داشت شرف ملازمت حضرت
جهانبانی پیوست او را برفاقت سید مهدی خواجه و محمد سلطان میرزا بدرگاه گیتی پناه روانه ساختند و او بتارک
سعادت شتافته بعنایات خسروانه خلعت افتخار در بر گرفت و مواجب پدرش باو مقرر شد و یک کرور
و شش لک تنکه زیاده از آن بخواه یافت اگرچه ارشاد و لوحی آرزوی آن داشت که بخطاب پدر سرافرازی
یابد و حضرت گیتی ستانی در دار الخلافه آگره بصورت و معنی کامکار و کامبخش بودند تا آنکه در محرم نهصد و سی
سه از کابل خبر بهجت اثر رسید که از [illegible] عظمی مهد علیا ماهم بیگم والده ماجده حضرت جهانبانی فرزند گرامی
ولادت یافته حضرت گیتی ستانی او را محمد فاروق نام نهادند و ولادتش در بیست و سیوم شوال سنه نهصد و سی
دو واقع شده بود و در نهصد و سی چهار پیش از آنکه بنظر عاطفت [illegible] پادشاهی منظور گردد داعی حق را لبیک اجابت گفت
ذکر بعضی از سوانح این سال سعادت اقتضا و حرکت رایات اقبال و احوال جهانبانی بحضرت گیتی ستانی روز چهار شنبه
بیست و چهارم صفر فرمان طلب بنام حضرت جهانبانی صادر شد که جونپور را بعضی امرا سپرده خود زود در
وقتی دریافت حضور نمایند که [illegible] لشکر [illegible] از چند و [illegible] سلطان فراهم آورده قدم جرات پیش نهاده
و این خدمت محمد علی ولد مهتر حیدر رکابدار متعین شد و در این سال نظام خان حاکم بیانه بوسیله حضرت
منبع البرکات امیر رفیع الدین صفوی آمده زمین بوس نمود و قلعه بیانه را باولیای دولت قاهره سپرد و تاتارخان [illegible]

کوالبار را پیشکش نموده شرف آستان بوس دریافت و محمد زیتون نیز و هولسور را بملازمان قلعه جلالت سپرده
اختیار ملازمت نموده و هر کدام فراخور خلوص و عقیدت مشمول عواطف پادشاهی شده از جواهرات حوادث بیغم
گشتند و شانزدهم ربیع الاول سال مذکور مادر سلطان ابراهیم بوسیله باورچیان عقدی کرده بود که گنگ
و به اندیشه نزدیک خیال خام ناگوار افتاده لشکر ارسیده چون فرمان ملازمت بحضرت جهانبانی رسید شاه حسن
و امیر سلطان جنید برلاس را بحکومت جونپور مقرر فرموده و قاضی جیا را که از تربیت یافتگان حضرت گیتی ستانی
بود بمصاحبت این دو امیر گذاشته متوجه استلام اورنگ خلافت شدند و شیخ بایزید را با دوده [illegible] فرمود
و بنابر آنکه عالم خان کالپی را واثق ندانست مهم او را بصلح یا بجنگ [illegible] ملک بود [illegible]
مضور را المصوب کالپی انداختند و معتقدات [illegible] او را در سلک [illegible] در آورده در رکاب نصرت اعتصام
خود بدرگاه گیتی پناه آوردند و در ساعت مسعود روز شنبه سیوم ربیع الثانی در چهار باغ دار الخلافه آگره که
بهشت بهشت مرسوم و بنا یافته بهار دولت و اقبال بود بسعادت ملازمت حضرت گیتی ستانی مشرف
شدند و در همین روز خواجه دوست خاوند از کابل آمده [illegible] اکرم مشرف گشت و درین ایام نوشته از مهدی خواجه
که در بیانه بود عرایض می آمد از شورش راناسانکا و پای جرأت نهادن او به سکار [illegible] رسید فرستادن
نمودن حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی برانا سانکا و رایت فتح افراختن دولتمندی که خرد والاکه
ایزد جهان آرا تاج سلطنت معنوی بر فرق عزت او نهاده است بزرگ داشته در امتثال اوامر آن خدیو
خدای استحکام نماید هر آینه نقد آرزوی او را در کنار نهند و کار او از اندیشه مخالفان [illegible] سازند
کامیاب دین و دنیا گردانند و نمونه این امر بدیع حال العزت قرین حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی است که هر چند
دولت افزود و هوشمندی زیاده شد و هر چند اسباب مستی بسیار فراهم آمد فروغ هوشیاری بیشتر یافت و گسسته
حجاب کبریای حضرت ملتجی بوده در داد و دهش انتظام مهام ملک گیری [illegible] سرموئی از راه
عقل [illegible] و در بنولا که رانا سانکا که محجوب [illegible] خود مغرور شده سودای نخوت در دماغ او جهید
بدمستی آغاز کرده پا از دایره [illegible] بیرون نهاد و بقدم دلیری و دلاوری نزدیک آمد آنحضرت [illegible]
خاص ایزدی را حصار خود ساخته و از هجوم عام اندیشه بخود راه نداده متوجه دفع آن مغرور [illegible]
شدند روز دوشنبه جمادی الاول [illegible] استیصال این فتنه از دار الخلافه آگره کوچ فرموده در نواحی [illegible]
مطلب معسکر ساختند [illegible] رسیده که [illegible] روز کار [illegible] لشکری [illegible] حوالی بیانه [illegible]

جمعی

جمعی از قلعه بیانه بیرون آمده بودند تاب مقاومت نیاورده برگشته اند و سنگر خان جنجوهه بشهادت رسید
امرکه بیک [illegible] درین منزل چهار روز توقف نموده روز پنجم نهضت فرمودند و در عرصه [illegible] فرمان
اگره و سکری است نزول اجلال اتفاق افتاده و در خاطر خطیر گذشت که درین نزدیکی آب بزرگ که سپاه
اقبال را وافی کند در عرصه سکری که [illegible] است لاجرم حضرت گیتی ستانی آنرا تیمم ساخته سکری [illegible] فرموده
والحال همین دولت روز افزون حضرت شاهنشاهی باسم فتحپور که فتح بخش الهامات مشهور است آباد و [illegible]
همیشه هند [illegible] در بنا باشد که لشکر مخالف سرعت نموده این آب را متصرف شود و بنابرین اندیشه صایب روز دیگر با [illegible]
عظمت متوجه فتحپور شدند و امیر درویش محمد ساربان را جهت تعیین جای [illegible] خانه پیشتر فرستادند امیر مذکور در [illegible]
کول فتحپور که بغایت در بایست در باب فضای جایگاه شایسته قرار داد و آن عرصه [illegible] سرادقات فتح و نصرت شد و از جای
کسان بطلب مهدی خواجه و سایر امرا که در بیانه بودند شتافتند و بیک مرگ ملازم حضرت جهانبانی و جمعی از نوکران
خاصه خود را بجهة زبانگیری فرستادند صبحگاهی فرستادها رسیده بموقف عرض رسانیدند که لشکر مخالف از
[illegible] گروه پیشتر فرود آمده است که باین [illegible] کرده باشند و در همین روز مهدی خواجه و محمد سلطان
میرزا و سایر امرا که در بیانه بودند آمده بدولت آستان بوس سربلند شدند و درین ایام هر روز میان قراولان
جنگهای می شد و بهادران کار طلب داد و ستیز داده مورد آفرین پادشاهی می شدند تا آنکه روز شنبه سیزدهم جمادی الاخری
نهصد و سی و سه در نواحی موضع خانواده از سرکار بیانه جوار کوهی که [illegible] مخالفان سرادقات اعلا بود [illegible]
راناسانکا با لشکر گران قدم پیش نهاد و آنحضرت [illegible] مرقوم کلک بیان فرموده اند که بقاعده هندوستان
که ملک و ولایت [illegible] سوار [illegible] کروری را ده هزار اعتبار می کنند راناسانکا به [illegible] کرور رسیده بود که جای [illegible] سوار
باشد و بسیاری از سران و سروران نامور که هرگز در هیچ معرکه [illegible] ایشان متابعت او [illegible] امداد کرده فرمانبردار او
ضمیمه لشکر او شده بودند چنانچه سلهدی [illegible] رای سین و [illegible] سی هزار سوار ولایت [illegible]
اودی سنگ [illegible] دوازده هزار و حسن خان میواتی حاکم میوات ده هزار سوار و بهار مل ایدری چهار هزار سوار
و [illegible] هفت هزار سوار و [illegible] شش هزار سوار حاکم [illegible] دو حاکم [illegible] چهار هزار سوار
و محمود خان ولد سکندر اگرچه ولایت نداشت اما بامید سروری اسلاف ده هزار سوار با خود همراه ساخته [illegible]
مخالف به دو لک و یکهزار سوار گشته و چون آمدن مخالفان بمسامع علیه رسید ترتیب عساکر نصرت [illegible]
فرمودند موکب خاص پادشاهی متمکن شده دوست [illegible] تیمور سلطان و میرزا سلیمان و خواجه دوست خاوند [illegible]

وشاه منصور برلاس و میر روشن محمد ساربان و عبدالله کتابدار و دوست الکه آغا و جمعی دیگر از امرای عظام مقرر شده و
برونغار چپ علاء الدین بن سلطان بهلول لودی و شیخ زین خوافی و امیر محمد مهدی و نظام الدین علی خلیفه و
ترودی بیگ برادر قوچ بیگ و شیر افکن ولد قوچ بیگ و آرش خان و خواجه حسین و جمعی دیگر از ملازمان
سلطنت و ارکان دولت قرار گرفته و برانغار بوجود دولت برای حضرت جهانبانی آراسته و در یمین تقویت
بخش حضرت جهانبانی قاسم حسین خان و قرا قوزی و هندو بیگ قوچین و خواجه پهلوان بدخشی و عبد الشکور و جمعی دیگر
از بهادران تهور آیین تعیین شده و در یسار ظفر قرین حضرت جهانبانی میر محمد مهدی کوکلتاش و خواجگی اسد جاندار
نامزد گشته بود و در برانغار امرای هندوستان مثل خان خانان و دلاور خان و ملک داد کرانی و شیخ گهورن
با دیگر خدمت قیام نموده و جوانغار به میمنت آثار سید مهدی خواجه و محمد سلطان میرزا و عادل سلطان بن محمد
بن مهدی سلطان و عبد العزیز میر آخور و محمد قلی جنگ جنگ و قتلق قدم قراول و شاه حسین یارگی و جان بیگ اتکه
و از امرای هند جلال خان و کمال خان اولاد سلطان علاء الدین و علی خان شیخ زاده فرملی و نظام خان بیانه و جمعی
دیگر از غازیان شجاعت شعار و بهادران جلادت پرور که باخلاص کامل بستند و جبه لولقمه بر دو کیه ملک قاسم
برادر بابا قشقه و جمعی مغول در جانب برانغار تعیین یافته و مومن اتکه و رستم ترکمان با جماعتی از خاصان بادشاهی
در طرف جوانغار نامزد شده و بطریق جرم موافق قانون غزاة روم جهت پناه تفنگچیان و رعد اندازان که در
سپاه دولت بودند صفی زارا ترتیب نموده بار بر ارابه اتصال داده و بجهت ترتیب و نظام این جمع نظام الدین علی
خلیفه مقرر شده و سلطان محمد بخشی و ارکان افواج قاهره را در محال خود مقرر داشته باستماع احکام بادشاهی
که بالهام ربانی پیوسته داشت در حضور ایستاده بود و تواجیان و یساولان را باطراف و جوانب روانه میکرد و
احکام داده هر قطعه را در ضبط و ربط عساکر اقبال سرداران میرسانیدند و چون ارکان لشکر با این سان سلسله
قائم گشته هر کس بجای خود استقرار گرفت فرمان عالی شده که هیچکس بحکم از محل خود حرکت نکند و در جهت قدم در
میدان محاربه ننهند و از روز یکپاس گذشته بود که آتش جنگ اشتعال یافت **نظم** سپاه از دو سو چون شب تیره تند
شب و روز را در هم آمیختند ⁂ دماده برآمد ز هر دو طرف ⁂ دو دریای کین بر لب آورده کف ⁂ هم از بادپایان
پولاد نعل ⁂ بخون دلیران زمین گرده لعل ⁂ جهاندار در مرکب خاص خویش ⁂ خرامنده بر رنگ بر رخش خویش
در برانغار و جوانغار جنگ و قتال عظیم شد که زلزله در زمین و ولوله در زمان افتاد جوانغار مخالف کالب رو بفرار
بادشاهی حمله نموده بر جرنغار کوکلتاش و ملک قاسم بابا قشقه حمله آورده چون تمر سلطان بحکم عالی بکلی انسانی

افز

رفت و مردانه دستبردی نمود و مخالفان را برداشته قریب معسکر قول ایشان رسانید و جلدوی این فتح نام او
مقرر شده و مصطفی رومی از قول حضرت جهانبانی ارابها در پیش آورده و تفنگ و ضربزن آنچنان بموجب مخالف
را در هم شکست که زنگ از آیینه دلها بهادران بزدود و خود بسیاری از مخالفان را با خاک تیره برابر کرده
با دفنا داده و چون زمان زمان افواج اعدا از پیاپی هم میرسیدند حضرت گیتی ستانی بر مردم را جیحه جیده از انجم
کومک سپاه منصور میفرستادند و فوجی قاسم حسین سلطان و احمد یوسف و قوام بیگ را فرمان شد و فوجی هندو بیگ
قوچین مامور گشت و فوجی محمد کوکلتاش و خواجگی اسد را حکم رسید و بعد از آن یونس علی و شاه منصور برلاس و
عبدالله کتابدار و از پی ایشان دوست الکه آغا و محمد خلیل اخته بیگی بکومک مامور شده و برانغار مخالف کرات
و مرات حمله بر جوانغار لشکر فیروزی اثر آورده هر نوبت غازیان خلاص پناه و بعضی را تیرباران بلا زمین دوز
میکردند و برخی برق شمشیر و خنجر خاکستر میساختند و مومن اتکه و رستم ترکمان بموجب حکم والا از عقب سپاه
طلعت آیین شتافتند و ملا محمود و علی اتکه با شیخ علی از ملازمان خواجه خلیفه بکومک آنها رفتند و محمد سلطان میرزا
و عادل سلطان و عبد العزیز میر آخور و قتلق قدم قراول و محمد علی جنگ جنگ و شاه حسین یارگی مقول عالی در
محاربه گشاده پای ثبات محکم کردند و خواجه حسین جماعت دیوانیان بکومک ایشان رفتند و همه بهادران غرور جنگ
که تحریص جانفشانی کرده جهت کمال استقامت بسته بودند لوای کبریایی کام خود از انعام دشمن بلند کردند و جنگ
امیه مخالفان را ابخاک ناکامی انباشتند **نظم** گره بر گره دست پیکان زنان ⁂ زره بر زره پشت رویین تنان
ز هر سو سنانها خار افگنان ⁂ فرو بسته راه سلامت نگار ⁂ درخشنده شمشیرهای خشش ⁂ ز دود دو جمهر بود از درفش
غبار زمین گشته بر ماه بست ⁂ نفس را درون گلو راه بست ⁂ و چون زمان کارزار از بسیاری
سپاه دشمن امتداد یافت ملازمان خاص بادشاهی که در پس ارابه مانند شیر در زنجیر بودند فرمان شد که
از راست و چپ قول بیرون آمده و جای تفنگچیان را در میان گذاشته از هر دو جانب کارزار نمایند بموجب
اشاره والا جوانان شجاعت نهاد و دلاوران جلادت آیین چون شیران زنجیر گسل خود را باختیار خود یافته
داد دلیری و دلاوری دادند و چکاچاک تیغ و شباشاب تیر بافلاک رسانیدند و نادر العصر علیقلی با تویخانه
خود در پیش قول ایستاده بودند دانه های سنگ و ضربزن و تفنگ کارنامها بتقدیم میرسانید و بهادران
انجالت قهرمان قضا نفاذ وارد شد که ارابهای قول بیشتر روانه شوند و آنحضرت خود بدولت و اقبال
بجانب سپاه مخالف بعزم درست و همت بزرگ نهضت فرمودند و از اطراف و جوانب اعلام اعلامی انشاه

نموده تموج در جنبش نمودند و یکبارگی دلاوران اقبال‌مند حمله بر صفوف مخالفان آوردند و در آخرهای روز
نایره قتال چنان اشتعال یافت که میمنه و میسره سپاه نصرت قرین میسره و میمنه لشکر خذلان ورود
را ربوده و رانده با قلب تیره مخالفان در یک محل فراهم آوردند و بتجوی از صدمات دلاوران
بران گروه پریشان تاختند که همه آن تیره بختان دست از جان شسته و دل از زندگانی بر گرفته بر جانب
راست و چپ قول و تیناهی حمله آوردند و خود را نهایت نزدیک رسانیدند و غزات عالیه درجات بهمت والا
پای ثبات و قدم استقامت استوار داشته لطمات تیره و صدمات مردانه بکار بردند و تابش آسمانی جای
را مجال قرار و محل ضبط نماند تا آنکه آن تیره بختان سیه روزگار زمام اختیار عنان ثبات از کف
گذاشته روی بگریز نهادند و ازین مصاف مرد آزمای بیمحابا سلامت بردن مغتنم خود دانستند نسیم
فتح و ظفر بر اشجار اعلام دولت اثمار وزیدن گرفت و غنچهای نصرت و تائید از اغصان توکل و تردد
شکفتن آمد لشکر مخالف بسیاری طعمه تیغ خون آشام و تیر شاهین پرواز گشت و خون آنقدر که بقیة
السیف بودند رخسار همت غبار آلود ادبار ساخته خس و خاشاک وجود خود در الجار و بجرعت از میدان
باک رفتند و در اسیمه چون ریگ روان گم گشته صحرای آوارگی شدند حسن خان میواتی بضرب تفنگ در
گرد فنا رفت و راول اودیسنگ و مانکچند چوهان و کلان ایشان غبار راه عدم گشتند و چندین هزار آدمی
در زیر دست و پای بادپایان لشکر اقبال نیست و نابود شدند محمدی کوکلتاش و عبدالعزیز میرآخور و علی خان و
بعضی دیگر را بتعاقب ... تعیین فرمودند و حضرت گیتی ستانی کامیاب اقبال شده بر زبان ...
عطیه کبری سجدات شکرگزاری حضرت باری عز اسمه که شاه دولت صوری و معنوی باز بسته سلسله ... است
بجای آورده بنفس نفیس یک گروه از جنگگاه مخالفان را رانده پیشتر بردند تا آنکه شب در آمد و آن
روز سیاه بود بر دشمنان و شبستان عشرت بود بر دوستان ... از کار اعدا ... ساخته ...
بلند آوازه کرده مراجعت فرمودند و بعد از گذشتن ساعتی خیمه از شب بلشکرگاه رسیدند و چون تقدیر ازلی
نرفته بود که آن مخذول دستگیر شود از مردم که در پی گریختها مقرر شده بودند اهتمام شایسته بظهور نیامد
آنحضرت متغیر بودند که وقت نازکی بود بابه کس نگذاشته ما را خود بایستی رفت شیخ زین صدر را که از
افاضل گرامی قدر بود تاریخ این فتح ... را بادشاه اسلام یافت و ... از کابل همین تاریخ را نوشته
فرستاده بود و آنحضرت در واقعات خود ... که در فتوحات ... نظیر مثل این توارد در فتح ... بسیار مشهور شده بود

که وسط شهر ربیع الاول در کس تاریخ یافته بودند چون فتحی چنین بعد کشورکشایی روی نمود توقف را بتماشا
نمودن و بولایت او شتافتن را موقوف داشته تسخیر میوات مصمم همت والانهمت ... محمد علی جنگ جنگ
و شیخ گهوران و عبدالملوک قورچی را با جمعی کثیر بر سر الیاس خان فرستادند که در میان دو آب بر قصبه کول
قصبه کول را گرفته بود و کچک علی حاکم آنجا را در بند کرده چون لشکر منصور نزدیک آمد او تاب مقاومت نیاورده
بر کران شد و چون موکب عالی بدار الخلافه آگره رسید آن منصور بخت بر گشته روزگار را گرفتار ساخته بدرگاه
معلی آوردند و بیاسا رسید و چون تسخیر میوات مصمم ضمیر جهان آرای بود بآنحضرت شریف نهضت اتفاق افتاد
و چهارشنبه ششم رجب بنواحی الور که حاکم نشین میوات است نزول اجلال شد و خزاین الور در انعام حضرت جهانبانی
اختصاص یافت و چون این ملک نیز داخل ممالک محروسه شد نوبت بنظام ممالک شرقی و رجوع بآن سمت ...
روی نمود **رخصت نمودن جهانبانی بکابل و بدخشان و نهضت موکب جهان نورد حضرت گیتی ستانی**
بمستقر خلافت کامرانی چون انتظام ممالک کابل و بدخشان و استحکام آن ولایت نزد سلطان علیا
لازم بود و وقت مقتضی و از سال نهصد و هفده که خان میرزا بموت طبیعی رخت ارتحال ازین عالم بربسته حضرت
گیتی ستانی بدخشان را بآنحضرت مرحمت فرموده و اکثر ملازمان در آن خدمت اشتغال داشتند لاجرم حضرت
جهانبانی طراز کشورستانی کوکب ... اقبال فروغ ناصیه اجلال عنوان مفاخر و معالی طغرای منشور ... اورنگ ... آن
سلطنت و خلافت ابوالنصر نصیرالدین محمد همایون را در سه کروهی الور نهم رجب این سال عالی ... بآن جهت
آن ممالک فرمودند و در همین زودی توجه والا باستیصال بعض افغانان که در زمان آشوب ... لکهنو را
محاصره نموده گرفته بود معروف داشتند و قاسم حسین سلطان و ملک قاسم با ... ابوالمحمد نیزه باز
و حسین خان و از امرای هندوستان علیخان قرلی و ملک داد کرانی و تاتارخان خان جهان ... احمد سلطان ...
میرزا همراه ساخته فرستادند و آن بخت برگشته باستماع نهضت موکب عالی اسباب و اشیا خود در الکوا
... جان در کف گرفت آنحضرت در اواخر این سال بسیر فتحپور و باری فرموده بنور قدوم عالی دار الخلافه
آگره را پایه آسمانی بخشیدند و در نهصد و سی و چهار بسیر کول کوچ فرموده از آنجا بشکار سنبل توجه داشتند
و آن کوهستان دلکشا را تماشا کرده بدار الخلافه نزول فرمودند و در بیست و ششم صفر فخر جهان بیگم و خدیجه
سلطان بیگم از کابل بسعادت تشریف ارزانی داشتند آنحضرت بر کشتی سوار شده استقبال فرمودند و لوازم
فتوت بجای آوردند و چون خبر متواتر رسید که مهدی خواجه حاکم ... خیال در دماغ استعداد بیگانه ...

وبرای ادبار خود اسباب سرانجام مینمودند برین انبای سعادت متوجه چندیری شدند و شش هزار
جوان جان نثار کارگزار همراه چین تیمور سلطان از حدود کالپی بر سر چندیری فرستادند و صباح
هفتم جمادی الاول فتح چندیری بروجه دلخواه نقش بست و فتح دار الحرب تاریخ این مایه آگهی است و موازی
حصول این ماحول چندیری را با حمد شاه نبیره سلطان ناصر الدین عنایت فرمودند و یکشنبه یازدهم جمادی الاولی
مراجعت اتفاق افتاده از بعضی فلان ثقه مسموع شده است که پیشتر از توجه رایات نصرت چندیری ...
اراده طغیان نموده لشکر میکشیده و چون باج رسید آفاق تمام ملازم حضرت ... ساخته و درین مکان
انزا محکم ساخته و آن سیه بخت آمده محاصره نموده شبی یکی از بزرگان اورا در خواب بصورت مهیب ظاهر
شده تهدید نمود چنانچه او از وحشت و دهشت آن خواب بیدار شده لرزه بر اعضای او مستولی شده تب کرد
و بهمان حال مراجعت نموده در اثنای راه سپاه اجل بر و تاخت آورده از این عرصه او را بهزیمت داد و
عساکر فیروزمند از آب برهانپور میگذشت بجامع علیه رسید که معروف و بین و بایزید استیلا یافته اند
و ملازمان درگاه قنوج را که داشته برابری آمده اند و قلعه شمس آباد را از ابوالمحمد نیزه باز بزور
گرفته اند بنابران عنان عزیمت بآنجانب منعطف شد و جمعی از بهادران کارطلب را پیشتر روانه ساختند
بمجرد دیدن سپاهی ظفر پیکر پسر معروف از قنوج گریخت و بین و بایزید و معروف خبر نهضت موکب شاهی
را شنیده از گنگ گذشته در برابر قنوج بطرف شرقی گنگ بخیال گذربندی نشستند رایات عالیه
کوچ بکوچ رسیده روز جمعه سیوم محرم سال نهصد و سی و پنج میرزا عسکری که او را از کابل بمصلحت
عنان پیش از یورش چندیری طلب داشته بودند آمده بشرف ملازمت استسعاد یافت و در روز جمعه که
عاشورا بود گوالیار بحکم مرادات جلال شد و هیچ آن عمارتهای عمارت بکر باجبت ... فرموده
متوجه دار الخلافه شدند پنجشنبه بیست و پنجم محرم دار الخلافه بفر مقدم گرامی مورد سعادت شد دوشنبه دهم
ربیع الاول نامه از حضرت جهانبانی از بدخشان آمد و عرایض متضمن انواع خوشنودی آورده فرموده
بود که از حضرت قدسیه یادگار طغای در خانه حضرت جهانبانی فرزندی شد و نام آن را الامان نهاده اند چون
این لفظ نزد عوام مشتبه بعبارت ناسنجیده میشد خوش نیامد و نیز چون باستر ضای خاطر اقدس ... شده
شفقت و رضاجویی پدر را که چنین پدر و پادشاه متمم سعادات صوری و معنوی است و بار ضامندی عجب
صد گونه ناپسندیدگی ظاهری و باطنی اگر چه در عالم اسباب ... آن نوباوه سلطنت را از این جهان گذرانی

از همین نارضامندی دانند در پیش مزاج دانان روزگار چه دور شد و بالجمله چون دار الخلافه مستقر
رایات عالیات شد با سلاطین دولت و اساطین عزت از امرای ترک و هند بآیین شکر و خرسندی از ...
ساخته در تصفیه ملک شرق و اطفای نایره تمرد ارباب عصیان کنکاش فرمودند و بعد از کنکاش بسیار
قرار بران یافت که پیشتر از رایات عالیات میرزا عسکری با لشکرهای گران متوجه شرق شود و امرای
اطراف آب گنگ با لشکرهای خود همراه شده درین خدمت جهد عظیم بتقدیم رسانند بموجب این قرارداد
دوشنبه هفتم ربیع الآخر میرزا عسکری رخصت یافته متوجه شد و خود بسیر و شکار بسمت دهولپور توجه فرمودند
در سیوم جمادی الاولی خبر آمده که محمود پسر اسکندر بهار را گرفته سر شورش دارد از شکار مراجعت نموده
بدار الخلافه آگره نزول اقبال فرمودند و قرار یافت که خود نیز بدولت و اقبال یورش ممالک شرقیه نمایند
درین اثنا قاصدانی از بدخشان آمدند که حضرت جهانبانی لشکران اطراف را جمع نموده و سلطان ویس را
بخود همراه ساخته با چهل هزار کس بر سر سمرقند عزیمت رفتن دارند و حرف صلح در میانست در ساعت
منشور عنایت شرف صدور یافت که اگر از معامله نگذشته باشند تا صاف شدن مهم هندوستان
صلحگونه نمایند و در فرمان عطوفت طلب بنهال میرزا در خالصه ساختن کابل مذکور بود و نوشته بودند که
ان شاء الله تعالی و سبحانه چون کار هندوستان که قریب الاختتام است بانجام رسد مخلصان هواخواه
کاردان فراخ حوصله را گذاشته خود متوجه ولایت موروثی خواهیم شد باید که استعداد یورش جمیع
سپاهها آماده نموده منتظر موکب عالی باشند پنجشنبه نهم ماه مذکور خود بدولت و اقبال از آب جون عبور
فرموده متوجه شرق روانه شدند و درین روز ایلچیان نصرت شاه والی بنگاله پیشکشهای گرامی آورده
اظهار بندگی نمودند و نوزدهم جمادی الاخری در کنار دریای گنگ میرزا عسکری بسعادت ملازمت دریافت
و حکم شد که میرزا با لشکر خود آن طرف آب عبور نموده می آمده باشند و در نزدیکی کره خبر رسید که محمود خان
پسر سلطان اسکندر رسیده و ناصر خان بغازی پور شتافته بهوجپور و بهته نزول اقبال فرمودند و در آنجا
ولایت بهار بمیرزا محمد زمان قرار یافت و پنجم رمضان روز دوشنبه از بنگاله و بهار خاطر جمع گشته دفع
سرهنی و بایزید بجانب سرتاسر نهضت اتفاق افتاد و مخالفان با افواج قاهره جنگ کرده شکست یافتند الحضرت
خربه و اسکندرپور و سکندرپور سیر فرموده ... از همه خود جمع ساخته بالغار متوجه دار الخلافه آگره شدند
و در اندک زمانی عرصه آن مصر اقبال را از فر قدوم دالاعزت نزهتسرای مونس داشتند و حضرت جهانبانی ...

فرموده بود

تمکیل درین جشن عشرت برای خاطر سعادت مظاهر بودند ناگاه یکبار شوق محفل علیا حضرت گیتی ستانی
که عالمی بود از کمالات صوری و معنوی گریبانگیر شده بی اختیار عنان تمالک از دست داده جشن را بمیر
سلطان ویس که میرزا سلیمان به امادی و انتساب داشت سپرده بجانب آن قبلهٔ اقبال و کعبهٔ آمال شتافتند
چنانچه در یکروز بکابل رسیدند میرزا کامران از قندهار بکابل آمده بود در عیدگاه بملاقات آنحضرت سرافراز استسعاد
یافت و حیران شده سبب توجه را پرسید فرمودند سلطان اشتیاق مرا آن چنان میبرد هر چند جریده
خیال جمال آن کعبهٔ آمال را همواره مطالعه میکردم و غائبانه لقای جانفزای آن قبلهٔ اقبال را مشاهده مینمودم اما
رتبهٔ عیان را حالتی است که بیان بکنه آن نتواند رسید و میرزا هندال را از کابل بجانب بدخشان رخصت
فرمودند و از آنجا قدم عزیمت در رکاب همت آورده توسن شوق در شاهراه عزیمت گرم ساخته باندک
فرصتی بدار الخلافهٔ آگره که از فر پایهٔ اورنگ دبایی بجهه گاه سعادتمندان روی زمین گشته بود رسیده
بسعادت ملازمت کامیاب گشتند و از غرایب حالات آنکه حضرت گیتی ستانی با والده ماجده ایشان بر
تخت نشسته بحرف و حکایات ایشان مشغول بودند که ناگاه کوکب درخشان از مطلع بدخشان سر زده بر منوال کم ستا
فروزان شده دلها کاشف و دیده ها روشن گشت مقررست که هر روز شهریاران عیدست اما از ورود قدوم سر بخشی
حضرت جهانبانی جشن عید دیگر ترتیب یافت که فهرست روزنامهٔ دولت و تاریخ عنوان مسرت توان گفت
و میرزا حیدر در تاریخ رشیدی نوشته که در سال نهصد و سی و نه حضرت جهانبانی بموجب طلب حضرت گیتی ستانی
فردوس مکانی متوجه هندوستان شدند و فقیر علی را در بدخشان گذاشتند و درآن ایام قرة العین سلطان میرزا
الوس رحمت ایزدی پیوسته و آنحضرت را ازین واقعه اندوهی عظیم روی داده مقدم گرامی حضرت جهانبانی را
تسلی بخش خاطر اشرف ساختند و حضرت جهانبانی مدتی در ملازمت آنحضرت بهره مند بودند و آنحضرت با ایشان
مصاحبانه سلوک میکردند بارها بر زبان مقدس ایشان میرفت که همایون مصاحب بی بدلیست الحق ایشان کامل
عبارت از وجود اقدس آنحضرت بود و چون از بدخشان متوجه هندوستان شدند سلطان سعیدخان کاشغر که از اولاد
کاشغرست و نسبت خویشی دارد با اینهمه بملازمت حضرت گیتی ستانی آمده رعایتها و ترحمها یافته بود بطمع سلطان ویس
و دیگر امرا بخیال خام خود رشید خان را با لشکر گذاشته متوجه بدخشان شده و پیشتر از آنکه او به بدخشان آید
میرزا هندال رسیده قلعهٔ ظفر را که عنقریب خراب ساخته بود سعیدخان رسیده محاصرهٔ قلعه نموده بی بهره بکاشغر
مراجعت نمود و در هندوستان بموقف عرض حضرت گیتی ستانی چنان رسید که کاشغریان آمده تصرف شدند

آنحضرت

آنحضرت بجهت انتظام مهام بدخشان خواجه خلیفه را حکم رفتن فرمودند خواجه از معامله ناقهمی تقاعد نموده آنحضرت
بحضرت جهانبانی که با بخت جوان و دولت بیدار در حریم حضور کامیاب سعادت بودند فرمودند که در رفتن خود
چه صلاح می بینید ایشان عرض کردند که از محرومی سعادت حضور آزار کشیده ام و نذر کرده ام که دیگر باختیار
خود حرمان بر خود نپسندم و امتثال حکم اقدس را چاره نیست بنابرآن میرزا سلیمان را بجهت بدخشان فرمودند
و سلطان سعید نوشتند که با وجود چندین حقوق عهد و این امر نجابت محجب نمود اکنون میرزا هندال را طلبیده میرزا
سلیمان را فرستاده ایم اگر حقوق منظور داشته بدخشان را بسلیمان میرزا که نسبت فرزندی دارد بدهید موقع خواهد بود
والا ما از ذمهٔ خود ساقط کرده میراث را بوارث سپرده ایم دیگر ایشان دانند و میرزا سلیمان پیش از آنکه بکابل رسد
بدخشان از آسیب برادر مصون و محروس بوده محل امن و امان شده بود چنانچه که ارش یافت و چون میرزا
سلیمان به بدخشان رسید هندال میرزا بموجب حکم عالی بدخشان را بمیرزا سلیمان سپرده خود متوجه هندوستان
شده و آنحضرت حضرت جهانبانی را بعد از چندگاه که در ملازمت بودند بسنبل که جاگیر ایشان مقرر بود رخصت
فرمودند و تا ششماه کامیاب عیش و عشرت بودند تا آنکه عارضهٔ تب بر مزاج اعتدال امتزاج طاری شد و قصه رفته
بامتداد کشید حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی ازین خبر جانکاه بیقرار شده از فرط عطوفت فرمودند که بدهلی آورده
و از آنجا بکشتی روانه سازند تا در حضور طبیبان حاذق معالجه نمایند و جمعی کثیر از اطبای دانا که در پای تخت حاضر
باستصواب ایشان در علاج همت گمارند و در اندک فرصتی براه دریا قدوم گرامی ارزانی داشتند اطبا هر چند
اندیشه در معالجات بکار بردند و تدبیر صحیح نمودند مزاج از انحراف بصحت مایل رجوع نکرد و چون مرض ممتد
گشت روزی در آن طرف آب جون نشسته باتفاق دانایان عصر اندیشهٔ معالجه میفرمودند میر ابوالبقا که
از اعاظم افاضل روزگار بود بعرض رسانید که از غره پروران شیخ جهان رسیده که در مثال این امور جانی
صوری از معالجه آن عاجز شوند چاره کار چنان دیده اند که بهترین اشیا را تصدق نموده صحت از درگاه الهی
مسئلت نمایند حضرت گیتی ستانی کشورکشا فرمودند که بهترین چیزها نزد همایون منم و بهتر از من
همایون چیزی ندارد من خود را فدای وی سازم ایزد جهان آفرین قبول کند خواجه خلیفه و دیگر مقربان ساده دلان
بشرف عرض رسانیدند که ایشان بعنایت الهی صحت عاجل خواهند یافت و در سایهٔ دولت آنحضرت بعمر طبیعی خواهند
پیوست این حرف چرا بر زبان اقدس میگذرانند مقصود از آنچه از بزرگان پیش نقل افتاده آنست که بهترین
مال دنیا تصدق نمایند مانند الماس که بهای آن از مراعات عجیبی در جنگ ابراهیم بدست افتاده بود و آنرا بتاراج

عنایت فرموده اند تصدق باید کرد فرمودند که مال دنیا چه وقع دارد و عوض جان این جوان توانند شد خود را فدای
او میکنیم که کار بر وی تنگ شده و طاقت از آن گذشته که بطاقتی او را تاب توانم آورد آنگاه بخلوت مناجات
در آمده شغل خاصی که این طبقه را می باشد بجای آورده سه بار بر گرد حضرت جهانبانی گشتند چون دعوت
ایشان بعز اجابت پیوسته بود اثر آن در خود یافته فرمودند برداشتیم برداشتیم فی الفور حرارت غریبه عارض
بدن آنحضرت شده و در عنصر حضرت جهانبانی خفتی طاری گشت چنانکه در اندک فرصتی صحت کامل روی نموده و آثار
مضاعفات حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی زمان زمان گرانتر میشد تا کار بجایی رسید که اختلال در مزاج تزاید و
تضاعف گرفته و امارات رحلت و انتقال از وجنات حال او پیدا گشت ناگاه با دل بیدار و باطن آگاه جمیع
ارکان دولت و اعیان مملکت را احضار فرموده دست بیعت خلافت بر دست همایون نهاده بجانشینی و ولیعهدی
خود نصب فرمودند بر تخت خلافت جلوس داده خود در پایه سریر خلافت مصیر صاحب فراش گشتند خواجه خلیفه و قنبرعلی
بیگ و تردی بیگ و جمعی کثیر در ملازمت حضرت بودند نصایح بلیغه و وصایای گرامی که سرمایه دولت ابدی و پیرایه
سعادت جاودانی تواند بود بجای آوردند و بعد از دوستی و عمل و احسان و تحصیل رضای الهی و رعایت رعایا و نگاهبانی
خلایق و معذرت پذیرفتن مقصران و گذرانیدن جرایم گناهکاران و از پا انداختن سرکشان و ستمکاران [illegible]
و برادران او درش اندند که خلاصه وصایای آن است که قصد برادران نکنند هر چند سزاوار آن گردند [illegible]
آنحضرت بود که حضرت جهانبانی جنت آشیانی چندین جفاها از اخوان کشیدند و بمقام تلافی نرسیدند [illegible]
احوال روشن خواهد شد و در هنگام اشتداد مرض حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی میر خلیفه از انجا که عالم [illegible]
توهمی که از حضرت جهانبانی بخاطر او راه یافته بود کوتاه اندیش گشته متوجه است که مهدی خواجه را السلطنه بر داشتن خواجه
نیز از تیره رائی و بدمستی و نامعامله فهمی بخود خیال باطل راه داده هر روز بدربار آمده [illegible]
مذکور را منع کرده که بدربار حاضر نشود و منادی کردند که کسی بخانه او تردد ننماید آنگاه کارهای خویش [illegible]
خود قرار گرفت و بتاریخ ششم جمادی الاول سنه نهصد و سی و هفت در چهارباغی که بر لب آب جون در دار الخلافه آگره
گستر کرده آن بهار اقبال بود این عالم بیوفا را بدرود کردند فضلای عهد در تواریخ وفات آنحضرت قصاید و آثار
گفته از انجمله مولانا شهاب معمایی این مصراع تاریخ یافته همایون بود وارث ملک وی [illegible] محاسن کمالات
ذاتی و صفات آن وارث تیموری آیات هر قدر که گفته آید [illegible] جهانبانی را [illegible]
و دوم [illegible] سیوم [illegible] چهارم [illegible] هشتم [illegible]

فوت بابر میرزا و جلوس همایون ۹۳۷

عباد

عباد دهم [illegible] ششم ضبط ایشان از تباهی تمام و کمال بر وجه احسن [illegible] و در فضایل و کمالات متعارفه
رسیده روزگار بسر آمده بودند آن حضرت را در نظم و نثر پایه عالی بود چنانچه در نظم ترکی دیوان ترکی
آنحضرت در نهایت فصاحت و عذوبت واقع شده و مضامین تازه در آن مندرج است کتاب مثنوی که مبین نام
دارد و مصنف مشهور و نزد زبان دانان این لغت غیر جنس مذکور رساله والدیه خواجه احرار که در [illegible]
معروف در سلک نظم کشیده آمده و نفحات مطبوع آمده و واقعات خود را از ابتدای سلطنت خود تا حال ارتحال
از قرار واقع بعبارت فصیح و طبع [illegible] نوشته اند که دستور العمل [illegible] تحفه فرمانروایان و قانون تربیت آموختن [illegible]
درست و فکرهای صحیح برای تجربه بندیران و دانش آموزان روزگار [illegible] و دستور العمل دولت و اقبال [illegible]
علم جهانبانی عمده شاهنشاهی بتاریخ [illegible] چهار آگهی وقتی که رایات عالیات از گلگشت بهارستان کشمیر و کابل [illegible]
میرزا خان خانان ابن بیرام خان بعبارت فارسی ترجمه نموده تا فیض خاص [illegible] آن عموم تشنه لبان [illegible]
شود و گنج پنهان او در نظر تهی دستان دانش آشکار گردد و آنحضرت در فنون موسیقی نیز دستگاه والا داشتند
و همچنین بزبان فارسی نیز اشعار دلپذیر داشتند از انجمله این رباعی از واردات طبع فیاض است **رباعیه** درویشان [illegible]
نه از خویشانیم لیک از دل و جان معتقد ایشانیم دور است بگوی شاهی از درویشی شاهیم ولی بنده درویشانیم
و این دو مطلع نیز از اشراقات ضمیر انور است **بیت** هلاک میکنیم فرقت تو دانستم و گرنه رفتن از اینجا هزار بار توانستم
بیت تا بر لبت [illegible] از بربیت عالم رستم و آنحضرت اوراد عروض رسایل شریفه دارند از انجمله
کتابیست مفصل که شرح فن توانند بود و از آنحضرت چهار فرزند سلطنت پیوند و سه دختر [illegible] اول حضرت
جهانبانی نصیر الدین محمد همایون پادشاه دوم میرزا کامران سیوم عسکری میرزا چهارم هندال میرزا [illegible]
میرزا و صبیان [illegible] گلرنگ بیگم گلچهره بیگم گلبدن بیگم این هر سه از [illegible] و از اجله امرا [illegible]
قرب و اصحاب کمال که در بساط عزت حضرت فردوس مکانی بسعادت [illegible]
پایه علیه داشت و دیگر شیخ زین صدر [illegible] شیخ زین الدین خوافی [illegible] علوم متعارفه [illegible]
و در ایام حضرت جهانبانی جنت آشیانی امارت هم یافته بود و دیگر شیخ ابوالوجد فارغی خال شیخ زین [illegible]
خوش طبع بود و شعری نیکو میگفت و دیگر سلطان محمد کوکه لطیف طبع و شعر شناس بود از مصاحبان [illegible]
مقرر [illegible] و دیگر مولانا شهاب معمایی هروی که [illegible] از علم و فضل و شعر بهره وافر داشت و دیگر مولانا یوسف [illegible]
او را از خراسان طلب فرموده بودند و در مکارم اخلاق و محبت [illegible] توجه ممتاز بود و دیگر [illegible] شاعر

پا تعیین بود بغایت ترک شعر میگفت دیگر ملا بقائی در شعر سلیقه درست داشت و در زمین مخزن بنام نامی آنحضرت مثنوی
گفته دیگر خواجه نظام الدین علی خلیفه در قدم خدمت آنحضرت و در زیاست عقل و سخاوت تدبیر در نظر آنحضرت مرتبه اعلا
داشت از فضایل و کمالات خصوصا طب بهره مند بود دیگر میر درویش محمد ساربان مرید و منظور ناصرالدین خواجه احرار در خوش
صحبتی و فضیلت امتیاز داشت و در باره محرش اعتبار تمام یافته بود دیگر خواند میر مورخ و او خال خوش صحبت بود و تصانیف
مشهور چون تاریخ حبیب السیر و خلاصه الاخبار و دستور الوزرا و غیره دارد دیگر خواجه کلان بیگ از امرای بزرگ
اهل نشست بود در سخنوری اطوار و شناسایی فضایل ممتاز بود برادرش کچک خواجه مهردار و معتمد خاص آنحضرت بود
دیگر سلطان محمد دولدی از امرای بزرگ خلافی نسبت داشت چون مقصود ازین شکرنامه احوال سلسله حضرت شاهنشاهی
از احوال دیگران باز مانده شروع در قدری از اطوار حضرت جهانبانی جنت آشیانی میکند و باختتام سرگذشت این بزرگان خود را
آماده احوال نویسی این بزرگ دین و دنیا و خضر و صورت و معنی میسازد حضرت جهانبانی جنت آشیانی نصیرالدین محمد همایون
پادشاه غازی مظهر کرامات علیا مصدر الهامات متعالی رافع سریر خلافت مغلی ناصب لوای رایات کبری جلیل نشین
ممالک ستان مسند نشین سعادت شأن که مرس قوانین نصفت و عدالت مرتب مراسم عظمت و جلال تسخیر رایات
و احسان مورد اسرار علم و عرفان ابر مدرار صفوت و معاطر تراکم فتوت و فاتح کرین حجاب نکنش گوهر ابیت
و وحدت اساس هم پادشاه درویش نصاب و هم درویش پادشاه خطاب جمع برای نظام دین و دنیا خلعه بهار حضرت
معنی کرسی گره اسرار ابدی و ازل معضلات اصطرلاب حکمت علمی و عملی در معاملات ریاضت و مسایل افاضت افلاطون
یونانی در فنون حکمت و مسالک حمیت اسکندر زمانه گوهر هفت دریا و فروغ چهار گوهر مطلع انوار اعظم و برج سعد اکبر
همای آسمان بال اوج طبعه پروازی نصیرالدین محمد همایون پادشاه غازی انار الله برهانه سبحان الله که با این
قدسی نژاد قدوسی نقاب بشری و جلباب عنصری انداخته بودند میدان عبارت در تکاپوی آن تخیش نکت آزموده آستان
مناقبش فرسنگ فرسنگ تنه الحمد که نزدیک شد کرپای جهانیار دست از سلسله علیه بر داشته در دامن معقود
آویزیم الکنون شروع بجملی از دقایق بدایع حضرت جهانبانی جنت آشیانی مینمایم که هم مقدمه نزدیک بخیضه ادراک حقیقت
و هم شرح احوال پدر پادشاه مرا متضمن هم خدای مجازی این خدیو آگاهی را ابر دهگشایی کرده تشنه دلان دانای را
بزلال معرفت سیراب میسازم و هم خود را تشنه جگر ساحل دریای تزیح تمایل و رستگار آن کامل الذات نزدیک میکنم
جا شناخانستان کمالات این جوهر فرد که از مثل مثبتی آید شناکوی او مثل اویی به ابهای آن گوهر دریای معرفت را
مثل کتابت سخن خود را آبی میسم و برای خود کاری میکنم و دل را تشنه معرفت میسازم و زبان از جلای معنی ... اجی

دریافت سوانح آگاه باشند که ولادت باسعادت حضرت جهانبانی جنت آشیانی شب سه شنبه چهارم ماه ذیقعده
نهصد و سیزده در ارک کابل از بطن مقدس حضرت قدسی نقاب پرده نشین سرادقات عفاف ماهم بیگم واقع شده
و آن عفت پناه از دودمان اعیان و اشراف خراسان اند و سلطان حسین میرزا نسبت خویشی داشته اند و در بعضی نسخ
نوشته شده که آن والای والده ماجده حضرت شاهنشاهی بحضرت شیخ احمد جام میرسد آن قدسی نقاب پرده نشین سرادقات
عفاف ... واقع شده و آن عفت پناه انده نیز بهمان سلسله منتهی میشود و حضرت گیتی ستانی وقتی که برای تسخیر فرخ
سلطان حسین میرزا نزول اقبال ارزانی داشتند آن عصمت نقاب را در حباله عقد خود در آورده بودند مولانا مسندی
تاریخ ولادت آنحضرت سلطان همایون خان یافت و شاه فیروز قدر و پادشاه صف شکن و کلام خوش بازی تاریخ
این زمان سعادت قران منبود که اکامل عصر یافته اند و خواجه کلان سامانی گفته نظم سال مولود همایونش هست
زاد که الله تعالی قدره : بر ده عام کم الف از نار بخشش : تا کشم میل وحشم مدرا : جلوس آنحضرت بر سریر
فرماندهی نهم جمادی الاولی نهصد و سی و هفت در دار الخلافه آگره بوده است خیر الملوک تاریخ جلوس آنحضرت شده
و جمعه از حسنه روز سیر دریا فرموده و بعضی بشوق در کنار آب فرات آورده مکی کشتی پر از زر انعام کرده اند و بنزدیکی بنای
دولت را اساس نو این نهاده آری کسی را که فرمانروای جهان کرده اند اول از دوش دست کرامت فرمانید نظم
نه هر مردی سرفرازی کند : سر آن شد که مردم نوازی کند : دو و دام زر شیر ارزانی شاه : که معمان نوازست در صیدگاه :
و یکی از فضلا تاریخ این موج بخشش را کشتی زر یافته و از بدایت حال تا هنگام سریرآرایی که سن شریف به بیست و چهار
رسیده بود آثار بختیاری و کامکاری از ناصیه اقبالش پیدا و انوار سروری و سرداری از لایحه جبین جلالش هویدا بود
حکمت شعشعه بزرگی و بزرگ منشی از جبین مبین جهانبانی که حامل نور شاهنشاهی و خازن گنج معارف آلهی اند و همین
نور بود که در فتوحات حضرت گیتی ستانی در روش مکانی ظهور داشت و همین نور بود که در اشراقات جهانگیری حضرت صاحبقران
جلوه گر شده و همین نور بود که از صدف عز النفوذ در نقاب مریم الیه از احدیث و الا انشا جلوه ظهور داشت و همین
نور بود که بر پیشانی آل اغرخان دولت آرای شده و همین نور بود که از آدم تا نوح تا ندانم اسمای ادات نور افزای بود و از
سواطع این نور و آثار عجایب این ظهور از دایره حصر و احصا بیرون است هر کس را نور شناخت که این حالت دیدنت
دریافت این حقایق ... حضرت جهانبانی جنبه ی نور ایزدی که در جنبه بوم و دهر و اعصار بروشنی خاص کس
مخصوص نشده جام افروز بوده نزدیکست که نظر اعلی ارسم جناح لحه بزرگیهای صوری و معنوی جنت آشیانی نور انی
آنحضرت بر تو ظهور دارد و کمال حیا باشهامت شجاعت در ذات مقدسش فراهم آمده و همگی همت عالی مصروف رضاجویی ... انوار

سپهر مقدار داشتند و فرط شجاعت را با کمال تمکین و وقار پیوند داده بودند و با این بزرگی و سترگ منشی نگاهی بخود نمی‌کردند
و خود را در میان نمی‌دیدند و لهذا ایمن خیر داشت و همت بلند بهر کاری که متوجه شدند و بهر خدمتی که مامور گشتند فیروز آمدند
و در تمامی عمر سعادت قرین دانش را با دولت و دولت را با شگفت و فرحت جمع ساخته جهان آرای بودند و در اقسام علوم
خاصه در ریاضی در زمان خود نظیر و سهیم نداشتند با صورت سکندری دانش ارسطو در ذات عالی صفات فراهم بود و چون
در مراسم مناقب و صحت بتعظیم ملک صوری پرداختند غایب عدالت کار فرمودند و کمال انصاف ملکه و نور تفضل و
احسان بجای آوردند و فور کمالات معنوی که سلطنت حقیقی همان تواند بود آن خود عطیه الهی بود که اختصاص به
اشرف آنحضرت داشت که هیچکس آن اخوان را از معظم آن موائد میراث بهره نرسیده و هر یکی از منسوبان کاه را بجانب
مناصب عنایت فرمودند محال جهانگیر میرزا کامران کابل قندهار مقرر شده سرکار سنبل بمیرزا عسکری اختصاص یافت
و سرکار الور بمیرزا هندال کرامت فرمودند و بدخشان بمیرزا سلیمان مقرر داشتند و با تدبیر درست اساس جمیع ارکان
دولت و اعیان حضرت و عموم عساکر منصور در قبه اطاعت و انقیاد آوردند و هر کس که دم مخالفتی میزد مثل محمد زمان
میرزا و محمد الزمان میرزا ابن حسین میرزا که در خدمت حضرت فردوس مکانی گیتی ستانی بوده به امدادی آنحضرت زیاده
و از کوته نظری و ناقص بینی آستین منازعت می‌افشاند کمر خدمتگاری بر میان مرفوعت بست و آنحضرت در اوایل
عهد از شماه به تسخیر کالنجر متوجه شدند و قریب یکماه آن قلعه را محاصره داشتند و چون کار بر اهل قلعه تنگ شد [illegible]
اطاعت نموده دوازده من طلا با دیگر اسباب پیشکش فرستاد و آنحضرت نظر بر الحاح و زاری او داشته او را بخشیدند
و از آنجا علم مراجعت افراشته متوجه قلعه چنار شدند و افواج گیتی ستان آمده بمحاصره آن پرداخت [illegible]
این قلعه ملک [illegible] سلطان ابراهیم بود و از جانب او جلال خان [illegible]
بعد از قضیه سلطان ابراهیم چون [illegible] جلال خان از [illegible] پسر بر خوردار او [illegible] شیرخان [illegible]
کوچ او را که لاد ملک نام داشت و در سیرت و صورت ممتاز بود در نکاح خود آورد [illegible]
شیرخان چون از آمدن افواج جهانگشای آگاهی یافت جلال خان پسر خود را با جمعی از [illegible] در آن قلعه گذاشته
خود بر آمده و همچنان کار دار از فرستاده در گریزت سخن [illegible] آنحضرت زمانه سازی نموده [illegible]
مقبول داشتند و او عبدالرشید پسر خود را برای خدمت حضرت جهانبانی فرستاد [illegible] محفوظ
مانده و اسباب [illegible] انجام [illegible] این پسر [illegible] در ملازمت بوده [illegible] در همگی
رایات جهانگشا برای تنبیه و تادیب سلطان بهادر [illegible] سعادت [illegible]

که این

که این و بایزید از گروه افغانان فرستنده بر داشته بودند آنحضرت متوجه شرق رویه شدند بایزید در میان زد و خورد
اخلاص گزین شیب آباد عدم فرو شد و خس و خاشاک این گروه اشرار را بپاک ساخته سلطان جنید برلاس را جونپور
واگذار مرحمت نموده بمرکز خلافت مراجعت فرمودند چون طنطنه ملک گیری و فیروزمندی آنحضرت باقطار عالم
بلند یافت در هفده و چهل فرمانروای گجرات سلطان بهادر که بعد از امعوت الحیان ... و فرستاده بر گسلسله
اخلاص شد و آنحضرت فرستادهای او را بنوازش خسروانه ممتاز ساخته منشور عنایت فرستاده خاطر او را مطمئن
فرمودند و هم درین سال قریب دارالملک دهلی بر کنار دریای جون شهری اساس فرمودند نام او را دین پناه نهادند
یکی از فضلا تاریخ آن را شهر پادشاه دین پناه یافته و بعد از آن محمد میرزا و محمد سلطان میرزا با پسرش الغ میرزا
طریق بغی و عصیان پیش گرفته و آنحضرت عنان عزیمت بجانب این گروه منعطف ساخته بر کنار آب گنگ نزدیک
بوجپور نزول اجلال فرمودند و یادگار ناصر میرزا با لشکر گران از آب گذرانده بر سر باغیان فرستادند و آن
دو کس را در چشم میل کشیده از پایه اعتبار راندند و محمد زمان میرزا قید عافیت الفشته فرمان البای اختیار کرده
از بند بر آمده و از آنجا بطرف گجرات پیش سلطان بهادر رفت و اکثر محال معموره و دیگر هندوستان که در زمان
سعادت پرتو حضرت فردوس مکانی گیتی ستانی از عدم فرصت و قلت محال مفتوح نشده بود بیازوی دولت و
نیروی اقبال تسخیر نمودند ذکر آمدن میرزا کامران از کابل به پنجاب چون میرزا کامران خبر شنفار شدن حضرت
گیتی ستانی فردوس مکانی شنید از روی بیحوصلگی میرزا عسکری را قندهار سپرده متوجه هندوستان شد
که شاید کاری تواند پیش برد و هر که تاج دولت تبارک دولتمندی سربلندی یافته حمایت ایزدی و صیانت الهی
نگاهبان او گشته اندیشه تباه را اخر تباهی نشان چه گریز و چنین روایت کنند که در آن ایام میر یونس علی که از خدمت
گیتی ستانی فردوس مکانی حاکم لاهور بود میرزا کامران این اراده بخاطر آورده با قراچه بیگ اتفاق کرده و ...
شبی از حضر کرده و سخنان در میان [illegible] قراچه بیگ شد و دیگر با سپاهیان خود از اردوی میرزا
گریخته بلاهور آمده و میر یونس علی مقدم او را گرامی داشته کمال مردی بجای آورده اکثر او را
خود مطلبید و با هم صحبت دوستانه میداشتند و قراچه بیگ منتظر فرصت میبود تا آنکه شبی در مجلس شراب
در هنگامی که سپاهیان عمده او بجاگیر رفته بودند او را در بند کرده و کسان خود را در دروازهای لاهور تعیین
کرده و تعجیل طلب میرزا کامران کس فرستاد منتظر آمدن بود که الغار کرده زود خود را بلاهور رسانید و شهر را
متصرف گشت و میر یونس علی را ترغیب خدمت کرد قبول خدمت او نکرده و از و رنجش کشیده متوجه ملازمت حضرت

جهانبانی جنت آشیانی گشت و میرزا کامران ملازمان خود را بر کنار گماشت سرکار پنجاب یعنی بموضعی کنار آب
ستلج که آب لودیانه است شمار دارد معترف در آورد از راه کرتربت احسان و اما فرستاده اظهار
عقیدت و اخلاص نمود و استدعای تقرر رسوم اهمال کرد حضرت جهانبانی از آنجا که دریای جود ایشان
موج خیز بود این مقال را بمقتضای عقیدت ظاهری و پاس بضاعه دولت افزای حضرت گیتی ستانی فردوس
مکانی برد مقرر داشتند و فرمان معلی در سلم داشت کابل قندهار و پنجاب شرف نفاذ یافت و میرزا از
عاطفت غیر مترقب شکر اهالی آورده پیشکشها به درگاه والا فرستاد و بعد ازین میرزا ابوسعید ابواب
رسل و رسایل مفتوح داشته مدایح جهانبانی گفته فرستادی از آنجمله این غزل بلاغت آیات بآنحضرت فرستاد نظم
حسن تو در هردم افزون باد : طالعت فرخ و میمون باد : هر غباری که زره است خیزد : نور چشم من محزون
باد : گرد کان از ره لیلی آید : جای آن دیده مجنون باد : هر که گرد تو چو پرگار گشت : او ازین دایره
بیرون باد : کامران که جهان را است بقا : خسرو دهر همایون باد : و همانا که دعای او باجابت رسیده
بود که بمقتضای کم اخلاصی از دایره اعتبار بلکه از دایره هستی بیرون آمد چنانچه در جای خود گذارش یابد
بالجمله آنحضرت بمقتضای همت ذاتی نظر بر ظاهر انداخته او را مشمول مراحم خسروانه میداشتند و بعض التفات
جایزه غزل تعریف ساخته حصار فیروزه را شفقت فرمودند و همواره میرزا پاس ظاهر داشته در موقف فرمانبرداری
می ایستاد و مشمول عواطف و محفوف عنایات می شد و در نهصد و سی هلالی ایالت قندهار را میرزا کامران به
کلان بیک داده و باعث بر آنکه میرزا عسکری بکابل می آمد در اثنای راه بهزاره ها جنگ کرده شکست یافت میرزا
کامران را این ناخوش آمد و قندهار را از و تغییر کرد نهضت ملوکانه مقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی
بتسخیر بنگاله و فتح عزیمت و مراجعت بمستقر خلافت چون خاطر اقدس حضرت جهانبانی از ممالک محروسه
فارغ شد در نهصد و چهل و یک عنان عزیمت بفتح دیار شرقیه معطوف داشتند که بنیروی اقبال ممالک بنگاله
مفتوح شود رایات اقبال بموقب کنار که حدود کالپی است رسیده بود بسامع علیه رسید که سلطان بهادر
محاصره قلعه چتور نموده و جمعی کثیر همراه تاتار خان کرده است و او بایده نشه تباه خیالات محال در سر دارد
و آنحضرت باستشاره بخت بیدار در جمادی الاولی نهصد و چهل و یک توجه بر دفع مخالفان گماشته کوس
مراجعت بلند آوازه کردند بر مستبصران کار آگاه پوشیده نیست که سلطان بهادر همیشه در اندیشه بلند
پروازی می بود و خار آرزوی تباه در کام جان شکسته چند است اما حوصله پیش از آنان گنجایش کم داشت

مکث

مکث و بچشم عبرت کارنامه خلف خود در سلک نگاه نکشیدی تا تاتارخان که سلطان ابراهیم واقع شده بود
دیده و هیچ چیز مقابله سپاه نصرت قرین این دودمان نجوید و قرار عهد داد و جمعی کثیر از معجزان خاص خود را همراه
میکرد و چون تاتار خان آمده او را دید همواره مقدمات باطل خاطر نشان میکرد و پیش آمدن از جرایم ادب را آنکه
و امیمون سلطان بهادر چند با معتد بیشتر تا آنکه روزی پوست کنده تاتارخان گفت که من تا تحت اگر دسترس
این سپاه شگرف بوده ام لشکرات از جوعان ایشان خیت من تدبیر و حیل لشکر ازینرا بخود در آرم
خزاین را سخت و بهمین نیت ابواب خزاین گشاده زر بخشی کردی و ازین جنس لشکر که نموده بود دست با
ده هزار کس ملازم ساخته بود درین اثنا محمد زمان میرزا باتفاق نوکران یادگار بیگ طغائی که نگاهبانان او
بودند از بند خانه برآمده بگجرات رفت و والی آنجا بمقتضای سودای خامی که می پخت آمدن میرزا را غنیمت
دانسته در مراعات احوال او پرداخته حضرت جهانبانی بسلطان بهادر نوشتند که بمقتضای مواثیق عهود
آنست که جماعه که حقوق خدمت معقوق مبدل کرده اند و بآن حضرت گریخته رفته اند بدرگاه معلی فرستند تا آنکه
از شرح در آمده اخراج نمایند تا آثار یکجهتی بر عالمیان ظاهر گردد و سلطان بهادر از معامله نافهمی یا مستی دنیا
در جواب نوشت که اگر بزرگزاده پناه بما آورده و بقدر رعایتی باو بقاعده محبت و اخلاص منافاتی ندارد
و معهود و مواثیق مغربه نیز سابقه چنانچه در زمان سلطان سکندر لودی با آنکه در میان ایشان و سلطان مظفر
کمال موافقت بود و سلطان علاء الدین برادر او و چندی سلاطین زادگان بتقریبات از آگره و دهلی بگجرات
آمدند و آثار مردمی دیدند و همچنین اصلا باعث فتور در مواد محبت و مودت نگشت حضرت جهانبانی منشور سعادت
در جواب فرستادند بمضمون که علامت رسوخ و ثبات بر جاده عهد و پیمان غیر ازین نیست که امری که موجب
تزلزل ارکان محبت شده متعلقا عمل ننماید تا چشم رفاق نهال خلاف خوار شنیده نگردد و این دو بیت
در آن جریده اقبال درج بود نظم ای آنکه لاف میزنی از دل که عاشقت : طوبی لک ار زبان تو با دل
موافقت : درخت دوستی بنشان که کام دل ببار آید : نهال دشمنی برکن که رنج بیشمار آرد : زنهار
و صد زنهار که بنده ها را گوش بگوش شنیده آن مخذول را با پایه سریر خلافت فرستید یا دست رعایت از تربیت او
باز داشته در ولایات بگذارند و الا بکدام دلیل اعتماد بر موافقت توان کرد عجب که این واقعه از قیاس
بر قضیه علاء الدین و امثال او کرده اند این قیاس مع الفارق را چه پایه قبول آن چیز دیگر بود و این طرز دیگر
و شاید از جراید تاریخ معلوم شده باشد که حضرت صاحبقرانی با وجود خلافی که از ایلدرم بایزید بظهور آمده بود

سوم مو

بالطبع بیورش روم مایل نمودند چه مشار الیه بجنگ فرنگ اشتغال میداشت اما چون قرا یوسف و
سلطان احمد جلایر که از تجربه یورش او رفتند آنحضرت چند مرتبه او را بشفاعت ایشان از رعایت ایشان منع
فرمودند چون او از قبول این امر سر باز زد آنچه منظور همت بود بظهور رسید سلطان بهادر از تنگ سرانجامی
و تهیدستی جواب بهمشیمانه نوشت در میان تاتارخان سخنان دور از کار که فریبنده کوته اندیشان
تواند بود سلطان بهادر گفت و در روانی سخن خود بسبب ممالک محروسه مبالغه داشت اظهار میکرد
لشکرهای پادشاهی بعشرت خوکرده فراغت دوست شده اند و آنچنان که سلطان دیده بود نمانده بنا بر
تسویلات فتنه انگیزان سلطان بهادر اسباب روان شدن تاتارخان آماده ساخته بیست کرور زر قدیم
گجرات که چهل کرور مقرر دهلی است تنخواه لشکر ایشان فرستاد که باصلاح تاتارخان در موجب سپاهی نو
جمع کرده شود سلطان علاء الدین پدر تاتارخان را با فوجی عظیم بجانب کالنجر فرستاد که در آن ناحیه فتنه
شورش افزاید و برهان الملک میانه با طائفه از کارآگاهان را نامزد ساخت که بجهه دو تا کور شتافته غوغا بجانب
نامنده و بخیال اینکه در لشکر منصور سراسیمگی پدید آید لشکر خود را متفرق ساخته هر چند تیز هوشان کار آزمای
گفتند که یکجا رفتن لشکر مناسب مینماید سودمند نیامد و نیرنگ شیطانی همان شکستگی را بر فرق فرع بر لوح ظهور
نگاشتند فایده نکرده و بخود اندیشه نادرست راه داد که چون طبقه لودیان دعوی ریاست هندوستان
دارند تلاش ایشان در همان شکستگی سلطان مفرتند دارد و بنای نقض عهد سلطان علیه نخواهد ساخت تاتارخان
را بفوج عظیم اهل داده ساخت و خود را افواج و اعمال ساخته در عین محاصره قلعه چتور پیش رفت تا هم
قلعه را بگشاید و هم در رفع مخالفت میان با هدا لودیان سبند پوشیده نماند که سلطان علاء الدین عالم خان
نام داشت او برادر سکندر لودی عم سلطان ابراهیم بود بعد از قضیه سلطان سکندر با سلطان ابراهیم
مخالفت نموده در حدود سهرند دعوی سلطنت کرده سلطان علاء الدین خطاب خود ساخت و با اتفاق جمعی از
افغانان دو دوی متوجه اگره شده سلطان ابراهیم بمقصد بکار برآمد و نزدیک دهلی چون ابراهیم [illegible]
سلطان علاء الدین [illegible] را در خود ندیده شبیخون آورد و کاری نساخت و [illegible] زده بازگشت
و از راه سالوس به درگاه [illegible] رفت و در جنگ ابراهیم از سپاهی لشکر منصور بود تاتارخان بگجرات شتافت
و سلطان بهادر او را اعتبار کرد حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی بعد از فتح هندوستان بر سلطان عالم او آگاهی
یافته بید چشان فرستاده بدستگیری افغانان سوداگر از قلعه [illegible] بافغانستان آمد و از آنجا بگجرات

پیوست

پیوست و از آنجا بگجرات شد القصه چون این فوجها روانه شدند تاتارخان دست بخزانه نهاده بجمع لشکر پرداخت
و قریب چهل هزار سوار از افغانان و غیره بر دور گرد آمدند تا آنکه آمده بیانه را گرفت و چون آنحضرت جهانبانی
که بیورش تسخیر ممالک شرقیه نهضت فرموده بودند این خبر رسید عنان توجه مصروف ساخته در زود [illegible]
میرزا هندال که از نزول اقبال فرموده در عسکری میرزا و یادگار ناصر میرزا و قاسم حسین سلطان و میر فقر علی
[illegible] را به یکی دو دست عقب آن با سی هزار سوار بدفع این فتنه روان ساختند و او نمودند که دفع این فوج
که بخیال بیانه و دهلی روی می آمد و در معنی استیصال فوجها دیگر است بهتر که همت بر دفع همین فوج گماشته
شود چون افواج قاهره نزدیک مخالف رسید ترس بر لشکر غنیم غالب آمده هر روز جمعی از ایشان جدا می شدند
چنانچه از لشکر مخالف رفته رفته در اندک زمانی به هزار کس سوار رسید چون با بر این تمام این لشکر غنیم کرده
بود و مبلغ کثیر خرج شده برای فتح داشت دست و پا زده آخرکار رنجه داشت با شده هدف تیر هلاک
و علف تیغ مبارزان سفاک گشت و از برکت این لشکر ظفر اثر که بر خاطر اقدس بر تواقف افتاده بود بظهور
آمد و آن دو فوج دیگر از صحت عبرت و اقبال این لشکر منصور حوالی خود پراکنده شدند ذکر نهضت حضرت
جهانبانی جنت آشیانی بتسخیر گجرات و شکست سلطان بهادر و فتح ممالک هر چند خاطر جهانگشای از اندیشه تسخیر ولایت
گجرات فارغ بود و از آنجا که پیوسته راه وفاق و خلاص می پیمود لیکن چون جهان آفرین خواهد که ملکی
را بفر قدوم دادگری آرایش بخشد ناگزیر اسباب آنرا آماده سازد و مصداق این معنی کردار و اطوار گجراتست
که از غرور ذاتی و هجوم خویش آمده کوبان و فزونی دشمنی و کمی هشیاری و هشیاران [illegible] نقض
عهود و نقض روابط صوری نمود و مصدر چندین امور نا ملایم شد لاجرم همت والا اقتضای آن نمود که
موکب عالی متوجه گجرات گردد بنابر آن در اوایل جمادی الاولی سنه [illegible] چهل و یک رایات دولت و آیات
اقبال ساحت رایسین نزول اجلال اتفاق افتاد اهل قلعه عرایض با پیشکشهای گرامی فرستادند که قلعه
از پادشاه است و ما بنده پادشاهیم هر گاه کار سلطان بهادر ساخته شود این قلعه چه خواهد بود التماس آنکه چون
مقصود فتح ممالک گجرات بود بآن مقید نا شده متوجه ولایت مالوه شدند و چون سارنگپور مخیم سرادقات
اقبال شد خطبه یورش جهانگشائی در کوچ بکوچ نهضت اعلام منصوره سلطان بهادر که قلعه چتور را
محاصره داشت رسید از خواب غفلت بیدار شده بملازمان خود مشورت نمود جمعی بر آن شدند که فتح قلعه
همه وقت میسر است و از اهل قلعه بالفعل ضرری نمی رسد مناسب وقت آنست که هم قلعه را فرو گذاشته

تا آنکه در اردوی گجراتیان قحط عظیم پیدا آمد روز عید رمضان محمد زمان میرزا با یکصد و شصت کس قوم
جرات شبیخون ده برآمد و ازین طرف نیز جمعی بجنگ پیش آمدند دو سه مرتبه مردم گجرات تیر انداخته گریختند
و بحیله و روباه بازی عساکر فیروزی آثار پادشاهی را بر مجرای توپخانه رسانیدند و یکبار توپها را آتش
دادند که بر سر اردوی سلطان بهادر رفته جنگ انداختند درین میان روز بروز کار گجراتیان بر هم و هراس
منجر میگشت و سپه دولتی را اسباب آماده نمیگشت تا آنکه محض اقبال از لمعه شب بیست و یکم شوال
سال مذکور سلطان بهادر خود و پران شده بفرمود تا تمام ضربزنها و دیگهای کلان را پر دارو کرده
آتش دادند تا همه در هم شکستند چون شام در آمد سلطان بهادر خود با امیران محمد شاه و پنج شش از
نزدیکان خود از فرجه سراپرده برآمده رو بجانب آگره کرده بتهیه غلط کردن بجانب مندو روان شد و صدرخان
و عمادالملک خاصه خیل هر دو باتفاق هم با بیست هزار سوار از راه راست متوجه مندو شدند و محمد زمان میرزا
با جمعی جهت فتنه و فساد و بصوب لاهور رفت آن روز غریو غریب و غوغا از لشکر گجراتیان برخاست و جعفر جلال
تا در اردوی مغلی ظاهر شود و حضرت جهانبانی با سی هزار سوار از شام تا صبح مسلح استاده بودند و انتظار
ظهور سانحه فتح غیبی داشتند تا آنکه بعد از نیم پاس روز معلوم شد که سلطان بهادر بصوب مندو فرار نموده
بهادران لشکر فیروزمند باردوی سلطان بهادر در آمده دست بغارت گشودند و اسباب و اموال و فیل و اسب
فراوان بدست در آمد و خداوند خان که هم استاد و هم وزیر سلطان مظفر بود بدست افتاده آنحضرت او را
بنوازشهای پادشاهانه اختصاص فرموده در ملازمت نگاه داشتند و یادگار ناصر میرزا و قاسم سلطان و هندو
بیگ را با لشکر گران عقب لشکر گجرات فرستادند آری هر کس که تیره رایان شنید تیره رای شود و خرابی
عهد و پیمان شکسته با چنین خسرو جهان که قبله صدق و سداد باشد شیوه باز آرایش آید نزد کمال عقل باشد
هر آینه او را چنین روز بد پیش آید مجمل آنکه چون صدرخان و عمادالملک از الکا روان شده راست بقلعه
مندو در آمدند و حضرت جهانبانی نیز متعاقب عساکر منصور آمده در نعلچه نزول اجلال فرمودند و دور قلعه مخیم
سرادقات اقبال گشت و رومی خان از لشکر مخالف گریخته بملازمت پیوست و خلعت سرافرازی یافت و اروز
چهاردهم سلطان بهادر از راههای مختلف گشته از طرف دروازه جونی بر سر قلعه مندو برآمد و آنجا سعی
صلاح در میان آورد که گجرات و چنپور الحال بدست آمده سلطان شود و مندو و آنچه در کلان زمان حضرت جهانبانی
متعلق شود و مولانا محمد پرغلی از طرف حضرت جهانبانی و صدرخان از طرف سلطان بهادر در زیلی سنبل باهم بسته

روبروی لشکر پادشاهی شوم صدرخان که سرآمد طبقه علم و فضل بود و در جرگه سپاهیان صاحب منصب والا
گشته با اصابت رای و تدبیر منزلت گفت مناسب آنست که کار قلعه را که نزدیک رسانیده ایم با فور ساختیم
و ما که بر سر کار آمده باشیم پادشاه اسلام بر سر ما خواهد آمد و اگر سپاه در ترک غزا جنگ با دشمن دور
باشیم این رای پسندیده خاطر سلطان بهادر آمد و از روی استقلال بثبات قدم ورزید تا آنکه در سیوم ماه
رمضان سنه نهصد و چهل و یک سلطان قلعه چتور را مفتوح ساخت و بصوب گجرات روان شد مخیم اقبال آنحضرت
بود چون خبر سلطان بهادر در سماع علیه رسید آنحضرت نیز تیزتر توجه فرمودند و در نواحی مندسور که از مضافات
مالوه است در کنار کول آب که در کلانی و پهناوری دریایی بود از دو جانب این دو لشکر فرود آمده و میان
هراول حضرت جهانبانی بخکه بهادر و جمعی میان هراول سلطان بهادر سید علیخان و میرزا ابراهیم که خراسان خان
خطاب داشت کارزار پیوست و مخالفان را شکست افتاد و سلطان بهادر بسیار شکسته خاطر شد تاج خان و
صدرخان با او گفتند لشکر ما تبارک فتح چتور کرده و بهمو چنان ضرب چوب پادشاهی ندیده بدل قوی بکار
جنگ خواهد پرداخت توقف ناکرده متوجه جنگ باید شد رومی خان که توپخانه حواله او بود و جمعی دیگر سلطان
گفتند که توپخانه عظیم همراه داریم با وجود استعداد چنین آتشبازی خود را بر تیغ زدن چه معنی دارد مناسب آنست که
حصار را ارابه کرده و گرد آن خندق زده اول سلاح دور دست را کار فرماییم تا لشکر مخالف روز بروز تخفیف و تفرقه
از هم باشد و جنگ تیر و شمشیر که دست آخر است بر همین قرار استادند همواره هنگامه جنگ کم میگشت
و پیوسته شکست بر گجراتیان می افتاد و از سوانح اقبال آنکه روزی جمعی از بهادران و دلیر جوانان بزم باده
جا بجا گرم کرده بودند و هر یک از سرخوشی گشته سخن از مردی میراندند یکی را که هوش معلوم داشت کمتر مانده بود
حکایت در آمد که از گذشته تا حرف سرایی شود امروز که غنیم در برابر است متوجه او باید شد
و عیار کار خود ظاهر ساخت و با آنکه هوشیاران لشکر منصور آگاهی یافته این بزم آرایان بیکبار که
قریب دویست کس بود مسلح شده بر سر اردوی غنیم روان شدند چون نزدیک رسیدند یکی از گجرات
با قریب چهار هزار کس بیرون آورده با این سیصد کس پیش آمد و عرصه نبرد آنچنان آراسته گشت که گفت
در نیاید و گجراتیان را دل از دست رفته و انهزام یافته باردو در آمدند و این رزم دوستان کارنامها
کرده معاودت نمودند صیت این دلیری و دلاوری آرام ربای لشکر سلطان بهادر شده و بعد از آن
از قلعه ارابه خویش کم کسی برآمدی و پیوسته سپاه نصرت قرین از اطراف رفته راه آمد و شد غله فرو بند

قرار داده‌اند در آخر همین شب حارسان قلعه از محنت تردد مانده شده بودند که از عقب قلعه سپاه نصرت
قرین مقدار دویست نفر بعضی نردبانها نهاده و برخی اطنابها دست زده بقلعه بر آمدند و از دیوار حصار
خود را بپایان انداخته دروازه قلعه را که در آن سمت بود گشودند و اسپان را در آورده سوار شدند و سپاهیان
دیگر از راه دور و دراز در آمدند خبر بصاحب مورچل که ملوخان والی هندو بود و ملقب بقادرشاهی چون رسید
خود را بر اسب گرفته تاخته تاخته پیش سلطان آمد سلطان هنوز در خواب بود از آواز قادرشاه بیدار شد
در میان خواب و بیداری رو بگریز نهاده با سه چهار سوار بیرون شتافت و در اثنای راه بهیوب رای ولد
سلهدی که از جمله مخلصان او بود با مقدار سی سوار از عقب آمده ملحق شد و چون بدروازه برهانپور
رسیدند از سپاهیان آنحضرت قرین قریب دویست سوار روبروی آمدند سلطان خود اول بر ایشان
تاخت و چندی دیگر متعاقب او تاختند آخر فوج شکافته با ملوخان و یک ملازم دیگر بدر رفت و بقلعه … آمد
و اسپان را اطنابها بسته پایان فرستاد و خود نیز بهزار تعب فرود آمده راه گجرات گرفت و در نواحی قلعه
قاسم حسین خان سلطان را شناخته و بجای کت خان از کنه عملکی شنیده را نشنیده انگاشته تا آنکه سلطان
بمجانه بسلامت برده تا رسیدن بقلعه چانپانیر هزار و صد کس آمده بسلطان پیوستند چون بقلعه رسید
از خزاین نفایس آنجا آنچه توانست به بندر دیب فرستاد تحریر چون بانجا رسیده‌اند که از آغاز این فتح
سعادت انجام گشتن چاره هست چون بهادران آنحضرت نیز همچنین تیز دستی نموده بالای قلعه مندو رفتند
و همچنین کارنامه جلادت نمودند در آن بحر خبر شخص بیرون نیامد چون دو ساعت از روز گذشت خبر از آن
جنود اقبال در درون قلعه مندو و مفتوح شدن آن بر وقت عرض جهانبانی رسید آنحضرت سوار شده
متوجه قلعه گشتند و از دروازه دهلی در آمدند صدر خان مهجان با تمام مردم خود بر در خانه ایستاده جنگ میکرد
هر چند زخمی شده بود پای ثبات محکم داشت آخر مردم عیان نمایش گرفته بجانب سونگر بردند و چند کس
همراهی او شتافته آنجا متحصن شدند و سلطان عالم نیز آنجا رفت سپاه ظفر قرین سه روز نهب و تاراج مال
مخالفان کردند و بعد از آن حکم برفع نیاگران شرف نفاذ یافت و محمد از پیش صدر خان و سلطان عالم
فرستادند این کار را دادن بنقاب گرامی الهامی آنحضرت از اطمینان بخشیدند و پس از درازی … کشتند
و کوتاهی سخن آن متحصنان را امان داده بملازمت آوردند چون از سلطان عالم چند مرتبه فتنه و فساد سر زده بود
او را پای کرده رها کردند و اشفاق خسروانه درباره صدر خان بظهور آمد بعد از سه روز از این فتح از قلعه بپایان

آمده

آمده با ده هزار سوار کار طلب بطریق ایلغار متوجه گجرات شدند و حکم شد که اردوی معلی منزل بمنزل عقب
می آمده باشد چون عساکر فیروزی آثر بچانپانیر نزدیک شد بجانب دروازه هیلی قرب بحوض عماد الملک
سه گروه دور رده آورده ایستاده افواج ترتیب دادند چون خبر بسلطان بهادر رسید قلعه را مضبوط ساخته از
دروازه دیگر که بجانب شکر تفاوت بیرون آمده بجانب کنبایت فرار نمود و در شهر باشاره او آتش
در گرفت حضرت جهانبانی بشهر نزول اقبال کرده حکم فرمودند که آتش را آب رحمت فرو نشانند و میر هندو بیگ
و جمعی دیگر را در حصه و چانپانیر گذاشته مقدار هزار سوار بخود همراه گرفته بجانب سلطان بهادر ایلغار فرمودند
سلطان بکنبایت رسیده بجانب دیب شتافت و صد غراب جنگی را که بحال فرنگ ساخته بودند آتش زد که مبادا
عساکر عالیه سوار شده تعاقب نمایند و آخر همان روز که او بدیب رفت حضرت جهانبانی بکنبایت نزول اجلال
فرمودند و ساحل دریای شور مخیم اقبال شد و از آنجا چون تعاقب سلطان بهادر از کنبایت … ساختند
سلطان چون بدیب در آمده بهادران آنحضرت قرین از نزدیکی دیب غنایم فراوان برگشته بکنبایت آمدند
و بنا بیه آسمانی در سال نهصد و چهل و دو فتح هند و گجرات روی نمود و آخر اگر با خدای بازگشت است …
عنت درست هر آینه مظهر در او در گذار او نهند و در غره شعبان این سال میرزا کامران از لاهور بقندهار رفت
و سام میرزا برادر شاه طهماسپ صفوی جنگ عظیم کرده فتح نمود و مجمل این سرگذشت آنکه سام میرزا با جمعی
کثیر از قزلباشیه بقندهار آمد و قندهار را خواجه کلان بیگ استحکام داده بود تا هشتماه نگاه داشت
در این اثنا میرزا کامران با استعداد تمام از لاهور ارتضا نمود میان میرزا کامران و سام میرزا جنگ عظیم
در پیوست و اغربوار خان را که از امرای کلان قزلباشیه و اتالیق میرزا بود در جنگ دستگیر کرده بقتل
رسانیدند و بسیاری از لشکر قزلباش بر صحرای عدم نهادند میرزا کامران مظفر و منصور معاودت نموده
لاهور رسید و شورش میرزا محمد زمان برطرف شد این داستان فی الجمله بر سم اجمال آنکه پیشتر گذارش یافته بود
که میرزا محمد زمان بعد از آنکه با نفس سلطان بهادر بهر اعیه محنته الکبری بصوب لاهور شتافت چون
بکجه و رسیده آمده شاه حسین ولد شاه بیگ والی سند او را در پیش خود جای داده بر سر تشویش لاهور کرد که
میرزا کامران متوجه قندهار شده است و ملکی چنین معمور خالیست آنجا باید شتافت میرزای برگشته بخت
عرصه خیال خام نموده بلاهور آمد و محاصره نمود در این اثنا میرزا کامران بنواحی لاهور آمده کوس سطوت زد
و میرزا محمد زمان سراسیمه وار چاره کار خود غیر از آنکه باز بگجرات رود ندید محروم و محزون باز برگشته …

رفت و درین سال شاه طهماسب خود بجهت قندهار آمدند و خواجه کلان بیگ جمیع کارخانها را از توشک
خانه و رکابخانه و غیرها بآیین مناسب ترتیب داده مقالید قلعه و کارخانها پیشکش فرستاد و کس سامان قلعه
داری نمی‌دارم و توانایی نبرد نیست و آمده و دیدن در آیین نمک شناسی و در ملت حفظ حقوق صاحبی نوکری
روا نه تا چار خانه آراستن و بمهمان سپردن و خود را کناره داشتن مناسب دیده اند و خود براه تته و از آنجا
بلاهور آمده و میرزا کامران بکیاه کورنش داد چرا که آنقدر نتوانستی نگاه داشت که من خود را میرسانیدم
و بعد از سرگذشت بسیار میرزا کامران سرانجام نموده باز دوم یورش قندهار نموده متوجه شد میرزا حیدر را
بحکومت سرراهی مهمات لاهور گذاشت شاه طهماسب پسر از توجه میرزا به اغماض قراری که از امرای
بزرگ بحکومت قندهار گذاشته رفته بودند میرزا کامران آمده قندهار را محاصره نمود بداغ خان امان
طلبیده رفت و میرزا قندهار را متصرف شده استحکام داده بلاهور مراجعت نمود شهر کجا بود که مجال کشید
جان شهر که ازین وحشت باز داشته سرگشته مقصود بودند الغرض چون حضرت جهانبانی بمردم کم بجهت کمال تا
نزول اجلال فرموده بودند ملک احمد لاد و رکن داود که از اعیان سلطان بهادر بودند و نزدیک کوتوالی
واره بسر میبردند کولیان و کواران سرزمین قرار دادند که از موکب حضرت جهانبانی مردم رسیده اند فرصت
غنیمت دانسته شبخون آورده و بانبوه ارستوه شدند و از آثار بیداری اقبال آنکه پیر زن از نیمی خوردار
شده خود را بخواب سراپرده پادشاهی رسانید و بیکی از نزدیکان درگاه گفت حرفی ضرورت میخواهم بواسطه
بوقت عرض رسانم چون مبالغه از حد متجاوز میکند و آثار راستی از جبین احوال او ظاهر بود بر خدمت بارگاه
قرار شبخون را بعرض اقدس رسانید آنحضرت فرمود که اینقدر نخواهی از کجا تا اینجا رسید گفت پسر من در بند
از ملازمان رکابست خواستم که بجایزه این نیکخواهی ورا از بند استخلاص حاصل کنم و اگر دروغ گفته باشم مرا بپاداش
سیاست فرمایند حسب الحکم پسر او را پیدا ساختند و بر هر دو موکل گذاشتند و از روی احتیاط سپاه نصرت قرین
را آماده ساخته خود را کناره کشیدند نزدیک سحر یکبار شش هزار سوار و پیاده گوار بسراپرده‌های دولت ریختند
و حضرت جهانبانی با سپاه دولت قرین خود را بر تلی کشیده بودند کواران آمده بتاراج اردو پرداختند
و اکثر کتب نفیسه که مصاحبان معنوی بودند و پیوسته با خود داشتندی تلف شد از انجمله تیمورنامه بود
بخط ملا سلطان علی و تصویر استاد بهزاد و اکنون در کتابخانه حضرت شاهنشاهی موجود است الغرض در اندک
فرصتی صبح سلامت از مطالع اقبال دمید و بهادران جلادت آیین روزبروز بتیغ اعتقاد [illegible] آورده تشنه تیر همه

آن پهلوانان تشنه جگر را منهزم و متفرق گردانیدند و آن پیر زن [illegible] یافت و [illegible]
بسطوت غضب پادشاهی و صولت قهر جهانبانی کوشش آمده حکم غارت کواران و سوختن کنبایت نافذ
گشت و بعد از تتبع قطع نظر از تعاقب سلطان بهادر نموده بجانب چانپانیر مراجعت موکب عالی شد و تا چهار ماه
این قلعه را محاصره داشتند و اختیار خان که از خاصان او بود در قصبه برناد بود که از قصبات [illegible]
و سرینه و کاردار از معتمدان سلطان بهادر بود و در لوازم قلعه داری سعی جمیع کالای آورده با
انتهای محافظت و احتیاط کاه کاه از دره‌های کوه که از کثرت درخت و انبوهی خار راه گذار چارپا و
بصعوبت میسر بود چه جای سوار بعضی از اهل زر که در آن کوه بوده بمصلحت منافع خود و منفعتی پیدا کرده
از قسم غله و روغن با کجا مکیده نمیرسید ازان فروختن بهای قلعه میبردند و مردم قلعه بها فرو
هشته از پایان مغرور ساختند و متاع بالا میبردند چون مدت محاصره بدرازا کشید روزی حضرت
جهانبانی بسیر اطراف قلعه خود بدولت و اقبال تشریف بردند و محلی که جایی در آمد و کار گل است بود جستند
همرتبه از طرف هاول که بجنستان بوکسیر کیان بیشتر رفته جمعی که غله و روغن فروختند میان
جنگل بر آمده بودند بنظر اشرف در آمدند حکم شد که تفحص کنند که از آنجا عقب چگونه اند گفتند مردم پیشتر
چون اسباب جهیزم گشتی از شیر و تیشه همراه نداشتند بنحو ایشان متوجه تصدیق گشت حکم از کوشید
تا میخ آهنی بتحریک نمودند از سیاست نجات نیابند ناچار اقرار کردند که حال ایشت حکم شد که بسته باشند
و آن جایگاه را بنمایند چون نظر فرمودند دیدند که شصت و هفتاد ذرع بلندیست و بر نهایت ناهمواری
که بر آمدن بر آن در کمال دشوار است حکم عالی بمیخ‌های آهنین همچنان استاده کار ساختند و فاصله
یک گز جمیع [illegible] در دو بالای کوه فرو کوفتند و جوانان بهادر حکم یافتند که بر این میخها بر آیند
سی و نه نفر بر آمده بودند که بعضی [illegible] خواستند که بر آیند میرزا اعلان بعرض رسانید که هنوز فرصت
نمیشود که مردم از همان راه بالا بر روند ناگاه خود متوجه شوند این گفت و خود پیش شد و از عقب [illegible]
حضرت جهانبانی خود بدولت و اقبال صعود فرمودند و آنحضرت چهل و هفتم بودند خود استاده و قریب سیصد
جوانان از این سلم فولادی بسلامت بالا رفتند و حکم شد که لشکر نصرت [illegible] که بمور علیها تفحص
یافته بودند بقلعه حمله کنند مردم درون غافل از این واقعه بجنگ مردم بیرون رو نهاده بر سر کنگرهای
حصار فرو میدیدند که ناگاه این سعید جوانان از عقب آمده تشنه تیر اهل قلعه را بیدرنگ [illegible]

و از آگاه شدن آنکه حضرت جهانبانی خود بذات اقدس بمهم این فتح متوجه اند دولت و اقبال بقاعده گشت
مخالفان تیره رای هر یک بسوی راهی فرو رفتند و غبار رنج و محنت آلوده شده و اضطراب جان از جای کرده
بر سر کوهچه که آنرا مولسیه گویند بر آمده متحصن شده روزی چند امان داده او را طلب فرمود و با وجود دانش
و سرپرایی محاسن اخلاق از علوم حکمت و نجوم صاحب حصه شد و حیات نصیبه تمام داشت و از شعر و معما نیز بهره مند
بود و مجلس عالی حضرت شمس در زمره مجلسیان دانشور سرافراز شده بعواطف خسروانه امتیاز یافت
و داخل مقربان غریبه سلطنت گشت و یکی از فضلا تاریخ این احوال را صفر یافته و چون دلالت بر کتابت
مهندری در انصراف اولیای دولت آمده و از اطراف در عمل گجرات نیز رعایای آنجا و سلطان این بهار در
عرضه داشتند که محصول الآن رسیده و عاملان بمراسم تحصیل قیام نماید از وجاره غیبت الکی تعلق
رعایا از عهده ادای مال بیرون آیند سلطان بهر چه از ملازمان خود که از معتمدان مقرب بود بهر راه حاکم کس
می یافت عماد الملک قوم چراتیش بهاده استدعای این شغل نمود بموجب التماس که مقتضای بر آمدگان ازل
هر جا و هر قدر که بهر کس ده باز پرس آن نباشد آنگاه عماد الملک با دولت سوار متوجه احمد آباد شد
ده هزار سوار بر او گرد آمده بود هر که دولت خواهی ملک بود با او سپاه در اندک فرصتی سی هزار کس
فراهم آورده مجاهد خان حاکم جوناگر با ده هزار سوار با او پیوست و در آن ایام حضرت جهانبانی اجناس
نگاه فتح قلعه جانپانیر و بجهت آماده ساختن اموال و اسباب و انواع بزم خسروانه اشتغال داشت
حوض دور و چشمهای دریا مانند و نهرهای رنگین می یافت و از جلایل شرایط فرمان که در هر مکان
خاص ملازمان که قرب الخلافه جنبه قرار دهند و در کوهی یکی از خود منشان اهل سایر متفق
تا همواره نشست و خاسته مانده و بوده آمده و وقت این گروه حذر دار بوده از صحبت که در ...
شاهنشاهی نماید علی الخصوص که خضر روزگار از کثرت مشاغل پرده بر فریبات امور کشیده باشد
باید که تا بر الفا فرموده منهیان راست گردار تعیین نمایند تا همواره حقیقت احوال و صورت معامله
اقبال مرتبانه باشند و گرنه بسیاری از سنگ حوصلگان از ابواب دوام ملازمت سطوت پادشاهی
کم ملحوظ باشند و با دریه قرب آن هوش برده در بالغ خبران اندازد و فسادهای عظیم از این بدستی بر خاسته
چنانچه در نوبت آسایش شده و حقیقتی که در خلال احوال شادمانه فرحت بخشی بزم آرای دولت از افروختن
جنبی از کم حوصلگان ناقص نهاد که بر گرفت دخل ... که ... شده بودند اتفاق از

و سلاطین ارو و دولتدار و امثال آن اتفاق نموده بشبستان ... کلهایش سودای جنون تازه ساز
و هوای دلگشایش چون غنچه را بجوش آورده در رقصه بزم صراحی و جام ترتیب داده و در عالم بیخودی آغاز
داده بودند کتاب ظفرنامه در میان داشته مبادی احوال حضرت قران حضرت صاحبقرانی میخواندند که آنحضرت
در آغاز بهار دولت از مخلصان جان سپار چهل کس همراه داشتند روزی از هر یکی دو تیر گرفته و یکجا بسته بدست یک
داده تا بشکنند آنحضرت فرمودند که ما چهل تنیم اگر مثل این دسته تیر یکدل باشیم بهر جا که متوجه باشیم ظفر ملازم
ما باشد و باین اندیشه در رفت و خیال نمودند که همت حضرت کرده ملک گیر شده بودند آن بیخبران تجردای
سر گذشت را شنیده خیال کردند که هر یکی از آن چهل تن لشکری بود از تابینه استعانه قیاس بخود صورت نموده
در اندیشه تباه افتاده و خود را چون شمردند چهار صد شمار آمدند از عالم دیوانگی و بیهوشی مضمون اتفاق
را در عهد چهارصد اوتی یافته دعوی ارتش را بر خود معمم ساخته در آن بدمستی ساخت قرار و شب راه ...
گرفته روز دیگر هر چند از نزدیکان دوستان جستند اثری و علامتی نیافتند عاقبت پی بر جنبال
فاسد ایشان برده معتقد گرفتن ایشان هزار کس تعیین فرمودند و در اندک زمانی آن بختبرگشتهای اجل
رسیده را دست و گردن بسته بدرگاه والا آوردند روز شنبه بود که آنحضرت جامهای سرخ رنگ
بهرامی در بر کرده بر کرسی قهر و غضب نشستند و زمره گناهکاران را گروه گروه می آوردند بروجه خون هر طایفه
بر قسم بتقدیر و مقتضای کمال عدالت حکم فرمودند بعضی را دست بسته با پای فیلان کوه پیکر ساختند و برخی را که
سر از خط ادب بیرون برده بودند بریدن سر از تن مخصوص گردانیدند و جماعت که دست از پا نشناخته
بگیاه سه دست زده بودند بیدست و پا گشتند و فرقه که از خود بینی گوش بر اوامر پادشاه نکشیده بودند
گوش و بینی از جای بیافتند و طایفه که سر انگشت عرض بر حرف خطا نهاده بودند نقش انگشت در ...
بریدند بعد از اختتام این قضایا و هنگام وقت نماز شام در مسجد امام که خلاصه ... بود در رکعت اول
الم تر کیف خواندند بعد از فراغ اسلام حکم کردن بعقاب سجاده پرست که امام را ته پای فیل اندازند که او عمدا سوره
فیل الکنایه خوانده و این مسالت بظلم فرمود آورده فال بد زده است مولانا میر علی عرضه داشت نمودند که امام معنی
قرآن نمیداند اما چون سورت آتش غضب تسکین نیافته بود و غیر از خطاب عتاب بی جواب شنید
بعد از زمانی چون پرتو نسادی لوحی امام بر حاشیه ضمیر اقدس تافت اشتعال آتش غضب تسکین پذیرفت
تاسف عظیم خورده نشانی برفت کفو اندیشیدند و بعد از انصرام این امر ترددی بیکبیک خان زاده جانپانیر گذاشته

رایات نصرت متوجه احمدآباد گشته و بر لب آب مهندری نزول اجلال فرموده عماد الملک سردار
گرده پیش آمده بهر یک موکب معلی او نیز کوچ میکرد و میان قصبه [illegible] و محمودآباد میرزا عسکری همراه او
بود چند منزل پیش می آمد روبرو شده جنگ عظیم در پیوست و شکست عظیم بر میرزا افتاده بود که یادگار
ناصر میرزا و قاسم حسین خان و هندو بیگ با جمعی کثیر رسیده و علم دولت اعلی افراشته طنطنه وصول موکب عظمت
پادشاهی بگوش مخالفان رسانیدند که اینک موکب اعلی رسید این سخن [illegible] و چون آنکه گوش مخالفان رسید
فتح یادگار ناصر میرزا و شکست اعدا روی نمود یادگار ناصر میرزا چون از همه پیش بود جنگ بسیار [illegible]
از جانب مخالفان عالمخان لودی و جندی دیگر ترددها نمایان کردند تا عماد الملک مجاهد [illegible] برد
و در [illegible] محمد [illegible] شیر [illegible] شجاعتخان در آن جنگ بشهادت رسید از سه هزار [illegible] از چهار هزار
کمتر از مردم مخالفان کشته افتاده بودند از خداوندخان پرسیده شد که دیگر احتمال جنگ مانده یا نه
جواب داد که اگر این غلام [illegible] عماد الملک خود درین جنگ بوده جنگ آخر و اگر او خود بوده [illegible]
ظاهر اگر حرکت مذبوح دیگر محتملست بحسن مردم تعیین شدند و کسی زخمی در میان کشتهها نیم کشته افتاده
بودند از ایشان [illegible] پرسیدند که این جنگ بسر کرده عماد الملک بود روز دیگر موکب والا کوچ کرده شهر
نزول اجلال فرمودند میرزا عسکری [illegible] پیشتر میرفت و چون [illegible] حوض [illegible] مخیم
اقبال شد میرزا عسکری معروض رسانید که اگر تمام اردو در شهر در آید هجوم خلایق آزار خواهد رسید
حکم شد که [illegible] بر سر هر دروازه شهر باشند و غیر از میرزا عسکری و مردم او هیچکس دیگر را اندرون
نگذارند و چون بسعادت کوچ فرموده در حوالی کنج که معموره ایست [illegible] نزول اجلال فرمودند روز
سیوم [illegible] بطاعت [illegible] شهر بر آمدند و [illegible] مهمات گجرات توجه فرمودند و [illegible]
سرانجام [illegible] شایسته دادند و هندو بیگ را با جمعی کثیر کومک گذاشتند که هر جا احتیاج کومک شود خود را
بآنجا برسانند و [illegible] را [illegible] یادگار ناصر میرزا عنایت فرمودند و [illegible] بیگ [illegible] آغا [illegible]
کمبایت [illegible] و محمودآباد [illegible] قاسم حسین سلطان را بروچ
و نوساری [illegible] مرحمت فرمودند و چون انتظام مهام گجرات صورت بست [illegible] اقبال
متوجه مندو [illegible] شدند در وقتی که موکب اعلی از [illegible] گذشته [illegible] احمدآباد [illegible]
دولتخواهان از دار الخلافه آگره رسیده که چون رایات اعلی از پایه سریر خلافت مصیر بسیار دور شده متردد

صدد

خداوند [illegible] بر دو داشته و [illegible] فساد [illegible] و از مالوه نیز [illegible] آمده که سکندرخان و ملوخان
خروج کرده [illegible] جا گرفته [illegible] آمده [illegible] جمع
که در [illegible] جاها [illegible] بودند [illegible] فراهم آمده [illegible] آتش [illegible] افراشته
[illegible] حاکم [illegible] زخم [illegible] قلعه [illegible] طلبیده [illegible]
برین قرار گرفت که مراجعت فرموده چند گاهی در مالوه بوده گجرات را بمیرزا عسکری و [illegible] امرا سپرده
[illegible] مستقر [illegible] اقبال گردانند تا هم ملک مالوه از اهل فساد پاک شود و هم ولایت گجرات [illegible] مفتوح
گشته ضبط در آید و بار دیگر [illegible] سلطنت [illegible] منطفی شود بنابرآن عنان
معاودت معطوف [illegible] بکهنبایت نزول فرمودند و از آنجا [illegible] بروچ و از آنجا بجانب [illegible] سورت
[illegible] اقبال نموده از آن راه [illegible] برهانپور توجه فرمودند [illegible] روز در برهانپور توقف نموده
از آنجا کوچ فرموده و از پهلوی قلعه آسیر گذشته [illegible] مندو را مخیم [illegible] اقبال ساختند و [illegible]
[illegible] معاودت رایات اقبالی [illegible] شده هر یک [illegible] گشته [illegible] آب [illegible] مالوه
مطبوع [illegible] افتاده و اکثر [illegible] ولایت [illegible] فرمودند [illegible] کام [illegible]
کامبخشی بر روی روزگار گشودند [illegible]
و [illegible] راه [illegible] بدست خود [illegible] در خود [illegible]
[illegible] احوال میرزا عسکری و امرای گجرات [illegible] که [illegible]
[illegible] احوال [illegible]
سیاه و تیره گردانید چنانچه قریب سه ماه گذشته بود که مخالفان گرد [illegible] خان [illegible]
[illegible] بکهنبایت [illegible] سازی
که در [illegible] خان [illegible] بروچ [illegible] سورت نیز
[illegible] خان [illegible] شده [illegible] از راه دریا [illegible]
[illegible] بروچ آمده قاسم حسین خان [illegible] احمدآباد [illegible]
میرزا عسکری و هندو بیگ آمد که ملک [illegible] که از سلطان بهادر خطاب [illegible] خان
داشت [illegible] آورده و یادگار ناصر میرزا [illegible] باحمدآباد [illegible] خان و [illegible] خان

از راه پیش آمده پیش سلطان رسید و مردم فرستاده بعین را خالی یافته متفرق گشتند و از کمال اتفاق و
و بلند بری حالی بهجار رسید که عضدی از نوکران یادگار ناصر میرزا گریخته پیوسته در جنگ پیش
سلطان بهادر رفت و محرک آمدن سلطان شد و نوشتهای دولتخواهی او بدربار رفت تا آنکه سلطان
بهادر متوجه احمدآباد گشت و نزدیک بر دکیس کنج فرود آمد عسکری میرزا و یادگار ناصر میرزا و هندو بیگ
و قاسم حسین بیگ نزدیک بیست هزار سوار عقب هراول بر روی سلطان برفته فرود آمده بودند سه
شبانروز در مقابله داشتند و از آنجا که با حضرت جهانبانی اخلاص درست نداشتند و سودای
از خیره رایی فرو نداشته با درست جنگ ناکرده بجانب چانپانیر روان گشتند الوان خبر این روی او نمود
و کاسه بر سر خوان نگشتنی در محفل تقدیم شکر عرضه منظر بردند حب که زمینی محمود و فاطمه که
لیع نه سبحان الله گرفتم که دل اخلاص گزینی که گوهر رسته بهادر خراب آباد دنیا کم بدست افتد نداشتند
نقد معامله و [illegible] سوداگری که رواج این بازار است چرا از دست داده بودند القصه سلطان بهادر هزار
گونه اندیشه مهری بدل داشت دلیر گشته متعاقب روان شد سید مبارک که از هراول سلطان بود نزدیک
بلشکر پادشاهی رسید حمله اول یادگار ناصر میرزا بود برگشته جنگ مردانه کرد و بسیاری از هراول
سلطان را قتیل ساخت و بدست میرزا زخمی رسید نعیم محمودآباد استاده و میرزا مراجعت کرده به لشکر ملحق شد
و میرزا عسکری چون دل بی داده بود از آب مهندری که پیش راه بود عبور کرده گذشت و خیلی از سپاه
رخت [illegible] گاه سیل فساد داده سلطان تا آب مهندری آمد میرزا چون بچانپانیر رسید تردی بیگ
خان لوازم مهمانداری بجای آورده بمحل خود باز گشت روز دیگر میرزایان باندیشه فاسد نزد تردی بیگ
خان فرستادند که ما پریشان حال آمده ایم و لشکر جالب از خزانه تقویت یاره برسم عزت برای ما
بفرست که لشکر برسم و انعام بخش راست کرده برفع خصم مبادرت نمائیم و نجحد و که معسکر دولت
قاصد گشتن او ندو میرسد و عواطف [illegible] سیم تردی بیگ قبول این معنی نکرد و میرزایان که کاش او بعین
او نمودند که تمام خزاین را تصرف نموده سلطنت بنام میرزا عسکری مقرر شود و اگر بهادر دستی یابد [illegible]
اما چون حضرت جهانبانی را بجانب آگره خروش آمده است و حدود دار الخلافه آگره [illegible] توجه
کنیم تردی بیگ خان از قلعه فرود آمده ملازمت میرزایان که در بیرون راه مجرا بود رسید و [illegible]
و کسی پیش میرزایان فرستاد که نوبت مهمانی آنکه با شما [illegible] میرزا اسفر داده که ما میرویم تو [illegible]

بعضی سخنان که نیند که ما نشنویم آوردند و بر مضمون این اطلاع یافت جواب آنجا که باید داده صباح آن روز
انداخت میرزایان بخیال فاسد از آنجا کوچ کرده از راه کهنبایت کرمی بطرف دار الخلافه آگره روانه شدند
و با لشکر فیروز [illegible] در حدود چانپانیر بود سلطان از آب مهندری که بانزده کروهی چانپانیر گذشت
و چون برگشتن میرزایان و رفتن ایشان بآگره شنید و بر خیالات واهیه ایشان مطلع شد از آب گذشته
بر سر چانپانیر آمد و تردی بیگ خان با وجود محکمی قلعه و سرانجام لوازم قلعه داری راه سلامت
پیش گرفت و در مندو بشرف بساط بوس سعادت گشت و مهجوریت ادای میرزایان را موجب آمدن ساختند
حضرت جهانبانی ملاحظه آنکه میرزایان بی اعتدالی نموده بدار الخلافه نروند از راه راجپوت عنان
نهضت فرمودند و از اتفاقات حسنه آنکه در میان راه در نواحی چتور بهم رسیدند میرزایان بیچاره شده
بعذر شتافتند و آنحضرت بمقتضای عطوفت ذاتی و عفو جبلی اعمال ناپسندیده ایشان را منظور نداشته
و لطف عمیم را عذر خواه گناه ساخته جملا بر روی ایشان نیاوردند و نقیض [illegible] عفو کرده نوازشهای
خسروانه بخشیدند و یکی از ناسازگاریهای زمانه که باعث توجه موکب عالی حضرت جهانبانی از این دیار
گجرات بدار الخلافه آگره شد آن بود که محمد میرزا و الغ میرزا اولاد او که [illegible] همراه اطاعت انحراف نموده طریق بغی
و طغیان مسلوک داشته بودند چنانچه که [illegible] یافت و در قنوج باز [illegible] سعادت از کنج خمول برآمده شورش
برآورده و جماعتی که برای [illegible] ساختن او تعیین شده شرایط احتیاط بتقدیم نرسانیده بودند [illegible]
ملازمان با ختیه بقنوج رفتند و پسران [illegible] و کلباش که در آنجا بودند امان طلبیده قنوج را بایشان داده بود میرزا
هندال که در آگره بود بدفع این فتنه بر آمده در حدود بلگرام از آب گنگ گذشته بر دو لشکر [illegible]
جنگ در پیوست چون رواج کار فتنه سازان حق ناشناس شعله [illegible] ماند و ساعت بساعت نور بخشی
از اقبال آن [illegible] اقبال اتفاق نموده با وداعه در آنجا الغ بیگ
میرزا و پسران او جمع شده باز آماده پیکار شدند و درین اثنا مژده وصول موکب عالی از گجرات بدار الخلافه
رسید [illegible] ادبار ایشان [illegible] اقدام نموده [illegible] میرزا هندال بالفتح و فیروزی مراجعت نموده
شرف استسلام عتبه والا دریافت و چون موکب عالی حضرت جهانبانی بآگره رسید بهوپال رای حاکم
[illegible] قلعه مندو را خالی یافته دلیرانه در آمد و قادر شاه بر مندو متصرف گشت و پسران محمد [illegible]
نیز از هر جا شورش نمودند سلطان بهادر وقت [illegible] در چانپانیر بوده باز [illegible] رفت و چون با نظام سطوت و

جلال حضرت جهانبانی و قهرمان اقبال این دودمان علا دولت ازو در گذشته بود کاری که برای خود می اندیشید
سرمایه زیان مملکت شد چنانچه بعد از هزیمت عساکر مظفره و مشاهده حملات جنود عصمت گستر [illegible]
ه ابا پیش وزری فرنگ که امیرالامرای بنادر بود فرستاده بسته های آهن خود کرد و درین اثنا که مردم عسکری
گجرات را که [illegible] رفت بدیب آمد وزری با غرابها و مردم خلقی از راه دریا [illegible] در دیب آمد و احوال او
معلوم شد بجود اندیشید که چون در شرف سلطان از مرد مستغنی است مبادا بعد از دیدن [illegible] پیش آید خود را بعض
وانمود کسان پیش سلطان فرستاد که بموجب طلب آمده ام چون [illegible] رود هر که بنفس برسم سلطان آید همراه
احتیاط بیرون آمده در سیوم رمضان نهصد و چهل و سه او فیروز با معدودی بر غراب که [illegible] بر پیش
وزری رفت بمجرد رفتن تمارض او دریافت و از آمدن پشیمان شده فی الحال برگشت فرنگیان بجود اندیشیدند
که چون این چنین صیدی در قید ما آمده و اگر [illegible] چند از و [illegible] بر جای خود است وزری بر سر راه آمده اظهار
نمود که [illegible] توقف نمایند که بعضی تحف بنظر درآید سلطان گفت از دنبال فرستید و این سخن گفته برودی.
متوجه غراب شد قاضی فرنگ بر راه بر سلطان [illegible] در توقف نمود سلطان از روی [illegible] تحملی شمشیر کشیده
او را از میان دو نیم زد و از غراب ایشان بغراب خود جست غرابهای فرنگ که دور ایستاده بودند نزدیک رسیده
سلطان [illegible] در گرفتند جنگ در پیوست و سلطان و رومیخان خود را در اثنای جنگ [illegible] رومیخان را آشنای مردم فرنگ
دستگیری کرد و پیش خود کشیدند و سلطان غرقه دریای فنا شد و همراهان سلطان نیز ضایع شدند و تاریخ
این واقعه فرنگیان بهادر کش یافته اند و بعضی [illegible] که سری برآورده ساحل [illegible] افتاد و بعد از آن در گجرات
و دکن هر چند آوازه ظهور او در میان مردم می افتاد چنانچه یکبار در دکن شخصی پیدا شد و نظام الملک او را [illegible]
معتقد او گردید عاقبت از سرا پرده غایب شد مردم جزم کردند که نظام الملک او را ضایع ساخت وزری [illegible]
که از گجرات نقل کرد که ملا قطب الدین شیرازی که نسبت استادی بسلطان بهادر داشت و آن امام در دکن بود
[illegible] که [illegible] سلطان بهادر بود بعضی کسان که در میان [illegible] او [illegible] غیر از و کسی [illegible]
ساخته [illegible] نهادند [illegible] آمده در [illegible] آباد [illegible] این امر محال [illegible] گفت باری چون سلطان از روز
آب [illegible] دستیبان او [illegible] گشتند محمد زمان میرزا خود جامه کبود در مصیبت سلطان پوشید در ماتم
از اقمشه خزانه گجرات بعضی را بدست تصرف خود در آورد و بعضی به دست فرنگ درافتاد و جزوی بغارت رفت
و خود را با مادر سلطان نسبت فرزندی [illegible] گاه گاهی [illegible] دعوی چون سلطان ظاهر ساخت و گاهی [illegible]

خطر

خطبه [illegible] شنیده و [illegible] ایشان [illegible] که تجویز خطبه بنام او [illegible] تا آنکه عماد الملک [illegible]
هزیمت او و از آنجا بیچاره و خجالت زده روی امید با آستان بوس حضرت جهانبانی آورد چنانچه محلی در
جای خود گذارش یابد و از تفصیل [illegible] کند [illegible] مسلمات مقصود [illegible]
شروع در اصل مقصود مینماید و چون حضرت جهانبانی [illegible] بدار الخلافه نزول اجلال فرمودند اطراف [illegible]
آن [illegible] که سر تمرد بر داشته گردن [illegible] در مقام اطاعت و انقیاد آمده فرمان پذیر گشتند
و باج و خراج را سرمایه امن و امان خود ساختند [illegible] ممالک محروسه بر [illegible] استقامت آرامش گرفت

[illegible] جهان آرای.

از [illegible] و پرداخت همت خسروانه بر سر انجام تهیه یورش گجرات مصروف بود [illegible] معطوف
داشته بود بر خلاف [illegible] ممالک را امر دیگر [illegible] اوضاع ایشان [illegible] استقامت در ممالک [illegible] و تبدل
احوال بتوسط اختلال اطوار ایشان راه [illegible] یافته بود [illegible] از احکام [illegible] اقبال [illegible]
خلاف جاده [illegible] درین اثنا خروج شیر خان و غلبه لشکری او [illegible]
عزم تسخیر بنگاله [illegible] قبل از [illegible] گجرات [illegible] بود [illegible] در پرده توقف [illegible]
جلوه داشت آن [illegible] شد علم عالی [illegible] یورش بنگاله [illegible] و قرار داد که [illegible] دفع
شیر خان نموده تسخیر ممالک بنگاله فرمایند و این شیر خان از طبقه افغانان سور بود نام [illegible] حسن
[illegible] سوداگری اسب میکرد و [illegible] سوداگران [illegible] در موضع [illegible]
[illegible] حسن [illegible] سپاهی گری آمد [illegible]
حضور حضرت [illegible] شرف [illegible] موضع [illegible] از محال سهسرام [illegible]
از امرای سکندر لودی رفته ملازم شد و [illegible] خود را از [illegible] نصیر خان [illegible]
[illegible] سکندر لودی بود [illegible]
[illegible] انجام مهام [illegible]
از نوکران تاجخان لودی بود چند گاه [illegible] ملازم [illegible] حسن خان [illegible] سلطان [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] مجلس [illegible] از ملازمان [illegible] حضرت [illegible]

برده بمجرد آنکه بنظر درآمد حضرت بر او افتاد و نیز زبان بسرزنش گشاده گفت که سلطان جنید چنان این افغان را
اشاره فرموده بود دلالت بر شورانگیزی میکند او را معتقد باید ساخت و آن وقت [illegible]
از نگاه حضرت گریخته از شیر خود راه داد و پس از آنکه بمردم خود بسیار قرار نمود در پی [illegible] او را اجل
در رسیده احوال [illegible] او افتاد و در صدد بهرام در جنگلستان چون [illegible] هاکس برانداخت
دو دهی مقدم کشتی بر فتنه برافراشت و [illegible] فرصت [illegible] بازی و [illegible] دستی خود را از سر [illegible]
کرده چنانچه از سلطان [illegible] در گجرات [illegible] آمده او فرج زاده [illegible] خود [illegible]
خود ساخته در رفتن بهانه آورده در [illegible] و تاراج [illegible] اهتمام نمود و از [illegible]
بسیاری از مردم زنده و او باش بر او گرد آمدند در این هنگام بهار [illegible] از امرای نوحانی بود درخت زندگی
بر بست و کسی که [illegible] امارات [illegible] انتقام [illegible] شیرخان با او [illegible] خود [illegible] و مال
فراوان بدست آورده و از آنجا بازگشته بجای خود آمده و [illegible] مرزا که نزد یک [illegible] بود [illegible]
بجلیه پردازی [illegible] آمد و از آنجا بازگشته [illegible] و چون جمعیت [illegible] مردم [illegible] رسیده بود
[illegible] رفت [illegible] مغرور شده در [illegible] که [illegible] ملک [illegible] بنگاله [illegible]
[illegible] یافت و [illegible] تصرف در آورد [illegible] شده [illegible] جنگ نموده [illegible]
کرده داشت و از [illegible] آنکه شیرخان [illegible] از [illegible] اطلاع نموده که [illegible]
و [illegible] باطل در سر داشت از کار او [illegible] و از [illegible] نوشته فرستاده [illegible]
[illegible] بنگاله [illegible] و در فلان تاریخ [illegible] امروز [illegible] خواهند [illegible]
[illegible] بوده [illegible] بظهور آمد **نظم** شنیدم [illegible] که در آتش [illegible] [illegible]
و در این ایام [illegible] آنحضرت [illegible] و [illegible] توجه فرموده [illegible] زیاده [illegible]
از [illegible] مجمل مبادی احوال شیرخان [illegible] عاقبت [illegible] احوال [illegible]
حضرت جهانبانی [illegible] یافت [illegible] عبرت [illegible] احوال [illegible]
[illegible] حضرت جهانبانی [illegible] میرفخر علی که از امرای کلان حضرت [illegible]
بود [illegible] الملک [illegible] قرار یافت [illegible] دارالخلافه آگره [illegible] اهتمام میر محمد [illegible]
تفویض نمود و یادگار ناصر مرزا این عم آنحضرت [illegible] جاگیر او بود [illegible] بوده [illegible]

آنحضرت بالمشافهه [illegible] مشیره آنحضرت در حباله عقد او بود [illegible]
علیه سلطان سلیم از مرزا [illegible] سلب او بوجود آمده [illegible] و آن [illegible]
[illegible] محمود [illegible] عصمت [illegible] مرزا [illegible]
[illegible] مرزا هندال [illegible]
و فوج [illegible] و [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible]
که شیرخان در آنجا بود معطوف داشته [illegible] مرزا [illegible]
در [illegible] رسید [illegible]
و [illegible] مرزا [illegible] آنحضرت [illegible]
در آنکه گناه مرزا را [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] مرزا [illegible]
[illegible] مرزا عسکری [illegible] مرزا هندال [illegible]
[illegible] مرزا هندال [illegible]
[illegible] مرزا [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] دولت [illegible]
[illegible] آنکه حضرت جهانبانی [illegible]
[illegible]
[illegible] اخلاق [illegible]

والا لشکری از دور آدم نمایان شدیم [illegible] مضطرب شد که حال آن [illegible] گذشته چنانچه درین [illegible] اسباب
کرده آنکه حق تعالی این نسبت را بنور افزون گرداند [illegible] این [illegible] دولت آنحضرت [illegible]
القصه چون شیرخان از طلوع رایات نصرت پرتو اطلاع یافت [illegible]
قلعه چنار [illegible] گذاشت و قلعه را استحکام داده بجانب بنگاله روان شد و ملک را [illegible]
[illegible] آورده و چون موکب گیتی کشای حضرت جهانبانی [illegible] نزول اجلال [illegible]
رای عالم آرای [illegible] تسخیر آن قلعه قرار گرفت و [illegible] فتح حصون حصین و قلاع [illegible]
روزگار بود [illegible] از فتح [illegible] سلطان بهادر [illegible] زمان درگاه [illegible]
منصب میر آتشی سربلندی داشت [illegible] تخته بر روی [illegible]
[illegible] آن مسافه زمین [illegible]
[illegible] شیرخان [illegible] قلعه [illegible]
دولت [illegible] حضرت جهانبانی [illegible]
[illegible]
که [illegible] حکم پادشاه است [illegible] حضرت جهانبانی [illegible]
روی [illegible] قلعه را [illegible]
مرحمت فرموده و در چند روز [illegible] از عالم رفت [illegible]
مهم فراغ یافت [illegible] بنگاله [illegible]
آمده [illegible] شیرخان استغاثه نموده [illegible] بنگاله [illegible] توجه [illegible] آنحضرت
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] عرض [illegible]
اگر آنحضرت [illegible] بنگاله [illegible]
[illegible] بنگاله [illegible]

والا بنگاله [illegible] شیرخان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] جلال خان [illegible] شیرخان [illegible]
[illegible]
[illegible] شیرخان [illegible]
[illegible] بنگاله [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] جلال خان
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible]
[illegible] بنگاله [illegible] شیرخان [illegible]
[illegible]
[illegible]

مردی که جای آن بی اهل و عیال همراه و همراهان مراد در قلعه جاجرم [illegible] از همین جهت سازی بعضه زبان
جانبی و نیز رفت سازی را هم ساده و تیغ بعزیمت آن شده باز قبول کرد این بیگانه ملک شاهی شده
و باسرانجام داده در هر دو دو جوانان تیغ در آورده و باطرف دولت دیگر را کافت [illegible] سپاهی را
در آورده قلعه را گرفت و عیال خود را با سپاهیان آن قلعه که کشته و دست [illegible] دراز کرده و راه سفر ساعد
ساخت و حضرت جهانبانی هوای بنگاله را خوش کرده بعضی [illegible] نشستند و عساکر اقبال ملک و سیع را
در دفعه اسباب جرات سر انجام دادند و درین ایام میرزا هندال [illegible] اصحاب نفاق و ارباب
فتنه اندیشهای تباه بخود راه داده [illegible] مصلحت بیرون رفته یاران متوجه دارالخلافه آگره شد هر چند میرزا
نصیحت فرستادند در مخفیه و عنادی کشود و آخر فتنه پرستی را بجا بهره کرد و با شرکت وقتی تنها رسیدن از [illegible]
خود آورده میر فضائل حاکم آنجا را کشت و از آنجا روانه جونپور شده جونپور را با بابا بیگ جلایر [illegible]
داشت که بعد از فوت میر هند و بیگ بکرم فرموده بود و نه در قبضه ضبط در آورده [illegible] مقام استحکام آن
یوسف بیگ برادر ابراهیم بیگ جاوق از آن زاده عزم بنگاله کرده میرفت آمده همراه شد [illegible]
و جوانب [illegible] میرفت و طلبکار زر و مکانی بود جلال خان ابن شیر خان [illegible] پیوسته از اسم [illegible]
کرده [illegible] سپاهی لشکر [illegible] ستوه [illegible] هر چند همراهان [illegible] مخالف و قلعه خود را لکهنو
[illegible] در نواحی جونپور میرزا [illegible] و [illegible] کشید که مخالفان [illegible] دیگر آمده جونپور را
قتل کرده [illegible] بابا بیگ جلایر [illegible] داد مردانگی داده [illegible] حال میرزایان و همراه [illegible]
مزد [illegible] معصوم [illegible] میر فقر علی [illegible] دارالخلافه آگره آمد [illegible] میرزا هندال
بظهور آمده [illegible] میرزا [illegible] آورده [illegible] محمد بخشی [illegible]
[illegible] میرزا [illegible] خود [illegible] میر فقر علی [illegible]
[illegible] میرزا [illegible] لشکر [illegible] میرزایان [illegible]
[illegible] حاجی محمد [illegible]
[illegible] میرزا نور الدین محمد که او را [illegible]
[illegible] میرزا هندال [illegible] میرزا هندال
[illegible] که از معتمدان میرزا هندال بود فرستاد [illegible]

یادگار ناصر میرزا [illegible] میر فقر علی [illegible] کشته [illegible] میرزا نور الدین محمد [illegible]
کمال که در موجب [illegible] آمده [illegible] خبر [illegible] اندیشان [illegible]
زبان [illegible] گشاده [illegible] کشته [illegible] خیال [illegible] خود
[illegible] میرزا [illegible] آنجا [illegible]
[illegible] محمد غازی توغبای آمده [illegible] کار
[illegible] خود [illegible] میرزا هندال
[illegible] عبد اللطیف [illegible]
[illegible] جهانبانی
رسید [illegible] میرزا هندال [illegible] شیخ بهلول [illegible] شیخ [illegible] جلال
[illegible] خود را [illegible]
میرزا را از خیالات فاسد باز آورده [illegible] کرد [illegible]
[illegible] میرزا هندال از جاده [illegible]
[illegible] شیخ رسید میرزا هندال [illegible] شیخ را [illegible] خود آورده شیخ [illegible]
[illegible] میرزا [illegible] محمد بخشی را آورده [illegible]
[illegible]
سپاهی [illegible]
گذشته بود که میرزا نور الدین محمد از قنوج [illegible] آمده [illegible]
باعث [illegible] محمد غازی توغبای [illegible]
[illegible] شیخ بهلول [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible]
شیخ [illegible] میرزا نور الدین محمد
[illegible] میرزا نور الدین محمد [illegible] میرزا هندال شیخ را [illegible]
[illegible] شاه بود [illegible] میرزا [illegible]

بخش وقت خلال خطبه بنام میرزا هندال خواندند و پیشکش گذرانیدند هرچند عصمت‌مآب دلدار آغاجه
والده ماجده میرزا هندال و دیگران ذکر نصیحت کردند اصلا سودمند نیامد و هرزبانی حاسدان فتنه‌جوی
یاد نصیحت کسان در گوش کنم آب بادی که آتشم تیز کند · چون میرزا خطبه بنام خود خواند
... الله خود رفت آن عصمت‌مآب جامه کبود در بر نموده پیش میرزا آمده گفتند که در چنین وقتی که ایام
ماتم داری است این چه طور جامه است که پوشیده اید آن عصمت‌مآب از روی دلسوزی فرموده که
می‌بینی من ماتم ترا میدارم تو خورد سالی و از حرف و حکایت فتنه سازان ما عاقبت اندیشی [illegible]
گم کرده کمر بر هلاک خود بسته محمد بخشی آمده که شیخ را خود کشتید درباره شیخ چرا توقف دارید میرزا او را
استمالت نموده همراه گرفت یادگار ناصر میرزا و میر فقر علی این قضیه را گوار نشنیده از حدود کابل براه
کوهپایه را المیغار کرده و خود را به دار الملک دهلی رسانیده در استحکام مبانی شهر لوازم دارائی استمام نموده
میرزا در جمیله بود که نزدیک فیروزآباد دست رسیده بود که خبر المیغار یادگار ناصر میرزا و میر فقر علی بجانب
دهلی رسید میرزا امرا کنکاش کرده متعرف دهلی متوجه شدند اکثری از جاگیرداران خود از اطراف و
نواحی آمده همراه میرزا گردیدند کوچ بکوچ رسیده دهلی را محاصره کردند یادگار ناصر میرزا و میر فقر علی در قلعه دهلی
کمر همت بستند و میرزا کامران صورت واقعه را دانسته [illegible] توجه در دفع فتنه نمودند میرزا از لاهور متوجه
چون بجه و قصبه سنور رسید میرزا هندال کار بار ساخته بجهه دولت اگره شتافت میرزا کامران چون
قریب دهلی رسید میر فقر علی [illegible] افزای میرزا کامران را باگره روانه ساخت میرزا هندال
در اگره بودن [illegible] قرار نداده بالور رفت میرزا کامران آمده از عصمت‌قباب دلدار آغاجه بیگم [illegible]
کرد که میرزا هندال را دلاسا نموده بملازمت طلبید و آن که [illegible] در پیش میرزا هندال از الور
آورده [illegible] میرزا کامران ملاقات داد میرزا [illegible] پیش آمده و دیگر امرای
فتنه انگیز را گناه بخشیده [illegible] داد میرزایان [illegible] ملک بکر از آب چون عبور کردند
کمر دفع فتنه شیرخان نمایند اما چون سعادت مضمون این گرامی نژادان نبود توفیق انجیدن دولت
برای نیافتند [illegible] چون [illegible] نامیده است [illegible] دولت ابد پیوند در آمد
پای تخت آن ولایت مستقر موکب عالی شده امرای عظام ولایت عظیم در جاگیرهای خود یافتند مواد
عیش و عشرت آماده [illegible] بر روی روزگار خود گشادند و ارکان سلطنت با انتظام امور [illegible]

پرداختند

پرداختند و فتنه انگیزان ملک که همه محنت آباد عالم ازین قسم جاهلان خالی نباشد بر آشوب و شورش بر آوردند
و نزدیک رسید که فتنه غنوده ترکان فرو نشسته را بالا کند اختلال در مبانی [illegible]
که [illegible] معسکر اقبال مرتبه [illegible] بسیار معلوم [illegible] از مقربان بساط عزت [illegible]
آن نداشت که [illegible] عرض سازند [illegible] ملایم مذکور مجلس قدسی شود [illegible]
چون [illegible] هندوستان بوسیله دولتخواهان حقیقی که صلاح خود منظور داشته [illegible]
موقف حضور رسید جهانبانی [illegible] دولت و اقبال ارکان خلاف را [illegible]
چه از کثرت باران زمین تمام در زیر سیلاب بود و آبهای دریا شورش طوفانی داشت [illegible]
[illegible] صلاح وقت [illegible] از لوازم [illegible]
روش کهنه عمله باطل اندیش [illegible] میان آورده ارادهای تباه [illegible]
[illegible] حکومت [illegible]
[illegible] متوجه [illegible] خلاف شدند شیرخان چون آوازه [illegible]
و روان [illegible] میرزایان از دار الخلافه آگره شنوده [illegible] متوجه [illegible]
[illegible] از راه [illegible] آمده بود [illegible]
[illegible] شنیده و توجه دار الخلافه آگره شوده [illegible]
حضرت جهانبانی نیز [illegible] رسید شیرخان [illegible] لشکر [illegible] اردوی [illegible]
و استعداد تمام قدم [illegible] دو نزدیک لشکر از هر طرف [illegible]
غنیم واقف شود [illegible] محمد زمان [illegible]
[illegible] لشکر [illegible] خلاف [illegible] شیرخان [illegible]
[illegible] از کمال سطوت [illegible]
در چنین وقتی که [illegible] اقبال [illegible] رسیده [illegible]
مرتبه است [illegible] جانب غنیم آوردن [illegible] استعجال نمودن [illegible] دولت لایق
دولت [illegible] انجام لشکر نموده [illegible] آنحضرت [illegible]
برین [illegible] ازان [illegible] رجوع نموده بجانب [illegible] باید دانست [illegible]

که چون کارآگهان ملک تقدیر نقدی کار ما به یکی موقوف سازند عنقریب از ان ابواب نگاه می شوده و در کشف آنچه [illegible]
ناخوش حالت آن گوهر یکتا را از جا نبرد و مبادا که آن غم پرده خیزد کار با اعتدال آید بنابران چون ظهور روشنی از ای جانب
از جانب شاه جهان بهادر در عالم مثال آگاه و دلالت نموده به دولت انتظار برافراز کرده اند و بود نزدیک رسیده هر آینه از ان
نامرادی چند نظام بر روی کار آید جوهر قابل خود بر وران در بین جلوه شده نکرده لهذا با کسی چنین کس عالی را تسخیر توان کرد از افغانان
حسنه با نشسته روی تیره رای چنین امور بظهور آمد بنابران بر خلاف مصلحت دید اولیای دولت [illegible] افغانان [illegible]
شد و در موضع [illegible] شیرخان تقابل افتاد و در آنجا سپاه آتش [illegible] در میان [illegible]
طرفین حکم دست [illegible] حضرت از جانب اولیای دولت قاهره می بود افغانان از هر طرف [illegible] رسیده تا آنکه [illegible]
مقابل اتفاق [illegible] برادران [illegible] بود از کوتاه بینی [illegible] کار [illegible] راه
دولت خود ساخته سپاه [illegible] اتفاق خاطر نشسته [illegible] فرصت در چنین [illegible] روزگار [illegible]
مناشیر نصیحت آمد [illegible] الهی [illegible] شیرخان از راه روباه بازی که
کسان معتبر [illegible] صلح [illegible] در میدان [illegible]
جمعی از پیاده و مردم [illegible] اسباب آتشبازی [illegible]
[illegible]
ظاهر شود [illegible]
محمد زمان میرزا [illegible] روباه بازی [illegible]
سپاه لشکری خود را [illegible]
[illegible] سپاه اطلاع یافته [illegible]
[illegible]
حاجی بیگم را [illegible] عزت [illegible]
حضرت [illegible] حفظ و حمایت ایزدی [illegible]
جبال [illegible]
[illegible]
[illegible] شیرخان [illegible] روانه گشت [illegible]

چون آنحضرت [illegible] ناچار [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
او [illegible] آنحضرت [illegible]
فرموده که [illegible] اولیای [illegible]
[illegible]
میرزا محمد زمان و مولانا محمد [illegible] و مولانا جلال [illegible]
با میرزا عسکری [illegible] میرزا کامران [illegible]
میرزا هندال [illegible] میرزا کامران و والده [illegible] آنحضرت [illegible]
ذات [illegible]
و چون [illegible] انجام [illegible]
[illegible] استقلال [illegible] سپاهیان [illegible]
با سید [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] سلطنت [illegible]
[illegible]
[illegible]
او [illegible]
از روباه بازی [illegible] شیرخان [illegible] بنگاله [illegible]
[illegible]
[illegible] بنگاله [illegible] اتفاق [illegible]
[illegible]
[illegible] شیرخان [illegible] بنگاله [illegible]
[illegible]
[illegible] میرزا

وقاسم حسین خان اوزبک که آنحدود بجاگیر ایشان مقرر بود و اسکندر سلطان که از جانب میرزا کامران باهتمام مهمی
محال کالپی قیام داشت بر سر او نامزد شده این شیر مردان معرکه دلاوری در برابر آن روبه صفتان جلوه گر
آمدند و جنگ عظیم کردند و بتائیدات غیبی فتح روزی اولیای دولت شد و در همین جنگ [illegible] شد و حضرت جهانبانی در
دار الخلافه سرانجام سپاه نصرت قرین و گردآوری دلهای پریشان برادران و خویشان و اصلاح [illegible] ایشان
ایشان استقلال داشتند هر چند [illegible] غبارآلود خاطر میرزا کامران را بزلال الطاف شستشو داده [illegible]
چهره صفا روی نمود چه آنکه افکار خلاف بصیقل بر خاطر زدند جلای وفاق در آئینه روزگار او هیچ روی نمینمود
و چنین مهم عالی که با وجود خلاف باطن اتفاق ظاهر از لوازم پیش رفتش بود و در چنین هنگامی که با چندین [illegible]
بیست هزار کس خوب با او بود و از دولت تفضل احسان حضرت جهانبانی از کابل [illegible] در زمین [illegible]
و رخصت [illegible] داشت با چنین پادشاه مفضل و برادر بزرگ و ولی نعمت خود متعذر ظاهر شده تمارض نمود و تقاضای
افراط غفلت و تهور [illegible] از خدمت گرامی تکلف و تقاعد ورزیده [illegible] ازین کارگاه [illegible]
ساخت چنانکه در همه [illegible] سزای اعمال خود را بچشم خود دید و بعضی ازان بطرز اجمال بقلم [illegible]
یابد و چون بزبان خود فال بد زده بود حال او بر چنان شد که چه آخر [illegible] آن حال شده است
بیماری چند بر مزاج پیش آمده و از بخت برگشتگی بر تنبیهات غیبی [illegible] گشته [illegible]
خود هر روز [illegible] خواجه کلان بیک را با جمعی کثیر بلاهور فرستاد و روی از قبله اقبال گردانیده از دنبال او خود روان
شد و وبال [illegible] را که جلب مغفرت [illegible] باعث [illegible] هر چند حضرت جهانبانی
فرمودند میرزا اگر توفیق همراهی نمیشود [illegible] از [illegible] مردم خود را همراه کن میرزا [illegible] آنحضرت
[illegible] مردم [illegible] همراه خود برده و میرزا حیدر [illegible] حسین کورکان که خالزاده آنحضرت
[illegible] بود همراه میرزا کامران بدار الخلافه آگره آمده [illegible] حضرت جهانبانی [illegible]
فراوان [illegible] میرزا کامران [illegible] ساخته او را همراه خود [illegible] میرزا حیدر [illegible] میرزا کامران
[illegible] نموده در مقام [illegible] شده و [illegible] در میان آورد و حضرت جهانبانی فرمودند [illegible]
نسبت [illegible] اگر ارادت و اخلاص [illegible] ظاهر ساخته [illegible]
[illegible] خود باید همراه [illegible] رویم و اگر میرزا کامران [illegible]
و [illegible] همراه روی و اگر میرزا لاهور [illegible] گرده [illegible]

اگر امری سانح شود کنج سلامت در همه هندوستان نتوان یافت و نیز امرا از دو بیرون نیست اگر ما را فتح شد شما باز بچه رو
کدام آبرو که از شرمندگی سر از زمین نتوانید برداشت که مردن بران زیستن شرف دارد و اگر عیاذا بالله بر خلاف است
بودن شما در لاهور محال خواهد بود و هر کس که این گفتگو [illegible] میرزا کامران داده [illegible] با خیانت و ازین
حق را از وی پوشیده و انوار [illegible] آمده است [illegible] میرزا حیدر [illegible] طرفی [illegible]
رفاقت موکب عالی معزز و ممتاز گشت و میرزا کامران [illegible] جمعیت خود سه هزار کس با [illegible] میرزا عبد الله مغل
همراه ساخت و خود توفیق سعادت خدمت و دولت ملازمت نیافت

توجه موکب حضرت جهانبانی از دار الخلافه آگره بسمت ممالک شرقیه بجهت دفع فتنه شیر خان و رجوع نمودن از محاربت و [illegible] عزیمت [illegible] ارتفاع یافته

چون کار آگاهان بدایع طراز کارخانه تقدیر در [illegible] طرح دیگر بند [illegible] کار بر مراد نشود جای شکایت
نه مقام شکایت و لهذا [illegible] جهان آرا اتفاق از چنین [illegible] گرامی بر دست و جمعیت [illegible] آنحضرت
با لشکری اندک متوجه بسیاری از [illegible] شده [illegible] استقلال همت جبلی خود [illegible] اولیا [illegible] اعدا
منظور داشتند و چون موکب عالی به بهوج پور رسید شیر خان لشکر انبوه آنطرف دریای گنگ [illegible] آنحضرت با
با سپاه معدود خود اراده عبور از آب فرموده در اندک زمانی بر گذر بهوج پور پل بسته شد و جمعی کثیر از [illegible] جوانان
تیز جلو [illegible] خود [illegible] کارزار ساخته بر اسپان بی زین سوار شده بر آب زدند و [illegible]
دریایی از موج گرداب [illegible] شده [illegible] آمدند و چون همگنان دریا [illegible] از آب گذشته
جمعی کثیر را منهزم ساخته داد مردانگی و پهلوانی دادند و [illegible] عزم [illegible] چون [illegible]
بر پل رسیدند افغانان حمل کرده [illegible] که در جنگ [illegible] فوج [illegible] گشتن پل [illegible]
[illegible] قواعد [illegible] شکست [illegible] قواعد [illegible]
ساخت [illegible] لشکر [illegible] آورده بود [illegible] و جوانان [illegible] داد [illegible] آمدند
دیدند که [illegible] آب [illegible] کوچ بکوچ میرفتند در اثنای راه کشتیهای افغان [illegible]
[illegible] توپخانه پادشاهی سر دادند کشتی کلان افغان درهم شکست و از [illegible] امواج قهر [illegible]
[illegible] در نواحی قنوج مقابل بوده در اواخر حال محمد سلطان میرزا و پسران الغ میرزا که [illegible] آنحضرت
[illegible] منتهی میشود [illegible] سلطان حسین میرزا اند [illegible] حضرت [illegible] بلند بوده
[illegible] آن حضرت حضرت جهانبانی [illegible] مخالفت بظهور آورده [illegible]

چون سنبزه با طلوع اروق وبها شده وشنیره کاری و لیف کامروانه کار ساخته با زنجیه ملازمت حضرت جهانبانی
آمده سجده عبودیت تقدیم رسانیدند و آنحضرت از کمال مروت و فتوت گناه کرده را نا کرده انگاشته بمراحم پادشاهانه
سعادت افتخار بخشیدند و چون در سرحد اهلی این باستان بدنهاد افتاده بودند باز از بدسلوکی دم زدند
و در حین قیمتی جنبار قرار نموده پای از دایره مدار و حمطیار بیرون نهاده در سمنهای کرنچکان دیگر شده راه
گریز سپرده ایشان نمودند و بسیاری از مردم طرقی جوان بکار سپرده خود را کنار کشیدند رای معلی اقتضای حضرت
جهانبانی مقتضی گشت که از آب عبور نموده بسر ریگ مخالف شتافته تا هر چه که از پرده غیب جهره ساید
جلوه ظهور نماید و اگر در معتصه تاخیر رود کار طور دیگر خواهد بود و جمعی که مرجح شده خواهند رفت ببهتر عزیمت
سد راه رفتن مردم نمانند پل بسته عبور فرمودند و پیش لشکر خندق زده ارابهای توپخانه در جای خود
استحکام دادند و مورچلها قسمت فرمودند و شیرخان در برابر انبوه فتنه و آشوب فراهم آورده خندق زده
نشست و هر روز جوانان از هر طرف برآمده کارزار میکردند در این اثنا تحویل سرطان شده باران از ابر سیه
و سحاب جون فیلان مست بجوش و خروش در آمده جلیدن گرفت آن زمین که معسکر عالی بود از آب باران لبالب شد
ناچار فضای بلند که از آسیب گزند آب و گل محفوظ باشد طلب کردند تا سراپردها و توپخانه وارد وی معلی را
بآن ساحت کشند قرار یافت صباح که روز عاشورا است افواج را ترتیب داده باشند اگر مخالف از خندق برآمده
پیش آمده بجنگ پردازند و اگر بحال خود مانند بجایی که نزول مقرر شده فرود آیند و هم محرم سنه سبع و اربعین و تسعمایه
بآن داعیه سوار شدند و معمار بر آراستند محمد خان رومی و پسران استاد فتلی و استاد احمد رومی و حسن خلیفه که
سرکاران توپخانه بودند هر کدام گردون و عرادها را نصب کرده بقانون مقرر زنجیر کشیدند قول بوجود شریف آنحضرت
امتیاز یافت میرزا هندال انتش قول جای مقرر ساخت و میرزا عسکری برانغار سر کرده یادگار ناصر میرزا
جرانغار را انتظام داد میرزا حیدر در تاریخ رشیدی خود می‌نویسد که آنحضرت آنروز مرا جانب راست بیمین میمنه
یساری آنحضرت اقران و یمثال دانست جای داده بودند و از بنده تا جرانغار قول جمعی که پیش و پس گرم الیه
طوقدار بودند شیرخان نیز نیم توپ ساخته برآمده جوق جوق که در کمین بیش نبوده بیرون خندق ایستادند
و جوق متوجه لشکر شدند جلال خان و برست خان و تمام سپاه زبان رومی بر روی میرزا هندال آمدند و مبارز خان
و بهادر خان و رای حسین جلوانی و جماعت کرانی مواجه یادگار ناصر میرزا و حاکم حسین خان در سپید نیکو و خواص خان
و بر مرتبه جمعی دیگر مقابل میرزا عسکری ایستادند اول جنگ میان میرزا هندال و جلال خان اتفاق افتاده و خصمان

غرب بظهور آمد جلال خان از اسب افتاده جوانغار پادشاهی فهیم خود را برداشته بر ایشان رو و شیرخان ایستاده
نمود خود با لشکر فراوان هجوم آورد و خواصخان و همراهان او نیز بر میرزا عسکری حمله آوردند و بمجرد حمله افغانان
اکثر امرا دست بکارزار نبرده روی بازپس نهادند و آنحضرت بنفس نفیس خود دو مرتبه بر لشکر مخالف تاخته تردد فرمودند
هر چند جهان پناه فرمودند که پادشاه خود مرتکب جنگ شود اما در توقف مردانهای خود حلاوت و شجاعت
که ممکن آید کوشش برقانون شود چنانچه ده نیزه در یک کارزار بدست آنحضرت شکسته شد و داد تردد و مردانگی دادند
اما برادران برادری بجای نیاوردند و مرا قدم رسوخ در دایره ثبات نگاه نداشته از وفای حضرت خود دل
شدند و چشم زخمی چنین واقعه رو داد هر چند آن بزرگوار صورت و معنی که بدیده حقیقت بینا و بینا به ده اسرار
توانا بود چنین لشکر بسیار کم بر نفاق تهی اخلاص که متوجه این کوشش شده اند هما که بخاطر عبور
کرده باشد که بپای مردانگی نیرو سنان عدم شتافتن و سیمنه حیات را بسر منزل فنا تاختن مرتبه ارادت
از هواداران بادشمنان دوست نما با ایشان بنفاق در ساختن و نرد ردو بدل بحریفان کجباز باختن از آنجا که
با این بلا آبرو پایان خورده شود سراب اولی چنانچه از روش باطن و نفس نفیس خود در نظر اهل روزگار صورت اهمیتی
عادت ظهور داشت بعضی از دولتخواهان کمجرأت و شجاعت و الحاح در رکاب دولت زده بزور برآوردند
آنچه بر نظر کوتاه عالم اسباب میکویم و الا در عالم تحقیق برازنده ایزد جهان آرا است چون مقصود که اعلای
و علو طنطنه ظهور حضرت شاهنشاهی در زمان خاص و مکان مخصوص که متعین شده بود دادار بدایع آفرین این جنین
نیرنگ هم ساخت کرو هی از خرد منشان را بیاس اکه این واقعه بر رسم مزید آگاهی تنبیه او اراست
سزاوار قسم یاد آنش گردد چنانچه نزد حکمای سلف مقرر است که حوادث روزگار نسبت بخواص عبرت و مصلحت
و نسبت بعوام بجای زیرکار طائفه از روشن ضمیران پاک سیرت را منظور اینکه امثال اینگونه نقش مخالف نبی آدم چون
کارکنان کارگاه تقدیر مستعدی را پایه بلند میرسانند نخستین او را جامع مراتب گونه از شادی و غم و جستجو
و راحت و محنت و بسط و قبض میکردانند تا مرتبه والای سروری را شایسته شود و برخی از ژرف نگاهان عرصه شهود
بر آنند که غرض از این ابتلا آنست که سنت آلهی بر آن رفته که گاه سعادتمند را عطیه عظمی کرامت میشود
و زمان حصول این دولت عظیم میرسد در منگام آن وقت مورد محن و مصرف فتن میسازند تا از نقص
براذیال جاه و جلال وی لا شنید تا چون بر درجه کمال فرود معنوی بصاعد شود خال این نقطه سند
عین الکمال او گردد و روشنتر بیان کنم چون اوان نور اوس از مظاهر انسی و مطالع بشری که لطیفه قدسیا

حضرت انقوا حامل آن گشته بود در مکامن بطون و ظهور انوار و شموع جلوه گر شده قدم در عالم ملک شهادت
می نهاد و نظرات خاص ایزدی در مراتب رفعت شرف ترقی می یافت و اکنون در زمان ظهور مقصود اجمال
از آن بود که وجود اقدس حضرت شاهنشاهی و ترتیب صد قضیه نامرضیه را سبب [illegible] از حضرت جمال
آرای کارگاه ابداع چنین کار فرمایی کرد اکنون از پرده کشائی زاده در سحر طرز آمده و بالجمله چون کشتی کمر
درستی جهان را آغاز و اساس نشد بظهور آمد و تا کنار آب گنگ که تخمینا یک کروه سنگ بوده با مرا در جنگ
روی گردانیده شتافتند جرای کار [illegible] و حتی ناشناسای فیه غرق گرداب گامی شدند و بعضی جان
خود را امکانات نادرستی موج خیز فنا دادند و حضرت جهانبانی بقدم ثبات و تمکین بر فیل سوار شده از
آب عبور فرمودند و بکنار دریا از فیل فرود آمده راه بر آمدن ملاحظه نمودند چون کناره بلند بود میسر نشد
یکی از سپاهیان از غرقاب هلاکت بازیافته در انجا رسیده دست معنی آنحضرت را گرفته بالا آورد و در معنی
دستیاری سعادت جاوید نصیب و دولت بخود کشید آنحضرت نام و مولد او پرسیدند او بعرض رسانید که نام
من شمس الدین محمد و مولد من غزنی است از ملازمان میرزا کامرانم آنحضرت او را بنوازشهای خسروانه
امیدوار فرموده درین شب متقدم یکی از اعیان میرزا کامران آنحضرت را شناخته خود را در سلک خدمت
یافتگان نوبه دولت [illegible] خود را آشکار کشیده و بتوجه و الطاف پادشاهی نوید اختصاص
یافت حضرت جهانبانی از آنجا متوجه دار الخلافه اگره گشتند و در اثنای راه میرزایان همراه شدند چون
بحدود موضع [illegible] رسیدند اهل آن قصبه راه فریب [illegible] مردم [illegible] بسته در مقام ناهنجاری
در آمدند چنانچه هر کس [illegible] اسباب می نهاد قصد او مینمودند حسب اعتماد چون بعرض مجلس حکم عالی
شد که میرزا عسکری و یادگار ناصر میرزا و میرزا هندال رفته باین گروه [illegible] رسانیده دستبرد [illegible]
و تادیب کنند قریب یک هزار کس از سوار و پیاده از این گروه شقاوت منش فراهم آمده بود چون حکم پادشاهی
بایشان رسید میرزا عسکری از [illegible] قناعت نموده یادگار ناصر میرزا و میرزا هندال فرمانبرداری نموده
متوجه آنجا شدند [illegible] عظیم [illegible] سعادت قتیل رسید میرزایان
نموده مراجعت کردند و میرزا عسکری که [illegible] آمده بود معاتب شده و از آنجا حضرت جهانبانی الغار
فرموده باگره نزول اجلال فرمودند اطراف ممالک [illegible] خورده بود و فتنه از هر طرف سر برزده جمع دیگر
بمنزل قدوة الاکابر میر رفیع الدین که از سادات صفوی [illegible] بکمال علم و فضل منفرد بوده با اکرام و اجلال [illegible]

دفت

وقت بود تشریف برده مشورت فرمودند آخر الامر رای جهان آرا قرار بر آن یافت که بجانب
هفت فرمایند اگر میرزا کامران از عقل اوری و سعادت یاوری کند و در مقام ملاقات و تدارک در آمده کمر
سلوک خدمتی بر بندد هر آینه رخنه بسته میگردد و [illegible] از آنجا متوجه لاهور شده میرزا عسکری
سنبل شتافت و میرزا هندال الور رفت و هجدهم محرم این سال قاسم حسین سلطان [illegible] بیگ میرک در
ساخته و ابا سعادت رکاب پیوستن یافت جمعی کثیر در ملازمت فراهم آمدند و در بیستم شهر مذکور از آنجا متوجه
سفر فرمودند و در بیست و دوم [illegible] نصیر بیگ هندال میرزا و میرزا [illegible] دولت حضور اقدس در یافتند و در بیستم
او حضرت جهانبانی در همین منزل نزول اقبال فرمودند اهل قلعه دروازه شهر را بر روی آنحضرت بستند و ابواب سعادت
بر خود گشودند و آنحضرت [illegible] و سعادت متوجه شده در اندک زمانی اهل قلعه را [illegible] فرمودند و در غره محرم سنه
شهر مذکور رسید و در بیست و هشتم [illegible] میر فقیر علی در اثنای راه [illegible] چون [illegible] در حوالی لاهور قریب
وادی دولتخان رسید میرزا کامران با استقبال آمده ملازمت کرد و آنحضرت در باغ خواجه دولت [illegible] نزول
لاهور بود بدولت فرود آمدند و میرزا هندال در باغ خواجه غازی که در آن ایام دیوان میرزا کامران بود [illegible]
و مضاف آن میرزا عسکری از سنبل رسیده در خانه امیر [illegible] نشست و در [illegible] سعادت [illegible] شمس الدین محمد که
بر کنار دریا دست داده بود آمده و بنوازشهای خسروانه سربلندی یافت و غره ربیع الاول [illegible]
در آن گرامی و میرزا و سایر ملازمان جمع آمدند و با وجود چندین اسباب آگاهی [illegible]
و [illegible] بر میان [illegible] نمی بستند و در هر چند گاه در ملازمت حضرت جمع آمده کنگاش میکردند و بر اتفاق و یکجهتی
عهد و پیمان می بستند و اکابر و معارف [illegible] گواه میگرفتند و اکثر اوقات خواجه خاوند محمود برادر خواجه عبد الحق
و میر ابو البقا داخل کنگاش می بودند تا آنکه روزی جمیع میرزایان و اعیان دولت [illegible] جمع شده بر اتفاق و یکجهتی
تذکره نوشتند و تمامی اولیا و اعیان گواهی خود را بران بخط [illegible] ثبت نمودند و چون [illegible] باختتام رسید
شروع در کنگاش کردند آنحضرت در هر باب [illegible] و کلمات ارجمند فرمودند و بر زبان گوهر افشان گذشت که
وخامت عاقبت طائفه که از جاده قویم اتفاق عدول کرده اند بر همگان روشن است علی الخصوص [illegible]
چون سلطان حسین میرزا و فرزندان او [illegible] با چندان دولتی
مستقل و [illegible] موفور از بی اتفاقی برادران ملک خراسان که چندین سال [illegible] دولت میرزا بود در
اندک فرصتی مورد چندین حوادث گشته [illegible] اشغال یافت و از جمیع فرزندان [illegible] میرزا که بودم

رفت اثری نماند و همه فرزندان میرزا بایسنغر و افواه خواص و عوام مطعون و ملوم شدند چون کسی که ساکنان
فردوس مکانند مهد هندوستان جد بنیو سعت را چه شفقت گرفته اند اگر از پا افتاد و ما با آن از خطه تصرف
برآمده بدست ناکسان در آید دائما ایشان ما را چه گویند اکنون درین باب سر رشته تفکر را باید برد و
از گریبان عبرت بیرون باید آورد تا در میان خلایق سربلندی حاصل آید و موجب گرد آوری رضای ایزدی
گردد هر یک از ارباب عهد و پیمان و اصحاب مواثیق و ایمان حیفی عمده قربت را فراموش کرده هر یک مقتضای
هوا و هوس حق و حرف سرگشت میرزا کامران گفت آنچه بخاطر میرسد آنست که پادشاه و همه میرزایان
چند روزی چند در جبال سر برند و اهل و عیال تمام مردم را عزم برده [illegible] بکابل برم و جا نفتی ساخته
باز آمده ملحق گردم و میرزا هندال یادگار ناصر میرزا گفته که بالفعل جنگ با افغان صورت نمی بندد و
مناسب آنست که بجهة دیگر رفته آن ولایت را بدست آوریم و بقوت دیگر آنست را تسخیر کنیم و چون این دو
جهت منتج شود کار را به نظام آید تخلیص این ملک بآسانی میسر خواهد شد میرزا حیدر گفت مناسب آنست که تمام
میرزایان آنانکه مبارک و امیدها را محکم ساخته بنشینند و من متعهد گردم که با اندک نفوس در دو ماه کشمیر را
مستخلص سازم و چون خبر گرفتن کشمیر رسد هر کس متعلقان خود را بکشمیر فرستد که مانعی محفوظ از آن است
چهار راه میباید که شیرخان برسد تا دو سه ماه جز بر آنها که اعتماد محاربه آنست [illegible] هندوستان نمیتواند رسید
و در اندک فرصتی لشکر افغان ویران خواهد شد چون زبان اینها با دل موافق نبود سخن تمام نشده خرخشه
نحس در میان می آمد و آنحضرت [illegible] از چند منقول بود که شاید میرزا کامران از اجماع خود [illegible]
سره رای برگشته در مقام صفا آید میرزا از سخن خود برنگشت بهملکی همت او آنکه هر یک بطرزی در [illegible]
شوند و خود بکابل رفته گوشه عشرت را غنیمت شمارد [illegible] و دیگر خان اقبال
بخشش امروز افزوده و را سپه [illegible] هر دم از موافقت مرد دیگر [illegible] مسعودی برالم و از
ملک دیگر نمی برسکه مخالف اگر [illegible] و از رای باطن اساس [illegible] استوار میکرد تا آنکه از [illegible]
رای قاضی عبدالله صدر خود را پنهان پیش شیرخان فرستاد که رابطه وداد استحکام داده و بنیان محبت با او [illegible]
و کام خود را از مدد دشمن جوییده و مضمون مکتوب نوشت که از [illegible] مقرر دارند و از اندک زمانی
کارهای شایسته بتقدیم رسانم شیرخان نیز ازین واقعه [illegible] آمده قدم پیش نمی نهاد و این قضیه را از
مسامرت [illegible] خود می شناخت و اندیشمند بود که اگر [illegible] مبادا کار [illegible] و از جمعی که در لاهور همی شنیدند

متوهم

متوهم بود که اگر پیشتر رود مصلحت نیست و کمال هراس داشت درین اثنا [illegible] که پادشاه [illegible] فطرت
شرارت جبلتی داشت رسید شیرخان که مدار رشد او بر روباه بازی بود همه را اکرام در یافت و از
مژده آنکه بلاهور از دل شده و جواب موافق مدعای میرزا گفت و این سبب شد تا نقض عهد آمدن مخالف نمود
و مقدمات خذلان در میان آورد و شیرخان حیله سازی را با وی همراه ساخت تا در جمعیت میرزا کامران کاهی
یافته باز گرده و میرزا کامران فرستاده شیرخان را در باغ لاهور [illegible] داشت و حضرت جهانبانی
را التماس کرده آورد و بار دیگر میرزای کوته اندیش از جهان پا سعادت را همین شیرخان فرستاده در این [illegible]
[illegible] بکنار دریای سلطانپور رسیده و حرف دولتخواهی در میان آورد و شیرخان را برگشتن [illegible] ساخت
درین اثنا مظفر ترکمان که [illegible] سلطانپور [illegible] تعیین شده بود توقف عرض رسانید که لشکر از آب
سلطانپور عبور کرده [illegible] برادرزاده من که [illegible] صورت از معتبران درگاه بود [illegible]
جمادی الاول [illegible] حضرت جهانبانی را چون داعیه کشمیر تصمیم یافته بود جمعی را همراه میرزا حیدر ساخته میرزا پیشتر از خود به
کشمیر فرستاده و در آن هنگام که میرزا کامران [illegible] میرزا حیدر را از جانب خود
حکومت [illegible] خواجه حاجی [illegible] امرای کشمیر [illegible] مخالف [illegible] نمود
لاهور آمده بودند که با یکدیگر [illegible] میرزا حیدر لشکری از میرزا کامران گرفته ولایت کشمیر را [illegible] خود [illegible]
میرزا حیدر [illegible] آرزو صورت نیست [illegible] که میرزا هندال خطبه بنام خود ساخته [illegible]
میرزا کامران از حدود لاهور بدار الخلافه آگره توجه نمود میرزا حیدر [illegible] دارالخلافه لشکری [illegible]
که از عمدهای میرزا کامران بود ترتیب داده فرستاده که [illegible] امرای کشمیر که [illegible] ولایت کشمیر را
[illegible] آمده با با جو جنگ [illegible] نموده تا آنکه [illegible] زخم [illegible] بوده
و [illegible] عالم [illegible] امرای کشمیر در حدود نوشهر و راجوری [illegible] جبال [illegible]
می بودند و از [illegible] میرزا حیدر [illegible] مستولی [illegible] تسخیر کشمیر و میرزا آن خطوط [illegible] عرض
جهانبانی [illegible] و خاطر اقدس [illegible] روز بروز [illegible] ملک دلکشای کشمیر شوق می افزود [illegible] داده
که اولا میرزا با جمعی نوشهر رود و اکثر امرای کشمیر که [illegible] تسخیر [illegible]
که [illegible] خواجه کلان [illegible] امرای [illegible]
فردوس مکانی بوده [illegible] احوال و [illegible] خواجه کلان [illegible]

حضرت جهانبانی خود بدولت و اقبال متوجه آن صوب گردیده آنحضرت در کنار دریای چناب بودند که میرزا کامران و
عسکری میرزا با خواجه عبدالحق و خواجه خاوند متوجه کابل شدند و محمد سلطان میرزا و الغ میرزا و شاه میرزا از حدود
ملتان صحبت تفرقه شنیده بر لب دریای سند بمیرزا کامران ملحق شدند و در غره رجب نهصد و چهل و هفت حضرت جهانبانی
را که عزم رفتن کشمیر مصمم بود میرزا هندال و یادگار ناصر میرزا و قاسم حسین سلطان ابرام نموده بجانب سند بردند خواجه
کلان بیگ که همراهی جهانبانی در سیالکوت قرار داده بودند از سیالکوت رفته بمیرزا کامران همراه
شدند و سکندر توکلی خود را از کوه ساره گذشته بود و در رجب نهصد و چهل و هفت که حضرت جهانبانی با میرزایان
متوجه سند شدند بعد از چند منزل هندال میرزا و یادگار ناصر میرزا از بی تاملی باغوای بیگ میرک که از
ملازمت جدا شده با ایشان پیوسته بود راه مخالفت پیش گرفته از آنحضرت جدا گشتند و درین ایام قاضی عبدالله
با جمعی از افغانان رسید قراولان میرزا هندال را شکست داده میرزا گرفته پیش میرزا آوردند افغانان سید نور کابلی
رسیده نه و عبدالله بهره بخت که بعضی چند از مرتبش نفور مانده بود شجاعت میرزا با دوست از سپاه کجا یافت
یافته تا مدت روز میرزایان در تیه حیرت سرگردان بودند و هیچ نمی دانستند که چه کار کنند و کجا روند از بخت
و سعادت جدا گشته و مصاحبی دولت را که داشتند مفقود کرده راه مقصود را گم کرده مانده و متحیر گشته و حضرت
جهانبانی براه دشت متوجه بکر بودند و تحمل مصائب براهی پر شدائد آن ویرانه نموده هیچ جانه سپرده توکل
زاد توکل علی منازل و قطع مراحل میشدند تا آنکه روزی آواز نقاره رسید و بعد از تحقیق ظاهر شد که از دو کروهی
میرزا هندال میرزا و یادگار ناصر میرزا قدمی در وادی طلب میزدند و حضرت جهانبانی میرزا ابوالبقا را که از همراهی
میرزا کامران جدا گشته در پی کورنش حضرت موکب عالی و جلیس محفل اعلا بود پیش میرزایان فرستادند تا از مستقر
اشرف موکب اعلام دهد و بسعادت تحصیل بخش خود از آنکه میرزا یا میرزا باستسلام همه جانب جهان بخشیده میرزا و آثار
علا میرزایان را شنیده بر سر خجسته جبولی ملازمت و سعادت مرافقت رهنمون گشت و با اتفاق متوجه ولایت بکر شدند
رخورصحان و فوجی عظیم افغانان از دنبال می آمدند هر چند لشکر ظفر قرین نواب اشرف بود بحکم دل خلل کرده
و در اوایل شعبان که اردوی والا بجوار سید امیر سید محمد باقر حسینی که از اجله سادات و علمای عهد بود نزول نموده
حالتی بجا وقوع شد و آنحضرت بزبان ادا ... عظیم فرموده و چون علم کون و فساد نتیج ال... شمسی اگر چه شمسی
رجا نقصا که سلسوی واقع ... نظام ... ترتیب داده بحکم ایزدی راهی گشته و چون نزدیک بوطن بکسوی اگاه که
از زمینداران و ... ایشان آن سرزمین بود و بحمیم اوقات جلال شده فرمانی ... و قشون القاف و طعنه ... محبوب

ملک محمد بکاول را که ملک فرستاده و او را بخطاب خان جهانی و علم و نقاره امید وار ساخته و در باب
دولتخواهی و خدمتگاری و فرستادن غله بار دوی معلا امر فرمودند بخشوی لنگاه استقبال فرستاده نموده سلیمات
بجای آورد و با خرام پیش آمد اگر چه بخت یاوری کرد که آمده سعادت زمین بوس دریابد اما از آنجا که شده بود
فرمانبرداری نموده سعی تمام رسانید هم کشتی ... فرستاد هم بود اکثر احمر براه کرد که اردوی همایون بعسکر و الا
آورده فرود آمدند و کشتی بسیار سامان نمود که از آب عبور فرموده متوجه بکر شدند و یادگار ناصر میرزا ابن میرزا
همراه اردوی همایون پیش میرفتند و در بیست و ششم رمضان نهصد و چهل و هفت رایات علیا بجهت تدبیر رسیده و پیش از آن
به چند روز قاضی غیاث الدین جامی را که از اهالی بابر دو دمان علیا داشت و فضائل و کمالات متحلی بود بمنصب
صدارت ممتاز فرموده و چون توفیق ایزدی چنین بود ... سفر قطع نموده بجهت دو منزل شد قصبه لوهری که در کنار
دریای سند رو بروی بکر واقع شده است منزل جنان جنات مالک آنحضرت نقش خود در باغی که جوالان
منقصه در نزاهت و لطافت به باغ ... ارم است نزول اجلال فرمودند عمارات و لشکر که در آنجا تهیه بوده بدانها ... اند
حضرت جهانبانی رونق بلند رفت و بر سابقین و منازل علیا زمان رکاب دولت تقسیم یافت میرزا هندال را حکم
کرده که نشسته گرفته آمده و بعد از چند روز از آنجا گذشته منزل کرد و یادگار ناصر میرزا پس تر بوده از و کنار آب منزل
گرفت سلطان محمود بکری که از نوابع میرزا شاه حسین بیگ ارغون بود ولایت بکر را درین قلعه استحکام داده بخود
و کشتیها را از سطوت آب برده در زیر قلعه لنگر کرده و این شاه حسین بیگ والد میرزا شاه ارغون است که چون حضرت
گیتی ستانی فردوس مکانی قندهار را از دست بر گرفتند او هم در قندهار و تمامی این ناحیه را تصرف خویش آورد
چون موکب عالی بایدن قصبه بهری فرو رود و نوبت منشور علیا سلطان محمود فرستادند که آمده از سعادت آستان بوسی
ثابت قلعه را به علیا زمان و درگاه سپارند و او معروض داشت که من نوکر میرزا شاه حسینم و داوم که او علیا را آینده
من در آمدی نکند خواهم که این سنه بیه نیست و در حفظ قلعه سپردن حسم سزاوار نه و مثال این آیه فرموده حضرت مستقر شده
امیر طاهر صدر و میر سمندر که از علیا زمان معتمد بودند پیش میرزا شاه حسین بیته فرستادند و بمواعید عنایات شرف امتیاز
بخشیدند میرزا شاه حسین فرستاد و اراد آداب و بسیار شیخ میرک را که از نقباه شیخ بوران بود و حاجی اغوی از قوم
شیخ مذکور اراده و اعتقاد داشتند برسم رسالت با پیشکش لایق بحضور اعلیحضرت پادشاهی فرستاده و بکاه معلی فرستاده
و عرضه داشت نمود که ولایت بکر بم محصول ... و ولایت جاجگان در معموری آباد و آزادی گرفتن از عوض بسیاری علم
ملازمت مبارک آنست که عنان عزیمت به آنصوب معطوف سازند و اگر از آن طرف آیند که در همراه سپاه دولت اراده خواهد بود

و جمعی که بخدمت نزدیک خواهم شد دولت عمیق قرین و سعادت همنشین آمده که آنحضرت را نجیه و نزول اجلال ازو فی
داشته آمد و مهر و توریح و غمها زایل کرده بسعادت یکباب بسر افراز خواهد شد و محسوس است که چون تعز
ب طلب من مستعد کردم باندک توجه حضرت ملک گجرات در حوزه تصرف اولیای دولت خواهد آمد و بعد از انتظام
مهام هندوستان بدست خواهد نهاد آن ماجرا فرد حقوق العقوق مبدل ساخته و از روی کرم و بر در آمده
نمای ان ارتفاع رایات شده را جلوه میداد و آنحضرت میرزا هندال را کاتب بانزد آمده و تعلیق فرموده تاج سیاه
خود نیز بجهگاه میر یاسر برده کرفت به حاکم شده راه سعادت پیش گرد و درین ایام خجسته سرا و آواز میرزا هندال
بیورت او بجه بود پایان تشریف از زانو داشتند و تقدیم دولت فرا پایه سعادت از سر شده کردند چون زمان ظهور
نیر اقبال و طلوع نجم جلال که از پرتو جمال صورت و معنی و حسن آوازی کمال دینی و دنیوی است نزدیک رسیده اسباب
حصول این نتایج عظمی را آماده جود این عطیه کبری از زمان آماده تر میگشت که تمنیص فیوم آن نور پرور دانه دی
دیده و انتظار چندین هزار ساله هوشمندان عالم بالا روشنی پذیرد و مشام امید زمانه از پرتو مقدم نور آن ذره آیل
خلافت ضیای صبح سعادت گیرد آن بود که درین یورش خجسته آنچه شرفتر ترین زمانه و در بهشت جلال در حرمت
حضرت مهد علیا قدسی انتساب مریم مکانی را که فروغ عفت و طهارت و نور سلطنت و دولت از جبین مبین او هویدا بود
بآیین پادشاهی هر پرورش نیز لله در حباله عقد در آوردند و جشن اقبال آراسته و از خزینه انجام نقد با برق ادرار
ریختند و انهار انعام و دولت امر ورد و معمور ساختند و خواجه کبری حاجی دریان و سعادت پیرا کمال نزدیک عزت
بجا آورده و از انجا همعنان دولت و اقبال متوجه اردوی معلی و جهود و بکر که مخیم سعادت بود رفته رفته از سیه ورزی تا فی
گرانه غله و دور از ولایت [illegible] آوازه پیوسته در خواطر مرزبانان که اهر کار جمعیت [illegible] شنهای کشت [illegible]
نادرست که [illegible] گوارا و مطبوع توانند بود و مسلم است تا آنکه میرزا هندال [illegible] ناصر میرزا
که پیوسته در باطن در مخالفت بود بهمراهی قراچه خان که از جانب میرزا کامران ایالت قندهار داشت بر آشفته توجه از
دکش [illegible] ناصر میرزا فرستاده و از رفتن خود طلبیدن او اعلام شد چون این خبر مسامع قدسی آنحضرت رسید از روز
شنبه هجدهم جمادی الاول سنه [illegible] میر ابوالبقا تشریف برده صحبت [illegible] بترغیب و نصایح
خدمت میرزا [illegible] ناصر میرزا برسم رسالت فرستاد که میرزا را از خط کاه خطاهای [illegible] آید [illegible]
رفته میرزا [illegible] سعادت آمیز [illegible] آورد [illegible] باز آورده [illegible]
عقیدت [illegible] خوانده [illegible] با دولت [illegible]

و همه ازین درسخگاه خود مکاری و جانسپاری بت قدم ثابت فرموده اند که چون هندوستان فتح شود [illegible]
باشد و چون بکابل نزول اجلال واقع شود غزنی را که مرجع و موضع [illegible] آنحضرت [illegible] و در مملکت بود داده [illegible]
فرموده بودند با وتعلق کرد روز چهارشنبه میر [illegible] رسالت تقدیم رسانیده مراجعت نمود مردم قلعه که از [illegible] مضطرب
شده جمعی را بر کشتی فرستادند و بر میر تیر باران کردند زخمی کاری بمیر رسید روز دیگر ازین عالم بعالم بقا پیوست
حضرت جهانبانی را ازین واقعه غم اندوز رقت تمام روی داد و تاسف عظیم فرموده و بر زبان حقایق ترجمان آنحضرت
گذشت که از مخالفت و سرکشیهای برادران و حق ناشناسی [illegible] پرورده و بیوفایی یاران [illegible]
از دست بیرون رفت و چنین کلفتها روی نمود [illegible] آن حوادث [illegible]
منتبه شده و الحق بزرگ میر جمعی قدر بود که از روی قدر شناسی فرموده لیکن چون [illegible] جهانبانی خود دور
و عقل حق شناس و دعوت بهاده [illegible] بود و در چنین مواقع که انموذج نشاه بزرگان دینی و دولت است اهل عقل
کامل بوده بر مقام تسلیم گرائیده و هر آینه در امثال این سوانح دانش [illegible] مردم را پای اختیار از جا میرود و کمند
خدا پرست با عقل خداداد مشورت فرموده بر رضا گرائیده و اگر بواسطه هجوم عوام و استیلای طبیعت [illegible]
نتوانند رسید جزع و فزع [illegible] عالم صورت که گذشته [illegible] آنحضرت
اگرچه مقتضای بشریت در اول حال قدری [illegible] احوال و هموم شدند لیکن برهنمونی عقل کامل که [illegible] خدا
شناس در گلستان رضا و تسلیم گلدسته [illegible] و میوه چین گشتند و سوانح گونا گون گشته بهبود را [illegible]
دانستند [illegible] حقانی [illegible] این حقایق شده [illegible] عنان بخشش [illegible] میرزا
[illegible] آب عبور نموده به سعادت ملازمت حضرت جهانبانی در یافت آنحضرت او را بر روابط مهربانی [illegible] و در
[illegible] فرستاده حاکم ته را رخصت داده [illegible] فرستادند که آنچه التماس نموده بود [illegible]
قبول [illegible] از روی عقیدت آمده ملازمت کند [illegible] در میان [illegible] از
[illegible] صدق [illegible] بود پرتو وقوع نمی یافت تا آنکه حضرت جهانبانی [illegible] میرزا [illegible]
[illegible] ماه جمادی الآخر سنه [illegible] فرمودند [illegible] آب که [illegible]
روی با دل نهاده ارتفاع علامت و حصول [illegible] بدرجه اعلی رسیده بود [illegible] فرموده
نزدیک قلعه [illegible] برادر [illegible] خان [illegible] برادر بزرگ [illegible] خان و جمعی [illegible] نفر
بر کشتی سوار [illegible] که جمعی از قلعه برآمده [illegible] نمودند [illegible] اتفاق [illegible] کشتی برآمده [illegible]

مخالفان دیگر رو بگریز نهاده بقلعه درآمدند چندی از شیران بیشه مردانگی در قلعه درآمدند چون
از کومک نا امید بودند مرحمت نموده بار دو محفی گشتند و در معظم رجب حضرت جهانبانی بدولت و اقبال سیوم
سوار از محاصره فرمودند پیشتر از آنکه موکب عالی بگرد قلعه نزول فرماید مخالفان حصار چندانی عمارات حوالی
قلعه را ویران ساخته بودند در ایام محاصره حاکم تته پیش آمده میرزا را گرفت و نگذاشت که غله باردوی ظفر قرین
رسد از امتداد محاصره و کم رسیدن غله معسکر اقبال فرودهای بی‌تحقیق راه گریز پیش گرفتند تا آنکه مردم
کلانتر اکه خان حسن تا بهار برده شده پای صبر از جای لغزیده چنانچه میر طاهر صدر و خواجه غیاث الدین حاجی
مولانا عبد الباقی برخاسته باردوی حاکم تته رفتند و میر برکه و میرزا حسن و ظهیر عمار ولد فقر علی بیک و خواجه محمد علی بخشی
نزد یادگار ناصر میرزا شتافتند درین اثنا بمسامع علیه رسید که منعم خان و فضیل بیک و جمعی دیگر اتفاق نموده میخواهند که
خود را بر کناره کشند آنحضرت از روی احتیاط منعم خان را که سرکرده آنها بود مقید ساختند [illegible] که بر وقوع پیوسته
شرح شمه از احوال یادگار ناصر میرزا پرداخته میشود چون آنحضرت او را بگذاشتند او سهور را جای اقامت
خود ساخت دوم مرتبه مردم قلعه برآمده غافل بر سر میرزا ریختند و خواجه غازی از جانب میرزا مردانگیهای بیش
حکیب ظهور آمده در آن اثنا برآمده محمد علی قاپوچی و شیر علی که هر دو منعجان قرابتی داشتند مردانه شربت خوشگوار
شهادت در کشیدند در رکب زمین جنگ صف کردند در آنجا مردم میرزا الحمد لله دستبردی نمودند که قریب بسعید
چهار صد کس مخالف را بقتل آوردند و آن رکب تفتیده بخون قاسدلی خون ارقها سیراب شده الحال این
فرو گرفت که دیگر اراده پیش دستی نکردند و میر شاه حسین پیشتر از آنچه در تعبیه ارغون بخود قرار داده میرزا را از
راه راست بیرون برد و یار قلم مهردار خود را پیش او فرستاد که من پیر شده‌ام و غمخواری ندارم صبیه خود را بتو
نسبت میکنم و خزاین بتو میسپارم و روزی چند که از حیات مستعار باقیست رایگان ازو بدنیم و باتفاق
ملک گجرات مسخر خواهد شد الغرض آن ساده لوح بمواعید کاذبه عز توقف فریفته و از سحاف عقل و عواقب
فکر داغ بیوفایی در جبین حال خود نهاد و اگر ذره از مروت و شمه از فراست در جبلت او تعبیه بود بر قول مردی
موعید هرگز قدم در دایره بیوفایی ننهاد و برخیال غرض و نخوت [illegible] ساخت این آتش هوس [illegible] حقوق ازلی
سربلند میداشت و چون حضرت جهانبانی عزیمت لشکر دیده و کسی پیش یادگار ناصر میرزا فرستادند که خود بر سر حاکم
تته که سر راه گرفته بزودی برسانند تا معسکر اقبال از تنگنای ضیق [illegible] میرزا از جهالت [illegible] اما
باس ظاهر نموده لقدر پیشخانه خود بیرون فرستاده در [illegible] برهان خیال خام تعلل مینمودند درین اثنا

جهانبانی شیخ عبد الغفور را که از نسل مشایخ کرستان بود و آنحضرت او را یکی از مریدان خود ساخته بودند فرستادند
که اهتمام نموده میرزا را بزودی بیارد این سعادت چنانچه گفته‌اند مصرع کین ره که تو میروی بترکستانست
بجودی کرده بر عکس مدعا چندان سخنان ناشایسته خاطرنشان میرزا کرد که در ارکان عزیمت میرزا
خلل تمام راه یافت و پیشخانه را که بیرون فرستاده بود برگردانیده و عذرهای نامربوط فرستاد چون عموم
حضرت جهانبانی شد روزگار معجبان بر سر ناسازگاریست و بکلی معسکر اقبال از اندازه میگذرد توقف درین
قلعه مناسب وقت ندیده بتاریخ هفدهم ذی قعده بجانب بکر و لهری توجه فرمودند و در خلال این احوال از اعمال
نامرضیه یادگار ناصر میرزا آن بود که باغوای حاکم تته کمدم و ماله که از زمینداران دولتخواه بود او را پیش حاکم تته فرستاد
تا آن حق ناشناس را بجرمیه توقف آنحضرت بقتل رسانند و آنحضرت این عمل ناشایسته او و همه مثل آن را که ازو در
همواره در مقام مدارا بودند که شاید بر صحیفه احوال رقم [illegible] کشیده در مقام تدارک درآید چون رایات عالی بکبودی
لوهری رسید یادگار ناصر میرزا با جمعی خود [illegible] اردوی معلی توجه کرد آنحضرت از شنیدن این خبر الغوث [illegible] و
اقبال سوار شدند هاشم بیک که از معتمدان خیراندیش میرزا بود از نوکری شفیع آگاهی یافته بسرعت خود را بمیرزا
رسانید و جلو میرزا را منعطف گرفته [illegible] انواع سرزنش نمود و سرزنش گفت که مگر راه و رسم مروت
و شرم و آداب آزرم از عالم برافتاده چنین سبکسری کردن با ولی نعمت خود برابری نمودن در کدام مذهب و ملت
کدام قانون عقل و حکمت رواست نظم نیکو مثلی زدند آن سپهدار : کاندازه کار خود نگه دار : بر پایه قدر خویشتن
نه پای : تا بر سر آسمان کنی جای : هر مرد که شغل خویش بگذاشت : بر خورد ز هر چه در جهان کاشت : اهمال [illegible]
هرچند [illegible] میرزا را [illegible] لهری باز آورد و در [illegible] جمعی کثیر مثل [illegible] و سلطان را [illegible] از حضرت
جدا شدند و بجانب یادگار ناصر میرزا آمدند مقتضای فحوای حکمت الهی و وفای مصلحت [illegible] نامرادی یا
چندین اسباب مراد سرانجام می‌یابد و دولت یار [illegible] نقش مراد [illegible] و عیار جوهر نامرادی [illegible] اخلاص
لشکر و بیمروتی برادران و بیخودی اقربا و ناسازگاری روزگار مشاهده [illegible]
دریا دیده رهروان راه صفا [illegible]
از [illegible] اخوان زمان [illegible]
اندیشی که در شدت [illegible]
اراده نموده بعرض [illegible]

کننده که با راه اعراض صوب فرستاده لاف بندگی زده است و لشکر و سامانی دارد ظاهر آنست که فرمان منت
شمارد و در رکاب دولت بوده مصدر خدمات پسندیده گردد بتدریج آنچه مکنون ضمیر خاطر او بود از صورت
وقوع یابد حضرت جهانبانی خواطر ارباب اخلاص الکام گشته بآنحضرت توجه فرمودند و منشور عنایت منقش بطغرای
مصوب ابراهیم ایشک آقاسی بیادگار ناصر مرزا فرستادند که شاید بر اعمال شنیعه خود واقف گشته بمسلک نیک
سپرده باشد و از آیین شقاوت بازآمده اختیار سعادت مرافقت نماید و در آن فرمان عطوفت نشان
این بیت رقم زده کلک عنایت شده بود بیت ای برخیار چو مه چشم و چراغ دگران * سوختم چند
شوی مرهم داغ دگران * مرزا ابی نموده بمقتضای بخت بیدار نداشت نصیحت در مزاج او کارگر
نشاید سبحان خام طمعی طرفی بیوفایی اختیار کرده در حدود لهری تقاعد نمود حضرت جهانبانی غره ماه
محرم سنه نهصد و چهل و نه بجانب اچه نهضت فرمودند و از آنجا هجدهم ربیع الاول بجانب بکر و عنان
انعطاف دادند و در چهاردهم اثنای ... دور اول نزول اجلال فرمودند و در حسن ساحت و حاصل آن
مضرب سرادق رفعت اعتصام شد و هفدهم ربیع الآخر در دوازده کروهی بکر نزول اتفاق افتاد و در اثنای
راه دور ... قبل از ... و ... خاطر او اطلاع یافته ...
نمود و بعرض مقدس رسانید که هر چند مقدمات اخلاص ... اما ظاهر آنست که بر توصیق ... باشد
حرم راهت اقبال نزدیک ولایت او رسید سکانی ناگوری که از معتمدان مالدیو بود بعنوان سوداگری
در اردوی معلی رسیده الماس گرانبها را در مقام جستجوی خریداری در آمد چنانچه از او و شاع او و حق تمام
تمشید حضرت جهانبانی فرمودند که بابی شتری فاطر شان کنید که امثال این جواهر گرانبها بجز بدیهم
بالکوهر نفیس آمده است افتد که راه جهان آرای ... باشد تا انجا ... والا
کامل شود و بالجمله از آمدن مرور اندیشه تر شده ... کنند و باز از روی حزم و
احتیاط کرده ... حضرت ... راه عمل ... که
مبادرت خود را بانجا رسانند و آنچه بوقوع ... بعرض ... نماید از محال ...
بشارت معهود نمایند اسارت ... فرستاده ... را باهم گرد ... ملازمت
خلاف ... خضر ... موکب عالی از قصبه بهکور که در ... کروهی ... مالدیو
... در منزل ... نزول اقبال فرموده بود که ... رسید ... خضر ...

اشارت کشف حقیقت شد و عاقبت بصوب نیز انجامید که از بیشتر آن سیه بختی تیره روز کار مکر و غدرت
و جمعی کثیر را بعنوان استقبال متعین کرده خیالات باطل در سر دارد و آنحضرت عنان عزیمت بصوب جلو دی
منعطف گردانیدند اگر چه گروهی از مردم بر جنبه که مالدیو در بهانه حال در مقام خیر اندیشی و خدمتگاری
بود آخر بواسطه اطلاع بر جمعیت سپاه و قلت لشکر از خیر اخلاص برگشت یا بواسطه موعید و مواعید
شیر خان و ملاحظه استیلای او بالنسبت بحضرت او از عنایت و خدمت بر بهر تقدیر راه هدایت و سعادت
از دست داده ورق اخلاص گردانید و جمعی اتفاق دارند که از مبدا تا مختتم اظهار بندگی نمودن او مخفی
بموده فرستادن بالکل مبتنی بر نفاق و شقاق بود القصه چون در آن مقام جهان آرایان کار
نقد بر در آرایش کار دیگر بودند هر کاری که پیش گرفته میشد بنظام نمی انجامید و از هر جا که خبر نیکی
امید بود شرارت و بدی بظهور می آمد چون زرانده دوی این سپاه تا سر منزل تجربه رسید و تحقیق
این نادرت در پیشگاه خاطر ... ظهور یافت ترودی بیگ خان و منعمخان و جمعی دیگر از ملازمان موکب ... را
حکم شد که پیشتر رفته سر راه بدست آن گرفته نگذارند که باردوی معلی بی جرأت نهاده دست اقرار سابق
و همچنین ملاحظه کرده می آمده باشند و اگر قابو باشند دستبردی نمایند و آنحضرت با معدودی از جانسپاران
حسب کرد و در مخدرات سرادق عصمت روان شدند از سپاهیان ظهور بیگ و شیخ علی بیگ و ... بیگ
و ... حلاجه ... بیگ و جمعی دیگر بودند که مجموع عدد ایشان تا بیست نفر میکشید و بعضی از غلامان
خاص و ... شاگرد ... و ... از ... سعادت ... تاج الدین و مولانا حامد منجم در رکاب نصرت
قباب حاضر بودند چون موکب عالی از پهلوی ... گذشته بیابان رسید فوجی از مردم مالدیو نمودار شد
و امرایی که بدفع آن مردم تعیین شده بودند راه گم کرده بطرفی دیگر افتاده بودند گروه مخالف
را یاب ... حضرت ... رسیده ... شکوه و جهان شجاعت بودند پای ثبات در دامن تمکین و قار
در آورده باعمل خدا دادی خود مادر زاد رجوع فرمودند و ... آن اسپان ... از مردم خیل ...
داده بر فوج ترتیب فرموده رو بغنیم آوردند ... علی بیگ و ... چهار دیگر از برادران ... اسلحه
پیشتر شده بر فوج مخالف که در ... آمده بودند تاختند تا ... بود و بر ... جمعی کثیر از مخالفان بقتل رسیدند و بتایید ایزدی و لیای دولت ظفر یافتند حضرت جهانبانی
بعد از ادای ... متوجه ... شدند و غره جمادی الاول ... موکب عالی شد در ... منزل ...

راه گم کرده بودند و از راه حیف بجروح خاطر شده سعادت ملازمت دریافته گرد موکب والا را توتیای چشم اقبال
خود ساختند. رای جلیر که رای نوکری تمام داشت از بیند و قتی در مقام بدمردی آمده و کول آب را
گردا گرد موکب بادشاهی که محنت جول کشیده و از بادیه سراب درین مرحله خوار رسیده بود از آبها در آورد
با سه شتران به جنیت پیش آمده دستبردی نمودند و آن گروه بی شکوه را اسکتی داده از آنجا نهضت
فرموده متوجه حصار فیض آثار امرکوت گشتند و هم جمادی الاولی از عرش سعادت و نگاه آب آن حصن حصین
که مطلع نیر جلال و مخزن گوهر اقبال است شرف نزول ارزانی داشتند حاکم که مازی نام داشت قدوم عالم آرا
افتخار خود دانسته خدمات شایسته بتقدیم رسانید و از برکات وجود مقدس شاهنشاهی که حیرت افزای دیده‌ها
گشت آنکه درین هنگام سعادت بخشش که حضرت مریم مکانی با آن یگانه کارخانهٔ تکوین حامله بود روزی که در
حوالی در آمده گرم رفتن بودند میل آتش بار شده در آن صحرای بی‌آب دانه که نشان غله و سواری نمی‌رسید منقضان
بارگاه مقدس حیران ماندند که ناگاه بعضی اعیان جواری بزه و خشی آورد حیران او را در بارگاه مقدس جمع در ساعه در
مقام برآوری شدند ناگاه در میان طرف انار کلان سیراب بهم آمده همه خوشحال گشتند و حضرت جهانبانی
در حیرت فرو شده حمل بر کرامات نمودند روزی چند در آن سرزمین دلکشا توقف افتاده در اینجا نزدیک رقمان
و جمعی دیگر که مال و منال و اسباب و اشیا را که همه بدولت ابد قرین بهم رسانده بودند در چنین عسرتی درشت
از آنحضرت با وجود اظهار طلب ودیعه داشتند باتفاق رای امرکوت گرانیدند آنحضرت از کمال مروت و فتوت
ذاتی عنایت مهربانی و الطاف بعضی از اموال ایشان بجهت مخرج ملازمان رکاب نصرت انتظام برداشته قسمت
فرموده و اکثر امرا بهمان نسبت قوم بی تنگ حوصله باز دادند سبحان الله از یمن برکات ذات قدسی صفات
شاهنشاهی ظل اللهی گردن اعنای زمانه در قبضه اهل روزگار در قبضه کمند ارادت و اخلاص آمده اکثری در آن
روزگار امرای عظام و اعیان کبار با ذره درجه اخلاص مشرف نموده بودند و در حال که از برکات عنایت مساعی نهایت شده
بودند در چنین وقت احتیاج خدمت نمودند و امروز محرمان و دوران آستانه مکان بارگاه عبودیت را از محرمان سپاسداری
شوق عروج بر اعلا مدارج کمال اخلاص است اگرچه در مقام خطاب و عتاب باشند مکلف خاصان درگاه و مقربان اند.
او رنگ الالاین که تا اقرن و دهور انی برگزیده ایزدی را برای انتظام احوال جهان و جهانیان بر مسند امارت
و سریر خلافت سر بلند دارد و چون حضرت جهانبانی بواد جنت آشیانی در حجره مهاب نکمل داشت و وقت ظهور این
در زمان نزدیک رسیده بود بملاحظه اختیار ساعت سعادت شاهزاده رجب نهصد و چهل و نه بمواجب عقب تخت عزت

حضرت

حضرت مریم مکانی را با بعضی از جانسپاران در آن حصار دولت ... را جهان آفرین سپرده با بدول اقبال
بهشتر نهضت فرمودند درین هنگام که چشم امید سپید از شیاین شب انتظار بباز بود و در نا امیدی از روی
روزگار فراز شرف ولادت حضرت شاهنشاهی ظل اللهی روی نمود و در شب پنجم رجب نهصد و چهل و نه
آن نور پروردگار آلهی چنانچه شمه گزارش یافت از بطون کون بعالم ظهور آمد تا همه ماهی جهانیان شادی حاصل
و دل حضرت جهانبانی که آتش زده کلفت بود مرهم آسایش یافته و آتشکده خانه صورت نظام گرفت و اقفال
معنی جمعیت را به نظارگیان قدرت از تماشای طفل کامروا شوند متقلدان ملک صورت و معنی کامیاب گردند
فرد را صاحب بدید آید الطاف را انچه در ظاهر شود ظاهر را آراسته و باطن را نمایش آورده والمنة لله که بر حسب
امید شب دیجور فرقه را الحمد ساطع شد و شام اندوه را صبح شادمانی طلوع نمود آرزوی آسمانیان
برآمد آبروی زمینیان بیفزود چون این بارقه طلعت سوز و لامعه گیتی افروز آسمان قدس در آن گلزار زمین
پرده گشایی نمود و مژده رسانان تیز رو برسانیدن این نوید سعادت شتافتند و در اثنای راه که چشم
در رهی حضرت جهانبانی بظهور این لالکه غنچه نگران بود از این مژده جان بخش بکمال نیم ازدل شد و تحدیث
شکر پروردگار که در خارستان نامرادی گل مراد شکفانید و در تهی دستی ناکامی هزاران گلزار
بهار بجای آوردند و روان و بیرون جشن شادی ترتیب داده مشابه بر داختند و وضیع و شریف و غنی و فقیر
و خرد و بزرگ دست شوق اهتمام در پای عزت کوبان در آن جشن اقبال انکار مایه الطاف بیکران اشرف
افتخار یافتند بشرح این جشن عالی که عید آسمان و نوروز روزگار بود و حصول عهد عزت حضرت شاهنشاهی
موکب والای حضرت جهانبانی و بعضی سوانح دیگر که لطایف طغرای این منشور سعادت و عنوان انجمن اقبال
داشت در ابتدای این کتاب مستطاب اندراج یافته حضرت شاهنشاهی انتظام می یابد از ابتدای شرف
ولادت اقدس و آنچه نگاشته بنیاز کرده نموی است و سیرابه ... معنی بر اینجا و المنة لله
که احوال گرامی این سلسله ابدی انتظام نیز از آدم تا این دم بطن بطریق اجمال گزارش می‌یابد و تا مردود
نقاب از چهره تفصیل ملک بآید القصه از آنجا که عنصر مقدس حضرت جهانبانی حسب آیه محض مروت و فتوت
بود برای خاطر اصحاب اخلاص ارادت بخرید امر فوت داشته و انتظام عالم تعلق را که وجود سلاطین
مخصوص است در نظر دوربین آورده متوجه ولایت ... شدند و ... سرب قدر
این دولت بیدار که بخواب نتوان دید شناخته آنچنان تا شایسته پیش آمد اگر پاکمال جانسپاران

بارگاه سلطنت متوجه سند شدند که شاید حکام آنجا از خواب غفلت بیدار گشته تدارک گذشته نمایند چند
رای جهان آرا برین بود بهر حال بر حسب تقدیر صورت معاودت اتفاق افتاد چون موکب عالی نزدیک
بهکر رسید معلوم شد که ارغونیان در قصبه جون انبوه شده اراده مقاربه و محاربه دارند حضرت
جهانبانی شیخ علی بیگ جلایر را که با عقیده حقشناسی و اخلاص موروثی از زمان ارتفاع رایت دولت
جهانگیر حضرت صاحبقرانی علم امتیاز می افراشت با جمعی از دلیران و دلاوران پیش فرستادند و خود بر عقب
متعاقب نهضت فرمودند چون شیخ علی بیگ بموکب منصور قوی بود روی بمعرکه نبرد و شیر مردانه بنهاد
داد بندگی و جلادت داده در کم فرصتی هنگامه اجتماع متفرق و منهزم ساخت بنا بر حصول ظفر از برق
تیغ وافی کام برد سید و خورشید اقبال طلعت نوران عرصه عزت شد ساحت قصبه جون مخیم عالی گشت
درین قضیه رفیع عتبه ورود موج عزت حضرت مریم مکانی و مهد عظمت حضرت شاهنشاهی از جهار کوت
که مولد اشرف بود بسعادت و اقبال اتفاق افتاد چنانچه تفصیل این طراز از عنوان کلام معلوم شد و چون
این معموره بر کنار آب سند واقع شده و در کثرت حدایق و اشجار و لطافت فواکه و اثمار در بلاد هند و سند
امتیاز داشته و بعضی مصالح دیگر نیز ضمیمه آن شده بود چند گاه در ظاهر قصبه در میان باغی طرح اقامت
اتفاق افتاده و اطراف و جوانب بود شده با ارغونیان جنگ میشد و آنجا شکستهای درست می یافت شیخ
تاج الدین لاری که از منظوران حضرت جهانبانی بود درین ایام بدرجه شهادت رسید روزی شیخ علی بیگ
جلایر در ترددی جنگ شان جمعی را باخت تا جنبی فرد شده بود سلطان محمود بکری و جمعی کثیر بر سر آن
ریختند و تردد بیگ شان در جنگ مساهله نمود شیخ علی بیگ ثابت قدم ورزیده در آن عرصه از آنکه ناظم
نرم شیر مردان بود شکفته روی بشرب شهادت نامیه خاطر محمد بیگ حضرت جهانبانی از [illegible]
مخلصی بغایت مجروح شد و بعضی امور دیگر در میان آمد لاجرم دل از حدود بکر سرد ساخته اراده توجه بجانب
قندهار مصمم ساختند در خلال این ایام هفتم محرم نهصد و پنجاه بیرامخان از حدود گجرات تنها خود را به
سریر معدلت رسانیده مرهمی بر جراحت خاطر اشرف نهاد و موجب انس و الفت گشت و از غرایب آنکه
چون بیرامخان بعسکر اقبال رسید اول گذارش بجنگ گاه افتاد پیش از آنکه بسعادت ملازمت رسید [illegible]
ظاهر شود خود را آماده جنگ ساخته مردانه کارزار کرد چنانچه [illegible] حضرت قرین تحیر شدند که [illegible] از
جنود غیبی است چون ظاهر شد که بیرامخان است غبار [illegible] گان مصاف حضرت بر [illegible]

حضرت

حضرت جهانبانی گشت و باین تقریب چند روزی [illegible] توقف روی نمود و مجملی از احوال بیرامخان
آنکه در قضیه نامرضیه قنوج جان نثار بهیا کرده بسنبل او به افتاد و براجه مترسین که از زمینداران معتبر
آنکشور بود در قصبه لکهنور التجا برده مدتی در حمایت او بود چون این خبر بشیرخان رسید بکس [illegible]
طلب داشت راجه بیچاره شده خان را پیش او فرستاد و در راه مالوه باو رسیده در اول مجلس شیرخان
برخاسته دید و در طلب خاطر سخنان فریبنده گفت و در میان سخنان اظهار کرد که هر که اخلاص
دارد خطا نمیکند بیرامخان در جواب گفت چنین است هر کرا اخلاص دارد خطا نخواهد کرد و از نزدیک
برهانپور بهزار گونه [illegible] باتفاق ابوالقاسم حاکم گوالیار فرار نموده روانه سمت گجرات شده در راه
ایلچی شیرخان که از گجرات می آمد آگاه گشته کس فرستاده ابوالقاسم را که بصورت و جثه
نمودی داشت گرفت بیرامخان از بلندی [illegible] و جوانمردی بمبالغه گفت که من بیرامخانم ابوالقاسم مردی
بجای آورده گفت این ملازم منست که فدای من میخواهد شود زینهار دست از وی بدارید و همانا معامله که
مرا بگذارید و دست باین کس [illegible] در میان بود با نظر بیرامخان نجات یافته بگجرات پیش سلطان محمود
رفت و ابوالقاسم را که پیش شیرخان آوردند از ناسپاسی آن معدن مروت را بشهادت رسانید
و بارها شیرخان میگفته که [illegible] بیرامخان در مجلس گفت که هر که اخلاص دارد خطا نمیکند فهمیده
بودم که با ما نخواهد بود و سلطان محمود گجراتی هر چند تکلیف بودن کرد بیرامخان قبول نموده بعزم سفر حجاز
گرفته ببندر سورت آمد و از آنجا بولایت [illegible] شتافت و از آنجا بزیر پای همت خود و بنامی جهانبانی
در قصبه جون رسیده سربلند گشت **ظهور خارق عادت از حضرت شاهنشاهی که عنوان کرامات**
و دیباچه مقامات تواند بود در ماه هشتم از شرف ولادت
بر صحیفه علم ایزدی که لوح محفوظ ازل و ابدست چنان ثبت افتاده که چون جهان آرایی [illegible]
در جلوه گاه صورت و معنی تاج امتیاز بر تارک کرامش نهند از مبادی ولادت آن [illegible]
حالات و خوارق عادات از مطاوی احوالش بر نور ظهور یابد هر یکی از آن منهی عجایب شد که سالک [illegible]
فطنه [illegible] کمر بستن نمایان رساند و باظهار [illegible] سعادت فزای جهان گردد و از بدایع
مصداق این مقال آنست که هنگام تمام از ولادت مسعود حضرت شاهنشاهی گذشته و بدولت و اقبال
قدم در ماه هشتم نهاده بودند امری بدیع از آنحضرت روی نمود شامگاهی که بر نور تابش صبح دولت

عوض قباب حیاتی که آن نوباوه باغ قدسی را شیر میداد و از مخالفت عصبیت با هم ایکه حیاتی که آورده نگ
خاطر داشت از این مرض حضرت جهانبانی رسانیده بودند که کوچ میرزا عزیز کوکه سکینه که حضرت شاهزاده
عالمیان غیر از او شیر دیگری میل نمیفرمایند بغایت دلتنگ بود و درین اثنا وقتی که کسی آنجا حاضر نبود آن حضرت
خلوت دیده متکلم شده و زبان کرامت بیان خود ببیبی فاطمه حیاتی انکه مسیح وار گشوده شد و فرمودند که خاطر
خوش دار که نیر آسمان خلافت در کنار تو قرار خواهد گرفت و شب انبیاء ترا فرزند شاه و ملا خواهد بخشید
زنهار این راز را آشکارا مکنی و این اسرار قدرت الهی بوقت شهرت نه هیچ حکمتهای منی از مصلحتهای در صحن
این منبع است حیاتی انکه گفت مرا این نوید جانبخش عظیم در سکون آورد و عقده اندوه که بار خاطر دل گشوده
گشت و از هیچ رهگذر که گمان چنان نور پروردی و چنانت چنان فیض گستری بجهت برکت و مناقب دیگری
از درگاه حضرت ذوالمنن شد انشراح خاطر یک قصبه وصد بهزار انجامید و روز بروز ابواب فرح و نشاط
پیش بر روی او روزگار مرگشاده میگشت و شکر این نعمت عظمی بتمام نموده از دل جان بکنه مشغول
شوم میگشت دولت دو جهان بخود میآورد و این راز را از سر مهر پنهان میداشتم تا آنکه آن نونهال دولت
ملک کشورگشایی گشته روزی از عرصه دهلی لنگار جوال قصبه پالم تشریف برده بودند در انجا
و هیبت در سر راه پیدا شد که ارباب تهور را دل از جای رفته بود آنحضرت در مرتبه اعجاز بسوی او اظهار
ساخته بجا اندیشه که بخاطر رسانیده تماشا نموده متوجه ما شدند و بشارت ... دم مار ... افعی
گوشه زبون ساختند یوسف محمد خان برادر میرزا عزیز کوکه کلتاش خود و این آیت قدرت ... زاده
تعجب آمده نقل کرد در آنوقت که آن راز سر بسته و سر پوشیده که خود دیده و شنیده بودم
خود در میان آوردم و گفت آنحضرت در صغر سن آن عجوبه را نموده بود اگر در کبر سن این کرامت ظاهر شود
چه جای عجب ... و هر نو ... این راز سربسته که تا غایت بزبان نیاورده بودم در آن او
با هر که میگفتیم باور نمیکرد ... مدعیان سخافت عقل ... و حاشا این سخن ... ایام
هنوز ... و ظهور آن رخصت نبود اکنون فرزند من چون از تو سخن باز شنیدم ... این راز گشودم
... سال بود و این نمونه کلان سالی ای فرزند گرامی از آن مظهر کرامات این علامات ...
... و جامع این شکر قیامه ابوالفضل این دو قضیه را از انچه از مردم شنیده بود اما از آن
استماع نموده و آنچه راقم از کلمات قدسی و خوارق عادات ازین نور پرورد الهی بچشم خود دیده است بنظر آمد خود

سنجیده از اندازه فکر بشری و حوصله انسانی بیرون است الحق آنچه از والده ماجده میرزا عزیز کوکه منقول
شده حیرت بخش اصحاب ظاهر است و آنچه این عکس منتسب به نموده عبرت افزای ارباب ظاهر

حرکت جهان شاندن جنبش آنحضرت بعد از آنکه در سفر حجاز کردن و آهنگ عراق کشیدن

ارادت ازلی و مشیت الهی بر این رفته که پادشاهی که خلعت والای دولتش را طراز خلود و بقا مطرز ساخته
و قوایم سریر عظمت و سلطنتش را بقواعد ارکان استعلا مشید و مقرر گردانند بعضی طوارق انقلاب
انحراف ... آنحضرت ... آن نموده ... عاقبت محمود که کوته نظران
شفقت داشته در خیر اعتباری ... دولت ...
و دو ... آنچه ... از متممات کمالات میشمارد ... دولت ...
بکر سال اندوه فرو میرود و رجعت کواکب سیر آباد آن سمت اقلیم افلاکنه نموده است از جمال ...
هر چند آفتاب عالمتاب از ابر و غبار از نظر پنهان گردد در حقیقت آن پرده پیش نیست که بر چشم جهانیان کرده
میشود و شعشعه آن بارگاه عالم بر سد اما چون بظاهر سبب خفا میشود هر چند باد سطوت الهی بعاقبت غبار را
ساخته بجای سیاهی می نشاند و نیز طلوع و غروب نیر اعظم را سر رشته مشعله در دست جهانیان نسبت ...
حتی سمت الراس و زوال نصف النهار است اما نقص کمال ...
ر اسهال خاک نژاد و سالکان مشتی کل ... و الا ذروه جلال ...
آن توانه گشت ... صاحب ... اقبال ...
سکل اعمال خویش گرفتار آید در اضاعت وجود خود سبب اعظم باشد و مرآت ... عبرت افزای حضرت
جهانبانی ... آنحضرت ... غبار آلود حوادث بود ...
... جمع ... اعمال خود رسیدند ...
قهر الهی ...
موارد و مطالع ... حضرت جهانبانی ...
را باطن قدسی ...
رسید که ...
خاصان درگاه محفوظ ایزدی ... تجربه ... شوق و شغف ... اوج

عشق را از زیر پرده با ل همت کرمند و چنانچه بطواف قبلهٔ دل امروز شده فیض معنوی یافته‌اند محمل کعبهٔ گل نیز برده
صورت معنی متحد سازند و همچنانکه نگارخانهٔ باطن سرانجام یافته صورتکدهٔ ظاهر را نیز آرایش دهند تا همینی باعث
تالیف قلوب شود و موجب هدایت جمعی ساده لوحان صورت پرست گردد و درین اندیشه بودند که علم شاه [illegible]
دریافته سعادت خود دانسته عرضه داشتی صلح فرستاد و چون آنحضرت را [illegible] از طبیعت باز و زحمت عصبیه [illegible] کم بود
نظر در بعض از قصیده‌های منظم باز آمده [illegible] صورت الکاس و [illegible] و [illegible] که کار برایشان
تنگ شده بود از مژدهٔ صلح کلاه نشاط بر فلک انداخته و همینی اسباب مطلب دانسته [illegible] فرستادند
پیشکش فراوان فرستادند و انواع معذرت خواستند آنحضرت [illegible] ربیع الاول [illegible] از قندهار چون
بصوب قندهار از راه سیوی توجه فرمودند میرزا عسکری خبر توجه موکب همایون شنیده عجز خود [illegible] میرزا کامران [illegible]
خود استحکام قلعه نموده با جمعی کثیر باندک [illegible] درست متوجه اردوی معلی شد که [illegible] متفاوت رفته دستگیر کنند
درین اثنا امیر الله دوست که از فضلای عصر بود و چندگاه در وکالت میرزا کامران با تفویض داشت شیخ عبدالوهاب
از اولاد شیخ پوران بود از جانب میرزا کامران بخواستگاری دختر شاه حسین بیک [illegible] میرفته‌اند چون خبر
موکب جلال شنیده در قلعه سیوی متحصن شدند حضرت جهانبانی امیر الله دوست را امثال اعلام فرستاده طلب فرمودند
و از [illegible] شرف ملازمت اختیار کرده عذر آورد که اهل قلعه مرا نمی‌گذارند چون موکب اعلی [illegible]
قریب رسید فرمان نزول اجلال فرمود و جلال الدین بیگ که از اعیان میرزا کامران بود جاگیری [illegible]
[illegible] بکسان گذاشته بود و کسی از ملازمان پادشاهی [illegible] رسیده [illegible] دستگیر کرده بردند [illegible]
فرصت یافته از جنگ [illegible] خلاص شده از حقیقت آن به ایشان که از قراین احوال دریافته و از زبان [illegible]
شنیده بود آمده بعرض اقدس رسانید حضرت جهانبانی کافرنعمتی آن گروه دانسته [illegible] اصلاح وقت [illegible]
بر طرف ساختند و بجانب [illegible] فرمودند [illegible] رحمت [illegible]
منشور عنایت بخط قدسی نمط خود بمیرزا عسکری [illegible] باین عبارت که برادر کم مهربان اراده [illegible]
بود [illegible] آگاهی بخشید اما گوش هوش [illegible] دل دانای درست فهم [illegible] شنیده [illegible]
پیشتر از پیشتر در مقام اقدام شعارت شده قاسم حسین [illegible] و [illegible] میرزا
را از روش منع کردند که مبادا در [illegible] مضطر شده از [illegible] بجانب عراق توجه نماید و حوادث عظیم [illegible]
ابوالخیر و جمعی از اشرار بعضی از محسنان [illegible] برانداز که [illegible] و [illegible]

میرزا را امیر [illegible] خطا مصمم ساختند صبح آن روز که شام او بار او بوده بخیال فاسد متوجه [illegible] شده یک دو گروه
راه رفته از ملازمان خود پرسید که این راه که دیده است حسن بهادر اوزبک که نوکر قاسم حسین سلطان بود در این
راه آمدن نوکری میرزا اختیار کرده بود گفت من این راه را [illegible] و [illegible] آمده [illegible] میرزا جواب گفت
میگویم جاگیر [illegible] بوده است او را فرمودند که پیشتر [illegible] باش [illegible] او اظهار کرد که با [illegible]
میرزا بجانب [illegible] که [illegible] از ملازمان او [illegible] اشارت کرد [illegible] بعد از [illegible] کار خود را [illegible]
رسانیده است [illegible] بهادر که [illegible] در [illegible] و [illegible] ملازمان پادشاهی منسلک بود [illegible]
[illegible] راه [illegible] آمده [illegible] خود را [illegible] بیرام خان رسانیده برده [illegible] حال شد بیرام خان باتفاق او [illegible]
حضرت جهانبانی آمد و از عزم [illegible] آن [illegible] آنگاه ساخت آنحضرت [illegible] یکی [illegible]
ملازمان دیگر فرستادند که [illegible] چند فرستند آن [illegible] از [illegible] ادراک این دو [illegible] گشته [illegible]
آنحضرت خواستند که خود به [illegible] سوار شده آنها را ادب کنند و سزای کردار ایشان در کنار نهند بیرام خان توقف
عرض رسانید که وقت [illegible] شده فرصت توقف برنمی‌تابد کار [illegible] را [illegible] ایزدی حواله فرموده خود [illegible] متوجه
اراده خود شوند التماس او مسموع آمده آنحضرت با معدودی از مخلصان [illegible] راه [illegible] اراده [illegible]
و کابل از خاطر اقدس برآورده با جنگ [illegible] متوجه عراق شدند و بیابان [illegible] راه فراق گشتند خواجه [illegible]
و [illegible] و میر [illegible] و خواجه عنبر ناظر را حکم فرمودند که حضرت شاهنشاهی در مهد حمایت [illegible] الهی [illegible]
بر [illegible] نرسد بهر طوری که باشند [illegible] حضرت [illegible] رسانند [illegible]
[illegible] بجای آورند [illegible] راه [illegible] شده [illegible] کافرنعمتان [illegible]
نمود بیرام خان [illegible] عرض رسانید که [illegible] دوستی [illegible] عسکری [illegible]
بخاطر جمع [illegible] خود [illegible] تفصیل احوال [illegible] اردوی معلی [illegible]
عنایت الهی [illegible] خود را [illegible] رسانیم و [illegible] هر گاه میرزا از [illegible] ملازمان [illegible]
[illegible] برود [illegible] آمده [illegible] اختیار [illegible] آنحضرت [illegible]
تحسین [illegible] از پاک طینتی و خیراندیشی [illegible] فرمودند که اکنون رو براه [illegible]
و [illegible] حضرت [illegible] ذوالجلال [illegible]
سپرده [illegible] راه ساخته و عنایت ایزدی را [illegible] گاه [illegible] کرده برکوس همت [illegible]

بشنه و بای توجه در رکاب توکل آورده قدم پیش نهادند و میرزا عسکری که باندیشه سپاه نزدیک رسید
میر ابو الحسن صدر را بشتر روانه ساخت که رقعه حضرت جهانبانی را که در تعجیل رفتن داشته بود رسانیده
نگاه دارد و در وقت سواری حضرت جهانبانی میر مذکور میرسد و میخواهد که از جانب میرزا پیغامی ساخته گذارد و
باعث توقف شود آنحضرت بتعلیم الهی بسبحان و اهتمام متوجه باشند و گرم رفتن شوند میرزا عسکری متعاقب
رسیده شاهم بیگ و ابو الخیر و جمعی از مردم خود را فرستاد که اردوی را محافظت نمایند و نگذارند که کسی از اردو
بجایی رود و جمعت خبر گرد آن مهابادر و روان شد و حضرت جهانبانی از میر ابو الحسن صدر تفصیل معلوم کرده تردی بیگ و
خان و سایر ملازمان بتحقیق آمده میرزا را دیدند و میرزا همه را با مردم محمد خود سپرد و گویند ازین پس که از روز
جو عاقبت و خیم خود شنیده راه نامرادی و بی آزاری پیش میگیرد و در مخنی تیشه بر پای خود میزند و خود را
آماده بلیات و نکبات آسمانی میگرداند چنانچه بر مطالعه کنندگان این اوراق از روزگار پوشیده نخواهد بود میر غزنوی
چون آمده میرزا عسکری را ملازمت نمود میرزا گفته که ما بجهت دیدن پادشاه آمده بودیم چون ایشان راه حول
پیش گرفتند باز پرسیده که میرزا کجا اند یعنی حضرت شاهنشاهی میر غزنوی گفت در فلان منزل میرزا گفته که خوب
ملک شیر میوه از رکابخانه بخوبه میرزا در دیر شدند من هم می آیم و رشته در خیمه خود با ملکه و نوشیده معنی احوال آن اسباب
که از سرکار پادشاهی آورده بودند میدیدند و نیز شت و صورت حال بعضی همچنان بود که پیش صاحب در یافته
معروض داشته بود فردای آن روز در چاشتگاه بخیمه میرزا رفته و نواخته از منزل خود با اردوی معلی آمده در آن نشانه
حضرت جهانبانی نزول نمود جمعی مردم را لک بیک از خود و بزرگ کرده بر تردی بیک خان ابراهیم بسپرد
و هر کدام از مردم و ملازمان سوار را بمردم خود حواله کرده بعضی را بر درد و جمعی کثیر را محبوس و بسیاری را هلاک ساخت
و مبلغی کلی از تردی بیک خان گرفت و در اندک فرصتی سیاه دل از اعمال خود رسید حاشا الجبار کینه ورا را این
یادداشت نام نهند نه به کیش خبار **نظم** اگر کین مرد به روزگار ٭ نکوکرده را هست آموزگار ٭ سر انجام او
آنست که اگنده ٭ جهان گوهر خویش پیدا کند ٭ بر باریکبینان رموز فقه بر پیداست که چون دولت اقبال یکی از
برگزیدگان ازل را نگین سلطنت برآرایند و بار دولت او را اسباب خلافت بر عظمی بخشند لوامع آثار و
سواطع انوار آن همواره بر پیشگاه احوال جلوه دهند و از غرایب منبرات غیبی اتفاقات آسمانی که در تولا
نسبت بحضرت شاهنشاهی بظهور آمده آن بود که چون میرزا عسکری باردوی معلی رسید و اعمال ناشایسته پیکار
میر غزنوی و ماهم آغا حضرت شاهنشاهی را بر دوش عزت و کنار عاطفت برگرفته پیش میرزا آوردند میرزا بر خداوندی تحکم بکار

آنحضرت کرده و در مقام سلکی و نزه خنده آمد آنحضرت که در آن ایام مجموعه کمالات فرزندان جهان بودند
با وجود خردسالی اجلاسکوه نشستند و فیض خاطر از ناصیه جمال آنحضرت هویدا بود میرزا طربی شده گفت
که میدانم فرزند کیست با چلوی شکفته شود میخواهد از زمانی انگشتری میرزا را که در گردن او حمایل بود و علاقه کلگون آن
تا این بطریق عادت اطفال نمی نمایند بلکه بدستیاری اقبال دست علاقه بریده خواستند که بگیرند میرزا درعقب از
گردن برآورده بحضرت شاهنشاهی داد و فیه بشارتی بمحفل اجتماعی تفال بسعادت نمودند که عنقریب مهر دولت و
نگین سلطنت بنام نامی آنحضرت شود و از چشمه سار افضال الهی آب رفته بجوی آید و از آنجا حضرت شاهنشاهی
مؤید بتاییدات الهی بر رفاقت میرزا عسکری متوجه قندهار شدند و در قیام و جلوس و نوم و تخفیظ سواطع برکات و رزبان
روزی از جبهه جاه آنحضرت را میدرخشید و انوار حقه شناسایی لایح اظهار و آثار رهویدا بود در اثنای راه که بهادر
که یکی از معتمدان میرزا عسکری بود نزدیک آمده به حضرت آمده میر غزنوی گفت که امیر زاده را جمع نهند بحضرت شاهنشاهی
عرض نام میر مذکور جواب داد که چون حضرت شاهنشاهی غنوده نبردند همانا مصلحت درآنست بوده بحکم جلال الدین
از من نمی آید بهادر گفت من عزم ملازمت آنحضرت کرده ام که درچنین ایام تنهایی لوازم خدمتگاری بجای آرم
میخواستم که انحیدت بعیدم سانم اکنون که مرا با بیعدت سرفراز ساخته نشانی از حضرت شاهنشاهی جهد
حضرت فرزانم میر غزنوی طاقیه آنحضرت که اکلیل ماه سعادت بود ببهادر داده او را بابن دولت و سعادت ابدی
سرفراز ساخت و میرزا عسکری حضرت شاهنشاهی را بجهت همرهان سوختیده بنجاه بعقبه قندهار آورده در بالای ارک
نزدیک خود لشکرین مقرر ساخت با هم آغا جیجی انگه و آنگه خان به دوام خدمت کامیاب سعادت ابدی بوده و اقتباس
انوار قدسی میکردند و میرزا آن نونهال اقبال را که در ظل حمایت ایزدی نشو و نمای یافت بسلطان بیگم حرم خود
سپرده و آن عفت قباب از وفور عقل لوازم مهربانی و مراسم خدمت اهتمام نمود و بظاهر نگاهبانی میکرد
و بباطن خود را در برابر نور مطلق داشته روشنی بر بود روز بروز که از جبین نور افزای آن جهانبان سعادت
هستی مسبب پرکار ان تاییدات الهی پرورش مایه در حد ذات نور پرور آگاهی باشد هر اندیشه ای دوختن خود نگاه
در خیال نگنجد و از کمالات فر و فرصت روز افزون بظهور نماید چنانچه سرشته ای ازین کلام که عطوفت مربی
و ارادت نادری باید که منشأ مهمات شایسته بدست صفتمان جانی پرورش میداد تا در چنان ملک دل آدمی را
ارادت مسخر شود و گونه اندیشان ساده لوح را اجراع بدست بهانه و حبث نگاهبان ریایی بر دو و
دشمن ظاهر کرده و از زبان اندیشه حضرت شاهنشاهی شنیده ام که احوال بسیاری خود را علی الخصوص در ان هنگام

که حضرت جهانبانی متوجه عراق شدند و مر [illegible] را آورده یک سال و سه ماه بود [illegible] نگاه داشتم روزی [illegible]
والده او هم خان میرزا عسکری معروض داشت که رسم بزرگان آنست که چون فرزند را زمان روان شدن
بپای رسد پدر یا پدر کلان یا کسی که در عرف بجای آنها تواند شد دستار خویش را از سر برداشته در [illegible] فرزند
بران فرزند گرامی میزنند چنانچه آن نخل امید بر زمین می‌آید اکنون حضرت جهانبانی تشریف [illegible]
این شگون بجا آرند چشم زخم است بجای آرید میرزا در ساعت دستار خود را گرفته بسوی من انداخت
و من از پای درآمدم متغیر بودند که آن زدن و افتادن شگون مراد خاطر است و نیز در سالی ایام [illegible]
گرفتن [illegible] مراعات [illegible] بردند آن [illegible] در پیش نظر [illegible]
دل [illegible] افروخته باشند [illegible] و زیاده از آن چه دور [illegible] که چون سر رشته [illegible] برای [illegible]
سخن از قضیه سرگذشت شیرخان و رفتن میرزا حیدر بکشمیر و حال کامران میرزا که بکابل رفت و میرزا هندال
که بقندهار شتافت و یادگار ناصر میرزا که در بکر مخالفت کرده ماند [illegible]
[illegible] بخت بیدار [illegible] پوشیده نماند که شیرخان از آب سیاه که
[illegible] قوم خویش می‌نهاد و با جمعی اسباب نبرد [illegible] تمام میبود و هراس عظیم داشت که مبادا از [illegible]
موکب بادشاهی [illegible] در میدان کارزار نهاده [illegible] انتقام دهند [illegible]
را پیشتر روانه ساخته بود و در احتیاط جنگ غایت ملاحظه را مرعی داشت [illegible] میرزا کامران
[illegible] مخالفت سایر برادران [illegible] و از آنجا تا خوشاب رفت [illegible]
چند بود [illegible] سلطان که زمین داران معتبر آنجا [illegible] فرستاد [illegible]
فردوس مکانی بوده و از دولت این دودمان [illegible] شیرخان
از آنجا [illegible] که از محال منسوب [illegible] شتافت [illegible]
شکست داده و افغانان فراوان [illegible] افتاد [illegible] شیرخان میخواست که خود بر سر ایشان
رود با همراهان خود مشورت کرد همه صلاح دیدند که کار این گروه که کوه‌های محکم [illegible]
[illegible] مناسب آنست که [illegible] که هم [illegible] منظور شده باشد
و هم در صدد ولایت گکران بوده [illegible]
[illegible] ایام [illegible] خود [illegible] آمده [illegible]

بابد برخت بنابر مصلحت [illegible] قلعه رهتاس اساس نهاد و جمعی کثیر را [illegible] آنجا
بقلعه گوالیار رفت که میر ابوالقاسم آنجا متحصن بود میر بیچاره از ناچاری [illegible] آمده و به شیرخان [illegible]
شد و تمام هندوستان از سوی بنگاله تا [illegible] قسمت کرد [illegible] در میان آورد [illegible]
بسیار سلطان علاء الدین را که در تاریخ فیروزشاهی بتفصیل [illegible] آورده و از آنجا [illegible]
و چند [illegible] رفت [illegible] را از قلعه برآورده [illegible] سپاهیان [illegible] کار
امان داده خویشتن را [illegible] و از آنجا باگره آمده [illegible] مسالک [illegible]
[illegible] بسیاری از محال [illegible] بود
[illegible] ساخته [illegible] شتافت و آنجا [illegible]
آن قلاع کلیدها را فرستادند و آنجا جمعی گذاشته در میان ولایت [illegible] برآمد و از آنجا روی بقلعه کالنجر آورد
و آن را محاصره کرده [illegible] ساخت [illegible] محرم [illegible] و پنجاه و دو شعله آتشی [illegible]
از دود آه مظلومان [illegible] و تاریخ سوختن او [illegible] یافته بودند اگرچه [illegible] این حصار حصین [illegible]
[illegible] برآمد اما قلعه بدست افتاد و پنج سال و دو ماه و سیزده روز [illegible] حکومت هندوستان کرد و بعد [illegible]
پسر [illegible] روز جانشین پدر شد و اسلام خان نام خود نهاده [illegible]
[illegible] بود چون [illegible] سلطانی [illegible] جان افروز [illegible] ابدی
[illegible] نموده بود [illegible] مقتضای ایزدی [illegible] علم او
[illegible] روزی چند جلوه داده [illegible] ستیزه کار [illegible]
صورت حال میرزا حیدر آنکه چون [illegible] حضرت جهانبانی [illegible] کشمیر [illegible]
[illegible] درآمد امرای [illegible] آمده [illegible] در راه [illegible] کشمیر [illegible]
[illegible] میرزا [illegible] ایزدی [illegible]
[illegible] خواجه کلان [illegible] میرزا کامران [illegible]
نموده میرزا کامران [illegible] شد [illegible] قدیم میرزا حیدر [illegible]
که حضرت جهانبانی [illegible] همراه نشدند اما چون در کشمیر خلاف و اختلال عظیم بود [illegible]
[illegible] کشمیر [illegible] رجب [illegible] نهصد و چهل [illegible] کشمیر [illegible]

چه دران ایام مدتها گذشته بود که کشمیر از حاکم مستقل خالی بود و امرای آن ملک را استغلاب در تصرف خود داشتند و بر
یکدیگر از عصیان حکومت اتفاق بار اسم ریاست اطلاق کرده خود حکم انفاذ میکردند و در میان نازک شاه نام شخصی با اسم پادشاهی
حکومت اشتهار داشت و بالجمله هر گاه در میان طبقه کار اتفاق و تدبیر و عقل و رای ناقص شده هر آینه کار ملک بالی
بر هم گشته و رسم جلوس بوده [illegible] از جهت میرزا حیدر خواهش
منصفانی از [illegible] کشمیری از آن گریز [illegible] کشمیر برآمد و پیش شیرخان رفت و [illegible] از او روی
میرزا حیدر که مروای خود بود و چون آن خبر شنید علی الفور [illegible] کشتن گرفت و [illegible] بار داشته و در آنهنگام
دیگر [illegible] طرح دیگر خیال کرد و خواهر اسمعیل [illegible] محمدشاه [illegible] شیر خان داده [illegible]
و حسین خان [illegible] جمعی دیگر را [illegible] دو هزار کس گرفته بکشمیر در آمده در اول که استحکام تمام داروکه [illegible]
متحصن شد اهالی کشمیر همه جا [illegible] و پیش میرزا مردم کم آمد تا سرماه [illegible] تا آنکه در [illegible]
بیست و سیم ربیع الثانی سنه نهصد و چهل و هشت جنگ در بست داد و [illegible] فتح کرد و هر چند مخالفان [illegible]
کومکی [illegible] کشمیریان بحقیقت [illegible] چون کار ایشان [illegible] بود کاری از
پیش نرفته شکست یافته و جمعی کثیر از مخالفان بقتل رسیدند و گروهی دستگیر شدند و کشمیر باستقلال در تصرف میرزا
در آمد و خطبه کشمیر [illegible] تاریخ این فتح یافته بود [illegible] فتح [illegible]
[illegible] میرزا صورت داد [illegible] آنچه میرزا خود نوشته در تاریخ خود [illegible] آنست که یکبار که میرزا [illegible] فرستاده سعید خان
حاکم کاشغر از راه [illegible] لار بکشمیر آمده و در چهارم شعبان سنه نهصد و [illegible] در تصرف آورده بود و در سلخ شوال سال
مذکور با امرای کشمیر و محمدشاه که اسم حکومت بنام او بود صلح کرده دختر شاه محمد را برای اسکندر سلطان
پسر خود گرفته از راهی که آمده بود مراجعت کرد و چون در این نوبت فتح [illegible] داد ملک کشمیر مسخر شد مدت ده سال
در انتظام آن [illegible] طبع نموده آن عرصه دلپذیر را که حکم خراب داشت لباس شهری پوشانید و [illegible]
و ارباب صناعت را از هر جا طلبیده در مقام رونق و رواج آن ملک شده [illegible] حقیقی را بازار گرم شد
و انواع ساز در میان آورده و [illegible] صورت ظاهری آن مملکت [illegible] و بنای اوست [illegible]
[illegible] میرزا [illegible] کشمیر [illegible]
[illegible] کشمیریان می آمد [illegible] اطراف فرمانروایان [illegible]
امید که همین توجه [illegible] کشمیر [illegible] پرستی

اکه شنیدی

و خدا اشناسی [illegible] تکلف و تعصب رواج کرده و از سهوهای عظیم که میرزا از روی داد [illegible] آن بود
که با وجود فتح چنین خطبه و سکه بنام نازک شاه و به دستور امرای کشمیر ساخت [illegible] حضرت جهانبانی
بجای آورده و وجوه در اسم [illegible] بنام قدسی حضرت جهانبانی [illegible]
[illegible] اخلاص [illegible] و لهذا در این ایام که فتح کابل شد خطبه را بنام [illegible] جهانبانی ساخته
سرافراز شد و در تاریخ نهصد و پنجاه و هشت هجری [illegible] که کشمیریان آورده بودند [illegible]
ازین سانحه آنکه میرزا از آیین عدالت [illegible] انحراف نموده [illegible] هوا و هوس خود [illegible]
گرفت و [illegible] کشمیریان [illegible]
میرزا از پای در آمده بود [illegible] این گروه [illegible]
لباس [illegible] و عمده این کار آن بود که [illegible] میرزا را بحیله ازو جدا کرده مردم کار
آمده را متفرق ساخته طایفه را بجانب تبت و برخی را [illegible] و جمعی را باطراف [illegible] فرستاده
و عیدی زینا و حسین ماکری [illegible] خواجه حاجی [illegible] که سرکرده مهمات میرزا بود [illegible]
جمعی کثیر بخود همداستان کرده بر سر میرزا روان شدند غازیخان [illegible]
[illegible] کشمیر و حاکم نشین است بر سر میرزا [illegible] میرزا [illegible]
خواجه حاجی رفته بود [illegible]
کرد و بعضی میگویند که [illegible] از ملازمان او [illegible] مجملا از حال میرزا حیدر [illegible]
میرزا [illegible] که میرزا [illegible] از حضرت جهانبانی [illegible]
کرده [illegible] کابل [illegible]
را [illegible] خطبه و سکه بنام خود ساخت هر که خرد [illegible]
نداشته باشد هر آینه چنین کارهای ناشایسته ازو بظهور آید [illegible]
دیگر از آنکه خود [illegible] تخم بدی در زمین [illegible]
و درخت [illegible] کدام میوه بار آورد [illegible]
سربلندی [illegible]
برق خاطف [illegible] سلطنتش چون [illegible] گل [illegible] بهار

برع افغان الحلیه از راه مکوت بکنار آب سند رسید و از آنجا محمد سلطان و الغ مرزا که بحدود ملتان خود را
کشیده بودند و از آنجا خود را نتوانستند گرفت برگشته بر کنار دریا مرزا کامران را دیدند و مرزا از آنجا
مدتی توقف نموده چون عسرت غله و طغیان کشتی پل بسته از آب گذشته از آنجا بکابل آمد و از آب
کام [illegible] بر روی روز کار خود گشاده مقتضای هوا و هوس روز کاری بسر می برد و مثال که از خورشید مروت
تا شب [illegible] نرود چراگاه بر آهو فراخ نشود تا باز در آشیان پرواز نکند دراج را پریدن آسان
نگردد درین وقت بظهور آمد غزنین را که خود [illegible] عسکری مرزا داده و خواجه خاوند محمود را برسم رسالت پیش
مرزا سلیمان به بدخشان فرستاد و خواهش متابعت نموده خواست که سکه و خطبه او نیز در بدخشان بنام
مرزا سلیمان فرستاده را معقول برگردانید مرزا کامران از غزنین [illegible] شده لشکر به بدخشان برده در
نواحی موضع [illegible] میان فریقین جنگ در پیوست مرزا سلیمان چون آثار ضعف خود و قوت مرزا کامران
مشاهده نموده کس فرستاده در آشتی زد و خطبه و سکه بنام او ساخت و مرزا کامران بعضی از محال بدخشان را
نیز از مرزا سلیمان جدا ساخته بمردم خود داد و بعد از آن کامران مرزا [illegible] گشته مراجعت نمود درین اثنا خبر رسید
که هندال مرزا آمده و قندهار را متصرف شد مرزا کامران از اطراف و جوانب لشکر فراهم آورده متوجه قندهار
شده تا شش ماه محاصره قلعه نموده از بی آذوقی مرزا هندال بتنگ آمده امان طلبیده و قلعه را سپرد
مرزا کامران قندهار را بمرزا عسکری داده بکابل معاودت نمود و مرزا هندال را همراه خود آورد و روزی چند در
[illegible] گذشته باز مقتضای برادری و نفاق در لباس اتفاق معموره [illegible] که اکنون نسبت بنام [illegible]
حضرت شاهی [illegible] آباد مشهور است بمرزا داده و حاکم سند اطاعت نمود و روز کار [illegible] را آماده میکرد
تا آنکه مرزا سلیمان برادر مرزا کامران از بدخشان جدا کرده بود متصرف شده نقض عهد نمود مرزا کامران تعاقب
نموده قلعه را محاصره کرد [illegible] آذوقه [illegible] از اهالی [illegible] آمده مرزا کامران را
دیدند مرزا سلیمان چون از [illegible] چشم وفا داشت ناامید شده و نیز از بی آذوقه [illegible] گشته
آمده دید مرزا کامران [illegible]
[illegible] خواجه حسین مروی تاریخ [illegible] ماه جمادی الثانی یافته و مرزا سلیمان
را با ولد او مرزا ابراهیم در قید نگاه داشت و چون بکابل رسید [illegible] تا یکماه شهر را آیین بسته و روز کار را بعشرت
میگذرانیدند [illegible] مظلوم [illegible] تا آنکه کوکب اقبال [illegible] حضرت جهانبانی [illegible]

ادبهت

و به دولت و اقبال آمده سرای او را در کنار او نهادند چنانچه گذارش یافته به هر که [illegible] خود طرح [illegible] سپرد
و بمسلک اخلاص می شتافت هر آینه در همین دنیا پاداش اعمال خود دیده و هم بر منوال احوال مرزا هندال
که چون در [illegible] وقتی با چنین فتنه [illegible] و از ملازمت حضرت جهانبانی راه بیوفایی پیش گرفته متوجه قندهار شده بود
که از جانب مرزا کامران حاکم قندهار بود آمدن مرزا را شنیده از قلعه بر آمده با احترام در یافت [illegible]
روزی چند برین گذشته بود که مرزا کامران آمده بتصرف خود در آورده مرزا را [illegible]
چنانچه مجملی مذکور شده مقررست که انجام حال بیوفایان چون آغاز کار ایشان مردود [illegible] هوشمندان
از اعتبار ناپایدار اعتبار نگرفته در انتظار جزای این حق ناشناسان می باشند [illegible]
[illegible] مسرت پذیر شوند که هم سرمایه عبرت جهانیان میشود و هم [illegible]
میگردد [illegible] چون یادگار ناصر مرزا که بفریب و فسون حاکم [illegible] از راه راست انحراف ورزیده در [illegible]
توقف نموده و بعد از توجه حضرت جهانبانی قریب دو ماه در آنجا بوده آخر بر وی ظاهر شد که [illegible] حاکم [illegible]
از صدق و صفا فروغی ندارد و همه آن مقدمات حیله [illegible] بر کذب [illegible]
بصوب قندهار روان شد [illegible]
مرزا کامران [illegible] حضرت جهانبانی [illegible] دنیا جای مکافات [illegible]
که [illegible] عقل او تیره گردد [illegible]
[illegible]
از بی توفیقی متوجه قندهار شده بود [illegible] که مرزا کامران قلعه قندهار را [illegible] مرزا [illegible]
کابل آمده مرزا کامران [illegible] حاکم [illegible]
ناصر مرزا [illegible] بلوازم ادب [illegible] حضرت جهانبانی [illegible]
[illegible] که واقع شد [illegible]
[illegible] و علف [illegible] چون [illegible] رسیدند [illegible] حضرت [illegible]
رحلت فرمودند و از دو هزار آدمی که درین قافله [illegible] بودند [illegible]
رسانیدند **نهضت موکب همایون حضرت جهانبانی [illegible] بخراسان و عراق و اراده**
سفر رومی نمود چون جواد قلم سوانح [illegible] تحریر را سرانجام آورد اکنون [illegible] مقصود [illegible]

مرود و مجملی از احوال حضرت انجام سفر خراسان و عراق که حضرت جهانبانی را روی نموده و بعد رقم عنایت ایزدی
قطع فیافی و طی صحاری و براری فرموده گفته آید و آن چنان است که چون آنحضرت به نشیب از ملتقم در وادی
توکل نهاده راه چول پر خطر اختیار فرمودند ملازمان رکاب سعادت را احتیاج به [illegible] و [illegible]
الهی درین چول پر هول ملک الملوک که قافله سالار [illegible] بود [illegible] اختصاص [illegible] آنحضرت را [illegible]
خود برده بلوازم خدمتکاری کوشید و از آن وادی هولناک راهبری نموده بولایت سیستان آورد و در عنایتی که
کلانتر آن ولایت بود بجاآوردن [illegible] اگرچه [illegible] ملازمت فایز شده آماده لوازم مهمانداری و آداب خدمت
گذاری استمام کمای آورده و در آنجا خواجه جلال الدین محمود از جانب میرزا عسکری که به تحصیل اموال آن ولایت
آمده بود آنحضرت با دولت بخشی را در [illegible] فرستاده و هر چیز که از نقد و جنس در بساط خود داشت همه نثار مراکب سعادت
کرده حضرت جهانبانی او را نوازش فرموده میر سامان سرکار خود را برای رزین او مخصوص داشتند و روزی چند
در آن سرزمین بوده در تحولات که درین یورش دولت اساس ملازم رکاب سعادت بودند [illegible] اهل ولیده موعظه ارجمند
مشرف ساختند و سیرهای دنیا و بی اعتباری سلسله ظاهر را که بین دلایل [illegible] فرموده [illegible] تعلی از
تکاپوی باز داشته متوجه مقصد حقیقی و مطلب اصلی که ارباب همت را منظور است [illegible] آنحضرت
معروف آن بود که چون اسباب تجرد و مواد تفرد روز بروز در تزاید است کوشه خمول گزیده ظاهر و باطن را از عرض
باز داشته سلک پای [illegible] در دلکش مروت و مردمی [illegible] کرد [illegible] ملازمان رکاب دولت را این انقطاع کلی
آزرده سازند و [illegible] نگیرد و [illegible] از آن راه خذر [illegible] خدمت بازمیداشتند که چنین اراده کامل که شایان علی خاصیت
و به نظام معموری ظاهر و باطن مثل او بوجود آمدن و رادوار قرون مشکل [illegible] رکه [illegible] از جهان باز دارد و سلسله سلطنت
ابد قرین را منقطع سازد و بهمه خواهش این طبقه سلاطین باطن با حق و بظاهر با خلق بوده مقتضای [illegible] الحمد لله
که گوهر یکتای آن دریای افضال یعنی حضرت شاهنشاهی بر وجه کمال [illegible] که با وجود در پرده [illegible] دار عالم ملک شهادت
استغراق بحر امواج جبروت لاهوت بر زنج [illegible] و قدم [illegible] معارج علیا [illegible] مقتضای
ازلی و فتوت فطری نوازش یکتر گمشته [illegible] از بقا زادهای ایران امان [illegible] آنخود منعطف [illegible] [illegible]
الهام سوره [illegible] دفت که کار حاکم ایران حرق موروثی منظور کشتند [illegible] محبت و فتوت [illegible] ساخته [illegible]
سلسله ظاهر بر [illegible] حال این گروه [illegible] آزرده شود و [illegible] از [illegible] [illegible]
فرمودن سال [illegible] و [illegible] مصدر [illegible] بهادر فرستادند [illegible] که [illegible] قضا و قدر [illegible]

و دعوت نهاده اند سببی انگیخته آمد که ملاقات گرامی میسر آمد و کلی از سوانح احوال اظهار فرموده این چمن آن قوم
ساخته بودند **نظم** گر گذشت این سر ما آنچه گذشت چه بدریا چه بکهسار رودیست آنحضرت بجواب گفتند که روزی چند
در ولایت گرمسیر توقف فرمایند میر عبدالحی گرمسیری کسانی فرستاده عرضه داشت که جمعی سپاهی که میرزا
عسکری جمعی کثیر را فرستاده است مبادا با بخیه و در سینه و کار از علاج بگذرد اگر بالکای سیستان آمده و که
بحاکم ایران ملتی دارد توجه فرمایند هر آینه از آن [illegible] این گروه بد عاقبت بر کف [illegible] خواهد بود آنحضرت
ارباب اخلاص و کثرت اصحاب خلاف و نفاق منظور داشته توقف در آن ولایت اولی [illegible] عزم کرده خود پرداخت
و در روز سیستان نهضت فرمودند و از آب هیرمند عبور کرده بکنار کوهی که این آب از آن آمده نزول سعادت
فرمودند احمد سلطان شاملو که حاکم سیستان بود مقدم گرامی دولت را کهانی شمرده آیین تکلیف و ملازمت کرده
بوظایف خدمتکاری و آداب میزبانی اقدام نمود روزی چند در آن سرزمین عبرت افزا که جولانگاه شاهسواران
عرصه اقبال بود بشکار و [illegible] اشتغال نمودند و برای تسلی خاطر همراهان و جا انداختن [illegible] ارباب تعلق
مشغول داشته تماشای بدایع تقدیر بودند و از آنجا بدولت در سیستان نزول اقبال ارزانی داشتند احمد سلطان
والده و عورات خود را بملازمت مریم مکانی که درین یورش همراه اقبال و محمل ایشان همراه بود فرستاد و تمامی
اموال ولایت خود را پیشکش نمود آنحضرت اند که از آن بجهة انشراح خاطر او قبول فرموده همه را باز گردانیدند
و درین منزل حسینقلی میرزا برادر احمد سلطان که از مشهد به دیدن والده خود و برادر آمده بود تا مهد ارشاد
کرده عازم سفر حجاز گردد و دولت ملازمت مشرف شد آنحضرت از او در باب مذهب و ملت سخنان
پرسیدند بموقف عرض رسانید که مدتیست که در معتقدات شیعه و سنی غور کرده میشود و کتب فقه مطالعه
آنچه شیعه اعتقاد دارند آنست که لعن خلفای صحابه موجب درجات و ثواب است و متعصبان سنیان آنکه سب اصحاب
کفر است همه از تأمل و تفکر خاطر بر آن قرار گرفته که بمکان ثواب کار و نتوان شد آنحضرت را این سخنان بسیار خوش
آمده از فرط توجه مشمول عنایت و التفات ساخته تکلیف ملازمت فرمودند او چون سفری در پیش داشت
و اسباب سفر سامان نموده بود از آن دولت ممانعت آمده و درین جا حاجی محمد باباقشقه و حسن اکه
از میرزا عسکری جدا شده بموکب عالی پیوستند و صلاح وقت اقتضا کرد که عنان توجه بجانب سرزمین امن متعطف
شود که امیر حکم آنجا بملازمت رسیده و حاجی بیک حاکم قلعه بست احراز سعادت خدمت نماید و زودی اگر
مردم میرزا عسکری جمع شده علامت خواهند رسید و قلعه را واگذار نمود و از اعتراف اولیای دولت خواهد در آمد حاجی احمد سلطان

شنوده که مبادی این مقدمات تمهید داده که از سفر عراق مانع آمده علامت اندکش آمده و از مقام دولتخواهی نوری
معروض ساخته که یورش عراق بر ذمت همت علیا لازمست این اراده که از سفر مانع می آمده بغیر از غدر و خدعه
ثمری نداشته چون احمد سلطان بعنوان عقیده و اخلاص در خاطر حضرت جهانبانی جای کرده بود بسخن او
چون است برین گفتگوش عمل نموده متوجه عراق شدند و باین تقریب روزی چند حاجی محمد مردود مصاحب و مقرب بود
احمد سلطان ملازم رکاب معلی بود منحو است که از راه طبس گیلکی بدرقه باشند آنحضرت را چون سپهر
ضمیر انورش بود براه قلعه ارک متوجه آن سمت شدند چون مکتوب محبت و منشور اخلاص حضرت جهانبانی در اصفهان
تخت آرای ممالک ایران شاه طهماسب رسید مقدم سعادت التزام آنحضرت را مغتنم شمرده غنچه فرق
خورش وقت شده خواست که سایه فرهای سعادت همای ظل را بر فرق دولت خود جای دهد و ادراک این سعادت
را عنوان کارنامه افتخار خاندان خود سازد شکرانه این نعمت فرموده تا سه روز در قزوین نقاره
شادمانی فرو کوفتند و مکتوبی در جواب مشتمل بر کمال توقیر و احترام و استدعای تشریف حضور در اسرع ازمنه با الوف
محامد و اثنیه و صنوف تحف و هدایا مصحوب مقربان خاص ارسال داشت این بیت بر عنوان مکتوب ثبت نموده

همای اوج سعادت بدام ما افتد — اگر ترا گذری بر مقام ما افتد

و فرمانها به ولات عالیشان نیز
روانه ساخت و اظهار انواع شکرگزاری و حق شناسی نموده کار محبت تمامی نموده جلایل تعظیم و اکرام بجای
حکام ولایت و بلدان و امصار نوشت که در هر منزل و هر شهری که موکب همایون نزول فرمایند شرف روزگار
انجانب را غلالۀ داشته اعاظم حکام و اکابر و اهالی آن دیار بطور باستقبال شتافته مقدم مبارکش را ضیافتهای
پادشاهانه مشرف گردند و از اسباب و اشیاء ماکولات و اشربه و اطعمه و فواکه تازه بتازه منزل بمنزل ضیافتهای شاهانه
لایق نظر قبول اشرف گردانند و منشوری بمحمد خان حاکم هری نوشته بود و همچنین مسلک تحریر در آورده بود که از
اهل درایت گردد و آگاه از راه و رسم مردی نظر بر آن دیباچه مروت داشته در تعظیم و تبجیل حادثه نمایان
مراحل نشیب و فراز حق انسانیت بجای آورده دقیقه از آداب منت فرو گذاشت ننماید **فرمان**

شاه طهماسب بحاکم خراسان

فرمان همایون شرف نفاذ یافت آنکه چون ایالت پناه شوکت دستگاه حشمت و الاقبال محمد خان شرف الدین
اغلی تکلو لله فرزند ارجمند ارشد و حاکم دارالسلطنه هراة و میر دیوان بانواع اعطاف شاهی سرافراز گشته بدانند
که مضمون واجب العرض او که در باب مصحوب کمال الدین شاه قلی ... سلطان ...

دولت پناه نموده بود و در تاریخ دوازدهم شهر ذی حجه رسیده مضامین فرخنده آیین از آغاز تا انجام واضح
و لایح شده و آنچه در باب توجه کامیاب سپهر رکاب خورشید قباب گوهر دریای سلطنت و کامکاری نوچه
چمن آرای فرمانروائی و جهانداری نور عالم افروز ایوان جلال سرو سرافراز جویبار سعادت و اقبال نخل برومند گلشن
شوکت و عظمت ثمره شجره خلافت و معدلت پادشاه ربع و بحرین نیر جهانتاب فلک کامرانی بدر منیر
اوج خلافت و جهانبانی فرزدق و قبله سلاطین عدالت آیین مهره مهر خواتین صاحب نگین شهریار جلالت
تخت سروری پادشاه و الاحسب ملک عمل گستری خاقان سکندر نشان جمجاه همایون سلیمان نشین
سلطان صاحب هدایت و یقین جهانبان صاحب تاج و تخت صاحبقران عالم اقبال بخت نور چشم سلاطین
روزگار تاج فرق خواقین مدار المؤید من عند الله نصیر الدین همایون محمد پادشاه خلد الله تعالی ملکه حتی الاتصال
الی یوم المآل نوشته بود بنده چه گوید که چه مقدار سرور و حضور روی نمود **نظم**

مژده ای پیک صبا کز حرم محرم دوست — حضرت راست بود ای همه جا محرم دوست
باشد آن روز که در بزم وصالش بکرم — بنشینم همراه دل خود همدم دوست

اقدام بجلال توجه پادشاه فرشته احترام را عین عنایت عظمی دانسته
گرسنشتلی آن خبر خجسته اثر ولایت سبزوار از ابتدای حمل توسقان ییل بان ایالت پناه مرحمت فرمودیم
داروغه و وزیر خود را بدانجا فرستد که مال وجهی وجوهات دو ساله آنجا را از ابتدای امسال حال تصرف نموده
بمواجب لشکر ظفر اثر و ضروریات خود صرف نماید و به دستوری که در تعیینات مذکور شده مفصل بتفصیل و در بروز
عمل نموده از مضمون مطاع تخلف ننماید و پانصد کس از مردم عاقل کار دیده که کمی اسب و استر رکاب یراق
در خور آن داشته باشند تعیین نماید که باستقبال آن پادشاه صاحب اقبال رفته با صد راس اسب جلو که از
درگاه معلی مع زین طلا بجهت آنحضرت فرستاده و آن ایالت پناه نیز از طویل خود شش راس اسب جلو که
خورش رنگ ترکی تخته که لایق سواری آن شهسوار معرکه دولت و کامکاری بوده باشد انتخاب نموده و
زینهای طلا و نقره منقش با عبائیها زربفت و زردوز که لایق اسبان سواری آن پادشاه جمجاه باشد بر بالای
اسبان مذکور نهاده هر اسب را به نفر ملازم خود داده روانه گرداند و کمر خنجر شمشیر مرصع که از نواب کامیاب
مغفوری مرحومی علیین آشیانی انار الله برهانه شاه بابام نواب جاه بود رسیده و بجواهر نفیس لطیف مکلل
بود مع شمشیر طلا و کمر مرصع بجهت قیچ و نظر و سکون آن پادشاه سکندر آیین فرستاده شد و موازی چهل و هشت
توپ مخمل اطلس فرنگی و یزدی مرسل گشت که بخواهش جامه خیمه خانه آنحضرت نماید و ملازمان رکاب ظفر انتساب

آن کامیاب و قالیچه مخمل و خوابه طلاباف نمدتکیه کرک آستر و سه زوج قالی دوازده ذرعی گوشکانی
خوش قماش و دوازده چادر قرمزی سبز و سفید فرستاده شد بطریقی که پس مانده و روز بروز بر سر راه لوازمه
سرراه نموده با سایبانهای سفید که با زعفران شیر جوش کرده باشند و از بانه و خشخاش دو اسبه مکمل نموده
جهت آنحضرت منصوب ساخته باشند و جهت مقربان مجلس علیه و دیگر ملازمان فرداً فرداً ارسال نموده باشند و آنچنان
قرار دهد که فرداد در منزل مقامی که نزول نمایند امروز چادرهای لصجای لطیف منقش و سایبانهای اطلس و
مخمل در کارخانه و مطبخ و جمیع کارخانهای ایشان ترتیب ساخته نصب نمایند که در هر کارخانه ضروری آن مهیا
باشد چون ایشان بدولت و اقبال نزول فرمایند شربت گلاب و لیموی خوش طعم برف و یخ سرد کرده
بکشند و بعد از شربت ترباهای سیب شکان مشهدی و هندوانه و انگور و غیره با طبقهای سفید بدستوری
که مقرر شد حاضر سازند و سعی کنند که اشربه تمامی در نظر آن سلطنت پناه درآید و گلاب و عنبر اشهب داخل نمایند
و هر روز پانصد طبق طعام الوان با اشربه مقرر دارند که میکشیده باشند و ایالت پناه قزاق سلطان و امرا تمامی
حضور سلطان و فرزندان و قوم خود را با سه هزار کس بعد از سه روز که آن پانصد کس رفته باشند باستقبال بفرستند
و در آن سه روز امیران و لشکریان مذکور را از گرد سفر بر آورند و اسبان توبجاق و تازی نیز قرار دهد
ملازمان خود بدهند که هیچ زینت مرد را بهتر از اسب خوب نیست و سرپای آن سه هزار کس مکمل و آراسته
باشند و چنین قرار دهند که چون امرا ملازمت آنحضرت کنند زمین خدمت بعزت بوسند و ادب بسجده
یک یک خدمت نمایند که در سواری و غیره ناگاه میان ملازمان امرا و ملازمان آنحضرت گفتگوی واقع نشود
و هیچ وجه از وجوه آزرده که بر خاطر آن پادشاه نرسد و در وقت سواری و کوچ لشکر امرا از دور ادای خدمت
کنند و نوبت یک یک هر یک از امرای مذکور که باشد در نزدیکها محلها که قرار یافته باشد نزد نمایند و کنگ
خدمت در دست گرفته بنوعی که در خدمت پادشاه خود کسی خدمت کند خدمت نمایند و آنچه نهایت ملاحظه باشد
منظور داشته بعمل آرند و هر ولایت که برسند همین فرمان را بوالیان آن ولایت نموده مقرر دارند که آن امیر
خدمت نماید و مهمانی بدستور بظهور آورد که مجموع طعام و حلاوه و اشربه کمتر از یکهزار و پانصد طبق نباشد و
خدمت و ملازمت آن سلطنت پناه تا مشهد معلا که تعلق بان ایالت پناه دارد و چون امرای مذکور ملازمت کنند
هر روز یکهزار و دویست طبق طعام الوان که لایق خوان پادشاهان باشد در مجلس عالی آن درج و گرامی کشیده
شود هر یک از امرای مذکور در روز مهمانی خود نعمت پیشکش نماید که سه اسب خاصگی باشد و دیگر با منظم بر تمامی

بهادر

بها در داده شود و نوع دیگر با برای مخصوص هر کس لایق باشد بدهند و نه اسب تمامی از نظر حضرت بگذرانند
و ذکر نمایند که کدام اسب از آن کامیاب و هر یک که قبل از این قرار یافته باشد که از فلان و فلان امیر
باشد بگویند که آن حکایت هر چند به نهایت لایق خواهد بود و به خواهد نمود و به هر دستور که مقدور باشد
ملازمان رکاب ظفر انتساب را مسرور دارند و آنچه نهایت غمخواری و یکجهتی باشد بظهور آورند و خاطر آنجماعت را
که از گردش روزگار ناهموار لعقد غباری دارد بدلداری و غمخوارگی که در این نوع اوقات لایق و خوش نمایست
مسرور گردانند و این دستور همه وقت منظور باشد تا بحضور ما رسند بعد از آن آنچه لایق باشد از جانب ما
معمول خواهد گشت بعد از طعام متفرقات حلاوه و پالوده که از قند و نبات طبخ نموده باشند و ترباهای
متنوع و رشته خطایی خاصه که بگلاب و مشک و عنبر اشهب معطر باشد بمجلس برند و حاکم ولایت بعد از
مهمانی و خدمات مذکوره خاطر از ولایت آنجا جمع نموده تا دار السلطنه هراة که رفیق خدمت و ملازمت بوده باشد
دقیقه از دقایق خدمت نامرعی نگذارد و چون به دوازده فرسخی ولایت مذکور رسند آن ایالت پناه پیلا از
اویماق خود را در خدمت فرزند اعزار شد سعادت یار گذارد که از شهر و خدمت آنفرزند خبردار باشد باقی
لشکر ظفر اثر از شهر و ولایت و سرحدها از هزاره و نکدری و غیره تا سی هزار کس که بشماره صحیح رسد از علامات
کومکی آن ایالت پناه آنرا همراه برداشته استقبال نماید و چادر و سایبان و اسباب ضروری از شتر و استر
قطار همراه برند چنانچه اردوی آراسته بنظر سعادت اثر پادشاه درآید و چون ملازمت آنحضرت سرافراز
گردد پیش از جمیع حکایات از جانب ما دعای بسیار رسانند و در هر روز که بملازمت ممتاز گردد و تبزوک و
قاعده لشکر دارد و نزول نماید و آن ایالت پناه بجهت الستاده رخصت مهمانی طلبیده سه روز در آن منزل
مقام کنند روز اول جمیع لشکریان ایشان را خلعت فاخره که اطلس و مخمل یزدی و دارایهای مشهدی و
خانه باشی مخلع سازند و مجموع را با ملاپوش مخمل بدهند و بهر نفر از لشکریان و ملازمان دو تومان تبریزی
یوم الخرج بدهند و طعامهای الوان بدستوری که مقرر شده سر راه نمایند و مجلس ملوکانه بیارایند که
زبانها تحسین آن گویا باشد و آفرینها بگوش عالمیان رسد و بتفصیل لشکریان داده روانه درگاه
عالی نماید و مبلغ دو هزار و پانصد تومان تبریزی از تحویلات سرکار خاصه شریفه که در دار السلطنه هرات
میرسد باز یافت نموده صرف ضروریات نماید و آنچه نهایت سپاه که خدمات شد بکجا منصب داشته
بظهور آورند و از منزل مذکور تا شهر چهار روز بیایند و هر روز مهمانی طعام بدستور روز اول کشند و باید که در

هر مهمانی اولاد و عظام آن ایالت پناه مانند چاکران و خدمتکاران کمر خدمت بر میان بسته آداب ملازمت
بجای آرند و شکر آنکه این نوع پادشاه که چه به ایست از هدایای الهی مهمان ایشان شده در ملازمت و خدمت
آنچه نهایت [illegible] باشد بجای آورند و تقصیر ننمایند که هر چند انواع جانسپاری و جان [illegible] آنحضرت بیشتر بجای
آورند پسندیده تر خواهد بود و چون فردا شهر خواهند رسید مقرر دارند که امروز درون باغ عیدگاه بر خیابان
چادرهای درون اطلس قرمزی [illegible] کرباس طبسی [illegible] اصفهانی که درین ایام اتمام داده عرض نموده بود
ترتیب دهند و [illegible] ننمایند که هر جا خاطر عاطر آنحضرت مسرور باشد و در هر محل زمینی که در آب و هوا لطافت
و نزاهت امتیاز داشته باشد رضا جوی بوده در خدمت آنحضرت آداب لازم [illegible]
پیش برده عرضه نماید که آن اردو و لشکر و اسباب تمام پیشکش نواب کامیاب است و خود در راه و سر کوچ
و منزل خاطر اشرف را [illegible] که در کمال استحکام باشد خوش وقت سازد و خود از منزل مذکور که فردا شهر
خواهند آمد رخصت طلبیده متوجه ملازمت فرزند اعز ارشد گردد و صباح آنحضرت را بنوعی استقبال از منزل
بیرون آورد و سرپاهای که [illegible] ارسال داشته بودیم پوشانند و [illegible]
تکلف که پسندیده و محمود آن ایالت پناه باشد در دار السلطنه مذکور که فرزند مذکور را سوار کنند و در وقت
توجه شهر ایالت پناه قزاق سلطان را در خدمت نواب دارد و چادر و شتر و اسب [illegible] که چون فردا نواب
سوار شوند اردو نیز کوچ کند و ایالت پناه مشار الیه باشد و چون فرزند مذکور از شهر بیرون آید قدغن نماید که [illegible]
مقرر سوار شده متوجه استقبال شوند و چون نزدیک آن پادشاه عظیم دستگاه رسند چنانچه میان ایشان
یک تیر پرتاب بوده باشد آن ایالت پناه پیش رفته التماس نماید که پادشاه از اسب فرود نیاید اگر قبول کنند در
ساعت باز گردد و فرزند برخوردار را از اسب پیاده ساخته [illegible] رکاب آن پادشاه سلیمان بارگاه [illegible]
قواعد خدمت و عزت آنچه مقدور و ممکن باشد بظهور آورند و اگر نواب کامیاب قبول نفرمایند پیاده شوند
اول فرزند مذکور را از اسب فرود آورند و خدمت کشند اول آنحضرت را سوار کرده دست و پای را بوسه داده فرزند
مذکور را متوجه سواری سازند و به دستور سوار گردانند و متوجه اردوی خود [illegible] مقرر شوند و آن ایالت پناه
خود نزدیک فرزند مذکور در خدمت پادشاه باشد که اگر پادشاه سخنی و حکایتی از فرزند ارشد استفسار نماید
آن فرزند بواسطه حجاب جواب آن چنانکه باید نتواند داد آن ایالت پناه جواب لایق عرض نماید و در منزل مذکور آن
فرزند پادشاه را مهمانی بدین دستور که چون چاشتگاه نزول نماید و [illegible] طبق طعام الوان [illegible]

آورند

آورند و بعد الصلوتین [illegible] و دویست طبق طعام الوان بر طبقهای لنگری که مشهور بمجمعه [illegible] است و دیگر اطباق
چینی و طلا و نقره بر روی آن خوانها نهاده بمجلس آرند و بعد از آن مربیات لذیذ آنچه ممکن باشد حلوا و
و پالوده کشند پس [illegible] اسب لایق [illegible] از طوایل آنفرزند ارجمند جدا نموده جلهای مخمل و اطلس
پوشانیده و یک [illegible] ابریشمی بر جل مخمل منقش و [illegible] سفید بر جل مخمل سرخ و رنگ سیاه بر جل مخمل سبز
کشند و باید که حافظ صابر قاق و مولانا قاسم قانونی و استاد شاه محمد سرنایی و حافظ دوست محمد خوافی و استاد
یوسف مودود و دیگر گویندگان و سازندگان مشهور که در شهر باشند همراه حاضر بوده هر گاه پادشاه خواهند
با توقف بنغمه و ترنم پرداخته آنحضرت را خوشوقت سازند و هر کس که قابل آن مجلس تواند بود در خدمت [illegible]
بوده باشند که بوقت طلب حاضر گردند و اوقات [illegible] که تواند شکفته داشته باشند و دیگر
و باز و باشه و چرغ و شاهین و دیگری و آنچه در کار فرزند و آن ایالت پناه یا اولاد او بوده باشد پیشکش نمایند
و ملازمان ایشان نیز انعام خلعتهای ابریشمی از هر جنس و هر رنگ علیحده علیحده فراخور هر کس از الوان مخمل [illegible]
کلابتون و طلاباف بپوشانند و چون بمنزل خود روند ملازمان ایشان نیز [illegible] آن فرزند ارجمند در اول [illegible]
آنفرزند بخلق کریم که از میراث آبا و اجداد اوست بدیشان معاش نموده به هر یک از ایشان جدا جدا اسب و [illegible]
فراخور هر کس به انعام زیاده از [illegible] تومان نباشد و دوازده تقوز پارچه ابریشمی از مخمل و اطلس و کمخای فرنگی
و یزدی و تافته شامی و غیره که قماش لطیف باشند و سیصد تومان زر نقد در کیسه با قماش مذکور کشند و [illegible]
بهر یک سه تومان تبریزی که [illegible] شاهی [illegible] خیابان [illegible] باشند
و درین سه روز در چهار باغ شهر که منزل پادشاهانه است تا سر خیابان که در باغ عیدگاه است [illegible]
چهار طاق بندی و آیین بستن [illegible] و هر صنعتکاری که از امرای مذکور [illegible]
شیرین کاری که دانند بعمل آورند [illegible] که چون پادشاه [illegible] بقدوم فرخنده [illegible]
که آن نور چشم عالمیان بوجود [illegible]
که در شهر هستند در آورند که باعث سرور شده روز سوم که از این چار طاق و خیابان شهر [illegible] باغ
فراغ خاطر روی نموده باشد [illegible] در شهر و محلات [illegible] مقرر دارند که [illegible]
تمامی مرد و زن صبح روز چهارشنبه در خیابان حاضر گردند و در هر دکان و بازاری که آیین بسته [illegible]
انداخته باشند عورت و [illegible] آینه و روزنه در مقام شیرین کاری

شیرین گویی در آیینه و از هر محله و کوچه صاحبان نغمه پردازان آمده باشند که در بلاد عالم مثل آن نباشد
تمامی آن مردم را استقبال فرمایند بعد از آن پادشاه را العزت و ادب بگویند که پای دولت در رکاب سعادت
نهاده سوار شوند و فرزند در پهلوی آنحضرت چنانکه سر و گردن اسب ایشان پیش باشد براه روند و آن ایلچی
خود از عقب ایشان نزدیک می رفته باشند که اگر از عمارات و بنائی و بساتین هرچه پرسند جواب
دانسته و سنجیده عرض نماید و چون بدار السعادت در شهر در آیند چهارباغ را سیر فرمایند و در باغچه که در کنار
و آب همایون ها و ران طبقه طبقه حجره بودن و خواب کردن و مشق خواندن مقرر یافته بود و اهل شهر [illegible]
شاهی ایشان نزول فرمایند و حمام چهارباغ و حمامات دیگر را سفید و پاکیزه سازند و بگلاب و مشک خوشبو
کنند که هرگاه میل فرمایند محل آسایش مهیا باشد روز اول فرزند بطعام وافر مهمانی نماید و چون ایشان
بفراغت متوجه خواب شوند آن ایالت پناه خود بدین دستور تمهید مهمانی کند که مذکور خواهد شد و چون ایشان بشهر در
آیند همان روز عرضه داشت نماید و روانه درگاه معلی گرداند و مقرر شد که معز الدین حسین کلانتر دار السلطنه هرات [illegible]
خورش نویس صاحب وقوف تعیین نماید که از روزی که آن پادشاه استقبال نمایند تا روزی که بشهر در آیند روز بروز مجموع
نسخ نوشته ثبت و مهر آن ایالت پناه رسانند و جمیع حکایات و روایات [illegible] که در مجلس گذرد قلم آورده بدست
معتمدان داده روانه درگاه معلی گردانند که جمیع اوضاع همایون ما را اطلاع حاصل شود و مهمانداران ایالت پناه
برین دستور که طعام و حلاوه و شربت و میوه سه هزار طبق کشیده شود و یراق ضروری مذکور بدین دستور [illegible]
نماید اول پنجاه چادر و خیمه سایبان و چادر بزرگ الاچیه که جهت خاصه ترتیب نموده عرض کرده بود با دوازده
زوج قالی دوازده ذرعی و هشت زوج قالی پنج ذرعی و نه قطار مایه و دویست [illegible] چینی بزرگ و کوچک و دیگر
اطباق و دیگها تمامی با سرپوش سفید قلعی کرده پاکیزه داشته شود و قطار استر و قنقوز در مهمانی خود [illegible]
پیشکش نماید و امرای مذکور را امر شده بود که مهمانی نمایند بر طریقی که طعام و حلاوه و پالوده [illegible]
و سه اسب با قطار استر که آن ایالت پناه اول او را دیده و پسندیده باشد پیشکش نمایند و حاکم غوریان [illegible]
و گوسفند در ولایت خود مهمانی نمایند و حاکم باخرز در جام مهمانی نماید و حاکم خواف [illegible]
سرای فرهاد که تا پنج فرسخی مشهد مهمانی نماید انتهی چون مرکب عالی حضرت جهانبانی حسب الحکم در نواحی [illegible]
رسید ایلچی شاهی از فرستاده حضرت جهانبانی آمده [illegible] مقدم گرامی [illegible]
آنحضرت را که معدن مروت بودند از رفتن عراق [illegible]

در کتاب دولت آورده با عزم جزم متوجه هرات شدند و در هر منزلی از منازل که نزول اجلال نمودند تمام اکابر [illegible]
خراسان باستقبال بیرون می آمدند و بعد از آن مقربان سلطان [illegible] ملازمت میکردند جهت مرکب پادشاهی [illegible]
شاه در دامان و بر روی [illegible] بار گشوده خلایق از قصبات مانند جام و [illegible] و اسفراین همراه آمده
انتظار مقدم عالی می بردند چون قاصدان [illegible] سلطان و اعیان خراسان که استقبال نموده بودند محمد خان اعلام
نمودند که وصول مرکب عالی نزدیک است محمد خان با اعیان هرات مثل [illegible] سلطان و شاهقلی سلطان اکابر
فضلا مثل میر مرتضی و میر حسین کربلایی [illegible] دار السعادت باستقبال شتافتند و در پل مالان [illegible]
مشهور هرات [illegible] از جانب شاه رسانیدند [illegible]
اداب تواضع [illegible] اظهار نموده آداب خدمت بتقدیم رسانیدند و مقرر شده بود که از پل مالان تا باغ
جهان آرا راهها را جاروب کرده و آب زده دارند و بزرگان و [illegible] شهر از هر دو طرف [illegible] آمده
منتظر باشند و چون رایات [illegible] سلطان محمود میرزا [illegible] السعادت باستقبال شتافته آداب اخلاص و
احترام بظهور رسانید و آنچنانکه [illegible] شاهزاده کامکار سلطان محمد میرزا و دیگر امرای عالی قدر بشرف استقبال
کامیاب سعادت شده [illegible] اعزاز و اجلال بتقدیم رسانیدند و از زیارتگاه تا پل مالان و از آنجا تا باغ
جهان آرای که سه چهار فرسخ مسافت تمام داشت [illegible] مردم شهر و قصبات فرو گرفته تماشای [illegible]
خلایق [illegible] بود که [illegible] در ایام عید و نوروز بوده باشد غره ذیقعده سنه نهصد و پنجاه بهرات در باغ جهان آرا
نزول فرمودند محمد خان جشن [illegible] ترتیب داده پیشکشهای [illegible] در آورده در مجلس اول
[illegible] که در خوانندگی [illegible] خراسان و عراق بود در مقام [illegible] غزل [illegible] خواند که [illegible]
و حال [illegible] نظم مبارک [illegible]
همایون کشوری [illegible] و چون [illegible] کیتی [illegible]
که آیین جهانی [illegible] حضرت جهانبانی [illegible]
در دامن امید [illegible]
چند آنجا توقف افتاد و هرگاه آنحضرت بسیر سواری [illegible] محمد خان در ملازمت بوده ادای [illegible]
و از هر دو جانب آنحضرت زر نثار میکردند و هر روز [illegible] مشهور سیرگاه [illegible] محفلی تازه [illegible]
[illegible] ترتیب [illegible]

و همچنین باغ خیابان و باغ زاغان و باغ سفید را منظر فیض بخش تماشا فرموده و در هر گل از [illegible] صحبتهای رنگین داشتند
و در همین ایام زیارت اولیای عظام خصوصا پیر هرات خواجه عبد الله انصاری قدس سره [illegible] فرموده
[illegible] از بزرگان کامل استعداد و علمای فطرت صدق نهاد و [illegible] روزگار و فضلای
نامور از صحبت فیض موهبت مستفید شدند و بعد از فراغ مراسم نوروزی و تماشای [illegible] اولیای
اهتمام در توجه مشهد مقدس نموده از راه جام عزم خیر انجام فرمودند در این روز احمد سلطان حاکم سیستان که در
دوام خدمت و حسن عقیدت ممتاز بود مشمول توجه و التفات نامتناهی شده [illegible]
سال بکام رسیده زیارت مرقد منور حضرت زنده پیل احمد جام قدس سره فرمودند و چون نزدیک مشهد نزول
اقبال شده شاه قلی سلطان استاجلو که ایالت آنجا داشت با اکابر سادات [illegible] به استقبال مشرف شده و آداب
خدمتکاری آورده پانزدهم محرم سنه [illegible] بمشهد مقدس رسیده بزیارت روضه رضویه علی ساکنها
التحیه فایز گشتند و چند روزی در حوالی آن بقعه متبرکه اقامت فرمودند و از آنجا [illegible] توجه
[illegible] سلطان که حکومت آنجا [illegible] بود [illegible] از آنجا [illegible] آمده آداب
و انواع خدمت [illegible] بتقدیم رسانید و آن حضرت سیر کان فیروزه کرده [illegible] فرمودند در کان [illegible] حکم
و [illegible] خواص و تاثیرات اشیا نه چندان است که بعبارت [illegible] احاطه آن توان نمود
[illegible] توجه [illegible] داشتند و در روضه [illegible] شیخ بایزید بسطامی قدس سره [illegible]
[illegible] عنان عزیمت منعطف ساخته زیارت فرموده و از آنجا بسمنان شتافته [illegible] شیخ علاء الدوله
سمنانی قدس سره نزول فرمودند و در سفر و حضر [illegible] آن حضرت [illegible] بود که [illegible] بزیارت خدا
پرستان [illegible] ظاهر و باطن [illegible] منزل [illegible] رسیدند حکام و
اکابر آنجا [illegible] در خدمت کمال اهتمام بجای آوردند و در اکثر اوقات رسایل شوق [illegible] از جانب
شاه می آمد چون موکب عالی بحوالی ری رسید شاه بعزم ییلاق از قزوین بجانب سلطانیه [illegible] بیرون برآمده
حضرت جهانبانی بدولت و اقبال در قزوین که در آن [illegible] پای تخت شده بود نزول فرمودند اکابر و اهالی
آنجا [illegible] استقبال سعادت پذیر شده از صحبت فیض منقبت آن حضرت مستفیض گشتند روزی [illegible]
[illegible] توقف فرمودند در خانهای خواجه عبد الغنی که کلانتر اهل آنجا بود [illegible]
آنجا [illegible] منزل داشتند و از آنجا [illegible] شتافتند موکب [illegible] مقصد رسیده بود [illegible]

تتبع رسالت نموده از [illegible] منزل بقدوم مسرت معاودت نموده و از آنجا توجه سلطانیه [illegible]
میان ابهر و سلطانیه بودند چون موکب عالی [illegible] نزدیک رسید [illegible]
بعد از آن بهرام و سام میرزا برادران گرامی شاه استقبال نمودند در جمادی الاولی [illegible]
استقبال فرموده با مراعات قواعد اعزاز و اکرام و تقدیم آداب اجلال و احترام ملاقات فرمودند و شرایط
تعظیم و ضوابط تبجیل و تفخیم در میان بتقدیم رسید و در محل عالی که در مدت [illegible]
[illegible] نموده بودند اول مجلس آرای آن [illegible] حضرت جهانبانی [illegible]
گشت و محفلها در میانه انعقاد یافت و قانون بزرگی و لوازم [illegible] گرامی همدم و همزبان گشتند
و ابواب اخلاص و اختصاص مفتوح داشته ابواب صحبت و انبساط گشودند و [illegible] در میان آوردند
میرزا قاسم گونابادی در کتاب مثنوی که در احوال شاه بنظم داده بود در باب ملاقات این دو شهریار
چنین گفته نظم دو صاحبقران در یک بزمگاه [illegible] قران کرده باهم چو خورشید و ماه [illegible] دو نور بصر چشم اقبال را
دو عید مبارک مه و سال را [illegible] دو کوکب [illegible] فلک [illegible] بهم در یک [illegible] چون فرقدین [illegible] دو چشم جهان
بهم همعنان بهم چون دو ابر [illegible] دو سعد فلک را یک برج جای [illegible] دو والا گهر را یک درج جای
شاه فرمودند که فتح هندوستان که حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی را میسر شد حضرت جهانبانی
جهانبخش جهانگیر [illegible] کلید گنج خانه کشورگشایی گردانید [illegible] که در ممالک [illegible]
[illegible] آمد از نامساعدی [illegible] برادران [illegible] اختیاری بوده چون
در عالم اسباب موافقت برادران امری مهم است که کارها [illegible] الحال ما را برادر خود
تصور نموده ممد و معین دانند که [illegible] آنچه شرایط امداد و لوازم اعانت [illegible] نموده باشند
بر حسب آرزو بتقدیم رسانیم [illegible] حقوق را منظور داشته [illegible] انجام نمایم
و اگر خود باید رفت [illegible] کومک برویم [illegible] بزرگ [illegible]
باشند فرمودند و چند روز بزم خسروانه داشتند حضرت شاه روز بروز [illegible] مجلس [illegible]
می آراستند و [illegible] می کردند و روز بروز در صدق [illegible] محبت می افزودند [illegible] مجلس
آرایی که خیال [illegible] مباشر شود چگونه بیان توان نمود که چه قدر [illegible]
[illegible] الشیخی الهامی

قیمتی آنقدر که نظر کار میکرد دران سرزمین گسترده واد عشرت و نشاط میدادند و چه شرح دهد که لوازم
گزاردن تحفه و هدایا که امر یست ضروری بجا آیین خود توجه فرمودند و از اسبان عراقی جهنده با زینها
مطلا و عباها و زین پوشهای فاخر و استر بردعی آراسته و پیراسته و شترهای مرصع بکار اقسام مایه
پوستینهای گرامی و چندین تحفه شمشیر و کمر خنجر مرصع بجواهر و تمثالهای النقود و قماشهای نفیس و پوستینهای گشن
و حلقاوه و سنجاب و جامهای پوشیدنی از اجناس زربفت و مخمل تاجه باف و اطلس و مشجر فرنگی یزدی و
کاشی و چندین طشت و آفتابه و شمعدان زر و نقره و خرگاههای مزین و بساطهای اعلی که در کلانی و خوبی
نادره روزگار بود و سایر اسباب پادشاهانه یک یک بنظر اقدس کذرانیده شد و جمیع ملازمان رکاب دولت
را از نقد و جنس جدا جدا رعایت فرمودند و مراسم آداب پادشاهانه از طرفین بتقدیم رسید حضرت جهانبانی
در روز جشن عالی المجلس که انبها که خراج ملکها و اقلیمها بود و دویست و پنجاه لعل بدخشانی برسم ارمغان بنظر
در آورده بود و بی شایبه تکلف از وقت در آمدن حضرت جهانبانی بالکای شاهی تا زمان بر آمدن بهر اسمی و
رسمی که از سرکار خاصه شبان شاهی خرج شده بود زیاده ازان باضعاف مضاعفه پادشاه بخشیده و
ازانجا متوجه سلطانیه شدند و درانجا بعیش و عشرت بزمهای خسروانه داشتند و در خلال اوقات ساعات
قران سعدین باغوای بعضی از اهل فتنه و غبار خاطر از جانبین حادث شده بود آن کدورت بانتهاه رسید
و بزلال صفا مصفی گشته حضرت شاه همه روزه اسباب عشرت و سرور دلها تازه بتازه ترتیب میدادند
ازانجمله بجهة تنشیط و تفریح خاطر صفا گستر شکار قمرغه طرح فرمودند و از ده روزه راه لشکر شاهی جانوران
صحرایی را انده در چشمه گله و اساوق بلاغ کوینده که اول ییلاق سلطانیه شکاری بحکم شه حضرت جهانبانی
و شاه گرامی قدر باهم در شکارگاه در آمده آیین اشاعت و شکار رانده جمعی را تازه کردانیدند و بعد ازان
بهرام میرزا و سام میرزا و اتکه و پیرامخان و حاجی محمد کوکه و شاهقلی سلطان مهردار و روشن کوکه و
جمعی دیگر از معتبران حضرت جهانبانی را رخصت در آمدن قمرغه شد و از امرای شاهی مثل عبدالله استاجلو
که به امادی شاه و الاشکوه شاه اسمعیل مخصوص بود و ابوالقاسم خلفا و سونک سلطان قورچی باشی
افشار و بدرخان استاجلو و چندی دیگر بموجب حکم در آمدند و بعد از زمانی رخصت عام در داده شد
هر کس از سپاه و لشکریان بگرفتن و بستن شکار اشتغال نمود و درین اثنا بهرام میرزا که باخلفا بود دراز میان
شکارگاه دهسته تیری بر زده او رخت هستی بر بسته بملاحظه خاطر میرزا کسی این سخن را بشاه نگفت

و بعد ازان

و بعد ازان عزم کردن قزاق رخصت شد که رفته نزدیک حوض سلیمان بار دیگر قمرغه بهم آوردند بهم و خوبی تمام
آمده با بعضی بزرگان شکار کردند و درین منزل بچوگان بازی و قبق اندازی بزرگ شوی از اوقات
گرامی صرف شده و درین روز که بازار قبق گرم بود بهرام بیک بخطاب خانی و حاجی کوکه بخطاب سلطانی
سرافراز شدند و درین روز آخر مجلس طومار دوازده هزار سوار که همراهی فرزند ارجمند شاهی میرزا مراد بیک
نامزد شده بودند باطومار اسباب کارخانها که بهر کاری حضرت جهانبانی قرار یافته بود بنظر در آوردند و سایر
اجله که درین کومک عالی مقرر شده بودند بتفصیلت میرزا مراد بدر انجان تاجار رالله میرزا شاه تعلی سلطان حاکم
کرمان احمد سلطان شاملو والد محمد خلیفه سلحاب سلطان حاکم فرح بار علی سلطان تکلو سلطان علی افشار
سلطان قلی قورچی باشی خوش محمد خان میموت میرزا طغای سلطان محمد خدابنده و سلطان حسین خان شاملو برادر احمد سلطان
حاکم سیستان ادهم میرزا اولد دیو میرزا قبهس میرزا اولد دیو سلطان حمید سلطان شیبانی علقیا و بهادر پسر آن مر
تقرر بیک اخته بکی ولد زین الدین سلطان شاملو محمدی میرزا بیره جهانشاه میرزا منوچهر شاه بری بیک کلی
استجلو ما سلطان جلاق خواهرزاده محمد خان ابوالفتح سلطان افشار حسین سلطان شاملو بادگار سلطان
موصلو احمد سلطان الکش اغلی استجلو صاف ولی سلطان والد صوفیان خلیفه روملو علی بیک ذوالفقار شملو بیک
کتابدار قاجار و سعید قورچی خاصه بابان شاملو ستیه ترکمن اشیه و بعد از اتمام این مجلس اراده جلم شده اق
زیارت که آخر ییلاق سرلعب سیوم بار شکار قمرغه در هم آوردند و انواع نشاط که می کام فرموده آب
خاطر جوئی بتقدیم رسانیده شد و در عرصه دلکشای میانه که در لطافت هوا مشهور آفاق است شاه و الاقدر مرا حضرت
جهانبانی تشریف آوردند و بمتابعت مبادرت خجسته باحسن وجوه و امتی آداب سایر بمسعود و وداع بجای آوردم و حضرت
جهانبانی حسب آیات بر جب لقد اسب نشسته حضرت صاحبقرانی از انجا بدولت و اقبال متوجه اردبیل شده و موکب
اقبال حضرت مریم ملکانی را با خیل حشم و عبید خدم از راه راست کتاب قسار روان فرمودند و حاجی محمد خان را
سرلشکر ساخته در خدمت موکب اقبال آن عفت قباب بگذاشته و دوازده هزار سوار که ملازم رکاب نصرت قباب
فرموده بودند رخصت یافته بجهة سامان و سرانجام خود روان شدند که چون رایات نصرت آیات حضرت جهانبانی
حسب آیات با آب طلبه رسید شاهزاده عالی قدر بالشکر متوجه اردوی کثرت نعم به حضرت جهانبانی اول
بحکمت تماشای تبریز عنان عزیمت منعطف فرمودند و چون نزدیک آن رسیدند حکام و اکابر تا سه بی کوه میرزا
میرانشاه بر وده فانه که ازواج بهشته تبریزی امد باستقبال آمده و غرباء تبریز باوقته حاکم شهر رحب بر کرده شاهی

شهر را آیین بسته در نظر انور آنحضرت جلوه داده لوازم [illegible] مقدم رسانیده و گرگ دوانیده و چوگان بازی نموده که
در تبریز مشهور و معروف بوده در آن وقت از اندیشهٔ شورش ممنوع شده بود که به فرمودهٔ حضرت جهانبانی اقدس [illegible]
نیاز که در گرد آمده و آنحضرت عمارات عالیهٔ آن شهر را که از آثار رفیعهٔ سلاطین ماضی است و سیرگاههای آن شهر را
تماشا فرموده و مجدد از آثار که نشینگان خاک و نشینگان افلاک و که شکلهای عالم را ثبات و شکلهای
جهان بی‌مدار را بخاطر حقایق مآثر آورده و [illegible] گرد آوری رضای آفریدگار [illegible] بیان بر زبان اقدس رانده
و بعضی از ابیات سلف متواجه گشته و این رباعی از فرط حالت طبیعی خوانده‌اند رباعی افسوس که سرمایه ز کف بیرون شد
در دست اجل بسی جگرها خون شد ‌ کس نامد از آن جهان که تا پرسم از او ‌ احوال مسافران عالم چون شد
ملا قطب الدین [illegible] در این طبقهٔ فاخره بشرف ملازمت مشرف گشته تا مشهد مقدس ملازم رکاب معلی بود و
نادره کار سحرآفرین خواجه عبدالصمد شیرین قلم نیز در این مرتبه فاضله بملازمت استسعاد یافت آن قدوهٔ [illegible]
راه البته به [illegible] آمده و از [illegible] کار [illegible] همراهی گزیده و از [illegible] در شکوه و [illegible]
چون تبریز نزول فرموده در آنجا که توجه اقدس اسطرلاب و کره و سایر آلات رصدی در جهة کمال [illegible]
را فرموده که در این شهر که محل [illegible] آنحضرت [illegible]
و [illegible] غریبه [illegible] و از تبریز فارغ شده ماه صوب اردبیل توجه فرمودند چون موکب عالی بقصبه [illegible] رسید
جمع شیخاوندان که از خویشی [illegible] بعالم معبد اردو داشتند با سایر اکابر و اشراف آمده ملازمت کردند و لوازم [illegible]
بر [illegible] در اردبیل شریف [illegible] از آنجا به طارم آمدند و از آنجا بقزوین رسیدند و چون هوا و میوهٔ
آنجا مطبوع بود علی الخصوص انار [illegible] سه روز توقف فرمودند و از سبزوار [illegible]
حضرت مریم مکانی [illegible] و از آغاز [illegible] دولت و اقبال [illegible]
شهر مزار که تشریف می آوردند حکام و اکابر آنجا [illegible] دستور زمان توجه [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] آورده و در روز [illegible]
کرده و چون رایات عالیه مشهد مقدس [illegible] عالم و بزرگان آنجا [illegible]
لا انفیه مستعد نظر قبول گشتند و [illegible] جمع شدن لشکر [illegible] در این شهر توقف افتاد و از این [illegible]
بجهت طلب [illegible] که بهمراه [illegible] عبد [illegible] در قم [illegible]
سربرست و از جمیع صدور مولانا نورالدین محمد ترخان را بجهت طلب شیخ ابوالقاسم جرجانی و مولانا الیاس اردبیلی

که فضایل

که فضایل صوری و کمالات معنوی آراستگی داشتند فرستادند و در کابل آمده از شرف ملازمت مشرف شدند و از
[illegible] و [illegible] بسیار منبسط و منشرح گشتند و مذاکره کتاب [illegible] در میان آورده [illegible] که در مشهد [illegible]
داشتند پیوسته با دانشوران و [illegible] که بملازمت رسیده‌اند و از صحبت اکسیر منقبت مستفیض میشدند [illegible]
مولانا [illegible] که جامع فضایل بود و بکرر بشرف مجلس رسیده روزی [illegible] این [illegible] در اصلاح آنحضرت
در آورد نظم که وال از عشق بتان گر جگرم میسوزد ‌ عشق هر لحظه چراغ دگرم میسوزد ‌ همچو پروانه شبی سر و کلاهم را
که اگر شمع شوم بال و پرم میسوزد ‌ آنحضرت که خلاق معانی و معیار نکته‌دانی بوده‌اند چه نیکو [illegible] ‌ پر و
بس اگر بال و پرم میسوزد ‌ مولانا از اکسیر اصلاح آنحضرت بکدهٔ خلاص کامی آورده از مشهد [illegible]
از آنجا براه قلعهٔ کابل [illegible] نزول اجلال فرمودند و در [illegible] شاهزاده و امرای [illegible] داشتند و از آنجا
[illegible] و رود اقبال روی نمود [illegible] از قلعه [illegible] آمده [illegible] سعادت [illegible]
[illegible] و معذرت [illegible] که در وقت [illegible] از دولت ملازمت محروم مانده بود [illegible] رسانیده و از آنجا
که [illegible] و عطاپاشی [illegible] آنحضرت بود معذرتهای او [illegible] مقبول شد و [illegible] مشمول گشت چون [illegible]
بانجا کشیده ناگزیر است از آنکه مجملی از اعیان که در این عزیمت ملازم رکاب دولت بوده‌اند نوشته آید [illegible]
گزاران [illegible] که چون سعادت همراه ملازم رکاب دولت حضرت جهانبانی [illegible] بود و [illegible] و دیگر
خواجه معظم که [illegible] اخوت [illegible] حضرت مریم مکانی داشت از ابتدای حال [illegible] و [illegible]
بوده رفته رفته [illegible] او با فراط کشیده و خاتمه کار او در محل خود رقم پذیر خواهد شد و دیگر [illegible] سلطان
[illegible] سلطان که از جانب والده از نبایر سلطان حسین میرزاست اگرچه در اوایل حال [illegible] خدمت
اشتغال داشت اما در آخر [illegible] گشت و دیگر حاجی محمد کوکی است او برادر کوکه که از امرای عظام حضرت
[illegible] فردوس مکانی بود و حاجی محمد در مردانگی [illegible] داشت و [illegible] که [illegible] از این طور
[illegible] و در روز [illegible] و دیگر روشن کوکه است که کوکلتاش
حضرت جهانبانی [illegible] بود در این راه با جواهر بسیار سپرده بودند در آن [illegible] خیانتی ظاهر کرد
لاجرم چند روز در بند بود و بوسیلهٔ عفو خلاصی یافت و دیگر حسن بیگ است برادر محرم کوکه با آنکه کوکلتاش کامران
میرزا بود اما مدام ملازمت حضرت جهانبانی قیام داشت [illegible] طبع و خوش خلق [illegible] و دیگر [illegible]
و دیگر خواجه معصوم [illegible] مردی پاک طینت [illegible] روزگار بود با امانت و دیانت [illegible] اتصاف داشت

واز ملازمان حجرهٔ عصمت حضرت مریم مکانی بود و علی الدوام در حوالی هودج آنحضرت بودی و قرب خدمت
داشت ازو دو فرزند سعادتمند یادگار ماند کوکلتاش که حضرت شاهنشاهی ازو یک سال و کسری بزرگ است
در رکاب اقدس شربت خوشگوار شهادت چشید دیگر زین خان کوکه که بمزید ارادت و اخلاص و وفور عقل و کیاست
و علو فهم و ادراک و فرط فراست از منظوران نظر عاطفت حضرت شاهنشاهی بود در سلک امرای کبار منسلک است
دیگر خواجه غازی تبریزیست که از دقایق سیاق و حقایق علم حساب وقوف تمام داشت و از مصنفی و وقایع
خبردار بود چون موکب عالی از لاهور بکابل رسید انصراف یافت از میرزا کامران جدا شده بخدمت
منصب مشرفی دیوان یافت و بعد از آن مدتها از درگاه عالم پناه محروم گشت و در آخر عمر که قوی و حواس او
اختلالی یافته بود باستلام عتبهٔ درگاه والای حضرت شاهنشاهی استسعاد یافت دیگر خواجه امین الدین محمود
هرویست که در فن سیاق از اسباق فرسان مضمار حساب بود و خط شکسته را بغایت درست می نوشت و
در کفایت اموال و در امر محاسبات موشکافی میکرد حضرت جهانبانی او را چندگاه بخشی حضرت شاهنشاهی کرده
بودند و در عهد سلطنت ابد پیوند آنحضرت بمرتبهٔ عالیه رسید و بخطاب خواجه جهان سرافراز شد دیگر بابا دوست
بخشیست او نیز بعلم سیاق ممتاز و بحسن کفایت موصوف بود و پیوسته باشتغال مهمات دیوانی و صرف کارهای
سلطنت بسر می آورد دیگر درویش مقصود بنگاله ایست او از یاران درگاه همراه است مردی ساده و فهمیده درست جوهر بود
او را در سکانه همراه جهانگیر قلی بیگ که کشته بودند و از تمام مردم او تنها بسلامت برآمده ادراک سعادت
ملازمت نمود حضرت جهانبانی حسن اخلاص او را تحسین کردند و بعنایات خاص داشتند و بعد از آن بمزید التفات شاهنشاهی
امتیاز یافت و عمری دراز در طبقهٔ دعاگویان میزیست دیگر حسن علی ایشک آقاسی است در مجامع اکابر
امتیاز داشت و خدمات لایقه و پسندیده کرده بود و بواسطهٔ آنکه معقولی که از منظوران حضرت جهانبانی
بود چون نامناسب از زبان او ساخته بودند بعضی قلبانان میان او را در موضع خواب برده کشته تیر کمین
کرده پنهان کشتند و چون میان او و حسن علی شکرابی بود چنین شهرت یافت که بسعی او این عمل شنیع
بوقوع آمده باشد باین تقریب خوانده همراه موکب عالی بود در عراق ماند و چون کابل مستقر سریر
سلطنت شد باستانبوسی فایز گشت دیگر علاء دوست بار بیگیست حسن مذکور از عراق آمده در عهد دولت
همراه شد از اول تا آخر در همراهی نجابت کاری و جانسپاری استحکام داشت دیگر ابراهیم ایشک آقاسیست
او از قدیمان درگاه بود دیگر شیخ یوسف چولیست که خود را از اولاد شیخ احمد جام میگفت مردی درازدست

پسندیده

پسندیده اخلاق بوده دیگر شیخ بهلول که خود را از نسل مشایخ ترک میگرفت خدمتگاری شایسته بود دیگر
مولانا نور الدین که از مهندسه و هیات و اصطرلاب خبری داشت همراه قاضی برهان خوافی از ملازمت
حضرت گیتی ستانی استسعاد یافت و از مجلس نشینان حضرت جهانبانی بود و حضرت شاهنشاهی او را اثر خاطر بلند
ساخته بودند دیگر محمد قاسم موجی است در جشن ان نخجیر حضرت جهانبانی حسب الامر قیام نمود خوش مجلس
حالتی بود در جشن ان خدمت حاله داشت و در هندوستان در ایام دولت ابد قرین حضرت شاهنشاهی
میر بحر بود و در کنار آب جون نزدیک دهلی کشته شد و همانجا نعش او را رسانید دیگر حیدر محمد اخته بیگیست
از خدمتگاران قدیم این درگاه بود دیگر سید محمد مکنه است جوان مردانه صاحب قبضه بود در همراه اوقعی زد
دیگر قالی یافت هروی است دیگر او راچند روز میر عدل ساخته بودند از اهالی مجلس عالی بود دیگر حافظ
سلطان محمد رخنه است در بکرآمده در لباس فقر ملازمت نمود و دو بیت دلنشین میخواند رفته رفته داخل اهل کتاب
شده بود و در عهد دولت ابد قرین حضرت شاهنشاهی اعتبار تمام یافت و در هند بامی طبع ساخته که
ازو توان گفت دیگر میرزا بیگ بلوچ که پدرش از خویشان هزاره بلوچ بوده دیگر والد او میر حسین و
این هر دو از سعادتمندان خدمت گزین بودند دیگر خواجه عنبر ناظر که خواجه سرای متوکب گیتی ستانی
فردوس مکانی بود و از حضرت شاهنشاهی خطاب اعتبار خانی یافت از پرده داران هودج اقبال حضرت
مریم مکانی بود دیگر عارف توشکچی است که در سلک ملازمان بود و دعوی سیادت میکرد و بخدمت شاهنشاهی
بهار خان خطاب یافته بخدمات توشکچی عالی ممتاز بود و از خدمتگاران و ملازمان وفادار مهتر خان خزینه دار
و مهتر جامه ورشکچی و ملا بابا ل کتابدار و مهتر عنبر شربتچی و مهتر جوهر آفتابچی و مهتر وکیل فراشچی و مهتر واصل
و مهتر سنبل میر آتش بودند دیگر محمد قراول بیگ بود و عبد الوهاب صاحب طباق دیگر جان بهادر دیگر
تولک باش نرلیس زهی سعادتمندان قوی طالع که بعزم درست و ثبات پای حق حقیقتکای آورده در سلک
امتحان و موافقت ابتلای الهی خدمت ولی نعمت بپایان رسانند نظم ندانم رفیقان چرا او پسندند
که مردان ز خدمت بجایی رسند رجوع موکب همایون حضرت جهانبانی جنت آشیانی از عراق و آمدن حضرت
شاهنشاهی از قندهار بکابل چون آوازهٔ سایه گستری حضرت جهانبانی بر ممالک جاه و جلال بوطن دولت و اقبال
گرم شد و در کابل و قندهار و اکثر و اطراف حضرت موکب عالی اشتهار یافت از هبوب این نسیم
بهار نصرت گلبن امید امیدواران شکفتن گرفت و آب رفته از جوی بیقراران آمدن بنیاد نهاد

نظم: فیاض ازل فیض طرب تازه :: انداخت ز مقدمش شهر آوازه : شد کشت امید ناامیدان خرم : شد باغ مراد نامرادان
تازه : میرزا کامران [illegible] [illegible] حالی حال دگرگون گشت در هنگام که زمان ناکامی وی [illegible] کم شده بود از
سر آغاز [illegible] [illegible] و خیالات تباه بخود راه داد و اول برادر جعفر خان هزاره قربان قراول بیگی را از کابل [illegible] فرستاد
که آن نور پرور والای [illegible] حضرت شاهنشاهی را از [illegible] کابل [illegible] فرستاد [illegible] [illegible] میرزا [illegible]
فرستادن آنحضرت نزدیکان خود [illegible] و جمعی که عقل درست داشتند گفتند که فرستادن ایشان لایق
[illegible] [illegible] آنست که چون موکب عالیحضرت جهانبانی [illegible] [illegible] رسید آن نونهال را با عزاز و
احترام [illegible] باید فرستاد و بوسیله [illegible] [illegible] سعادت و اقبال استعفای جرایم خود نمود [illegible]
دیگر گفتند لایق [illegible] آنست که [illegible] میرزا کامران [illegible] و خاطر میرزا را از دولت [illegible] [illegible] [illegible]
سرزده است [illegible] که حضرت جهانبانی را [illegible] وسیله [illegible] دریافت [illegible] میرزا برای [illegible] عمل کرد
حضرت شاهنشاهی را [illegible] [illegible] [illegible] روانه کابل ساخت [illegible] [illegible] آنحضرت [illegible]
و شمس الدین محمد غزنوی که [illegible] [illegible] [illegible] بود و ماهم انگه و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
و جمعی دیگر از ملازمان و [illegible] [illegible] در ملازمت [illegible] بودند [illegible] [illegible] [illegible] در این سفر سعادت اثر
آن نور پرور ایزدی را [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] هزاره
فرود آمدند [illegible] [illegible] و شکوه و دولتمندی که از ناصیه اقبال آنحضرت هویدا بود [illegible] آنحضرت را
مردم [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] جاری شد که شاهزاده را هم اینجا فرود آورده بودند [illegible]
برادر جعفر خان [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] از اینجا [illegible] [illegible] [illegible] غزنین [illegible] [illegible] [illegible]
دولت [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] از احوال [illegible]
آنحضرت [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] بودند از آنجا چون از غزنین کوچ کردند [illegible] فرود آمده بودند [illegible]
چراغ [illegible] [illegible] [illegible] آنحضرت [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
هر چند [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] آنحضرت را [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] چراغ [illegible] آنحضرت آرام [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] آن نونهال [illegible] [illegible] [illegible]
خانزاده بیگم [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] فرود آورد روز دیگر در باغ شهرآرا [illegible] [illegible]

آنحضرت

آنحضرت را آنجا دیده **غلبه آمدن حضرت شاهنشاهی در کشتی گرفتن با ابراهیم میرزا و سنا زدن نقاره**
اقبال نو خاستن چون میرزا کامران آن سرو [illegible] گلستان اقبال را در باغ شهرآرا دید از نظاره [illegible]
نور [illegible] آنحضرت که فروغ دولت و سعادت [illegible] [illegible] از ان می تافت از نامساعدی [illegible] [illegible] و چون از جهانی
از آمدن خاطر اولیای دولت [illegible] و [illegible] [illegible] خاطر [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
هر چه میرزا آن [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] اسباب ملال او شد چنانچه در این روز که میرزا [illegible]
برای [illegible] خود حضرت شاهنشاهی را طلبیده بود اتفاقاً در آنجا نقاره منقش برای ابراهیم میرزا [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] آورده بودند حضرت شاهنشاهی [illegible] آنکه نقاره دولت جهانگیری
و کشورگشایی بنام نامی ایشان [illegible] [illegible] [illegible] بر بام و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] میل فرمودند میرزای [illegible] [illegible] [illegible] میرزا ابراهیم [illegible] آنحضرت [illegible] [illegible]
[illegible] گرفتن نقاره را [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] کشتی گرفتن [illegible] که هر که غالب آید نقاره از او باشد آنحضرت [illegible]
[illegible] ایزدی و [illegible] [illegible] [illegible] بودند [illegible] میرزا کامران [illegible] [illegible] ابراهیم میرزا [illegible] [illegible]
از استماع این شرط که میرزا [illegible] [illegible] خوشی خود [illegible] بود [illegible] [illegible] باعث غم [illegible] میرزا [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
الهی [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] ابراهیم میرزا [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] این اول نقاره فتح [illegible] حضرت شاهنشاهی [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] میرزا کامران [illegible] [illegible] کشتی [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] حضرت شاهنشاهی
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] آنحضرت نقاره را [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] اولیای دولت [illegible] میرزا [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] آنحضرت را [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] حافظ حقیقی [illegible] [illegible] [illegible] **وصول موکب مقدس حضرت**

جهانبانی کمر بستن در فتح قلعه بست بر مترصدان اخبار و مستخبران سوانح گردیده خبر گشته و پیموده

کشنیده اند پوشیده نماند که چون رایات عالیحضرت جهانبانی و کومک ایران بگرمسیر رسید علی سلطان تکلو را
با جمعی از کمکها بجهة تسخیر قلعه بست که داخل ولایت گرمسیر و متعلق بشبارت متعین فرمودند و شاهم جلایر و حمزه
جلایر و میرخلج که در آنجا بودند و از جانب میرزا کامران جاگیردار بودند قلعه را استحکام داده فوج بادشاهی
قلعه را محاصره نموده در اثنای جنگ تفنگی از بالای قلعه بعلی سلطان رسید و حال تهی ساخت سپاهیان
پسر دوازده ساله او را بجای پدر بکلانتری برداشته در لوازم خدمت بیشتر از پیشتر اهتمام نموده جمعی
در کشتن علی سلطان و برداشتن پسر او بر جای پدر بوالی ایران نوشته فرستادند و بعد از چند گاه در
امضای آنچه قرار یافته بود نشان رسیده در فته رفته چون کار بر اهل قلعه تنگ شد و مردی از جانب
محصنان قلعه فریاد الامان بر آورده در تضرع و زاری کشودند و ملتجای عواطف خسروانه امان یافته
قلعه را سپردند و چون قلعه بتصرف اولیای دولت قاهره در آمد حضرت جهانبانی خود بدولت و اقبال در
قلعه مذکوره نزول اجلال فرمودند شاهم علی و میرخلج ترکشها کمر داده بشرف زمین بوس رسیدند و حضرت
بموجب رافت ذاتی جرایم ایشان را بخشیده در سلک ملازمان درگاه منسلک ساختند و در همین ایام استماع
یافت که میرزا عسکری خزانه خود را گرفته میخواهد فرار نماید و جمعی از قزلباش ملازمان درگاه بسعه شده
معتقد او رخصت گرفتند هر چند حضرت جهانبانی را گمان این خبر و عزم جزم میرزا عسکری بر قلعه داری قندهار
برسانند خبر رسانان درست سخن متیقن بود و نیز ملتجای عاطفت ذاتی بر تقدیر صدق این مقوله نسبت به میرزا
را بر تعاقب او رخصت فرمایند اما بهانه جوئی کرده رخصت کوتاه بدین آورده در این پیش دستی نموده
و چون از کمال محبت بطور کمی شده بار رسیده خبر رفتن میرزا دروغ ظاهر شد جمعی بر آمده
جنگ کردند و خضر بهادر و توبهار را از بالا اسیر دادند جمعی کثیر از قزلباشیه بغیره بباد فنا رفتند و اکثری
زخمی برگشتند خواجه معظم و حیدر سلطان و حاجی محمد بابا قشقه و علیقلی ولد حیدر سلطان و شاه علی ارکی و جمعی
از بهادران مصطفای و دلاوران قزلباش داد دلاوری و مردانگی دادند و غنیم را بر داشته بقلعه رسانیده همین خبر
جمیل بیک که از معتمدان میرزا عسکری بود کس فرستاد که میرزا عسکری خود فرموده اند که ایشان کم بازه تردد
را که برداشتیم کارها آسان خواهد شد میرزا سخن گوش نکرده پیغام فرستاد که ایشان یک لشکر را
میدانند سپاه آینده منحصر در همین جماعت نخواهد بود بلکه کومک ایشان از عقبها خود در انکاره فرستاده باشند

که کار

که کار بان زده ما بازی بمجور ریم و قلعه را مضبوط ساخته جنگ را بآمدن میرزا کامران موقوف میداریم چون
عنایات ایزدی مؤید و معاون لشکر نصرت اعتضاد حضرت جهانبانی بود و آمدن میرزا محمد ... و
فتحی چنین که مقدمه فتوحات بی اندازه تواند بود روی داد و در آن روز از اهل قلعه بابای شهر ... که از کمکهای
نامی میرزا کامران بود بقتل رسید رسیدن موکب همایون حضرت جهانبانی بپای قلعه قندهار و محاصره کردن آن و
فتح نمودن آن چون بهادران اخلاص اندیش موکب معلی را چنین فتحی روی نمود حضرت جهانبانی
جنت آشیانی سپاس ایزدی بتقدیم رسانیده بعد از پنج روز از این قضیه مسرت انتما در روز شنبه هفتم محرم
نهصد و پنجاه و دو بساعت مسعود که منتخب انظار منجم بود بدولت و سعادت با موکب اقبال و لشکر نصرت
بجهة انحصار قندهار رسیده در ضلع دروازه ماشور نزول اجلال فرموده در باغ شمس الدین علی قاضی قندهار
فرود آمدند و مورچلها قسمت یافت اهتمامات جای جای تعیین شدند و هر روز از جانبین جوانان نبرد آزمای
بر آمده کارزارها میکردند یکروز حیدر سلطان و هر دو پسرش علیقلیخان و بهادرخان و خواجه معظم ارکش
خواجه خضر مقیم را بر داشته تا مرادات که نزدیک شهر کهنه و کوچه بند بود بردند و کارهای نمایان نمودند
حیدر سلطان از همه پیش و در پیش تاخته از عقب آنکه بابا دوست یساول جمعی مردم از انسب ایستاده تیر انداز
میکردند حیدر سلطان خواست که بنیزه کار او تمام کند دست بر داشتن تمام بود و تیر بغل او رسید تمام
اسمعیل سلطان جاپتی که میرزا کامران کمک فرستاده بود در برج انجه که در برابر مقابل ایشان میرزا عسکری
بود و تماشای جنگ میکرد و با وجود آنقدر مسافت که تشخیص چهره ممکن نبود بطرفین رسانید که این مردک از
دست او نیزه افتاد معلوم نیست که حیدر سلطان شد چه قبل از این با عبدالله خان شهر طوس بهم اوزم و
من و حیدر سلطان همراه تاخته بودیم و این دو اسب ... افتاد از روش تاختن و لباس سیم کرد او باشد
بعد از زمانی که آن نیزه آوردند اسم او نوشته بود خوانده بر قیاس آفرین کردند و جمعی شهرت دادند که
نیز دو مرد از نامی اکثر مردم زخمی شدند و خواجه معظم از همه بیشتر زخم خورد و بخیر مراجعت نمود و مقارن
این حال خبر رسید که رفیع کوکه و میرزا کامران که جانب زمین داور و سرحد گیر که در آن آب ارغنداب ...
با جمعی از هزاره و تکدری مجتمع شده نشسته براق خان و محمدی میرزا و حیدر سلطان و منصور میرزا ...
والد زین العابدین شاملو جمعی کثیر بر سر ایشان تعیین شدند و فوری جنگ در پیوست و باقبال سعادت قرین
رفیع کوکه گرفتار شد و بسیار از مواد استعداد و الآت و ادوات حرب و مواشی و مراکب بدست اولیای دولت

افتاد و بعد از عرضه‌ای که در اردوی ظفر قرین شده بود جبیره بدل گشت و در عاقبت در معسکر اقبال آمد
و همچنین همواره دلاوران اخلاص‌شیمه مبارزتها نموده کامیاب شدند چون عسکری میرزا از
ادبار خود سررشته از دست داده در مصالحت اهتمام نمود بمقتضای رأفت عامه و عطوفت اخوت
بخاطر جهان‌آرا راه یافت که منشور بضاعت شاهی با فرمان مرحمت عنوان پیش میرزا کامران
ارسال دارند شاید از خواب غفلت بیدار شده راه سداد پیش گیرد و بوسیلهٔ شکوفه منتی اظهار
خود نماید تا باقرب کار خیر بسعادت کشد و بوسیلهٔ اتفاق برادران گرامی کارها که
مکنون ضمیر صواب اندیش است ظهور یابد بنابرین در عقب بیرامخان را برسم رسالت بکابل فرستادند
چون بکتل روغنی آب ایستاده که ما بین قندهار و غزنین است رسید جمعی از هزارها سر راه گرفتند و افواج
روز جنگ در صورت اولیای دولت قاهره نبردهای مردانه کرده هزارهای بیدولت را تادیب نمودند
و بسیاری ازین بیدولتان راه نیستی پیش گرفتند چون بیرامخان نزدیک کابل رسید مانوس خوشخبر
آمده بیرامخان را برده میرزا کامران در باغ جهان‌آرا بمجلس آراسته بیرامخان را طلبید و از صاحب
او جهان رسید که این دو منشور دولت را میرزا کشته تا بسته دادن منشور حبیب و میرزا آاده
تعظیم بجای آرد بسیار دور که از ادراک دولت و بختی طلب با به اندیشه کارها عقده‌ها منتخبی نیست
گرفته برسم پیشکش آورده میرزا مصحف دیده بجهت تعظیم برخاسته و درین اثنا این دو مثال اقبال را
گذرانیده و آن فکر صحیح را وسیلهٔ تعظیم آن الواح سعادت ارقام ساخت و تحف پادشاهی را که همراه
بآیین ستوده در نظر آورده با میرزا آشنا نشسته بخان اخلاص آئین صحبت ابواع مذکور رخت او مجلس حضرت
شاهنشاهی گرفت و اجازت دیدن میرزا هندال میرزا سلیمان و یادگار ناصر میرزا و دیگر میرزایان صحبت
انگیخته میرزا رخصت داده با کسی را مقرر کرد که در دیدنها همراه باشد ادای او بیرامخان پیغام تیمدار
و اخلاص پیدا در متوجه آستانبوس حضرت شاهنشاهی که جانهای مقدس بود نمای او زندگی شد آنحضرت را در باغ
بکنت بخش حضرت عصمت قباب خانزاده بیگم همشیرهٔ کلان حضرت گیتی‌ستانی فردوس مکانی بوده هم بیگم
که انکه آنحضرت بود آن نور پرورد الهی از درون بیرون آورده رسید و آیین بندگی نموده ملازم
تبلیغ رسالت و ادای امانت نموده و از میان دید اردولت آنروز الهی سعادت بخش آنحضرت بیرامخان و
سایر همراهان انبساط عظیم روی داده مشاهده انوار الهی که در جبین مبین آنحضرت ظاهر بود جلالتخش

بعد و بصیرت یکسان شد شکرگذار کارسازی بجا آوردند و از آنجا جهت باقیه میرزا هندال اراکه در
منزل والده‌اش دلدار بیگم والده ماجدهٔ خود می‌بود و چشم نگاه سپید شده‌اند در یافت فرمان عاطفت خلع عنایات
اب جامه که بمیرزا نامزد شده بود رسانید و بهمین دستور روز دیگر بخدمت میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم که
در خانهٔ قاسم مخلص دیوان قلعه مقید بودند متوجه شد و در آن روز بموجب فرموده میرزا کامران ایشان را
از آنجا برآورده در باغ جلال‌الدین بیگ که در نزدیکی باغ شهرآرا است برده بودند و بیرامخان دو روز در
درین باغ دریافت و از عنایات التفات پادشاهی آنچه آورده بودند رسانیده خوش وقت ساخت و از آنجا
مرخص شده بمحلهٔ سیاه سنگ که یادگار ناصر میرزا آنجا فرود آمده بود در رفت و او را بعضی از
و مجوزات و انواع نوازشهای پادشاهی امیدوار گردانید و همچنین بالغ میرزا و سایر بزرگان با جمعی که خود دیدن
را آمده بودند ولایت خرم سیدار باشد را پرسش نموده امیدوار مکارم عالیه گردانید و آنچه لوازم رسالت
از تبلیغ مصحوب و مهمات تعلیم حقیقت وفا تواند بود بجای آورد میرزا کامران بیرامخان را کما ینبغی
نگاه داشت که در خود قوت مقاومت نمی‌یافت و نه از بی‌توفیقی بصوب خدمت میتوانست قدم زدن درین
اندیشه متردد خاطر و به درمانده بود تا آنکه بعد ابرام بعد از یکماه و نیم رخصت داد و حضرت خانزاده بیگم را
التماس نموده تقبیه بار روانه ساخت بظاهر آنکه میرزا عسکری را که در قندهار مرتب رفتن و نصیحت فرمایند و
فتنه‌ها را از دور گرفته بلا زمان حضرت جهانبانی سپارند و در باطن آنکه میرزا عسکری که نموده میرزا کامران
بر سر مقاومت و خصومت ایستاده در استحکام قلعه اهتمام نماید اگر او را میرزا پیش آید و قلعه بدست
اولیای دولت مفتوح شود آن عفت قباب جهت استشفاع و استخلاص میرزا عسکری آنجا بکار آیند و
چون میرزا عسکری از جادهٔ انصاف انحراف داشت و عنان ارادت خود را بهواداری میرزا کامران
بدست نفی و عدوان سپرده در ضبط و استحکام قلعه اهتمام تام کرده بود و توتوکی فراوان در اطراف
و اکناف حصار گرد آورده و آن قلعه در اصل بغایت مستحکم نهاده چه آن قلعه ایست از کل قلاع و جمع آن
بغایت مشکل عرضی بود از آن شهرت بهادران لشکر منصور اگرچه در عدد کم بودند اما در کوشش و
نبرد نموده داد مردانگی میدادند چنانکه بزرگان در مقام تحیر بودند و از راه حیرت بوادی عبرت
می‌آمدند روزی حضرت جهانبانی صحنی خاص ترتیب نموده بودند و محرمان حرم اخلاص از هر طرف در مجالس
گشوده و از هر سو سررشته روانی بدست آورده صحبت را بخطابات دلاویز و نغمه‌های نشاط‌افزا گذرانیدن

گرم داشت از اکسیر سخنان دلاوران نقد ارباب غیرت را عیار می افزود و سنگ دلیکان مرد انگار را
سرمایه حمیت بهم می رسید درین اثنا حضرت شهنشاهی از کمال شوق سپاه آورده که آیا آن تازه سرو جویبار
خلافت را جدا از دوستان در میان دشمنان چه حال باشد و حسودان بیخرد و بداندیشان تیره رای
را در باره آن گلبن سعادت چه خیال در دل و نیم و خاطر پر امید و بیم بدرگاه کبریا که بخشش گر مشکلات
سنواراست دست نیاز گشاده بدعای برخورداری و جان درازی آن نخبه طبقه سلطنت مشغول شدند و
بمضمون گرهگشای آیه دلگشای تسلی شدند نظم خدایا تو این گوهر شاهوار ز آسیب گوهران دور دار ز دریای
دانش باو آب ده ز خورشید بینش باو تاب ده بسی دور زد در فلک آفتاب که این غنچه آمد برون از حجاب
بسی گرد انجم نظرهای سعد که این مه طلوع کرد از کنج جعد بسی چرخ زد آسمان بلند که آفاق زین نور شد بهره‌مند
فروغ ازل باد منظور او مبادا تا رک دل نور او و چهره نشان خاطر فیض مآثر خود دراکه طالع آن بلند بخت
خجسته روزگار که لوح محفوظ اسرار غیبی است طلبیده بنظر تامل و تعمق ملاحظه نمودند و سلامتی ذات و افزونی
عمر و ترقی درجات اقبال آنحضرت و خرابی خانه اعدا و ناکامی بدخواهان و کج اندیشیهای نارستان از آن
دیباچه سعادت معلوم فرمودند و با مبادی سر بر آورده بر زبان اقدس راندند که الحمدلله که خاطر ازین وجه غم
بالکلیه جمع شده امید که عنقریب بدیدار آن نور بصر و دانهی خوشوقت شویم و بیمن طالع آن سعادتمند بر
جمیع اعدا مظفر و منصور گردیم بعد از شکر الهی بتقدیم رسانیده در فتح قلعه اهتمام فرمودند و میرزا عسکری نیز هم
قلعه داری بکمال ضبط و حفظ مرعی می‌داشت و مورچلها را هر روز و هر شب تغیر می‌داد که مبادا جمعی از مورچل خود
حرف یکجهتی در میان انداخته خللا در خیال لکها بهانه انداز شدند و چون محاصره امتداد کشید از هر طرف تنگی
کشی آمد و بلعلی شد امرای قزلباش از اهتمام خود باز مانده در مراجعت وغوغا مند شدند و حضرت جهانبانی
اجمعی او در روزنامچه احوال ایشان خوانده در گرفتن قلعه بیشتر از پیشتر سعی و اهتمام فرمودند و از آن مرحل که
مخیم اقبال بود سی کوچ کرده از جانب شهر کهنه قندهار نزدیک دروازه رفته نقب زدار کرد و سی
و آنجا را حصار دوره ملکوسیه مورچل مستحکم ساختند صبح آن ترکان از جمعی خبردار شده و ملیدران
قلعه نشستند و همه از اطراف برخاسته پیش آمدند و دایره را تنگ کردند میرزا عسکری که آسیمه شده بناه
بعجز و زاری نموده بهزاران اضطراب و بیقراری معروض داشت که چون حضرت عفو و خطاپوشی آمده
تا آمدن ایشان مرا مهلت دهید که بوسیله ایشان خاطر جمع کرده در خدمت توانم کرد و عرضه داشت خود را

مصحوب

مصحوب مرجلها همراه دولت خاوند بکلام مراد مقدس فرستاد و حضرت جهانبانی که معدن مروت و فتوت
بودند ملتمس او را موقوف عرض جواب جایی داده چند روز مهم قلعه را آسان کرده گذاشته میرزا از تیره رایی
نفاق هر روز پیش عجز بیش گرفته در باطن باستحکام قلعه مشغول شده چون حضرت عرض قباب و بر امکان آمدند
باز از سر نو آیین مخالفت پیش گرفت هر چند حضرت مهد معلی سعی فرمودند که میرزا عسکری را از این نامرادی
باز داشته بتقبیل عتبه مقدسه مشرف سازند چون دماغ سعادت او پریشان بود نقایع کرای سمع حق
در نگرفت و بر مکان خشونت و سرکشی خود ایستاد و از فرط عناد مهد معلی تکلف داشت که از قلعه بیرون
باردوی معلی جهانبانی تشریف آورند بر سبیل که خاطر اقدس حضرت جهانبانی از بی راستی میرزا اندازه
شقاوت و سعد ارمخالف او نوع دیگر شد تکیه بر عنایات الهی که متکفل مهمات ارباب توکلست نموده بیشتر
در تسخیر قلعه اهتمام فرمودند در میان الغ میرزا ابن سلطان محمد میرزا که از بنابر دختری سلطان حسین میرزا بود و
شیر افکن بیک و فضیل بیک برادر منعم خان و میر برکه و میرزا حسن خان پسران میر عبدالله که از سادات سبزوار مختار
سبزوار رند و جمعی دیگر از کابل رسیده به بزمهایی طالع بیدار او را که سعادت آستانبوسی نمودند و سبب
آمدن ایشان آن بود که میرزا کامران الغ میرزا را در قبله نگاه میداشت و از عالم احتیاط هر خنوش بیک گسی کار
چون نوبت شیر افکن رسید او هم از میرزا هراس داشت باتفاق جماعت الغ میرزا بطرف خلق شده
زمین داور الغ میرزا شد و قاسم حسین سلطان اگرچه همراه ایشان آمده بودند اما شبی راه گم کرده در میان هزاره
افتاد و بعد از چند روز غارت زده و پیاده و آبله پای رسید آنحضرت فرمودند که هنوز در خلاص تو نقصان بود
که راه گم کرده بچنین بلا مبتلا شدی و بعد از آن وده بیک هزاره با خیل و حشم خود آمده و عرایض اعیان
کابل نیز رسید از رسیدن انجماعت و آمدن عرایض از اکثر امرا و اعیان که در کابل بودند احتیاط عظیم در اردوی
معلی پیدا شد و قزلباشیه که متردد خاطر بودند مطمئن شده جهد تمام از سر گرفتند و تزلزل در ارکان قلعه داری
افتاد و پای ثبات از کنگره محافظت لغزید ساکنان قلعه روز بروز احوال میرزا عسکری را گذاشته از دیوار
قلعه می بر تافتند که کار بر قلعه نشینان دشوار شده در کمر خود در دانه باشند و در قلعه کشایی محکم
بر بند بید و دست از اهتمام باز ندارید که اهل قلعه تنگ آمده اند موافقت کاری جایی رسید که اعیان لشکر میرزا عسکری
لکهای از قلعه خود را بیرون می انداختند و توپچیان و پیادها از بالای افتادند اول خضر خواجه خان کو
نور جلی که مخیم اقبال بود از قلعه خود را انداخت کر سان عجز رفته در پای مقدس حضرت جهانبانی افتاد و

بعد از آن مؤید بیگ و سلیمان بیگ از قلعه پایان آمده بشرف زمین بوس سرفراز شدند بعد از آن ایمن بیگ که از
امرای حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی بود و در دلاوری و کنگاش مسلم بود رسید و ابو الحسن بیگ برادر او و
قراچه خان و منور بیگ پسر نور بیگ همراه او آمدند و شیخی خضر خان هزاره او را سربسته گرفته بکابل آورده شده
که چون کار قلعه از نظام افتاده بود میرزا عسکری نه رای بودن قلعه داشت و نه روی آمدن بدرگاه گیتی پناه
برای خود خواسته که خود را بنزد او به پناه گیرد و از بس مخاطره در کنار بوده روزی بسر برده صبح آن در اردوی ظفر قرین
خبر رسید که خضر خان هزاره از قلعه برآمده راه گریز اختیار کرده است چون تفحص نمودند و او بهزاره
در پس سنگی پنهان شده بعضی از ثقات نقل میکنند که خضر خان هزاره میگفت چند مرتبه مردم که بجهت تفحص تعیین
شده بودند از نزدیک من گذشتند و مکرر یکجا نزدیک خیال کرده و من مرا گرفت از ترس دم نکشیدم چون شب
درآمد من از زیر سنگ برآمده بجان خود رستگار شدم چون داستان از دولت حضرت جهانبانی خاطر نشان همگنان شده
بر همگنان ظاهر گشت که از اقبال حضرت جهانبانی از استمام قلعه بامید خلاص نماند لکن میرزا
عسکری از خواب غفلت بیدار شده سراسیمه و مضطرب نه پای رفتن و نه جای ماندن او را التماس نمود که قلعه را
دولت سپارم و مرا راه به بیند که بکابل روم حضرت جهانبانی بآن راضی نشدند که خیال خام او جز سر
حضرت مهد علیا خانزاده بیگم را بحضور اقدس ارسال داشت تا استعفای گناهان نمودند و بوسیله اسعد علیا قبول او دو باره
عصمت راقم معفو بر جریده جرایم او کشیدند بتاریخ روز پنجشنبه هفتم جمادی الآخر سال مطور میرزا عسکری در حالت آن
محنت قیاب از راه تضرع و ندامت از قلعه بیرون آمده حضرت جهانبانی در دیوانخانه عالی انجمن آرای که محل
عزت بودند و امرای جغتای و قزلباش شمشیر زده معتبر و سراسیمه ایستاده بودند و بر الحان ترحم
پادشاهی میرزا عسکری را شمشیر در گردن انداخته بطلب آوردند حضرت جهانبانی با وجود خصومت که از میرزا
معاینه شده بود قطع نظر از مصالح ملکت و قواعد سلطنت محض الطاف ذاتی و رفع و رحم فطری قبول اعتذار او نموده
را از مراسم آداب و مکارم اخلاق شمرده تیغ عفو و رقم منع بر صحیفه اعمال او کشیده و محفوف از افتاد الطاف
و مشمول جلایل عنایات ساخته در بهمنیه اقبال بحیات شکر الطاف یزدانی بجای آورده حکم فرمودند که شمشیر
از گردن میرزا دور کردند بعد از آن بمقدم آداب بندگی امر فرمودند بعد از آن محمد خان جلایر و
شاه محمد خان و سایر سرداران و ملک محمد خان و جمعی تعاون کردند شمشیر و ترکش در گردن کرده بکورنش آمدند
از بدبختی در مجلس خانزاده شاه سلطان را از تمرد تو نمودند که از زره شاه جنت آرامگاه اکنون هستند آنچه بر روز تا حال است

سکری که هنگام ورود فیض عام بالات صحبت و کلمات داشتند و رخصت تمام عبرت افزا امینان میفرمودند و
میرفتند و سایر گویندهها و سازندهها نغمه پردازی و نوای خاطر جهان آرا نموده در انشای این صحبت
نوشته میرزا عسکری که در حین توجه آنحضرت براه جبال و اختیار عالم غربت و بادلر دوستی بود
مجلس احضار نموده و ایستادگان بساط عزت بر حسب اشاره عالی بمیرزا دادند تا هنگامی که میرزا آنرا خواند و عرق
منفعل گشت آخر بمقتضای رأفت حکم شد که میرزا را نگاه دارند و بکورنش می آورده باشند که چون کینه کشان
او بمقتضای مکارم جبلی بخشیده شد چند روز در بند بند و بند گرده و در روز دیگر با همه رایات فتح شعار از
تا رکمه شلیمان ارک شد و محمد مراد میرزا او امرای چغتای و قزلباش در ملازمت حضرت جهانبانی شهر آوردند
وشته از زور بغو مقدم گرامی جاودان آن بلده فاخره مورد امن و امان بود روز چهارم موکب همایون خاطر شهر
را بمحمد میرزا عنایت فرمودند و خود بدولت و اقبال در چهار باغ حضرت فردوس مکانی که در کنار رخنه واقعست
نزول اجلال فرمودند از انجار لطایف آثار استمداد و استقلال نمودند و در آن امر الملک محصل اسباب
و اموال میرزا عسکری که گرد آورده روزگاران متصدیان اشتغال بود نوشته منظر اقدس آوردند آنحضرت
آنرا در چشم اعتبار در نیاورده به بهادران سپاه که رقم تهی دستی بر ناصیه احوال داشتند مرحمت فرمودند
چون خبر فتح قندهار و توجه موکب والای حضرت جهانبانی بتسخیر کابل بمیرزا کامران رسید میرزا متوهم شد و
حضرت شاهنشاهی را از خانه عفو قباب خانزاده بیگم بخانه خود آورده بر لوح کلان خانم سپرد و شمس الدین محمد
غزنوی مشهور باتکه خان را مقید ساخته در جایی لایق نگاه داشت و از امرای خود کنگاش طلبید که در باب
میرزا سلیمان چه باید کرد ملاعبد الخالق که بمیرزا نسبت دوستی داشت و با او کس که در امور ملکی دخل میکرد گفتند
مناسب آنست که میرزا را دلاسا نموده بدخشان باید داد تا در وقت کار بکار آید و از مساعدت طالع میرزا سلیمان
آنکه پیشتر از این بچند روز میرزا علی میرزا از شیخان و تیر محلی و جمعی دیگر اتفاق کرده قلعه ظفر را گرفته بودند
و تمام اسم برکیش اعیان دیگر مقید ساخته بمیرزا کامران اعلام کردند که اگر میرزا سلیمان را مقید سازند ولایت بدخشان
بایشان سپرده خواهد شد و الا مردم را که گرفتار اند مقتل رسانده ملک بدخشان را بازبک سپارم بنابر این
میرزا سلیمان را و میرزا ابراهیم و حرم بیگم را رخصت بدخشان دادند میرزا باپای حصار بموضع گموره رسیده بودند
که میرزا کامران از جهت میرزا سلیمان پشیمان شده کس بطلب میرزا فرستاد که بعضی مهمات زبانی مانده است شنوده
متوجه شوند میرزا سلیمان از این طلب که اثر او مشعر بر خطاست نامه نوشت که حرفی در میان نمانده است آنچه اقدام

مرجعت لائق عید اقدم حشم است از التفات آنکه آن تمامی از اوشته مصوب است از معتمدان اسباب و ادرار سال آخر
که موجب آن عمل نموده آید و خود بعزیمت توجه بجانب جنان شد رسیده بجنان جهان او بود کشتن چنان بجهان
و در خلال این احوال یادگار ناصر میرزا از کابل فرار نموده بجانب جنان رفت و چون روزگار خواست که
میرزا کامران را در بن برای مکافات تدارک اعمالش نماید روز بروز اسباب آن آماده میگشت و از میرزا یادگار
بغیر از میرزا هندال کسی در کرد او نمانده بضرورت او را استمالت داده مقرر ساخت که اتفاق یادگار ناصر میرزا نماید
و او را از قندهار بیاورد و بوعده موکده قرار داد که هرچه امروز در تصرف دارم و مخصوص بمن هم هرچه تصرف درآید
سیوم بخش از آن تو باشد و این قرار داد میرزا از حشم الکا و دیه است رخصت داد و میرزا هندال که از بد سلوکی
او متنفر آمده بود بزبان قبول نموده خلاصی از صحبت او فوز عظیم دانست و از راه پای منار که شده بعد از سعادت
توجه ملازمت حضرت جهانبانی شد میرزا کامران از حدوث این وقایع سراسیمه کاری روی نموده در گذشتن صلاح کار
خود کم کرده از ملازمان و مصاحبان او کسی که بهبود او را منظور داشته حرف راستی گوید نبود اگر مردم او را دیده
بصیرت پوشیده چشم حیرت از زره غفلت خوشیده بود سبیل سداد و طریق رشاد دمیده بنده گروهی را که
صلاح حال او یافته بودند عهد ترک بعضی دون الغرض اکثر ترشتند و این باز دور عهد زود بعضی ایا بای غرض اوان
بود و بعضی از آن قسم بودند که ملاحظه خاطر میکردند و اظهار حق صلاح وقت نمیدیدند چه تقلبات او دیدم
از خود رای صلاح کار رها قبول متربت او نیست بمجرد اظهار آن آزرده خواهد شد و آزار دکان موجب نقض قدر
و منزلت قائل خواهد گشت چی دولتخواهی شرط خیراندیشی آنست که در امثال این امور زبان خویش را منظور داشته
توقف نکنند و با حال یا اهمال نکوشند که ضرر آن در مآل بکمال همه عاید شود و جمله از این اهمال بروزگار
دولت همراه لاحق گردد و نتیجه خیانت کسانش که اعظم خیانات است روی دهد و مآل سعادت و خوش دم گروهی
که نیل سعود و همت و سعادت بر جبین حال مآل ایشان نمودار گردد و شناسند آنست که انها فتنه را از دم ...
کتمان حق و اظهار صدق با ملاحظه مناقشه طبیعت بر آمدن سعادت روز کار خود دست شسته و بان خورش وقت بوده
حسن فیض را نصیحه بخیال عکس سند که هرچند بر حسب ظاهر بر ضمیر بزرگان شاق آید اما باطن الا حبابی نقیض ...
و اگرچه بصورت خلاف رای صاحبان رای سپرده میشود اما در معنی هم برای وقت کرده حق نفاق گذارده میشود
دهم در نظر عاقبت اندیشان و آموختیان محمود القول و الفعل بمخلصه الخیر میرزا کامران از انواع تحمل معلی آموخته
و نهد ان حیثی همراهان سعادت افزا غلط بر غلط روی میداد نهضت موکب منصور حضرت جهانبانی جنت آشیانی

از قندهار

از قندهار بتسخیر کابل و فتح آن ممالک چون خاطر مقدس از مهمات قندهار فارغ شد تسخیر کابل پیش نهاد
همت والا گشت لاجرم باین عزیمت از باغ حضرت فردوس مکانی نهضت نموده بالاتر از مقام حسن ابدال
در گنبد سفید نزول اجلال فرمودند و پیوسته ترتیب مقدمات فتح این یورش بر جلگاه ضمیر الهام پذیر میت
و یاد دولتخواهان و درمیان و جانسپاران اخلاص کیش همواره مطارحه نموده میشد قزلباشیه اکثری از امداد
مرس سفر دلگیر شده برخاسته بر جهت رفتند و بعضی بر جهت ابرامی چه شهید بد گمان و تیمی دیگر کرده در کار
فرزند شاه بودند از قلت مبالات و اشتهی و نقار دل بر رعایا و احشام میکردند و بانی باشتود عمل
توسعه روزگار خود خیال میکردند و رنج و تعب شهر داد گمان و فریاد زبان بدرگاه معلی میرسید و حضرت
جهانبانی در معامله مردد بودند که اگر تنبیه ستمکاران نموده آید خاطر شاهی آزرده میشود و اگر برقانون داد
عمل نشود سبب آزاران دست از زیر دستان باز نمیدارند و آنچنین مرتب بحفظ الهی میکردند لیکن چون وقت
مقتضی بود در مقام حیرت در آمده چاره این کار بوقت دیگر موقوف داشتند و چون یورش کابل مصمم شد
جهت امانت بعضی از پردگیان سرادق عصمت و تکفل اشیا و اسباب ضروری منازل جهت از بهر افغانان
خواستند و بزبان صدق ترجمان فرمودند که ما بحکم خود قندهار را بشما مقرر داشتیم اما از جایی که مردم خود را
گذاشته و خاطر را از جانب ایشان جمع ساخته پای عزیمت در رکاب توجه آوریم گزیری نیست بد گمان از
نامعامله فهمی خود ابا و امتناع نموده و بر خاطر اطهر ایشان مثال حکم شاهی وام باید هر که مثل کار نبود مبادرت
نکرد و امرای عظام که در ملازمت بودند بعرض اقدس رسانیدند که کار عظیم در پیش داریم از آن پیش قندهار را از
تا به شغلی که رو آوریم فارغبال باشیم و آنحضرت نظر بر خوبهای شاه فرموده نخواستند که خاطر مردم شاهی را
غبار آلوده سازند لاجرم چو کار ستوده اینها را تمکین محبت و تکلیف اقبال میکنند رسانیدند و در این اثنا و دوبد
که بصورت حسن تنها نهضت فرموده مرزا سلیمان را بخود همراه ساخته تسخیر کابل توجه فرمایند و چون عمده در
سارعت تسخیر کابل شوق دیدار سعادت افزای حضرت شاهنشاهی و دریافت جمال باکمال آن نور حدیقه خلافت
بود که کلید رموز آسمانی جمیع فتوحات غیبی از برکات وجود سعادت پرتو آنحضرت دانسته زمان زمان ...
در اقتضای این نیت و استیفای این امنیت ظهور میرسید در این اثنا پیر شاه ناظر ریاض حمت و وداد و قیام
سعورتشه منو بان لباس و عزت و مخصوصان قرب منزلت بموقف عرض رسانیدند که ایام زمستانی نزدیک شد
اهل و عیال و اسباب بر بال این کوهستان همراه بردن محال که نه چاره پیر شاه رحلت نموده قندهار بر کاب

واکثر مبانی عمارت منهدم خصوصاً جمعی چنین خودسر که در تخریب مبانی ولایت و هدم ارکان رفاهیت اقبال و
دارند و با آنکه مامور شده بودند که نفاق ننهند که بر میان جان بسته بخدمت ملازم موکب عالی باشند انحراف ورزیده
از ایشان بادیه تخلف در قبول احکام سرکاری ننمودند بلکه از عدول اوامر مطاعه ظاهر و باطن خود را انجالی موافق
ساخته نقاب بلا آزری پیش رو فرو هشته اند لایق دولت آنست که دست تعدی ایشان را از دامن احوال عجزه
و مساکین شهر کوتاه و لیکن مطلبه از ایشان کوتاه سازند و حاشا که در بنا اندیشه مرات اعتنا عباری بکار شاه
رسد و چون از اینجا تا کابل مسافت بسیار است و چنانچه هزاره و قبایل افغان از مرور طایفه شتر و سنگ
این راهها شده اند خصوصاً با میرزا کامران سخن در میان دارند بدست آوردن منی که خاطر را از هر جهت جمع
کرده اند بخشش کلاست و الفضل بیش ازین مجالی که باین کار سزاوار باشد غیر از فتنهها زینت لیس من جنس عقل عرف
جد مجاز را باید فرمود که فتنهها را انگیختی و ناخوشی نگذارد و اگر بگذارد محاصره و استیلا استخلاص فرموده بجانب
مرانی ها چرای روزگار رو مقتضای صلاح وقت مشتمل بر وفور حصه قدرت و القای اتفاق شاه باید ذات و چون
شاه والا گهر معدن دانش انصاف فرمودند این عمل را استحسان خواهند کرد و باعث این سبب از همه شتر حاجی محمد خان
با بشتفر بود حضرت جهانبانی فرمودند که همه مسلم اما محاصره کردن و تیغ تیز آختن و مطلقاً بطرف کشتن ازین مشهور
خالی نیست اگرچه ایشان از منهج اعتدال عدول ورزیده اند اما این جماعه الا آنست که در کار که بر مسلم و
در ضرورت مردم به آنجان صلاح خواهد شد ظهور این معنی در نظر ادنی اهل روزگار بدنامی همان بهتر که بوسیله
عقل دور اندیش حصیری باید اندیشید که بی حکم جنگ و جدال قلعه بدست آید بنابران کسی پیش میرزا فرستادند
که چون تسخیر کابل مردم میرزا عسکری را در قندهار مقید نگاه دارند تا خاطر از وجه باشد مشغول اصلاح کار
خود داشته قبول این معنی کرد و مقرر شد که دلاوران کارآمده و بهادران مو که آزموده بجهت دفع فتنه از کمین
ناگهان وقت یافته بیایند و بی جهت دستیاری جلادت بقلعه در آیند میرزا خان و جمعی بطرف دروازه
کنه کان مقرر شدند و الغ میرزا و حاجی محمد و جمعی بجانب دروازه های شور مقرر شدند بیک و جمعی بجهت دروازه
تو جای گرفته و این شیران بیشه شجاعت شتاب شتافته با طراف قندهار کمین کردند و در آن مکان صبح دم
حاجی محمد خود را شتر از همه بدروازه ها شور رسانید اتفاقاً شتری چند علف بار در درون قلعه میرفتند خود را در پناه
شتران در آورده شیر مردانه ناگهان خود را بدروازه داخل ساخت و دربان آگاه شده در مقام منع و دفع او درآمد
او جراحات کرد موجب فرموده میرزا عسکری را آورده ایم که در درون قلعه نگاه داریم این حرف فایده نکرد

و در مقام منع شد حاجی محمد دست در بازو آمده شیر قلم کرده چندی دیگر از عقب رسیدند و جمعی از زوال ایشان
که در آن نزدیکی بودند کمک پیش آمدند و مقبل رسیدند و میرزا خان از دروازه کنه کان خود را درون اندر ساخت
دفعه متعرف اولیای دولت قاهره در آمده و فرار ایشان قرار نموده بارگاه قفص شده تمیز وزی حضرت جهانبانی
خود از دروازه کنه کان بدولت و اقبال آمده بیرج انچه مسعود نزول فرمودند و از تهر سعادت آیین نفوذ و اعلای اموسط
امیر امان و موره عدل و احسان شده و از نزول حضرت جمعیت سعادت از بهادر فرود کلان کلان جوش شادمانی بر
سپاه کابادی بر آمده و به آنجان بوسیله حمید سلطان آمده بجهت مجالت و تقصیر یکای آورده حضرت او را
مشمول مکارم خسروانه فرموده رخصت دادند و شهر را به بیرامخان عنایت فرمودند و بکمرزا زناده داشتند که چون
به آنجان خلاف حکم شاهی نموده از خدمت مستعد عمر بود قندهار را از واگرفته به بیرامخان سپرده مقلی شاه دار
درین ایام میرزا عسکری قدر بتجاحش عطوف شناخته فرار نموده بود از حسن روز اقبال آمده خبر او کرد میرزا
در خانه منعت کسی تعیین نمود که او را طالقی که از من خدا اند گرفته آورد حضرت جهانبانی شاه میرزا خود جهه
با امر را تعیین فرمودند که فرستاد تا او را در خانه جهان جهان از زیر پلاس بر آورده بدرگاه معلی آوردند
و حضرت عطایای عطوف نموده پاس حرمت سیتا و دوش نگاه داشته که در باب او فرمان تحقیق کرده ان
فرموده بودند به نظر عنایت مشمول داشته از جرایم و زلات او در گذرانیدند و او را بندیم مولکلان سپردند
که از مخدومان خاص بود سپرده بندند و ولایت قندهار را به اولیای دولت تقسیم فرمودند ولایت تیری بالم میرزا
مقرر شد و بر کنات بهو در وجه علوفه حاجی محمد خان مقرر شد و زمین داور با سمعیل بیگ و قلات بشیرافکن
و شال بحیدر سلطان مکرمت فرمودند و همچنین جمیع ملازمان را فراخور حال جایگیر دادند و خواجه جلال الدین محمود
را که در شهر از مردم میرزا عسکری و دیگری طمع کرده بود بمیر محمد قلی گیرانیدند و چون خاطر اقدس از انتظام
مهام قندهار فراغ یافت و از آثار صوابدید پادشاهی تقدیر موافق تدبیر افتاد و اقبال در ساعت مسعود
توجه عزیمت حضرت همایون بکابل راه در قندهار گذشته عزیمت تسخیر کابل چنین نهاد همت والا فرمودند
و از فتوحات مناهی در نغیمت غیر مترقب آنکه قافله بزرگ از هندوستان آمده بود و سوداگران عراقی
دلخواه کرده اسبان عراقی از ترکمانان خریده بودند چون انوار اقبال از جبهات حال همی یافت
کلانتران این قافله آمده التماس نمودند که اگر اسبان ما را ملازمان موکب عالی بگیرند و بهای آن را بعد از
فتح هندوستان مرحمت فرمایند رضا داریم و سرمایه سعادت خود میدانیم زهی دولت که با نحو آن امداد

خود را از زمرهٔ دولتخواهان درگاه عالی معدود سازم حضرت جهانبانی جنت آشیانی از مؤیدات آسمانی و مواهب
غیبی مسرور گردیده التماس ایشان را بقبول موصول داشته حکم فرمودند که بعجیت لواء فرود شده تمسکات اتباع
نوشته بدیشان سپارند و خود بدولت و اقبال بر پشتهٔ کوهی که نزدیک بابهن [illegible] بر آمدند و
یادگار ناصر مرزا و میر ابراهیم خان و شیر افگن و حیدر محمد اخته بیگی فرمودند که اول [illegible] اسمعیل خان [illegible] سپاهیان جلو گیر کنند
و بعد از آن او و سایر ملازمان ترتیب استجاب نمایند و دلهای سوداگر و سپاهی معمور و مرفه شد و ملک خزانه
چون منحوس است که بجزیات مالها و جانها سرافراز گردد بجانب قلعهٔ تیری که چشم او آنجا بود براه سر کرده بود
و چون موکب عالی در آن حوالی رسید کلانتران آن [illegible] بعقد حال پیشکش آوردند و بعضی خدمات
پسندیده بتقدیم رسانیدند چون آن حوالی الکهای دلکشا داشت چند روز جهت نزهت خاطر و ترتیب باغ اقامت
فرمودند و حضرت مهد علیا خانزاده بیگم را درین مقام بیماری پیش آمده [illegible] کشیده در رحمت جاوید
پیوستند آنحضرت قواعد عزاداری بجای آورده نعش [illegible] که نشان عالم [illegible] کار آگاه و [illegible]
والا ایشان خیرات [illegible] نموده جهت ترویح روح آن مخدرهٔ کریمه خیرات [illegible] خانواده
خانوادهٔ سلطنت توانند بود بتقدیم رسانیدند و از آنجا بمیمنت اقبال [illegible] کوچ بر کوچ توجه
دار السلطنه کابل شدند و میرزا هندال نزدیک قندهار [illegible] حسن عقیدت سعادت پابوس [illegible]
آنحضرت [illegible] از [illegible] اختصاص یافتند و از آمدن او [illegible] وقت
شد و [illegible] آن بسیاری از مردم شد و مردم عیال جوق جوق از کابل شتافتند و [illegible]
در ترتیب [illegible] درین راه بیماری در اردوی ظفر قرین پیدا شد و بسیاری [illegible] شهرستان عدم
شدند و حیدر سلطان ازین جمله بود چون مخالف هوا [illegible] مردم کم میرزا هندال [illegible]
رسانیدند که مناسب آنست که درین کوهستان مراجعت نموده [illegible] توقف فرمایند و اوایل بهار بسامان و
سرانجام لشکر نموده متوجه کابل [illegible] عزیمت معطوف دارند آنحضرت [illegible] فرمودند و چون
مجلس [illegible] زبانی [illegible] فرستادند که [illegible] از آمدن [illegible]
ناصر میرزا [illegible] توکل بر الطاف الهی نموده بسمت کابل توجه داشتیم اکنون که قضیه [illegible]
[illegible] خاطر آورده [illegible]
[illegible] چون [illegible] کابل [illegible] خواهید [illegible] میرزا [illegible]

پیغام

پیغام [illegible] خجل شد و عذر تقصیر نمود و آنحضرت [illegible] و [illegible] قدم در راه نهاده دل
در کشاکش [illegible] در اثنای راه جمیل بیگ برادر بابوس بیگ که میرزا کامران او را [illegible] سلطان [illegible]
داماد خود کرده در عرضی که نوشته بود آمده باستانبوس سربلند شد و استعفای جرایم بابوس نموده [illegible]
قبول انفعال یافت چون موکب عالی در یورت [illegible] که در نواحی [illegible] و ارقندی واقع شده نزول اجلال
یافت میرزا کامران از استماع توجه رایات جهانگشا [illegible] حاتم برلاس را با جمعی [illegible]
و قاسم مخلص [illegible] را که [illegible] میرزا بود فرمود که توپخانه را [illegible] که نزدیک خانهٔ بابوس بیگ [illegible]
[illegible] عیال مردم که در بیرون قلعه بود [illegible] از کابل بر آمده در نزدیک [illegible] بابوس بیگ [illegible]
و در ترتیب افواج و تقسیم صفوف اهتمام نمود در موضع [illegible] حاتم برلاس جمعی [illegible] آمده بود که
خواجه معظم و حاجی محمد خان و شیر افگن [illegible] اقبال [illegible] شتافته [illegible]
[illegible] که طلایهٔ دولت قاهره بودند حاتم برلاس تاب مقاومت نیاورده روی گریز نهاد و چون میان
افواج فاصله اندکی ماند میرزا هندال بموجب التماس منصب [illegible] اختصاص یافت موکب اقبال از
[illegible] خواجه [illegible] گذشته در نواحی ارقندی نزول اجلال نموده بود که بابوس و جمیل با جمعی خود
و شاه بردی خان [illegible] آمده آداب زمین بوس بجا آوردند و مستمال عواطف
بیکران شدند و متعاقب آن مصاحب بیگ پسر خواجه کلان بیگ با بسیاری از مردم آمده دولت ملازمت
دریافت و بالتفات خسروانه سرافراز گشت درین اثنا بابوس بعرض اشرف رسانید که وقت توقف نیست
بدولت سوار باید شد که مردم همه می آیند حضرت جهانبانی بر بادپای دولت سوار شده در میان [illegible]
و بهادر پسران حیدر سلطان را که در تعزیت پدر بودند بر آورده مشمول مراحم ساختند و بعد از زمانی خواجه [illegible]
آمده سعادت زمین بوس یافت میرزا کامران از مشاهدهٔ اوضاع صور اقبال [illegible] از
خود ملاحظه نموده خواجه خاوند محمود و خواجه عبد الخالق را بجهت استعفای جرایم خود بملازمت [illegible]
[illegible] بوسیلهٔ خواجه معروض داشت [illegible] راه مفاصله میان افواج قاهره [illegible] میرزا
نمانده بود که خواجها آمده ملازمت نمودند آنحضرت ملتمسات او را بادراک ملازمت موقوف داشته [illegible]
دیگر عنایات از لوازم آن [illegible] خواجها را باحترام رخصت دادند و خود از روی مروت و مردمی توقف
فرمودند و چون میرزا را غرض از فرستادن خواجها تعطیل و تراخی در مباد[ر]ت سپاه پادشاهی فرصت یافتن خود بود.

و انتظار سپاهی شب میبرد که شاید شبگیر بلند کرده خود را بکنار برساند چون حقیقت ظلمت شب
جهانسوز آثار مکنت ساخت از تیرگی رای و ظلمت خاطر در یافت که از ملازمت الکوچ قرار نداده رعب تمام
خود را بارگ کابل رسانید و میرزا ابراهیم ولد خود را با جمعی از اهل حرم همراه گرفته از راه پنج حصار روانه
غزنین رو به شد و چون فرار نمودن او بمسامع علیه رسید حضرت جهانبانی بابوس با جمعی از معتمدان الکابل
فرستادند که در انجا بوده نگذارند که سپاهی و رعیت آسیبی رسد و همه را استمالت عنایات دلنوازی سازند
و میرزا هندال را تعیین فرمایند که میرزا را تعاقب نمایند و خود بعنایت نصرت هم کابه اقبال متوجه کابل شدند
و در ساعت مسعود کوس نام دولت کوکبه اقبال بلند آوازه کردند کوکبه داران نصرت کوکب حشمت را
سپهر ملوک رسانیدند و در شب سیزدهم آذر ماه جلالی موافق شب چهارشنبه دوازدهم شهر رمضان نهصد و
پنجاه و دو شاید آسمانی فتح کابل که مقدمه فتوحات بی اندازه است روی داد و ابواب شادمانی و
کامگاری بر دلهای خلایق گشوده شد و ساعت از شب گذشته بود که آنحضرت ساحت کابل را
بمقدم دولت پرتو سر بلند ساختند و بدین تاریخ فتح کابل الکرف یافته و دیگری این مصراع را
بحساب گرفته ملک کابل از وی چون میامن آثار دولت قدسی کات حضرت شاهنشاهی اوان سرور
شادمانی گردیده گشت و اساس دولت تازه نهاده امد حضرت جهانبانی را از غیبت میرزا کامران
و فتح کابل را نظر نهاده منظر قدوم برکات التزام حضرت شاهنشاهی بودند تا آنکه زمان مسعود و وقت
محمود آن جهان آگاهی را که در آن زمان بحساب مدت عمری دو سال و دو ماه و هشت روز بوده است
هم رکاب ملازمت حضرت جهانبانی آوردند و آنحضرت بدیدار فیض بخش مسرت افزای آن نور پرورد
ایزدی انبساط صوری و معنوی یافتند و سجدات شکر سلامت آن نونهال بوستان اقبال در یافت
فروغ آن چراغ دودمان خلافت بجای آوردند و در ازای این خجسته دولت و عطای این فرخنده کار
ابواب خیرات و مبرات بر روزگار خواص و عوام گشادند صباح آن روز جهان افروز حضرت جهانبانی
بر سریر اقبال کامرانی متمکن گشته از تمام ارکان دولت و اعیان مملکت و کافه سپاه و حشم از عامه
عبید و خدم کورنش گرفته و طوایف خلایق بشرف زمین بوس کامیاب شدند و دست تمنا بدریوزه دعا
بر داشته دوام دولت خلافت و رفعت لوای سلطنت از واهب عطیه کبریا درخواستند و آنحضرت انوار
عدل و احسان بر بهدی جهانبانیان گشوده تمام رستان با بالای ابرکرم تابش زیر بوده در مهمات خلایق

دلاسای

دلاسای خلایق کوشیدند و از وقایعی که دران نزدیکی سانح شد رحلت یونس علی و محمد بیک بود که از اعیان
سلطنت و صدر نشینان بارگاه عزت بودند و درین ایام بمسامع علیه رسید که خواجه معظم باتفاق مقدم
میخواهد که فرار نماید و خود را بمیرزا رساند آنحضرتی بر خاطر اشرف گران آمد مقدم بیک شیر افراح فرمود
و خواجه معظم را از نظر التفات و اعتبار انداختند آرایش جشن دولت برای ختنه سور حضرت
شاهنشاهی و آئین بستن آیین اقبال و ظهور خارق عادات از آن نونهال بوستان دولت
بزرگان کامبخش خدیوان سعادت منش را همواره وجهه همت آنست که تقرب النجیه نهال گلخش کرم سازند
و سر و شی که از چشم آلودگان عرصه امکان محفوظ مانند عبادات گزیده را که سر آمد آن دلهاست
آورد ثمرت و دست برد لهای ماندن در لباس رسم عادت بتقدیم رسانند چنانچه در نوبه الکه نسیم اقبال از شکفتگی
و از نبوگلستان مقصود از سر نو شکفت مراسم ختنه آن نوباوه حدیقه اقبال و تازه نهال گلبن مجد و جلال
آراسته ساختند در آرایش محافل عالمیان افزودند اول بهار جهان افروز که روح نباتی در اهتزاز
بود و عندلیب بشوق در پرواز نظم شگفته سر بر آورد از جوی زمین لب از یاسمین بر گل جوی
نسیم صبحگاه از مشکبوی هزاران نافه در بر دشت گوئی بار تر باغ که نقاب دلکشانه نزول دولت موکب
و محبت مزید گرد آوری دلها که در معنی شکر گزاری حضرت موهبت ابواب جشن و عشرت گشودن و آئین
کیکاوسی و کیقبادی تازه ساخت اشارت رفت که حضرات بکان تفاوت طبقات و شان درجات
این باغ طرب افزا آئین بندند و امرا و اعیان شهر جهان باغ را زینت افزایند جمیع امرا کمکی بر سیاق چهار
شنبه در لوازم این اهتمام نمودند و کلانتران شهر و بزرگان عهده فراخور حال و قدرت مساعی جمیله
بتقدیم رسانیدند و ارباب صنایع و طوایف محترفه در آرایش دکان و کارهای از غایت مبالغه داشتند
و دراندک فرصتی آنچنان آئین بندی شد که وصف آن از اندازه بیرون شد و حضرت جهانبانی از رو
لطف آورده بزم آرای شد و دلنواز شدند و فراخور حال و رتبت هر یک را تحفه‌های گرامی و رتبت
امتیاز می‌بخشیدند و بیشتر از اتفاق این جشن خرد انما قراجه خان و مصاحب بیک و بعضی دیگر از
مخلصان درگاه که با وردن هودج اقبال حضرت مریم مکانی نقشبند ما زحمت فرموده بودند کامیاب
دولت شده بوقت رسیدن و قدوم برکات افزای حضرت مهد علیا موجب مزید انبساط گشت و حضرت جهانبانی
را انجا در رسید که عیارخش حضرت شاهنشاهی که در عرس با ابراران طعان از ناصیه احوال آنحضرت لایح بود

برخود و بزرگ عالمیان اظهار سازند در سرادقات عصمت جشن خسروانه ترتیب فرمودند و جمع خواتین استار
عفت و مخدرات مکامن عصمت در بارگاه حرم اقبال بشرف ملازمت مشرف گشتند بدین آیین فرخنده نهار حضرت
شاهنشاهی را بر دوش گرفته بر مسند سعادت آوردند و بحکم معلی حضرت مریم مکانی در سلک سایر فرزندان
در تشخیص و تعیین مهر انس حضرت شاهنشاهی و انتشار بشارت بخشش دنیا و ... برآن رفت که آن نور سلطنة الله
ما حدة خود را از میان چندین گروه عفایف ستایش آنحضرت بنور آگهی بی‌آفت سهو و خطا و پاکیزه از لوث التباس و
اشتباه دریافت از روی شناخت ذاتی دریافته در کنف الله معدسه خویش و در آغوش آن حضرت [illegible]
عفاف جا گرفته از مشاهده این امر شگرف که حیرت افزای عقول و افهام جهانیان سنگ عادت بود غریو از
حاضران برآمد و قرب برآمده شناسای قدر این بزرگ ازل پرورده اعجوبه کارگاه تقدیر گشته و معلوم مجلسیان
شد که این از دریافت احوال حواس جسمانی نیست که در خصوص سن و کمی عمر تفاوت کند بمحض نور قدسی را خلافت و تعلیم
ربانی است که بوسیله این نوباوه چمن اقبال از عکس نور قدس مشرق ظهور شکافته [illegible]
مانع نشود و قرب معنوی را بعد صوری حایل نگردد و چون تامل کنند بعد را هیچ گنجایش که در این رجال [illegible]
کمال قرب بعیده احالت و انوار اعاظم بوجود و تکمیل صورت عنصری و تفصیل [illegible] ادراک درجه [illegible]
و مهابت مناسبت بعالم تجرد و تقدس که ظلمت جهل و کثرت غفلت را در پیرامون آن راه نیست جلوه نما و بر دور [illegible]
عالم اسرار تحقیق حقیقت که این صاحب فطرت عالیه اگرچه در نشأه عنصری و مواد هیولانی مولود حالت [illegible]
فطرت و اصل مبدای آبا و امهات از آثار تولید او نمیداد و در مسالک معنی و مکامن باطن ابو الآبا [illegible]
حضرت جهانبانی که پرده دار رموز آسمانی بودند هویدا بود که جشن برای جهانیان هستی این نونهال بهارستان
وجود را برای دریافت مقاصد مراتب جهانبانیان اولا و بجهت گردآوری برا که کلیهای روزگار را بنیاد [illegible]
ظهور آورده است و بالجمله در لباس رسم جشنه سور آداب شکرگزاری بهجت بخش صورت معنی بتقدیم رسانیدن
گرفتند هر روز بروشی تازه و آیین شایسته جشن شاهانه آراسته سامان آرای جهان آرایی [illegible]
و از اطراف و جوانب بزرگان این دولت رسیده از مواهب عالم [illegible] کامیاب سعادت [illegible]
از آنجمله یادگار ناصر میرزا از شرف زمین بوس دریافت و مجملی از احوال او آنست که در مبادی طلوع رایات اقبال
کهد و قندهار از میرزا کامران جدا شده بنابر تجلی شتافته آمده بجهت تاخیر و از آنجا که [illegible]
حضرت جهانبانی شده و می که مرکب عالی از فتنه‌ها ترجیح ... کابل بود میرزا ... [illegible] روزگار [illegible]

بر انجمان در اواب جهانداری نزول جهد نمود از انجا حسب حکم عالی دران ایام نشاط افزا باستسلام نمود فیه
حضرت جهانبانی کامیاب شد و ادراک جشن خسروانه نموده بهره‌مند شدند و وضع و شریف اکناف از مکارم
بادشاهی خورسند دل و خوش وقت شدند کلمه‌های ارزنگار با لفف الخلیه و فتوحهای عالم عجب خواهد بسیار شد
امرای جهان سپار اشرف گذرانیدند و بانعامات گرامی سرافراز شدند و در عین آیین شنبی آنحضرت که مشید بود در
والسیام قلوب که رکن اعظم ملک ستانی و فرمانروایی است متوجه خواجه رکیب دان شدند و سادمانیها نموده و علم
جهانطاع صدور یافت که امرا بکمیه کشتی گیرند و خود بدولت و اقبال میرزا را در زور جیه منظور نمودند و آنحضرت با
امام قلی قورچی کشتی گرفتند و میرزا هندال یادگار ناصر میرزا با هم بوزم کشتی بجا آوردند و بعد از آن بسیار از غوان زار
نخواهد سالاران عنان توجه معطوف داشته داد خورشیدی دادند و بدولت مرحمت فرموده دنشاط افزایی
و عشرت برای جشن عالی اشتغال فرمودند و ملازمان آستان رفعت بیوند را از خور اخلاص و خدمت کمالی بکریمی
مناسب حال هر کس و انعامهای لایقی هر کدام و خلعتهای موافق هر فرقی شرف اختیار بخشیدند از انجمله غزنی و اکخود
میرزا هندال را زمین داور و تیری و اکبه بود میرزا عنایت فرمودند و جمع منتسبان آستان عبودیت را افزون
حال واجب مواجب و مراتب مناسب فرمودند و سرانجامی ملک صورت و معنی شدند و طوایف انام در سایه عاطفت
مرفه الحال شده متمکن الطبع گشتند و از جمله قضایا که درین آیین شنبی جهره گشت آمدن الجمای [illegible]
شاه طهماسپ بود مبارکباد فتح و آوردن تحف و هدایای لایقی و سرکرده اهتمام ایشان بود آنحضرت او را بنوازش
خسروانه نوازش فرمودند و دیگر رسیدن شیخ قاسم طغانی بود بدرگاه معلی از جانب میرزا سلیمان برسم آنکه صورت
و شکش میرزا آنچه از نا آمدن خود معروض داشته بود بنور قبول مقرون شد و حکم قضا جریان برآمد که حدا ارادت
که طرف تجهی اخلاص خود را در توجه بسعادت ملازمت مستحضر دارند و از جمله وقایعی که مقتضای ایام مسعودی
وقوع یافت آمدن میر سید علی بود که در ولایت افغان بلوچ بزمین داری و حشمت و زری ممتاز بوده و نزدیک سی فرسخ
دوری که از توابع اعمال خدمت اقامت داشت بتقدیم صدق و رفق خواص سعادت آستان بوسی دریافت و بشمول عواطف
خسروانه شده وکیل باوکالت فرمودند و در عالی نزدیکی لوکی بلوچ که از عیان طوایف بود با برادران امیره
زمین بوس نمود آنحضرت او را نیز مورد الطاف ساخته ولایت ال و شنگ عنایت فرمودند و این اردو ارا که مروا
ساختند و بزودی رخصت مرحمت نمودند که مبادا ازراج و رحمت رطبت این رودبار و راه از تحولی شود و آب و هوای
طول کشید و بجهان استبان گوار نیاید و از جمله سوانحی که در قرب آن ایام واقع شد آن بود که یادگار ناصر میرزا از برای بگخت

(margin note, written diagonally:) بخران نظر صحبی بشغل مباشر کشتی کیجال بادرست، و در جانی امرا

و نادرستی درون عنایات سابق را حق ناشناسی در هم پیچیده همه را بطاق نسیان نهاد و از روی یکباره جادهٔ بدذاتی
و عناد را سپید و برکوب سیه‌بختان که عمدهٔ آنها مظفر کوکه و میرزا عسکری بود گوش داشته بوسهٔ خیالات فاسد
محمود زاده میداد و چون این معنی متواتر بسمع اعلی رسید و از مخبران صادق بسجل ثبوت پیوست عالیحضرت عبد الجبار شیخ
که از کلهای معتبر بود و از کرت درین گلکاش که مورد مقاصد بود موجب ... که ... بر آمده حقوق ... از
روی یکمعنی تفصیل معروض داشت خاطر قدسی مآثر حضرت جهانبانی حسب اشاره بر شوکت مظفر کوکه را از قتل بیاسا
رسانیده یادگار ناصر میرزا را طلبیده بزبان قراجه خان سخنان عنایت آمیز گفته فرستادند مخلصش آنکه مدار کار
آن بود که در غیر سیه سپاهیان که از مقام جرایم درگذشته موطف سپاهیان جهانگشا بخشیده والا عبرت گرفته حضرت
ماضی و حال اتفاق کنی که وان نعمت ایام حریق دانداره میباشد میرزا سر بجاده اش انج آمده کاهی سکوت و گاهی تجاهل
و تجاهل عارف میکرد زانیده آنحضرت بعد از مخاطبات و معاتبات باو هیچ ابراهیم ایشک آقاسی و جمعی را فرمودند که
او را مقید ساخته بر بالای ارک کابل بجائیکه میرزا عسکری در قید بودند نگاه داشته و از جمله وقایعی که درین ایام
حادث شد فوت جهنی سلطانست که جوانی بود در سلک فطن موزون و در حسن صورت و سیرت یکانه روزگار و منظور نظر
خاص حضرت جهانبانی ملحوظ و بنظر تحسین التفات منظور بود رود شد اما او اینجهان را بر خاطر اقدس خیلی گران
آمد اما نظر بر قهرمان حکم الهی که مقدار اخاصه و جب فنا را لازم ذات ممکن گردانیده است بمقتضای عقل در
اندیشی خود و بمیامن رضا و تسلیم اقبال فرمودند میر امانی در تاریخ او گفته نظم سلطان جهنی بود گلی گلشن خوبی
تا کرد اجلش سوی فنا راهنمون شد • در موسم گل عزم سفر کرد ازین باغ • دلها همه از بس غم او غنچه صفت غرقه بخون شد
تاریخ وی از بلبل آزرده بجستیم • در ناله شد و گفت که از باغ برون شد نهضت موکب همایون حضرت جهانبانی
جنت آشیانی بصوب بدخشان و فتح آن ولایت و آنچه درین ایام روی نمود چون از طرف مرزا سلیمان بعضی حرکات
واقع شد که سر از فرمانبرداری پیچیده اندیشه سروری در دماغش جای گرفته و ازین جانب اطلب برنج اندرز حضرت
جهانبانی او را بل ... و سرهان ... مخلصان منعطف فرمودند و یکی از اسباب آن اینکه
بعد از فتح کابل خوست را بمیرزا داده بودند و بهکیکه از ملازمان درگاه بکرت فرموده بودند میرزا در تصرف
خویش آورد و چون درین حال اعلاجها نظام میرزا را بر رسید آنحضرت گوشه ... و آنحضرت بجزو داده
از ملازمان بکیکه حال جاگیر ... را آنکه جمیع سپاهیان ... میرزا نیز ... آمده بود ... تنها
انفاق فرمایند و چون محروم بطلب سعی بیدا کند در وجه جاگیر او برسد و تیغ ... مگر بخدمت احوال

فتنه وز نکال خود که داشته بودند میرزا از معامله ناملهی از ولایت خود روگردان شده علانیه در مخالفت زد و
خطبه بنام خود ساخت حضرت جهانبانی غرت التفاتی یاره بمخالفت میرزا ابراهیم ساخته و حضرت شاهنشاهی را در
دار السلطنه کابل در کنف حفظ الهی سپرده در ساعت مختار بر آمدند و بدولت و اقبال در اورت جالاک نزول
سعادت فرمودند میرزا عسکری را درین لشکر همراه گرفته و در باب یادگار ناصر میرزا اندیشه داشتند چون ارکان
همایون بالکت ... تراباغ نزول اجلال فرموده رای جهان آرای بران قرار گرفت که وجود یادگار ناصر میرزا را
از شکنجه هستی خلاص بخشیده دولت را ... امن و امان جای دهد که فتنه فتنه و شراره شرارت سازد کت
که دود مانها سوزد محمد علی طغائی که حراست کابل با و مفوض بود بمقتضای قهرمان این مصلحت با و رجوع شد از ارای
ازکال اساد و کو ظاهر مینی برزبان رفت که من هرکز تحت ... را کشتن ... میرزا را چون تو ... سپاه خدمت
ازساده لوحی او در گذشته این خدمت که محض صلاح بود بمحمد قاسم موجی رجوع فرمودند او در بجلد کمال
خدمت اجل رسانید و چون خاطر اقدس از شر میرزا جمع گشت سر رقه توفیق الهی کوچ بکوچ متوجه بدخشان
شدند و چون رایات نصرت بکه ده دان رسید در باغ علیقلی انداز اطمینان اجلال شد مرزا سلیمان از نازک پری
... با فوج خود بلوم جنگ تمام بشتها ... در موضع تیزان که از مواضع اندر اب است فرود آمده در صف آرائی اهتمام
نمود چون این خبر بمسامع علیه رسید پیشتر از آنکه خود سوار دولت شوند هند ال میرزا و قراجه خان و حاجی محمد خان
و جمعی امیران کار کرده را پیشتر فرستادند و در میان فوج پادشاهی و میرزا سلیمان خندقی را پناه خود ساخته
در جنگ وجدل را نج بودند و میرزا بجهت بر کاش جمعی از تیر اندازان از اطراف او در ... و کمانداری ... او
میرزا هند ال و قراجه خان و حاجی محمد حیقفی تمامیان کردند و خواجه معظم و بهادر خان تیز رسیده پیاده
شدند و والد قاسم بیک و جعفر بیک قرچین و احمد بیک و دوغان بیک که قرچیان خاصه شاهی بودند همراه
المی درین یورش سلک ملازمان درگاه معلی انسلاک داشتند بواسطه افتادن اسب بر زمین آمدند و جنگ از
طرفین ترازو شده بود که جمعی از فدائیان درگاه و نبرد آزمایان کار آگاه مثل شیخ بهلول استاد محمد خان
و لطفی بهرندی و حسین خان و محمد خان جلایر و محمد خان ترکمان و میرزا قلی جلایر و میرزا قلی برادر حیدر محمد خان
و سنا قلی بارکی تکیه بر فتاح ضبی نموده بجانب میرزا ابراهیم حمله نمودند با مردی و ثبات ایزدی از خندق گذشته
شمشیرها علم کردند و حسب جالاک بصفوف غنیم رسیدند مخالف تاب مقاومت نیاورده راه گریز پیش
گرفت و هزیمت را غنیمت دانسته بهزاران سراسیمگی پریشان شد از هر طرف دلاوران میدان کارزار و هزیران

چشته کارزار قدم بعرصه گاه فتح و نصرت آوردند و حضرت جهانبانی هنوز بر بادپای جلادت سوار
بودند که طنطنه فیروزی بگوش هوش رسیده و زبانه زبان تهنیت و مبارکبادی گشودند میرزا سلیمان پا
پای ثبات بر جا نماند و از راه بازی دامکش متوجه بدخشان شد و ترلک طالقان و میرزا بیگ
برلاس و اویس سلطان که از نژاد سلاطین مغولستان بود از میرزا سلیمان جدا شده با بستان بوسی
پیوستند میرزا هندال جمعی از بهادران را که پیش گرگیختان نامزد فرموده خود بدولت و اقبال از آن
گذشتند اسب جنیبت فراوان بدست شیردلان معرکه افتاد و آنحضرت با آیین بزرگ از راه کل شاه تاش
هموار بدرون درآمدند میرزا سلیمان با معدودی راه آوار پیش گرفته بصوب کولاب فرار نمود لشکریان
چغتای و سپاهیان آنمرز و بوم فوج فوج آمده از دولت زمین بوس یافتند آنحضرت هر کدام
را فراخور قدر استمالت فرموده بعواطف خسروانه اختصاص بخشیدند بصوب [illegible] متوجه در
شدند و در آنحدود شکار نهنگ [illegible] که مخصوص آنجاست کردند و از آنجا به کلاوگان نزول اقبال
اتفاق افتاد و از آنجا کشم مورد موکب دولت شد میرزا سلیمان در آن نزدیکی بود بر صلاح خود ندیده
از آب آمویه گذشته با جنیبی در آنحدود سرگردان بود از سوانحی که در کشم واقع شد آنست که
خبر نامه ای از ملازمان فرمان روای ایران شاه طهماسب قرار نموده بملازمت حضرت جهانبانی آمده
ظاهرا از وقوف نامناسب نسبت بشاه سر زده بود دو جان بیگ و حسن بیگ و جعفر بیگ که از رجال
شاهی در ارکان مجلس بودند بتنبیهش [illegible] در بازار کشم بحکم رسیده گردنش زدند آنحضرت
را این خودسری ناپسندیده آمده آنها را گیرانیدند و بعد از چند روز بشفاعت حسینقلی سلطان مهردار
رقم عفو بر جرم خطای ایشان کشیده شد و چون مهمات بدخشان خاطر خواه اولیای دولت صورت
بست قندوز و آنحدود را بمیرزا هندال مرحمت فرمودند و اکثر بدخشان بجاگیر ملازمان دولت
تقسیم یافت [illegible] تحصیل خورت مقرر فرمودند و کسی را بتحصیل اموال طالقان فرستادند
و رای جهان آرای بران قرار گرفت که بجهت مزید سرانجام مهام بدخشان آن زمستان را
در قلعه ظفر واقع شود بدین عزیمت صایب متوجه آنحدود شدند چون بموضع شاهدان که ما بین کشم و
قلعه ظفر است نزول اجلال واقع شد مزاج صحت امتزاج آنحضرت که از جاده اعتدال انحراف پذیرفته بود و
از این سبب خبرهای ناخوش در افواه عوام پراکنده گشت و مردم محال جاگیر خود را گذاشته آمدند گفتند

و میرزا هندال

و میرزا هندال بقندهار رفته [illegible] باتفاق امرای دیگر براه آمده تا سراب کوکچه رسید هواخواهان
میرزا سلیمان جای جای سر برداشتند قراچه خان باتفاق جمعی از کمکیان آمده بر درگاه عالی خیمه زده
نشست و میرزا عسکری را که احتمال فساد با او بود مقید ساخته در قرگاه خود در آورد و خود قرین آستان
بوده در لوازم خدمت و بیمارداری اهتمام نمود و در حضور اقدس غیر از خواجه خاوند محمود و خواجه معظم
کسی محرم نرفت روز [illegible] که عنوان صحت بود برفاقت روی یار بر کرکورش درون آمده چون نظر آنحضرت
بر او افتاد مرحمت ابهاد در مقام ساختن خود شکرانه صحت بظهور آورده آنحضرت فرمودند که فرخندگی
مرا بخشیده [illegible] که روز کار را و سعادت قراچه خان [illegible] بعرض اشرف رسانید آنحضرت قراچه را
طلب داشته مرحمتها فرمودند و از شناخت حق [illegible] اظهار خشنودی نمودند و در همان لحظه مبشران
شام دولت برای آن تازه نهال جویبار سلطنت و سرو نو بهار اقبال یعنی حضرت شاهنشاهی [illegible]
التفات ساخته معتمد خود فضیل بیک بکابل فرستادند که مبادا خبر ناخوش آنجا رود و موجب ملال خاطر اشرف
مانند آن نور پرورد الهی شود و سبب [illegible] آن مملکت گردد و از اتفاقات حسنه آنکه حادثه که خبر
اندوه افزای انحراف مزاج بکابل آمد صبح آن فضیل بیک با فرمان عنایت عنوان رسیده و از رسانیدن
نوید صحت و مژده عافیت رفع قلق نموده باعث انتظام و استقامت احوال همگنان شد و نایره آشوب
فرو نشست میرزا هندال مرخصت نموده بجای خود شتافت و هر کس بجاگیر خود معاودت نمود و از
سوانحی که در این سال واقع شد کشته شدن خواجه سلطان محمد رشید است که منصب وزارت داشت و بجای او
ساخته آنکه خواجه معظم باتفاق بعضی از اوباش که دماغ خود ایشان پریشان بود [illegible] تعصب
مذهب و ملت مدتها [illegible] خردان [illegible] که غوری در اصل مقصود نموده
و مناقشات لفظی [illegible] از راه حقیقت خبری [illegible]
را از [illegible] معرفت [illegible] در میان آورد و [illegible] بتعصب دینی [illegible] در شب [illegible] رمضان
این سال در منزل خواجه [illegible] در آمده در وقت روزه [illegible] از آب [illegible] افطار
داد و از قهر پادشاهی که [illegible] عقوبات الهی اندیشیده راه فرار پیش نهاد و چون این خبر
بمسامع قدسی رسید مردم بگرفتن آن [illegible] متعین شدند و فرمان قضا اجرا [illegible]
کابل که مقر آن [illegible] بود صادر شد محمد علی طغایی و فضیل بیک و جمعی دیگر که در خدمت شاهنشاهی

بوده در انتظام مهمات کابل اهتمام داشتند بعد از اطلاع بر مضمون فرمان عالی خواجه معظم و همراهان او را آزرده
مقید ساختند و چون در موضع شاخزان آثار صحت بر مزاج وهاج حضرت جهانبانی ظاهر شد در محفه محفوف الطاف
الهی گشته متوجه قلعه ظفر شدند مولانا بایزید که از طبابت بهره مند بود در معالجه حضرت شاهنشاهی همفرد
و وحید او در علاج سکندر مکانی ارسطو ثانی میرزا الغ بیک اختصاص داشته از جمله محاسبان او بوده و در این
بیماری خدمات پسندیده و تدبیرات شایسته بتقدیم رسانیده چون بقلعه ظفر اتفاق نزول افتاد باندک وقتی
مزاج اقدس باعتدال طبیعی رسید و از تکمیل صحت جهانبانی سرمایه بخشش و عشرت بدست آرزوی جهانیان درآمد
حسب الحکم خانه کان عمارت ساختند و اکثر اوقات در آن منزل صحت فزا بوده کامروائی و دادبخشی فرموده
و از آنجا شیر افکن [illegible] سلک را کاه مرده ضحاک باجیان عنایت فرموده جهت نموده و از فرط
التفات بر زبان اقدس راندند که چون مرکب عالی بکابل نزول اقبال خواهد نمود بخورند اضافه جاگیر تو خواهد شد
و آنحضرت بشکار تشغاول که بزبان چغتای شکار منتظم گویند اسپ و شغر نمودند و از مردم اقلام انحضرت
بشکار تشغاول و جشن در تمام توران زمین خلل بر فرق او [illegible] باجمیع جمیع شده اند بیشه مند بوده
و همه تهور چو افتی یک نظر افتاد برده گشا یا اسرار حکمت در کرد دفعه ایلخوی میرزا کامران و
تسلط او بر کابل قانون قدیم و عادت مستمر که چون ایزد جهان آفرین خواهد که برگزیده را مسند فرمانروائی
جهانبانی جاودانه در سریر ملک آرائی متمکن سازد قلوب عالمیان تحت قدرتش سپارد جهت تربیت ساخت
قدر نامتناهی که بحکمت او آماده عالم غیب است در مبادی احوال آن دولتمند را مورد انواع مکاره و محن و مخاطر
توارد و حسن اف نوائب گردانند تا شناسای مراتب گشته در سلوک خود اندازه لطف و قهر و بسط و قبض
و سرور و غم نگاه دارد و چنانچه بر واقفان کهن نامهای باستانی و شناسندگان داستانهای دیرین او
و چون ذات قدسی ارادت این مجمع کرین جلال جمال الهی مختبر حضرت شاهنشاهی بمقتضای سرنوشت ازلی
در نهاد فطری نامزد مراتب امامت و ایزد جهان آرا بجهت تعلیم فردی از افراد انسانی استاد و انگاه دل
روشن ضمیر دور بین آفریده است ظهور این حوادث [illegible] آن کالبد لطف و قهر او قرض و جامع افضل نعت و ترتیب
سرخش بود بلکه سلسله ظهور تجلیات صفات مقابله و آثار اسمای متضاده بمقتضای کمال و اکمال بر کشیده ای
داشت لهذا سنوح این وقایع در عنفوان صغر سن بظهور آمده که در اوقات خاطر قدسی شاه را در یافت علام
فراغ داشت از ذکر این سخنان حقیقت پیوند بر گشته عرصه تبیین واضح میگردد و تا نظر ظاهر بینان از آن کوه از

اقامت

اقامت تعظیم است در دیده بصیرت حقیقت شناسان از قسم اشراقات لازمه ذات علیم قدیم و جهرکاه
از دور مانده کان درگاه احدیت را سرگردان تیه حیرت ملحابه بلا کاوش نیز [illegible] هر چند خلق شکوه در
ناصیه قبولش انداخته اند و اعمه را انواع حق شناسی میکرداننده و منظور مقام [illegible] در عذاب مخلد
و نکال محو ساند از ند و این تمثال حال میرزا کامران است که با وجود لطف و برادر بزرگ و بزرگ ساخته ازل و
برگزیده حق و بادشاه وقت و فرمانروای مجال در می افتد و حال او آل بعرض نار رسیدن سنبه های جهار
در معرض تلف می آرد و مجملا درین هنگام مسرت که وسعت آباد خاطرها بانواع خرمی و خوشحالی و اصناف نعمی الهی
بنا فزای بخشش و چشم زخمی رسیده خبر وحشت اثر آمد که میرزا کامران از راه [illegible] به کابل
بر دار السلطنه کابل ریخته و آنرا در تصرف خود آورده و شیر افکن با عاقبت اندیشی کرده بخشش میرزا کامران [illegible]
خاطر قدسی مآثر حضرت جهانبانی اول از رهگذر حضرت شاهنشاهی و دوم از جهت [illegible] رعایا که او را
بدایع جهان آفرینند و در نظر عدالت تربیت اینها کمتر از تربیت اولاد نباید سوم از [illegible] میرزا و آموز
مرتبه بر آن مترده گشت و همت آسمانی در تدارک این اراده مصروف داشته در سر انجام این یورش اهتمام لائق
بظهور آورده و رقم این شکر نامه ابو الفضل بجهت استیفای بیان حالات و استقصای تفاصیل سوانح صرف عنان
قلم از سمت استمداد طول کلام نموده کتاب غرض می شتابد بنا بر این بطریق جمله معترضه تحریر مینماید تا تشنگان
زلال تحریر را سیراب گرداند مجملا آنکه چون مرکب اقبال فتح قندهار نموده بجهت ممالک کابل آمد تمامی لشکر
کابل و مردم [illegible] زر و بوم از نو به قدم سعادت بخش حضرت جهانبانی خرسند شده و از میرزا جدائی اختیار نموده
فوج فوج و جوق جوق به درگاه والا سر تسلیم و انقیاد می نهادند و میرزا از طرفی [illegible]
منحرف گشته در تیه اضطرابات و اضطرار سرگردان شده راه غزنین پیش گرفت و [illegible] مشغول شده
فرار نمود میرزا [illegible] و جمعی دیگر تعاقب نمودند چنانچه در مبادی فتح کابل معروض شد و چون [illegible]
از میرزا [illegible] شده و گردی از راه او بر نخاست متعاقبان [illegible] مراجعت نموده بکابل آمدند و
میرزا کامران بسرعت هر چه تمامتر خود را بغزنین رسانید [illegible] قلعه غزنین را محکم
ساخته در خواهش [illegible] هر چند میرزا [illegible] بجائی نرسید از آنجا که خضر خان هزاره [illegible]
خضر خان آورده [illegible] بجای آورده میرزا [illegible] آورده و از آنجا بزمین داور [illegible] حسام الدین علی [illegible]
در زمین داور بود و قلعه را استحکام داده جنگهای مردانه کرده [illegible] قلعه را [illegible] چون این خبر [illegible] رسید

غرض که مرزا هندال کرمت فرموده و زمین داور و الکه را به مرزا الغ مقرر ساخته و علم و نقاره و تومن و
طوغ ضمیمه تفضیل او را به انصوب تعیین فرموده و فرمان عاطفت طغرا بنام مرزا کامران صادر شد که یادگار ناصر مرزا
که به دولتخواهی آنجا آمده او را همراه مرزا الغ نموده بر سر مرزا کامران فرستد و منشوری باسم یادگار ناصر مرزا
نیز سعادت نفاذ یافت که باتفاق مرزا الغ دفع فتنه مرزا کامران نماید و بوسیله اهتمام این خدمت بر مساعد
تقصیرات گذشته مساعد گردد مرزایان باتفاق از قندهار متوجه زمین داور شدند چون خبر آمدن عساکر
فیروزی باردوی مرزا رسید همراهان پراگنده شده دست بدامن صحرا زدند و مرزا کامران خود را
بجانب بکر شتافت شاه حسین ارغون آنجا برد مرزا الغ بیگ کابلی خود را بسعادت رفت و یادگار ناصر مرزا
او را ملازمت اقدس را اعلام است و در دارالسلطنه کابل ادراک سعادت ملازمت نموده چنانچه گذارش یافت
و مرزا کامران در حصه و سند بسر برده دختر حاکم تته را که شتر نامزد شده بود در افغانستان آورد روزی چند
در آنجا بانده که فتنه و فساد داشت که خبر شد حضرت جهانبانی که در حدود بدخشان روی آورده بودند
و بعد از آن خبرهای ناخوش انتشار یافت مرزا از حاکم تته کومک خواسته از راه زمین کابل نمود حاکم تته این را
فوز عظیم دانسته جمعی را همراه مرزا کرد بعضی بر آن شدند که اول قندهار را باید گرفت بعد از آن متوجه کابل شد چون
قندهار با اهتمام بیرام خان استحکام تمام داشت آرزش کابل پیش نهاد خود ساخته بپای جبال شتافت و بکره
قلات کمی از افغانان سوداگر که اسب می‌برده‌اند رسید و از ایشان اسبان گرفته مردم خود سوار کرد
و از آنجا بصوب غزنین شتافت ناگهان بغزنین رسید که از جانب مرزا هندال زاهد بیگ در قلعه … بسر می‌برد
در اثنای شب که مرزا بغزنین آمد زاهد بیگ مست طافح بود باتفاق عبدالرحمن قصاب مردم مرزا کمند بالا انداخته قلعه را بتصرف
خود در آورده شد و زاهد بیگ را بحضور مرزا آوردند و این سرستان در حین مستی او را از تن جدا ساختند
مرزا دولت سلطان … خود در غزنین گذاشت جمعی از مردم … ملک محمد … از معتبران حاکم تته بود
بکومک گذاشته خود بسرعت تمام روانه کابل شده سحری باتفاق بکابل رسید اول بدروازه طاقیه در
آمد از محمد علی طغائی که حکومت کابل با او مقرر بود خبر گرفت که در آب و آتش حمام رفته که این …
بحمام غافل نشسته و علیقلی که از قورچیان مرزا بود در حمام درآمده محمد علی را برهنه از حمام برآورده مرزا
او را … و خود متوجه درون قلعه شد … به اهتمام ضبط او بود …
گشود و مرزا از بیرون شهر رفت شهر کابل بتصرف مرزا کامران درآمد و … حاجی محمد …

مرزا را او به مرزا گفت که چون رفتیم و آمدیم او جواب داد که شام رفته و صبح باز آمدند مرزا رفته بالای ارک
نشیمن ساخت و شمس الدین محمد خان اتکه حضرت شاهنشاهی را با … بزرگان پیش مرزا کامران آورد
مرزا به دیدن آن مظهر کرامات بی اختیار در رفق و ملاطفت شده و انواع مهربانی کرده و آن حضرت را که در …
مهین … بخاطر او بوده بود از کوته رائی … بمردم خود سپرد و چون مرزا کامران کابل را بتصرف
خود در آورد و انواع تحکم و تعدی پیش نهاد همت خود ساخت و در گرفتن اموال مردم و ریختن خون خلایق دست تطاول
گشاده … و کمیل را که غلامان خاص حضرت شاهی بودند میل در چشم کشید و حسام الدین علی را که حضرت
بملازمت خود طلبیده بود … جاگیر او را با مرزا داده بود و نزدیک بکابل آمده بود بانتقام استحکام زمین داور …
محمد را … او را قطع کرد … در … او و … بهادر را که از دولتخواهان بسته بود خدمت بود
و … خواجه معظم و بهادر خان و … خان و ندیم کوکه و جمعی دیگر از ملازمان سابق … در بند کرد
و اموال صوری و معنوی … دینی و دنیوی برای خود آماده ساخته بر بسته با رقام تلبیس اضلال اغوای
مردم مبادرت از آنجمله شیر افکن را … آورده و حسن بیگ کوکه و سلطان محمد بخشی را که …
… حمله … خاک … طمع خود کرده راه … گرفته و …
اسباب آرامش کابل از اتفاق مردم و غفلت و عدم تیقظ و اشتباه ایشان شد در آن زمان محمد طغائی از جانب
حضرت جهانبانی داروغه شهر بود و پیوسته راه غفلت می‌سپرد و شرایط حزم بجای نمی‌آورد و فضیل بیگ نیز
در شهر برای خود دکان مشیخه بر چیده کمان استقلال می‌برد … از کوتهی حوصله و نارسایی …
… آورده تیشه بر پای خود می‌زدند چون کابل بتصرف مرزا در آمد پیوسته در جمع سپاهی و سرانجام … اهتمام
نمود و جمعی کثیر فراهم آمدند روزی بر بالای ارک نشسته بود و … ابوالقاسم و جمعی دیگر از قورچیان
شاهی که در خدمت عازم عراق بودند جمیع به مرزا آمدند و حضرت شاهنشاهی نیز بحضور پر نور خود بزم افروز
مرزا بود معتمدان و مخلصان مرزا همه … مردم اطراف که …
… ابوالقاسم را … بخاطر رسیده بود …
جوان بکمال عزم و دلیرانه بجای آورده کار مرزا را اتمام سازیم و این تازه نهال بهارستان دولت و اقبال حضرت
شاهنشاهی را بزرگ کرده … از این اندیشه … نموده گفت ما مردم …
مفسد نابکار را چون … هر کاری بوقتی خاص … این وقت ظهور رسد

نهضت مرکب همایون حضرت جهانبانی جنت آشیانی از بدخشان بکابل و محاصره آن

چون قضیه واشوب میرزا کامران بمسامع قدسیه حضرت جهانبانی رسید با وجود شدت سرما و کثرت
برف و باران درینجا مصمم گشت که از راه آب دره شتافته اطفای نایره فتنه و فساد نمایند و بخشش مشحون
عاطفت میرزا سلیمان را [illegible] و تقصیرات او را بخشیده و آن حیرت زده تیه آوارگی را [illegible] ملکخانی اختصاص
فرمودند همان محال که حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی بوالده میرزا مکرمت فرموده بودند بخشش آن میرزا را افق
عزت بر افراختند و قندوز و اندراب و خوست و کهمرد و غوری و [illegible] که بمیرزا هندال عنایت [illegible]
توفیقات الهی بمسعودترین ساعتی عنان عزیمت بصوب کابل معطوف فرمودند و چند روز از تواتر و تلاطم برف و باران
در طالقان مقام شد و از آنجا که مرحمت آنحضرت را [illegible] عظمی فوز کبری شناخته هر کدام بجا و مقام خود آرام گرفتند
و در تمام توران از هراس مواکب [illegible] عظمی روی داد و آنحضرت بعد از تخفیف برف و باران از طالقان توجه فرمودند
شدند میرزا هندال بلوازم مهمانداری پرداخت و خدمت گذاری [illegible] میرزا در نواحی قندوز بباغ خسروشاه اتفاق
اقامت افتاد و بعد از عید قربان از آنجا براه کوتل شیبر توجه شده کوتل [illegible] مسیر فرمودند و در خواجه سیاران
نزول اقبال روی نمود شیر علی که خود را از معتمدان و سرداران میرزا [illegible] عظیم محکم کرده بود و اما
ظاهر با تاسیه باطن جنگ کرد [illegible] قوت بشری با تقویت ایزدی چه مقاومت تواند آخر کار پیش میرزا هندال و قراجه خان
فرار نمود و چون اردوی ظفر قرین عبور فرمود از عقب آمده بر بنگه و [illegible] دست درازی نموده چون
موضع چاریکاران مخیم بارگاه اقبال شد [illegible] جمعی [illegible] حقوق نعم سابقه و لاحقه و عهود و مواثیق موکده
منظور نداشته از بخت برگشتگی [illegible] و پیش میرزا کامران رفته از درجات ترقی بمنتهی درکات تنزل
رسیده بودند مثل اسکندر سلطان و میرزا سنجر برلاس خواهرزاده حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی آنحضرت [illegible]
زمانی توقف فرمودند [illegible] معامله [illegible] میرزا کامران [illegible]
و عهود [illegible] انکار آورده و مجلس کنکاش منعقد ساختند [illegible]
که چون میرزا کامران شهر بند کرده خود متحصن شده است لایق آنست که از [illegible]
نزول اقبال واقع شود تا [illegible] فیروزی اثر رسیده [illegible] رای همه برین قرار گرفت [illegible]
دولت [illegible] آنحضرت [illegible] خواجه [illegible]
چه اکثر مردم میرزا اهل و عیال خود در شهر داشتند [illegible]

موکب عالی

موکب عالی براه [illegible] قرار گرفته لایق آنست که [illegible] شهر بند را متصرف شویم [illegible]
و اگر نه هم مردم از ما جدا نشوند و هم [illegible] حاجی محمد خان [illegible]
مکنون باطن را با او در میان آورند او برین رای [illegible] آفرین کرده قرار برین [illegible] حاجی محمد خان [illegible]
کوتل متوجه فتح [illegible] شدند میرزا هندال [illegible] اکثر مردم کار [illegible]
میرزا کامران [illegible] بجنگ آمده [illegible] واقع شد و اکثر مردم پادشاهی [illegible]
میرزا هندال پای ثبات محکم کرده [illegible]
قراجه خان و [illegible] و جمعی دیگر از مردم [illegible]
[illegible]
و جمعی دیگر که از آن راه [illegible] شده بودند [illegible]
ملازمت آوردند آنحضرت که [illegible] مروت و فتوت بودند [illegible]
ساخته در سلک ملازمان در آوردند [illegible] قراجه خان [illegible]
در کار داشتند [illegible] آنحضرت از راه خیابان متوجه کابل شدند و جوانان [illegible]
پادشاهی [illegible] دروازه آهنین خود را رسانیدند میرزا خضر خان و جمعی [illegible]
گرفته و شهر بند متصرف اولیای دولت قاهره در آمد و آنحضرت آن روز در باغ قراجه خان نزول اجلال فرموده
بودند و خیلی از [illegible] بدست اولیای دولت قاهره افتاده بودند [illegible]
[illegible] حضرت جهانبانی [illegible]
[illegible] قلعه کابل [illegible] نزول اقبال فرمودند [illegible]
[illegible] میرزا کامران [illegible]
[illegible]
جهانبانی [illegible] قراجه خان و حاجی محمد و جمعی دیگر [illegible]
اقبال [illegible] دولت و در محاصره قلعه [illegible]
در جستجوی [illegible] حاجی محمد خان [illegible]
از مردم پادشاهی [illegible]

که حاجی محمد خان متعاقبش شتابان کرده و بدست راست او زخم کاری از دست شیر علی رسیده در این زد و خورد مردم بادشاهی
زور آورده شیر علی را باندرون قلعه گریزانیدند حاجی محمد خان را از ضعف تاب و توان بر داشته بجانها و برده و در قلعه [illegible]
چاره بود و شهرت چنان یافت که او درگذشت حیات سپرده است خبر کسان فرستادند که سوار شده بر جلوها خود را بنماید چون
اشاره معهود سوار شده بازار شماتت اعدا کساد یافت روزی یار ارا آخر بر لباس پسر سلطان حسین که در داغ [illegible] چی [illegible]
خود نهاده رفته بود از قلعه بر آمده تا [illegible] شیخ جلوه بود او را بر داشتند تا باغ [illegible] آورد قوی بازوان [illegible] او را
دستگیر کرده بحضور اقدس آوردند و آنحضرت جانبخشی فرموده بزندان خانه فرستادند محمد قاسم و محمد حسین که خواهرزادهای
پهلوان میر دوست بودند والحال هر کدام در خور استعداد و تربیت باقیه در سلک امرای عظام و هواخواهان جمعیت [illegible]
عالیه بشرف اختصاص دارند بدستیاری بخت بیدار از برجی که میان دروازه آهنین و برج قاسم برلاس بود خود را
انداخته در مقابل پابوس گرامی استسعاد یافتند و چون مقابل [illegible] سعادت [illegible] کامیاب شدند و مشمول
عنایات بیغایات گشتند و در عین جنگ و جدل قافله کلان از ولایت کاشغر آمده و اسپ و اسباب بسیار از اقسام قاطر
بود میرزا کامران شیر علی را با جمعی کثیر از معتمدان خود تعیین نمود که رفته آن اسپان بگیرد هر چند تردی محمد جنگ
که از معتبران میرزا بود منع کرد و بصریح گفت که اگر حضرت جهانبانی خبردار شوند و مردم را فرستاده سر راه را بگیرند و
نگذارند که [illegible] ملحق شویم هم کار ما ساخته نشود و هم حال [illegible] میرزا [illegible] بر اموال مردم [illegible]
این سخن را گوش [illegible] و رود لشکر را [illegible] شیر علی [illegible] ساخت [illegible] این خبر بسامع علیه رسید حاجی محمد
با جمعیت مقرر شد که آن طعمه را از [illegible] و تاراج باز دارد حاجی محمد [illegible] رسانید که اگر [illegible]
و کار خود ساخته اگر [illegible] از دست میروند اگر صلاح دولت [illegible] شده [illegible]
و کوزها را استحکام دهیم تا نتوانند بیرون قلعه رفت حضرت جهانبانی را این [illegible] آمده خود [illegible]
از کوه فرود آمده در استحکام موارد و مداخل اهتمام فرمودند شیر علی و تردی محمد جنگ [illegible] بسیار مردم [illegible]
رسیدند اسباب [illegible] بسیاری از [illegible] تاراج رفت چون [illegible]
بقلعه در آیند [illegible] شیر علی باهم [illegible] در آمدند تردی محمد جنگ [illegible]
هر چند [illegible] راهی که توانند بقلعه در آمد نیافتند سرگردان شده [illegible]
شدند که [illegible] روزی [illegible] از [illegible]
نزدیک دروازه آهنین آورده [illegible] شیر علی را از [illegible] دروازه درون می آرم [illegible]

جمعی از

جمعی از دلیران میرزا قدم پیش نهادند مرحوم محمد قاسم خان موجی و حاتم [illegible] جمیل بیگ جان فدا شده و داد آگاهی
دادند سنبل خان با شصت هفتاد نفر از غلام در بندوق اندازی کار پردازی کرد جمیل بیگ [illegible]
که باعث این فتنه بود [illegible] بندوق آتش [illegible] او افتاد و جلال الدین بیگ که از معتبران میرزا بود زخم کاری
رسید و اکثر مردم زخمی شدند و از اراده خود باز آمده دروازه قلعه بستند شیر علی از در آمدن [illegible]
[illegible] شتافت حضرت جهانبانی خضر خواجه خان و مصاحب بیگ و جمیل بیگ و [illegible] جمعی کثیر را [illegible]
فرمودند که [illegible] رفته این [illegible] دستگیر کنند فرستادند در [illegible] شیر علی [illegible]
و جنگ [illegible] و [illegible] اکثر اسباب و اموال و اسپان [illegible] افتاد و جمعی [illegible]
و شیر علی [illegible] هزار جات رفته بخانه خضر خان [illegible] فرستاد و مظفر و منصور با غنایم فراوان
مشمول عواطف [illegible] گشتند و سوداگران تاراج شده که [illegible] آورده بودند حکم شد که هر کس اسباب
[illegible] شناسد بگیرد و اکثر اسپان و اسباب [illegible] رسید و این باعث [illegible] اقبال شد و [illegible]
در برابر [illegible] آورده [illegible] باعث [illegible] شیر علی [illegible]
میرزا کامران [illegible] از همه [illegible] بر آمده [illegible] خود [illegible] کاری
[illegible] بر [illegible] معصوم [illegible] بیگناه و [illegible] باک [illegible]
با [illegible] سپرده [illegible] سیوم ساله بود [illegible]
نزدیک [illegible] قراچه بیگ و مصاحب بیگ [illegible] قراچه بیگ [illegible]
[illegible] قلعه [illegible] فرستاد [illegible]
[illegible] قراچه خان [illegible]
[illegible] حضرت پادشاه [illegible] و فرزندان [illegible]
[illegible] قراچه [illegible] فرزندان [illegible]
[illegible] از عالم [illegible] بجان [illegible]
[illegible] خواهی [illegible] فرزندان [illegible]
اگر فرزند [illegible] قراچه خان و مصاحب بیگ [illegible]
[illegible] فرمودند میرزا [illegible]

بظهور آمد و از آن مردم نجابت نشان پیش آمد از محمد قاسم میرحاجی را استان شبه (?) او گفت و چون هم از آنجا
رنج حسد بود هر مخالفتی که بظاهر با حضرت جهانبانی میکرد در معنی آن ستیزه و مخالفت با داور جهان آفرین
پیش گرفته بود و همچنین ستیزه کار هر کاری که اختیار کند لامحاله بهیچ جهت راست نیاید و بسر در افتد و سرانجام
سر حسرت از دین (?) و دنیای در شود **ظهور کرامت جلیل از حضرت شاهنشاهی در فتح کابل** میرزا کامران
از بیهوشی و بیخودی برای محافظت خود آن نوباوه بوستان سلطنت و با گوهره بهارستان خلافت یعنی
حضرت شاهنشاهی را در برابر توپ آورده در روزی که از قدر اندازان لشکر منصور بهمه [illegible]
بود نگاه داشت این چه ادبیت و مروت و آیین کدام روی دیو سار است زبان گوینده این کارها
لال شده و دست بریده این کار چرا از کار رفت که آن دوحه اقبال را با این حیثیت بر گردید [illegible]
چشمی که حقوق صوری حضرت جهانبانی که برادر بزرگ و بجای پدر بزرگوار و ولی نعمت بنده [illegible]
از آن حضرت شاهنشاهی که در ضمایر غیب مخفی بود چگونه در هنگام صغر ایام صبا توانند دید که از اندازه
حسد با جمال قم بوده با خدای بزرگ در ستیزه شده سواطع انوار آلهی که در مظهر بشری بودیع بود چون [illegible]
کسی راه صلاح خود نه بیند چگونه معنی عفر (?) شناسد و چون حکمت ایزدی آن مظهر انوار غیب الغیب را از گرفت
جانب ظل حرارت بجانب خود از آفات و بلیات در حمایت سلامت و مکان [illegible] نگاه داشته شکل صلاح
احوال انتظام اوضاع آن یگانه شده بود این بدسگالان ستم کردار را در ساعت سزای اعمال خود
افعال خویش ساخته ملکه ارادت و پشت برآورد کار در حق آن حق ناشناس [illegible] متعذر شده بود
در کنار کشش روز کار برده در خاک [illegible] و ذلت انداخته غرور ایام در چه درجه مرتبه [illegible]
آورده کردارهای ناهموار آن ستم [illegible] در کنار پاداش او نهند تا از مشاهدان عقوبت عاقبت
عبرت بر حق ناشناسان گردد هر آینه چون بدیده عبرت نظر رود این ستم کاران [illegible]
و مرتب بظهور آید در انقاب ایلام سخت تر و جانکاه تر است و چون این امر ناپسندیده از آن طایفه [illegible]
بظهور آمد دست قدر اندازان دراز شده و تیرها بر راه او موج رفت و فتیلهای تفنگ افروخته [illegible]
در مزاج آتش حرارت مزاج خود برود تمام حواس گرد و بخود جهد که این از چه رنگ در تواند بود [illegible]
انگجه بدکاران شه رای آنرا مغتنم خیال کرده در ستیزه مکشا (?) بنیان و سیلهکال (?) دست آوری تیر منسوب
جنانچه این حال مصداق آنست که اول در حضین جای خود گفت از نهیب شیر رفته از آن کم خطا و [illegible]

سحرپرواز

سحر پرواز در حفظ ایزدی بوده رحجات (?) مدایشان سیاه دل بیمرا یه بجز آب منتشر شدند آنگاه درون
شود همه تماشا باعث ظهور چنین خارق عادتی گردد که آتشها بروی نمایند و فتیلها در یکبار در جوی منجنیقان را نظر
بر سقط تیر فتنه و حد بعید البصر بود حضرت شاهنشاهی را شناخت نزدیک بود که از نهیب آن حادثه روح از ابدان
ناظران مفارقت کند و جمع بنده وقت اند از آن قالب تهی کنند و سرانی معامله بدیع را منجنیقان در یافت که
سرو شدن آتشبار اسباب این بود در ساعت دست از کار توپخانه بازداشت و فرقه متفرقه با غیبه زبانی
از شناسایه توپخانه عالی گفت کو نه یافتند هر جا که حفظ آلهی حارس حال برگزیده شود مکاید بشری را چه
یارای آنکه با او ستیزه نماید اگرچه محمود (?) ازین شعل نا پسندیده بظهور آورند اما حکمت آلهی مقتضی توضیح
سرانجات و تنبیه معنی این حجت بود که بر عالمیان کشف این کرامت گردد تا هر کس از فراخور فهم و
حوصله خود در کنه آن غور نماید و بمقدار دریافت خود از خیر و شر در یابد و بالجمله بعد از این عمل را
وسیله تخفیف شدت و بخت گیری که با ایشان متوجه بود گردانیده و دور بینان حقیقت شناس انجمن
را سبب عزت زوال آن سپاه کران شمردند و درین ایام میرزا الغ بیگ از زمین داور و قاسم حسین
سلطان از قلات و خواجه غازی که در اردوی شاه مانده بود و شاه قلی سلطان که به بیرم خان خویشی
داشت از قندهار و جمعی از بندگان جلادت شناس آمدند آنحضرت موکب جلال ابد مدد در جانب دروازه بابا (?)
عنایت فرمودند و آنجا عز سعادت منش و آداب خدمت که استقامت یستند و بهادران خصوص اسپ جلو
جهد [illegible] بیشتر نموده کار بر میرزا تنگ گرفته و چون اندیشهای او تمام در دست آمد از روی عجز نیازی
ثقیق جا و جلیلی و گریه لابه زد و اظهار خجالت و ندامت نموده از راه تملق پیش آمد و بوسیله قراچه خان
موقف عرض رسانید که از گذشته پشیمانی دست داده است اکنون میخواهم که در خدمت بوده تلافی و تدارک
ایام گذشته نمایم و بجبر شکسته دل حق گزار آنحضرت را بخود مهربان گردانم اکنون جانبه [illegible]
ندامت و صلاح [illegible] و جماعت [illegible] جان و دل در حمایت آنحضرت باشد آنحضرت بمقتضای
بزرگ نهادی و بلند همتی سخنان او را بجای قبول داشته در مهمان استقامت [illegible] تجویز تخفیف فرمودند
و چون میرزا عبدال قراچه خان و مصاحب بیگ و اکثر اعیان لشکر اقبال از مرتب عفاف اخلاص بهره
تمام داشتند معتقد گری [illegible] خود که شعار کهنه علامت طلبت کرده خواستند که میرزا اطاعت آمد
از اخلاص و حقیقت معلوم کرد آن گوهر [illegible] بیها و جوهر [illegible] کمیاب اگر تو [illegible] نشان کردانم انجا [illegible]

کم باشد چه محب عقل معامله فهم که در کرو سود و زیان ظاهری خود دست نداشت تا پاداش نیکی یکی میکردند
این کوردلان در برابر بنیاد اساس ابدی سرانجام دادند و از این زبونتر آنکه بجوسته اسباب مردم آزاری
و خونریزی ناحق آماده ساخته باشند تنهای تباه آنکه بزرگان ایشان زیاده شود و روزی فراغ سرمایه
و آشوب گشتند چه عقلها هم آغوش ایشان بود چه خیالها همزانو داشتند اگر ادانی مراتب اخلاص را امید است ننهند
که چه دولتها در دست هر آینه این نوع زیان بخود نمی‌پسندند اگر از دار الملک اخلاص خبری ... شهید از
بازار معامله دانشه چه شد که بدین گروه خبری نرسید و اگر گوش هوش ایشان این را نشنود کاملی
و بال لازاری و استندی تا غنچه تر چنین بر پای خود نزدندی باری اینجا عقلهای نادرست میرزا
را رهانیده و کمه فرستادند باید که در قلعه می‌باشی و کدام امید بدرگاه می‌آیی روز بروز اسباب قلعه گیری
آماده می‌شود باید که زودتر خود را از فلان مورچل مشغول شان داد و بیرون روی میرزا باشاره انجماعت
از دروازه دهلی بر آمده از جانبی که ایشان داده بودند بتحت شنبه هفتم ربیع الاول سنه پنجاه و چهار
طریق فرار سپرده متوجه بدخشان شد که شاید بوسیله میرزا سلیمان و ارکان شاه شد باعداوت میکه کاری
تواند ساخت حضرت جهانبانی بدولت و اقبال حاجی محمد خان و جمعی را بتعاقب میرزا تعیین فرموده
و خود بنفس نفیس ایزدی دار السلطنه کابل را که وحشت سرای بغی و طغیان شده بود بقدوم گرامی عشرت سرای
انس گردانیدند و حضرت شاهنشاهی مورد کرامات نامتناهی اقبال و از استقبال فرموده بدولت ادراک
حضور کامیاب سعادت شدند و حضرات عصمت شرف بساط بوس علا شرف اختصاص یافتند و حضرت جهانبانی
را از دیدار گرامی حضرت شاهنشاهی در دیده و دل نوری و حضوری تازه روی نمود و کدام نعمت از این
تازه تر تواند بود که دیده عقوبت بجمال کریمی روشنی پذیر گردد و کدام راحت از این بالاتر که وصال
جان جگر گوشه دل جنبی ... آرام گیرد در شکر سپاسی ذوات قدسیه و محبت ... احوال ... نذور
نیاز و صدقات اخلاص بتقدیم رسید و بر دلهای افکار خلایق که از آسیب حوادث خون بود مرهمی تازه
آمد و هر یک طبقه گونه پرسش و نوازش از آتش آسایش یافت بساکنه کهنهای دردمندان بنوازش ... شد و
بر سریر حضرت و مسند عزت نقود دولت و شکوه اقبال حضرت شاهنشاهی و حضرت جهانبانی جای گرفتند
حاجی محمد خان و مردم دیگر بتعاقب کامران میرزا فرستاده بودند اگر چه بار رسیدند اما با فسون و افسانه ...
سیه دولت او را نادیده انگاشتند و گفته اگر چه میرزا از میان بدر رفت اما آن سلطان اکثر مردم او بدست

اولیای

اولیای دولت افتادند و از روی عدالت حقیقی باز پرس شده و یک یک را بجزای خود رسید
از انجمله سلطان قلی الکه و ... میرزا خویش عبد الله میرزا و حافظ مقصود و مولانا باقی بر غو و مولانا
ارباب و جمعی دیگر که سر فتنه و فساد بودند بجاسا رسیدند میرزا کامران راه فرار اختیار کرده بمردم قرار داد
که بکوهستان رفته پناه میگیرم و لشکر فراهم آورده اسباب جنگ آماده میگردانم و خود با ... ورچی
... از راه سنجد دره پنهان متوجه بدخشان شده و بعد از هزار گونه آزار از هزاره جات با هزار ... خواری
و رسوایی راه پیش گرفت میرزا بیگ که از معتبران میرزا بود و شیر علی با چندی در نواحی ضحاک بمیرزا
ملحق شدند بغوری رسید حاکم آنجا میرزا بیگ برلاس پیام داد و او را بخود خواند او در جواب فرستاد
که از من چه آمد عملی که شعار مروت است نمی‌آید میرزا خواست که از غوری ... یکی از قلعچیان میرزا را
دشنام داد که بهمراه این مردکه ... و اشاره بمیرزا کرد که اگر ... و عرق حمیت ...
داشتی هرگز از حاکم غوری این زبون ... و او را لعنت نگه داشتی میرزا از طعن او آزرده شده
گفت ... حساب نمی‌فهمی ... از بی‌انجامی تمامیان اندیشه مند شده با این ... میکردم
اگر در تمام سامان جنگ می‌بود تا چنین ... نشنیدم آن دیوانه باز گفت ... میرزا از گفته
بحاکم غوری جنگ کرد و شکست از جانب حاکم غوری افتاده غوری بدست میرزا درآمد و میرزا از تقدیر
سامان بمرسید و شیر علی را آنجا گذاشته بدخشان متوجه شد و کس پیش میرزا ابراهیم فرستاده که او را
بامداد و معاونت که بر موافقت بر بندند ایشان بر حسب عقل صائب و دولتخواهی پادشاهی ... خود را
و خود را از معاونت میرزا کامران نگاه داشتند میرزا کامران ... متوجه بلخ شد که بر محمد
خان التجا برده کمک او بدخشان را متصرف شود حضرت جهانبانی قراجه خان را بسرحد بدخشان تعیین نموده
که رفته میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم و سایر اولیای دولت متفق گشته میرزا کامران را بدست آورند یا
آواره سازند قراجه خان ببدخشان آمد باتفاق میرزایان متوجه غوری شد و ... شیر علی و جمعی از مردم
میرزا کامران متحصن شدند و جنگهای مردانه در پیوست و جوانان ... از طرفین کشته شدند از انجمله
خواجه نور از بهادران کارزار میرزا هندال بود درجه شهادت یافت آخر ... قلعه
تاب نیاورده قرار نمودند و قلعه بدست اولیای دولت درآمد درین ... خبر آمدن میرزا کامران و پیر محمد
خان از بلخ رسید میرزایان قرار جنگ داده بشعاب جبال باز گشتند و قراجه خان بصوب کابل ...

و حضرت جهانبانی هیچ و پیچ جنت‌آشیانی استماع فرموده عنان عزیمت بجانب چیتاقی معطوف ساختند چون غوربند
مضرب خیام نصرت اعتصام شد قراجه خان آمده ادراک سعادت زمین‌بوس نموده بحکم آنکه اسباب قراجه خان
در مراجعت او تاراج رفته بود در حفظ دار السلطنه کابل گرفت که سامان نموده زود بموکب عالی پیوندد و آنحضرت
بجهت [illegible] از غوربند کوچ کرده بموضع کلهار نزول اجلال فرمودند که تا آمدن قراجه خان در آن منزل توقف
داشته باشند و بعد از آنکه قراجه آمد اگرچه وقت گذشته بود آنحضرت بهمان عزیمت اول اشتیاق بوده بجانب
جنت‌آشیانی نهضت فرمودند چون مشیت ایزدی بانی یورش نشده بود کوتل منده و کوه را برف سنگ راه شده
شورش [illegible] آن کوتل بجایی که عبور دشوار بود بمقتضای صلاح وقت متوجه کابل شدند و عزیمت تصمیم یافت
که در موسم بهار عنان توجه بصوب جنت‌آشیانی منعطف فرمایند

مکتب نشستن حضرت شاهنشاهی و دیگر وقایع که در آن ایام روی نمود

چون در گنجینه علم الهی که لوح محفوظ رقوم ازل و ابدیست و
جمع عقول و افهام در آن حریم حضور اطفال مکتب تعلیمند مثبت و مرقوم شده که صاحبان [illegible] را در مبادی [illegible]
نطق بتعلیم حروف مرکبه و اکتساب علوم مکتسبه که [illegible] افکار و تجارب افهام فراهم آمده در آرند و
و ترتیب خاص و سیر در مسالک [illegible] عقول فرمایند درین هنگام [illegible] که از عمر ابدپیوند حضرت شاهنشاهی
چهار سال چهار ماه و چهار روز شده بود بآیین و رسم و عادت آن آموزنده درسگاه الهی را روز [illegible]
زبان را در مکتب بشری در آوردند و ملا عصام الدین ابراهیم را بامر خدمت گرامی شرف اختصاص بخشیدند
اگرچه در نظر ظاهربینان بآموزش فرستادند اما در دیده دوربینان بارگاه ظهور آنحضرت را پایه والای
آموزگاری بردند و از غرایب آنکه حضرت جهانبانی که از علوم آسمانی آگاه بودند و بدقایق نجوم رسیده
باتفاق ستاره‌شناسان باریک‌بین و اصطرلاب‌دانان وقت‌شناس ساعتی خاص برای افتتاح آنحضرت تعیین فرموده
بودند که در ادوار و اعمار بهم نتواند رسید چون ساعت مختار رسید آن مؤدب مکتب آگهی از انجمن [illegible] آمده
در پرده احتجاب مختفی شده بود با آنهمه توجه و اهتمام پادشاهی هرچند تکاپوی فرمودند بآنحضرت نرسیدند آگاه
دلان روشن‌ضمیر ازین سر بدیع دریافتند که مقصود ازین آنست که آن خدیو فرو والا که مخصوص بتعلیم [illegible]
علوم رسمی و از کار مشرب [illegible] نشود تا در هنگام ظهور این خدیو یکتاشناسان بر زمانیان ظاهر شود که دانشوری
این پادشاه دانشوران از قسم موهبتی است نه از جنس مکتسبی با وجود [illegible] آنحضرت بخواندن علوم
رسمی چه از آنچه رقم‌زده قلم اهل فنون شده جلوه ظهور دارد لهذا ارباب [illegible] صاحبان علوم ظاهری

و در تمام صنایع کلی و جزئی چون ارباب هنر از آنحضرت می‌پرسند از شناسایی خود در خجالت یکسان تامل فرو برده
حیران می‌مانند القصه چون چندگاه مشق آن افادت اشتباه بخواندن و نوشتن از ناخواندن اشتغال داشتند
اهل ظاهر بر عدم گرایش آنحضرت حمل کرده در تعلیم آن اهتمام نمودند و آن بیچاره را معزول ساخته خدمت [illegible] را بمولانا
زید معزز ساختند [illegible] که کارفرمایان ابداع اهتمام داشتند که ضمیر الهام‌پذیر آن نور پرورده ایزدی [illegible]
نقوش سوادی و صورت اطلاع سواد علوم ظاهری نگردد و بالجمله حضرت جهانبانی درین ایام سعادت‌فرجام [illegible] دار السلطنه
کابل انتظام‌بخش ممالک بوده توجه بشورش یا یورش جنت‌آشیانی و بآغور ساندن کار میرزا کامران [illegible] داشتند
میرزا کامران از اعانت میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم [illegible] امید شده بخیال فاسد [illegible] متوجه بلخ شد که باستعانت
پیر محمد خان بجنت‌آشیانی تعرض رساند چون بموضع ایبک رسید حاکم آنجا تنگ پیش آمده [illegible]
پیر محمد خان اعلام نموده پیر محمد خان مقدم میرزا مغتنم داشته اردو [illegible] باستقبال فرستاده میرزا را باحترام تمام
بخانه آورده و لوازم مهمانداری بتقدیم رسانیده و خود همراه میرزا شده بجنت‌آشیانی آمد میرزایان بقرار داده خود در
ایبک جنت‌آشیانی رفته و اکثر جنت‌آشیانی متصرف میرزا کامران در آمد پیر محمد خان و جمعی را که با میرزا کامران بوده خود
مراجعت نموده و میرزا کامران بکشم و طالقان آمده و قنبی کوکه و خانی بردی را با جمعی از جغتایان [illegible] روستاق
تعیین کرده میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم جمعی کولاب [illegible] رسانیده و بر کنار روستاق آمدند از جانب [illegible] جملگان
رسیده با قنبی کوکه و دیگران نبرد مردانه کردند و بسیر یورش آنجا تا سنگ خورده باز خود را بکوهستان
کشیدند حضرت جهانبانی در دار السلطنه کابل [illegible] بودند و قرار داده خاطر اقدس آن بود
که بصوب جنت‌آشیانی نهضت عالی فرمایند و چون [illegible] ملازمان را الصفای اخلاص حسن عقیدت نمی‌فهمید ازین
در پرده تعوق و توقف می‌بایید و در [illegible] که قراجه خان خدمات شایسته بجای آورده مورد عنایات [illegible] شده
بود از آنجا که ظرفش تنگ بود و از باده فراوان پیمانه حوصله‌اش لبریز شده [illegible] جلالت و مرتبه
والای خود را نشناخته پا از جاده اعتدال بیرون نهاد تا آنکه بمقتضای کم‌ظرفی که لازم طبایع ناقصان اعتدالست
سخنان که دوستان و دولتخواهان نگویند از [illegible] بر زبان آورد از آنکه آستانه [illegible] خواجه غازی [illegible]
[illegible] خدمتی [illegible] اختصاص یافته بود و دولت [illegible] خسروانه [illegible]
[illegible] خواجه قاسم [illegible] فرمایند چون [illegible]
محل [illegible] بود صورت نمی‌یافت از آنجا که بخیال [illegible] خود در آستان دولت قاهره [illegible]

جمعی کثیر را از راه برده بجانب بدخشان روان شد و اویس مصاحب بیگ و اسمعیل بیگ دولدی و منعم خان
و حیدر دوست مغل و شمیم خواجه خضری و قربان قراول با قریب سه هزار سوار کار آمدنی که قریب دو ماه بود در
از راه کوتل منار بعزم بدخشان بادیه ضلالت پیمودن گرفت و چون این خبر بمسامع علیه رسید حضرت
گیهان خطه نفس نفیس خود توجه فرموده این بخت برگشتگان را که از قبله سعادت روگردان شده اند
تادیب فرمایند بملاحظه ورود ساعت مختار خود بدولت توقف فرموده بعضی ملازمان بارگاه اقبال
را بتعاقب آن بیدولتان امر فرمودند و همچنان هر که از ملازمان بجهت می آمد دفعه دفعه روانه میساختند
چنانچه تردی بیگ خان و منعم خان و محمد قاسم برلاس و عبدالله سلطان و دیگر دولتخواهان با یلغار رفتند
و نزدیک بشغور که ساعت مسعود درآمد حضرت جهانبانی خود بدولت و اقبال سوار شدند و نصرت شده از
یکه جوانان پیش رفته در حوالی قراباغ بجای اول آن خود سران گریزپای رسیده دست برد نمایان نموده و
آنگونهای روز در سر جوی بوری بقراچه خان درست گریبان شده در این هنگام شب در میان جان آن بیک
دلان درآمده در پناه ظلمت شب گریخته پریشان شدند و از پل غوربند گذشته پل را ویران کردند و جمعی که
تعاقب ایشان نموده بجهت برگشته که رده بودند مراجعت نموده از قراباغ تنوری کستان کوس استعداد یافتند و رای
جهان آرای حضرت جهانبانی بران قرار گرفت که موکب عالی از کابل بر جوب جانبه از انجا سامانی و سرانجام پیش
و الابر اصل نموده متوجه بدخشان شوند که تا ایشان فرار نموده تمر علی را که وکیل قراچه خان بود در
بجهبر گذاشتند که در آنجا خود باخبر بوده اخبار کابل میرسانیده باشد و خود از کوتل هندوکوه گذشته
در کشم بمیرزا ملحق شدند حضرت جهانبانی روز دیگر مراجعت فرموده ارتر باغ را بنور قدوم گرامی طراوت
تازه بخشیدند و جمعی ازین شوربختان را که حقوق مواید تربیت پادشاهی نشناخته بجرائم ملکی سر برداشتند
لعبتهای باب بیادندند چنانچه قراچخت و اسمعیل قرش مصاحب منافق و بابوس و بوس و مانند آنها میرزا الغ و
و میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم فرستادند که استعداد نموده منتظر ورود موکب عالی باشند و فرمان شد که
حاجی محمد خان از غزنین خود را زود بجبهه بوسی رساند درین ایام که استعداد لشکر بدخشان شد دمی عالی بود
همه وقت ملکی بکار لان خردمند و برنایان دانشور که جواهر خلاصی احوال ایشان می تافت رسیده بود
جمعی که نه دل شجاعت قرین و نه خرد دوربین داشتند بر فتنه ها ترغیب کردند تا از انجا سامانی سرانجام
لشکر نموده متوجه دفع میرزا کامران شوند گروهی که منشور فوز بنام بدست داشتند در کنج بدخشان مرافقی ایلی

جهانگشای

جهانگشای پادشاهی اهتمام مینمودند روزی از محمد سلطان پرسیدند که تو چه میگویی او عرض ساخت
که میرزا کامران از رفتن این عوام بمکان مغرور شده است حالا که در آمدن انچه بود پیش دستی نماید
چنان بخاطر میرسد که اگر موکب پادشاهی پیشتر از کوتل شود و کوه کند زد و شیخ از جانب الیای او لنگ
و اگر نه خود با همه نعش بطور دیگر خواهد شست حضرت جهانبانی فرمودند که خوب خلاف مغروران که بر
منع چه همکنان شده اگر او مغرور است ما بدرگاه الهی نیاز مندیم و این ترز زبان حقیقت بیان را از بر نظم
مبادا کس بزور خویش مغرور ؛ که مغروری کلاه از سر کند دور ؛ و فرمودند توقف با چه صورت دارد انشاء الله
تعالی در همین زودی از کوتل عبور خواهیم فرمود **نهضت موکب جهانگشای حضرت جهانبانی بدخشان**
و فتح و فیروزی رجوع بکابل چون پیش نهاد همت جهانگشای نهضت موکب عالی بصوب بدخشان بود و
تقدیم این یورش بنصرت قرین بر هر امری لازم لاجرم روز دوشنبه پنجم جمادی الاولی نهضت رایات فتح
ساعت مختار با تکثر صواب بسمت الاولک سبدار متوجه شدند اولنگ چالاک مخیم اقبال شد و بعد از
سه روز از انجا بقراباغ نزول اجلال فرمودند و تا ده دوازده روز بجهت مصالح ملکی درین منزل اقامت
شده حاجی محمد خان با وجود آنکه اخبار بیوفایی او اشتهار یافته بود بهوا خواهانه بشرف ملازمت رسید و
قاسم حسین سلطان که در حدود بنگش بود بزیر بساط بوس استسعاد یافت و بنظر التفات پرتو کامیاب شد
و در همین منزل میرزا ابراهیم برهمونی موکب سعادت از بدخشان ایلغار کرده بدولت بساط بوس معزز
گشت و انوار عنایات خاص از ناصیه روزگار دولت او تافت و از عجایبی مژده رسان فتوحات
بی اندازه توانند شد آن بود که در ان ایام که نهضت عالی بصوب بدخشان قریب رسیده بود آنحضرت در
اتاقی بکابل ایستاده بود ناگهان بخاطر قدسی اثر خطور نمود که اگر ایغ سفید آن مرغی بود که همواره درین
کارخانه بر کتف ما برآید و آواز کند نشان فتح و فیروزی باشد بمجرد خطور این خیال مرغ سعادت بال پرواز
آمد و همای وار بالا زنان بر کتف فرو نشسته سایه سعادت بر فرق دولت انداخت آنحضرت
شکرگزاری فرموده در پای او حلقه نقره انداختند و از سوانحی که مقدمة الفتح اعزاز اوار بساط بیمانی
اقبال روز افزون بظهور پیوست آنکه چون میرزا ابراهیم بنواحی تخهر رسید تمر شغالی سرداری
میرزا گرفت ملک علی بجهری را بجهت حنان همراه گرفت که بملازمت حضرت جهانبانی آورد و این دولتخواه
ساقولوح معسکر با قصر زمین و ارانه از همراهی میرزا ابراهیم تخلف نموده بعد از مبالغه بکلکت در آمد با آنکه

تفعل فرمودن سلاطین

محمودی همراه داشت دستبردی عظیم نموده چریده خود را بکشتا برنس الا رسانیده روز دیگر ملک علی برادر
خود را فرستاده از روی تقصیر و خجالت معذرت نموده سر تمر شغال را فرستاد آنحضرت او را بخلعت و انعام
سرافراز فرمودند که رخصت داده شود استمالت و تشریف عالی برای برادر او مکرر شده و رقم فرمودند که میرزا
را نشناخت و دولتخواهی موروثی او مکشوف ضمیر اقدس است چون رایات نصرت شعاع با گذر [illegible] دولت
پادشاهی ممتاز عام خواهی یافت و میرزا ابراهیم را عنایت بسیار فرموده فرزند خواندند و جلاجل سنقاق
پادشاهانه را شامل حال ساخته رخصت پیش فرمودند که رفته میرزا سلیمان را بر جمعیت لشکر و نظام مهام [illegible] و مستظهر
باشد که عنقریب عرصه بدخشان مخیم سرادقات جلال خواهد شد چون موکب اقبال [illegible] و طالقان [illegible]
[illegible] عالی [illegible] حضرت مهد علیا مریم مکانی و حضرت شاهزاده شاهنشاهی نور دیده سلطنت و خلافت از [illegible]
کلهار رخصت دارالسلطنه کابل فرمودند و محمد قاسم خان موجی را با [illegible] کابل با مردم کرده همراه حضرات [illegible]
رخصت دادند که مدام ملازم خدمت شاهزاده شاهنشاهی مشرف بوده در ضبط و ربط ولایت کمال اهتمام مرعی دارد و
چون در نواحی موضع بازارک از توابع [illegible] نزول اقبال شد حاجی محمد بابا قشقه و حاتم [illegible] سلطان و تردی بیگ و
محمد قلی برلاس و علیقلی سلطان میر لطیف و [illegible] محمد [illegible] منقلای ارسال شد نمودند و آنکه فرستاده از
کوتل هندوکوه گذشته مهدی سلطان و تردی محمد جنگ جنگ و طایفه که در قلعه اندراب بودند [illegible]
و برحسب حکم جهانمطاع تردی بیگ و محمد قلی بیگ برلاس بخوست فرستاده شد که اهل و عیال آنجا [illegible] گرفتار نموده
بودند از آنجا برآورند میرزا کامران از بادهٔ غرور [illegible] قلعه ظفر بوده [illegible]
و طالقان هر چند میرزا در حفظ مسالک و [illegible] کابل استحکام می نمودند [illegible]
میرزا کامران کمال [illegible] داشت و همواره باعث شرارت و فتنه بود در این باب هر چند کوشش عظیم نموده [illegible]
[illegible] آخر قراچه خان از آنجا [illegible] مصاحب بیگ را فرستادند که عیال او را از خوست [illegible] طالقان بردند
مبادا لشکری از کابل در رسیده [illegible] اسیر شوند مقارن آنحال تردی بیگ محمد قلی که به خوست رسیده [illegible]
عیال او را بیرون آورده و بطالقان [illegible] و چون رایات عالی نزدیک اندراب
رسید میرزا هندال از قندوز بشرف ملازمت استسعاد یافت و پیشکش [illegible] آورده حضرت جهانبانی میرزا را
[illegible] گوناگون [illegible] از انجمله حکم شد که [illegible]
پیش از در آمدن سپاه نصرت قرین بدخشان چون کار و بار میرزا کامران در آنجا رواج گرفت [illegible]

از مستی غرور [illegible] میرزا با او [illegible] سلوک میکرد و در باب قندوز گرفتن و میرزا هندال برآوردن [illegible] اهتمام مینمود [illegible]
میرزا او را بقندوز تعیین کرد میرزا هندال از اقبال پادشاهی او را دستگیر ساخت [illegible] بسیار
از لشکر قندوز گرد خانه او را گرفتند و او [illegible] خود را در جوی آب انداخت [illegible] دستگیر
شد و چون میرزا هندال او را بملازمت حضرت جهانبانی آورد آنحضرت نظر بر [illegible] شایسته او [illegible] میرزا
او [illegible] عفو کشیده بخلعت خاصه مکرمت نموده [illegible] فرمودند [illegible]
اندازه کار آمدن بود چون [illegible] مردانگی [illegible] بودند [illegible]
[illegible] گذشته بنوازش [illegible] اختصاص بخشیده شد [illegible]
افزون باشد و بعد از آنکه میرزا هندال بتوجهات پادشاهی [illegible] شد حکم جهانمطاع صادر پیوست که حاجی محمد خان [illegible]
برسم منقلا پیش روند میرزا [illegible] آنجا باشد و جمع مردم از اطاعت میرزا که هر آینه [illegible]
نمایند و در لوازم [illegible] خدمتی تقصیر از خود راضی نشوند تا هر [illegible] خدمت [illegible] بهره مند گرده در
اواسط جمادی الاولی سنه [illegible] و پنجاه و [illegible] قاضیان که از مواضع اندراب [illegible] مخیم سرادقات مجد و جلال گشت
قاضی اندراب [illegible] مردم [illegible] و جمعی از [illegible] بدخشان و نوکران مصاحب بیگ شرف
آستانبوسی یافتند و مشمول عنایات پادشاهی شدند [illegible] کوچ بکوچ [illegible] طالقان را [illegible]
قرار کرده و میرزا عبدالله و جمعی از [illegible] میرزا کامران آنجا متحصن بودند میرزا هندال [illegible] امرای که همراه او بودند [illegible]
بودند حکم [illegible] دستبرد شایسته نمایند و مقارن آنحال میرزا کامران [illegible]
[illegible] عاقبت رسانید و در روز شنبه [illegible] جمادی الآخر [illegible]
[illegible] در میان مردم جنگ شد [illegible] از آب گذشته بود و [illegible] در میان هراول و قول
مانده بود که [illegible] هراول [illegible] پادشاهی رو گردان شده از آب گذشتند و گروه مخالف [illegible]
کردند و میرزا کامران و محمودی [illegible] ایستاده در این [illegible] حضرت جهانبانی بدولت و اقبال [illegible]
رسیده خواستند که رو بروی مخالف از آب عبور فرمایند بعضی از مخبران صادق [illegible] عرض اشرف رسانیدند
که [illegible] آب [illegible] و آن زمین سنگلاخ است عبور از آنجا [illegible] سهولت
میسر [illegible] لاجرم بدولت و سعادت [illegible] متوجه گشتند چون نزدیک [illegible] رسیدند شیخ خواجه خضری [illegible]
خواجه خضر [illegible] بود گرفته آوردند و جمعی [illegible] طالقان [illegible] حکم شد که [illegible]

بر سند چندان همت و الکه زدند که بر بقار کیان تعیین شده که جان تیره اش الغلق سیدن نماند آنکاه
اسمعیل بیک و ولدی را دستگیر ساخته بحضور اقدس آوردند آنحضرت جانبخشی نموده لشفاعت معصومان
جرایم او را بخشیده شد و باو سپردند و متوجه طبیعی که میرزا کامران آنجا بوده شدند و فتح الله بیک برادر
روشن کوکه را اهراول ساخته با جمعی از فدائیان بهادر پیشتر فرستادند و جنگ مردانه در پیوست و
فتح الله از اسب جدا شد مقاران اینحال کوکبه پادشاهی که مقدمه جهانگیری طلیعه کشورستانی است
پیدا شد میرزا پای از دست داده تاب مقاومت نیاورده فرار نموده خود را بقلعه طالقان رسانید و در
استحکام مبانی ضبط کوشش نموده لشکر پادشاهی مشغول تاخت و تاراج شده در رسید اسباب کاملجیان
براه کشیده آنحضرت حکم نزول نموده بعنی آنچه هرکس را بدست افتد از و باشد و دیگری طمع دران ننماید
و درین فتح هیچکس را بروی زخمی نشد مگر علیقلیخان را که زخمی در رسید و آتشی سلطان و ترددی بیک و ولد
بیک میرک را باجوجنک و جمعی کثیر که بای دلیری در تعاقب لشکر منصور پیش برده بودند دستگیر شدند و
میرزا هندال و حاجی محمد این گرفتاران را بدرگاه والا آوردند و آنحضرت بموجب قواعد لطف و مودت
استعدادات مختلف آنمردم را بلطف و قهر اختصاص دادند و بجبهه‌های نیاز بدرگاه کارساز حقیقی که جواد
منت و منبع همت است تقدیم رسانیدند و روز دیگر شرایط محاصره پرداخته مرحله‌ها مستحکم نموده نیز روز دیگر
مرحلی که منعمخان و محمد خان و محمد قلی برلاس و حسنقلی مهردار قبلی داشت و بهبه و قهار مردم قلعه مراند اختند شده
بسیار زخمی رسید و غالب شد که آنحضرت که معدن مرحمت بودند تاسف عظیم فرمودند و بر زبان اقدس
گذشت که کاش مصاحب بیک برادر او بجای او کشته میشد و آنحضرت مصاحب بیک برادری او را موجب
رافت عامه با وجود چندین تقصیرات میرزا کامران بر سر عنایت و التفات آمده فرمان مرعظت نشان که توجه
بازوی دولت و اقبال و عز از دین فضل الهی است تواند بود بمیرزا نوشتند و مدار آن بر مضمون ابیات بزرگوارانه این
عبارت مسطور شد که ای برادر به خود ای عزیز جنگجو از خدا بترس این کار که باعث کاهش دولت است و موجب ضایع و آزار
مردم مسلمانست باز آی و بر مردم شهری و لشکری رحم نمای و هرروز که اینهمه مردم کشته میشوند فردای قیامت
بر وجوب آنقوم در گردن است بود دست انجمع در گردنت همان به که بر صلح آئی آوری حرفی
مروت بجای آوری ۞ و بمضمون این منشور سعادت بخش شادند چون میرزای عقلا تروی
گرداننده اقبال و بخت داده دولت بود بضیاع سعادت لوایح متحقق نشاند و در جواب آن طومار عنایت نمودن حکم

دریافت این بیت بر زبان راند نظم عروس ملک کسی در کنار گیرد چست ⁂ که بوسه بر دم شمشیر آبدار
دهد ⁂ بلقب رتال حقیقت او بار میرزا را اجماع علیه بیاشید حکم انضباط مرحله‌ها شد درین اثنا میرزا سلیمان
و میرزا ابراهیم بجمعیت تمام باستلام عتبه علیه اختصاص یافته بمواطف خسروانه امتیاز یافتند و حاکم خان
ولد و سیس قبچاق با مردم کولاب نیز آمده ضمیمه عساکر اقبال گشت و درین مدت یکماه محاصره روز بروز ابواب
فیروز مندی بر روی اولیای دولت کشاده تر شده و عقده مهمات میرزا کامران بسته تر شده کار بر او تنگتر
میگشت تا آنکه از اهتمام حیله گری و کینه ورزی نا امید شده و از کومک پیر محمد خان اوزبک که از او توقع
حشم داشت مایوس شده بلا اختیار دست بعز الطاعت و انقیاد زده و بوسیله این خود را درین ورطه از
گرداب خطر بکنار گرفت و کشتی عافیت از تموج خیر اب جل نجات رسانیده و باین عقده انواع الحاح و استدعا منش
آورد روزی خطی بر تیری بسته در اردوی معلا انداخت مضمون آنش اگر چون حقوق عنایات آنحضرت را ایام
دیدم آنچه دیدم الکنون از کرده پشیمانم و میخواهم که بطواف کعبه معظمه رخصت فرمایند تا از صحبت بنی الکدورت کار
فتنی پاک شده خود را مستعد خدمت شایسته ملازمت گردانم و امید از عواطف آنست که این دولت وسیله مزغوب
شخص شود و میرزا از جمله بساحان روزگار دهقانی و جفا اختیار داشت و کیمیاگری خوب بود حضرت جهانبانی آشیانی
با او توجه داشتند و درین ارش قی بین رکاب نصرت اعتصام بوده لشکر دار آرایش بود او چون عوضه داشت از
مسامع فرو جلال رسید میرزا طلب فرموده درین باب سخن گفته مرکب جواب این را من نوشته در دل قلعه کنم
و این عبارت نوشت اعلموا یا اهل القلعة الخلاص فی الاخلاص و السلامة فی التسلیم و السلام علی من اتبع الهدی یعنی ای اهل
قلعه خلاصی در خلاص است و سلامت در اطاعت و انقیاد و سلامت بر کسی که راه راست را پیروی نماید میرزا کامران
بر مضمون این نوشته اطلاع یافته باز بطریق سابق نوشت که هرچه میفرمایند و قرار دهند عدول نخواهد بود چون حضرت
جهانبانی از آنجا که کرم و مروت لازم ذات قدسی ملکات ایشان بود میرزا رخصت فرمودند مرتبه دوم از
عنان حق که در مشارب عقلا از زلال عذب شیرین تر بود و در اذواق حتمی از عصاره حنظل طعم تلخ تر داشت
تقدیم رسانیده و بتفریع و تموج آن و قضیه مهمل که آنست از هر باب سر زنش که میکرد چون میرزا از صدای
خار ستمهای خود تنبیه‌ها یافته بود سر تسلیم پیش افکنده بتقصیر تقصیر میکرد هرچه فرمایند قبول دارم بر زبان
میراند مرگفته چاره انکار آنست که بر خیزد با دل اخلاص کزین و خاک مستمند الی همراه که سعادت ملازمت
دریابد میرزا از راستی با حیله پرداز بی روانه شده و چون نزدیک به قلعه رسید میرک که مصحف مزاج زمانه بود بعد آنست

الفتح دوم
قلعه

که این اصلی ندارد و همین مقدار در عالم ظاهر کافیست ایستاده میرزا گفت چون شما فرمودید آستانبوس فرموده‌ام
از دایره عناد برآمدید و از نهی کجات بافتید الکنون لایق سعادت و مناسب آنست که امرای فرار کرده را که در آستانه
مبارک گاه فرستید و خود خطبه آنحضرت را بخوانید و غایبانه رخصت ارشد متوجه سفر حجاز شوید میرزا التماس مرشده
همه را قبول نمود مگر آنکه گفت از حضرت التماس کشید که ماکس امرا و من بگذارند که از قدیمیان خدمت نخواهم کم
خانه آنچه با او کرده‌ام درین سفر بکار آرم میرزا چون مراجعت نموده بملازمت آمد حقیقت حال را بموقف عرض رسانیده
استعفای جرایم میرزا نمود و آنحضرت مقتضای عطوفت فطری تقصیرات او را بخشیده بر آنچه مقرر ساخته بود امضا
فرمودند روز جمعه دوازدهم رجب سال نهصد و پنجاه و پنج درون محله مذکور مولانا عبد الجبار صدر خطبه بنام نامی آنحضرت
جهانبانی خواندند و آنحضرت از آنجا سوار شده بباغی که در آن نزدیکی بود نزول اقبال فرمودند و جلوداران فرستادند
و حکم علی الصبح روی نمود که حاجی محمد و جمعی حاضر باشند که میرزا با معدودی که مقرر شده بدر رود تا بر آمدن او قرار و حافظ
صدور گردند و علیه بیگ [illegible] و عبد الوهاب و سید محمد [illegible] و محمد قلی شیخ کمان و لطفی سهرندی و جمعی از آن قبیل
که دروازه علی را محافظت کرده امرای فرار نموده را بسپارند و میرزا را با همراهان معدود بگذارند بموجب قرار داد
میرزا برآمده در بیشته ای راه یکی از ملازمان میرزا ابراهیم [illegible] در شناخت که از خدمتکاران میرزا کامران بود و
میرفت و این را میرزا ابراهیم گفت میرزا کسان فرستاد که آن را کشیده آوردند چون بسمع [illegible] حضرت جهانبانی
رسید از سنگ [illegible] تا بسینه [illegible] اعراض فرمودند و میرزا ابراهیم از خجالت [illegible]
بکرد و گشتم رفت و حاجی محمد [illegible] شده که چون [illegible] توانی [illegible] میرزا [illegible] فرمان عطوفت [illegible]
باشد با خلعت و اسب [illegible] خواجه جلال الدین محمود [illegible] فرستادند و چون برخی از [illegible] قراچه خان [illegible]
آوردن [illegible] خاطر ساختند چون [illegible] حکم [illegible] شد که [illegible] آوردند [illegible]
[illegible] عالم [illegible] شده آمده است و در پایان [illegible]
افتاده حکم شد که [illegible] از آن [illegible] آوردند چون نزد [illegible] رسید
حکم فرود آوردن ترکش و شمشیر فرمودند و همچنین سردار بیگ [illegible] قراچه خان را آوردند فرمودند که گناه از کلان است
فردان چه گناه دارند و همچنین سایر امرا نوبت بنوبت می‌آمدند و تو [illegible] می‌شنیدند آخر همه قربان قراول که
حقوق خدمت داشتند بعرق خجالت [illegible] آمده [illegible] حضرت [illegible] فرمودند که تراچه [illegible]
رفتی او نیز [illegible] جواب داد درویشی را که دولت [illegible] ایزدی [illegible] باید [illegible]

را بحکم

را بحکم دولت این جنت مجلس خوانند **نظم** چراغی را که ایزد برفروزد ❊ هر آنکو پف کند ریشش بسوزد ❊ و تمامی
امرا بتخصیص قراچه خان که ریشش دراز و انبوه بود [illegible] کشیده روز دیگر از آنجا بدولت کوچ فرموده در کنار
آب طالقان که الشکا و الکه بود نزول اجلال واقع شد روز چهارشنبه هفدهم رجب بعد از فتح و [illegible]
میرزا کامران مراجعت نمودند و به دولت طوس مشرف شد شرح این قضیه آنست که در حوالی [illegible]
میرزا کامران با میرزا عبد الله زبان از لشکر عنان [illegible] الیه [illegible] و از جنگ [illegible] میرزا [illegible]
بود که راه رو از جرایم آن درگذشتن سبب تعجب او شد میرزا عبد الله پرسید که الکجایی [illegible]
گفت از درگذشتن و گذاشتن نمی‌آید اکنون فرصت کاری که با او [illegible] آن توانند شد در [illegible] الکجایی آورید
چه شود میرزا گفت آن کدام است گفت امروز بجایی هستیم که دولت باد [illegible] سر مناسب آنست که با معدودی
ایلغار کرده بملازمت [illegible] شتابیم و [illegible] تقدیم آورده عذر گناهان [illegible] بخواهیم [illegible]
کجای آرم میرزا کامران قبول این معنی کرده با معدودی روان شد چون بنواحی اردوی معلی آمد [illegible]
فرستاد و از آمدن خود خبر دار ساخت حضرت جهانبانی از آمدن میرزا خوشوقت شده حکم فرمودند
و ترودی بیگ خان و میر بخشی و حسنقلی مهردار با این بیگ و [illegible] بیگ و جمعی دیگر بروند و بعد از آن
قاسم حسین سلطان شیبانی و خضر خواجه سلطان و اسکندر سلطان و [illegible] و بهادر خان و جمعی دیگر
شتافتند و سیوم مرتبه میرزا هندال و میرزا عسکری و میرزا سلیمان استقبال نمایند و در همین روز میرزا عسکری
مانند از پای بر گشته بودند و صباح آن روز [illegible] حکم [illegible] میرزایان و امرا [illegible]
احترام بجای آوردند و حضرت جهانبانی تخت آرای ملک دولت گشته بزرگانه بار عام دادند میرزا کامران
بفرق ادب شتافته بدولت طوس مشرف شد و تسلیمات ضراعت و بجهات اخلاص بجای آورد و حضرت جهانبانی
از روی مهربانی فرمودند که درین نوره [illegible] رسیده و بگو بیا که برادرانه در یابیم و بعد از آن از روی
فرط رافت و مهر میرزا را در بر گرفتند و گریهای زار زار کردند چنانچه حضار تمام مجلس [illegible]
آمد میرزا ابو [illegible] مخصوص گشته بموجب [illegible] در جوانغار نشست و بزبان فرمودند که نزدیک نشیند
و میرزا سلیمان را اشارت برانغار شد و همچنین میرزایان و امرا [illegible] جای خویش برانغار و جوانغار
نشستند و جمعی از نزدیکان سلطنت مثل حسنقلی مهردار و میر بخشی و حیدر محمد و مقصود بیگ آخته
در و [illegible] قرار یافتند [illegible] عظیم [illegible] قاسم حکیمی و کوچک [illegible] و مخلص قری و حافظ سلطان محمد [illegible]

و خواجه کمال الدین حسین و حافظ مهری و سایر این گروه جابجا دوش بدوش نزدیک بهم نشسته نغمه پردازی نموده
از نکتها گاه گاه مطایبه و لطایف هم بیک جا بر زبان لک بونجی و جمعی دیگر عجب قورچیهای قشقه و میوه و طعام گوناگون از آب
بادشاهی کشیده شد در مجلس حسینقلی مهردار از میرزا کامران پرسید شنیده ام که در حضور شما گوینده که ارمش
سر محمد خان مشکوه اند که هر کدام یک تاریخ منصب مرتضی علی را در اردو و سلطان نتوان گفت شما فرموده باشید که
خدا را بنده باشد که برابر هندوانه بعض داشته شد میرزا بیگی در هم شده گفت پس مردم مرا خارجی تصور
میکرده باشند و همچنین از هر جا سخن گذشت و حضرت جهانبانی متوارد کلمات گوهر افشان بودند تا آخر روز
مجلس عشرت منتظم بود و درین محفل اشتر میرزا عسکری را میرزا کامران سپرده رخصت منزل فرمودند و چون
میرزا عسکری آمده بود خیمه و خرگاه از سرکار پادشاهی نزدیک دولتخانه ایستاده شد روز دیگر داب
رفتن بلخ با میرزا و امرا مشورت فرمودند هر کدام موافق عقل و رای خود حرفها در میان آوردند حضرت فرمودند
که چون موکب منصور بیاری رسیده هر چه صلاح باشد بعمل خواهد رسید و بازی بر مصلحت آنست که آنکه
بلخ دارد و یکبار اقبال روز چهارم از منزل بحرکت کوچ فرموده تشریف در میان ... نزد
نزدیک ... نزول اقبال فرمودند و مجلس انبساط ترتیب داده بعیش و عشرت گذرانیدند و در آن
سر منزل عشرت از حضرت گیتی ستانی و فردوس مکانی ساتقار رسیده اند و خان میرزا و جهانگیر میرزا آمده
بر خط فرمان نهادند و حضرت فردوس مکانی در باب نزول اجلال بموضع فرح بخش آنکن را ... عنوان
ایشان ار رسم نشان تاریخ آنرا بر تخته سنگی نقش فرموده اند حضرت جهانبانی چون باینجا
رسیدند بر پشت سنگ حضرت گیتی ستانی تاریخ آمدن خود و علامت آمدن میرزا کامران و جمع
برادران در آنجا ثبت فرمودند و این هر دو تاریخ از دو پادشاه بزرگ آتش بر یک لوح سنگ
کتابه ایوان روزگار بر صفحه لیل و نهار در دست و دوران بلند یادگار است و از انجا بموضع بازی در
فرموده بانتظام ولایت خیابان مشغول شدند خلاف ... که مشهور بکولاب است تا رسیدن موکب
عنایت فرمودند و چاکر خان را امیر الامرایی میرزا کامران ... نامزد فرمودند و عسکری میرزا را
نیز همراه میرزا ساخته قرا تکین بجاگیر او اختصاص دادند اگرچه میرزا کامران با این جاگیر راضی نبود اما
انجمن چاپخشی چند مضایقه نکرد و قلعه ظفر و طالقان و بعضی از ولایات دیگر بر میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم
مقرر داشته شد و قندوز و غوری و کهمرد و بقلان و ... بمیرزا هندال مقرر فرموده شد

همراه

همراه میرزا ساخته شد و یورش بلخ بسال دیگر قرار یافت و میرزاها بر شمول عواطف پادشاهی از دل تصمیم نمودند
کامل فرمودند و در مجلس آخرین عهود و مواثیق که شعار منتظمان سلسله حضرت در میان آورده هر کدام را
بجزای التفات بخشش عالم صغیر و کبیر سپرده رخصت دادند و از روی عطوفت برادری پیاله شرب طلب داشته
اند یکی از آن تناول کرده بمیرزا کامران مرحمت فرمودند و حکم شد که هر کدام از میرزایان مرتبه از ... آشامیدند
او نوش باد شاهی نمودند و دهان یکجهتی و یکدلی را وثوق بخشیدند و موجب امر اعلا با وجود بحقی اخوت عقده مودت
و خلت برگستنید و هر کدام از میرزایان علم و نقاره عنایت فرموده از رتبه اعتبار بشرف عزت و کرامت
استظهار بخشیدند و میرزا کامران و میرزا عسکری و میرزا هندال بطوع خلوص اختصاص یافتند و میرزایان
از منزل ... بجاگیرهای خود رخصت گرفتند و موکب عالی متوجه خوست شد و در آنجا که نزهتگاه عشرت بود
اقامت فرمودند و از راه پریان متوجه کابل شدند و پریان قلعه ایست که حضرت صاحبقرانی بوقت آمدن
هندوستان کشور ... بنیاد نهاده بودند آنحضرت نیز ... تمام او را اسلام آباد نهادند اجمال
چون بآن سرزمین رسید پهلوان دوست میرزا را حکم شد که سنگ و ریخت قلعه را اصلاح نماید و اتمام آنرا
قسمت کنند ده روز آنحضرت معسکر دولت بود تا آنکه باهتمام پهلوان در کمتر قلعه مذکور با دروازه و کنگره و
سنگ ... از صورت اتمام گرفت و آنحضرت بیک مرکب اعلام انجاس ... گذاشتند چون خاطر جهان آرای
از مهم قلعه جمع شد بر سر کان تنوره تشریف بردند و بظهور پیوست که دخل ... برابر ... آمده
لب آب ... نزدیک ... سرادق دولت اعتصام شد و اوایل ... که زمین از
بنیاد وادی ... دار الملک کابل بقدوم گرامی حضرت جهانبانی فر و بهای تازه یافت
اختیار وقت و انتظار ساعت مسعود روزی چند در نواحی شهر توقف افتاد و حضرت شاهنشاهی که هزاران
منت سعادت در مقدم آنحضرت است اقبال و استقبال فرمودند آنکه خان از نزدیکان دولت
ملازمت مشرف شدند و آنحضرت دیدار سعادت پرتو آن قرة العین خلافت و غرة الوجه جلالت که حمایت
کونین از جبهه ایشان می تافت مبتهج و منبسط گشتند ناصیه اقبال را بسجده شکر الهی جلا دادند و در
دوم رمضان که وقت مختار بود بظهر رسانیده ورود بر شهر انداختند و بر زمین نیاز جبهه سای گشتند
و عرایض مبارکباد از اولیای دولت رسیده و در شوال ... عرضه داشت میرزا حیدر ... شهادتی
... بدرگاه معلی آورد و در عرضه داشت تعریف و توصیف آب و هوا و بهار و فراوانی ... کشمیر

می‌باید و دلکش انشراح داشت و در ایام سیر و گلگشت همیشه بهار آن عرصه دلکش می‌پرداخت و در باب
تسخیر هندوستان سخنان درست معروض داشته تحریض همت جهانگشایی می‌نموده بود و آنحضرت از فرط
التفات منشور فتح و نصرت مشتمل بر فنون عطوفت و صنوف مرحمت بمیرزا ارسال داشتند و توجه بجانب تسخیر
هندوستان در آن دیباچه هوشمندی ایراد فرموده و در مستقر خلافت همواره بر مشتبه امور مملکت و
نوبت مهام دولت بطرزی که دوام اوقات مستند می‌بود و مصالح ممالک مقتضی برای جهانبانی می‌گماشتند
از آنجمله قراچه خان و مصاحب بیگ که سرگروه منافقان توانند بود و مستوجب انواع سیاست شده بودند
انشا نزار خود سفر حجاز [illegible] که اوقات غربت که بر سر آن زنج ماهوار بهای یعنی بیت از ایام دولت
یاد آورند و قدر آن سلک ارزی شناخته از کردارهای مد با زآینه و انتها [illegible] شده در میان نیز ارها
توقف نمودند و آخر عاطفت حضرت جهانبانی عذرهای ناملموع آن گروه ناسپاس را بپایه قبول رسانید و در
همین ایام بجهة بیه مبانی مودت و تاکید معاقد محبت که لازمه فتوت و مروت فرموده خواجه جلال الدین
محمود را برسم رسالت با تحف و هدایا بجهت عراق فرمودند و از سوانحی که روی داد شهادت میرزا الغ بیگ
ولد میرزا محمد سلطان و مجملی از این سرگذشت آنکه از زمین داور که جاگیر او بوده با اراده ملازمت حضرت جهانبانی
بجانب هندوستان می‌رفت و خواجه معظم نیز با اراده عتبه بوسی ملازم نصرت همراه میرزا بود چون نزدیکی غزنین
رسیدند خبر فتح موکب دولت با ایشان رسید خواجه معظم میرزا را همراه کرده [illegible] هزاره با برد که ناخت و تاراج
این گروه که همواره بر شهر نشو و غارتگری اشتغال دارند نماید و از آنجا تدبیری که منشأ آن غرور جوانی و خوی
پنداریها باشد آیین بکار منظور نداشته بحکم جرأت نمودند میرزا از جام شهادت شربت واپسین کشید
آنحضرت نیز ولی محمد خان را اعتبار فرموده زمین داور را آنچه بود جاگیر او مقرر داشتند و بجهت ابطال و اظهار
مبانی آنچه بود در جهت فرموده و در همین سال ایلچیان عمده ارسلان خان بن سلطان سعید خان حاکم کاشغر
تحف و هدایای گرامی بنظر اشرف گذرانیدند و بزودی مشمول عنایات شده رخصت یافتند و در همین ایام
سعادت برای عباس سلطان که از سلاطین اوزبکیه بود با آستانبوسی استسعاد یافت و منظور نظر عاطفت
در زمره [illegible] ساخته [illegible] قتاب کلچهره بیگم که همشیره خود آنحضرت بود عقد ازدواج
بستند و از وقایعی که در این سال روی نمود شهید شدن [illegible] میرزا الغ بیگ [illegible] ابراهیم
که در جاگیر او بود عزیمت آستانبوسی داشت چون کوتل [illegible] رسید [illegible] محمد برادر حاجی محمد با [illegible] آنکه در

هندوستان کوکه عم حاجی محمد خان او میرزا محمد سلطان کشته بود کمین کرده در سر آن کوتل تیری زد و میرزا در آن
عقبه بدرجه شهادت رسید نهضت موکب مسعود حضرت جهانبانی جنت آشیانی از کابل ببلخ و رجوع علاء الدوله
میرزا و [illegible] امرا بکابل هر چند تسخیر ممالک هندوستان و برآوردن خس و خاشاک از آن بوستان [illegible]
این امر مرجع امور همت جهانگشایی از وجنات اقبال وزراء افزون بود و سیر ولایت [illegible] مرغوب و
مکنون آنرا بوقت دیگر حواله فرموده یورش بلخ را که سابقا تصمیم یافته و تهیه آن فرموده بودند قدم دولت
در رکاب عزیمت نهاده پیش گرفتند و در اوایل نهصد و پنجاه و شش که همواره با محمد [illegible] آورده بود [illegible]
سبک را که یکی از معتبران درگاه بود پیش میرزا کامران فرستاده پیغام دادند که بموجب قرار داد نوبت
بلخ متوجه شدیم باید که اتفاق و یکجهتی را پیش نهاد همت خود ساخته و این امر را سرمایه سعادت جاوید دانسته
هنگام وصول رایات عالیه [illegible] خود را با استعداد تمام قرین موکب والا گردانند و متابعت
مطالعه میرزا هندال و میرزا عسکری و میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم در ساختن راه و آماده کردن سپاه و بزودی
خود را رسانند و شرف [illegible] یافته به دولت و اقبال [illegible] رایات عالیات شده و بجهة تنسیق امور و
انتظام مهام و آمدن حاجی محمد خان از غزنین و ترتیب [illegible] در یورت چالاک توقف افتاد و [illegible]
خواجه دولت [illegible] را [illegible] فرستادند که میرزا کامران را باردوی معلا رسانند و خواجه قاسم
بیوتات که سابقا منصب وزارت داشت و خواجه میرزا بیگ که دیوان جلال بود از بدرشتی او خواجه غازی
مهمات را [illegible] خود پیش گرفته بود و خواجه مقصود [illegible] که [illegible] مهمات میرزا کامران بود و
جمعی دیگر بوسیله میر برکه تقریر خواجه غازی و خواجه روح الله کردند و [illegible] و محمد خان [illegible]
و فریدون خان و مولانا عبد الباقی صدر بجهت تشخیص [illegible] شدند و حسین قلی سلطان که از معتمدان
درگاه بود بتحصیل این مهم [illegible] شده و بعد از تحقیق معامله خواجه غازی و خواجه روح الله و جمعی دیگر از [illegible]
متعلقان را [illegible] و محمد قلی سلطان [illegible] بتحقیق احوال خواجه غازی تعیین نمودند و خواجه سلطان [illegible] از
توجهات حضرت جهانبانی بخطاب افضل خانی ممتاز شده بود از مشرفی بیوتات منصب دیوانی [illegible]
و در بین این اثنا میرزا ابراهیم برسم ایلغار در باب آستانبوسی [illegible] بنوازش ممتاز شده و بعد از فراغ
خاطر از مهمات مذکوره این یورش موکب عالی [illegible] نزول اجلال نمود در آنجا عباس سلطان اوزبک
فرار [illegible] کرد و آنحضرت بتقریب وصول میرزایان آهسته میرفتند چون رایات [illegible] میرزایان و استعداد

مرزایان بجامع عز و جلال رسید از راه جهرعشان عزم عطف ساخته اند راب را انجم سرادقات
عزت فرموده و در منزلی که حضرت صاحبقران در آنجا اساس نهاده بودند سه روز رسم شکار بجهت
کامروایی فرموده و از آنجا بمبارزی اتفاق منزل افتاد و از کوچ های که رشته بسیر در نشیب که بهاران
در ولایت بدخشان امتیاز و اشتهار دارد توجه فرمودند و در نواحی این کل امین میرزا ابدال میرزا
سلیمان سعادت بساط بوس دریافتند و محفوف اصناف الطاف گشتند و بالتماس میرزا سلیمان میرزا ابراهیم حسین خان
یافت که در حفظ ولایت اهتمام نماید و همراه لشکر آنجا بار نیز گشته و از نواحی ... میرزا ابدال میرزا
سلیمان و حاجی محمد خان و جمعی از سرداران یان کار طلب را به تسخیر روانه فرمودند که اسکندر را که از توابع
بلخ است و معموری و افزونی میوه و خوبی آب و هوا امتیاز دارد از اوزبکان مستخلص سازند در اثنای آن
شیر محمد نامی که یکی از یساولان بود جمعی را تیره زده بملازمت آورد و حسینقلی مهردار بعرض رسانید که
ترکان در سر لشکر با ... ملک را خراب نمایند و معروض داشت که چون مرا ابرام ... فیروز ساخته ...
کشش قره حاکم بلخ آورد و ... استعداد در فتح ... نمود ... آورد و ... افتاد
افتاد و حضرت گوش باین نهاده ... تسخیر بلخ مصمم داشتند روز دیگر لشکر ... خود را با ...
پیر محمد خان حاکم بلخ خواجه باقی اتالیق خود را با جمعی از مردم کار آمدنی مثل ... میرزا حسین حصاری و محمد ...
و جو جلگه میرزا ... احتیاط ... نهاده بود که ... لوازم احتیاط بجای آورد ...
با ... مقارن آمدن رایات نصرت قریب شده امرا ... در آمدن ... و تحکیم کردن آن
چاره دیگر ندیدند آنحضرت قدوم گرامی ارزانی داشتند و در لوازم تسخیر قلعه کوشش فرموده ...
نمودند و در دو سه روزی ... قلعه را ... بدستان ... و ... از ...
قاهره در آمد حضرت جهانبانی جشن خسروانه ترتیب داده از اتالیق در باب تسخیر ماوراءالنهر ...
اتالیق بموقف عرض رسانید که امسال این امور ... رسیدن ... حضرت فرمودند که ...
در توسعه ... ملاحظه عرض ... معروض داشت که مردم کار آمدنی پیر محمد خان
همت ... انجامیده ... صحرای عدم ساخته قدم در رکاب ظفر ... ماوراءالنهر
... در حیطه تصرف و قبضه اقتدار خواهد آمد آنحضرت ... خود فرمودند ...
... از اهل کمال شنوده است خصوصا از سلاطین عالیمقدار ... نا شنیده ...

اسکرده

اسکرده را امان داده ایم و دیگر خلاف آن ... برادر کمال شد اتالیق معروض داشت که اگر
این گفتگوش درست ... آینده پس ... مصالحه فرمایند که از حکم انحراف ... در درگاه مقرر کرده
و هر که ... درست شود جمعی در ملازمت بوده ... بعقد ... رساند چون ... ازاد ...
بر خلاف این دو ... رقم تقدیر در نظر ارباب غیب آراسته نمود و چند روز ... اتفاق افتاد ...
و فراوانی میوه باعث ... بود اما عمده اسباب آمدن میرزا کامران شد و ... حساب ...
نفس ... که از این توقف ... پیر محمد خان را اطاعت ... مقابله و محاربه نمود ...
... عبدالعزیز خان و دیگر خانان اوزبکیه ... رسید ...
... آمدند و امرای اوزبکیه ... خواجه قاسم ... در درگاه بود
... فرستادند و اتالیق را همراه داشته از راه ... متوجه بلخ شدند ... گذشته در مقام بابا ... نزول اجلال ...
روز دیگر ... آراسته ... معسکر دولت آراسته گشت ... خبر رسانیدند که جمعی کثیر
از اوزبکان ... قاسم سلطان و شاه محمد حصاری بر آمدند آنحضرت ... قدم در رکاب ... اعتصام
نهادند و در میان قراولان ... وقت فرود آمدن موکب عالی شاه محمد سلطان حصاری ...
بر سر ... برادر محمد قاسم ... شیر محمد ... و محمد خان ترکمان
... قدم ... تردد ... کابلی افتاد و ... مقابلت ... نموده
... ساخته ملازمت آوردند میان محمد خان ترکمان ...
ساخته شد ... فرمودند که ... فرود آورد ...
محمد خان ... از ... و همچنین خود را ...
... و دیگر ... محمد ... اظهار فرمودند ...
محمد خان ... و دیگری ... محمد خان ... فرمودند و ...
... که از احوال ... بوده ... کنند ... نصرت برای اتفاق ...
... و همواره خبرهای راست از جانب میرزا کامران ... در میان خود ...
اگر ... میرزا ... قابل بود ... اما ... خلاف ...
... روز دیگر اوزبکیه هجوم نموده ... آماده ... عبدالعزیز خان

پسر عبید خان قول شده بود و پیر محمد خان برانغار و سلطان حصار جرانغار و آنحضرت نیز لشکر را جابجای
نصب فرموده قلب را بوجود اقدس رفعت بخشیده و میرزا سلیمان را برانغار و میرزا هندال را جوانغار تعیین فرموده
و قراجه خان را و حاجی محمد خان و تردی بیگ و منعم خان و سلطان حسین بیگ جلایر را با برادران در هراول
مقرر شده و بعد از تسویه صفوف و آراستگی افواج با تمام رسیده و تا شام جنگ عظیم در کار بود و جوانان
نبرد آزمای عرصه همت نموده داد دلاوری داده هراول مخالف را برداشته رانده و از جویبار گذرانیدند
و رفیقان کوته اندیش نفاق پیشه در لباس نفاق خلاف مصلحت را در نظر جلوه دادند و دوستان نادان مرا از حد
ادراک [illegible] آن گرفته چنان سیه دلیت کرده رای دشمنان اختیار کردند و گفته شنیده که از جویبار گذر زنند و
سخنان نادرست که [illegible] در میان آورده گاه از کمی لشکر خود و بسیاری سپاه مخالف و گاه دیگر میرزا کامران
بکابل اندیشه [illegible] شدن اطراف و عیال سپاهی که انتظار بردن [illegible] میرزا کامران و امثال این خبرها را سبب
ساخته مراجعت را التماس نمودند آخر [illegible] بهره [illegible] خود را بدین راضی شدند که بجانب [illegible] که از جاهای
محکم شناخته روزی چند در آنجا باشند و او [illegible] آنکه خود و جمعی دیگر از سپاهی را جمع کرده [illegible]
و [illegible] و در این توقف خبر میرزا کامران نیز تحقیق خواهد رسید و بر تقدیر وقوع رفتن میرزا کابل را [illegible]
مناسب وقت نیست و بعد از این با خاطر جمع تسخیر ملک ماوراء النهر آسان خواهد شد و تا [illegible] الهی با امروز [illegible]
هر کار بهمان مرکب علیا بوده اقبال بر اقبال [illegible] آنچه حال جنگ بازداشته بجانب [illegible] توجه فرموده
بلخ گرفته را از [illegible] ارباب نفاق بجهان که داشته شیخ بهلول احمد برگردانیدن هراول که از آب گذشته
و او [illegible] رانده در شهر در آورده بود فرستادند میرزا سلیمان و جمعی کثیر از بهادران نامی را [illegible]
و چون بحکمت حق [illegible] زده دوستان [illegible] سپاه بود [illegible] که بجانب [illegible]
خواهی کوتاهی [illegible] شده و اتفاق [illegible] کابل [illegible] معاودت بصوب کابل اشتهار یافت و رفتن میرزا کامران
در السنه عوام مشهور شده مردم روی در [illegible] نهاده [illegible] متفرق شدند هر چند حضرت جهانبانی جنت آشیانی
که از مخصوصان [illegible] عزت بود و جمعی دیگر از مقربان را [illegible] برگردانیدن [illegible] ایشان روز کار تعیین فرمود
چون [illegible] تقدیر موافق [illegible] نبود فایده [illegible] رقم مشیت حکیم قدیر بر صورت [illegible]
از خلل [illegible] جهانبانی [illegible] برکات [illegible]
[illegible]

جهان آرا

جهان آرا همچنین بعزت را در لباس حسن حال که موجب [illegible] عبرت و حیرت [illegible] گردد بظهور آورده اسباب
حکم و مصالح را سرانجام داده [illegible] ملایم بظهور [illegible] در [illegible] تسخیر ماوراء النهر [illegible]
در [illegible] و سرانجام این ممالک [illegible] اعلم است در حجاب [illegible]
[illegible] انتظام داده [illegible] حضرت جهانبانی [illegible]
[illegible] اقبال [illegible] بظهور آورده [illegible]
[illegible] محمد خان حاکم هرات [illegible]
[illegible] آن [illegible] دولت و دین نموده [illegible]
و [illegible] آن صاحب [illegible] فرموده [illegible]
[illegible] بتفصیل [illegible]
هندال میرزا سلیمان قراجه خان حاجی محمد خان تردی بیگ [illegible] منعم خان [illegible] خواجه سلطان محمد [illegible] جلایر
خان [illegible] حسین خان [illegible] محمد [illegible] عبدالله خان [illegible] حسین قلی خان [illegible] سلطان
حسین خان [illegible] سلطان [illegible] بیگ [illegible] بیگ جلایر محمد قاسم [illegible]
لطف الله [illegible] عبد الوهاب [illegible] محمد [illegible] [illegible]
[illegible] محمد [illegible] خان [illegible]
[illegible] دار الامان کابل بودند [illegible]
روانه ساخته [illegible] خان حاکم کاشغر [illegible]
نموده خبر مقدم [illegible] محمد کامران [illegible]
نموده [illegible] بسیاری از همراهان [illegible]
[illegible] سلاطین [illegible]
[illegible]
دولت [illegible] خواجه [illegible]
[illegible] سعادت و استقبال شده در منزل [illegible] نموده [illegible]
[illegible] دار الملک کابل [illegible] میرزا [illegible] از راه [illegible] رفت

و میرزا هندال بقندز شتافت و منعمخان نیز بهمراهی میرزا بقندز آمده و امرا همه با هم بکابل رسیده و شاه
بداغ که داد جلادت و مردانگی داده بود در قبضه تصرف افتاد و میر شریف بخشی و خواجه ناصر الدین علی مستوفی
و میر محمد منشی و میر جان بیگ داروغه عمارت و خواجه محمد حسین بیگ را نیز حال پیش آمده و با توجه جمع ملازمان
درگاه در حرز سلامت ماندند و چون آزاری و جمعی دیگر از اوزبکیه که در اسکمش افتاده بودند خلاصی شده
بوطن خویش رفتند و انواع عواطف و مراحم شاهی بحال ایشان کردند میر محمد خان در تحت شده مردم بادی کرمش
او بودند سلوک او مشابه روانه دار الملک کابل ساخت و آنحضرت از سر خلاف ملک گذشته این مرحمت را
از فرط ورزش عین صلاح وقت داشته در انتظام مهمات دین و دولت توجه عالی مبذول داشتند و خواجه جلال الدین
محمود را که برسم رسالت پیش عالم ایران فرستاده بودند و خواجه بجهت بعضی موانع در قندهار توقف نموده بود
فرستادن او را برطرف کرده بار دیگر طلبیدند و خواجه عبد الصمد را که در فنون تصویر و نادره کار
آفاق و نادره ادوار بودند مصور خواجه سعادت بساط بوس یافته مشمول عواطف گردانیدند و خواجه سلطان علی
که بخطاب افضل خانی اشتهار داشت از تخته مشرف خزانه منصب وزارت سرافراز ساخته و دیوان [illegible]
جمع بخواجه میرک بیگ قرار یافت چون میرزا کامران آگه گشت حضرت جهانبانی از فرط شفقت و عطوفت ذاتی
تقصیرات عظیمه میرزا کامران بخشیده کولاب را بدو مرحمت فرمودند و چاکر بیگ کولابی والی سلطان حسین بیگ را
همراه میرزا ساخته رایات توجه بجانب کابل برافراشتند فرصتی یافته بود میرزا بچاکر بیگ [illegible] نموده
او را از آنجا اخراج کرد و بجانب بخشی و الایر طلب سپاهیان نهاده اند سپاهی تباه نمود و داده [illegible]
بود در هنگامی که حضرت جهانبانی در کابل عدالت پیرای بودند [illegible] دروغ آمدن خود را معروض ساخت
و آنحضرت از صفای طویت بیک کلمه که شیمه کریمه بزرگ نهاد است سخنان او را است [illegible]
متوجه شده میرزا این حرف را قسم شمرده اراده رفتن کابل از کجا عذار مصمم ساخت [illegible]
که تمام طینت او بود نزدیک بظهور رسید و [illegible] امرای نکبت اخلاص [illegible]
پرورش خیانت که گزارش یافت انواع نفاق بعمل آوردند چنین آنحضرت رجعت نموده ظل عدالت بر دار الملک
کابل انداختند میرزا کامران میرزا عسکری را در کولاب گذاشته متوجه [illegible] میرزا سلیمان شد [illegible]
حسب از طالقان بقلعه ظفر شتافت میرزا کامران [illegible] طالقان [illegible] خود متوجه قلعه ظفر شد
میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم [illegible]

و موضع جرم رفته منظر بار آتش الهی گشتند میرزا کامران از جانب میرزا سلیمان بخوبی فراغ حاصل کرده متوجه
قندز شده و میرزا هندال اولا از راه فریب دوستی درآمده حرف صلح در میان آورد و میرزا هندال
سخنان او را گوش نداشته بر ثبات عهد خود استوار و میرزا کامران مستعد او تمام قندز را محاصره کرد و میرزا
هندال و مردم او مراسم جنگ و قلعه داری و قبضه فرو نگذاشت و میرزا کامران چون کاری نتوانست ساخت با اوزبکیه
مرسل گشته از ایشان کومک خواست و جمعی کثیر از اوزبکیه بکومک او آمده نزدیک قلعه رسیدند میرزا هندال
بحکم اختلال بازی دادن جماعه الغان که در معنی رهنمونی ایشان بهر راه مقصود است تدبیری اندیشیده [illegible] از
جانب میرزا کامران بجانب خود نوشته مشتمل بر تجدید عهد اتفاق و فریب دادن اوزبکیه و [illegible]
آن مرتبه [illegible] او که عهد خود در اندک اوزبکیه انداخت [illegible]
و از مضمون او ظهور پیوست که ایشان بهم اتفاق نموده اوزبکیه را هدف تیر بلا و اسیر کمند ابتلا خواهند ساخت
اوزبکیه از مطالعه آن برگردید و محاصره را گذاشته و بولایت خود مراجعت نمودند و کار قلعه ناساخته ماند
مقارن اینحال خبر رسید که چاکر بیگ کولاب را محاصره دارد و میرزا عسکری شکست خورده در قلعه آمده است
و میرزا سلیمان با ولی سلطان یکجا شده قلعه ظفر را در تصرف خود درآورده ولی سلطان را که با او متفق شده [illegible]
ساخته میرزا کامران ازین اخبار سراسیمه شده و از کار رفته ناامید گشته [illegible] جمعی
بر سر میرزا سلیمان فرستاد و خود بجهت دفع کولاب شتافته چاکر بیگ خود را [illegible] کشیده میرزا عسکری برآمده میرزا
[illegible] میرزا [illegible] همراه گرفته متوجه دفع میرزا سلیمان شد و نزدیک رستاق فرود آمده بود که جمعی کثیر از اوزبکیه
سرداری [illegible] آمده بودند که در آنجا برادری میرزا افتاد و تمام آن تاراج رفت میرزا کامران
و میرزا عسکری و میرزا عبدالله مغل با معدودی بطالقان آمدند و [illegible] آگاه شده [illegible]
را [illegible] تمام [illegible] خویش میرزا [illegible] و میرزا هندال
و میرزا سلیمان [illegible] متوجه دفع میرزا کامران شدند میرزا بودن خود را در [illegible] صلاح ندیده
متوجه شد که از راه [illegible] خود را در میان هزاره [illegible] و از آنجا حاکم کابل [illegible]
آمدن بکابل [illegible] حضرت جهانبانی پیوسته میرزا را تحریص
آمدن کابل میکردند و از فرط [illegible] بدرگاه حضرت جهانبانی فرستاده معروض داشت
که مقصود من از آمدن آنست که از گذشته عذر خواهم و خدمت آنحضرت را از سر گیرم امید که تقصیرات [illegible]

بالطاف پادشاهی معفو و مغفور گردد **بیت** باز آمدم که سجده آن خاک پا کنم · گر طاعتی قضا شده باشد
ادا کنم · امید که درین مرتبه بوسیله شکوفه منتی از بار گران شرمندگی نجات یابیم آنحضرت از عطای
مسئول اندوه در اعتبار زر خالص فرا گرفته تصدیق معروض داشتند **نهضت موکب مقدس حضرت جهانبانی
جنت آشیانی از کابل بمحاربه میرزا کامران و دیگر وقایع عبرت افزا** چون آمدن میرزا کامران
بجهت کابل نزدیک شد جمعی از دولتخواهان درین موقف عرض رسانیدند که پاک سیرتی و نیرنگ کامرانی
راه دهی و رهنمائی می‌باشد هرگاه مکر و تزویر و غدر و شور این حق ناشناس چندین مرتبه بتجربه پیوسته لایق
دولت و موافق حزم آنست که دیگر طرف احتیاط و حزم از دست نداده حکم شود که سراپرده اقبال بیرون
زنند و لوای نصرت بر دفع اهل غدر برافرازند و سپاه نصرت قرین مستعد و در حمل آماده هرگاه
این کار کرده شود از غدر و فریب ایمنی خواهد بود اگر فی الواقع میرزا از کردهای ناصواب خود پشیمان شده
راه نیکوئی پیش گرفته و نسبت بارگاه اخلاص داشته باشد هرآینه بعنوان عواطف پادشاهی خلاص خواهد یافت و اگر
درین مرتبه نیز سودای فاسد در دماغ غرور او جای گرفته است از تعطیف مراتب احتیاط مرعی شده باشد آنحضرت را
از متعلقات سلطنت عزیمت مصمم عالی جانب غوربند که راه آمدن میرزا بود مصمم گشت و در اوایل دهه
پنجاه و هفت بالا از کابل رایت عزیمت افراخته متوجه آنصوب گشتند و ان والا گهر گرامی گوهر
حضرت شاهنشاهی را از فرط مهربانی در کابل مسند نشین جاه و ملک ساختند و مسند آرای جهانبانی خلافت
ساختند و حل و عقد کابل بمحمد قاسم خان برلاس مفوض فرمودند و قراجه خان و مصاحب بیگ و جمعی دیگر از
تیره درونان روش بیرون که پیوسته انگیختن شورش و فتنه پیش نهاد همت فتنه پرست ایشان بود خوشدل
شده مقدمات حق ناشناسی ورشته میرزا کامران را بآمدن کابل بجهت ترساختند که ما جمعی گرد آمده
می‌نشینم و مردم بجهت بادشاهی ایشان نشانهای ناصواب جمع آمده اسم خدمت و بآسانی ملک کابل در تصرف خواهد
آمد تو المحرکاری که از کمال اخلاص آنچه از اقران و همسران بجود و اعتماد رسد از عهده شکنی ... اندیشی
و نادرستی آن زا همه جا با صاحب دولت عمل می‌آرند و چشم با جنای خود در ابرقع آن کشانند بلکه
آن قبایح را از حسنات شمارند و از تهمت و گریزهای خود حساب میکنند هر چند اخلاص مردان عاطل از
بهره اند و از نوکران خود چشم داشت آن دارند اما مغلوب خوی تباه گشته بجهتی مردم دل از دنی خودیش
باحیف صاحبی بازی می‌زنند عجب بصد هزار عجب این چه تیره دلیست و این چه خیره رائی الکشم ...

خوبها و شرایف بزرگیهای این ذات قدسی ادراک نمایند معامله فهمی رسمی چو شد آنچه از ملازمان خود
توقع دارند با آن جهان خود با که مورد چندین الطاف و عطایا شده که بنا از اظهار اتمام مهر برای ...
گذاری کا فیست با صاحب دولت بر خلاف آن سلوک میکنند و از بدگوئی و بدرائی در برابر حسن ...
می‌آیند آری کسی که بمخالف و شرارت سرشته ظهور امثال این امور از وجه عجیبه دور و در زاد از برتو
خورشید طرح چشم اخلاص این قوم سبیل نفاق منور شده و سینه بحجاب نفوذ نور غرور سنگ شده حرف
نعمتهای صاحب را که تو انند شناخت و قدر جانبهای الطاف را که توانستند دراک کرد چه جای سپاس آن
حق شناسی نو سی بعض اباره این خود کامان نه آنچنان خود را لیت که بر نوده بازوی بر آرش ... از آنجا
تران گشته با نیروی سرپنجه بعضی عیان آخر از توان تاب داد بازی بیعت های سرنوشت امتمانا از کابل بخارج
برنوده قرا باغ محط مرکب نیت کرد بس خستند و از آنجا بچاریکاران آمد و از آنجا بآب باران بخفت فرمود ... اتفاقا
در نحیل حوی آی بود حضرت سواره ... در رابانیند و جمعی از ملازمان که در نواحی بودند از ملاحظه بیک و بر سر
بطواف رفته سالک مسالک خویشتن داری گشتند آنحضرت را این روش ناخوش پسندیده نیامد بجهت سر
زنش این فرقه بفرقه آمین شرح اخلاص جان نثاران فدائی شاه اسمعیل صفوی که خود را از کوه اسمان
ارتفاع بر فرق ... بر نشیب زمین انداخته بخاک برابر شدند و بنای نیکنامی و جانسپاری بلند ساختند
معمار اساس حقوق گشتند بر زبان اقدس راندند که ما صاحب آنحضرت در حق بندگان خود دراعز تحقیقکاها
کوتاه خویشتن داری بیشتره روزگاران تا این درجه القصه قراجه قراجه خان و مصاحب منافق و از دیگر
شعله افروز شراره شرارت بودند بواسطه و بوسیله بموقف عرض رسانیدند که معامله کوه در میان است و شعب
جبال متعدد و میرزا با معدودی خواهد بود و دولتخواهان جانسپار را اراهای مختلف تعیین می‌باید کرد که میرزا
از راهی بدر نرود و بجمع جبال آن بند اندیشان آنکه سپاه فراهم آمده را پراکنده سازند تا کار میرزا کامران
سرانجام پذیرد و حضرت جهانبانی که از لطافت سیرت در حق مردم بجز حسن ظن راه نمیدادند برای حکم ام
ملکان نبشر بجهت برصواب نسبت داشته حاجی محمد خان کوکه و میر برکه و میرزا حسن خان و بهادر خان و خواجه
جلال الدین محمود و حسن بیگ و محمد جان بیگ ترکمان و شیخ بهلول و حیدر قاسم کوه بر ونساد قیاماری را انحضرت
همراه کرده با ایشان فرستادند و منعم خان و جمعی کثیر از ملازمان عقیده اخلاص الو بر راه سالار نگ تعیین نموده
و قراجه و مصاحب و قاسم حسین سلطان و جمعی که در ملازمت اقدس مانده بودند روز نامچه اقبال قرابادی را

نوشته روز بروز میرزا کامران مدهوش تر شده و پیوسته با نیرنگ و فریب و فسون بعرض حضرت جهانبانی
میرسانیدند که میرزا را دیگر بمرتبه خیرخواهی و خدمتگاری امری دیگر منظور نیست چون اهل اخلاص ملازمت
کمتر مانده و هنگامه اهل نفاق که در لباس عقیدت حیله پرداز بودند گرم شد میرزا کامران که شکوه
پادشاهی فرا او ... لشکر در تیه حیرت سرگردان بودند نه راه ترک خدمت و نه روی ادراک ملازمت
داشت از نفاق این گروه بشکوه آگاه گشته بدلالت منافقان از راه ضحاک و بامیان بکنار دره
قبچاق که از توابع غوربند است توجه نمود و لیکن دولت مقدم کوکه و بابا سعید را هراول ساخته خود قول
شده بمجمع مردم خود را دو توپ کرده روان شد روزی بود که بیم از رعایای آن حدود از آمدن میرزا کامران
و بی اندیشی او بمسامع جلال رسانیده قراچه که سرفتنه بداندیشان بود بعرض رسانید که بر حرف و حکایات
این مردم گوش داشتن و بر اراجیف دل نهادن موجب تفرقه خاطر و باعث توهم اتباع میشود و اگر بموجب
این خبر بقصد جنگ استعداد بیکار نموده شود هر آینه چون این خبر بمیرزا کامران رسد از داعیه ملازمت
متقاعد خواهد شد در غروب حکایات خبر آمدن میرزا و قصد نادرست او متواتر و توالی رسید ...
هنوز نفاق و تیره دلان این منافقان ... بر مرآت باطنی پرتو اشراق نمیافکند و خاطر اقدس ...
گمان سبک امری دیگر خطور نکرده تا آنکه آمدن مخالف بعزم مخالفت مشخص و مقرر شد حکم عالی شرف نفاذ یافت
که جمعی همراه سوار شوند و خود بدولت پای همت در رکاب جلادت نهادند و در اندک فرصتی معرکه قتال گرم
شد میر محمد بخشی (?) که از فداییان درگاه بود و محمد خان جلایر و جمعی دیگر از کمکهای جانسپار پیشتر روان گشت
و میر محمد بخشی که تشنه جگر زلال جانسپاری بود در دایره گیر و دار آورده چندان در جانستانی اهتمام نمود
بیکار آب داد که هم در سر آن کار رفت و دیگر میرزا فیاض بخش رستمی را در میدان کارزار جولان داده کرد از
روزگار آن زمره سیه دولت برآورده در ازدحام کشاکش زخمی از اسب جدا شده بر پیش دولت محمد
او را انکام ... نتوانست ... در حیات بر کار ... او را تمام ساخت و المنة ... تردد و جعلش نمود که خود
هم متحمل ... گشت و حضرت جهانبانی ... برآمده اند از سپاه موافق مخالف ...
آن سیه بختان تیره روزگار معلوم آن قدسی مجالس شد شجاعت ذاتی و بسالت فطری در جوش آمد و شمشیر
جانستان از قهر و غلبه غضب فرا گرفته خود بفوج مخالف تاختند و فوج دشمن ... و تنها ... آن ...
والا شکوه متفرق شد از کوه شیری بر اسب خاصه ... و ... بادپای ... اسپ ...

آنحضرت برگشته نظاره بر وانه ... و بهادران نگاه تیز دست از پا خطا نکرده و ... که محمد خان
مشهور است آمده سهولت را گریزانده میرزا انتخاب اسب ابلقی سوار بود و ... آورده حضرت بران
رخش سعادت سوار شده و اسپ خود را بمیرزا انجات عنایت فرمودند در این وقت عبدالوهاب که از ساوانان
معتبر بود آمده ... میرزا کامران معروض داشته جلو خاص را گرفت که چه وقت ...
از ازل از آن چنین آمده که گاهی ... امداد از زلال آمال مالامال است و گاهی از گردش چرخ دولاب تهی گشته
روی بزیر شدن دارد آری تقدیر ایزدی که منظم سلسله دوربینی و پادشاهی و مرکز دایره سعیدی و ... است
... را کلید گشاد کشیده داشته و هر مرتبه بسیار ... کرده است تا در ظلمت سرای شبهای
تار ... ننهند قدر جهان افروزی خورشید عالمتاب ندانند و تا از تشنه سراب فنا ... نیابند زلال
چشمه مقصود نرسند مصداق این حال و منطوق این مقال و فحوای آنکه در این روز سوانح احوال سلاطین
حضرت جهانبانی شد آنحضرت ... ضحاک و بامیان که جمعی کثیر از امرای اخلاص سرشت را ...
فرستاده بودند متوجه شدند و عبدالوهاب و فرحت خان و محمد امین و سید علی و چندی
دیگر ملازم رکاب سعادت انتظام بودند محمد امین و عبدالوهاب حکم شد که چند ایلغار کرده می آمده باشند ...
صفت سپاسگزاری تردد داشت رخم ... خاصه را از بالای والای خود فرود آورده سید خان بسر ...
او از ساده لوحی جبه خاصه را انداخت روز دیگر بسیاری از ملازمان درگاه آمده ... ملازمت
استسعاد یافتند روزی شاه به ... و تولک قوچین و ... خان قاقشال را که مجموع آن ده نفر بودند
بجهت ایلغار خبرگیری کابل روانه فرستادند بغیر از تولک قوچین هیچ یک برنگشت و او در آنروز ...
... گشته ... سزاوار شده و جمعی از معتبران را طلب داشته ... نمودند حاجی
محمد خان که غرض ... او بود و نفاق را آنچه تر از دیگران در کانون سینه داشت ... اصلاح ...
و پایه قبول نیافت و گروهی از درست ... رفتی ... میرزا ... میرزا هندال و میرزا ابراهیم
را همراه او گرفته و سرانجام لشکر نموده توجه بکابل مصلحت دانستند و طایفه از بهادران آن ...
... وقت مخالفت سخن کرده ... امروز که میرزا کامران از باده درد آمیز نفاق کوته اندیشان ...
مست و بیهوش غفلت و ما سعادت یافتهای بارگاه جانسپاری و فداییان عرصه ... گزاری ...
حضور ... دیگر کدام روز بکار می آییم ... دولت آنکه همه یکدل ... شده در رکاب نصرت ترتیب.

دار الملک کابل شدیم امید واثق که رفتن بدخشان مهم میرزا کامران ساخته و پرداخته آید چون ارباب نفاق
مبنی بر کثیر از تربیت یافتگان درگاه سابقاً معلوم شده بود اعتماد بر این رای نفرموده حزم و احتیاط در یورش
بدخشان صلاح وقت دانسته از راه یکه اولنگ نهضت فرمودند حاجی محمد خان برادر خود را با مردم خود
در چنین وقت رخصت گرفته بغزنین فرستاد و آنحضرت [illegible] منشور سلاطین بحضرت شاهنشاهی نوشته
باو سپردند که بهر وجهی که توانند رسانند و خبر [illegible] فتح و نصرت [illegible] داده‌اند و
حکم فرمودند که زودتر خود را بغزنین رسانند تا بهنگام مراجعت ان شاء الله بزودی میسر خواهد شد و در هنگام
غزنین مساعی جمیله نمایند هر چند مخلصان صادق بعرض اقدس رسانیدند که اهل نفاق را در چنین وقت از خود
جدا ساختن عنان اعمال نفاق بدست [illegible] سپردن است صلاح دولتخواهان مقید بعمل آوردن همه کنایه
و صریح معروض داشتند که او برادر خود را پیش میرزا کامران میفرستد و میخواهد که جاسوس در خانه و قریب ده
ساده لوحان مقید بیت شود آنحضرت کمر و عنان عزیمت معطوف داشتند اگر مردم حقیقت از ملازمت گرامی
جدا شدند جمعی که نگاهبان حدود اخلاص و حافظ ناموس حقیقت بودند در ملازمت گرامی بوده کمر خدمت بعزم
درست بر میان وفاداری بستند در این راه جمعی از سروران [illegible] اویماق ترکی [illegible] کردند که خود
توطن داشتند از اسب و گوسفند و آنچه مقدور ایشان بود پیشکش آوردند و در چنین وقت خدمت شایسته بتقدیم
رسانیدند و شب در نزدیک [illegible] منزل اتفاق افتاد و چون صباح آن موضع [illegible] خبر رسیدن
کاروان عظیم بسرکردگی میر سید سبزواری رسید سوداگران عراق و خراسان از اسب و اجناس فراوانی همراه
داشتند بعزم سفر هندوستان کمر استعجال بسته بودند آخرهای روز همه‌ای کاروان بسعادت تقبیل رکاب
دولت سرافراز شدند و ورود این نور غیبی مقدمه فتوحات آسمانی شده و سوداگران هر چه از جنس عاقبت بینی
معاونت و امداد [illegible] سرمایه سعادت روزگار خود شناخته اسباب و اسپان پیشکش نمودند
و آنحضرت این را از تائیدات ازلی دانسته بعضی از اسباب و اشیا را بقیمت ده چهل و پنجاه معزز فرمودند
و بجمع ملازمان رکاب دولت [illegible] قسمت کردند و بخشش هر کدام از میرزایان بدخشان را
[illegible] امر نمودند و همه را [illegible] جماعت داشتند که بطور خود هرکی خواهند [illegible] شدند روز دیگر که مورد
موکب اقبال شد طاهر محمد [illegible] آنجا بود قدوم گرامی را [illegible] شناخته [illegible] آغاز
[illegible] که وی داشت باز [illegible]

و از این

و از آنجا شب در میان آب سکی نزول دولت فرمودند و در آن منزل از اطراف آب فریاد داده آواز بر داشت که
ای کاروانیان در میان شما خبر پادشاه هست چون این آواز بسمع مقدس رسید فرمودند که هیچ از خبر
گوشید و از وی پرسید که تو چه کسی و فرستاده کیستی در میان شما از پادشاه چه خبرست او جواب داد که من
فرستاده نظری [illegible] که بجهت تحقیق خبر پادشاه فرستاده و در میان ما این خبر شهرت دارد که پادشاه غازی از
کوه بر آمدند و دیگری [illegible] مردم میرزا کامران جبه خاصه پادشاهی که در آن روز پوشیده بودند یافته
پیش میرزا کامران بردند میرزا [illegible] آنحضرت [illegible]
فرمودند که [illegible] نظری خبر خوش [illegible]
مستعد و آماده باشند که وقت مراجعت که در ملازمت حاضر بوده خدمات شایسته بتقدیم رسانند و روز دیگر از
آب عبور فرموده در موضع [illegible] فرود آمدند و در منزل میرزا هندال [illegible] ملازمت سرافراز شده بتقدیم
مراسم پیشکش سرافراز گشت و از آنجا اندراب مخیم سرادقات اقبال شد میر [illegible] و میرزا ابراهیم بسعادت
کورنش مشرف شدند و لوازم اخلاص و عبودیت بجای آوردند و چون سخن باینجا رسید پیشتر از آنکه حضرت جهانبانی
سرانجام لشکر فرموده متوجه تسخیر کابل شوند گزارش [illegible] احوال میرزا کامران از ابتدای [illegible] برآمدن او از
کابل که مقدمه جزای کار اوست [illegible] سر انجام شود چون
کارکنان قضا و قدر [illegible] دولت ابد پیوند پادشاهی [illegible] نفاق [illegible]
[illegible] بموقف ظهور آوردند و حضرت جهانبانی با اهتمام مخلصان جانسپار
متوجه [illegible] میرزا کامران [illegible] این امر [illegible]
[illegible] آمده [illegible] سرگشته [illegible]
اهل وفا که کامل [illegible] اخلاص پادشاهی [illegible]
زخمی پیش میرزا آورده [illegible] از آن میرزا [illegible] پیش آمده [illegible] جواب داد که [illegible]
[illegible] زخمی [illegible] حسین قلی [illegible]
مهردار که از مخلصان فدایی بود با دوست [illegible] زخمی را گرفته آوردند و آن [illegible]
را بدست خود بشمشیر زد و فرمود تا در حضور او پاره پاره کردند و آن سرمایه اخلاص [illegible] خود
جان رفتنی [illegible] سعادت بزم آرای مخلصان [illegible]

و ناجی بیک را که از امرای معتبر جغتی در گروه اهل حصب معدود بود آوردند مجملا حفظ و این قبیل کردند
بعد از آن سنگهای کولابها آمد و حقیقت زخمی شدن حضرت تقریر کرد و میرزا از سکها شکسته شده لیس دولت
و مقدم کوکه و جمعی را استخفاف متعین کرد و قاسم حسین سلطان که داد جرم نمکی و کوری در آنروز داده بود
از ترس و هم که مبادا منافقان زاد بتنگ آمده پناه بدان کوه برده ایستاده از سر اسپ بزیر رفته داشت
و نه رای آنکه حسن صدر جمعی را فرستاده بدیکها آوردند و میرزا از جنگ گاه کوچ کرده بکنار
ران فرود آمدند و در نیخانه شخصی جبه نام خاصه آنحضرت پیش میرزا آورده از این جبه انشیای تباه
تن را بجا فرا داده از فرط شوق در جامه نمیگنجید و از آنجا کوچ کرده کابل را محاصره نموده فاتحان برکات
در ملازمت حضرت شاهنشاهی بوده استحکام مبانی قلعه داری استقامت نمود و هر چند میرزا او را بمواعید
کاذبه صدق تمام فریب میداد او حبل المتین عقیدت و اخلاص حضرت جهانبانی را نمی گسیخت با آنکه آن عقب
جایگاه را در میان شهرت داد و جبه خاصه آنحضرت را فرستاد بعهد و پیمان با درستی و خروجی بحکایت
فریب بازی داده قلعه را گرفت و آن نوباوه چمن کامیابی و گلدسته بهارستان آفاق یعنی حضرت شاهنشاهی را
که برواج اقبال روز افزون شام تیره روزگار را اعتبار بخشیده و انوار خلافت ایزدی که مقارن دولت
آنحضرت برسم قدیم آن بصورت خرد معنی بزرگ را از روی معنی در کنف عنایت و از روی صورت
در پناه عاطفت خود داشته پیوسته لگاهبانی میکرد و میرزا کامران در دار الملک کابل بوده مشغول انتظام
احوال خود و سرانجام لشکری بود و هر یکی را چون سپاهی که اکنون سعادت انتساب طبقات امرای حضرت
شاهنشاهی اند بکلال آباد مشهورست جایگیر کرد و این بومضمون الملک شاه و میرزا سبب میان امرای سیستان و ولایت
مشتمل بر خوبیهای هند و میرزا از ناخوشیهای ولایت کر هتمان بنام او دست کوتاه کرده بود
و الا کرد هند عرنی و آنکه در القراجه خان داد و مرهند و آن نواحی به پسر دولت متوسل جمعی
مردم خود را جا بکمری علوفه تقسیم نمود و بادلیای دولت شاهی در مقام گرفت و گیر شد و خواجه سلطان
دوانرا مقید ساخت و دست بطاول گشاده بزور زر را از مردم نقد و جنس گرفته در سرانجام بر جاهای
خود شد و پیوسته از توجه موکب شاهنشاهی اندیشمند بوده روزی بقرار آرام نکرد و میرزا بعتاب بر
قراجه خان ستم مرسومات نمی داد و از راه ظلم و تعدی سامانی که سرمایه نهاد آن بچه سامانیه و غافل از این که
مردم بزور ستانی از زر بیغاره بنای عمر کنانند و نام قیصر اندیجان قریب ساه با میان

کذر هنه تا آنکه طنطنه نهضت موکب عالی حضرت جهانبانی از بدخشان بصوب کابل بلندی گرفت میرزا آن سپاهی
و زمینداران هزاره و غیر آن فراهم آورده با تعداد تمام روانه شد با جوجک و تنگی‌ها را در کابل گذاشت
و حضرت شاهنشاهی را که آثار سعادت و اقبال از ناصیه دولتش هویدا بود که در ادراک و افراغ آن
خرد و بزرگ دوست و دشمن همه متحد القول و متفق الکلام بودند بجهت حسن سلوکی ذات و میمنت قدوم بجهت
مزید احتیاط و مصلحت دیگر همراه لشکر گرفت و بدانست که این دو جانبین جهان آوران جنگهای کوهی را
که در ذات او دست و دعوی سپرده برکات او بدو سیستان عادت نه بر دشمنان کوران از تو تباه فرزند شتافته
چون کلام طغیانی انجام رسید سلک مقصود جهانبانیان و تقبیه برابر فرستند حضرت جهانبانی را بر رشته اجمال

معاودت موکب معلی حضرت جهانبانی از بدخشان بجانب کابل و فرخ فتح نزول اجلال بکابل

گشیده ناگزیر است

چون بسعادت روز افزون همت جهانگشای عرصه اندراب مخیم سرادقات
اقبال حضرت جهانبانی شد و میرزایان بر رهنمونی سعادت کورنش مقدم والای آنحضرت را شرف روزگار
خود دانسته بملازمت شتافتند چنانچه نگارش یافت آنحضرت در اندک فرصتی سامان لشکر و سرانجام
کار زار نموده با خاطر حق شناس و نیت نظامبخش از راه کوتل هند و کوه عزم توجه مصمم فرمودند چون
گروهی از منافقان تیره رای قرین رکاب دولت بودند آنحضرت بجهت نظام خواطر و اطمینان
ارباب ظواهر از آسمان فطرت فرود آمده بزمین طبیعت روزگار گشته سوگندی که در میان طبقات سلاطین
سلسله صورت معتبر است در میان آورده در مقام آن شدند که گروهی را بطراری مخصوص سوگند
دهند که در یکجهتی و یکدلی همراهی نمایند و فرمودند که اگرچه نگارنده صور حقایق اشیا قلم صنع الهی است
و پدید آورنده اوضاع اهل وفا در استقامت و ثبات بر جاده صدق و صفا توفیقات ازلی و خاطر ملکوت
ناظر از همه جمعیت و بیکر محو است که دلهای اهل روزگار که خوش است در نظر دارند تا بجمعیت و جهه را آسی در
آئینه احوال ایشان جمال درستی نماید درین اثنا حاجی محمد خان کوکه که از عقل ادب بیش بهره داشت و در دل
اخلاص کرین عرض رسانید بطوری که حکم میشود همه سوگند میخوریم لیکن آنحضرت هم قسم یاد کنند که انچه
با دولتخواهان از عالم خیراندیشی صلاح دولت در کاری به بینیم و بعرض رسانیم گوش توجه داشته عمل آرند
میرزا هندال که از عالم عقیدت بهره و از ملک معامله فهمی بضاعت داشت گفت حاجی محمد این چه طرز حکایت
گفتن و کدام قسم حرف زدن است هرگز خادمان مخدومان و بندگان خداوندان را امثال این سخنان گفته اند

آنحضرت که معدن مروت و بحر فتوت بودند فرمودند که چون مهمش شد هر طور که خاطر حاجی محمد خواهد از عالم
دولتخواهی بعرض رسانند آنچنان کنیم بعد از تشیید مبانی عهود و تاکید معانی میثاق از آنجا بدولت و اقبال
نهضت فرمودند چون موکب عالی نزدیک بیچ اشترگرام رسید میرزا کامران بدستور معهود از نامعامله
فهمی آماده پیکار گشت و جمعیت سرانجام داده روی بموکب عالی آورد و چون مسافت اندک ماند حضرت جهانبانی
مواطف ذاتیه را منظور داشته میر برکه را که از اجله سادات ترمد بود پیش میرزا فرستادند و انتزاع از چند
که گوشواره اهل دولت و اقبال توانند شد فرمودند خلاصه پیش آنکه همواره طریق مخالفت سپردن و [illegible] ره
موافقت گذاشتن از فرزانگی دورست حیف شد که بر سر کابل اینهمه نزاع شود حقوق قدیم و جدید را مرعی
داشته طریق مصاحبت و سبیل مخالفت پیش گیرد و در تسخیر هندوستان همراه شده همراهی کرده سعید
ادوار سالت توجهی نموده صلاح و صلح را قرار داده اما شرط آنکه خطبه و سکه بنام آنحضرت متعلق دارد کابل
بمیرزا متعلق باشد باین شرط و عهد در ملازمت بوده متوجه تسخیر هندوستان میگردم چون آنحضرت در مقام رأفت
و عطوفت بودند فرستاده را مرتبه دوم باتفاق مولانا عبدالباقی صدر فرستاده پیغام دادند که اگر
درستی و راستی را آهنگ مصمم است و نیکخواهی گمراه مجتبی سپری صبیه صحیفه خود را در حباله ازدواج گوهر
یکتای خلافت یعنی حضرت شاهنشاهی در آر ما کابل را بانها عنایت فرماییم و ما و تو از روی وفاق و اتفاق
ظلمت زدای سواد اعظم هندوستان شویم و آن ممالک را که محل شرور و آفات شده مقام امن و امان
سازیم هم کابل از معنی از ما و تو باشد و هم هندوستان میرزا مصلحت که بنیاد خلاف [illegible]
گشته مواعظ دولت افزای پادشاهی را بگوش جان جای نداده سگ قراچه قرابخت که مدار کار و بار
میرزا بر او بود قبول نکرده گفت سر ما و کابل القصه درین روز چون لشکر طرفین مقابل میرزا بود که تجارب
دانایان اختر شناس مواجهه این جنگ کردن خود را بدست خود سنگ دادند میرزا اطفای [illegible] حیل
جنگ را بروز دیگر می انداخت و لشکر فیروزمند خواهان جنگ بود لیکن حاجی محمد خان مصلحت
حضرت جهانبانی مراعات خاطر او نموده در جنگ توقف داشتند و دولتخواهان حساب دان نیز در
فیروزی به عرصه آرائی نبرد سعی نمودند درین اثنا خواجه عبدالصمد و جمعی دیگر که در جنگ قبچاق از ملازمت
دور افتاده بودند فرصت غنیمت دانسته بشرف ملازمت رسیدند و تقدیم نیاز بجای آوردند لیکن لشکر مخالف را
بموقف عرض رسانیدند نیمی از روز گذشته بود که قدم در توقف در راه گذاشتن [illegible] آورده تعبیه صفوف

در ترتیب

و ترتیب آداب جنگ از میمنه و میسره و قلب مقدمه توجه نموده سامان شایسته فرمودند قول عالی بوجود موفور
پادشاهی محبه و جلال [illegible] و برانغار باهتمام میرزا سلیمان رونق پذیرفت و جوانغار بحسن اتفاق میرزا هندال
صورت گرفت و هراول بشجاعت و دلاوری میرزا ابراهیم منتظم شد و التمش بتر ده حاجی محمد و جمعی دیگر از
بهادران کارآزمای مستحکم گشت و از آنجانب قلب میرزا کامران بود و میمنه میرزا عسکری و میسره آقا سلطان
و هراول قراچه خان افواج طرفین برمثال دو کوه آهنین در جنبش آمده نزدیک بهم شدند سپاه که
و جمعی از ملازمان اخلاص انتساب که بضرورت بعد از قضیه قبچاق همراهی میرزا اختیار کرده بودند جلوریز
تکبیر رانده داخل لشکر ظفر پیکر شدند و در نزدیک جوی توری اول میرزا ابراهیم از فرط دلاوری پیش
دستی نموده بعد از آن سایر افواج قاهره متعاقب در آمدند و سپاهیان جانسپار از جانبین در آویختند
بکلهای مردانه های سرگرم کارزار شدند درین اثنا قراچه قرابخت بریده پیش از خشم جهان نورد آورده
و همگنان را از شرارت آن منافق فتنه انگیز نجات بخشیدند حکم عالی شد که سر شوریده این حرام نمک را از
دروازه آهنین کابل بیاویزند که موجب عبرت خودسران نفاق پیشه گردد و آنچه او بزبان خود فال
زده بود که سر ما ست و کابل آن فال بعمل در آمد و از ثقات چنین مسموع شده که محمد [illegible] از مخادیم
این غنیمه وزرا گرفته مصلحت که حجت عذر تقصیرات پیش جهانبانی آورد که قنبر علی بهاری که از ملازمان
میرزا هندال بود و در فتنه ها بود قراچه برادر او را کشته بود از عقب میرسید و چابک دستی تمام سر او
[illegible] بریده بملازمت می آورد درین عرصه دار و گیر مصاف نزدیک که اولیای
دولت آفرین کار را جانبازی کمر همت بسته بودند میرزا کامران تاب مقاومت نیاورده رو بفرار
نهاد و از کوتل بادنج بجانب افغانستان آواره شد لشکر نصرت قرین دست بتاراج نهاد و اموال
و اسباب فراوان بدست آورده اعدای دولت اسیر کمند سطوت و قتیل تیغ قهرمان گشتند و جمعی
نقاب عرق خجالت بر روی فرو هشته و انگشت ندامت را بتیغ خود ساخته بهزاران ملامت در زمره
اولیای دولت انسلاک یافتند و میرزا عسکری بدست بهادران عساکر اقبال افتاد و فتحی چنین که فتوحه
فتوحات بی اندازه توانند شد نشانه کارساز از پرده غیب روی نمود و سرمایه هزاران کورنش داده شد
اما خاطر قدسی مآثر از رهگذر آن گوهر برج شهریاری و اکلیل [illegible] کلاه داری یعنی حضرت شاهنشاهی
خواب [illegible] نگران بود که بسمع اقدس رسانیده بودند که این نوبت میرزا کامران آن والا قدر عالی شکوه را همراه

آورده است و باطن اقدس از توزع و تفرق بهیچگونه تسلی نمی‌شد تا آنکه حسن افزای آن گلبن گلشن اقبال و سرو چمن
سلطنت در نظر اقدس درآورد و مقدم آن نور دیده را مقدمهٔ سعادت و اقبال دانسته بر سلامت حال و حصول
آمال سجدات شکر بجای آوردند و از غایت شوق آن نور پرور دو آگهی را به اختیار در بر گرفته ابواب
شکرگزاری بصدقات و خیرات که شکر الهیست اقدام فرمودند و دلهای غربا و فقرا و ارامل و ایتام را
بفیض و احسان بدست آوردند و هر یک از بندهای جانسپار را احراز رتبه [illegible] قرة العین خلافت و جهانبانی
بعنوان صدقه‌ای شکوفه منها نفقات [illegible] و از پایه امتیاز بلند ساخته بزبان اقدس حضرت جهانبانی
گذشت که بعد ازین هیچ یورشی ازین نوباوه چمن خلافت جدائی نگزینیم که در قدوم سعادت اثر ایران
دولت و حشمت مطلوب است و درین یورش این فتح ارجمند را از میامن قدوم این گوهر والا میدانم و مقارن
انجال (؟) مسرت طراز دو شتر صندوق بار با ساربان در جنگ بچهار آمده حضرت فرمودند که هر کس ... گرد
الحمد ما همین دو شتر باشند شخص خود بدولت متوجه شده مهار را گرفته فرمودند که اشتران را خوابانند و بار بگشایند
و ببینند که درین صندوقها چیست از اتفاقات حسنه آنکه کتب خاصه پادشاهی که در جنگ قبچاق از دست رفته بود
بالتمام والکمال درین جند صندوق بود و با آنچه هزاران شکر و حمد نموده شد و خواجه قاسم [illegible] را او در بروه [illegible]
گفته بود در اشتغال بره این قتال آتش اعمال خود را سوخت و موجب شکست صورت شوره شد که دیده و در آبرو [illegible]
و فیروزی در باغ چهار بکاران مجلس آرای عیش و عشرت بودند چون عساکر توفیقات ایزدی ابواب نصرت
گشوده گشت و شور انگیزان میرزا با فتنه روز دیگر ساعت خجسته کابل مهبط برکات قدوم گرامی و مورد سعادت
جاوید شد اول ارک کابل نزول سعادت اتفاق افتاد و مخدرات تتق عصمت و سعادت در باغ [illegible]
بظهور رسانیدند و بعد ازان بطرفی معتاد ائمه را بقدوم میمنت لزوم [illegible] نموده و دار الخلافه
و علامت رحمت بمراحم شکوه مندان کابل و برانداختن منافقان دورنما اهتمام فرمودند و سنیار [illegible]
حیدر دوست و مغول خانی و ملک علی قورچی را که بمرات از اتباع دوام بمکافات رسیده بود ملایی چال [illegible]
و مردم منظور داشته بپاسا رسانیدند و حمت والا بداد و دهش گماشته مولت [illegible] و میرزا سلیمان را بمولی
شرایف عنایات ساخته رخصت بدخشان فرمودند و میرزا ابراهیم را بخلعت عنایت خاص جند روز نگاه داشته
بعد از تمهید بساط نشاط و اسباب افزایی بتقدیمات مراسم اختصاص بخشیده بجانب ایشان فرستادند مقرر شد که
در زمان معهود با آیین شایسته عنایت قباب بکجکی بابو بکم که محترمهٔ شاهزادگان خلافت لوازم انعقاد و ازدواج

بظهور رآیه و منبر جهان آرای تمشیت نظام مهام حال و مآل داشته هر کدام از ملازمان تعبیه خلاف الجنون [illegible]
شرف اختصاص بخشیده **اختصاص یافتن موضع جرج بحضرت شاهنشاهی و تنقل نمودن**
دو رمنیان بساط آگاهی درین ولا که بتائیدات الهی دار الملک کابل مقر اورنگ سلطنت و مهبط انوار خلافت
شد بحسب استدعا موضع جرج را که از توامن لهوکرات بامر و حضرت شاهنشاهی آن نونهال بهارستان اقبال
عنایت فرمودند کارشناسان آگاه دل از تعیین یعطیه پنهانی بعنوان برداری جرج فال زده کوس بشارت در جرج بهم
طبل آوازه گردانیدند و وکالت درخانه که اعظم ترتیبات اشرف خدمات بحاجی محمد خان مقرر فرموده اصلاح
او فرمودند اما از آنجا که از سکر حوصلکی بدست تکلف و غرور اعتبارشده بود از تنهائی بادرت همواره در
زندان غم می‌بود است و بر گسستن ناسپاسی گرده خواهشهای دور از کار که گارستان است بظهور آورد و حضرت جهانبانی
از علو همت و فراخی حوصله که جهانبانی سکران بود هیچگاه بانتهای [illegible] نمی‌نمودند چه حقیقت غیر آن فرمانده کامران آن بود که پنهان
وجود انسان را که دست پرورده صنع ایزدی است و تمثال برونتری جابجا بقدرت بهر لونی از پای بیفکند مگر
کسی که در میان اقران اعزو نه عقل یا فراوانی تحاف یا اعتبار دیگر از صفات کمال صناع شریفه امتیاز داشته باشد
اما آن به که هر سه و لت از تیره بختی و بخردی این راز بونا گشته از اسباب آزرم چون خود بساخت و آن حضرت همواره
اغماض نظر فرموده مشغول عنایت و التفات میداشتند و بالجمله در آن ایام سعادت فرجام بهر کسی را بداد و دهش
و اسباب لطف و قهر که سررشته نظام عالم و عالمیان بآن مربوطه و منوطه است گشاده و موجب برآنکه گروهی زمانه
بوده بر سرآرای فرمانرهی و فرمانروایی بودند میرزا کامران بعد از آنکه از موضع اشتر گرام بجانب بریترین حالیکه از
نتایج حق ناشناسی توان نمود و از حرکات کافر نعمتی توان داشت بامداد لوکر آق سلطان برادر خرم خواجه خان
و بابا سعید قبچاق و قراتاش آنکه و ملک قدم و ملا محمد و جوکی خان و ابدال و محمود قورچی باشند از جانب ده سبز
خود را بر سر رسیده درمیان افغانان کشید و میرزا ابدال و حاجی محمد خان و حضر خواجه خان و جمعی که بالتحاق ایشان
اهتمام لاحق در گرفتن میرزا نموده مراجعت نمودند افغانان بمراه میرزا را گرفته همه را تاراج کردند و میرزا با بند
انکه مبادا کسی بشناسد جادر جرب زده لباس قلندری خود را الملک مجهد منتر آوری که از ارباب معتبر افغانان رسانید
در آن حدود سالی میرزا در سطر ه داشته و در بیشترت احوال کریم [illegible] و میرزا ازین خواب غفلت بیدار گشتن همانا فتنه نشده بارز
بر سر غفلت خود شتافته و مکر سازی و حیله اندوزی بود از راههای ادبار کرد میرزا فراهم آمدند چون این خبر را شنود
مکار سید امر لطاف را با زرارکرم و ارباب اخلاص اکرم خرد شد و چنین وقتی که آتش آشوب و فتنه زبانه آور بود و حاجی محمد خان

برخاسته بغزنین رفت حضرت جهانبانی مقتضای زمانه سازی و کمال قدرت انجمن و کشش را
بار حکمت اکتشته التفات نفرموده و بجهت دفع و رفع میرزا کامران جمعی از ملازمان عمده مثل بهادر خان و جوجک
برکاس و قیدوق سلطان و جمعی کثیر از بهادران جانسپار را تعیین نمودند چون عساکر اقبال نزدیک بمیرزا رسیدند
میرزا خود را بسر درهای علیشاه و غلبک کشید امرا بتعاقب افتادند میرزا آنچه در او انگاشته بکابل افغانان خلیل
مهمند پناه آورد و در پیشان روزگاری چند که برگرد او آمده بودند باز از هم پاشیده شدند و افواج قاهره از موضع غزنین
بفتح و فیروزی مراجعت نمود و چون خاطر اقدس فی الجمله از شرارت میرزا قرار یافت خواجه جلال الدین محمود و عثمان سلطانی را
بجهت خواستگاری بیگم میرزا سلیمان بجانب بدخشان فرستادند که چون این نسبت بحضرت جهانبانی قرار یابد خاطر از
بدخشان مطمئن شود و میرزا سلیمان را اتفاق و التیام تا بزرگ استحکام یابد و میرزا عسکری را بدو سپردند که میرزا سلیمان
بمیرزا سلیمان حکم عالی شد که میرزا عسکری را از راه بلخ … روانه نماید و میرزا سلیمان مقدم فرستادها را گرامی
داشته در مراسم تعظیم دقیقه فرو نگذاشت و امتثال امر عالی نموده میرزا عسکری را بجانب بلخ روان ساخت میرزا از مرارت
و خجالت بودن این دیار بخود قرار نتوانست داد و در حله ناشکیبائی قدم در مرحله این سفر دور و دراز نهاد
و در سال نهصد و شصت و نه در بیابان شام و مکه … عمر او سپری شد و مسافت زندگانیش سپری گشت و میرزا سلیمان
این نسبت حضرت جهانبانی را با آبرو متوسلات بیکران و رسیدن ارکان دولت و کلانتران آن خطه …
قرار داده عرضه مشتمل بر عجز و انکسار آمینهها را با احترام کرده **توجه نمودن موکب … حضرت جهانبانی و اطفای
نایره فتنه میرزا کامران بار دیگر** از آنجا که عادت و طبع خامی سرشته اند هر که بعادت معتاد شد مشکل کردن
از سرشت دون بی اختیار شکیب که در نهاد خود بدانش و شرارت بمرور معتاد شده باشند و طبایع ایشان
عادت با طبیعت اتفاق نموده باشد بنابرین مقدمه صحیح اساس میرزا کامران باز بر طبیعت و عادت
خود مایل گشته حرکات ناخوش خود را وسیله برای خود کرده بنیه و جمعی از افغانان خلیل و مهمند جماعت از
اوباش که رشک ایشان بد جدا شوند گرد بخود همراه ساخته در مقام تاخت و تاراج در آمده و خبر جهانبانی از
زمین و زمان بود فروشدند این شورش را از جهادت دانسته عزیمت توجه بجانب … قرار دادند خواجه …
و میر عبدالحی که از مقربان بساط عزت بودند بغزنین فرستادند که منشور عاطفت رسانیده حاجی محمد را از طلب
بداندیشی و حق شناسی … شوند تا متوجه شدن و قدم در رکاب عزیمت آورده … جلال آباد … که
میرزا کامران با چندی از اوباش هرزه پا قلعه را که نزدیک جهان باغ … جلال آباد است محاصره نموده بحضرت

بآمدن

بآمدن حاجی محمد خان متفرق شده بسرعت تمام بصوب جلال آباد توجه فرمودند میرزا کامران با اینکه
از روی سراسیمگی فرار نمود و باز خود را بسر درهای کوه کشیده و از آنجا براه بنگش و گردیز شتافت
و گرسنه خود را بحاجی محمد توانست رسانید که آن نخبه گشته بمیرزا … داشت و درگذشت حاجی محمد اگر
چون ایام ادبارش قریب رسیده اندیشهای فاسد از باطن خبث او … آغاز آمدن گرفت و گردهای
پادشاهی … و حکایت نارست دو عده آمدن و فروغ رفت … و قاصدی پیش میرزا کامران فرستاد
که تا چند در کوه و دشت سرگردان شده زود خود را … در رسانید تا با اتفاق کاری ساخته آید قضا را
که از قندهار بعضیه ملازمت روان شده بود بغزنین رسید حاجی محمد که با خان … بود با سمال رفته
از اظهار محبتی نمود که بهانه ضیافت درون قلعه برده قلعه بند نماید و خان متوجه قلعه بود و در پیش که
همراه حاجی محمد بود اشارت … کرد که خان از آن اشاره بر غدر و کید او مطلع شد عذری در پیش آورد و
فسخ رفتن قلعه نمود و بیرون شهر بر سر چشمه فرود آمده و حاجی محمد را بلطایف الحیل مطمئن ساخته همراه خود بکابل
برد و عرضه داشت مشعر بر آمدن خود و آوردن حاجی محمد ارسال داشت حضرت جهانبانی چون شنیده بودند
که میرزا کامران خود را بحدود کابل کشیده است بسرعت تمام متوجه کابل شدند میرزا کامران … نزدیک
کابل رسیده رسیدن خان خانان و آوردن حاجی محمد خان شنیده باز سراسیمه خود را بجانب لمغان
کشید روزی حاجی محمد خواست که از دروازه آهنین در آید خواجه جلال الدین محمود که حکومت کابل
باو مفوض بود نگذاشت که درون قلعه در آید و سخنان درشت … داد و آن … بتیره رای
راه … کرده بهانه شکار قرا باغ روانه شد و از کوتل منار گذشته خود را بالای … رسانید
و از دامن کوه … بطریق ایلغار بغزنین شتافت مقارن حال رایات نصرت اعتصام حضرت جهانبانی
که بدفع طغیان میرزا کامران متوجه کابل شده بود در سیاه سنگ نزول اجلال فرمودند و چون …
… بسر بلندی یافت حضرت جهانبانی حکم فرمودند که شهر کسی در نیاید که بتعاقب میرزا …
تا … خلق خدا از تفرقه هر روزه نجات یابند لشکر چون خاطر از حاجی محمد جمع نمود اتفاق اولیای
دولت برین شد که از حاجی خاطر جمع نموده بدنبال میرزا کامران باید شد آنحضرت بشهر نزول دولت
ارزانی داشته برادر خان … بجانب حاجی محمد تعیین فرمودند و … ساختند که بطریق مدارا کار ساخته
شود پرده از روی کار بر نگیرد و بهر رنگ که بر آید حاجی محمد را بیاورد برادر خان … بیاورد

بخود رام ساخت و بعد از عهده و سوگند حاجی محمد در موضع کلکار آمده خان خانان را همراه گرفته ملازمت
آن فرمانروای جرم بخش عذرخواه آورده استعفای جرایم او نموده بعد از آن که چهار پنج روز که ب
ملفات که گریزگاه میرزا بود نهضت علیا اتفاق افتاد با وجود آنکه تبارک چندین بحضرت حاجی محمد
بخشیده بودند آن قبایح خود را ناکرده شمرده باز در فکرهای تباه ترکام جرات نهاده حرکات
شنیعه بظهور آوردن گرفت و خاطر مقدس را آزرده ساخت و آنحضرت بخلق عظیم و فضل عمیم در گذرانیده
و چون رایات اقبال بجلال آباد رسید [illegible] و هر کدام از متمردان [illegible]
بگریخته غزنیه و خان خانان را با جمعی کثیر بر سر میرزا تعیین فرمودند میرزا کامران بودن در [illegible]
بخود قرار نداده بجانب سیلای شتافت و خان خانان مراجعت نموده [illegible]
نظر بر مصلحت کلی و فراغت عالم و حصول امن امانه حاجی محمد و برادرش شاه محمد که در مبدا آموزی [illegible]
استاد حاجی محمد توانه شد حکم کشتن فرمودند این دو برادر حق ناشناس که در خدمات [illegible] اعتبار
نظر نداشته و در حرص آز طریق نیابای سپرده در عوض کالائی شد خود بهای فراوان چشم داشت
کفران نعمت مینمودند کردار ادبار خود آمدند آنحضرت بمقتضای فرط عدالت فرمودند که [illegible]
[illegible] در صورت ملازمت بطوع بار خدمتی که کرده باشند در طومار [illegible] آرند و [illegible]
[illegible] ملازمت جرایم و گناهان [illegible] را در کتابت آورده تا میزان عدالت احوال این دو [illegible]
[illegible] دو نامه اعمال [illegible] نوشته اند و [illegible] آنچه در محضر تحریر برآمده [illegible] گناه [illegible]
که هر یک از آن باستقلال سبب کشتن [illegible] سبحان الله یک آدمی که [illegible]
خدمتی [illegible] افکنده از آن می باشد که مبادا در راه خدمت نظرش بر کار [illegible]
فروتنی بایستی در حق او استوار گردد و هر چند [illegible] خدمت افزون [illegible]
او آید که تا کرده را بهای کرده منفور شده و بد کرداری را [illegible]
چشم [illegible] داشته در مقام خودآرایی در آید و چون [illegible]
که این دو [illegible] سزاوار با افراد بهای خویش [illegible]
باک نبود [illegible]
صورت [illegible] داده [illegible] جای دادند [illegible]

بهادرخان

بهادرخان قرار گرفت و همه جاگیر او بر بعضی از ملازمان درگاه قسمت یافت و آن زمستان آنحضرت در
سیر و شکار اشتغال فرموده بزم آرای طرب و ترتیب افزای اهل عشرت و اخلاص بودند و در اوایل موسم
بهار که هنگام اعتدال امزاج عناصر بود [illegible] اعتدال که همواره در آنحضرت [illegible] سر برداشته فتنه
انگیزی و فساد [illegible] بدرگاه دولت ملازمت و از سعادت آستان بوس سرافراز شده
بوسیله عرایض و پیشکشهای لایق در زمره اهل طاعت در آمدند گرد فتنه آشوب میرزا [illegible] حضرت
جهانبانی از راه باد پنج [illegible] نزول سعادت فرمودند و در آن [illegible] موکب علا بنواحی باد پنج بود برف
و باران عظیم شد و جمعی را آسیب رسید و بعد از استیفای سیر و شکار دار الملک کابل مستقر دولت شد میرزا محمد حکیم
با نظام مهمات قندهار رخصت یافت و خواجه غازی جهت رسالت [illegible] عراق با تحف و هدایا همراهی او
مرخص شد و ولایت غزنین و گردیز و بنگش [illegible] میرزا هندال مرحمت فرمودند و قندوز [illegible]
بمیر برکه و میر حسن قرار گرفت میرزا هندال [illegible] مرخص شد و میر برکه [illegible] رخصت گرفت [illegible]
[illegible] خواجه خان قرار یافت [illegible] بیشتر از آنکه میر برکه [illegible] میرزا ابراهیم قندوز را از محمد طاهر خان
[illegible] گرفته بود میر برکه برگشته بکابل آمد و حضرت جهانبانی [illegible] میرزا [illegible]
[illegible] را [illegible] و در این ایام بوسیله خواجه عبد الصمد شاه ابوالمعالی در مجلس [illegible]
سرافراز شد شاه ابوالمعالی خود را [illegible] حسن صورت [illegible]
[illegible]
جهانبانی گشت [illegible]
حضرت جهانبانی [illegible] میرزا کامران [illegible] میرزا هندال میرزا کامران [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] آنحضرت میرزا هندال [illegible]
[illegible] میرزا هندال [illegible]
[illegible] حضرت جهانبانی [illegible]
میرزا کامران [illegible]

باکثری از کلبهای اخلاص شعار منصب همراه اختصاص یافته بیشتر از اردوی معلی در کنار سیاه آب
که درمیان مرغاب و کنگ واقعست فرود آمده بود میرزا کامران که در خود مقاومت حمله نمی‌دید
بر او شبیخون آورد و حیدر محمد اخته‌بیگی از روی هنرپروری خود داد دلاوری و مردانگی داد و کارزار مردانه نمود
و زخمهای نمایان که طغرای رخ روی بهادری و مغنونی [illegible] شد یافت و سعید و ثبات پای نموده جای خود را
نگاه داشت اگرچه بسیاری از اسباب بتاراج رفت میرزا کامران کاری نساخته بر [illegible] بازگشت و محمد امید [illegible] آخر روز
کمر موضع چهاریار که از توابع [illegible] عمارت معروف [illegible] مذکور شد از انجا که خرم و چابک طراز لوازم آگاهی
در جلها [illegible] شده [illegible] و [illegible] سرانجام یافته بود آنخدای روز افغانان خبر آوردند که میرزا
کامران با گروه انبوه افغانان قصد شبیخون دارد حضرت جهانبانی آیین آگاهی بجای آورده هر جا مردم
تعیین فرمودند شب شنبه بیست و یکم ذیقعده سنه پنجاه و هشت [illegible] گذشته بود که میرزا کامران
با بسیاری از افغانان برادری [illegible] حضرت جهانبانی [illegible] که [illegible] نبود سوار دوات
شده ایستادند و غره جبهه عظمت [illegible] خلاف [illegible] حضرت شاهنشاهی [illegible] طلیعه [illegible]
غضب [illegible] هر کدام در محل خود قواعد جرات و رسم شجاعت بتقدیم رسانیدند و [illegible] مجلس [illegible]
دست [illegible] استحکام [illegible] کارزار و قتال اشتعال داشت در اثنای این غوغا و آشوب [illegible]
که در [illegible] استحکام [illegible] تیری [illegible] رسیده شهید گشت همچنین [illegible] کارزار گرم بود تا آنکه [illegible]
دار عالمت از مطلع [illegible] روی زمین را به پرتو شعشعه جهانتاب [illegible]
از ناصیه دولت [illegible] لشکر و سپاه خصم [illegible] هر کدام [illegible]
بگوشه و کناره [illegible] اولیای دولت [illegible] گشته لوای [illegible]
[illegible] بود که ناگاه خبر ناخوش [illegible] میرزا هندال [illegible]
رسید [illegible] خاطر [illegible] گشت آری [illegible]
[illegible] بر آید زمانه دیگر [illegible] علم برآورد **نظم** فلک [illegible] روزی [illegible]
که [illegible] در ان مجال [illegible] میرزا [illegible]
جهان [illegible] سرای [illegible] شهادت [illegible]
ملک [illegible] که [illegible]

بخشنده

بخشنده آنحضرت که معدن حق‌شناسی [illegible] ادبی [illegible] متحیر و متاثر شدند [illegible]
و [illegible] در [illegible] و از انجا که عز و والاوده [illegible] روز کار آنحضرت بود از جزع و فزع [illegible]
تحمل [illegible] رضا و تسلیم چاره کرد [illegible] خود آمدند شرح این [illegible] آنکه میرزا هندال [illegible]
خبر شبیخون [illegible] برسر [illegible] نهاده بود که غوغای افغان [illegible] مرحلی [illegible]
افغانان پیاده هجوم آورده بود که [illegible] از افغانان در ان محل میرزا در [illegible]
تاریک بود و میرزا [illegible] این گروه [illegible] کار [illegible] مردم [illegible]
و [illegible] میرزا خود [illegible] افغانان [illegible] که [illegible] شده [illegible]
گشته و کار [illegible] کمان [illegible] یکی [illegible] باز [illegible]
و برادران تیره بخت [illegible] از [illegible] میرزا [illegible] بعضی از همراهان میرزا
نقل میکردند که آن افغان [illegible] که [illegible] میرزا [illegible] میرزا کامران
برده [illegible] که [illegible] میرزا [illegible]
دانست که قضیه [illegible] میرزا هندال [illegible] میرزا [illegible]
[illegible] بعضی از نوکران میرزای
مرحوم [illegible] خواجه [illegible] نظر در آمد که افتاده [illegible] سیاه در برداشته
تاریک بود [illegible] میرزا هندال [illegible] سیاه [illegible]
[illegible] ملاحظه میکند میرزا [illegible] میرزا را [illegible]
[illegible] آورده [illegible] حسن [illegible] اخفای [illegible]
[illegible] شورش و آشوب [illegible] اولیای دولت [illegible]
اظهار کرد که میرزا [illegible] رسیده کسی [illegible]
و [illegible] برآمده از جانب میرزا [illegible] فتح [illegible] حضرت جهانبانی [illegible]
باقیست القصه نعش میرزا که [illegible] کابل بردند در [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] آنحضرت [illegible] میرزا
بود [illegible] **نظم** شبی [illegible] شبیخون زد [illegible] سیاه دیده [illegible]

و این تاریخ نیز از روشنان **رباعی** هندال محمد شد فرخنده لقب : ناگه ز قضا شهید شد در دل شب :
تاریخ شهادتش ز شبخون الطلب : شبخون شهادتش چو گردید سبب : و میر امانی منجم کابلی این
تاریخ گفته **مصرع** سروی از بوستان دولت رفت ولادت میرزا در نهصد و بیست و چهار بود و درین باب گفته اند
مصراع کوکب برج شهنشاهی بود : تاریخ سال و حضرت جهانبانی روز دیگر از آنجا بهسود نزول اقبال
فرمودند که خاطر جهان برای یکبارگی از شورش فتنه سازان فارغ ساخته دار الملک [illegible] بسط عدل
و امان سازند **حفظ خاص ولایت غزنین بحضرت شاهنشاهی از [illegible] بعد از ان [illegible]** والا
چون آثار بزرگی و فرزانگی از جبین نورانی آن نوباوه شجره سلطنت و جلال و گلدسته حدیقه خلافت و
اقبال یعنی حضرت شاهنشاهی از عنفوان ریعان حال ظاهر بود درین زمان که از عمر ابد پیوند نهم سال
ده هم بود جمیع ملازمان میرزا هندال را با تمام محال جاگیر میرزا از غزنین و غیر آن نامزد حضرت شاهنشاهی فرمودند
تا در زمین فرمانروایی نموده در ضبط و ربط مردم آثار لطف و قهر ظاهر ساخته در تنسیق و انتظام امور کلی و
جزوی استعداد آرای کلی باشند و از غرایب قضایا آنکه پیش ازین بچند روز در سکنای ازدحام که در [illegible]
حضرت جهانبانی سوار دولت میرفتند دستار آن نور دیده دولت که افسر سعادت کونین تواند بود از جای
خود گذشته بود میرزا هندال حاضر شده از کمال اعزاز تاج بختیاری خود را دران ازدحام از سر خود برگرفته
بر فرق فرقدان سای آن حضرت نهاده بود و در جناب بارگاه جلالت ازین سانحه تفال خجسته انجام تاجداری و
فرماندهی شاهنشاهی نزدیک شمرده مسرت پرای خاطر بودند حتی عز و علا از عین این خجسته عمل میرزا ی [illegible]
مآل را مرتبه شهادت که عمر باقی و عیش ابد عبارت از انست مرحمت کردانیده و حضرت شاهنشاهی که [illegible]
در گرد آوری دلهای مردم جهان آثار بزرگی و مهربانی و قدر دانی و آدم شناسی ظهور آوردند که آن مردم را غم
میرزا هندال از خاطر بر آمده بعمرت جاوید کامیاب شدند **نظم** الهی تا جهان از آب و رنگست : فلک را دور
و گیتی را درنگست : ممتع دارش از عمر و جوانی : ز هر چیزش فزون ده زندگانی : و جمعی از ملازمان میرزای
مغفور که در ملازمت شاهنشاهی در سلک پیشقدمان راه اخلاص منتظم گشتند اسامی گرامی ایشان بدین تفصیل است
محب علیخان ناصر قلی خواجه ابراهیم مولانا عبد الله آدینه عیسی سامانی فرخ بیگ محمد [illegible] و تاج الدین
محمود [illegible] و تیمور [illegible] و مولانا [illegible] که [illegible] خانه میرزا [illegible] بود و مولانا بابا دوست
که میرزا با او توجه تمام داشتند و جمال که او نیز از نظر کردهای میرزا یی بود و [illegible] دوست [illegible] بابا دوست [illegible]

از ملازمان

از ملازمان میرزا بود لیکن چون در قانون تربیت هیچ چیز بهتر از صحبت نیک نداشته اند او را از خدمت
به همراه نساخته و محمد طاهر خان اگر چه از قدیم در سلک ملازمان میرزا بود اما بواسطه آنکه قندوز را
نتوانست نگاهداشت مردود نظر حقیقت بین شد و درین یورش سعادت همراهی نیافت و چون درگاه
این فروغ بخش گیتی عیار جواهر انسانیت است از هر مردم هر که نیک سیرت و پاک طینت خیر نهاد بود
کارش روز بروز بهتر شد و بمقاصد عالیه رسید و امید چنان است که دران ایزد فرخنده عاقبت و
نیک سرانجام هر که بد گوهر بود پرده از کار او برداشته شد و کارش بجایی رسید که موجب عبرت جمع [illegible]
عقل گشت و چون موضع بهسود مخیم سرادقات اقبال شد قلعه مستحکم اساس نهاده اقامت فرمودند و حضرت
شاهنشاهی را برای استحکام مبانی دار الملک کابل رخصت فرمودند که دران عشرت سرا بوده در ارشاد و آداب
سلطنت صوری و معنوی یگانه و خود بدولت و اقبال پیوسته در آنحدود کامیاب بعشرت ایزدی بوده از
احوال میرزا کامران متفحص گشته و قریب یکماه آن سرزمین جلوه گاه موکب علی بود میرزا از نهایت بی غمی
هر روز مهمان قبیله میشد و هر شب بزمینداری پناه میگرفت و از منقصت فطری در حجاب پندار مانده
و از سعادت ملازمت و موافقت جنس [illegible] محروم بوده همواره اندیشهای فاسد و خیالات محال بخود راه
میداد و در [illegible] طایفه ظاهر بینان که در ملازمت و خدمت حضرت شاهنشاهی بودند از دانش آباد باطن
غافل بوده دو کلمه حضرت شاهنشاهی بحضرت جهانبانی نوشته آنحضرت با وجود آگاهی و دریافت نور طبع
حضرت شاهنشاهی نظر بر ایشان ظاهر انداخته منشور عنایت فرستادند [illegible] و مواعظی که در اوایل آن [illegible]
و عاطفت [illegible] نه بر وجه تنبیه و احتیاط رقم زده کلک عنایت فرمودند چه تربیت [illegible] ایزدی را
بنصیحت جهانبانان چه احتیاج و خداوند را با امثال این بندها [illegible] رجوع و دران منشور عاطفت
این بیت شیخ نظامی مسطور بود **نظم** غافل منشین نه وقت بازیست : وقت هنرست و کار سازیست :
اوایل [illegible] ملازاده عصام الدین درس میخواندند آخوند چون [illegible] کبوتر مشعوف خاطر بود ملازمان عتبه
حضرت شاهنشاهی ازین آخوند شکایت آورده او را معزول فرموده خدمت تعلیم صوری بمولانا
بایزید فرمودند و او [illegible] اهتمام داشت لیکن چون ایزد جهان آرا این ادب پرور خاص خود را
میخواست که بعلوم صوری رسمی آلوده گردد خاطر او را از داعیه پرداخته متوجه [illegible]
[illegible] در باب تعلیم [illegible] این طبقه شکایت داشتند آخر دم چون [illegible] ایشان [illegible] ذات بودند

بحر شکوه به درجه قبول نمی‌رسید تا آنکه در مولا از پرتو اشراقات ربانی چنان بکار رسید که بجهت
تعلیم آن ادب آموز نکته ربانی قرعه در میان ملا عبدالقادر و ملازاده عصام الدین و ملا بایزید انداز
تا نقش دولت بنام هر که آید او در آخوندی منفرد بوده بسعادت نجیبت سربلندی یابد قضا قرعه
سعادت بنام مولانا عبدالقادر افتاده و فرمان مطاع برغل مولانا بایزید و لقب مولانا عبدالقادر
برین خدمت شرف ارتفاع یافت بر خردمندان دقیقه شناس پوشیده نیست که تعیین معلم در مجالس آ
رسوم و عادات نه از رسم اکتساب کمالات و اگر نه دانش پرور ایزدی را تعلیم مخلوق و توجه کسبی
چه نیاز و لهذا هرگز خاطر اقدس و باطن مقدس متوجه تعلیم صوری نشود و عمده حکم و مصالح با میلاد آنحضرت
بحرف آموزی رسمی آنکه در زمان ظهور انوار فتوحات غیبی بر جهانیان ظاهر شود که دریافت بلند این
خدیو زمان از فرهنگی ساختگی نیست داد الهی که بکتابی بشری را در آن مدخل نبوده و آنحضرت در
آن زمان صحبت ورزی ظاهری و فراوانی دولت صوری اختصاص داشته در اظهار کمالات معنوی تجاهل
عارف نموده اکثر اوقات ببازی می‌پرداختند و در نقاب خفا کار هوشمندی میکردند بطوری که دور بینان
روزگار را بر آن نظر می‌افتاد و از آنجا که همت بلند بست نقاب کمال خود را از امور عظیمه ظاهری می‌ساختند
و دل در کاری می‌بستند که از پیش اهل ظاهر حسن آن هویدا نمی‌بود اما از معنی از آن حکمتها در می‌یافتند
از آنجمله پیوسته بر خلقت شتر عجب فطرت نظاره گماشته تفرج کردی عجایب قدرت میکردند و در شکل و
شمایل اعجوبه شتر که بزرگترین جانوران آن سرزمین است نظاره و تماشایی می‌بودند و در اطوار و سلوک
درویش‌مآبانه او از بارکشی و بردباری و فرط رضا و تسلیم و کمال اطاعت و انقیاد اگر چه مهار کش هر دست
کوته کمی باشد و قناعت بر خار خوردن و جبر گردن بر شکایت آید انتباهای معنوی در صورت بازی بر پرده مجازی
مشغول بودند و همچنین خیلی بر عشرت اسب تازی که اعظم اسباب ریاست و سرافرازی است میل داشتند و کری
کمالات و هنر پروازهای صوری و معنوی کبوتران امداد قدسی و تربیت از طیر بودند و گاه از بال
همت در فضای هوای حق‌شناسی از هوس کبوتر بازی بکاخ ملکوت منظور آورده جهت ارتقای بلندی
رسیده دانه می‌افشاندند و از شوق و جذبه ظاهری و جیده ذوقی شهودی ارباب کمال را در پرده
توقع و جذبه ظاهری بر در عالم معنی می‌بودند و از طیران این طیر اوج علو دل بر طینه پرواز معنی
تیز پران سمای محرم دانسته در لباس بازی کار عبادت ایشان می‌فرمودند و گاه [illegible]

بکار بعض می‌پرداختند بصورت سگبازی بود و معنی بعض آرایی بظاهر دل از سگ بسته بودند و در باطن
در خلاف ملک او حاضران بار از هر ملک شنیدند هر چند در پرده مجالس لکه و مشغول بودند و خود را از ابناء
اهل ظاهر می‌داشتند اما خورش بوبی و روشنایی را نیز آن پوشیده پیوسته فر ایزدی از ناصیه سعادت
برای آنحضرت می‌تافت و تمایل مشتاهی صورت و معنی از جبهه نورانی آن برگزیده حق هویدا بود
روزی به امر کوه شنید سگ شکار اشتغال داشت بدست هر یکی از چند تن از نزدیکان شکاری
سپرده بودند که شغال باشند و چندی را بالای کوه تعیین فرموده بودند که آهو از رانده بیابان آرند
و چون آهو شغالان رسیده جمعی که از سگ نفس شوم از رها بودند از کوتهی دریافت صورت معنی آن کار از
بر داشته بخورد مشغول شدند و سگان از وقت خود بگذاشتند چون محقق [illegible] آگاهی شد سطوت معنوی در جوش آمد
و حکم فرمودند که گردن آنها را چون سگان بطناب بسته در تمام لشکر گردانند و چنان برسند تا هر که نشسته ند که
گرسنه کار [illegible] منتبه شده انگشت حیرت در دهان ماندند چون این واقعه بسمع اقدس حضرت جهانبانی رسید
خاطر اشرف [illegible] دریافت و فرمودند که منشور سلطنت عظمی رسیده که صاحب دولت جاودانی می‌شوند [illegible]
جلایر [illegible] حضرت جهانبانی [illegible] ببینید حکم فرمودند که رفته خبر بیارد که آن نونهال گلزار
اقبال چه میکند چون رفتم دیدم که بر بستر استراحت آسوده اند روی نورانی آنحضرت [illegible]
چنان می‌نماید که بخواب رفته‌اند و در باطن با موزونات ملا اعلی در گفت و شنود اند [illegible]
بجنبش در آمده چنانچه از ارباب شهود در حالت مواجید بظهور رسیده گاهی این عالی [illegible] از زبان گوهر افشان
بظهور می‌آمد که [illegible] خلاصه معموره عالم را در حیطه تسخیر درآرم و حاجب [illegible]
خان مذکور میگفت که چون اینجا [illegible] افتاد این مکرر شنید فرو رفته حیرت شدم [illegible]
آنجا نیز [illegible] مرتبه بدستور مذکور حرف سرایی فرمودند و در آن ایام وضع
پسندیده آنحضرت از کمال دوربینی [illegible] چنان بود که هر گاه کسی از خوش‌آمدگویان تیره رای کم
[illegible] زبان خود داشتند [illegible] کردی که منشور پادشاهی هفت اقلیم شوند
یا فرمانروای زمان گردند [illegible] خوش نمی‌آمد و منع میفرمودند که اینها [illegible] پیمایند که
از دولتخواهی خبر داشته [illegible] حضرت جهانبانی [illegible] سود و بیان [illegible] از زبان دل
می‌اندازند بلکه آشوب در ملک [illegible] سعادت دینی و دنیوی فرزند ایشان [illegible]

مبنی است در خواهش و اقبال ایشان در آسوده که پدر بزرگوار معروف شده و درازی عمر از ایشان خواهند که پرسش خدای
مجازی در بیت معامله نباشد و در حیف با خدای حقیقی چگونه راست خواهد بود بنا بر جزو ولا وطیب باک و بیت
در بیت این بزرگ مصرع است و معنی را او بالجمله بزرگی و بختیاری از طرز مانده بود و لشت و خاک آنحضرت
مید جمشید آنچه بزرگان تجربه آموز سعی کرده و نظر داشته و بدست آرند این پرورش یافته نظر ایزدی باد و بی
توجهی در مرتبه میسر بود و بهر دانش و حکمتی که آموختگان و ورزش کنندگان را به دشواری فراهم رسد این
مظهر عواطف مغفرت را باتامل نگرد دست میداد حکمت با نوار این نور باهره سلطنت و خلافت و حشم
امید روزگار روشن ساخت و سر آمد کاهت طبع و متانت این نور به ورد آگهی ثناخوان بود و تا هنگام
ظهور خلافت و مظاهر متنوعه محتجب و مختفی بود همواره در بیج حصن معنوی حرز آلهی از وجهت [illegible]
ایمن زیست میکرد عزیمت حضرت جهانبانی جنت آشیانی از بهسود بر سر قبایل افغان که کمکیان فتنه میرزا کامران
بود و فرار او بهندوستان چون در موضع بهسود موسم زمستان با خر رسید و مقولت سرما با نتها پیوست
معلوم شد که میرزا کامران با معدودی در قبایل افغانان بسر می برد اکثر امرا بر این شدند که اکنون میرزا را قوت
مقاومت و قدرت منازعت نمانده مبادا دولت آنست که جمعی از مخلصان درگاه و جانسپاری کاردان که در آن
عنان مرحمت بصوب کابل معطوف سازند و فرقه از دور شبان لب و قرب معروض میداشتند که چون هوا رو
باعتدال نهاده اگر رایات نصرت ارتفاع نهضت نماید و قبایل افغانان تاخت و تاراج رود بهتر است مصلحت
وقت خواهد بود و تا این گروه بد اندیش که سرمایه فتنه و فساد اند تنبیه بر حال نیابند بصوب کابل توجه فرمودن از
صلاح اقبال دور است هم میرزا کامران که در طوایف پنهان میگردد و اسباب فتنه را آماده میسازد در بیت
می افکند و هم بیخ آشوب مبانی فتنه دیگر برکنده می آید حضرت جهانبانی رای اینانی قوی تر نموده این شق را
بر مرحمت رجحان داده مبدر رفع فتح و نصرت سوار سمند دولت و اقبال شدند که ناگهان بر سر ارباب ضلال ریخته
غبار را دمار بر مفارق بعد انداخته شد جمعی از بهادران مشهور و تیغ گزاران جرار مثل محمد خان جلایر و سلطان محمد
و شیخ بهلول [illegible] سلطان [illegible] میرزا مقرر فرمودند که [illegible] و در آن شب [illegible]
در آن شب راه دور بود [illegible] خشم و حشم در میان راه فرود آمدند و سحرگاه [illegible]
چون قبایل جابجا پراکنده فرود آمده بودند معلوم نشد که میرزا کامران [illegible]
[illegible] از احوال میرزا [illegible]

غزنین که میرزا در آنجا بودن داد با یکی از رسیده است مینمایند که چه میگویند میرزا در قبیله است و من
سرگرده مردم در اول صبح صادق چشروان بر کب دولت بنواحی این قبیله رسیده تاخت و تاراج پرداختند
و جمعی کثیر را بجنت آباد عدم فرستادند و زن و فرزند آن قوم فتنه نهاد را اسیر کردند و در خیمه که میرزا بخواب
رفته بود چندی از بهادران در آمدند و شاه قلیخان از اهل عیان آمنی است که در آمدند و آن خیمه مردم بود
دو کس دیدند خیمه بوده اند یکی بدست افتاد و دیگری بقصد استمام خود را بیرون انداخت عمر را تیغ در پرده داری
آمد و ظاهر شد که بدست افتاده سنگ طوکیت که میرزا را با او رابطه نظری بود و میرزا برار رفته بود و چندی از
افغانان او باش مثل شیخ یوسف کردند و ملک سنگ و چندی دیگر بجنگ ایستادند و بکک بدوی بر روی کار
خود کرده رو بگریز نهادند و اسباب و اموال بدست اولیای دولت افتاده بشیر از آنکه رایات اقبال بر سید
منتی چنین دوی داده و میرزا بجود و فرار بوده آنکه ذره نداده متوجه هندوستان شده و جمعی جانطرف از آنها در
و تنبیه ارباب عصیان فراغ یافت عجایب ایزدی بختی غریب که حمله فتوحات توانند شد و سر آمد آوازه
طغرایی ودستگام مراجعت نموده بمنزل بهسود ورود اقبال فرمودند و چون متحقق است که میرزا کجایی کم سر آوار
تا بستان توانند بود بر آمده متوجه هندوستان شده است حضرت جهانبانی از آن منزل السعادت کوچ فرموده
بباغ صفا که بهار جمن آرایش طرب افزای جوانان و صفای بخش نگارستان بوقلمون بود کلفت نرم افروز جاه و جلال
گشتند و چون ایام شکوفه بود و آغاز کوکبه بهار و طراوت خیابان و اطراف جویبار ازکهت فضای چمن از
مخمور شاه زار السرکرد و بگه ملتقی اند را برار الملک کابل رسانیدند که آن شکوفه بهارستان اقبال یعنی
حضرت شاهنشاهی را بنقاب محذرات تتق عصمت و مطهرات سرادق عفت بحضور اقدس آورند با کوکبه بهره
جامع نوبهار و مطالع صحایف گلزار سراپرده نقش بند از محرم گشته بهاشت مشاهده دهند در اندک فرصتی حضرت
رفیع الدرجات محفوف حضور و سرور ورود سعادت فرمودند و آنحضرت شکر مواهب نامتناهی که مستجلب مزید
نعم منعم حقیقی است بجای آورده و بعد از دیدن اسباط و افراد شوق عنان توجه منعطف داشته در مسعودترین
ساعتی بدار الملک کابل نزول اجلال فرمودند توجه حضرت شاهنشاهی بغزنین و آن سرزمین را
بشرف نزول اجلال از تقاع آسمانی بخشیدن چون حضرت جهانبانی روز بروز
لائحه رشد و کار روائی از ناصیه اقبال حضرت شاهنشاهی در افروختی می دیدند و در خلال که زمان آسایش از کار
بود رای جهان آرای مرحمت الهام بالهام این اعتقاد فرمود که آن نوباوه چمن خلافت را بغا برای روزی چند از خود

جدائی تجویز فرمایند تا هم عیار ریزبکاری [illegible] کرشمه آید و هم فراخی حوصله سپهر وسعت معلوم یکسان شود و هم
در آداب فرمانروائی ورزش بهم رسد چه در هنگام صغر سن و آنگاه در ایام جدائی هر که را بتنهائی افسر خود
ساخته در جمیع اطوار سلوک بزرگانه نماید و بزرگی خود را منظور داشته بخردان و [illegible] طرایق صعوبت دولت
بسپرد و با اتصال معنوی اکتفا نموده از دوری صوری ملال خاطر نیابد هر آینه آن ذات بدیع گوهر کیمیای
خلافت تواند بود و چون جلایل مهمات [illegible] از توجه شاهنشاه مظنون بل متیقن بود در اوایل سال نهصد و پنجاه و نه
هلالی حضرت شاهنشاهی را بدولت و سعادت بغزنین فرستادند که خان و خواجه جلال الدین محمود تمام ملازمان
میرزا هندال در پرورش محمود [illegible] دولت اهتمام بودند سررشته سرانجام جمیع مهمات صوری برای
رزین خواجه مفوض بود در مدت [illegible] گاهی [illegible] و گاهی گذرانیدند و چون [illegible] مرتبت معنی از ناصیه اقبال
ظاهر و لایح بود همواره اعمال پسندیده و خصال ستوده که درین سن [illegible] از سال خوردان جهان دیده بدیده
از آن جوان بخت فرخنده طالع بظهور می آمد و پیوسته [illegible] از حق پرستی کرده [illegible] و همواره
اوراقی پراگنده دلان سلسله صورت توجه عالی میگماشتند و پیوسته در اکثر جاهای طائفه که در کوهستان
تجرید بسر [illegible] در تهذیب اخلاق و شناخت [illegible] در راه فقر و فنا [illegible]
و از راحت و الم و مدح و ذم اهل عالم [illegible] معامله خود را با یکتای بیهمتا درست کرده [illegible]
و در غزنین در آن زمان [illegible] مجذوبان حق [illegible] مستغرق بحر شهود و دوام محو استغراق بوده [illegible]
عزلت و زاویه خمول بسر می برد [illegible] بدیدن او توجه میفرمودند و آن راست بین [illegible]
معنی از سر اطلاع [illegible] مطالعه نموده [illegible]
علوم [illegible] حضرت جهانبانی
[illegible] حضرت جهانبانی [illegible]
در کابل انتظام بخش مهمات بودند و اوقات گرامی را تقسیم و توزیع فرموده لمحه از روز و شب عاطل و معطل
مصروف نمیساختند و با وجود داد بخشی و دلجوئی [illegible] و سایر کارهای سلطنت بملاحظه مزید شوق و
[illegible] زیر توجه داشتند روزی [illegible] که [illegible] از مراتع [illegible] کابل [illegible]
سوار شده بودند [illegible] آنحضرت [illegible]
از جنب [illegible] از روی [illegible] حضرت شاهنشاهی [illegible]

آن قدسی

آن قدسی نژاد که جمع سعادات در وجودش تعبیه نموده اند عنصر قدسی آنحضرت را کمال صحت و عافیت ارزانی شد

نهضت موکب مقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی به بنگش و تادیب افغانان و لوای عزیمت برافراختن بهندوستان
و بدست آوردن میرزا کامران و در جنب آن کابل و دیگر سوانح [illegible] سال نهصد و پنجاه و نه

که روی نمود

حضرت جهانبانی [illegible] بنگش [illegible] مصمم گشت که آنجا [illegible] کابل قشلاق است و ضمیر این نهضت تنبیه
سرکشان آنجا [illegible] از مطلع ضمیر جهانگشای بود و جهت [illegible] موجبات
غیبی مظهر کرامات [illegible] حضرت شاهنشاهی را درین یورش [illegible] دولت افزای [illegible] ساخته [illegible]
بنگش نهضت فرمودند و طوایف افغانان متمرد تنبیه [illegible] و احوال و اسباب [illegible] سپاه نصرت
اقران افتاد و اول قبیله که [illegible] عبدالرحمان و افغانان [illegible] بود فتح شاه
افغان که از حمق و نادانی [illegible] در ظلال [illegible] بود و از صدمات افواج قاهره پادشاهی
فرار نموده با جمعیت خود [illegible] که از جلال آباد متوجه موکب عالی بودند دچار شد جمیع اموال
و اسباب او [illegible] کشته [illegible] زده [illegible] تاراج [illegible]
سلطان آدم گکهر سردار گکران بود عرضه داشت او را آورده شرف [illegible] عزت یافته مضمون آنکه [illegible]
[illegible] سرگردان [illegible] آمده است [illegible] درست [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] در زمان سلطان زین الدین [illegible] ملک [illegible] غزنین [illegible] کابل [illegible]
[illegible]
کلانتر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] سلطان آدم [illegible]
رسیده و [illegible]
آدم گکهر [illegible] میرزا کامران بود [illegible]

چون نامهای پادشاهان گذرانیدن محرر این مجموعه هوشمندی ابوالفضل که مباشر تسوید واقعات این دودمان گرامیست
چون همت او بر شرح احوال و نشر اخبار دولت برای حضرت شاهنشاهی بسته و از جهت سرائر آنچه بیان این
داستان گرامی از آدم تا این دم که عهد دولت ابد طلعت اعلیحضرت است علیه این دودمان خلافت طراز می آورد
ناکامی میرزا کامران و نزول مکافات پاداش او از کردار خودش ناگزیرست اگرچه این شگرف نامه را پایه ازان
بلندترست که امثال این امور دران اندراج یابد اما برای سرانجام سخن در نشیب و فراز آن شدن ناگزیر
سخن آرایست بر مسامع مستمعان این سوانح عینی که هر یک ازان واعظ مسافر و تنبیه پوشیده نماند که
چون میرزا کامران دران نخچیرگاه که در پیش بلاغ شکست یافته بهزاران مکر و حیله خود را از دست تیغ ارادت
صوفی منشی خلاص ساخته بدر رفت دیگر بخود قرار بودن نداد و از تباهی خرد که نتیجه حق ناشناسیست و باوجود
چندین ادبار که هر یک بادیست همراه سعادت تواند بود خود را ملازمت چنین خدیو مهربان بخشش پیشه
و درین هنگام که بایستی کردن ندامت دشمنانه بر چهره احوال نشست و وسیله عجز و خجالت خود را استوار نمی
مرزوق ساخته تدارک تقصیرات نموده از نخجیرگاه متوجه بدخشان شد که پیش سلیمان میرزا شتر خان
که مکوران نعمت … از باده غفلت و سرجوش غرور آشفته دماغ بود رفته کومک از او با رخود آورد سبحان الله
چه غفلتست که بدبختی جانب خود رجوع کرده که کار چنین دولت بزرگوار تباه سازد خوار بیمار کجا خود قرار داده
پیش آورده خواهد که بمددگاری او باد دولت خود ستیزه کاری نماید کوتاهی سخن آنکه اندیشهای نادرست
میرزا ناکار سید و ادای رسالت نمود سلیمان انجاح مرام میرزا را از حوصله خویش افزون دانسته مدارای پیش
گرفت و جزوی خرجی مصحوب او روان ساخت و قرار داده که در همانجا خود بوده انتظار برند که کومک از دنبال
میفرستم و خزینه قلیمی میکنم هنوز فرستاده پیش میرزا نرسیده بود که علامه … پیش سلیمان میرزا گرد
بود از درازی سخن که کوتهی ازان لایق چون میرزا … رسید … خود آن وارفتن و مولانا عبد السلطان
بوری و جمعی از امرا را استقبال فرستاد و برونقی که لایق دشمنان و سگان درگاه نباشد میرزای ناعاقبت
اندیش آن وضع برگرده افغانان زاده دریافت همراهان میرزا بابا جوجک بود ملا نعمانی و بابا سعید قلیچان و شاه
بداغ و عاشاه و جمعی قلیخان و صالح دیوانه و حاجی یوسف و علامه … بابش عالیخان و ابدال گرد
جمعی دیگر از ادبار یافتهای روزگار که نامهای ایشان نابرده به و چون گرداب … بلخستان و …
در جواب گفت بعاقبت وخیم … هرچه … نتیجه اعمال ایشان بود میرزا …

آزرده بود میرزا لشکر دی و چون سلیمان خاطر از مهات بخاطر جمع کرده بجانب … میرزا را که چشم
نگاه میداشتند و پیوسته اظهار رخصت میکردند و صورت نمی بست تا بوجه امید نادرست همراه او فرستاد
باندیشه آنکه در یکی از قلاع حصینه بدخشان متحصن سازد و میرزا از کومک مایوس و از رخصت نا امید
که حال صعبت اندیشه کرد چنین بخود قرار داد و چوبک خان را که از معتمدان میرزا بود پیش راجه کهلور که در دوازده کروهی
با چواره بود فرستاده در استخلاص و استعانت زد و او فرستاده را نشان آنجا پیش آمده نشانی میرزا را
داد که روزی که سلیمان از آب چواره میرزا در خانه خود یوسف آقا بیکی را که … بیل‌سعید قرار داد که
تا زمان دراز چیزی میخوانده باش تا مردم دانند که میرزا در خواب است و خود تغییر لباس داده برقع بر روی افکنده از
طرف سراپرده بیرون رفت بجایی قرار داد شتافت و راجه او را با آیین لایق دید و چون خبر آمدن آن کج فطرت
شنید پیش راجه کهلور که دران نواحی بزرگترین محال بود فرستاد و او نیز بواسطه هراس از دشمنان خود
میرزا را بر قبه داده بجانب جمو روانه ساخت و راجه جمو از دوراندیشی زمین دارانه میرزا را نگذاشت که
توجه نماید در آنجا میرزا سراسیمه سرگردان متوجه ولایت ماکوت شد و نزدیک بود که آنجا گرفتار گردد بار دیگر تغییر وضع
کرده در لباس زنان همراهی افغانی که از اجلاب بود بجانب کابل روانه شده و بانه‌شهای صوب سلطان آدم
گکر را دیده که شاید اینجا عنایت را نجود متعلق ساخته کار تاهمی از پیش برده را و دو دولتخواهی درگاه را نگاه داشته
عطا نیف اکمل میرزا از پیش خود نگاهداشت و عرضه داشت بدرگاه معلی فرستاد و میرزا نیز چون علامات نومیدی از
جهت احوال این الوس شاهده نمود ناگزیر براه گریز شتافته از راه احتیاط عرضه داشتی چنانچه اکوادش یافت
ارسال داشت و هرچند میرزا اینها را گشته که شاید که از ادفته اکبری باخود متعلق سازد هر وقت سبب از
جدر وشن بخاطر ش آمیده بود که مفری نه است و نیز از عواقب این قوم دور و امانده خویش جز یقین راه گوار
میدانست با چار همت بر جهر راهی این گروه بسته روزگار میگذرانید و سعادت دولتی را که تائید ایزدی است ابنای
دهر رحامت آگهی نگاهبان دماند بدخواه تیره رای هر اندیشه تباه کرد حق او نمانده خاسر و خایب شده در نگال
ابر فرو مانده و هرچه آن را سود خود داندیشید زیان چند و مصداق اینحال احوال میرزا کامران است چنانچه مجملاً گزارش
یافت و چون ادهم سلطان آدم حقیقت حال بموقف عرض رسانید یورش هندوستان تا ولایت گکران مصمم شد
و خواجه جلال الدین محمود که اسن وکیل مت ولایت کابل فرستاده خود موکب اقبال نهضت فرمودند و جمعیت شاهنشاهی
را برای تمشیت مهمات صوری و معنوی و حسیت دینی و دنیوی همراه موکب اقبال گرفته و کرغزنی بر میان بسته بودند که

میرزا کامران را بانجام رسانند و عالم را از شور و شر او ایمن سازند و چون اعلام نصرت اعتصام کوچ کرده بسند رسید
قاضی حامد را که قاضی اردوی ظفر قرین بود پیش سلطان آدم فرستادند که با پایه قدر او را بادراک بساط بوس سربلند
گردانند و میرزا را نیز نصایح و مواعظ فرموده اند که زنگ خلاف و نفاق را از آیینهٔ دل او بزدایند خاطرنشان سازند
بعد از آنکه رایات اقبال از آب سند عبور فرموده اثری از سلطان آدم بظهور نرسید چنانکه اندیشهای ناصواب
ناصواب بر اوین خاطر او گشت آنحضرت شیخان را پیش او فرستادند که سبحان و الا وزیر را ملتمس نموده پیشتر
آورد میرزا را نیز همین چنین که راه سعادت بوده بکمال صلاح برنیامد از جهت حال او پیش مرده خطاب ایراد
سر و حق دارد سخنان رفته کار نامه دانش خود ظهور آورده بعد از چندی وفات سلطان آدم میرزا را همراه خود
گرفته در نوحی بر باله بدولت زمین بوس شرف اعتبار یافت آنحضرت بر آن زنده داشته اعمار آرای عزت شدند
و میرزا کامران با وجود چندین جرایم که هر یک مستوجب عقوبت عظمی توانند بود مشمول انواع الطاف شده امرای دولت
و دولتخواهان خیراندیش بموقف عرض رسانیده اند که اگرچه رأفت و عاطفت حضرت سبحانی و عظمت علیا بعفو و الا
همین تقاضا میکند که گناهان در درگاه معلا طلبان عفو بوشند اما عاقبت اندیشی در کار و نمودن حزم مقتضی آنست که
سبزه کار مردم آزار را سزای اعمال رسانند تا گرد شرارت او از چهرهٔ سلامت عالمیان زدوده شود و شایسته
دورانه شی و دور بینی آنست که آسایش ظاهری بکار اگر بدخواه باشد بر آسایش چندین خلایق که از بدو دولتخواهی
اختصاص داشته اند برگزینند اگرچه خاطر گشته و انه مال و جاه سینه ایشان را نقش ظالمی از کف جانه عالم نموده
دیوار مملکت را چه اختلال خوهد داد چون آن صلاح هزاران کار منوط باشد همانا آیینه محو ساختن این ضرر سلطان
مطابق رضای ایزدی و مراتب نظام کل خواهد بود آنقدر کوفان بغفلت و طغیان فرو نشسته است که امید بهبود
باز بکمال او برده ختم کرده تا گرد الکار رند کار را از اندازه گذشته و طاقتها طاق شده لایق بحال او و خلایق
آنست که او را بسلوک عدم باید ساخت تا خلق خدا از هزار گونه بلا نجات یابند و نامه اعمال او سیاه تر
نگردد چه هر چند میگذرد که از آشوب این شریر نفس فتنه سرشت احوال خلایق در معرض نهب و غارت و صدمات
آمده و عرض و ناموس عالمیان بباد رفته و جان چندین مردم خاک هلاک گشته و جوهر اخلاص که زیور اعناق
زمره خواص است در غبار آشوب ناپدید شده اکنون صلاح وقت که همین کسی را از حیات بال این عقوبات
خلاص بخشیده خلایق را در ظل دولت آسایش بخشند حضرت جهانبانی نظر بر حکمت سبب آن اب انداخته از این
امر اقدام منع فرمودند که آن صبح جهان آرا با وجود قدرت کامله خیال بشری را اتفاق آید اگرچه منتی بر رغمی

مصلحت است و با اینهمه بار دیگر مبنی اطاع حضرت سبحانی فردوس مکانی منظور نظر حقیقت بین بوده قرار بر
این کتاب ادمی بسیاد امرا باز از انجا که انواع خونریزی و فتنه انگیزی از ان سفاک بی باک دیده بودند مکرر در
مقتضی خود اهتمام و اجتهاد نموده و در این باب استغفار کرده بتعجیلات مقتضیات تحمل محضر نامها که کار برین دولت
و اعاظم ملک و ملت مرتب ساخته بنظر اقدس در آوردند حضرت جهانبانی آن را پیش میرزا کامران فرستادند میرزا چون
نامه اعمال و محضر مکافات اعمال خود را مطالعه نمود که فرستاده که این آدم کامروز بر قتل من محضر کرده اند همین ایشان
مرا این روز رسانیده اند حضرت را رقت مهربانی کرده آمده و گفته اند که با هجوم عامه و جمهور اجناس و اعیان دولت
دوام حکم بر خونریزی او و مانند هر چند مدتی بگریبان تامل و تفکر داشتند عاقبت الامر بجهت مصلحت جمهور انام در حق او
حکم خاص واقع شود و او را از نظر انداختند و بجهت این کار علاء دوست مارکلو و سید محمد و غلام علی شش انگشت
مامور شدند انها بخیمه میرزا در آمدند میرزا تصور کرد که بقصد کشتن او می آیند در ساعت مضطرب گشته در تکاپو و مجادلت
گفت میرزا آهسته باشید حکم بر قتل نشده اضطراب از برای چیست بر نقشهای میل که نمانی بیش نیست بجلادت و
جمعی مکرر را نام مبنا ساخته بودند بچشم خود آن مکافات را ببینند میرزا که این سخن شنید حکم آنحضرت را بجز
قبول کرده در از کشیده تا آنکه میل کشیدند و هر دو چشم میرزا کرده باز دل قصه برگشتاده بود نه از جنس معزول
ساختند و این گفتار فرمان بر جهت احتیاط نیشتر هم نیشتر زدند میرزا شکر آنکه جا بخشی ام آنحضرت از عطوفت
ذات رضا فرموده نیشتر روا نشدند و با تحمل طبعه همراه افزای بر زبان حقیقت ترجمان گذرانیدند و این قصه در
اواخر سنه و نهصد بوقوع آمد خواجه مومن ترکخودی تاریخ این قضیه را نیشتر یافته بود و میرزا اهتمام روز رسیدن
سخنان فرستادند که محو اسم همراه با کر داده و همراه پیش که تواضع سلوک را برای خدمت مرا از حضرت التماس
کنید آنحضرت همان لحظه ملتمس میرزا مبذول داشته روانه خدمت ساختند و میرزا کمال توجهی که با او داشت
دستهای او را گرفته بر چشم نابینای خود نهاد و این بیت خواند نظم هر چند که چشم رفته بر ده
گشته است ∴ بینایی چشم که بی لوی تو دیده است ∴ و حضرت جهانبانی بعد از این لحظه توجه اقدس بر آن گره
زمره همراه خانوکه که لشکر کرده بودند معروف داشتند و آن سعادتمان که کشش کردن طاق را از
قلاده اطاعت عاطل داشته بهادران نصرت شعار کار زار کرده بر برانه عدم آواره گشتند و از عاطفت اقبال
خواجه قاسم مهدی و چندی دیگر سایه سعادت سربلندی یافتند و چون خاطر از قضیه جمع شد از پیش کشمیر که
سالها تمکن خاطر اشراق تو بر بود مصمم گشته در امر مصلحت وقت میدیدند و کاه و زمان آن تشبیه دادند در منکر

سخنان میگفتند که شاید خاطر اقدس ازین یورش باز آید در توقف که از استماع طنطنهٔ عساکر اقبال همچو دود
در ممالک [illegible] پدید آمده میرزا سلیمان باستعداد فراوان متوجه [illegible] و از طرف [illegible]
جنگ چنانچه باید عمل ننمود از شنیدن لشکر افغانان نزدیک رسیده او را که اندیشه نقض [illegible]
چه مناسب شد که شاید کار برگشته و در صورت اگر افغانان تیره رای در استحکام نمایند کار کجا
می انجامد لایق دولت آنست که از اندیشهٔ این یورش بگذرند و چون اهل نفاق از میان ما دور شده اند توجه
دار الملک کابل شده مهم اصل تهیهٔ جنگ نموده قدم همت در رکاب نصرت در آورده و خیر روی اقبال
روز افزون ما شگفته را از روزگار افغانان تیره بخت برآورند آنحضرت بعد از استماع این سخنان
امعان کوشش بر نگاشته و [illegible] کارندگان [illegible] نشستند حضرت شاهنشاهی را بجهت دار الملک
کابل با جمعی از اعیان دولت وداع نمودند و خود عنان عاطفت بجانب کشمیر معطوف داشته متوجه شدند که [illegible]
فرمایند [illegible] که [illegible] خود نظر میفرمایند اکثر ملازمان و جهانیان [illegible]
خود را که گشته متوجه کابل شده بودند در ملازمت حضرت غیر از اخلاص مرادی کسی نمانده از این [illegible]
از راه اخلاص [illegible] و [illegible] خاطر از طرف [illegible] گشت و جمعی از معتمدان [illegible]
که اهتمام تمام نموده مردم را بر [illegible] اگر [illegible] احتیاج شود بحکم موقوف [illegible] و درین [illegible] قرآن مجید
جستند قصهٔ یوسف صدیق بر آمده از رخصت [illegible] که در ملازمت بودند هر کدام در [illegible]
و تاملی داشتند خواجه حسین مروی بعرض رسانید که آنچه در باب کشمیر میگویند که [illegible]
بوده است و [illegible] نموده بصورت کابل توجه عالی [illegible] داشته شد و چون [illegible] دریای سند مخیم اقبال شد میرزا
کامران التماس سفر حجاز نمود و چون [illegible] میرزا مطلوب [illegible] جهان آرای بوده مرخص ساختند
شبی که رخصت [illegible] از انجا که بزرگان [illegible] و [illegible] با جمعی از [illegible]
از [illegible] میرزا [illegible] تعظیم و [illegible] احترام او [illegible] **نظم** کلاه [illegible]
ساید * که شاید همچو تو [illegible] بر [illegible] * [illegible] **نظم** [illegible]
از تو هر چه رسد جای منت است * [illegible] * [illegible]
دریابد که [illegible] آنحضرت که جهان مردی [illegible]
در زبان الهام بیان گذشت که عالم الاسرار [illegible] که این کار [illegible]

کامران [illegible] از شماتت دشمن بیشتر ازین شدی میرزا از خواب غفلت بیدار گشته [illegible] خود
و بعد از مراسم حسرت در یافت و در مقام [illegible] و شرمندگی در آمده از حاجی یوسف پرسید که
درینجا چه کس [illegible] حاضر [illegible] را نام برد که ترسی بیک سلطان و منعمخان و [illegible] بیک و خواجه حسین
مروی و میر عبد الحی و میر عبد الله و خضر بیک و عارف بیک یاران همه گواه باشید که از [illegible] خود
دانستمی در حینی [illegible] که آنحضرت [illegible] کحل کردمی اما [illegible] منست که مرا استحقاق هلاک بود
جان بخشی کرده رخصت سفر حجاز می یابم بر عقل و مروت آنحضرت هزار آفرین که جای آنم که هنوز تقصیر
و بد عهدی مرا مکافات نفرموده اند و بعد از آن [illegible] فرزندان خود پرداخته و آنحضرت [illegible]
و خویش خوی قبول نمودند و میرزا را مشمول عنایات بی پایان ساخته وداع نمودند چون قرار یافته بود که
در حضور رقت نکند خود را حفظ میکرد و حین که حضرت متوجه دولتخانه شدند میرزا [illegible] گریست
روز دیگر حکم شد که هر که از ملازمان میرزا همراه میرفته باشد منع نشود در [illegible] همراهی [illegible] اقدام
نمود تا آنکه لاف دوستی میزدند ترک آشنایی کردند چلمه کوکه که از کمال [illegible] و [illegible] حضرت شاهنشاهی
خطاب [illegible] عالم [illegible] صاحب [illegible] نمود چنانچه شرح آن در جای خود گفته آید
التماس نموده بود و در [illegible] حضرت [illegible] حضرت جهانبانی فرمودند که چلمه کوکه
همراه میرزا [illegible] باشد [illegible] و خود [illegible] خدمت درگاه و فرط عنایات [illegible]
بر [illegible] مقدم داشته معروض ساختند که لایق بحال خود چنان می بینم که در این روزهای [illegible] تیره
شبهای تنهایی در خدمت میرزا باشم آنحضرت که محک آدم شناسی و میزان [illegible] حرف
وفاداری او را [illegible] پسندیده نموده با وجود آنکه خدمت حضور او پسندیده بود رخصت دادند و آنچه از نقد
و جنس برای اخراجات سفر میرزا قرار یافته بود حواله او فرمودند [illegible] میرزا فرستادند و [illegible]
سفینه که داشت از [illegible] گشته [illegible] آمده [illegible]
که داشت [illegible] شد و میرزا از راه دریای سند به تته رفت و از آنجا بمقصد شتافته و
سعادت حج در یافت و در یازدهم ماه ذی حجه در منی سال نهصد و شصت و [illegible] اجابت دعوت
حق نموده [illegible] میرزا کامران [illegible] آمد اکنون [illegible] مقصود شتافته [illegible]
چون موضع بگرام که [illegible] دارد و مورد خیام نصرت شد [illegible] افغانان بدنهاد و [illegible]

ساخته بودند مقرر شد که قلعه را تعمیر نموده جمعی از دولتخواهان را گذاشته بجانب کابل نهضت نمایند
که سرانجام این قلعه مقدمهٔ فتح هندوستانست و همراهان که مشتاق کابل بودند متوجه شدند که بهیچوجه در
اینجا توقفی واقع شود حضرت جهانبانی توجهات بنا بر این گماشته در اندک فرصتی آن قلعهٔ سعادت
اساس را تعمیر فرمودند پهلوان دوست میر بر حکم عالی مرحله را بجمع اهل قسمت نمودند و فرودی حضرت
اتمام پذیرفت سکندر خان اوزبک را که درین وقت آن گذاشته خود به دولت و اقبال متوجه کابل شدند و اکثر
افغانان هجوم عظیم بر آن قلعه آوردند و سکندر خان داد مردانگی و قلعه داری داد و افغانان بی‌بهره و
برگشتند و چون اوایل شهر ذی‌الحجه کابل بفر قدوم پادشاهی رونق تازه یافت و مخدرات تتق
عصمت بشرف ملازمت اعلی زیارت مبارکباد بجا آوردند آنحضرت بر زبان اقدس راندند که ما در
آمدن و دیدن بیگه بگه‌گی خود رفت اما فضیلهٔ میرزا کامران مبارکباد و نداردکه بدست خود مقصد چشم
خود کرده ام دلهای دولتخواهان عطوفت شرف صدور یافت و چون اکثر حاشیه خان حاکم کاشغر
که پیوسته خدمت فرقت و مرادات بوده و در مراسم یکجهتی اهتمام داشت سوانح احوال او نوشته معروض گردانیدن
روان ساختند و درین ایام که آنحضرت بمهمات ملک و ملت اشتغال فرمودند و بلطف و قهر کار نظام عالم
ساخته در کار داوری رضای ایزدی اهتمام داشتند شب چهارشنبه پانزدهم جمادی‌الاول سنهٔ اثنی و ستین
و تسعمائه طالع قوس اختر معلا ماه جوجک بیگم فرزند گرامی متولد شد آنحضرت او را محمد حکیم نهادند
و چون بعضی تاریخ این مولود را ابوالمفاخر و بعضی ابوالفضائل یافته بودند هر دو کنیت آن فرزند مقرر شد
و ابواب نشاط و مسرت گشوده مراسم شکر ایزدی بجای آوردند و در همان نزدیکی از دودمان متعمدهٔ
عصمت خانش صبیه جوجوق میرزای خوارزمی فرزندی بوجود آمد نام او سلطان ابراهیم نهادند داور دولت
آهنگ عالم روشن عود نظم **بود بر قدر از آسمان کرم زادن** دو دولت هم نزدیک **توجه**
حضرت جهانبانی بجانب قندهار و مراجعت بدولت و اقبال در عنفوان زمستان این سال
بحث آنکه جمعی از فتنه‌انگیزان از جانب بیرام خان سخنان غیر واقع بموقف عرض حضرت جهانبانی
رسانیده بودند رخش عزیمت بقندهار را بر رخش نهضت هندوستان تقدیم فرمودند و متوجه قندهار شدند و حکومت کابل را
منعم خان اتالیق تفویض فرمودند و نور پرور داد آلهی قرة العین خلافت قوت الظهر جلالت حضرت
شاهزاده را در غزنین بمناسبت نزدیک سعادت از دولتها دور تسندند و کلا آنحضرت که متکفل مهمات غزنین بودند

بلوازم مهمانداری پرداخته مشغول شدند و چون رایات جلال از غزنین پیشتر نهضت فرمود آن نهال
حدیقهٔ اقبال مراجعت فرموده کابل را بقدوم مسرت بخش عشرت آباد ساختند و در وقت رسیدن بیرام خان که
خلعت سعادتش طراز ارادت داشت موکب گرامی پادشاهی از منزلهای عظمی واستهٔ ادبش را
بجای آورده و پایهٔ عملوا از اخلاص بار بر ساخته بود فرخی قندهار بموضع شور شرف زمین بوسی
بلندی یافت و تقبیل آنحضرت شد که در حق او آنچه گفته اند از حسد پرتوی نداشت و در ساعت مسعود
قندهار از موکب عالی رونق گرفت جشنهای رنگین و بزمهای دلکش ترتیب یافت و در آن بزم ملازمان کام
دولت شاه ابوالمعالی و منعم خان و خضر خواجه خان و محمد علی خان میر خلیفه و اسمعیل زاولی و حیدر محمد آخته‌بیگی
و جمعی دیگر بودند و از اهل سعادت خواجه حسین مروی و مولانا عبدالباقی صدر و بعضی دیگر سعادت حضور داشتند
بیرام خان در آداب خدمتگاری و لوازم نیازمندی دقیقه فرو نگذاشت و تمام زمستان در قندهار بعیش و
عشرت گذشت و درین مدت آنچه بکار خاصه پادشاهی در کار بود همه را بیرام خان سرانجام
نموده منت بر جان خود می‌نهاد و جمع ملازمان درگاه را در منازل نوکران خود فراهم آورده
لوازم مهمانداری این مصاحبان منازل تفویض ساخته بود و همیشه حضرت جهانبانی در آن چند گاه
در ترتیب عقلا و ظرفهات صوری و معنوی بوده انتقاد میگرفتند و همواره بزم آرای جاهٔ عیش و عشرت
بجای مواضع دلکش بوده زاویهای درویشان و کلبهای صاحبان را با قدوم عقیدت می‌نمودند
و فراخور حالات بمقامات افاضات و استفاضات رو میدادند از آنجمله بکرات بصحبت مولانا زین الدین
محمود کمانگر که از بازماندگان سلسلهٔ عشق‌بازی بوده بود میرسیدند و کلمات قدسیه از طرفین مذکور میشد و ابیات
و اشارات بر حصول مهمات و مرادات ما حاجیه آنجا فرا میگرفتند و خواجه غازی که برسالت ایران
رفته بود پیشتر از قدوم موکب عالی با تحف و هدایا بقندهار آمده بخدمت عالی مشرف شده بود و از آنکه
منعمان محمد خان حاکم هرات بوده نیز با پیشکشهای گرامی او را کلانتر ملازمت نمود و بعرض عقیدت تقدیم کشیدن
در آورده مشمول جلایل العنایات شد و از برای مصلحت ملک و نشاط خاطر در نواحی شور اندام طرح شکار
قمرغه افگندند و آن شکارگاه دلخواه اولیای دولت آمد و تفاول بصید مرادات گرفتند و از قضایایی که ایام
که در قندهار سانح شد کشته شدن شیر علی بیگ بود بدست شاه ابوالمعالی و مجمل این قضیه آنکه در آن نزدیکی
شیر علی بیگ پدر حسن بیگ میر شکار در جهت از والی ایران شاه طهماسب آمده ملازمت کرده بود و ابوالمعالی

بدست باده تعرف و بیهوشی جام عزت و شجاعت خود شده و پای از دایره اعتدال بیرون نهاده
بر مستیها کردی و از آنجا که معتقد حسب اهل خروج و باغ عقیدت او را بر بنیان ساخته بودند او را
در مجلس حضرت جهانبانی بر علانیه میگفت که من این را نصیف را خواهم کشت و آنحضرت از روی خیر خواهی
که داشتند این را مطایبه پنداشته با آن التفات نمیفرمودند تا آنکه شبی آن بدمست باده تعصب قصد آن
بیگناه کرده خون آن بیگناه بخاک ریخت آنحضرت را بسیار ناخوش آمد لیکن علاقه خاص مجازی که
ساتر عیوب آنحضرت را از مجازات آن تباه کردار مقاعد ساخت و چون حسن اخلاص بیرامخان
بوضوح پیوسته بود نور جهانبانی روشن گشته که بر جاده اطاعت و نیکو بندگی ثابت قدم هستند اما آنکه
مکنون ضمیر انبساط بخش آن بود که منعم خان مرحمت شود و از آن اندیشه عنان گردانیده به بیرامخان حکم
داشتند و زمین داور را از خواجه معظم تغیر فرموده به بهادر خان برادر علیقلی خان عنایت فرمودند
چون خاطر جهانگشا از انتظام مهمات ملک فراغ یافت بعزیمت تسخیر هندوستان بدار الملک کابل
نهضت عالی فرمودند و بیرامخان رخصت یافت که سرانجام این یورش نموده زود ترین وقتی خود را
بموکب والا رساند و دولت بیگ و حاجی محمد سیستانی که همواره مردم را از ایشان گمان نفاق کرده اسباب
شورش فراهم می آوردند قرین رکاب دولت ساختند و نزدیک غزنین حضرت شاهنشاهی که در پرده
آگاهی بدولت و اقبال استقبال فرمودند و موکب دار قران السعدین انتظام یافت و محمد قلی برلاس و اکبر خان
و جمعی دیگر بشرف کورنش استسعاد یافتند و در اواخر سال نهصد و شصت و یک فضای دولت افزای
کابل بقدوم والای آن فرمانروای زمان سعادت بخشی یمن و آسمان گرفت و در آن ایام معلمان آتالیقی
حضرت شاهنشاهی پایه امتیاز بلند ساختند اگرچه نظر برسم عادت این نام بر آن سر نهادند اما در معنی آن سرا
طفل و دار به دانش آموزی دولت پیش آن مظهر عقل کل فرستادند و معلمان آداب شکر این عطیه عظمی
بجای آورده جشنی دلکش آراسته کرد و پیشکشهای لایق بنظر در آورده اسباب افتخار و اعتبار خود را انجام
داده در این سال الغ بیگ میرزا و سلطان از جانب فرمانروای ایران رسیده و تحف و هدایا بنظر اشرف
گذرانیده باعث مزید انبساط شد و آنحضرت پیوسته بلوازم داد و دهش پرداخته در سرانجام یورش هندوستان
بودند و در اثنای این اندیشه جهانگشای از درویشان که بولایت [illegible] جفت موزه بطریق
تحفه فرستاده بود حضرت جهانبانی فرمودند که ما از این موزه فتح هندوستان تفأل گرفتیم چه زبان عوام

کرکستان

کرکستان سر و خراسان سینه و هندوستان پا است فرمودند که این تفأل مثل آن تفألی که
حضرت صاحبقرانی فرموده بودند و آن چنین است که در آن سالی که از ماوراء النهر بفتح خراسان متوجه شده
بودند چون موکب منصور بماند خود رسید سنگی از ایام درویشی در آن قصبه بعضی [illegible] خرق عادات شهار
داشت حضرت صاحبقرانی به دیدن او توجه فرموده اند درویش سینه گوسفند از رسم ماحضر آورده پیش
آنحضرت گذاشته آنحضرت بطریق باب طرفت فرموده اند که ما از این سینه فتح خراسان تفأل گرفتیم
چه خراسان را سینه روی زمین گفته اند و در دم عید رمضان بود که بیرامخان شرف ملازمت استسعاد یافت و آنحضرت
بجهت مزید انبساط و فرط عنایتی که باو داشتند رسم عید را اعاده فرموده جشنی دلکش ترتیب
فرمودند و در این روز بهجت افروز که عیار جانبازان باد پا و تیراندازان [illegible] آن شهسوار میدان
اقبال نونهال بهارستان جاه و جلال یعنی حضرت شاهنشاهی [illegible] که زمانی از اسباب آبای خود را
مشق انداختن مشغول دارند و تیر دستی و تیراندازی خود را بظاهر [illegible] خاطر حضرت بوستان عالم
جهانبانی را [illegible] عقیدت خوانند [illegible] اول قبق را که [illegible] آن [illegible]
[illegible] عقده گوهری زرین را که [illegible] از وقوع این امر غرا از حاضران بارگاه عزت
برآمد امثال این امور در دیده ظاهر بین مع عاینه اثار آنکه [illegible] معنی [illegible] اسرار معنوی این خود
عالم می نمایند امثال این امور چه عجب آنکه [illegible] ظهور عجایب [illegible] چه قدر کار [illegible]
در باب تیغ اندازی حضرت شاهنشاهی قصیده مطبوع ترتیب داده و در جشن [illegible] بانیه [illegible]
قصیده ایست **نظم** عقده قبق بود خدنگ تو از گلک گره از [illegible] صورت [illegible]
امثال که اندیشه تسخیر هندوستان در خاطر اولیای دولت جلوه نمود و عرایض ارباب اخلاص از هندوستان آمد
و خبر گذشتن سلیمان و سایر هرج و مرج آن ممالک بمسامع عز و جلال رسید **مجملی از سوانح و حوادث**
هندوستان که در ایام هرج و مرج روی نمود [illegible]
همت وقایع نویس آنست که برسم اجمال احوال هندوستان گزارش نماید تا مخبر رسان [illegible]
منظور در [illegible] مجملا از احوال هندوستان آنکه چون بتاریخ یازدهم ربیع الاول نهصد و پنجاه و [illegible]
[illegible] ماه و سیزده روز شغل و سلطنت حکومت باستقلال کرده بعوام [illegible] سلیمان
[illegible] روز باتفاق امرای [illegible] سال و دو ماه و [illegible] روز [illegible] محمود [illegible]

در جنگ علاول خان برادر کلان خواص خان پرداخت او از غلامان شیرخان بود و با مایه قراری که در بت
و معروف کردن اموال مردم و اندوختنهای عالم را با دزدان و اسافل دادی در خواطر کرده عوام بولایت خود را
مشهور ساخته بود و چون مخالفت با آقای خود هر چند او باطل اندیشه بود [illegible] ارباب خلاف را که [illegible]
نرسیده و زمانه با طبقه نیازمان که اوایل انجانب داشتند و سرکرده آن مردم هیبت خان نیازی زده او را
انیز مردم مغلوب شده و در شعاب جبال کشمیر در کوهها کشته و شنطری و قات بنزاع طبقه ککران مشغول
بود و چون این طایفه از ملازمان این طبقه منقلب نبودند و نیز مردم از دو لخواهی این دودمان [illegible] نزد
کاری نساخت دوستی برایشان نیافت و بنای قلعه رهتاس که اساس آن شیرخان نهاده بود با تمام رسانید
و در میان جبال سوالک قال برکوه زده مامنی و بناهی اکفاشته قلعه با کموت بنا نهاد و زمانه دراز از
اوباش انواعی و معاشی خود متوجه شده و در قلعه گوالیار بسر میبرد اگرچه بار عیت سلوک [illegible] ما
را انجاب آزرده بود و مبتدا است بتاریخ بیست دوم ذی قعده نهصد و شصت سبب سعی قرحه که در کمال
اعضای سفلی از اصناف ماده حاده رزیه بود رخت هستی بربست و صحبت او فرو خان او را سلیمان
را انتزاع عدم فرستاده خود در حکومت زد و نام خود محمد عادل نهاد و داوب نظام خان که برادر شیرخان بود
بود از غرائب آنکه این نظام را الکس سه دختر بود بر کلو بسیو شوهران سه دختر به پایه ایالت رسیده
اتصال یافته سلیمان مذکور بود و سکندر سور و دیگری ابراهیم سور که احوال این دو بر سم اجمال مذکور
خواهد شد و همچو که از بدگوهی و بد اندیشی و سعایت در فراج رویهای جهان که متضمن احوال جهانبانان مناسبت
خوش می آمد مرتبه که آن خورش آن عیوب بدبنیادی و شرارت ذات را از نظر دور جهان می پوشید
از مایه او نه اطلاع علی رسیده بود و کمالات این ستم پیشه را که پوسته طعه لهو و لعب و تمتعات نفسانی پرداخته ازم حال
عالمیان غافل بود و نشو رشی در جهان پیدا آمده و سخن با نجا که اشته مجلی از احوال همو مذکور بیانی نهاد آب
کردن مناسب نمایه ای چه بای بدایع قدرت آلهی نظر دور اندازد و عبرت از احوال همو بر گیرد او انجام نه حرکت
و ند لب نداو حضرت بهره و نه از سیرت لطف جانکه انرد همچو او را انچه کمال معنوی که از دیده وری [illegible]
روزگار پوشیده بود بپایه ملیه رسانید با او بسط سزاوار این روزگار بدکار تری را کالات [illegible]
مرقافه کرانه قدر از آنجه دردیاری که از قصبات مزالت بود و از مردمان فرومایه ملک بود [illegible]
لب که در جاعه دهو بر که فروترین طایفه بقالان هندوستان اند خام در حیس [illegible] جهان بزرگ نیک [illegible]

فرو ختنی تا آنکه بلطایف الحیل خود را در سلک بقالان سرکار سلیمان که از احوال و کردارش وقوف داشت در آورد
و اینکار نامهای که در بت سلیمان خود ابتدا کوی و کار دزدان روستایش کرده بود داخل ملازمان گشت سلام را
در طبله انجی انظار هر دم نمودی که برای صاحب خود دولتخواهی میکنم و بسیار برای خود بازار افتد و جرائم و سیئات دعا
خود را از مال مظالم بصورت بی آراسته حات برای حج و اسباب مال سرانجام میداد و بدست خود و شب بر پای حج
میرد انجا بزرگان دین را بسیار خطاهای افتد چه این گروه فراوانی شغل چون بر پای احوال مردمند [illegible]
را چه برای راستی احوال عقبه و چه برای بزرگی بر کاران دیگر در پیش خود جای پیشه شدند اگرچه عهدی از بار خود
که بوسیله بخر انها قصه عرض ناموس مردم نیک اخلاص و دولتخواه نشو و امار بطایفه ظاهرآرای جواب ظاهر اوقات را
دریافته برای فایده خود و بحرب زبانه قصه دولتخواهان می نمایند و این طبقه علیه احیانا اگر بواسطه افزونی مشاغل
عمده غافل شده تفکری این بدنهادان بدولتخواهان بیگمان شده در انهدام اساس و مال خود میکوشند و بالجمله
این بد نهاد باندک فرصتی از کمان غلطهای در خاطر سلیمان جای گرفت و در اکثر مهمات ملکی و مالی دخل پیدا کرد
و چون پیمانه عمر سلیمان پر شد و نوبت ریاست به کاردان هندوستان مبارز خان مذکور که سلیمان
بود قرار گرفت این مرد انچه از کار جهان یافته جمع کار خانه حکومت در پیش خود گرفته بامارت عظمی رسید و از
مبارز خان که بعدلی اشتهار دارد و خرامی مانند لعب و غول بود او وسیله از پیش خود گرفت و در دوره جهانداری
فرائی شیرخان و سلیمان و قلیخانه انها را بدست آورد و در روز برآکنده ساختن اندوختهای انها همیشه باد دست
دراز زرینه های ایشت فطرت معامله نافهم او را پرستش نموده در رواج کار او سعی میکردند روزی چند خطاب
سرکوفت برافراخت و لقب اسلام را اختیار بر خود بسته بعضی راجه بکرماجیت کلاه کج نهاد و از تهی مغزی
نام بزرگان بر خود بست و از دوراندیشی نام سلطنت بر خود اجرا نموده با مخالفان او محاربات عظیم کرد و از جرات
و جسارتی که داشت فیروز جنگ آمد و کارنامهای شگرف در نام اسلام بکار از و ظهور یافت و شجاعت و کار
سرکردن زبان زد مردم شد تا آنکه رفته رفته کار او بجایی کشید که روی جرات جلادت بکار خود کرد عالم را بسعی
شاهنشاهی آورد و چون ذات مقدس معیار جمیع سنگ ذاتها و به نهاد و اهنت عیار این قلب کرفته آمد و با نوار
عدل جهان افروز ظلمت وجود او فرو نشست چنانچه بجای خود گزارش خواهد یافت و چون از جزا بکار احوال
حسران مال همو گفته آمد اکنون بشرح تتمه احوال هندوستان می پردازد که چون مهمات خلق مبارز خان قرار
قرار یافت کار هندوستان از آنچه بود بیشتر مختل شد الحق این هنر و پسر در انتظام اسباب روزگار سلطنه بروافی

داشتند حیف که در عوام نگی و کافر نعمتی زندگانی خود را بدرود کردند اگر این دو کس از ملازمان قدیمه قبل از حضرت
شاهنشاهی بوده خدمت بارگاه معلی سپهر منوض شده و استحکام سرحد به پسر او نامزد می بود هر آینه منزل مرام
خیر داشته بوسیله خدمات شایسته زندگانی که بزرگان دانش آن را حیات شمارند یافتندی این بی کاران از
احتیج کار فرمای ایستی در ریاست عامه که کهن عوام بکار بدست آمده و دانایان کارشناس از تنخ جنایز ایشان گذر
مردان داشته چهان چهان افزون نثار رعیانه و بالجمله چون سلیمان عدم خانه شتافت مبارز خان که حکومت
گرد که کسی نکشد و احمد خان سور زن سلیمان که ربایت پنجاب باهتمام او بوده مدعی فرمانروایی شد و خویشتن را
سکندر نام نهاد و محمد خان که قرابت قریب بشیرخان داشت و حاکم بنگاله بود سر بریاست عامه برافراخت
و ابراهیم خان سور او هم نسبت قرابت امالت هندوستان را در ملک شد و شجاعت خان که سجاولی خان در
عوام اشتهار داشت در مالوه سرخود سری علم کرده و او باش افاغنه باهم افتاده در شورش و آشوب بسیکندر
پنجاب فراهم آمده و قصد دار الخلافه اگره کرد و مبارز خان و ابراهیم خان نیز بهمین اراده برآمده آخر بره بازی همو
مبارز خان بشرق روی شتافت و نزدیک اگره میان اسکندر و ابراهیم جنگ در پیوست ابراهیم شکست یافته
نکوهیده جرار رفت و بعد او غازی خان سور که برولایت بیانه تسلط داشت بقلعه رفته متحصن شده و کار او سامان
نمیدید شد و از سنه نادر پای گنگ ستوره او در آمده و لشکر فراوان آورده متوجه است که شرق روی نهد و عیان
حکومت را از میان برداشته دعوی انفراد نماید در این هنگام طنطنه توجه رایات جهانگشای حضرت جهانبانی از تسخیر
هندوستان طنین آوازه شد تا تار خان و حبیب خان و جمعی کثیر را از امرای پنجاب تعیین نموده محمد خان عادل خان
قصد دفع مبارز خان و سایر مخالفان خود پیش گرفت با مبارز خان و همو در هر دو حسر گشته همه از جنین سر گشت
محاربه عظیم روی داد و قضا را محمد خان در گذشت و غرائب شیرخان و سلیمان بدست همو جاه داد و در شمعات
دستگاه ابتدای فرورفت و کارش از روی کار هر بالا گرفت و در میان او را با ابراهیم هم کرد و سایر ارباب خلاف
محاربات روی داده همه جا غالب آمده بادجود آنکه سواری اسب نمیدانست و همواره او را در چنده و فیل ارکه میبرد
برسیده جرأت جبارانه که داشت زر های مفت بدست افتاده را به بخاشی صرف میکرد و کارهای شگرف که در
اندیشه روز کار نگنجد از پیش میبرد و چون در حوالی اگره سکندر استقلال یافت کار بهار و بنگاله روا شد خضر خان
ولد محمد خان بجای پدر نشسته نام بزرگ بر خود بست و خود را سلطان جلال الدین لقب و بغی ساخته در نظام بنگاله
همکاشت و مبارز خان و همو بقصد بنگاله داشتند نظری از ادات رفع مخالفان خود استقلال نمودند و متصل

این سوانح که گرای یکیقلم کند در نهانی نه اجمال گذاشته معتبر و اجلی میرود نهضت موکب همایون حضرت
جهانبانی جنت آشیانی بتادیب کردنکشان و لوای عزیمت برافراختن بهندوستان و دیدن آمدن
میرزا کامران و مرحمت انکابل و دیگر سوانح رهمنوران بدایع آثار و مستمعان جلایل اخبار گوش هوش نگاه گیر
چون حقیقت هرج و مرج هندوستان و شور و شغب آن مرز و بوم از زبان رسی مرفوعه اخبار گزارش یافت طرز اسم گرای
حضرت جهانبانی جنت آشیانی را رسید بر دریش هندوستان که در نکاه ضمیر پیش آن با حصمیم قضیه بود پیش نهاد همت
عالی ساخته جمیع مخدرات تتق عصمت را در دار الملک کابل که آیت ایزدی سپرده و شاهزاده ابوالقاسم را
اکه میرزا محمد حکیم ساخته در خدمت گذاشتند و خدمات حراست و مهمات صوبه کابل برای رزین منعم خان تفویض
نموده در اواسط ذی الحجه الحرام نهصد و شصت و یک در ساعت مختار روز زمان منظور که حرکات افلاک آن اختیار نامند
و نظرات کواکب آن را مبادی گیرند عنان عزیمت و الا بصوب صواب ممالک هندوستان منعطف فرمودند
و آن نور پرور ایزدی یعنی حضرت شاهنشاهی که عمر عنفری آنحضرت در آن هنگام سعادت برای دوازده سال
هشتماه بود و عقل کامل آن بزرگ کونین از احاطه احصا افزون مقدمه جیش فتوحات صوری و معنوی ساختند
بادپای اقبال را جولان در آوردند و در روز توجه عالیه بدیوان لسان الغیب ترک تفال جستند چون امری عظیم از
پرده غیب و جلباب خفا ظهور میخواهد بشارت از عشق و آفاق سهرزان زبان طنیه آوازه میکرده از آنکه
شاه همت قدسی عبارت بر صفحه او که سرنوشت مینماید دولت خوانده شد عزم نامش فتح نمود بیت دولت
مرغ همایون طلب سایه او ٭ زانکه با زاغ و زغن شهپر همت نبود ٭ اگرچه خردمندان عالم معامله دان این کلام
حقیقت ترجمان را بر دولت و اقبال حضرت جهانبانی شایسته حمل نموده بهجت آرای محفل سعادت شدند
اما دوربینان بارگاه دانش مدلول این نظم بدیع را نوید خلافت کبری و مژده سلطنت عظمی حضرت شاهنشاهی دانسته
هر دو در آن علو طاير قدسی قامت افزودند و حضرت جهانبانی با عتصام بعروة الوثقی عنایات الهی
و استمساک بحبل المتین بشارات آسمانی نموده با آنکه از مردم کار سه هزار کس شیده معاینه سیاری
از جنود دنیمی که در شمار مهاسبان عقول تحمیه نهضت فرموده سرانجام خجسته احکام بعضی از مهمات پادشاهی
و سامان یراق خود رخصت یافته به ارادت اقبال کابل ماندند و حضرت جهانبانی از جلال آباد با این عزیمت کار دار
شده از آب گذشته و سلخ محرم الحرام نهصد و شصت و دو عرصه کرام معسکر خیام اقبال شد سکندر خان ازبک
که خدمات شایسته کرده بود مورد جلایل عنایات گشت و از روز منصب خانی امتیاز یافت و نجم سلطان الله

شنیدند که بنیاد بی‌شعوری مستور رایات نصرت شد و سه روز در بیرون منزل [illegible] مقام بود و در همین مرحله
عشرت آرای بیرامخان از کابل آمد و سعادت ملازمت یافت و در همانروز مبشران اقبال نوید دولت آوردند که تاتار
خان کاشی با لشکران هرات قلعه رهتاس متعین بود با وجود استعداد قلعه‌داری و استحکام قلعه [illegible] شنیدن
ارتفاع رایات نصرت بجد و دست و پای ثبات از جای داده فرار اختیار کرده است و آنحضرت نظر بشکوه جهانداری
قدیم و جد بزرگ سلطان آدم گکهر عاطفت فرستاده و او را بزمین بوس علیه اشارت فرمودند از آنجا که طالع بلند داشت
عذر زمین‌داری آورده عرضه داشت که با سکندر عهدی شده است و پسر را با لشکری تمام همراه خود برده اگر خود
زمین بوس دریابم نقض عهد کرده باشم و هم پسر را بیم هلاکت است اولیای دولت بموقف عرض رسانیدند که
مناسب آن می‌نماید که لشکر فیروزی اثر را حکم شود که او را [illegible] بنهضت فرمایند که خودسری چنین را
در میان گذاشته پیش خود از دور اندیشی دور است آنحضرت که معدن مروت و فتوت بودند که از قدیم باز سلسله او
عقیدت و اطاعت بوده و مجدد اخلاصی تازه نشسته چنانچه سابقا گزارش یافت بظهور آورده در خور [illegible] اولاد
دولت روزافزون عنایت [illegible] فرمودند که در طاعت و معذرت [illegible] و چون مراکب عالی سلطنت تمام در پای سند [illegible]
فرمود افغانان که در حدود رهتاس جمع شده بودند پریشان شده هر کدام خود را بجایی کشیدند و موکب عالی
اقبال متوجه شده هر روز جای دلکش سرزمینی نشاط بخش منزل می‌آمد و بلاد و قریات در ظل عدالت درآمده
آرامش و مسرت آسایش را می‌یافت و چون سخن باینجا رسید بهتر از سوانح اسامی بعضی همراهان نصرت اعتصام
که بعز نزول دولت و علو مراتب اختصاص داشتند نوشته می‌شود بیرامخان شاه ابو المعالی خضر خواجه خان [illegible]
سکندر خان خضر خان هزاره عبدالله خان اوزبک مرزا عبدالله مغل [illegible] بیگ علیقلیخان شیبانی
محمدقلیخان برلاس خواجه معظم علیقلیخان اندرابی حیدر محمد آخته بیگی بابوس بیگ اسمعیل دولدی [illegible]
مرزا نجات محمد خان جلایر سلطان حسین خان [illegible] سلطان [illegible]
علیخان [illegible] بیگ [illegible] سلطان [illegible] بیگ محمد آخته بیگی خواجه بابشاه مرزا قلی [illegible] خواجه [illegible]
خواجه عبدالله میرمعین میرغنی شاه فخرالدین میرحسن [illegible] خواجه حسن [illegible] میر عبدالحی میر عبدالله
قانونچی [illegible] بیگ عارف بیگ خواجه عبدالصمد میرسید علی ملا عبدالقادر ملا الیاس اردبیلی شیخ
ابوالقاسم جرجانی مولانا عبدالباقی [illegible] خواجه عبدالمجید [illegible] قاسم
[illegible] خواجه عطاءالله دیوان بیوتات خواجه ابوالقاسم شهاب الدین احمد خان [illegible] خان [illegible]

خواجه معین الدین محمود ملک مختار و چون موکب جهان آرای بکوه و قصبه سعادت پیوند کلانور رسید شهاب الدین
احمد خان و اشرف خان و فرحت خان را بلاهور فرستادند که روش [illegible] بر وجوه [illegible] را انجام ولایت
بخشند و متوطنان آن شهر معظم را از آشوب ارباب فتنه و فساد و منشور نجات جاوید [illegible] و بیرامخان
و تردی بیگ خان و اسکندر خان و خضر خواجه خان هزاره و اسمعیل بیگ دولدی و جمعی کثیر از بهادران
[illegible] که در قصبه [illegible] اقامت داشت رخصت فرمودند و خود بتایید اقبال متوجه لاهور شدند و اعیان
آن دیار بشرف استقبال استسعاد یافتند زبان شکر این نعمت جلیل و موهبت عظیم برگشودند [illegible]
فراخور رتبه و حالت بمراحم پادشاهی شرف اختصاص یافتند دوم ربیع الثانی این سال [illegible] فاخره لاهور که
در معنی سواد اعظم هندوستانست تجدد اورنگ دنیاپناهی فروغ آسمان یافت و طبقات انام و اصناف
خلایق از حوادث روزگار نجات ابدی یافتند بمقاصدی که عمری بآن همراه امید انتظار داشتند رسیدند و در اوایل
خبر آمد که [illegible] خان افغان جمعی انبوه از افغانان را متفق ساخته در دیپالپور [illegible]
حضرت جهانبانی شاه ابو المعالی و علیقلیخان اندرابی و محمد خان جلایر و جمعی دیگر از کمیت کارطلب را
بآن صوب فرستادند لشکر اقبال اثر بمخالفان رسیده معرکه محاربه را گرم ساخت و از طرفین [illegible]
لوازم نبرد تقدیم رسانیدند و کار بر [illegible] زاده ابو المعالی که بدستی [illegible]
بود که علیقلیخان و [illegible] تکیه بر اقبال روزافزون نموده در دلاوری [illegible]
تقدیم رسانیدند گروه متغلبه را شکست داده بسیاری را از آن جمع ادبار [illegible]
اولیای دولت فتح و فیروزی مراجعت نموده [illegible] سامان سخن آن میخواهد که مقصود را
اینجا گذاشته مجملی از احوال حضرت [illegible] که [illegible] بیرامخان [illegible]
نگار گردد و [illegible] متغلبان [illegible]
افغان اند [illegible] فرار اختیار نموده [illegible]
[illegible]
[illegible]
خود سوار شده عیال افغانان را تمام جمع کرده مصحوب [illegible]
اینچنین فتحی که مقدمه فتوحات بی‌اندازه تواند بود [illegible] از فیلان [illegible] و سایر نفایس و غنایم [illegible]

غرضه داشت خود بدرگاه جهان پناه حضرت جهانبانی فرستاد و شکرانه این نعمت که از الجای آورده از آنجا
روانه پیش شد چون بنواحی جلندر رسید افغانان که خیال اصلاح در دل داشتند و به جهت سازش که مابین
لشکر حضرت بودند پدید آمد اسباب و اموال نفیس خود را با نقد جان همراه برده و اندکی از آن سرگشت
آنست که نزدیک سکندر خان منهزمات پیش رفته با افغانان گریخته خود را رسانید بیرامخان صلاح در آن دیده که
نزدیک سکندر خان تحت اهتمامی بالتوخان را پیش بیرامخان فرستاد بهر نوعی که باشد رخصت حاصل کند بالتوخان
آمده پیغام گزاری نمود خواجه معظم سلطان در پیش آمده دشنامی چند داد بالتوخان نیز جوابهای
تلخ گفت خواجه شمشیر انداخت که بدست بالتوخان رسید چون این خبر بسامع علیه حضرت منشور قضیه لکارش
فرموده تمامی لشکر را حواله بهتر افضلخان نمودند او رفته شرایف کلمات و نصایح هوش افزای بادشاهی را
بمراسانیده بالتمه صلح و صلاح فراهم آورده و بیرامخان در جلندر طرح اقامت انداخت و هر کدام را
برگهای نواحی جداساخته جای تعیین نمود سکندر خان چون بیچاره ناامید گشت از آنجا رفته و حال
کرده پیشتر روانه شده و سهرند را بتصرف خود درآورده و اموال و اسباب فراوان بدست اولیا افتاد و درین ایام
تاتار خان و حبیب خان و مبارک خان و جمعی کثیر از لشکر افغان از دهلی رسیده آمدند سکندر خان بی‌بهره
بودن از اصلاح حال خود دانسته بجالندر آمده بیرامخان اصغی را امارت دولت خیال کرده برگشت که
بالستی پایان آب و مرد ملازم ساخته در حراست استحکام نمود و مار اخبر میکرد و بعد از گفتگوی بسیار امرا
عظام دست تصرف نقرات ابد بپیوند پادشاهی ده از جلندر پیشتر روان شدند چون کنده ها چو اره
اتفاق افتاد نزدیک محمد خان و اکثر مردم صلاح در گذشتن آب سیع عنیه دیدند چون موسم باران نزدیک
رسیده لاتی آنست که گذرها را استحکام داده توقف نماییم چون شتر نازابی بسری نمود و هوا را
باعتدال نهاد از آب بگذریم بیرامخان و جمعی از دوربینان عرصه اقبال گذشتن را مصلحت دانسته مقدمه بودند
از آنجا که فقیر آقو بیگی بابر محمد و محمد قاسم نیشابوری و دولت بیگ حیدر قلی بیگ سلطان بیرامخان از آب
عبور نموده نزدیک سکندر خان و سایر امرا از آب گذشتند و عساکر اقبال به چهار فوج منقسم شده قول بگذاشت
و اخلاص بیرامخان و خضر خان و سرداری برانغار بخضر خان هزاره مقرر شد و جرانغار نزدیک سکندر خان
قرار گرفت و سکندر خان با جمعی از بیرادستان جان نثار همراه او ملحق شد از آنجا که خاطر بهار جهان بر
آیین عدالت و سایر مرضیات آلهی مقصور بود کار منتسبان درگاه والا روز بروز در فتح و نصرت افزونی گرفت

افغانان که پای لشکر منصور و گذشتن ایشان از آب شنیده با لشکر فراوان از راه مسارعت رسیده آمدند
و نزدیک شام فریقین بهم رسیده داد مردانگی دادند و جنگ عظیم قایم شد و آتش جنگها دور بین لشکر فتح
نزدیک بجوی جلی جنگ را بخود قرار داده پای ثبات استحکام کرده بودند و همه جنگهای کارستان بر نبرد
مردانهای کار بردار بپا کردند تا آنکه شب درآمد بهادران رستم حمله هنوز از اطراف رفته تیر میزدند و از
اتفاقات حسنه که مقدمه فتح شد آن بود که در نواحی دهی که واقع بود خانهای بزرگ از شعله تاییدات ایزدی آتش
در آن ده که خانهایش از خس و خاشاک بود افتاده در معنی بهر اران چراغ در رهگذر دولت افروخته شد و
بخصیص پیوسته که این تاییده آلهی بوسیله مواجب خلاف شد و هر گاه لمعه اقبال درخشد آنچه اصحاب
نزاع بهبود خود دانسته عمل آورند سرمایه زیان آن گروه گردد القصه ازین روشنایی که طلیعه نصرت بود
دلاوران ظفر پیشه بر احوال مخالفان بواقعی اطلاع یافته از اطراف تختها تیرهای دلدوز جانستان بودند
و مخالفان از حال عساکر فیروز مند غافل بوده مشت در تاریکی می‌انداختند تا آنکه قریب به پاس از شب
گذشته بود که لشکر مخالف تاب مقاومت نیاورده سراسیمه فرار اختیار کردند و فتح عظیم روی نمود فیلی
و اسبان فراوان بدست اولیای دولت افتاد و نفایس غنایم باعث اخلاص گشته درگاه والا نمود
روز دیگر متوجه پیش شدند و فتح و نصرت در سهرند رفته طرح اقامت انداختند و علیقلی خان شیبانی را که از عقب
آمده ملحق شده بود پیشتر فرستادند و از عجایب آنکه چون خبر رسیدن تاتار خان با لشکران استعداد
تمام بکره ود با چواره بمسامع جلال رسید با جمعی از استعداد خطاب فرمودند که مسافت بسیار است
تا رسیدن ما در آن لشکر هرچه اراده الهی رفته باشد بظهور می‌آید پس همان شهر که پناه عقبه گیر باشد
هر روزه فتح و نصرت از عطاخانه آلهی امداد فرماییم در حال نهکام دست دعا بلند کرده کامیاب پیش
روان موکب عالی استحقاق فرمودند چند روز از این واقعه نگذشته بود که فتحنامه رسید و غنایم فراوان بدرگاه
آوردند چون اخبار رفت روز و عام آن روز فتح بود سجدات شکر فتاح غیبی بجای آورده دست داد
و داد خوش بر جهانیان گشادند چون سکندر بر سر گذشت آگاه شد با هشتاد هزار سوار با استعداد تمام
متوجه موکب عالی گشت بیرامخان از وفور عقل و شجاعت در سهرند ثبات پایی ورزیده لوازم قلعه داری
و ضوابط هوشیاری بتقدیم رسانیده عرایض متواتر بدرگاه والا ارسال داشت و استدعای توجه نمود خود
در آن هنگام عنفوان شباب آن یگانه آفاق از عارضه قولنج آزرده بود بجای خود آن جمع آرای خلافت

مینی حضرت شاهنشاهی را که همواره فتح و اقبال در رکاب دولت است تعیین فرمودند و همواره موکب اقبال
این خدیو جهان از احوال لاهور رفته بود که حضرت جهانبانی را صحت کامل روی داد و آنحضرت با دولت
و اقبال هم از جهت صورت جدائی و هم از روی احتیاط همعنان ظفر و نصرت سوار دولت و اقبال
شدند و برای حراست این ملک که انتظام بخش زمان و زمین بود مقرر فرمودند که فرحت خان شقدار
لاهور و مالوس بیگ فوجدار پنجاب و میرزا شاه سلطان و مهتر جوهر خزینه دار این صوبه باشند و
شب هفتم رجب سال مذکور بود که سواد عرصه سهرند بموکب پادشاهی نور پذیر شد و امرای اخلاص سرشت
بسعادت ملازمت ابتهاج یافته کورنش دولت زدند و پانزده روز امرای شجاعت آیین در مقابله جنود لشکر
گران نشسته قلعه داری میکردند که طلوع رایات جهانتاب شد در باغی که نزدیک سهرند بود بارگاه
اقبال زدند و آب نزد بر وجهی که سزاوار باشد قرار داده عساکر منصور را چهار قسم فرمودند یکی
بنام گرامی حضرت جهانبانی اختصاص یافت و دیگری باسم والای حضرت شاهنشاهی سعادت پذیر شد
و دیگر بیرام خان و ابوالمعالی و دیگری را به برادران معین ساختند و هر کدام از صفوف لشکر اقبال بودند
که اجتهاد و بیان جانسپاری مساعی جمیله بجای می آوردند و بهادران جان نثار جانفشانیها می نمودند
و همواره از طرفین مردان نبرد از ناکام تیغ شربت [illegible] می کشیدند و از جانبین از راه مردی و
مردمی معمول شده بود که فدائیان جانسپار را با احترام و تعظیم بمردم ایشان برده می سپردند گویند
چنان اسباب کثرت عساکر مخالف و قلت لشکر پادشاهی را دیده بانداز تمنای محاربه [illegible] دلها
ساده میشدند و در چنان مسیر ان کوشش فتح و نصرت از [illegible] احوال اولیای دولت خوانده
روز بروز درجات افزوده باعث مزید ثبات پای خلائق میگشتند علی الخصوص ذات مقدس حضرت جهانبانی
که جهان تمکین و اطمینان بودند هر کدام را بطرز مناسب دل میدادند و جانها میبخشیدند

هر چند حضرت شاهنشاهی عروس را
نقاب خود داشته در پرده آرائی می بودند اما ایزد بیچون چون میخواهد که حال معنوی این بزرگ زمان
ظاهر گردد بی اختیار امور بدیعه که هر یک هدایت عدل بر علو استعداد و سمو فطرت عالم ظهور [illegible]
و از جمله خوارق عادات که در آن ایام از حضرت شاهنشاهی که جامع فیض [illegible] مظهر اسرار الهی و [illegible]
مظاهر [illegible] مصدر انوار پادشاهی است بظهور آمد آنست که بر بالای بامی از شهر برآمده نظاره لشکر [illegible]

برلشکر

بر لشکر مخالف انداخته تماشا میفرمودند لشکری با آن عظمت که شکست آن در اندیشه کسی نگذرد فرمودند
که در چند مدت این را مردم تاراج خواهند کرد حاشیه نشینان بساط عزت که بدوربینی و هوش امتیاز
داشتند و بارها از آن نور پرورد الهی خوارق عادات و بدایع کرامات مشاهده کرده بودند از این نوید
مسرت فرجام خوش وقت شده زبان بشکر ایزدی برگشادند آری امثال این امور بر عادت پرستان عالم
صورت بعید می نماید اما حق پرستان معنی بین که سواد پیشانی روزگار روشن دارند همچنین صد مثل این از
جبین بزرگ صورت و معنی دور نمی انگارند و در این ایام خواجه عنبر ناظر که از خدمتکاران قدیم بود از کابل آمده
استسعاد ملازمت نمود و حضرت جهانبانی آن دولتمند را در خدمت آن نور پرورد الهی سپردند پیوسته در
ملازمت بوده اوضاع و اطوار هندوستان بموقف عرض میرسانید و اهل هند را از پیش آن نگاهبانی کار
آزادش میداد چون طالع اهل هند در چه وقت یافته ظهور سعادت داشت طرز این مردم در مزاج اقدس خوش می آمد
اول بار که آنحضرت را التفات میل شد و خیمه سنگاری در نظر اقدس در آمد [illegible] که [illegible] حال چنانچه
که از جنگ [illegible] جواره از افغانان بدست آورده بود و فتح باز نام داشت مشکین آن شیر شکار صیدگاه اقبال
گرد و دور چنان کاردان که نزدیک بساط عزت بودند از این پیکر بدیع عجب بر فتوحات بی اندازه پی بردند
و لنگاهیان آن چه زور و زور تمام سخنی بود که از میمنت قدوم و فرط اخلاص کلجاب فتح خان مامور شده و روز
که این شکر فسانه والا نامه اخلاص شعار نه ذره هواخواه ابوالفضل رقم پذیر میکرد فتح خان در ملازمت حضرت
شاهنشاهی در میان قراولان خاصه بسعادت امتیاز زد اردو آنحضرت که پیوسته خود را در ملابس ظاهر در پرده اخفا
می پوشیدند و جمال شوکت را در نقاب بهادری [illegible] محققی میساختند از توجه این جانور بدیع پرده از تمثال جمال
جمال خود کرد انیده اما لوامع خورشیدی و شمایم مشکی را در حجاب نتوان داشت آن نور [illegible]
دولتمندی میکشید و سعادت ملازمت برده از شناس کمالات این برگزیده الهی میساخت چه عجبهای شگرف بکار
آورده ام و از این دولت ملازمت چه کامیابیها دارم تا بمراتب صوری و معنوی سربلند گشتم و خلوت سرای قدس دل
را از خواهش فضول پاک ساختم اکنون که نوبت شکرگزاری رسیده میخواهم که فهمیده های خود را در میان آورم
تا هم شکر بجای آورده باشم و هم چراغ بینش فرا راه تاریک روان نهاده آید بی تکلف از آنکه در خدمتم [illegible] مجامله
داد و ستد در میان [illegible] آن از آن دوام که [illegible] آشنایی صوری نبودی و در سلک ملازمان فلک [illegible] تا هر چه [illegible] و
نوشتی ظاهر [illegible] کور [illegible] این کس را از گروه خوش آمد گویان [illegible] از محرومی صوری ظاهری [illegible] جانیان [illegible]

سپاس داری بر شکر معنوی اکتفا ننموده سپاس ظاهری پرداخته سجدهٔ نیاز ایزدی بجای آوردند اگرچه این
مراتب که گذشت فتح هندوستان نشنوی فتح حضرت گیتی ستانی که رقم نموده بود چنانچه سابقا گزارش یافت اما چون آن
نسبت دهنده که مثل این نادره کار ننموده فی الواقع از مثل این فتح که باندک کسی با خصمی عظیم بخشش بود والا از درگاه برای
الهی که رخشان در زمان بهشت آشیانی بظهور رسیده اند مقارن این فتح باد و باران از اندازه بیرون گشته از جهت کم
باعث هلاکت گروهی انبوه از ستم پیشهای کافر نعمت بود از مقربات اولیای دولت توان دریافت و از امارات ادبار
خلاف توان دانست اما از آنجهت که معاقب فرار نموده بار را مانع آمده سواران جان کندن خود را از مهلکه کنار گرفتند
داد و وار و رسم اجمال و اهمال آن گروه بخت برگشته توان شمرد و چون تباشیر ازدیاد تحسین موهبت کبری بظهور آمد
آنحضرت بر مسند داد و دهش نشسته اندازه کار مخلصان جان سپار و حد خدمت هر کدام از فدائیان جانب اعتبار افشان
فرموده برای ظهور جوهر مخلصان از خوف ریزه خدمت فروشان سخن در میان آوردند که این فتحنامه بنام او نوشته شود
و حکم شد که مبلغ دریافت خود را بموقف عرض مقدس رسانند شاه ابوالمعالی که سرشت بادهٔ غفلت بود و از مغالی
اراده آن کرد که منشور این فتح شگرف بنام او شود و بر امکان که آمدن هندوستان را نسبی خود درست ساخته تا از آن
فتح و خلاف جمهور مردم عمر موقت رای جهان آرای حضرت جهانبانی نموده در تسخیر آن ممالک استقلال الطاف
اهتمام میکرد چه آگاه نه خار خار این آرزو داشت که فتحنامه باسم او طراز اعتبار یابد و دوربینان کارآگاه معنی این فتح را
از یمن اقبال حضرت شاهنشاهی نور پرور دانسته گوش هوش و چشم انتظار باز داشته تا نامی نامی چون
میکردند و معامله فهمان انصاف گزین این فتح بزرگ را در روز نوبت منسوبان آن نوجه خلافت طلوع ظهور
بخشیده نیرا نخوت برای مردم حیرت افزا بوده تا آنکه حضرت جهانبانی از روی الهام ربانی رخصوی کار آگاه شده
منشور این فتح بزرگ بنام نامی حضرت شاهنشاهی عنوان فرموده مسرت برای خواطر مخلصان ازدیاد پذیرفت
شده اند و از وقایع عجیبه که در آن ایام سعادت فرجام سانح شد آنست که خواجه معظم است بجا از پیش گذشت اگر ترجمه
چند بخط خواجه بر آمده که از کوته اندیشی و تباه خردی سکندر بحشان تالای نوشته اظهار دولتخواهی او کرده بود
آنحضرت را بغایت متعجب نمود از خواجه استکشاف فرموده جواب روی انکار زده جواب گفت اگر این
دولتخواهی او نسبت میشنیده بودم و قصد آنچنان کردم که این نوشته را بنظر آنحضرت آورم الحال که شهر نمود
داشته در سر راه خدمت نالایسته گردانید حضرت او را معتقد فرموده بمحرقات سپردند بعد از سامان و سرانجام مهمات
سهرند از راه سامانه به دار السلطنه دهلی متوجه شدند چون رایات نصرت بسامانه رسید شاه ابوالمعالی را با جمعی از ملازمان

معتبر در بردهٔ کار مردانه گذاشتند که سجاوند آنگه سپاسهای بهستانی که در باب ایشان تجرد گزیده غرض شهر کلانت این
خسرو زمان نداشته حکم ایشان مردم باشند که خوف ها آراسته چیزی نداشته باشند رقم جز به رفته است جهانبانی
معامله نافهم بواسطهٔ آنکه در میان داد و ستدی غیبت صحیح نامه‌های مذکور را رقم خورشاهد نه اشتهار جهت
میفهمند و امروز که حال خیزاری اهل ظاهر و باطن بعلم مردم مانند بر ده نزاع زمانه بار با فهمیده مردم برد و بیش خاطر
باید گشته اما چون اول نظر من بران افتاده که از بسیار شکر لازم بجای آرم از بین مردم آزار از روی
خاطر نستیم و چرا باشم و حال آنکه بخت درست خود کامرو شده مشعله دار شبگیر گرد مردان گشته‌ام و جمعی کثیر
خیر برای حق شده است همراه مصدی حشم گرفته اند اکنون از بین چرا که آفرینند هست باز آمده بر سخن مردم که بودم
مجملا قریب چهل روز حضرت جهانبانی که رفرهای محاربه را چنانچه آئین اقبال ابدی پیوند مقدم میرسانیدند و لوازم اهتمام
بجای آورده تا ایشان بمعرکه نبرد دلهای مخلصان را اعتمادی گشته تا آنکه بتاریخ دوم شهر شعبان سال نهصد و شصت و دو
تردد ملازمان حضرت شاهی بود خواجه معظم و اکبر خان و جمعی کثیر رفته کارزار کردند و از اطراف کار بازار
برادر سکندر بر آمده محاربه بجای آورد هر چند در آن روز مقرر بود که جنگ بزرگ سرانجام یابد اما چون امری از
پردهٔ تقدیر بظهور آمده نشد بود در رفته رفته نایرهٔ نبرد در اشتعال افزود و آتش پیکار بلندی گرفت از جوانان کار
از اطراف در آمده بعد از شرایط قوم مردانه ایستادند و بعضی مصاف دلخواه گشت نظم چو کوه آهنین
از جای جنبید ∴ زمین کهنی زیر پای جنبید ∴ دو لشکر روبرو خنجر کشیده ∴ جناح و قلب را صف برکشیده
تراک تیر و چاک چاک شمشیر ∴ درید منزوجل و زهره شیر ∴ دمی از اقبال ابد اتصال حضرت شاهنشاهی فتح عظیم
روی داد و اولیای فراوان بدست اولیای دولت در آمده و جمعی کثیر از مخالفان در ... شکست یافته سکندر
با جمعی خود را به دامنه کوه سیوالک کشید یکی از دلاوران خواجه ... خود را در تنهای راه سکندر رسانید و چون
دید که بحفظ مقصد او در او برگشت هر چند در رستمگیر گردید بدست نیفتاد و بعد از سعی بسیار از خود دور ساخته خود را
از مهلکه جان بیرون برد آری کار زمستان دنیا مغروران جاه غرایب چه باشد حضرت جهانبانی در همین کار و دنیا
که باده مردافکن هوشمند بوده نیاز بندد درگاه ایزدی بودند با طبقات زمانه از جمال دانش و بینش سلوک
میفرمودند اگر چنین کامیاب شوند چه دور است فرمانبرداری سلطان فرد کار رهبر ایشان زده اول غیب در است
بهم رسیده تا مانند گرفتن دل که کار قرین او میشود با وجود ظهور کارهای شایسته چنانکه آنگه خود رو نمیداده و
کارگر را خود داده وادار کمیسه و خلاصه مقال آنکه آنحضرت برای تعلیم شایستگی ارباب حکومت آواز خراب

درگاه ازانجا کشش محمد قلیچ‌خان برلاس و اسمعیل بیک دولدی و مصاحب بیک و ابراهیم خان اوزبک و جمعی کثیر
بلاهور تعیین فرمودند که اگر اسکندر از کوهستان برآمده در میان ولایت دست‌انداز گردد او را ازان وجه
لائق نموده آید و سرانجام مهمات صوبه پنجاب نیز برای تفویض یافت که چون خوبی هوای آن ملک و طیبی [illegible] بخاطر
اشرف رسیده که روزی چند دران سرزمین دلکش اقامت فرمایند درین اثنا عرضه داشت اسکندر خان
اوزبک رسید که بتوفیق سبحانه بدار السلطنه دهلی درآمد و مخالفان تاب مقاومت نیاورده فرار نموده [illegible]
[illegible] کوهپایه تخت [illegible] نشینی آن خدیو زمان سرافکنده گردیده باستماع این نوید از [illegible] نهضت عالی
فرموده روز پنجشنبه غره رمضان سال مذکور در [illegible] که بر جهت شمالی دار الملک دهلی بر کنار آب جون واقع
شده نزول اجلال فرمودند و در چهارم این ماه در درون شهر مستقر اورنگ خلافت شد درین روز در [illegible]
حضرت شاهنشاهی نور پرور اقبال فروغ باحضره خلافت نیله گاوی شمشیر زده شکار فرمودند [illegible]
حیرت افزای اهل شکار شده و اصحاب دریافت برشکار مقصود اعلی نشان یافته کامیاب گشتند و چون [illegible]
که از ابتدای این سفر مبارک تا رسیدن بدهلی و فتح هندوستان [illegible] تناول حیوانات فرموده توجهات
روحانی استفتاح [illegible] کمال انبساط بجا آورده حکم شد که از گوشت آن نیله گاو پاره [illegible]
که چون بعد از رمضان حیوانات میل فرمائیم اول ازین گوشت [illegible] نمائیم و [illegible] شکر بجای آورده جمیع ملازمان
عتبه خلافت [illegible] لائق شرف افتخار یافتند سرکار حصار و آن نواحی بجاگیر ملازمان حضرت
شاهنشاهی مقرر شده [illegible] کار آگاه این را [illegible] حوادث روزگار [illegible] فرخنده
فال گرفته [illegible] سرکار سهرند [illegible] پرگنهای متفرقه عنایت شد تردی بیک [illegible] فرستاده
و اسکندر خان را باگره و [illegible] را بسنبل و حیدر محمد خان آخته بیگی را [illegible] بیانه که نزدیک دار الخلافه آگره است
تعیین فرمودند [illegible] قدوم [illegible] برکات آن خدیو [illegible] هندوستان بوستان [illegible] دولت و سعادت
گشت و طبقات عالمیان و طوائف خلائق کامیاب اقبال گشتند و آنحضرت در قلعه دهلی بوده بجستجوی
مرضیات الهی بسر میبردند و گلشن سلطنت را بجویبار داد و دهش آب [illegible] و همواره فرمانبرداری [illegible] مراد
مخلوق [illegible] ساخته سرآرای خلافت بودند و از سوانحی که دران ایام موجب مزید سرور خاطر [illegible]
آن شاهنشاه [illegible] بود از دار الاقبال کابل خبر سلامتی [illegible] آورد [illegible]
سرور حضور داشت و مژده [illegible] سانحه که از خبر مظهر [illegible] سلیم [illegible] فرزند [illegible]

آنحضرت

و آنحضرت ازین بشارت دلکش و این نوید روح افزا شکر ایزدی بجای آوردند و جشن شادمانی ترتیب دادند
و نقد مراد در دامن اهل روزگار ریختند و نام آن گلبن اقبال [illegible] نهادند و [illegible] نصیبی
و موجب [illegible] خطاب سلطانی کرامت فرموده با تحف و هدایا روانه کابل ساختند و [illegible]
سعادت اختصاص دادند از وقایعی که دران ایام روی نمود آمدن رستم خان بود که در سلک [illegible] امرا
انتظام داشت و مجملا ازین قضیه آنکه چون اسکندر خان و جمعی از ملازمان بارگاه دولت [illegible] تعیین
شدند روز خرداد [illegible] ششم شهریور ماه موافق چهارشنبه بیست و پنجم رمضان در [illegible] نزدیکی حصار نزول سعادت نمودند
در [illegible] رستم خان و تاتار خان و احمد خان و میر محمد [illegible] و آدم خان قیام خانی
با جمعی از افغانان از حصار برآمده و عرصه پیکار آراستند با وجود آنکه افغانان قریب ده هزار کس بودند و اولیای
دولت قریب چهار [illegible] و پانصد کس [illegible] جنگ عظیم در پیوست و بتائید الهی فتح روی داده [illegible]
بقتل رسیده و رستم خان گریخته قلعه حصار را [illegible] کرده مجاهدان اقبال [illegible] آن سردار [illegible] چند روز
چون کار بر وی تنگ شد قول طلبیده رستم خان را با تمام برد تا قریب پنجصد کس مصحوب میر لطیف خواجه قاسم
مخلص بدرگاه والا فرستادند و او با جمعی کثیر آمده به دولت آستانبوسی سرفراز شد و بعد از چندگاه [illegible]
[illegible] دریافت که او را جاگیر [illegible] آن و [illegible] فرزند خود را در [illegible] نگاه داشته [illegible]
[illegible] و هم راه حزم و احتیاط از دست نرفته آن [illegible] عهد [illegible]
استحکام سلسله عبودیت بود ابا نموده در مقام [illegible] شد چون [illegible] خاطر [illegible]
[illegible] ساخته به بیگ محمد اتالیق [illegible] آقاجی سپردند و از وقایعی که دران نزدیکی بظهور آمد قضیه قنبر دیوانه است و
آنکه از [illegible] که او از آحاد [illegible] بود وقتی که رایات نصرت بعد از
فتح سهرند بجانب دهلی نهضت فرمود این قنبر جمعی از اوباش [illegible] فراهم آورده و دست تاراج دراز
کرده و پیوسته غنائم [illegible] آوردی و بمردم دادی و از روی [illegible] پیوسته [illegible] نواحی از
نواحی سهرند تاخته [illegible] سنبل [illegible] در آورده خود در سنبل نشسته خود را [illegible] خوانده [illegible] نهاده
بود [illegible] فرستاده [illegible] که از [illegible] امرای افغانان بود [illegible]
خود را [illegible] رسانده [illegible] کرده [illegible] خان که از [illegible] افغانان
بود جنگ [illegible] افتاد [illegible] هر چند این دیوانه عاقل [illegible] پیوسته [illegible] فرستادی

و اظهار رشد نیکو و نیکو خدمتی کردی اما فعل او با قول او موافقتی نداشت پا از اندازه گلیم دراز کرده مردم را
از خود منصب خلیفه و سلطنت ارزانی داشتی و علم و نقاره بخشیدی مهمانی دستی و دیباند اسپ و اپی
جنون نیز ضمیمه حالات او بود بارها از دیوانگی دیوانه ساختگی و ابله طرازی خانه خود را بتاراج داده بود و
همواره ازو حرکات نامنظم که برکت مجانین داشته باشد بظهور آمدی چون مکرر اخبار عجایب مسامع عز و جلال رسید
فرمان واجب الاذعان قضا جریان بعلیقلی خان شیبانی صادر شد که او را بدرگاه معلی فرستد و اگر برآوردن
بجد تنبیه نماید درین اثنا که دیوانه از رکن خانه سکنت یافته بسیاد آمده بود علیقلی خان از مهمات مرتبه
فارغ شده بسنبل رفت و بعد از فراغ مهمات آنجا دیوانه آمد هر چند علیقلی خان کس بطلب او فرستاد
پیش او نرفت و گفت چنانچه تو بنده پادشاهی من نیز از چاشنیه داران همیونم و این اولات برور نگرم
آخر الامر علیقلی خان بجنگ پیش آمد چون او در آن نزدیکی سنگ یافته بود از بیم در قلعه بداون متحصن شد
و عرضه داشت بدرگاه معلی فرستاد چون احوال بعرض مقدس رسید آنحضرت قاسم مخلص را فرستادند که
او را استمالت عنایت پادشاهی داده باستان بوس سرافراز سازد پیشتر از آنکه قاسم بداون آید و این مژده
بگاه رساند علیقلی خان او را کشته بود و مجملی ازین سرگذشت آنکه چون قلعه را استحکام کرد و محاصره امتداد
یافت و کاری پیش نشد علیقلی خان محمدی بیگ ترکمان و ملا غیاث الدین را پیش او فرستاد و او فرستاده
را مغیبه ساخت ایشان جمعی کثیر را با خود متفق ساختند و بعضی دیگر مردم درون قلعه را بدست آورده
دیوانه را اسیر کردند علیقلی خان سر او را بدرگاه معلی فرستاد و وقوع این واقعه بر خاطر عدالت مآثر پادشاهی
گران آمد و فرمان عتاب آمیز بعلیقلی خان صادر شد که چون اظهار اطاعت میکرد و معلوم است که ملازمت آنکار را
چرا بحکم نرسانیده بعد از آنکه بدست آمده چرا حکم گشت و آنحضرت مکرر اشعار این سلطانست میفرمودند که
ما را منظور است که این مردم را چندان که از سوادها دور نسازد [illegible] دوستی خوانده شود و او اول [illegible] نمود
تربیت عظیم فراهم و از سوانحی که در بنولا بظهور آمد تا سپاهی میرزا سلیمان است و شرح این بطرز اجمال آنکه
چون رایات جهانگشا بتسخیر هندوستان متوجه شد تردی بیگ خان که از امرای [illegible] در کابل بود
بحکم عالی سعادت همراهی یافت و منعم خان از جانب امرای بنظام کابل ماند میرزا سلیمان [illegible]
فقره اجمال آنکه کابل کیر تردی بیگ خان بود نمود اولا از راه [illegible] در آمد [illegible] بر دارای مهم [illegible]
ناگزیر اهل و عیال خود را همراه گرفته بر آمد جنگ کنان خود را از مهلکه بر آورده مقابل آمده و [illegible] آن

ایام بهیه

ایام بهیه آمد کشتن حیدر محمد اخته بیگی بود غازیخان پسر ابراهیم را که سر سروری [illegible]
الکه چون حیدر محمد خان را به بیانه فرستادند غازیخان که حاکم آنجا بود تاب مقاومت نیاورده در حصار
بیانه متحصن شد و عهود و ایمانها که از حیدر محمد ظهور یافت اعتماد نموده از قلعه برون آمده حیدر محمد
چشم بر اموال و اسباب او دوخته نقض عهد نموده شمشیر [illegible] او را بقتل رسانید چون این خبر بمسامع
قدسیه حضرت جهانبانی رسید مستحق خط عدالت بودند متغیر شد و چون دور دست بود [illegible]
سیاست ظاهری او موقوف ساخته فرمودند که او دیگر نخواهد زیست و الحق تا سیری نشده او این جهان را
حافظ رکه بر زبان قضا ترجمان گذشته بود بظهور آمد و شهاب الدین احمد خان را که مربوبات بود
بجهت تحقیق این مقدمه و تخمین اموال او فرستادند و خود بدولت و اقبال همواره در رعایت رعیت و تقدیم جهانبانی
در رفاهیت مردم بوده اوقات گرامی را صرف مرضیات الهی معزز میفرمودند نهضت رایات جهانگشا حضرت
شاهنشاهی بصوب پنجاب بموجب امر عالی حضرت جهانبانی جنت آشیانی درین اثنا که خاطر جهانبانی
حضرت جهانبانی مصروف بر آن بود که نظام آرای ممالک هندوستان بود خبرهای ناخوش از شاه ابو المعالی
رسیدن گرفت که از باده ناگوار دنیا بمستی کرده در آزار خلایق میکوشد و مسالک خلاف حلم و تدبیر
سلوک می‌نماید چون حضرت جهانبانی را با او ترحمی بود امثال این اخبار را اخلاف واقع انگاشته بر
اختراع اهل حسد و افترای [illegible] فرود می‌آوردند تا آنکه خبر آمدن اسکندر از کوه دار الدوی
معلا شیوع یافت و نیز معنی پیوست که این سید زاده بدست [illegible] حاکم لاهور را با حکم تغییر داده
کس خود بجای او مقرر ساخته است و در خزینه پادشاهی دست درازی کرده بخاطر اقدس حضرت جهانبانی
که آینه چهره نمای ملک و ملکوت بود بالهام ربانی چنان مصمم شد که پنجاب که اعظم صوبهای هندوستان
بهمان عمارت و حکومت حضرت شاهنشاهی برکات رافت و عدالت آن نور بر ورد اقبال رونق پذیرد و
شاه ابو المعالی را که مصلحت بند حصار و اگر خود مرحمت شود و نیز چون درین نزدیکی آنحضرت [illegible]
عصمت را از کابل طلب فرمایم پنجاب انطرف ملازمان حضرت شاهنشاهی بوده مبارز دولت
هر چند لشکر اقبال آنحضرت را بود که دفع سکندر نمایند لیکن بجهت مصالح ملکی و طبعی نام کوکب مذکور شاهنشاه
اوایل سال نهصد و شصت و سه در ساعت مسعود که جلوس اورنگ هفت اقلیم را از سپهر سلطنت امیدوار بود
با آن افتخار نماید حضرت شاهنشاهی اقبال بر ورد الهی را با بیس سلطنت و شکوه اقبال تعیین فرمودند و میرزا

بصورت اتالیق آنحضرت ساختند و بمعنی تربیت آن اعتضاد دولت بمیامن توجهات حضرت شاهنشاهی
حواله شد و جمعی کثیر از ارباب عقیدت و اخلاص در رکاب نصرت اعتصام آنحضرت چنانچه گذشت مقرر شدند
چون موکب قدسی آن نور پرورد الهی بشهر رسید ملازمان عتبه اقبال که در حصار فیروزه بودند سعادت
ملازمت دریافته مسرت افزای خاطر شدند و در آن منزل سعادت ورود استاد عزیز بیگ که بوسیله حسن
و لطف عقیدت بخطاب رومیخان شرف اختصاص یافته بود و در فنون آتشبازی و بندوق اندازی
فرزانه ... دولت ملازمت حضرت شاهنشاهی دریافت و آغاز بندوق اندازی آنحضرت از اینجا شد و
در اندک فرصتی چنانچه در هر فن و هر صنعت استاد یکتا شده اند استاد این فن بدیع نیز گشتند و کارهای
عجب که دفترها متضمن بیان آن نتواند شد درین روش چون سایر روشها از آن مظهر کمالات بظهور آمد
و از جانب این ذات قدسی منش چگویم و چه نویسم که بی شائبه تکلف هر شخصی که در هر فنی از فنون تمام
دانشوری چه از حکمت پروران بالغ نظر و چه از صنایع پردازان صاحب هنر چه در امور کلی و چه در اشیای
جزوی که سالها پیش اوستادان دانا ورزش آن کرده باشند چون بشرف ملازمت این دقیقه یاب
نکته دان همه رس میرسد خود را از فزونی دانش کم کرده در مقام حیرت می آید و بجای پرستش میگذارد
که همه اوقات آنحضرت بغیر این کار مصروف نشده و باز میگوید که چنین معانی عظیم کسی اثر تواند بود و چگونه
خداداد و از مراتب الگه در منازل مختلفه و مدارج متنوعه در یک مجلس سیر میفرمایند که بر طبع جهانی آگاه
دانشوری آید حکما و علما و فضلا و صنعتگران دیگر را کی حوصله و کجا مسکنه که بغیر روش خود در ...
دارند این دریافت بلند و این حوصله فراخ در قوت بشری نگنجد بلکه طاقت ملکی بر نتابد ایزد تعالی
این گوهر والا را الحمد بنظام عالمیان در بارگاه بیاراد

ذکر شمه از احوال سعادت منوال حضرت جهانبانی جنت آشیانی و شرح بعضی از جلایل مخترعات و قوانین آنحضرت

چون انتظام مهمات پنجاب بنهضت موکب جهانگشای حضرت شاهنشاهی صورت پذیرفت حضرت جهانبانی
پیوسته در دار الملک دهلی عشرت آرای بارگاه دولت بوده در نظم مهام ملک اشتغال میفرمودند و در تعمیر
ممالک و استیصال اعدا و تسخیر اقالیم دیگر توجه عالی داشتند مکرر امر میفرمودند که چند جا را بایجنگ ساخته
در نظام هندوستان کوشش میفرمائیم دهلی و آگره و جونپور و مندو و لاهور و قنوج و بعضی محال دیگر که
صلاح دانند هر جا که لشکری با سرداری یکی از هوشمندان در دین و عقیدت ... مقرر میسازیم که

نواحی محتاج بکومک لشکر دیگر نباشند و زیاده از ده دوازده هزار سوار در رکاب معلی ... منظور
که صندلهای مرصع از طلا و نقره میفرمائیم که بر آن نشسته بار عام شاهزادهای کامگار ...
بلکه قرب بمرتبه عنایت سرافرازند بموجب حکم عالی نشسته شرف اعتبار یابند که خانجهان که
دلهای بزرگان معانی فطرت دنیا که به ... اخلاص رسیده در بازار سوداگری درمانده سود و زیان اند
جز دادن مال تنها صید نشوند و تا در اعتبار جاه ایشان نیفزایند تسخیر دلهای این طبقه صورت نپذیرد و خاطر
فیض آثار آنحضرت از مبادی احوال بر اختراع امور بدیعه و اظهار حقایق منیعه توجه داشتی از جمله
در آن وقت که حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی از کابل بقندهار توجه فرموده حضرت جهانبانی را جهت
مهمات در کابل گذاشته بودند روزی آنحضرت سوار شده در اطراف شهر سیر دشت و
مرغزار میکردند در اثنای راه مولانا روح الله که بشرف آخوندی آنحضرت اختصاص داشت مخاطب
ساخته فرمودند که در خاطر ما چنان پرتوی انداخته که اول کسی که درین راه پیش آید بنام ...
فال گیریم و بنای اساس دولت بران نهیم مولانا بعرض رسانید که بنام یک کس هم التفات نتوان کرد
فرمودند ملهم غیبی در دل چنین القا میکند بعد از طی اندک مسافتی مردی در سن کهولت پیدا شد چون
ازو پرسیدند که چه نام داری جواب داد که مراد خواجه و متعاقب آن دیگری که بر دراز گوشی هیزم
بار کرده بطریق همره پیش آمد چون از اسمش سوال کردند گفت دولت خواجه آنگاه بر زبان الهام بیان
جاری گشت که اگر نام شخص دیگر که پیش آید سعادت خواجه باشد از غرایب اتفاقات حسنه خواهد بود
و کوکب مراد از افق سعادت طلوع خواهد کرد همان ساعت مردی که گاوی چند میچرانید در نظر آمد چون
پرسیدند که نام تو چیست گفت سعادت خواجه ملازمان رکاب سعادت از آن کرامت علیا در تعجب
و تحیر افتادند و نزد همگنان بتحقیق انجامید که این صاحب اقبال سعادت فال بمساعدت انجم ...
ارجمند کامیاب دولت خواهند شد چون این مژده غیبی از قوت بفعل آمد گلشن امید از جویبار ...
سرسبز و تازه گشت پس انتظام مهمات دین و دنیا بر مراد و دولت و سعادت نهادند و جمیع ملازمان
عتبه اقبال بلکه تمام متوطنان ممالک محروسه را بر سه قسم منقسم ساختند اخوان و اقربا و امرا و وزرا
و کافه سپاهیان را اهل دولت گفتند چه بدیهی است که بمساعدت این طایفه عروج بر معارج دولت و اقبال
میسر است و حکما و علما و صدور و سادات و مشایخ و قضات و شعرا و سایر فضلا و موالی و اشراف و ... را

اهل سعادت خوانند زیرا که اکرام این سعادتمندان و مصاحبت با این فرقهٔ شریف سبب حسنات و سعادت
ابدیست و ارباب بیوتات و اصحاب حسن صوری و اهل نغمه و ساز را اهل مراد نام نهادند چه اکثر جمهور خلایق [illegible]
و همچنین صحبت ایام پرداخته یکی از ایام دولت و سعادت مرتب ساختند بر این موجب که یوم السبت و یوم الخمیس با
اهل سعادت تعلق گرفت و در این روز توجه عالی با طالبان سالکان علم و عبادت متعلق شد جهت آنکه حضرت
این دو روز با اهل سعادت آنکه شنبه منسوب بزحل و زحل مربی مشایخ و دانایان [illegible] و پنجشنبه منسوب
بمشتری و آن کوکب علما و سایر طبقات اشراف است و یوم الاحد و یوم الثلثا با اهل دولت و ارکان مهام
پادشاهی و انتظام امور جهانبانی اختصاص گرفت و حکمت در تعیین این دو روز آنکه روز یکشنبه تعلق بنیر اعظم دارد
که سلطنت و فرمانروایی از پرتو تربیت اوست و سه شنبه تعلق بمریخ دارد و مریخ مربی سپاهیان [illegible] روز دوشنبه
و چهارشنبه را روز مراد گفته و در این دو روز بعضی از ندما و خواص جمعی دیگر از اهل مراد [illegible] خاص
مخصوص شده‌اند و نکته در خصوصیت این دو روز آنکه دوشنبه تعلق بقمر دارد و چهارشنبه بعطارد و هر دو با امور
بیوتات مناسبتی دارند جهت روز جمعه برطبق امام خویش جامع مراتب گذشته طبقات انام از فیض عام پادشاهی
بهره‌ور میگشتند و از مخترعات که در روزهای مخصوص بود یکی آنکه چون بر سریر خلافت و سلطنت نشستی آنحضرت
سریر آرای فرمانروایی گشته بزم دیوانی آراستند با آوازه نقاره طوایف مردم را آگاهی بخشیدی و آن
از دیوان برمی خاستند توکچیان لعبه‌ای صندوق خلایق را آگاه میگردانیدند در آن روز که [illegible] اقبال حضرت
خلعت و [illegible] بیاره زر نزدیک بارگاه می‌آوردند تا در بخشش [illegible] خلق [illegible] تردد [illegible] از
ملازمان [illegible] بخشش در [illegible] ملتمس نزدیک بارگاه می ایستادند دیگر از جمله مخترعات آنحضرت آنکه
سه تیر زرین [illegible] که کنایه است از سهم السعاده و سهم الدوله و سهم المراد ساخته شده بود که هر یکی از آن
دولت و غیر آن تعلق میگرفت مهمات آن سرکار بحسن اهتمام او سرانجام می‌پذیرفت مقرر آنکه [illegible]
هر یک از آن سهام در نشست اموری که متعلق بآن سهم است بر وجهی که در خور آن باشد و لازم [illegible]
مستوجب دولتخواهی باشد منظور نظر عنایت شده [illegible] هر گاه [illegible] از
جاده [illegible] و اعتدال گذارد یا بواسطه غرضی نظر از دولتخواهی پوشیده [illegible]
سازد و تیر [illegible] مراد را رسیده رقم عزل بر صفحه حال او کشیده بجزای لایق رسانیده آید و
مورخ [illegible] در قانون همایون تصریح کرده که در زمان ملازمت [illegible] سهم السعاده بحضرت [illegible] استقلال [illegible]

فصل

فضل و کمال مولانا محمد [illegible] تعلق گرفته بود و حل و عقد و قبض و بسط مهمات سادات و مشایخ و علما و قضات و ارباب
درس و علم و تحصیل استحقاق ارباب عمایم و عزل و نصب مشغولان امور دین و تعیین وظایف و سیورغالات بکفایت او
سمت اختصاص پذیرفته بود و سهم الدوله معتمد السلطنه امیر خواجه بیک تعلق داشت و رتق و فتق و حل و عقد
مهام اعاظم امرا و اکابر وزرا و تمامی متصدیان اعمال سلطنت و مشغولان امور دیوانی و قرار مواجب و تعیین
مراتب ملازمان درگاه مفوض باو بوده و سهم المراد و امور بیوتات و ترتیب اسباب تجمل و حشمت و تکمیل [illegible]
تفاخر و عظمت می‌پرداخت و از جمله مخترعات آنحضرت تقسیم تیرست بدوازده قسم و هر کدام از طبقات انام
را بیکی از تیر نصیب ساختن و اندازه مراتب طوایف خلایق بظهور آوردن بدین تفصیل که تیر دوازدهم
[illegible] نهایت عیار طلای مخصوص ترکش اقبال پادشاهی بود تیر یازدهم منسوب بقرابتان و خوانین و زمره
از سلاطین نژادان که ملازم عتبه دولت بودند تیر دهم تعلق بسادات و مشایخ و علما تیر نهم تعلق بامرای
عظام تیر هشتم بزمرهٔ مقربان و الکسان صاحب منصب تیر هفتم بسایر الکسان تیر ششم تعلق [illegible]
[illegible] تیر پنجم بیکه جوانان بهادر تیر چهارم [illegible] تیر سیم بجوانان چوکه تیر دوم بنام شاگرد پیشگان
تیر اول بدربانان و پاسبانان و امثال این مردم و از مخترعات آنحضرت آنکه مهمات سرکار سلطنت را
بعدد عناصر اربعه چهار بخش ساخته بودند آتشی هوائی و آبی و خاکی و تمشیت مهمات هر یک از این چهار
سرکار وزیری مقرر فرموده بودند مهمات توپخانه و ترتیب اسلحه و آلات حرب و سایر اموری که احتیاج
آتش بآن دخل باشد بسرکار آتشی [illegible] و بوزارت آن سرکار خواجه عمید الملک قرار یافته بود و مهمات
شرابخانه و باورچیخانه و اصطبل سرانجام [illegible] شترخانه و استرخانه را سرکار هوائی می نامیدند
و زمام اختیار آن سرکار بخواجه لطف الله داده بودند و سامان شربتخانه و [illegible] و جریان انهار و همانکه
بآن منسوب باشد بسرکار آبی مخصوص و بوزارت آن سرکار خواجه حسن [illegible] بوده و مهمات زراعات و عمارات
و ضبط خالصات و بعضی از بیوتات بسرکار خاکی مرسوم گردانیده بودند و وزارت این سرکار بخواجه جلال الدین
میرزا بیک منسوب بود و در هر یک از سرکارهای مذکوره یکی از امرا دخل داده بودند مثلا [illegible] سرکار آتشی
بود و همواره جامه سرخ می پوشیده و از جمله اختراعات که در آن زمان ترتیب یافت یکی آن بود که [illegible]
بازار کشتی بزرگ در میان آب چون مرتب ساخته و در هر یکی از آن کشتیها چهار طاق مشتمل بر دو طبقه از غایت
خوبی مرتفع گردانیده بودند و آن کشتیها را بنوعی بیکدیگر وصل کرده بودند که آن چهار طاقها در محاذی یکدیگر واقع شده

و در میان هر دو کشتی ازان چهار کشتی طاقی دیگر از جنس فوق الطاق آمد چنانچه در میان آن کشتیها حوضی مثمن بود و از
از اختراعات شریفه ترتیب دکانها و بازار در کشتیها شده بود که حیرت افزای عقل و دیده کاران بود و در سال
نهصد و سی و نه که حضرت از فیروزآباد بدهلی التزام امرا و ارکان دولت و تمامی اهل دیوان و اعیان در کشتیها نشسته از
دریا متوجه دار الخلافه گشتند بهمین نهج بازاری بر روی آب چون بازار روان بود هر کس متاعی که میخواست دران بازار می یافت
و برین قیاس بفرمان اعلی بموجب فرمان باغی بر روی آب ترتیب داده بودند و از مخترعات آنحضرت جسری
بود از جمله بدایع مخترعه آنحضرت قصر روانست و آن قصری بود مشتمل بر سه طبقه که از چوب تراشیده استادان نجار
اجزای آنرا بر وجهی بر یکدیگر وصل کرده بودند که هر که آنرا میدید بر آن می پنداشت که تمامی او یکپاره است و
حال آنکه هر گاه میخواستند آنرا از هم میگشادند و بهر کشوری که میخواستند نقل میکردند نردبان هم به طبقه اعلی آنرا
بنوعی بر آن تعبیه بودند که هر گاه قصد میکردند منبسط میشد و هر گاه اراده مینمودند منقبض میگشت و از جمله مخترعات
عالیه آن قدسی فطرت تاجی بود در رفعت و لطافت بر حد اعتدال گویا گلی بود بر تارک حال شبیه که بر گرد تاج مکلله
مشتمل بود بر دو فرجه با یکی سر فرجه بصورت رقم هفت و بلاحظه آنکه رقم دو هفت هشتاد و هفت موافق لفظ
عز آنرا تاج عزت لقب نهاده بودند و آن در جشن ... اختراع یافته بود چون به دار الخلافه آگره نزول فرمودند
و منظور انظار حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی در آوردند آنحضرت بغایت پسندیدند و از جمله مخترعات شریفه آنحضرت
خرگاهی بود که بعدد بروج سپهر مشتمل بر دوازده قسمت بود هر برجی مشتمل بر جزئی که انوار کواکب دولت ازان نقبهای
آن تابان بود و خرگاهی دیگر مانند فلک الافلاک که محیط ثوابت جمیع جوانب خرگاه را احاطه نموده بود
چنانچه فلک اطلس از فوقش مرتبت این خرگاه از تیره هوا بود و از مخترعات عشرت افزای آنحضرت بساط
نشاط بود و آن بساطی مشتمل بر دوایر افلاک و کرات عناصر دایره اول منسوب بود بفلک اطلس سفید رنگ و دایره دوم ثوابت
بود و دوم کبود و سیوم بمناسبت زحل سیاه چهارم که محل برجیس است صندلی پنجم که متعلق بهرامست گلگون ششم
خانه نیر اعظم است زرین هفتم که منزل ناهید است سبز روشن هشتم که جای عطارد است سوسنی زیرا که مزاج
عطارد ممتزجست و چون رنگ کبود را با گلگون امتزاج دهند سوسنی گردد و سبب اختیار سوسنی بر سایر الوان
آنکه بعضی حکما رنگ عطارد را کلی گفته اند و رنگ سوسنی ازان دیگر الوان ممتزج بکلی نزدیکتر است و دایره نهم که
منزل قمرست سفیدست و بعد از دایره قمر کره نار و هوا بر ترتیب مرتبت کشیده بعد از ان کره خاک و آب بنظام اقلیم
و تقسیم ربع مسکون باقالیم سبعه وقوع یافته بود و خود نقش دایره زمین بانتظام میفرمودند و اکابر آرای

خلاف میشدند و هر طایفه از منسوبات کواکب سبعه سیاره را در دایره که بازای آن وضع کرده بنشستن حکم
میفرمودند مثلا امرای هند در دایره زحل و سادات و علما را در دایره مشتری و مردمی که در دوایر نشستندی بادا جنس
قرعه کرده در هر جا نشستن صورت مشخص بوضعی غریب که مصور بود مامور میگشتند و از دست هر کس که هر صورت که آمد
بهمان صورت دران دایره متمثل میگشت مثلا اگر صورت شخصی ایستاده بر می آمد می ایستاد و اگر نشسته بر می آمد
می نشست و اگر مضطجع بر می آمد تکیه میکرد و باعث فرح و انبساط میشد و از جمله ضوابط اختراعات آنحضرت آنست که
لباس هر روز بود موافق رنگی که منسوب بکوکب آن روزست که مرتب او است چنانکه روز یکشنبه خلعت زردی که
که منسوب نیر اعظم است و در روز دوشنبه لباس سبز که منسوب بقمرست و برین قیاس از مخترعات آنحضرت طبل
عدل بود که اگر دادخواهی با کسی مخاصمی میشد منسوب جهت بر طبل میزد و اگر تظلم او از عدم وصول علوفه بود
دو نوبت آن کار میکرد و اگر مال حبات او را ظالمی غصب کرده بود یا دزد برده بود سه نوبت طبل العجاب
آوردی و اگر با کسی دعوی خون داشتی چهار نوبت صدای طبل بلند گردانیدی آثار طبع مخترع این جذبه
قدسی نشان بدایع آفرین بسیارست و هوشمندان آگاه دل از ابحر در یافت جوهر کرامات آنحضرت همین قدر
که ذکر شد بسند اکنون شهر که سخن کوتاه ساخته در شرح مقصود در آید **پرتو انداختن نیر عالم تقدس**
بر مرآت باطن حضرت جهانبانی جنت آشیانی و مسافر شدن بعالم
بر ضمایر حقیقت گزین پوشیده نماند که دران نزدیکی که حضرت شاهنشاهی نونهال چمن آگاهی بجانب
رخصت یافته اکثر اوقات بر زبان حضرت جهانبانی جنت آشیانی ذکر سفر موت آن ملک میگذشت و برخلاف
عادت پسندیده خورش آسمانی را که مثابه عالم انتقال است مکروه داشته فکر و عالی نمیشد و در بولانه از آن
خورش قوت میگشتند همانا که بر پیشگاه خاطر غیب دان نقش آن پرتو انداخته بود از انجمله روزی تفرج
و حکمتی کلام حسب الانجام حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی میفرمودند که حضرت فردوس مکانی در محفل خود
مذکور میساختند که فلان ملازم میگفت که هر گاه خوشحال گورستان غزنین بنظر در آید مرا میل
مردن میشود و در تلو آن میفرمودند که ما چون در دهلی مزارات آنجا را میدیدیم سخن او بیاد می آید که چه
خورش میگفت در همان نزدیکی که متوجه ملک بقا میشوند بعضی از مستعدان خطاب میفرمودند که امروز
صبح از فراغ عبادت سحری غشی دست داده بود و همین بزبان داد **رباعی** یا رب بکمال لطف خاصم گردان
واقف حقایق خواصم گردان ؛ از عقل جفا کار دل افکار شدم ؛ دیوانه خود خوان و خلاصم گردان ؛

جمعه اب اکبر شاه

و هنگام خواندن اشک از چشم حقیقت بین مبارک و نحو تمام در پیشانی آنحضرت مشاهده می شد و دوان نزدیک
کرد با تحمیم سرادقات جلال بود آن فروغ افزای چشم خلافت بینی حضرت شاهنشاهی بخواب دیدند که تجلی کامل
مهرش ترا بر میدارد و چون بیدار می شوند واقعه را با مریم مکانی والده او همچنان در میان می آرند چیزی از معبران
کاردان را طلب داشته استفسار تعبیر می نمایند چون از حضرت جهانبانی می پرسند جواب میدهند که بلای از
سر این دور خواهد شد و بعد از آن با آشتی از قضیه ناگزیر خود خبر داده تسلی میدهند و همواره در آن ایام
سخنان منبعر می نمودند که بوی انتقال ازین عالم فانی که همه را که اشتنی است بمشام دورنبیان آستان غرمی رسید و
جان مخلصان ازین شرحه شرحه میگشت از انجمله در طاق رواقی که آنحضرت می نشستند بخط خویش مطلع شیخ آذری
را نوشته بودند **رباعی** شنیده ام که برین طارم زراندود است : خطی که عاقبت کار جمله محمود است :
و در قرب انتقال افیون کم میکردند تا آنکه یکی از محرمان درگاه فرمودند که ملاحظه کنیم تا چند روز دیگر خیالی بود
که بدو سه حب رسد خوراک آنحضرت روز چند افزودند و در کاغذی بحصه جنبهای خاص نموده بزبان اقدس
گذشت که افیون خوردن ما همین است و در روزی که اول نزول سفر ملک تقدس بود چهار حب مانده بود
که طلبیده بگلاب میل فرمودند آخر روز جمعه ربیع الاول نهصد و شصت و سه وداع و جلوه ملک ملوک و
جمعی دیگر از سفر حجاز آمده بودند و خنجی خان و بعضی از مردم گجرات بخدمت رسیده عرض کردند ملکر
و پهلوان دوست میر در مولانا اسد با عرایض منعمان از کابل رسیده بودند آخرها بر بام کتابخانه که در
نزدیکی ترجیب یافته بود برآمده مردم را که در مسجد جامع مجتمع بودند سعادت کورنش مشرف ساختند و تا خیلی
وقت از احوال بلده معظمه و گجرات و کابل می پرسیدند و بعد از آن جمعی از ریاضی دانان را طلب فرمودند و
آن شب بطلوع زهره منجم استند که ملاحظه فرمایند و نیت مبارک آن بود که چون زهره طالع گردد
و ساعت مسعود گردد مجلس داشته جمعی را بمناصب علیه امتیاز بخشند اوائل شام آن روز خواستند که فرود
آیند چون بر پله دوم رسیده اند مؤذن مسکین نام اذان بی هنگام بنیاد کرده حضرت بمقتضای ادب
تعظیم اذان هم آنجا اراده نشستن فرموده اند چون درجات زینه تیز بود و سنگهای لغزنده داشت
در حین نشستن پای مبارک در دامن پوستین پیچیده و عصای اشرف لغزیده و از پای درآمده سر در آمده
و شقیقه یمنی آزرده تمام یافت چنانچه قطره چند از گوش اشرف برآمده از انجا که خمیر عرب داران
داشتند بحسب تسلی و نظام عالم در ساعت منشور عاطفت مشتمل بر خبر عافیت مزاج مصحوب نظر شیخ جولی

بشی

منش آن نور پرورده اقبال فرستادند و از غرایب اشراقات ضمیر آنکه در اواسط همین روز بعضی از بارنهای
دولت حضور مسفر بوده اند که درین روز نسبتا از بزرگان زمان آسیبی رسد و هما از بیخبران دیگر نزد
دولتخواهان که در حضور اقدس بودند در اخفای این واقعه مالیه کوشیده در فرستادن خبر بجانب تخت
مسند خلافت و جمع ساختن امرای عظام که باطراف ممالک محروسه رخصت یافته بودند سعی نمودند تا
هفده روز بوفور عقل این واقعه جانگداز را از عوام پوشیده داشتند حاضران درگاه و مدبران تخت
خلافت خضر خواجه خان و علیقلیخان و لطف میرزا خضرخان هزاره و تونتوق خان و قنبر علی بیک و
اشرفخان و فضلخان که در سلک وزرای کفایت نسق انتظام داشت خواجه حسین هروی و میر عبدالحی و
خان و مهترخان و بعد از چند روز تردی بیک خان که بتخفیف امیرالامرائی بر لوح خاطر افکار داشت
و سایر امرا جمع شده بتاریخ بیست و هشتم شهر مذکور خطبه بنام نامی و القاب گرامی حضرت خدیو زمان خواندند
روزگار در هم شده را تدارک و تلافی نمودند و بعالم و عالمیان پیغام جمعیت جاوید رسانیدند هم کار
فرمایان عالم قدس که در انتظار این کار بودند کامروا شدند و هم کارگزاران عالم عنصر بمراد خود رسیدند
مرثیه ای جمعی را این بیت خواندند **بیت** اگر نور روز عالم رفت برباد : کل صد برگ سوری را بقا باد :
و بعضی این بیت را بعضی نسبت بوده اند و شهرت یافته بود و نقل مجلسها گشته از غرایب آنکه در جهان انکلام
یکی از فضلا مصرع ثانی را تاریخ جلوس این خدیو زمان یافته بود و بسیار از گل بیاد گشته شود اگر چه
سبک طریق رسم خط ساعدت آن نمی نماید و در ایام اخفای این امر جانکاه یکبار ملا بیکسی را لباس
آن عنوان قبا پوشانیده بر بالای ایوانی که نشیمن آنحضرت بود برآورده رو بجانب دریا بمردم نمودند
و طوایف انام کورنش کرده از اضطراب و قلقی که داشتند عقده اطمینان یافتند و چون این قضیه صورت
ظهور یافت شورش عظیم و آشوب قوی که لازم این هنگامه است بر خاطر اعیان دولت راه بود بمقتضای
دانش سلطنت اساس تسکین خواطر و اطمینان بواطن که سعی بر میان همت بستند و آنچه در تنوعی تفرقه
افزایی روی داده تمیز یابد کردند و در جبران شکست و جمع این افتراق آنچه مقدور وقت بود بکار
آوردند و عقده دولت ابد قرین این دودمان علیا چون انتظام و التیام یابد که فروغ جهان آرای وجود
اقدس حضرت شاهنشاهی خلف صدق سلطنت عالم و عالمیان را فرو گرفته بود سبحان الله الملک الحق ذات جامع الکمال
رفیع الاقبال که هم نقاب بحسن صورت هم کالبد معنی بود گاهی در دایره وهم و عقل درین مکتب که حس

از این جهان گذران سفر اختیار نمایند اما چون وقت آن رسید که جهان آفرین عالم کهن را از سر نو
طراوت بخشد و عالمیان را چنان بنازد که بر ترتیب دهد که در بسیاری از قرون سابقه ننموده لاجرم دو شاخ
این قضیه ناگزیر اگرچه در چشم ظاهربینان دست آویز سوگواری و ماتمداریست اما در نظر بالغ نظران کارشناس
گنجینه سور و سرور تواند بود چه از وجود این گوهر والای سلطنت تجدید عالم ظاهر و باطن رونق پذیرفت چه در
دولت صوری و معنوی رواج یافت چون عقل والای این خدیو جهان بنقطه کمال رسید و اسباب فرمانروایی
این بزرگ منش سرانجام یافت قرعه دولت بنام نامی این خداوند جهان آمد با وجود آبای آلای معنوی
چون طراز فرزندی داشت اگر فرمانروایی زمانرا بواسطه درست بینی و نیک طویتی در قید حیات صوری
دستندی بواسطه تبعیت اشرف که در آیین خردمندی لازمست هر آینه این بزرگ زمانرا تبعیت این
نور پرور فرض عین بودی چون خلعت پدری خلقی است گرامی ازان دیهیچون که تابعیت اشارات اشرف
نیت و برخورداری فرزندان خرد در حکم آباء و فرمانبرداری ایشان سرنوشت قلم تحریر شده و ناچار توجه
این چنین اقبال آن بود که فرمانده گیتی این جهانرا بدرود نماید بالجمله بعد از لوازم تعزیت بهم تهنیت
اولیای دولت که در دار السلطنه دهلی مجتمع بودند بجمعیت دلهای پریشان متفرق شده هر کدام
بجای و مقام خود شتافتند تردی بیگ خان که باتفاق اهم بجهت سرانجام مهام این بلاد در دهلی
اقامت داشت و اسباب و ادوات سلطنت و دارایی مصحوب [illegible] امام علی شش انگشت و جمعی از ملازمان اعتمادی
بدرگاه جهان پناه فرستاده اظهار اطاعت و عبودیت کرد و میرزا ابوالقاسم پسر میرزا کامرانرا نیز
روانه ملازمت ساخت **سوانح دولت افزای حضرت شاهنشاهی از هنگام**
توجه بصوب پنجاب تا وقت جلوس مقدس مجملی از احوال دولت استقبال
حضرت شاهنشاهی از زمان رخصت بصوب پنجاب تا زمان جلوس اشرف آنست که چون رایات اقبال
بصوب پنجاب معطوف داشته توجه فرمودند در اثنای راه اتکه خان و سایر ملازمان که بخدمت دولت
از حصار فیروزه آمده شرف رکاببوس دریافتند چنانچه ایمایی بران رفت چون موکب اقبال
بسهرند رسید جمعی از ملازمان پادشاهی که بکومک شاه ابو المعالی معین شده بود مثل محمد قلیخان برلاس
و مصاحب بیگ و خواجه جلال الدین محمود و فرحتخان و خواجه طاهر محمد و امیر خرد و مهتر [illegible] چون
از صحبت [illegible] ناهموار این جوان در امثال ملال آمده بودند بموکب خدمت گرامی حضرت شاهنشاهی را

شنیده خود را بر خدمت رسانیدند و بسعادت ملازمت شتافتند که میان عنایت گشتند پس از نزول
عساکر منصور بسکندر که از کوه برآمده بود ار شکوه آرایی موکب شاهنشاهی خود را باز گرفته بود و
مر بدست از لاهور بجهت دفع او برآمده بود مراجعت نموده بلاهور شتافت و چون تحقیق پیوست که ابو المعالی
حضرت شاهنشاهی عنایت شده و آنحضرت متوجه انجاهاکلند بطوع اختیار با جمعیت خود در کنار آب سلطانپور
رسیده ادراک ملازمت نمود و آنحضرت از روی عطوفت منظور داشتن بالطاف حضرت جهانبانی در مجلس عالی
خود اذن نشستن فرمودند و مشمول انواع مراحم و مکارم گشت و از انجا میر تیک بشرامت
حرمه دنیا نشده بود بعد از آنکه رخصت یافته بمنزل خود رفت و پیغام فرستاد که نسبت من بحضرت جهانبانی
معلوم همگانست علی الخصوص خاطر گرامی باشد در قمرغه جوی شاهی بحضرت جهانبانی و در یکجا بودم و در یک
ظرف خوردنی خوردیم و شما حاضر بودید نشناختن او دادند پس نظر بآن نسبت چون گاه بشما آمدم
تکیه بلند برای من چرا نهاده نشد و دستارخوان برای من علیحده برای من ترتیب کرده شد آنحضرت
که معدن دانش و مروت بودند به بخردی از تبسم فرموده بحاجی محمد سیستانی که پیغام آورده بود فرمودند
که بگو توره سلطنت دیگرست و قانون عشق دیگر آن نسبتی که حضرت جهانبانی را با شما بود مرا [illegible]
در میان این دو نسبت تفرقه نکرده گله کرده آمده مزید انفعال عظیم کشید و آنحضرت متوجه کوه شدند
با استقبال سکندر که در مانکوت آنچه فرودمی بود نمانیده چون بنواحی سرهند موکب اقبال نزول
فرمود قاصدی تیز رو رسید و بیرامخانرا از قضیه افتادن حضرت جهانبانی خبر کرد بیرامخان مصلحت وقت
در اصلاح ندیده موکب عالی را متوجه کلانور ساخت که روزی چند دران خطه دلکشا اقامت واقع
شود و در نزدیکی کلانور نظر شیخ جولی رسید و فرمان عالی آورده مقارن اینحال خبر قضیه ناگزیر بمسامع
اجلال رسید از استماع این قضیه جانگداز گریه و زاری که لازم عالم محبت و دوستداریست از آنحضرت
بظهور آمده و آنقدر استغراق خاطر و بیخودی با طبع آن مقدس نهاد راه یافت که از حیطه خیال بشری
بیرون باشد بیرامخان و اتکه خان و ماهم انکه بمقدمات دلاویز تسلی میدادند چون از فرط محبت بود و آنچه
از زبان ایشان تسلی میدادند باعث مزید اندوه میشد و این برگزیده معبود حقیقی برای [illegible] دل
نگرانی و توجه مبذول میداشت و از فوت هر کسی که رایحه اخلاص و عقیدت و هنرمندی دارد چگونه متاسف
و متالم میشود جای آنست که در باب که در زمان [illegible] موجب خرسندی و خوشحالی اهل غفلت میشد بر ذات

موسش چنین حالت رو دهد تا اهل عالم که نظر ایشان بر محسوس منحصر شد بتحقیق بزرگی این بزرگ
جهان اعتراف نمایند و این اعتراف وسیلهٔ اهتدای جمهور انام شود و این اهتدای ذریعهٔ شمول
نور هدایت عموم خلایق گردد و اگرنه اجمعی بودن در سوق آباد دانش و خداشناسی حق پرستی
این نور پرور آگاهی را که داشتی که در انقیاد ایزدی چنین شکایت در ایزدی چه وجهی بهر بازیافتی
اگر بتائید عقل در اندیش خود بمانند جرح فراهم آید و در لغت قات و تبرعات که بعبارات اهل علم التعاون
آمد اهتمام فرمودند اصحاب نظم و ارباب فهم مرثیه‌ها و تاریخها گفتند از آنجمله خواجه حسین مروی که
شبهی در مرثیهٔ آن عنوان قباب ترتیب داد و این چند بیت از آنست مر عبدالحی این تاریخ یافت
تاریخ ای وای پادشاه من از بام او فتاد • مولانا مسعود حصاری این را در سلک نظم آورده تاریخ
وصل حق شد همایون پادشاه • اما بر سم خطی بنام اکبر تاریخ الف نوشته و مولانا قاسم کاهی این
را در رشتهٔ نظم کشیده تاریخ همایون پادشاه از بام افتاد • این تاریخ کمال لکنت و تفاوت
یکسال و دو سال در عبارات تجویز توان کرد نه در وفات و جمعی انجصح تاریخ یافته تاریخ و از ملک
جلال الدین دو • کمالات صوری و معنوی آن عشق و دانش این یگانه روزگار بیش از آنست که تحریر
آید از اقسام علوم عقلا و نقلا آگاهی تمام داشتند علی الخصوص در علوم ریاضی آنحضرت در پایهٔ
علیه بود و همواره با ارباب حکمت صحبت میداشتند و ممتازان علم ریاضی در پایهٔ سریر والا کامیاب
سعادت بودند و آنحضرت با ارادهٔ بستن رصد مصمم بود و بسیاری از آلات رصدی ترتیب
داده بودند و چند جا محل رصد خیال فرموده بودند و توجه عالی بشعر و شعرا نیز داشتند و از آنجا که
طبع موزون از خصایص فطرت سلیمست در خلال اوقات و ارادات قدسی را چه از حقیقت و چه از مجاز
در سلک نظم میکشیدند و دیوان شعر آنحضرت در کتابخانهٔ عالی موجودست و این چند رباعی از آن
دیباچهٔ کرامت مرقوم میگردد رباعی ای دل اگر اضطراب در پیش رقیب • حال دل خود مگوی با هیچ طبیب
کاری که ترا با آن جفا کار افتاد • بس قصهٔ مشکلست و بس امر عجیب • ایضا ای آنکه حضور یار فیروزی
کن • در خدمت او بصدق دلسوزی کن • هر دم بخیال دوست خوش بنشین • هر روز بوصل یار نوروزی
کن • ایضا ای آنکه جفای تو بعالم علمست • روزی که ستم نه بینم از تو ستمست • هر غم که رسد از آن مرا هیچ
بدل • ما را چو غم عشق تو باشد چه غمست • الحمدلله که ذوالحال سلسلهٔ رفیعه که چون سلسلهٔ سموات تائید الهی

وانعام

وانعام قدسی دارد و میر این سلسله پیوسته است بصبح ایجاد آدم صفی و سر دیگر بطلوع نیر وجود شاهی
این تنقیح و طراز اختصار بعبارهٔ تازه که خامه آلود بیان انشا نشده انتظام یافت و نگارش
این فهرست رفعت و عنوان دولت ذرهٔ هواداری ابوالفضل سعادت پذیر شد و بسا از رموز
نکات حکمت جا بجا موضعهای تقریب اندراج یافت که اگر آن حقایق و اسرار حقیقت از اهل سواد
منتشر سازند کتابها گردد انتخابی از مفردانش نظم جام می ساختم از خون خویش • نه خم سر که کند
رتبش • هست بهر نکته دقایق بسی • تا نشی سنجه شناسا کسی • اگرچه نظر بر مجالست بیان آنچه تا حال
از سرگذشت بزرگان گزارش یافت طفل وامانده بحر ابودم اما حقیقت شناسان انجمن ناموس نیک دانند
که درین محمدت نامهٔ ایزدی از آغاز تا انجام که هرگز در ساد ملکوت بطفیل بیاورده ام بیان چند
که نقاب جمال عروس شاهی اندکرده در هر پرده وجهه همت بوده است تا از کدام پرده و چه پرده
کم جست که چندین تنوع ظهور دارد و باغیرت کیاد در آروی این جهان افروز روشنی پذیرفت
دانه از انجا که سخن دانست لیکن چه نمود از سخن راهنست مرا که با کار است کجا قدرتم
تاریخ چه رسید خیالیه دو خشیر در میان نه در آید و دو مقصود در کمال گنجد بر آنکه شاطران هر جا
ملک گرای بسدلان خاک سرشت را دل کتابت اکتسابش را نیز دلیل و سبب بین را از فراخی حوصله در مظهر
نگه کیش حضرت شاهنشاهی حق را جلوه خاص داده‌اند و این رتبه با ملک اسباب را بکمینه ارادت آورده‌اند و از
ژرف نگاهی دولت هشتی سبحان قضا که انوار سعادت را از بینش ذات آن هیکل انجام سپرده‌اند چالی
جهان آرای شاهنشاهی را در مظاهر این سلسلهٔ علیه نمودار گردانیده‌اند تا عشق حقیقی این یگانه درگاه آگاهی نگارستن
این داستان در ارسه ارم ساخت نگاه کامه بحضوری ارم شد و هم گلشن نگه پرایی شاد است و هم فتوری در ملک
دل این بادیه پیمای تحف نرفت هم از حب جمال معشوق حقیقی با بظهور آرفت هم مراج فتون عیش کمال عشق و فرح
یافت اکنون آنچه از مجاز بان رسمی استطرادی میدانستند سپری شد و زبان سخن با آنچه هر دو طایفه مقصود
حقیقی شناسند در سپیده است که درین کار شکرف کامیاب آن آورده‌ام نظم کلکم که برش زبان گشته است •
گنجینهٔ گشای کان غیبست • زان گس که مگر گند بجلین • الطاف طلب کنم بتحسین • این نامه ستایش آفرین باد
ان شاء الله که همچنین باد

سلسلهٔ انتظام کارگاه آفرینش که مظاهر حقیقت تجلی شهود شده‌ام

بقدرت واجب الوجود و است بنیفو با نیروی بزرگ نهادی بایه که بار عالم و عالمیان را ببازوی تیغ به آگهی بر
توانند گرفت و کار جهان و جهانیان را بتدبیری کمال آگاهی سامان و سرانجام توانند نمود و نشو عظمت از ناصیه
اقبال او تابید و بارقه اهبت از لوحه احوال او فروغ دهد شاهین ترازوی عدالت ببازوی ریاست او
استقامت یابد و آئین چارسوی سلطنت بدستیاری فکر و روییت او رونق و بها پذیرد وزرای ناب
کرانه خزانه آسمانست لسکه عدل او کامل عیار بر آید و گوهرهای شبچراغ کر صیقل داده مهره تخت تاج
دولت او سربلندی یابند چهار چمن خلافت از جویبار شیر او آب خورد و سرشح چمن مملکت از ناصیه رای او
تاب گیرد طنطنه کوس شکوهش غریو حوادث روزگار ستیزه جوی را پستی پدید آرد و گوی شکوهش عرصه گرد
آلوده جهان تاریک را شعله بخشد گرد فتنه را آب تیغ جهانگشای نشاند و برق حادثه را انسجاب چتر گردون
سای منطفی سازد و منطاق درگاهش قطب نمای بادیه گردان آرزو گردد بارگاه آستانش قبله گاه زمین
بوس گردنکشان و شبگاه نخوت نمود همتش بر آباد دلها معصور بود طبیعتش بر جمعیت بهرستان جانها
مجبول و مفطور باشد عطیتش در نهانخانه ضمیر خواص و عوام طرب ساز و دعایش بر خلوتگاه زبان صغار و کبار
آرام کند که صنوف نبات کر جلوه نمایان مقام شتا باشند از چشمه سار فضال او سرسبزی و سیرابی یابد و نمو
و از نسیم بهارستان افاضه او نشو و نما یابند و صنوف جماد که ثابت قدمان مقام التساد ند از تابش
عدالت او فیض وافی گیرند و از مکارم عنایات او فضیه وافر برند از آنجا نظم همین نه جانور از دین داد او خورد نان
بامن و عیش گراید نزیب و فر گرده : نوبهار عدالت و عد نیستی گیاه : گیاه نخل شود نخل بارور گردد : ز فیض
عدل شه آن اثر بروی زمین : که خاک سنگ شود سنگ سیم و زر گردد : چون ذات مقدس این نونهال اقبال
مصداق اصفا فخر و معالی بود و استحقاق اخیصت علیا داشت و تباشیر دولت و سعادت از آغاز طلوع صبح و لادت
می تافت و در رواج شکار جهان آرای از عنوان صورت شام ادراک عارفان اهل آفاق رسید و شکوه جهانداری
از لوح منشا او مید خورشید فروغ جهانگیری از نظر دوربین او بطبعی می شتافت آثار کشور ستانی از طرز حشمت
او هویدا بود رقوم خاتم فرمانروائی از خطوط کف او خوانده می شد و زمانه که افلاک در چندین ادوار انتظار آن می برد
رسید و دوری که انجم در چندین قران از صورت آن حیرت جستند ظهور یافت انتظام جهان سلسله کون و مکان
نوای بشارت در داده و فرمه رسان سکنه زمین و آسمان بپیام این ابواع ترقیان فعال را بشارت نو نظم
ای گوهر تخت کاتم ترا : ده خفت فقاهی عالم ترا : گویش فلک باز با کرسیت : تخت هوا خواه زمین بوسیت

بر سر دولتخانه تاج شرافت بر آراست : خطبه جزو خوان که خلافت بر آراست : و در تمکاهی که سلطان چار بالش گردون
ببرج سعادت حرکت رسیده نظر عنایت ربت الشرف انداخته بود که کف چار پایه حمل الحکومی سعادت گستر شد و
وغبار آلودگان خطه خاک را لمعیض علم تازه و تر گردانید برگستگاه چمن ساباطهای اشجار سایه فلک شوند و گرد گل
تاج مهد برگ مرصع لعل و یاقوت بر سر زرین مردین جلوس یابند و مرغان خوش آواز چون خطیبان علم مینش بالا دم می
طلبان بر دوش بر نشین تاقم و درگوش بر منبر چهار پایه چون خطبه نوی کنند سرو و صنوبر که استادگان
چشمگاه او نشید سر تعظیم فرود آرند و شمشاد و عرعر که کمر بستان آرزومند نو برگ و نوای خودی رسند بزرگان
سقانی در باجین حلقه‌های رنگارنگ در آویختند و خوددان لاله و نسرین از شکلها در بر آمد انحنه آوازه کوس
رعد بر تارک خیلان ابر جلجله در جهت اقلیم اندازند و حیث گوهر شانه نوبهار صلای عام بجهانیان عالم درداد
و انسام فتوحات از مهب عنایت آغاز وزیدن نهاد و حدایق ازهار خلافت تبارک سنگین گرفت ماه جبهه نیاز
سجده شکر سپرد و کهف کعبه المحضر نور می کشید قطب دوده دیده فرقدان را امیل روشن شجاع سر که سعید
ملک شید چند سال رصد شد و مسلی کشایان فلک مونند که باصطرلاب دانش اعمه کواکب دولت بوده اجرا
زاگه جهانبانان از صحایف زیج آسمانی نمودند لاجرم بتائید الطاف ذوالجلال و الفاق جنود دولت و اقبال ع
ساعتی که بروز آسمان بجود کند : در عیدگاه خطه ملکشای کلالوز ع که باد قبله اقبال در هر دور
جشنی عالی و مجلسی والا که عبرت افزای انجمن افلاک تواند بود ترتیب داده‌اند نظم دل افروز جشنی بساز آسته
درون و برون هر دو پیراسته : نموده در … این سبز کاخ : بساطی چو میدان همت فراخ : سرا پرده‌های
مکلل بماه : کشیده بر دوره جشنگاه : کران تا کران فرش آن سرزمین : پرنده خطا بود و دیبای چین
ز بس سایبانهای زرینه تار : هوا بود چون پرده زرنگار : فلک را کشیده زر ناب : که خورشید … در
جشن … نقاب : ز بس … بزم … دور : فلک نافه مشک بود از بخور : بزرگان درگاه … نشستند
عروسانه بختی به پای استند : که در دوشیزه سلطنت … : لب شاه چون غنچه نشستند … دو عالم ملکی
فراهم کنند : به پیوند جاوید محکم کنند : زمان میدمید پرده در پرده ساز : که ای بخت … دولت
باز : شهی … به سر تخت جای : که خواهند شدن تخت از او سر بپای : کسی … نشسته بر او تخت جاه
که خواهد برو بخت بر دوش پناه : در ساعت … قرب نصف النهار جمعه بیست و دوم ماه او سط
سیوم ربیع الثانی سال هفتصد و شصت و سیوم قمری و هم عشار … جلالی سال چهارصد و هشتاد و هشتم و نزدهم

بر ماه قدیمی یزدجردی سال نهصد و نه و پنجم چهاردهم شباط ماه رومی سال یکهزار و ... و
هشتم آن والا دودمان عالی خاندان خلعت زرین در بر و تاج مشکین بر سر به دولت و سعادت بر تخت
سلطنت و اورنگ خلافت نشست و آواز مبارکبادی از شش جهت بر فلک رفت منبر آسمان منظر خطبه اقبال
سربلندی یافت و درجات رفعت به مدارج معالی ارجمندی یافت نظم ایزد کنون بفرق صفدر جهان نهاد
تاجی که بیش از این بسر آسمان نهاد آنرا که در نهاد بود تو نه چنین بار دو کون بر سر او ستوان نهاد
شاه جهان که بار جهان بر سرش نهند نهاد بار بر سر ... نهاد هرچند خطیب بصورت فرود
می آمد در معنی مرتبه مرتبه بلند می شد چون زبان خطیب بالقاب اقدس سلطان معلا افروز شد و بنام نامی اشرف اعلی
گوهر زینت گشت کلمات دعا از جیب درایت بر فراست و نوای تسلیم و رضا دمبدم و کاینات بر آمد بر آن
سنبران کارخانه سلطنت خلعت زرین بر دوش خطیب دادند و خطیب را در زر گرفته و ... داران بارگاه
خلافت از یمین و یسار گوهر افشاندند و زر باشی کردند بیت ز کمال لطف زر و از کمال گوهر بخت
گهر طبق طبق و زر سپر سپر بر ریخت همان زر طلای فرمان روایی بالقاب حضرت شاهنشاهی افروخت
و منشور کشورگشایی بنام نامی دولت این حضرت زینت یافت تمام آن زر و جهان افروز که خلاصه روز
بهار دین و دولت و سکه سلطنت در دار الضرب اقبال بنام نامی مسکوک شده است تو و تمیار
عیار او کمال یافت رباعی چون سکه بنام شاه برآراسته شد در چشم ستاره قدر مه کاسته شد دنیا را
رخ روی افروخته گشت درهم سفید روی از آراسته شد زمان زمان خواهشهای زر و سیم از روی
روزگار بخشیدند و نقش نقش گنجینهای ایام در کنار آرزوی عالم انداختند صحرای فوز شوق بر دوار
تازه ماند [illegible] بلند آوازه گشت سلطنت طرح اقامت انداخت خلافت افراز کاه
سلامت رسید تخت مربع نشین الحمد ... تاج سربلندی جاوید سرافرازی یافت نگین طغرای
جلال رسید چتر سایه دولت بر آفاق گسترد لوا طراز نور علی نور یافت [illegible]
چرکان آمد تیغ در خلوتگاه نیام آرام گرفت خنجر از تردد آسوده کمان از ... کار نجات دید
تیر از جگر دوزی اعدا فارغ نشست عقل بلند مقام که سر بلندی از آسمان گذشته بود بخطیب منبر سلطنت
گفت که نظم داری خطاب خطبه سرای ... لب و بلند بیا خیز ... [illegible]
گوهر گنج شاه را ... لیک آن گوهر نیم که بگیرند در زرم جهان ... [illegible]

صدر دولت او شده نقش افتخار برآورده که بیت طالع مراد چو دولت بتو اقبال نقش کرد چون کمان
کرده شکار مخزم اقبال که سپهسالار قهرمان سلطنت بود بشکر گوناگون نعمت ... بیت نمود که نظم
از خاک بر گرفته خاقان اعظم بر آسمان کشیده دارای اکرم در خور قتش نطای بهر دو جهان مکرمت وز
دولتش بصورت و معنی توانگرم از فیض او است اینهمه سر [illegible] افسرم وز بزم او است اینهمه ... بر ساغرم
دولت که رنگ آمیز صورتخانه گیتی است بر سر ... آمده زبان برگشاد که نظم رخسار من ز خال
دور تیغ منزهست الماس اینچنین ... یاقوت احمرم باغ فرح ... فلک [illegible] عطر دماغ ...
... عود و عنبرم تا هست گوهر چشم گوشوار عرش ... طغرای تخت و عالی افسرم آسمان منظره ...
نجوم بر میان بسته رقص کنان آواز بر داشت که نظم دارد نطاق ... در
خورشیش مباد جوابی ... انورم ... جنود بجاه ... مرانه گر خیل بندگان خدیو مظفرم
سعادت که هواخواه دولتخانه سلطنت است عرض حال کرد نظم هر بامداد قبله ... آستان اوست
از شوق آفتاب شرف روی کجاورم آمد بگوش ... ستاره سلسله بر پای چو من درم
جمع سران و سرداران و سپهکشان و سپهسالاران و سایر ارکان سلطنت و اعیان دولت از جمیع ...
و صدق ضمیر با آن والا دودمان بیعت کردند و همان هواخواهی ملوکانه با پیمان الهی ساختند و عهد ... دو
قاهره سر امجان خان خانان بالقاب اشرف وکیل السلطنه شد و حل و عقد امور خلافت و ... فتح
جنود نصرت برای ... و کفایت او مفوض یافت و دیگر امرای مملکت آرای و سایر
بزرگان سلسله جنابی چه از آن جماعت که از قرب بساط بوسی حضور استسعاد داشتند و چه از آن
سپهکشان که در اطراف و اکناف بضبط ولایات و فتح ممالک متعین بودند هر یک بحسب ... خور
حالت و استعداد و مناسبات پادشاهی خاص شده بر تبت خاص اختصاص یافتند

صورت زایچه طالع اقدس

نقش بیز بر کار صدق و رقم آرای خامه سداد و ساختن از لوازم وقت ...
مزید روشنایی گردد و کوتاه بینان از چشم دوربین ... افتند ... مرده ... بخشد و
جانداران را جان جهان بین کرامت کند نظم زایچه طالع شاهنشاه این جدول اسرار الهی است
این لایحه دولت و لوح مراد فهرستی دانش فهرست داد کوکب ... عز و علامت کون و مکان

بسعادت صلات ؛ دیده بر بین لوح ازل باز کن ؛ بر دو جهان تا ابد ناز کن

در اختیار این طالع سعادت
مطالع لطایف مذکور شده
اول آنکه در وتد عاشر که
بیت السلطنه است نیر اعظم
اقامت نمود سیما در حمل و

اختیار ساعت جلوس بر سریر سلطنت مطالع خانهٔ عاشر است و الکاه همین صلاحی که لعقدوم الملک زده
کسی شده باشند و امام ابو المحامد غزنوی که از اکابر منجمین مرفود که روایت برای این کار طالع عرب
اختیار کنند تا وتد عاشر اسد هفته که خانهٔ نیر اعظم است و الحمد شد که اینجا نیر اعظم خود در بیت عاشر
ناشر انوار سعادت و اقبال آمده ؛ رباعی شاهی که مراد بخشش امید بود ؛ رخشنده دلش چو خور جاوید بود ؛
چون پرتو او جهان نسازد روشن ؛ آنرا که مربی چو خورشید بود ؛ خانهٔ دوم که خانهٔ مال است سرطان اتفاق
افتاده و نیر صغیر که صاحب خانه است در خانهٔ یازدهم که خانهٔ امید است فوق الارض وقوع یافته دلالت کند
برانکه مقالید خزاین و کنوز عالم بید ساعی مشقت بدست کجور اقبال او در آمده و خانهٔ سیم که تعلق با خویش دو برادر
دارد اسد است و صاحب او نیر اعظم در وتد عاشر جمیع اقربا مامور احکام سلطانی و محکوم اوامر شاهی شوند و خانهٔ
چهارم سنبله که آنرا وتد الارض خوانند و منسوب است بموجب آباء و اجداد و املاک و صاحب او نهم که بیت السعادات است
دلیل شده بر حسن عاقبت و ثبات ملک مخروسه و خانهٔ پنجم میزان است که خانهٔ فرزند و عشرت است و صاحب آن
و صاحب او زهره در حوت که برج شرف اوست دلالت کرده برانکه فرزندان سعادت مند مطبوع و متعرف
بادشاهی قرین باشند و در سایهٔ دولت کنف عنایت او تربیت یابند و اقداح افراح انجمن سرور بزلال افضال
لبالب باشد و قوافل هوا با از چهار رکن عالم بر آستانهٔ دولت او بار کشایند و خانهٔ ششم عقرب که خانهٔ عبید و
خدم و امراض است صاحب او مریخ در خانهٔ سلطنت واقع شده علامت بر اعتدال مزاج سعادت امتزاج و بسیاری
غلامان و فاداران و خدمتکاران جان سپار مشتری اگر چه در قوس است اما چون خانهٔ البیوت نکاح شفتم است نیاز سعادت
جاوید مسکینه و خانهٔ هفتم قوس و تد غارب نظیر طالع و آن خانهٔ اعدا است حاکی کلیب بتویه البدیت از کوکب
خالب بر مقهوری اعدای دولت ابد قرین و لعلیت قوی و خانهٔ هشتم جدی است متعلق مواریث و خانهٔ

خدم را مراهم صاحب است اورمریخ
در خانه سلطنت واقع

در یازدهم و ملبت بربن که سعادت موروثی و ترجمال کمالات ذاتی باشند خانهٔ نهم دلو علم و دین و سفر
منسوبست و عطارد که صاحب طالع است اتجابت و بنظر تثلیث ناظر طالع آمده افاضهٔ انوار دانش میکند
و تجربت از صدق تفکر در امور دین و دولت و اجابت تدبیر در باب سفر و موافقت آن تقویت دولت ؛ رباعی
شاهی که بعقل ذو فنون خود بخشیش ؛ در راه خدای رهنمون خود بخشیش ؛ هر چند که سایهٔ خدا بند بنهان ؛
او نور خدا است سایه چون خود بخشیش ؛ خانهٔ دهم حوت که آنرا وتد عاشر خوانند خانهٔ سلطنت و امهات است
نیر اعظم و زهره و مریخ اتجابت همه ایام سلطنت عیش بیفزود و اسباب شوکت و ابهت صاحب طالع او روز
باشند و امهات عالیه درجات به دولت او مراد رسند خانهٔ یازدهم حمل مثلثیت بر جاه مهمات
بیت الشرف نیر اعظم افتاده و قمر ربع اسد زاید النور اتجابت هر امید که ظاهرا در سر بفروزد و بهبود
بر آید و دوستان بوسیله این دولت عظمی کامروا شوند خانهٔ دوازدهم ثور است و آن خانهٔ اعداست از
کوکب خالی افتاده و مریخ از دهم ناظر دشمنان دین و دولت بصمصام بهرام خون آشام شوند نیر صغیر در حمل که
خانهٔ شرف نیر اعظم افتاده است و اکابر این فن تصریح کرده اند که در زایجه جلوس اختیار قمر که و سلطان افلاک
انوار است از اجرام علوی بر اجرام سفلی در حمل مایه دار این بس معتبر داشته اند و نیر اعظم مشتری اتصال دارد
و خداوند عاشر در هفتم وقوع یافته و خانهٔ طالع هوائیست و تنها دلالت بر آرستگی عساکر نصرت قرین بر زمین
عظمت از ترک بادشاهی سکینه و سهم السعاده قوی حالت چه در اسد که خانهٔ نیر اعظم است تعلق دارد و صاحب
در عاشر آمده و مشتری که دلیل صدق عقیدت در هفتم بخانهٔ خود کمال سعادت دارد و خداوند عاشر صاحب روز
مدار ملک و مهام سلطنت در ترقی و تزاید و مختص ارباب الطالع خانهٔ قمر مستقیم الطلوع آمده و عطارد با قمر نظر دوستی
دارد و امثال دلالات اطوار است بر کثرت کارطرقی بسود افرایش دلالت بنیل مقصود و شرح اطایف این انجم
و بدایع آن از حیطهٔ تحریر و احاطهٔ تقریر بیرون است و تایستان چه اول آسمانی در درجات دانان مشاعل آلات
دانی بزیج فکرت و تقویم فطنت میدهند که از زمانی که ابتدای جنبش افلاک و کواکب شده و انتظام عالم نامو نوت
کمالات لباب آفرینش است بهستام اجرام فلکی ارقه همین ساعتی بزرگ نزبا بخش که چندین سعادت ابدی
در ضمن آن مطویست معلوم که چند که شده باشد و یکی از منتسبان سلسله نظم در تاریخ جلوس اشرف گفته تاریخ از
خطبه شاه رفعت منبر شد ؛ ورنگ عمل کارها چون زر شد ؛ تخت سلطنت سلطان اکبر شاه
تاریخ جلوس نظر اکبر شه ؛ و مصرع جلوس خداوند عالم پناه نیز شعر بال سعادت انطباق عبارت

که مخبر بر تاریخ این سعادت توامانست که مولانا نورالدین ترخان نگاشته خاطر عرض نموده بود

ذکر وضع تاریخ جدید الهی از مبدأ جلوس حضرت شاهنشاهی

بر ضمایر صافیه دانایان [illegible] پوشیده نماند که قلم مشیت بر دفاتر اکوان برین رفته که سلسلهٔ عالم بحفظ اوقات و تعیین تاریخ صورت انتظام و تعیین
وقایع و تعیین سوانح بتواریخ سنین و شهور تخصیص و تخصیص یابد و سنت از ملّیان چنان یافته که بعد از چندگاه امری عظیم را
مبدأ تاریخ سازند و احکام معاملات دینی و دنیوی را بران منتهی گردانند و چون جلوس اشرف اقدس اعلی
فرخنده و افروخته تخت [illegible] تر از آن بود که غرهٔ وجه مراد است بنجابت [illegible] سعادات شاهنشاهی گرده و بالهام
که در ضمیر قدسی حضرت شاهنشاهی پرتو انداخته بود مدتی این ارادت برای حکمت بر دوران انتظار فروغ قبول
حضرت شاهنشاهی ~~چنو انجم~~ یافته بودند این بار دفتر سنین و شهور را مبدأ تاریخ جدید ساخته نور افزای آشنا
و آگهی گشته و چون نوروز جهان افروز مقارن بمقارب جلوس اشرف بود از جلایل فواید ترتیب نیز [illegible]
که نیر الشان فتح در محضر آن حضرت کشت سه عنوان ایام نوروزی و دیباچهٔ فرخی و فیروزی دانسته مبدأ تاریخ گرامی را
از نوروز آینده اعتبار نمودند و مدار حساب بر ماه و سال شمسی حقیقی نهادند و حضرت شاهنشاهی خود بدولت و اقبال ابد
این تاریخ گرامی را تاریخ الهی موسوم ساختند و بران سعادت ارقام در مناشیر و دفاتر مثبت و مرقوم گردانیدند و اسامی
ماههای این تاریخ را همان اسامی مشهورهٔ فارسی مقرر داشتند و بلقب الهی تذییل گردانیدند چون فروردین ماه الهی
و اردیبهشت ماه الهی و ماههای ایام بی نام متعارف فارسی که داشتند بدین ترتیب اورمزد بهمن اردیبهشت
شهریور اسفندارمذ خرداد امرداد سافر [illegible] آبان خورماه تیره گوش دی مهر سروش رشن فروردین بهرام
رام [illegible] آراد گشتاد آسمان زامیاد اسفندار انیران و چون بعضی ماهها در روز از سی زیاده بود
انرا بروز [illegible] نامزد کرده در پیام توجه شاهنشاهی ایام مسترقه بر نهاد و ماه چون سال شمسی شد و نیز حضرت
شاهنشاهی مقتضای آن فرمود که دور سنوات این تاریخ مکرر نیز دوازده باشد لاجرم بهر سال اسمی نام ماههای
الهی ساختند چنانچه سال اول فروردین الهی سال دوم اردیبهشت الهی و تمهید [illegible] این تاریخ [illegible] علامه
افلاطون الاوان امیر فتح الله شیرازی المخاطب بعضد الدوله بود که [illegible] اساس فلک ارتفاع نهاد و
اساس این تاریخ در سال نهصد و نود و دو اتفاق افتاد اما چون [illegible] ابتدای جلوس اقدس مدار موارد وقایع [illegible] اوقات
بر تاریخ الهی خواهد بود [illegible] در سال جلوس ثانی امید که چون [illegible] اقبال این سلسله ابد پیوند از
شعشعهٔ الهیت فروغ این دودمان علا [illegible] جهانتاب و جهانگیر باشد و [illegible] سنین و شهور سال و ماه

[illegible] ماه

از تاریخ

از تاریخ و حساب محاسبان ادوار افلاک بگذرد و نقل فرمان جهان مطاع که از تحریر راقم این دیباچهٔ سعادت
ابوالفضل است و بعد از تاسیس این تاریخ سعادت اساس بممالک محروسه بنفوذ اجرا یافته بود این است

فرمان جلال الدین محمد اکبر پادشاه غازی

درین زمان دولت آرای [illegible]
پیرای [illegible] قران از جلوس بعضرت تربیت سریر سلطنت گزینش و آغاز مبادی حدیقهٔ اقبال فرمان
گیتی مطاع برتر ارتفاع یافت که حکام ممالک محروسه [illegible] بر متصدیان مهمات ملک و مال متفاوت درجات
و طبقات متواتره [illegible] ظهور بوده باشند که چون تمامی همت الا [illegible]
بر آنست که کافهٔ انام از خواص و عوام که بدایع و ودایع حقیقی اند در ظلال امن و امان مرفه البال مرفه الحال
بوده اوقات گرامی را که مفقود البدل معدوم العوض است در مرضیات الهی مصروف دارند و ذریعه
خود را از قلادهٔ تقلید که ارباب ملل کلهم اجمعهم دست رد بران زده اند در جمیع ادیان [illegible]
آن [illegible] وجوه [illegible] باز داشته در تحصیل اسباب تحقیق مصروف گردانند و در مسالک مطالب کلیه و جزئیه
هر [illegible] دلیل قدم نهند و در شارع مقاصد خود نقیر او قطمیر [illegible] اضافت حجت شروع نمایند و فهم [illegible]
[illegible] استکمالا همواره در حقایق علمی و دقایق حکمی نظری اندازد و [illegible] از مبادی
عالیه بوسیلهٔ الهامات و واردات مستفیض و مستفید است و از آثار سلف و خلف نیز مقتضای حسن سیرت
و صفای عقیدت [illegible] عبور بر [illegible] که بزبان [illegible]
گوینده [illegible] فارسی و سکون [illegible] فوقانی و فتح [illegible] منقوطه [illegible] در این اوراق
[illegible] نمود که مبدأ شهور قمری را [illegible] اقبال [illegible] زمان [illegible] طلعت [illegible] بزبان [illegible]
گوینده و این [illegible] بطلان [illegible] تقلید و جهالت [illegible] غوایت و ضلالت [illegible] ماه را از ظلمت نهاده
با وجود آنکه بطلان این عمل [illegible] اصل عدم استناد آن بدلیل [illegible] که باستدلال احتیاج [illegible]
و از مردم [illegible] چنان [illegible] سعید و [illegible] آن کتب معتبرهٔ قدیمهٔ خود را [illegible]
صواب بیرون آورده اند که مبدأ شهور قمری [illegible] از ابتدای [illegible] هجرت [illegible] بوده که [illegible]
[illegible] شکل [illegible] نامند و از زمان [illegible] شیوع [illegible] نامیدن و وقوع [illegible] این
[illegible] متروک و مهجور شده است و معمول [illegible] آنکه اول [illegible] کنند از اجلاس [illegible]
حکم [illegible] یافت که ارباب تنجیم و اصحاب تقویم و [illegible] ممالک محروسه تقویمهای خود را بر طریقه [illegible]

سکل بکه نهند و بواسطه احتیاط و استحکام و تسهیل و ترکیب تقویم را اظهر اشرف رسانند و زبن فرموده اعلام
که برین نمط جاری گردانند و درین اثنا اکابر دانشمندان بموقف عرض رسانیدند که برخاطر الهامی آثار
پوشیده نیست که مقصود از وضع تاریخ آنست که اوقات مهمات و معاملات بآسانی معلوم شود و بنوعی که
احدی احتمال منازعه نماند شده مثل آنکه شخصی معامله نمود یا اجاره کرد یا قرض گرفت و ادای آن
چهار سال و چهار ماه قرار داد تا مدة معین باشد تعیین آن مدت متعسر بل متعذر خواهد بود و بدیهیست که هرگاه
از ابتدای تاریخی عهد بعید گذشته باشد وضع تاریخ تازه نمودن ابواب تیسیر و سهولت بر جمهور عالم گشودن است
و بر دانشمندان موافق اخبار ظاهرست که از مبادی احوال تا غایت حال ارباب سلاطین عظام و اساطین حکمت اعلام
بوده است که همواره بوسیله اهتمام خود اساس این بنای سعادت اقتباس را تجدید و مباحثه مجاهد ارا
روزگار از مضایق حیرت نجات می بخشیده اند و الحال چون تاریخ هجری که آغاز آن از روز شمات
اعدا و کلفت اجابت نزدیک بهزار رسیده و تاریخ هند از هزار و پانصد متجاوز گشته و همچنین تواریخ
اسکندری و یزدجردی که از الوف و مآت تجاوز نموده چنانچه در تقاویم مسطور و فرورت اوشتن و
کشف آن در مطارحات معاملات بر اهل عالم خصوصا بر عوام الناس که مدار معامله بر ایشان است بسیار مشکل
شده و انقیاد ممالک محروسه ارباب هند تواریخ مختلفه دارند مثل آنکه در ولادت [illegible] تاریخ از
ابتدای حکومت [illegible] است و از آن باز تا حال [illegible] و [illegible] سال شده است و در ملک [illegible]
و دکن تاریخ ساباهن است که الحال یکهزار و [illegible] و چهل و یک سال شده و در [illegible] هر که حکومت
آن قلمرو داشته باشد از وی ابتدا میکنند و حال [illegible] هر کدام معلوم دانا [illegible] و وقایع [illegible]
و مشخص است که هیچکدام از تواریخ هندیه از امور عظیمه [illegible] نیست اگر بمقتضای عوام [illegible] قبول
عطوفت خود وضع تاریخی مجدد شود که هم آسانی خلائق از آن باشد و هم اختلاف تواریخ هند مرتفع
گردد هر آینه مبرات حسنات این راجح حال مآل آن [illegible] تاریخ ظهور امری عظیم گردانند مشتمل
ظهور ملتی قویم یا حصول سلطنتی عظیم و المنة لله تبارک و تعالی که درین سلطنت کبری از عظائم امور و جلائل
وقایع از تسخیر بلاد عظیمه و تفتیح قلاع حصینه و دیگر فتوحات سنیه است آنقدر در عالم ظهور آمده که هر کدام
لایق این امر جلیل الشان دارد و آثار آنحضرت مبدای تاریخ جدید را از روز جلوس بر سریر سلطنت
خود که از اکبر نعم الهی و اعظم آلاء نامتناهیست که از آن ثمرات سعادت [illegible] نهم سال

شمسی

شمسی ایام قمری نمود فرمانهند هر آینه بوسیله این امر خطیر مراسم شکرگذاری نعمتهای سابقه بتقدیم رسانیده باشند اهم مطالب
مقاصد طوایف عالمیان بحصول انجامیده باشد و انضباط درضمن این خبر گرامی شان زیج الکان تاریخ هجری
که از روز هجرت حضرت خیر الانام است از مکه معظمه بمدینه محترمه برسبیل [illegible]
توهم ناقصان علیل الفطرت قلیل الکیاسه است لازم نمی آید چنانچه در زمان ملکشاه با آنکه تاریخ هجری
المقدار هند او متعارف بوده کار بابی درجه مشکل شده بود که اساس تاریخ جلالی وضع نمودند تا طائفه که
در معاملات کار برایشان مشکل شده باشد بوسیله آن بمعونت برآیند و در تقاویم ممالک اسلام
از عرب و روم و ماوراء النهر و خراسان و عراق و غیرها ساری و جاری است و بمثابه شهره روزگار
و مشهور ان هر زمان آن تقاویم رایج بنابر تکرار التماس انجاح مرامات خواطر ملتمس انرا
بموقف قبول رسانیده شد و حکم مقدس نفاذ یافت که نوروزی که قریب سال جلوس بود آنرا مبدا
تاریخ الهی اعتبار نموده ابواب [illegible] و ماهها [illegible] فرمان واجب الاتباع نفاذ
که ارباب استخراج در تقاویم متعارفه دیار اسلام چنانچه تواریخ عربی و رومی و فارسی و جلالی مرقوم
میسازند این تاریخ جدید را ضمیمه آنها ساخته ابواب [illegible] و در تقویمهای هند بجای تواریخ مختلفه
آنها حصر نمایند [illegible] که اساس آنست [illegible] این تاریخ مجدد [illegible] و تواریخ متنوعه آنها بر طرف
سازند و چون در تقاویم متعارفه سالهای شمسی با ماههای قمری بود حکم آن فرمودند که ماههای این تاریخ
مجدد نیز شمسی باشد و چون [illegible] شکرگذاری و [illegible] این شهور و سنین فرس [illegible]
اختیار [illegible] و مراعات [illegible] جمهور [illegible] انام که [illegible]
و [illegible] فرموده اعیاد نام نهاده اند و در آن ایام [illegible] برای [illegible]
مراسم خضوع و خشوع بجناب عظمت و کبریای الهی که خلاصه عبادات و زبده طاعات [illegible]
بتقدیم رسانیده [illegible] و صغیر و کبیر بقدر قدرت [illegible] فضل و احسان گشاده ابواب [illegible]
بر خواطر [illegible] اخوان زمان و ابنای روزگار گشوده و انواع بر و احسان نموده [illegible]
[illegible] جشنهای [illegible] که تفصیل آن از ذیل این منشور فایض النور بوضوح خواهد پیوست و [illegible] هزار
سال در بلاد و امصار معموره مشهور و معروف [illegible] هزار سال معمول سلاطین عدالت گستر [illegible]
حقایق آگهی بوده و درین دیار بواسطه [illegible] امور از شیوع افتاده بود بجهت استعفار [illegible]

آثار قدسیهٔ آن ایام مسرت‌فرجام رایج ساختیم باید که در جمیع ممالک محروسه از امصار و بلاد و قری این رسم
و طرب جشن رایج گردانند و در تمشیت کمال اهتمام مبذول داشته دقیقهٔ نامرعی نگذارند تفصیل اعیاد ایام نوروز
نوزدهم فروردین ماه الهی سیوم اردیبهشت ماه الهی ششم خرداد ماه الهی سیزدهم تیر ماه الهی هفتم مرداد ماه
الهی چهارم شهریور ماه الهی شانزدهم مهر ماه الهی دهم آبان ماه الهی هشتم و پانزدهم و بیست و سیوم دی ماه الهی
دوم بهمن ماه الهی پنجم اسفندارمذ ماه الهی تحریراً بالامر المطاع ذکر اعاظم انتظام‌بخشان ممالک محروسه
در هنگام جلوس ابدقرین حضرت شاهنشاهی

ازین هنگام خجسته که روز ولادت سعادت و زمان ظهور عیار نقد عقیدت اراده بود میرزا سلیمان
ابن خان میرزا ابن سلطان محمود ابن سلطان ابوسعید به آرایش و آسایش ملک بدخشان مقرر بود و ولایت کابل و
غزنین و سایر آنچه بود از هندوکوه تا آب سند که قبیلات مشهور شاه ارد و سخن‌سنجی کار [illegible] منعم خان که وزارت سرکار حضرت
این دولت ابدقرین مدار و بعدالت ممتاز بود انتظام داشت و محمد حکیم میرزا و محذرات سرادق عفت بحضور منعم خان در
آن دیار آسوده حال بودند و قندهار با توابع و لواحق که بجاگیر بیرام خان طراز اختصاص داشت باهتمام شاه محمد قلاتی او
علم شجاعت و تهور می‌افراخت از حوادث و فتن سرگردان بوده مورد [illegible] در رفاهیت بود و دهلی دار الملک
سابق تعلق تفصیل گزارش یافته دار الخلافه آگره و آن نواحی بحکومت اسکندر خان اوزبک بایی داشت و نظام سرکار
سنبل تتبه بر علیقلی خان شیبانی بود و سرکار کالپی بسرداری عبدالله خان اوزبک انتظام یافت و در سواد ترودی
خان بودند و قیا خان در کول جلالی داشت و بوده لوازم خدمت بجای می‌آورد و حیدر محمد خان در بیانه بود و ماه
اجرای احکام پادشاهی می‌نمود و بنابر تکمیل تشریف عاطفت هر یکی از ملازمان درگاه معلی شرف همه دریافت که هر کدام را
بنوازش خسروانه غرا اعتبار بخشیده محال جاگیر برقرار گذاشتیم اعیار اخلاص و نیکوخدمتی هر کدام را ظهور آمد
از زمان در خورد همت والای شاهنشاهی بمراتب معارج کمال اقسام بر آورد و هنوز چون رای جهان‌آرای شاهنشاهی
تقاضای آن میکرد که روزی چند در نقاب احتجاب بوده تا جمال عالم‌افروز آنحضرت از اوج آنحضرت نظاره‌باب
جهت و جهه همت والا نهانش حق گزین آن بود که در لباس ترجیحی دنیا عیار مردم گرفته اندازه حال بهترین
وجهی در پیشگاه خاطر مقدس قرار یابد تا حوصلهٔ کوتاه مردم تاب دریافت کمالات قدسی نتوانست از آن
تحت آنکه در کمال جهانبانان حقیقی بسر می‌بردند تا برای آنکه دشمنان تیره رای حیله اندوز خاطر غبارآلود را
از بداندیشی گوهر والای عنصر قدسی فارغ ساخته در تبه‌کاری خود مشغول باشند تا برای آنکه چون نظر دوربین

آن کلمه خاتم خلافت ملک اسمای معنوی افتاده بود نظر بر خاکدان زمانی اندوخت یا [illegible] دیگر
بالغ‌نظران دوربین بسر وقت آن تواند رسید این پادشاه صورت و معنی تمام ملک را به امرای خود سپرده
خود با مری چند که پردهٔ کمال آنحضرت تواند شد ظاهربینان زمانه را بجایی آن تواند برد اشتغال داشتند

گرفتن شاه ابوالمعالی و بزندان ادب بند کردن

چون مشیت جهان‌آرای ایزدی که انتظام سلسلهٔ صوری و معنوی است خلعت سلطنتی را خواهد [illegible] نمود
و نظر از ثبات مطلق ساخته رخنه‌گران ملک و فتنه‌سازان روزگار را به تیغ و ترکتاز ساختن از بیخ و بن براندازد و
ازین شورش‌انگیزان آشوب‌طلب امری چند بوجود آمد که وبال ایشان گردد و مصداق این معنی آنکه در آغاز
صبح دولت از مطلع ارتفاع و فروغ خلافت ارتفاع ابدی اتفاق افتاد که چون اختر اقبال از شکوه و اوج حضرت
شاهنشاهی سربلندی یافت و اورنگ سلطنت به فر عظمت آنحضرت پرتو سعادتمندی گرفت هوش باده و همی
و خیالی شاه ابوالمعالی که از خودپرستی هوس و مستی دنیا جوهر دماغ او پریشان شده بود و پای اعتدال او از
مسلک ثبات رفته چنانچه ماجرای او از آغاز ملازمت او بحضرت جهانبانی تا سپری شدن آن [illegible]
جابجا گزارش یافته کلک تفصیل شده درین هنگام که فرمانروای زمان با شاه عالم [illegible]
دوران با چندین حجاب حیا و حجاب استتار از شورش و آشوب ارباب تجرد [illegible]
خمارآلود باده و درین ورقم خوان القوم بارانی را انداختهای تباه بر شانه ساخت و سودای [illegible]
مالیخولیای سروری بر سر چشم و دماغ و تهیج مواد جنون شده بود و [illegible] دیوانه بود
منش بعرت خورد و نیز بعضی از کهنه عملهٔ دنیا که از بدنهادی بر صلاح خود [illegible]
خود در اندیشهٔ تباه مکر رهنمونی و از تیره رایی و کور باطنی حق از باطل نشناخته از اسباب [illegible]
او بودند و همیشه از روی بیهوشی در بادهٔ غرور او می‌کشیدند و درین میان بیرام خان خانان که زمام کار
سلطنت را بدست کاردانی خود گرفته بود [illegible] که بعد از جلوس ابدپیوند حضرت شاهنشاهی
بوقوع آورد نخبه کردن این بیت دیوانه بود و شرح این سرگذشت آنکه چون این شعلهٔ خشن را دود سودا
تحیه و دکه کوشش شورش از باد غرور که شده آثار خیالات فاسد ظاهر شدن گرفت و احتمالات [illegible]
روی نمودن در میدان آمد روز سیوم از نوروز جلوس اشرف در جامع [illegible] مجلس عالی ترتیب داده حضرت
بدولت و اقبال بر اورنگ سلطنت نشستند و سرداران جهانگشای بآداب خدمت جابجا ایستادند و این

پس از آنکه این محفل هوشمندان منتظم شود پیغام فرستادند که حسینی علاء الدوله با فتنه معهان ملک و ملت در سیاست آوردن
ایشان حضور آن به دست خود برسد عذری چند بهتر از گناه و محبت آمدن خود تمهید نمود از آنجا که این
هنوز از تعزیت بر نیامده ام و بر عقیده آمدن سلوک حضرت شاهنشاهی برین چگونه خواهد بود و در مجلس کجا جای نشست
و امر اجون پیش خواهند آمد چون مبالغه عظیم در طلب او رفت سخن از بیراه بیرون انداخت و شرح نسبت قرب
مباسط او که پیش جهانبانی بود و مزید توجه آنحضرت بیان نمود و آمدن خود را شرطی چند در آنکار که چون
سودای خام او ناپخته بود و مزورانه ساخته حاضر شد و کاتب دولت آن حضرت شاهنشاهی است [illegible] آمدن او شد
که مائده نعمت و بساط افضال گسترده شود و شاه ابوالمعالی دست خویش دراز کرد و از پس آمده و بهر خود دست او را
گرفته دستگیر ساخت و دیگر استادگان پایه سریر والا نیز درین خدمت با او همدستی کرده کار از پیش بردند
شاه ابوالمعالی از فرط حیرت بیدست و پا شده سررشته طاقت از دست داده و مردمی که همراه او بودند چون
اکثری از قدیم در سلک دولتخواهان این دودمان عالی انتظام داشتند و پیش از مصلحتی فراهم آمده بودند همانروز
شتابزدگی در آمده او بندگان به توسط در آمده مستمال عنایت پادشاهی گشتند و اول گجری که در دام ادبار افتاده بود
در آیین سلطنت و قانون نصفت بند و زندان را از آن جهت مستحسن داشته اند که عیار شورش بختان فتنه انگیز گرفته شود و ادای
که طلعت [illegible] نمای و مصاحب [illegible] شکل کشای [illegible] از ظهور آید بموجب خانه نباید فرستاد که
این بنای عالی نهاد خود به قدرت ایزدی تعمیر یابد بنابر آن رایش منتهای انتظام بخش درانهدام و تجویم این
کاخ والا اساس سعی مستحسن داشته اند که متوان سررشته پیوند کرد اما آدمی که حقیقت گوهری [illegible] درو
[illegible] انگیزی و فتنه اندوزی او بارها باتمام رسیده باشد بندخانه و زندان را بوجود او آلودن سزاوار کارگاه
[illegible] لکن ایزد جهان آرا چون [illegible] حضرت شاهنشاهی اسطرکاه رحمت و شعبه خود فرموده است
سررشته تدبیر از دست [illegible] ابقای این جوان نامعامله فهم سرانجام داده اند
فرستادند تا در مبادی سلطنت عالم آرای آنچه صورت ظهور داشته بظهور نیاید اگرچه درستی [illegible] شدن
با جمهور انام لطف فرموده اند لکن چون لطافت بصورت قهر درچنین [illegible] بود و در [illegible] ظهور نیاید [illegible] این
فتنه انگیز را از نظر گرده به لاهور فرستادند و مقیدان این خدمت را به پهلوان گل گز [illegible] لاهور سپردند و آن
معامله نافهم از بی پروایی یا به اندیشی در نگاهداشت آن بدبخت فتنه اندوز احتیاط نکرد تا آنکه از بندخانه فرار نمود
میرزا شاه و جمعی که در لاهور بودند پهلوان گل گز را مقید ساختند پهلوان از بیم [illegible] زهر خورده خود را از

زندان جاودانی خلاص کرد و منعمان که فرمان رفته که سیستان برای رزین او منوط بود با استماع این خبر تحمل
شده میرهاشم برادر شاه ابوالمعالی را که بهره و غور سپه و جمال بی غیر آن که جاگیر او مقرر بود عنایت [illegible]
داشته مقید ساخت و آن نیز عین صلاح دولت بود و از سوانح عشرت افزای این وقت ارسال منشور [illegible]
مدار الامر کابل چون خواطر دشمنان اولیای دولت از مهمات ضروری [illegible] و فراغ یافت [illegible] استقبال
که در کوهستان سوالک بسر می برد و این [illegible] اتمام [illegible] دارالملک [illegible] آن بود
همت شاهنشاهی استقرار گرفت لیکن از آنجا که خاطر اقدس [illegible] حضرت [illegible] مغز بود و نیز اولیای دولت را رای
دلنها و بها در آن جانسپار که بتابزدگی در [illegible] در آمده بودند قرار داد که جمعی از امرای قدیم و معتمدان درگاه را
باید فرستاد تا اول حضرت [illegible] و عیال سایر ملازمان [illegible] اقبال [illegible] ممالک
ولکن [illegible] بهندوستان آورند تا ثبات قدم ورزیده مردم از اندیشه ولایت که خو کرده [illegible] نقد [illegible]
بنابرین [illegible] انتظام بخش محمد قلی خان برلاس و شمس الدین محمد خان اتکه و میر محمد خان و میرزا خضر خان هزاره
و امثال خواجه جلال الدین محمود بخشی و جمعی دیگر را باین اسباب و هدایای گرامی [illegible] قدیم [illegible] خدمت [illegible]
ساختند و در روز [illegible] از جلوس اقدس [illegible] لشکر ها در سایه رایات ظفر آیات که مطلع صبح فیروزی است [illegible]
باتمکین شایسته به جانب کوهستان سوالک که [illegible] نهضت عالی فرمودند

آغاز سال اول از جلوس مقدس شاهنشاهی یعنی سال فروردین از دور اول

چون روزگار سلطنت معدلت افروز این نور پرور و الهی رونق گرفت عالم و عالمیان زبان حال را
به مثال تهنیت گویان و شکرگزاران [illegible] گردند و ملک صوری و معنوی رونق و صفای دیگر یافت
بهار جان و تن عیار آبادی آمده و بعد از هشت و نه روز از زمان سعد جلوس [illegible] بیست و ششم ربیع الثانی
نهصد و شصت و سه هلالی نوروز جهان افروز شد سلطان خاور با رایات عالم آرای به حمل آمد

جهان شد تازه از باد بهاران ... زمین را آب افزود باران
خور خرم نهاد خرمی دوست ... [illegible]
از خرمی [illegible] ... گل از گل تخت کاوسی برآورد
بنفشه بر طاوسی برآورد ... ز هر شاخی شکوفه
نوبهاری ... گرفته هرکه [illegible]
نیر اعظم [illegible]

[illegible] بخشید همچنان تحفت جلوس شاهنشاهی رساند مستعدان آگاه دل و مستعدان روزگار شکل را
راه زن [illegible] جان پرور آورد ملک صورت ابتهاج یافت عالم معنی رونق گرفت ظاهر [illegible] باطن شسته

روشنایی بر روشنایی افزود کسی را که پرورش یافتهای نور افزای انجمن حضرت و ممنون تهنیت گردید دادا
گرچه متضمنها از درازی عمر و کامیابی ظاهر و باطن و اعتدال صوری و معنوی نتیجه بخشد چنانچه در استدلال
آثار آن مسطور است پس اندازه سعادت حقیقی و مجازی نور پروردی که تهنیت [illegible]
انور بزبان علی که بهار جان آرای عبارت از آنست فرماید که تواند دانست و مقدار برکات این عطیه علیا را
که باز شناخت و چون قرار داد دانش منشان حال گذشته آنست که هر گاه امری جلیل القدر [illegible]
مبدای تاریخ گردانند از نوروزی که قرار شده اعتبار نموده کم و بیش را منظور ندارند بنابر آن جشن نوروز [illegible]
نوروز دخل نوروز اعتبار کرده مبدای تاریخ الهی از این نوروز برور سعادت افزای قرار دادند چنانچه در
منشور سابق تفصیل گزارش یافت و هر جا تاریخ الهی مذکور شود [illegible] از این بهار [illegible]
از عالم بخششهای حضرت شاهنشاهی که در مفتتح این سال مقدس بظهور آمد بخشش باج و تمغا [illegible]
آن که توانند دریافت بی تکلف از حاصل اقلیمی افزونست گیتی خدیو لشکر آرای عطیات الهی [illegible]
فرمودند و فوا فلاح لبهای سوداگران که فیض رسان عالم [illegible] و خواطر جمهور مردم که [illegible]
الهی اند بوسیله این عطیه والا خوش وقت شده این لجه خیر منتظر هزاران دولت و اقبال گشت اگرچه
بواسطه نقاب اندوزی فرمانروایی زمان و حرص افزایی کاربرداران سلطنت روزی چند اختلال در این
اساس خیر راه یافت حمیت همت شاهنشاهی بر دوام این عطیه علیا بود با وجود آنکه چند گاه [illegible]
علیه در پرده تعطیل تاخیر ماند برکات مبرات که نتایج این کردار شایسته بود از کارگران قضا و قدر
بر یک منوال پرتو ظهور داشت الحمد لله که امروز که جهان آرای خلافت خود بخود و کل مهمات سلطنت
می رسد و عیار جهانبانان گرفته هر کدام را در خور استعداد [illegible] می زند و بهین عطیه در کل ممالک محروسه
رواج دارد و هر چند زر بندهای زبان آور فواید و منافع عظیمه این باب [illegible]
رسانیده چون خاطر حق گزین شاهنشاهی از روی دانش [illegible] واسطه محض تحصیل خرسندی ایزدی [illegible]
عطیه دولت اساس فرموده بود مسموع نشد و طبقات عالم از عهده این شکر عاطفه از هزاران
عواطف نمیتوانند بر آمد ایزد تعالی باندازه برکات ثمرات این مرحمت و مبرات چندین قلوب که بوسیله
این عنایت مورد رفاهیت اند در سنین عمر و مراتب دولت و مدارج [illegible] حضرت شاهنشاهی افزایش داد
و از سوانح آنست که نقاوه اکابر عراق معدن مکارم اخلاق میر عبداللطیف قزوینی [illegible] ادراک محفل

عالی نمود

عالی نمود و مشمول انواع اعزاز و اکرام شد و ولد ارشد او میر غیاث الدین که بعاطفت خسروانی [illegible]
یافته از خاصان بساط شاهنشاهی است همراه بود در فنون علم و فضایل [illegible] قطب و
دیگر شرایف صفات امتیاز تمام داشت و از عدم تعصب و وسعت صدر در هند به تشیع و در عراق به تسنن
زبان زد روزگار بود و چنانکه رفتار میر مصوب دار الامن صلح کل بود که عالیان هر طایفه او را مطعون
می داشتند چون رایات جهان آرای ظلال نصرت بر حوالی قصبه دوری [illegible] نصرت بودند و
غازیان صف شکن که بسر کردگی [illegible] محمد خان برسم منقلای پیش فرستاده اند در حوالی [illegible]
رسیده به دستیاری ثبات پای تدبیرات صایبه [illegible] لشکر چون [illegible]
بر اقبال الهی بود اعتماد [illegible] خود [illegible]
ظفر رکاب همعنان فتح و فیروزی بدرگاه معلی آمده مورد نوازش گشتند و [illegible]
احتیاط شکار را [illegible] ساخته قریب سه ماه در آنجا خود جهان آرا بود و اکثر زمینداران
بستان بوس دار السعادت پذیرفته سرانجام روزگار خود نمودند از آنجمله [illegible] راجه [illegible]
که بوفور اعتبار و مزید جمعیت کلاه تفوق بر افراز کج می نهاد بر نوشت دولت ازلی سعادت زمین بوس
عتبه عالی دریافت و در اقدام این خدمت خود را بپایه اعتبار عبودیت گردانید و شرایف توجهات شاهنشاهی
شرف اختصاص یافت و از سوانح نصرت انتما که در آن روز بظهور آمده دفعه محاصره نمودن حاجی خان [illegible]
و شرح قضیه آنکه چون قضیه ناگزیر [illegible] شدن حضرت جهانبانی بظهور آمد حاجی خان که از غلامان رشید
شیر خان بود با جمعیتی فراوان محاصره [illegible] نزول نمود راجه [illegible] که بنظر عاطفت شاهنشاهی
از اعیان سلطنت شده پایه قدر او از جمیع راجهای داران هندوستان گذشت و [illegible]
و قوم او بمراتب و مناصب ارجمند رسیده چنانچه مجملی از هر جا گزارش خواهد یافت در آن ایام همراه
بود و مجنون خان قاقشال [illegible] در آنجا متحصن شده و کار بر اهل قلعه روی بدشواری نهاد راجه [illegible]
سگ طینتی و عاقبت اندیشی در میان آمده و به صلح قلعه را گرفت و مجنون خان را بدرگاه عالم پناه روانه
ساخت در [illegible] که حضرت شاهنشاهی [illegible] دار الملک [illegible]
صواب [illegible] خان [illegible] قرار گرفت [illegible] حاجی خان [illegible]
مستخلص ساخت و متعاقب آن به اندیشه [illegible] رفت و آنجا بسیاری از ارباب تمرد و عصیان را تادیب [illegible]

نموده بدار الملک دهلی مراجعت کرده شجاعت دانش اساس انتظام آرای گشت و درین ایام شیخ کمال
کنبوی پسر شیخ جمال از گجرات آمده ادراک ملازمت نمود و چون در زمان عزیمت گجرات به پیر محمد خان
حسن سلوک نموده لوازم مردی بجای آورده بود در ضمن که عنان اختیار بدست پیر محمد خان بود داد
آن مایه شیخ روی در آن نشین نهاد و بمنصب صدارت سربلند شده و در میان اقران متعظم و مترفع گشت
کرد و چون ایام باران نزدیک رسیده بود بجهت اطمینان خلایق و رفاهیت جمهور انام دولت و
سعادت مراجعت فرموده ساحت قصبه جالندهر مخیم سرادقات اقبال شد و از داد و دهش گلزار جهان
طراوت تازه یافت و تا قرب پنجاه موکب عالی در آن عرصه دلکش نشاط پیرا بود و ایلچیان عبدالرشید خان
والی کاشغر رسیده باستسعاد زمین بوس ممتاز گشته و تحف و هدایا بنظر اقدس در آورده مشمول
عواطف ظل اللهی شدند و مجملی ازین قضیه آنکه عبدالرشید خان بوسیله سلسله قرب و قرابت صوری و
معنوی رابطه سابق تحریک نموده تا سبب مبانی یکجهتی ایلچی دودمان عالی نموده بنا هی برای خود
می اندیشید و حضرت جهانبانی جنت آشیانی نیز آداب مروت و فتوت بتقدیم رسانیدند از انجا که
هنگام گرویدن بهندوستان پیش نهاد همت والا شده بود خواجه عبدالباری را که از خواجهای سلسله
علیه نقشبندیه بود بکاشغر فرستاده بودند درینولا خان بالیه باستلام عتبه اقبال معزز گشت و
میرزا شرف الدین حسین را حاکم کاشغر از جانب خود فرستاد که هم مراسم تعزیت بجای آورد و
هم لوازم تهنیت بتقدیم رساند خواجه عبدالباری پسر خواجه عبدالحقیت و او پسر خواجه عبدالهادی و
او پسر خواجکا خواجه است و او بواسطه فرزند خواجه احرارست قدس سره و میرزا شرف الدین بزرگ
پسر خواجه معین است و خواجه معین پسر خواجه خاوند محمود و خواجه برادر خرد خواجه عبدالهادی
پسر خواجکا خواجه است و میرزا شرف الدین حسین بمناسبت همراهی خواجه عبدالباری آمده بشرف دریافت
ملازمت علیا نمود و میرزا از جانبها در نیر اصالتی تمام دارد چه والده گلچهره بیگم دختر میر علاء الملک
ترمذی است و آن عفیفه دختر فخر جهان بیگم همشیره حضرت خاقان سعید سلطان ابوسعید میرزاست و در نیه
میرزا در اندک فرصتی بلند شد و بمرتبه امیر الامرایی رسید چه از صوری خدمتی نمایشه تحفه آن
کرد این طاهر خود را از جان باطن خود ساخته مدعی بانیه بلند اخلاص گشته در کاریست که از جا
بکیزه اخلاص الحجهانی برابر جان زند و اندیشه تباه بسلک راه تو نشود نگرنی که از باده از بانیه و مگرست

فرمودن از قانون عدالت بیرون آمدنیست چه عدالت امکانیست دیگر و تفصیل این بایگاهی دیگر اگر چه
در امثال این امور ازین جهت بصورت و معنی اعتبار افزون عیار گرفتن بباده نامرد و نکنی مرد ساز
دنیا حالت اوراد اشتن حالت صوری همه خدشه در راه با خود در آرد و بر تقدیر آن خدشه های
صوری و مناسبت ظاهری در حصول مقصود بکار نیاید رابطه معنوی و پاک نهادی باطنی می باید
تا در محک اخلاص کامل عیار تواند نمود لهذا چه عالی انسان خاندان دنیا در درگاه معلی آمده دعوی
ارادت و اخلاص کردند و چون خاک این آستانه دولت ستاره عیار جوهر جهانیانست و اندک روحی
سکه ذاتی و بدسازی بظهور آمده مجازات آن رسیدند الا انکه پاک درون بودند و از اصالت
معنوی بهره مند روز بروز پایه شان افزود الا انکه طرز صفای ظاهری را روپوش خبث باطنی ساخته
گندم نمایی و جو فروشی میکردند عاقبت کار بانواع خسران و نکال گرفتار گشته شرمنده ازل ابد
شدند چنانچه حال میرزا شرف الدین حسین و مجمل و عمر بخشی و نحم ... از حساب نگاه دار شده است
و اندکی از بسیار هر کدام در محل خود یاد کرده راه سعادتمندی بر جمهور خلایق گشاده خواهد کرد
درین هنگام که جالندهر مخیم سرادقات عز شده کمال خان گکر پسر سلطان سارنگ که برادر خرد
سلطان آدم گکر است بخت گرامی در طور ای قدیم آمده زمین بوس دریافت و مشمول مراحم خسروانه گشته
درجرگه امرای انسلاک یافت و در جنگ هیمو و با نمرت و غیر آن خدمات شایسته کرده مورد توجه
خاص حضرت شاهنشاهی گشت **ذکر حق ناشناسی میرزا سلیمان و محاصره نمودن او حصار کابل را و آشتی او
بصلح و فتنه نمودن اولیای دولت** درین هنگام سعادت پیرای که موکب معلی در جلندهر نظام بخش
جهانبانیان بود خبر بغی و طغیان میرزا سلیمان بمسامع اقبال رسید و اهتمام در ارسال دادن کومک شد
تفصیل سرگذشت آنکه چون خبر دشت از شنقار رسیدن حضرت جهانبانی جنت آشیانی بکابل و بدخشان
رسید میرزا سلیمان و پسرش میرزا ابراهیم چه بمقتضای آنکه در آن مرز و بوم از حقیقت اخلاص نشان
... و چه از معامله نافهمی نادانیها که از پایه سوداگری فرود آمده خسران خود طلبیدند و چه از بداندیشی
که سود خود را در زیان دیگران اندیشیدند و چه باغوای تیره باطنان کوته اندیش که در خور بود
تماشای نقد نظر گشتن نخستین تحریص مردم بیگم کوچ میرزا که مدار مهام میرزا بر اتفاق او بود
سستی میرزا از کوچک دلی او در ابر خود مسلط ساخته بود بمحض کوته اندیشی غافل از آنکه بزرگ خلاف کلی

اودست ارتفاع آسمانی گرفته از فرمانبرداری و بندگی موروثی حضرت شاهنشاهی که منشور سرمایه بزرگ
واقعی است عنایت ایزدی است بیرون آمده سر طغیان داشتند و میرزا سلیمان نظر بر مرجع و مرجع زمانه
و صورت ظاهری این خدیو جهان گزیده جمال جهان آرا بوده اند خود را مدعی سلطنت شده در زمانیکه
مراسم حق گزاری باداش نعمت رسیده بود حقوق تربیت و رعایت حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی
و حضرت جهانبانی جنت آشیانی بوسیله خدمات سنجیده بظهور آورده مورد آفرین جهانیان گردد
و جبین دولت و عزم واقعی جوهر اخلاص خود را بر محک امتحان اقدام بعضی رسانیده کامیاب
صورت و معنی شود از فرط تیره رایی و نامناسبی از حقیقت ناحق شناسی قامت جلایل
احسان را بآب عصیان پاک شسته بر خاک طغیان انداخت و حقوق را عقوق سپرده ناسپاس راه
ناز آرزو می پیش گرفت و از کوهستان بدخشان لشکرها پراگنده بهم رسانیده دست اندازی کابل
پیش نهاد خاطر حق ناشناس خود ساخت و حرم بیگم دختر میر ویس بیگ که کوچ میرزا بود و مادر میرزا
ابراهیم و بدولتی مشهور در مبادی ایامی که حضرت جهانبانی متوجه تسخیر هندوستان شده بودند
بوالظم مراسم تعزیت میرزا هندال آمده بود که حضرات بی بی عصمت کلچهره بیگم و گلبدن بیگم بهمشیره های
گرامی حضرت جهانبانی جنت آشیانی را ملازمت نموده پرسش ماتم و لوازم سوگواری و سایر آداب
خدمت تقدیم رسانید اگرچه بیگم آمدن خود را از روی تدبیر چنین وانمود اما حقیقت کار آن بود که بیگم
از میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم که پسرش بود رنجیده برآمده بود با این اندیشه که سفر حجاز در پیش دارم
و باعث رنجیدن آنکه چون بیگم بفزونی رای و تدبیر مهمات ملکی و مالی بدخشان را از پیش خود گرفت
و در نوازش اردوی ملک استقلال تمام یافت جمعی بنهای نیک خود میرزا سلیمان را از مزید …
ناشایسته بدو نسبت کرده خاطر میرزا ابراهیم را آزرده ساختند تا آنکه آن ترک ساده لوح
از جای رفته جهت بیگ برادر خود بیگم را که مردم او را متهم ساخته بودند بهانه گرفته بیگم رنجیده
بکابل آمده چندگاه در خدمت حضرات سرادقات عفت بود و بعد از آن میرزایان از کار خود پشیمان
شده و مردم فرستاده بیگم را باز گردانیده بردند و آوازه کوتاهی عقل و بیرنگی جانب بیگم بر ظاهر احوال کابل
اطلاع یافته گرفتن آنجا بخود قرار داده در نظر میرزا سلیمان گرفتن این ولایت سهولت جهانگیری او
لشکرها آراسته حضرت جهانبانی این تربیت با طفلان ظاهر بین رامحال آن تقویت چون از ظهور یافت

ان ایالت

ان ولایت کار نعمت در پرای راهبر سالک مسالک وبال و نکال گشت منعمخان چون حقیقت کار
اطلاع یافت بمقتضای عقل دوراندیش خود جنگ صف قرار نداده سرانجام اسباب قلعه داری مشغول
نمود و دل بر تحصن نهاد و تعمیر شکست و ریخت قلعه کابل و مرمت برج و باره پرداخت و پیش از آنکه
میرزای فتنه سگال در حوالی قلعه کابل غبار تفرقه بلند گرداند جمعیت لشکر اکبری جمع آورده عرضه داشت
کرده بدرگاه گیتی پناه فرستاد میرزا کشت خود را وقت اولیای دولت را در نظر کوتاه بین آورده
کوچ بکوچ از اول سال الهی که اواسط بهار بود آمده کابل را محاصره نمود و در حمله اول آثار تسلط اظهار
ساخت و منعم خان و جمع القدم پیش نهاده در میان کابلیان جمعی گزیده و حریفان … که از آزرم شد
و آتش کین را از بانه زدن گرفت و هر روز جوانان کار طلب از جانب میرزا سلیمان بپای قلعه رسیده داد دلاوری میدادند
و با زانده از ه بیرون نهاده دروازه می تاختند و اخلاص منشان کابل بمحافظت قلعه کمال استحکام بکار برده
از بالای حصار بضرب توپ و تفنگ چاره کار اینها … می نمودند و بهادران شیردل یک یک پایاز قلعه
برآمده داد جلادت و شهامت میدادند چون این خبر از اخلاص منشان بر قبال … حضرت
شاهنشاهی رسید با وجود افزونی مخالف … سکنی شنیدند و هیچ اثر انقلاب در ناصیه … یافت
چون حقیقت حال بوسیله عرایض منعمخان مکشوف ضمیر جهانتاب شد توجه بفرستادن لشکر فرمودند جمعی
رسانیدند که همان مردم که بتائید الهی کار کابل کابلیان از فتنه میرزا نجات یافته و گروهی کمک آمده …
متعددات بیکان رفته بودند اگرچه شیک جلال شده اما چون نزدیک … رسیدند خبر آمدن لشکر هندوستان
در کابل مشهور شد باعث لرزانی منعمان و بریمزدگی خاطر مخالفان گشت میرزا … زود
بحیله گری پیش آمده قاضی خان بدخشی را که از مخصوصان او بعلم و عقل امتیاز داشت و از سعادت ذاتی
از آنکه بمرتبه والای ملازمت حضرت شاهنشاهی امتیاز یافته از عاملان فرقه اقبال شد چنانچه بجای خود
ایراد یابد برسم رسالت فرستاده بفنون تزویر در میان آورده … کار خود را بجلد … رسانیده کار
ساخت منعم خان برای رزین خود نگاه پیش نظر اصلاح دولت داشته رخصت نداده او را مشغول
احسان خود ساخته آنچنان سلوک نمود که فراید اذوق و فرونی عقیدت اهل حصار … آنچنان
تدبیر شایسته بظهور آورده که با وجود کمال اسباب و تنگی … خلاف واقع خاطر نشان گشته کمال
استعداد و فراخی احوال آنجا کشت الحق همین تدبیر در اندیشه میرزا کارگر افتاد تا پیام رسانید بعد از چندگاه منعمخان

فرستاده او را رخصت داده پیغام داد که الحمد لله که من با چنین ضعف و زمان اعتقاد دارم و درون جهان از قدر مردم
به خلاص برآراسته که پرداز شده حسب استوانم کرد لیکن برادر سیم احتیاط از دولت بنیه هم و لشکر کرد او
و سامان عقیده داری سالها سرانجام یافته است و با جمیعه لشکر هندوستان که از مور و ملخ افزون است بشنود ما نام
بلم خواهد رسید از این اندیشه اضطراب برگرد و خود را الکا و منفعتی انگشت نمای خاص و عام سازد وجلی
بر جنازه دولت لشکر ایشان را بشجاعت را بوعده نتوان فراغت چه جای آنکه این گروه اولاد و ده سپاه بر بناتی
دولت از حضیض انحراف فراز کرده شده با تمام خلاص سر بلندی یافته باشند انتظام نفوذ قدسی انجلو نام دن
وجنت نه از جای توان برد میرزا که با امید برهای سکنان آن مرز و بوم دلم آرزوی اهل قلوب طالع خام
سر داشت ناامید شده نه رای بودن و نه روی برگشتن داشت از همه راه گسسته و ناامید گشته دل بر صلح نهاد
و قاضیان را با از تقلید فرستاده پیغام الیه چون شکست احوال رعایا از استیلاء محاصره دریافته بود شرایط
عظیمه در صلح زد متضمن آن که دل بر شکسته ایشان نهاده بود و رحم بر حال خود و لشکر و ما محتاجان نهاده بضلع
راضی شده فرستاده چون کاردان بود اول شرط صلح آن را ساخت که خطبه بنام آن کشاده گردد جمله
با ادب معامله با فهم خوانده شود متضمن آن در اینجا که مسلک حق را تنبیه بر مرامان مخلص مالک اشد قرار
بر جنس کرد و ادب داده شرط دیگر آنکه آرزوی آب باران که به جنتستان منتقل بود به میرزا منسوب است متضمنان مطالعه
نه باطن میرزا الحقی نموده رخصت داده که در مسجدی از مساجد بحضور جمعی از مردم خطبه را بر روشن کرم آراز فرموده
خوانده شد میرزا الحضرت بحفظ ولایت سرکار متوهم سکه را ایشان را این که اشته به جنتستان برخورد کشتن
میرزا جان بوده و بر خیر الیمین متوهم سکه شاه و صاحب اخلاص بندگان درستی مان کاول از جنگل چنین مردم
ما حی کشتن خلاص شده بحکم بدولت اسلام خان تعلام دیگر یافت و میرزا ما حی کشتن برای او بار خود بحر
سرانجام داده به جنتستان رفت سبحان آنکه اولیای دولت قاهره که متکفل احوال شاهنشاهی و بند مصر اوطن
دفوری ماز و ملت هندوستان چه کوه سیار غرمتهای ناحص ملک تنبیه میرزا سلیمان کردند اما اقبال ابد قرین که ملازم
رکاب حضرت شاهنشاهی بود همچنان در استمام و اشتعال ادای او بود چنانکه بتهای دیگر تنبیها مرتبه میرزا
روی داد و از بدمنظم میرزا که سر از اطاعت درگاه عالم جهت بحیله بود سرافکنده با سنتاپوس درگاه
خلایق پناه آورد اگرچه مظان صوری کارخانه سلطنت در سنه و اولی هم انجام نموده نمود و کارهای
معنوی در کار خود بوده سزاوار او را دم سرانجام داد چنانچه در جای خود گزارش یافته آمده که چون کابلیان

درحمایت

درحمایت ایزدی بوده از حوادث ارباب طغیان نجات یافته قرار گرفت که هیچ غیرت حضرت ملکند
و کلید ایکمم و سایر مهمات بارگاه عصمت مرحب توجه قدسی متوجه هندوستان شود و طریق معاودت
همراه ادراک صحبت فیض منقبت حضرت شاهنشاهی نموده بر بتمامی صوری و معنوی مهمات ایزدی که اری
چنانچه همه حالات و قهات سیم الجاره و اجمال نقش زده قلم وقایع رقم خواهد شد **استماع خبر فتنه**
انگیزی هیمو بقال و نهضت موکب اقبال ابد اتصال آسمان پایگاه هنوز خاطر اقدس از مهمات کابل چنانچه
جمع نشده بود و باطن جهان آرای از سرحد کابل مهمات کرانیه داشت خبر رسید همیو که نحوست
که سودای سلطنت در دماغ فاسد او پیچیده بود و انبکه از احوال او گزارش یافت و جنگ نمودن او با امرای
عظام و ... شاهی از جای جنبش ایشان و متصرف درآوردن دار الملک دهلی بتاریخ روز ... ماه
الهی مرآی ... ذیحجه در قصبه جالندر که مخیم سرادقات اقبال بود رسید مجملی ازین سرگذشت آنکه هیمو
تیره روزگار را با ابراهیم که مدعی سلطنت بود جنگها روی داد و هم جا غالب آمد سلطان محمد را که در
مقابله اسم سروری بر خود بسته بود شکست داده مرحله بجای ملک ستیزی گرو نهند و با تاج ... خان او جنگ
جنگهای گروه نهر عنان داده و دو مرتبه دو مرکز با مخالفان مبارز خان نبرد کرد و غالب آمده از غلبهای که
او را روی نموده بود اندیشهای تباه بخود راه داده در نیافت که اگر باطلی بر باطلی از خود منشی چیره گردد مرا
گرد باعث دلیری آن نمی شود که خود را برگروه آهن اساس حق برزند و در هنگام که حضرت جهانبانی شاهانه جنود
الهی فتح هندوستان فرموده بودند او در شاغل ... مشغول است و اندیشه باطل او ظهور نیابد و اکنون که
خلافت بوجود جهان آرای حضرت شاهنشاهی رونق گرفت خاطر از مخالفان خود پرداخته با ... از ...
از لشکران و فیلان جنگی از حد و شرق مبارز خان را که انبکه از احوال او ... یافت در جناره
که گذشته متوجه دهلی شد و امرای عظام تردی بیگ را که در آن حدود بودند صلاح وقت دیده به دهلی
مجتمع شدند تردی خان بیگ نظم ... کشته ... بکارگیری نموده و هر کدام را زبانها که سلاح کشی
بر عهده ... خاطران روزگار ... شده فراهم آورده سامان کارزار ... اگرچه ... از تیر ... انتظار
ممالک کرده آمده نه مگر علیقلیخان شیبانی که در کنبه و سنبل مرقع بعضی از امرا نام محمد ولی ... استقلال
داشت نتوانست خود را با اولیای دولت ملحق ساخت و مجملی از احوال آنکه شاه ... خان که از امرای بزرگ ... خان
بود اکثر پرگنات سرکار سنبل و ... تصرف خود داشت علیقلیخان در این سال که سنه ... آنگاه که تعیین

شاهنشاهی معروض داشته بعد از توجه نموده بعضی از اعیان ملازمان خود مثل محمد خان و غیاث الدین و بعضی دیگر از
خود فرستاد که از آب اتک گذشته منتظر آمدن او باشند و آن جماعت را باده مردانگی از خم جهت ...
نخستین پایه هوشمندیست باز داشت شاه نجان ناگهانه بر سر ایشان ریخت و این جماعه افغان ... جنگ
کرده عنان استادگی از دست داده و لطف خان با جمعی از آب فرو رفت و ... از ... جمعی از
ملازمان عتبه اقبال که کومک ایشان بوده مثل ... با ... و محمد ... مشورت کرده با جمعی
شایسته تعاقب شاه نجان روان شده همان روز که قرار یافته بود که صباح آن از آب اتک عبور کنند گذشته ...
رسیده که همه با سعادت تمام می آید ... وقت آنست که دفع آشوب این تیره بخت سیه روزگار ... مهمات
در ساعت متوجه ... شوند ... ایشان از آن کار دست باز داشته روی به دهلی آوردند پیشتر از آنکه ...
موجب سرنوشت که حکمت آن خدا داند ... چون نمانده با همه جمله اندیشه ... و مولانا میر محمد ... خان ملکه
مجمل آنکه امرای خود فروش ... از ... جهان نباشد بلکه برای ظهور آثار قدرت ...
او ... اقبال ... فتح هندوستان ... بازوی دولت این ... سماوی کرده ... اعظام
عظم کرده پای ثبات از دست داده و دهلی که پایتخت هندوستان ... آمده ...
... از ... این سانحه عبرت بخش آنست که ... ایشان ...
که سرکشان ... بودند ... شهای ... بود درین هنگام که ... حضرت جهانبانی
... در اقطار ممالک انتشار یافت از کوتاه بینی زمان ... حیال کرده ... که
با موکب اقبال حضرت شاهنشاهی ... کمال انتظام کارگاه سلطنت ... ماندن ...
... نهاده ... آن ظاهر بین ... این بزرگ ...
این فرومانده روزگار ... بود ... مزید ... خود ساخته ... بر سر ... که
گذاشته ... فرمانروایان هندوستان بود موجب مزید جرات و جسارت او گشت ... آمدن ...
... از شهرها و قصبات ممالک ... و ... آن ... هزار ... هزار ...
... و ... خان در دهلی ... ثبات ...
... خود ساخت ... خود بر ...
آمده بودند ... نموده سرانجام ... اقبال ... هم در ماندگی

دلداده را ول ... تا آنکه شب چهارم مهرماه الهی سال اول موافق روز ... ذی حجه نهصد و ...
هجری ... با ... نزدیک ... رسیده در حوالی ... آمده ... و ...
صحبت ... و بزم مشورت آراسته و جمعی از مردمان از روی ... از راه ...
... آن بود ... آنکه تا آن زمان که موکب اقبال شاهنشاهی ...
... داده ... با ... کرده ... جنگ ... با ... ملازمان ... آمده ...
طبقه از بهادران ... که موکه رزم در نظر ... از ... بزم ...
... کارزار ... که گفته اند بیت زمانه از آتش ... که او کار امروز فردا کند ... آنکه
... و ... شب ... موافق روز ...
دوم ذی حجه از هر دو طرف فوجها آراسته قول شجاعت تردی بیگ خان ... باقی ...
و مولانا میر محمد ... که ... از جانب ... خان ... ملازمان ... اقبال ... اراده
... تردی بیگ خان آمده بود ... قرار یافته بودند ... خان
... و ... و ... خان ... و جمعی دیگر ... و ... خان جمعی دیگر
جوانان ... عبدالله خان ... خان و ... خان و جمعی دیگر هراول بودند
... از جانب مخالف ... فوجها آراسته در برابر آمده ...
مردانه ... و ... از دو جانب ... کارزار ... جان ...
هراول ... اقبال ... هراول ...
... چنانچه ... مردانه ... این گروه جان ...
... بود ... زمانه ... آفرین ... فراوان ...
افتاده ... فیل ... که از ... مخالف بود ...
... شده ... این ... از مخالفان تیره بخت ...
... جمعی از ...
جان ... هنگام ...
روی نموده ... تردی بیگ خان

کربساط آرای معرکه دلاوری بود با جمعی معدود ایستاده تماشا میکرد هیموی فتنه ساز قدر زراعت دانسته بر
فوج میدان آرا تاخت همراهان خواجه سلطان علی که با فضلیها رسیده بود و میر منشی که با شرف خان امتیاز
داشت با جمعی دیگر هم کس کم داشتند هم همتان یاوری نکرد و مولانا میر محمد منشی نیز برای شکست هنگامه
سپاه سالاری تردی بیک خان مسلک فرار اختیار نمود تردی بیک خان را که ایام مکافات ناخلاصی
زمان سالف نزدیک رسیده بود زنده گانی را غنیمت شمرده عار گریختن بر خود پسندیده و کاری چنین ازو
و مثمی چنین روی داده مجموع عکس ظاهر شد هرکه از شبه رای چنین طرا همه رود خلاص و عقیدت نکو معامله
سوداگرانه از دست داده و پاس اعتبار خود که در معنی اتکا بهانه اسباب سلطنت صاحب خود است نداشته هر آینه
در چنین هنگامه جهان صورت جرایم کوهم که خورش تخته شود که آبرو پیش تخته گردد چنانچه صورت حال این گاه
دولت عبرت بخش ارباب هوش مرا در این کنگره نظرت ملتفت بمکاطبت آن گوهرها که های یکیان را چون
در حاکه ابنا طلب کار باشیم انفعه معامله نا فهم هستیم لیکن میگوییم که تواتر دانشوران خود بر دور تجربه شریف و
وضع پیوسته است که گر زبره زخم مخورد از آن شیر که تکاپش کار دارد و دو دسته از آن زبکه و گزیدگی
مرگ زودتر با بال مرکب هلاک میگردانند از حوادث مرگ و جباکان حنف آنی با کرانند که حیات ابد
و در هنگام غم مدخاری و در موسم شادی بدمستی نمایند هر آینه روز بد چند جمعی ازین حسابان روز نامجموع
اعمال رسید تردی بیک خان بعد چنین ارتسم مکافات بی اخلاص او که با حضرت جهانبانی در تشکلات
در مبادی یورش ایران بظهور آورده خیال می نمایند حالا که مکافات بی اخلاص چنین یابند و عمل فتیح را
همین قدر عار و خسران عدالت که جایج تواند بود و چون حضرت بوزمان که برای تکمیل صورت و معنی آورده اند
در لباس خسروی دیده در نظر نمی آورد و منحوسات که خود آرای بوده بر زنگی نما پایان دجهان آرا آن
خود پسند را چنین سزا در کنار نهاد و پایی این چه کوتاه بینی است بلکه کاران قضا و قدر برای جهنز
سلوک شاهی غرور و بد مستی مجموع را او از پیش دادند تا آن بدست بیداری است در نظر کوته نظران
جهان که عالم ازین طبقه لاابالی بزرگ نماید انگاه او را اگر گرفتار گردانیده بخاک گلوی رسی آهنجر
تا خواری او سر مرحشیم کوته نظران گردد و بلکه حالت این حضرت بوزمان اند که در رسیده در اینجا ل
احکام او که وسیله انتظام صوری و معنویست بیشتر اهتمام نمایند بالجمله همو گلکشته خود انبوه خود انگیز کرده
و کجیه مسعد ظهور انبوه قمع بیع را از حضرت غنیمت دانسته تعاقب تردی بیک خان نموده در همان جنگگاه

غرور افزایی

غرور افزایی نموده میدان آرایی کرد و بهادران صفدر که از پس گریختگان شتافته بودند چون مرجع نمودند
حسرت برده براه تردی بیک خان می شتافتند و هیمو بعد ازین بدار الملک دهلی آمده شور افزای شکست
و بدمستی را باد و نوایی فراهم آورد و چون این قصه ها مطلع معروض بارگاه معلی شد حضرت شاهنشاهی جزوی
خرد دوربین این را در نظر نیاورده طرز داناان بساط عزت و معرکه آرایان صفوف اقبال از رای کلی
مطلع اصدار فرمودند که سرانجام یورش ملا نمایند که بساط سعود نهضت فرموده برای آن مغرور
تیره رای را در کنار او نهاده آمده و چهره و مار با دشاهانه بطلکونه رضا و تسلیم برافروخته سایه التفات بر
انجام شغل جهانبانیان انداختند و چون خاطر جهانبانی از رهگذر سکندر جمع نبود لشکری از بهادران خلاص
گزین را که بسالیقی خضر خواجه خان که از نسل فرمانروایان مغلستان بود و بسعادت مظاهرت اختلاطش
حال اختصاص یافته در امرای رفیع قدر شأن عظیم داشت برای نظام پراگندگیهای پنجاب و دفع سکندر
که اشتوطلع و قمع هیموی بد اندیش پیش نهاد همت جهانگشای ساختند و چون عید قربان نزدیک بود برای
انتظام جهانبانیان مراسم عید بتقدیم رسانیده به ساعت سعد روز بهمن دوم آبانماه الهی موافق روز پنجشنبه دهم
ذی الحجه که عید قربان بود عیدگاه مخیم سرادقات اقبال گشت و انجام لوازم جشن عیدی کرده در همانجا
مقام فرمودند و فرمان قضا جریان باسم تردی بیک خان و امرا در باب دلدهی و تثبیت پای ثبت شرف
اصدار یافت حاصلش آنکه در چنین وقایع که موجب سرنوشت ایزدی از کمن بطون بظهور می آید
دل از دست نباید داد که کار فرمای ابداع رنگ آمیزی میکند از فرط احتیاط و استعداد و سابق در
مقصد ما تمیز فراهم آمده مترصد وصول رایات اقبال باشند و روز دیگر بعقابه دولت انتها از اینجا
نهضت فرموده روز آبان دهم آبانماه الهی موافق روز جمعه یازدهم ماه عرصه سهرند مخیم سرادقات
اقبال شد و امرای انهزام یافته و علیقلیخان شیبانی پیش از رسیدن موکب دولت بحیرو سهرند
آمده بودند بعد از سعادت پابوس مورد استمالت گشتند و از سوانح کشتن بیرامخان تردی بیک
خان را و تفصیل این سرگذشت آنکه بیرامخان تردی بیک خان را از اهم خود دانسته پیوسته از جانب
او در اندیشه می بود و او نیز خود را سپه آرای لشکر اقبال قرار داده تدبیر برانداختن بیرامخان از
مخیلات خود دانسته ضمیمه برانداختن تکیه بر ساخته فرصت میجست و با وجود چنین مخالف که تمام آن
نا فهمیدگیست پیش نهاد همت آن ناتوان بینی چه سد با لکه بکر از راه مکر و تزویر توفان بودند و ترقیان

تربکه همراه او گوشه میرزا محمد خان ابو یوسف را که تردی بیک خان از فوج بیگ محمد خان نموده واو با رادقیه ذوالعزم داشته
طرح دوستی در هنگامه محبت تازه ساخته یعنی مولانا میر محمد خان شروانی که بخانه خود طلبیده او را در جرگاه کدام
خود بهانه طهارت بیرون رفت و فرمان بران از پس او کارش تمام ساختند و خواجه سلطانعلی میر منشی اکه بکار
نفاق ورزی داشتند با خنجر بیک که قرابت قریب بتردی بیک خان داشت کوشه مقید ساختند و حضرت شاهنشاهی
بحکم مصالح ملکی که خود در همین آن بی برده بود را ایطا هر از سرانجام مهام ملکی بی پروا و انموده بشکار تحویل
بودند با برای آنکه از بد اندیشی کوته اندیشان زمانه ایمن بوده در یافت مراتب نیکو خدمتی و مراتب اخلاص
عالمیان بر وجه حسن در جلوه گاه دل قدسی اساس صورت بندد و ممکون ضمایر ابنهای روزگار بر خاطر منیر
بهمت دیگران روشن شود و آن روز که این نوع ظهور آمد آنحضرت رسم عادت معهود این پادشاهی به بشکار باشد
عشرت افزای خاطر خجسته بودند چون صورت حال بمسامع علیه رسید از فرزند خردکار شناسی و تنبیه این تمیزی
بر صفحه خاطر آنحضرت صورت پذیر شده و مکافات آن را بر اینزد توانا حواله فرموده بی جنبش رکاب ظفر انتساب
ایزدی را تماشا کنند و نشانه ای از آن که به دولت و اقبال از سنگر کاه مراجعت کرده سرادق عزت رسیدند
جان خانان مولانا میر محمد شروانی را که به فرستاده معروض داشت که باعث این امر از فرط دولتخواهی
درگاه عالی امری دیگر نیست تردی بیک خان در این جنگ دیده و دانسته از روی غرض بی مبالغه عار از آن بر خود
پسندیده است و در خصوص نفاق او معلوم مکنونات کرده از اول تا آخر جلوه مصدر حرکات ناپسندیده بود
اگر در امثال این تقصیرات تغافل ورزیده شود مهمات کار بشتاب انجامد و حضرت جهانگشایی جهانداری
آنکه گستاخی کرده رخصت گرفته ام بجان بخشی شرمنده ام و سبب این جرأت آن بود که ذات اقدس بحسن لطف و
عطوفت موصوف همه آینه بهشت نشستن ارضی نمیشد و در صورت که منع این کار رقم از آن خدیو جهان بظهور می آمد اقدام
نمودن گستاخی از اندازه بیرون بود و امثال این امر موجب خلل وقت و دلتنگی منتسبان کرسی عطوفت منظر
گردد ناموجب عبرت بد ادانان و دلیران دیگر گردد و آن خدیو جهان و جهانیان معنی فرستاده ام که
ارشاد فرموده معذرت خان خانان از محض عواطف که آنچه از آنچه بر بسته جان او را آیینه رضا استحکام اطمینان
بخشیدند و همت والا بر استقبال فتح گماشتند انتهاض افواج قاهره از موکب جهانگشایی حضرت
شاهنشاهی بر رسم منقلای چون صفحه را بار گستی آرای پرتو فتح بر چهره نظر حسب برای گزیده امرا حضرت
علم جهانگشایی شده که لشکری آراسته از بهادران جان نثار کوس نصرت بر رسم منقلای ارسال موکب ظفر ساز ند

لاجرم

لاجرم اسکندر خان اوزبک و عبد الله خان اوزبک و علیقلی خان اندراب و حیدر محمد خان آخته بیگی و محمد خان جلایر
و میرزا قلیچ جولی و لعل خان بدخشی و مجنون خان قاقشال و بسیاری از مجاهدان و مبارزان را بسرکردگی علیقلی خان
شیبانی بجنگ روانه ساختند و بیرم خان از ملازمان خود حسین قلی بیگ پسر ولی بیگ شاه قلی محرم و میر محمد
قاسم نیشاپوری و سید محمود بارهه و اولیا بهادر با دیگر بهادران موکب دیده که طلب همراه ساخته که بر او ل
منقلای بوده هنگامه دلاوری و جانبازی گرم سازند و عیار مردانگی و کارگزاری از تکمیل تحیه گرفته و این قلعه
در آرایش صفوف عساکر اهتمام فرموده برانغار و جوانغار و قول و هراول و جنداول و طرح و تولقمه و قلمی و
التمش را با این جهانگیری و آداب صف آرایی ترتیب داده هر جا بالفروغ خرد عقیدت آن بیان اخلاص بر پرسش
روشنایی بخشیدند و افواج قاهره را المعجالس صف برد از غایات جنگ دولت کار شناس منقضا کرامت
فرمودند و کیستی خداوند به از سرانجام کارگاه اسباب که بهیبت طلیعه لشکر ظفر اهتمام ارباب علمی السجود بجهت جلیل
توکل اساس اقبال منه را دل بر نیاز مندی ایزد جانبخش بر آرنده معقود نگاه داشته بیاساتی نیازمندی
ارمیه و پیشانی گشاده و دل بنیاز گرفتن و عزمی درست و رایی راست و حوصله فراخ و دوستی قوی بنای استوار
و همتی والا و فطرتی عالی و تدبیری صائب و جهت برافروخته ولی خیزان پای در رکاب اقبال نهاده نهضت فرمودند
و در چنین موسم که عنفوان شباب و عنوان طلعت آن خدیو والا بر آستانه مدرجی و فرمان پذیری فرو داده
ملک آرای بوده خود را از نقاب الطاف و پرده عرفان داشته نگاه اهل جمال جهان آرای سلطنت خویش کرده
با سه اصله قاصده و پیغام و تحریر سختی حرف سرایان غرض آلود عیاران استان درست مردم مخلصان حق بین
سکه زده و دار و مدار شغال در شاهی را بعالمی کش سپرده برآمد مقاصد صوری و معنوی را از ایزد بیچون داشته
نیاز مندی درگاه هستی بخش خرد آفرین می بودند و انتشار رسمی اسباب برت شناسی بفرو و فرد
والای این اورنگ نشین خلافت و زیرکی حالت گرای این برازنده کونین برده خود را از اسباب ظاهری و هم
فاعل حقیقی نظام کار خانه سلطنت می دانستند و لهذا روز بروز کار آن یگانه معبود حقیقی در ظهور روشنایی بخشید
حال آن ساده دلان حق ناشناس که ظلمت فرو رفته عیار سهای زراندود گرفته آمد چنانچه از این روز نامه
احوال سعادت قرین بر سخن سنجان نکته رس روشن خواهد شد و خلاصه حقیقت کار آنکه نور بر دردی که از طلعت
پرستاری خلق بکار است یافته دل را در روشنایی پرستش ایزدی نور افشان زد و نور افروز کارگاه مراتع تقید
معاملات کلی و جزوی و را الحکمت علیای خود تفویض فرموده و در اشغال صوری جهت سر آرد و آرزوی او آنچه در

حاشیه خیاط فیض کرین او نگذشته باشد و بحوصله روزگار در منجنیه ساخته در کنار دولت او بهند واورا اورنگ نشین
ملک صورت و معنی گردانید و منتهای صفوف ظاهر و باطن گردانند و هر خاکساری مدبری که کتابی نکبت و ادبار
اکنش دولت او را فروشانده پرده بینه ارشن دیده بصیرت او فرو آمده و در تاریکی انکار طغیان و خلاف نکاوی
خود در خلاب هلاک فرو رود و چنانچه او خال اشرف حضرت شاهنشاهی جاودانی مکران یاد به کرامت
دلنشین کالعیان نیره رای که بامع دولت ابد پیوند انتساب داشته گشته هزاران شواهد آن بظهور آمده کرداد تحمل
خود گزارش یافته و آنچه از خسران زدگی میرزا سلیمان که اراده مخالفت نموده باده هزار کس تخت کابل آمد
و منهزم ان خان خانان باستمداد همت علیای حضرت شاهنشاهی با معدودی جراحت آگین نموده ازاین جا
بر افراشته معلوم هوشمندان آگاه دل میشود که هر که بمیامن برکات و کشته این خدیو صورت و معنی در دوره دشت
آنچه حال زدگان بمحبت علاقه که از سینه بختی با بعضی که از آن حضرت اندیشه تیره و نکال نهایه قیاس
باید کرد که چگونه خواهد بود و خود سران مغرور را که تازیانه آگاهی است سرگذشت همو که در مطالع احوال ظهور
یافت و درین ایام در بلاد و امصار هندوستان گرانی عظیم بهم آمده و در اکثر ممالک خصوصا در دیار دهلی قحطی
بوالعجب شده اگر از زر شان می یافتند از غله اثری نمیدیدند آدمیان در مقام خوردن یکدیگر شدند جمعی ایام
آدم تنها را مرتبه بودند و نعمتهای خود میساختند اگر یادش احوال جمهور مردم تا دو سال کشیده اند اصلا بصوب
تمام داشت و جهانا که در دی ایام گذشته بود که بعالم ظهور آمد تا بمیامن جلوس مقدس براورنگ خلافت آن اسباب
زمانه و تا نهی بهای روزگار یکبار که دور شود فتح موکب اقبال حضرت شاهنشاهی در محاربه با هیمو و دستگیر
شدن و بهلاکت رسیدن سبحان الله زهی تلون احکام تقدیر و شروع آثار قضا هیچ گیاهی از زمین برنگردد که
چندین حکمت در آن تعبیه نباشد و هیچ برگی از درخت نجنبد که چندین مصلحت در مطاوی آن مندرج نبود پس
رجاء و سوانح که متضمن جنبش عالمی باشد و انداز عالمی و اسرار آن را که در طی آن مکنونست که تواند دریافت
و از آنجمله است این بزم رزم نما که اسم نظام ظاهر را از آب و رنگ داد و هم بهترین وسایل جهت کمال ادا
باد به غوایت و ضلالت تفصیل این مجمل آنکه هیمو سیه‌بخت از فرا اسم آمدن اسباب چیزی چنانچه
آنکه از آن گزارش یافت بوستی در نخوت پندار بوده اندیشه‌های تباه بخود در آمده بود علی الخصوص چون
قضیه تردی بیگ خان واقع شد لشکر هندوستان را دل بسی قوی گشته در جنگ شادی خان از اقبال در گذشته
بود شورش غرور در ناصیه وضع نهاده خیالات فاسد بخود راه میداده چون خبر نهضت رایات اقبال شاه لشکر

مخالف

مخالف انتشار یافت همو توپخانه گران خود را که در کیفیت و کمیت بسیار بود با سرکردگی مبارک خان و بهادر خان که
از امرای کلان بودند پیشتر از خود بقصبه پانیپت که قریب بکاروهی دهلی است فرستاده خود در عقب روانه گردید
شد و بخاطرش راه نیافته بود که عساکر نصرت نژاد باستعجال خواهند آمد تا شیر دلان بهنگامه ...
توپخانه را با آن قصبه نشینند و فوجی آراسته از شیردلان نبرد دوست را چون علیقلی خان ... و میرزا قلی
و سکندر خان بیشتر فرستادند که دستبردی نمایند و چون این فوج خفیف جمعیت غنیم را گوشمال ... فرستاد ... تعجیل
شتاباند نیز خود را ملحق ساخت و غازیان جانگداز دست نیروی اقبال شاهنشاهی که هست ...
شکار شیران بیشه بیم رسانند خیال باید کرد که شیران با عضادی چنین سوار چه کارهای شگرف که بجای آوردند
خلاصه توپخانه را متصرف در آوردند و پیش آمده‌ها را از سطوت اقبال منصور بدرجه جنگ راه آرزش گرفته و همو
از استماع این خبر لشکر خود را سه فوج ترتیب داده دست راست ... گذاشت
و دست چپ را باهتمام خواهرزاده خود رمیه نام که از دلیران هیکال بود سپرد و خود بنفس تمام استعجال
روان شده و فیلان کوه نمود اژدها دم را که اندوخته چندین فرمانروایان هندوستان بود و برای ...
کوته اندیشی سرنوشت آسمانی مثل این سپهر صورت معنی گرد آمده همراه گرفت از آنجمله پانصد فیل سره که
هر کدام در تیز پایی و چربدستی علم بود و در ... این قوی هیکلان ... را
و در میدان نتوان گفت که ... هر چند ... گزارش این فیلان ...
فیلان نامی برای ... فوجی گران بسته بود بتخصیص ... هجوم سوار ... هر آن چنی
صورت ... شده ... ضبط این جبال ... عبارت در آید عمارات
عالم را ... ویران سازند و درخت قوی را ... از بیخ برآرند و در ...
اسب را با سوار از زمین بردارند و بهوا اندازند بیت بیو یه گرم روند و گهی که حمله برند ... سوده شود
زیر پایشان سندان ... و شرح ... لشکر او ... رقم نماید خلاصه سخن آنکه سی هزار سوار ... از
راجپوت و افغان که بارها کار کرده ... نخوت و استکبار ... بعزیمت ... متوجه شده ...
آراسته ... و ... آن ... جا داده آماده نبرد
و همه فیلان را ... که در روز هیجا ... ترتیب ... فیلان ...
دیده را امیران نبرد و فیلبانان ... دل ... هر کدام را جا و مقام ... فیل ... تمام از

فیلان سرآمد نامی بود بحسین خان فوجدار معزز گردانید و فیل کج سهو ترکه در هزار یکی مثل او کم بهم رسد سواری
هیکل خان میسر ساخت و فیل چهره بنبال که از فیلان زیردست بود باختیار خان و فیل فوج مدار را [illegible]
نامزد کرد و فیل گل پهلک که دلاکش جلیها آن سیه بخت تیره رای خود بران سواری میکرد و درین روز برای
حاسی ام فیلان داد و باین فوجداران که همراه و هابوده اند و از معتمدان شیر خان سلیمان [illegible] برشید آی
خود استمالت داده سرگرم کارزار ساخت اما اسباب آرای بکار [illegible] تنهای [illegible] آمد [illegible]
سبب برانداز که او را برای انتظام و تکمیل عالم صورت و معنی آورده باشند چه نفع رساند بلکه آنچه اسباب و آلات
از ضمایم سوءات قدسی آن جمال آرای عالم سلطنت گرده بنقد مصداق المعنی همین قضیه [illegible] است [illegible] اقبال
مع ما که بتاریخ روز دهاوه [illegible] سیوم [illegible] ماه الهی موافق روز پنجشنبه دوم محرم [illegible]
بهادر اگر [illegible] آمدند چون که و قصبه [illegible] اتفاق نزول [illegible] و قراولان [illegible]
[illegible] استعداد آن [illegible] کار [illegible] رسانیدند [illegible]
[illegible] کار خود [illegible] که دارد دلیرانه قدم می نهند و پیش از رسیدن عقبه [illegible]
افتاده بود [illegible] شکری [illegible] کارش [illegible] برای حضرت بودند از [illegible]
حساب [illegible] شده و دل بر اقبال روز افزون بسته متوجه پیش بودند چون آمدن [illegible] استعداد [illegible]
از انجا که [illegible] معنوی خود نظر [illegible] بودند بوسیله حرف [illegible] لشکر [illegible]
[illegible] بلکه از [illegible] شوند [illegible] در خواطر اولیای دولت راه یافت و [illegible] لشکر اقبال [illegible] کار
عرضه داشت نموده [illegible] حضرت پناه فرستادند و خود با آماده جان نثاری شدند درین گروه [illegible]
سپاهی ده هزار سوار بود اما [illegible] بر [illegible] بهادران [illegible] و اخلاص [illegible]
نزدیک [illegible] از روی [illegible] و حوصله فراخ که در چنین وقت از هزاران لشکر کارزار [illegible]
[illegible] مخالف [illegible] نظر [illegible] خیال [illegible] سعادت [illegible] که [illegible]
[illegible] توقف [illegible] فوجهای [illegible] داده [illegible] حضرت [illegible] شده [illegible]
[illegible] خان [illegible] از [illegible] آنان [illegible] خان [illegible]
[illegible] خان [illegible] قرار یافت [illegible] خان [illegible]
[illegible] آن [illegible] گشتند چون [illegible] آن [illegible] و دراز [illegible]

در سپاه واقع شود [illegible] کرد [illegible] اخبار [illegible] سانحی [illegible]
که از آن زمان حضرت شاهنشاهی [illegible] رای جهان [illegible] مقالهای [illegible] فرمودند
خود [illegible] قمع و جنود اقبال رسوم فرمانروایی و لشکرآرایی را [illegible] ترجمه [illegible]
[illegible] بودند و درین روز [illegible] فرخی و فیروزی [illegible] اقبال [illegible]
[illegible] گروه [illegible] فرموده [illegible] نزول اجلال فرموده و از نزدیک [illegible]
اردوی معلی خبر [illegible] لشکر حضرت [illegible] راه از خود [illegible]
مخالف [illegible] اخبار [illegible] رسید و چنان ظاهر شد که جمعی [illegible] از جای [illegible]
اما [illegible] کوشش [illegible] عالم آرا [illegible] همان زمان آهنگ رزم فرموده [illegible]
و در ساعت بهادران [illegible] دلاوران اخلاص [illegible] که سلاح [illegible]
در دل گرفته ملازم رکاب حضرت [illegible] باشند [illegible] خور آفرین [illegible] اقبال
[illegible] آمده [illegible] حضرت [illegible] مغفور [illegible]
ایزدی [illegible] سلطنت [illegible] خان
[illegible] در حفظ [illegible]
خود [illegible] از جانب حضرت شاهنشاهی [illegible] لطف و قهر [illegible] رزم [illegible]
لشکرها [illegible] فرمای جهان [illegible] قانون جهان آرایی [illegible]
[illegible] فرمود و چون [illegible] جهانگشای [illegible] نزدیک [illegible]
فتح و ظفر از [illegible] ظاهر شدن [illegible] بهادران [illegible] رسیده [illegible] فتح [illegible]
[illegible] لشکر [illegible] و [illegible] بلندی یافت [illegible]
و [illegible] اقبال [illegible] چون [illegible] معلوم شد که رایات جلال [illegible]
جمعی از [illegible] آمده اند [illegible] از دست داده [illegible] خود را [illegible]
خلاصه [illegible] لشکر [illegible] فیلان [illegible]
نموده [illegible] از اندازه [illegible] قدم [illegible] دریافت [illegible]
باشد [illegible] بر فیل [illegible] فیل از [illegible]

باستظهار فیلان با وجه سودمند آید بهرحال آن خون گرفته شوریده بخت سرگرم جنگ و شیره گشت
و دلیران از جانبین کوششهای شگرف نموده مانند رعد غران و شیر درنده خروشیدند گاهی
لمحه گرمی تاختند و داد دلاوری و جانفشانی و شکوه هیبت داده آبروی تازه بهم رسانیدند نظم
دو لشکر چنان بر هم آویختند * که از آب آتش بر انگیختند * تو گفتی هوا لاله کارد همی * ز پولاد پیکانه بارد
همی * اگرچه بهادران لشکر منصور در ثبات پای و جان نثاری تقصیر نمیکردند لیکن از صدمات فیلان
مردم میمنه و میسره را پای از جای لغزید و چندی از شیران بیشه پیکار یعنی لشکریان شیر شکار که غازه
معرکه نبرد را گلگونه عروس فتح و غازه چهره اقبال میدانستند آب تیغ کلاه از چشمه سار تیغ خون آشام
جسته شاداب مقصود بودند مثل محمد قاسم خان نیشابوری و حسین قلی خان و شاه قلیخان محرم و قلیجان
بدخشی چون دریافتند که اسبان روی بر فیلان نمیتوانند آمد کند لان شد با تیغهای خون چکان نهنگ
شیران گرسنه در جستجوی شکار بحریف رسانیده دستبردی نمودند و سواران گران رکاب را از خانه زین آمده
تکیه گاه بر پای آتش کردار کار زمام میساختند و کرده قدر اندازان تیرانداز از اطراف و جوانب بر آمده
داد کارزار میدادند قلقلیان شیپیلاد لشکر قول که حسن اهتمام او رونق داشت در جایی واقع شده بود که
جوی کلان در پیش داشت که فیلان در برابر آن عبور نمیتوانستند کرد دلاوران پرخاشجوی و مردان شیر حمله
قول بر جای خود پای ثبات افشرده قابوی تاختن میجستند و چندان تحمل کردند که فیلان از اطراف و
جوانب قول گذشته بمبارزان از عقب مخالفان در آمده داد تیراندازی و تیغ زنی میدادند و هیمو تیره بخت
هر روز خود بر فیل هوائی نام که از فیلان سر آمد او بود مغرور نفس و هوا سواره نظر بر داده پردلان تیغ زن
و ان کشش غازیان صف شکن داشت حقیقتهای مبارزان عساکر اقبال بدیده عبرت دیده جوق از فیلان
ست همراه خود ساخته ترددی که در خور طاقت داشت اما بطوری که مکنون خاطر فتنه پرستش او بود
ظاهر ساخته حملها و جراحتهای عظیم کرده بسیاری از زبردستان عساکر گردون شکوه را از پای در آورده هیمو
اندازی که از برگشته پای او بود و در کار زبردستان اهتمام میکرد متنبه بارها بیشه دستان
حمله کرده با بال و با این مرکب اقبال گشت ناگاه در اثنای گیر و دار تیری از کمانگاه غضب الهی
بچشم هیمو رسیده و کاسه چشمش شکافته از پس سر او گذر کرد چنانکه بیهوش گشته ...
تیره درون همان بود که از ان روزن بر آمد جمعی که در خواهی و کمک تازه داشتند چون دیدند که تیر اقبال

بهدف

بهدف رسیده بازوی همت سست کرده دل از دست داده و بیدست و پا شده دیگر طاقت نیستند و
شکست بر لشکر او افتاده هر کدام خاک ادبار بر فرق همچه و آبروی جلادت بر خاک ریخته راه گریز پیمودند
درین هنگام شاه قلیخان محرم با چندی از شیر مردان کارزار بفیلی که هیمو بران سوار بود رسیده نمیدانست
که هیمو بران سوارست قصد کشتن فیلبان کرد تا آن فیل بطریق الجای از جمله غنائم خود سازد فیلبان که
نه مغفر حقیقت داشت نه از جوشن شجاعت از بیم جان صاحب خود را نشان داد شاه قلیخان از نوید این عطیه
عشرت افزا ممنون طالع خود گشته کلاه شادمانی بر آسمان انداخت و آن فیلبان را امان داده بانعام پادشاهی
امیدوار ساخت و آن فیل را با چند فیل دیگر جدا کرده از معرکه بکسو شد و چون از مهب عنایت ازلی نسیم فتح و
فیروزی بر رایت فتح آیت حضرت شاهنشاهی وزید مخالفان سیه روز تیره روزگار یکبارگی پشت داده نجات
خود را در فرار دیدند شیران شجاعت فیلبان را از قله کوه بضرب تیر و قوت گرز نگونسار میساختند و پیلان
کوه پیکر را چون باد صرصر میراندند جایی که سطوت اقبال روز افزون صف آرای هنگامه نبرد باشد شیر مرد دلیر
معذور را از گریز اگر بیچاره خیت الکتان حیرات تجردی راکنی شکوه همت نمایند بهرای نصرت قرین از چنین
فتحی که تا انقراض عالم طغرای فتحنامهای شهریاران والاشکوه و دیباچه مفاخر جهانداران عالیقدر خواهد بود
در تقدیم شکر پروردگار شدند و سایر عساکر فیروزی آثار در کشش گریختگان و جمع غنائم اهتمام داشتند اکثر گرسنه
تشنه از غنائم خوراکی آماده و مهیا ساختند با نخوار کس میدان افتاده بودند که حساب در آمد و از انجا که در
گرفتن و راهها پامال شدند که شمار نتوانند کرد و تا هزار و پانصد فیل نامی در تصرف اولیای دولت قاهره در آمد چنانچه
از بهادران نصرت قرین گریختها را تکاپو کرده بسیاری از مخالفان را تیغ انتقام گذرانیده کامیاب نصرت سایه و
سر بر ایلی معاودت نمودند فرمانفرمای زمان از بین عطیه کبری که در آب سیمای ثنای بجای آورده هر کدام از مبارزان
عساکر منصور را الوف اکرام شاهنشاهی جهت اختصاص بخشیدند و در اثنای آنکه هر یک از بهادران نیکو خدمتی دولت
حضور رسیده کامیاب بی اندازه سلک شاه قلیخان محرم هیمو را بشنبه مبارکه خلایق پناه آورده هر چند سخن از و
پرسیدند از خجالت سخن نتوانست با توانائی سخن سرائی نداشت مطلوب محاسبت بوده سخن را بر خود بسته بیرام خان
خان خانان از حضرت شاهنشاهی التماس نمود که این سرمایه فساد را به مصرع حق و تکبیر رانند و بوسیله غزا اعزاز
مراتب ثواب بخیر افزایند آن خدیو خردمندی و خداوند خردمندان که حسن کشتن را اتفاقات دانش خداداد
در پرده مطایب بود او اسیر ایشان اکثر مسکران و بیعت مخلصان فرهنگی داشتند برای پیش بر آراسته اعداد بر زبان

حقایق ترجمان کم از نیمه گذشتن گرفتار اسیری تهمت علیا حضرت بلقیس مهد دعا که در بارگاه دولت
حضرت احدیت نیز چنین کارها توجه اثر ترتیب نیافته هر چند در لحوادها ساده او اوج احتشام الالکشتر مرده بود
توجه شاهنشاهی کمتر بظهور آمده بنابر آن دریافت بلند را که در بطون اوراق و افواه آفاق از ان اثری نیست
اما دانش نژادان بارگاه کبریا نیکو دانسته‌اند که این جز و نور آباد و شاداب کردن ذات ملکی که به وسایط بی‌شمار ساخته
جلا از حضرت داور دانش آفرین و انوار نور نیز بر موصوف حقیقی شده باشد به بنا به چنانچه از مجموعه مشتاق اینجا
تخت نشین صورت معنی از روشنست و نیز بر معامله مهمان ظاهر بین پیداست که هر کار بزرگ هادی خدا
شناسی در پایه محبت ایزدی رسیده باشد و دانند که خلاف رضای او اگر بدین جود را بر تیغ زدن حجب کسی
شری قهرمان مبدع کل و راکاه ندانست و مجال هلاک مر اعادر و چنانچه بر مطالعه کنندگان روزنامچه احوال این شاهنشاه
سعادت آیات ظاهر میشود او را فرصت آن نیست که توجه عرضی بر جانب خاک ری و فتنای ارباب خلاف پرداز دور از اقتدار
فرصت زمان و جهت خود همت والای او طلب تمیز ان سلکه که داماد اخس اطلس او چنین عبارتی آگاه شود و [illegible]
معامله چنین باشد تتبع الکردن بخون آکینان خون گرفته یا پاک کار آن مخفی مدرس کاهی بمحاسبات اهل روزگار در
چه پایه آخر بر امکان خاص خاصان حرم دانسته که آنحضرت متوجه این معنی شوند خود را از آن باز داشته هر گونه مخصاب
عقیده موروثی که از راه تقلید پدران و استادان در آدمی جا گیر کرده بشر فیض سکینه خود در تحصیل این ثواب عموم
شد و بمبشر آمده بار عالم را از لوث هستی و پاک ساخت کاشکی که آنحضرت از پرده بر آمده توجه
فرمودی تا مصاحب هم صلح دو رهنی دوران درگاه بودی تا او را در بند خانه داشته مستعد [illegible]
اقبال ساختی الحق لس نوازش شناسنده بود و همتی بلند داشت و هر گاه به چنین ارزش یافتی چه کارها که از و
بظهور رسانیدی امرای ظهور سلطنت فتح هی از آگاهی ظاهر جهان سرا او را بکابل فرستادند و تنها او را ملک
دهلی برده بر دار عبرت کردند عالم از شور و شغب آرمیده و جهانیان آسوده وجه سندی پدید آمد **از بدایع**
کرامات و خوارق عادات حضرت شاهنشاهی که در این سال از مکمن بطون بر منصه ظهور جلوه گری
فرمود آنست که در دار السلطنه دهلی در هنگامی که حضرت جهانبانی جنت آشیانی مجوب از شیخ اسکندر با کار زخم
آورده بودند در تصویر خانه توجه بشارة علامتی بصورت مصور گردانیده داده که آن بار بار میلو و
فرسید علما مصور خواجه عبد الصمد شیرین قلم که از نادره دلان این فن است در علم پخت بوده راه در آتش این کار
بیع مذکور مشاهده روزی در کتابخانه حضرت جهانبانی آن نسخه جامع الحکایت نسخه خاطر مصور توجه نموده

عمل ادی

صورت آدمی نگاشته قلم الهامی رقم ساخته بطرزی که عضوی از آن تمثال الی هم جدا شده افتاده بود و یکی از
دولت بانیهای حضور آن نقش بدیع و دیده استفسار نمود بر زبان غیب ترجمان آنحضرت گذشت که این صورت
همیون و حال آنکه در آن وقت نام و نشانی از همیون پدید نبود مستعدان حقیقت کاه در یافته از اشکال
آن باز مانده و در آن روز که بر امتحان الماس می نمود و کوشش میکرد که همیون را به بت اقدس خود دانشمند که انبار شد
بر زبان محدس آنحضرت گذشت که هر کار این مغرور در آن روز ساخته ام و بنیه از بنیه او جدا کرده‌ام و شماره بهنگام
این تصویر فرمودند سبحان الله در این سن در چه وقت این طرز بر زبان حق ترجمان تولی خبر انبوه بودند افراد
داده بودند آری امروز و فردا و دی حاضر غایب پیش آن حقیقت شناسان ظاهر شد اما پیش نظر پروردگان ایزدی
که گوهر پاک این شاگردان حق و استادان عقل و مظهر نور الهی و مطلع خورشید حقیقت گذشته چون آینده
در خدمت حالت غایب چون حاضر در شرف حضور کسی که خدا حاضر دانند و دانستن غایب حکم هیچ حاجت انگاشته
نباشد سالک مسالک همراه ارادت ابو الفضل که راقم این دیباچه فضائل است روزی بحضرت انبوه مجمع از ان منادی را
از آنحضرت پرسیده فرمودند که ملهم غیبی خبری بر زبان ما داده بود سر این کار را او بهتر داند در شیشه ان حقیقت
آگهیان و پرده گزیدن همچنین قوی حوصله علا فطرت که با چندین مخلفهای اقسام باده هوش بر کار بودن
راهی از آن بهستی نرساند که یکی آغاز جوانی دوم باده دولت صوری سیوم شراب سلطنت معنوی
چهارم باده حسن ظاهری که جسم مدام لطف باطنی که هوش را لا بوده خود را به دیده دید با ناله الهی نماید و حضرت داور او را عالمی
گردانند دولت ملازم آستان او ساز ندیم معتکف شب از روزی این عتبه اقبالم پاد خدام که این ازین کلاه عطف
انداخته باشند ایا از روی انس خاطر ساخته جزبه فرموده که پیدا نشود و درشت نجات گفت و شنیده با
برگشته‌های او تغییر روش نخاییر بانی نظران خود پرواز نکرده‌اند که اندازه حوصله کسی از چندین باده مرد افکن بر در
و هوشمندی او روز بروز افزون گردد که تواند شناخت لیکن سعادت پیوندان آگاه دل اعتقاد دارند که کار آنحضرت با
او نرسیت حق نباشد و چنین فتوحات عظمی ورا با سهل وجوه دست دهد و چنین موهبتی بزرگ و کار شگرف
مهمی بیع در روزگار کمتر روی نماید و یکی از غرایب کرامات آنکه درین ایام که از قصبه جالندر بجوب تسخیر معموره ستان
و استیصال همیو نهضت عالی واقع شد روزی به سیر آتش حکم محاسن عادت نفاذ یافت که تجدید سیرت خاطر تماشا بی
مردم ارتسام آتشبازی بر انجام نمایند و در آن میان صورت همیو ساخته جاروبرده و در آتش اندازند کار
پردازان کارگاه اقبال دانند که فرمتی گلزار آتش و معنی خرم هستی مخواه بر فتح آری کسی که در کابل شاد [illegible]

بازی چنین کارهای الامر انجام نماید او را رسید که با چنین مردم در پرده درآمده جمال معنوی خود را نماید و در کار
خود و صورت بی‌پروایی شد و پادشاه بتکلف درین مرتبت گروه الاشرار اوان علامت عزیمت تسخیر
هندوستان کرده کارزار فرموده‌اند هرگز چنین کارنامه بظهور نیامده چنانچه بر دانندهٔ داستانهای باستانی
باندک تاملی ظاهر میشود چه در هیچ مرتبه از مراتب سابقه که فرمانروایان هندوستان کرده‌اند هیچ یک از اولیای چنین
باین شجاعت و اعیه و تدبیر نبود ملکه در سرانجام ملک خود در مانده بودند بخلاف این مردم مردانه که بموسم تسخیر
اقالیم دور دست روانه گشته بوده سرانجام نیرنگهای عظیم بمقتضای خاطر مبارک راست انچه جمهور راکب سابقت کرده بود
فرمانروایان هندوستان را در آن اوقات میسر بوده از هجوم سپاهیان کارطلب و فراوانی مبارزان کارزار آزموده
اسباب تجملخانه که خود در ممالک روم از آن نشان نتوان یافت و بسیاری فیلان زبردست که یکبار برای حرب دو
لشکری کفایت کنند مولانا شرف الدین علی یزدی در ظفرنامه در مبارزت نامه حضرت صاحبقرانی که در هند بظهور آمده
شرح ملاحظات بهادران آن لشکر و عظمت والی هندوستان حکومت بیان کنند و تنها قوم قوم ... کرده بود
هست فیل جنگی در آن جنگ عظیم بتصرف اولیای دولت درآمده در تاریخ درآمدن آن حضرت بسیار ... الی آخر ان
روشنست که بجهت همو کدام نیه راه داشت و درین کارنامه عبرت افزا که از انهمه بسیار ... یافت هزار و
پانصد فیل مست فرمان پذیران بارگاه والاقدر درآمده سایر مجملات را از بی قیاس چون توان کرد و کمیت خزاین و سایر
اسباب و آلات فرمانروایی خود کجا بشماره درآید و این مبدا فتح و نصرت چنانچه گسترده گشت که حضرت
گیتی ستانی فردوس مکانی سلطان ابراهیم نبرد فرموده رایات فتح بر او افراشته بودند چنانچه مجملا از آن
در جای خود رقم پذیر خواهد شد و در همین روز بهجت افزای که بتایید الهی چنین فتحی بزرگ روی داد
اسکندرخان اوزبک را با جمعی بتعاقب هزیمت یافتگان و حراست دارالملک دهلی از آسیب اوباش
تعیین فرمودند و او مسارعت نموده خیلی از ... و اشخاص معتقله را از زندان رهانیده خلاص
ساخت و مظلوم پراگنده ممالک شده و غنایم فراوان بدست او افتاد و روز دیگر موکب اقبال از آنجا
نهضت فرموده صباحی که اختر شناسان کاردان گزیده بودند حوالی ... مساجد دارالملک
دهلی انداخت و ... آن دیار سعادت پرتو روشنی افزای نظارگیان گشت و اکابر و
اشراف و هنرمندان هر فن و نادره پردازان هر صنف طایفه طایفه طبقه طبقه شرف استقبال دریافته
زبان بشکر مبارکباد گشادند مجنون خان قاقشال ... راجه ... را که در محاصره بود ...

محمد تقی

موکب سامیه و مقتضای رفعت ذاتی فرمان طلب شرف صدور یافت و راجه فرمان پذیر گشته احراز
زمین بوس عبودیت نمود روزی که راجه و فرزندان و اقربای او را خلعتهای فاخر بخشیده برای رخصت
بارگاه سلطنت آورده بودند آنحضرت بر فیل مست سوار دولت بوده‌اند و فیل از کوه پیکر مستی بهر طرف میدوید
و مردم بیم گرفته میشدند و زنجیر این فیل مست بطرف راجه ... و مردم این طبقه را چون اهتمام کامل بر خلاف خوف
بود ایستاده ماندند و این ایستادن منظور نظر حضرت شاهنشاهی گردیده در آمده و استکشاف از احوال
راجه فرموده بزبان غیب ترجمان گذشت که ترا نهال خواهیم کرد و همچنان شد چنانچه ... آید
شکر ایزد جهان آرای که هندوستان را ملکه جهانبانی از مریم مکانی آمده که بزرگواری او و فرزندان ...
او را کفایت کنند ... گلشن باغ همیشه بهار هندوستان ... خاص یافت و چون ... دادار
بنده را اعتقادی قوی بدست افتاد و شکرانه این موهبت که جشنهای بزرگ ترتیب یافت و
کمرهای انعام در روز ... کامروا شده شد عاطفت شاهنشاهی گروهی که در دستگاه جانسپاری جولان همت
نموده بودند باصناف نوازش سرافراز گردانیدند تشریف و ضبط خرد و بزرگ بنوال عطایا کامیاب گشتند
از آنجمله علیقلیخان شیبانی را بخطاب خان زمانی سرافراز کرده‌اند و سرکار سنبل را با سایر پرگنهای میان
دو آب بجاگیر او مقرر ساخته بجهت انتظام مهمات آنجا رخصت فرمودند و عبدالله خان اوزبک را
بشجاعتخان مخاطب ساخته سرکار کالپی اختصاص بخشیدند و اسکندرخان را خان عالم خطاب دادند و مولانا
پیر محمد شروانی را الملقب ناصرالملک ملقب ساخته در رکاب نصرت اعتصام داشتند و قیاخان ... نظام
ممالک دارالخلافه آگره و آنحدود مامور شد رای ممالک آرای شاهنشاهی کارسازان درگاه سلطنت را
بهر جانبی فرستاده نظام بخش و آرام ده عرصهٔ ملک وسیع هندوستان شدند ...
حاجیخان غلام شیرخان افغان که بمزید شجاعت و هوشمندی از لشکر گردان امتیاز تمام داشت در الور و
آنحدود بوده دم خودسری میزد و بزر و زور ... و سایر اسباب و اموال او در آن سرکار
ناصرالملک را با جمعی از جانسپاران درگاه و معتمدان کارآگاه بان صوب تعیین فرمودند حاجیخان از صدمات
افواج قاهره هراسیده پیشتر از وصول عساکر راه فرار پیش گرفت و الور و تمام سرکار میوات بتصرف
اولیای دولت قاهره درآمد و از آنجا قصبهٔ ... که بنه و بار و اسباب او آنجا بود روان شدند
جای ... بود تردد و کارزار بسیار شده و بعد از ان جمهور او را دستگیر ساخته زنده پیش ناصرالملک آوردند ...

بسوی دین خود راهبری نمود آن پیر کهن سال جواب داد که هشتاد سال است که در کیش ایزد خود را بسر برده‌ام
در موقف ترک دین خود چگونه گزینم و بمجرد بیم جان با این همه چگونه در طریق شما در آیم مولانا پیر محمد سخن
او را ناشنیده انگاشته بزبان شمشیر جواب او داد و از آنجا فتح نموده با غنایم فراوان و پنجاه فیل آمده
استلام عتبه اقبال نموده مورد نوازش خسروانه گشت و حاجی خان از قصبه الور برآمده بجانب اجمیر آگره رود
روان شد که ما منی برای عیال خود خیال کرده و سابا بهاگذاشته آماده جنگ و ستیزه کرده ادا که
زمین دار بزرگ بود و الیران را ما بود که با حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی آنطور که مذکور شد بکار نموده
سکت نامیه بود از وجه‌ها طلبیده بقلعجات ما لا یطاق نمود تا گزیر میان او و راما در نواحی اجمیر کارزار
عظیم روی داد و از حاجی خان مذکور مظفر خان شیروانی که وکیل او بود درین جنگ کاری غایان ظهور
آمد تمامت کار چون راما منور کثرت بود شکست یافت و حاجی خان آمده اجمیر و ناگور و آنچه در اطراف
خود در آورد و چون استیلای حاجی خان بمسامع علیه رسید محمد قاسم خان نیشابوری و سید محمد باره و
شاه قلیخان محرم و طاهر خان و خرم سلطان و جمعی دیگر را جهت دفع او تعیین فرمودند و چون ساحت ولایت دهلی و
میان دو آب از خس و خاشاک معاندین و مخالف رفت و روب یافت رای جهان کشای جهان شهریار فروغ
که پرتو التفات بر ممالک شرقیه هندوستان انداخته اند تا آن ملک وسیع که در مرغزار دولت و اقبال
از غبار ارباب فتنه و فساد شسته شود یابد و درین هنگام بموقف عرض رسید که خضر خان را با سکندر
سور در نواحی لاهور جنگ شده و خضر خواجه خان تاب ایستادن نیاورده بلاهور در آمده است و تفصیل
این اجمال آنکه در سوالف احوال مرقوم صحایف اجمال شده بود که چون موکب اجلال از عرصه جالندر جهت
استیصال هیمو دهلی را در نهضت فرمود بعد انهزام سکندر خضر خواجه مقرر شده بود و ایمش بیک و دولت و علیقلیخان
و میر لطیف و شاه ابوالمعالی و خانی و بردی بیک و جمعی کثیر را همراه ساخته بودند امرای عظام رفته در
لاهور توقف داشتند درین وقت که غوغای هیمو سرمایه آشوب روزگار شده بود و پرام الحبشی دستی در صدود
دهلی روی نمود ملا عبد الله سلطانپوری که از گرگ و روباه بازی از افغانان خطاب شیخ الاسلامی
از حضرت جنت آشیانی خطاب مخدوم الملکی برای خود گرفته بود از فتنه اندوزی که در سر داشت
و از دو رویی که در نهاد او بود بظاهر خود را از اولیای دولت ابد قرین وا نموده در باطن با افغانان آشنایی داشت
سکندر متواتر نوشته و او را اغوای بدر آمدن از کوه کرد و سکندر جمعی از اجناس افغانان و بعضی از زمینداران

کهرن

کوهستان پنجاب را با خود فراهم آورده از کوه برآمده در جالندر جنگ ای کرده خضر خواجه خان و امرای لاهور
را بجانب حاجی محمد خان کوه گذاشته بدفع او برآمد و چون حاجی محمد خان سیستانی را اعمال شایسته علی الله
تعیین شده او را محبس و شکنجه باداش نموده تمیز بر او در زمین کرده بعضی از زرهای او که گورگرده دست تحلی
بود از زمین برآورد و چون خضر خواجه خان نزدیک قصبه چماری رسید و فاصله قریب دو کروه مانده دو هزار
کس گزیده خود را از لشکر جدا ساخته پیش فرستاد و سکندر فرصت از دست نداده بجمعی فراوان بر
بر او شده جنگ عظیم در گرفت و آدم زاده برداشت خضر خواجه خان ایستادن را صلاح وقت ندانسته
عزیمت بضبط لاهور آورد و سکندر اندک تعاقبی نموده بتحصیل ولایت مشغول گشت چون این
خبر بمسامع قدسیه رسید عجالة الوقت سکندر خان را که بخان عالمی امتیاز بخشیده بودند بسیالکوت
و آنچه در آنجا بمیر کرده باستعجال تمام روانه ساختند که عضد خواجه خضر خان باشند توجه موکب
مقدس شاهنشاهی از دار الملک دهلی بسمت پنجاب جهت دفع فتنه سکندر و تعاقب او
و محاصره قلعه مانکوت چون از صادر و وارد چنین مسموع شد که با سکندر
لشکر فراهم آمده با آنکه موکب اقبال شاهنشاهی عنان عزیمت بانصوب منعطف فرماید عقده
این کار مشکل آسانی گشوده نخواهد شد لاجرم عزیمت ممالک شرقیه هندوستان را موقوف داشته
اراده یورش پنجاب مصمم همت عالی شد و از تعالات بدیعه آنکه جمعی از ملازمان لساط عزت از دیوان
لسان الغیب تفال نمودند اتفاقاً این بیت برآمد بیت سکندر را نمی‌بخشند آبی * بزور و زر میسر
نیست این کار * دل یمنی دوستان مخلصان در این را اعتقادی تازه روی داد و خاطر ظاهر آرا را
ازین بشارت ثبات پایی بهم رسید آری چون ایزد جهان آرا اقبال افزای این دولت ابد قرین
دوربینان انجمن معنی را نظر بر فروغ جلال و جمال آن برگزیده ایزدی انداخته از جمیع اندیشهای رنگی
روزگار فارغ بال میگردانند و گروهی آنکه دولت بالغ نظری نصیبه نیست درچنین اوقات که خود را بکار آید
می گراید با مثال این تفالات سر بخشی دلهای پریشان را اطمینان می بخشید لاجرم فرمان مطاع
شرف نفاذ یافت که امرای کبار و نوئینان عظام و سایر بهادران اخلاص گزین و دلیران عقیدت
اندیش سامان سرانجام یورش عالی نموده ملازم رکاب اقبال باشند و چون سامان این یورش
علیا بر وجه دلخواه سرانجام یافت خاطر نکته دان از جمیع مهمات ملکی جمع فرموده با آنکه لشکر را کامل سامانی

بتاریخ بیست و ششم آذر ماه الهی موافق دوشنبه چهارم صفر مهدی قاسم خان را که استادانه گذاشتند
برهنمونی طلیعهٔ اقبال بجانب نجاب نهضت فرمودند منزل بمنزل سیر کنان آن آرایش آیین پرستش عالم
سفر مودند هم مراسم داد و دهش بتقدیم میرسید و هم لوازم مسرت و نشاط دمادم که آثار نشاط خلعت
سرانجام می‌یافت و عالمیان از اطراف عالم بمعیت آثار مکرمت و انوار مرحمت از بزرگی شان فوج فوج
خودرا بپای بند اقبال مهابت ساختند علی الخصوص از کابل و بدخشان و قندهار و بعد که جمعی کثیر از هوا خواهان
قدیم و جدید آمده و پیشانیها را بسجدهٔ درگاه سلاطین پناه نورانی ساختند و درین ایام از لاهور خبر آمد
که در خانهٔ بیرامخان خانخانان از کوکب سعادت سرشت که از نژاد خانان میوات بود بتاریخ ششم دیماه
الهی موافق پنجشنبه چهاردهم صفر فرزندی متولد شد نام او عبدالرحیم نهادند مجملی از حقیقت احوال آنکه در آن
ایام که حضرت جهانبانی عرصهٔ دهلی را بقدوم دولت آرای زیب و زینت بخشیدند برای تسلی زمینداران
اولیای دولت مقرر نمودند که طبقه نسبت میکردند از انجمله جمال خان عمزادهٔ حسن خان میواتی که از زمینداران
معتبر هندوستان بود بشرف زمین بوس سربلند گشت او را دو صبیه بود عاطفت خسروانی دختر کلان او را
در خطبهٔ عقد خود در آورده لوای افتخار و مباهات بر افلاک برافراشتند و همشیرهٔ خرد او را در عقد بیرامخان در آورد
درین ولا که رایات شاهنشاهی متوجه دفع هیمو شد خانخانان مردم خود را بلاهور فرستاده بود درین
هنگام که همت علیا متوجه فتوحات بلند آوازه است این نوید رسید و شگون گرفته عزت افزا شد خانخانان
جشن بزرگانه ترتیب داده لوازم آن بجای آورد و هندوستان بزرگی و شایستگی او را از دولت ابد طراز
طالع استفاده نموده ابلاغ نمودند که عنقریب بتربیت حضرت شاهنشاهی سربلند شده مرتب گردد
اخلاص و خدمات علیا بتقدیم رساند و بکار سازی طالع مسعود بمراتب والا رسد و سواد خوانان صحایف
مبانی سطور عقیدت از خطوط ناصیهٔ حال او خواندند مژده‌ای گرامی مسرت برای دلهای اخلاص سرشت
شدند و الحق بتوجه حضرت شاهنشاهی که اکسیر الطاف و کیمیای جوهر سعادت است همان منظور بظهور آمد خانخانان
روز بروز فراوانی رشد و آثار افزونی اخلاص از پیشانی او خوانده میشود و حقیقت آن مجملا در هر جا در محل خود
نگاشتهٔ قلم تفصیل خواهد شد چون حدود جالندهر مخیم اردوی معلی گردید اسکندر افغان که در آن ولایت
رایات فتنه و فساد افراخته بود خود را بطرف کوهستان سوالک که محل معهود و مستقر او بود کشید که
روزی چند در آن جبال مستحکم بسر برده منتظر وقت باشد و بکوکب ظفر نشان مرحمت صواب انجامید

یکبارگی

یکبارگی فساد او از میان برداشته شود دفع او را اهتمام همت جهانگشا ساخته و بتواری راه
بصوب جادر جایگاه عظمت عالی نموده بعزیمت درست و قصد بلند عزم از دنبال اسکندر بجانب
کوهستان سوالک که عالمیست دیگر و گریزگاه خودسران و گردنکشان ممالک هندوستان توجه نموده
متوجه قصبهٔ دهمیری نزول جلال فرمود و از انجا بقصبهٔ دهمیری بورود موکب معلی گلستان دولت
و بهارستان اقبال شد توجه موکب آغاز سال دوم الهی از تاریخ جلوس همایون
شاهنشاهی یعنی سال اردیبهشت از دور اول

دران منزل فیض محل سرمایهٔ رونق هستی جهان و جهانیان و پیرایهٔ آرایش زمین و زمان نیر اعظم و
عطیه بخش عالم در بیت الشرف خویش بمرکز اعتدال رسیده زمین و زمان و کون و مکان را بهجت
رسمی طراوت نو و نضارت تازه رسانید و هماناکه حمل را بیت الشرف برای آن میگویند که درین هنگام
خاکیان خاکسار را بتربیت خاص شرف و سعادت داده حیات تازه می‌بخشد و الا پایهٔ شرف بخش
اجرام علوی و اجسام سفلی برتر از آنست که مکان را خطاب بیت الشرف از آن روشنائی بخش انجمن هستی
داده آید و بالجمله این نیر گیتی آرای در شب پنجشنبه مقارن بود بعد از ده ساعت و چهل دقیقه شب
چهارشنبه نوزدهم ربیع الثانی سال نهصد و شصت و چهار قمری از خانهٔ حوت ببرج شرف خانهٔ
حمل آمد و نوروز جهان افروز عالم آرای گشت و آغاز سال دوم از تاریخ الهی شد مثنوی
شکر الطاف بر زبان بهار ۞ گفت بلبل چو قمری دستار ۞ عنبرین گشته از نسیم صبا ۞ باز
مشام زمین مشام هوا ۞ دشتها در لطافت بالین ۞ باغها در عروس گلشن ۞ زاغ بر جهای نهال طرب
باغ بر نو بهار گوی بلبلون ۞ مرغ نالان فراز گلبن و گل ۞ مست جام طرب ز ساغر مل ۞ هماناکه وقوع
چنین جشن عالی در منزلگاه مقصد عالی دلیلیست واضح بر حصول مقصد و مژدهٔ التفات روشن که
کار پیش گرفته سعادت انجام و انجام سعادت بار چنانچه بعد وقوع این جشن والا اسکندر در آن
معامله ارباب بصیرت را آگاهی بخشید که باندک فرصتی فرار اختیار نموده بقلعهٔ مانکوت درآمده
حضرت شاهنشاهی که اسکندر از هول مواکب نصرت قرین راه فرار پیش گرفته بکوهستان سوالک
درآمده بود در قصبهٔ دهمیری بخیمه‌سرا داخلات اقبال گشته بوستان خرمی آمد که مطلع آن مدرک گشت
که عساکر اقبال را کشیده در جای تنگ در آورد و دران سنگلاخهای مطلب کلی اهتمام بسیار نمود و

و حضرت شاهنشاهی کشش عنان نهاده با همت عالی شیمه بیشتر توجه فرمودند و امرا القلی با جمعی کثیر از بهادران
کار طلب ساخت و ابراج زمین دار این آلا کوه فرستادند مبارزان نصرت قرین در اندک فرصتی به نیروی
تائید الهی بسیاری از راههای آن کوه را تاخت و تبیه لائق نموده تمامی اسباب و اموال از منتهیان فوت
شمرده و کوهستانیان به کوه هر که باز پسینهای نهاده داشت با سکنه جمع شده بودند جمعیت شده و یکسان
تفرقه در جمعیت آن بوجب اشاره حکم قرار اختیار کرد حکم مطاع از پیشگاه قهرمان جهان یافت که دولت
جاکیرات سپاه این کم گشتگان بادیه ادبار شتابند و به نیروی بازوی اقبال سراین مدبران آورند
آورند و جمعی از دلیران لشکر ایلغار کرده بعضی از اردوی او رسیده و اکثر از این عاقبت خبر داشته خود را
از اضطراب و اضطرار در قلعه الموت کرسا قلعه برای روز بد خود آماده داشت انداخت بعضی در کوهستان سیاه
متفرق شتافته اردوی او را غنیمت نموده از تفحص این امر بر معروض بارگاه اقبال داشتند و قلعه الموت قلعه ایست
مستحکم بر جهات قله استوار که سلیمان در تنگنای که تعبیه سقیل گروه لگران رسید خائب و خاسر گشته بود
این قلعه‌ها را به طرز غریب بر فراز کوهها که متقارن هم بودند بر سر کوه چه قلعه سنگ و سار روح ساخته بود
و تمامی آن قلاع منظر چشم نه کم حصن زیاده در نمی آید جمیل آن جایی که اساس این حصون نهاده آن
در حد ذات خود جایست غایت محکم لشکر ما را با آن همه مشکل در قفر بر وصول دست رسانیدن آن تا آنجا
دشوار آمبهای گوارا فراوان دارد و آذوق چندانکه خواهند بلکه در چنین مکانی که آن قلعه چند آفریده و جمعیت
او حال شده قلاع حصینه بر آن اساس مبوا در اسعد و مملی از ساختن این قلاع عظیم آن بود که حوالی آن ارات
حضرت جهانبانی جنت آشیانی بصوب هندوستان شود شود برای لشکر جنات معموری دامنی باشند و آب آباد
باطن او مکیدست که لاهور را و برای ختنه آنجا آباد داشت زد و لشکر انبوه را آنجا گذارد تا دران مامن سرکوه
محافظت احمد دولتخانه و باعث بر جزای لاهور آنکه چون آن اشتر به غایت بزرگ مسکن و است بکار
و اصناف مردم که با ندک توجهی لشکرهای عظیم را آنجا توان سرانجام داده براقی فوجها در غنی از آن مهیا
توان کرد مبادا صاحب اقبال این دودمان را قرین آنجا رسید اعتقاد فراوان بهم رساند که از علاج نحوه
و پیش از آنکه عمل آید جهان جنت بایه را از سلسله هستی برآید جلال فرار نمودی که مبادا و متحصن شد او
به مساع اقبال رسید از آنجا که غیرت سلطنت قوی احکام نزد حضرت شاهنشاهی بافری تر وارای
روشن و منتی حق سیم رنج خویش را منظور داشته اساس جمهور را میاز آنجه همه جهان کشای کرده توجه

محاصره آن قلعه شدند تا شان آن فتنه انگیز از سرکار ایام دور ساخته دولت آرای با شند و بر حسب اطلاع
از حکم سطوت ارتفاع یافت که بخشیان لشکر آرای با همین شاسته مورچال به بهادران اقبال تقسیم نمودند و افواج
قاهره قلعه را از روی محکم مرکز وار در میان گرفته دایره محاصره بر دوران کشیدند همواره با آداب قلعه گیری پرداخته
و شجاعت گستری پرداخته داد جانسپاری میدادند و همچنانکه در بساط قرب حضرت شاهنشاهی اختر بلند است
روز اول در پای قلعه رفته دستبردی بشگرف بروی کار آورد که نامه شجاعت تو آراسته شد و تفضیل این اجمال
آنکه وقتی که عساکر نصرت قرین به پای قلعه رسیدند گروهی انبوه از دلاوران ذی افغانان که شیوه شجاعت
برگاخ بیرای او جمع شده کمان دعوی بر شیطان بی محاکا بر نهاده از حصار بر آمدند و شمشیرهای خونچکان ملم کرده
بر ساحت دروازه جولان غرور نمودند و همچنان که تازی نموده شیر مردانه میان آمده و در آمده تقویت
دست همت و زور بازوی شجاعت چند مرد و تیر و ایشان را فرود آورده بخاک و خون غلطانیده و همچنان سیاه پای
جا ملک روی باز گشت و نصیبه‌ای آفرین و تحسین سربلندی یافت و همچنین هر روز سران جنگ دولت در سر و سامان
کار طلب از مورچلهای خود پیش دستی کرده دستبردی نمایان میکردند و لشکر مخالف پاس قلعه و آن احتیاط
مرعی میداشتند و الغرض قریب یک سال جمیع متحصن را پیرامون قلعه گشتن ممکن است و در این مدت بارگاه
از دست بازوی این شتی تیره روز کار می آمد بجای می آوردند اما صاحبان اقبال موید شتیره چه حاصل بر
و بال ایشان و الا طالع عربده را چه فایده بیت تیغ بر هنه ایم در دست قضا: تا کشد کسی خویش را بازد
و از سوانحی که در مبادی ایام محاصره روی داد آنست که بهادر خان برادر خان زمان که در زمین داور در فتنه
و فساد آنجه بود و غبار شورش و آشوب بر سر خود بیخته شر منده و سر افکنده از زمین داور آمده برین
اساس قرار گرفت و بوسیله سعادتش بر امکان خان خانان بسزای اعمال ناشایسته او در کنار او نهاد و خان خانان
اگرچه مهربانه در حق او آن شیوه اما در معنی برای او اسباب بخت و بر کاری سرانجام داد و عطوفت عالی است
که او را به گردابی سنداد و نوعی ترتیب نمایند که دیگر پیرامون بدی نگردد و مجملا از این قضیه آنکه چون با شارت
نصرت پیرایه حضرت جهانبانی جنت آشیانی تسخیر هندوستان نهضت فرمودند ما ز که جاگیر بر امکان خان مقرر بود
با هتمام شاه محمد قندهاری که از عمق اخلاص مورد اعتماد بود او کشش داشت و زمین داور به برادری بهادر خان
تفویض یافته بود چون هندوستان مهبط انوار اقبال شد مستقر او در مکر خلاف گشت بهادر خان از بد نهادی
ذاتی بکوشش آمده خیال گرفتن قندهار در سرش افتاد او آن که از راه مکر و فریب کار فتنی کرد قندهار را

متعرض درآورد و از آنجا که مرام کلی خسران دین و دنیا بار می‌آرد از این اندیشه تباه کاری نگشود و شرح این
سرگذشت آنکه بهادرخان این راز را با فرخ حسین [illegible] و خواجه قاسم [illegible] که مصاحب او بود در میان آورد و [illegible]
چندی از دیوانه سران تهی مغز را با یراق در خانه [illegible] پنهان ساخت و روز معهود قرار یافت که این کمین‌داران آمده کار
نگهبانان دروازه را بانجام رسانند و بهادرخان نیز از دروازه [illegible] درآید با هم اتفاق نموده کار شاه محمد ساخته قلعه‌دار
متصرف شود و در روز موعد که پنهانیان شتاب در پوشیدن سلاح نمودند بعضی از آگاهان [illegible] جاسوس [illegible]
خبردار شده بنگهبانان قلعه رسانیدند در ساعت مردم [illegible] مامور شدند [illegible] از آنکه [illegible] گروه [illegible]
رسند خبردار شده [illegible] دروازه [illegible] شتافتند دروازه مقفل بود چون دلهای [illegible] داده بودند [illegible] از شکستن
قلعه نیافتند چندی حرکت مذبوح کرده [illegible] فرو نشستند و برخی خود را از دیوار [illegible] جای خود [illegible]
و جمعی گریخته در خانهای شهر پناه بردند آنان [illegible] مختفی شدند و باندک فرصتی شاه محمد [illegible] نموده [illegible]
رسانیدند و بهادرخان تیره رای چون در این حیله اندوزی کاری نساخت [illegible] زمین داور آمده سرانجام لشکر نمود
و او باش اقوام [illegible] خود همراه ساخته بار دیگر بخیال خام قندهار را اراده [illegible] آماده جنگ و جدال گشت شاه محمد چون
کومک هندوستان را در خیال [illegible] استحکام قلعه داده [illegible] بفرمانروای ایران شده [illegible] که حضرت جهانبانی
چنان قرار داده بودند که بعد از فتح هندوستان قندهار بملازمان ایشان متعلق باشد اکنون [illegible] کسی جمعی را
فرستند که هم [illegible] طغیان این [illegible] نموده هم قندهار بایشان سپرده آید [illegible] شاه ایران سه هزار
ترکان از جاگیرداران سیستان و فراه [illegible] سرداری [illegible] فرستادند بهادرخان از [illegible] لشکر [illegible]
نداشت [illegible] برابر [illegible] جنگ سخت در پیوست [illegible] از پا افتاده [illegible] کار
ساخته رو بگریز نهاد [illegible] داور و آنجا [illegible] شاه محمد [illegible] خود را [illegible] نموده [illegible]
قندهار در میان آورد [illegible] بهادرخان خایب و خاسر شده [illegible] بدرگاه گیتی پناه آمد
چون این درگاه [illegible] بسیار بخش [illegible] در این درگاه [illegible]
کرم گناه [illegible] بخشیده [illegible] محمد [illegible] بود
[illegible] بهادرخان را [illegible] سرداری [illegible] فرمودند و کارهای [illegible]
[illegible] ارکان [illegible] القصه هر چند [illegible] قلعه [illegible] استمام [illegible]
بهادران [illegible] در [illegible] نموده [illegible] آوردن [illegible]

بهار

و سایر اسباب فلک‌شاهی استمام عظیم مینمودند و درین هنگام نوید قدوم برکات [illegible] قدسی
و شرایف سرادق جلال از خطه دلگشای دارالاقبال کابل [illegible] بارگاه عرض رسید [illegible]
شعف بنواحی لاهور رسیده و انتظار بشارت [illegible] **ورود مهد مقدس حضرت مریم مکانی
و دیگر حضرات عصمت از کابل و توجه حضرت شاهنشاهی باستقبال** پیش از آنکه خبر شورش مرزا سلیمان
و رسیدن او بحبال کابل بموقف عرض رسید بمقتضای فرمان شوق پرتو اشارت حضرت شاهنشاهی
پرتو تافته بود که مهد معلی و ستر [illegible] حضرت مریم مکانی و دیگر پردگیان حرم مقدس [illegible]
هندوستان ورود سعادت فرمایند چنانچه [illegible] رفته بود [illegible] آشوب مرزا سلیمان [illegible]
حضرات عفایف [illegible] در [illegible] توقف داشت و باهتمام تمام منشور اقبال بنام منعم خان [illegible]
یافته بود که بعد [illegible] مرزا سلیمان [illegible] پردگیان حریم احترام را [illegible] محفه مقدسه حضرت مریم مکانی
مستقر خلافت روان سازد و بعد از آنکه گرد ستیزه و غبار آشوب مرزا سلیمان [illegible]
فرو نشست [illegible] حضرت سرادق عصمت
چه بمقتضای [illegible] که از حضرات [illegible] یافته بود [illegible] شاهنشاهی [illegible] نموده
سامان سفر هندوستان فرمودند [illegible] سپاه [illegible] که در موکب [illegible] بودند
در سایه محفه محفوف [illegible] آنحضرت فراهم آمده مهیای این سفر برکات اثر بودند چون [illegible]
در آنجا [illegible] طغیان بود این سفر قدسی از قوه بفعل [illegible] آمد تا آنکه خبر [illegible]
[illegible] بهادر [illegible] آورده از دروازه [illegible] دارالملک کابل [illegible]
آوازه کردند و [illegible]
که ممالک کابل [illegible] سامان هندوستان [illegible]
در ملازمت حضرات قدسی [illegible] روانه هندوستان شدند [illegible] در راه [illegible]
[illegible] رسانیده رونق [illegible] کار خود کرد کابل [illegible] محمد قلیخان [illegible]
[illegible] کومک از درگاه معلی آمده بود [illegible] میرزا محمد حکیم [illegible] والده [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] شاهی [illegible] کابل ماند و خواجه جلال الدین [illegible] حکومت غزنین [illegible]
چون قافله اقبال بموضع جلال آباد رسید [illegible] بعضی از اسباب سفر روزی چند توقف اتفاق افتاد

درین اثنا منهیان درگاه قضیهٔ استیلای بیرامخان و کشتن تردی بیگ خان بتفصیل رسانیدند
بنابران منعمخان فسخ عزیمت هندوستان لایق حال خود دید و حضرات را بدرود نموده از کوتل
ستاره گذرانده از انجا جهت گرفتن کابل آمد و شمس الدین محمد خان اتکه و برادران گرامی او [illegible]
عنبر ناظر و مقصود بنگالی و جمعی کثیر از ملازمان حضرات بودند و چون منعمخان بکابل رفت بیگ محمد خان
را خفیه هندوستان داد و بعد از ان از سایر جانسپاران درگاه در خدمت موکب اقبال حضرت
مریم مکانی زمام راحله عزم و عنان قافله توجه [illegible] معطوف گردانیده از سوانحی که دران راه
بموجب عقد برابر طی روی نموده است که دو همشیره اعیانهٔ حضرت شاهنشاهی یکی در حوالی جلال آباد و دیگری
در نواحی نیلاب در کشتی ستاره این جهان گذران را بدرود کردند و حضرت مریم مکانی و سایر حضرات
بیگمان از رحلت جگرگوشهای دولت روزی چند بسوگواری پرداخته رضا بقضای الهی دادند و [illegible]
و [illegible] شاهنشاهی جابر جمیع عزم و اخوان شده و بعد از اتمام آداب [illegible] متوجه بحکم اقبال
و چون مژده قدوم حضرات سرادقات عصمت در حوالی حصار مالکوت بمسامع والا رسید حضرت شاهنشاهی
ازین نوید دلکش بشارت جانفزا سلسله جنبان عزت و [illegible] عصمت قباب ماهم انگه مادر ادهم خان
را که بفزونی عقل و درستی اخلاص نسبت قوی بحضرت شاهنشاهی داشت و از زمان [illegible] گهواره
تا آرایش تخت در ملازمت اقدس بوده طریق نیکو خدمتی [illegible] باستقبال حضرت
مریم مکانی و دیگر عفایف سرادق عصمت فرستادند و آن عصمت قباب در دار الملک لاهور بسعادت ملازمت
قدسیه مشرف شده کمال اشتیاق حضرت شاهنشاهی [illegible] حضرات عفایف اظهار نموده در ملازمت حرم
محترم اقبال شد و چون ساحت مالکوت مورد خیام دولت گشت حضرت شاهنشاهی بدولت و اقبال توجه عالی
باستقبال فرموده خان خانان را [illegible] که داشتند و در [illegible] بسعادت قران [illegible]
میسر شده حضرت مریم مکانی را چشم آرزو بکمال جمال جهان آرای حضرت شاهنشاهی که نور افزای بصر و
بصیرت ارباب دانش و بینش است روشنی پذیر شد و [illegible] فرخی و خرمی [illegible] از طرفین [illegible]
و صباح آرزو بهزاران کامیابی [illegible] حضرت مریم مکانی و حضرت حاجی بیگم و [illegible] بیگم و
گلچهره بیگم و سلیمه سلطان بیگم و جمعی کثیر از اقربا و [illegible] این دودمان عالی و متعلقان [illegible]
معسکر اقبال نزول سعادت فرمودند [illegible] حضرت شاهنشاهی را که از [illegible] بودند

از ورود قدسی حضرات آمد [illegible] اخلاص مند امتیاز عظیم روی داد و مقدم گرامی را
وسیلهٔ فتح و فیروزی دانسته بنابر ان در اهتمام افزودند و از سوانحی که در [illegible] اسباب افزونی دولت
گشت آن بود که خان زمان را که بجهت [illegible] سنبل رفته بود بوسیلهٔ [illegible]
درگاه سعادت قران فتوحات عظیمه روی داد با وجود آنکه [illegible] اخلاص در سابقه بود خان [illegible]
از وی اخلاص هزاران فرسنگ [illegible] مضمون نوکری و آقایی نداشته بلکه رسوم و عادت [illegible]
[illegible] کارخانه دنیا که [illegible] را از ان [illegible] ادراک کرده بود چنانچه مجملی در بیان [illegible]
احوال وخیم العاقبه او در جای خود رشحه قلم وقایع نگار خواهد شد و آنچه در [illegible]
صوری او را امور و خدمات لایقه گردانیده یکی جنگ رکن خان [illegible] که از امرای بزرگ افغان
مذکور است نبرد آزمائی نموده او را شکست داد و اکثر متمردان حدود سنبل و گردنکشان آن نواحی را
تا لکهنو [illegible] گردانید و همچنین از کارهای شگرف که دران ایام ازو بوجود آمد [illegible]
و [illegible] سرگذشت [illegible] آنکه او از زمینداران مشهور هندوستان است هم از روی [illegible]
و برادران و نوکران امتیاز داشت و هم از راه اعتبار [illegible] فرمایان هند در جاهای مستحکم بوده [illegible]
اندیشهای تباه بخود راه میداد درین هنگام که رایات اقبال شاهنشاهی بجانب مالکوت [illegible] بود
این گونه اندیشه [illegible] فرصت کار دانسته لشکری گران فراهم آورده متوجه نهب و غارت سرکار
سنبل شد و جلال خان سور را که یکی از سرداران کلان [illegible] بود با خود همراه ساخت چون اندیشه
او خان زمان شنید با امرای بادشاهی که در آنحدود نامزد بودند اتفاق نموده در ظاهر لکهنو محاربه
پیش آمده و بهادران این لشکر فیروزی اثر کارنامها بظهور آورده مظفر و منصور شدند لشکر مخالف
از بیست هزار سوار جنگی بیشتر بود و سپاه اقبال از چهار هزار کس کمتر بتائید دولت خداداد با وجود
[illegible] که از [illegible] آنها نوشته اند [illegible] این دولت ابد قرین ظفر نصیب
کامروا شده و غنیمتی از اندازه بیرون از هر جنس بدست اولیا افتاد و فیل بسیار ضمیمه غنایم او گشت
و از فیلان نامی که بدست افتاده بودند [illegible] بود که [illegible] سر آمد و هم
در صف شکنی [illegible] بودند و هم در گرمروی [illegible] داشتند و [illegible]
فیلان خاصه شاهنشاهی داخل شدند چون سرانجام کار خان زمان [illegible] کشید [illegible]

ظهور پیوست ارشد ان گروه بی اخلاص گشت کارهای او را خاطر اخلاص گرای حضرت عهد به که
تفصیل نوشته آید عنان جواد قلم ازین عرصه منعطف داشتن اولی و از سوانح اقبال که در هنگام محاصره
قلعه مانکوت از اولیای دولت بظهور آمد فتح قیاخانست و مجملی ازین داستان سرانجام آنکه قلعه
گوالیار را از قلاع مشهور هندوستانست و در استحکام نظیر خود کمتر دارد و در تصرف مبارز خان عم زاده بود
از جانب ابو سهیل خان نام از عمال سلیمخان شیرخان بحکومت قلعه کلی می نهاد و راجه رام شاه
که در زمان سابق اجداد حاکم این قلعه بوده بنده بار راجپوت بسیار بگرد آن آمده بمحاصره گرفت آورده بود
قیاخان از اگره متوجه گوالیار شد و رام شاه قلعه را گذاشته روی به پیکار آورده و دلاوریها بتقدیم
رسانید قیاخان داد ثبات پای داده چپقلشها مردانه نمود و نصرت از عم جهانکشای حصه عظیم را
برداشت و بسیاری را روانه عدم آباد کرد و بمحاصره قلعه گوالیار اهتمام نموده از سوانح عجب اینکه در
اثنای محاصره مانکوت بظهور پیوست آنکه دختر ملک اختر [illegible] عبدالله مغل که با احسان موصوف بود.
بحباله عقد آن گوهر یکتای خلافت در آمد بیرامخان درین نسبت راضی نمیشد چون خواهر او در حباله میرزا
کامران بود و او را از کامرانیه میدانست درین کار توقف میکرد تا آنکه ناصر الملک او را آگاه ساخت
که توقف در امثال این امور بجای خویش نیست و بفروغ خود اهتمام نموده این کار خیر بانجام رسانید و فرمان
کارسازان در آراستن مجلس انس و بزم عشرت کوشش نموده جشنها در شاهانه ترتیب دادند [illegible]
با نجا که گذاشته در قصه دوستان جهت بهمه سرگذشت محصوران قلعه مانکوت می نویسیم فتح قلعه مانکوت

و موکب شاهنشاهی بلاهور و دیگر سوانح اقبال

از جلایل تائیدات الهی و سایر توجهات شاهنشاهی که کلید جمیع مغلقات صوری و معنوی است آنست که بر
روی او دیده هر گاه ایزد جهان آرا مقتضای نیت علیا متکفل مهمات [illegible]
در کاری که بعض مقدس متوجه باشند خیال باید کرد که کار فرمایان اعراج چگونه در اتمام آن اهتمام داشته
باشند و مصداق این مقال فتح حصین قلعه ایست که اسکندر بهلو مرزد و محصوران بیش از آن [illegible]
داد این تمکین نکست والقصه لوازم محاصره که مجال کس نرسید بروجه احسن سرانجام یافت و مورچالها از
هر جانبی رفته در چند جا سر کوبها قلعه فرسا بر آوردند از آن مورچلی که باهتمام کاردانی ناصر الملک بود از
همه مورچلها پیشتر رفته و راه در آمد زندانیان قلعه [illegible] شده سکندر هر چند بر استحکام قلعه [illegible]

حال

حال پراگنده دل گشت و با وجود پراگندگی چون وارفته طلبان فرصت نشسته و شور مبارز خان که مجملی از
حالات او بقلم اختصار گزارش یافته مطلب بنده گرشاید سر بر داشته از ممالک شرقیه هندوستان دهلی و آگره
متوجه شود و کار قلعه ناتمام مانده او را فرصت شورش ممالک آسوده بدید آید دل از قلعه داری بر کنده است
لیکن چون مخالفان دولت خداداد را کاری از پیش نمی رود مبارز خان را بیمانه زندگانی پر شده و نمونه
ازین سرگذشت آنکه چون پسر محمد خان حاکم بنگاله خضر خان نام لقب جلال الدین بر خود بسته دعوی
سرکشی نمود بعقیده انتقام پدر خود که مبارز خان در جنگ او را بخاک هستی انداخته بود متوجه شده جنگ عظیم کرد و
نصرت یافت و مبارز خان نیز در آن جنگ کشته شد و چهار سال جزوی ایام حکومت او بود از
چه دولتی کبری که اولیای دولت بلطف ارباب بر همزدن مخالفان در کمین بکار او نخچیر قصد بکوهستان کشند
و معاهدت این دولت جاویه سیمانید چون این خبر بمحصنان قلعه رسید یکبارگی رشته نظم او پراگنده
باطل گشته سکندر از ابتلای ایام روز افزون و شکست برشکت خود در احوال مشیران و کارآگاهان دید
نا امیدی بر نا امیدی بر روز آورده بی اختیار در سلک زنهاریان در آمده و بدست عجز و اضطرار جمعی از معتمدان
کاردان فرستاده التماس نمود که حضرت شاهنشاهی یکی از بندگان بساط قرب و معتمدان بارگاه قبول
بقلعه روانه سازند که خاطر بقرار مراستی بذیر عنایت ساخته ضمیمه لشکر فیروزی اثر گرداند و آنحضرت که
معدن مروت و مردمی اند از روی مراحم بی دریغ آنکه خان زمان کوکه کار دانرا و بجا دار پیش فرمان بود.
باین کار فرستادند سکندر از روی خجالت اظهار آن نمود که عقل عاقبت اندیش بهر اشتنام و طوق
کوتاه بینی سپرده ام و دیگر مرا آن خاطر نمانده که بسجده درگاه روی خود سفید توانم کرد اگر دو شرح
بمیامن الطاف پادشاهی چندگاه از ملازمت حضور معاف شوم لایق حال خیت الکنون پسر خود را مثل
بنور سیتم و امید دارم مرا جای نامزد شود که روزی چند آنجا بوده خود را آماده سعادت آستانبوسی
گردانم و بخدای جهان آفرین عهد کردم که تا زنده باشم گردن عبودیت از خط اطاعت بر ندارم
و طوق این احسان در گردن جان انداخته زیور عبادت خود سازم و خاطر فرستاده را بخوب ملایمت
و مرسوم خدمت رضامند ساخته بناصر الملک نیز که وکالت خان خانان داشتند ملکه و کیل السلطنه بود
از تحفه و جنس ارسال داشت و مشار الیه از روی دولتخواهی در انجاح مرام سکندر رشد و خلاصه التماس او را
بوساطت خان خانان معروض بساط اقدس حضرت شاهنشاهی ساخت و آنحضرت که لذت عفو بیشتر از انتقام

سید احمد محمد خان خانان را نیز قبول معروض داشته موجب قرار داد جریده و بهار و آگره و دهلی بکراه
مقرر ساختند و داوس خود عبدالرحمن نام مصحوب غازی خان تنور که از امرای معتمد او بود به درگاه سلاطین
پناه فرستاد که چون عرض لشته ایشان باعث مزید توجه شاهنشاهی است لشنت باو شود موجب عزم
پادشاهانه قرار داد از قوه بفعل آمد و پیشکشهای گرامی با چند فیل که زین کرده شده بود بدرگاه بجا آورده بود
ارسال داشته بتاریخ پانزده امرداد الهی موافق شنبه بیست و هفتم ماه رمضان کلید قلعه را با بتائید
قاهره سپرد و حضرت شاهنشاهی رقم عفو بر جرایم او کشیدند و از سوابق صحایف اعمال او اغماض عین
فرموده او را راه دادند که از زندان حصار بیرون رفت و بهرام قرار حق در آگره و بهار رسانید و
بعد از دو سال بعدم خانه شتافت و چون فتح قلعه مالکوت که خبر بیرونی و جمی صورت گرفت و سلطان سکندر
از زنهاریان قهرمان سلطنت شده سری سلاسل برده جراحت آن با برادر قاسم برادر محمد قاسم خان
موجی قرار گرفت و بهشتی ظفر اقبال موکب عالی بفتح و نصرت بتاریخ شانزدهم امرداد الهی موافق دوم
شوال بعد از انقضای شش ماه و کسری از درم کوه سوالک بعرصه دلگشای لاهور نهضت فرموده تا ممالک
پنجاب را سرانجام شایسته فرموده مبادا اگر نزول اجلال فرمایند در اثنای راه از نا ملایمات
و نیز زحمت نارسیده خاطر عالمیان بر هم خورده شرح این ماجرا آنست که در او آخر محاصره قلعه مالکوت
نا گاه عارضه در طبیعت خان خانان راه یافته بود و سخت تند شده که سواری اسب نتوانستی کرد در آن
ایام حضرت شاهنشاهی بجهت انبساط خاطر فیض مظاهر با جمعی قدسی مواطن توجه عالی بجنگ فیل پیشتر فرموده
با این شاد کرده مجلس شکرف را متحمل است روی التفات آوردند روزی در میان دو فیل که شاهی کم
نتو حاو و لکهنا نام داشتند جنگ می‌بود اتفاقاً آن دو فیل جنگ کنان قریب خیمه خان خانان رسیدند و
هجوم خلایق و ازدحام تماشاییان و غوغای عوام باعث توهم و توحش خان خانان شد و واهمه ایشان
بران داشت که مگر باشارت عالی بوده باشد و بتصدیق بعضی مردم فتنه انگیز بد نیت رسانند خاطرنشان خان خانان
یکی از محرمان خود را نزد ماهم انگه فرستاده پیغام داده که درین آستان سپهر مطاف بخود گمان تقصیری نداد
و بغیر از آداب دولتخواهی امری بظهور نمی‌آید فتنه سازان چگونه گناهی بر ما وارد نهاده باشند که موجب اعمال مثل تهییج
شده باشند که فیلان مست را بحال در سر دهند ما هم انگه بجهت مبادات تسلی کنی ساکنی خاطر او ترتیش نموده او را نمود و این را
ازین خبر جهان که خود را در لباس یکتایی داشته در مقتضای احوال نوجه منحو بود و خانه آن رسانی را در خورد باقی خود

هیشتر ازین دل الکابعد سپرده امر بدیع بظهور آمد که موجب حیرت شناسایی طایفه از باریک بینان گشت
و تفصیل این سانحه حیرت بخش آنست که روزی شاهنشاهی جهان آرا از دیه کوته میان تنگ آمده در
جوکس شدند و وقت عصری که از لطف دوهم با عنهال آگره و دیه بهادوه دی مقدرات رحمت قسم نموده
یافت و از ملازمان عتبه اقبال که پیوسته در رکاب سعادت ملتزم می‌بودند دیگران فرموده جدا شدند و حکم
مقدس شد که هیچ احدی در رکاب نصرت قباب نباشد تا آنکه جلوه داری و امثال این مردم که وحدت گاه حضرت
از کثرت و قیام مردم غبار آلود می‌گردد بازداشته یکانه و تنها بیابان با خدای خود بنیاز و نیاز
از مردم چشم آلود ازدهام اکثر اقبال بیرون آمده از اسبان خاصه حضرت شاهنشاهی طرف اسپی عراق که
عراق نام که خضر خواجه خان پیشکش کرده بود و در تیزی و تندی بی مثال نبرد است و در هر خوبی بی نظیر بود
هرگاه و است دیگی کس بر امون آن نتوانستی گشت و به شواری بدست آمدی نگهبان پهلوان الهی
مصطفای وقت و مطلق نظری پیوسته بر و سوار گشتی و درین نهار روی بران رخش سعادت بوند
سوار بودند از کثرت صوری یکسو شده در نور حضور ایزدی روشنی افزای بوده گرم رفتار شدند و چون راه
راه طی شد ناگهان بحال آن رخش اقبال متوجه شده بکاری فرود آمدند و بعضی حاصل با خدای خود
همراه گشتند آن لگام رخش خونی با دستمای ابریشم جدت خود شد بهیا کرده گرم دویدند تا آنکه از
نظر دور بین آنحضرت پنهان گشت چون باز خاطر مقدس میل سواری فرمودند نه در ملازمت کسی و نه
در خدمت اسپی جنیبت در اندیشه انتظار شدند ناگاه دیدند که جان اسب از دور دوید و می آید تا آنکه
دویده بار رخش خمیده در ملازمت آنحضرت رسید و ایستاد آنحضرت در تحقیق غریب ماندند بران وحشی
نژاد سوار دولت شدند اسپی که عادت او باشد که با سوار سوری ننهد و در فرود آن آن باشد که
به شواری بدست افتند و آنگاه چنین صحرایی شده باشد و از نظر غایب کرده محض توجه شاهنشاهی
خود آمده باز آرامش تمام سواری دید که هرگز با این آستانه میسر شد از عجایب تصرفات آن سرور آرای
دولت تواند بود آری کسی را که ایزد بیچون در نوازش شد متکفل این کارها شود در دست آباد
خاطر او از مناهی چه اندیشه شد و اگر ذات مقدس او چنین نتایج بخشد چه دور اگرچه بظاهر جهان
می‌نماید که داور خود او نوع جمال عالم آرای آن پادشاه صورت و معنی را رخ خود پیش کشی مهیا دارد
لشکر از روی معنی برای رستگاری طی هر بستان محضر من چراغی در شاهراه هدایت می نهد

چنانکه اوراخته اوند صورت و پادشاه ظاهر مینهند بیشتر ازان فرمانروایان معنی دانسته رضامندی او را
رضا جویی حق پنداشته تکلیف برای سعادت جاوید رسیده خوش بر آنکه کاش چنین باشند زهی در تحذیری کج
اوراچنین آگاه مسازند وچه کور باطنی حق ناشناسی که باچندین انوار حقانیت در حجاب بیگانگی مانده در خلاف
... فرو رود چه باطل بیدولتی که با وجود دریافت این پایه ارجمند براه خلاف و نفاق رفته با خدای
جهان آفرین ستیزه نماید سخن کوتاه که گفتار شگرف را هامانی حیثیت و گیتی خدیو ظهور این عارضه یعنی الهام
رها نموده انستند فسخ عزیمت ... روی فرموده باز بدل کامی انوار آرش نو میان اخلاص بودند که دراردوی معلی بوده هم
توجه فرموده سایه التفات بران عده دوانه اخشنده وجهانیانرا فروغی و فراغی حاصل آمد و موکب معلی تنها برسم
امرداد ماه آلهی موافق یازدهم شهر شوال بیشتر از رسیدن اردوی ظفر قرین بجریده بلاهور نزول اقبال فرموده
سلطنت آراسته هوشمند بیدار ... باشتغال ... فرمودند و بعد از چند روز اردوی معلی تمام و کمال بدین
خان خانان از فنون فرمانبرداری ... باز بر حکایت رفته ... الهی محمد خان ...
کلومند شده اظهار نمود که بمحبانکه جهت اخلاص عبودیت که درین دو ماه ... از غبار ... رباعیات
و نظر مرحمت و التفات آنحضرت النسب که در درجه اکمل و اتم داشته گمان فتور در ارکان آن نمیرم اما چون
گاه گاه حضرت را بالتفات می یابم از نتیجه عنایت و سعی ... شما میدانم از حسن واقع شده ... بوده اوست
... خون شده مزاج او ... را براطراف می آرند و کارکجا میرسانند که ... الی محمد
خان ازین صدمات مضطر شده جمعی ... ساخته با خورشش بود خود ... خان خانان رفت و بجهود و
مواثیق در میان آورده ... شده او با او کرد که هرگز زبان بغیبت ... دهم و خود هم کوشیده
را دل بجای آمده و شورش او قدری فرو نشست و از سوانح آنکه بهادر خان برادر ... خان ... جابجا خود را
که نوبافته بود چنانچه سابق ایمایی بآن رفته سرانجام ... سرقرد ...
بهادرخان دران ولایت ... رسیده و لوازم مردی ... بجای آورده جمعی انبوه از سوار و پیاده در برابر او ...
زیاده از اندازه تاب توان خود کوشش مینمود ... آداب ... از جانبین ...
باقبال این خدیو پرتو توجه بر حصول ... انداخته بود و نهایت توفیقات ایزدی فیروزمند گشت و چون
ایزد جهان آرای در مقام اظهار سطوت ... که از نقاب استغنا بر آمده خود ... برآگنده کیهانی
عالم ... برسته ... غیبت ... کار برد ... گرفت و از ساقه ...

اکثری از مردم هوشمند دریافته آن بود که فیلان پادشاهی را خواهی نخواهی امرای اعتبار کرده خود تقسیم نمود
تا آنکه خیلی از فیلان خاصه پادشاهی را که بر روه عظمت و جلال آرای آنحضرت بودند گرفته بهانه آنکه مردم
میسپارد و از آنحضرت جدا ساخته آن خدیو جهان ... که آن ... را قبول نماید لشکر چون کار با ...
خود باز رسیده است و هنوز آن زمان رسیده بود اغماض نظر فرموده رضا بقضا داد و سبحان الله این چه
وسعت حوصله و اندازه مدارات و آنگاه در عنفوان شباب که موسم طغیان طبیعت و ... غلیان آتش
غضبیت آری هرکرا که جهان آفرین درکنف حمایت خود پرورد ... و در این هنگام که
عرصه لاهور بفروغ قدوم عدالت آرای حضرت شاهنشاهی رونق داشت سلطان آدم گکر ...
... پادشاهی اختصاص داشت چون در عنفوان ... را با حضرت جهانبانی جنت آشیانی ...
شرف ملازمت دریافته بود ... لشکر چون خدمت شایسته کرده مثل میرزا کامران را که ...
... سورش و آشوب بود گرفته سپرده چشم مرحمت فراوان داشت و پیوسته ... گاه ... می آمد
در هنگامی که عالم ... حضرت شاهنشاهی فروغ آسمانی یافت و اقبال ... خود در آمد که هر جا سری ... برداری
باشد سری کشان بسجود آستان علا آورده سرمایه سعادت جاودان سازد و آن ... نیر دولت آستانبوسی
گریبانگیر شده و ... خود التماس نمود که چون بملازمت سرافراز شوم همراه موکب والا بهندوستان ...
و بمآثر الطاف خلاق نواز از جای بمقام خود جلای وطن نشوم و یکی از معتمدان پایه سریر والا مرا گرفته بدرگاه
معلی برد عواطف شاهنشاهی التماس شایسته فرموده جمع ملتمسات او را اجازه قبول ارزانی ... او را
... آستان آورده سجده درگاه گیتی پناه سرفراز ساخت و زیاده از آنچه در حوصله خواهش او بود
مراحم شاهنشاهی بشارت شد و از سوانحی که در ایام توقف ... لشکر اقبال ... سپاه
... زمین دار ... و مجملی ازین قضیه آنکه این زمیندار از ... که داشت سلطان سکندر همراه شده
موجب ضلالت او گشت و از آنجا که رسم ... از زمینداران هندوستان آنست که راه ...
که ... طرف را ... میکنند و با هر که غالب ... باشند باو همراهی ... گوش
او از آن ... قضیه ... حضرت جهانبانی جنت آشیانی ... اقطار و اکناف هندوستان ... سکندر سوری
بعد ... و آن گمراه همراه گشته ... آرایش ... که ... حضرت
محاصره ... نمود و کار و بار بر متحصنان قلعه ... کشیده ... زمیندار ...

لشکر گشت بیرامخان چون بر حقیقت [illegible] آگاهی داشت او را اسباب رسانیده بجای او برادر او محمد [illegible]
و هواخواهی در پیش او بود مقرر ساخت از آنجا که همت والای شاهنشاهی آنست که خودداشته‌ها اگرچه از روی
اضطرار آمده باشند از صدمات قهر محفوظ می‌باشند و عطوفت طینت که بهزاران مروت و فتوت سرشته است
تجویز آزار این طبقه نمی‌فرماید ظهور این قضیه ملایم طبع اشرف اقدس نشاید اما چون نقاب از جمال حال آن
برنداشته بودند بظاهر چنین آن ترجیحی ننمودند و چون ظاهر جهانگشا از مهمات مجاز فارغ شده چهار ماه
و چهار روز که در دار السلطنه لاهور از فر نزول اسباب منصور عرشت افزای سپهر والا بود ترتیب و آرایش
لقای عشای [illegible] طرازی معروف بود و بظاهر هر در لباس خود ابرایی لطف‌بازی اشتغال داشته در نهجی ادعا
پرداخته عیار ارباب اخلاص گرفته می‌شد چون کار پرداز آن کارگاه خلافت از انتظام مهمات
فارغ شدند حکومت لاهور بحسین خان خواهرزاده مهدی قاسم خان تفویض نموده در ساعتی که [illegible]
هشتم آذر ماه آلهی موافق یازدهم شهر صفر بهشت‌صد و پنج [illegible] اعلام نصرت انجام بجانب دار الملک
دهلی اتفاق افتاد و از جمله سوانحی که در عرصه جالندهر که مخیم سرادقات علیا بود بوقوع پیوست قضیه انعقاد
خانخانان بیرامخان بصبیه قدسیه سلیمه سلطان بیگم بود و تفصیل این سانحه آنکه حضرت جهانبانی جنت‌آشیانی
در عهد جهان آرای خود آن عفت‌قباب را که خواهرزاده آنحضرت و صبیه میرزا نور الدین محمد بود نامزد بیرامخان
کرده بودند که بعد از فتح هندوستان آن در دانه یکتای عفت را که با صداقت نسب و جلال حسب از
مخدرات سرادق عصمت و مکنونات معادن عفت ممتاز بود به بیرامخان بسپارند و در همان وقت بنده او را
تا درین هنگام که عرصه جالندهر از ورود موکب عالی مهبط انوار گشته خانخانان خاطر بسر انجام این مقصد
گماشته از بندگان حضرت شاهنشاهی استدعای استخراج این شغل نموده حضرت شاهنشاهی چون از کمال
بلند پروازی درآمده راه مدارا می‌سپردند با مضای آن التماس اشاره فرمودند و بآن قصد معلی از ادای کار
اوی داد و تمام مستورات سرادق سلطنت خصوصا بیگه بیگم که در بیان انعقاد سعی موفور بظهور رسانیده خانم
عمه در زفاف در لکهنویه حضرت رفت میرزا نور الدین محمد پسر میرزا علاء الدین محمد است و او پسر خواجه حسن
که بخواجه‌زاده چغانیان شهرت دارد و خواجه‌زاده میرزه خواجه حسین عطار نبیره [illegible]
خواجه علاء الدین است که خلیفه اول خواجه نقشبند است و خانم که خواجه‌زاده چغانیان [illegible]
سلطان محمود میرزا ابن سلطان ابو سعید میرزا اختصاص داشت و آن بیگم دختر علیشکر بیگ بهارلو میر [illegible]

که در عهد سلطان محمود میرزا بود دختر او را که از میرزا شده بود بخواجه‌زاده عقد بستند حضرت گیتی‌ستانی فردوس مکانی
علاء خط نسبهای [illegible] میرزا نور الدین محمد را که آثار اخلاص و حسن عقیدت از صفحه ناصیه او دریافته بودند گرامی
فرموده گلبرگ بیگم که صبیه میرزا بود با کمال نیکی و فطرت عالی امتیاز دارد و از آن دو صبیه بظهور آمده حضرت جنت‌آشیانی
[illegible] باین مناسبت آن نسبت خیال فرموده بودند سبحان الله چه عالم مقلدیست از نتیجه سلطان محمود میرزا
را در باب خواجه‌زاده چغانیان سهوی رفته باشد که با غیر کفو نسبت کرده باشند رای حضرت فردوس مکانی هم بر آن
آن نموده نسبت میرزا نور الدین محمد کشته و حکمت منقبت که نسبتهای این نسبت صورت بسته آغاز سال سیوم
الهی از ربع جلوس حضرت شاهنشاهی یعنی سال خرداد از دور اول الفتنه شد که مکمل سال دوم
تاریخ الهی بجواهر خرمی و خوشدلی آویزه گوش روزگار و آرایش گردن ماه و سال گردید و اوائل بهار سال سیوم الهی
بسر طالع دولت و اقبال بلندی گرفت و بعد از چهار ساعت و سی و شش دقیقه از روز جمعه بیستم جمادی الاول سال نهصد و
شصت و پنج آرایش ملک چهارم طلعت زدای عطارد برج حمل تحویل نموده عالم صورت را جهانی تازه ارزانی
تازه داد و زمین پژمرده را چون آسمان سالخورده نضارت تازه از نو بخشیده و لیستگان صورت ظهور شکوه سعادت
این سال آیین نشاط ارشاد گرفته و آرزومندان شوق النسیم نوروزی بروح تازه در قالب الفت و امال [illegible]

نظم
دماغ عالم از بوی بهاری ❊ هوا از حسرت عود قماری ❊ ز مشک افشانی باد طربناک ❊ عبیر آمیز گشته [illegible]
خاک ❊ زمین را مشک می‌آید بخروار ❊ هوا را غالیه سودن بصد وار ❊ بنا ورده ز نرگس تاب مهتاب ❊ [illegible]
خون جگر داده ز چمن آب ❊ معنبر هر چه آهنگ جمیل ❊ کشیده هر بنا را سرخ چون نیل ❊ بسان فراغ نشاط نوروزی و
انبساط فتح و فیروزی انجام سعادت انجام رعایای الهی از آیات شاهنشاهی بنوم سایه گستری دار الملک دهلی از قصبه
لودیانه بر ساحل آب ستلج واقع شده عبور موکب عالی اتفاق افتاد و سرعان کار آگاه خبر آوردند که حاجیان کرا از
احوال و سوابق سمت گزارش یافت با افواج قاهره که دفع او نامزد شده‌اند دم مصاف و جلادت می‌زند بنابر آن
توجه جهانگشای بایران قرار گرفت که موکب اقبال با نهضت رفته نظام کار سر و پای مذکور نماید اگر چه بکرار ابرار
استظهار آنجا فرستاده خاطر عالم آرای را از انکه ولد باکل جمع نموده بنابرین از [illegible]
اثنا جمع اردوی معلی بسر کردگی ماهم الملک حصار رو به روان شدند و حضرت شاهنشاهی بکعبه جهان تسخیر و از آنجا
مواضع سعادت جریده لشهر نند متوجه شدند که زیارت حضرت جنت‌آشیانی دریافته در آنجا بر [illegible] فرموده
موکب دولت سایه گستر شوند چه در هنگام شکست اهل آن و استیلای هیمون بنگ و جمعی از ملازمان درگاه نقش [illegible]

برداشته بشهر آورده بودند تا حال آن صندوق قدسی را محفوف استار [illegible] و [illegible] واجب
که [illegible] بودند و در اندک زمانی بعد از احراز این مغبت بکهسار رفته [illegible] افزای اردوی معلی گشتند
و میرزا محمد خان [illegible] نیز بموجب التماس [illegible] همراه بودند در [illegible] که رایات اقبال در حصار بود میان
ناصر الملک و شیخ گدای نزاع و نقاری بهم رسید و چون میرزا محمد خان رعایت احوال شیخ بسیار نموده جانب
او گرفت ناصر الملک روزی چند خاطر غبار آلود ساخته بدر خانه نیامد و در اندک زمانی جمعی [illegible]
در میان صلح داده و چون طنطنه عساکر [illegible] حاجی جان [illegible] مردم رسید [illegible] ایشان هم متفرق شده هر کدام بجایی
بدر رفته و حاجی جان بگجرات شتافت و از لشکر منصور محمد خان نیشابوری باجمیر رفته متکفل انتظام
آنجا [illegible] شد و سید محمود بارهه و [illegible] خان محرم و جمعی [illegible] شتافته بهادران نصرت قرین
بزور شمشیر و نیروی شجاعت جمعی کثیر از راجپوتان را [illegible] عدم را راهبری نموده آن قلعه را مفتوح
ساختند و عرصه آنجا از خس و خاشاک ارباب بغی و تمرد پاک شد نهضت موکب گیتی کشای شاهی
بدار الملک دهلی و وصول بآن بهشت کرامت پیوند چون خاطر جهانکشای از
مهمات آنجا فراغ یافت موکب عالی از راه سامانه متوجه صوب دهلی شد و منزل بمنزل داد [illegible]
راه سپردند و بتاریخ [illegible] ماه [illegible] الهی موافق جمعه بیست و هشتم جمادی الاخری لوای گیتی آرای [illegible]
و پرتو نزول بر ساحت دار الملک دهلی انداخت بزرگان شهر و ارباب [illegible] استقبال مبادرت نموده غبار موکب جهان
نورد را سرمایه آبروی سعادت خود ساختند انوار لطف و عواطف و لمعات رأفت و عاطفت شاهنشاهی بر ساحت
احوال خواص و عوام تافت و [illegible] سپاهی و رعیت [illegible] انتظام گرفت [illegible]
با جمیع امرا و ارکان دولت در [illegible] در دیوانخانه شاهنشاهی [illegible] و مهمات ملکی
و مالی که مدار بارگاه دولت قرار می یافت بعرض اقدس شاهنشاهی رسید و [illegible] فرمان [illegible] مطاع [illegible] شد
طغرای انقیادی [illegible] از بدایع وقایع که [illegible] خیال [illegible] از پرده [illegible] بر آورد داستان عشق [illegible]
علیقلی خان خان زمان [illegible] بوده [illegible] جوهر [illegible] گوهری [illegible]
مورد آمده و تفصیلش [illegible] که در عهد دولت حضرت جهانبانی جنت آشیانی [illegible]
که بکمال حسن صورتی و جمال ظاهری انگشت نما بود در سلک قورچیان خاص انتظام داشت خان زمان
ساربان [illegible] خیانت [illegible] نظر شهوانی [illegible] طبیعت شهوانی و غلیان [illegible]

عشق نام کرده روزگار بسر می برد و بعد از واقعه ناگزیر حضرت جهانبانی با شاهم بیگ که [illegible] بود
در حالتی که [illegible] حضرت شاهنشاهی سرافراز گشته در جمع قورچیان می بود و علیقلی خان خان زمان از بدمستی
و تیره رایی کسان فرستاده اغوای او نمود آن [illegible] که مغرور حسن [illegible] صورت بود این [illegible] نقش مراد
و منظور [illegible] حسن معنوی [illegible] حسن معنوی [illegible] را
جای [illegible] امثال [illegible] را که [illegible] بنظر التفات شاهنشاهی [illegible] آن
سعادت بخیال [illegible] از دولتخانه اقبال گریخته خود را پیش خان زمان رسانید و بازار حسن فروشی گرم ساخت و
این کافر نعمت که بمستی دلاوری و دنیاداری [illegible] او شده بود از شورش طبیعت [illegible]
و چنانچه جماعت ماوراء النهر [illegible] عظمت سلطنت و شکوه دولت را منظور نداشته [illegible]
آلوده [illegible] رسم [illegible] بادشاهم [illegible] آن [illegible] کورنش و تسلیم بجای آوردی
و افزونی [illegible] گوناگون که [illegible] آمده راه [illegible] گذاشته [illegible] و بلای عظیم فراهم آورد و خویش
[illegible] نزد او بود [illegible] نظر [illegible] خود [illegible] بجهت جمع [illegible] و از
[illegible] در فراش [illegible] خود می بودند [illegible] بلند باشد و بمستی چنین [illegible] وارد
صحبت [illegible] گروه [illegible] خانه [illegible] باشند ظاهر است که دین و دنیای آن شخص خراب گردد و حال او
[illegible] انجامد چنانچه مصداق این احوال خاتمت آل علیقلی خان است و چون [illegible]
[illegible] اقبال رسید بر [illegible] عطوفت [illegible] حکم فرستاده [illegible] لوازم [illegible] بجای آورده [illegible]
[illegible] عفو [illegible] از فرمان برداری [illegible] بصحبت [illegible] سلطان
و عطف [illegible] مورد انواع [illegible] می شود اکنون [illegible] عقیدت و اخلاص [illegible]
[illegible] حساب را که سرمایه [illegible] مروت [illegible] از کرده پشیمان شده [illegible]
[illegible] خود نمای و آن ساربان [illegible] ناکرده ترا ناکرده انگاشته [illegible]
[illegible] اگر از بخردی [illegible] احکام پادشاهی [illegible] برای تو در کنار تو نهاده آید که باعث
عبرت [illegible] اندیشان [illegible] علیقلی خان [illegible] آن
رای جهان آرا [illegible] کرد که [illegible] استقلال
[illegible] الحاصل [illegible] آن قصه را

از پیش خود با اسمعیل خان پسر ابراهیم خان اوزبک که با او قرابت نزدیک داشت داده بود و هرگاه که هر جا عزم
به عملی و مرام نیکی مصروف باشد بیرون آن نگذارد از سعادت بهره میکرد و لهذا اسمعیل خان برکنه [illegible]
نداده بممانعت رقابت سلطان حسین خان نوکر [illegible] اقبال از در درآمد و او نیابه علیقلیخان
برده لشکر بسیار برابر او آورد و سلطان حسین خان به همین مردم خود بهم قبضه انها برآمد و چون از [illegible] این
دولت جاوید اقبال بود و با وجود کثرت مخالف فیروزمندی یافت و جمعی کثیر [illegible] مرد نهاکه در دوام [illegible]
جان داده است بجای [illegible] برابر شد و شاه بداغ بداقی که از خویشان نزدیک علیقلی خان و از سنجان بای بود
بهانه به عدم [illegible] علیقلی خان بمقتضای [illegible] ذاتی و به بهادی خود [illegible] است که آمده سلطان حسین خان
روبرو شود و یکبار [illegible] از پرده از رزم برآمده روسیاه ابد و ازل گردد جمعی از خرد بر روی او درین او را از آن اندیشه
بازداشت باز داشته [illegible] ناشایسته او را استمالت نموده اند و او بر نصیحت نبرگشته چاره
کار خود [illegible] چون دو بیچیزی نداشت آن [illegible] پسر را از خود جدا میکرد و از برای امور [illegible]
باز نمی‌داشت [illegible] در اندیشه بناه و نظام شروع در ملامت نمود و ناصر الملک [illegible] احوال [illegible]
[illegible] ایستادن لشکر برابر او [illegible] او استمالت نمودی و [illegible] خاطر علیقلیخان [illegible]
از بزرگ منشی خود کارهای ناهنجار او را [illegible] دوستان در خانه او [illegible]
و آن [illegible] اعمال چون از کرده خود باز نتوانست آمد خود را [illegible] و هر جعلی نام [illegible]
خود را به در خانه فرستاد که شاید کاری تواند ساخت [illegible] خانه او را [illegible] تواند [illegible]
ناصر الملک صاحب اختیار کل بود [illegible] برای [illegible] بود و او [illegible]
بجای آورده ملاحظه بیرامخان نکردی [illegible] علیقلیخان بود [illegible] ناصر الملک [illegible]
سخنان که از اندازه او بیرون باشد در میان آورد چنانچه [illegible] ناصر الملک [illegible]
بر جعلی [illegible] از برج قلعه فیروزآباد دهلی او را [illegible]
که [illegible] بیرامخان [illegible]
[illegible] دولت افزای که در دار الملک دهلی درین ایام روی نمود [illegible]
[illegible] کلان [illegible] ناصر الملک [illegible] جهانبانیان از [illegible]
[illegible] آنست که [illegible] و نفاق بود [illegible]

زمان حضرت جهانبانی رحمه در هنگام طلوع نیر جهان آرای حضرت شاهنشاهی [illegible]
ظهور آمده حضرت [illegible] و مصاحب [illegible] چنانچه سابقا گزارش یافته [illegible]
اوقات [illegible] ابو المعالی گذرانده در [illegible] بوده [illegible] از اوقات [illegible]
از مصاحبان مجلس خاص [illegible] علیقلیخان گشت و [illegible] ساخت و چون [illegible]
رسیده بود [illegible] از آنجا به [illegible] بیرامخان [illegible]
ساخت از [illegible] برآمده [illegible] کار او ساخته شده [illegible]
ناصر الملک بود [illegible] بیرامخان [illegible] که در [illegible]
نقش [illegible] شود تا هر نقشی که از پرده غیب بظهور آید [illegible]
کار [illegible] و [illegible] اندیشه بود تقدیر موافق [illegible] برآمده [illegible] فرستاده [illegible]
[illegible] که درین سال بظهور آمد [illegible] خواجه جلال الدین محمود [illegible]
پادشاه [illegible] و تواضع [illegible] و بزرگان دنیا نظر بر کار خود داشته همه [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] دولت [illegible]
[illegible] بزرگان توانند بود [illegible] زمانه [illegible]
[illegible] و ظرافت که [illegible] طبعی [illegible] مجلس [illegible]
ظرافت او در [illegible] درین هنگام [illegible] محمد قلیخان [illegible]
غرض [illegible] خاطر [illegible] و اندیشه [illegible]
[illegible] خاطر بیرامخان [illegible] ساختند [illegible]
صاحب را منظور [illegible]
از ملاحظه [illegible] خواجه [illegible] منعمخان [illegible]
[illegible] روی آوردن [illegible] بیرامخان [illegible]
و بیرامخان در [illegible] حضرت جهانبانی [illegible]
او را [illegible] ملاحظه حضرت جهانبانی [illegible]
[illegible]

و شدت مغمخان که برای العین ملحوظ او گشته بودن کابل دیدن او بخود قرار نمیداد و بوفائی که نموده بود
ترین عارها پیش او بود بخاطرش او یافتی که از بی دولت به قرین روتافته بناحیتی دیگر رود و مغمخان جمعی را
بتسلی او فرستاده و معهد و بحان او را آورده مقید ساخت و بعد از ان با سارت او نشتری بدر چشم او زده
چون لمحه برگرفته بود روشنائی چشم اخلاص او پاینده نشد و پس از چندگاه که او را الکوره داشته بود بدست از دو
باز داشته او بنه ملکش بوده نبراردی یا از بلخشیان راه هندوستان پیش گرفت تا بهر وضعی که باشد
خود را با ستانه دولت رسانند و هر ام ناگزیر که از دشمنان روی دهد باری در پای قدم صاحب باشد
مغمخان آگاه شده چندی از تیره روان عرصه تفحص را فرستاده و او را با برادر فرداد و جلال الدین مسعود
بدست آورده گرفتار بند و زندان ساخت و در فکر و اندیشه این بود که حکومتش ذوقی کنند و خوشی جمعی از بیر آنها
فرستاده بود حضرت شاهنشاهی که برای عیار ارباب ثروت و چند بن مصلحت دیگر در نقاب متوجهی بودند
استماع این قضیه فرموش اطمی فرموده مکافات آنرا با یزد بخشش حیات آنرا تفویض فرموده و نگوله
که داشتند بر زبان نیاوردند الله تعالی این مظهر بردباری را برای نظام حضرت جمعی برداراد توجه
حضرت شاهنشاهی بفیل و جنگ انداختن فیلان مست خاطر دورمین بردهٔ این حضرت
شاهنشاهی که پیوسته در لباس توجهی بود مهمات ملک و ملکی بکشفان آن و آنکه داشته هر روز بردهٔ تازه از روی
احوال دولت ابد قرین خود اند اختی و دنیا دوستان خودآرای را با بینظر بیع عیار از فنی در آن هنگام که در
کابل نقاب آرایی معز بودند بسواری اسپ و جنگ آن متوجه بودندی که در آن گروه جانداری کلانتر از و
بود گاهی برای تشحیذ خاطر آرای بسواری اسپ شکار اشتغال داشتند و در بولا که ممالک هندوستان بقدوم
میمنت بخش آنحضرت رونق گرفت بفیل بیشتر توجه فرمودند که در صورت و سیرت از جا دار ان بیعت
اگر از روی کلانی و کوه شکوه ده نه بره باشند شناسای گشتم کاری انساخته باشم آن حسن صورت او
آن رفتار که دارد سرعت و تندروی او را ابیات نسبت دهم آن خشمگین دروقت و هر خودن تاب قبول عرضه
بزد چون گفته آید در دور فهمی و دریافت و فراست اگر بابت شنیده کردم بیان واقع نشده باشد شرح بیستی
دکینه کشی و کارهای شگرف فیل را کنار اصلاحی باید که مردمانی در کمان آن فراهم آورده بخصایل آن
نهادی کار عرب که از قرار واقع گفته آید گمان نکنید که افسانه است بهر دراز صحبت با تجربه کاران ادب آموز
این بدیع منظر عظیم شکل بلند در یافت که اهل مکارهای فوج فوج سرگردان داشته نیز برای شناخت بدایع این مخلوق غریب

عبرت افزا نخرجش شده باشد و با نهیه خود دانسته به بدیه آمده برای المعنی لطف قهر او را به پند
و کارنامه های او را از راه چشم بدل فرستد شاید که اندکی از بسیار او توان نوشت که حرف تنه در دل او آواز
کوتهی بیان نماند مرا که این شرایط بوفتی دست نداده بعبارت آرایی سخن چه او را از نظم و از مقصود که درین
سرگذشته دارم چون باز ماندم جان بهتر که همین قدر از بن عجائب مخلوقات اکتفا نموده رونق افزای
کار خود باشم چون نظر معدش حضرت شاهنشاهی بر بن عجائب بدیع الشکل ایجاد منزاوار توجه داشتند بردو
تازه برای خود سرانجام فرمودند و در منی انبوه جهان آرا را عاقل جمال آرائی این بکانه عتبه کبریای خود فرمود
شنید از اسباب ترس و بیم جان هر گاه جهانیان خلقی گردانید تا بین چند و بصورت دیدی گشته عیان و برین ایر
نموده با از اندازهٔ خود بیرون نهند چه ماهران این فن و استادان این صنعت این چنین زبر دستی را رام خود
نتوانند ساخت این پهلوان الهی با بن دلیری و دلاوری زبون خود ساز دحالا که از و ملاحظه باید کرد
و از با معنی خدا پرست را زیر عنوان دیده وری دریافت عجائب این برگزیده ایزدی شده الحکم را ای
که در کالبد کجات در شاید و ترازوی وقایس خطاهر ترسیده از ین او رنگ آرائی سلطنت نظهور آمده و ان آرزی
فیلان مست آدم کش فیلبانان را بی مهر خوی که آنها جانوران این فن را انهم ان زنده تسلیم داده فرود است
محرس نبراسیدن گرفت در ان هنگام که فیل مست جنگجوی فیلبانان خود را کشته چندین خون کرده انجب
شهر گشته شده این ما شد با شبه الهی در حجاب ایزدی در آمده چنانچه در میان حجره و هیچ خانه خوابد بای بعظمت
آرای بردنه این فیل ها ده خنده ان سوار گشته او را بجنگ فیلان مست عربده جوی می آورده و در عین
جنگ انداختن فیلان مست فیلبانان فیل دیگر را طاقت طاق شده در نظر می در آمده ان شیر آرای از ان فیل
بر جسته بر فیل دیگر سوار میشود این گروه حق پرست را سرمه روشنی افزای از دیده انجالات بدستی افتند
چه رسیده نیز و کمیت این عزت پیکر و حکایات ایزدی میر نشود و کلنگ سوار شدن بران و باز از عنبد
خوی داشتن و با فیل دیگر در شد او باشد جنگ انداختن از ظهور عجائب اصحاب ظاهر چون اهل معنی در مقام
حلقه بگوشی در آمدن گرفتن بخاطر کسی نرسد که فیل را ازین میکشند و آلات واسباب چند تقریب مینماید که تا سوار
شود رسیده در گردن او حلقه طور که باعث زیر انداختن او باشد می بندد و نیز دیگر بر ان نشسته با را ابای
اعتمادی بخشند بهر حکم سخن جانست که اول گفتم بیان حالات از حد کمی آید اگر چه در وقوع نوشی خلعی از من انگیز
از درازی باشد هر راه مقصود که گشته دو جبهه نامردم اما کارشناس منی گزین در یافته که گفتیم از راه بیرون نهاده

فیل سوار شاه و ال جاه
از فیل بفیل در شکستن میزد دارد

از کم فرصتی ناخوش ساختم از جمله حالات ایزدی که ارباب صورت و معنی را از خواب غفلت بیدار ساخته سطوری چند
در تعجب و لختی را در حسرت نایافت ایام گذشته آورده و طبقه را در اعزاز گری دانش خرد بوده و پس از آن
گذشت آنست درین هنگام که دار الملک دهلی مسرت سرای خاطر اقدس بود به فیل سواری فرموده و بکنکاش امیر
آن اشتغال داشتند روزی بر فیل لکهنه ام که مظهر قهرمان جلال بود در عین مستی به خوبی آدم کشی او مرد
و اقبال سوار شده و بفیلی همتای او جنگ انداخته که کار آگهان را حیرت افزوده فیل لکهنه که آنحضرت بر وی سوار
حریف را شکست داده به نجهٔ تاز از پی او دوید و بدنا گهانی پای او که ستون عظیم را ماند در کوی یک مغاک عمیق
فرو رفت و دران عربده و مستی که دخان خشم در دماغ او پیچیده بود و حملهای عظیم و حرکتهای مهیب بنیاد دنیا
انداخته بود و آنکه بر کتف فیل سوار بود چه فاصله است بر آن این کوه پیکران یا از شیر دلان کاردان سوار و او
بزبان هندی مهوت گویند تاب جنبشهای آسمانی نیاورده بر زمین افتاد و در نوبت که غوغا و زلزله و فغان بر
بود و دلهای ارباب اخلاص که از معرفت ذات مقدس نیز از جای خود جسته بود و پای آسمان فرسای حضرت
بر لسان فیل که بزبان هندی کلاوه خوانند محکم شده آنحضرت به مستی که کنند همت بر فلک مرادات و تنجه که
ناشیه ید الله در اصابع رحمان آن بود رسمان را مضبوط گرفته در مضا و حبل المتین حفظ الهی عروة الوثقی ایشان
وانی داشته خونی حال و مطمئن خاطر بوده و دران جوش و خروش که زلزله در زمین و غلغله در زمان انداخته بود
فیل از غایت قوت و صلابت پای خود از آن مغاک کشیده و گوشهای عرب نموده از هر طرف بطلوع رسیده
از یک طرف غریو عالمیان و از یکجانب گشتهای فیل در آمده مخفی نبود آنحضرت بخوشی که خاص کار
انشعه است جمعی از فوج خوصلهای درست اخلاص نیز هوش بر جای آمده آنحضرت را از فیل جدا کرده و آن بر خوده
عالم آسوده و جان از جا رفته دوران قرار گرفت می بهام که این جمال آرای در صورت قهر به سطوات او این
گزیده خود بظهور می آرد تا در اندیشهای تباه کار را بدین حیل کهنهان کوتاه و دست زدها آن خود نوع خود
بظهر یا پادشاه صورت معنی تا بشه غیبی الهام ربانی دیده و دانسته حیثی جلوه میکند تا کوری ناتوان بینان
خلاف آیین و نور افزایی مخلصان ارادت گزین از آنکه کارگشای قدرت حکم بطون عیان ظهور شناسد بار دیگر
فرصتی که آنحضرت خود را از وسم آورده قبل انجام خود را از مغاک پای خود بر آورده و شروع در مستی نمود
و آنحضرت جهان کرم دیگر متانت و تمکین خاطر باز بر مجال فیل مست سوار دولت شده و محفوف حفظ و حمایت
عزت متوجه مستقر سریر خلافت شدند برادران خان خانان از کشتیبان صورت اقبال که جابهای آینه تا کمال صم معنی

درکش

درکشاکش بی آرامی انداز و با استلام پایه سریر والا رسیده و لشکر ظفر مآثر اقدس در جمعیت الکمال نثارهای
گرامی بر فرق روزگار افشانده گروهان ملا اعلی و مجلسیان انجمن مقدس دست و عابر داشته خلود دولت تا زه ظهور
تکمیل جهانبانان را وسیله رحمت این بزرگ آفاق از ایزد بسیار بخشش مسئلت نمودند بر مستبصران آگاه پوشیده
نماند که اول فیلی که حضرت شاهنشاهی به دولت و اقبال بران سوار شده و سر بلندی بخت سعادت داده بود لشکر نام
داشته که بیرام خان خانخانان آنرا با دیگر فیلان از جمله غنایم با حواره سهرند نزول اجلال میمون بود به حضرت
شاهنشاهی بران فیل الاشکوه تا سهرند سوار بودند و اول فیل مستی که حضرت شاهنشاهی بران سوار شده و نام
و مود در نام داشت که حضرت آنرا به بیرام خان بخشیده بودند و چون بندگان حضرت شاهنشاهی از ساحت ولکشای
دهلی بسیر قلعه سلیمگده که برکنار دریای جون واقع شده متوجه گشتند آن فیل جور را در میان راه دنباله درختی
بسته بودند از بسکه جوهر اصالت داشت در عین مستی فیلبانان دانه بخته او را دست گرفته مطبع ایشان نهاد
بندگان حضرت را از خوبی آن فیل خوش آمده با او توجه فرمودند و بر باد و فیلی که بهلوی او بسته بود بکوار
شده بر گردن او سوار شده اند و اول فیلی که حضرت شاهنشاهی با فیل مست دیگر جنگ انداخته جلال نام داشت و آن
در ایام محاصره قلعه مانکوت بوده بعد از آنکه جنگ در میان آن دو عفریت پیکر یا فته او کشیده بود به شعور ملاحظه
هردو قایم داشته از یکدیگر جدا ساخته اند و دران هنگام سعادت انتظام عمر گرامی آنحضرت بچهارده سال رسیده بود
و بعد ازین از بدمستی آنحضرت در سواری فیلان مست کابی رسید که بر فیل مست که فیلبانان کار کرده از ایشان
آن پشت و دست بر زمین عجز نهاده آن مؤید مظفر به کمال چالاکی سوار شده و جنگ فیلان مست ساخته اند و
با تکلف از حد مرتبه زیاده بر فیلان مست فیلبانان کشش مردم ربای که بر کوب شهری او گوشت فرمایی بسته باشند
سوار شده و جنگ انداخته باشند اثر دو حالات بیدار یافته از طرار و قرون و دهور را بر ایکن کلام کاملا تحقیق
جهانبانان دارد و از سوانح دولت افزا آنست که خواجه عبدالله پسر خواجه محمد زکریا پسر خواجه دولت خاوند که از جوار
رشید ترشد دار ناصیه او پیدا بود با بسیار خواجهای بزرگ منش که در قصبه تلونبه جا گرم داشتند و قرابت حسینی
و قرابهاد دکانشمری بر سر راجه کمیو رجیه که در قلعه حمو متحصن شده بودند تعیین شده و با بیشه داده و بلکه وسیلو
خدمت آن بلند و سیه رفته از فرط عقیدت و اخلاص اهتمام تمام نمودند و با عدای دولت قاهره جنگ عظیم
کردند و بیا مردی سعادت سرنوشت و همت خداداد فتح بزرگ روی نمود و غنایم فراوان بدست افتاد و
جواهر شکوه منتی و حق گزاری را بسیار گرفته آمد **بیست و دوم جلوس شاهنشاهی**

بدار الملک اگره و دیگر سوانح اقبال چون عرصهٔ دلگشای دار الملک دهلی بیمن نزول اجلال

حضرت شاهنشاهی غیرت گلشن شده بود همان عنان ارادت بود و مهمات آنجا بوجهی که ملهم دولت تعلق می‌نمود

انتظام یافت رای عالم آرای که پرتوی است از شعشعهٔ فروغ مهر عالم افروز و نوری مقتبس از چشمهٔ انوار

الهی چنان اقتضا نمود که رایات علا نهضت دار الخلافه اگره که از رشک آب و هوای آن بغداد در دجله

و مصر از نیل در عرق خجالت است نهضت فرماید و خاطر دریا نثار بنشستن کشتی و سیر دریای جون خوش نمود

صاحب اهتمامان در باب چندین کشتی و زورق را از بهر عزیمت آماده نموده کشتیهای چوبین را اقتاب‌نشانهای زر

بیرون و درون گرفتند روز [illegible] ششم مهرماه الهی موافق روز شنبه [illegible] ذی حجه

شهنشاه دریادل در دریای محیط [illegible] کشتی نشست و محفل [illegible] را قدر دریای محیط بخشید و دیگر

امرای عالی‌قدر و مقربان سریر اعلا و سایر بزرگان دولت که سامان سفر دریا کرده بودند با کشتی که

کارنامهٔ ادوار و اجرام تواند بود کشتی نشسته گویا دریا را آیین بسته بودند [illegible] از آب [illegible] آورده

بودند شهزادگان عیش و عشرت روی عزیمت بدار الخلافه اگره آورده کشتیها را در پایین ساخته دران

دلگشا روی انبساط نگار ماهی و مرغابی داشتند و مجلس عالی که چه او دریا [illegible] از جواهر [illegible]

کشتی باده موج خیز بذل عطا بود تا آنکه هفدهم آبانماه موافق شنبه هفدهم محرم سال نهصد و [illegible]

منهجه را با صبح تباشیر شاهنشاهی از مطالع آفاق شهر اگره طلوع نمود و آن مهر جامع دولت و سعادت

را مرکز دایرهٔ تخت مطلع نیر بخت ساخت و حضرت شاهنشاهی ارک شهر را که بنیاد کرده اشتهار داشته

بنزول خاص پایهٔ آسمانی بخشیدند و بزرگان دولت و سایر ارکان سعادت را جا بجا منازل تقسیم یافت

دران ساحت راحت منزل گرفتند و سعادت دران [illegible] طرح اقامت انداخت و اندک فرصتی [illegible]

توجه عالی این شهر دولت اساس گلگونهٔ رخسار هفت اقلیم شد شهری در گرمی و سردی معتدل آب و هوایش

باطبیعت سازگار و در میوه‌ها اشجار فواکه خراسان و عراق موافق دریای جون که آبش در سبکی و گوارائی

کم نظیر است از میانهٔ شهر روان از دو جانب ملازمان [illegible] اقبال منازل دلکش و باغهای دلکش [illegible]

که بتقابل [illegible] در بنا بوده و از کمال شرافت و جلالت [illegible] که دار الخلافه و مرکز السلطنه شد و چون کواکب

سعد نظر السعادت طالع سعد حضرت شاهنشاهی منظر گشته ظهور تاثیرات عروج اقتضای آن لازم

هرآینه فتوحات متعدده [illegible] بترتیب هر کدام از آنها بهر وقتی [illegible]

جهان وقت

جهان وقت صورت گرفتند و هر امیدی که بوساطت سعی و کوشش [illegible] واسطهٔ حصول موعود وجود

گشته باسلوب مقرر بحصول پیوستی و ازین قبیل است سانحهٔ دولت [illegible] که بعد از آمدن رایات جلال

بدار الخلافه اگره پرتو ظهور یافت و فتح قلعهٔ گوالیار باسانی روی داد و شرح این رسم اجمال آنکه چون

ازین گزارش یافته که این قلعه را قیاخان و فوجی از بهادران نصرت قرین رفته محاصره کرده بودند لیکن

چون آن قلعهٔ متین که در استواری و محکمی کارنامه‌ایست از فرزندهای زمان پیش [illegible]

کارآگاهان قدیم که گرفتن آن بنیروی بازوی صورت نبندد و چون صورت اقبال روز افزون حضرت

خدیو جهان صاحب اقبال کارسته آن گشته بود با وجود سعی مبارزان جهانگیر کاری از پیش

نرفته بود در هنگامی که دار الخلافه اگره مستقر رایات فتح آیات گشت حسب [illegible] و معصوم [illegible] سلطان

جمعی کثیر را کومک قیاخان تعیین فرمودند سهیل خان در آن وقت قلعه داری داشت [illegible] جمعی از

راهنمایان و دولتمندی که با او نسبت خیرخواهی داشتند [illegible] ارجمند در میان آوردند که هر چند قلعه مستحکم و

اسباب قلعه داری مهیاست اما با تایید الهی و اقبال آسمانی چه کار کرده آید خصوصاً وقتی که بنای

[illegible] آن کاری توان کرد و دست و پای توان زد چون سخن بخاطر درست بوده پایهٔ راستی

[illegible] بذیرفت در بهمن ماه الهی موافق ربیع الاول حاجی محمد خان سیستانی [illegible]

قلعه‌نشینان رفته خاطر تفرقه یافته را استمالت ساخته بملازمت حضرت شاهنشاهی آوردند و آن سعادت

منش کلید قلعه را با ولیای دولت سپردن مفتاح معاملهٔ خود دانست و آن حصن حصین در تصرف

مجاهدان اقبال درآمد آنحضرت او را تفقدات گرامی اختصاص بخشیده با انعام و خلعت [illegible] سرافراز

گردانیدند و الحق با ایفای وعدهٔ الطاف چنین کار بزرگی را سامان پدید آمده و درستی و دوستی [illegible]

[illegible] عموم خلایق را عقیده [illegible] و سرگردانان بادیهٔ حیرت را اعتقادی بهم رسید و

بر همگنان متیقن شد که هر چه در این درگاه عالم پناه قرار یابد بدون شائبهٔ فتور [illegible] بظهور خواهد

یافت و هیچ [illegible] اندیشی را راه بدکرداری نخواهد بود و [illegible] بیابان [illegible]

را نیت قوی شده راهبری [illegible] موافقت کرد که در [illegible] را در کشیدن و

برگزیدن منظور عنایت اند هر که بهمان درست با دلی اخلاص گزین [illegible] سپاس و [illegible]

وان قدر تربیت [illegible] اند از گزارش [illegible] خسروانه اعتبار می‌یابد و از

مآثر اقبال روزافزون که درین سال فرخنده فال سانح شد کارزار کالیان کلکر و ظفر یافتن اوست
و شرح این داستان بهجت مشحون آنکه درین هنگام که دارالخلافه آگره مخیم شاه دوران سلطنت شد
بمسامع علیه رسید که قومی از افاغنه که آنرا میانه گویند در حدود سرونج که در صوبه مالوه داخلست
سر بعصیان برداشته آهنگ آشوب و شورش دارند آنحضرت کالیان کلکر را که آثار جرأت و شجاعت
از جبین احوال او ظاهر بوده و لیاقت انجمن داشت بدین کار فرستاده عبارت عادت او آنکه چند او
بجمعیتی لایق رفته نبرد مردانه نموده و مظفر و منصور باستلام عتبه علیه مشرف شد و با عنایات خلعت خاص
خلعت افتخار یافت قصبه کره و فتحپور معموره و بعضی محال دیگر بجاگیر او مقرر شد و از سوانح آنکه [illegible]
و جمعی ابر سر مکانات فرستادند و شرح این اجمال آنکه مهکان که در نزدیک دارالخلافه است مستحکم جایی
هست و زمینداران آنجا طایفه سهبدرویه و غیر آن بسیاری مردانکی اعتبار دارند و همواره با سلاطین
نهند سرکشی کردند ایرانخان چون مدتی از اوقات همچنان متوهم بود اندیشید که آنمکان بجاگیر او مقرر شود
تا بدین وسیله از در خانه دور گردد و هم متمردان نواحی سزا یابند و بیک خیال دو کار شکوف مقدم
آمده بنا برین اندیشه آنرا بجاگیر او مقرر داشته رخصت داده و بهادرخان و شاه جهان و محمود
با رهه و شاه قلیخان محرم و صادق خان و اسمعیل قلیخان و فرخ خان و جمعی از بهادران را در آن لشکر
نوشتند و بتائید الهی الملک عمل در آمد و ارباب تمرد سزای لایق یافتند و از وقایع آنکه شاه محمد
قلاتی که حکومت قندهار از جانب بیرامخان باو مفوض بود آمده سعادت آستان بوس دریافت و مختصری از
سابقه قلم وقایع گزارش یافت که چون بهادر خان زمان شاه محمد قلاتی به بهانه توالی ایران
و لشکر آوردن منکوب ساخت و بهمان خود ناتسیاد و بنابران حاکم ایران میرزا و ولی خلیفه شاملو را
بگرفتن قندهار تعیین کرده شاه محمد بپشتگرمی اقبال شاهنشاهی در لوازم قلعه داری استحکام نموده
محاصره قلعه بامتداد کشید تا آنکه شبی از دروازه نوجیبی از مبارزان رستم آیین بر آمده بر مورچال
ولی خلیفه شاملو ریختند و او زخمی ساخته از پای قلعه برخاست حاکم ایران بر آشفته میرزا مذکور و
علی سلطان حاکم شیراز و ولی خلیفه شاملو را با جمعی کثیر فرستاد تا هر نوعی که باشد قندهار را در
تصرف در آرند علی سلطان که لاف این کار زده بود آمده کوششهای سخت در گرفتن قلعه کرد
و تیر بندوق سازنده ملک عدم گشت و تفرقه در لشکر ایران افتاد و هر چند کوکب ظاهری از غیب نمایان

نرسید

نرسیده آنها زمان تائید ایزدی دستگیری میکرد چنین لشکرها بر هم میزد و سلطان حسین میرزا که نه
شوروی با رکشتن و نه رای بودن داشت بهر حال سراسیمه در گرد قلعه نشسته روزگار میگذرانید در همین آن
شاه محمد قلاتی عرضه داشتی بدرگاه معلی فرستاده استیاذکان پایه سریر والا از حقیقت کار آگاه
ساخت و یرلیغ مطاع در جواب آن صادر شد که حضرت جنت آشیانی منظور بوده که
چون فتح هندوستان فرماییم قندهار را بشاه [illegible] خوب واقع نشده است که او با ما مردم جنگ
کرده و کارها با نجیده و رسانیده مناسب آنست که قلعه را بایلچیان شاه سپرده و بعذر خواسته
متوجه ملازمت گردد و بنا بر لوازم مروت و مردی را سلوک از انجا در چه پایه و پاداش حق نگاهداشت
نیست از انجانب در چه مرتبه بنا بر حکم عالم مطاع [illegible] قندهار را سلطان حسین میرزا سپرده متوجه درگاه
عالم پناه شد و درین سال استسعاد ملازمت یافت و مشمول عواطف شاهنشاهی آمد و از بدایع سوانح که درین
اوجوکی شدن شاه قلیخان محرم است چه قولیان پسری که فنون رقص داشتی پیوسته با او می بود و او علاقه
خاطری با او داشت حضرت شاهنشاهی چون این طرز از امرا و ملازمان خود و از هیچکس نمی پسندید
هر چند باکبازی باشد چون سخن ناخوشی خدمت که اهل هوس بهتر دانند رای جهان آرای
مطلقا تجویز مثال این منع [illegible] آن مغلوب طبیعت ازین کار باز نماند آن پسر را از وجه افروز
پاسبانان سپردند شاه قلیخان از غوایت [illegible] تنگ حوصله خود راه داده بکاهمان آتش
در زد و لباس جوگیان پوشیده گوشه گرفت بیرامخان در دلاسای او عزیمت کرد و تدارک آن
سعی کرد باز توجه شاهنشاهی بحال خود آمده از کرده خجالتمند گشت و ملحوظ الطاف بیکران
شد و از عجایب سیر ذات قدسی در زمان عشرت افزا آنکه چند بود مقدس بحدود متهرا گرد
در نشین گروهی دارالخلافه آگره است متفاطر شکار مشغول بودند که چیته قصد آهو بره کرده او را
بدهن گرفته روان شد مادر آن آهو بره از مهر و محبت فطری بیتابانه خود را بر آن دشمن قوی زد
و چیته که غرور صید افکنی در سر داشته [illegible] امید بصید آن ماده آهو نظاره و توجه خاطر حضرت
شاهنشاهی آن چیته بحال تباه بخاک مذلت افتاد و آن غزاله از چنگال هلاک نجات یافته
همراهی با در صحرا نورد گشت اگرچه خاطر اقدس پرده آرایی محجوب است اما حکمت الهی در اظهار جمال
جهان آرای حضرت بوده درین ایام دولت افزای حضرت شاهنشاهی در دارالخلافه آگره همواره در لباس

و علاوه که بوزورگی [illegible] قندهار را
[illegible]

متوجهی بوده عیار اهل روزگار میگرفتند و بگوشه نگار چیته و آهو و جنگ فیل و سایر اشغال صوری که در ظاهر
آنرا اسباب بی پروایی انگارند و هوشمندان دوربین نقاب جمال جهان آرا شناسند اشتغال میفرمودند و امروز که چون
روز بروز شیدرهی شایسته نیر اقبال آن برگزیده خود را بر آسمان ظهور لامع میساخت و داد آنحضرت آنرا
نقاب جمال آرای خود انگاشته بودند جمال آرایی آنرا اسباب ظهور جمال ساخته روز بروز عطف آن
خدیو زمان رو در افزایش داشت و همواره شکوه و سطوت پادشاهی در پیش صوری پرده گشای بود و در سرانجام خرد خرد مهمات
و جزئیات امور را دقایق دوراندیشان منکشف نتوانند شد و ذره خاک نشین ابوالفضل که براه استعجال افتاده مجملات
وقایع این خدیو زمان را قطعه قطعه در رقعه رقعه از کارآگهان رسیده فراهم می آرد منظری در مجمع سخن طرازان
کاردان این دولت ابد قرین فرو میرود که اگر خداوند جهان در نقاب بوده برای تعلیم جمهور انام شرح جلایل احوال
و غرایب سوانح خود را نمی نوشتند این کاردان قدرشناس با چه خجلت روی داده بود که سوانح قدسیه
این دولت خداداد را با انتظام لایق فراهم نیاورده اند و مع هذا امثال شوریده خاطر را که سرور آن شاه ظاهر
نمیدارم مامور بانواع احکام پادشاهی بوده خدمت گزاری را با وضع امتثال عبادت شناسنده خود دانسته در مهمات
مختلف الاوضاع بسر میبرم کجا فرصت و کو وقت که بتفصیل آن پردازم اری اگر ایزد عمری در طلب آنحضرت
کرامت فرماید شرح بدایع احوال گرامی پادشاه صورت و معنی خود را بتفصیل ادا کرده درین لباس پرستار
ایزد خود باشم و بالجمله با آنکه فرمانروای زمان در نقاب بی توجهی بسر میبرد روز بروز از اتفاق عالم اهل فطرت
ارباب استعداد از مبارزان اخلاص گزین و بهادران عقیدت کیش و دانایان والا دانش و سایر [illegible]
آفرین گروه گروه آمده بمقاصد خود میرسیدند و درگاه پادشاهی محل درگاه آلهی شده هر طایفه بمیان آرزوی
خود کامیاب صورت و معنی شده ضمیمه آن شکر اقبال میشدند و بتازگی گلستان دلهای جهانیان از [illegible]
عزیمت پادشاه نامدار گشته در افزایش بود آغاز سال چهارم آلهی از جلوس اقدس شاهنشاهی
یعنی سال تیر از دور اول چون گردش فیاض جهان و مفضل بی اهمال که سال سیوم از تاریخ آلهی بفرخی و خجستگی
سپری گشته و نوبت باغاز سال چهارم رسید بروز یکشنبه دوم جمادی الاخری نهصد و شصت و شش نیر اکبر و
نیر اعظم بیت الشرف پرتو سعادت انداخته عالم صورت را جوان طلعت معنی افتخار بخشیده و ابواب نشاط
برروی اهل روزگار گشوده شد اسباب ابتهاج در چشم جهانیان جلوه داده آمد کوکبه سلطان بهار جهانبان
عالم گیر شد طنطنه موکب خسرو گل گوش زمین و زمان را پر کرد فیض روز روح نیاز [illegible]

دردمید فصل ربیعی روایح و فوایح معنبر بر او افلاکیان تحفه فرستاد و نسیم بهاری نونهالان چمن را جلوه
گلگشت و خرام تذرو آموخت هوای عالم افروز کان خاک را انبساط آتش داد و اهتزاز آب بخشید و نافع بسیط
غبرا نورش طلسم اکسیر بناد و نیرو بود و سبزه و گل حیل شده گلوی مرغان چمن برنگ آتش نفس جلوه افزود منقار
عنادل که نشان از سبقت داده لاله بر منقار طوطی و سبزه بر دم طاوس خنده و ریخت [illegible]
کشیده نرگس و تماشای قدرت دیده باز مانده شکوفه و سنبل پرده دار سفیدی و سیاهی شده اند تماشای
ریاحین گشته گزارد حقایق گونه آگهی گشته نظم بیاد از فردوس جام آمده * ز رضوان مکتوب سلام آمده *
شده جلوه گر تا ز میان باغ * رخ آراسته هر نهالی چون چراغ * شده مشک بو غنچه در زیر پوست * چو آهوی مشکین
بیا زوی دوست * بیرون کرده سوسن زبان خموش * همی کرد هر دم تقاضای نوش * هوا بر سر سبزه میریخت سیم
مرا غنچه میکرد بر گل نسیم * بهر چشمه منقار بط آبگیر * چو مقراض زرین قطع حریر * بهر شاخ مرغ ارغنون
ساخته * بهر غنچه گلبن برانداخته * غزلخوان بلبل بصبح خبر * تمنای میخوارگان آزاده تر * شگفته درین فصل گلشن
روزگار * فزوده بهار دگر بر بهار * درین خجسته حال که عنوان صحیفه اقبال حضرت جهانگشای [illegible]
گلشن شایسته سلاله شرفه تعیین فرموده لکهنو و محال متعلقه علیقلیخان را از او گرفته او را از خواب غفلت
آگاه ساخته شود اگر بر کوشش عادت مشتهای خلاصمند سلوک پیش گیرد و محمل عقیدت [illegible]
سالار آن لیسر را که سرمایه نخوت و غفلت اوست بدرگاه فرستد [illegible]
عالم و عالمیان را اسرائیه دولت خود کرده اند هر آینه مشمول عواطف شاهنشاهی شود [illegible]
عالم جو شور و الخند رفته تا دب افغانان که هنوز باد مخالف در دماغ فاسد خود دارند [illegible]
سپاه کند در بصورت هم خدمات شایسته سابق او منظور شود و هم دیوانه خبرهای او را در نتیجه گذرانده
مدد و کومک داده شود و حکم عالی نفاذ یافت که افواج قاهره بر جایگیرها خود متوقف شده سرانجام سپاه
خود نمایند و هم مدد و معاون علیقلیخان باشند و اگر آن بدبخت شوریخت قدر این عنایت نداند سزا داده
دفع او نمودن مایه اسباب نظام جهان و سرمایه عبادت جهان آفرین دانسته شود بنابرین اندیشه قیاخان
گنگ و سلطان حسین خان جلایر و حاجی محمد خان سیستانی و حلبه خان و کمال خان گکر و جمعی کثیر از بهادران
اخلاص اندیش را رخصت فرمودند و فرمان مطاع صادر شد که لشکر سایر محال [illegible]
متوجه شیخ عبدالله خان اوزبک که در کالپی معمور بود تعین شود و عاطفت برافراشت [illegible]

بوده لوازم دولتخواهی تقدیم رسانه چون هنوز پرده آزرمی علیقلیخان یکباره دریده نشده بود روز چند دیگر
بالستی که برده از کار او برداشته شود سخن شنیده لکنو و اکنون را بکلانتران و سایر لشکر فیروزی اثر
سپرده خود مکرمت منتجر چو نبود و خلاف بیش لبت و ابراهیم که ایمای از و رفته در سیه کام ایلغار جان
فرو رفته مسموم بود شده او حرکت المذبوحی نموده در جونپوری بود مثال الیه چنگ از وجونپور از فوج ملک
وسیع میامن اقبال پادشاهی بدست او در آمده و او را در لکهنو و مبارزات و محاربات روی او دکاری که
بصورت شایستگی از و بظهور آمد آنکه شاهم را از تشخیص درانه اگر این کار را ز صمیم خاطرش می بود بایستی
جدکاه معلی می فرستاد باری بهر گونه که بود آن سرمایه فساد را از خود جدا ساخت و اظهار دولتخواهی نموده
فرایض مبلکش درگاه معلی فرستاد و از سوانح هدایت اثنا که رهنمای سرگردانان بادیه انکار تواند
بود درین سال ظهور آمد گرفتار شدن ساربان لسر خود کوت چون ایزد جهان آفرین متکفل نظام سلطنت
این خدیو آفاق است هر چند کم ستیزه آرای خلافت خود در پرده متوجهی بسر می برد کار فرمایان ابداع در کار
خود بوده مخالفان دولت ابد قرین را الکمیت خاک هلاک برده هر کسی از کف خاص ترا اید منهد
که اولیای دولت ابد قرین را قوت و اقبال می بخشند و انگروه عالی شکوه را از اسباب آن منکر دانشند
چنانچه از فتح مهم و تسخیر قلعه با کثرت و غیر آن معلوم میشود و گاه اعدای اخلاف زده بصحرای ادبار میرسانند
چنانچه از جانب گذشته نشان مکرر اسیمان معلوم میشود و گاه در مخالفان تیره رای مخالف و مناعت مراد از
تاکید بکرار اعتقاد کرده نغبا فانه ادبار میرسانند چنانچه قضیه این ساربان است و تفصیل فرو حش او کار
منشی که موهبی تغیر بساط اقبال تواند بود آنست که چون علیقلیخان صورت اطاعتی نموده تغلیس او را
از مشن خود روزی چند دور داشت آن شعله تهی مغز پیوسته دران تو جی بدستی گذرانیدی تا آنکه اوازی
در قصبه سریر پور رفت که در جاگیر عبدالرحمن بیک پسر موید بیک و الدی بود که در سلک مقربان حضرت جهانبانی
انتظام داشت و این ساربان لسر از آغاز بدمستی با عبدالرحمن بیک مذکور علاقه معشوقی داشت و بر دوستی که هنتا
مدار الفت نه سوزی و نه گدازی و نه مهری و نه محبتی راه بجایی دیا آزرمی بسر برده با هم بزد دوستی باختند
بانی لسبت بکنار در آمده و یاد آرام جان کرده خواست که آرام جانرا بازگرداینده بگیرد فقره آرام جان
آنست که او از اولیان بود و علیقلیخان بشوخی تمام که در حسن آن طغیان شهرت آن گوهر را درکم
هم آغوشش جز از کس کرد دل بهرزه گرد معنی را بادم حیشه عقد لب و در عقد زمان خود انتظام داده از حباله

و یا آزرمی در مجلس خاص خود که با شاهم بیک داشتی در بزم شراب آن رنگ را به حاکم حقی تا کو به یکا
و نغمه سرایی کردی و سرمایه فساد و فتنه داشتی تا آنکه رفته رفته شاهم بیک را با وی تعلق خاطری بهم رسانیده و از شیفتگی
شهوانی بهم رسیده چون علیقلیخان مغلوب هوا و هوس بود بتوارانه با او سلوک کردی تا آنکه و الا سخ خود را
سرحد بخشش کرده یک حصه را او بالبت خود صرف کردی و دو حصه با آن روستا پسر واگذاشته خدمت گذاری نمودی
شبی آن سفله بدست خواهش خود را در میان آورد علیقلیخان بجهت آن نکاح خود را با وی بخشید شاهم بیک
هم نه بهت را گم نموده دل بر گشته از دی بستی و بجز دی آن فاحشه طبع با آزرم که زبجان داشته بود
بزبهی که خود گرفته بود بعبدالرحمن بیک بخشید و او آنرا از آن خود ساخته در پرده ستر و حجاب میداشت در ولا
که شاهم بیک مهمان او شده در عین مستی و مدهوشی یاد آرام جان نموده اظهار بی آرامی نمود و پیش حال
عبدالرحمن بیک بواسطه جمعیتی که داشت از قبول امضی سر باز زده در مقام امتناع آمد شاهم بیک که باده
هر رگ او را آشفته دماغ داشت بحکم سرکشی معتاد بود در غضب آمده حقوق آشنائی و دوستی یکبارگی
فراموش کرد در رابطه که سابق آن بر هوا و هوس باشد همین قدر ثبات دارد القصه شاهم بیک از سرکشی
در آمده عبدالرحمن بیک را بربست و آرامجان را از خانه برآورده در باغی که نزدیک خانه او بود برده
مجلس شراب و نغمه گرم کرده در بین اثنا مؤید بیک برادر عبدالرحمن بیک ازین سرگذشت آگاهی یافت
مسلح شده بر در باغی که آن شعله بدست بود رسیده مردم او در مقام مدافعه شده با هم جنگ در پیوست
ناگاه دران زد و گیر و رد و بدل تیری بان شعله بدست خورد گرفته رسید و مرغ روحش از قفس تن خلاص یافت
خلاص شده عبدالرحمن بیک از بند نجات یافته رو بگریز نهاد و باستقبال تمام خود را به درگاه گیتی پناه رسانید و
داین کار شایسته را که کیفیت اتفاق ازو بظهور آمد بعنوان خدمتی لایق بفروخت و او بهمین قدر که سبب
اهمیتی شده فرو ارشش و قیمت میان امثال و اقران ممتاز گشت و علیقلیخان از شنیدن این واقعه
گریبان شکیبایی چاک زده خاک حسرت بر فرق سوگواری ریخته و بانتقام عبدالرحمن بیک نموده
تا کنار دریای گنگ آمد و چون ظاهر شد که او نیز گذشته است تا امید برگشته ولاش ساربان
پسر را بجونپور برده در کنار کول آب دفن کرده بر سر قرار او عمارت عالی اساس نهاد و باسعی فرمان پذیران
اخلاص همانند چنین فرو گذاشت آری هر که با بزرگ الهی الکا و چنین فرمانروایی که عالمیان جهانبانست
دمعنی از فرمان پذیری او لکا بوی ارند آهنگ سرکشی نماید و در مخالفت زند بدست خود دشنه هلاک

ای که عالمیان جهانبان

بر سینه خود زده باشد و همان کردار ناهنجار را و برای دفع او کافیست تا وقوع این سرمایه فرا آگاهی
تحت سپاران سعادت جوی شود چنانچه از احوال سعادت اشتمال این خدیو جهان بظهور رسیده و
و در جای خود آمده که از بسیار گفته می آید و از سوانح عجیبه اینکه در سال [illegible] ظهور [illegible]
ساختن او همان بود و شرح آن بر رسم اجمال آنست که عاطفت شاهنشاهی که شامل حال عموم قبایل
ماهم انکه و فرزندان او بود متوجه کدخدایی ادهمخان که پسر ماهم انکه است شد و تخصیص [illegible]
دختر باقی خان علائی که از قدیم بر دایگی میرزا هندال بود نامزد او ساختند و در اندک فرصتی لوازم این
جشن را در خور عاطفت خود بظهور آورده با جمعی خجسته این انعقاد والا دست بهم داد و جمع علمای
شاهنشاهی که در اظهار مکرمت و ابرار مرحمت تقرب طلبیت انجمن جشن دلکش را واسطه ارزانی کلام
کرده اند متعهد ساختن بیرامخان ناصر الملک پیر محمد خان را

چون سرای دنیا عبرت بخش دیده وران دوربین است هرچه بظهور آید
هزاران حکمت و مصلحت در آن ودیعت نهاده دست قدرت دیده باید که چند و در دار الخلافه [illegible]
حقیقی در چار سوی بر شور روش هیچ دولتی سپری نشود و سمکش را از آسمان عزت بر زمین خواری [illegible]
مادام که او خوی نیک [illegible] سالک راه انحراف نکرده و لهذا درین هنگام که بیرامخان را
پیمانه دولت نزدیک به پر شدن رسیده بود فتوری در خوی او راه یافت تا آنکه بوسیله قبیله اخوان
ناتوان بین و حسد منشهای بی سعادت که در معنی باقضا [illegible] اند و از کونه خویی
[illegible] دیگران اند و همین میشوند و بعکس [illegible] مردم دیگر [illegible] خاطر بیرامخان از [illegible]
متوحش شد او از فرط عقیدت و اخلاص در مراسم دولتخواهی و کارشناسی [illegible] سرانجام مهمات
مالی و ملکی نمودی و اعتماد بر درستی و دوستی خود داشته [illegible]
خدمتگذاری چنین ناگزیر [illegible] کسی که پیوسته مرجع خواص و عوام و محل ازدحام طوایف عالمیان
می باشد و از همین دل بحوصلهای حسد آلود چون میگردد و از تیره رایی مصدر افترا و بهتان [illegible] کار
شکنی می نمایند خاطر بزرگان بواسطه افروختن شعله و عدم فرصت تشخیص [illegible] طبقات
برهم میخورد پیر محمد خان نیز [illegible] جهانبانی [illegible]
و فتنه اندوزی گمراه استماع نشنید و بیرامخان که از روز اختلاط او نزدیک بود [illegible]

آدمی

آدمی توانا بود از دست داد و خود را در مبتلای حسد سپرده از کارهای بلند عالی همتانه او در توهم شد
و بی ادبی که سرچشمه [illegible] باشد باغوای حسد منشهای ناتوان بین و بحرف و حکایات بازرسان
غرض گوی مخلص اعتبار ر داده خود را از پای انداخت و بتقریب اقدام [illegible] در آن هنگام
ناصر الملک روزی چند بیمار شده و خانخانان بعیادت او رفت غلام ترک که دربان بود از روی
نادانستگی گفت خبر کنم خانخانان از این معنی متغیر شده و [illegible] از خانه بیرون
آمد و در فکر ناصر الملک شده و غرض گویان ناتوان بین و [illegible] طلب فرصت [illegible] سخنان نمودند عمده آنها
شیخ گدایی بود و بعد از دو سه روز خواجه امین الدین محمود و عبدالله بخشی و خواجه محمد حسین بخشی را با چندی
از ملازمان نزد ناصر الملک فرستاد و پیغام داد که تو کسوت طالب علمی و فقر داشتی که در قندهار رسیدی
و چون در آداب خود را صادق می ساختی و همواره خدمات پسندیده بظهور می آوردی ترا تربیت و صاحب
بزرگی سربلند گردانیده از پایه ملائی بمعارج سپه آرائی آوردیم و چون تنک حوصله بودی [illegible]
بیکبار [illegible] از دست رفتی و ملاحظه داریم که از تو مفاسد عظیمه سر زند که علاج آن بدشواری توان نمود
بهتر آنست که چندگاه پای در گلیم نامرادی کشیده در گوشه نشینی علم و نقاره و دیگر اسباب جاه و
جلال و مواد تکبر و ترفع خود را بسپاری و باصلاح مزاج خود که هم صلاح دولت و هم مصلحت روزگار
بپردازی تا بعد ازین بر هرچه رای مصلحت اقتضای آن در باره تو قرار یابد بران عمل نمود پیر محمد بمجرد
شنیدن این اشارت چون آزاده مرد بود و [illegible] اسباب امارت سپرده [illegible] خاطر
انزوا اختیار کرده و بعد از چند روزی بسعی بداندیشان رای بیرامخان بران قرار گرفت او را متعهد ساخته
بقلعه فرستد و بر این اشارت جمعی را همراه ساخته ملا را بقلعه بیانه فرستاد و از آنجا بوسیله مردم شوریده
الاحوال و [illegible] سفر حجاز حاصل کرده متوجه گجرات شد و چون [illegible]
فتح رسید خان بلوچ او را چندگاه نگاه میداشت و در احترام او میکوشید درین اثنا [illegible]
[illegible] ادهمخان رسید که هرجا رسیده باشند توقف نمایند و انتظار سانحه غیبی برند ملا پیر محمد از آنجا
معاودت نموده بنواحی [illegible] جهانبانی آمده اقامت گزید و آن [illegible] ساخت و چون
این معنی معلوم بیرامخان شد شاه قلیخان محرم و [illegible] و جمعی را فرستاد که او را دستگیر کرده [illegible] چون
این فوج نزدیک رسید درمیان بهادران طرفین بقدر جنگی روی داد [illegible] در آمد مولانا پیر محمد با معدودی

مدرر فت و اسباب و اشیا او بدست این فرستادها در آمد القصه میرزاخان بواسطه بی رواجی و بازار
اغوای حسد پیشه‌های کوته اندیش ابجیس مخلص کار و دولتخواه را از میان برکنار ساخته و بدست خود تیشه بر پای
خود زد و حضرت شاهنشاهی چون کار و بار و دار و گیر کارخانه سلطنت به میرزاخان سپرده در علو قدرای
خاطر مقدس معیار جهانبانیان میکردند شیوع این قضیه که مبنی بر اغراض فاسده بود ناپسندیده مکافات
آنرا با بزرگ کارساز گذاشتند و با فرزند خود در زاد و حوصله مسیح ظاهر فرموده نظاره گر تماشاگاه
عالم بودند و بعد از میر محمد خان منصب وکالت میرزاخان سپرده بحاجی محمد خان سیستانی که از نوکران
قدیم او بود تفویض یافت اگرچه این اسم بروا اطلاق شد اما شیخ گدائی که بعد از انتیاز دست وکیل
معنوی بود جمع معاملات ملکی و مالی را با میرزاخان باستصواب او میکرد او هم از باده مرد افکن پندار جاه بی
رفته با حوال مساکین و ضعفا نمی پرداخت و بگمر که بنیاد فلک قدیم دولت است تا نبود و لسان حمد
منش گرفته اسباب نکال خود و مرتبه خود سرانجام مینمود باندک فرصتی آثار آن بظهور رسید چنانچه
نگاشته قلم وقایع رقم خواهد شد و از سوانح فرستادن حبیب علی خان بتسخیر قلعه رنتهنبور که از قلعهای
نامی ممالک هندوستان در وفور حصانت ممتاز است در ایام تغلب و استیلای افغانان سلیمخان این
قلعه را بحکومت حجاز نام غلامی خود اختصاص داده بود چون کوس اقبال شاهنشاهی بجهانگیری بلند آوازه شد
این غلام سیه بخت بیدولت نگاهداشت قلعه را از اندازه وقت خود دور دیده باین اندیشه با درست
که بدست اولیای دولت قاهره نخیند بدست رای سورجن که از ملازمان رانا اودی سنگ بود و درا
نواحی نکو و تو نطر داشت فروخت و سورجن در آن قلعه خانه اساس نهاده با تیغ نجات مستحکم گردید و مواضع و
قریات اطراف را متسلط و تحکم از مردم گرفت در ینولا خاطر اقدس بتسخیر آن توجه فرموده حبیب علیخان را
با دیگر سرداران کاردان و بهادران جلادت نشان فرستادند این لشکر اقبال رفته بکرامت منتخر آن شدند و
با یمن شایسته محاصره کردند حواره اش بکار در ارتفاع بود و از هر سو مخالفان از بیم سطوت
اقبال آب میشدند چون ایزد تعالی فتح این قلعه مبارک بتوجه اقدس شاهنشاهی بوقت دیگر باز بسته بود
در قرب این حال تفرقه میرزاخان بظهور آمد و کارآگهان دولت مهمات ضروری بهتر از آن دانسته آن
بر گشتند و از سوانح آنست که شهریار برده آرا بکوکبه اقبال تشریف برد از آنجا که همت والای حضرت
شاهنشاهی بحصول برصید ممالک شکار قلعه است درخلال این احوال به جسته جاده حزم اسرای شکار جبه

حالی اوبی

سبیل میفرمودی و آن آفتاب جهان آرای خود کرده بندی در این ایام غریبت حضرت رو به مقصد شکار
مستطع داشته عرصه گوالیار را از قدوم موکب خاص سعادت جلال دادند در اثنای شکار یعنی
آهوها با آن و مقربان بساط شکار بعرض اقدس رسانیدند که همراه شیخ محمد که از شیخان مشهور شهر بود
از گجرات گاوان گرانمای کارگاه شکار پادشاهی نشه آورده اند بنابران خاطر مقدس بتماشای [illegible]
سوداگر از انها جای و نواه داده گاوان تنومند را باید گرفت در این هنگام مورچین بساط قربت گشته که حوالی شیخ محمد
رخوش شان او بهتر از این گاوان دارند اگر در وقت مرحمت از منزل و عبور فرمایند همراه شیخ برای شکار کار
خود گاوان را اخلاص پیشکش خواهد کرد بنابر آن بظاهر اندیشه این حیوان و باطن معیار کردن جوهر ان شیخ
بصوب منزل عبور فرمودند شیخ گرد موکب عالی را سرمه دیده افتخار خود ساخته قدم اقدس را حرز آفاق
دانست و جمع گاوان که مردم شیخ منسوب بود با بسیار تحف و هدایا و نوادر گجرات پیشکش گذرانید و اقسام حلویات
و عطایات حاضر ساخت و در آخر مجلس از حضرت شاهنشاهی پرسید که دست ارادت بکسی داده اند یا نه حضرت
که دست وثوق بید الله داده گنجور گنجینه اسرار صوری و معنوی بوده و در حقایق حالات و واردات خود گوشه
دست را از تهی دستان باز داشته در تماشای رنگ آمیزی عالم بوده بر بسط همه در جواب فرمودند که پیش شیخ
دست خود را دراز کرده دست مقدس آن حیا پرور آلهی گرفت و گفت ما دست ستم‌کار گرفتیم حضرت شاهنشاهی
از فرط مروت و حیا خبری بهای آن نداده تبسم کنان برخاستند بنیه گان حضرت شاهنشاهی ملا را در محافل
حالیه مبغور مودند که حاشیه مخیم اقبال آمده بزم جام و باده ترتیب داده سرانجام نشاط نموده بودم و در اثنای
گرمی کاوان و طرز دراز دستی شیخ خنده ها داشتیم **بیت** زبر یدالحق طمع کنند ما داریم :: دراز دستی این
کوته آستینان بین . سبحان الله این مرد ساده حو دارای در آن پایه و قدر داشته مروت و رادی حضرت شاهنشاهی بکار
در نمیر شده که با وجود آنکه مکرر از عوام الناس سامع علیه رسید که آن شیخ در هنگامه عوام از عمل نا شایسته خود
پشیمان نشده با این تیز دستی مباهات میکند گوش نفرموده در تدارک آن توجه نمودند و این شیخ برادر خورد
شیخ بهلول است که سابقا مذکور شد که میرزا هندال او را قتل رسانیده و این دو برادر اگرچه از فضایل و کمالات
علمی عاری بودند اما بعضی اوقات در زوایای جبال نشسته بدعوات اسما اشتغال مینمودند و از این راه
جاه و اعتبار خود میافزودند و مصاحب سلاطین دهر او شده ساده لوحان زود فریب رسیده و متاع ولایت مغرور میشدند
و بطایف الحیل مواضع و قریات میگرفتند و برادر کلانش که ملازم رکاب نصرت انتساب حضرت جهانبانی جنت آشیانی بود

ی بود چون آنحضرت را توجه ضمیر بعنایات بود شیخ را با دعای ادعیه عزت مرتبه ارجمند ساختند و شیخ نیز در خلوات
خود با ساده لوحی چند نسبت بحضرت جهانبانی گاه واسطه عقیدت وگاه رابطه ارادت انتساب داده
تفاخر مینمودی و در هنگام فتنه شیرخان چون برادر کلان او در دولتخواهی حضرت جهانبانی عمر خود را سپری
کرده بود اهل روزگار این خانه را از منسوبان این دولت ابد قرین میدانستند شیخ محمد از توهم آسیب افغانان
بگجرات رفته بود و چون سواد اعظم هندوستان از شعشعه نیر اقبال شاهنشاهی روشنائی گرفت وارد آن ایالت
شد شیخ با اولاد و احفاد خود در دار الخلافه آگره بمجلس اقدس مشرف شده و اعزاز و عواطف یافت شیخ گدائی که
با او عداوت قدیمی داشت بنابر آنکه در خدمتی بیرم خان رتبه داشت رساله او را که در گوالیار نوشته بود و برای خود معراجی
نسبت داده بدعویها غرض جنب خواطر ساده لوحان طلب آن را سرانجام میداد و خانخانان رسانده خاطر او را
بر او متغیر گردانید و او بوسیله بعضی مردم از آسیب خانخانان نجات یافته بگوالیار منزوی شد تا آنکه در سوم از مهر ماه
الهی سال ششم موافق دوشنبه هفدهم رمضان نهصد و هفتاد و سه از ملک هستی شد و از قضایایی که درین سال
بظهور آمد فرستادن بهادر خان برادر خان زمان بعلیقلی خان عسکر فراوان بجانب مالوه پوشیده نماند که مالوه ولایتیست
خورسند و بسیار چشمه در محال حکومت شجاعتخان که بزبان عوام اهل هند بسجاولخان مشهور است انتظام آن
و بعد از و پسر او باز بهادر آن ملک را متصرف بود در ایام تسلط سلیمخان نوبتی سجاولخان بدرخانه سلیمخان رفت
که سجاولخان را اهانت آورد او پناه براجه دونگرپور برد و سلیمخان از مالوه کسان باستمالت او فرستاده
عهد و پیمان پیش خود آورده مالوه را بمردم اعتباری خود سپرده و جاگیر کرده سجاولخان را همراه آورده بود گفته
ازین ولایات باو داده بود بعد از آنکه نوبت حکومت بمحمد خان عدلی رسید او تمامی حکومت مالوه بسجاولخان
داد تا آخر عمر خود حاکم مالوه بود و بعد از فوت پسرش باز بهادر بجای پدر حاکم شد در هنگامی که خان زمان
وقوع هم آوردن پرگنه کهیا روز کار او بود بانتظام ممالک مالوه پرداخت و در ناحیه سارنگپور قرار گرفت
که باز بهادر از سعادت دارشته ... ازدولت سلطان ... کمر بسته جهان مقاومت خواهد نمود و الا اگر
چنین ملکی از دست هوس پرستان بیهاداکر لازم و واجب بود است بانهضت جهان آرای بهادر خان
را با جمعی از سرداران نامور و دلاوران ملک گشای فرستادند که این مهم ... از قوه بفعل آید
و بمخواری مملکت ری از زیر دستان ستمدیده که بی‌رتبه سلطنت و جهت سرانجام رسید بهادر خان ادهم خان
با آن ولایت پهاد و چون بقصبه سیری مالوه رسید لشکر فیروزی اثر گرفت بهرجانب رود بکار رآنچه کم تفصیل آن ...

خواهشند روی داده و او بجهت مصالح احوال خود کسان فرستاده بهادر خان و آن لشکر را بر کرد آمدند
و تسخیر ولایت سیر یوقف و مراد افتاد و خواجگی در محال خود قسم بسر برد و **آغاز سال هفتم الهی از جلوس**
مقدس شاهنشاهی یعنی سال امرداد از دور اول بهار دلکش باز بهار دولت با هزار جهان
آرائی آمد و سال هفتم الهی از جلوس سعادت پیوند شاهنشاهی که سال امرداد است بمبارکی و جلال آغاز شد آفتاب
عالمتاب در شب دوشنبه غره بعد از چهار ساعت و نه دقیقه سیزدهم جمادی الاولی نهصد و شصت و هفت
پرتو بمحاذات برج حمل انداخته برای راتبه خواران سماط عنصری صلای نوروزی در داد و کلهای اقبال تازه
بتازه شکفتن گرفت و از هر برگ منشور دولت تازه بچشم نظارگیان صحایف سلطنت در آمد نوبهار آن
جوانان را روز بازار افزایش پدید آمده و سودای ارجال حبوبات جوهر دماغ روی بکوشش نهاد **نظم**
ب طرز کل سبزه کلکش شده ٭ چراغ کل از باد روشن شده ٭ بنفشه سر زلف را خم زده ٭ گره در دل غنچه محکم زده
کل و گلبن لعل جلباب نور ٭ نظاره کنان چشم نرگس ز دور ٭ ز آواز دراج و قهقه تذرو ٭ سبک شد در قفس شاخهای سرو
شده فرش گلبوش گلستان ٭ صبا بر رواح آمده در گلستان **نهضت موکب مقدس شاهنشاهی**
بشکار و پرده از روی کار برداشتن در آن سال فرخنده فال
که عنوان جمال آرائی و پرده براندازی آن مجموعه نقش بندان ازل ابد بود باغ عقل کل کرد و غنچه پنهان شکفت
جهان منتظر را اهل آن آغاز بر آمد کام شد و آسمان کردنده امروز مژده نتایج اتفاق خود یافته آرام
پیش گرفت آسمانها از امرا در کنار نهادن شروع شد زیرا از اهل تعهد از حب امید بر آمدن جنان بهادر
ازانکه بر آنکان که خود را در مردمی و معامله دانی و عقیدت و اخلاص یکانه روزگار میدانست و از حجوم بخوش
کویان او را با خود این عقیده بود که بوجود او انتظام مهمات هندوستان صورت بندد و از تیره رای و کم
کوتاه بینی براه رفت و مجلس و اعمال کرد از نیابت سر زد گشت بسبب استیلا که هرگاه و اداری
مراتع آراء انگیختهای که او دانه باصلحتهای کرانه که آنچ دانا نیز بر دکار را دانه دراز انداز
تحقیق او را راهی چند کرده انه که فروغ اخلاص مندی آلهی نه اشتباه شد پس آنکه در عالم اسباب
جمال خود جلوه میدهد خود را که بهترین عطیه ازلیت بهره نه انسته لی آنرا بر مایه آسمانهای آلهی ابر
و اول چیزی که مردم فراوان مشغله را استمام باید نمود آنست که از صحبت خود خوشتن شاهد گویا نیز از راه کمتر دهند
و اگر چه از کار وضع روزگار دشوار بر شد تا گزیر از روی بصیرت بصارت ... از طلازمان نشان برگزیند

تا در خلوات کلمهٔ حق را که بس تلخ می باشد و در امزجه و طبایع اکثری ناگوار می آید می رسانیده باشند که
خوش آمد گویان زیاده از حد وافزون شغلی را از جهت تمیز حق از باطل صواب از خطا نکرده باده
کامروایی بهوش با از صد هزاران کامروایی می باشد که بنواخ حوصله پایه بهوش برجا دارد و خاک...
عطیهٔ عظمی و مایدهٔ کبری نصیبهٔ خدیو خداپرور زمان مسعود ماست که هر چند کامروایی بیشتر چنانکه
افزونتر پایه آگاهی برتر و رکاب بلندتر از آن ترد و خوش آمد گویان اگر چه در این درگاه والا [illegible] خوش [illegible]
اما شهریار دانش پژوه سررشتهٔ تمیز را محکم گرفته هشیار و آگهی را نه تا هم پرده ناموس این گروه دیده
نمی شود و هم خوش آمد گویی را اثری پدید نمی آید هیچ میدانا که در باستان زمانه از بی توجهی فرمانروایان
خوش آمد گویان چه خانها و خانمانها که خراب نکرده اند و خراب نشده اند آری موجب [illegible] در کار خانه
انتظام از خوش آمد ناگزیر است لیکن هم تا قدر که بیش جرم و سخن نشده و آن متضمن آنست که در احوال ملازمان
فرو گذاشتی نرود و عقل گرامی را که سلطان ملک ایران و فرمانروای عالم [illegible] است ملجا [illegible] از تبع
تا خواهش و غضب را که فرمانبران او شده از بی پروایی فرمانروا نشوند **نظم** جاهت و راه و دیده ها
و آفتاب ؛ تا آدمی نگاه کند پیش پای خویش ؛ چندین چراغ دارد و بیراه میرود ؛ بگذار تا بیفتد و بیند
سزای خویش ؛ دشمن به غم آن نشنود که نخرد ؛ با نفس خود کند مراد و هوای خویش ؛ و از امور نامالی
که تجارب مصاحبی از پیر امحان بظهور آمد گشتن فیلبان خاصهٔ شاهنشاهی بود و مجمل این قصه عبرت بخش
آنکه فیل پادشاهی در [illegible] خود تا فرمان فیلبان کرده یکی از فیلان پیر امحان [illegible] شد و آنجانی
زد که رودهای فیل پیر امحان برآمد پیر امحان مغلوب غضب شده آن فیلبان را بپاس [illegible] آن خیلی
که بیرون از حساب [illegible] خاص بود خود [illegible] از باب [illegible] ساخت و از بیم [illegible] از
فیلان خاصهٔ شاهنشاهی به دستی کرده خود را در دریای جون انداخت پیر امحان بر کشتی سوار بود و
سیر میکرد و آن فیل از اطاعت فیلبان برآمده رو به جانب کشتی پیر امحان آورد و حال غریب
بر خاطرها گذشت عاقبت فیلبان بر فیل غالب آمد و پیر امحان از آسیب آن حیوان [illegible]
مصون ماند چون [illegible] بعرض اقدس حضرت شاهنشاهی رسید با وجود [illegible] فیلبان برای [illegible]
[illegible] فیلبان را بسته پیش پیر امحان فرستادند [illegible] او باز [illegible] رسیده [illegible] او را
رسانید هیچ ملاحظه نکرد که این فیلبان از فیلبانهای دولت است و باز آنحضرت از آدمی مردمی [illegible]

پیش او

پیش او فرستاده اند و قطع نظر از این توجه فرزانه اندیش نموده است که برست چه گرفت خود را جوان مرد
آنگاه برچنین حیوان عظیم که پشتی در جانب مستی پر از زبان است بچه حضرت شاهنشاهی که همواره مردمی
و آگاهی اند امثال این امور ناشایسته که از کار اسپار نوشته آمد بجهت دستور در نقاب [illegible] پروایی برده
بخاطر اقدس نمی آورده و همگی همت والا متوجه آنکه شاید این مردم عنان انصاف بدست گرفته از راه
اخلاص خواهند قدمی نهاد و [illegible] سالک راه معامله دانا شوند و این گروه بدست سری کار سرداری شده و منع
اندیشه درست نیافته بودند و روز بروز بدتر میشدند تا زمانی که بدبختی آن ستم اندیشان طغیان یافت
از سنگی محبت [illegible] که خاصه بود زمان را از و باز داشته بخوش آمد گویان خود نخشی کرده بودند و مثال
آن بخاطر اقدس رسید و چون حضرت جهانبانی [illegible] ایشان پیر امحان را اسم آتالیقی برده بودند بارها بر
زبان مبارک آنحضرت [illegible] که این [illegible] را اجرا آن [illegible] به گوینده خان بابا [illegible]
آن جهان بزرگ پاس احمقی داشته امور ناشایست او را [illegible] رانده و [illegible] بر کرم بوده [illegible] تسلیم برنمی
داشتند و چون خود را [illegible] شنیدند و آنکه کار از اندازه بیرون برده باتفاق [illegible] خوش آمد گوی
معامله نافهم [illegible] ذوالقدر [illegible] کینه اند [illegible] بخاطر آورده خیالات خام پختن گرفتند
و چون باطن نورانی حضرت شاهنشاهی بر ضمایر این گروه کار نفت آگاهی یافت پیش از آنکه آن گروه
گمراه بدکردار خیال فاسد خود را اظهار سازند راز سر رشتهٔ خود را در میان خواص [illegible]
که بعقل و تدبیر و اخلاص آیتی بود و او همخان و میرزا شرف الدین و جمعی دیگر از آستان نشینان [illegible] در میان
آورده بخاطر خود و آن رسانیدند که نقاب چنین از جمال جهان آرا برداشته [illegible] آرائی فرمایم و [illegible]
خوش آمد گویان مجلس را سزای لایق در کنار نهیم ؛ از خواب غفلت بیدار شده زمانی در از در حسرت [illegible]
خود باشند سبحان الله باین استیلای پیر امحان و افزونی لشکر او [illegible] تسلط او [illegible] خلاف [illegible]
مثل این اندیشها راه میتوانست اما چون ایزد جهان آرا میخواهد که از صد هزاران پرده جمال این برآید خود
[illegible] برداشته پرده تازه برروی جهان افروز او شده و او را بر سریر فرماندهی و فرمانروایی و [illegible]
و عالم آرایی استقلال بر کمال کرامت فرماید ؛ [illegible] چنین [illegible] مثال این خواطر [illegible] و واردات الهامیه بر دل
حق گزین آن حق پرست حقیقت آیین راه یا به دفعه این [illegible] و دولت افزا و [illegible] نمود و
اتفاق افتاد و ملازمان عتبهٔ اقبال چه از روی [illegible] که [illegible] پیر امحان [illegible] فیلبان [illegible] حال

پادشاه زمان بعبرت مینگریست و چه بفروغ اندک اخلاصی که بهنگام طوفان باد سموم بی اخلاصی اندک التفاتی
می نمود دل الغرض بشهاب بوده استمام نموده اند اهم انکه انی راز مرتبه را بشهاب الدین احمد خان که حاکم
دهلی بود و برای وته پیرجی شناسای و جمعیت و درزی ممتاز در میان آورد تا انکه بتاریخ بیست و ششم فروردین ماه
الهی موافق دوشنبه بیست و نهم جمادی الاخری سنه نهصد و شصت و هفت بعزم این شغل که مستلزم نظام جهان ابد است
از دار الخلافه آگره نهضت فرمودند و شکار کنان آگهی و ظاهر ساخته از آب جون عبور کرده
مرکب اتفاق افتاد و دو رات چون بکجا شده بود و در منزل حکیم ربیل مسرت آرای خاطر اقدس بودند و چون
بیرامخان اظهار بیغلی خاطری و توجه باطنی بمیرزا ابو القاسم پسر میرزا کامران مینمود و همواره به اندیشه آن اقدس
او را در پیش نظر داشتند بموجب اشاره عقل و دین میرزا را از آن روی آب طلب داشته در این شکار
که صید مقصود بدست آمد همراه گرفته تا عصای کور باطنان مرحله عدوان و عناد در دست آویز راه کور باطن
بادیه فتنه و فساد نشود و الحق تدبیری شایسته بود همانطور که بخاطر الهام پذیر القا نموده بودند بعمل درآمد
و صباح آن بیدرقه اقبال فرافروز بقصبه جلیسر نزول اجلال فرمودند و از آنجا بقصبه سکندره نهضت واقع
شد محمد باقی بقلی خسرا و محاوی آنجا بوده اهم انکه او را طلب داشته محرم راز گردانیده آن فرومایه بیسعادت از روی
اتفاق هوای حبث و باین هم التفات نکرده این خبر را به بیرامخان فرستاد و چون وقت سیری شدن استیلای
بیرامخان نزدیک بود و مدبران کارآگاه اقبال شاهنشاهی نقش بندی این نقشه به آگهی بودند بیرامخان این خبر را
شنیده چنان و اهم عمیق دانسته اندیشه بآن راه نداد و ارباب علم از آنجا شکارکنان و نخچیرافکنان بر رخت
کول طل اقبال انداخت و چون حضرت مریم مکانی در دار الملک دهلی تشریف داشتند از آنجا رسیدن آن آن را
که بعد رنگمری طاری مزاج اقدس آن بود تقریب ساخته متوجه دهلی شدند و در میان قصبه خورجه شده بیرامی
سکنیل ورود سعادت ارزانی داشتند و در منزل شهاب الدین احمد خان برسایر برادران و خویشان تعظیم آنچه
دولت استقبال دریافت بمورد التفات شاهنشاهی شد و از آنجا بقاعده دولت ابدی در ساعت مسعود بتاریخ نهم
فروردین ماه الهی موافق سه شنبه بیست و ششم جمادی الاخری عرصه دار الملک دهلی بقدوم شاهنشاهی فرخ آئین
یافت و جهانیان کامیاب دولت شده و عقود شادی عالم بالا رسانیده آنحضرت بفروغ خود خداداد رهنمونی
مخلصان درگاه نموده بکارهای شایسته داشتند و مظفر خان عتبه اقبال و قربیان و انی و دولت منابع مطالع
شرف حضور یافت که چون بیرامخان از هجوم شاهنشاهی خبر یافت از راه و سداد انحراف مینمود او را از نظر انداخته بیطرز نمود

اقبال فرمودیم هر که بحضرت ما روی اخلاص آرد و با معامله فهمت و نجات خود نخواهد و حصول متعدد اراده
دارد بر سبیل برنامج گیتی مطاع متوجه درگاه خلایق پناه گردد که هر کدام را امرات والا و مناصب گرامی
سرافراز نمائیم که آغاز ظهور دولت ابد قرین ماست خورسال جنت طینتی که خود را با این دولت روزافزون انتساب داشته
از آنجمله شمس الدین محمد خان اتکه که در بهیره بود منشور عاطفت شرف صدور یافت که چون مضمون فرمان اطلاع یابد
باید که شهر لاهور را متصرف شود و شهر را بمیر محمد خان کلان سپرده بزودی متوجه بارگاه حضور گردد و مهدی
قاسم خان را بملازمت آورد که صورت حال اهوت قرین بر عمیم الت او بهمنونی اخلاص کامل آنچه حکم شده بود
بجای آورده بملازمت شتافت و همچنین فرمان عنایت عنوان درباب طلب منعم خان بر آن اشرف نفاذ
یافت و اولیای دولت از اطراف و اکناف او هام انی کعبه اقبال شتافتند چون شمس الدین محمد خان اتکه شرف
ملازمت مشرف شده بنوازش خسروانه پایه رفعت او از مراتب امید که شمسه در خور اخلاص او الا مرتبه ارجمند گردید
ساحت و هم مخبر رسیده علم و نقاره و نمن و توغ بیرامخان را با او عنایت فرمودند و حکومت بجاب نجاب
برای رزین او مشرف گشت و نیازان درست خیت کهن سالان را عقیدت و تجربه کاران معامله دان اطراف
ممالک جوق جوق روی بدرگاه معلی آوردند و کامیاب دولت میشدند شهاب الدین احمد خان جهة عمارت حزم
و احتیاط شروع در استحکام قلعه دهلی و مرمت برج و باره نموده تدبیر مهمات ملکی و مالی را بشیخ گدائی و در
اندک زمانی تغییر مزاج اقدس از بیرامخان کوش نزدیک و دور رسیده و در هنگامه او فتور راه یافت و مردم ازو
جدا شدن گرفتند و اول کسی که از خان خانان جدا شده روی توجه بدرگاه خلافت آورده ارشد قرمانی
شاهراه سعادت گردید قیا خان کنک بود که از امرای قدیم و جان سپاران کار دان انجام داشت و بعد ازو
مردم یک یک و دو دو متواتر و متوالی بآستان معلی رسیدند اهم انکه باتفاق شهاب الدین احمد خان مهمات
را بعرض اقدس رسانیده متکفل مهمات و کالت بود و هر کس روی اخلاص بعتبه سعادت اختصاص می آورد آستان
انها بمناصب والقاب و جاگیرهای لایق و عنایتهای بیحساب سربلند میشد **سبب ارشدن بیرامخان از خواب غفلت و چاره کار خود اندیشیدن و راه صلاح گم کردن** از آن هنگام سعادت بودند که رایات عالی
از دار الخلافه آگره بنگاه اقبال ارتفاع یافت تا نزول اجلال در دار الملک دهلی بیرامخان با بنهه دانش
و فطانت غافل از نتیجه اعمال مکس کرم اراده گشته مغضوب و زار کار زیاد دیگر بر آمده همچنان با دلی فارغ و
خاطری آزاد کوس استقلال میزد و از کمال نشئه غرور از تخمی ارتفیتم ملوث آدم رسید تا آن را با و را نمیکرد و از حد

همین برخاطرش پرتوی انداخت چون بنده‌وار در بردن آن آزار وقعی نمی‌نهاد تا از زمان که مشار الیه امهات
از درگاه معلی باور سیدن گرفت و غلغلهٔ تغییر مزاج اشرف بکاخ صماخ نزدیک و دور رسید یافت و بعضی دست
که سگار حضرت شاهنشاهی این بار بطرز دیگر است و دریافت که او را از نظر انداخته خود بسعادت …
سلف شده اند سررشتهٔ تدبیر از دست داده سراسیمه شده خبر از میرزا ابوالقاسم گرفت و امری …
حیرت و ندامت سد بست بنا بر آن گزیر دست در حیله زده ترسون محمد خان و حاجی محمد خان سیستانی
و خواجه معین الدین محمود الحسینی خدمت از درگاه شاهنشاهی بخطاب خواجهٔ جهان سربلندی یافته بود تحفه و اقبال
فرستاده لوازم فروتنی و نیازمندی با انواع تقصیر و معذرت پیغام داد که با فسون چرب زبانی کاری توانند
ساخت و ندانست که کارفرمای ابداع در اظهار این خدیو زمانست تا از پرده برآمده جمال آرای خود را
در مجلس نظام عالم و عالمیان بظهور آورد و منتظران ملاء اعلی تماشائیان قدرت بود در افزایش آرایش
اهتمام نمایند و زمینیان امیدوار کامروای صورت و معنی گردند و هر گاه معامله چنین باشد افسون و فریب او
چه نتیجه دهد و خوجران دین و دنیا چه بار آرد سخن کوتاه چون فرستادها بدرگاه معلی رسیدند او شنید که
هوش افزای تیر مند و سرافکنده گشتند چنانچه مصلحت خود در آن دید خواب برون … رخصت هم از
درگاه عالم پناه یافتند حقیقت احوال از نوشتهٔ ایشان و از متفرق شدن متعلقان خود دریافته سراسیمه شده
سررشتهٔ تدبیر از دست او گسیخته گشت گاه اندیشه که بهجوم عام … و علاج
واقعه نمایم باز چون تامل میکرد ملاحظهٔ حرف اخلاص و عقیدت که بارها بر زبان رانده بود و بیش از او
میگرفت و نقش رنگی با مجلس و نیکخواهی نیکو نمی‌نشست که دیگر مثال این امور را الکنیش مانده بود و عاقبت
همین معنی قرار داد که طلب آن هواخواهی بر دوش افکنده گریبان و دامان با سوزد و کوه از خود …
بارگاه عزت جای دهد چون حقیقت حال امرعان به … اقبال سانند جمعی از …
که برادران بهر وضعی که بپایه خدشه غریبی در آن حضن مطلوب …
ناید عزم نمود و قرار ملاقات نداد چه جنگ ظاهری را اسباب فراهم نیامده بجه از این ملاقات خود چه
صورت دارد و اگر برادران بظهور آید تحمل باید رفت و جمعی آمده مهیا جنگ بودند در نیش حضرت
شاهنشاهی را الکای صلاح نمیدیدند و بجه … آن شیر … دولت و اقبال آن خدیو عالم
صورت و معنی‌های … استحکام داده قرار نمود و کار … ترسون محمد خان و …

که برمحی

که برادران را از آمدن ممانعت نماید و نگذارند که بلباس دوستی پیش آید که در این مرتبه او را الحکم سیم دیده
برادران چون این راه که پیش گرفته بود مسدود یافت در اندیشه دراز فرو رفت که بطریق بکار …
منافی و مخالف دانکویه دایمی همت اگر چه بلسلک شیخ که سر سپید پیشان بودند کوشش در این کار
شتاب میکردند و بر این میدانستند که زودتر باید رفت و جنبش از آنکه هجوم عام شود کار را بدلخواه خود باید
ساخت لشکر جهان بملاحظه و مرجعیت دانکه دانست که فلک قرار عقیدت او در معنی همه از دور باش
اقبال روزافزون حضرت شاهنشاهی بود و نیز بخاطر منور او راه نمی‌یافت که در انتظام ممالک هندوستان
با او کار را پیش او دلنشین جهان تهور که در لباس دوستی کار دشمنی کرده آید تا یکبار رقم …
بر صفحهٔ احوال خود کشید جمال جهان آرای معنوی حضرت را … گردان لباس …
افزای سواد هندوستان نمیده است بنا بر آن پرده از کار خود برنمیداشت ملکه از چهرهٔ مردم …
در مقام رخصت مینمود وداعی رنگین خیال کرده گاه بخاطر خود این رسانید که چون بهادر خان …
مالوه فرستادیم و هنوز بآن ولایت نرسیده مهم باجمعی از ملازمان خود در … رسانیده …
منع کرده آنجا آرام گرفته فرصت کار ظلیم و بعضی اوقات اندیشه … جولان میداد که دار الخلافه آگره را
گذاشته از راه سنبل علیقلی خان را با خود متفق ساخته بولایات اجداد درآمده روزی چند … و اسباب
جمعیت سرانجام دهد و گاه اسم تجرد بخود انتساب کرده میگفت که همه وقت داعیه ترک و تجرید …
من بود که بقیه عمر در اماکن شریفه و … علیه بسر برم در هنگامی که بندگان حضرت خود …
انتظام ملک شده باشند کدام توفیق از آن بالاتر که نیت صمیمی خود را از قوه بفعل آورم و از درگاه عالی
آستینهای رخصت یابم و … در حضور … بحال بخشیده …
بر جمیع عزیمت قرار داد و بهادر خان را که متوجه مالوه شده بود برگردانید و او را نیز رخصت …
درگاه والا داد و در رخصت مردم این هم اندیشه میکرد که از محلی مخفی خواهند بود پس از خیال
این مردم در لشکر بادشاهی بودن مناسبت دارد که مرخص باشد از … این قسم مردم …
در رخصت این قسم مردم شرط … سرانجام کردن است بجد و جهد …
بجه از درازی سخن و کوتاهی این نظام … را گرفته و نیز … راه داده اول …
اسکندر افغان را با … رخصت داد که رفته در ممالک … باد …

بهانه فرستاده بجهد دو الور شتافت و از آنجا اهل و عیال گرفته بجانب پنجاب رود و اگر کار از دست بگذرد
ناگزیر بجهت بابت سامانی شایسته وقت منازعت خواهیم چون اندیشه نادرست بعرض اقدس رسید
از آنجا که سرشته کرم آن بزرگ آفاق رافت عظمی و مروت کبری است رسوایی بر اظهار نرسیده
فرمان مشتمل بر فنون مردمی و اقسام مهربانی روانه ساختند و در آن بشارت نامه هوش افزا که مخصوص در نظر آمده
از جمله عبارت این بود که شما همین که بسبب این رنجش آزرده شده اند مشورت نموده مآل حال خود ملاحظه
نکرده با غوا و اضلال آنها بیرون آمده باعث برهم خوردگی ولایتها شده اید و دولت‌خان سکندر و غازیخان را
رخصت کرده اید که رفته در ماچیواره شورش نمایند و مهدی قاسم‌خان لشکر فرستاده محبوس مبارک و دوانی
فرستاده اید که متوجه لاهور شوند و علوفه را نگاه داشته بکمک دیگر بندهای و مبارزخان بسیار اهتمام نموده
و باطراف و جوانب خبرها فرستاده اید که از هر طرف خلل اندازند و خود متوجه الور شده اید که از آنجا
بلاهور روید اگرچه نفیس است که از آنجا که کمال اخلاص و نجابت بجودی خود مطلق بهیچ ساری راضی
راضی نموده باشید دیگر شده اید و جمعی باعث غوایت و ضلالت شده مهمات را باینجا رسانیده اید
اما شما خود گویید که چه صورت دارد که بعد از چهل سال خدمت با آن همه اخلاص و ارادت و در یافت
انواع رعایت و عنایات و رسیدن بمنصبهای عزت و دولت نامی را که بواسطه اکرام و احسان ایشان دوده‌ها
عالیشان در اکثر معموره عالم بکمال صدق و اخلاص انتساب روشنتهار یافته در آخر عمر منفی برآرند و از خوبی
خود در این معامله شرم ندارید چون ما با وجود این رنجش آزار و امور نامناسب چه از شما خود بشمار را
عزیز میدانیم و خیریت شما می‌خواهیم مناسب چنان می‌بینیم که چون حالا معاملات ملاقات ما و شما در عقده تاخیر
و توقف است اگر شما در این حدود در سرحدی ولایتی از ولایات داریم که آنجا رویه دار باشد بعرض ما رسانیده آن
خواهیم رسانید که بسبب رنجش و آزار خاطر از دست خواهد شد نوعی که در عرضه داشت فرستاده طلب جهت خود
جوابی ترقیص نموده اید و در این وقت عازم حجاز گشته متوجه شوید و کسان فرستید که وجوه نذری که در
شهر سند و لاهور گذاشته اید بار کرده بایشان رسانند بعد از آنکه بهیئت تعیین باید آنجا ترتیب دهید باشند
و با جوامع ملازمت متوجه شوید در الضرورت بر وجه حسن ملاقات نموده و آنچه خاطر شما خواهد و اراده شما باشد
مضایقه نخواهیم فرمود و سوابق خدمات شما را ملاحظه نموده بیشتر از پیشتر خاطر جویی خواهیم نمود و چون شما صفت
انکاعت مهم باین حد رسید که نام نیک شما در زبان خلق تبدیلی گشته و ما بمعنی راضی نیستیم که شما بدنام شوید

زنهار که قدم در راه نهاده از طریق صواب بیخبر ارباب غرض منحرف نشوید و چون به دولت مالیهای مقاصد
دنیوی رسیده اید بدین لالت ما هم از سعادت اخروی نیز بهره ور گردید پیرامنان که با ساده لوحی و دور از
عقل معاش بخود اعتقاد و از حد بیش داشت و از باده کامروایی بی هوش با فریب خورده خوشنامگران بود
بین مشورت بزرگانه که نقویه با زوری هر نجمندان و تمیمه کردن و دل منصبان توانند بود راه مخالفت خویش
در پیراهه ازوی تیزتر گشت و با هم آنکه با فراوانی اخلاص و فراوانی عقل استظام مهمات را از پیش گرفته تمامی جاه
و خواجه جهان از دست افزار خود گردیده و دل آسای آینده‌ها و دلهی جمهور خلایق اهتمام نمود و در روز بروز
از اطراف ممالک امرا و کمک‌ها چون ان ضمیمه موکب اعلی میشدند و از جمله سوارانی که روی داد آن است که با هم انگیخته
مصلحت ملکی با هتمام ظاهر پرستان معامله با فهم بهادرخان برادر علیقلیخان را بسعت برزگ و کمال ابد رسیده
از درگاه پادشاهی التماس نموده آنحضرت مستشاوق را پیش از انتشار این خلعت فاخره را که بر هر قدر است شایسته
مبارکی با او پوشانیدند اگرچه فهم منتهای معامله دان بر که کار بار رسیده سخن دراز کردند و لیکن هر حق جانب آنها بود
که برای این مهم خطیر و امر عظیم وقوف کامل تجربه تام و دیانت وافر و حوصله فراخ و کنه فراوان در کار است
و این صفات کمال آزادگی باید و از سود و زیان خود گذشته نیکی همت او بر آمد کار صاحب خود معروف دارد
گشته و هر چه خود را که بکار ولیعمت میآمده باشد جان فشانی نموده در رواج کار او کوشند و با این همه حالت
کرامت عظمی با جهانیان صلح داشته شد چه پادشاهان زمان را که ایزد جهان آرا از میان هزاران هزار
آدمی برآورده چندین عالم را بآبادی سپارد و در میان چندین طوایف متلونه و طبقات ملل و نحل برای
رزین او مفوض میگردانند اگر و کیل آن حضرت عالم را از نتایج خیر بی بهره گرداند و نظام عالم چگونه صورت یابد و مذاهب
مختلفه و ادیان متنوعه را که حکمت بالغه الهی در خلاف و افتراق آنها رفته کجا رعایت حال توانست نمود
لیکن در بعضی امر سخن این مردم از نافهمیدگی بود چرا این امری بود که ستار برای مصلحت ظاهر بینان و قطع نظر
از آن نوع شورشی مقصود بود که جمعی از ترکان ساده لوح مثل قیاخان کنک و سلطانحسین جلایر و محمدامین دیوانه
با او اتفاق نموده در قصد شهاب‌الدین احمدخان و خواجه جهان و امثال این مردم شده بودند رای جهان
آرای برای اطفای نایره آشوب این فتنه اندوزان و منصب وکالت سرافرازی بخشیده و قیاخان را که از
خدمات سستی قدیم او بهراه و انکه بود داده رخصت فرمودند و سلطانحسین‌خان و جمعی دیگر را روزی چند در
سرای ایمان خان داده گوشه نشین و محمدامین دیوانه فرار نموده سر بصحرا آوارگی نهاد و چون بسنگ لغزیده در مکافات

واز ولایت هندوستان هر جا و هر قدر که خواهد با معرّز فرمایم که کسان او حاصل آن را از فصل بفصل و سال بسال
بسرکار او رسانند و بتاریخ سیزدهم اردیبهشت ماه الهی سنه [illegible] موافق یکشنبه [illegible] هشتم رجب رایات
عالیات بقصبه جهجهر نزول اجلال فرمود و درین اثنا شاه ابو المعالی که سرمایه فتنه و فساد بود [illegible] شاه
خود را بدرگاه معلی رسانید چون بیرون کاری نتوانست ساخت در لباس خدمت و ملازمت کاری بسازد
لیکن هر که با برازنده خدای اندیشه بنا کند خود را بدخواه باشد و کارش روز بروز خوارتر شود [illegible]
سخن از ابتدای [illegible] شاه ابو المعالی از بند [illegible] کوتوال لاهور چنانچه پیشتر مذکور شد تا حال برسم اجمال
نوشته میشود که شاه ابو المعالی [illegible]
در سال اول الهی از لاهور گریخت بوسیله [illegible] کشمیری که در خدمت او بود خود را بولایت ککران رسانید
ککان زمین دار آنجا او را مقید ساخت از حیله پردازی که داشت گریخته [illegible] در میان [illegible]
راجوری رفت و کشمیریان که از غازی خان حاکم کشمیر شوریده بودند آنجا آمدن گرفتند و بعضی از مغلان [illegible]
[illegible] که [illegible] کاردانان و [illegible] طلبی و کار فهمی است با سه صد کس جمع شده کشمیریان هم [illegible]
نفر گرد او فراهم آمده سرمایه نخوت و پندار او شدند [illegible] خواجه حاجی که پیشتر در ملازمت
حضرت جهانبانی جنت آشیانی نیز بود رسیده هنگامه [illegible] گرم ساختند و دولت چک حاکم کشمیر از غازی خان
که منظور او را گور ساخته بود با جمعی از سرداران کشمیر مثل فتح چک و [illegible] برادرزادهای [illegible]
مذکور و [illegible] خواهرزاده دولت چک و یوسف چک که غازی خان منظور او را [illegible] کرده بود [illegible]
نیز و دیگر کشمیریان سلامت مانده بود و محمد خان [illegible] که الحال در ملازمت [illegible]
راه [illegible] که آخر [illegible] کشمیر [illegible] بارهموله رفت و از آنجا [illegible]
شتافت و [illegible] گذشته [illegible] چون [illegible]
آمده بود ادبار روی آورده کار ناساخته با حال تباه از راهی که آمده بود برگشت و بهندوستان آمد
و نزدیک بود که بدست کشمیریان درآید که یکی از بهادران جغتای که همراه او بود از اسب فرود آمده [illegible]
و تیراندازی میکرد تا زمانی که ترکش او از تیر خالی شد کشمیریان رسیده او را هم گذرانیدند و ابو المعالی [illegible]
خلاص شده [illegible] رسیده [illegible] قریه [illegible]
[illegible] تا آنکه [illegible] بهادرخان برادر [illegible] مقرر بود آمده [illegible]

برادرشان امداد بهادرخان [illegible] جاگیر کرده رخصت فرمودند و درین ایام هم که اسم وکالت بر بهادرخان
اطلاق یافته بود در معنی خدمت وکالت [illegible] اتکه میکرد و این صورت [illegible] بر ظاهر هر چه [illegible]
خرد [illegible] و حوصله والحق این [illegible] اتکه را بر وجه کمال بود نظم [illegible]

نهضت موکب اقبال شاهنشاهی از دهلی بدفع فتنه بیرام خان و دیگر سوانح دولت افزا

چون نخواهد که خدیو زمان [illegible] از اختفا و حجاب برآورده جمال آرائی فرماید [illegible] عقلای زمانه در مسالک [illegible]
[illegible] را [illegible] تیره و بخت خیره گرداند لهذا بیرام خان [illegible] هجوم [illegible] کاری [illegible]
[illegible] ناچار بتاریخ روز [illegible] ماه الهی موافق یکشنبه دوازدهم [illegible] دار الخلافه آگره
متوجه الور شده و چون [illegible] منزل کرد شاه ابو المعالی و محمد [illegible] که [illegible] فتنه و فساد در قلعه بیانه مقید
بودند [illegible] رهایی داد [illegible]
[illegible]
[illegible] اقبال رسید و چنان نمودند که [illegible] از راه [illegible]
[illegible] رایات جهان نورد از دار الملک دهلی نهضت [illegible]
[illegible]
[illegible]
موافق [illegible] از دار الملک دهلی نهضت اقبال فرمود و از آنجا [illegible]
مسلک مستقیم [illegible] باخبار [illegible]
در منزل اول امیر [illegible] قزوینی که [illegible] و عقیدت ممتاز بود فرستادند [illegible]
[illegible] خلاصه سخن آنکه [illegible] خدمات و [illegible] عقیدت [illegible]
چون [illegible] توجه [illegible] التفات [illegible]
سلطنت [illegible]
[illegible] آنکه [illegible] عقیدت و اخلاص [illegible]
[illegible]
[illegible] متوجه گردد

هم از نوکران بهادر خان که سابقاً آشنائی با او داشت پناه برد و مدتی بخانهٔ او پنهان بود و اسباب
فتنه گری سرانجام میداد تا آنکه زن تولک از دل بری که از شوهر خود داشت پیش بهادر خان رفت و گفت
که شوهر من شاه ابوالمعالی را در خانهٔ خود پنهان دارد و داعیهٔ کشتن تو دارد بهادر خان در ساعت سوار شده
در خانهٔ او آمد و آن خانه را محاصره کرده ابوالمعالی را بدست آورد و تولک را هم آنجا بقتل رسانید شاه ابوالمعالی
را مقید ساخته پیش بیرام خان فرستاد و بیرام خان او را بولی بیگ سپرد که از راه بکر بگجرات فرستد و ولی بیگ
او را از آنراه بگجرات فرستاد که از آنجا بسفر حجاز رود شاه ابوالمعالی چون بگجرات رسید از همراهی که
داشت و دیوانگی که در سرش بود حرکت ناشایسته از او صادر شده خونی کرد با آنکه از آنجا گریخته بر پای تخت رفته
گذار کرد و بقتلغ خان پیوست که شاید بوسیلهٔ آن بد اندرون فتنه انگیز کاری کند و چون کار خود
نکان سری و سروری میدید شاه ابوالمعالی را جای نداد و او را پیش بیرام خان فرستاد و در زمان تذبذب
حال بیرام خان رسید بیرام خان برای اظهار دولتخواهی خود او را مقید ساخته به بیانه فرستاد تا آنکه در نولا
که بطالع وارون بجانب الور میرفت او را از قلعهٔ بیانه بسبیل کرده سر بصحرا داد چنانچه گزارش یافت اکنون
فتح ابواب شاهنشاهی بحصر رسیده بود که آن بدبخت ادب از سیه دلی آواره آمده گزارش او جهت
آن دیوانه خیر ... فرموده بشهاب الدین احمد خان سپردند تا او را بسفر حجاز روانه سازند و آنچنان فتنه انگیزی
را در نظر شه آن خصوصیت و ... مهینی ملکشاهی کهنه عمله روزگار برای مراعات وقت خلاص فرموده بالتی
که جان معطل او را از زندان عنصری خلاصی میدادند چاشنی آن بگوهر ملکوتیه دولت را از بار گران
بخشیدند برای آنکه هر خیره خسی ... علاقهٔ جهانبانی متنادی گشته از او در حالات ناشایسته بسیار بظهور آمده
موجب ملال ... بیشتر گردد ... ازین گفتگو باز آمده سر بمقصود بریم هرچند آن عبرت گرای حقایق اندیش
که چون بیرام خان از روزیکه پیش آمده و دولت ناروزی کرد ... بود و موعظت و نصیحت اگر چه بظاهر قبول میکرد
اما بباطن عمل ... و درین روز که عرصهٔ ... مخیم سرادقات اقبال شد ناصر الملک پیر محمد خان
آمده ... نوتیای چشم عبرت بین خود ساخت ... الیه هنوز بگجرات رسیده بود که
دولت بیرام خان شنید چون ... این درگاه بود برسم استعجال روان شده ... از زمین بوس
آنحضرت بنوازش خسروانه امتیاز فرموده بخطاب عالی ... علم و نقاره را با ... بخشیدند و ...
منتی که مجبول او بود که باعث مسرت و ... ساختند

چون از رهگذر بیرم خان خاطر اولیای دولت بنظام پرداخته بود
این کار موکب عالی مناسب علو شأن شاهنشاهی نمود رای جهان آرای اقتضای آن کرد که ادهم خان و ... الاحسین
میرزا و پیر محمد خان و شاه بداغ و مجنون خان و جمعی کثیر را بسمت مالوه فرستند که اگر واقع چنین باشد که او قصد حجاز
ندارد و میخواهد که باوازهٔ این سفر غفلت داده خود را بجانب ... رسانده سرمایهٔ شورش
کرده و هرآینه آن مبارزان اخلاص شیمه نفاق همت برای او در کنار او نهند و اگر استقامت نموده از
ممالک محروسه بیرون کنند بهتر ... و الحکم و کامگیر میرزا شرف الدین حسین مقرر شد امرای عظام با ...
شایسته متوجه این خدمت سعادت انجام شدند و محمد صادق خان را که بجهت دفع ... سکندر ... بجانب ...
که بیرام خان در برآمدن از خود جدا کرده فرستاده بود و این همه از آن با اتفاق میرحسین ... سنبل
فتنه انگیز شده فرستادند و او بقدم استقامت شتافته باعث تادیب آن گروه گشت و پیش از فرود ... میرزا
بجهت آرایش ممالک و آرامش خلق رخصت دادند و موکب عالی بدولت و اقبال مراجعت فرموده بیست و ششم
اردیبهشت ماه الهی موافق چهارشنبه یازدهم شهر شعبان عرصهٔ دهلی از فروغ مهچهٔ رایات آسمانسا ارتفاع نورانی
ساختند و ابواب معدلت و مکرمت بر روزگار گشاده اورنگ آرای سعادت و اقبال گشتند بیرام خان در ناگور
بود که خبر آمدن افواج قاهره در لشکر او انتشار یافت یکباره رونق هنگامهٔ او فرو نشست مردم از و
جدا شده بغیر از ولی بیگ و دو پسر او حسین قلی بیگ و اسمعیل قلی بیگ که خویشی به بیرام خان داشتند و شاه
قلی خان محرم و حسین خان و چندی دیگر کسی با ایشان نماند و جمع سپاه جدا شده فوج فوج رو بدرگاه گیتی پناه
آوردند چون لشکر اقبال بموضع کوچ بکوچ متوجه آنصوب شد بیرام خان را ... که دیگر مجال توقف
صورت ندارد و دل از ریاست وا پرداخته عرضه داشتی مشتمل بر فنون نیازمندی و اقسام عذرخواهی
فرستاد و دردمندی جدائی را ظاهر ساخته طلب زیارت ... تعریض نمود و چند فیل ... و توغ و
علم و نقاره و سایر ادوات امارت را مصحوب حسین قلی بیگ که بعد ازین بالقاب ... شاهنشاهی بخطاب
خان جهانی ممتاز شد فرستاد تا شاید از راه نیازمندی کاری تواند ساخت و با امرائی که بکار سازی
او نامزد شده بودند نوشته فرستاد که برای ... خود ... خود را از دنیا و کار و بار آن ...
شده ام و اسباب ریاست را بدرگاه معلی فرستاده ام امرا ازین جواب بازگشتند و حسین قلی در دهلی بسعادت
زمین بوس مشرف شده در جهانبانان کمال ظهور یافت که بیرام خان بسفر حجاز روانه گشت و در همین ایام

شیخ گدائی نشسته اند و از غایب و حاضر برگشته به درگاه عالم پناه آمده هر چند مستوجب سیاست بود و عنایات
پیش آمده دور میان بساط عزت کوشش بر آواز داشتند که مبادا افری باشد و از یک ناخنی باز
کشید که مبادا که آن مشکل باشد درین میان ناگاه آوازه انحراف او بصوب پنجاب در افواه افتاده
و گرد شورشی برخاست و واقعه طلبان هر جنت قدری خوش وقت شدند یا رب هرگز ابلهی کام ان
مقصود نرسند **نبی صریح ورزیدن بیرام خان و پرده از روی کار خود برداشته روی**
به پنجاب آوردن خان خانان بواسطه رسیدن افواج منصوره از ممالک محروسه بر آمدند و
به بیکانیر رفت و رای کلیان مل که کلانتران سرزمین بوده لب رای رای سینگ که امروز در سلک
فدائیان درگاه انتظام دارد و در جرگه امرای کلانست آمده بر او همانرا دید نیز امکان که جای
توقف نیست مقامی الندیر یافته چند روز در آن کلانی که زمینه و در کمین فرصت بود که از بند
از جای فتنه سر کند چون اقبال دنیا هیچ تدبیری که اندوخته بود برخلاف آن ظاهر شد با تیکی
که ابلهی پای مراحل سعادت شده مهیات قوی … رفته روی محلب برزمین عذر نهاده
و لیکن چون در نفس امر ساده مرد بود فریب خورده سیه دلان شد مغلوب غم و غصه گشته دیاعورار
و پندار در سر افزوده باتفاق شوربختان … درون سمت پنجاب متوجه شده و دست از جمیع تدبیرات
کشیده و پرده از روی کار خود برداشته اظهار بغی نمود با امرای سرحد نوشته و فرستاد که قصد
سفر حجاز بود دولت چون معلوم شد که تغییر مزاج اشرف از جمعیت که بخان لکوشه …
علی الخصوص هم الکه که دم از استقلال میزند و بر آوردن مراد خود مشوب میکرد اکنون محکم است
که ملک خود آمده سزای بد کرداران داده تا که جهت گرفته با این سفر مبارک متوجه شوم مخالف
انحطاطات و هم گشته مردم را طلب داشت خواجه مظفر علی را که بعاطفت والای شاهنشاهی بخطاب
مظفر خانی اختصاص یافت پیش ازین پیش کلان بیگ که از امرای عظام پنجاب بود و تربیت کرده
او فرستاد که او را بسپه داری تمام آورد چون اخبار بمسامع اقبال رسید از عطوفت والا که داشتند
نصیحت نامه نوشته پیش بیرام خان فرستادند که اگر بخت و روز دولتمند خواهد بود پند برای این
نصیحت ارجمند بوده در حصول سعادت خود خواهد کوشید بجهت مزید آگاهی و پند پذیری جان و
آئینه نقل نموده دولت را بحس میرسید **فرمان جلال الدین اکبر شاه غازی** طاب ثراه

هر آنکه چون او پرورده نعمت و تربیت کرده عنایت و عاطفت این دودمان عالیشان است و حقوق
خدمات شایسته او درین درگاه ثابت و حضرت باد شاه جنت آشیانی طاب الله ثراه بواسطه
صدق نیت و اخلاص که از و مشاهده نموده بودند او را بمنتهای عنایت و تربیت رسانیده امر
عظیم القدر اتالیقی ما را بو مفوض فرموده بودند بعد از آنکه آنحضرت از تنگنای جهان فانی بفضای
عالم جاودانی رحلت فرمودند و او از روی اخلاص و دولتخواهی بصدق و جانسپاری در میان متعهد
مهمات و کفالت شدند ما نیز ملاحظه سوابق آن خدمت و … که ظهور رسانیده زمام حل و عقد
و رتق و فتق امور را چنان مخصوص اقتدار او کرده بودیم که غریبی بران متصور نبود چنانکه از
تنگ و به هرچه خواست اراده کرد بعمل آورد تا آنکه درین چهار پنج سال چندین امور ناشایست ازو بظهور
آمد که بسبب نفور خاطر جمهور بود مثل تربیت شیخ گدائی که با وجود دعوی آنچه تربیکه و دانائی از
میان انبوه مردم فاضل قابل با حسب و نسب او را مصاحب و آشنائی خود انتخاب نموده بانکه
متوجه (?) بصفت … اشرار شده بود و در ظهور شیر مهر میکرد او را از تسلیم معاف داشته بود و چنان
جهل و نادانی در محافل جنت مماثل او را بر جمیع سادات صحیح النسب و علمای جلیل الحسب که بنا بر حفظ
شان و حالت مراسم احترام و تعظیم بجای می آوردیم تقدیم داده با وجود لاف محبت و دوستداری
که بخانه ان طیبین و طاهرین میزدند نذلت و خواری این فرقه شریفه را عمداً تجویز مینمود و تربیت
کرده خود را که مردود دلها و مطرود نظرهاست برین طایفه که تربیت آلهی ارند ترجیح داده از
ارواح مقدسه این همه بزرگان هیچگونه شرم و آزرم نداشت و او را بمرتبه رسانیده بود که گاه
پیش آمده با ما مصافحه می نمود و دیگران فرود خود را که حالت و لیاقت ایشان معلوم بود بخطاب سلطانی و خانی
و علم و نقاره و جاگیرهای معمور و ولایتهای بر حاصل امتیاز داده خواهش و سلاطین و امرای معتمد آن
حضرت جنت آشیانی را که اصالت و حالت و استحقاق ایشان بهمه کس روشنست از کمال
بی اعتباری بنان محتاج ساخته بود مقصد خون با موس آنها داشت و از ملازمان و خدمتکاران
باری که سالها با سپه داری خدمت کرده مستعد جانبازی شده بودند تجویز میکرد که اقل مرتبه
وجه معاشی داشته باشند و جمعی که در شکارها و سوارها در ملازمت میگشتند و خود را انواع محنت و
مشقت قرار بخدمت داده بودند در هر چند روز سقطها ساخته بخون آنها تشنه بود و انواع

بی اعتدالی و بی ادبی می نمود و اگر از نوکران خود هر گناه مثل خون و دزدی و راهزنی و انواع فسق و فجور بظهور می آمد بواسطه میل مداهنه همه را در میکیده زانید و اگر از ملازمان درگاه والا اندک خیری واقع میشد با کسی بهتان میکرد و در قتل و حبس و تاراج ایشان تا خیر نمی نمود و تا خبر شدن انواع جفا و بی آبروئی میرسانید و بعضی از کمال نامربی و لیاقت خود را بحجب او قرار داده بود و در خوش آمدی سلغیشه مثل شاه قلی تاریکی و محمد طاهر و لنگ سار ربان و او از ساده گی آن طایفه را از اسکو دانسته تربیت می نمود و تقویت ایشان میکرد چنانچه شاه قلی تاریکی با ایذا رسانیدن فرمان نشنید و محمد طاهر آن نوع جواب درشت داد که مستوجب زبان بریدن ملک کشتن بود و او شنیده تغافل کرد و لنگ ساربان در پیش جمعی کثیر او را چنان لفظ درشتی گفته که او نیز مستحق سیاست شده بود و او پیک را خود میداند که در میان قزلباش چه مقدار حالت و اعتبار داشته بنابر خدمتی و جمالتی همین نسبت که داماد اوست از جمیع امرای عظام گذرانیده حتی بر سیه قلی میرزا که بعلو نسب و از شأن سلطنت ممتاز بود تقدیم داد و حسین علی را که تا غایت مرغی بچه نزده در برابر اسکندر خان عمه اسد خان رعایت نموده جاگیرهای آبادان داده خوانین عظام را جاگیرهای ویران خوشنود ساخت و درین اوقات در اکثر مجالس از وجنهای امور سر میزد که باعث رنجش آزار خاطر فیض ماثر ما میشد چون خاطر او پیش ما عزیز بود او را دلنخواه میخواستیم ابن دودمان میدانستیم و بر قول و فعل او اعتماد تمام داشتیم انهمه اعمال میکرد او را ما همواره او را امین خیرخواهی محض تحقیق دانسته تقصیر نموده دیده و دانسته کرم عمیم در میکده زانیدیم تا درین اوقات بعرض رسید که او بتخویف جماعت باغیه قصد دارد که معدودی چند که با او همراه بودند همه را ساخته مارا تنها گذارد و بملاحظه دفع این شرارت از دار الخلافه آگره متوجه دار الملک دهلی شدیم و باو نوشتیم که بعضی امور بظهور آمده و بخدمان بعرض او رسیده که بخاطر اشرف قرار یافته که او درین اوقات ملازمت تواند نمود اگرچه از او آزار بسیار یافته ایم اما او را اینهمه بگذارید و خان خانان میدانیم و میگوئیم و بجهت خاطر او سوگند ها مغلظه یاد کرده بودیم که قصد جان و مال او نکنیم و نداریم چون بمشیت مهمات جهانبانی بنفس نفیس خود متوجه شده ایم او بحال خود بوده بعنایاتی که داشته باشد عرضه داشت نماید بنوعی که لایق دانیم حکم فرمائیم چون در بیخبری از وقایع مهمات سلطنت بدولت و سعادت بر دارالخلافه هر چنان بود که شنودن آن خبر اثر ممبرو گشته در مقام تسلیم و رضا راسخ دم و نیز قدم ثابت

عرض نمود که فوت شده است گرمو

و چنان بموقف عرض رسید که کمال میل توجه بدین امور داشته و دارد و حقوق نعمت و تربیت خاندان والای ما که چهل سال است که در ذمه اوست و من المهد الی العهد پرورش یافته بالکلیه فراموش کرده کوشش سعی در انجاح مفسده متفتن دارد که بواسطه اغراض نفسانی میخواهند که او را در جریده اهل بغی در آرند در این آخر عمر از سعادت ابدی محروم گردانند و بشقاوت ابدی مبتلا سازند چنانچه از کمال شیطنت و خباثت و خودپسندی که دارند معقول او ساخته او را از اندازه برده اند و بولد سکندر پیغام کرده که بمخالفت و منازعت پیش آید و بابا خان نیز بهمه کس فرستاده که او در دامن کوه آمده آهنگ خرابی و دست اندازی کرده از آنجا خود در آید و خود جانب لاهور کرده که بنیاد فتنه و فساد در آن حدود نموده طریق مخالفت سپرد و در اطراف ممالک محروسه خلل انداخته چراغ دولت این خانه را که برافروخته فروغ از آن در برافروخته دست قدرت بدم سرد منطفی سازد حاشا که پرده غرور و پندار دیده اعتبار او را کور ساخته نمیداند بیت چراغی را که ایزد بر فروزد
هر آنکس پف کند ریشش بسوزد چون نظر بهمه اخلاص و اعتقادی که از چهره احوال و جبهه اعمال او واضح و لایح بود این امور مبنی بر شرور از وی دور مینمود و مینماید چرا که پرورده نعمت این دودمان عظیم الشان است و اطاعت حکم ما بر او واجب و لازم بر سبیل حجت فرمودیم که خود را از این افعال و اعمال قبیحه گذرانیده انجاح مخذول العاقبه را که باعث نقض دولت و عزت او شده بجهت اغراض خود در پی بغی و عدوان او شده مقید ساخته بدرگاه معلی فرستد چون در این حال ملاحظه خاطر او کرده هیچ خبر مناقشه نموده ایم و هر چه عرض کرده خواه معقول خواه نامعقول از صواب دید او بدر رفته ایم او هم این حکم ما را استماع و اطاعت انقیاد نموده تخلف نورزد که اگر باین حکم عمل نماید خاطر اشرف را بر جانب ساخته جرایم و تقصیرات او را بالکل عفو فرمائیم و هر وقت میل ملازمت داشته باشد و وقت اقتضا نماید بملازمت اشرف طلبیم که رفع حجاب او شود و چون هنوز خدمات او منظور و ملحوظ است با آنکه هزار برابر آن خدمات رعایت یافته میخواهیم که نام او سالها با خلاص ارادت و اعتقاد در جمیع امصار و بلاد منتشر شده بغی و عناد و فساد مشهور نشود و در آخر عمر در زمره فراجه قراخت مشهور نگردد بنا بر حقوق عبودیت او را آگاه ساختیم زنهار که خیال دیگر نکنند و نقیض خود دانند که اگر از روی جهل کوته اندیشی از راه رود و نخوت و پندار دماغ او ر

پریشان ساخته در سلک اهل ادبار درآورد به دولت و اقبال عساکر آنحضرت اعتصام نمود بخش ذوی و
متوجه شده به عنایات سبحانی الهی دمار از روزگار او بیرون خواهیم آورد امید است درین فتوحات که منشور اقبال
خلافت ما و ابتدای اوست فتح عظیمی روی دهد و او مغلوب عساکر اقبال گشته سر و سامان او را از دست رود سهلی
را از همچی استدلال نمایم که او درین جبال مردم خود را چگونه رعایتها کرده که بر روز و قوت بکار آمده و از گونه ابتری
ما و فی عینه است که دولت وابسته به عنایات الهیست هر گاه آن عنایات شامل شده تو گر سپه است بکاری آید بی
برای العین دیده می‌شود آنها را که فرزند و برادر و سلطنت و هرگز با ایشان گمان جدائی نداشت برهنمونی سعادت
الکبری از وجه اشتهند و آنان که مانده اند یک یک جدا شده بدرگاه معلی می آیند و رفته رفته او را تنها خواهند
گذاشت در مقام غیر از تسلیم و رضاجوئی چیزی فایده ندارد **بیت** سر نیاز بپایه بنه و گردن طوع
که هر چه حاکم عادل کند همه دادست ؛ خان خانان که روز او ادبار او نزدیک رسیده بود جمله درشت تا یک
ادبار سر برد از این کلمات موعظت که دستور العمل سعادت تواند بود پند پذیر نشد چون او را که با عجز مزید
شورش او گشت لیکن واو دانسته که سعی خود در مهلکه بی ناموسی شتافت ناگاه از پرگنه سکان تر متوجه پنجاب
گردید چون در آنجا قلعه تبرهنده که کار شیر محمد دیوانه بود رسید عبدالرحیم پسر خود را با اهل و عیال و اموال
و اثقال در آن قلعه بر و شیر محمد که از مخلصان او بود گذاشته از آنجا بگذشت و شیر محمد حق النعمت معلی را
بهتر دانسته از و فرار نمود و تمام اسباب و اشیا را که در پرنه گذاشته بود متصرف شده و اهل و عیال او را بلاهور
آورد و درویش محمد اوزبک مظفر علی که بطلب او آمده بود مقید ساخته بدرگاه معلی فرستاد و خود نیز
به دولتخواهی منسوب الامری است و عیامن توفیقات صاحب حقیقی خود را فهمیده از ولی نعمت مجازی سرباز زد
و چون نزدیک ستاره رسید میرزا عبدالله مغول ستاره را مضبوط کرده آماده جنگ شد و بلشکر ستاره
آمده جنگ یافت آری شمع افروخته الهی را هر کس خواهد که فرو نشاند خرمن دولت کامرانی خود را آتش
در زند و چون هنگام ادبار بیرامخان بود در هر چه سود خود می اندیشید زیان می دید و چون غرض برده و
مصلحت این استصلاح کار خود دانسته اسباب آگاهی را ابواب غفلت شمرده بجانب پرگنه جالندر روان
شد **بیت** چون غرض آمد هنر پوشیده شد ؛ صد حجاب از دل بسوی دیده شد ؛ ذکر فرستادن خان اعظم
شمس الدین محمد خان با عساکر دولت بدفع بیرامخان و نهضت موکب همایون شاهنشاهی بهمان سمت
و اشتعال نایره محاربه میان لشکر اقبال و بیرامخان و فتح اولیای دولت قاهره و منهزم گشتن مخالف بهنگام

ملت

سعادت انتظام که دار الملک دهلی نشیمن معسکر دولت و جنود اقبال بود عزیمت بیرامخان از آنجا نیز
بجانب پنجاب معروض ایستادگان بساط جلال گشت عزایم پادشاهانه که توام آثار قضا و احکام قدرت
بر آن قرار گرفت که لشکری شایسته فرستاده سر راه بیرامخان را بگیرند تا در نواحی لاهور غبار فتنه نتواند
انگیخت جمعی از کوته اندیشان بر این بودند که حضرت خود به دولت و اقبال متوجه شده ادفع او شوند
و جمعی معتقد که لشکر اقبال تعیین بکرد حضرت شاهنشاهی مقتضای وقت قول هر دو را پسندیده فرموده قرار داد
که افواج قاهره پیشتر رود و بعد از آن آنحضرت نیز متوجه شوند و بعد از درازی سخن ما هم الکه سقف ها در نظر
داشته ادهم خان را نگاه داشت و شمس الدین اتکه و پسرش یوسف محمد خان کوکلتاش و مهدی قاسم خان نیشاپوری و
و علیقلی خان میر لطف و حسن خان خویش شهاب خان و جمعی کثیر را بجانب پنجاب مقرر فرمودند تا خان خانان را از
آمده نگذارند که به پنجاب در آید و شمس الدین محمد خان با این امرای عظام تکیه بر اقبال روزافزون حضرت شاهنشاهی
نموده بصوب پنجاب روان شد و بعد از روان ساختن امرای ممالک شاهی خود بنفس نفیس بجهت مزید احتیاط
سامان یورش پنجاب فرمودند چون از کمال دوربینی داعیه یورش آنحضرت بود که مکنون ضمیر الهام اندیش بود
و جهت همت علیا شد و بجهت انتظام مهمات ممالک خواجه عبدالمجید را که بشرف نوکری درگاه معلی سربلند بود
پایه اعتبار افزوده بخطاب آصف خانی سرافراز ساختند و حکومت دار الملک دهلی را ضمیمه منصب اعلای او
فرموده گوش هوش خواجه را بنصایح پادشاهانه که مشتمل بر صواب حال و صلاح ملک تواند بود گرانبار فرمودند
که مغرور جاه و جاه خود نشوی و پاس نعمت سرسبیکه را پیوسته داشته سربلندی خود را در فروتنی منحصر دانی و فرد
خدمت اغنیا و تربیت فقرا بسته خشم و دل و زبان را از مال مردم کوتاه داری خواجه پند پذیر شده بر این نصیحت
شده مثال سعادت خود را بسجده آستان معلی نورانی ساخت و دل از خدمت بربست و با این صلاح و نصیحت
سرگرم کار شد و چون یورش بغی بیرامخان در میان آمد بنا بر مصلحت و احتیاط حکم قضا امضا بقتل حسین قلی بیگ
صادر شده چند روزی او را با دهمحان بسپردند و از کمال مرحمت باطنی که کمال او مخصوص بود با دهمحان فرمودند که
اگر زندانی حسین قلی بیگ خواهد رسید باز خواست از تو خواهد بود و بتاریخ بیست و نهم امرداد ماه الهی موافق
هشتم ذی القعده خاطر مقدس را از مهمات ضروری جمع فرموده از دار الملک دهلی توجه ذوع این فتنه شد
و چون مقتضای همت حق پرست بمجرد توجهی کارهای شگرف که در اندیشه ها نگنجد نمشیت می یابد

خود بنفس نفیس متوجه نشوند بهتر است که حال چون خواهد بود بمصداق [illegible] آنکه در فسادهای جلال‌الدین محمد
اکبر رخصت یافته متوجه خدمت شده بوده بهیچ امر دیگر که لوازم واقعه‌طلبان کهنه عمل باشد نپرداخته‌اند و تا رکنه
و لکدار که از نوحی پرگنه جالنه که میان دریای ستلج و بیاه است پای همت در رکاب داشته عثمان [illegible]
بازگشته‌اند و در ظاهر کوتاه جور که از متعلقات و لکدار است سر راه بر افغان بستند بر افغان در آن قلعه
استمام داشت که خبر آمدن اکبرخان بعساکر اقبال شنیده از غروری که داشت آنکه خانزاد او در نظر بیاورده
رام بیکار شده و از روی پندار و نخوت مردم خود را دو فوج ساخته و اسپ دریا قلی خان محرم و برادران
و اسکندر اسماعیل قلی خان حسین خان یعقوب سلطان و سنبل و گروهی از معتبران از مقدمه ساخته فوجی دیگر
را السر کرده خود ترتیب داده قریب پنجاه فیل [illegible] در پیش خود داشت از اینجانب شمس‌الدین محمد خان [illegible]
روزافزون شاهنشاهی صفوف بر زد را الم مردان کارزار بسیار است و دلاوران جنگجو بر دلان
پرخاشجوی خود را دلداری داده روان شد قول با خلاص و اهتمام او رونق گرفت و برانغار [illegible]
نیشابوری استحکام یافت و جوانغار بشهامت مهدی قاسم خان انتظام پذیرفت و علیقلی خان اندرابی و [illegible]
صاحب حسن و بعضی از کارطلبان عقیده کیش هراول بوده صف آرای این معرکه [illegible] و فوج خاص
با برخی از دلاوران در التمش آماده نبرد گشت و یوسف محمد خان کوکلتاش فوجی از مبارزان میان قول
و التمش ایستاد و چون اکبرخان از مردم همراه خاطر جمع داشت سوگند و پیمان در میان آورده بیشتر از پیش [illegible]
نحوی دل جمع بهم رساند با بیرام خان اگرچه مردم بسیار همراه نبود اما از روی [illegible]
بیشتر برای لشکر بادشاهی بود که اکثری از بهادری [illegible] و روز [illegible] شناخته چون این دو
لشکر در موضع [illegible] در اواسط شهریور ماه الهی موافق اوایل ذی حجه بهم نزدیک رسیده [illegible]
دلیرانه از جانبین تقدیم پیوست اگرچه در اول کارزار فوجی پیش [illegible] چنان روی [illegible] آوردند که
اکثر فوجهای لشکر اقبال از قرار پیش گرفت اکبرخان جان سپاری کرده با بسیاری از فوج خود [illegible]
با معدودی در میان نبرد ایستاده از نفاق و [illegible] مردم [illegible] گشته نفاق نموده‌اند و بیرام خان با فوج خود
بخیال نصرت [illegible] می‌آمد فوج اکبرخان که در پناه [illegible] ایستاده بودند پیدا میشود و بیرام خان مدد
پیش می‌آید اول فیلان را که سرکرده آن فیل تخت روان بوده‌اند و خود از عقب آن روان میشود تا کار [illegible] اقبال
بادشاهی تائید آسمانی نقاب حجاب از چهره مراد گشود میان [illegible] فوج [illegible] پایه بود فیلان [illegible] در آن [illegible]

مردم حیرت افزای بوده استمداد همت از باطن اکبر [illegible] شاهنشاهی نموده در [illegible] گرم کرد مردم بیرام خان اکبر
صح

[illegible]

و بجوده در مجادله شد و مبارزان لشکر نصرت قرین تیر زدن فیلبانان متوجه میشوند و بمحض [illegible] تیری بر فیلبان
سرکرده فیلان میرسد و او از گردن فیل آویزان میشود و چون بیرام خان می‌بیند که حال فیلان که اعتماد
او بوده‌اند چنین شد اراده میکند که از عقب فیلان برآمده [illegible] را دست راست داده از جانب جنگلی
شتابد و شتابزده اکبرخان از دوربینی و به تدبیر بیرام خان دانسته در مقام آن شد که پیشتر از ظهور عزیمت او خود
شتابزد و یوسف محمد خان گفت که اکثر مردم [illegible] روزگار خود تجربه رفته‌اند [illegible] ضرور است
اکبرخان جواب داد که اگرچه مردم کم‌اند اما اقبال روزافزون شاهنشاهی [illegible]
امروز روز جانفشانی است با جانستانی یوسف محمد خان را با جمعی از بهادران [illegible]
دیگر دلاوران بصحبت آماده نبرد شده در زمانی که بیرام خان [illegible] شده بود که آن [illegible]
ناموس طلبان نبرد دوش بدوش تیغ انتقام از نیام همت آخته بر فوج بیرام خان تاختند مردمی که همراه بیرام خان بودند
این انحراف را [illegible] همه بر هم خوردند بیرام خان ناچار برگشته خجلت زده ادبار شد و [illegible]
با وجود عدم اتفاق و کارشکنی مردم و دل‌های [illegible] چنین نصرتی که طراز فتوحات تواند شد روی داد
و هر کدام از [illegible] تیره بخت چه آنکه [illegible] شتافته بودند و چه جمعی که همراه [illegible]
دل بر بیکار بسته بجانبی پراگنده شده و عساکر نصرت به مقام تعاقب لشکر ادبار نموده بسیاری را طعمه
تیغ خون آشام ساخت و گروهی را زخمی و نیم کشته بخاک و خون یکسان کرده [illegible] مجاهدان اقبال
تعاقب این گروه مخذول نموده اسمعیل قلی خان را زنده گرفته آوردند و مقارن آن خبر رسید که [illegible]
زخمی در [illegible] است و او را نیز [illegible] گرفتار ساختند و حسین خان زخمی گرفتار
شد و یعقوب [illegible] و احمد بیگ و [illegible] از اعیان مخالف گرفتار [illegible] شدند [illegible]
مدت اولیای دولت قاهره [illegible] و اکبرخان فرط دوراندیشی بکار برده از پس رفتگان نشتافت
و بالجمله [illegible] چنین فتحی که عنوان فتوحات تواند بود از کمون اقبال بظهور رسید [illegible] شاهنشاهی [illegible]
درست و رائی راسخ و خاطر خورسند توسل بدرگاه ایزدی بوده [illegible]
[illegible] در نوحی سهرند [illegible] اقبال بشارت ظفر و فیروزی و نوید دولت [illegible]
[illegible] رسانیدند و جهان بر هم خورده [illegible] آرام یافت لوازم شکر و سپاس [illegible]
نشاط و شادمانی بتقدیم رسید مهام سلطنت انتظام تازه یافت [illegible] فراخی مشرب پدید آمد

ساده دلان هیچ مدار از رشته ایشان از دست افتاد و دولت از دست منوران خلاص شد بادشاه دوست
ارسنم شرکتهای ناحق شناسان نجات یافت زمین و زمان نضارت نو گرفت کور باطنان سرجنبه در مغاک
خاکساری فرو رفته خاک ادبار بر فرق ایشان ریخته آمد جهان پیر جوان شد الطاف ایزدی و مهر شهنشاهی
گشت بمکین پرده که از جمال جهان آرای خود خدیو زمان دور انداخت دیده‌ی دل کوته‌بینان
حال بزرگان جهان و پایه بزرگی که مرتبه رسید ازین بیش بدارد که اگر برده چند لطیفتر ازین از چهره مقصود
بر دارد و جلوه چند خاص نماید چه کارها که نشود و چه اسرارها که بظهور نیاید اما همانا که رخصت اظهار نمیدهد
بانظار که در نظر دوربین او درنگی آید عمرها مهربانست و اقبال بجاها و که حبابها را چنین خدیو بس کم ترید [?] افتاده ام
محرر این دیباچه اقبال ابوالفضل نقشه مصدور برآورده معروض میدارد که اگر تعلقی شود می دانستم بی‌دوری
نداشتمی و چند چندی از دریافت ادراک خود کمی لیکن چون در ریسمان مخلوطم از سلکه کور باطنان می‌توانم
این حرف را ادراکستم خوشامد دهند بیشتر ازین حرف سرائی نمیکنم و این اندیشه در فطرتخانه من نخست چه
انگار ریسمان آلوده راغی میبینه از طبیعت میگویم نه از فطرت **بیت** کی کند از دل آگه رشک رویی سیب [?] تا بکرم
اتجه فرض گفتنست چون عرصه سپهر نخیم سرادقات اقبال شد منعم خان که موجب شور دولت از کابل
متوجه آستانبوسی بود با دیگر امرا مثل مقیم خان خویش تردی بیگ خان و قاسم خان میر بر و خواجه محمد حسین
برادر او و خواجه عبد المنعم مشهور بخواجه بادشاه وزیر و مولانا عبد الباقی صدر و ملا خرد و زرگر و پاینده محمد
و شکون و فریدون طغائی و میرزا محمد حکیم و ابوالفتح پسر فضیل بیگ و میر محمد منشی بوری با جمعیت از اولیاء
و سپاهی بسیار بتاریخ بیست و هفتم شهریور ماه الهی موافق دو شنبه نهم ذی الحجه بشرف ساطلبوس سرافراز شد
و مشمول ترحمات شاهنشاهی گردیده او را منصب عالی وکالت و شرف خطاب خانخانانی خلعت افتخار در بر کرد
و باقی امرا و سروران هر یک فراخور مرتبه و مقدار خود بمراحم بیدریغ سر بلند گشتند و در همین منزل
شمس الدین محمد خان اتکه و سایر مخلصان شکوه خدمت که بفتح و ظفر مراجعت نموده بودند بزمین بوسی اخلاص
سرافراز گشته بنقد اشاهنشاهی شرف اعتبار یافتند و جامه و اقوجامه فتاحی سر انجام یا کم خان
مرحمت فرمودند و بخطاب اعظم خان شرف اعتبار بخشیدند و بسعادتی چند که از سر گشتگی بخت در داره نیز
نجات دستگیر قهرمان اقبال شده بودند چون ولی بیگ [?] اسمعیل قلی و حسن خان و احمد بیگ کابلی
و دیگر از نکم دریای وحل در کردن با غنایم فراوان [?] آمده بملی که برای [?] مشهد مقدس ملحق گردد

ترتیب داده

ترتیب داده توفیق بر فرستادن نیافته بود و از انجمله بود و در آن علم سعادت از نواقع اقبال شاهنشاهی
شمردند و محمد قاسمخان نیشابوری و ابو القاسم برادر مولانا عبد القادر آخوند و جمعی دیگر را که بشتر از حیز
طغیان سر انجام رخصت ملتان کرده بودند و ملتان از محمد قلیخان برلاس تغییر یافته بجاگیر این مردم
مقرر شده بود درین ایام که شمس الدین محمد خان اتکه متوجه استلام عتبه علیه شد بموجب قرارداد او حاجت را
بملتان روانه ساخت و از گرفتاران روز هیجا ملا پیک که از مهمای کاری داشت در زندان قرار گرفت
سزاوار الحجب عبرت خلایق بجانب ممالک شرقیه فرستاده شد و دیگران همچنان در بند بودند تا بهنگامی که
بوسایل مقربان بساط عزت نجات یافته دیگر باره بتقدیم مآثر عبودیت و خلاص بر جانب ترقی الخصیه محمود نمودم
چنانچه خصوصیات احوال هر یکی بجای خود گزارش خواهد یافت سبحان الله هر که بد خواه تر بود بیشتر کز تر
همانا دست قدرت جبهه جبهه و بسیار است رسانید علی الخصوص ملا پیک سرمایه فتنه و فساد بود و چنین بزرگی
باعث افزونی عقیده راست بینان که [?] کردار شد سهاد در خاطر را از بخت برگشتگی آنچه سرمایه هدایت و
سعادت شد موجب مزید غوایت و گمراهی او شد و چون سر هم غوری ملا پیک را بنواحی پرگنه اماده که
جاگیر او بود رسانند فساد در دل او و بیدولتی بر زد آن کافر نعمت بظاهر آمده آن نواحی را النهادت رسانید
و از آن بیدولت چنین حرکتی نامناسب بظهور آمد روزی چند همراهان مهر کزین او را به یوانگی ز جون منم
حاشا حاشا دیوانگی اصلی او بود که مصدر آن عمل شنیع گشت پس همانا او را از دیوانگی به هشیاری آورده
چاره کار او ساختند و اولیای دولت که بطلب این مداهنه و مساهله نمودند همچنین معامله حق شناسانه را تو نمید
اگر چه بعضی از تیره خاطران امثال این امور را از ستم دولتخواهی می انگاشتند اما در دیده تحقیق اهل خرد اجمال
از نادولتخواهی عظیمست چنانچه باندک تاملی معامله فهمانه مخلصانه سر این کار بظهور میپیوندد **ورود موکب
شاهنشاهی بلاهور و دیگر سوانح اقبال** چون مهم عظیم روی داد و استیصال سر انجام معین شد
و اتکه خان بشرف بساط بوس سعادت یافت رای جهان آرا اقتضا فرمود که لشکر را گذاشته برسم شکار
شکار متوجه لاهور شوند که هم شکار دلخواه صورت می‌یابد و هم شهر لاهور که دار المقیم گرامی آخرت
رونق و بهای بیند بنابرین با اندک جمعی از ابناء عساکر فیروزی مآثر را لشکر گردی منعم خان را گذاشته
نهضت عالی فرمودند و بتاریخ چهارم مهر ماه الهی موافق شنبه بیست و ششم ذی الحجه نهصد و شصت و
در دار الملک لاهور نزول جلال اتفاق افتاد و اتکه خان بشرایط ضیافت و جلاج جشن پرداخته بزم آرایی

سلطنت گشت و حضرت شاهنشاهی بمقتضای عواطف خسروانی پایه قدر و اعتبار او را افزوده بمزید تقرب
و عنایت سرافراز گردانیدند و خلاصه پنجاب با دو برادران مرحمت شد و درین ایام که عزیمت لاهور مخیم
اقبال بود خان اعظم را عارضه اردوی داد و عاطفت شاهنشاهی او را در لاهور گذاشت و گیتی خدیو بقابه
اقبال متوجه لشکری که بسرکردگی منعم خان گذاشته بودند شد **نهضت موکب مقدس شاهنشاهی**
بصوب سوالک و انجام کار بیرامخان چون بتحقیق پیوست که بیرامخان بحصن راجه گنیش در
تلواره که درمیان کوه سوالک جای مستحکمست پناه جسته و دران جبال متحصنست عنان
خدیو صورت و معنی جهد هم مهرماه الهی موافق سه شنبه دهم محرم سال نهصد و شصت و هشت بطالع
تقایید توفیق ایزدی متوجه آنصوب شدند که بمداخله مکر و تزویر ارباب غرض مهم بانجام رسد
و جهان بنیاد دولت ابد پیوند آسوده گردد بنیه اردوی معلی در ماچواره استقرار موکب جلال مهر دو گم
گیتی خدیو با عزمی حق اساس کوچ بر کوچ سایه عاطفت بر آگنده و انداخت منعم خان و سایر بزرگان
لشکر اقبال مراسم اقبال بجای آورده بدولت کورنش سربلند گشتند و ازانجا بتقایید توفیق
ایزدی متوجه انجام مقصود شدند و در اثنای راه میر منشی و خواجه سلطانعلی که در قضیه تردی بیگ خان
فرار نموده سفر حجاز اختیار کرده بودند بشرف آستانبوسی سعادتیاب گشتند و چون حوالی گوالک مقر
رایات فیروزی گردید فوجی از دلاوران عساکر نصرت قرین چون اقبال پیش دستی نموده بی باکی
تنگنای کوهستان درآمده داد دستبرد دادند و بسیاری از جنود و مردم و سرداران بیرامخان
از رایان و راجهای کوی علم مدافعه افراختند میان این مردم و عساکر ظفر اعتصام هنگامه نبرد گرم
شد و از جانبین حملهای عظیم بظهور رسید سلطان حسین خان جلایر از لشکر منصور بشهادت رفت و
بتائید الهی شکست بر اعدا افتاده بقدم ادبار راه فرار پیش گرفتند و بسیاری از سپاه بیرامخان
کوه نشین علف تیغ عساکر اقبال گشتند و چون طنطنه ورود رایات ظفر آیات بنواحی کوهستان
بیرامخان رسید عاقبت اندیشی نموده سر انصاف در گریبان خجالت فرو برده جمال خان
نام غلام معتمد خود را بالتماس عفو تقصیرات و صفح جرایم خود فرستاده بزبان عذر خواهی درآمد که
از وقوع بعضی امور که بطریق اضطرار نه بر سبیل اختیار بوقوع آمده عرق انفعال بر جبین بی ادبی ندامت
برزمین دارم اگر بدامان اقبال طراز عفو پاک فرامانید دامن افتاده عجز را از خاک بردارند تارک نیاز

منت

منت و خاک آن آستان جاه جلال بارگاه شاهنشاهی رسیده عریضه او را که در نهد و زبانی بر
خلاصه مقصد را معروض داشت حضرت شاهنشاهی بمقتضای رأفت عام و عطوفت خاص از که چنین
موهبتی عظیم بعذر نامسموع او را معاف فرمودند و ازانجا که فطرت عالی از عفو آنچه ادعی باید کند و
هیچ نقش شکوه خاطر بر تمامی جرایم او رقم عفو کشیده شد و برای تسلی خاطر او مولانا عبد الله سلطان
پوری را با چندی از مقربان بساط اقبال مصحوب جمال خان فرستادند که خاطر او را از نوید
عفو و مژده التفات مطمئن ساخته بتقبیل آستانبوسی آورند فرستادها شرایط موعظت بجای آورده
تسکین خاطر بیرامخان نمودند گفت مرا از کرده خود خجل و شرمنده و منسوب هرگونه سرکشی ساخته اند مرا
مرا از مکارم اخلاق و جلایل الطاف خدیو زمان خاطر جمعست اما از بزرگان جغتای و برادران
دولت قاهره هراسانم اگر منعم خان آمده تسلی بنماید و پیمان درست و عهد مؤکد درمیان آورد
بوسیله او میتوانم از عصیان و بغی برآمده بسجده آستان اقبال قائم در جهت حال کرده بقیه عمر
در الکه شریفه گذرانم و بدست آویز تضرع و تخشع و تدارک و تلافی جرایم و آثام خود بکوشم چون
بر جهان در حیرت بود این ملتمس او بعز قبول موصول شد رایات اقبال در حدود قصبه حاجی پور که
نزدیک دامنه کوه مذکور درمیان آب ستلج و بیاه است نزول اجلال داشت که منعم خان خواجه جهان
و اشرف خان و حاجی محمد خان سیستانی را فرستادند که خاطر بیرامخان را از امور عهد و عنایت و مواثیق التفات
مطمئن ساخته بملازمت عالی آورند فرستادها با چندی دران تنگنای جهت که پناه برده بود نیز
رفتند هجوم زمینداران شده بود بجمعی که درمیان زمینداران هندوستان متوارد شده بودند
را قرار داده استاده بودند فرستادها مصافحه را طی کرده در قلعه که بیرامخان بود در رفتند چون
نظر بیرامخان بر منعم خان افتاد دلش بحال آمده و دانست که آنچه از زبان حضرت شاهنشاهی بر رسالت نمیدند
بیان واقع بوده است از روی امیدواری پیشتر آمده دریافت و از فرط خجالت رقت نمود
منعم خان بمواثیق و ایمان استمالت نموده بیرامخان را متوجه عتبه اقبال ساخت با پای زنور و فطا
محرم وست در در میان بیرامخان آویخته بفریاد گریه و زاری کردند که غدرست زنهار زنهار بسازش مبر
منعم خان و سایر فرستادها هرچند دلاسا نمودند سودمند نشان نیامد دیها که این مردانه از
خود بود و لهذا چون منعم خان گفت که شما است در همین جا بوده منتظر خبر باشید و بعد ازانکه خاطر تمام

جمع کرده متوجه ملازمت خواهید بود این هر سه نامه بیرامخان را که نوشته و از همراهی تخلف نموده‌اند
و بیرامخان متوجه عتبهٔ اقبال شدن لشکر پادشاهی که در حدود آن کوه مستعد بوده انتظار میبردند
و افواه طلبان حرفها میگفتند که این آغره پیدا شده غبار لشکر پادشاهی برآمده خوشحالیها نمودند
فتنه‌اندوزان را روز ادبار آمده روسیاه گشتند و از آنجا روی بدرگاه معلی آورده در آن ایام الهی
مراتب محرم سنه ستین و تسعمائه رو باز در گردن انداخته بسجدهٔ ندامت و خجالت بجای آورده سر
خاکساری در پای فلک سمای حضرت شاهنشاهی نهاده چه از سر درد و چه از شرم گناه چند روز گریه
عفو سبحانهای بکریت حضرت شاهنشاهی عذر او پذیرفته بدست اقدس سر بیرامخان را از زمین
عجز برداشته در آغوش مکرمت گرفته و قوطه از گردن او برداشته اشک ندامت و گرد خجالت
از جبههٔ او پاک ساختند و بزبان عذرپذیر پرسش احوال فرموده بجا بود که در ایام دولت
جای بیرامخان بردست راست معین بود بهمان قانون در نشستن بجانب راست اشاره فرمودند
و منعمخان را در پهلوی بیرامخان حکم فرمودند دیگر امرا و ارکان سلطنت و اعیان مملکت باندازهٔ
قدر و منزلت مقام گرفتند و بزبان مرحمت و مکرمت چندان انبساط و التفات فرمودند که گرد خجالت
و غبار خجالت از صفحهٔ مبارک او بکلی زایل گشت اما همان سخن است ع که گر کشته بخشند شرمساری
هست ؛ آنگاه از بارگاه مقدس برخاسته خلعت فاخره که در بر کرامت پرورد داشتند
بیرامخان التفات فرمودند و از روی خشنودی باطن اقدس او را رخصت سفر حجاز دادند
و بمقتضای پاس قواعد حزم و دوراندیشی که اساس هر کار رضا صواب دارالملک برابست ترسون
محمدخان و حاجی محمدخان سیستانی را همراه دادند که تا انتهای ممالک محروسه بدرقه شده
از ممالک مخوفه بسلامت بگذرانند ترسون محمدخان و حاجی محمد سیستانی از حدود ناگور رجوع نمودند
در یکی از روزها بیرامخان زبان طعن گشوده بحاجی محمد سیستانی گفته باشد که هر از مخالفت و بیوفائی
هیچکس گفت نکرد الا که از تو که این همه حقوق قدیم را فراموش کردی حاجی محمد در جواب گفت
که شما با وجود آنهمه دعوی اخلاص فردی ترتیب حضرت جنت آشیانی و آنهمه مراحم و اشفاق حضرت
شاهنشاهی بغی نموده تیغ کشیدید و روی بجادهٔ لاد آنچه روی داد من اگر ترک صحبت نکرده باشم
چه دور باشد و چه کرده باشم بیرامخان شرمنده شده هیچ نگفت و از ثقات شنیدم که بیرامخان

پیوسته

پیوسته درین راه از این سخن نفس الامری اظهار دردمندی کردی شه الحمد که جوهر نیک نهادی و
عاطفت ذات حضرت شاهنشاهی ظاهر شان جمهور عالمیان گشت و این ساده مرد مغرور شجاعت
و کامرانی از خواب غفلت بیدار گشته از گرد بغی برآمد هم کار ارباب اخلاص اعتلا یافت هم بازار
فتنه‌اندوزان کساد گرفت هم زمانه را رونق پدید آمده و هم زمانیان را مسرت روی داد و چون عرضه
از خان اعظم اتکه خان بنظر درآمد چون خبر از بعض سوانح میداد بجنس آنرا درین اقبالنامه درآورد
تا سرمهٔ دیدهٔ عبرت اهل هوش شود عرضه داشت کمترین بندگان دولتخواه شمس الدین محمد
اتکه بعد از دعا و بندگی بذروهٔ عرض میرساند که چون این دولتخواه در دهلی بشرف آستانبوسی
رسیده و بندگان عنایت التفات بیدریغ پادشاهی درباره این دولتخواه مبذول داشته
علم و نقاره و طومان و توغ بیرامخان سرافرازی داده حکومت و حراست سرکار پنجاب را
عنایت فرمودند واجب نمود که این دولتخواه نیز فراخور آن عنایت سرافرازی خدمت
بتقدیم رساند هیچ یک از دولتخواهان را در رعایت بنده بخشی نباشد و خبر رسید که حرام خواران
و فتنه‌جویان بخط و خبر بیرامخان را در نواحی فیروزپور آورده حکم شد که ارکان دولت جمع شوند
در آنچه صلاح دولت باشد مصلحت را قرار داده بعرض رسانند در آن مجلس کتابت بیرامخان که
در روش محمدخان فرستاده بودند رسید در کتابت مذکور بود که من غلام و بندهٔ انجم
اما میخواهم که انتقام خود را از وکلای آنحضرت بکشم هر کدام از دولتخواهان از آن مجلس آنچه بخاطر رسید جواب ادائی
میگفتند چون در آن دو روز اسباب حشمت خان مذکور باین دولتخواه عنایت شده بود بخود قرار دادم که بعد
خدمتی لایق کرده در مجلس حضور ارکان دولت که خرد و کلان حاضر بودند درازنفسی کرده داد طلبید که
مهم بیرامخان بدون عنایت الهی و توجه باطن پادشاهی بغیر رسید که هر جا در خورد یا رو برو شود از
پای کم آرد از کثرت فوج لشکر باشد ارکان دولت فرمودند که مهم بیرامخان و دفع او مهم کلانیست مادام
که بندگان حضرت خود متوجه نشوند صورت گرفتن آن محال است چون ارکان دولت چنین صلاح دیدند
بنده زیاده بران درازنفسی نکرده بجا دیدم عرض نمود که محمد قاسمخان و مهدی قاسمخان رخصت یافته بجانب
ملتان و لاهور متوجه شده‌اند که میتوانند بود که بنده هم در ملازمت ایشان بطرفی قرار داشته رو به هر طرفی که
ظهور یابد روز بروز عرضه داشت نماید واجب العرض بنده دولتخواه در جواب یافت حکم شد که باتفاق امرای

عظام متوجه بیرامخان شود و نیز حکم شد که هزار کس کومک و سینه از ملازمت حضرت نافه چهار پنج روز در
نواحی رهتک و پرگنه مهم توقف نمود از کومک اثری ظاهر نشد چون کیفیت رمحادم عرضه داشت نمود از
جمله هزار کس کومک پانزده کس فرستادند چون اکثری از کهنه سواران در میان بودند از انجا که خیالات
سپاه هیکلت هر یک را اندیشه نیز بخاطر رسید چون آب ولایت و موسم باران نیز در میان بود چند روز
در رهتک توقف شد و مردم و والده را واسطه ساخته همه هزار حکایت بعرض رسانند که اکثر هر روز دو از ده
کوچ کرده از رتس پیش نمی‌رود از دست او کاری نمی‌آید جاگیر و علوفه او را تغیر باید داد و والده سخن مردم را نموده
ملاحظه خاطر وحق خدمت مسالمه منظور نداشته هر چه میگفتند بعرض رسانیده خیانچه مهر سوا فرمخت
فرزند عزیز محمد کتابه سخن مردم را تاب نیاورده باین دولتخواه نوشت که رای داده سخنان مردم را یاد
کرد هر چه نصیب بوده باشد همان خواهد شد بهر حال بتعجیل متوجه مهم بیرامخان شو الحال مهم بیرامخان
بدولت آنحضرت ساخته جمعی از ملازمان و سلطان را که همراه او بود تعیین ساخته و اقربای او را انجام و دستگیر کرده
بدرگاه آورد عنایت باشد اگر مهمات بر کس مشتبه معلوم بود که کار بیجا انجامید جمعیت این مهم بیرامخان
خود نیز بعرض رسانیده باشد و بعد از فتح بیرامخان هر یک از دولتخواهان که در آن معارک بوده‌اند و خدمت
هر یک معلوم آنحضرت شده چنان بعنایات الطاف شاهی سرافرازی یافتند دولتخواهان که در جنگ بودند
و کس را رسیده نشد که حال محمد سلطان مسعودی را که دو روز در قلعه جالندهر بود به معارکش فوج حقانی
خلاف کشته و نخوانده چند از تردد خود سرافرازی یافته عزیز بعنایت و علوفه سرافراز شدند چون بعد از همه
نوبت باین دولتخواه فرزند یوسف محمد که در حین معرکه کلای شمشیر زده و رسیده مهربانی که کرده اند آن بود
که روز اول جنگ کرده که نام الکه را در فرمان نبوسنده عالمیانا این دولتخواه از سلیه چشم داشت
مادری دارد عنایت نمیکنند خدا روا دارد که این دولتخواه بر دولتخواهی آنحضرت جان بر کف دست نهاده
فرزند دوازده ساله خود را همراه داشته در برابر بیرامخان و ده بیست از اقربای او و ملازمان و سلطان
او در آمده شمشیر زنند و هیچ یک از امرای عظام از پرگنه خود بکومک نیایند و مردم که همراه بودند از آن جمع
جوکان سنه که کار هر یک را بیرامخان عرض کرده باشد بحسب سلوک این بر غلام گفته و جماعه قورچیان
بیرامخان که بخاطر بوی ملازمت حضرت که داشته بود ذخیره دولت آنحضرت خطاب یافته دو کرور و سه لک علوفه
نیابند و یوسف محمد خان در برابر بیرامخان و بیست خان و سلطان او در آمده شمشیر زنند و آنحضرت خطاب خانی

عنان کرده مخادیم علوفه او را لک کرور بر دانه بر آورده و او را هم تن بحود نبود و بنده را که بخطاب خانی اعظمی
سرافراز ساختند یک کرور حلیه و عنایت کردند مخادیم را از انجمله چهل لک فیروز پور داده عالمپناها
همه مردم این دولتخواه با برادران و فرزندان بامید داری خدمت نشستند و اهل بدولت آنحضرت با دیگر ممالک خطاب
خانی و سلطانی سرافراز شده اند چون علم و نقاره و طومان و توغ بیرامخان را باین بنده عنایت فرموده شد
و بعد از فتح بیرامخان جامه وافر و خلعت فناجی و اسباب حشمت را عنایت فرموده مرتبه بر بنده داده اند اما دیگر این
که صف اول را بیحلی به بنده داده شد **نهضت موکب اقبال شاهنشاهی از حدود پنجاب به دارالخلافه**
اگره و نقل اقبال مهلی انداختن و از انجا براه دریا بسنگر خلاف نزول فرمودن چون حضرت
شاهنشاهی بنیروی بخت بلند از فروغ رای ممالک آرای یک پرده از روی کار خود برداشته نظام
مهمات ملکی و مالی بخشش دست والای خود ساخته کوته اندیشان تیره خاطر را دکان بر هم زده اند سر
شرمنده و سر افکنده بگوشه رفتند و بتائیدات آسمانی خاطر مقدس از این مهم فارغ شد بدولت و اقبال
عنان موکب عالی بدارالخلافه اگره معطوف گردانیدند که در مراسم معدلت توجه افزوده عالم افسرده را
تازه بخشیده آیین و قوانین چند قرار داده شود که دستور العمل فرمان حال و آینده توانند شد چون با
اقبال بسهرند نزول اجلال فرموده حکم اشرف نفاذ پیوست که اردوی معلی از راه راست بسمت دهلی
ساز شد و موکب عالی بنوری شکار متوجه حصار فیروزه شد و چون حصار فیروزه مستقر رایات فیروزی
گشت جانگروان عرصه شکار بعرض اقدس رسانیدند که در آن نواحی جشنهای بوزنه گان آن نزاد از
هندی چیته مسکونند و طریق صید کردن آن جانور در زنده به بعضی از فنون شکار است منابر آن فرحت این
که نگارین سرای لعبتان صوری و معنوی است متوجه تماشاگری این طرز نشاط شدند و حکم گیتی مطاع ارز
باطن تر رحب این کار شرف اصدار یافت فرمان بران خدمت در اندک فرصتی آلات و ادوات آن
سرانجام داده گوی چند که آن را بزبان هندی ازدی گویند بطرز خاص کنند و چند قلاده چیته انجا شکار
کرده موکب اقبال بجانب دهلی منصور ساختند اگر چه در سرکار اعلی پیش از این چیته بسیار جمع بود
اما اکثر چیته را حضور او پیش صید فرموده در این مرتبه روز پانزدهم شهر آذر ماه الهی موافق شنبه چهارم
ربیع الاول سنه نهصد و شصت و هشت هلالی دار الملک دهلی مستقر رایات دولت گشت و اردوی بزرگ مستقر
بان ساحت دلکش نزول سعادت فرموده سرمایه آسایش جهانیان شده بود و از سوانحی که در عنوان ظهور

فرستادن جمعیت بسرکردگی ابوالفتح برادرزاده منعم خان بصوب کابل شرح این مراسم اجمال آنکه
دران هنگام بمقتضای فرمان شاهنشاهی منعم خان متوجه پایه سریر اعلی شد کابل را بغنی خان پسر خود سپرده
او را بجای خود نصب کرد و در تقویت و تمشیت مهمات او حیدر محمد اخته بیگی را بجا گذاشت که مساعد و
معاون او بوده مهمات آنجا را سرانجام دهد و از کوته حوصلگی طرفین و طفل مزاجی جانبین ناسازگاری بهم
آمده در هنگامی که موکب معلی به نزول اجلال فرموده عرضه داشت غنی خان بدرگاه گیتی پناه آمده شکایت
حیدر محمد اخته بیگی بظهور پیوست بنابران باستصواب منعم خان حیدر محمد اخته بیگی را منشور طلب صادر شد بجهت
کومک غنی خان و اعانت او شکون پسر قراجه و درویش محمد و خواجه دوست و خواجگی پسر حسین برادر
محمد قاسم خان و جمعی کثیر را بسرکردگی ابوالفتح برادرزاده منعم خان بکابل روان ساخته فرستادند و ارقمه
روزی چند در معاونت و موافقت کامیاب امن و امان شدند القصه حضرت شاهنشاهی چند روزی در خطه دلگشای
دهلی افاضه عدل فرموده روز آذر نهم دیماه آلهی موافق روز جمعه دوم ربیع الثانی تصمیم عزیمت دارالخلافه آگره
نمودند و از راه دریای جون بر کشتی سوار دولت شده توجه فرمودند و اعیان سلطنت و ارکان دولت
معتمد از گنجایش کشتیها در ورقها سامان داده متوجه گشته و اردوی بزرگ از راه خشکی متوجه آن گشت
و روز فروردین نوزدهم دیماه آلهی موافق دوشنبه دوازدهم ربیع الثانی دارالخلافه آگره مستقر رایات ارباب
اخلاص بشارت یافت و بر جهت یافتگان روزگار را هم سالی تازه پدید آمد روز بازار عدالت گرم شد
و آستان [illegible] در کنار گرفت مستعدان را رونق خورسند شد و نهال دولت در بالیدن آمد غنچه آمال شگفتن
آغاز کرد و رای عالم آرای شاهنشاهی در ترتیب ملک صوری و معنوی در نقاب [illegible] توجه فرمود و درون
قلعه که بهترین منازل آن شهر است اقامت فرمود و بنیاد طرح منازل دلکش صورت بست عمارات عالی اساس یافت
و خانه‌های امرا خان منعم خان خانخانان عمارت شد و هر یک از مقربان بارگاه سلطنت و منظوران نظر عنایت
و سایر ملازمان درگاه بزرگ بر کنار آب جون دو طرف عمارات دلگشا اساس نهادند زینت آرای شهر گشتند
و در خلال این حال منعم خان خانخانان جشنی پادشاهانه ترتیب داده التماس قدوم برکات ورود بمنزل خود نمود
ملتمس منعم خان درجه قبول یافته دماغ او از پرتو قدوم حضرت شاهنشاهی پایه آسمانی یافت خانخانان
در مقام خدمت نقد جان بر کف ایستاده شرایف نفایس پیشکش از روی اخلاص منظر اقدس در آورده
مجلس آرای شد و از سوانح عبرت افزای که درین ایام بظهور یافت سعادت منشان [illegible]

کشته

کشته گشتن میرزا ابراهیم پسر میرزا سلیمان والتجا آوردن او بدرگاه جهان پناه است از انجا که نسبت
حق پاس شاهنشاهی منطاق ذروه اقبال پیوسته هر که دم منازعت و مخالفت زند با آنکه صورت ادبار
گذرانیده بظاهر در فکر آن نشوند کارفرمایان ابداع سزای او را در کنار او نهاده او را محتاج این درگاه
که گنجینه سر نشو و پرورش بر داشتن و علم تکبر افراختن آنست که او در سزای لائق داده در مذلت آباد احتیاج آورند
تا از خواب غفلت بیدار شده لکابوی خدمت نماید و مصداق این مقال حال میرزا سلیمان است چون در مبادی
سلطنت آنحضرت حرکتی نالایم بظهور آورد که شمه گزارش یافت جهان آرا فزای آنرا در کنار نهاده تنبیه
سنگینی عظیم پیش آورده و آرزومند این درگاه ساخت و عرضه داشتی مصحوب یکی از معتمدان خود که [illegible]
امتیاز داشت فرستاد درین ایام [illegible] دارالخلافه رسیده منظور گزارش بود بعد از نزول اجلال در [illegible]
منعم خان بالتماس او بار یافته بشرف زمین بوس سربلند شده عرضه داشت میرزا سلیمان با پیشکشهای لایق
منظر اقدس آورد و خلاصه مضمون عرضه داشت شرح حکایات و نهایت تضرعات و سرگذشت کشته شدن میرزا ابراهیم
والتماس امداد و اعانت در انتقام اعادی بود کیفیت این ماجرا بسبیل اجمال آنست که میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم
در عنوان این دولت ابد قرین بیراهه رفته تخم ادبار خود کاشتند اگرچه [illegible] در محاربات [illegible]
حلقه روی داد که باعث مزید غرور ایشان شد از انجمله بدست افتادن پسر عباس سلطان که پیوسته [illegible]
پیر محمد خان حاکم آنجا که ابن عم او بود آمده تاخت نمودی تا آنکه جنس ازین سانحه که شرح داده آمد لشکر بر حصار [illegible]
قلعه سرو نام را متصرف شده و پیر محمد خان در ارک متحصن شده روزگار بحیل مکینه رانیده و انتظار کومک از
اطراف و جوانب طلب داشته بود میرزا و میرزا ابراهیم آمدن کومک را قریب دانسته از حصار [illegible]
آمدند و در سال نهم آلهی موافق نهصد و هفتاد و دو قمری میرزا این لشکری از نوکر و ایماق و اوزبک فراهم آورده
متوجه بلخ شدند کارآگاهان دوربین با این لشکر را منع نمودند که رفتن بر سر بلخ از حساب بیرون است [illegible]
پیر محمد خان زیاده و سرداران جیش از سرداران با سیاره ازان کارشناس لشکر اندک را با لشکر بسیار در جنگ [illegible]
تجویز کرده اند که سردار در لشکر کم بسیار باشد و سرکار [illegible] از دو کس بیش [illegible] میرزا سلیمان
و دیگری میرزا ابراهیم و در لشکر خصم پیر محمد خان و جمعی از سلاطین نژادان و دیگر [illegible] نسبت که
پرورش این لشکر شود هر چند [illegible] این سخن متوجه گفتند چون [illegible] بنیاد او بود نه بگوش هوش
در نرفت [illegible] مزید [illegible] گشته در [illegible] اهتمام بیشتر کردند [illegible] آنست که [illegible] گشتند

که سزای اعمال ناشایسته ایشانکه نسبت بحضرت شاهنشاهی بظهور آورده‌اند بدهند تا آنکه بدین فعل کشته بدست
خود خود را در کوه هلاکت انداخته‌اند و چون خبر عزیمت میرزایان به پیر محمد خان رسید در ساعت کس بطلب
کومک خود روان کرده جمعی امینی معامله‌دان پیش میرزایان فرستاده در مصالحت زده مقرر ساخت که خلم
و ایبک را پیر محمد خان بمیرزایان گذارد و میرزایان میرزا بیگ برلاس را که از معتبران قدیم بود در رسم رسالت
فرستادند که اگر خلم و ایبک را پیر محمد خان بما واگذارد صلح بر این اصل نهند قطع خصومت نموده آمده خود چون از
ولایت بدخشان برآمده‌اند قرار داده‌اند که رفتن بر بلخ بهیچ وجه مناسب نیست تا آنکه امینی را فرستاده ایم
دیگر آنکه اوجاق بلخ را که بالا رویه او بجانب خراسانست رفته بخود همراه سازیم و بدست خود داریم تا
کار بلخ بآسانی قرار گیرد و اگر چنین نشود پیر محمد خان قلعه را مضبوط ساخته لشکرها از اطراف فراهم خواهد آورد و آخر
باین دامنه کوه افتاده [illegible] کشته و سپهری چنین ظاهر خراسان رو به راه رفته او بجای [illegible]
وا بدست آورده‌اند در این اثنا خبر رسید که میرزا بیگ کشته شد و پیر محمد خان لشکر فراهم آورده آماده شد
و شرح این قضیه آنکه میرزایان خراسان رو به قریب کول زرد که در لسان جاری [illegible] حرکت از [illegible]
گذشته پیش افتاده بودند و هنوز [illegible] شنیدند که خبر رسید که میرزا بیگ از منزل پیر محمد خان مهمانی
کوته کرده برآمده بود که با بشارت پیر محمد خان خبر [illegible] گردن او میزنند که ما چه [illegible]
خود میداده باشیم و عملی مقصود پیر محمد خان از حرف مصالحت روز گذرانیدن و جمعیت خود فراهم آوردن بود
اکنون که کومک رسید چنین براه رفته سر راه میرزایان گرفته چون میرزایان این خبر می‌شنوند [illegible] در
میان می‌آید مردم کار دیده میگویند مناسب آنست که [illegible] با [illegible] روزه دار [illegible]
اوزبک عقب میآید اگر جنگ شود هم خوب است و رو برو رفتن مناسب نیست میرزایان قبول این رای
نکرده رو برو آمده‌اند اوزبک با استعداد تمام [illegible] شنبه [illegible] افتاده است فرود آمده
پیش خود را [illegible] و دیوارها کرده [illegible] و تیرانداز مستحکم کرده آماده جنگ میشوند میرزایان
بسرعت فوج راست کرده غافل از این استحکام میرزا سلیمان از پایان رویه و میرزا ابراهیم از بالا رویه
نزدیک آن چشمه میرسند میرزا سلیمان بغنیم رسیده کاری نساخته و چون جای کارزار [illegible]
و ملاحظه میکنند که [illegible] حاکم ولایت خراسان [illegible]
از جاها برآمده از [illegible] غنیم گذشته [illegible] روانه می‌شود مردم سپاهی [illegible]

و ابراهیم

و میرزا ابراهیم نزدیک چشمه رسیده میتازد اما کاری نمیتواند ساخت عنان گرفته می‌ایستد و تیر و تفنگ
بسیاری از مردم او هم ضایع میشوند محمد قلی شغالی [illegible] میرسد که اکنون مصلحت جمعی از بهادران
میگویند که برآمدن دشوار است مناسب آنست که همین جا جنگ بکنیم تا هر چه پیش آید محمد قلی درشتی
میکند و میگوید که مقرر سپاهیانست که هر گاه سپاهی از غنیم [illegible] جدا شود دیگر برگشتن او
دشوارست برای چه میرزا را در هلاکت می‌اندازید بعد از گفتگوی بسیار میرزا از آنجا برآمده [illegible]
و در ولایت غنیم می‌افتد مردم را از خود جدا میسازد و سر و ریش تراشیده با معدودی راه پیش میگیرد
که شاید به [illegible] توانند رفت چون قدری راه میروند اسبان از راه میمانند پیاده شده
دو روز دیگر قطع مسافت مینمایند و باز با بوئی هم رسانیده به موضعی میرسند که فکر خوردنی کنند در آن اثنا
برادر [illegible] میرزا را می‌شناسد و باتفاق مردم ده مقید ساخته پیش پیر محمد خان میبرند و چند روز
مقید میدارند و سخن آنکه خلاص میسازم [illegible] ماوراءالنهر [illegible] پیش میرزا بسیاری می‌آیند
پیر محمد خان متوهم شده در کشتن استعجال مینماید تاریخ این قضیه که واقع گشت یافته‌اند [illegible]
و میرزا سلیمان که محل امید پدر یافته بود و بیشتر از این قضیه در روز میرزا ابراهیم قصیده گفته بود
که مطلعش این بیت است بیت رفتم بخاک حسرت چون لاله داغ بر دل ؛ آرم بحشر بیرون با داغ دل سر از
گل ؛ و از غرایب آنکه پیش از این سفر میرزا ابراهیم واقعه‌ای خوابی که دیده بود [illegible]
بوده در امید و بیم می‌بود و صورت این واقعه آنست که میرزا ابراهیم میگفت که شبی [illegible] حضرت
جهانبانی [illegible] رسیدم و آن حسن منظر را مطالعه کردم در حیرت شده مستغرق آن [illegible]
کاهی آرزوی آنحضرت [illegible] در عالم مثال که جامع عالم [illegible] دیدم خود را با آنحضرت یافته
[illegible] چون دست بروی محاسن خود میبردم همه را تراشیده می‌یافتم [illegible] در این
غم بیدار شدم و اندوه آن از خاطر نمی‌رود تا آنکه گزندی بمن خواهد رسید و میرزا سلیمان [illegible]
از این [illegible] میگذرد و براه وحش بیابان مجرد متوجه بدخشان میشود و بیابان [illegible]
با معدودی پیاده تردد های بیابان کرده و داد شجاعت داده گذشته میتازد و ده مرتبه میرزا
را راه گرفته‌اند و خود تاخته نجات خود را جسته است و چون به بدخشان رسید [illegible]
و ابواب بسته [illegible] بر روی روزگار او گشاده گشت علی الخصوص حرم [illegible] بیگم که دختر سلطان ویس [illegible] بود

در ماتم در افتاد و جامه‌های کبود پوشید و تا بود با آن لباس کذرانید و یکی از فضلا این رباعی کفته رباعی

ای لعل بدخشان ز بدخشان رفتی ٭ از سایه خورشید درخشان رفتی ٭ در دهر چو خاتم سلیمان رفتی ٭

افسوس که از دست سلیمان رفتی ٭ آری هر که قدر صاحب زمان نشناسد و از باده ناکوار دنیا خمیر مست
شود او را چنین روز پیش می‌آید این اولین زلیست که پیش آورده‌اند کوش هوش ارکه دارین مواعظ
وقایع میرزا سلیمان خواهم انکاشت تا سرمایه عبرت ارباب هوش شود خلاصه سخن آنکه در آن روز متمکان
خانخانان بزم نشاط آراسته بود و مجاهیز از نظر کذرانیده چون الحاح وزرا و عذر حضرت کذشته
میرزا معلوم شد خاطر مقدس شاهنشاهی که دریای کرم است معذرت پذیر کشته آمدها را الحجه بر سر
در برآمد کامیرزا مرخصها فرمودند و بخان بلند نظر رآمد و تمام آن روز بعیش افروز و خوشحالی و معنوی
کذشت و درین سال فرخنده صیت داود و بیش خضر بوزمان شنیده جمعی کثیر از مستعدان ترک اوطان
نموده روی توجه باستلام عتبه اقبال نهادند و بمقامه کامروا کشته مشایخ حضرت شاهنشاهی افزودند
و دنیای خود ساختند از انجمله قدوم برکت لزوم معارف آیات حقایق انتساب خواجه عبد الشهید پسر خواجه
عبد الله که بخواجکان خواجه اشتهار دارد و دیشان پسر خواجه ناصر الدین عبد الله اند که بخواجه احرار
مشهور اند خواجه عبد الله الشهید را با استکی ظاهر آرایش باطن و بلند همتی حاصل بود دریافت وصول
مجلس اعلی که اکسیر سعادت صوری و معنویست دریافتند و حضرت شاهنشاهی که بیان اقدس آنحضرت در بین نور
مکنجانه الهی است باحترام پیش آمده تعظیمات فرمودند و اعاد جناب مولانا سعید ترکستانی سر دفتر
موالی ما وراء النهر که عمری در صحبت مولانا محمد خیده استفاده نموده از اکابر علمای آن دیار بود نیز در
صحبت علمای حضرت شاهنشاهی مشرف شد مولانا از علم باطن نیز بهره‌مند بود اگرچه در دقایق حکمت الهی
و اسرار طبعی چندان خوض ننموده بود اما علومی که در ما وراء النهر متعارف است بپایه اعلی آن رسیده علما را
در مسئله شور و شغب بکرد آمده بود و درین ایام خجسته که زمام حل و عقد امور ملک و عنان قبض و بسط مهام
سلطنت بپرتو التفات حضرت شاهنشاهی امتیاز یافته در قبضه اقتدار و شوکت آنحضرت باستقلال در آمده بود
انتظام طبقات انام و ظهور مهمات هر دیار آمده کامروای صورت و معنی گشتند و بمیامن توجهات ظل الهی
کار و بار سلطنت علیا بالا گرفت و کار پرداز عموما بر زراع کشت دین را اساس بلند نهاده آمد و
بهار دنیا آراسته ارباب حل و عقد و بهم رسیده و صاحب تحمل اکسا در خاک غلی تا سر ختم صبا

بر افتاد

بر افتاد و خدا پرستان از صبح سعادت دمید عالم معنی ظهور یافت و ملک صورت رونق کرفت و از
سوانح قصه ازدواج میرزا شرف الدین حسین است شاهنشاه خجسته بخت که از نفوس ظاهر اسرار باطن
در باب پیوسته کروهی انبوه بخدمت و ارادت و عقیدت منظور اقدس می‌آیند و بزرکی ظاهری را
ضمیمه علو حسب معنوی می‌شود بعنوان مراحم خسروانه امتیاز بخشیده پایه اعتبار بلند میسازند و مدام
حضور مشرف کردانیده مطالعه مستعبرانه احوال میفرمایند چه حقیقت اساس شاهنشاهی آنست که
لباس دامنوری بلباس درویشان پوشیده در صف خاصان در آید و تتبع آیین او در ارکان سلطنت
معمور و فتور رود همان طور که رسم کارداران باستانیست که از هر کس حرف آهنگ پرده شکاف بار از
دل کردند باده عقل ربا در کام هوش او ریخته مست کردانند تا آن سنگ حوصله از تنگی ظرف از
ملزمات خاطر خود دارد بیرون اندازد ع مردان بباده تجربه کردند مرد را ٭ چون اندیشه
حقانی باشند چنین باده دادن بفتوی دانش اندوزان دور بین محض ثواب و چنین عقل فزور را
از پای انداخته عیار راو کرفتن لازم دین جهان آرای است همان طور دیدن و دیدن آیین آنست و جهان
آرا آنست که چون بخواهد که مدارج احوال اخلاق کلی بداند باده دنیای مرد افکن سرشار
داده او را دیوانه دنیای ستمکاره میسازد و بدیده بصیرت مطالعه صحایف احوال او مینماید که نظران
که نظرشان بر معقود نیفتاده در کول آباد غفلت سرکردان شده‌اند زبان طعن دراز میسازند که تجربه
چندین اعتبار دادن برای چیست و آنها که شناسای مراتب تکمیل‌اند همی را مراتب احوال
دانسته شاکران عیار کرفته‌اند از انجمله میرزا شرف الدین حسین را که حسب صوری از اشراف کبار بود
آنحضرت بنظر تربیت و بخشش دیده بلند مرتبه ساخته بودند تا اعتضاد سلطنت کردد از آنجا که فرط تفرس
و اعتبار میرزا مشاهده عالمیان بود بعضی از اولیای دولت قاهره که نظرشان غیر بر علوم مراتب ظاهر
نیفتد از درون و بیرون صلاح دانسته عفت قباب دولت پرده نشین عصمت غره قدسیه سلطنت
بخشی بانو بیکم را که همشیره خجسته حضرت شاهنشاهی بود با آیین بزرکان در حباله ازدواج میرزا در
و این نسبت علیا پایه اعتبار میرزا زیاده از اندازه افزودند و از آن نزدیکی و از جهت سرکار
ناکور و انجه که بجاکیر او نامزد شده بود فرمودند و از وقایعی که درین سال بحت ظهور پیوست فرار
میرزا ابراهیم حسین که برادر میرزا حیدر کورکان بود منجر کشمیر چون در آیین مبدا کستری تاو تون

کشورکشائی امریست لازم که هرگاه والی مملکتی و حاکم ناحیتی بعیش و عشرت خود مشغول گردد و لگام مروتی
نفس هوا و فرصت گرامی مصروف سازد و برعیت پروری و غمخواری ستمرسیدگان و برانداختن جور
پیشگان نپردازد خدیو زمانه را که ایزد توانا قدرت تصرف داده کارفرمای جهان و جهانیان کرده است
لازمست که بجهت سپاسداری و استیصال آن متسلط و متغلب کوشیده حتی الامکان آن مرز و بوم را
بمراحم شاهنشاهی عزو پرور سپارد و آنرا از بیچاره عبادات کرده مقرر نماید بنابرین مقدم هجری اساس این
سال فرخنده چون شور و شغب کشمیریان شورانگیز آشوب شد و سپهداری غازیخان حاکم کشمیر بساط
اقبال رسید حکم معلی شرف نفاذ یافت که میرزا قرابهادر خویش میرزا حیدر که عارف احوال و دست
لشکر آراسته متوجه تسخیر کشمیر گردد و جمعی کثیر از ملوک او نامزد شدند درین ایام غازیخان پسر کاجی چک
فرمانروای کشمیر بود که بعد از بیرون رفتن کشمیر باو رسید و تحقیق آنست که در حسن چک برادر کاجی چک
چون پیمانه عمر حسن چک پر شد کاجی چک از طغیان آز و فرط هوا و هوس از جهت انتظام دنیا زن
حامله او را بعقد خود در آورد و بعد از دو سه ماه از انعقاد غازیخان متولد شد القصه پادر قرابهادر
چون کاروان کار طلب نبود پس از مکث طویل متوجه این خدمت شده و در شدت ایام برجوری
رسید و بقرب خان و فتح چک بلوهر و الکای مصور کشمیر کشیده و سپاه کهنه آمدن الکا در
لالای گوهر نزدیک بهتر توقف افتاد و چون سران این لشکر کهنه عمله بودند و دیرتر رسیده بودند داغی کشمیر
از بیم و تشویش که با این تنگی و ارانهای عبور شود به مسالک الملک از ان قبیل است که اگر چند روز
بیشتر از در آمدن بیگانه و الی آنجا واقف شده تنگنهای راه بگیرد اگر لشکری از هزار ان رستم
آراسته باشد گرفتن آن مشکل بلکه محال خواهد بود غازیخان که آمدن لشکر شنید چند ماه برای گشت
الحان طرق و مضایق را استحکام داد که مرزیان بر ان مقهور باشند و سپاهای خود را از کوه ها بی
مستحکم متنفر فرستاد و میرزا قرابهادر در نزد یکراجوری بعد از معاملات و محاربه چند روز شکست
یافته برگشت تنها استیلا و استحکام کشمیریان این کار کرد و موسم تب لرزه و آغاز باران و بارندگیها
کمک عمده اسباب این شکست شد و درین روز چک عزیز و در پوست از اطراف سید و مال از دیگر
طرف تیر انداز ان و سنگ و منبو ند و مردم باوشاهی اگر چه کم بودند اما بجنود تا شیا آسمانی حتی گردیده داد
مردانگی داده اند کوچک بهادر نام رستم دل از انجانب بجرد و های نمایان که کارنامه دلاوری تواند بود بتقدیم

وحمی رضا برادر عیسی زرینبا و کوچک میرزا بکی چک
و خواجه حاجی آمده ملحق شدند چون حال این لشکر
منتظم شد به تعرض ان و فتح چک و هردوانی
صح

رسانید

رسانید آخر چون امری بمقصود نبود کارفرمایان کارگاه اقبال تسخیر این ملک دلگشا موقوف زمان دیگر داشتند
که انتظام مهمات را بی شرکت ارباب تعینات و عباد نمانید درین هنگام اسباب فتح و فیروزی چنانچه
بایست فراهم نیامده و قرابهادر لوازم استمام بجای آورده از روی اضطرار بقلعه واژه نزدیک راجوری
درآمد و کوچک بهادر در راجوری رسید و او از زخمی که رفته بیش غازیخان بردند چون زخمی او بسیار بود گریخته
شده بود غازیخان او را استمال ساخته با ارباب علاج سپرد و علاج سودمند نیامده و بعلاج راه
بستی پیش گرفت و روز دیگر قرابهادر از انجا بر آمده بتو نهو رسید و درین ایام دولت افزای حضرت
شاهنشاهی بمقتضای صلاح وقت مدار الخلافه آگره در لباس متوجهی از شغل سلطنت مشعول اسباس جلال بکم
الهی بودند که روز بروز مآثر اقبال و میامن دولت بظهور رسیده چه هر طرف کشایش ملک میشد و نوید
فتوحات می آمد و از اطراف و جوانب ارباب اخلاص فوج فوج بهم رسیده بوده دولت در افزایش و بخت در
آرایش و عقل در دوربینی و مردم در عقیدت گزینی استماع مثال این امور که قرابهادر در جنین اودی سده از
بزم مقدس صد پایه داشته شده و در ان حریم معلی چه غبار گزند انگیزد و از سوانح آنست که خرد دلکش را
بسامع اقبال رسید چون ذات مقدس منبع فتوت و مروت بادجود آنکه سرکشیها که از و اسباب
آن گزارش یافت از ظهور این سانحه عبرت افزا تاسف فرموده تمیدانم که این واقعه با داش اعمال گذشته
اوست یا هنوز باطن او غبار آلود اندیشهای تباه بود و باد و عاداو با جابت موصول است یا آنکه آن بگرد را
عنایت ایزدی از بار گران خجالت خلاص ساخت و الحق پر اگان در اصل بکنب ذات خجسته ضفات بود
بواسطه مصاحبی که بدترین آفت آدمی زادست اول حسنات او بکلی کش افتاد و از اقو رو بوش امد
مستی فزود چه هرکس نظر بر نیکیها و هنرهای خود دارد و در پیشگاه خاطر او بازار خوشامد گویان گرم گردد
و هر خوشامدی در سد آن زمان واقع اند شیده خود پرست و خود آرای شود و لهذا چون برای انجا ترا
این اورشی آمد حسن معنوی بخیه بوزمان که در پرده محسوس و مجموع اشتغال مهمات ملک بود پوشیده نماند
واز جستجوی عیب دیگران بمطالعه عیوب خود نپرداخت و از جوش آمد گویان خانه او اقتدر خراب شد
که ازگر دار آن معامله تا فهم که دوستان کوته عقل او بودند باری بعد از درازی سخن چون در اصل از اده
سعادتمند ان بخت بیدار بود بقلاوزی دولتمندی کارش دافع طغیان سپری یافته و در همین زمان کا
او را استانه حاصل گشت و در سعادت ملازمت به لبت بخشش بخشایش استعداد یافت و پادشاه جهان و دانا

وخشنود گشت و باعرض ناموس الملک و عیال و اسباب و اموال متوجه زیارت اماکن شرفیه شد و چون
بشهر تتن که نخستین شهر گجرات و پیش ازین نهرواله موسوم بود رسید چند روز دران جنت ملک
بجهت آسایش رحل اقامت انداخت و محل اقامت گشت و دران ایام حکومت شهر بموسیخان فولادی
بطریق استقلال تعلق داشت و از طوایف افغان بر سر او فراهم آمده شورافزای دیار بودند از انجمله
مبارکخان نوحانی که پدر او در جنگ ماچیواره بسر کرده بیرمخان بقتل رسیده بود آن دیوانه فتنه را
دران وقت هنگامی بخاطر رسید و قصد بیرمخان کرد و نیز زن کشمیری سلیمخان پسر شیرخان با دختری
که ازو بود درین قافله همراه بیرمخان عزیمت سفر حجاز داشت و قرار یافته بود که بیرمخان آن دختر را
بپسر خود بگیرد و ازین رهگذر نیز افغانان سر شورش داشتند بیرمخان درین ایام که در تتن بار اقامت
گشوده بود همواره بسیر باغات و منازل آن شهر میرفت روزی بسر کول آبی بزرگ که [illegible]
آن شهرست و نشیمنی در میان دارد بکشتی انجا میرفته بود در هنگامی که از کشتی برآمده بود ازان
آن جاهل ناحق شناس با سی چهل افغان بدولت تعقبه بیرمخان بر کنار کول آب آمد و چنان نمود که
آمده و بیرمخان انجماعت را طلبید چون آن سعادت منش [illegible] جمدهر از میان برآورده چنان
بر پشت بیرمخان زد که از سینه اش برآمد و [illegible] دیگر شمشیری از نیام برآورده بر سر او
کار او تمام ساخت در همان حال کلمه الله اکبر بر زبان آن عاقبت بخیر رسید و ازین عالم درگذشت و سعادت
شهادت که همیشه در آرزوی آن میبود و بدعای سحری میخواست و از اهل الله استدعا نموده فایز
شد روزی در عین ایام حکومت او یکی از سادات ساده لوح در مجلس او برخاسته گفته بود که بنیت
شهادت نواب فاتحه بخوانیم بیرمخان تبسم کرده گفت برای چه [illegible] چه محذور است تا شهادت
منخواهیم [illegible] باین زودی القصه همراهان از وقوع این واقعه متحیر و مدهوش شده هر کدام بجایی شتافتند
و بیرمخان در خاک و خون افتاده بود تا آنکه جمعی از فقرا و مساکین قالب خونین او را برداشته در جوار
مقبره شیخ حسام که از مشایخ وقت خود بود بخاک سپردند و در روز [illegible] و دوم بهمن ماه
الهی موافق روز جمعه چهاردهم جمادی الاولی سنه ثمان و ستین [illegible] این قضیه روی داده و قاسم ارسلان
در تاریخ این واقعه گفت تاریخ بیرام بطوف کعبه چو بست احرام ؛ در راه شد از شهادتش کار تمام
در واقعه هاتفی پی تاریخش ؛ گفتا که شهید شد محمد بیرام ؛ بعد ازان بسعی حسین قلیخان خان جهان بمشهد [illegible]

نقل کرد

محزون گشت و دران حادثه غریب اوباشان [illegible] دست بتاراج اردوی بیرمخان
دراز کرده در تطاول چیزی فرو نگذاشتند و از هول این حادثه آشوب عظیم در مردم آن مرحوم [illegible]
روی داد و محمد امین دیوانه و بابای زنبور و خواجه ملک عبدالرحیم که خلف صدق بیرمخانست و دران هنگام
چهار ساله بود با والده و بعضی خدمتگاران ازان حادثه گاه بر کنار برده باحمدآباد روان شدند و جماعت
افغانان بدولت از دنبال شتافتند و مصیبت زدگان تمام آن راه جنگ کنان باحمدآباد رسیدند
مدت چهار ماه در احمدآباد توقف نموده محمد امین دیوانه و بعضی خدمتگاران مرحوم صلاح و قبول عبدالرحیم را
گرفته بدرگاه خلایق پناه روان شدند و پیش ازانکه بآستانبوس رسند خبر حادثه بیرمخان بموقف عرض
حضرت شاهنشاهی رسید فرمان التفات بطلب عبدالرحیم از کمین اعزاز صادر [illegible] و یافته بود که در هنگام
بینوایی [illegible] و بیکسی [illegible] فرمان مرحمت عنوانی نموده گسسته امید از اجاره را آمد
و حاصل منشور عاطفت آنکه از روی امیدواری بدرگاه معلی بیاید که بتربیت شاهنشاهی شرف اختصاص
خواهد یافت و چندی از مخصوصان چون بابای زنبور و یادگار حسین آن نوباوه اخلاص را در اواسط
سال ششم الهی موافق اوایل سنه تسع و ستین در دارالخلافه آگره منظور کیمیا اثر آنحضرت آورده زمین بوس
والا سربلند ساختند و حضرت شاهنشاهی آن طفل روشن جبین را که آثار نجابت از سطور ناصیه او پیدا بود
باهجوم بدگویان و بداندیشان بمحض عاطفت ذاتی در سایه تربیت خود پرورده [illegible] باندک زمانی
بخطاب میرزا خانی اختصاص بخشیدند و روز بروز آداب ادب و [illegible] و بزرگ منشی از ناصیه [illegible]
او بظهور آمدن گرفت و بتربیت بمدارج علا رسید و بپایه [illegible] خانخانانی اعتلا یافت چنانچه در
محل خود گزارش یافته و در اوایل سال دولت آغاز عشرت انجام [illegible]
و معنوی بحضرت شاهنشاهی داشت درین ایام بر کات توجه عالی زمام حل و عقد جمیع مهمات ملکی و مالی
بدانش و بینش او مفوض بود عزیمت کرد تا پسر کلان او باقی محمدخان نمود چون یک دختر باقی خان
[illegible] را با یادگار خان نسبت کرده بود و خواست که دختر دیگر را به پسر کلان خود منسوب گرداند [illegible]
دلکش بجهت قدوم اشرف اقدس ترتیب داده [illegible] از درگاه معلی رخصت حاصل کرده بانتظام
این جشن مسرت آرای پرداخت و چنانچه آئین بزرگ همتان والا فطرتان باشد سامان این طوی [illegible]
[illegible] آستین خدمت بالا کرده در ترتیب منازل و تزئین مجالس [illegible]

و بموجب التماس این دولتمند پسندیده خدمت حضرت شاهنشاهی از فرط سرور و انبساط بنور حضور خود آن
نگارستان عشرت را ضیا بخشیده لوازم و مراسم این جشن دلفروز هر روز بطرزی خاص مرتب
میشد و مواد بهجت و خرمی بخاص و عام مهیا میگشت و از سوانح غم افزا آنست که درین ایام نثره چند
از حدری طاری بدن مقدس حضرت شاهنشاهی شد و مخلصان حقیقی و معامله داران مجازی آینه خاطر گشتند
بر بالغ نظران دوربین پوشیده نماند که حکیم قدیر که تندرستی و بیماری آثار مشیت اوست و اندوه و
شادی مظاهر عدل و سویت او بمقتضای مصالح حکم او بنده را که خواهد بپایه والای بزرگ رسانده
سرای سرور جاوید کامروای صورت و معنی گرداند مشتزاران با محنت آگاهی بکهنه [illegible] چشم بد
او را مورد امری منافر طبیعت سازد تا بپاداش آن تقاعد بر معارج آمال نموده بمرتبه ابدی برآید
بنا بر عقیده مخلص دردپسند درین ایام بدن اعتدال سرشت حضرت شاهنشاهی قدری گرم شد و مزاج معدلت آیین از
مرکز اعتدال میل نمود اهل اخلاص را چه گویم که چون دلها خون شد و جگرها که خشت سودا طبیعتان معالجه
فهم را خاطر پریشان و باطن آزرده گشت و بعد از چند روز آنکه چند پسندیده کنند را مانند بربیع علیه
بر آمد و انزد دعای احرات آن بزرگ ساخته خود خیالچه باید فرمود و در اندک فرصتی جوشش فرو رفت
و آن نقاط گزند محو شده صحت کامل روی داد عالم بیمار تندرستی یافت و خواطر افسرده شکفته
جهان را طراوت پدید آمد بجهت سپاس داری عطایای الهی لوازم بخشش و بخشایش بتقدیم رسید
احتیاج از ملک درویشان رخت بربست آرزو از دلهای نیازمندان فرو نشست اولیای دولت ابد پیوند
بقدر حالت و عقیدت نثار و ایثار کرده نشاط بخش عالمیان شدند **فتح ولایت مالوه بنیروی عساکر
اقبال** هر طبقه از افراد بنی نوع آدم را عبادتی لازم و طاعتی واجب و عبادتی که بزد [illegible] فرمانروایان
سلطنت لازمست و شکری که فرمانروایان دادگر را باین مامورند آنست که [illegible]
بوده بهمت [illegible] را صرف ترفیه حال زیردستان و شکسته بالان سازند و بازرا [illegible] ستمکاران
و فتنه سازان از سر این سوختگان بر دارند و لا شبهه [illegible] درست [illegible]
اندیش نمودن و اگر چنین کرده در بهم رسیده افراد مختلف را [illegible] خرد دور
مغرور داشتن و باین طریق [illegible] احوال خرد و بزرگ جهانیان داشتن و [illegible] را که فروغ
الهی دارد بکار بردن و در لطف و قهر ملاحظه درست فرمودن و [illegible] بهر روشی که خرد والا [illegible] فرماید

بیزدی انظار دوربین و حوصله فراخ بعمل آوردن و ارباب استعداد را که از مشرب عذب اخلاص بهره یافته
مرتبت و قدرت دادن و پایه اعتبار ایشان افزودن و پاسبان اعتبار خود کردن و در [illegible] بزرگی
بچشم خردی ندیدن و با گروه بی اخلاص در خور حالت هر کدام پیش آمدن و ارباب فتنه و فساد را که
سر آشوب برداشته بمقتضای هوا و هوس خود را افساد را اصلاح دهند بعد از نصیحت تادیب مناسب وقت
فرمودن و فرمانروایان والا چنانچه این بنیه عالی اساس و معموری الکا خود معروف دارند حافظ
مملکت دیگر بهمت معدلت پژوه کار بندند و بنای تسخیر ملک و جهانگشایی را بر بنیاد آگاهی اساس
نهند تا روز بروز از نتایج این ملکات والا قدر در عمر و دولت و نشاط و فراخی مملکت افزونی بهم
آید و چون این صفات جهان آرای در ذات مقدس شاهنشاهی فطریست بکسی درین ایام سعادت انجام
که صحت مزاج روی داد و در ابتهاج بر عالمیان گشود قدری روی توجه بر انتظام کارگاه سلطنت
آورده نه و بیداد و دیده عالم تیره را روشنی بخشیدن گرفتند و چون [illegible] رسیده کان ممالک مالوه
و سپاه دار بهای بازبهادر که حقیقت احوال او پیشتر گزارش یافت بعرض مقدس رسیده بود [illegible] شاهنشاهی
مقتضی آن شد که لشکری آراسته بر سر آن بدبخت حقیقت ناشناس فرستاده شود و طبقات خلایق
آن دیار را که ودایع بدایع الهی اند از آسیب حوادث روزگار استخلاص نموده آید متوکلان اعمال سلطنت
برتبه مطاع نفاذ یافت که لشکری از امرای ارادت کیش شجاعت پیوند با جمعیت علیا کمربسته
و در اندک فرصتی بمقتضای اندیشه صواب اساس کار پردازان سلطنت سرانجام این لشکر اقبال نموده
در اواخر سال نهم الهی مبادی [illegible] پیر محمد و قیا خان گنگ و شاه محمد خان قندهاری
و عادلخان [illegible] صادق خان و حبیب علیخان و حیدر قلیخان و محمد علی [illegible] و قیا خان [illegible]
حسن و میرک بهادر و [illegible] خان و پاینده محمد خان مغل و محمد خواجه تکلو و مهر علی سلدوز و [illegible]
ارغون و شاه فنای و دیگر بهادران اخلاص کیش و سلطنهای عقیدت گزین را بسرکردگی ادهم خان
تعیین فرمودند که بجانب جنوب یورش نموده اطاعت داده هوشمندانه [illegible] مرهم جراحات ستم رسیدگان
مالوه شوند اگر والی آنجا از خواب گران بیخبری بیدار شده در مقام اطاعت و تدارک ایام بیهودگی خود
او را امیدوار مراحم خسروانه ساخته باستانبوس عالی سربلند سازند تا مراحم [illegible] او را مخصوص
گردد و اگر [illegible] بیخبری او نگذارد که براه اطاعت و خدمت شتابد سزای او در کنار او

نهاده حال او را سرمایه عبرت گردنکشان خود سر گردانند عساکر منصوره بنفاق همت با دولت خدمت
تنگ بسته متوجه فتح و نصرت شدند و با همین شالیسته قدم درین شاهراه ماندند نه خیال تیز میرفتند که
اردو با زاری بتوانند رسید و چنان تک هم نمیکردند که کسی از درجی این طایفه کان خودستیزی دارای بخاطر
رسد **بیت** رهرو آن نیست گه تند و گه آهسته رود ❊ رهرو آنست که آهسته و پیوسته رود

آغاز سال ششم از جلوس مقدس شاهنشاهی یعنی سال شهریور الهی از دور اول درین ایام و
احیام که کوکبه موکب نوروزی روشنی افزای صورت و معنی شده علم صبح نوبهاری آینه نمای
چهره دولت و اقبال گشت بعد از یک ساعت و پنجاه و نه دقیقه از سه شنبه چهارم جمادی الاولی
سنه یکهزار و ... قمری نیر اعظم و منور عالم پرتو شرف به دولتسرای حمل انداخته در ممالک
شاهنشاهی درآمد و سال ششم از جلوس اقدس یعنی سال شهریور الهی آغاز شد عساکر رایات انبساط
نموده و ... در دماغ عشرت بجهد **نظم** باد شکیبری نسیم آورد باز از جویبار ❊ ابر نوروزی
علم بفراخت باز از کوهسار ❊ این چو بیکان بشارت بر شتابان در هوا ❊ وان چو سیلان جواهر
کش خرامان در قطار ❊ مرحبا بوئی که عطارش نباشد در میان ❊ حبذا نقشی که نقاشش نباشد آشکار ❊
اجرام علوی کون و مکان را با منشه اوظلال سلطنت روز افزون بشارت امن و امان دادند و زاد و زاد
سماوی زمین و زمان را بفتح ممالک جدیده نوید اقبال آرایی رسانیدند عساکر منصوره که بتسخیر ممالک
مالوه کمر اهتمام بسته بودند چون نزدیک آن ولایت رسیدند و مدهوشی و بدمستی باز بهادر که بتغلب
و تسلط هنگامه حکومت گرم کرده بود بتحقیق پیوست ترتیب صفوف و تزیین افواج و تجار نمط
لایق قرار یافت ادهم خان و پیر محمد خان هنگامه آرای قول شدند برانغار بهرداری عبدالله خان
اوزبک و جمعی دیگر آراسته شد جوانغار بشهامت قیا خان گنگ و دیگر بهادران کار کرده رونق
گرفت هراول بشاه محمد قندهاری و صادق خان استحکام پذیرفت و این باز بهادر از تجرد
ذاتی و بجوهری فطری مهمات کلی و جزئی بزرگ منتقی و باده را که علی الاساس فتوری جیش و زمانه فخص
قرار داده بملاحظه ترتیب ترکیب عنصری نسبت بمقتضی طبایع و مزجه تجویز فرموده اند ادای ... متوفق
لذات بهیمی از اسباب مزید غفلت ساخته شب را در روز و روز از شب نشناخته پیوسته باشتغال
نغمه سرودی و نشئه و اسباب طرب که دانش پروران دوربین در نظام کمالات طبع و ملالت مزاج کار از

مشغول بگذارد با رخلاقی سپهر سد بجهت کسب انتعاش طبیعت و انبساط حال توجه فرموده اند آن
معنی سر آنرا از مقاصد عظمی اندیشیده حواره اوقات گرامی که بدان جاوداند با آن گذرانیدی و
بخوت مستی و تکبر مستانه اسباب ببیعات سرانجام سپه اودی غافل ازین که گفته اند **بیت**
در مجلس چنان کن پرده سازی ❊ که تا به تخته در شطرنج بازی ❊ و چون مواکب اقبال در حوالی
سارنگپور که غفلت سرای این مدت بود رسید آنزمان از خواب گران مدهوشی قدری بیدار
گشته با خمار آلودگی و سیه رویی از رنگپور برآمده سه کروهی شهر منزل کرده لشکر فراهم آورده
در مقام پیکار گشت قلب را بمیمن حضور وجود خود زر انده و دست سلیمان خان خاصه خیل که حاکم آن
سیمین و چنداری بود کار فرمائی دست راست را باو مقرر کرده و آدم را سردار دست چپ کرده بود و
تا محیان خاصه خیل موصوف را که در دو سهور در دماغ داشتند و پیوسته بلاوران رزم آزموده ارجمند
برآمده لوازم نبرد بجای می آوردند و مراسم احتیاط بر ذمه همت خود کارداران لازم ساخته آداب مبارزت
بتقدیم میرسانیدند هر روز جوقه از بهادران کارستان بهمّ یکی از طرز دانان افغان که بمزید
عقل و فراوانی شجاعت امتیاز داشت با طراف لشکر مخالف رفته راه آمد شد متردد این جماعه حصر
لغنه خله که بزبان هندوستان این طبقه را چاره گویند بستند و کار بر لشکر مخالف تنگ ساختی از آن
زبب شاه محمد قندهاری و صادق خان و پاینده محمد خان مغل و شاه فنایی و مهر علی سلدوز و سمائی جان
دخوا جه جهانگیر بود با سی از ... گذشته متوجه این کار بودند راه غلط کرده عبور راین گروه نزدیک
مخالفان افتاد و بالضرورة جنگ در پیوست و معاینش عظیم دست داد و چون خبر با ردوی ظفر آثار رسید
عبدالله خان و قیا خان گنگ و جمعی کثیر جلو ریز رسیده شریک جنگ شدند اگرچه اول با دم برآورده
جنگ رستمانه کرده لشکر منصور را بر داشت اما صادق خان و جمعی بمقتضای کاردانی و فراح حوصله
دا گرفته پای ثبات افشردند و افواج نصرت بهم رسیده هنگامه مخالفان را برهم زدند و میانی قیا خان
و سلیمان خان جنگ شد قیا خان مظفر و منصور برگشت و صادق خان افغان خان را ملحق گشته باز بهادر را
که روبروی خود بر داشته صف آرائی میکرد بر داشتند مجلس چیزی از روز گذشته بود که نسیم فتح
از مهب اقبال وزیدن گرفت و غنچه نصرت از گلبن امید شگفتن آغاز نهاد و باقبال شاهنشاهی و حسن خدمت
خدیو زمان چنین فتحی شگرف که طراز فتوحات گرامی تواند شد بظهور آمد و باز بهادر خمار آلوده روی

کجاب خانه پس آورده بطرف برهانپور شتافت و جمیع اسباب و اموال حرمخانه او با اکثر لولی زنان و
پاتران که سرمایه نشاط و پیرایه حیات او بودند بدست مردان کارزار افتاد و آن سیه بخت در چنین عزم خاطر
عساکر نصرت چنانچه رسم هندوستانست چند کس اعتمادی خود را بر سر زنان و پاتران داشته بود و قرار داده
که خبر شکست من متحقق شود تمام زنان و پاتران مرا تیغ بیدریغ گذرانند تا بدست بیگانها اسیر نشوند
و چون صورت هزیمت باز بهادر در آئینه مراد نمودار شد آن دیو نژادان بموجب قرار داد بعضی چندی از آن
لعبتان پری پیکر با آب تیغ از صفحه هستی پاک شستند و رقم وجود آن بیگناهان از ورق جهان بنوک کلک بیداد
محو ساختند و چندی زخمی شده رمقی از حیات بردند و جمعی را نوبت نرسیده بود که افواج قاهره شتافته
بشهر در رسید و آن تیره بختان را آنقدر فرصت نشد که بر آن بیگناهان دست توانند یافت و سردفتر آن زنان
روپ متی نام نازنینی بود که بحسن و دلال انگشت نمای عالم نظر بود و باز بهادر با و علاقه غریب داشت و اشعار
هندی بپوسته بعشق او گفته دلی ظاهر کردی و سیاهکاری که بر روپ متی گماشته بود تیغ بیداد عمل کرده بود و
بر سر آن جمیله آمده و زخم چند کاری بر وزده در آن وقت عساکر اقبال در آمده آن طاوس نیم بسمل نیمجان را در برد
و بعد از فرار نمودن باز بهادر ادهم خان بقصبه دهاین درآمده و حرمخانه و پاتران و لولی زنان که بحسن و حرکت
ایشان در آفاق امتیاز داشت و دستهای ناز و کرشمه ای دلربا با نزاد در کوچه و بازار به بستان میکشند
خود را بر سمه و شتابان بشهر سارنگپور رسانید و بر تمامی اموال و اسباب باز بهادر و لولی زنان و پاتران
دلگیران متصرف شده و کسان بجستجوی روپ متی فرستاد و چون این نغمه بگوش او رسید خون وفا
بجوش آمده و پیاله زهر هلاهل بر دوستکانی باز بهادر مردانه درکشید و ناموس او را بنهانخانه عدم همراه
برد و ادهم خان چون باقبال شاهنشاهی که بیاری فتح شده مستی در نهاد او افزود و از باده غرور که نشاء
آن نااهل و بیخرد بدست کلاه نخوت او کج شده و دماغ او رو بپریشانی آورد و پیر محمد خان که واعظ بالتوا بود
هر چند در مقام نصیحت شده سود مند نیفتاد و خود را در پاداش چنین فتحی بزرگ در مقام سپاسداری آمده
و لوازم شکرگزاری باندازه قدرت بتقدیم آوردن از رفت و تحفه نشاط خاطر اولیای دولت [illegible]
ترتیب داده بمقتضای همت خود بجمیع ملازمان عتبه اقبال که همراه بودند بخشش نکرد و اکثر جمیع اولاد
مفتوح شده قسمت یافت سارنگپور با چند پرگنه دیگر بادهم خان که سرداری امور داشت اختصاص یافت
و منده و [illegible] بپیر محمد خان که سردار معنوی بود مقرر شد و [illegible] بقیا خان مفوض گشت مندسور [illegible]

لعباد قلیخان

لعباد قلیخان نامزد کرده و عبد الله خان سکالی که جاگیر او بود مرحمت کرد و ادهمخان جمیع شرایف نفایس
اشیا و ذخایر و دفاین آن ولایت را که گرد آمده روزگاران بود و چندین پاتران و لولیان مشهور
که در نه کعبه گردان آوازه خوبی و صحبت رقاصی آن پری طلعتان بجهه بود و چندین سازنده و نوازنده نادره
کار را پیش خود نگاه داشته بعیش و عشرت مشغول گشت و صورت فتح و چند فیل از غنایم اقبال جدا کرده با عرض
فتح به درگاه گیتی پناه فرستاد و از جلائل فتوحات که درین سال شرف ظهور یافت نصرت علیقلی خان
و منهزم شدن افغانان است اگرچه علیقلی خان زمان از شرب مجذوب اخلاص لطف بود بلکه از
معامله دانی رسمی فهمیدن سود و زیان ظاهری آگاهی نداشت و پیوسته از قدر عنایت خاطر [illegible]
غافل بود و از کردار گروه بیراهی بود بسکر جون برده از کار او بر داشته بودند خود را از منسوبان این دولت
ابد قرین ظاهر میساخت بیامن اقبال روز افزون بهر ماجیتی که غرض معظم بین است کامروا شده و در خلال این
سر انجام از میان رفت افغانان تیره رای کوته اندیش فرصت خیال کرده پسر مبارز خان را که بعدلی اشتهار
داشت بسروری و سرداری برداشته شیر خان نام نهادند و باهم اتفاق نموده قرار دادند که بر سر خان زمان رفته
او را از میان بردارند خان زمان اراده داشت که افغانان وخیم العاقبه را او دانسته در سرانجام استحکام قلعه جانپور شده ارادی
انکه او را از حقیقت کار آگاهی بخشیده میرزا اسکندر خان اوزبک جمیع امرای آن ناحیت را مثل ابراهیم خان
اوزبک مجنون خان و امثال اینها و ادهمخان جلایر و امیر علاء الکبر و کمال خان گکر و جاگیرداران آن حدود را فراهم
آورد و چون غنیم بسیار زور بود و قریب بیست هزار سوار و پنجاه هزار پیاده و پانصد فیل همراه داشت جمعی [illegible]
جنگ اندیشیدند مصلحت وقت نمیدیدند افغانان تیره بخت فرصت را غنیمت دانسته با لشکری گران و انبوهی
تمام بر سر جانپور بر کنار دریای گودی که شهر بر ساحل آن واقع شده منزل گرفتند و روز سیوم صفها آراسته
با فوجهای آراسته از آب گذشته و شیر خان و فتح خان و جمعی کثیر بجانب مسجد سلطان حسین شرقی روان شدند
و دست راست خود معروف خان و قتو و سکندر و سلیمان و [illegible] کرار و حسن خان و جمعی کثیر را معین ساخته بجانب
دروازه لعل فرستادند و حسن خان بچکوتی و آدم خان و فتح خان را با بسیاری از اوباشان زیاده بر سی
جنگ جانب شیخ بهلول نامزد کرده روانه ساختند خان زمان [illegible] سامی لشکر منصور [illegible] آماده پیکار
[illegible] هنگامه رزم آراسته کرد جوانان دل بر کف جان سپار کوس [illegible] از هر طرف در آمده غلغلها
بجای آوردن گرفتند بهادران و [illegible] کوشش و دستی نموده بر سر حسن خان بچکوتی رسیدند و او از صدمت [illegible]

موشکاف عیار گرفتن را بر وجود پسندیده و درین اثنا شیرخان با جمعی از دلیران جنگجوی در رسیده
نیروی مردانه نمود و اسکندر بهادر بانقه را بر داشته تا کوچهای شهر در آورد و افغانان تیره رای
آن را فتح شمرده روی گردان تیغ منحرف دیگر شدند که درین میان خان زمان جمعی از مجهان کارزار
پیش گرفته کار از دست شده را پیش برد و از عقب غنیم تیر زده در آمد و هنگامه بطلان افغانان را
بر نیان ساخت و تائید الهی که مؤید این دولت ابد قرین است در اندک فرصتی فتحی بزرگ روی داد و غنایم
فراوان و فیلان نامی بدست اولیای دولت در آمد هرگاه هواخواهان دولت ابد پیوند که بسیاک باطنی آراسته
نیتی مشروع خواستند محض اینست چنین لوای فیروزی مرتفع گردانیده اند از فتوحات اخلاص نهادان معرفت
گزین که شناسند که تا بچه درجه و مرتبه خواهد بود ایلغار نمودن موکب مقدس شاهنشاهی الکای مالوه
و قلع معاندان و گستردن بساط عدل و داد و رجوع بمستقر خلافت ایزد جهان آرا هرگاه قوام دولتی را
که بتائید آسمانی استحکام دهد بداندیشان او را بهر طریق از پای در آرد و نخستین کم نمایان خودروش را
با اعدای ظاهر و باطن در اندازد تا قاعده الاهم فالاهم مرعی گردد و اول مسیعاوتمان حضرت مجیبی را
پامال خاک مذلت ساخته آواره خراب آباد عدم گرداند تا سپه و لشکر معنوی که از روباه بازی در لباس
دولتیان اخلاص منش در آمده کار دشمنی سرانجام دهند در غبارستان مغاک حرمان فرستاده عالم را صفا
بخشد بالجمله چون ایزد جهان آرا چنین فتحی روزی گرد متغلبان را سرمایه بدمستی افزوده غنایم آن
فتح را که هدیه الهی بود بدرگاه معلی فرستادند خاطر جهانگشای شاهنشاهی متوجه است که موکب عالی بیاری فرخنده نهضت
فرماید تا مستی او به بیهوشانی نکشد لیکن اصلاح احوال دهقانان که از فتح مالوه روی در داده داشت
اهم دانسته بپرورش آن ممالک و انتظام آن دیار که از مواهب جلیله ایزدی بود و کفایت و کارکشی محکم شد
و حسن تدبیر ایشان کرد در مبادی حال نظر بر خواتیم هر کار می دارد و نظر دوربین که در دیده بصیرت
حسن خاتمت بعضی بخت رامی اندیشد اقتضای آن فرمود که نخستین بیران فرصت بست بالوه
جولان باید داد تا کار آن تباه رای از چاره بگذرد و لختی در اندیشه صوابدید نبود که صادقی خود را
بعتبه دولت پناه رسانیده از حقیقت کار آگاهی بخشید آن عزم مسعود مصمم تر گشت و بکفلان شغل
سرانجام این یورش اقبال مأمور شده خاطر جهان آرای مقتضای عاطفت ذاتی باصلاح احوال همگنان
توجه فرموده تماشای آن ملک دلکش و انتظام مهمات آن ملک پیوند نشین آن تخت بلند دوربین گشت منعم خان

خانخانان و خواجه جهان و جمعی را در دار الخلافه آگره گذاشته بالکمه با مرای کبار و ملازمان خلافت خبر
فرمانبر بنده با جمعی از خواص بساط اقبال در ساعت سعد پاس از روز سر در شش خامه هم از اسفندارمذ ماه الهی موافق روز
یکشنبه یازدهم شعبان نهصد و شصت و هشت قمری از نشیمن جلال بر کجا خلافت های اقبال در آن کاخ
کشورگشای نهاده این یورش دلکش آتش نهاد همت عالیا ساخته چون نزدیک قلعه کهنور که برای رحیم
حاکم آنجا بود عبور موکب گیتی نورد اتفاق افتاد نظر جهانگشای تسخیر آن مبنه خته خیر موفق بود
رای سر جوش فرصت موکب حضرت قرین شده و پیشکشهای لایق مصحوب مردم کاردان فرستاده آداب
بندگی بجای آورد و چون ساحت حوالی قلعه کاگرون که از قلاع حصینه ملک مالوه است محل ورود موکب عالی
شد بظهور پیوست که باز بهادر آنرا بیکی از معتمدان خود سپرده و بجار اقبال هنوز دست تسخیران بالای
وجیبان بعرض مقدس رسید که ادهم خان خود قصد فتح آن دارد روزی که موکب سعادت بحوالی آن قلعه شد
و بهادران ملکگشای فرمانپذیر گشته آن نگین متانت را حلقه شدند چون حاکم قلعه دانست که رایات
شاهنشاهی باقبال روزافزون ظلال جلال بر تسخیر آن انداخته از انجا که کاردان و دوربین بود بر استسعاد
سعادت کلید قلعه را دست آویز سلامت حال خود ساخته بزمین بوس عالی سربلند دولت شد و بنوازش
شاهنشاهی امتیاز یافت و آنحضرت خالدین را که احوالات آن حصن حصین گذاشته در افق همانروز
متوجه پیش شده همه شب قدم فرسوده صبحگاه که هنگام گشایش لهایا و افرایش جا نهانست بنواحی
سارنگپور نزول اجلال فرمودند و چنین راه دور و دراز را با چندین نشیب و فراز با لشکر اقبال در شانزده
روز قطع فرموده روز بهمن دوم خرداد ماه الهی موافق پنجشنبه بیست و هفتم شعبان ساحل رایات
اقبال ظلمت زدای سواد سارنگپور شده و از غرائب آنکه در همین سال ادهم خان با نوبت قلعه کاگرون
از سارنگپور بر آمده و در سه گروهی راه قطع کرده بود از نهضت موکب شاهنشاهی اطلاعی نداشت و بر خزائن
قاصران تیزرو فرستاده بود که از نهضت اعلام ظفر ارتسام شاهنشاهی خبردار ساخته آماده خدمات
شایسته گردانند اما الغار آنحضرت آنچنان بنمود که مرغان خیال هم بگرد او نتوانستند رسید تا بقاصدان
چابک رفتار چه رسد ادهم خان فوج آراسته بخاطر جمع کاگرون روانه می آمد که از دور کوکبه جهانتاب
موکب عالی نمایان شد تا آنکه معدودی از عساکر اقبال آن شب در رکاب حضرت اعتصام رسیده بودند
اما در تمام آن دشت و صحرا مصحوب جنود الطاف ایزدی از لشکر عالم غیب سواران ملک نورد

چندان جمعیت و انبوهی رو داده بود که در نظر همگنان از اندازه و شمار بیرون مینمود و چندی از این
ادهمخان که پیشتر پیش او می‌آمدند ناگاه بموکب والا نزدیک رسیده چون نظر ایشان بکوکبه حضرت افتاد
بی‌اختیار خود را از اسب انداخته روی ادب بر زمین خاکبوس نهادند ادهمخان که مردم خود را چنان دید پا
گم کرده دید که سراسیمه خود را از اسب افکندند حیران شد که بارب چنین اعزاز و اکرام ملازمان او بجهت
و درین تعجب تیزتر راند تا قدری قریب شده نظرش در شکوه جمال عالم افروز حضرت شاهنشاهی افتاد خیره گشته
خود را ذره مثال مضطرب یافته از مرکب بر زمین ادب فرود آمده روی نیاز بر خاک نیاز نهاده و بر رکاب
عالی سرفراز شد و از آنجا که آئین بنده نوازی و پرده پوشی مجبول فطرت اقدس است او را بنوازشهای گرامی
اختصاص بخشیده ساعتی چند آنجا بدولت و اقبال فرود آمدند تا همه او اسباب تمام یابد و هم دیگر متوابی سلاط
اقدس که با او در لشکر فتح یافت بودند سعادت زمین بوس دریابند و از آنجا بر خنگ اقبال سوار دولت شده ازو
توجه بسارنگپور آوردند و در آن مصر سرور منزل ادهمخان را السعادت ورود اقدس غیرت مینای سپهر ساختند
ادهمخان بر بساط انبساط استاده خیالی نفیسه بنظر اقدس در می‌آورد و پیشکش نفایس زر و جواهر آن شاهانه از
اندازه حال بیرون برده بود بجهت آنکه جام حقایق نمای آلهی است با او نمی‌شگفت آئین اخلاص آنست
که در زمان غیبت صوری حاضر معنوی و دعاء بوده در اکرام و احترام صاحب خود اهتمام تمام نمایند و خواهش
خود را در رضای ولی نعمت سوا سازند چه میگویم اخلاص کو و رایت پر بها بر سر بها بر سر باشند و بهر دل آسیار نشد
حساب و دلگیر افت طرز سوداگری چه شد در برابر چنین ترتیب عاطفت و کار پرتو رو خویش آراستن
آئین کدام معامله گزار است هر که از تیره رایی نرد دغا در بساط و کیا زان بباخت هر آینه خاک ادبار در
کاسه سر عرض ناموس خود کرد چون ادهمخان ملتفات مرابیانه میکرد خاطر حکمت دان شاهنشاهی انبساط
نمی‌یافت و هر کاری که میکرد نسنجیده خاطر اقدس نمی‌آمد از آنجمله لباسهای ساخته بود که آنحضرت
چون از گرد راه رسیده اند لباس تازه بپوشند و چون اندک غباری بر دامن عفت قدس مصفا از
رهگذار او نشسته بود بر لباس تلبیس او پرتو توجه نمی‌افتاد و ادهمخان ازین ممر در دام اضطراب و اضطراب افتاده از
فرط بیقراری بهر یک از منظوران بساط قرب توسل جسته تضرع و تملق مینمود تا آنکه آنحضرت که وجود
مردمی و آرزومندی بر برنایی حال او بخشوده و بنیرنگ خود کار فرموده از روی بنده نوازی لباسهای
تازه که آورده بود پوشیدند اظهار شگفتگی فرمودند و چون در آن روز بر دلکیان نزاد و عفت غنچه نیز

قرین اقدس نرسیده بودند آنحضرت در آن شب در پشت بام خانه ادهمخان تکیه فرموده بودند
و آن بی‌سعادت بعبث در کمین بوده منتظر فرصت می‌بود که شاید که آن قدسی نظر را نظری بر حرمخانه او
افتد و آن مدبر آهنی را بهانه ساخته مقصد نماید و خاطر مقدس آنحضرت که گلشن سرای معنیست از جمال خاطر
چون راه دور قطع فرموده بودند بر بستر استراحت متمکن فرموده‌اند و آن خود پرور عفت سرشت النوری
که بخاطر راه نمی‌یافت حرمخانه شوم او بود و چون حرامست و حمایت ایزدی همواره نگاهبان آن قبله
صورت و معنیست آن برگشته بخت تیره رای قدرت و فرصت نیافت و دو روز پیش سلطنت صوری و معنوی
در آن تنهائی محافظت فرمود روز دیگر ماهم انکه محل قدسی را که عقب مانده بود آورده بشرف حضور مسعود
یافت و جشنی بزرگانه ترتیب داد و ادهمخان سرهنموئی که با نوی کاردان از خواب غفلت بیدار شده و
و قدوم خدیو جهان را شرف روزگار دانسته در آداب پیشکش و لوازم ضیافت اهتمام نموده مجموع آنچه از
رکار باز بهادر بدست آورده بود از صامت و ناطق با تمام جوهها و باتران و لولیان بنظر اشرف گذرانید
و آنحضرت بموجب مرحمت عامه قبول نموده بعضی را بعنایات فرمودند و چهار روز در سارنگپور توقف نموده
روز خرداد ششم خرداد ماه الهی مطابق شنبه دوم رمضان روی توجه بجهت آورده علم نهضت بدار الخلافه
آگره بر افراختند و در منزل اول ظاهر سارنگپور مخیم سرادقات اقبال شده بود و چنانچه مرسوم بود ادهمخان
اندیشه ناصواب بخود راه داده مجلس زده از آن باز گشت و چون خاطر ماهم انکه پیش آن قدردان خدمت
و جوهر شناس عقیدت عزیز بود اغماض عین فرموده چیزی بر زبان مقدس نگذرانیدند و تفصیل این اجمال
آنست که از آنجا که باد خاطر و کور باطنی ادهمخان مقرر بود با جمعی از خدمتکاران والده خود که خدمت
حرم سرای پادشاهی میکردند در ساخته وقت کوچ دو جمیله نادره از حرمهای باز بهادر که تازه بنظر اقدس
گذرانیده بود از سراپرده شاهنشاهی گریزانیده چنین نقش بر آب زد که در چنین وقتی که هر کس پروا
کوچ و رخت خود دارد هیچ یکی از پی سر رشته این کار نخواهد برد و از آن خیال بیخردانه چنین جمال خیانتی بر ناصیه
دولت خود بسته بود و از داغ لعنت ابدی شرمنده جاوید گشت چون این خبر بسمع اقدس
رسید حکم عالی شد که امروز کوچ موقوف داشته جا بجا بجستجوی گمشدگان شتابند و طرز
دانان بساط اخلاص متوجه این خدمت شدند و تیز روان خدمت در دست تکاپوی شتافته نموده
هر دو را گرفته آوردند ماهم انکه بملاحظه آنکه هرگاه آن دو عورت را بنحو مشکان حضرت رسانند پرده از

روی کار او برداشته خواهد شد و نفاق درونش از پرده بیرون خواهد افتاد نمود که آن دو
بیگناه را کشتند که سر ربعه آواز بخند و خنده بوزمان که نقاب از روی جهان افروز خود نموز بر
نداشته بود از انطور جریمه عظیم تغافل نموده کرده را ناکرده انگاشت بنا بر زم حوصله آن دریا
آشام را که موجب فزونی عطوفت و بسیاری دانش چنین خطاهای فاحش را ناکرده انگارد و
از آن وقت که نوید نزول موکب عالی بامرای ممالک مالوه رسیده بود هر یکی از محل خود روی اخلاص
باستان سلاطین مطاف آورده درین روز که عرصه سارنگپور مضرب خیام اقبال بود میر محمد خان
و قیا خان و حبیب و علی خان و دیگر امرا و سرداران رسیده سعادت زمین بوس سرمنزلی اقبه حضرت
شاهنشاهی همراه اشرف اقدس احرم و جلایل الطاف خصایص بخشیده بپایه سعادت آثار المتنبی اذ نمد
ادهم خان و میر محمد خان با سایر امرای ملوه نزد بین کوس جهت سرافراز گشته تجالکرهای حج در توده بند
موکب شاهنشاهی بدولت و اقبال السمت مرکز سلطنت مستقر خلافت مراجعت نموده گیتی خدیو کوچ
بکوچ صید کنان و شکار افکنان برسم ایلغار نهضت علا فرمودند و چون با نجه از آیات عالیات
پرتو جلال بر ساحت حوالی قلعه نرور انداخت در اثنای راه ببری که جنگل کردون از مهابت
آن در هر سو نوانده بود با پنج شش بچه از بیشه خود بر آمده سر راه بر راه نوردان موکب والا گرفت
حضرت شاهنشاهی که قوت اسدالله در بازو و درع عنایت ربانی در بر دارند همچنان با تنهایی شگفت
بان سبع آهنین موی آتشین خوی مقابل شدند و از مشاهده آن تنجال بوی ازتن نظارگیان
برخاسته بود و عرق از مسام جنبندگان روان شد و آنحضرت بجالاکی و دستکی که نسبت به او
رفته بیک حمله شیر شکارانه شمشیر آبدار کار او تمام ساختند **نظم** کسی را که ایزد کند یاوری
که یارد که با او کند داوری ٭ اگر حمله بر شیر نر آورد ٭ با بیش و ببر بر تن درد ٭ سبعی بان
شدت و صولت درنده باین عظمت و هیبت معونت دل نیروی بازوی بی‌باک خون افتاد و بو از
چار طرف برخاست و آن اول سباعی بود که آنحضرت بنفس نفیس تحکک آن توجه فرموده بودند و کمانی
آن ببر را جمعی از جوانان و دلاوران که قرین رکاب عالی بودند تیغ و تیر از سم که در بهنیه و از جمله
سوانح افضال الهی شاهی که درآن راه ظهور پیوست آن بود که محمد جعفر و میر منشی را الکتاب اشرف نجات
پایه قدر افزودند القصه جهان آرای اوکه بعد از طی منازل و قطع مسالک روز دوشنبه سوم

خرداد ماه

برکشتن ... والاجاه

خرداد ماه الهی موافق شنبه نوزدهم ماه رمضان نهصد و شصت و هشت کامیاب دولت و اقبال دار الخلافه
آگره را بورود موکب سعادت عشرت سرای مراد ساخت و ابواب کامبخشی بر روی روزگار گشادند و این
یورش عالی در یکماه و هفت روز بانجام پیوست شانزده روز در رفتن و چهار روز در سارنگپور توقف
فرمودن و هفت روز در بازگشتن تختگاه و درین یورش مقدس هم مراتب شجاعت که بپای آدمی هم از
عقل بظهور رسید هم لوازم مهربانی و مردی فرمودند و هم فراخ حوصلگی و بزرگ منشی ظاهر ساختند شرح
قصه مع سانحه منیع که بکهر شاهنشاهی روی نمود چون خلاف کبری مقتضای آن میکند
که فرمانروایان دادگر هر قدر که قدرت بشری وفا کند همه خلکه ربا و اغراض نفسانی خود مشتغل
مهمات شده به دیگری نگذارند چه خود خود دهی نکو بر نایب و وکیل از مهمات خلایق جایی مشغول که بآن
کار خود نتوانند رسید و بیشتری از بزرگان معامله فهم نظر محض تحویر نیابت فرموده خود بعیش و عشرت
گشته کار و بار جهانبانی بر آمد بکران گذاشته اند حضرت شاهنشاهی از روی فرد دانایی و عموم عاطفت
و شمول مهربانی زیاده از آنچه در حوصله بشری گنجایش داشته باشد خرسندی خویش از آسایش
عالمیان وابسته در اکثر معاملات خود بذات مقدس میرسند و چون بعضی از مهمات سلطنت را از
آگاهی از احوال خلایقست حال آنکه از جمیع کارهای جهان در مقصور و بیشتر ظهور دارد چه این
شغل اکثری بارادل و اداتی که بجنسری بخیانت طمع و کذب سرشته اند قرار یافته و در آستی و درستی
و مطبعی که از بزرگان زمانه کمتر بهم رسند درین خبر آوران دون همت کی جشم داشته آمد آنحضرت
درین کار بیشتر همت عالی مصروف داشته خود توجه مینمایند و با وجود آنکه سلطنت منتهی آنست که ادا
اندیشی فرمانروایان جهان آرای در نهر ارحصار آهنین بوده با تمام معاملات شنبه خود بوزبانی
تکیه بر حفظ الهی کرده بهمت از تجرد کزینان خدا پرست خواسته لباس اوقات بطرزی که احدی
نشناسد و لباسی که کسی ندیده اند بر آمده سیر مینمایند و در خیابان احوال آگاهی یافته در انتظام
مهام عالمیان اهتمام دارند و بتوجه خدا شناسان صحرا نورد که نشان حمایت الهیت از جرهای
این راه چون سایر مواقع خوف محفوظ و مصون می باشند **بیت** حمایت را الهی داد ایمان دور
زمهدست سکندر قوتش پیش ٭ ز چون انجمیه نه عقبیه بافت اکنون بجا و تاعبار آلوده خرچنگ
گوش نمیدارد که در قصبه بهرایچ مرقد سالار مسعود غازی که از شهدای عساکر غزنویه آت واقع شده

رسمیست در هندوستان که خلایقی از اطراف و اکناف علمهای گوناگون ساخته بآیند و فراوان آن
موطن میبرند و همچنان خلق کثیر از دار الخلافه آگره در آنجا نیز برآمده نزد آن شهر احیای جشن میکنند
و ازدحام عظیم میشود و مردم صالح و طالح فراهم می‌آیند محرر این دفتر سعادت ابوالفضل روزی از
زبان حضرت شاهنشاهی شنید بستی که در نواحی دار الخلافه آگره این جشن مکرم بود که ناگاه یکی از اوباش
مردم ناشناخته به مهری گفت که چون من بجمعی مطلع شدم با شاهنشاه گشت و تا فی حشم خود را آگاه نمودن
کاج نماساختم و تغیر روی بوضعی کردم و بطوری که آنها فهمند تماشایی بوده بطارکه فنون بقادر بودم
چون آنگه ازدم سنگ بمن نگاه کردند بحث آن تغیر مرا نشناخته بلکه بکر گشتند که آنچنین چشم و روی شاه
را نیست و من باهستگی از آن معرکه برآمده بهمین عکس آمدم و این طرز را در عین نقل این حکایت غریب
نقل العمل فرموده تعجب افزای شدند الحق کاری شگرف بغایت حیرت بود و از برکات غیبی و تجلی اقدام
ایام در نواحی آگره عزیز شکار مشغول بودند ناگاه شغال غزالی را قصد کرد و نزدیک بود که توی ضعیف
را آسیب رساند ما در آهوبره رحیمقی که زاکاهی فته در شکیه مضطرب در آمد همت کاشتیه بجانب او
دوید و بکرات حملهای شیرانه برو آورد و شغال را زور تیره شد و خود را در کولاب انداخت آن
حصار بکنات خود ساخت چون پرتو توجه مقدس بران تافته بود غرو از حاضران بارگاه حضور آنکه
و در نولا که رایات اقبال شاهنشاهی بدار الخلافه آگره نزول اجلال فرمود اگرچه بالتمام شکار خوش الحا کار
جسته که از بدایع الکیفیت میل فرمودی و آنرا پرده جمال خود ساختی اما بوسته در سرانجام ملک و تسخیر
ولایت و برآوردن و بلند ساختن ستون اخلاص منشی و برانداختن بیکوهران نفاق پیشه و عیار
هر بیکار گرفتن و افزودن و کاستن قدر مردم فراخور حال همت کماشتی و دقیقه از دقایق کلیات معامله
فرو نگذاشتی تا آنکه خبر بدمستی خان زمان رسید و گرفت عنان عزیمت شکار را آنجا باز منعطف
داشته توجه بآنکه نود صلاح دولت نمود **یورش موکب شاهنشاهی بجانب ممالک شرقیه و
زمین بوس نمودن خان زمان و مراجعت بدار الخلافه** بردیده وران دوربین که نبض زمانه
دریافته و شناسای روزگار رستوی شده تا شایان این بزم دلکش هنمایند پوشیده نیست که کام روایی
و نصرت بر مخالفان و فراهم آمدن معاونان و جمع شدن اسباب دنیی در وقتیکه با جمال معنوی اتفاق
دارد و بملک ذاتی و خرد فطری موصوف بوده پیوسته بوزنامچه احوال خود مطالعه نماید به بیشتر و بسیار میسر

کار را بر شمرده و مردم صالح ...

و حضرت شهریار در این روزها هم در آنجا افتاد و بشنونی احوال مردم خاطر تماشایی بود صوصو

میشود و سرمایه مزید آگاهی گشته در لوازم شکر و بالغت بوده حسن عقیدت بلطف خدمت را اهمات
شکر داشته و در مراسم بهجتی می افزاید هم باخالی متضرع عجز میکرد و هم با خلایق توام متعمر میشود و هم
با مصاحب در بندگی و اخلاص می افزاید و هم با نوکر از روی قدر دانی حسن سلوک میتر منماید اما شخصی که از اقبالیت
در صورت بهره ندارد و از اصالت فرا اسم نصف اوست خلاف این نتیجه میدهد و با ندک اعتبار و اقتدار
پایه خود را بر طاق نسیان نهاده اول روش خود را با ستی نخش خود فراموش میکند دوم با ولینعمت صاحب خود
که خدای مجازیست طرز تکبر و ترفع پیش گرفته اندیشهای تباه بخاطر مکیده راند و سیوم با همراهان و
همنشینان خود راه بتعظیم پیش گرفته مستانه میخرامد و چهارم با جمهور انام از روی ستم و تعدی سلوک
میکند آن بیدولت بزعم باطل خود را ترقی میدهد و ندانند که برای ادبار و هلاک خود مهلکه می آراید و
مصداق این معنی محمد و احوال علیقلیخانست که بخطاب خان زمانی اشتهار دارد و چه شجاعت صوری که از گوهر خود
در آن ترکیب غالب بود آنرا سرمایه ترفع و استکبار خود گردانیده نخوت افزای شده استیلای خود را که پرتوی از
اقبال خدیو زمان بود بخود منسوب داشته اسباب مزید غفلت ساخت چنانچه سابقا ایمائی از بدمستیهای
او رفته است درینولا سر عظم را که جمعی کثیر از اوباش افغان بر او گرد آمده بودند حسب کرده ستگ و ادعا در آن
بر گوهر افزوده و نزد یک شده که پرده از روی کار او بیک بار بر داشته آید عقل کامل والای شاهنشاهی مقتضی آن
شد که بر رسم شکار با نفوذ توجه فرمایند و بر زبان اقدس گذشت که اگر بتیه اوسعادت دران بدمستی شفوه با
و از خواب غفلت بیدار شده بزمین بوس عالم مبادرت نماید رقم عفو بر جرایم او کشیده مراجعت فرماییم که بهانه گفت
که ما کاشته ایم و گزیده ترین صفات بزرگان عذر پذیرفتن است و گناه بخشیدن که آدمزاد مجبوب از
مستی و هشیاری بسرشته واگر سعادت رهنمونی او نکند و او را از دولت طلاعت باز دارد عنان ازان که قرض
فرمیشود معالجه او بدشواری گشته کار او ساخته آید و سالکان آنمرز و بوم را از دستگاری خیمه خلاص
کرده شود بنا بر این اندیشه فتح بخش روز شهریور چهارم مرداد ماه آلهی موافق پنجشنبه چهاردهم ذیقعده نهصد و
هفتاد و هشت قمری بسعادت خرد و تاییدات آلهی موکب عالم متوجه بلاد شرقیه شد و از دار الخلافه آگره
معین الدین احمد خان فرنخودی قرار یافت و منعم خان خانخانان و خواجه جهان و اکثری از ملازمان محل اقبال
در رکاب بفر قناب نطاق همت بر میان خدمت بسته بودند و آنحضرت بظاهر شکار و بباطن با کردگار عز و جل
انوار موهبت فرموده با بندگان شایسته منازل نشاط افزا بودند چون حدود کالپی مضرب خیام عالی گشت خبر انجانی

او زمکب بوسیله مقربان بساط اقبال التماس نمود که سرافرازان حکم صورت و معنی پرتو الطاف کمال
فرمایگان اندوخته کلبه انبساط نفیه را بقدوم عالی عزت دائمی و فرابی ارامت فرموده انحضرت
مرا این سرافرازی بخشند از ذره پروری آن نیر اقبال چه دور باشد آن جهان مروت ملتمس او را بدرجه قبول
رسانیده منزل او را بانوار قدسیه او شنایا سپهر برین بخشیدند و آداب عبودیت بتقدیم آورده بمقام
انزوا انحضرت در منازل او که بر کنار دریای جون واقع شده جشن آرای بزمی و خوشدلی گذرانیدند
و از انجا عنان توجه بصوب شهر اگره که کنار آب گنگ است معطوف ساختند و چون ساحت برادران شهر
مخیم سرادقات عز گشت تنگبار آن نواحی توجه فرمودند و روزی چند دران کل زمین در حل اقامت انداختند
افتاد و خان زمان و برادرش بهادرخان چون هنوز زمان بر راه دریای ابتدا رسیده بود از خواب غفلت
بیدار شده و متوجه استلام عتبه عرش ارتفاع شده بند و دران منزل به دولت آستانبوس سربلندی یافته بواسطه
الحمد و الطاف ملکی بس نظر اقدس درآوردند و بنیان دست نامور مثل لشکر روبه و دلیل او سپهسالار
و حکومت که هر یک از ایشان آسمانی بود در عالم خود از جرائم بیکس ساخته نه امر کشیده و جلوه گاه خاک آستانه
اقبال را توتیای دیده سعادت خود ساختند حضرت شاهنشاهی بمقتضای جبلت خیر پس اعمال ایشان
گذشته او را ناکرده انگاشته بعنایات خاص تدارک فرمودند و بر زبان حقایق ترجمان گذشت که
شجره بدبو چنانکه نهال برومند از دولت در برانداختن انجار ساختی چه تا خوشیها کار روی ملتمسه بیدات
که از بانه اختر جنس درختی چه ثمره خواهد داد همان ضرعت جلالت نعمت را از تشنیع اعمال او دانسته همگان
بخشش بجوش آورده و هم در منزل عبد المجید آصفخان را با لسپاری از مبارزان بصوب ... برسر راجه
رامچند فرستادند که اگر سعادت یاوری نماید و غازیان تنور جمعی آزاد بار یا فتهار اکه با خود
رفته اند گرفته بدرگاه والا فرستد و خود بطاق اطاعت و نیکو بندگی بندد او را استمالت ساخته معاودت
نمایند چون موسم برسات درمیان آمده راجه در مقام نخوت استاده مجاهدان اقبال برکشتگان بجای
خود آمده و بعد از انکه بیست روز در کره مهلت اداکی بوده خاطر نظام بخش از مهمات آنجا جمع شده عطف
رجوع بسرپرگاه خلافت بلند کرده بند و این هر دو برادر تا سه منزل در رکاب معلی سعادت افزای خود
بوده مشمول مراحم پادشاهانه مرخص شدند و حضرت شاهنشاهی بدولت و اقبال خود از عرض ده روز قطع
مسافت دور و دراز فرموده روز بیست و دوم شهر نور ماه آلهی موافق جمعه هفدهم ذی الحجه سنه ... قوی

دارالخلافه آگره نزول اجلال فرمودند و در یکماه و چهارده روز از این سفر خجسته اثر بانجام رسید و از غنی
چهارده روز و بودن بیست روز و اقران ده روز و چون سایه چتر والای شاهنشاهی بر عرصه دارالخلافه
مبسوط گشت عالی همتان عنان طلب بعزم اظهار عقیدت و استفاضه انوار بتقدیم رسانیدند هر کدام
و هر کدام در خور استعداد خود کامیاب سعادت گشت عدالت از روز بازاری دیگر یافته جهان را بهاری تازه
روی داد و زمانیا نیر اشتعالی خاص در سر فتاد اولیای دولت را در اکناف و اقطار مملکت بر خدمت گزاری
جلوه آمد از هر طرف افواج هم غرسته بر ترحم استلام آستانه اقبال شده دراو فرا پانماه آلهی این سال
موافق اوایل ربیع الاول سال نهصد و هفتاد و هشت منعم هلال شمس الدین محمد خان اتکه که بخطاب اعظم خانی شرف اختصاص
یافته بود و از پنجاب آمده زمین بوس و بیت بتقدیم رسانیده و عبادات قضا شده را از جمعی ملازمت خداوند
صورت و معنی ادا کرده و شرافت مسکنش با نیز از اخلاص حرف گذرانیده و کلیات تفقدات شاهنشاهی رفعت اقبال
یافت و تنظیم مهمات مالی و ملکی و انصرام مهام سپاهی و رعیت برای رزین خود گرفته محفل آرای ... اقبال شد
و هم انکه که بحسن ضبط مهمات و فرط و فراوان عقیدت خود را کیل السلطنه باستقلال می یافت از نخوت آزرده
خاطر گشت و از منعم خان خانخانان که بنظام هر وکیل بوده آرامش شده کمال ممنون نیز بر هم زد لکن ظاهر را در یافت
آن انصاف و فارغی خاطر و با حسابات مشاغل دنیوی کلیات که در خود بخشش بخشی که بار مشاغل کسی را در برداشته
بر سر خود نهند و متکفل اشتغال مهمات گردد از اعظم عطایات دانسته شکر بجای آورد تا درین هنگام که خان اعظم مرشد
و اخلاص خود و خدمات شاهنشاهی ایشان گرفت منعم خان و هم انکه این ازاده او غیبی دانسته از صمیم دل آداب شکر
بجای آورده نه چنین انکار را درون آرزده دل ملکشیتنه چه در پیشگاه انصاف حقیقت کار آن گروه را
معنیه کار صورت و شستن تا جهان درجه سنجیده و از دیده دانشوران حق پرور است که دیگری مانم این تمام
شد ظهور رسانیده باشد و رضای ایزد معرفت در سراپای حالات نه زبان حال نه زبان قال با مغوض بوده
و خدمت گزاری با و مفوض شد چون سلطان معنوی دریافته که این خدمت جز بکاری مفوض شد و خدمت گزاری
سرگرم کار را هم رسیده و دلگرم آرزده بودن سراجه رفتن و خود را مغلوب خواهش نفس نمی نماید اکنون خویش را از پایه
انداختن و از سوانح ارتقای اعلام دولت شاهنشاهی که درین سال سرمه در چشم ساده لوحان کشید سعادت
گشید آنست که خان و کاه حصنی است حصین متصرف اولیای دولت در آمد و الحق فرمانروائی کیتی آرای را
بزور لشکر و فرط عسکر کم مدت فتح چه پیروزی نیاز ازار تفاع و استحکام دست جان رسد و در ونیا زرا

از بسیاری مأکل و مشارب احتیاج به بیرون نشود و مجملاً ازین سانحه دولت افزا آنست که چون سر قلعه داراوه
با وسیله او بار شد قلعه جناده که مسکن و ماوای او بود به دست عنوم‌یابی از خاصه فیلان او در آمده و او آن حصار
منیع را مأمن خود دانسته در استحکام آن کوشید در خلالی که رایات اقبال از قصبه کره مراجعت فرموده بدار الخلافه
آگره نزول اجلال نموده خواجه عبد المجید آصف خان مسخر آن مأمور شده فتح چون از سعادت بهره داشت و
قدری کتابت معامله رسیده داشت که روز او بار افغان رسیده است تا از جمعی او ستاده اظهار عجز و انکسار
نمود و از روی عجز عرضه داشت و به آن درگاه جهان پناه معروض داشت که اگر شیخ محمد دست مرا گرفته بزمین
بوس عتبه اقبال ساند هر آینه به آن جمعی قلعه را با ولیای دولت سپرده خود را بسته فتراک فرمان اعتصام
دولت شاهنشاهی میگردانم ملتمس او به موقف قبول پیوست و به موجب حکم معلی شیخ رفته او را به استمالتی تمام
حضور به ملازمت آورده به شرف سعادت اوراسجده درگاه گیتی پناه روشناس بخشیده آنحضرت پایه او را به اعتبارات
گرامی افزوده مرتبه امارت کرامت فرموده و گرداست آن قلعه حسن علیخان ترکمان منور شد و از سوانح که
در خلال ظهور آمد سواری حضرت شاهنشاهی است بر فیل هوائی و جنگ انداختن او در دار رحمش جهان آرا
روز بروز به روشنی نو طرزی تازه ارتفاع مدارج علیای این دولت ابد قرین منظور باید و از اشکال صوری و
معنوی این مکانه بارگاه احدیت را خاطر ان ظاهر بینان کوتاه نظر میبارزد خدیو زمان گران عزیزی
انکشاف فرموده پرده آرای صوری نگار میپردند چون مشیت ایزدی برده از جمال جهان آرای برداشته میشود
بفروغ نمی‌پردد از شرح و پرده چند لطیفه و بعبیر ترتیب میدهد تماشای فنون نقاوه ارادی مینماید
هم انتظام جهان تجویز آمین میدهد باطن عیار اخلاص فراخی حوصله در معامله داد جهانبانی میکرد و در هر کار
و جنگ فیل که نادان آنرا از قسم متوجهی امور سلطنت انگارد و دانا آنرا از ینه حکمت عملی شناخت
متوجه می‌باشد در همان زمان غلط انداز ظاهر بینان معمه امری چند میشود که عادتیان صورت پرست
را به اختیار نشاه راه عقیدت آورده سالک مسالک در یافت حقایق معنوی میگرداند از آنجمله قضیه
مذکور است و شرح این اتفاق عبرت بخش گوش هوش شنا آنست که هوائی نام فیلی از آنکوه که در فیلان خاصه
انتظام داشت در تیزکامی و تندروی و بدمستی به خوبی برون کار دهسایی بود فیلبانان زبردست نگار
که در سواری این فیلان عمر دراز گذرانیده هرگز [illegible] سوار شدن تا جنگ انداختن چه رسد آن شهسوار
عرصه دلیری و شیر نگار بیشه دلاوری در میدان چوگان که بیرون قلعه دار الخلافه اکبرآباد است برای نشاط خاطر

سواری [illegible] بر فیل [illegible]

مدهوش خسته بودند بران فیل مست بی‌باک در عین طغیان مستی و غلیان آتش شوب هیجا با بیپروایی تهور معنوی
سوار شده کار پرواز بهای جرات بخش بظهور آوردند و بعد از آن فیل دیگر که آن هم در جنگ نظیر
با آن فیل بود جنگ انداختند و بر مخلصان و معامله دانان حالتی گذشت که بر هیچکس مخفی نیست و چون ناظران کار
ظهور از امتداد و انجذاب جا بجا مضطرب شده بکمال عرض رسانیدند تا بانه از روی حیرت تو کلها فی الحقیقه
این کار دران دانستند که اگر خانزاد کمتر فرق تنبیه نگاه اقبال اشارت آورده با التماس [illegible] آنحضرت را
ازین شغل هولناک که از تصور آن زهره شیر دلان آب میشد بگذرانند اکبرخان [illegible] چون امارت حال را
مشاهده کرد سر رشته صبر از دست داده سر خود را برهنه ساخت و چون دادخواهی سیم رسیده زاری اثرات
میکرد و خود بزرگ از اطراف و جوانب دست دعا بر داشته سلامتی ذات مقدس را که سرمایه امن و امان ملک است
از جهان آفرین میخواستند و چون نظر اقدس شاهنشاهی بر اضطراب اکبرخان افتاد فرمودند که اینهمه تنگدلی
بنا بر آن کرد که اگر ازین طرز باز نمی‌آیی همین زمان خود را از بالای فیل می‌اندازیم اکبرخان کمال خوف و خطر
در این امر دیده در ساعت فرمان پذیر گشت و از روی ملاحظه باطن کوشش وه را انتظار آرمیده فراخلال دارد
شاهنشاه شیر دل تمکین دولت بآن کار عبرت افزا اشتغال داشتند تا آنکه بزور بازوی جنگجوی [illegible]
اقبال الهی فیل هوائی بر خصم خود غالب آمد و درین ما که حبل المتین تماسک از دست داده رو بگریز نهاد و هوائی
پس و پیش را در نظر نیاورده و نشیب و فراز را ملاحظه نکرده پا بگریخته را گرفته باد آسا میرفت و المنه و قرار
بر همان ثبات نشستی تماشاگر قوی مشیت ایزدی بود آخر فیل شکور راه دراز قطع نموده و کنار [illegible]
چون افتاد و بر سر آن دریای عظیم جسری از کشتی سرانجام یافته بود زنبال از سر اشتعلی بر آن جسر گذشت
و فیل هوائی که آن شیر بیشه اقبال بر او سوار بود از پی او بر آن جسر در آمده دویده کشتیهای جسر از گرانی
سنگینی آن دو کوه پیکر گاه در آب فرو میرفت و گاه بالا میشد و از دو جانب جسر ملازمان عتبه اقبال
خود را در آب انداخته شناوری میکردند تا آنکه فیلان تمام آن جسر را گذشته آنروی آب رسیدند در شیرمان
که این امر غریب ظاهر بینان تماشا کردند در ساعت خدیو زمان فیل هوائی را که با تش تهی با بادو جنگ بود
نگاه داشته و فیل رن باکه جان خود را سنگ دو دیده بر و [illegible] را جان نو بتن در آمده خاطرهای پریشان
بنا بر آن جمع شد دلهای برجمزوده اطمینان یافت بعضی کوته اندیشان کم بین که خاطر میرسانیدند که فرمانروای
زمین و زمان را مگر نشاء در سر است این کار از نتایج آن توانند کرد در ساعت از خیال او راز کار بر آمده در پای [illegible]

که از فنون عقل بدایع نگار آنحضرت که نمونه از اعجوبه نهانخانهای کارخانه باطن بظهور آورده بر اهل
روان تیره ما و امثال ما راه وا نمی‌نمایند تا بینایان را چشم می‌بخشد و دیده وران را جواهر در
چشم میکشد بارها در خلوت انس که این راقم سعادت باریافته بدولت خطاب استفادت از زبان
مقدس شنیده است که اینکه دیده و دانسته بر فیلان مست خونخوار سوار میشویم با آنکه پیش از آن
ساعتی فیلبانان خود را بپایان آورده باعث فرا ایستادن ایشان شده اند و جهة نیت و قبله
همت آنست که اگر در ما رضامندی ایزدی ما دانسته قدمی نهاده باشیم باید آنکس که بآن امر رضی
او نباشد برآورده آن فیل کار ما تمام سازد که در بی رضای الهی بار هستی نمیتوانیم برداشت سبحان الله
این چه دیده است و چه محاسبه که با خود میرود باری در جمیع اوقات چه هنگام خلوت و چه در زمان
مشغل کثرات چه در وقت رزم و چه در زمان بزم پیوسته نگاهبان سررشته معنوی بوده بظاهر
با خلق و باطن با خالق در نگرانند با ظاهر اسباب صورت و معنی گشته مثنوی این دو گروه والا عزم بهند
و عشرت گزین این دولت گوارا شده اورنگ آرای عالم ظاهر و باطن میگردند و از سوانح این
ایام همایون است تزئین اورنگ که محکمه این هنگام که دار الخلافه اکره بفروغ معدلت شاهنشاهی رونق
و بها یافته در آینه رای جهان آرای چنین صورت بست که ایالت ممالک مالوه بمیرزا محمد خان شرف الدین
باستقلال شد و او همچنان بخدمت حضور استسعاد یابد منشور عاطفت بمضمون شرف نفاذ یافت
او همچنان امتثال امر پادشاهی که ترجمان حکم الهیست نموده ممالک مالوه را بمیر محمد خان سپرده او نیز
عزیمت آستانبوس آورده و اندک زمانی بر سم استعجال رسیده کام استلام عتبه علیه نمود و محفوف عواطف
شاهنشاهی گشت هم خاطر با هم آنکه که از معارف فرزند گرامی خود بتوجه مند بود فراهم آمده انبساط
یافت و هم میر محمد خان از استشراک خلاص شده کامیاب امید گشت و هم جمهور رعایای صوبه مالوه از
بیداد و نکبت یافته و کام روای امن و امان گشتند و هم او همچنان را از اسباب بیخودی بازداشته
اولا از چندین وبال نکبت رهانیده فرمودند و ثانیا عزم اصلاح حال او مرکوز خاطر مقدس گشت و در مولانا
خدمت عالم عقبه شیمه کریمه خود پیوسته نظر بر آنکه بر درد حقی و باطن با خدا بوده صدق قلوب فردی
و اساسهای عالم در کار رهنمای آنجناب بکو در ملک وقت ترتیب دادی با وجود عنفوان شباب کمتری
مختری از بزرگان سابق در پیش بهروی طبیعت کرده ترجمه محاسبه احوال خویش ساخته آنحضرت

خلافت همه زمان شباب را از اسباب خدا شناسی گردانیده لحظه از آن ذرایع نبودی که او امر ای
و سر برآرایی و دولت نوازی و دشمن گدازی که هر یکی در بزرگان گذشته ساغر هوش ربایی حال خم
هستی بوده در ذات مقدس حضرت شاهنشاهی باعث مزید دریافت و ازدیاد خردمندی افزونی
هشیاری و فرا ایستادن خاطر میشود و بحسب مصالح الهی و حکم ناملاهی ایزدی چون لباس از فنون جمال
آرای آن بزرگ صورت و معنی را از نظر دورتر خود پوشیده میدارد چنانچه بارها در زمان خردی
که بدرس علوم اشتغال داشتم از پدر بزرگوار خود که منبع برکات و جامع کمالات صوری و معنوی بود از وی
استرواح اختیار فرموده بسر بردی شنیده ام و به دانشمندی که داشتم در زمان حصول دولت ملازمت اکبر
اهلیت ارباب فطرت خود نیز دریافتم و تحقیق معنی که حسن جهان افروز معنوی آن حضرت بزمان بر رو
پوشیده بود و آنچه از خوش ذاتی حبت و نگار اهل عالم برده به است سیه گردان داده فضلان
خود از دیگران طلب فرمودی و پیوسته در طلب الهی که صحبت کامل تمام توانند بود هر آمو خلق نامحدود
باطن اورس را با فقرا و درویشی و سکار را که هر این پیوند ساعد نشاط است از اسباب در طلب ساخته هنگامی
صحرا گرفتی و از افراط احتیاط چنانچه حق را از گرد آلودگان صحرای تمیزی که بیشتر از این بزرگان معنوی
درین لباس تماشای حسنی و با هر ژنده پوشی از جوکیان و سناسی و قلندر و سایر مفردان خاک نشین و تجرد
گزینان در تعیین صحبت داشتی و از جنبش اطوار و ناصیه کلمات و مغز معامله حال او دریافتی جانی از
اصحاب عمائم و ارباب تقدم که پای بند این سلسله علم و جاه و کلاه اند آن مدرسه و خانقاه طلبکار حق
بودی و با آنکه تا سر رگ و قلبی مز وران این طبقات دستی از آن بجهالت فراخ خود بسر بردی درین ایام الهی با
خاکروبش کرده آبروی این منتسبان حق را نبردی و با وجود این امور هرگز وهنی و فتوری در طلب این
شهریار جهان نرفتی بلکه در تکاپوی افزوده در جستجوی طبیبان نفوس که راه نمایان طریق دین و بخشید
سفر از ترشندی **بیت** سالها دل طلب جام جم از ما میکرد : آنچه خود داشت ز بیگانه تمنا میکرد از شرح
این باب گرد آمده کتابی علیحده باید نوشت و آنچه مرا از ابتدای ملازمت دریافتم نگارش باید که
همان بهتر که از این عالم باز آمده بشرح احوال آن بزرگ وقت پرداز در شبی که موکب مقدس بقصد شکار از
دار الخلافه اگره بعزیمت فتحپور رو به داشت نزدیک صدا آن که ده است در میان راه اگره و فتحپور
عمر اشرف اتفاق افتاد جمعی از نغمه پردازان هندی اشعار و لعوب را در معارف و مناقب خواجه بزرگ

و خواجه معین الدین قدس سره العزیز که در حضرت اجمیر آسوده اند و بارها ذکر جلایل کمالات و خوارق عادات
ایشان مذکور مجلس مقدس شده بود خواهان گردیده آنحضرت را که جویای حق و حقیقت اند از فرط طلب سالکان
ملک تقدس نیز توسل جستی و استمداد همت نمودی شوق زیارت مرقد خواجه در خاطر اقدس جوش زد
و جاذبه توجه گریبان گیر شد خواجه از سیستانست و آنرا سنجری نویسند که معرب سگزی است در پانزده
سالگی پدر بزرگوارش که خواجه حسن نام داشت و بزرگ همت و قناعت مشغول بود در گذشت شیخ ابراهیم مجذوب
قندوزی را که زبر و فتاده از میامن نظر او در طلب و همگی همت خواجه شد قطع علاقات صوری نموده
بسمرقند و بخارا شتافت و قدری بعلوم کسبی اشتغال فرمود و از آنجا بخراسان رفت و نشو و نما در کنار
و در هارون که از توابع نیشابور است ادراک صحبت شیخ عثمان هارونی نموده دست ارادت باو زد و بیست سال
در صحبت شیخ ریاضات شاقه کشیده و سفرها در خدمتش گزیده و بسیاری از بزرگان وقت را مثل شیخ نجم الدین
کبری دریافت و بالجمله از اکابر سلسله چشتیه است و بسه واسطه بخواجه مودود چشتی میرسد و به نه واسطه با براهیم
ادهم میپیوندد و پیشتر از آمدن سلطان معز الدین سام از غزنی بهندوستان بر جهت سیر خود بهند آمده و اجمیر
که رای پتهور فرمانروای هندوستان آنجا اقامت داشت منزل گرفت الحق خواجه از ارباب ریاضت و مجاهده بود و بنفس
نفیس ایشان از مجاهدات عظیم روی داده بود اگرچه خوارق عادات از ایشان بسیار منقولست اما کلام او در خرق
عادات روشنتر از مخالفت نفس اهل الفضول خواهد بود و خواجه قطب الدین اوشی از خلفای او بود
در ماه رجب سال پانصد و سی و دوم در مسجد ابو اللیث سمرقندی بحضور شیخ شهاب الدین سهروردی و شیخ اوحدی
کرمانی و جمعی از بزرگان بارادت خواجه معین الدین استسعاد یافت و شیخ فرید شکر گنج که در پتن آسوده است
مرید خواجه قطب الدین مذکور و شیخ نظام اولیا که پیر میر خسرو است دست ارادت بشیخ فرید داده اند
سخن کوتاه که بسیاری از صاحب کمالان از زیر دامن تربیت خواجه برخاسته اند قدس اسرارهم
و بالجمله چون باطن قدسی مواطن شاهنشاهی جویای مراتب حق شناسان و طلبکار مدارج خدا شناسان است
در همین شکارگاه عزیمت زیارت معنوی مصمم شد و هر چند متعهدان رکاب اقبال در باب رفتن و بعد راه و
نا امنی صدود و معبد و فراوانی ارباب تمرد نکوهش ساختند چون شوق قاید راه بود گوش قبول بران
ننهاده بیشتر توجه عالم می داشتند روز سه شنبه ... بهنگام آگهی موافق ... و خلوتی الاوطنی
با معدودی از مقربان بساط حضور که در شکار همعنان بودند متوجه اجمیر شدند و بحکم ... اطاعت ...

سرادقات

سرادقات عصمت را از راه میوات با هم انکه سرکرده باجمیر آورد بموجب فرمان جلیل اهم انکه لطف
مامور بجانب اجمیر شتافت چون موضع کلاولی مخیم موکب اقبال شد چغتی خان که در سلک ... راه
سخن داشت حقیقت دولتخواهی راجه بهارمل که از والاس کچواهه که گروهی عظیم از راجپوتانند ریاست
داشت بعرض اقدس رسانید که راجه بوفور عقل و شجاعت ممتاز و صفت ... پیوسته در آداب دولتخواهی
این دودمان عالی بوده خدمات شایسته بتقدیم رسانیده است و در دهلی ادراک بساط بوس نموده و از
از شکستگان ... علوی عظام ... که از بد سلوکی شرف الدین حسین میرزا و هم زده
شده بشعاب جبال متحصن است اگر بنوالتفات شاهنشاهی برساحت احوال او افتد او را از خاک
بر داشته از شر ایدی روزگار نجات بخشند خدمات او منظور اقدس گردید سعادت پسندیده آید
و مجملی از قصه ستمزدگی او آنکه چون میوات و آنچه در جاگیر میرزا شرف الدین حسین مقرر شد میرزا بعضی
اغیر را که در ولایت بار و ارکه جای بودن بزرگان راجه بهارمل بود خواست که متصرف خود آورد
درین اثنا سوجا پسر پورنمل برادر کلان راجه بهارمل از شرارت ذاتی و طلب ریاست خود میرزا را دیده
مقدمات شورانگیز در میان آورده و میرزا بر سر ایشان لشکر کشیده چندی وقت منقضی نمود و جمعی چند را
نداشت ملکوته کرده و مبلغی بر ایشان مقرر ساخته پسر راجه بهارمل جگناتهـ و راج سنگ پسر اسکرن
و کنگار پسر جگمال برادر زادها راجه را گرو گرفته که بزبان هندوال گویند از آنجا متوجه اجمیر شد و گور ... است
و درین سال عزم مصمم گشت که لشکرها فراهم آورده استیصال ایشان نماید چون حکایت دولتخواهی
این گروه قدیم الاخلاص بموقف عرض مقدس عاطفت علیای شاهنشاهی در جهت آوردن راجه داد
و چون موکب اقبال بمورسه نزول اجلال فرمود از صمیم موکب جهانگیری شاهنشاهی اکثر مردم این قصبه
فرار اختیار نموده بودند آنحضرت فرمودند که ما را ... عتاب ... جمهور عالمیان امر دیگر منظور
نیست باعث و ... اسکرده چه توانند بود چاره کاین صحرا نشینان وادی وحشت آزاری که از
میرزا شرف الدین حسین کشیده بودند بران و تحقیق نموده هراسان شده اند آنها را روپسی
برادر راجه بهارمل که کلانتر این سرزمین است آمده بوسیله مقربان بارگاه اعلی دولت زمین بوس دریافت
و بعرض اشرف رسید که پسر کلانتر این قصبه سعادت ملازمت در میباید حضرت فرمودند که آمدن او محبوب
نیست باید که روپسی مقدم گرامی را عطیه عظمی الهی دانسته خود او از استلام عتبه عالیه نماید تا چو

روبسعی خود آمده خاک آستانهٔ اقبالرا توتیای چشم سعادت گردانید و بنوازش شاهنشاهی یافت و روز دیگر
چون قصبهٔ سانکانیر مضرب خیام جلال شد جگنی خان راجه بارمل را با اکثری از خویشان و عمیان قوم
[illegible] راجه بکومت و اهل پسر بزرگ راجه که بر سر عیال گذاشته بود آورده جبههٔ طاعت بر آستانه سرافراز گردانید حضرت
مراتب جوهر عقیدت و اخلاص از چهرهٔ احوال راجه و اقربای او منظور [illegible]
الطاف جسیم خاطر او گردانید با به قدر او فرود و راجه از ورطهٔ تشیب [illegible] بر بلندی بخت چنان اندیشید که
خود را از زمین دوران بر آورده از مخصوصان این درگاه سازد برای تمهید این معنی [illegible] خاطر آورده صبیهٔ
بزرگ خود را که فروغ عفت و دانش از ناصیهٔ او میدرخشید بوسیلهٔ محرمان حرم خلافت داخل پرستاران
سرادق جلال سازد و ازانجا که غریب نوازی شیمهٔ کریمهٔ حضرت شاهنشاهیست ملتمس او بموقف قبول رسید و
آنحضرت او را از همان منزل با جگنی خان رخصت فرمودند که رفته سرانجام این نسبت که سرمایهٔ مباهات
خاندان اوست نموده زود بملازمت آورد و از سوانح دولت افزا و آثار معدلت [illegible] شاهنشاهی که
باعث آسودگی و آرامیدگی جمهور [illegible] شد سزا دادن [illegible] است و شرح آن برسم اجمال آنست
که چون حضرت شاهنشاهی شکار چیته را که یکی از نقابهای جمال جهان آرای خود ساخته [illegible]
و اکثر نشاط شکار انبساط فرمودی یکی از چیته بانان از نادانی مغرور شده پای از اندازهٔ خود بیرون کشیده
گرفته و صاحب آن فریاد میکرد اتفاقاً آواز بگوش بندگان حضرت رسید و حقیقت حال ظهور یافت آن
دادرس دادگاه از استماع این ظلم در ساعت حکم فرمود که او را گرفته آوردند و حکم بر بریدن پای او فرمودند
و اینمعنی باعث عبرت جهانیان گشت و جرئت ستمکاران صحرای غفلت را سرمایهٔ هوش [illegible]
در اندک [illegible] شهرت گرفت و دیگری را گفتن و آواره شدن بخاطر نرسید و آسایش [illegible] در ممالک [illegible]
و چون قصبهٔ سانبهر مقر رایات اقبال شد شرف الدین حسین میرزا دولت ملازمت دریافت و پیشکشهای لایق
گذرانید حضرت شاهنشاهی [illegible] راجه سنگ و گنگار که میرزا [illegible] نگاهداشته بود طلبیدند که [illegible]
خاطر راجه بارمل از دغدغه برآید میرزا قبول اینمعنی نمود [illegible] حضرت [illegible]
در صدد آمدن آنها بود و هم در منزل [illegible] آمده با اردوی معلی ملحق شده و ازانجا موکب عالی [illegible]
هر چه تمامتر متوجه اجمیر گشت و ساعت سعود در آن شهر فیض بخش نزول بهجت فرموده زیارت روضهٔ منورهٔ حضرت
خواجه [illegible] آن شهر [illegible]

آورده بحسن خدمات کرامت توفیق یافت و رای جهان آرا اقتضای آن فرمود که باستعجال معاودت واقع
شود شرف الدین حسین میرزا که خدمت تسخیر میرته باو مفوض بود برای انصرام مهم مذکور [illegible]
نمود که حضرت [illegible] خود نهضت فرمایند و چون [illegible] خاطر نشان او شده [illegible] افتاد که
عرصهٔ اجمیر مخیم سرادقات اجلال باشد و چون خاطر قدسی میل رجوع مستقر خلافت داشت جمعی از امرا که در اطراف
جاگیر داشتند مثل ترسون محمد خان و شاه بداغ خان و عبد المطلب پسر او و [illegible] خان و محمد حسین شیخ و جمعی دیگر را
بکومک او مقرر ساخته متوجه دار الخلافه آگره شدند و حکم عالی باهتمام تمام صادر شد که میرزا شرف الدین حسین
گرفتهای مذکور را حاضر سازد و چون رایات اقبال بقصبهٔ سانبهر نزول اقبال فرمود میرزا [illegible] و راجه سنگ و گنگار
را بملازمت اقدس آورد و راجه بارمل صبیهٔ [illegible] که داشت سرانجام اسباب ازدواج بنکوترین وجهی سامان نموده
آن صبیهٔ سعادت سرشت را [illegible] سرادقات مخدرهٔ عفاف در این منزل گرامی [illegible] افتخار روزگار
خود بآیین بزرگانه رسانیدند و بجهت اتمام مراسم جشن دلکش یکروز در سانبهر توقف موکب عالی اتفاق افتاد
و همانجا میرزا شرف الدین را رخصت [illegible] داشته خود بدولت و اقبال بر بادپای سبکخرام گرانقدر سوار شده
ایلغار فرمودند چون عبور موکب عالی نزدیک [illegible] افتاد راجه بارمل با جمیع فرزندان و خویشان بسعادت
زمین بوس سربلند شده و مان سنگ پسر راجه بهگونت داس خلف راجه بارمل درین مرتبه بپرتو نظر سعادت اثر
سرافرازی یافته بشرف خدمت دائمی ممتاز شد راجه بارمل آرزوی آن داشت که حضرت شاهنشاهی منزل او را بقدوم
اقدس سرافرازی بخشند تا سرمایهٔ مزید افتخار خاندان او سرانجام یابد و چون آنحضرت [illegible] دار الخلافه مصمم داشتند
و کمال [illegible] پیش دیدهٔ خاطر اقدس بود افاضهٔ این سعادت را بوقت دیگر حواله فرموده و راجه را مشمول اصناف
عاطفت ساخته رخصت دادند و راجه بهگونت داس و مان سنگ و جمعی کثیر از اعزه اقربای او را قرین کامیابی دولت
احتشام ساخته روی توجه بمستقر خلافت آوردند و بقاعدهٔ اقبال آن راه دور و دراز را [illegible] قطع فرموده
منزل در روز [illegible] از ماه الهی موافق روز جمعه ششم جمادی الاخری بدار الخلافه نزول اجلال فرموده
ساحت شهر بنور مقدم عالی ارتفاع آسمان گرفت دیدهای انتظار کیشان از پرتو ناصیهٔ اقبال فروغ انجم یافت
و اردوی معلی [illegible] منزل بمنزل قطع نموده از دنبال رسیده جمهور خواص و عوام تهنیت قدوم موکب عالی نموده
سپاس گزاری الهی بجای آوردند و خدیو زمان بر مسند فرمانروائی نشسته داد فلک آرائی بظهور آوردن گرفت
عالم را فراخی دیگر پدید آمد و ازانجاکه اقبال روزافزون رونق افزای سلطنت عظمی است هر روز که نو میشود [illegible]

روسیه هر و نظامی جمع همی آمد چون حضرت فرمانروای زمان منتخب آگهی است نتایج آن محامد روزگار
سعادت پذیرش میشود هر طبقه در خور قابلیت رواج می یابد و مستعدان جهان کامیاب مستوجبات [illegible]

آغاز سال هشتم الهی از مبدء جلوس شاهنشاهی یعنی سال مهر از دور اول درین سال که آغاز بهار ملک آرائی است
ابتدای ربیع شد و صورت چون معنی بزم افروز بزم شادمانی گشت و تحویل نیر اعظم و منور عالم [illegible]
بهزاران میمنت و سعادت بعد از گذشتن سه ساعت و چهل و نه دقیقه از روز چهارشنبه [illegible] سال نهصد و هفتاد
و نه اتفاق افتاد قوت نامیه در اهتزاز آمد و در فیض تازه بر عالم باز شد موکب خسرو گل از گرد راه رسید و
بر نگهگاه چمن جلوه نمود و مرغان باغ و راغ نوای باربدی و سرود نکیسائی بلند ساختند ابر بهاری [illegible]
عساکر ریاحین را شست و شوی تازه داد **نظم** شکر وصال بهار شد آنکه • ال گل داد برزبان گیاه
از پی نغمهای جان آویز • اختران نغمه سنج و رنگ آمیز • شاخ مانند عقد پر لولو • غنچه مانند نافه آهو •
و از یمن تحویل بهجت افزا و نزول سعادت بخش عالم عنصر را چون ملک معنی فیض خاص رسید [illegible]
عنفوان دانش و آگاهی استقامت یافت و سال مهر که سال هشتم الهی است آغاز شد و دست قدرت [illegible] چهره
اقبال از پرده برانداخت امید است چنان کارخانه ایجاد آنست که از [illegible]
را زمان دراز کامروای صورت و معنی گرداند و سال بسال سرمایه افزونی عمر و دولت سرانجام دهد تا عالم از
تنازع و تخالف رئیسان متفرقه روزگار مصون ماند و بعدل و داد این یگانه آفاق [illegible]
کل امارت و امارت پایه و حقیقت انتظام اسباب سلسله کونی و آگاهی ظهور آمد و عبادت کبری [illegible]
ربع مسکون در رشته وحدت کشیده [illegible] رسد ملک [illegible] معرفت افزاید [illegible]
رواج گیرد و گرد آلودگان صحرای بیخبری که در اکناف عالم در نقاب اختفا اند بظهور عرصه تمیز [illegible]
استعداد را روز بازار گرم شود و مستعدان متاع بخش نقد مقصود بدست آرند و از [illegible]
شاهنشاهی که درین سال سعادت پیوند لمعه ظهور داد منع شدن [illegible] اقبال اکه [illegible]
در آمده بودند و از روی تسلط و استیلای زمان و فرزندان و عیال و اقارب اهل هند را اسیر کرده [illegible]
و بتصرف آن اشتغال مینمودند حضرت شاهنشاهی از کمال ایزد شناسی و یزدان پرستی و از فرط دوربینی
و سنگ اندیشی حکم فرمودند که در تمام ممالک محروسه [illegible] از [illegible]
نکرده هر چند جمعی از وحشی مزاجان معامله نافهم [illegible] بحث [illegible]

و مقتضای اقبال روز افزون سکنت می یابد اهل و عیال این گروه از جهت افواج گیتی کشای محفوظ باشند
و هیچکدام از سپاهی از خرد و بزرگ بنده نکنند و نگذارند که آنها بانواع خاطر نگارانه خویشان و اقربای خود
و از اجله بواعث برین مولات آنکه خرد پژوه سر آرای فرماندهی در معامله جهان نظر فرموده نکات [illegible]
اندوخت که هر چند کشتن و بستن زدن سرکشان نحو تمند و تنبیه و تادیب گردنکشان نافرمان [illegible]
لوازم دارا و کمر ملک معلقت و علمای انصاف گزین و صاحبان تو [illegible] این اتفاق دارند لیکن [illegible]
و اطفال بیگناه را تادیب آن سرکشان اندیشیدن بیرون شدن از قانون معدلت [illegible]
راه شقاوت گرفتند زنان را چه تقصیر و اگر پدران طرف مخالفت گزینند فرزندان را چه گناه [illegible]
طفلان معصوم و عورات این گروه از اسباب بیکار نشستند و همچنین این اندیشه حق بنیاد [illegible]
ساحت صحبه ان کوردل بمحض تخیل و اهی [illegible] خالص [illegible]
اهل نموده دست تاراج مکشایند و در هنگام باز پرس هر ارتکاب ساخته در مقام احوال [illegible]
هر گاه حکم علی الاطلاق بر ترک عمل نهاد باید دیگر اهل [illegible] ستم [illegible]
و الای شاهنشاهی محض جانف و عین مولات بود و بمبارکی [illegible] آن جمیع [illegible]
هندوستان حلقه ارادت در گوش انقیاد کشیده از جمله اسباب نظام عالم گشتند هم کار این [illegible]
که خلاصه مولات آراست هم مهم دنیا انتظام یافت که عمده آن منقاد شدن جهانیان است [illegible]
سوانح فتح قلعه میرته است جنبروی [illegible] اقبال بحمد الله و المنه که او رنگ نشین خلافت را ایزد جهان آفرین
کرامت فرموده است که حسن آن در کالبد خیال در نمی باشد [illegible] دولتمندی که نسبت معنوی [illegible]
که عبارت از اخلاص درست است تقویت بخشد هر کاری که تشخیص داده جهت عنیمت [illegible]
وجهی انجام یابد و کاری که فرماندهان روزگار را به دشواری دست دهد او را آسان میسر گردد [illegible]
منسوبان ظاهری که از دولت سرای اخلاص بهره ندارند چون بکاری قدم بردارند ایزد توانا [illegible]
نسبت صوری آن برگزیده خود فرموده است زیرا که مروا میکرداند و مصداق این احوال فتح قلعه نمودن
شرف الدین حسین میرزاست قلعه میرته را که در آغاز این سال فرخ فال صورت [illegible]
الحمد سابقا رقمزده خامه وقایع نویس شده بود که چون شاهنشاهی در وقت [illegible]
میرزا شرف الدین حسین را بفتح قلعه میرته و تسخیر آن ولایت رخصت دادند و جمعی از امرای عظام را که او همراه

ساخته و دران هنگام قلعه متره در تصرف ملو بود که از رایان و رجهای با اسم و رسم بمزید اعتبار و
وفور اقتدار امتیاز داشت و او این قلعه را الکال هامی که از سرداران بزرگ او بود سپرده بود و این نام
راجپوتی را که در جرات و همت پیش دست از طبقه بود با پانصد راجپوت چیده ملو بنگ جنگ گذاشته
بود که پاس آن جمعیت میداشت چون رایات عالی از دار البرکه اجمیر رجعت نموده بر ساحت دار الخلافه
آگره سایه نزول اجلال انداخت میرزا شرف الدین حسین که مجددا دار الحکومه و شرف رکاب بوسی بسعادت بزم
گشته بود و داشت همت او با اقبال ابد پیوند شاهنشاهی گرم شده با امرای دیگر بان همت لشکر کشیده و
تسخیر آن ولایت پیش نهاد همت خود ساخت افواج قاهره قریب بان قصبه رسیده همچنان گرد راه بر جبین
و باد بابان و آب و آتش عرق سلاح نرد و پوشیده و علم تهور برافراخته همچنان با پای قلعه در حصار
مجال سر بر آوردن نداشتند درین میان از دلیران کارطلب چهار سوار یکه تاز کمیش همت پای جرات
پیش نهاده تیر چند بر دروازه قلعه زدند ناگاه راجپوتان از هر طرف تیر بیدار شده بر دیوار حصار بر آمدند
و کنگرها را سپر خود ساخته تیر باریدن و از خشت و سنگ و حقه انداختند و روغن جوشان از بالا ریختند
ازان میان دو سوار بسعادت شهادت در یافتند و دو سوار دیگر زخمی باز گشتند میرزا شرف الدین حسین و دیگر امرا
صلاح در آهستگی دیده بشهر متره مقام کردند و جا بجا منازل گرفته و تدبیر و تامل در مقام استعداد شدند و از
روی حزم و احتیاط حصار را محاصره کردند و مورچلها را با آیین شایسته تقسیم نمودند و از اطراف قلعه نشینان از دو
قلعه نشینان در مقام مدافعه بوده هر روز هنگامه بکار گرم داشتند و گاه گاه در کمین فرصت های جلادت از
دروازه بیرون می نهادند و بقدر همت دستبردی نموده باز خود را اندرون می انداختند تا آنکه نقبی که تا زیر برج
رفته بود از دارو تفنگ پر ساخته آتش دادند برج چون غنچه جلاح از هم ریخته شد و رخنه عظیم در حصار
افتاد بهادران عساکر اقبال راه کارزار گشاده یافته پیش آمدند و راجپوتان ستیزه جوی دل از جان
شسته گرم قتال گشتند و محاربه عظیم و مقاتله قوی اتفاق افتاد و تمام آن روز بازار جنگ گرم بود و از
دو جانب دلاوران داد شجاعت میدادند مجاهدان غازی جرعه شهادت کشیده حیات ابد یافتند و جمعی کثیر
از ارباب خلاف خونابه ممات چشیده رخت بجام فنا کشیدند و چون پرده شب در میان آمد هر کس بجای خود
بازگشت مخالفان شبانه آن رخنه را محکم ساختند با حصاری را که غیرت دیوار کشاده یافتند بجلد آن را
نتوانست درانداک فرصتی کار را بر اهل قلعه تنگ شد هر نقبی که زدند آن گشت هر رخنه جمعی با پایان آمده از روی

عجز زنهار محجوب هستند و راه بیرون شد میجستند میرزا شرف الدین حسین راضی نشده و بعد از آمد و رفت بسیار
و صلاح دید امرا قرار دادند که اسباب و اشیا خود گذاشته تنها بیرون روند چون قبول عجز از زنهار یان
از اداب ملک گیری است بموجب قرار داد بهادران افواج قاهره از پیش او بر خاسته روز دیگر جنگال مجال فی
گرفته بدر رفت و بیوراس از سیه بختی و تیره رایی دل بمردن نهاده از روی عناد جمیع اسباب خود را سوخت
و چون مار در خود پیچیده و از آتش درون برافروخته از قلعه برآمد و متهورانه با چارصد پانصد سوار از پس عسکر
قاهره که گذشته جمعی از راجپوتان مثل جمل و لونکرن در سپاه منصور بودند که با اهل قلعه نزاع قدیم داشتند
بمیرزا شرف الدین حسین گفتند که اینمردم نقض عهد نموده اسباب خود را سوخته اند قرار داد آن بود که اسباب را
گذاشته بدر روند و چون بجان امان نامت نخاسته این طور به در دمان تیره جانرا سلامت گذاشتن
در چنین وقتی که مغلوب شده باشند از روی دور اندیشی دورست میرزا شرف الدین حسین را این رای افتاده
افتاد و صفها راست کرده در قول خود ایستاد و جوانغار را بشاه بداغ خان و عبد المطلب پسر شاه محمد حسین خان
مقرر شد و برانغار بجمل و لونکرن و سوجه و دیگر راجپوتان معین ساخته از عقب بیوراس در آمدند و بیوراس چون
بر بنه عساکر اقبال مطلع شد از کمال تهور عنان گردانیده خود را بر قول زده جنگی بجم انداخت رستم
ثانی بر روی کار آورد و ملکه آن کهنه اوراق را در سم بجیده بر طاق نسیان نهاد و پایان کار از اسب
خطا شده بر زمین افتاد و گروهی انبوه بر سر او ریختند و او را پاره پاره ساختند و عساکر منصور فتح و فیروزی
مراجعت نمودند و بعد از دوازده سال از نیرو قهر شخصی بلباس جوگیان ظاهر شده این نام بر خود بست و جمعی
او را قبول کردند و برخی قلم رد کشیدند مدتی در حیات بوده در بعضی از حوادث کشته شد و قلعه متره با تمامی آن
ولایت بتصرف اولیای دولت ابد پیوند در آمده داخل ممالک محروسه شد **نظم** چشم فلک خیره بود زین چند
بعمر خویش این فتحها که شاه جهان راست هر فتح کاسمان بیندیش منتهای کار چون بنگری یا هر فتح
دیگرست **جنگ پیرو آنکه حضرت شاهنشاهی بنفس نفیس خود فرمودند** دادار داد گستر ای امر گردانی
مقتضای حکمت بالغه خود بوقتی خاص نقوی بمحضر حضور فرو ساخته جهان آراست و تا اول و من پرستی
قدری وا رسیده در افراشتن لوای یکتایی می باشد و تا دوان تیره خاطر در شورستان صحرای ضلالت افتاده
بخیالات باطل سرگردان گشته نادان تر میگردد و چنانچه حال روز جهان افروزست که چشم صحیح المزاج را
مورث مزید مبالی گشته اولا با انواع نعم ایزدی شناسایی می بخشد و تا نیا مرایا چشم کرانی شعبه گرداند

پوشیده تیر و جوشنده تر میکردانند و بوم نهادان شوم را که مجاور دیه بود باعث مزید ناامنی گشته کمینگاه مخذول
نادولتان و ناامنیان گشته مبارز دوست که بفیض قوت منبع آمده و دی است تنومان کوتاه همت
بوم صفت در پرده ظلم مینی میکردند و کوهی نحو سکنه قربات سلسله که از دار الخلافه اگره قرب سی کروه باشد
در عمده و با سپاهی همه بل نمی دارند علی الخصوص اشت موضع آن پرگنه که مشهور با مکینه اند در سرکشی و دزدی و
آدم کشی و [illegible] روزگار مثل ایشان ندیده که هم خود قلبند و هم محال و مساکن قلب ارند و همواره گوئی
کمنادان آنرا مردانگی میشمارند زیست میکنند همواره حکام و عمال آنجا و از سپاهی و در [illegible] داشتند تا اکبر
ایالت جهانگشای شاهنشاهی برسم شکار متوجه سمت آن قصبه شده و در ان هنگام آن پرگنه در جاگیر خواجه [illegible]
جوشی مقرر بوده نام برهمنی برسیده فراولان باریافته شرح تمرد آن بعرض اقدس رسانید که چنانچه بر سر آن [illegible]
اسباب و اموال بغارت برده اند پادشاه صورت و معنی که شکار را برای دریافت احوال این امور لازم وقت
گردانیده باستماع آنکه مظلوم فرمان جلال در جوش آمده از فرط عدالت فرمودند که صباح بتادیب این فرقه
متمرده متوجه میشویم بحکاه بهمین مردم معدود شکار توجه فرمودند و جمعی را پیشتر روانه ساخته وقت دمیدن
صبح اقبال موکب عالی بحوالی آن قریه رسیده جمعی که پیشتر متوجه بوده آمده بعرض اقدس رسانیدند که متمردان خبر توجه
موکب شاهنشاهی شنیده فرار نموده اند آتش سطوت سلطنت برافروخته تر شده حکم مقدس نفاذ پیوست که [illegible]
تعاقب نموده بهر مکانی که متمردان پناه برند دست باز نداشته از پا [illegible] باشند [illegible]
رسیدیم و آنحضرت نیز [illegible] رخش توجه بجولان در آوردند در اثنای راه قراولی [illegible] رسیده که من
از دنبال ایشان رسیدم [illegible] ایستاده تیغ آبدار بر [illegible] نشست و دیگران را [illegible]
معنیه ساخته آورده ام چون امر حکم نمود که پیشتر روم [illegible] آمدم حضرت از انجا که بر رخش سعادت
رانده نیم پاس از روز گذشته بحوالی موضع دیگر که پرونکه نام داشت رسیدند قراولان خبر آوردند که مردم
آن موضع فرار نموده پناه بآن موضع آورده اند آنحضرت چون بان قریه نزدیک رسیدند یکی از مردم آمده [illegible]
و آمدن آن متمردان [illegible] حضرت شاهنشاهی بمقتضای [illegible] خود [illegible] فرستادند که این گروه تیره رای را
براه راست رهنمون نماید چون پیمانه عمر این بدبختان جام خود سری پر شده بود و در مکافات اعمال [illegible]
در رسیده و موضع خود را محکم ساخته [illegible] ایستاده [illegible] که از پیاده و سوار همراه موکب عالی [illegible]
بیشتر از هزار کس نمیباشند [illegible] شرف حضور یافته بود و بهادران [illegible]

متوقف شده بودند و قریب دویست کس در رکاب دولت سعادت حضور داشتند و تا دولت فیل هم تعاقب رسیده آمد
و جمعیت متمردان از چهار هزار کس بیشتر بود و حضرت شاهنشاهی اشارت فرمودند که مبارزان دولت دست جلادت
و جانفشانی داده کامیاب صورت و معنی گردند معرکه زد و خورد گرم شد لیکن چون مخالفان بسیار بودند و مخذولان
جمعی در رکاب حضرت کم سعادت حضور داشتند کار پیش نمیرفت ناگاه بنظر اقدس در آمد که از شدت هوا آتشی که
در اطراف مواضع افتاده بود جمعی از سپاهیان رکاب اقبال پناه بدرختان برده طلبکار گوشه عافیت [illegible]
پادشاهی بجوش آمد جایی که آن گروه را شدت [illegible] نمود و مقتضای عاطفت ذاتی اغماض نظر فرموده خود در ان
آن وقت که بدولت و اقبال بر فیل [illegible] نام سوار دولت بودند متوجه شدند چون آتش موضع آتش بسیار بوده
در آمد فیل سوار از عقب آن موضع فیل کوه شکوه راندند از زبان مبارک شاهنشاهی سامعه افروز گشتم که [illegible]
مینمودند چون فیل در تنگنای ده رانده شد بنظر در آمد که جبه از روی بالای بام برآمده چون زنبوران هم [illegible]
جبه داشت بخاطر اقدس چنان گذشت که همراه باشد فیل را تیز تر راندم و خود را نزدیک آن رسانیدم در این
از اطراف تیر و چوب و سنگ می بارید حمایت ایزدی که جوشن معارک شاهنشاهی است همواره [illegible]
بیشتر محافظت میفرمود چون نزدیک رسید ظاهر شد که آن جبه پوش مقبول خان بود که با [illegible] یکی از [illegible]
کشتی میگرفت و میخواست که او را از بام بر زمین اندازد جمعی از [illegible] دیده بودند که کار
تمام ساختند درین اثنا حضرت شاهنشاهی بسرعت در راندن فیل فرمودند و مردم هم آواز دادند که بالا [illegible]
سنده علی تورسکی منعمخان برادر کلان سلطان علی خالدار بالا دویده بر بام برآمد و این هر دو ایشان فرار نمود
و بیشکی کار غنیم تمام کرد در توقف فیل پادشاهی [illegible] غلبه فرو رفت چنانچه جهار خان [illegible]
بر فیل سوار بود آمده بر بالای حضرت افتاد و آنحضرت بزور بازوی [illegible] الهی فیل را از آن مغاک بر آورده
سعی داشتند که خود را بآن حویلی که متمردان مضبوط شده بودند رسانند درین زمان [illegible] از ملازمان در
رکاب حضرت بودند غیر از راجه بهگونت داس [illegible] در هنگام استیلای [illegible] راجه بهگونت داس
اسب خود را بملازمت آورده [illegible] در همان کوچه که حضرت شاهنشاهی متوجه فتح بودند [illegible] شمشیر کشیده
حمله بر حلقه آهنی که دندان فیل [illegible] استحکام [illegible] رسیده و از [illegible] شمشیر آهن [illegible]
و فیل از روی خشمگینی شمشیر [illegible] در هم کشیده [illegible] از بالای بامی [illegible]
اضطراب [illegible] جهار خان مذکور میخواست که از هم گذرانند حضرت [illegible] ذاتی [illegible]

وچون نزدیک کوه پایه رسیدند دیدند که فوجداران خاصه در آنجا بوده و در رسیده از بسیاری کار متحیر ایستاده اند
از آنجا سبقت فرموده عقبه دیواری فیل را اندند را چون تیر اندازی میکرد هفت تیر از سر خانه شاهی
رسید مشغول بودند که پنج تیر از سر گذشت و دو تیر در سپر نشسته بگذشت و جرات ایزدی سپر را نگاه داشت
که نگاهبانی میکرد و عادلخان فوجدار حضرت را شناخته از دور بتوقیف کمان فریاد میزد که کوشش بگوئی
ترا امش حضرت سلیم حضرت روی خود را از نقاب بر آورده او را نمودند و آن سعادتمند را اشک از آب
شده بمساجد معارن انجال تا تار خان فریاد برکشید که پادشاه هم درین تیر باران کجا میروند بجهان خان
باد اعراض کرد که چه وقت فریاد کردن و نام بر داشت آخر حضرت شاهی بجهان فیل سوار دیوار را انداخته
درون حویلی در آمدند سه چهار فیل دیگر نیز بانجا متوجه گشتند و جمعی کثیر از آن کرشان چون آنکه بقتل رسیدند و
بسیاری در خانه مضبوط شدند بموجب حکم قضا نفاذ سقف خانه را شکافته آتش در زدند و دود از دماغ
آن تیره بختان بر آوردند و نزدیک بهزار کس بفروغ شعله آتش قهر آلهی چون مجامر شتافت بیکس روز
مانده بود که از دین عبادت کبری فراغ دست داد و جمعی کثیر از ارباب بغی و فساد در ادبیه و عبرت یافت

تعیین فرمودن عبدالله خان ازبک بنظام ولایت مالوه

دادار جهان آفرین چون خواهد که اهل
عالم آرای یکی از برگزیده های خود را خاطرنشان جمهور عالمیان ساخته هم اسباب دولت روز افزون او را مرتب
دهد و هم مفیض رحمت عامه شده کافه خلائق را که نه عقل و دانش شناسند و نه دیده دوربین براه راست آورد
و در بعضی از نواحیها ممالک محروسه تفرقه گونه بهم رساند و آخر بحسن تدبیر و لطف سرانجام بنظام کشد
لاجرم جهانبانان آنرا بر رسم عادت و اتفاق محمول ساخته بر مدارج عقل و دانش اعتراف نمایند و مصداق این معنی
مجرد اطراح شدن پیر محمد خان و استیلا یافتن باز بهادر و منتظم ساختن ممالک مالوه است بار دیگر شرح این کلمه اقبال
آنکه چون ادهم خان بموجب اشارت شاهنشاهی روی توجه بدار الخلافه آگره آورد و پیر محمد خان اقبال خبر
آوردند که باز بهادر در صدد او است آمده جمعیت سرانجام میدهد پیر محمد خان کرشان تهور داشت و بحکم
عقل نه بر او غالب بود فوجی از آسته روی بعزیمت آنجا آورده باز بهادر پیر محمد خان را کم خیال کرده در برابر آمد
و بکار در رفت و بانکر زد و کرشکست یافت غنائم فراوان بدست لشکر ظفر افتاد و پیر محمد خان از آنجا بر ترجیح
تسخیر قلعه بیجاگده شد در آنجا اعتماد خان نامی از ملازمان باز بهادر بود همت در استحکام قلعه گماشت چون آن
قلعه در قصه ذات خود در رفعت و متانت علت علم ... آن با قلعه او کشید جوانان کار طلب مثل جنین ... نماز علم برد

والم

والم کلکش و مولانا محتشم و ملک محمد و میرزا آقاق بهتوها مبورز بستند و خود را بدروازه رسانیده داد جلادت
دادند روزی محمد میر کاتب هم حرب و جالب اخت بموجب حکم این کشت تا آنکه سحری خبر رسید که بر آمد یافت
پیر محمد خان بود کمندی چند تعبیه کرده بر قلعه فرا شده و دو سه جوان دیگر بتدریج تا طلوع صبح صادق بر آمده سرانجام
قلعه را چون تمام ادبار رسیده مست خواب غفلت بودند آغاز دمیدن صبح اقبال بود که محافظان خبر شده رو
بجنگ آوردند و صحبت تیر در میان آمد و جوانان تیر آزمای آویزشهای سخت نمودند رسانیدند چون کار
بر اهل قلعه دشوار شد فریاد الامان برداشته متفرق شدند درین اثنا اعتماد خان مذکور با یکیس ...
می آمد که خود را به پیر محمد خان رساند تیری بآو رسید و بعدم شتافت همراه او چون حال اعتماد خان را چنین
دیده بشمشیر کشیده تا توانست جانبازی کرد و مردانه فرو رفت و جمعی کثیر علف تیغ شدند و تعبیه السیف اهل قلعه
از آن ورطه جانگداز بدر آمدند و غنائم فراوان بدست اولیای دولت در آمده پیر محمد خان روی چند بجهه سرانجام
قلعه اقامت نموده بجانب سلطانپور روی عزیمت آورده بانک جنگی از آن داخل ممالک محروسه ساخت و از قلعه
نموده باز بقلعه بیجاگده آمده و در آن قلعه خبر یافت که باز بهادر بولایت خاندیس میران مبارکشاه پناه برده است و
میران لشکر خود را با او همراه ساخته و اسباب لشکر خود را در قلعه مضبوط ساخته تا هزار جوان کار طلب همراه
گرفته ایلغار نمود که ناگهان با سیر و برهانپور رفته کار آنجا را باتمام رساند از آب نربده گذشته چهل کروه
رانده در دو کروهی آسیر قلعچه بود در آنجا فیل مستی بسته بودند آن قلعچه را در ساعت بدست آورده فیل را انضمام غنائم
کردانید میران از قلعه آسیر جمعی را جهت محافظت قلعچه فرستاده بود در وقتی که پیر محمد خان قلعچه را فتح کرده بر ترجیح
برهانپور بود در خاندیس که جای نشستن حاکم است ناگاه لشکر غنیم از دور سیاهی کرد پیر محمد خان جرئت ...
و یار علی ملوچ را از خود جدا ساخته بدفع آن مردم فرستاد و تمام بر دهانند که فرصتی آن جمعیت را پراکنده ساخته
و بسیاری را از تیغ گذرانیده مراجعت نمودند بصبح آن روز برهانپور در آمده در آن شهر عظیم نهب و تاراج کردند و نقد
و جنس فراوان بدست هر کس افتاد میران در قلعه آسیر محکم بود پیر محمد خان بموجب صلاح وقت معاودت اختیار
کرد و در این هنگام خبر رسید که باز بهادر با لشکر خاندیس نزدیک رسیده چه او لشکر را با نمود همراه ساخته
بعقصد پیکار بیجاگده رفته بود و چون در آنجا رسید خبر یافت که پیر محمد خان با معدودی تیر دستی نموده بتسخیر
آسیر و برهانپور رفته است در اندک فرصت از مانده متوجه آنصوب شد و در چنین وقتی که غنائم موفور بدست آورده
معاودت نموده بودند و جمعی متفرق شده خبر قرب باز بهادر شایع گشت پیر محمد خان ارباب خرب را طلبیده مجلس آرای ...

کنگاش شد اکثر مردم متفق شده گفتند در توقف حلب صلاح نیست چه قریه عظیم کرده ایم و فتوحات ازانچه
و همه کس را اینبار مخمس شده است مثل دولت قاهره آنست که حلب را طرح داده از آب برده بلکه ام و بهنه
رفته بعضی را سپاه سیم و مردم تازه زور فراهم آورده متوجه کار شویم چون این قدر رسیده بود میر محمد خان بجان
صدق آئین ارباب حضرت را گوش کرده ول در حلب سبب همراهان لوازم همراهی بجای نیاورد و نه در
جنگی که واقع شد پای ثبات بجای نماند یار علی بلوچ میر محمد خان از اوقه از حلب برآمد کرد دیگر چه جای ...
چون کنار برده رسیده نزدیک شام شده بود هر چند همراهان گفتند که تعلیم و درست ... اینجا باید بود اما
چون وقت گذر رسیده بود سر جان جهل بقرار ساخته او را ایران داشتند که از آب برده بیاسایم گرد ...
و هم او را عنان تدبیر از دست رفت و هم سخن حساب خبر از ایشان بگوش جمعی جاگیر شده همچنان ...
سر آسیمگی خود را بعربده در آب نزدیده اند خت اتفاقاً در میان آب قطار ... ستری بر ملکیه شتر نزدیک رسید
با سب و پهلوی او اسب نیز چون عقل او از جای رفت میر محمد خان از اسب جدا شده در آن او باوج جمعی که باو ...
رسیده بود نه از جهد و تلاش در برآوردن او از آن ورطه هلاک دست پائی نزدند مجاز است تنهائی کی ...
یورش کرده بود با مکافات اعمال که در محاربه تردی بیگ خان بظهور آورده بود با او سلطان تبریزی کرده هم
غرقاب او ورند غرق بحر فنا شده و سرنوشت آسمانی چنین کلمه گفتار او جواهر زدی عالم جهنمی را این نظم
کجائی که لقمه بر زور آورست ٭ تواناتری تا توانا ترست ٭ چو زور آوره زور در ترک ٭ دو چشم جهان بین کند خیره
و لهذا با وجود کثرت و اسباب شوکت براهه تدبیر رفته بجای خویش گرداب هلاک نهاد قیا خان گک و
شاه محمد علاقه و حسب ملیخان و جمعی از امرا که دران صوبه جاگیر داشتند دل از دست داده متوجه درگاه جهان پناه
شدند و هر کدام جداجدا از افراخور تقصیر خود سزا یافت و باز بهادر بر مالوه دست تصرف دراز کرده اقبال جهانگیری
شاهنشاهی چنان صلاح وقت دید که یکی از امرای عالی قدر را با فوجی از جنگجویان تدبیر و با کمال شهامت شمول داشت
داشته باشد بضبط و ربط آن ولایت نامزد فرمایند بنابران عبدالله خان اوزبک که در سلک خانان ... ارکان
منسلک داشت و بیشتر جاها کار رفته بود و نظر از کارآگاهان شده تسخیر مالوه مامور شد و حکم دولت ... برای
قرار یافت که امور ریاست و دار و گیر برای او مخصوص باشد و خواجه معین الدین احمد فرنخودی را که ...
از وزرای دیوان ... ممتاز بود بخطاب خانی ... ممتاز نموده همراه او ساختند که ... نظام آن ولایت ... شخص ...
و تعیین محال خالصه شریفه نماید و جمعی کثیر همراه ساختند ... رخصت فرمودند و حکم عالی شد که بعد از آنکه ... اقبال

اوبگر

عرصه ملک شاهی آن ولایت را از خس و خاشاک اعدا پاک سازند عبدالله خان اوزبک در ... بوده در
ملک شاهی کمر بندد و معین خان و رعایا و دانیان و سایر ساکنان آن ملک را از وضع و شریف باستمالت ...
شاهنشاهی قوی دل ساخته و بتلافی تفرقه که از ممر الک جهان خورد و بایغه باشد پرداخته با امراء ... اوزبک ...
پادشاهی که با نیت همت متین یافته اند تا مبنی که صلاح دولت ابد قرین باشد بعد تقسیم جاگیر جا جا و بعد از فراغ ...
کارها باستلام عتبه علیه متوجه شود بموجب حکم علی عبدالله خان اوزبک با امرای عظام ... ایشان در
اوائل این سال روی عزیمت بتسخیر مالوه نهاد و باز بهادر از نهضت عساکر اقبال آگاه شده پای ثبات از دست داد
و تاب مقاومت از حوصله همت خود بیرون یافت پیش از آنکه لوای جنود دولت سایه امن و امان بران ملک
اندازد ولایت مالوه را گذاشته بی حرکت گذاشته بگریز گاه مخاف شتافت رعب صولت دولت شاهنشاهی
مهابت شوکت عساکر اقبال و شهامت ... علیه نه چنان طنبه آوازه است که از هیبت آن سلاطین عظمت آئین
در هر کس آمده بقرار بگروند از ... ثبات دو چنان این جهان چه محبت الگو تیغ صاعقه ریز بلا گرد و تیرباران فتنه
بیار دلشکر ظفر قرین بولایت مالوه درآمده جمعی از جوانان کار طلب از روی پیش بینی باز بهادر را تعاقب نموده
بسیاری از لشکر او را بقتل آوردند و باز بهادر خود را در پناه شکستها برد ... اند ... عمری با دولت ...
چنانکه والتجا برامادو ... سنگ برده روزگار ملکیه زاهد چون ... غریب برادری و صحبت ...
بزرگ و مشمول ... عاطفت شاهنشاهی در اکناف عالم اشتهار یافت ... کار بر مضمون سعادت ... برای
سرگشتگی ... آباد و ... هستان علی رسیده و ... از شهای خسروانه سربلندی یافت چنانچه در ... و موضع
مستعان این روز ... اقبال خواهد شد و بالجمله ولایت مالوه تا ... در قبضه تصرف و ضبط افتدار اولیای
دولت ابد پیوند قرار گرفت و عبدالله خان بموجب حکم اقدس بشهر مندو که پای تخت سلاطین مالوه است
بر وساده حکومت ... استقلال متمکن گشت و بلاد و قصبات و قریات آن ملک فراخور رتبه و حالت
با امراء تعظیم یافت و اولیای دولت با وجین و سارنگپور و دیگر محال جاگیر رفته رحل آرام گشودند معین خان
بعد از سرانجام ولایت و ... جاگیر روی توجه باستان بوس عالی آورد و با همراهان دولت شتافته
با دراک ملازمت کامیاب سعادت شد و مورد مزید قدرت و علو حال گشت و از سوانح ... زمین ...
... که از ولایت ... در کوهستان میان دریا ساو ستلج است ... بر ...
سرکشی و سرکه در آن نواحی بود از ... رائی آمده و چون در اجل ... بود توفیقی ... ملکیه ... نامور ... نخود

بی‌کرانباری اغراض نفسانی معاملات کارخانهٔ ایجاد دریافته بانظر مقدس را دار العلم سازد بساد اما این که در
عیار دانش حضوری نداشته‌اند و در هنگام حوادث از گونه حوصله متزلزل شده عنان تفکر از دست داده‌اند
و در جولانگاه تمیز از پای افتاده و چون شناخت و بر دوش (?) بر وجه لایق صورت بست آثار عدالت
از قوت اعتدال که ودیعت نهادهٔ دست قدرت است بتفکر و تامل ظهور آمده‌اند شکر و تقدیه الحمد که این حالی (?)
و شرایف صفات فطری و جبلی حضرت شاهنشاهی است که بی الایش تعلم ظاهری و آرایش استفاده از فنون (?)
از دانشخانهٔ افاضهٔ الهی فایض شده لیکن آن دانای رموز آفرینش مصالح و حکم خود را در نقاب اختفا
داشته بلباس تعیین زینت مینماید و بچندین نقاب اکتفا فرموده همواره در سرانجام پرده خندیدن (?) گرفت
که دیده وران دوربین بی آن نتوانند برد اما مشیت الهی غالبست چون خدای خواهد که عالمیان را از
حسن معنوی آگاهی بخشد نقاب آرایی چه سود کند هر آینه جوهر شناسی اعمال عالم آرا گردانند تا دوربینان
قربگاه سعادت بدولتسرای ارادت رسیده صدرنشین بارگاه قبول گردند و تمثال اجنبی اظهار
عدالت و افاضهٔ عدالت حضرت شاهنشاهی است که باین عقل کامل صلاح ملک و دولت در دار الخلافه آگره
بوقوع پیوست شرح این واقعه آنکه ادهم خان بسر خود عقمات (?) بهم آنکه که نه عقل درست داشت و نه بخت
سعادتمند مست جوانی و مدهوش دولت شده همواره بر شمس الدین محمد اتکه خان حسد بردی و منعم خان خانان
که نیز این بیماری دردمندی عظیم داشت پیوسته مقدمات فتنه در بطوری که کس تکدر بر دو در میان آوردی
و ادهم خان را بر فتنه و غدر تحریک کردی تا آنکه روز [illegible] نهم خرداد ماه الهی موافق شنبه دوازدهم
رمضان که هنوز اعتدال اردیبهشت در بسیط زمین سریان داشت غریب امری از اعتدال در سر برزد
روز دیوان در دولتخانهٔ پادشاهی منعم خان و اتکه خان و شهاب الدین احمد خان و بزرگان دیگر نشسته
مشغول مهمات کارگاه سلطنت بودند ادهم خان بی اعتدالانه با جمعی از [illegible] اعتدال ناگهان در بارگاه
دولت در رسید حاضران مجلس تعظیم برخاستند و اتکه خان نیز نیم قیامی نمود و ادهم خان برسیدن همچنان
دست بخنجر کرده متوجه اتکه خان شد و خنجر [illegible] از نوکر که از ملازمان او بود و دیگر [illegible] که باتیغ
خیال کار فتنه در بسته بودند خشم آلود اشاره کرد که چه ایستاده اید [illegible] کشیده زخم کاری
بسینهٔ آن صدرنشین وسادهٔ سعادت رسانید اتکه خان از کمال اضطراب بسمت دروازهٔ [illegible]
پادشاهی شتافت و مقبل آن خداپروری رسیده دو زخم شمشیر انداخت و آن بزرگ دودمان در صحن دولتخانه

در این کار برباد داد و اسباب [illegible] او بتاراج رفت و زن او که [illegible] اشتهار داشت بدست آمد و درآمد
و چون حلی و حللی داشت اثری از آن ننماید غالبا [illegible] و سعادت بطمع مال او را در نهانخانهٔ عدم فرستاده باشند
و [illegible] که [illegible] بمکافات اعمال ناپسندیده فرستاده است چون بامرای عظام این خبر رسید شاه قلی خان
و قطب الدین محمد خان و جمعی دیگر بر سر او رفته غنیمه لایق نمودند و آواره شده بوسیلهٔ راجه [illegible]
مشمول عاطفت گشته و در [illegible] مدتی کارش سپری شد و از سوانح آمدن رسول فرمانروای ایران شاه طهماسب
صفویست چون رسم قدیم که بزرگان دودمان از برای تحصیل مبانی دینی و دنیوی و حصول مقاصد صوری و معنوی
با بزرگان اقبالمند تخت آرای [illegible] جسته مبانی محبت و یکجهتی را استحکام میدهند و از [illegible] طالع خداداد
[illegible] در تشیید قواعد آن [illegible] و سرمایهٔ نظام دولت خود را باین طرز بدیع انجام میدهند
ولهذا شاه فردوس مکان شاه طهماسب که ایران بیامن دولت او دل افروز است موجب ارتباط صمیمی که از زمان
سابق در میان این دودمان علوی ارکان و آن طبقهٔ قدسی نژاد سعادت فرق داشت بسر تمتم خود سید بیگ
ابن معصوم بیک را که در بساط عزت او منصب وکالت ممتاز بود و [illegible] پرسش واقعهٔ ناگزیر حضرت جهانبانی
و مبارکباد جلوس اشرف اقدس شاهنشاهی برسم رسالت فرستاده تحف و هدایا از نفایس نوادر عربی و
عراقی و رومی و نفایس امتعه و بدایع اشیا مصحوب او ساخته بودند چون ایلچی بحوالی مستقر خلافت رسید حکم
همایون شد که جمعی از امرای عالیشان باستقبال رفته او را باعزاز و اکرام در منزل لایق فرود آوردند و مبلغ [illegible]
وام نقد که موازی [illegible] تومان عراق باشد با دیگر اجناس برسم اقامت فرستادند و بعد از چند روز [illegible]
راه برآسود [illegible] بار و شرف کورنش یافته [illegible] معزز و محترم شد آنگاه [illegible] شاه رسانیده [illegible]
فاتحه تا خاتمه بارقام محبت و اخلاص نگارش یافته بود بدست ادب پیش آورده بر گوشهٔ تخت نهاد و هدایا
را بترتیب لایق از نظر اقدس گذرانید حضرت شاهنشاهی از کمال مروت و انبساط زبان بتلطف و تودد احوال
گرامی شاه پرسیده نمودند و ایلچی را بنوازشهای بیاندازه مخصوص ساختند سیاست ادهم خان بموجب
شاهنشاهی ایزد جهان آرا چون خواهد که یکی از بندهای بساط عزت را بمرتبهٔ ارجمند بزرگی بخشد و بمنصب والای
سلطنت علیا رساند نخستین او را عقل و دین [illegible] کارشناس عطا میفرماید تا همواره ناصح بی‌غرض او باشد آنگاه
حوصلهٔ فراخ که تاب برداشت چندین ناملایم روزگار داشته باشد کرامت میکند تا بسعادت [illegible] فراغ حوصله
سررشتهٔ تدبیر از دست ندهد پس گوهر [illegible] طاعت حقیقی [illegible] تا آشنا و بیگانه را [illegible] میزان داشته

بدرجه شهادت رسیده وازین غایله هایله غوغای عظیم در بارگاه والا برخاست و دهشتی عجب دران
فضای آسمان شکوه ظاهر گشت و آن مدبر خون گرفته با وجود چنین بیباکی گستاخانه بار دیگر شتاب
که ممستانرا با آن راه گذر نباشد متوجه حرمسرای مقدس شد و حضرت شاهنشاهی ارفع سعادت اساس
به دولت بیدار خواب نموده بودند آن سیه بخت تیره رای از دولتخانه ببالای صفه که از بیرون قصر از
چهار طرف بارتفاع یک نیم قد آدمی اساس یافته بود شمشیر در دست برآمد و قصد درون نمود نعمت
خواجه سرا که نزدیک در بار ایستاده بود در ساعت در را بسته مقفل ساخت و آن مزور مردانگی و بی
مردگی هر چند با آن خواجه سرا درشتی نمود که در بکشاید صورت نبست و ایستادگان حوالی قصر سلطنت
را توفیق آن نشد که آن گستاخ بدبخت را در مرتبه اول که با تکه خان آن معامله کرد بسزای کار در کنار
نهند و بازار بیهوشی و به دلی حاضران آن بساط حکومیم درین هنگام که چنین خیال باطل اندیشیده قصد درون
سرادقات اقبال ارد چرا خونش نمیریزند و بخاک مذلت برابر نمیسازند واگر آن همت در نهاد ایشان
نیست چرا هجوم عام ننموده نمیگیرند این خود چون گمان برم که در حاضران بارگاه والا از ارباب عقیدت
کسی نبوده باشد همانا که حکمت در پرده توفیق انگیزه آنست که کمال شجاعت و عدالت حضرت شاهنشاهی
خاطرنشان خرد و بزرگ دانا و نادان شود بالجمله آنحضرت ازین غوغای پر جوش بیدار شده استفسار فرمود
چون هیچ یک از پردگیان سرا پرده دولت اطلاع نداشتند آنحضرت از دیوار قصر سر برآورده استکشاف
احوال نمودند رفیق چهار نعیب که از قدیمیان درگاه والا بود حقیقت ماجرا معروض داشت حضرت این
حرف پر جوش شنیده از فرط تعجب باز پرسیده اند رفیق از شارت نقاب جون آنوقت آن مرحوم نمود
باز همان حرف مکرر ساخت حضرت شاهنشاهی صورت حال مشاهده نموده بتقریب جلال برافروختند
و از الهامات ربانی آنکه از جانب دروازه که آن بخت برگشته ایستاده خیالات فاسد نمود اراده داد
بر نیامده از راه دیگر برآمده اند و در هنگام برون شدن آنکه طلب فرمایند یکی از خدمتکاران سرارو
عزت بخشیده خاصه را بدست او کش داد آنحضرت شمشیر گرفته روان شدند چون نعلی از ان صفه
سیر فرموده روابط دیگر آوردند آن حق ناشناس بنظر اقدس درآمد بر زبان مقدس گذشت که ای
بچه لاده آنکه مرا چرا کشتی آن گستاخ بدبخت استعجال نموده هر دو دست بر شرف آنحضرت را گرفت
و گفت تفحص کنید و غور رسی فرمایند دانه کا تلاش شده ام قرآن خوانی داد یا قسه را نه کوه مش کنم که هیچ

بگوهمش در خورشان نیست آخر حضرت شاهنشاهی دست ازشمشیر خود باز داشته و دست او از حلک آن
جو بهاد کشیده و دست شمشیر او دراز فرموده درین اثنا آن مردود از وابه دست از آنحضرت باز داشته در جوع
بشمشیر خود شد حضرت دست از شمشیر باز داشته مشتی بر روی او زدند که آن عادی عقوبت بسر معلق
زنان افتاد و از هوش رفت در نوبت فرصت در سنگام هوشناک دران جا سعادت حضور داشتند
حضرت از روی تعجب فرمودند که چه ایستاده تماشا میکنید این دیوانه سر را ببندید و آن دو کس و جمعی
دیگر فرمان بذیرگشتند و او را بستند حکم عدالت آیین شرف اجرا یافت که آن بار از اندازه خود
برون نهاده را از بالای صفه سرنگون ساخته چند از مردم از کوته اندیشی ملاحظه کرده خطای از
هزار بار بهتر خیال کرده لایق بشد چند خشت نیم جان باقی بود باز حکم عالی شد که آن سرگشته بخت برگشته را
باز بالا آورده در مرتبه چون موی کشان آوردند باز بموجب امر نافذ با تهمام تمام سرنگون انداخته خانه
گردن آن خود درشکست و مغز آن فاسد دماغ پریشان شد و باین طرز آن سفاک بیباک از روی
عدالت بقصاص مکافات یافت منت آن جهان پهلوان آگهی چنان رسیده بود جمعی که از پی
آگاه بودند بزعم گزاف اشتباه داشتند منعم خان خانخانان و شهاب الدین احمد خان که در آنجا بودند از
صولت غضب شاهنشاهی بگوشه راه فرار اختیار کردند و یوسف محمد خان پسر بزرگ اتکه خان از
واقعه پدر گرامی آگاه گشته با انکه خیل سیج سر راه ادهم خان داهم اتکه گرفته از بن غافل که خدیو صورت
و معنی داد مولدات اده ست باهم الکه را منظور نداشته آن خون گرفته در سیاستگاه قهرمان سلطنت
بجزا رسانیده است و چون حقیقت حال علیای حضرت شاهنشاهی که برتر از زمین انثری بود دانایان
عالمیان شد جهانیانرا اعتقادی عظیم بهم رسید ستم پیشه درستیان خود جهان شدند سیم بارا
روز بازار خوشی پدید آمد تا دانان بادیه ضلالت را چراغ دانائی جبین راه نهادند تا بر بزرگی صوری
و معنوی صاحب عالم و عالمیان اعتراف کرده براه اخلاص مهتدی شدند و اکمه حل منود نسبت
ادهم خان و قرب قرابت ماهم انکه در برابر داشته این خبر را از جهت بیداشته در کمین انتقام بودند
اما چون بر زبانها افتاده بود بوسیله مقربان بساط حضور التماس نمودند که چون این عدالت ظهور
آمده آن سیه روی دین و دنیا را همچنان مرده بجا نمانید تا خاطر اشری از دغدغه برآمده مرهم
بر جراحت کرده آن دانای رموز آفرینش ملتمس ایشانرا موقوف قبول داشتند و شیخ محمد غزنوی را

احوال ... که از پادشاه ... جهان ... واقع شده

طرف ایشان رفته بچشم عبرت بین دیده و شورش خر اطراف طبقه دوانخواه و سلسله سعادت منش [illegible] و زهرا ان
هزار سپاس داری و شکر گزاری بجای آورده و عالمیان کجا بکه از شور شرارت اکبر [illegible] کور باطن بکجا بانسبه
در دامن آمده بکار و رحمت رحل مقیمی کشاده الملک برای این دولت عظمی اگر آفرین آسمانیان تحسین زمینیان نموده
اند که از حقوق آن ادا یابد و الا ذرات خانواده شاهی را کجا توانایی که شکر این موهبت عظمی توانند هم سیادت
کبری یافت که بوسیله آن عالم صورت طراوت خاص میگیرد و هم موهبت عام که از برکات آن خلق آباد و دلها
بنور ارادت و شعشعه اخلاص نورانی میگردد و هم کور باطنان سبیل سیه را داروی بینش است و هم تیره چشمان
رهنبر رفته را سرمه نور هم کفهان عرصه عقیدت را پای طلب است و هم دست قهرمان راه ارادت را عصای همت
هم لشکر شکسته دلان حصار آهنین است و هم خاندان بی شکیبایی را پاسبان پایدار و بالجمله حضرت
شاهنشاهی صباز نقدیم چنین موهبتی درون حرم سرا تشریف ارزانی داشتند ماهم انگه که در منزل خود در بستر بیماری
افتاده بودی شنود که ادهمخان چنین [illegible] الله کرده است و حضرت او را عفو فرموده مهر مادری او را برد آشفته
ملازمت اقدس آورد که شاید پسر خود را خلاص سازد آنحضرت ماهم انگه را دیده فرمودند که ادهمخان انکه
ما را کشت ماهم او را قصاص فرمودیم آن عاقله روزگار معروض داشت که خوب کردید لیکن ماهم انگه را تهی نبود که
درین سیاست رسیده باشد و الحال بی بی نخته بیکی مادر ادهمخان از خانه ادهمخان برآمده صورت واقعه را
باماهم انگه گفت ماهم انگه پرسیده که بچه طریق کشتند گفت نشان زخم گرزی بر روی اوست دیگر نمیدانیم و آن
اثر موهبت حضرت شاهنشاهی بود که بقوت تایید غیبی در مرتبه اول بر روی او رسیده بود ماهم انگه را چون تحقیق
پیوست که برپسرش سیاست رسیده اگرچه بمقتضای عقلی که داشت حفظ آداب حضور اقدس نموده جزع و فزع ننمود
اما درون او هزاران زخم جان ستان مجروح شده و رنگ از رویش رفت خواست که بر فرزند رود حضرت شاهنشاهی
نظر بر دوام خدمت او فرموده بسخنان دلاویز تسلی بخش فتوری تسکین داده اجازه رفتن نفرمودند تا فرزند
اعتدال خود را باین [illegible] نه جنبد و بموجب حکم علما عمار روز آن دو مغشوش را به دهلی روانه ساختند چهرشاه شاهنشاهی
در کدام داوری خاطر آن عجوز دانش سرشت تعلیق ملنید و مواعظ دلنشین فرموده روز دیگر جهت عاقبت خانه او نمود
عاقله ماتم رسیده تسلیم و رضا گونه ظاهر ساخته تن بقضای ایزدی در داده بکاشانه خود آمده بسوگواری نشست
و ناله و شیون آغاز نهاد و مرضی که داشت روی در تزاید آورد ارکان عافیت او در تزلزل آمد بعد از
چهل روز در تیرماه الهی موافق شهر شوال المعدس برای [illegible] شتافت و خاطر مهر پرور [illegible] این حضرت شاهنشاهی

از قضیه آن محنت قباب بجانب انهم و بلیتی شد و تعظیم رقت فرموده و باین اعزاز و اکرام نعش او را به دهلی
فرستادند و بسعادت خود هم قدمی چند برفت تمام مشایعت این نعش فرموده و تمامی اعیان سلطنت و بزرگان
این دودمان عالی بلوازم تعزیت و آداب مصیبت پرداختند و بموجب ارشاد اقدس عمارت عالی اساس بر سر مزار
ماهم انگه و ادهمخان بنا کردند و همچنین در ماتم داری خان اعظم و شکیب خاطر فرزندان سعادت پیوند او و برادران
گرامی و التیام جراحات قلوب تمامی قبیله و ترحیب این قبیله عقیدت طراز و ارتقای مدارج این سلسله خلافت
گزین توجهات عظیم فرمودند عجب اگر زمینیان عزاداری [illegible] نمودن مبالغ [illegible] از روز دیگر از شورش
واقعه خان اعظم و ادهمخان خبر فرار منعمخان و شهاب الدین احمد خان بمسامع جلال رسیده بندگان حضرت
شاهنشاهی حمل بر سبکرایی و کوته اندیشی انها فرموده آخر ایشان را با مثال عاطفت منشور استمالت فرستاده
تا این مخلوقان سلطان و اهمه را مطمئن ساخته باستلام قوایم سریر اعلا سربلند ساختند و با فاضه عنایت شاهنشاهی
عرق خجالت انها را بر روی گونین ال شد **ترتیب نمودن اعتماد خان را انتظام ممالک خالصات را و تفویض نمودن** حضرت شاهنشاهی از آن هنگام که شموع این سانحه ناگوار بحب اقتضا
حکمت ایزدی روی نموده و موجب شاخ طبیعت زمان و دریافت مزاج زمانیان با انتظام ممالک [illegible] پرداخته
عالم عالمیان را رواج دیگر بخشیدند اگرچه جوش آبهای کود مغرور را روز بازار کساد رسید اما مستوفیان [illegible]
که از بی انصافی بزرگان دنیا در کنج خمول بودند بفروغ دریافت شاهنشاهی بظهور آمدن گرفتند از الجمله اعتبار یافتن
اعتماد خان خواجه سراست و شرح این عاطفت عظمی آنکه متصدیان اشغال سلطنت از موقوفی [illegible] پرستی پایه بی
در معموری خانه خود کوشش نموده کمخیا برای خود سامان مینمودند و در تحصیل خزانه معموره شاهنشاهی مخبر
آن چه رسد اهمال میکردند و حضرت شاهنشاهی چه بواسطه آنکه در پرده بوشی بودند و چه بجهت آنکه ملاحظات
نمی افتاد از متقولات چرخ و منقول بودند و دران باب قانونی انتظام نمی یافت و با وجود آنکه متصوبان جهات عالی
را متقضیها و شنه بهام رسیده که کسی این کار را برغب گیر حواله فرموده بامینانی گشاده و جای سلطنت
تماشای فنون لقا در مینمودند در تولا که [illegible] اعتبار بزرگان آمد و بعضی از ارباب درایت و
اصحاب [illegible] آمدند و خواجه [illegible] ملک خواجه سرا که در ایام حکومت سلیمخان پسر شیر خان گوهر شناسی
داشت باسم محمد خان ممتاز گشته بود و پیشتر از [illegible] در سلک ملازمان خسیه اقبال منسلک گشته از
روی اخلاص خدمت شایسته بتقدیم رسانید بمقتضای کاردانی پرتو عنایت شاهنشاهی بکمال او افتاد و از مزاج اقدس

شاهنشاهی در یافته مکنونات ضمیر انتظام‌بخش را در باب تحصیل خزانه و تعمیر آن مقربان معقول عرض داشت
و آنحضرت پایه شناخت او را دریافته کلمات هوش‌افزای فرموده و او را در خطاب اعتمادخانی اختصاص داده
جمیع خالصات شاهنشاهی که بدست ارباب تغلب بود بر روی مسلم واگذاشته و خانگی رای جهان‌آرای شاهنشاهی
در سایه‌ای خزانه معمور مانده نشیده بود اعتمادخان تحسین تردد و لطف کفایت بجای آورده و نفاذ این کار
در اواسط این سال بظهور آمده نقد ربایان نادرست دست کوتاه کرده و تیره رایان خودخواه کناره گرفته
پای در دامن عزلت کشیده شده و صافی ضمیران کفایت اندیش در میان آمده و خزانه که اساس سلطنت و بنیاد دولت
و قوت بازوی سیاست بر وجهی که لایق دولت ابد پیوند باشد انتظام یافت چه بدایع قوانین و
غرایب احکام که هرکدام دستورالعمل رفاهیت عالمیان باشد روز بروز از آن خدیو زمان بظهور می‌آمد
از آنکه از بسیار که در رواج و رونق خزینه عالیه بخاطر اقدس گذشته بود اعتمادخان بعمل آورده کارهای بشرف
که بظهور رسانیده چگونه این مهم اهم منتظم بود و از محبس فرمان نهیر ان عمره خلاف مقاصد علیای شاهنشاهی در باب
در عمل آن کوشیده در اندک فرصتی ساحت این امر مسکون که عبارت از معموره حالت بتصرف اولیای دولت
می‌درآمد مسکن عالم در پیش همت علیای شاهنشاهی جانب محقر نمانسته کمال توجه نداشته همواره دل در
مرضیات الهی بسته می‌دارند و مخاطبان فرمان پذیر را اگر هزارم حصه در باب شاهنشاهی بهم این کار می‌گمرد
ظاهر مینان از اعاظم امور است بانکه توجه صورت طراز لیستی با حکمت الهی را در کار رعایات از نوازش
آنگاهی مفوض است دستگیر کرده آوردن مبارکه شاهنشاهی آدمی زاد را دوام غرب در مهمات دل
طبیعت که تمیز دارد و نه چشم دوم عقل درین کار سیاس و بیشتر آدمی از بی پروایی که از برای سیاه
شده عزو را که کار فرمای صلاح اندیشی است مزول ساخته فرمانبرداری طبیعت سکینه و کاری که در تحصیل
بصیحه نکته‌گویی تزویر خواند ساما دادسک بیگاری برای خود بهم رسانند و تمثال این حال بنا بر اینکه
متمحالات که با وجود جلایل عنایات شاهی که پایه افزای منزلت او بود از ملاحظه اوائل کال عنوان جنتی
اعزاز و احترام و تشریف خطاب خانخانانی و دیگر الطاف علیا معنوی و صوری و حکومت کل قندهار این مهم‌تمای کارآگاهی شناخته
از همه قطع نظر نموده کار خود را این بهم که در دامن خدمت خاقان اعظم و او مماض او ر اشتعال افروزی این آتش تهم ساختند
با خود قرار بودن نمی‌توانست داد چنانکه در انزوا دو هم قرار نموده بود دارد چه عمده آن بود که توجه از این را قمر از ملاحظه
نافهمی تیز خود بهمین را بسته بود که حل عقده کار او این دو عالم بجا آوردن و فتق جمیع مهمات ملکی را اولیای ... تا کبری

بحیطه اختیار و قدرت او باشد و ادعیه بصورت نمی‌بست لاجرم همواره سودای خام می‌پخت و غرض نامه آن
متصمم مباحث که از درگاه گیتی پناه که وطن سعادتمندان هفت اقلیم است اگرچه خود را بعزت آنجا و کابل که
در پیش محبی خان در آنجا حاکم بود رسانده و در آن بهارستان عافیت استقلال کامیاب فراغ باشند تا آنکه ...
با آگاهی باین عزیمت نادرست از دارالخلافه فرار نموده راه دامن کوه پیش گرفت و محمدقاسم خان میر بحر همراه او بود
چون این قضیه بمسامع علیه رسید آنرا وقعی ننهاده فرمودند که منعم خان جایی نمی‌رود و زود خواهد آمد و به بیعت مبادرت
فرصت جویی و فتنه در ضبط اسباب و اموال او بجا و تعرض عرضه داشت نمودند از بزرگ‌منشی این اراده خوش نیامد
و قدر دانسته بودن خواهش او یا رعایت صرف رتبت و به دولت فرمودند که اگر فرض منعم خان بکابل رود آن هم
ملک ماست و او ملازم این درگاه تنگ‌ظرفی او را برین داشته نشاید و نخواهیم که از اسباب و اموال او را از
عقب روانه خواهیم ساخت بایدکه هیچ کس پیرامون خانه او نگردد و بعد از آنکه او پیش از چند روز کوه و بیابان
نوردیده در حوالی پرگنه سروت که از جاگیر میر محمود منشی بود اتفاق عبور ایشان افتاد قاسم علی سیستانی که از مردم محمود
که شقدار آن پرگنه بود خبر یافت که دو کس از امرای پادشاهی منکر زده و آثار خوف از ناصیه ایشان پیداست آنجا آمده
بعضی از اهل قصبه سر راه گرفته ایشان را خواهی نخواهی مقید ساخت و بسید محمود بارهه که از ملازمان سید بود
در جرگه امرای انتظام داشت و از بزرگان بساط عزت بود و در آن نواحی جاگیر داشت این قضیه را آگاهی
یافته آمد و منعم خان را بخانه خود برد و وقت را غنیمت دانسته در آداب مردمی و خیراندیشی کوشیده با عزاز و احترام
همراه خود بشرف ملازمت حضرت شاهنشاهی آورد آنحضرت بر خلاف اندیشه منعم خان از روی کارگزاری و تفضل خواهش ...
که هرگز زمانه از آن تیره عقلان خالی نباشد او را بمواطف بیکران اختصاص بخشیدند و بجای خود بمنصب والای
وکالت خطاب خانخانانی اختصاص داده نوازشهای بی‌اندازه فرمودند دل برهمزده و او را اطمینان حاصل شد و
فتنه‌اندوزان بد اندیش که تازه گرفته عالمیان را از آتش دیگر به بیدار آمده و چرا چنین نشود که بر آیا کسی که بر تیغ
سیاست متوقع جهانبانان بود تاج ریاست نهادند و از سوانح آمدن باسین است بدرگاه پیرکس اجابت دهی
جامع مراتب صوری و معنوی و حاوی مدارج کونی و الهی است چنانکه در ایام سخن معاملی جهان ...
آن می‌شود که ذات مقدس غیر این فن با مر دیگر توجه نفرموده و بمکی فطرت عالی صرف این کار شده ...
از دقایق موسیقی چون سایر فنون دانش چه از اقسام نقاره و شعب فارسی چه از اصناف سرود هندوستان
از روی علم و عمل یگانه ادوار بوده چون صیت نغمه پردازی باسین که از کلانوتان گوالیار در حسن عمل ...
معزول

و بسامع علیه رسیده و مذکور مجلس اقدس میشد که او زاویهٔ آسایش خیال کرده در پیش راجه رامچند بسر میبرد
خاطر اقدس توجه فرمود که او در سلک مغنیان عشرت سرای اقبال باشد جلال خان قورچی را که از مقربان
بساط قرب بود بجهت آوردن او نزد راجه فرستادند راجه التفات شاهنشاهی را
افتخار باوج عزت رسانیده مقدم فرستادها را بپایه سعادت خود دانست و مصحوب او پیشکشهای شایسته
از فیلان نامی و جواهر گرامی بدرگاه گیتی پناه روانه ساخت و آن بسنده بسنده لسان الاسان
حال حسب پیشکش خود خیال نموده بود و در یکسال سعادت زمین بوس افتخار یافته کامران شد حضرت شاهنشاهی
خوش وقت شده نقود انعام در دامن امید او ریختند و کلاه عزت او از همگنان برافراختند چون فطرت مستقیم
و جوهر قابل داشت بدوام ملازمت حضور سلطانی شاهنشاهی تربیت یافت در نغمه سرائی و مغانی سنجی
ترقیات عظیم او را روی داد آغاز سال ششم الهی از جلوس مقدس شاهنشاهی موسوم بسال
آبان از ادوار در هنگام که خاطر بهار حضرت شاهنشاهی بنشاط نغمه پرداخته دوستداران انبساط
بخش بود نغمه جشن سرور مقدم نوروزی گیتی آرای جهان افروزی بلند آوازه شده و عندلیب زبان
حال ترانه زن این مقال گشت رباعی وقت است که بوستان دم از نوش زند صد نغمه تر بهار بر گوش زند
از آتش گل که باد صبح افروزد خون در دل مرغان چمن جوش زند طبایع مرکبات بفیض جان پرور
نشاط در اهتزاز نشو و نما آمده و سرود مرغان چمن در گوش گلهای بهار پیچیده ساقیان قدح ارغوانی
تبارک در کام روزگار ریختند عنبر لبان نیم مست مضراب منقار بر بربط نوازی آغاز نهادند و ابواب عیش
و طرب بر روی جهان گشادند نظم بهر شاخ مرغ ارغنون ساخته بهر غنچه گلبن برافراخته از آن نغمه
کو غارت هوش کرد مغنی ترنم فراموش کرد دل افروز عالم و نیر اعظم بهزاران فیض و افضال بعد از
انقضای نه ساعت از روز پنجشنبه یازدهم رجب نهصد و هشتاد به برج شرف تحویل نمود و آغاز سال آبان
الهی که سال ششم از مبدأ تاریخ جلوس شاهنشاهی است بسعادت و اقبال اتفاق افتاد و عالم و عالمیان را
طراوت تازه و نضارت بی اندازه پدید آمد و در مفتتح این سال فرخنده بتائید ایزد جهان آفرین چراغ
افروز دولت ابد قرین خواجه عبدالمجید آصفخان را در جنگ راجه رامچند و غازی خان تنوری روی
داد و ملک پنه بدست تائید او مفتوح گشت مجمل این قضیه آنست که خواجه عبدالمجید را
که از وفور کاردانی بخطاب آصفخانی خلعت امتیاز یافته بود و از قلم بسیف مصاعد نموده در سلک امرای عظام

و جهانی

و صاحبان طبل و علم انتظام داشت سرکار گره که ولایت وسیع جاگیر فرموده بودند او بمقتضای کاردانی
و کارطلبی خود در مقام آن شد که ملک پنه را که مملکتی است پر از خود متصرف خود درآورد نخستین برامچند
که از راجهای نامور ممالک هندوستان است پدر بر پدر فرمانروائی آن ملک کرده بر سعادت اطاعت آن جناب
داد که کلاه خودسری را از تارک نخوت نهاده حلقه عبودیت را در گوش طاعت افکنده در سلک فرمان
گزاران ممالک محروسه درآمده کامیاب امن و امان گردد و غازی خان تنوری را که بر شیوه ادبار مسلک بغی
پیموده و پناه باو برده است بدرگاه گیتی پناه که مأمن جمیع عالمیان است فرستد راجه چون نهور بر بوعادت
بر ناصیه بخت او نتافته بود دعای آصفخان را که گوشوار دولت او آن سبکی داشت گوش نکرد و حرف
اطاعت و عبودیت موجب مزید نخوت و غرور او گشت و از بخت برگشتگی آماده جنگ آصفخان گشت
تائید یافته سطوت دودمان این دولت بوده باسامان شایسته بر او رفت باتفاق غازیخان
تنوری لشکری انبوه از راجپوتان جمع و فوجها ترتیب داده بجنگ پیش آمد و دلیران بهادر از جانبین دست از جان
شسته دل در ناموس بسته هنگامه کارزار گرم کردند نظم دلیران ستیزه کنان تاختند همه تیزه
وتیغ افراختند جهان گشت پر زابر الماس ریز شد از خاک خون بآتش گرفت تیز و بعد از
دار و گیر بی اندازه آصفخان غالب آمد و غازیخان تنوری را با بسیاری از سرداران نامی بر دم شمشیر خون
آشام ساخت و راجه رامچند شکست یافته بقلعه باندهو که مستحکمترین قلاع آن ولایت بود متحصن گشت
و غنایم بی پایان بدست اولیای دولت درآمد و درین هنگام بوسیله ارباب اخلاص و استشفاع راجه ما نمود
که بعد ادام خدمت حضور و بساط قرب آید قبول داشتند فرمان جهان مطاع از درگاه معلی صدور یافت که
راجه رامچند حلقه بندگی در گوش کرده قرار بر یافت زمین بوس داده است او را از زمره بندگان
عتبه مقدس شمرده پیرامون ولایت او نگردند بموجب منشور اقبال آصفخان از آنجا معاودت نموده بجاگیر
خود آمد ذکر تعیین نمودن منعمخان خانخانان بکابل و سوانح که روی نمود
چون باطن جهان آرای شاهنشاهی همواره توجه اقدس بنظام کابل و آن حدود داشت بسبب استخبار سوانح آن
در سوالامع علیه رسید که فضیل بیگ برادر منعمخان باتفاق امرا کوس شاهی و نوبه و عم اکه و علی محمد
اسپ و بعضی دیگر خواجه خاص ملک و جمعی دیگر عنفوان شباب جوجک بیگم والده میرزا
محمد حکیم را باینها چند غنی خان اطلاع بخشیده در بر آوردن او از عشرت سرای کابل کمال سعی بتقدیم رسانیده

برآوردند و منعم‌خان را اتالیق میرزا محمد حکیم ساخته رخصت کابل فرمودند و تفصیل این سرگذشت آنکه
فضیل بیگ اگرچه چشم از بینش بهره نداشت امّا در گربزی و شرارت همه‌تن چشم بود و از حکومت
برادرزاده خود پیوسته در تاب و تب داشت و غنی‌خان ولد منعم‌خان در اصل از هوشمندی و سعادتمندی
بی‌نصیب بود با اینهمه سرمستی ریاست او را از پایهٔ اعتدال انداخته بود و به مصاحبی که بدترین آفات
آدمیزاد است گمنامی بارها او را از فراز سعادت به نشیب شقاوت و هلاکت می‌کشید از آنکه میرامان و کل ابابهزه
کوئی و زراز خالی سنگ راه سعادت او بودند تا آنکه آنجناب مهد علیا بیگم را با خود متفق ساختند و در
اوایل شهریور الٰهی سال ششم غنی‌خان به سیر فالیز بجانب ... رفته بود شهر را استحکام داده در حصار
را بر روی او بستند و او سیل آراسته برابر دروازهٔ دهلی آمده بر پشتهٔ سیاه سنگ ایستاد
و کاری نتوانست کرد پهلوان عبدی کوتوال را از سر رسالت فرستاد که بنا به مکر و تزویر کاری
بسازد تمام بردها جواب دادند که تو از جانب حضرت شاهنشاهی بحکومت اینجا متعین نبودی مردم از
ستمکاری و بدعملی تو تنگ آمده بودند اکنون صلاح آنست که بسلامت به اردوی والا متوجه شوی
بر بایستان ولایت بربی مرکاه جهان‌پناه رفته عیار خود را درست کنی و منشور والا از دیوان
خلافت گرفته بیا تا بر حسب آن عمل نموده آید در این گفتگوی بود که مردم از وجه ایستادن گرفته نوبتی از
او باستبداد کشیده داشت که رفتن درون شهر صورت نمی‌بندد و نزدیکست که گرفتار شود آخر ناچار روز
بر منموند حمزه عرب و میر غیاث‌الدین نیشابوری بجانب جلال‌آباد درفت و تمام اسباب و اموال او را در
شهر غارت کردند و باعث دلیری کابلیان بر این امر سرگذشت تولک خان قوچین است و تاریخ این
قصه بر سبیل اجمال آنکه غنی‌خان که سستی خوبها و اعتبار را در ضمیمهٔ شقاوت ذاتی شده بود و سود خود را
در زیان دیگران دانستی و ستیزه کاری و هرزه درایی پیشه کردی و با پایه قدر مردم ناسپاسی و ناشناسی
سلوک کردی از آنجمله تولک قوچین را که از دلاوران نامور و از مقربان بساط اقدس حضرت جهانبانی
جنت آشیانی بود بی‌سببی گرفته با جمعی از خویشان در بند کرد بیت بد با تو نکرد هر که بد کرد
آن بد بیقین بجای خود کرد تا آنکه بعضی از ارباب صلاح آمده خلاص کردند تولک خان از این آبرو ریزی
که روی داد بمرض ماخاتون کرچا بگیر او مقرر بود و بعضی بای جرأت در دامن صبر پیچیده فرصت انتقام
می‌جست در خلال این حال قافله از جانب بلخ می‌آمد غنی‌خان خبر قافله بجار بکاران شنیده بهوای

باستقبال قافله و انتخاب اسباب سیر خواجه سیار انرا که برملیت خاطر فریب بهانه ساخته از شهر
بیرون رفت و آنجا بزم بدمستی ترتیب داده ترانهٔ خودپرستی ساز کرد چون تولک خان که کارآگاه خود
در کمین هنگام بود از برآمدن او آگاه شد فرصت را غنیمت دانسته با جمعی از خویشان و نوکران از دنبال
شتافت نیمشبی بر سر غنی‌خان که خود شراب و تن بخواب داده بود رسید بخت ناکام و چشم بدوام باقیست
او را و شکون بر قراچه خان دستگیر کرده در بند کشید و بر از آتش بانه دل شوریدهٔ خود را که از آسیب
غم و غصه پر بود خالی ساخت و بجان آنکه چون حاکم را بقید در آورده شاید شهر را تواند گرفت از راه
عنانتاب شد و چون شام کابل را با خود متفق ساخته در موضع خواجه رواش که در دو کروهی کابلست فرود
آمد فضیل بیگ و ابوالفتح پسر او و مردم او و غنی‌خان در استعداد جنگ نشستند و تولک خان در یافت که
قصه بجایی نمیکشد و شنا او شهر نرسید بحصه قانع شده حرف صلح و تقسیم ولایت در میان آورد و
فضیل بیگ نیز بسبب استخلاص برادرزاده خود امنیت اصمیت شمرده اکابر شهر را فرستاد و از موره‌های منار
تا ضحاک و بامیان که قریب بخمس کابلست باو مسلم داشت و طغای بانیزه آشوب کرده غنی‌خان را از جنگ
خلاص کرد بیت و را انداش ای حکیم از کار ایام که باداش عمل یابی سرانجام سلامت بایدت کش میازار
ادب را در عوض تربیت مازار غنی‌خان بکابل جابی آرام نا کرده دفتر عهد و پیمان از بطلان نشیبان نگذشت
و جمعیت تمام برسر او روانه شد تولک خان صلاح وقت در بودن خود ندانسته با خویشان و مردم خود درگاه
جهان‌پناه بهاده شاهراه هندوستان پیش گرفت غنی‌خان بالشکری گران تعاقب نموده تولک خان
ستیزه نداشت راه گریز پیش گرفت در قرب موضع ژاله که از کوزهای آب غور رسیده است لشکر کابل در
رسیده جنگ در پیوست آخر تولک خان تاب نیاورده با پسر خود اسفندیار و معدودی از خویشان و نوکران
مردانه از میانه چندین لشکر برآمده با قوچین چندی دیگر از ملازمان او بقتل رسیده شد و از آنجا غنی‌خان
کامیاب گشته بکابل آمد و بساط تحکم و ترفع مبسوط ساخت و دست تطاول بر رعایا و سایر اهل شهر دراز کرده و خود
را بی‌پروا خت تا آنکه حقیقت مانند سرکار میرزا محمد حکیم معلوم او بود پروای آن نکرد مردم میرزا و سایر ارکان
از وی متنکل شده باتفاق فضیل بیگ و پسرش ابوالفتح کرهمت جمع او بستند اتفاقاً در همان روز
در بیرون معمورهٔ فالیزها بکمال رسیده بود بهوای سیر فالیز از خاطر او سر بر زد و غافل از آنکه مصرع
تو خربزه خور که تراقبال خیار خیار چون هنگام ادبار او رسیده بود به سیر فالیز روان شد و شب آنجا توقف کرد ابوالفتح

ودیگر مأموران شهر فرصت یافته میرزا محمد حکیم را بالای دروازهٔ آهنین آورده نقاره و نفیر بلند آوازه کرده
غلغلهٔ عظیم از وضیع و شریف برخاست غنی خان از استماع این خبر سراسیمه با معدودی که همراه او بوده
بجانب شهر شتافت چون بآن دروازه رسید دید که منصوبه طوری نشسته و ابواب موافقت مسدود و راه خلل
مخالفت مفتوح و کاری از پیش نتواند برد و اگر دیر کند آمد که همراهان او که عیال ایشان در شهر است او را
تنها گذاشته بروند ملکه دستگیر گرده بر سر خیرات متفرق گشته سیاه سنگ شاه میانه زده ایستاده
اهل قلعه تیر با جانب او انداختند حسب تقدیر تیر آن ... میانه رسید غنی خان از زخم آن ... شده
بصد انواع حسرت و حرمان و هزاران درد و آرزو و ارمان دل از خان و مان و حکومت کابل کنده روی بجانب
هندوستان آورد و بعد از رفتن غنی خان عفو تقصیرات ... سلیم مهمات کابل باهتمام ...
میرزا محمد حکیم را مرد فضیل بیگ شد و چون نظرش از ... پرتوی نداشت ابوالفتح پسرش نیابت او
مهمات و معاملات فضیل میداد و او را ... چون ... بزرگ نبوده بعقل ... نداشت ...
و قطع معاملات عدالت منظور نداشته بجز دادن ... و از همه بدتر آنکه جاگیرهای جیده را برای خود و ...
خود مقرر ساخت و جاهای زبون را برای سرکار میرزا نامزد کرده مظالم غریب برای خود ... از ...
غزنی را میرزا خضر خان که از سرداران ... بود ... بیگ ... ساخته با وسپرد و اتمام اسباب
و اموال باقی مانده او را گرفته بناکامی گذاشت هر که نه عقل صلاح بین داشته باشد که موضوع آن در مسالک اعمال
بوده ... از دیدهٔ احوال دیگران عبرت گزین شود نه مصاحب خیر اندیش ... که سخن او
افتد اما به هر آینه در این سرای مکافات سزای ... در کنار او نهاده آید ... چون دو ماه از ... گذشت
والدهٔ ماجدهٔ میرزا و ملازمان قدیمی تاب این ستمگاری و ستیزه کاری نیاورده کمر ... بربستند جماعه
از آن مردم ... و علی محمد ... و ... معصوم ... و عبدی ...
جمعی دیگر در قصد ... فضیل بیگ ... شده ... فرصت ... تا شبی ...
... چهل ستون ... مجلس شراب منعقد ساخته و پیاله را ...
از شام تا نیم شب ... در این اثنا ... نوبت ابوالفتح ... بیرون ... از مجلس
... مجلس ...
... شراب ...

ساخته بودند ... گاه در آمدند و ... کار او تمام ساختند و سرهم ...
سر او را بریده بر سر نیزه علم کرده و جسدش را از بالای حصار بپایین انداختند و غلغلهٔ عظیم در کابل افتاد و چون ...
ابوالفتح بفضیل بیگ رسید از سر اضطراب اسباب و اموال خود ... میرزا ... خضر خان هزاره که ...
... تمام ... داشت ... خود را ... هزاره ...
بعضی از ملازمان میرزا خبر فرار شنیده از دنبال شتافته و دستگیر کرده ... آورده آواره صحرای ...
و بعد از این واقعه شاه ... کابل ... خود را از ... خطاب کرده ...
... خان ... خواجه خاص ... خواجه ... اخلاص خان لقب کرد ... خود ...
... که ... جنبه‌های خود ... فرمانبه ... خوش فنای خود ... نموده ...
... میرزا ... قصه ... آباد ... و برای ... مهمات کابل ...
مصلحت وقت ... آباد ... و ... امرای حضرت ... حضرت جهانبانی
... اهتمام داشتند و ... میرزا ... برای انجام مهمات مقرر ساخت ...
... چون شرح برآوردن غنی خان و کیفیت ... کابل ...
در این ... حضرت شاهنشاهی رسید که ... کابل را بسیار ... آن گشت که ...
حکیم ساخته روانه کابل نمود که هم انجام ... و هم ... احوال کابلیان ...
... حضرت شاهنشاهی ... درباب ... منعمخان ...
... فرمودند ... و ... خدمت ... رخصت فرمودند ... از امرا ... قلیخان ...
... محمد خان ... شاه حسین خان ... حسن خان ... احمد خان ... خان ...
از بهادران ... منعمخان چون ... رای و دولت ... و ...
شاهنشاهی ... از کابلیان ... این ... عظیم ...
... تمام متوجه کابل شد و از روی استعجال ... منازل و قطع مراحل نموده ... آباد رسید ...
... که امرای کومکی ... و محمد قلیخان ... حاکم ... که جمعیت تمام داشت ...
... سلیم باستماع آمدن ... کابل ... کرده قرار دادند که اهل کابل ...
میرزا را همراه گرفته متوجه شویم که در معاملات ... صورت ...

گرچه خود را بقبایل مهند و خلیل می‌رسانیم و از آنجا روی توجه بملازمت حضرت شاهنشاهی می‌آوریم و خود را
بجابت درگاه والا می‌سپاریم و گرنه خان خانان ایستادهای کوتاه گون انجام برادر و پسر و برادرزاده
خود خواهد گشته چون منعمخان بده غلامان رسید خبر آمد که عبدی نام کلال آباد آمده در انجام کابت
نموده که و خواجه کلان و جمعی را بسر عبدی فرستاده عبدی قلعه را محکم کرده بجنگ پیش آمد و در برابر
خانخانان متوجه محاصره جلال آباد شد درین اثنا خبر رسید میرزا محمد حکیم و لشکر کابل رسید چنانچه پروای
را که در زمره نامداران حضرت فردوس مکانی و اقبال اثر شد و در پیش شده عمری سکه رانده و درین سفر
همراه شده بود پیش میرزا فرستاد کرشایه بی جنگ مهم صورت یابد و اگر صورت نیابد قرار داد که
جنگ روز دیگر باشد که ستاره روبروست تیمور بیگ از فوج هراول جدا شده آمد که غنیم از کنار جو آ
عنبه از بیم بشتاب غنیم شب بجای بیدار رود و کار دراز شود خانخانان بگوش خود استماع چه محمد خان
که هر دو عاشق کابل مغرور بشجاعت خود بوده‌اند راه جنگ پیش گرفت درین اثنا خواجه کلان که سردار هراول
بود گریخته نزد حسن که در جرانغار بود از جای خود بجنبید و قاقشالان و جمعی در برانغار بودند نیز روی
بفرار نهادند و ابوالمعالی ترکی که کابلیان او را خطاب رومیخانی داده بودند در اردو است خود تعجیل شتافت
کرده بود تیری از ابروان حصاری رسید و از هم گذشت چون اراسیف خواجه کلان دل از پای داده بودند
درین مرتبه عنان از دست داده پای ثبات در رکاب نماندند و نزدیک جهار باغ در مقام خواجه رستم این جنگ
روی داد و بجهت مکافات مکافات نداشتن قدر جان خلق اینها را فراه غرور که نموده ترین
حلقه انسانیست شکست بر منعمخان افتاد و جمعی تحقیقی نموده که کابلیان متحمی شده و تمامی اموال و اسباب
منعمخان بتاراج رفت و بایزید بیگ که یکی از معتمدان منعمخانست نقل میکرد که منعم ازین شکست
از نفقه و جنس همراه من بوده که بتاراج رفته و اگر مردم بتاراج مشغول نمی‌شدند منعمخان هم گرفتار میشد
منعم خان با پای گریخته بکرام آمد و چند روز در آنجا بوده صلاح کار خود موجب باری توجهی باسمی از
با عرضه داشت بدرگاه گیتی پناه فرستاده التماس نمود که روی آمدن تقدیر علیه ندارم امید که رخصت
مکه معظمه یابم که گرد تقصیرات خود را در آن ارض مقدس پاک ساخته تمام این اعتبار بپوشم و چون از
بطالعی قدر عتاب بادشاهی ندانستم دیدم آنچه دیدم اگر از بنده بپروری رخصت شود جبهه وارم که چون
در مسایل راه یافته چند گاه در جناب عالی بتقریب مرحمت شود تا سامان کرده توانم شرف پای بوس

و چون عرضه داشت روانه درگاه شد خبر در بکرام توانست بود و از آنجا کمبار رسیده دارا اندیشناک که
غنیم ارسیند عبور کرده در حد ولایت گکران آمده بعضی راست کرد و در روزی چند در آنکه توقف نموده
سلطان آدم لوازم آدمی گری بجای آورد خانخانان در مقام حیرت آمده نه روی رفتن و نه رای بودن داشت
سراسیمه روزگار میگذرانید حضرت شاهنشاهی چون پرتو اطلاع بر حقیقت احوال او تافت بر خلاف عقیدهای
کوتاه اهل روزگار منشور عاطفت فرستاده بعنایع گرامی و مرحمت انعام او را از کلفت بر آورده در جواب
عرضه داشت او در باب جانگیر بجناب حکم مقدس نفاذ پیوست که از روی عواطف بادشاهی جاگیرهای سابق
دیگر از جاگیر بجناب جنت از سرکار حصار فیروزه و سرکار اتاوه و خیرآباد و شاه پور و کلانور و جالندهر و اندری
و غیر آن تغییر نداده ایم و اگر معاملات پرستش گکران در میان نمی‌بود در لاهور هیچ معاتب نمیرفت آن
مجرد رسیدن فرمان متوجه ملازمت گردد و منعمخان عنایات بادشاهی مستظهر شده متوجه استلام درگاه
معلی شد چنانچه در اواسط سال هشتم و اوایل نهصد و هفتاد و هشتم بشرف بساطبوس سعادت یافت و عاطفت
شاهنشاهی او را معمور بموسوف مرحمت و معمور ترو همستان ساخت و از چهره حالش کرد خجالت و غبار ملالت
پاک ساخته بنوازشهای بادشاهانه اختصاص بخشید منعمخان شناسای مدارج کمال شاهنشاهی نشده از شرم
خود انه رفتن کابل از سویدای دل بر آورده و طبل ملازمی گشته کمر خدمت والای شاهنشاهی بسته
خاطر شاهنشاهی بودن منعمخان را منظور است و او از ناشناسای و ناسپاسی لیلهای نهاد دنیا نخشید او بر ایه
صلاح خود در یافته مصدر نیازمندی گشته مشمول تحفه اقبال شده و سعادت گوی بخشش اعزاز افزون گشت و مدارج
دولت عظمی ارتقاع نموده و از سوانح آنکه کشف عشرت برای حضرت شاهنشاهی متوجه شکار چکان مقرره
شد با جمعی از خاصان بابصور بهضت فرمودند و فنون شکار فراوان شد از آنجمله روزی بچوب شکار
آن شیر شکار شد هیچ تار را ابتر و تعیف کالک و خون برابر ساختند و دیگر را آن سرمایه بیکار رد و از آن
بدست خویش زنده گرفت و باعث تحیر اران تحیر گشت و دیگری را جمعی ز بهادران پر دل اتفاق نموده
بدست آورده در همین شکار عبادت را باعشرت بهم ساخته دولت آرای بوده که نوروز عرض
موری رسید که از دیر باز رسم است که در هند و سندستان رسم شده که از بن طبقات که در مقابله جلوس بادشاه اسلام
و نوبات می‌آیند حکام آن زمین باشند از زحمات ثروت مبلغی بخصوص میگیرند و آن را نه نقع کاف
سکون را شاه خود بزرده از فرط حوصله و دور بینی و حق اندیشی تمامی آن نقود را که درمانده بخشید

واقعه چنین بموال اما مستوده اند که شته شیخ آن برشیع مقدس نجابک محمد و سید احمد ارقم فرموده در زمان باستان از
پارسائی بعضی و حرص اندوزی طایفه محض تقلید از داوار پرستان چنین خواهش ها می نمودند و بار بار از زبان او می
گذشت که هرچند بطلان گروهی مشخص گردد چون بیراهه روش مرا نجا قه مشخص گشت در هر جا آنرا جهه توجه
بحقیه کبریای احدیت ساخته پرستش ایزد جهان آفرین مینمایند جز خواهش و مسلک بغرور اند چنین باستوده خرد
خرده دانست که هر آینه نشان نارضامندی ایزدی خواهد بود و چون خاطر اقدس از نگار روا برداخت نوع ان
شد که آن مجمع گروه مسافه پیاده شتافته در یکروز خود را بدار الخلافه اکره رسانند این عزیمت بدولت و اقبال
با معدودی چند قدم همت در راه نهاده یوسف محمد خان کوکلتاش میرزا کوکه و سیف خان و شجاعتخان و میر علاء الدین و
حکیم الملک و دستمخان و شمالخان و مطلبخان و طبقه دیگر از ارباب اختصاص همراه اقدس ان روز بودند
اخلاص گزین غیر از میر علا و حکیم الملک و شمالخان کسی دیگر همپائی نتوانست کرد **فتح ولایت گجرات**
به پیروزی بخت کار اقبال چون عالم عنصری سفلی منظم بصلاح عالم قدسی علویست و نمونه ازین بوالعجب کار
آنست که اهتمام مهمات ملکی و مالی پادشاهان والا شکوه بخت دولت و اندیشه راست که بتو عالم علوی تربیت
در مرتبهٔ باشد هر اقبال پناهی که از شوکت ظاهری و عظمت صوری از جای نرفته در آبادانی دلها اهتمام
و همت را بر رفاهیت خرد و بزرگ گمارد همواره از دولتمندی دنیا بقدر کمی ایش طاقتی نیست عمل آورده خود را
پاسبان جهانیان داند ایزد دانا کار رمای او را برآورده خبر گرداند و روز بروز آثار افزونی دولت و ظفر او
بر مکلفان ظاهر سازد و مخالفان او هم از دوستان خود آزارها کشیده باقسام نکبت انواع بلیت گرفتار شده
سر در گلیم عدم فرو برند و هر کرا از شهرستان باطن که نمونه ملک علویست باشد کیهای تباه و هوا و هوس
باشد هر آینه بخلاف آن نتیجه بخشد چراغ او چون شعله حسن کم بقا و نهال او چون سایه در خشنی او زوال
باشد از حد و هو بحشمه داد دل را در منال امتحانات خرد افزای دولت بخش احتیاج مثل نیست بیکر چون
معتقد و ازین محمدت نامه آگهی رهنمون عاملست تجبه تربیت سرخشنهای عنابر الوده جیتان کوتاه بین کرتمنه
بجهه متاع کوتاه گون عالم از شان برباشد کیای دور و نزد زمان گذشته سر فرود و اعجاز قدس خرد روزمان
خود افزوده فلک تمثیل میگرداند و محمد و آنچه درین سال مبارک بظهور آمده موجب مزید آگاهی آمدی
دیده وری کوته نظران گشت تسخیر ملک گجراتست که میان دریای سنه و بهت و شعاب جبال افتاده
دا غوار واقعست چند زمان پیش سلاطین هند بالشکر گران و حشمت فراوان زمانهای دراز صرف حصول

انی امنیت نموده اند چون خوف ظاهر آرایی پیشه نداشته اند و نیات لشکریان بفجور بر بوستیه بود مرادوشان
بر بنیاد رای عقده با تیموریان گشوده نشد چنانچه ایلاچی بیکیش رفته است الکنون که عالم بین نهضت صوری
معنوی عمل حضرت شاهنشاهی زیب وزینت یافته و از وجود جهان آرای افلاکیان مقدس و خاکیان
نیازمند کام مراد ای صورت و معنی آمده این کار بزرگ که از فرمان فرمایان هند پیش نرفته بود بوسیله اهتمام
اقبال شاهنشاهی بر وجه دلخواه صورت گرفت والملک بشرف اولیای دولت قاهره درآمده شرح این
عطیه کبری آنست که چون اقدس کلگر بوسته لاف دولتخواهی مجهتی میزدند آن معدن مروت و فتوت
مرحمت التفات براعکف مینمودند هرچند در آداب خدمت آنست که بزرگان دیار بوسنا آرد
نباشند گسسته سعادت زمین بوس استعداد یابند سلطان آدم و کلانتران الملک که متمول مراحم شاهنشاهی
شده بودند اصلا لوازم خدمت بجای نمی آوردند لیکن آن حضرت پاس اندک خدمتی که از سلطان آدم
بظهور آمده بود داشته چندین تقصیرات از ربقه ضعف مسکنه برهنه شد و ازان باز که اوربک جهانبانی نصرت
اقدس حضرت شاهنشاهی آرایش تخت کامکاری مقتضای سبق خدمت سابقه مجبوب مرزوقی
را بوسیله زمین بوس والا مجد و آبائی شمع داده در دوام اهتمام رکاب نصرت قرین مخدوم توعات
برو تافته جاگیرهای لاتی بهنگام محاربه خان زمان بابر دی اده در کار لکهنو کرده
هنود و فتحپور و دیگر محال جاگیر او بود هر دو بموجب حکم معلی مع شالیسته همراه برده نظر عنایت
شد و دران حضرت مرداریهای موجب مزید توجه عالی و باعث تضاعف اعتبار او گشته یکبار
فرط التفات فرموده که کالمان خدمت خود را بجای آورد الکنون وقت عاطفت است بهر مقصدی که
داشته باشد کامیاب خواهد شد و به نوید سعادت پرتو پایه اقبال بساط قرب مسرور است
که عاطفت حضرت شاهنشاهی درباره من زیاده از حالت من بظهور آمده است الکنون از عواطف
پادشاهی مقتضای حب وطن امید ولایت پدر خود دارم که با قضیه ناکامی مرادرشان آمد در بند سلطنان
افتادم ملک موروثم مرا عم آدم متصرف شد و ازین غم هزاران عقده غم در دل دارم و شرح
مجمل این قضیه آنست که سلطان سارنگ شیرخان حیلههای مردانه کرد اخر مقتضای روزگار
آسمانی او و پسرش کالمان بدست افتادند سارنگ را قتل ساختند و کالمان را در قلعه گوالیار محبوس
ساخت و با وجود چنین قدرت ملک امیار را بدست نتوانست آورد و حکومت اقدس کلکر ان سلطان آدم

برادر سلطان ساریک داشت و چون کار شیرخان سپری شده نوبت سلیمخان رسید او بر سعیهای بلیغ در گرفتن آن ملک نمود و سود مند نیامد و از غرایب آنکه نوبتی سلیمخان زندانیان قلعه گوالیار را حکم سیاست عام کرد که تا زندانخانه را کاواک کرده و پر از دارو ساخته آتش دادند قوت آتش باروط زور آورده که خانه را از جای کنده و با زندانیان بهوا برده جزو جزو و عضو عضو پراگنده ساخت کمال خان دران میان بود و در کال از ان آسیب محفوظ داشت و در گوشه خانه که او بود دودی از ان آتش نرسید و چون سلیمخان بر بن عنایت ایزدی آگاه شد عهد او نقض اورا خلاص ساخت و از ان وقت سلطان آدم عم او استیلای مطلقی در ولایت خود یافت و او روزگار بناکامی سلسله میگذرانید تا در اوایل دولت آرائی حضرت شاهنشاهی خود را بسده فلک ارفع رسانیده ساخت و عمری کمر اخلاص بسته بعرصه جانسپاری نمود و چون شرح ناکامی خود معروض داشت هم آنکه در وطن قدیم نمود حکم گیتی مطاع از مطلع عدالت پرتو صعود یافت که ولایت گکران آنچه سلطان سارنک در تصرف خود داشته واکنون سلطان آدم دارد و بخشش ساخته یک بخش با تسلیم دارند و بخش دیگری کمال خان متصرف گردد و بامضمون مناشیر سعادت پیکان کلان میر محمد خان و مهدی قاسمخان و قطب الدین محمد خان و شریفخان و خان محمد خان بهسودی و راجه کبور دیو و راجه راجپیت که جاگیر در آن جانب داشتند شرف ارتفاع یافت که اگر سلطان آدم در این حکم نه ایستد افواج قاهره از نمجانب بر سر آن ولایت رفته با آتش قهر فرمانها در کنار آن سید دولت نهند تا عبرت جمیع صحرا پرورده انجمن گرددو کمال خان جمیل منهای آن زخمه علیا به پنجاب آمده امرای عظام بر طبق فرمان اقدس سلطان گزارش حکم عالی نمودند و آدم و پسرش لشکری نام که حل و عقد کار و بار بدربار او بود سر از اطاعت حکم جهان آرا پیچیده عذرهای بدتر از گناه در میان آوردند و راضی نشدند که از بساط استقرار انداختند کمال خان نیز علاج مورد تند خود کامیاب کرده و هم از افراط ضیاع هر ساعت حال درگاه گیتی پناه معروض داشتند مجدد منشور عدالت مقرون بطغرای جلال جال رسید که با آنکه آدم در مرتبه اول رابطه عبودیت گسسته عدم انقیاد نموده بود با وجود آن از انجا که بمقول عنایت بادشاهی است اگر تمامی ز ولایت آبا و اجداده خود کدار دو تمه دیگر را باو گذارند و اگر همچنین بر نافرمانی ثابت قدم باشند تا دیب او نموده کمال خان را بر تمامی آن ولایت ممکن سازند و چون

کرکشی او

سرکشی او بظهور پیوست افواج قاهره نهضت نموده بولایت گکران در آمد آدم بجمعیتی بی شمار بجهت جنگ در مقام مدافعه عساکر اقبال شد و در حوالی قصبه هیلان جنگ عظیم در پیوست و هم چنانکه جرات و جلادت در سرشت طبقه گکران مرکوز بهت قتال و جدال دست و پا زدند اما از انجا که همواره تایید آسمانی از لی قرین اولیای دولت ابد پیوند است شعشعه نصرت زینت افزای معرکه ظلام گشت و آن وحشی نژادان سباع منش صحرای هزیمت طی کردند و از اقبال شاهنشاهی فتحی که طراز فتوحات عظیمه تواند بود روی داد سلطان آدم بدست هزبران عساکر والا دستگیر شد و لشکری پسرش گریخته بکوهستان کشمیر رفت و چند گاه از خیل ملکشکان بود در اندک فرصتی او را اسیر ساخته آوردند و تمامی ولایت گکران که هیچ یک از فرمان روایان هندوستان تسخیر نموده بودند بهمت والای قلیلی از اولیای دولت قاهره مسخر شد بموجب منشور اقبال که تازه رسیده بود امرای عظام تمام ولایت گکران را بکمال خان داده او را در تمامی آن ولایت باستقلال ممکن ساختند و سلطان آدم و پسرش را باو سپرده برگشتند و کمال خان از انجا که در ثبات عقیده و رسوخ خدمت درگاه والا ثابت ارکان بود بدوستی که در خیال او نمیگذشت کامیاب شد لشکری را جایی که قدم بازپس امدن نبود فرستاد و سلطان آدم را مقید ساخته نگاه میداشت تا حیات طبیعی سپری کرد از حکم بادشاهی اگرچه هر آینه از واردات سماوی گردن نهادند و باین روز بد گرفتار نمیگشتند و اگر بعضی از ولایت قناعت میکردند سلای حرمان کل مبتلا نمیشدند از شامت آن نافرمانی و عدم انقیاد حکم بادشاهی که مرآت حکم الهی است اساس زندگانی خود و خانمان بر باد دادند و از سوانح آنکه خواجه معین ابن خواجه خاوند از کاشغر آمده بساط بوس شاهنشاهی استسعاد یافت المنة لله که بساط اقبال روز افزون شاهنشاهی سال بسال و ماه بماه و هفته بهفته و روز بروز چنانچه آثار افزونی دولت کشاده ملکها و معموری ولایتها و ایمنی راهها و از اثر جهانبانی ظهور می آید طبقات طوایف از ترک و تاجیک و سپاهی و سوداگر و ملا و درویش سلسله شهرت ام انام از همه اقالیم بیشتر بنیاز درگاه عالم پناه سوده کامروای صورت و معنی میگردند از انجمله درینولا از حدود کاشغر سلاله اصفیا خواجه معین الدین آمده بوصول البساط اقدس مشرف شد خواجه پسر خواجه خاوند

محمود است و خواجه خاوند محمود پسر خواجه [illegible] ناصر الدین عبدالله است که بخواجگان اشتهار دارند و او پسر
بواسطه خواجه [illegible] ناصر الدین عبدالله و خواجه خاوند محمود از برادران و سایر اقوام بزینت کمالات و
تهذیب اخلاق ممتاز بود و در ایام شباب بعد از استفاده علوم متعارفه قدم در غربت نهاده و سیاحت
سیر عراق و خراسان نموده بشیراز رفت و بعد از استفاضه علوم حکمیه در حوزه درس علامة الزمانی
مولانا جلال الدین دوانی بسمرقند معاودت نموده و در قریات ماوراء النهر بجانب ترکستان و مغلستان رفت
و در زمان طلوع نیر اقبال حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی از اطراف بکاشغر آمده و از آنجا بقصد دریافت
مجالست آنحضرت بدار الخلافه آگره رسید و بتوقیر و تعظیم بادشاهی [illegible] نشین [illegible] گشت و در ایام
توجه بهندوستان بکابل آمده اقامت فرمود خواجه را دو پسر بوده است یکی خواجه [illegible] و دیگری خواجه
معین در ایام حیات پدر بزرگوار خود بکاشغر رفت معزز و موقر بودند و عبد الرشید خان بن سلطان سعید خان
[illegible] خانه [illegible] که [illegible] مشهور است بخواجه تکلف نموده بودند و خواجه چون اعتبار خود
میرزا شرف الدین حسین را از اندازه بیرون شنیده درین حال فرصت حج را وسیله زیارت [illegible]
[illegible] ساخته متوجه ممالک هندوستان شد و میرزا شرف الدین حسین از ناگور که از جمله جاگیر او بود باستقبال
شتافت و همراه پدر بدرگاه معلا متوجه گشت و چون بحوالی دار الخلافه آگره رسید بموجب فرمان والا
اکثر امرا باستقبال خواجه رفتند و چون بشهر نزدیک رسید بموجب بشارت والا اکثر امرا باستقبال خواجه
رفتند حضرت شاهنشاهی [illegible] بر آمدند و خواجه را از [illegible] جلال و اکرام [illegible]
سرور ابدی ساختند و بعزت تمام بدار الخلافه آورده بورود منازل احترام فرمودند و بعطایای شاهانه
مراسم [illegible] نوازی بتقدیم رسید و خواجه نفایس [illegible] که از کاشغر [illegible] آورده [illegible]
مشمول عواطف [illegible] بودند و از سوانح عبرت افزا فرار نمودن میرزا شرف الدین حسین است از درگاه
گیتی پناه قاعده ایست قدیم که بزرگان الهی در فرمانروایان دیده و در دل درویشان [illegible]
را با انواع تفقدات بدست آورده اند و این قسم سلوک اگر هم [illegible]
[illegible] گاه بملاحظه [illegible] آبای کرام [illegible] و گاه بواسطه عیار گرفتن جوهر حقیقت [illegible]
ظاهر ساخته اند و اگر بدیده انصاف نظر کرده شود بر همه خردمندان آگاه دل [illegible]
شاهنشاهی که [illegible] بظهور آمده است [illegible]

انجمن ارباب اقبال بوده از روی کار میرزا شرف الدین حسین بر داشتند و حقیقت [illegible] جوهری [illegible]
ظهور پیوست و چون ایزد جهان پرور میخواهد که ساحت آیینه دولت ابد قرین را از تیره درونان بد نیت
پاک ساخته بوجود مخلصان پاک عقیدت آرایش دهد نقشی که بهتر از [illegible] لوح وجود شود خود
بآسانی صورت می بندد و اصحاب نفاق بپای کوشش خود از عقبه اقبال رفته در ادبار [illegible]
حیران حال میرزا شرف الدین حسین است که از باده غرور [illegible] از جای [illegible]
جنون [illegible] در سرش افتاده [illegible] آلهی [illegible]
[illegible] از [illegible] بزرگان [illegible] است [illegible]
[illegible] تاریخ [illegible] صفر [illegible] بودند و چون این [illegible]
[illegible] کمال [illegible] فرمودند و هر چند [illegible] این [illegible] از همه [illegible]
[illegible] و خبط دماغ امری دیگر از پرده بیرون [illegible]
اراده [illegible] برداشت آن [illegible]
[illegible] حقیقت [illegible] صلاح دید [illegible] گیتی [illegible] شاهنشاهی [illegible]
[illegible] خواجه زاده [illegible]
خوش آمد [illegible]
[illegible] دولت [illegible]
[illegible]
[illegible] شاهنشاهی حسین قلی بیگ [illegible] ذو القدر [illegible]
[illegible] مزاج [illegible] اعتبار افزوده
[illegible] میرزا شرف الدین حسین را [illegible]
[illegible] دولت [illegible] میرزا بود وداع فرمودند [illegible]
[illegible] اسمعیل قلیخان [illegible] محمد صادق خان [illegible]
[illegible]
از [illegible] سر [illegible] شاهنشاهی [illegible]

آورند و اگر داعیهای مدبرانه که فریفتگان داشته در سر خیال افتاده باشد سزای او را در کنار او نهند تا
همگنی عبرت افزای بیدار گوشان گردد حسین قلیخان اول عباسخان را به قلعهٔ حاجی پور فرستاده
آماده این خدمت والا شد و با مبنی شایسته متوجه تاگوشت چون لشکر منصوره باقبال رسیده آمد سزای
ادبار یافته را فرصت سرانجام فتنه که اندیشیده بود به دست نیفتاد و تا گزیر قلعهٔ اجمیر را ابتر خان دیوانه که از
معتمدان او بود سپرده و مجانب لاهور که در تصرف خود آورده بود رفته استخلاص فرصت مجدد ده تن
اجمیر رسیده قلعه را محاصره کردند که راه باک کرده بیشتر متوجه شوند تترخان دیوانه عاقلانه پیش آمده و
قول داخل عساکر منصوره شد حسین قلیخان قلعه را به مردم معتمد خود سپرده بیشتر روان شد تترخان
کرده دنی را شکست داده بود و به دستیاران را که خود قرار نداده از ممالک محروسه برآورد و تاخت
اولکایت از غبار او صاف شد و قلعهٔ میرته که محکمترین قلاع آن ولایت و محل اشتهار مرزا گامی بود
حسین قلیخان افتاد و به موجب فرمان پادشاهی آن قلعه را به کمال سپرد و چون خاطر اولیای دولت ابد پیوند
گوی از کار مرزا شرف الدین حسین جمع شد همت در تسخیر قلعهٔ جوده پور که مستحکمترین قلاع آن ملک است
بستند و فرمان که رای مالدیو از اعاظم راجهای هند مرتبه جاه و افزونی لشکر و بسیاری ولایت ممتاز بود جای
نشست او این قلعه بود و بعد از انتقال او از جهان فانی خسرو پسر خورد جانشین او شده این قلعه را از دست
امرا رفته بمحاصره او پرداختند و رام رای پسر کلان رای مالدیو آمده داخل عساکر اقبال شده از کار آستان
عتبه عالیه که بوسه‌گاه سرافرازان آفاق است سر بلندی یافت و میر محب الدین احمد خان فرخودی منظور نظر
را همراه ساخته بکومک حسین قلیخان فرستادند تا بتائید یزدانی از اندک فرصتی آن قلعه مفتوح شد و از سوانح آنست که
که پایه قدر خواجه مظفر علی تربتی بخطاب مظفر خانی و خلعت وزارت دیوان کل ارتفاع یافت تفصیل این اجمال
آنکه چون دولت افزای سعادت مقرون و حسن توجه ارزانی و مشاورت بر خورشید جهان
سلسله ابدپیوند سلطنت انتظام تازه گرفت و خلاصه امور جهانبانی و نقاوه مهام جهانبانی ساماناتی که از آن حضرت
با وجود کمال دریافت فراخ روزگار و جامعیت مراتب کلیه و الهی و عموم طلال در اشتغال مهمات جمهوری مجزی
و تا احتیاطی بوزیر و وکیل کهبت گزینی و اعتبار رسم تشنیعان که بر سر حرم عواقب و خویش
احتیاط رای جهانشاهی ممالک آرای مقتضی آن گشت که بر منصب والای دیوان بر وجود مدبری خلاص اندیش
دوست معامله دان مزین گردد و تا ذات مقدس ممنان در انتخاب متوجهی بوده مهمات ملکی ما افتاد و ضبط

بر ساق حی و سیاق محاسب نفیس ما به و ساحت ریاض ممالک محروسه از زنجان کلک کفایت در نقش
طراوت نپذیرد و توجه اقبال اساس حضرت شاهنشاهی در اوایل این سال آلهی برای این کار بزرگ خواجه مظفر علی
تربتی برگزیده که نزدای جوهر استعداد او شد خواجه مرجوع انجمنست سربلندی یافت و مکتبای ایوان وجود او
آرایش گرفت و مظفر خانی پیرایه این منصب والا گشت و او شکرانی نعمت جلیل را قدر جوهر استعداد خود در
داشته در لوازم در این کفایت کارپرداز نهایی نمایان بظهور آورد و در ترویج معمورآباد و خزانه که رأس المال
سلطنت و ترفیه احوال رعیت و نظام سپاهی چنانچه مکنون ضمیر قدسی بود اهتمام شایسته بتقدیم رسانید
و از سکوخه مبنی مهم وزارت او مرتبه امارت شنید و به وفور دولت و شجاعت صاحب سیف و قلم شد خواجه ملازم
بیرام خان بود و در هنگام تفرقه او در وقتیکه از کنف خواجه را مقید ساخته بیایه سریر اعلی فرستاد هر چند که به میان
روز کار در بار بود و ساختن خواجه بدلایل براهین استمام داشتند اما آنحضرت که جوهرشناس نقود انام
در خواجه استعداد کار در یافته جان بخشی فرمودند و چندگاه عملداری پرگنه پرسرور را بمخوص شد و از حسن
کفایت بمرتبه دیوان بیوتات رسیده و از آنجا باین رتبه عالی استعداد یافت بنازم جوهرشناس نقد و رمی
که از خاکستان لعل یاقوت بیرون می‌آرد و آنرا پیرایه تخت و دولت میسازد **آمدن شاه ابوالمعالی
بار دیگر و فتنه انگیزی نمودن و آواره صحرای ادبار شدن** چون ایزد جهان آرا میخواهد که عظمت صوری
شوکت معنوی خدیو زمان را خاطرنشان خرد و بزرگ سازد و پایه اعتلای اعلام دولت او را فروغ
او را ارتفاع آسمانی بخشد تا هر نقش طاهر سرانجام دلپذیر یابد و رسم کرامان باد دریه ضلالت این هر ازای
سعادت یابند لاجرم بیشتر از آن بدخواهان این دولت را بکوشش و تشبث زبونی در آورد و جان گرامی
سلطنت را مورد مروت و مردی گردانیده در استفهاد و عفو جرایم خو شوق دارد تا گزیر مقتضای تقدیر کامله
بدانند شان دولت خداداد و را با تمام خودشان در گرداب هلاکت و موج خیز تفاوت انداخته و بعد از
این ترسیع که خرد را با آن پی نبرد حال حیران مآل شاه ابوالمعالیست که نه چه مرتبه خودی شناخت و نه قدر عفو
پادشاهی دانست نه دل الخلاص گزین داشت و نه عقل معامله‌دان در وجاع سالی گزارش یافت که این جمع
تیره رای بکرر امصه احمال نا شایسته و مقتضای بکام ذاتی شاهنشاهی ارکش کجات شافیه مشمول عواطف
گشت و بجهت اصلاح حال او و آرامش خلایق او را بمکه معظمه فرستادند و در نیولا از اماکن شریعه که باستی
حسنات تحصیل کردی شراره شرارت از خرمن اعمال اندوخته و مورد سیاست گشته باز بانه شبهای ما در

ممالک محروسه که بانوار عدالت حضرت شاهنشاهی منور بود روی آورده و بخیال فتنه‌انگیزی پنجاه روزی در
گجرات توقف نا کرده بسمت آگره و دهلی روانه گشت و چون بجالور رسید میرزا شرف الدین حسین
را که او بار یافته و بی‌دولت بوده دریافته در فنای خود تیزتر شده و در تخیل باطل سری او کشی پیش از اهتمام
مینمود و شرف الدین حسین میرزا با او هم عهد و پیمان گشته تا سعید کس حرف بی خود را همراه او ساخت
مثل یار علی بلوچ و میر علی کولابی که رفته در میان ولایت شوری آگاه شوند انداخته فتنه بر پا کنند و قرار داد
که اگر در همین جا مهم از پیش رفت مرحسم خود را برسانم و اگر انجا کاری از پیش نرود خود را بکابل رساند
و آنکه دور را مامن خویش دانسته فرصت جوی شود شاه ابو المعالی استعجال داشته باغوای شرف الدین حسین
میرزا متوجه حاجی پور شد که عیال حسین قلیخان و سایر امرا آنجا بودند چون بنوای حاجی پور رسید قابوی
دستبرد نیافت چه احمد بیگ و اسکندر بیگ خویشان حسین قلیخان بموجب حکمت درگاه معلی از عقب آنجا
رسیده بودند و این جوانان بر ایشان دماغ بخت برگشته چون از حاجی پور مایوس شد عنان فتنه بجانب
نارنول تافت و در آن هنگام نارنول از تغیر خالصه شریفه بشجاعتخان مقرر شده بود و قویم خان کسراو حکومت
آنجا داشت و میرکیسو عامل خالصه در صدد آن بود که جزوی خزانه پادشاهی که آنجا بود برداشته بدرگاه معلا
آید و بواسطه اختلاف کاشتکاران میراث معزول لوازم احتیاط از دست داده معطل میکرد تا اکثر جمعی از ملازمان
مهمات آنجا در خواب غفلت بودند آن کافر نعمت با جمعی اوباش رسیده و قویم را محبت یاوری نکرد
و عار گریختن بر خود پسندیده و میرکیسو توفیق جان نثاری نیافته گرفتار شده جزوی نقود و بستان میراث
قلاب اسفا و شهر را نیز غارت کردند و حسین قلیخان چون از آمدن این بدبخت آگاه شد صادقخان و
اسمعیل قلیخان و جمعی را روانه ساخت که مبادا آسیبی بنام قوم او که در حاجی پور است رسد و فرستاده‌ها
باهتمام خود را کجه و حاجی پور رسانیدند ظاهر شد که آن بخت برگشته بجانب نارنول شتافته است بآن صوب
متوجه شدند و اسکندر بیگ خبر فوج منصور شنیده خود را بعسکر اقبال رسانیدند و چون بمواره در رسیدند که
نارنول رسیدند خانزاده محمد برادر ابو المعالی که از ارباب سعادت شاه لودیان مسکیفشه و از جا کرخود
برآمده به بدان برادر مرتفت دچار شده و این طور جمیدی در قید اولیای دولت در آمد شاه ابو المعالی چون
رسیدن بهادران النصرت قرین شنیده از نارنول فرار نموده دلاوران با صولت کوه صلابت تیزتر از تیر
چون بنجام دهر سو رسیده و شتر بار زر سفید که از عقب آن سیه بخت میبردند بدست مردم اسمعیل قلیخان و محمد و

اشاو و میان قلیچیان زر دوست بر سر آن نزاع شده و بان کشید که میان صاحبان ایشان کنکوه آمد
و چون درین روز بسیار رفته بودند در قصبه‌ها هر سو فرود آمدند و احمد بیگ و اسکندر بیگ بواسطه غبار خاطری
که طاری شده بود بیشتر رفته منزل گرفتند وقت سحر قدری پیشتر از کوچ کردن صادق خان و اسمعیل قلیخان
همراهی ایشان مقید نشده الغار کردند بعضی از بدخشیان و جمعی از ماوراءالنهریان بجهت تحقیقی از نیک رو جای
از تیه راهی گزیده اندیشه غدری بخود راه داده و دانه قلی نام جوان نیکو هم حجه شده و اسمعیل پیش رفته خود را
با بو المعالی رسانیده و کیفیت حال اخلاف ایشان کرد ابو المعالی در میان درخت زاری توقف نموده انتهاز فرصت
میجست بمجرد رسیدن این دلاوران حقیقت کمین از کمینگاه برآمده و تاخت و آن نفاق منشهای بی وفا موجب
قرار داد خود با هم متفق شده بر روی صاحبان خود شمشیر کشیدند و احمد بیگ و اسکندر بیگ داد مردی و مردانگی
از مخالفان بیرانه بیش ابر خاک هلاک انداختند و خود نیز شربت والای شهادت کشیده نیکنام ازل ابد شدند
و شاه ابو المعالی از آن آتی آتی اعتبار کاهره روگرز نهاد و چون بپرگنه جهجهون رسید شقدار آنجا دروازه قلعه را
بسته بمحاربه پیش آمد و فدای راه نمک شناسی شد ابو المعالی از آنجا بحصار فیروزه آمد بایزید بیگ غلام
منعمخان در حراست آن قلعه استحکام مستحسن بجای آورد و آن سگ دیوانه از آنجا هم خایب و خاسر شده
براه کابل روانه روان شد درین اثنا موکب معلا حضرت شاهنشاهی برسم شکار در صحرا مستوره که از بارزده
سنا نزده کروهی دار الخلافه آگره است نزهت آرا بودند که حقیقت آمدن شاه ابو المعالی و گردی مراد ا باوی
بعرض مقدس رسید در ساعت جمعی از امرای عقیدتمند مثل شاه بم خان و تتار خان و رومیخان را بر مجلو نم
که سر در دنبال این بیدولت نهاده تا او را بدست آرند و بپای از تکاپوی باز نخواهند تا غبار فتنه بکبار
نشیند و عالمیان باسایش گرایند نهضت موکب اقبال شاهنشاهی بصوب دهلی و تخمیر سعادت به
انداختن بر ساحت آن و رسیدن خار چشم زخم بکلک غیر شاهنشاهی بالهام سعادت که از اندرون و
قرین عنایات ایزدی بودن چون در جمیع اطوار آرایش عالم و آسایش عالمیان پیش نهاد ضمیر الهام مورد حضرت
شاهنشاهی است و خلاصه نیت در معاملات عرفیه مثل شکار و غیره آنکه بر حقایق احوال خلایق بسند علم [illegible]
عرض و شواهد ارباب کذب و ریا آگاهی یابند و بمقتضای دولت بیدار لوازم پاسبانی جهانبانی بر وجهی [illegible]
صورت بندد در هنگام که غبار فتنه انگیزی شاه ابو المعالی بسامع اقبال رسید روز آسمان [illegible] هشتم ماه آبان
برای شنبه [illegible] سیوم جمادی الاولی موکب گیتی کشای بجانب دار الملک دهلی نهضت فرموده روز بار [illegible]

بیست و نهم دی ماه مذکور موافق بیست و نهم شهر مذکور آن علیه و قافله منور بمقدم شاهنشاهی فروغ آسمانی
یافت ابوالمعالی از فرط سطوت شاهنشاهی و علو اقبال روزافزون این دودمان عالی در هندوستان پای
برین قرار نتوانست افشرد و کمتر اعتبار او بار بکابل کشید و قصه که بر چشم او شمار شده بود بجواب آن
رفت و جهانیان به دعای دولت روزافزون دست ابتهال بلند کردند چون روزگار کارچشم در رواج باطل
و رونق ناحق شناسان کمین جوی و فرصت طلب پیوسته بزرگان پاک سیرت و پاکان حق شناس را
از ان سبب اندیشی چشم زخمی رسیده و بحفظ الهی از مکاره آن محفوظ بوده سعادت ازل در ترویج حق برزم
اندیشان اهتمام فرماید دست الهی بران رفته که هر گاه خواهند بکار ارشاد و نهایت منتها خصوصیت [illegible]
طلبه و مرتبهای در جنبه از نقاع بخشند نخستین او را مورد اندوهی و منظور دردی گردانند تا شکر نعمتهای ایزدی
بهتر ادا نمایند و آن غم سینه جمال جهان آرای او باشد و از ظلال این معنی آنکه موکب حضرت شاهنشاهی دار الملک
دهلی نزول اجلال فرموده مسرت برای خاطر مقدس ده روز بتماشا الهی مواقف جهان شسته بیست و هفتم جمادی الاولی
بزیارت مرقد منور شیخ نظام اولیا قدس سره توجه فرموده بودند از انجا معاودت نموده روی بمخیم اقبال آورده نشسته
چون کجهار سوی شهر آن شهوار دولت رسیده یکی از خون گرفتهای کافر نعمت نزدیک مدرسه ام اکبر ایستاده بود
چون از ان بدخواه بد اندیش بیشتر توجه فرموده بودند تیری غدر از کمان فتنه بر کش کرده بجانب آن قبلهٔ عالم که
پشت و پناه دولت و اقبالست انداخت چنانچه بر کتف راست آنحضرت رسید و قریب بیک وجب نشست
و غوغا از نهاد زمین و آسمان بر خاست جانسپاران که بنظر در آمدند بحدی استند که تفحص حال او نموده ان بیدولت
را بکشتن عاجل نرسانند اشاره عالی بنفاذ پیوست که او را از وو از هم گذرانند که مباد جمعی را از خانواده عالی
درین امر متهم گردانند در ساعت آن خون گرفته را پاره پاره ساختند هر چند خاطر اصحاب خلوص ملاذ الهامی
معامله و ان ظاهر بین شرحه شرحه شده و چاره سازی اضطراب داشتند اما آن پادشاه صورت و معنی بر مسند
وقار و تمکین بوده تسلی بو طبیعت اخلاص بخشان مشغول بودند و مقربان بارگاه جاه و جلال بشارت میدادند [illegible]
و از زبان اشرف شنیده ام که مشغول بودند تحت جنان متخیل شد که مگر از بامی تا دانسته کلوخی ازین کنگره
انداخته باشد و با وجود چنین زخم کمال ثبات ورزیده همچنان [illegible] از ان رکاب سواره بدولتخانه توجه فرمودند
و چون عنایات ایزدی و دعای مقبولان الهی حافظ و حارس ذات مقدس بود زخم کاری نیامد و جراحت قوی چنانچه حاذقان
مسیح دم چاره سازی و مرهم پردازی متوجه شدند [illegible] خواجه جان و حکیم عین الملک باهتمام اتفاق نموده ان

جراحت تازه را [illegible] سنه قرار دادند هر روز فتیله تازه مینهادند تا آنکه در کمتر روزی اندمال و التیام نهاد و
صحت کامل منصف قدسی روی نمود و از غرایب امور قصه سنگ [illegible] آن ماده کلی بود و همه نام دریای
برآمدن از دار الخلافه آگره در محل مقدس مسعود و از تاریخ شیوع این قضیه تا اعلام آثار ظلال آن جراحت از وظهور
می آمد و هنوز ازین قضیه خبر نرسیده بود که آگهی یافته خود را تا هفت روز از خوردن و آشامیدن باز داشته بود و
مظهر چنین حقیقت و کاشف سری گشته آری هر که را نظر بر جمال جهان آرای این برگزیده جهان افتاده باشد
امثال این امور از و مرعی نیست مع الخصوص از سنگ که بتحقیق و تمام مشهور آفاق جمه دوران باشد اگر چه حضرت شاهنشاهی
مقتضای دوربینی پرده پوشی فرصت آن نداد که تشخیص حال آن تیره کار نموده آید اما انچه از [illegible] که
این جاهل از چنین دل از غلامان پدر شرف الدین حسین میرزا بود و قتلق فولاد نام داشت و آن تلک حرام اورا
از جالور با نشسته پناه همراه شده و ابوالمعالی ساخته بود و چون او از هندوستان فرار نموده روانه کابل [illegible] شد
این سعادت را باین کار فرستاده بود برای هلاک خود [illegible] بر گمان نهاده اسباب شقاوت نامی کرد
و او غافل از معنی که هر که را ایزد بنده نواز نوازد از اندیشه تباه بیدولتان را [illegible]
باشد هر چه از بداندیشی بکار افتادن راه یابد و بال نکال آن هم بدین کس بآنها رسد که نه از ایزدی آن
عرض ناموس کنند و نه قدری از مال و جان و خانمان را فرصت [illegible] دیده و ران انصاف
که روزنامه سلطنت بگزارند این جنود مقدس مستبرانه مطالعه کرده اند حال مآلان این دو خاندان
راستکو دانند که چگونه مورد هزار گونه بلا گشته منجاک هلاک فرورفته اند اگر یک شمارم دران باب
کتابی علی حده باید پرداخت اگر چه درین شکرنامه در هر جا اجمالی بحال این گروه بامستان مکافات
اعمال شان رقم رفته چون صحت کامل و اعتدال مزاج اقدس شد یازدهم بهمن ماه الهی موافق جمعه بیست و ششم جمادی الاخری
موکب عالی بدار الخلافه آگره نهضت فرموده با آهستگی منازل قطع میکرد تا آنکه جراحت اندمال و التیام
تمام حاصل شده بود بملاحظه آنکه هنوز قدری روی زخم تازه بود تا بحرکت سواری باجرا نداشت
مشتری در سکاس که کشتی برشت آرام گرفته قطع مراحل میفرمودند و چون ظل چتر نور پرور بر ساحت
دار الخلافه آگره شعشعه افزای شد عالمیان بفر قدوم سعادت پیوند شاهنشاهی تازه جان تازه یافتند
بفرق اخلاص شتافتند و بلوس استقبال ناز شده نثار ابر جوانی موکب عالی ریختند و بر سلامت ذات مقدس
سپاس شکر مواهب الهی بتقدیم رسانیدند و آنحضرت در بیستم بهمن ماه الهی موافق شنبه یازدهم جمادی الاخری

بد و تیمناً مقدمش نزول سعادت فرمودند و بداد و دهش اشتغال نموده در مبانی سلطنت و بریاوری
قوانین متعنه نهاده جهان آرای بودند و سروران هفت اقلیم در نظر سعادت بخش شاهنشاهی از
مکامن قوت بموارد فعل ظهور فرموده از اسباب دولت افزای ممکن گشتند و سیه روزگاران مور نزاری
خود یافته بکتم فنای شتافتند و جهان از خس و خاشاک ایشان پاک شده اعتدال طبع بهار
یافته بود آغاز سال نهم از جلوس سعادت قرین شاهنشاهی یعنی سال آذر از دور اول در قرب این
هنگام که از ورود موکب اقبال شاهنشاهی مستقر خلافت گلستان روز بروز تازگی و نوایی
بود و مزاج ادرش بمرکز اعتدال آمده در نشو و نمای بهارستان عدالت توجه داشت بهار
نشاط افزای درآمده تهنیت صحت عنصر مقدسش رسانید و بعد از انقضای ساعت و [illegible] دقیقه
از شب شنبه بیست و هشتم رجب سنه نهصد و هفتاد و یکم نیر عالمتاب به بیت الشرف حمل نزول سعادت
تحویل نمود و طبیعت عالم بطراوت تازه گرائید **نظم** دوران بهار رنگ و بو داد ❊ گلدسته به دست
آرزو داد ❊ گل کرد بهار عشوه سازان ❊ خوش بید دماغ عشقبازان ❊ سیراب هوا چو غنچه دانا ❊
دوران چو مزاج دل توانا ❊ زانگونه در ابر در چکانند ❊ کز موج خود جلید معانی ❊ و از جلایل بخششهای
والای حضرت که در عنوان این سال دولت افزا ظهور آمده بخشیدن جزیه است در وسعت آباد هندوستان
از اندازه مقدار این مبلغ که توانند گرفت چون نظر دوربین شاهنشاهی بر نظام عالم بود در این ایام
حکم که سرمایه نظام عالمیان توانند بود توجه موفور فرمودند و با عدم خواهش عیان روزگار در ظهور
چنین منافع و گفتگوی بسیاری از معاملات فهم این فرمان معلی بخشیدن یافت و از این عطیه کبری هزاران
مهار دکشده بر آوردن [illegible] روزگار سرانجام پذیرفت در زمان پیش که منظمان سلسله صورت تجویز
آن نموده بودند بواسطه آن بود که از معاودت جمعی دل را امانت و قتل گروه مخالف بسته بودند برای انتظام
ظاهری و برآمد حاجات خویش ما دخته آن مبلغی قرار داده جزیه نام نهادند تا کامروای مقصود خویش
گردند منفعتی نیز حاصل شود امروز که از میامن فرط خیراندیشی و وفور عاطفت والای فرمانروای
زمان آنان که در کیش دیگر بند چون همکیشان یکدل از ته دل کمر خدمت و عقیدت بر میان جان بسته
در ارتقاء معارج علیا دولت اهتمام دارند چگونه این مصادر را که اساس آن محض تقلید است و اراده
و عصبیت در اینها نقد چه آن گروهها که عداوت جبلی در میان بود و بیش نموده در قتل و اهانت ایشان

کوشیده اند

کوشیده اند و نیز باعث عمده بر اخذ این وجه در زمان پیش فرط احتیاج منظمان و معاونان ممالک
و اسباب دنیوی بود تا بدین روش و سعی در معاش [illegible] امروز که هزاران گنج در خزانه [illegible]
جهان پدید است و هر یک از ملازمان عتبه اقبال را غنا و دلیری عظیم حاصل چگونه منصف دانائی
ممیز دل بر گرفتن این مال نهد و بصلاح موسوم [illegible] و مجزوم اقدام نماید و از جلایل وقایع [illegible]
ابوالمعالیست و شرح این واقعه عبرت بخش دولت آرای آنست که چون ابوالمعالی به نیت تباه کابل
روبه رفت و عساکر منصور که بتعاقب او و اخراج او که از ممالک محروسه متعین بود از آنجانب [illegible]
مراجعت نمود این سعادت از حوالی [illegible] عریضه داشتی متضمن نسبت توجهات قدسیه حضرت جهانبانی
[illegible] بانو ماه چوچک بیگم والده مرزا محمد حکیم که رتق و فتق کابل برای رزین او تعلق می یافت
فرستاد و شرح حیران حال خود در ضمیمه آن ساخته عریضه را بدین بیت معنون کرده بود **بیت**
ما بدین در نه پی حشمت و جاه آمده ایم ❊ از بد حادثه اینجا بپناه آمده ایم ❊ و ماه چوچک بیگم بعد از
اطلاع بر محتوای عریضه در وادی و با مردم معتمد خود کنگاش نمود جمعی کوته اندیشان ناقص عقل
و صاحب غرضان بیدولت خیانت در مشورت نموده خاطرنشان بیگم کردند که شاه ابوالمعالی
از سادات کرام ترمذست و فرمانروایان مغلستان و سلاطین کاشغر با آن سلسله پیوند کرده اند اولی در وقت
آنست که او چون پناه بدین دودمان عالی آورده است اساس التجای او را استحکام تمام بخشند
و سر رفعتش باوج عزت و احترام رسانند بحدی که در نظر عزیز و گرامی شود و صبیه شریفه خود را
که همشیره مرزا محمد حکیم است باو نسبت کنند تا او این خانه را از خود دانسته رونق و رواج بخشد
و کارهای تیره خیراندیشی و مصلحت گزینی از دغدغه تفرقه فارغ ساخته بجانب جمعیت و رفاهیت
آورد و دل ساده بیگم از سخنان فریبنده این مردم بد اندیشه تا درست مایل گشت و کلمات
ملاطفت ترجمان در جواب شاه ابوالمعالی نوشته باعزاز و اکرام تمام بکابل آوردند با آنکه حقیقت
حال به درگاه شاهنشاهی عرضه داشت نماید از شیخ و [illegible] بیگم عقد نکاح صورت دادند
و این سلاله دودمان دین و دولت را بآن نادرست خوی بد اندیش پیوند کردند و نتایج [illegible]
آن در اندک فرصتی گرفتار شدند و در کمتر زمانی بیگم از شامت آن وصلت ناعاقبت بجز نقد
حیات خود را از جیب بقا گم کردند و تفصیل این مقال آنست که ابوالمعالی همواره آثار کوته خردی و

سکنه حرم صلاح و سایر خصایل ستوده از قبح شمایل او ظاهر بود چون در آن خانه صاحب اختیار و قدرت گشت
در سر من حوصله خود نگنجیده و از مصاحبت اهل اغوا بمقتضای طبیعت جهلی و فطرت جبلی خود خبث بر خبث
افزوده از بیگم و منتسبان آن سلسله اصلا احسانها نمیگرفت و از بضاعه کرامات بیگم چند بدیع بخشید دراه که
حق شناسی و حسب ازو بظهور نمی آمد و بعضی مفتنان تیره رای مثل شوکون پسر قراچه خان و شاه ولی که
از بیگم رنجشی داشتند در سر ولا با ابو المعالی پیوستند و چنان وانمودند که تا بیگم در قید حیات باشد ترا در
امور ملکی و مشتبک کار استقلال صورت نخواهد بست و در اندک فرصتی تفصیل سبک و در سر این القم نموده که
انکه ترا اخراج خواهند کرد صلاح کار تو آنست که پای جرأت در میان نهاده پیش دستی کنی و میرزا محمد حکیم را که
هنوز خردسال است موافق اراده خود نشو و نما دهی تا همه کابلیان سر اطاعت بر خط فرمان و متابعت تو نهند آن
نکوهیده سرشت ناعاقبت اندیش گوش بسخنان بد آموز داشته باین چنین کاری اقدام نمود و کلبیدی که بخواست
در تیه جهالت بیگم گرد خرمن حقوق این دودمان را بباد عقوق داده جهانهای تازه بیگم را پشت بازده
نقضه خون که بدترین انواع عقوقست در کمین نشست اول آن سیدات شوکون و قاضی زاده تقوی خسته
ماوراءالنهر را با خود یار کرده روی بمنزل بیگم آورده و ابو المعالی از راهی و آن دو سیادت از راهی دیگر
بیرون خانه درآمدند جماعتی از عورات در آن خانه بودند مغلطی بانوی را خون ناحق ریخته و چون ظاهر شد که
خطا کرده اند و بیگم نبوده اند باز از پی تفحص بیگم شده حرم را که جانب ابو المعالی کشیدند و بعضه اتمام مقصود یابی
شدند بیگم را حقیقت حال آگاهی یافته در خانه بر روی ظالمان بست ابو المعالی باتفاق آن دو سیادت در ارات
و با بیرون درآمده بیگم را به شهادت رسانید و باین تیره رایی راه ظلم برافراشت و این سانحه عظیم
در اواسط فور دیماه الهی موافق اواسط شهر شعبان بظهور آمد و بعد از خونریزی بیگم تفحص میرزا محمد حکیم ساخت
و او را از میان خردسالان برآورده در دیوانخانه بهلوی خود جای داد و مردم در خانه میرزا خواهی نخواهی
او رفتند روز دیگر حیدر قاسم کوه بر را که پدر بر پدر درین دودمان عالا از امرای بزرگ بوده و او در خانه
در خانه میرزا منصب وکالت یافته که رکن مهمات ملکی بوده و خواجه ملک و بعضی دیگر را بقتل رسانیده و برادرش
محمد قاسم را مقید ساخته نزدیک محمد میرک و باتو قاقشال و حسن خان و محسن خان برادران شهاب الدین احمد خان
با جمعی از ملازمان بیگم اتفاق بر کشتن ابو المعالی کرده جمعی بیار سرست از میان بهانه خبر با ابو المعالی رسانیدند
او با مرافقان و ملازمان خود سلاح پوشیده آماده قتال شد و آن غیرت نشانان از روی غیرت و استیلا از

راه راست بغلبه درآمدند و از جانب ابو المعالی پیش رفت و در میان نقش جنگ نشست و کوشش
بسیار شد و از جانبین خلقی بقتل رسیده و جماعت ابو المعالی غالب آمده آن مردم را از قلعه بدر کردند و
پرده ظلمت من القرضین فرو هشته هر کدام را بجایی تفرق ساخت قاقشالان بغوربند شتافتند و منه با
طرف میدان پسر دند و حسن خان و محسن خان روی بکلال آباد آوردند محمد قاسم برادر حیدر قاسم که در بند بود
نجات یافته راه بدخشان پیش گرفت و حادثه کابل و فتنه انگیزی آن بد دولت بمیرزا سلیمان رسانیده
او را باعث آمدن کابل بر انگیخت و میرزا محمد حکیم با وجود خردسالی از واقعه والده خود بر آشفته و غمناک گشته
بتعلیم دولتخواهان پنهان کسان پیش میرزا سلیمان فرستاده چاره جوی انتقام شدند و استدعای آمدن او
کردند میرزا سلیمان بعد از اطلاع بر حوادث کابل عزم پیوسته سامان رفتن آن شاه آباد که همواره
طمع آن بر باد میزد و آرزوی حکومت آنجا با سیر او تمام و خیالات او بود پیش دید همت خود ساخت
لشکر و حشر بدخشان جمع کرده باتفاق حرم بیگم روی بکابل نهاد ابو المعالی خبر عزیمت میرزا سلیمان شنیده
از جای رفت لشکر و حشم کابل جمع ساخت میرزا محمد حکیم را از بیخردی بخود متفق انگاشته و دست
آویز خود داشته تهیه پیش رفتن نمود و پیش از آنکه میرزا سلیمان بکابل رسد پیش دستی کرده از شهر برآمد و
بکنار آب غوربند رفته در پل الکه برسبیل انتظار نشست از آن طرف میرزا سلیمان با لشکر بدخشان
جلو ریز بر سر پل رسیده و فریقین مقابل همدیگر فوج آرایی داده صفها آراستند در خلال این حال فوجی از جماعت
کولاسان از جانب میمنه سپاهی گرد ابو المعالی از سپاه کابل جمعی با همه فوج آن فوج روان ساخت المدد از
در آمیختن مبارزان طرفین خبر شکست ابو المعالی بکابلیان رسید و میرزا محمد را در قول مقابل میرزا سلیمان
نصب کرده خود و کومک نزد عقبان رفت در چنین حالی میرزا محمد حکیم دفع را غنیمت دانسته جلو میرزا محمد
گرفته بتاب زدند و گرم شتافته بمیرزا سلیمان رسانیدند و تمامی سپاه کابل بوقوع این حال پراکنده شده
هر کدام رو بجانبی نهادند ابو المعالی چون باز آمده بر حقیقت حال آگاهی یافت از غایت اضطراب دل از معامله
جنگ برکنده راه غزنین پیش گرفت و بدخشیان بپایمردی همت تعاقب او نموده در چهاریکاران
بآن مدبر بدبخت پیوستند و او را دستگیر کرده پیش میرزا سلیمان آوردند میرزا سلیمان بانتظام تمام با میرزا محمد حکیم بکابل
درآمده و بعد از دو روز آن بداندیش را مقید و مسلسل پیش میرزا فرستاد و میرزا فرمود تا آن ظلم اندیش را به تیر ستم
روز ارد غره خرداد ماه الهی موافق عید رمضان بکمینه مکافات از حلق بر کشیده قصاص نمودند نظم

بچشم خویش دیدم در گذرگاه که زد موری بجان مرغکی راه هنوز از صید منقارش نپرداخت که مرغ دیگر آمد کار
او ساخت چو بد کردی مباش ایمن ز آفات که واجب شد طبیعت را مکافات در هنگام جلوس همایون جوهر ذات
ناپاک او بظهور آمد و عجز و زاری پیش آورد که شاید به بهزاران خواری و گرانباری لختی روزه زندگانی گذرانیده باز از
مردان شده کامیاب گردد اما بغیر از ظهور جوهر بجوهری امری دیگر مترتب نگشت و قالب ناپاک او را بالتماس
بعضی عزیزان در حوالی مرقد غفران قباب خانزاده ملک و مهدی خواجه سرفون ساختند الحمد لله عالم از وجود
خبیث او پاک شد و بپای سعی و استام خود بکوه هلاک شتافت هر که قدر نعمت نداند و کفران نعمت کند
او را باین نوع تلخ کام و هوان حیث نابود گردانند از حجال اولیای دولت بی‌زوال روزی مقصد بان اقبال الحال از
بروکار رنهاد محبت عبرت هوشمندان و مدار روزگار را و بر آرند بعد از ان میرزا سلیمان در مقام سر انجام مهمات
کابل و تربیت میرزا محمد حکیم شده کس به بدخشان فرستاد و حرم خود را در الکابل طلبید و بعقد ازدواج میرزا محمد حکیم
در آورد و اکثر ولایت کابل را بمردم بدخشان جاگیر کرد و امید علی را که از اعیان امرای او بود وکالت میرزا محمد
حکیم تعیین نموده محل اعتماد خود ساخت و خود به بدخشان مراجعت نمود و حرم سلیم بیگم بود که میرزا محمد حکیم را همراه خود ببدخشان
برد و کابل را به بدخشیان زود میرزا سلیمان [illegible] را قبول کرد که [illegible] صورت [illegible]
صورت داده خواهد شد سه حصه ولایت کابل را بمردم خود جاگیر داد و جاهای چیده را با بهادران و جمعه
زبون میرزا محمد حکیم و کابلیان مقرر ساخت و [illegible] را توطیه گرفتن کابل دانست **فتح ولایت گرهه کتنکه**
بتیغ همت خواجه عبد المجید آصف خان خواجه عبد المجید اگر چه تاجک بود از طبقه اهل قلم اما
با مقتضای این دولت ابد قرین کارها از او بظهور آمد که ترکان جنس از آن دست بهادرانه ای بمجرد
آنها که بتصحیح ذات مسلسله نمایند بکار عامه آینه خاصان از نسب حشم کشیده در جوهر حال مینگرند
مقتضای اعمال شایسته [illegible] ذات میکنند و بالجمله آصف خان از حسن خدمت و لطف عقیدت و حسن تدبیر
ابد قرین توفیقات الهی مساعد روزگار دولت گشته فتح ولایت گرهه باندک [illegible] استمام [illegible]
و تفصیل این مجمل آنکه در ممالک وسیع هندوستان ولایتی است که آنرا گوندواره گویند یعنی جای آبادان
قوم گوند و آن گروه بیشمارند مشتری [illegible] بر [illegible] بکار توطن گزیده در ماکل و مشارب [illegible] باشند
و آن قومی است فروتر از اهل هند الجماعت را [illegible] از قوانین و آداب این [illegible]
جوده دهند مشرق آن ولایت متصل [illegible] که داخل ولایت [illegible] است [illegible] الحال [illegible]

که آن از مضافات صوبه مالوه است و طول آن صد و پنجاه کروه باشد و شمال آن ولایت ملک [illegible] است و جنوب
آن دیار دکن است عرض آن هشتاد کروه باشد و آن ملک را ولایت گرهه کتنکه گویند مملکتی است وسیع
مشتمل بر حصون و قلاع متین منیع محتوی بر بلاد و قصبات معمور چنانچه ناقلان صحیح الاقوال و [illegible] آورده اند
که هشتاد هزار قریه در ولایت گرهه آبادان است و از انجمله گرهه شهر کلانست و کتنکه نام موضعی بوده است
و الحال باین دو اسم مشهور گشته است و دار الحکومه آن بلاد قلعه چوراگره است و والی آن ولایت در زمان سابق
یکی نبود بلکه چندین راجها و رایان آنجا بسر میبردند و امروز که الحال بواسطه حوادث روزگار بآن نظام
و نسق نمانده چندین راجه اند مثل راجه گره و راجه [illegible] و راجه [illegible] و راجه [illegible] و راجه [illegible] و راجه [illegible]
و راجه [illegible] و راجه [illegible] و [illegible] و پیاده در آن ملک بیشتری جنگلی باشد و از اول ظهور اسلام که
فرمانروایان والا شکوه تسخیر هندوستان کرده اند با وجود امتداد عهد دولت ایشان طایر فتح هیچ یک از
بلند نشینان بر کنگره شرفات آن قلاع متین و حصون رصین نتوانست پرید و [illegible] خیال این جهانبا
کشایان در فضای تسخیر آن ممالک نتوانست [illegible] که آصف خان جاگیردار گرهه کتنکه
و فتح ولایت [illegible] ایالت آن ملک [illegible] رانی نام زنی که مشهور [illegible] بود رسیده بود در شجاعت و تدبیر
و سخاوت پایه بلند داشت و بوسیله این صفات [illegible] تمام الملک [illegible] قلعه ساخته بود از مردم با وقوف
که آنجا بوده اند شنیده ام که هفت و سه هزار موضع آبادان در تصرف او بوده از انجمله [illegible] دوازده
هزار موضع بود و بقیه این مطیع بودند و کلانتر ایشان [illegible] دختر راجه سالباهن راجه [illegible]
مهوبه از قوم چندیل است و راجه مذکور آنرا به پسر [illegible] دلپت نام [illegible] هر چند او از قوم اصیل نبود
لیکن چون دولت صوری داشت و راجه سالباهن را روز بد پیش آمده بود ناگزیر این نسبت [illegible]
این [illegible] را سلطان بهادر [illegible] در فتح رای سین [illegible] آورده بود و مرتبه اش
افزوده بخطاب [illegible] اختیار بخشیده بود و او پسر [illegible] و [illegible] کرد
او پسر [illegible] است اگر چه در قدیم [illegible] در خانه حاکم [illegible] بود لیکن [illegible] بود این [illegible] بعقل و تدبیر
از بزرگان دیگران [illegible] ملک [illegible] بیست هزار سوار و پیاده او [illegible]
[illegible] بالصد سوار و [illegible] هزار پیاده او [illegible]
و از قوم راجپوت بسیاری از سوار و پیاده نگاه داشت و او را بمصاحب کارگزار در آن کشور [illegible] از

گوجری از سکان همرور دوم از ذات بر آمد و بفروغ عقل شایان مرتبت عظیم الملک یافت و بعد از چگونگی
آنجا میرزا ارجن داس در چهل سالگی رسید و بعد از وی با ابن داس نام کور کلانی انجا قرار یافت این ابن داس
مرد ذات بد کردار حیله انداز بود همواره خلاف رضای پدر رفتی و برای خود خزانه ای بر انجام دادی
پدر بمقتضای حسن عقیدت و عطوفت او را چند گاه محبوس داشت و باز معهد بجای برآورده آن سعادت
باز بر عادت خود رفته کارهای ناشایسته پیش گرفت و از خیانت بیش سنگ او را چند راجه بر خست
و راجه او را پسر خوانده و بر سنگ و بر علامت سلطان سکندر لودی می آمد او را پیش برهان پدر راجه
که خود سال بود که از تشنه متوجه او شده در انجا رسیده ظاهری همسایه پدر او را … از این نیز دولت
نا خشنود بود و بعد ازین محمدی میرزا خود جویا داس مقرر ساخت و او نسبت برادر کلان منظور داشته
قبول انجمنی نمیکرد که با وجود برادر کلان این مهم بنام من شایسته نباشد آخر ابن داس … دولت تیره
رای اشتیاق آنکه پدر پسر خوانده را اعتبار رسید به الغار کرده بدزدی در خانه ما در آمده پنهان شده
باتفاق یکی از خواص راجه که از قدیم با او نسبت داشت شبی فرصت یافته قصد او کرد و مردم هجوم کرده او را
مقید ساختند و کس پیش پسر خوانده فرستادند او قبول انجمنی کرد که قصد برادر کلان خود کردن کار
من نمی آید و چون او خزانه ابی برای خود سرانجام داده روی چه چنین هر چه … گرفتند سود ندید
و تجرد گزیده راه صحرا گرفت و آن دو مصاحب حقیقت احوال او را بر جا داده و فا نا ثابت داشته …
او کمر دند بلکه جمعیت جبال براجه رسانیدند نوشته تحریص کرد که این ملک گیرند و راجه از سلطان سکندر … گرفت
گرفته بحقیقت تمام با ملک رفت و ابن داس در شعاب جبال متحصن شد اگر چه تا مدت راجه … آن
اما چنان ظاهر ساخت که از نا دلتنگی و خبط دماغ قصد … پدر کردم اکنون … دیگر چون … کار هم تمام
چون راجه الملک را تسخیر نمود کسان خود که آنجا بودند متوجه شد و ابن داس بی کور در انتهای راه با معدودی
آمده ملازمت راجه کرد و بعد از زاری راجه گناه او بخشش نموده همان ملک را باز به پسر داد و
مدتی گذشت و از کار بد خود بر خود نفرین کردی و معلوم است که اینجا از او طراری بود با او
بر سبب خود آگاه شده پیش خود و عقلی … ظاهر ساخت چون به ستی … خانه شتافت … حکومت
… پسر او را … سال … کرده … شد … چنان مسموع شد که … او …
از کو … که … ملازمان او بود خواهش نمود که چون … تو حامله شود … جمل … حرم … کند

اگر دختر شود از آن تو و اگر پسر شود از آن من و بنام خود منسوب کردم و کسی بر این سر اطلاع نیابد
کو … داس کور فرمان پذیر شد و چون از زن او پسر بظهور آمد از روی مهری خود برداشت نام او را
ولیعهد نهاد و رانی درگاوتی را با بیج ولیعهد نسبت کردند و چون ولیعهد را عمر … رسید
بار این جهان … بود را نیز درگاوتی باتفاق … بر و بسته … کار را
خود متکفل شده و در لوازم شجاعت و تدبیر دقیقه مهمل نگذاشت و بعقل و دانش … کارهای غریب کرد
با باز بهادر و میانها او را محاربات عظیم دست داد و همه جا غالب آمد تا بیست هزار سوار خوب در جلوها
همراه داشتی و تا هزار فیل … او جمع بود و خزانه راجهای … افتاده … و بندوق چوب
انداختی و پیوسته شکار رفتی و جانوران شکاری را به بندوق زدی و عادت او بود که هرگاه شنیدی
که شیری نمودار شده آب نخوردی تا او را به بندوق نزدی و در بزم و رزم از و در همه … دستان
و در استان … لشکر عظیم بزرگ داشت که از هجوم خوش آمده … صورت … بوده
لوازم اطاعت عتبه شاهنشاهی بجا نیاوردی چون آصف خان ملک … در کاو … لشکر
و شجاعت و عقل خود مغرور بوده از … نمودی آصف خان در ایام قرب جوار … ابواب
مراسلات مفتوح داشته … تا جوان … ولایت او … و استکشاف مداخل و
مخارج آنجا بواقعی می نمود و چون بر جمعیت و فور جمعیت از خزاین و دفاین آن عورت اطلاع یافت هوای
که خدایی آن مملکت در خیالش افتاد و میل آغوش عروس آن بلاد در خاطرش جنبید در بدایت حال
… پیش آمد دست … شاه … ملک … دراز می کرد و شروع در تاخت … مواضع و قریات می نمود
تا در این سال بحکم شاهنشاهی با ده هزار سوار و پیاده فراوان بعزم تسخیر آن … عزیمت جست …
و محمد مراد خان و وزیر خان و بابای قاقشال و نظر بهادر و آق محمد و جمعی کثیر از جاگیرداران … و …
عالی همراه او شده در اثنای مست باده غفلت بوده … خبر رسید که عساکر
پادشاهی بدموه رسید و آن از شهرهای معتبر ولایت اوست … و غرور او افتاد
ولشکر او … گرد آوری و … رسانیدن عساکر خود متفرق شده و زیاده از پانصد کس …
مجرد استماع این واقعه از جا که داشت متوجه عساکر منصوره شده و از راه تهور که … از غرور …
کارزار را استقبال کرد … که متکفل اشغال حکومت او بود از متفرق شدن لشکر خود … افزون … با

چنانچه خیراندیش دولت که به پرده از چهره سخن برداشته گفت راجه جواب داد که این برهم دلگیر از
بی‌توفیقی است و من که سالها ریاست این دیار کرده باشم در حوصلهٔ فطرت فرنگی نگنجد مردن
بنام و ننگ خوشتر از زیستن بعارت پادشاه داد اگر خود مقصود دیدن صورتی داشت اکنون آن
مردم قدر مراجعه میدانند همان بهتر که بمردانگی فرو شوم تا چهار منزل روی بزمین لشکر منصور ایلغار نمودند چون
که بآن تندی و تیزی برسید در دمو توقف کرد بار دیگر هم تا دو هزار کس فراهم آمد اعیان دولت او
متفق شده گفتند که قرار داد جنگ مستحسن است اما سررشته نه پر از دست دادن نه از آمین تجاوز
و فرار الحکمت روزی چند در جاهای محکم بسر برده چندان انتظار باید کشید که توقف لشکر تا بحتمیه
گرایید راجه این سخن را استماع نموده متوجه درخت زار شده مغرب رویه کوهچه برآمده و کمین تیز بر
شمال رویه کوهچه میدرخت زار دیگر درآمد آهسته آهسته در آن مغاره میرفت تا آنکه بموضع …
رسید که مشرق رویه کوهچه است و آن جامیت راه برآمده و درآمد آن بس دشوار از چهار طرف او
کوههای بفلک کشیده و آبی در پیش جوی دارد که در تمام دیگر جانب دریای خونخوار … گروه
که از گذشتن آن آب آگاهی است بعد از عبور آن گروه بآن موضع رسیده میشود بس تنگ و هولناک
آصفخان که خبر آمدن راجه شنیده در دمو توقف کرده بود یکبارگی از راجه بیخبر شده هر چند
تحقیق چوک رفته و فرستاد چون ملک غریب بود اطلاع بر احوال او نیافت آخر خود در …
مواضع و قریات را عمل درآوردن گرفت و چون از راجه اطلاع یافت جمعی را در کوهچه گذاشته خود
بدنبال او شتافت چون خبر براجه رسید که لشکر آمد سران لشکر خود را طلب داشته مشورت
نمود که اگر جای دیگر مصلحت میدانید تا فراهم آمدن لشکر آنجا بسر برده شود و خاطر خود خواهان
جنگست تا چند پناه بدرخت خواهیم برد هر که میخواسته باشد برود و هر که در جنگ همراهی … باشد
ندارد یا معدوم … است یا نفر … شدن آخر هم مردم او که تا … هزار کس جمع شده بود …
دل بر جنگ نهادند روز دیگر خبر رسید که سر گروه را که … درآمد گشت … جمعی کثیر از
بهادران نیز ور گرفتند و از چپ و راست کس فوج … افیلان بود در آنجا بمردانگی …
گرفت راجه سلاح در بر و مغفر بسر کرده بر فیل سوار شده با بهادران مستعد جنگ …
می‌آمد و بر دلیران و دلاوران سپاه خود … که تیزه … و نگذارید که حریف … میان آید تا از

هرطرف آماده جنگ شده لشکر را بر داریم همچنان که اندیشیده بود بظهور آمد و جنگ عظیم روی داد
و از طرفین بسیاری بخاک افتادند تا سه … مغل بضرب خون … بشهادت مردانه رسیدند و راجه
غلبه کرده تعاقب گریختگان نمود و از گروه برآمد روز آخر شده بود اعیان ملک خود را طلب داشته
مشورت نمود که صلاح جهت هر کس در خور دریافت و مقدار مردانگی خود سخن در میان نهاد و رای
گفت مناسب آن نیست که امشب بر آن لشکر شبخون آوریم و کار او بسازیم و اگر این قبول نمیکنید
همین جا که آمده ایم شب را بروز آورده آماده جنگ باشیم و گرنه صباح سر این گروه را …
خود آمده خواهد گرفت و بتو بجانه … خواهد داد و کار ایشان شده مشکل خواهد شد راجه
هیچکس بر آن قرار نگرفت آخر موافقت جمهور گزیده همان منزل که آمده بود در گشته رفت و بر پیش
ماتم رسیدهای خود پرداخت و چون بخانه آمد به بعضی از کمکیان خود اندیشه شبخون در میان نهاد
هیچ کس را هم بر همت خود نیافت چون صبح شد همانطور که راجه برای جای … یافته بود
بظهور آمد و آصفخان با توپخانه خود آمده سر گروه را محکم کرد و عساکر منصوره در کوه درآمده راجه
باستعداد جنگ بر فیل گران … که سرآمد فیلان او بود سوار شده برآمد و
بآرایش معروف پرداخت و فیلان مست را در هر جا بمقام خود بازداشته آماده پیکار گشت و بعد از
التقای افواج کار از تیر و تفنگ گذشته بخنجر و شمشیر کشید راجه پرشاه پسر راجه که اسم …
بر و بود حملهای مردانه نمود و کارنامهای عجب بجای آورد و … میانه و مبارکان نوع
دستبردهای دلیرانه کردند تا سه پاس روز بازار زد و خورد بنوعی گرم بود که اگر شرح وقوع آن پرداخته
آید بطول انجامد … راجه نوح فیروزی … راجه دانسته در مرتبه سیوم زخمی شد راجه
چون بر حال پسر آگاهی یافت بمردم اعتمادی خود فرمود که او را از رزمگاه برآورده بجای …
فرمان پذیران او امتثال امر نموده او را بکوشه بردند و بدین سبب جمعی کثیر از … برآمدند و فتوری
عظیم بلشکر راجه راه یافت و زیاده از شصت کس پیش او نماندند اما در عزیمت راجه وهنی
نیامد و همچنان بهادران خود را بجنگ سرگرم داشته اهتمام میکرد که تیری از کمانخانه قضا بر
شقیقه راست او آمد و از روی جرات آنرا بزور کشیده بیرون انداخت و پیکان آن در درون
ماند و بر نیامد و مقارن آن تیری دیگر بر گردن او رسید و از اسب جست خود کشید و از افراط درد

غشی برو استیلا یافت چون رفته رفته بهوش آمد ادهار را که از قوم کهیلا بشجاعت و کم‌جهتی ممتاز بود گفت
تمکی جنت در تربیت و رعایت تو آن داشتم که یکروز بکار آیی امروز آن روز است که مغلوب جنگ شده‌ام
مبادا مغلوب بهوس ننگ کردم و بدست مخالف درآیم حق نمک بجای آر و باین خنجر آبدار کار من بساز
دل کهیت او برین سنگینی قرار نداد و گفت دست مرا الحال توانایی آنست که باین کار پردازد دستی که عطایای
ترا بر داشته چنین کاری دور از کار چون تواند کرد از من همین قدر میشود که ترا از معرکه جای نگاه برون برم چون بر
فیل‌ها در رفتار اعتماد فراوان دارم رانی از استماع این سخن که از زخم‌ها غیرت بر هم شده بشتاب داد که بر بی
چنین عاری پسندی و خنجر کشیده کار خود بساخت و مردانه رخت هستی بر بست و جمعی کثیر از کهیان او از بی
وفاداری فروشند خصوصا کنور کلیان کهیلا و جکربان و کهرجلی و خان جهان و کهت و بهارک برهمن
بوفاداری نقد حیات را در کار صاحب خود صرف نموده بجهان عدم شتافتند و فتحی بزرگ که طراز منجهای
شگرف تواند شد بظهور آمد و تا هزار فیل با غنایم نامحصور بدست اولیای دولت افتاد هم مال موفور بدست آمد
و هم ملک وسیع داخل ممالک محروسه شد مدت حکومت رانی مذکور شانزده سال بود چون برق حکومت رانی
فرو نشست و در عین حکومت رانی دست ادبار خاک فنا بر آن عورت والا نژاد ریخت آصفخان بموازده
که خطرا از مسانه ولایت جمع نموده بود روی تسخیر قلعه چوراگره آورد و آن حصار مملو از الف دفاین و خزاین
جواهر بود که عمرهای دراز راجهای پیشین در جمع آن سعیها نموده بودند آن سرمایه استرحت خیال دو عالم
همه باعث هلاکت و خسارت ایشان شد و سپاه نصرت رایات بعزم تسخیر آن حصار از زمین کره [illegible]
و در هوای آن خرابی دست از جان شسته در خدمت آصفخان شتافت بیر رانی که از جنگ گاه بر آمده بود
دران قلعه تمکین داشت بآمدن عساکر جنگ پیش آمد و با اندک جنگی قلعه مفتوح شد و راجه مردانه فرو رفت و
بحکم اعظم مهام جوهر که عبارت از [illegible] ساخته بود چه رسم راجهای هندوستانست
که در چنین وقایع از چوب پنبه و جنس روغن و امثال آن جایها ترتیب میکنند و عورت را خواهی نخواهی از اراده
میسوزند و آنرا جوهر نامند این دو نوکر مخلص که پاسبان ناموس بودند باین خدمت تقدیم رسانیده هر که از کوته
عقلی اقدام نمود بموجب رسم ایشان هیچ کس را از هم میگذرانیدند و از عجایب آنکه بعد از چهار روز که دران
محوطه آتش زده بودند و آن خرمن گل همه خاکستر شده بودند چون در آنرا گشودند دو کس زنده بر آمدند که چوبها بر
حالی آنها گشته از آتش حفاظت کرده بود کملاوتی نام خواهر رانی و دختر راجه پراگره که برای راجه آورده بودند

زنده ماندن زنها امریست عجیب

وهنوز

وهنوز بالغ نرسیده بود این دو زن که از آتش زنده برآمده بودند بزمین بوس عتبه شاهنشاهی آبروی دولت
یافتند القصه چون قلعه مفتوح شد از قسم طلا و نقره و زر مسکوک و مرصع آلات و جواهر و اوانی و هیاکل و
تماثیل اصنام مرصع و مکلل و صور جانوران که تمام از زر ساخته بودند و دیگر نفایس اجناس خارج از اندازه
حساب و قیاس بدست آصفخان و مردم او افتاد و از راویان ثقات مسموع گشته که از جمله اموال خزاین چوراگره
که آصفخان تنها برای خود تصرف یافته بود صد دیگ پر اشرفی علایی بود و چندین اسباب و اشیای دیگر
که از حیطه حساب و اعتبار بیرون بود و چون آصفخان را بمتابعه کثرت غنیمت که از پرتو نظر اقبال حضرت شاهنشاهی
بود چنین دولتی روی نمود آن خیال طغیانی متغیر آمد که صاحب خزاین و جواهر بی قیاس شده رتبه اعتبارش زیاده
از آنچه در تصور گنجد بهم رسید چون عقل درست نداشت این باده بهوش با حوصله او را ظاهر ساخت [illegible]
[illegible] که آشسته هیچ از آن نفایس اجناس شرایف جواهر که لایق قبول نظر گوهر سنج حضرت شاهنشاهی تواند بود
بموقف ارسال نرسانیده و نه اشک که این جواهر و آلات را اقبال نثار تارک دولت و افسر سعادت که ساخته بود جو ذرات
در میان دیده عنبار او بار برق غرت خود بخت و آن تیره بخت را دامن کبر و بغاوت [illegible] از نقود اخلاص ساده بود
ملکه از قوم اصناف حرمی ملکه نقطه بران نهاده از جمله کهنه از ده هزار فیل که بدستش افتاده بود همین دویست فیل
برسم پیشکش بدرگاه معلی فرستاد و دیگر همه نفایس و لطایف را خاکپوش کرده بر وساده حکومت تکیه
تکیه زده عمری بغفلت میگذرانید و حضرت شاهنشاهی بموجب همت جهانبخش نظر بران اسباب نفرموده از خیانت
او اغماض عین فرمودند و چون نهضت رایات جلال مرتبه سیوم بصوب [illegible] علیقلیخان زمان [illegible] جونپور
اتفاق افتاد و آصفخان را بحضور اقدس طلب فرمودند و او منشور عالی را امتثال نموده متوجه آستانبوس شد
و در حینی که عرصه جونپور مخیم موکب منصور بود بسعادت استلام عتبه مقدسه دریافت و تفصیل این سانحه جایجا
رقم پذیر خواهد شد **اظهار انوار عدالت از قهرمان سطوت شاهنشاهی نسبت بخواجه معظم** و فضای [illegible]
والای سلطنت در باز پرس معاملات آنست که دوست و دشمن و خویش و بیگانه را منظور نظر داشته داد مظلوم
دهند و باداش مظالم در کسان ظالم نهند تا خصوصان دولت عظمی و منسوبان بارگاه معظم [illegible]
نسبت خود را سرمایه ستم و ستیزه نکرده باشند اگر عیاذا بالله از بد مستی چنین امری بظهور آید از اولاد [illegible]
در رسانیدن آن مظلوم اندیشه نکرده در عرض احوال ستمرسیدگان دلیری نمایند بحمد الله که این حکم علیا
و نظر [illegible] نفس نفیس شاهنشاهی بیان کرده است که قوت بشری در تفصیل آن عاجز [illegible] حقیقت

جهان پرور بر حاشیهٔ تضرع و مدخله ریا و رهنما داده [illegible] بنهاده و در قرارت طبقات عالم گرامی
این شیمهٔ کریمه همواره در عافیت آباد مسرت بوده و در عادات و عبادات و قضایا و معاملات خود کامیاب
آن و امانتند در اوایل این سال الهی بواسطه هشتصد و هشتاد و یکم که عنفوان زمان عدالت روایی و عنوان
دیباچه داددهی بود خواجه معظم برادر اخیافی مهد معلی حضرت مریم مکانی بود و چون از نسبت معنوی
رائحه نداشت این نسبت صوری را وسیلهٔ [illegible] آن بدست انتهال شده بارها خود را مهد [illegible]
نا شایسته میساخت در زمان سعادت آیین حضرت جهانبانی جنت آشیانی چون وقت مختفی [illegible] بود
آنحضرت مراعات مهد معلی مرعی فرموده از وسیله [illegible] چنانچه در سال یورش [illegible] قصه خواجه [illegible]
دیوان آنحضرت کرد و [illegible] خون [illegible] عزیزی [illegible] از ادراک کتاب انجیل شنیع قرار نموده
بکابل آمد و باز بشفاعت مقربان بساط قرب یافت و مجدد مهد اعلی [illegible] شده تا آنکه او را اخراج
کردند و بسفر حجاز شتافت و شرارت بر شرارت افزوده باز به هندوستان آمد و دامان ذمایم اخلاق را بروی
کار آورد روزی در دولتسرای شاهنشاهی که اعیان مملکت و ارکان سلطنت جمع بودند با میرزا احمد مغول
در سلک امرای عظام منسلک بود بجهتی جنگ کرد و بتقریب حکایتی بر سر او دوید و او را درشت [illegible]
و ضربه دیگر بر امکان برشتی پیش آمده دست بکار رو برد و باز او را اخراج کردند و خواجه بگجرات رفته [illegible]
خوی بد خود روز بروز کار [illegible] و از بدخویی و پریشانی حال آنجا نتوانست بود روی توجه بدرگاه گیتی پناه
آورده و در اوایل مرتبه که دار الخلافه آگره مستقر اورنگ خلافت شد بدولت ملازمت سربلندی یافت و بحمایت
و رعایت ممتاز آفاق شد و از آنجا که نهاد او [illegible] سرشته بود [illegible] ساقی برده
گنج گوهر خود گشت [illegible] در مقام بوده که او را [illegible] که از راه بگجرات روانه سازد در
اثنا تفرقه او روی نمود و خواجه بوسیله انتساب این دودمان قدسی با منتهای عظیم یافت امارت خوی خود
گرفتار بود و [illegible] تا آنکه روزی بی بی فاطمه که از دولتیکی حضرت جهانبانی جنت آشیانی بود
و در سرادق [illegible] حضرت شاهنشاهی نیز پایه اعتبار داشت و زهره آغا دختر او در خانه خواجه بود
[illegible] از ناخوشی و بدخویی او و از نزاع [illegible] آمده استغاثه نمود که خواجه
میخواهد پرگنه رود و دختر مرا همراه ببرد و از بدخویی و بدکاری که در طبیعت اوست [illegible] گناه
کند و دیگر این حرف بر زبان آورده در دار الخلافه [illegible] مرتکب این امر شنیع

اکنون که او را بجا بگیر [illegible] حال از خواجه خواهد بود آنحضرت بر زاری آن عورت قدیم الخدمت ترحم فرموده تسلی
بخش خاطر مشوش او شده و زبان اقدس گذشت که ما به دولت خویش [illegible] داریم بخاطر تو از راه خانه خواجه
خواهیم گذشت و چون او بر سر راه آمده ملازمت کند نصیحت او کرده [illegible] ترا از بردن مانع خواهیم آمد
و بعد از زمانی آنحضرت از ارک شهر [illegible] بکشتی سوار شده از آب جون عبور نموده بجانب خانه
خواجه معظم با مخصوصی چند که [illegible] روان شدند از آنجمله دستمخان و طاهر محمد خان میر فراغت و
[illegible] خان و مقبلخان و شمالخان و شهروخان و حکیم الملک و جمعی دیگر از خاصان بساط قرب بودند چون [illegible]
خواجه معلوم بود میر فراغت و شهروخان را پیشتر فرستادند که خواجه را از مقدم عالی آگاهی بخشند و [illegible]
استقامت آرند و دستمخان و مقبلخان نیز بعد از آن روان شدند که اگر خواجه بسعادت خود در مقام [illegible]
باشد معاون طاهر محمد خان شوند آن دیوانه باعتدال از طاهر محمد خان و شهروخان شنوده که حضرت با این
روی آب گذشته [illegible] بشورش درآمده و میگوید که غرض حضرت [illegible] آمدن [illegible] توجه حرم سرای خود شده
زهره آغا از حمام برآمده در جامه خانه لباس تازه میپوشید خنجر کشیده و کار آن عاجزه حیا سرشت را تمام ساخته
بر پایه حیران [illegible] خود سرانجام [illegible] از روزنه خانه خود برآورده جای که دستمخان ایستاده بود خنجر
خون آلود می اندازد و بی باکانه میگوید که غرض خون او بود [illegible] دستمخان خنجر خونین [illegible] بحضور [illegible] آورد
حضرت شاهنشاهی چون بر این ستیز و آگاه شدند سطوت قهر و صولت غضب جوشیده بیرون خانه آن [illegible]
اعتدال درآمدند و آن دیوانه [illegible] حایل کرده و دست در قبضه شمشیر زده رو برو ایستادند [illegible] حضرت آن
قهرمان عتاب فرمودند که این چه روش است دستی بر قبضه شمشیر داری اگر حرکتی [illegible]
بر سر تو خواهم زد که [illegible] آن دیوانه [illegible] عظمت شاهنشاهی را دیده دست [illegible]
سطوت شاهنشاهی [illegible] حاضران بساط [illegible] آن دیوانه را مقید ساختند [illegible] خواجه
ایستاده [illegible] حضرت [illegible] مقبلی [illegible] خان فرمودند که [illegible] آن [illegible]
[illegible] مقبلی [illegible] زد که [illegible] شده پای او [illegible] آن
قامت [illegible] بر سر پا ایستاده بود و خون سیاه از عروق گردنش ترک میزد آنگاه از خوی خود [illegible]
پرسیدند که خون این عاجزه بیچاره بگناه [illegible] آن سفاک [illegible] زبان [illegible]
[illegible] او را [illegible] گوش کرده [illegible] و موی کشان [illegible] دریای محیط غضب [illegible]

جوشش آمد و موجب حکم مطاع ملازمان او را که همواره در مستی و آشفته دماغی همکار بودند دستگیر کرده
بسته غرقه گرداب مجازات ساختند و آن بدکردار تیره دولت را هر چند در آب غوطه داده می‌آمد نجات
نموده از هرزه گویی باز نمی‌آمد و سب بزرگان دین و اسرای آزار خاطر شادی دلبسته درآن ایام مجرم
هر چند یقین همه بود که درین ورطات قهر غلطیده موج فنا هلاک خواهد شد اما از سنگدلی جانی زنده ماند
عقلیخان نیادل سپردند و آن آشفته مغز را به قلعه گوالیار فرستاد و محبوس ساخت و در آن محبس بالمحول بر
روز آورده اجساد و دماغ از عالم رفت و در ظاهر قلعه گشته است آنجا مدفون شد و از آنجا به ملکی آمده سبحان الله
زهی اقبال فتنه سوز و عدالت آشوب گداز از آنجا که منتهای حقیقی اساس است بر ظهور انوار عدل و انصاف
و محو آثار ظلم و عدوان امری دیگر نیست بمیامن آیینی همواره دولت در روز افزونی و کجی در دولت ابد مدت
و از سوانح دولت افزای این سال مسعود ظفر یافتن علیقلیخان خان زمان است بر فتح خان تبتی که از ترجمه این داستان
آنست که فتح خان و حسن خان برادر او و طوفان جمعی کثیر با لشکری آراسته از قلعه رهتاس فرود آمده
ولایت بهار و بعضی از محال متعلقه خان زمان را در تصرف در آوردند و بر سلیمان را که او از خان نام داشت
سروری گزینه و سرکوبی برداشته خان زمان و دیگر امرای آنحدود مثل بهادرخان و مجنون خان و ابراهیم خان
متوجه طبقات ناتمام شدند چون افغانان پر زور بودند خان زمان جنگ را صلاح ندیده کنار دریا
سون محل آمده باری قلعه اساس نهاده استحکام داده بود در تحویل مولانا علاء الدین لاری و ملا عبد السلطان
نوری و شهاب الدین و وزیرخان از درگاه معلی آمدند چه رای جهان آرای شاهنشاهی اقتضای آن فرمود که اصحاب
ارجمند خان زمان را بشاهراه سعادت نموده بنوید رحمت و اختصاص بخشیده در سلک عقیدت شده
راسخ گردانند و سلیمان کرارانی حاکم بنگاله که خود را از هواخواهان این درگاه ساخته بخان زمان پیوسته بود و خطبه
بنام شاهنشاهی خوانده او را نیز دستمال الطاف بیدریغ گردانند و او صلح و وفاق نشد به گستاخ دوستی این درگاه گیرد
الغرض صوری و معنوی است بانه این فرستادها درین قلعه خان زمان رفته نوید عنایات رسانیدند صورت
و معنی تقویت او فرموده او را در حضرت خطابی سخن دولت معمور گردانیدند روزی این فرستادها پیش
خان زمان نشسته بودند افغانان تیره رای لشکری آراسته و فیلان مست مهوکر بر حصن او اعتضاد خود
ساخته متوجه قلعه خان زمان شدند و او فوج‌ها آراسته که آن بیش میکرد که هنوز سررشته شد
در رسیدند و هم در آمدن افواج خان زمان را پراکنده از هم شکر تمام از حث افغانان بتاراج آمد

کمال

گویا لمس ... بخلیفه
مجنون بیک
... کار ...
... ...
... ...

کمال الشان مشغول شدند درین هنگام که کار بر بیخ بخت مندان دشوار گشته بود اقبال روزافزون شاهنشاهی حفظ
انتساب ... بر کار معلی فرموده در جامع نکاری درآمده بجلی ازین نادره کار آنست که خان زمان با معدودی
در پناه دیوار قلعه خود درکمین ارفت بود که کاری بسازد و با گوشه گیر و حسن تبتی بر فیل کجت بلند نام سوار شده
با جمعی رو برو شد مردم فرار نمودند و با جمعی که مانده بودند قرار مردی نمود و داده مکیلی از برج آن قلعه
و دلی که در آن تعبیه کرده بود خالی کرده پیش آن فوج مغرور که چون فیل مست عربده کنان می‌آمد توپ را سر داد
و سر دادن توپ همان بود و رسیدن بر سر فیلبان آن فیل را کرده همه بر زمین هلاکت انداخت و این فوج رو بگریز نهادند
و از تائید ایزدی مقارن این عطیه آلهی کوه پاره نام فیلی را که سرافغانان و حسنی که بهادر خان را بالا و قوچین میکرد
داده بود در آنکه خود دستخالی فی سلاسل عربده جوی بود در بنای انهزام فوج خان زمان فیلبانان افغان
انزا کشاده سوار شدند که او در مقام سرمستی درآمده و تا از فیلان افغانان که در آن نزدیکی بود در خاک هلاکت
انداخت و شورش عجب به آمد افواج افغانان از شور عساکر اقبال دلشکسته فرار نمودند افغان گردت پیشتر بیرآخ
برداشته بودند یکبارگی سررشته تدبیر از دست داده رو بگریز نهادند و باستماع این تائید غیبی فرار نمودها
از پا هم رسیدند و تعاقب افغانان تیره بخت نموده غنایم وافر و فیلان نامی بدست آوردند و مجلس عالی شاهنشاهی
همچنین فتحی عظیم روی داد و بعد از ظهور چنین نصرت خان زمان مراجعت نموده روی گجو را آورده و از همه
فرستادهای شاهنشاهی را باحترام تمام روانه ملازمت ساخت و از سوانح مقدوم آرای امیر مرتضی است که از درگاه
جهان پناه شاهنشاهی مجمع نادره کاران روی زمینست چه انید و تعلادات ... و بنای ... استجمع
و جامع فنون و فضایل حاوی اقسام فواضل ساخته است متفردان صنف اقلیم ترک اوطان و طلبان کرده رو
توجه بدرگاه معرکش آورده کامیاب ... و از عجایب اکثر دانش اساس هر حکمتی و صنعتی از جلب آلهی
تا درود گری که در کارخود یگانه عصر باشد چون صحبت فیض منقبت حضرت شاهنشاهی رسید چندان سخن دقیق آن
هنر ... میشنود که از استادان این فن بکرش او نرسیده باشد و تعین خود میکند که پیوسته ادات گرامی
معروف همین است و پس فراخی حوصله و بزرگ حال در آن پایه که از مرتبه اعلا ... فخر ... ارغور مطالب
سکلفقی صعود و نزول فرموده بخاطر خویش را که مروای حضرت ... متفکر ... از آنکه سیدجمال امیرمرتضی که
از احفاد علامه جرجانی بود و در فنون معقول مشغول ... طواف حرمین شریفین نموده محل اقامت فخرعلیه
کعبه را وفود برکات و مشعر فرنقل سعادت گشوده با این لاتی ادراک محل ... نموده سعادت پذیر شد و ضبط زمانی که

قدرشناس جمع جهانبانی اند آمدن میرزا مغتنم دانسته کلابلی بر اجم و جز ایل عطایا اختصاص بخشیدند نهضت موکب
مقدس شاهنشاهی بجانب مالوه و شکار فیل نمودن و بر سر عبدالله خان ایلغار فرمودن و تنبیه و تهذیب او فرمودن و
به شکار فیل پرداختن و ظلال مرحمت بر مستقر خلافت انداختن چون بر ذمت والای سلطنت فرض و فریضت
که همواره از احوال ملک و اوضاع اعیان دولت مستخبر باشند تفحص و تجسس سران ملک حوصله کارهای
دولت شده از جوانب سر برده و در رفته باشند بیشتر از آن که کار شان به جان انجامد تعب و انکار نموده
تدبیر و لمعان رای چاره آن نموده آید والمنة لله که این شیمه در ذات مقدس شاهنشاهی بر وجه اتم و اکمل
شرف ظهور دارد چنانچه دائما از دریافت آن عاجز آید بوکست اطلاع خفایای ملک میفرمایند و هرچند
شکار و امثال آن بظاهر اشتغال دارند اما آنرا پرده احوال خود ساخته لحظه وقت گرامی را از مهام دین
و دولت فارغ نمیگذارند و همواره در لوازم خدا پرستی و مراسم رعیت پروری اهتمام میفرمایند و هم درین
درین ولا بمسامع اقبال رسید که عبدالله خان ازبک که ملک پرور درین ماید قبالت در مالوه سرکوبی
دارد و از تنگی ظرف بار عاطفت کبری را نمیخواهد بر انداخته کفران نعمت میورزد بنابران شکار فیل را
پیش نهاد غرض ساخته یورش مالوه بخاطر اقدس مصمم ساختند و تنابیه آگهی روز بهرام ششم تیر ماه الهی
اورشنبه بیست و یکم ذیقعده در موسمی که فیلان را خرام ابر از مستی و سرهنگی جوشش و غرش از زمین باز
انداخته بودند و زمان زمان از مستی جلگه و سیلابها روان ساخته نشیب و فراز نمیشناختند و از سرکشی گردن
فرازی فرمان پذیر چنگلک برق نمیشدند رایات عالی بجانب سرور روی سرکه پیشتها فیل در اردو فرود
آمد و چون ساحل دریای خیل مخیم اردوی حضرت گردید از کثرت باران که آب دریا در طغیان بود عبور اردوی
معلی قریب دو هفته سرادقات عظمت را اقامت ضرور شد تا تمامی قلاعی کشتی ملاحه گشت و دران هنگام
که حلقهای فیلان خاصه از آن دریای طوفان خیز مستانه میگذشتند فیلی لکهنه نام از فیلان نامی در عین
مستی با آب فرو رفت و از انجا عرصه گوالیار مخیم موکب اقبال شد و از انجا فضای چاندیری در حوالی
سرور مضرب خیام ملک ارتسام گشت و چون بیشه فیل از آن مقام قریب بود ترتیب شکار فیل نموده قلاوزان
عتبه اقبال را چندین فوج اعتبار فرموده و بر هر فوجی یکی از امرا سردار ساخته چند زنجیر فیل مطیع منقاد همراه
کردند و طنابهای بسیار استوار که زور شیر از این کوه پیکران درشته بلکه کمند فیلان افلاک خواهد شد
تعبیه فرمودند و حکم اقدس نفاذ یافت که هر جا فیل وحشی دیده شود این فیل منقاد اهلی را از دنبال او اندازند آن گه

رافی

که فیل صحرایی از ماندگی دست و پا گم کند آنگاه از دو جانب فیل وحشی فیلبانان سوار فیل اهلی کمند ها بر
گردن فیل وحشی انداخته و سر و دم طناب بگردن فیل اهلی مضبوط سازند و پاهای و ستون در قید آورده فیلبانان
فیل خود را بر بندند و آن فیل را کشان کشان ببرند و هر روز بتدریج لائی بفیل صحرایی از راه ملایمت قریب تر شوند
و علف پیش او اندازند تا رفته رفته بران سوار شوند و در کم فرصتی بدین اسلوب رام نمایند و بیشتر فیلان اهلی رام شده
هر وحشی طالب و جهاراگچه ملایم طبع است از کاه و آب و دانه تواند بود از روی حیله اسیر گرفتار
اسهل و جای فیلیت که فیل وحشی عظیم جثه قوی هیکل الفیل قوی تر از او بامثل او مامور و منقاد خود سازند
و شر او را از خود دور دارند و بانطاق بر مراد خاطر و کام دل ظفر یابند و بالجمله آنحضرت بتوجه فیل بند
شیر شکار در بیشه نرور ترتیب آیین شکار فرموده مردم را گروه گروه بهر جانبی روانه ساختند
و خود بنفس نفیس با خاصان بساط قرب بشیرانه دران بیشه نشاط افزا درآمدند و دران روز بعد از
تکاپوی عظیم و جستجوی تمام ماده فیلی از دور سیاهی کرد از دنبال او شتافته و مانده ساخته بقید
دیگر بستند و هنگام بستن او هم بسر طای کشاده از در زیر دست و پای فیل آمده بلطف الهی یافت
اما افتان و خیزان بسلامت برآمد فردای آن روز عید قربان بود منجمان خاقانی که قران و اردوی
رکاب سعادت بودند با اعیان دولت و ارکان خلافت که دران نهضت حضرت ملازم موکب عالی بودند
روی نیاز بکعبه اقبال آورده زمین بوس مبارکباد بجای آوردند حضرت شاهنشاهی جهان را بسعادت
عید بر عید افزوده بعزم شکار پای توجه در رکاب شوق درآوردند و هر فوجی بهر ناحیه که مقرر شده
بود روان شد آن روز بعد از سعی تمام گله فیل ماده که در سه فیل نر هم داشت نمودار گشت حضرت از
نظاره آن عشرت عید را تازه کرده تا این معهود مجموع آنرا که نه فیل بود در حیطه اقبال فرمودند و روز
دیگر در سرادق جلال بوده انتظام بخشی ملک که حصه معنویت بر پرداختند صبح سیوم باز بدان سمت
سوار دولت شده دران بیشه که از تراکم اشجار و تشابک اغصان تکاپوی نسیم صبا از آن مشکل بود
تا آخر روز سیر فرمودند ناگهان گله فیل که از هفتاد زنجیر زیاده بود عبور اقدس انداخت و عظیم
فرموده و تفال بر حصه مقاصد عظیمه گرفتند و حکم اشرف مجموع فیلان را به بیشه درخت رانده
پای فیلی حدر (؟) بستند و بر هر فیلی خرکس فیلبان نگاه داشتند و طنابها از اردوی معلی طلبیدند و آن
بیشه را که هرگز پای سیر آدمی نشده و چالاک روان و هم و خیال از آن عبور ننموده بودند دران شب رود

موکب علا عزت فزای صوب جام و بغداد خلاف شده بود فراشان کاردان باعانت نجاران رکاب سعادت
استراحت عنبرآگین کوشکی بلند از چوب ساخته بستون طنابهای رنگارنگ در گرفته و آن حضرت دولت و اقبال
بران مسند نشاط و سریر عشرت آرام گرفته و خاصان بساط قرب مثل یوسف محمد خان کوکلتاش و میر محمد کوکلتاش
و سیفخان کوکلتاش و میر معز الملک و میر علاء الکرم و حکیم خان که بحکمت عالم مخاطب شده و میر غیاث الدین علی
که اکنون بخطاب نقیب خانی بشرف اختصاص دارد و دیگر مقربان و مخصوصان در جوانب آن کوشک فیض [illegible] نمودند و روز
دیگر که خورشید جهانتاب بطلعت عالم افروز بر سر افق طلوع نمود حضرت شاهنشاهی بجهت مقصود و مرام بکام عزم فرموده
بران تخت سعادت مبارک نشستند و حاضران را از فرط التفات حکم نشستن فرموده نخجیر نشاط خاطر و تفریح طبع
ساعتی چند قصه امیر حمزه از [illegible] خان استماع نموده [illegible] اقبال شدند درین هنگام چند فیل جنگی
بسیار از اردوی معلی رسید و اشاره عالی شرف نفاذ یافت که [illegible] فیلان [illegible] سرکشی [illegible]
داشتند هر فیل را در میان دو فیل دیگر با طنابها محکم بستند و [illegible] رانده تا شامگاه بکوه اردوی معلا
آوردند و طنابها چون [illegible] بران کوه هیکلان انداخته [illegible] ساختند و [illegible]
دو روز دیگر آن سر منزل مخیم موکب علا بود و چون صید [illegible] وحشی [illegible] دیگر در فضای [illegible] مرکوز بود عنان
توجه بکابل ولایت [illegible] و از [illegible] برف باران [illegible] و [illegible]
رنج و کثرت کوه و مغاک که در زمین [illegible] میباشد کار بر لشکریان [illegible] شاهراه [illegible] دشوار شده بود [illegible]
آبی [illegible] میآمدند و شتران چون جهازهای [illegible] طوفان [illegible] میکردند تا آنکه قصبه [illegible]
ظاهر قصبه [illegible] مخیم اردوی معلی گشت و بسبب کثرت [illegible] دو روز [illegible] که در آن سرزمین [illegible] مقام [illegible]
مقام شد و از آن منزل براه [illegible] نهضت عالی اتفاق افتاد و در طی این راه از کثرت [illegible]
آتش [illegible] پای [illegible] در [illegible] فرو میشد و شتران [illegible] هزاران [illegible]
[illegible] میکردند درین روز [illegible] موکب [illegible] که [illegible] را از [illegible] دولت [illegible]
[illegible] خان [illegible] و [illegible] میرزا [illegible] کوکلتاش [illegible] از [illegible] رسید
رسید [illegible] در آنجا [illegible] مقام فرمودند و روز دیگر [illegible] غربت [illegible] افروختند [illegible] قصبه [illegible]
[illegible] منزل مخیم [illegible] اوقات جلال شد اگرچه [illegible] اما [illegible]
[illegible] از فیض [illegible] از فرط [illegible] شده [illegible]

برده بود

برده بود همه سر در سبزه زار برده از آن علفهای خوشگوار سیر میشدند و در آن سبزه زار [illegible]
مستانه گام میزدند حضرت شاهنشاهی خاطر اقدس را از شوق شکار [illegible] اردوی معلی را در آن منزل
نشاط آرای گذاشتند و چندی دیگر از امرا را بران گماشته خود همعنان دولت و همرکاب اقبال [illegible]
[illegible] مصوب [illegible] که مقرآن خود سران بود ایلغار فرمودند و در اثنای راه [illegible] خان [illegible]
[illegible] فرستادند تا عبد الله خان [illegible] اعمال [illegible] خود [illegible] عنایت [illegible]
آورند و بگذارند که آواره صحرای [illegible] شود و بکنار [illegible] قصبه [illegible] سارنگپور [illegible]
[illegible] گروه [illegible] که از چهل گروه معمول [illegible] زیاده مسافت [illegible] در [illegible] آب کل [illegible]
فرمودند و [illegible] سارنگپور محمد قاسم خان نیشاپوری که حکومت آن نواحی [illegible] داشت [illegible]
دولت استقبال دریافت و از آنحضرت التماس نزول منزل خود نموده [illegible] نثار [illegible]
[illegible] از خود و ملازمان خود از نظر اشرف گذرانید و [illegible] امرا و ملازمان موکب [illegible]
[illegible] تبرکات [illegible] رسیدند و [illegible] سعادت [illegible] شده [illegible] ظهور [illegible] صبح [illegible]
[illegible] متوجه [illegible] که در [illegible] ایام [illegible] بود [illegible]
[illegible] قدوم موکب علا عزت فزای [illegible] شده چون هوای [illegible] بورود موکب [illegible]
اعتماد خان از نزد عبد الله خان آمده ماجرای او معروض داشتند و [illegible] که [illegible]
[illegible] کرده [illegible] نفاق [illegible] و [illegible] و بار خود از [illegible] بیرون
فرستاد تا [illegible] توقف نموده از دنبال مردم خود شتافت و از روی [illegible] بعضی [illegible]
[illegible] از [illegible] وا کرده [illegible] و ولایت [illegible] سابق [illegible]
[illegible] همراه [illegible] و [illegible] خانخانان [illegible] کامل نموده [illegible]
[illegible] حضرت شاهنشاهی از فرط عاطفت رقم عفو بر جراید جرایم او کشیده [illegible]
[illegible] عهد و میثاق و انجاح مقاصد و مطالب [illegible] مصحوب [illegible] خان و [illegible] خان مقرر ساختند
و درین هنگام که ظلال جلال بر متوطنان قصبه [illegible] گسترده [illegible] این قصبه [illegible]
[illegible] که محمد حسین [illegible] عبد الله خان انواع ستم [illegible] کرده [illegible]
برده است حضرت بزبان [illegible] فرمودند که خاطر جمع داشته منتظر ظهور انوار [illegible] او را

بسیاست عظیم خواهیم رسانید از غرایب دوربینی حضرت شاهنشاهی آنکه اول کسی که گرفتار شده و بسیاستگاه عدالت
سزای خود یافت او بود و درین شهر بموقف عرض معلی رسید که چون خبر انعقاد ارکان علامی عبدالله خان رسید از آنجا
که خاین خانیت هلاک خود را یقین شده است و خوشتن را مغلول و مقید تحفه همراهان غضب شاهنشاهی دیده راه
گریز آورده از منده و کابل بولایت شتافت و حضرت ظل اللهی دولت و اقبال توجه اقدس از صوب مندو معروف
فرموده همت در تعاقب آن مدبر گماشتند جمعی از امرای اخلاص نهاد مثل میرمعز الملک و قلیچ خان و محمد قاسم خان
نیشابوری و شاه قلیخان و شاه فخرالدین و شاه قلیخان محرم و رستم خان و معصوم خان و جنیدی میرزا و بسم هراول
پیشتر روان فرمودند تا گرم شتافته سر راه آن گمراه بگیرند و خود نیز بذات اقدس با چندی از مقربان رکاب
اعلی در انتعاقب شتابنده ترگشتند و آخر روز دوم بیست و چهارم امرداد ماه الهی موافق [illegible] بیست و ششم
ذی حجه در قصبه شام موضع لواء نزول اجلال فرمودند آن بخت برگشته چون از آنجا رفته بود [illegible] اقبال
در آنجا توقف فرمودند و در اثنای راه اعتماد خان و [illegible] خان که برای رهنمونی آن گمراه نامزد شده بود در خدمت
بیافتند که آن گم شده بیابان نادانی را [illegible] همراه سعادت که [illegible]
لوای مسیر نهضت واقع شده در اثنای راه فرستاده بودند برگشته آمدند از آنجا که روز ادبار او است خوف مؤاخذه را
[illegible] خیال کرده از اقبال روی گردانیده است اتفاقا قاید فتح و نصرت نام برده را [illegible] بوده
بودند موضع باغ [illegible] نموده و از آنجا معلوم شد که آن شوریده بخت شبه و بار خود را [illegible] فرستاده و خود [illegible] توقف
نموده است قضارا مردم هراول برابطه شب و فراز از پیش بکسو افتادند و محمد و دی مثل محمد قاسم خان نیشابوری
و خان عالم و شاه قلیخان محرم و [illegible] خان و خواجه عبدالله و میرزاده علی خان و سید عبدالله [illegible] بیشتر رفته کار طلب
شدند و غنیم را [illegible] تیر گرفتند و عبدالله خان تیره رای غافل از جنود [illegible] از بخت برگشتگی برگشته جنگ آمد و
با همراهان خود گفت که مردک [illegible] در چنین وقتی از راه دور [illegible] کم رسیده است و مردم بسیار [illegible]
[illegible] متوجه پیکار شوید و باین اندیشه ناصواب روی بجنگ آورده و باین جماعت [illegible] ستیزه و کارزار
گرفت و این [illegible] اقبال او دلاوری و جانسپاری داده معرکه نبرد آراسته بودند که [illegible] جهت
حال عرض اقدس رسانیده شد و رایات اقبال نیز در نهضت تعجیل نموده درین خاک [illegible] و غرور
داشتند [illegible] از اعتبار [illegible] عرض رسانید [illegible] پادشاهی در [illegible] آمد
[illegible] گردند و از کمال [illegible] بجانب [illegible] متوجه شده [illegible] سواره شده و در دست [illegible] اقبال

پنهان شده و حضرت نیز [illegible] از اسپ فرود آمده باو رسیدند و شمشیر باو [illegible] چون آن تیغ که خاصه
هندی بود تا بدم رسیده و مهر پادشاهی چون برخاک مذلت افتاده دید و کمر محافظت فرمود و دست از و
باز داشت والحق این عنف لطف سرشت پادشاهی برجای خود بود تا هر کس نسبه خود داشته در خور آن مخصوص
چه منظور خود داند [illegible] که هر که نوکر [illegible] خدمت حضور را [illegible] و هر که ملازمت حضور را
در خور بود لایق بساط عزت نباشد و هر که سزاوار بساط اقبال شود در خور [illegible] نتواند بود و هر که بدولت
مجالست امتیاز یابد رخصت سخن ندارد و آنکه [illegible] عالم و هر که رخصت سخن [illegible] یافته باشد [illegible]
نیست که در مطالب اوامر و نواهی مخالفت نماید [illegible] در تفحص احوال پادشاهان و خلفای [illegible]
بزرگان رفتن ناستوده خردمندانست [illegible] که این بزرگان عالی نهاد [illegible] بساط عزت
را بدریافت [illegible] این پایه عالی داده او را از ملازمان خود ممتاز فرموده باشد آن زمان الحقیقه
[illegible] در لباس نیازمندی بموقف عرض رسانند هر آینه حق خدمت بجای آورده باشند و بالجمله حضرت
شاهنشاهی رایات اقبال را که طراز فتح و نصرت بر آن منقوش [illegible] حرکت داده طبل اقبال
[illegible] اخلاص پیشه گسترده و خود [illegible] سعادت [illegible] نصرت در آمده [illegible]
که تیر مخالفان از بالای سر حضرت میگذشت و محافظت ایزدی از سهام حوادث سپری میکرد
[illegible] راست خانخانان [illegible] و دست چپ اعتماد خان [illegible] افزوده بودند در آن هنگام که پاره
[illegible] اشتعال داشت بالهام غیبی حکم عالی شد که نقاره فتح [illegible] آوازه سازند و حضرت خانخانان را
مخاطب ساخته فرمودند که جای توقف نیست بر سر غنیم باید تاخت و در مقام آن شدند که عنان
رخش اقبال [illegible] زبان عجز عرضه داشت که [illegible] خاطر اقدس رسیده [illegible]
[illegible] مجموع ملازمان فدایی [illegible] خشم آلود در مقام [illegible] شدند
اعتماد خان از فرط اخلاص جلو حضرت گرفت و حضرت بروی [illegible] بیشتر توجه فرمودند و در [illegible]
غنیم شکوه پادشاهی حمله [illegible] شاهنشاهی که کوه تاب آن نیاوردی [illegible] دیده پای
از جای و دل از دست داد [illegible] ایزدی که همعنان این شهسواران میدان همت بود
آن سیه دلان [illegible] را [illegible] زیر و زبر کرد و جمعی از مردم معتبر عبدالله خان بقتل رسیدند
و بسیاری از آن تیره بختان [illegible] و لشکر فیروزی [illegible] موکب اقبال شدند

وفتحی که کارنامهٔ زمان و ادوار است بمحض جنبش اقبال بظهور پیوست درین روز فتح معلی آنچه از امرای ان
عقیدهٔ اقبال و عیان عقیدت گزین همایی کرده همراه موکب منصور رسیده بودند از شهید کس زیاده
نبود مثل منعمخان خانخانان و میرزا عزیز کوکلتاش و سیفخان کوکلتاش و مصحوب محمد قاسمخان نیشاپوری
و میر معز الملک و میر علا اکبر و شاه فخر الدین و ... خان و اعتماد خان و ... خان عالم و ... خان و لشکر خان و
شاه قلیخان محرم و دستمخان و معصوم خان فرنخودی و قلیچ خان و ... قلیخان و ... بیگ و فرخ خان و
قتلق خان و خواجه عبدالله و حاجی محمد سیستانی و عادل پسر شاه محمد قندهاری و مطلب خان و ... خان و
و راجه تودرمل و رای ... و ... خاکسار و ... جمیل مراد بیگ و با وجود آنکه لشکر منصور در غایت کمی
چنان راه درچنین وقت قطع کرده برسر مبارزت آمده و لشکر غنیم آنچه روبرو بودند باستعداد تمام
آمده بودند هزار سوار زیاده بود به نیروی تائید ایزدی فیروزمندی روی داد جائی که اقبال کار
خود در آید کثرت عدد را در جنب اعتبار نماند و زمانی که کارفرمایان ابداع در امداد باشند خاکیان
خاکسار را چه یارا که در برابر توانند در آمد القصه بعد از انهزام آن مکروب الهی و استعلای لوای فتح
حضرت شاهنشاهی خود به دولت شب در آن منزل اقبال قرار گرفته چندی از سرداران جانسپار را از نبر
ادهم خان ... بوری بتعاقب آن مدبر گمراه فرستادند و چون در اثنای ... غلطیم بار ...
که نامزد این خدمت بودند نتوانستند که از پس آن ... جهار ... کرده ... قطع نمانید در ... ظهور ...
خود به دولت کوچ فرموده کسان ... مردم ... فرستادند ... که ... جلادت ...
کشته ... جانب ... ان ... سرعت زده روی ... همراه ... آوردند ...
اشتاد ... ماه امرداد موافق ... سیوم ذیحجه رایات ... در سواد ...
سوم ... حکیم عین الملک که ... موفق ... رفته ... آورده و ...
مستمال شده ... ملحق شده درین روز که ظهور عیار کاردانی و مردانگی ...
مردم بود ... نموده خدیو جهان ... جامه ... فرموده ... آورد ...
آن گوهر ... نکرد ... عذر ... نامید ...
جهان سوار دولت شده ... زمانی ... نزول ... فرموده ...
تعیین نمودند که ... رفته از مردم ... آورده ...

مژدهٔ نصرتمندی اولیای دولت رسانیده خلاصهٔ سخن آنکه زمین داران آن ناحیت از دولتخواهی
ضمیمهٔ لشکر فیروزمند شده دل از خدمت بستند و دلاوران افواج قاهره سوزن می انداختند و
گروه که جا بنابر آن ... و بر اردوی عبدالله خان ... آن سیه روی بالحقیقت
را این خود را در صحرا ... و پسر خود را همراه گرفته از میان بیرون رفت امرای عظام تمامی
و بار ... و ... او را گرد آورده در آن منزل توقف نمودند و میر معز الملک باتفاق جمعی از امرا
از پس فوج جدا شده با ... گروه دیگر ... باتفاق نمود و این مؤیدان اقبال ...
باو رسیدند و بسیاری از مردم او را جدا ساختند و میر معز الملک و چندی زخمی شده رخ روی گشتند و آن
بی سعادت خایب و خاسر سرخجالت از آن معرکه مرد آزمای بیرون برد و چون هنوز نفسی چند از آن تیره بخت
باقی بود بر روز سیاه و روز کار تباه خود را ... و چون حکم ... مطاع شود که آن ...
جنود اقبال گردد لاجرم عسکر منصور ... و اقبال در آن نظرگاه توقف نمود چون این بشارت ...
... اقبال در آن نظرگاه توقف نمود ... نصرت متوجه ... شده بآن سرزمین ...
فتح نمود رسیده شکر الهی بجای آورده ... اخلاص ... حضور ...
از ... و فیل ... و ... و ... اسباب ... اولیای قاهره ... تمام ...
از ... از آنجمله فیل ... که هرکدام ... توجه ...
کارنامهٔ ... حضرت شاهنشاهی شکر موهبت ایزدی نموده از جان ... دولت اقبال ...
مراجعت بجانب ... و ... آوازه کردند و آن مسافت را ... منزل کرده بتاریخ روز ...
امرداد ماه الهی موافق روز ... محرم ... و ... قریب ...
نزول ... و ... ساختند و از آنجا فتح نامها بجانب ... حضور ...
و منظور ... آنجا با ... سلطنت ... فرستادند ...
بوده ... آن ممالک ... فرمودند ... درگاه ...
افزوده ... ساختند از آنجمله معصوم خان که ... اقبال ...
... حلقه ... رایات نصرت آیات ...
... اقبال ... میران و سرداران ... سجده گاه

اطاعت آوردند و جمیع رایان و زمینداران زمین‌بوس والا تارک سعادت خود را افسر دولت دانستند
و دران مقر جلال معروض رکاب معلی شد که عبدالله خان منهزم شده پیش چنگیز خان که در اوائل در
گجرات سرزنگی بر داشته بود رفته است رای جهان آرای اقتضای آن فرمود که یکی از کاردانان درگاه
بارگاه معلی پیش چنگیز خان فرستاده شود تا آن مدبر شکوت السنه به درگاه معلی فرستد یا از ان
ملک بیرون آواره ساخته آید لاجرم حکیم عین الملک را با منشور جهان مطاع فرستادند چنگیز خان منشور عالی را
تا قریب جانپانیر استقبال نموده مراسم جاه‌بوسی بجای آورد و پیشکش لایق با عرضه داشت مشتمل بر ضبط بعضی
از معتمدان خود بدرگاه والا ارسال داشت مضمون آنکه من بنده بادشاهم و از فرمان بندگی گریزی نیست ام
از انجا که حضرت خطاپوش عطابخشند اگر درین مرتبه گناه او را بخشیده او را پیش فرستند تا او را بدرگاه عالی
فرستم از بنده نوازی دور نیست و اگر این التماس به پایه آن نرسد تا گزیر آن سعادت را از بی‌ادبی
هم خواهم گردید از بکروز که رایات اقبال ازین مستقر سعادت اثر فتح و فیروزی بر مراجعت فرموده برای
اراده که خواجه جهان و مظفر خان آنجا بانتظام کار آن مملکت مشغول باشند و قریب گاه دران مهم سعادت
و استحکام بوده بانتظام آن ممالک بر طبق ملهم اقبال فرمودند ملازمان درگاه معلی العتقد در ترده مدت
بایه قدر افزوده کامیاب دولت ساختند از انکه مضمون آنکه درین یورش اقبال تردهای پسندیده کرده بود
بخطاب شجاعت خانی خلعت امتیاز پوشید و چون طنطنه انتصاب رایات نصرت آیات در ولایت گوجرات
بلند شد و صدای کوس اقبال گوش زمین و زمان را با زلزله نزول اجلال فرمود حکیم عین الملک پیشکش
چنگیز خان ادراک زمین‌بوس والا نمود و از جمله سوانح آنکه خان قلی نام که یکی از معتمدان شجاعت خان بود چون
که او را در سرکار چندیه گذاشته بود معروض شد که هنوز جماعت در ورطه امید و بیم مانده است اگر نوید جان
بخشی سرافرازی یافته در سلک غلامان درگاه درآید موجب سعادت اوست لاجرم فرمان استمالت از
کمال افضال صادر شد و او منشور دولت را حرز حیات و تعویذ نجات ساخته با جمعیت خود متوجه آستان‌بوسی
همدم سعادت پذیر بندگی گشت و از جمله وقایع آنکه معروف خان که یکی از امرای دکن بود و از راه کلان
برار کمر بندگی بر میان جان بسته و بوفور اخلاص شتافته سعادت زمین‌بوس دریافت و با نظار عواطف
شاهنشاهی اختصاص گرفت در سرکار چندیه جاگیر او مقرر شد و از جمله سوانح آنکه میران مبارک شاه والی
ولایت خاندیس که از قدیم الایام با سنه اوسنین و اطوار آبا و اجداد او ابالت در بارت اقوالیت

داشتند از کمال اطاعت و اخلاص عرضه داشتی مصحوب ایلچیان کاردان فرستاده شرائف پیشکش انتظار
مرکب عالی ساخت و بوسیله مقربان بساط قدس معروض پایه سریر والا شد که غایت مطلب و مقصد میران
آنست که صبیه رضیه خود را در سلک پرستاران حرم‌سرای اقدس درآورده سعادت این نسبت
ظل عنایت آنحضرت را امان حوادث ابدی سازد و از انجا که کام‌بخشی شیوه خسروی شاهنشاهی است
ملتمس میران را درجه قبول داده فرمان عنایت نشان اصدار فرمودند و اعتماد خان خواجه سرا که از
معتمدان بارگاه بود همراه ایلچیان میران بدین خدمت خاص مقرر فرموده با خلاع تشریف و
انعام روانه آنجا نمودند اعتماد خان چون قریب بقلعه اسیر که نشیمن میران بود فرود آمد میران بپاس
ادب شتافته سعادت استقبال منشور عالی بیرون آمد و اعتماد خان را با اعزاز و اکرام درون قلعه برد و
این عاطفت والا را سرنوشت سعادت ازلی خود دانسته صبیه عفیفه خود را با آیین گزین و آراستگی شایسته
روانه سرادق عظمت ساخت و جمعی از اکابر و اعیان ولایت را همراه کرد و آداب فرمان‌پذیری
و لوازم خدمتگاری بتقدیم رسانید اعتماد خان در هنگامی که موکب والا از مندو نهضت فرموده بکنار
نزول اقدس نموده بود زمین‌بوس عتبه علیه سربلندی یافت و آن صبیه عفیفه را بالسرادقات عصمت
رسانید و شرح اطاعت و عبودیت میران معروض داشت و حسن خدمات او مستحسن بارگاه
قبول افتاد و از جمله سوانح آنکه از انجا که عفو و اغماض حضرت شاهنشاهی معظم جرایم و عزت نوازی
حسن خان خزانچی را بنده محمد ... ابرد یتیم را با منشور عاطفت بالخند ... نامور فرستادند
که باز بهادر حاکم مالوه را که دران نواحی سرگردان بادیه حیرت و غربت بود مستمال ساخته بدرگاه معلی
آورند چون فرستادگان نوید بخشش از شاهنشاهی رسانیدند باز بهادر ... از بیداری بخت و دانش غیرت ملازمت
نمود و کمر سعادت چست کرد که متوجه آستان‌بوس گردد و درین اثنا خواجه سرای معتقل از دار الخلافه آگره آمد
و بعضی سخنان دور از کار که سکار هرزه گویان سیه بخت گفته او را از شاهراه دولت باز داشت چون
سپیدی هنوز از طالع او برگشته بود ... اختیار شد و بعد از آنکه تا مسموع ... سعادت زمین
بوس محرومی اختیار کرد و ... حصول این مقصد عالی را بوقت دیگر باز بست و داروغه اقبال را با عرضه داشتی
مشتمل بر شرح خجلت و تقصیر روانه درگاه معلی ساخت و این فرستادگان در دار الخلافه بشرف آستان‌بوسی سعادت
یافتند القصه قریب بکماه قلعه مندو در ظلال رایات عالی مهبط انوار جاه و جلال گشت چون خاطر از انتظام مهام ... از عمده

ضوابط و روابط این ممالک مطمئن شده بمیامن اقبال ابد پیوند مهمات آن صوبه بانتظام جدید پذیرفت
در ساعت مسعود که سعادت معاودت را موافق باشد یعنی اواسط شهریور ماه آلهی اواخر محرم بصوب مستقر سریر جلال
دار الخلافه آگره عنان توجه تافتند چون ساحت قصبه فلجه مخیم موکب عالی شد قرا بهادر خان را با دیگر امرای عظام
و ملازمان اخلاص پرور بحکومت سند مقرر ساختند و فرمان اقبال مطاع شرف صدور یافت که از ملازمان
والا هر کس اعتبار از همراهی موکب اقدس محروم و متقاعد بوده غبار تقصیر بر چهره نشسته بوده است می‌باید که
او خدمت که در سند و همراه قرا بهادر خان بوده بخدمت آنجا قیام نماید و چندگاه از سعادت حضور محروم
ماند و روز دیگر بتقریب این مهم در آن توقف افتاد و روز سیوم در ضمن رانند عطف دولت و اقبال بجانب
بدار الخلافه بلند آوازه ساختند و همان سیلاب بهادر مراکب عالی شد و در اثنای راه چند کان حضرت شاهنشاهی
اکثری بر فیلان مست سوار شده و این کوه پیکران چیره دست را مغلوب نیروی عظمت صوری ساخته
روزی بر فیل گهانی رای که در مستی و زبردستی و خودسری و بدخویی سهیم و عدیل نداشت سوار شده عزم
منزل پیش فرمودند آن فیل آسمان شکوه را که فیلبانان قوی دست در هنگام سرکشی و اردن فرازی پای
ثبات بر جای نمی‌مانند و از روی اختراع عالی کجها که بر سر زده تو که آنرا در سر فرو برده و دست اس برشت
فیل استحکام داده‌اند و کجها که دیگر بر دست تا به یافته خود داشته در وقت سرکشی بر سر او فرو برده با این
دو تغیبه قدرت او را از حملهای بدمستی باز داشته روی براه می‌آورند و باین فر و شکوه قطع مسافت نموده
بمنزل نزول اقبال فرمودند و حاضران حضور عزت که نظاره این بدایع قدرت بودند در مقام حیرت آمده
همعنی را محض تائید آلهی که آن فیل نامور فرمان پذیر بتقدیر اوست دانسته زبان اخلاص بدعای دوام
دولت ابد قرین گشودند و بعد از قطع مراحل چند بین طوفان خیز و تلی جبال سیلاب زیر عرصه احسن تخم غبار
فتح شده و از آنجا چهار منزل کرده بساط معمور نزول اجلال فرمودند و کوشک در آن بساط از کوشک مناسب
عیش و عشرت بوده از آنجا ساحت قصبه ابرار را مورد موکب گیتی نورد ساختند و در منزل آن کوهستان
غرب و جنوب انبوه پیش آمد و دو روز آن ... جهان شکار را در آن بیشه ماده فیلی چند و دیگر مقصود در آمد
و از آنجا کوچ بکوچ تا ... قصبه سیری بهشت موکب عالی فرمودند و در آن منزل شوق فزا قراولان عرصه
شکار در هنگامی که خسرو خاوران بخط ابیض صبح در جبهه متوجه این صید شده‌اند تا هم اسباب سلطنت افزون
شود و هم انبساط طبع حاصل آید چون نزدیک بآن بیشه رسیدند تا هشتاد فیل نظر اقدس در آمدند از آنجمله

یک فیل کلان خورشیدی بدیدار آمد شیران عرصه شجاعت تمامی آن بیشه احاطه کرده و بدستور معهود آن
معهود در راندن آن گله بجانب اردوی ظفر قرین اشارت عالی رفت پاره راه رانده آمدند و ماده فیل آن
میان از گله برآمده روی بسواران کرد و سپاه فخر الدین رسیده او را از اسب انداخت و متوجه او شده بود
افتاده که گذشت درین اثنا بهادران تیز دست در رسیدند و از غایت اضطراب سرگشته عقل از دست
داده انگشت بردهان نهاده اشارت بخاموشی نمود و صدق این ادای پیر موجب انبساط طبایع بود
آن گله فیل از میان بدر رفت همگی توجه مقدس بگرفتن فیل نر مذکور شد تا آنکه او را بکمند در آورده بمدار
عظمت خداداد شکوه فیل را اعتبار ننموده بر آن فیل سرکش تازه شکار سوار شدند بحر این کارنامه حیرت
ایزدی ابوالفضل از زبان گوهر نثار آنحضرت شنید که مستغرق بودند آن فیل صحرایی بود از حکام آن ممالک
سرکشیده برآمده بود و حضرت شاهنشاهی نام آنرا گوهری سنگ نهادند و روز دیگر جای جای اتفاق فرمودند
در دنبال گله فیل تکاپو فرمودند ناگاه و نخ ماده فیل نمودار شد و متوجه صید و قید آن شدند و توجه عالی شد
فیل از آن میان بروش معهود دسته مسرت پرای خاطر ... شدند چون ساحت قصبه سیری مستقر اردوی
معلا شد حکم نافذ شرف صدور یافت که قراولان کرم و لوازم تکاپو بوده بدیده وری بکار آورده در پیدا کردن
آن گله فیل که با نخچه و پای آن گرفته کمال اهتمام نموده‌اند آخر روز بود که یکی از وحشی تراوان آن صحرا از آن
آنجا بهیل گو نبشته نزدیک دولتخانه محسوس آمده از آن گله فیل نشان داد و این کس راجه جگمن در بیره بود
بجهت آنکه اردوی جهان پیما را گذر بر ولایت او نیفتد آن گله را از آنجا رانده بودند و نیز منظور ساخته
که اگر نخ تقدیر گذر موکب عالی در آن نزدیکی واقع شود تا گزیر رفته خبر کنند که جگمن از روی دوربینی او را
بقرب شکار آگاه ساخته است چون این خبر بهجت بخش رسید حضرت شاهنشاهی در ساعت سوار شده
روی بقطع مسافت محدود آوردند تا آنکه کوه پیکران منظر اقدس در آمدند قریب پنجاه فیل در قطار بود
در آن میان فیلی مست در غایت شوخی و رعنائی خرامان میرفت بهادران رکاب جهانگیر از
اطراف در آمده راندن گرفتند و آن فیل از غایت مستی غرور بنگاه نمیکرد و ماده فیلان از گله جدا
شده مقصد ... و از آن اقبالمند منکر دند درین اثنا ماده فیلی دویده محمد طالب برادر کلان سعید خان را
از اسب انداخت و زیر دست و پا زیر کرده بر روی پشت ... او نظارگیان را یقین شد که اکنون ...
شده باشد درین اثنا دیدند که سواران رسیده آمدند آن ماده فیل او را به همین طرف طوم گرفته دوید چون سواران

نزدیکتر شده اند اخفتن امان بود و برخاستن دو دیدن محال همین باعث تعجب همگنان شده اما چون نظر بر قوت
قدرت الهی انداخته شود تعجب را گنجایش نمی‌ماند • بالجمله جهت عجایب در گرفتن فیل مذکور معروف بود حکم معدلت
پیوست که فیل مست جنگی از فیلان خاصه شریفه آورده با آن جنگ انداختند و او را از پی سرکشی فرود آورند
بهیرون نام فیلی که قرین آن فیل بود آورده جنگ انداختند جنگهای عظیم و صدمه‌های قوی در میان آمده آخر کار
نزد و بسیار کرده بود روی خود گردانید و قصد تند بر آن فیل صحرایی را از دو بازو داشتند درین اثنا بالحاظ الهام
پیر بطرزی عجب و طریقی انیق رسید که با سهل وجوه شکار فیل توان کرد و آن چنین بود که هرگاه گله فیل
نمایان شود سواران تیزدست دور گردی کنند چنانکه فیلان را از ان مردم نظر نیفتند و با آواز طبل می‌آگاه
باشند که جمعی در عقب دو دو فیل انس گرفته را فیلبانان ایشان بطرزی که نمایان نشوند سوار شده محلی که
محبوس گشته باشند برده آن فیل را در قید درآورند آهسته آهسته می‌رانده باشند تا از تعلیمی که
در طبیعت جانوران سپرده اند هر آینه آن گله فیل آن دو فیل را دیده راهی میشود و بی سعی خواهش در آنجا
درآمده پای بند میکرد و چون تدبیری شایسته که تا حالا بخاطر هیچ یکی از بزرگان نگذشته از خطور
باطن اقدس شده باعث انشراح عظیم گشت و حکم شرف صدور یافت که افواج عظمت اقتدار آن
و چون شب در آمد آن فیل صحرایی را با آن گله در میان گرفته راه اردوی معلی سپردند و همراه افواج قاهره
و بخدمت در زدند چون قلعه سپری یا رسید گله را درون قلعه راندند چون تمامی گله با آن فیل در
قلعه درآمدند فیل سرکش را بزنجیر دستگیر کردن آن اقتدار آنحضرت گفته تا دیب او فیل گهانندی که عمل او
بوده آورده با آن بدمست صحرایی روبرو ساختند این دو کوه شکوه تا جنگ در هم آویختند تا
بلباس نعره و ستیز و گرم بودند و قریب آن رسید که گهانندی را از غرور فیل وحشی بشکند بموجب
اشاره علامت [illegible] عمل گردار گهانندی را از جنگ باز داشتند و فیل صحرایی تعصبه کرده
دیوار سنگین حصار را شکسته راه صحرا پیش گرفت آنحضرت [illegible] برادر بزرگ میرزا [illegible]
با جمعی فرستادند آن فیل را که مانده شده است معتقید کرده [illegible] توجه عالی بر بستن فیل
و فیلبانان قوی‌دست از هر جانب فیل صحرایی درآمدند و باشارت علیا بران [illegible] فیل
را که از فیلان بدمست زبردست بود در حلقه فیلان خاصه خاص داشت برده بر راه بران فیل [illegible]
باز این دو کوه پیکر [illegible] در هم آویختند و چون فیل صحرایی جنگ عظیم کرده بود نزدیک آن شد که مغلوب شود

فیلبانان

فیلبانان هجوم آورده او را بپای درختی بزرگ رسانیدند و از هر طرف طنابهای زنجیر قوت استوار
دست و پای او حلقه ساخته بستند و با هستگی رام کردند و رفته رفته در حلقه فیلان خاصه بانتظام یافت
و کج بینی‌ام او بود و بعد از فراغ خاطر از شغل شکار و استیفای نشاط لوازم آن کار نهضت رایات نصرت
ارتسام بمستقر خلافت کبری فرمودند و ممر موکب برکت سرور و گوالیار را اتفاق افتاد و تمامی [illegible]
دار الخلافه ظفر قرب موکب عالی را که نوای ارغنون عشرت ابدیت شنیده مسرت کنان بلوازم استقبال
شتافتند و بقواعد اجلال و اکرام ادراک ملازمت نمودند و با طاری عواطف شاهنشاهی کامیاب سعادت
صوری و معنوی گشتند روز [illegible] بیست و هشتم مهر ماه الهی موافق شب سیوم ربیع الاول ظلال فرو
بر دار الخلافه آگره گستردند و از مقدم اقدس اشاعت انوار فضل و افضال بر عالمیان فرمودند و خلایق از شکر
این نعمت عظمی ابتهاج و استبشار روی نمود و از سوانح آنست که درین هنگام عشرت انتظام که مقدم سعادت
توام حضرت شاهنشاهی بدار الخلافه اشاعت انوار عدالت فرموده آن حضرت بر وساده عیش و کامیابی
حضور بدولت و اقبال نشاط بخش عالم صورت و معنی اند و پایه افزای دین و دولت بودند از مآثر الطاف
دادار جانبخش جان آفرین دو گوهر نایاب از منبع ظهور کرد و دو اختر جهانتاب از مطلع طلوع نمود و
چشم سرور جلا یافت و دو گوشواره اقبال اعتلا گرفت و دو عقد ثمین درخشنده و دو بازوی [illegible]
بهم پیوست و دو پاره مقصود ظهور نمود و دو ابروی حسن با شاره درآمده و دو گوش بشارت [illegible]
دو شاهزاده قدسی گوهر روحانی منظر بطریق توامان سعادت ولادت یافتند جهان جهان شکوفه دولت شکفت
و چمن چمن گل عشرت خندان شد بساط انبساط از کران تا کران کشیده عالمیان از صهبای نشاط [illegible]
گوش شادی در نه گنبد گردان جهید و نوای ارغنون کامرانی در شش جهت افتاد **نظم** چنان غلغله کوس شادی
برخاست • که صبر از صبر و هوش از هوش برخاست • و آن حضرت شگفتن این دو گلبن باغ عزت را
بفال سعادت دو جهان گرفته شکرگذاری بقدیم رسانیدند یکی را حسن و دیگری را حسین نام فرمودند
قاسم ارسلان در تاریخ ولادت این دو گوهر شاهوار گفت **نظم** شهنشاه یگانه را دو فرزند خلف •
آمد دو گهر ز درج مقصود بکف • دوران پی تاریخ ولادت بنوشت • بنمود دو ماه روی از اوج شرف •
و این دو گوهر یکتای قدس بعد از یکماه از ولادت باز نغمه سرای عالم قدس و نزهت آباد مقام
خرامیدند و نقد حیات خود را نثار سر والاقدر گردانند و آن حضرت از رحلت آن دو [illegible] قدسی گوهر

طلوع جلوه [illegible]

قرین هموم و افواج گشته گلگشت بهارستان رضا و تسلیم فرموده چه در پیشگاه کبریا از قضای مبرم ربانی
و احکام محکم یزدانی بغیر از تسلیم و رضا چاره دیگر متصور نیست و از سوانح طرح معموره نگرچین که از جهش حوادث
نشاط و بسیاری اقبال خجسته است معمار کارخانه بدایع عظمی و مهندس نگارین سرای صنایع کبری جهت اسکان
حضرت شاهنشاهی را مشیت کامل و قدرت جامع چنان خواسته است که در هر آنی مظهر کمال آسمانی گردانیده در
هر مکانی خیالی جمالی را مطرح ایجاد آثار ممالک آرایی سازد بنابرین مقدمه حقیقت اساس ضمیر جهان آرای آنحضرت
بار آراستن و پیراستن موضع علالکران توجه فرموده آن کل زمین در لطافت آب و هوا و طراوت زمین و صحرا نظیر
بر بسیاری از سرزمینهای دلکش امتیاز دارد و از آن مقام تا دارالخلافه آگره یک فرسنگ راه است و در اوقات
بیشتر چنان بود که هرگاه موکب عالی برسم سیر و شکار از صحرای بر آمدند دل مصفا منزل آنحضرت از گرمی
بآن ناحیه دلکش میکشید و در آن سرزمین چمنی بساط نشاط گسترده میشد و نقیبه دلکش طرز از اعزاز بخش
بخش خاطر اشرف میپرداخت درین هنگام که رایات اقبال از سیر ممالک هند مراجعت فرموده مستقر خلافت
متمکن شد و معمار همت والا اساس اقتضای آن فرمود که در آن فضای دولت افزا عمارت دلکش و بنای
جان پرور طرح اندازند بنابران در ساعت مسعود و طالع ثابت که اساس عشرت و بنیان نشاط را از مقدمه سرزنش
سحر برکار و طراحان جادو خیال منازل دلپسند و عمارت خاطرنشین که قوالب ارواح شوق توانند شد طرح
انداختند و در اندک فرصتی بنایان چابکدست و معماران کارگذار بطوری که مرکوز نگارخانه ضمیر انور بود با تمام
رسانیدند و همچنین جمیع اعیان مملکت و ارکان خلافت و سایر ملازمان عتبه عالیه بمقدار حال فراخور رتبه منازل
سامی ترتیب داده عشرت آرای گشتند و در ایام معدوده معموره جلوه نمود که خیال چنان شهرهای آفاقی از آن تبه
و حضرت شاهنشاهی آن معموره قدسی و آباد کرده همتی را اگرچه نام نهادند یعنی شهر آرامش و آسودگی و در آن
ایام که کان بازی گوی عشرت از اقبال میربودند و سیر و شکار دلخوش میکردند و گلستانی سهیل عتبه دولتمند
الهی فرمانروای ایران شاه طهماسب با گلدسته تحفه دریسته و تنسوقات آن دیار برسم تحفه آورده سلیمان
بکری که همواره اظهار بندگی کردی در آرزوی آن افتاده که منصب خدمت در خانه کرمه خان خانانی باشد از آن
محلی بجهت اینجا تواند که کلاهتر از او بوده که از مرتبه شناسی خود حال میش در نام خود آرزوی این پایه از خاطر
نرسانیده بندگی که مروای این منصب نگشت و مبلغها از برسم پیشکش بشاه عفو پناه فرستاد که شاید بوسیله
ایشان بخش دولت روزی گردد و شاه مقصود او را قبول فرمود و بشارت گونه بدان رقم شد بر که محکمست ساخته بود

لشکر چون حضرت جهانبانی بسند مرتبه دانش و معدلت آرایی بودند رو بملک استحقاق بودند بر رواج معاش گم
شکل منشیان بابرین منصب الاختصاص داشت بنابران سنه صحه شاهی امتیاز مقدر تحفه سنه فرموده آمده از آن
بزرگان رخصت فرمودند **التجای میرزا محمد حکیم بدرگاه گیتی پناه شاهنشاهی و استخلاص کابل از میرزا سلیمان
و دیگر سوانح** در مطاوی احوال فرخنده مآل پیشتر مسطور گشت که چون میرزا سلیمان کار از کابل تا بپر بخت
ختران عاقبت را بانجام رسانیده بدخشان را در کابل گماشته رفت و تفرقه حقوق نعمت این دودمان
معدلت نشسته در لباس کار دوستی را از جانب سپاه او و همواره در مقام آن بود که کابل را بتصرف خود در آورد
و میرزا محمد حکیم را از اینجا سکی از محال بدخشان در آشفته کابلیان حق ناشناس اگر مقدر شود برادران سلیمان
سهان مردم تپش اکتفا کرده برخی دیگر را بتدریج فرستادن گرفت و دفعه عبدالرحمن بیگ پسر میرزا لطف علی
را با جمعی فرستاد و دفعه شکر بهرمی را با قوش بیگی و جاقتی روان ساخت کابلیان کان خود را تفویض کار به خاطر
کار استمام نمودند عمده ارباب استمام خواجه حسن نقشبندی و باقی قاقشال و سوندک و محمد علی امرا بنده علی
با سایر مبلغ ایشان و خواجه خضریان و بار محمد آخته و فرزند و خلیفه عبدالله بودند حقیقت حال را میرزا محمد حکیم که در سن
تمیز رسیده بود رسانیدند میرزا که از تنگی معاش و بسلوکی بدخشیان تنگ آمده بود این اندیشه را در نفس خود
در اخراج بدخشیان اهتمام نمود و ولایت غزنین که میرزا سلیمان بقوراجتیم از حیثیت کابل اده بود از تغیر داده بانعام
پروانگی داد و پیشکش و آنچه و از مراد خواجه کشیده میخواهند ملازمان خود نموده جلال آباد و آنچه در آن نیلاب که
میرزا سلیمان بقاضی حسن و سعید خان و مبارز خان و بهاء الدین خان داده بود در قبضه تصرف خود در آورد و تیغ
کنند تسلط بدخشیان از ولایت کابل گسسته همه را از آن ولایت بیرون آورد و اهل بدخشان مسکوب و مخذول رو
ساخته بخدمت میرزا سلیمان رفتند و غازیخان در کوتل هندوکوه بمیرزا سلیمان که متوجه تدارک کابل بود ملاقات
نموده شرح و بسط آنچه گذشته واداشته بود بنمود و ساخت میرزا سلیمان سرعت نموده متوجه کابل شد و چون خبر آمدن
میرزا سلیمان بمیرزا محمد حکیم رسید قلعه کابل را بباقی قاقشال سپرد و طایفه از مردم کارگرده مجرب که
محل اعتماد بودند همراه او ساخت و خود با جمعی از هواخواهان بطرف جلال آباد و پشاور روی عزیمت نهاد میرزا سلیمان
چون بکنار آب رسید سه چهار روز در آن منزل مقام کرد که لشکر از ترد و تغیر برآساید و چون معلوم او شد که میرزا
بجلال آباد رفته فکر گرفتن کابل از وقت دیگر موقوف داشته از ده منار بعقبه دستگیر کردن میرزا بطرف جلال آباد حرکت
نمود و چون میرزا محمد حکیم مدرکه رسید خبر غلط شهرت یافت که میرزا سلیمان از عقب میآید میرزا محمد حکیم بر تشنه بلوه با آن شتافت و از خبر

میرزا سلیمان که در حدود جلال آباد بموجب التماس افغانان معطل مانده بود و پشیمان شده متوجه همراهی میرزا محمد حکیم شده و
در حدود لمغانات آمده ملاقات کرد و عذر تقصیرات خواست و در همین منزل خبر رسید که میرزا سلیمان متوجه بدخشان شده
و آن خبر غلط بود و میرزا الغ بیگ تمام بدخشان را متصرف شده رسید و از آنجا بکابل متوجه و از آنجا به پشاور در نواحی قلعه جمرود
فرود آمده و در همین روز ایلچی میرزا سلیمان پیش میرزا محمد حکیم رسید که شاید دام فریبی تواند سرانجام داد میرزا
سرکاری او را ادا نموده و وداع کردند و خواجه حسن نقشبندی را پیش میرزا سلیمان فرستاده خود متوجه حدود نیلاب شد
در این اثنا خالی کلهبان که از جهت آوردن حقیقت حال مانده بود آمده خبر رسانید که میرزا سلیمان چون کابل را در
حرم بیگم را با جمعی در جلال آباد گذاشته خود متوجه انجا شده و دست میرزا محمد حکیم با استعجال از آب سند عبور نموده
عرضداشتی مشتمل بر اظهار اخلاص و اعتذار مصحوب خال بیگ و طوفان اوغلی بدرگاه گیتی پناه فرستاد
و سرگذشت کابل و ستمدیدگی خود را معروض داشته استمداد و توجه در هر کوه استغاثه نموده و خود در کنار سند بسیار
توقف کرد و چون در این ایام حکومت محروسه پنجاب برای رزین و عمده اخلاص میر محمد خان برادر جلال الدین خان
مفوض بود میرزا خواجه بیگ محمد دیوان خود و مقصود جوهری را پیش میرزا فرستاده مدد طلبید میر محمد خان تحفه‌ها را
بالطف و مهربانی فرستاده دلدهی نمود و همچنین امرای پنجاب فراخور حالت خود پیشکشها فرستادند و میرزا سلیمان
چون گذشتن میرزا محمد حکیم را از آب سند شنود مایوس گشته از پشاور برگشت و از کریوه متوجه جلال آباد شد
و در اثنای راه بافغانان شنواری جنگها نمود جمعی از جنگ‌آوران مسافر ملک نیستی شدند و بعضی اسباب
اردو بازاری بتاراج رفت و هروان شنواری که کلانتر این قوم بود بعدمخانه شتافت و از جلال آباد فرزند
حرمی را گذاشته متوجه کابل شد و از روی استیلا رفته محاصره کابل کرد متحصنان قلعه کابل لوازم حزم و احتیاط
کار آگاهی بجا آورده در استحکام قلعه اهتمام تمام نمودند و در شبهائی که نزدیک بود از فرورود خبر شتافت بی
فتنه گاه هفت اقلیم بود و همیشان میرزا محمد حکیم رفته بوسیله و افغان پایه سر سلطنت بود آستانه بوس بی هر سپاهی
یافتند و عرضه داشت میرزا بمسامع علیه رسید و بعد از اطلاع بر حقیقت حال گوشه نظر عاطفت خسروانه شامل حال
میرزا محمد حکیم شد و چون خلاصه اسباب تقویت میرزا محمد را نابود ان اتالیق خود میکشت خبر ارشیس
که از فرط دانش انتظام بخش سرشتان مروت و مرحمت تکرار اتالیق زمره قطب الدین خان را که افضل مروجه و
اعتبار امتیاز تمام داشت با بیش صف والا اختصاص بخشیدند و حکم مقدس شرف نفاذ یافت که فلان محمد بیگی
سرکردگی میر محمد خان بمیرزا محمد حکیم رسیده او را بکابل رسانیده مستحکم سازند و حکومت آن ممالک مستحکم سازند

واستقرار

و استقرار میرزا محمد حکیم در کابل توقف نماید و امرای کابل جاگیرهای خود بازگردند و مناشیر مطاعه بنام میر محمد خان
و امرای کرام مثل محمد قلیخان برلاس حاکم ملتان و قطب الدین محمد خان و مهدی قاسم خان و حسن قلی سلطان و
خان محمد بهسودی و کمال خان گکر و فاضل محمد خان و محمد قلیخان و کلانتران آنجا یارغو صادر شد که کرام شما
بر کنار آب نیلاب بمیرزا ملحق شوند و همراهی بسر میرزا سلیمان رفته فرزندان او را از کابل دفع نمایند و محافظت
شاهنشاهی سرانجام لشکر بزرگ فرموده نقدی وافی از خزانه عامره با دیگر اسباب شوکت و استظهار
ترتیب نموده همراه ایلچیان روان ساختند و چون مناشیر اقبال به امرا رسید بکمر اطاعت بر میان اخلاص بستند
با عساکر نصرت قرین متوجه ملازمت میرزا شدند و قطب الدین خان و کمال خان و فاضل خان و محمد قلیخان و جمعی
پیشتر آمده بمیرزا پیوستند و بوصول تفقدات پادشاهی و مرحمت خسروانه احوال میرزا از سر نو رونق گرفت
و از کنار آب نیلاب گذشته متوجه کابل شدند و میر محمد خان و سایر امرا با سامان شایسته نزدیک
دولت آباد پرشاور بمیرزا محمد رسیدند و هر یک از امرا فراخور حالت خود پیشکشهای لایق بمیرزا گذرانیدند
و از انوار تفقدات پادشاهانه که بر صفحات احوال میرزا تافته بود ملاحظات میرزا ابی رونق و طراوت تازه
در جواب و جبال را پیموده بودند برفت و از روی قدرت و استقلال بعزم درست روی همت بجانب کابل آوردند
و تا جلال آباد عنان مبادرت باز نکشیدند و چون میرزا سلیمان قلعه جلال آباد را به تغیر نامی از کسان خود سپرده
بود میر محمد خان سامی بر بالین و طارق بیگ را به نصیحت فرستادند و او از سپاه ولی گردن از طوق اطاعت پیچیده
و چون آن خون گرفته جان را برجان خود نبخشود بهادران لشکر منصور فتح حصار متوجه شدند پیلان قلعه گیر
فتح آن قلعه کمر بستند و بقوت سرپنجه مردی و زور بازوی مردانگی این عقده مشکل را آسان بگشودند و از
هر طرف داد مردانگی دادند و بقدم همت علم نهضت بر معارج قلعه گشایی طرفه عروجی کرده نردبانهای
وسیع رفیع مرتب ساختند و بر دیوار آن قلعه نصب نموده شروع در بر آمدن کردند اگرچه متحصنان بجهد و قوت
و توانایی در مقام مدافعه شده دقیقه از دقایق قلعه داری نامرعی نگذاشته بضرب تیر و تفنگ و افزار
بر کشیدگان قلعه گشا حمله می آوردند و خاک و خاکستر عناد بر سر صاعدان فرو و فتح می بخشیدند اما آن مردان
عناد بر آتش دل نمی نشست و احیانا اگر علاج آن مناهج را زخمی ساخته با پایان می انداختند یکی جای او
قلعه گشایی بند داشتند که از ملاحظه آن منهزم گشتن ممتنع شوند بلکه جرات بر غیرت خود میفزودند و
پای همت بر سر او نهاده بالا میدویدند و باقبال شاهنشاهی آن قلعه در فرصت اندکی مفتوح شد و قتل

مذکور با سی صد جوان که همراه او بودند هدف سهام سیاست و علف تیغ هلاک گشت و دو نفر از ان جمل
رسیده را بر بلندی مغز سر دادند تا واقعه احوال قنبر و تمام ملازمان سکان سپه دولت را که بچشم خود
دیده بودند بمیرزا سلیمان خاطرنشان کنند و سر قنبر را با سرهای کشتگان بقلعه کابل فرستادند تا اهالی
و مردم کابل استمالت نامها روانه ساختند و بوصول لشکر اقبال خوشوقت گردانیدند و چون خبر غلبات و
دستگیری جعفر شاهنشاهی نسبت بمیرزا و مژده فتح حصار جلال آباد بکابل رسید غلغله شادی بلند آوازه
شد و سر قنبر را زیب قلعه کابل ساختند و از آوازه فتح جلال آباد و هیبت سلطنت و وصول شاه ظفر آیین میرزا سلیمان را
اگرچه پای قرار از جای رفت اما بسکینت این خبر دلهای بر هم زده مردم خود را تسلی میداد که این حرف
و صوت کابلیان اصلی ندارد تا آنکه آن دو جوان بحشمی آمده از هیبت استیلای افواج قاهره خاطرنشان
نمودند میرزا سلیمان و حرم بیگم را از ان خبر سر رشته صبر از دست رفت و سلک جمعیت از هم گسست پریشان
و بد حال در باب جنگ با لشکر ظفر قرین با مردم جهت نصب جنگ [illegible] کنکاش نموده بعد از رد و بدل قرار
بر فرار دادند و روز دیگر میرزا سلیمان بغل از کوه زده از گرد حصار کابل برخاست و بجانب قلعه جلال آباد
رو نهاده بخواجه رواج آمده و شهرت داد که بکمک میرزا مرحوم و جوانب شب را آمده بسرعت بجانب غزنی روی
عزیمت بدخشان آورد و در هنگام گذشتن از آب بیرون سیلی عظیم آمده و بسیاری از اسباب و برتال
بدخشیان را برد و بهزاران محنت بجایی که کس مبیناد خود را به بدخشان رسانیدند معارک افواج اقبال
رسیده بودند که خبر گریختن میرزا سلیمان آمد میرزا محمد حکیم باتفاق امرای اقبال قرین بکابل آمده الملاء
خطه سعادت کامیاب دولت از تضییق قلعه بندی و محاصره خلاص گشته غلغله شادی و ولوله آزادی بسپهر اثیر
و عموم خلایق و جمهور رعایا از این معنی تازه گردیدند و بدعای دوام انقیاد رایات اقبال که ظلال جلال آن
بر دور و نزدیک سایه عدل گسترده ترانه سنج عشرت گشتند و امرای عظام در منازل [illegible] نزول
نموده کام دوستان بخشیدند بعد از چند روز قطب الدین محمد خان بغزنین که وطن مانوس او بود رفت و
کمال خان را همراه خود برد و در آن خطه که مولد و منشا او و تمام قبیله سعادت از او بود بخوشی و خرمی اوقات
تمام احباب و اقوام دور و نزدیک را ضیافات کرده و خود بسیر باغ و دیگر بقاع خیر که از آثار سعادت آبای
ذوالاحترام است طرح انداخته برگشت و بعد از انتظام مهمات کابل خان کلان از [illegible] و کالت میرزا را
نمود و صلاح اندیشیده در کابل توقف نمود و باقی امرا وداع کرده بهندوستان معاودت نمودند و سکینه بانو بیگم

مشره

همشیره خود میرزا محمد حکیم بجهت ادای شکر الطاف شاهنشاهی و استسعاد ملازمت اقدس متوجه هندوستان
شد و بعد رفتن قطب الدین محمد خان باستلام عتبه علیه سعادت پذیر شد و چون سعادت ذاتی و طینت
میرزا محمد حکیم نهاده بودند نه او را عقل مصلحت بین می افزودند ملازمان اخلاص منش سعادت منش هم
نرسیده در نولا که بیمامن توجهات انتظام بخش شاهنشاهی مهم کابل انتظام یافت و خان کلان بسرانجام
مهام آنجا اشتغال داشت مفتنان کابل بمقتضای خوی بد خود در مقام فتنه اندوزی شدند و میرزا محمد حکیم
با وجود جدا شدن از عقل معامله رس بهره وافر نداشت همواره گوش بر سخنان واهی میکرد و میر محمد خان
که بجهت فراخ و دوستی اخلاص موصوف بود براه مدارا نمیرفت و با اندک خرابی طبعش متغیر میشد و کار
بشدت میرسانید بنابر آن او را با میرزا و کابلیان نقش سازگاری نشست و میرزا محمد حکیم اگرچه اظهار
تبعیت کوتاه میکرد اما بسیاری از مهمات بزرگ بی استصواب خان کلان سرانجام میداد یکی آن بود که
خواجه حسن نقشبندی در کابل بسر میبرد و میرزا همشیره خود را که سابقا والده اش در عقد ازدواج شاه ابوالمعالی
آورده بودی بی استصواب حضرت شاهنشاهی و بی آگاهی و مصلحت خان کلان بخواجه حسن نسبت کرد و خواجه
بچنین نسبتی علاء افتخار یافت مهمات و خانه میرزا را در پیش خود سرانجام نمودن گرفت و اموری که
مناسب نبود میساخت و اکثر مردم در خانه میرزا آمدشد که ملایم طبع خان کلان نبود ملتفت بود و محمد خان
که با وجود شورش طبع مردی فراخ دان و قیمه سنج بود از سبب غیور بود و در روزنامچه امروز فهرست از آینده
مطالعه میکرد و از نامساعدی بخت برای آسایش خود خلاف حکم شاهنشاهی از مصلحت دید [illegible]
انجام روز بد پیش آمد و چون دانست که عاقبت ناخوشی خواهد کشید نظر بر پیش بینی انداخته [illegible]
از شبهای آنکه کسی واقف باشد از کابل کوچ کرده شاهراه هندوستان پیش گرفت و عریضه مشتمل
مضمون حالات واردگیر در خانه میرزا و جا بجا رفت و حشر کابل از شرح و بسط در سلک گذارش کشیده
بدرگاه معلی ارسال داشت خان کلان اگر برای آسودگی خویش چنان سراجه رفت باشی که از روی
مزاج و [illegible] امروز کار نبض شناسی از عالم خواجه حسن و یار محمد آخته و فیروزه و چندی دیگر را [illegible]
هندوستان متوجه ساخت [illegible] کار میرزا [illegible] جالی سعادت [illegible]
الهی برآری میرود بیشتر از آن عقلای دوراندیش را بناء [illegible] میکردند و آن ملکوتی عالم [illegible]
طلوع شاهنشاهی [illegible] ملک [illegible] و در مثال این امور فرمانی تا [illegible]

چه کار باید کرد و از سوانح فرستادن قلیچ خان است برهتاس بستان قلیچ خان مجملش آنکه در صوبه بهار از
قلاع والا ارتفاع مثلث تر قلعه ایست از بدایع صنایع آفریده کار رهتاس نام معمور از [illegible] بر زبر
کوهی بغایت بلند واقع عرض و طول آن از پنج کروه زیاده است و از زمین هموار تا سطح آن قلعه یک کروه
ارتفاع بیشتر باشد و از غرایب آنکه بالای آن قلعه با آن بلندی بهر جا که دو گز بکاوند آب شیرین
می برآید و از مبادی بنای آن قلعه هیچ فردی از فرمانروایان بران استیلا نیافته بکر شیر خان افغان بر
در لباس زنان جمعی را درآورده متصرف شد چنانچه مجملی ازین گذارش یافت و از ان باز [illegible]
نیمی که از سرداران بزرگ شیر خان و سلیمخان بود و [illegible] آنجا بر قلعه با سلیمان کرانی [illegible]
یافته بود دم مساهمت و منازعت میزد و از دوربینی پیوسته با ارسال عرایض [illegible]
در بنولا که آثار [illegible] از احوال [illegible] زمان [illegible] معلوم میشد آنحضرت قلیج خان [illegible]
که پیوسته با ارسال عرایض بنا بر اظهار [illegible] میکرد فرستادند که بر جلوی احوال او آگاهی یافته او را
بر جاده اطاعت و خدمت راسخ گردانند و مقرر سازد که چون رایات اقبال [illegible]
ملازمت نموده عبودیت خود را بعیار حضور بشرف رسانده [illegible] جوهر خود را [illegible]
قلیج خان بسرعت هر چه تمامتر برهتاس رفت و او را بر جاده مستقیم بندگی راسخ گردانید و حسن خان
نیمی برادر خورد او را بملازمت آورد که برای العین جلال مراحم خسروانه را [illegible] در آن ایام که موکب [illegible]
از شکار فیل [illegible] شرح آن [illegible] مستقر سلطنت نزول
اجلال فرموده بود [illegible] حسن خان [illegible] شاهنشاهی [illegible]
این سال عفت قباب حاجی بیگم که از ازواج مطهره حضرت جهانبانی جنت آشیانی [illegible] والده
حضرت ایشان بودند و [illegible] میرزا از پس ظهور مقدس ایشان بر [illegible] ظهور آمده بود [illegible]
شریفه متوجه طواف حرمین شریفین شدند و آنحضرت با نواع احترام لوازم این سفر را بر وجه حسن
ترتیب داده وداع فرمودند هر چند خاطر اقدس مفارقت آن قدسی [illegible] اما اراده [illegible]
گرامی ایشان را مقدم داشته [illegible] جمعی کثیر [illegible] کامیاب این امنیت شدند نهضت
موکب [illegible] شاهنشاهی بصوب [illegible] بشکار فیل خدیو عالم که همواره [illegible]
مستلذات و اقسام مشاغل ظاهری [illegible] چنان خیال میکند که [illegible]

خاطر اقدس میکرد، آن حضرت پیوسته بظاهر با خلق و بباطن با حق بوده منتظم سلسله ظاهر و باطن [illegible] ظاهر را
چون ظاهر پرستان صورت بین و باطن را چون خرده شناسان معنی قبله ارادت [illegible]
[illegible] شکار فیل [illegible] موافق [illegible] رایات عالی را [illegible] نهضت
[illegible] سلطان شوق [illegible] هوا اعتدال [illegible] فیل [illegible]
جنبیل [illegible] السعادت و اقبال عبور نموده و رایات منصوره از راه [illegible] گذشت چون [illegible]
جولانگاه موکب نصرت شد قراولان [illegible] آوردند که [illegible] کله فیل میکرد [illegible]
صدور یافت که اردوی معلی [illegible] ساحت [illegible] مقام نماید و حضرت شاهنشاهی با بعضی از [illegible]
عزت آیین [illegible] درآمده و دو روز در آن [illegible] نموده بکله فیل رسیدند و آنرا [illegible]
اطراف [illegible] احاطه نموده و فیلان [illegible] را در میان گرفته باردوی معلی آوردند [illegible] شکار [illegible]
قرین آنست که روزی در [illegible] شکار اشتغال داشتند که نظر [illegible] بر اثرهای [illegible]
اگر [illegible] بعضی از جنیبل [illegible] آهو باشد [illegible] باقی را در فرو بردن [illegible]
صورت بدیع نظاره [illegible] فرموده آن [illegible]
مکافات خود را [illegible] فرموده و دو روز در آن عرصه [illegible] منظم امور جهانبانی بوده لشکر خان میر بخشی
را بولایت [illegible] فرستادند تا از فیلان [illegible] اقبال شاهنشاهی
در [illegible] افتاده بود [illegible] درگاه معلی [illegible] فرمان [illegible] شد که خواجه [illegible]
قزوینی [illegible] لشکر خان خدمت [illegible] رسانند و خود بسعادت سرگرم شکار شدند [illegible]
[illegible] آغاز سال دهم از جلوس اقبال قرین الهی سال دی از دور اول [illegible]
[illegible] زمین که هوای شوق [illegible] بهاری [illegible] روز [illegible] مقدم نوروز
جهان افروز [illegible] فیض [illegible] عالم [illegible] درآمد [illegible]
[illegible] نظم گل بران شد که [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

عزیمت [illegible]

از نه یکشنبه هشتم شعبان سنه نهصد و هشتاد و دوم هلالی تحویل نیر اعظم و منور عالم به بیت الشرف روی نموده آغاز
سال دوم از جلوس سعادت پیوند یعنی سال دی از دوره اول عزیمت سیر شکار کمرگه شده و بر بهار طبع جهان آرای شاهنشاهی
بهار دیگر افزوده آنحضرت در همان مرغزار دلگشا که نقشبندان بدایع نگار بهار آیین بسته بودند کامیاب سرور
حضور صوری و معنوی بودند که روز دیگر قراولان بیشه نورد ناموس بجای رسیده مژده عشرت رسانیدند
که در فلان جانب بیشه ایست لبالب نوده پر از فیل حضرت شاهنشاهی ازین خبر مسرت پیرای خوشوقت شده
بهمان حال و دستور شتافته صید آرزو فرمودند و فیلان را شکار کرده به عسکر والا فرستادند و خود به دولت
و اقبال آنشب درین بیشه کام ستان شوق بودند و فردای آن روز بار دوی معلی نهضت فرموده در اثنای راه
قراولان باز نوید سرور آوردند که در دشت گروهی بوک معلی بیشه ایست که زیاده از دولت دیگر فیل
بجوه گاهی دران میگردند بندگان حضرت احتیاط تمام فرموده جانوری طلب آن همیشه بهار
گشته آخر روز بچراگاه آن گروه سیاران رسیدند بموجب اشاره معلی جمیع ملازمان رکاب دولت آنرا
گروه گروه بسمت ساوه راندند و نیمی از شب گذشته بود که درون حصار رسانیدند و حکم اقدس گرامی
عموم عریان یافت جامه بوک معلی حوضی بزرگ کرانجاب بنهاد ان راه آب توانا که گذبده از آب
زلال لامال ساختند آن گرم خوبان دریا آشام را از چشمه سار فیض که نشأ فیل افاضه وصل آبست
شاداب گردانیدند و این وحشی نهادان را اطناب فی وکمند مدار اسعد فرموده چند برا اطراف برز جنز را
بجانب گوالیار روسیار برا باردوی معلی روان ساختند و بقرب انتظام این کار درد روز ظاهر حصار ساوه
مخیم بارگاه اقبال بود الحق از شنوع این لخته نشاط افزا که درین عرصه دلگشای همه وستان نزدیک آن
نشان نمینهند انواع شگفتگی فنون تعجب برباطوان این بزم معرکش ای داده چه تدبیر اولات چه ای
که خدیو عالم المخبار در شبان کوه پیکر آسمان سیر را در قید آورده و از انجا بجانب اردوی اقدس کوه در
حوالی گره مقام داشت عنان انعطاف برتافتند و قریب یک روز آن سرزمین حوالی نگاه موکب معلی بود و چون ایام
اشتداد فصلین بود و هوا روی بحرارت داشت و بالکل ملایمت آب و هوای آن ولایت که سیر فیل خیز نو بهر انگیز
وطبایع آدمیان نبود اکثر اهل اردو را فتوری تحیز مزاج و کسالت طبیعت روی داده بود حضرت نظام آمرت بر عموم خلایق
انداخته کوس مرحمت بلند آوازه ساختند و بعضی از ملازمان عتبه اقبال را که بقیه فیلان که دستی نموده بود
و اقبال شکار الکتان منزل بمنزل نهضت نموده بگرامی رزق تعالی اجلال نزول فرمودند و از انجا به گالیور متوجه

گرت

گرت قره تعبد حوادثی طاری مزاج اقدس شده و اندک زمانی انوار صحت و عافیت از مطلع عنصری
سرشت تافت و اعتلال باعتدال مبدل شده و نبض اقبال باستقامت گرایید و فراخ نشاط بانتظام پیوست
بعد از پنج روز از حصول شفا موکب معلی متوجه دار الخلافه آگره شده و ساعات سعادت پیرای باغبنی که زین اتم
و افلاک بود ظل ورود و نور نزول بران مصر اقبال انداخت و از سوانح اوایل این سال بهجت افزای بنای قلعه
رفعت اساس دار الخلافه آگره است که به تائید معمار اقبال صورت وقوع پذیرفت بر ضمایر ژرف بین سخنان هندسه دانان و
ستاره شناسان نقوش افلاک مخفی نماند که چون ایزد جهان آرا وجود مقدس شاهنشاهی را جهت تکمیل عجایب موجودات
ابداع فرمود آرایش زمین و زمان منوط باید پیوسته ضمیر فروزان دران اهتمام دارد که هر فردی از افراد موجودات
از مکامن قوت بمظاهر فعل آمده رنگ آمیز دولت گردد و دفعه برای حیات جانداران زمین را باصلاح زراعت و
تخم ریزی و آب دهی بکمال آن رسانیده اسباب آمرزی سرانجام میدهد و دفعه جهت حفظ مال و اوقات و حراست ناموس
و ناموس نگاهبانی بقای افراد انسانی قلاع مستحکم ترتیب داده مواد دولت صوری و معنوی تکمیل منوط باید بنا بران
در نواح دار الخلافه آگره که مرکز مرکز هندوستان است بجهت مصالح ملکی و مالی قلعه با اساس معلی که در خور آن شد و الان
حال این سلطنت تواند بود اشاره فرمودند امر مطاع نفاذ پیوست که قلعه متین که بر ساحل دریای جون در سمت شرقی
شهر واقع بود و بواسطه توالی نوایب زمان و تصادم حوادث روزگار ارکان آن باختلال انجامیده بود از هم
و دران محل منیع حصن حصین و حصار رزین از سنگ تراشیده اساس نهند و چون بنای دولت ابد پیوند
علا استوار و چون اساس رفعت این اقبال موید و پایدار باشد بنا برین در ساختن که ثبات کار اساس حصار
را اختیار بود و مهندسان عطاردی قیاس معماران دانش اساس طرح این بنای اعظم کشیده و کار جغرافیا طبقه ازین
کذرانیده بنیاد نهادند عرض دیوار سی گز پادشاهی مقرر شد و ارتفاع آن شصت گز رسید مشتمل بر چهار دروازه
که عبارت آن درهای دولت بر چهار رکن عالم گشاده شده و هر روز سه هزار تا چهار هزار کس از بنایان چابکدست
و مزدوران قوی بازو و دیگر عمله و فعله عمارت بر دوام کار میکردند و از اساس تا کنگره سنگهای تراشیده سرخ
آتشین که هر یکی در صفا آینه گیتی نما و در رنگ گلگونه رخسار اقبال تواند بود چنان باهم وصل یافت که سر موی
را در آن راه نبود و آن حصار معلی که مثال آن مهندس خیال ندیده در عرض هشت سال بانجام رسید و فصیل
و سنگ انداز باهتمام مخلص حقیقت پیوند قاسم خان میر بر و بحر بفرخی و فیروزی صورت ارتفاع و حسن اتمام
گرفت درین سال رای جهان آرای مقتضای آن فرمود که منصب جلیل القدر صدارت بشیخی که به اس ...

وراستی و درستی و معامله دانی محتشم بعقیدت و اخلاص اتصاف مخصوص کرده تا همواره بوسیلهٔ او
اصحاب فقر و فاقه و ارباب استحقاق و احتیاج با استلام عتبهٔ علیه استعداد یافته در خور حال اسعداد
بوظایف و ادرارات شاهنشاهی کامیاب دولت شوند، باین طریق خواطر این طبقه فتای گران
گران شکر دعا سنجند بحسب گرایه و بدل جمعی در اطوار عادات و عبادات خود ثابت قدم بوده جویای جمعیت
کار باشند و در تحصیل مطالب حقیقی فتوری در راه ایشان نیفتد اگرچه این اراده در هر ملکی بایستی و هیچ
اقلیمی ازین طایفه خالی نباشد اما در بلاد هندوستان از همه جا بیشتر بنا بر اینکه کسی که متصدی مهمات این طبقه
باشد اول باید که سیر چشم بود تا این عطا مصرف را وسیلهٔ اخذ و جر نسازد و در مال فقرا دل نبندد
اگر بر حق هر کس نظر از داشتن خود را نخره عام و خاص گرداند نیست و چه سعادتی که ازین راه مهوده نگی
خود را خواهد که سیر کند باید که کاردان مردم شناس و شناسای مراتب دانش باشد تا استفسار
سنگران و مناطق مردم، تا هنگامی که خود ترجیح مرجوح واقع نشود و هر کدام در خور استعداد و اعتبار یافته
و مقام او اشتکار خود گردد سیوم مرزا طبیعت نباشد تا اوقات شریف را ببطالت و کسالت بگذراند
و مهمات فقرا در پردهٔ توقف افتد بلکه جد آوری باشد که روز از شناختن انجاح مهام مسکینان محتاجان
گزیده ترین عبادات شناسد چون این اندیشه حق اساس پیرامون خاطر مقدس گذشت و جویای این چنین کسی
که بصفات مذکوره آراسته باشد با آهنگ آن استکلی داشته در اندکاوی … بود ارباب شد مظفر
مظفر خان که حل و عقد مهمات سلطنت باستصواب او منوط بود از نخستان عدد جان ما در است و حرف سرایان
فی هرچی از جای رفته باین کار بزرگ شیخ عبدالنبی را مقرر ساخته بموقف عرض مقدس رسانیده و این خدمت
شریف را برای او التماس نمود خدیو زمان از حسن نیت و نیکویی که در حق مردم داشت بغیر از گمان نیک
سفر نسانیده بر دانش مظفرخان اعتماد فرموده این خدمت را باو نامزد گردانیده و او دکان خود را بتلبیس و
تزویر آراست و خدیو زمان که مدار الامان حسن ظن اهتمام داشت نشاط آرای بوده توجه عالی فرموده
و در اندک فرصتی هجوم خورش آمد گویان عرض کرده و استیلای نادانان کوتاه بین طالب علمی ارعلانی
فروخته آمد و علم ظاهر او علم باطن او تبدیل یافت او نیکوی … پسر شیخ عبدالقدوس است که اهل فهم را باو
گمان کمال ولایت بود چون ایزد جهان آرای ذات مقدس شاهنشاهی را محک جوهر طلبان ساخته عیار این مردم
گرفته آمده و پرده از کارش برداشته شد چنانچه در جای خود گزارش یابد نهضت موکب شاهنشاهی بدفع

بغی و فتنهٔ خان زمان علیقلی و دیگر سوانح اقبال که دران یورش جلال روی نمود بر دوربینان خجسته هوش
پوشیده نیست که دنیا حکم باده دارد که چنانچه آنچنان مستی میکند اگر آدمی سعادتمند است فراهم آمدن
امور دنیوی در وی موجب افزایش سعادت و مورث آسایش ذات او شده همواره اسباب دنیوی را سرمایه
هزار نیکی میسازد و برای زینت حال و ذخیرهٔ سفر آخرت اسباب ترقی میچیند و اگر مشاهی بخت کج باده
باشد و در فطرت بد گوهر و تیره درون هر آینه دنیاداری او سبب خسران و نکال گردد و آن بدنهاد هر
پیوسته ذخایر دنیا را سرمایه هزار و بال گرداند و ترفع صوری را باعث چندین آزار جهانیان سازد و روز
بروز دل تیرهٔ او تیره تر شود و پای ضلالتش افسرده تر گردد نه قدر نعمت شناسد و نه حق ولی نعمت و هر چند
حالت گاه در مکر و تزویر روزگار گذراند و گاه پرده از روی کار برداشته بظاهر و باطن دم مخالفت زند
زنده و مصداق انجال احوال خسران مآل علیقلیخانست از آغاز در آمد هندوستان و زمان زوال این سواد اعظم کرنور
اقبال حضرت شاهنشاهی وقوع مییافت بمجرد اعتبار یافتن صوری پیوسته مصدر کارهای شنیع گشتی و از سطوت
آثار مستی بظهور آوردی چنانچه شمهٔ از آن رقم زده کلک وقایع نگار شده و همواره حضرت شاهنشاهی بنوع حقی
حوصله گذرانده و از مصدر ذات رقم زلات ضلالات او را بآب عفو و صفح شستی و آن تیره بخت … باس
قدر این مرحمت را نه شناسته اسباب شورش و آشوب سرانجام دادی چون مسامع اقبال رسید که اسکندر خان
اوزبک سر منبر بغی و طغیان میخارد و از آن اغماض فرموده در هنگامی که رایات منصور بتوجه …
سرور نهضت والا منظور بود اشرفخان را مصحوب فرمان قضا امضا مشتمل بر استمالت و تفقد نزد اسکندر فرستادند
تا او را بشرایف الطاف شاهنشاهی امیدوار ساخته باستان بوسی والا سر بلند سازد و از اندیشه تباه باز دارد
سالک … همراه سعادت گردانند اشرفخان چون بنواحی اوده که جاگیر اسکندر خان بود رسید اسکندر خان
باستقبال منشور مطاع مبادرت نموده اشرفخان را بمراسم اکرام دریافت و آداب تعظیم منشور اعلا بتقدیم رسانید خود
برده چون بر مجرای مثال عالی وقوف یافت در مقام فرمانبرداری آمده از روی ظاهر گردن استعداد در … اظهار
شد و مدتی ممتد برین حیله گذرانید و در باطن با اتفاق پیشها خیال دیگر می پخت عاقبت کار با اشرفخان
چنان گفت که ابراهیمخان آق سقال و مهتر این سلسله است و قرب جوار دارد رفته او را ببینم و باتفاق او
بدرگاه رفته توجه جبین سوده … ابراهیمخان بود رسیدند و از احوال او …
علیقلیخان بشتافتند و مجموع این جماعت تیره باطن خیالات دور از کار پیش گرفته عزیمت مخالفت مصمم ساختند …

بنواحی

عصیان جهنی و اظهار طغیان ضمیر مبادرت نموده از حجاب حیا و پردهٔ شرم بیرون آمدند و با خود در میان آورده
که درین ایام موکب معلی مسافت بعیده طی کرده و بتسخیر فیل توجه دارد و بهادر و حوق دارم اسکندرخان و ابراهیم‌خان
از راه لکهنو بتصرف شتافته در آنجا خود خلل می‌انگیزند و علیقلی‌خان و بهادرخان برادرش از جانب مانکپور بر سر
مجنون‌خان قاقشال که جاگیردار آنجانب رفته نایرهٔ شرار اشتعال میدهند و بابن تدبیر شاید کاری از
پیش رود چون فکر ناقص و رای علیل این بخت برگشتگان را این سودای فاسد آورد اشرف‌خان را در میان خود
مجرمان پاس مید داشتند و بابن راه و روش ابراهیم‌خان و سکندرخان بسمت لکهنو و علیقلی‌خان و بهادرخان
بجانب کره و مانکپور شتافتند و چون صحبت عصیان و ارام لکفان و اتفاق شورنجتان بالمیده طرف رای
ان سرحد منقل شاه‌میرخان جلایر و شاه بیگ‌خان و امیرخان و محمد امین دیوانه و سلطانقلی خالدار و جلمه بوجی
و شاه طاهر بدخشی و برادرش شاه خلیل اتکه و کدامی تولکچی و خان قلی ساربان و یوسف طغائی و دیگران
و سامان و جمعیت نموده سر راه بر یاغیان گرفتند و میانه ایشان و سکندرخان و ابراهیم‌خان در نواحی قصبه نیمکهار
جنگ که رزار بالا گرفت و محمد امین دیوانه بر قول سپاه پراهن تاخته خیدبن را برزمین ادبار انداخت و امین
تاخت باخت اسپش سکندری خورده و از پشت زین بر روی زمین افتاده مخذولان ازدحام نموده او را
دستگیر کرده و شاه‌میرخان و شاه بیگ‌خان اگر از محاربه حال محمد امین قدری دل بباد داده بودند اما چاره کار آن
بود که فدائیانه قدم جلادت پیش نهند و کوشش در کشش نمایند بی اختیار پیش آمده مردی و مردانگی نمودند
چنانکه دلاوران کارطلب از جانبین در جنگ گاه افتادند و چون مخالفان در عدد زیاده بودند امرای عظام
بموجب صلاح وقت متوجه قلعه نمکار گشته در آن تحصن جستند و صورت این ماجرا معروض بندگان والا شد و علیقلی‌خان
و بهادرخان عنان عزیمت بصوب مانکپور شتافتند و دست فتنه دراز کرده و نهب و غارت دراز کردند و مجنون‌خان
قاقشال که مرد موکب دیده و تجربه کار بود جنگ مصاف با مخذولان لایق حال ندیده در قلعه مانکپور متحصن شد و قاصدان نزد آصف‌خان
فرستاده او را طلبید و آصف‌خان بعد از اطلاع برین قضیه گروهی از سپاهیان خود را که بر سر ولایت گدهه نامزد بودند و
بسیاری از مردم کارآزموده همراه گرفته در کره رسیده و در انجا از اموال و اشیا که در جوراگره منصب یافته بود در سپاهیان
بخش کرد و مجنون‌خان را نیز بنقد کرامند مساعدت نمود و چون مجنون‌خان و آصف‌خان با جانب ایشان قوی حال گشت بسیاری از اوقات
مردم جنگی را از قلعه بیرون میفرستاد تا با افواج علیقلی‌خان نبرد آزمایند کار میکرد و درین اثنا مجنون‌خان و آصف‌خان مجموع
حقیقت احوال بوسیله قاصدان جالب رفتار معروض بساط اقدس گردانیدند و در هنگامی که موکب منصور از شکار فیل

مراجعت فرموده در مستقر سریر خلافت انتظام بخش بوده عرایض دولتخواهان متواتر و متوالی رسید چون ذهن قدسی
فساد شورنجتان موجب آسایش عموم برایا و باعث آرامش کافهٔ خلایق است هر آینه عزیمت این کار از سر گرفت و اراده
عمل مقرون داشتن بر ذمت والای فرمانروایان عالی شکوه موجب رضای سلطان فرد که ناب ذات القدیر
الهی است و از جمیع فرایض مفروض تر و مثوبات این عبادت کبری از جمیع ثواب‌ها بیشتر چون مضمون
عرایض امرا متضمن بر طغیان و عصیان این سیه‌بختان پریشان روزگار بود و بعرض مقدس رسید رای عالم آرای
حضرت شاهنشاهی که کلید جهان کشایش جهانیان اقتضا فرمود که درخت خارداری یعنی عصیان این آن
سر بهوا کشیده و پای استحکام فرو برده نسبت باز بطش صرصر بطش از بیخ و بن باید کند بنابرین عالم
مطیع باحضار و اجتماع عساکر اقبال غراصدار یافت و بمقتضای آنکه تأخیر در امثال این امور مستحسن نیست از آنکه
سامان موکب مقدس شاهنشاهی انتظام یابد منعم‌خان خانخانان را با بسیاری از بهادران برسم منقلای پیشتر
فرمودند و خود به دولت و اقبال آنحضرت در آن چند روز از اول صبح تا آخر روز بعرض مقدس سامان این مهمات
سپاه ظفر تابیه داده تهیه حشم نصرت پیوند منمود و در اندک زمان لشکری آراسته از سیر غرام
اندیشه درمیه آن بعداد آن حرابان بنوا آمده کردید و چون خیل خیل لشکر در سایه ینجی گرد و سال کو آسمی توجه
اقدس جهانبان بر تواند رخت که فیلان مست جنگی و دیگر فیلان نامدار در عرصهٔ عرض درآمدند و بنظر در آمدند
دوهزار زنجیر فیل بجهت همراهی موکب عالی گزیده شد و چون خاطر اقدس از مهمات ضروری فارغ شد حکومت دار الخلافه
آگره بتیرسون خان تفویض فرموده روز یکشنبه دهم تیر خرداد ماه الهی موافق بیست و سیوم شوال دولت
در رکاب سعادت آورده از دریای جون عبور فرمودند و چون ایام برسات و باران گرمای مفرط بود عساکر کیهان
نوی نهان کوچ میکرد تا آنکه مرحله بمرحله طی نموده سواد قنوج مخیم اقبال شد و منعم‌خان خانخانان که از طرف
منقلا پیش رفت در آن منزل رسیده سعادت زمین بوس سربلندی یافت و قیاخان که از طالع آشفته در
زمرهٔ عاصیان درآمده بود درین هنگام چون دولت از آن سیه‌بختان روی گردانید بوسیلهٔ شفاعت
خان خانان بساط بوس سریر والا استسعاد یافت از آنجا که شیوهٔ جان بخشی فطری آنحضرت است
جرایم او بگرداب عفو انداخته بسرشتهای لطف آمیز نوازش فرمودند و از بارگاه تفضل داده بپایهٔ اعتبار
سابق رسانیدند و از انجا بوجه ساحل گنگ فرود آمده ده روز بتوقف گذشت در آن ایام مقام
درین وقت منهیان دولت خبر آوردند که اسکندر سیه‌بخت با آنکه ظن نهضت موکب والا در آن حدود

مجمانی قدوم بشارت لزوم شده و در لکهنو بر جای خود نشست از استماع این جرأت و جسارت قهرمان قهر
شاهنشاهی و سطوع سطوت ظل اللهی بر این داشت که ایلغار فرموده سزای آن خون گرفته را بنفس نفیس در
کنارش نهند بنا بر این اندیشه موکب خواجه جهان و مظفر خان و معین خان و جمعی دیگر از امرا را برادر اردوی
معلی گذاشته نیم شب بجولان اشهب جهان نورد گیتی خرام ایلغار فرمودند و یکشبانروز بسرعت اقبال
در راه نوردی گذشت و روز آینده که سفیده صبح از افق مشرق برآمد غبار موکب والا از وجه لکهنو
توتیای دیده اقبال شد و علم والا اشرف ارتفاع یافت که یوسف محمد خان کوکلتاش و پنجاه [illegible] از
بهادران اخلاص گزین منزله هراول بوده بیشتر میرفتند و اسکندر خان که از [illegible] در لکهنو باقی
شتاب [illegible] شده بود از خبر ایلغار پادشاهی دست و پا گم کرده از طلوع کوکبه والا خاک ادبار بر فرق دولت
خود بیخته راه گریز پیش گرفت بندگان حضرت شاهنشاهی بر سواد لکهنو ظلال اقبال انداخته [illegible]
و چند سر از بهادران کارطلب را بتکامشی نامزد فرمودند و این شجاعت پیشگان از دنبال شتافته بهر که
از آن مدبران برگشته بخت می پیوستند شمشیر آبدار خاک در کاسه سرش میکردند و سکندر خان [illegible]
برده رانده و مانده خود را بعلیقلیخان و بهادر خان رسانید و بهادر [illegible] که باعث [illegible] شد
علیقلیخان و بهادر خان که با مجنون خان و [illegible] مقابله داشتند از این واقعه آگاه شده پای ثبات خود را
متزلزل یافتند از محاصره مانکپور برخاسته از کمال اضطراب و اضطرار خود را بکنار جونپور رسانیدند و [illegible]
خود را پیش انداخته از گذار نزدیک از دریای گنگ عبور کردند و آرزوی آب [illegible] قلب سپاه برده و
برگ [illegible] آنقدر در عرصه لکهنو قرار گرفت که اردوی معلی رسید و جشن [illegible] مقارن آن افواج قاهره
رایات نصرت طراز جونپور آراسته [illegible] مجنون خان و دیگر امرا که با علیقلیخان و برادر
مخذولان مقابله و مقاتله داشتند چون [illegible] از میان برخاست [illegible] همراه ارادت [illegible] اخلاص شتافته
در دو منزلی جونپور سجده درگاه سربلندی یافتند و [illegible] آوردند از آن جمله [illegible]
[illegible] مجالس آن [illegible] بود و [illegible] منظور نظر اقبال [illegible] شد
[illegible] توجه شاهنشاهی بتسخیر ولایت [illegible] سپاه [illegible]
[illegible] توجه اشرف [illegible] التماس نمود که [illegible]
در آورده [illegible] قبول [illegible]

افضال بر ساحت حال عرصه آمال او بخوبترین صورتی داشت روز دیگر که خسرو خاور بر سریر چهارم نور افزای
عرصه غبرا شد و سپاه ظلمت شب راه گریز گرفت آصفخان لشکر خود را قریب [illegible] سوار در عرصه
خوردن خون کف همت صاحبدلان فراخ رحمت بنای دولت ارباب کرم گشاده بنظر جهان افروز جلوه داده مورد
الطاف شاهنشاهی شد و فردای آن روز که سی و دوم شهر ماه الهی موافق روز جمعه چهارم ذیحجه بود لوای موکب
والا اقبال سعادت بر ساحت جونپور رانده [illegible] و منازل فرحت اساس درون ارک نور ورود اقدس
سعادت و اقبال شد و توجه عالی بر اصلاح آن ممالک که از دو [illegible] و ظلم آن مفسدان [illegible] خراب آباد
شده بود بر گماشته [illegible] علیقلیخان و دیگر اهل عصیان و بعضی از [illegible] سلطنت موکب والا
[illegible] آورده از آب گنگ گذشته آصفخان را با بعضی از امرای نامدار و سپاه کارطلب [illegible]
[illegible] محمد قندهاری [illegible] آن [illegible] نامزد [illegible] احتیاط و حفظ [illegible] سلطنت
پادشاهی باستمام [illegible] که [illegible] مظفره [illegible] لوازم [illegible] و آداب [illegible]
رسانده سرگرم خدمات شدند علیقلیخان و امرای او [illegible] حاجی پور [illegible] آب
[illegible] مستحکم شدند و با افغانان [illegible] سلیمان کررانی که حکومت بنگاله [illegible] بود
[illegible] حسن خان برادر او که [illegible] استظهار نمودند و [illegible] در مقام استمداد
شده [illegible] رای دولت [illegible] آن شد که یکی از معتمدان [illegible]
سلیمان کررانی به بنگاله فرستاده او را از معاضدت و مظاهرت علیقلیخان تخویف نمایند لاجرم حاجی محمد خان
سیستانی را بدین خدمت روان کردند که بکاردانی و سخن پردازی [illegible] چون او بنواحی
[illegible] رسید جمعی از خودسران افغان که [illegible] دم [illegible] میزدند او را از رفتن بنگاله
مانع آمده پیش علیقلیخان روانه ساختند و چون حاجی محمد خان را با علیقلیخان سوابق ربط و [illegible]
قدیم [illegible] از موافقان [illegible] باشد [illegible] آن [illegible] نویسند از
[illegible] او [illegible] از آنجا که [illegible] حاجی محمد خان [illegible]
[illegible] از دست نداده [illegible] نصیحتهای سودمند [illegible] انصاف آنکه
توقف حاجی محمد خان در میان ایشان بجهت تخویف و تحذیر از ارتکاب امور محظوره و دلالت
بر جاده مستقیم اطاعت دخل عظیم داشت چنانچه عاقبت [illegible] ساخته [illegible]

چنانچه بعضی از آن نگارش خامه عرض داده و از سوانح فرستادن حسن خان خزانچی است بولایت اودیسه
و قصهٔ حشمتی جنوبی سواد اعظم هندوستان واقع شده از آن هنگام که هندوستان فتح شده پرتو لوای
هیچ یکی از سلاطین بران نتافته و همواره فرمانروایان ولایت اودیسه باعتبار اقتدار ممتاز بوده‌اند چنانچه
راجه که درین هنگام فرمانروای اودیسه بود در آن مدت که فرقه افغانان دست استیلا بر بنگاله دراز داشتند
پیوسته تکلیف غنای اودیسه بر باقتضای همت خود می‌نمودند و لشکر در خراب امیر شان باز در مملکت چه در
حوالی آن عقبات خطرناک و کوههای بلند و رستهای تنگ و سنگهای ... مهمات سخت دشوار است کرده
تصرف پادشاهان آن مملکت بسیار متعذر و خاک آن زمین پامال عساکر شدن متعسر است چنانکه هرگاه
کسی از معارضان ولایت بنگاله پناه براجه جگنات می‌برد والی بنگاله را بر دستی نبود ابراهیم سور که در
سابق نام او مذکور گشت و مسطور است که براجه جگنات پناه آورده و آن راجه حمایتی از او بر اطراف عهد
داده هرچند سلیمان کرارانی با آن تسلط جهد نمود دفع نتوانست کرد و ملک پیوسته از وی هراسمند میبود در آن
هنگام که ملکهٔ جونپور متوجه موکب والا گردید خبر صوبجات خجسته شاهنشاهی که فهرست جهان گشایی است
امروز آشکار مینماید چنان فهمانید که یکی از طرز دانان با پایه قرب راجه اودیسه فرستاده ...
الطاف مستظهر گردانیده و سلک حلقه بگوشان درگاه والا انتظام دهد حسن خان خزانچی که جوهر اخلاص و اختیار
احوال او بود با پیغام اختصاص فرستادند که او در فنون شعر هندی و حسن معنی شهرت داشت
ساختند و این هر دو باتفاق عازم اودیسه گشتند راجه بمجرد شنیدن الطاف شاهنشاهی بتدارک سعادت
فرستادن و دریافت و مراسم تعظیم و تکریم وارد ان دولت ابد پیوند بجا آورده و تحف لایقه فرستاد
لایقه اقدام نمود و مکرر در میان جان بسته معروض داشت که سلیمان از حلقه غلامی آن درگاه گشته
و پایهٔ او آب عبودیت نگاه ندارد و بسیار انبساط و سعادت بعیان در میان نهد مرا جهت جلوه افراختن
که خصم دعوی او را پیش کرده روی به بنگاله می‌آرم و کارپردازی بر درگاه سلیمان میکنیم که عرصه
شور کشتن هند اکبر شود راجه بعد از سه ماه که با حسن خان و مهابات آورده مکاری و مهمانداری تقدیم
رسانیده بود فیلان نامور و دیگر پیشکشهای گرانمایه مصحوب کرده روانه درگاه معلی ساخت و در آن
هنگام که موکب والا از جونپور معاودت فرموده و در معموره آگره جلوس دولت آرای بود حسن خان و مهابات
همراه ایلچی راجه رسیده و به کورنش سعادت داشت مطمح کوس بلند شده و از سوانح قدسی

کرامت

رایات اقبال در جانب آگره استقرار داشت که بعضی خواجه عبدالمجید آصفخان است سبحان الله مستانی بیار اکنون
این ندارند سعی خود در هلاک خود مشکوشیده آنرا اندیشه برخطا شد و یکی از اعاظم علمای آنست که با خرد
مستی امر هوشی و قدر نعمت ناشناسی خود چون سد سکندر بدو باشد که توجهی از جای رفته کاری که هزار
دشمن برای ایشان نتوانند اندیشید سنگ چشم زده برای خود هم میرساند چنانچه آصفخان را از اسباب
زودی و کبری پیش آمد که رفع مخالفت او را از جوانان مهالک ساز دو شان اشتغال افتاده غرض از تمهید
این مقدمه مصراع سخن آنکه آصفخان که از درگاه والا شاهنشاهی مخصوص گشته بود و به علاء خاص دیگر
بیاسا شیلغی لشکر ظفر پیکر معزز و موقر شده بود از آنجا رفته بمحافظت رتبه خود نموده و توهمی از جهة
بجانب کده رفت و محل این قضیه آنکه از آن هنگام که آصفخان ولایت کده را تسخیر ساخته بر خزاین چوراگره
متصرف شده و از کوتهی خرد و خست نفس کفران نعمت از پادشاه و مربی او ولی نعمت که بدولت او از علم نعلم
رسیده بود پوشیده و آنرا ذخیره و بار خود ساخته بود و بمخیلهٔ خود توهمی راه میداد و هر چند آثار نافهم
بسبب این اشتغال سلطنت رشوتها فرستاده اما از آنجا که معده طمع حریصان جز خاک پر نسازد سود نیابد
همواره بختان بساط معانی پرورده اما مستغنی در آن حال که لشکر ظفر شامل بنظر اقدس آورده و منظور الطاف
شاهنشاهی گشت حسد بزرگان ضمنی در حرکت آمده به پیوسته در تسویلات و تزویرات اهتمام میکرده دادند
تا معض کج معامله نافهم و فتنه انگیز ان تحریک ساز دو رو به یکی از آنها را ساخته باعجمی منزل رسانیده تا در
سیوم مهر ماه الهی بروز گشنبه سنه نهصد و هفتاد و سه بحاذع آسد و در حوالی المانجولیا باز آورد
و بعضی از مردم موافق تعقید ولایت کده که به نیابت خود... که آن آشته قرار نموده در تامعتمد عنایت
باز شناخت صباح و انجوانان که همراه او نامزد بودند از صورت حال مطلع شده و معروض درگاه والا ساختند
و عرضه داشت این مردم و صحرای ایلغار جونپور و نظر که حضرت شاهنشاهی بانشراح لشکر رکاب کشایش داده
و بوسیله ملازمان رکاب دولت نیز از و معروض رسید حضرت باقتضای رای ممالک آرای مجنون خان قاقشال را
باشیلغی آن لشکر نامزد ساختند و شجاعتخان را با جمعی از بهادران کار طلب تعاقب آصفخان تعیین فرمودند
شجاعتخان بجانب مذکور رسید و متفحص احوال آصفخان شده اخبار یافت که تا حصه که به سیده و جمعیت داشت
که خود را بکده رسانند شجاعتخان کشتیها را گرد آورده خواست که از آب بگذرد و سپاه منصور کشتیها بدست
و از آنجا آصفخان از آمدن شجاعتخان خبردار شده با لشکری گران که همراه داشت برگشت که از آب

سر راه بر شجاع‌خان [illegible] کشتیها نزد لب [illegible] رسیده بودند [illegible] راه [illegible] برداشت و میان او

و جمعی که در کشتی بودند هنگامه [illegible] گرم شد و از روز تا شب [illegible]

[illegible] شجاع‌خان خبر [illegible] شنید [illegible] تمام در کشتی نشسته از آب عبور نمود [illegible]

[illegible]



مکرمت زلات با زلال عفو پاک شده است ایم بدرگاه جهان پناه رفته بسجده عذرخواهی جبهه بر
خواهیم رسانید میر معز الملک سپاه برما چون رنگ آمیزی و تزویر این گروه عاقبت نامحمود سیتند
واقع رو در پیشانی خواهش آن مدبر نهاده جواب نوشته که رقایم آثام و جرایم ستمکاران قبیل خبث که
خوبطوان خوند بیشتر آمده از جریده روزگار محو توان ساخت بهادر خان باز بمیر معز الملک پیغام داده
درخواست کرد که اگر خونریزی نمی باشد که مکرر اراده بخشی چند منازل و قلعه با فیه گفته شود و میر معز الملک قبول این التماس
نموده با معدودی از اردو برآمده رفت و بهادر خان از آن جانب با چندی پیش آمده میرزا و غیاث با معدودی
از جانبین در میان آمد چون آثار حیله و دستان دشمنانه ازو ظاهر بود صورت صلح قرار نیافت لشکریان قرار
و حکایت روزگار مسکنه رهند و چون سرگذشت بمسامع جلال رسید حکم والا شرف نفاذ یافت که لشکریان
دراجه تودرمل با مردم خود در لشکر مظفر رفته است از صلاح در جنگ چند خود نیز بخشیده عساکر جاکیه باشند والا صلاح
در قبول التماس آنگاه نخواهد باشد از فضل و رحمت ... امیدوار زنند و این دو لشکر سپاه نصرت آثار
بآن سپه دلیلان پیغام فرستادند که آنچه از حرف عقیدت و اخلاص بر زبان شما میرود اگر از لوامع صدق یابی
و الا دولتخواهی درست خاطر مطمئن ترتوجه آستانبوس کرده اگر نه وقت گفتار دولت در حیله زدن کار مردان
نیست و چون دل ایشان با زبان موافقت نداشت سعادت رهنمونشان نشده دولت یاوری نکرد از دیرتر
در خیرآباد و بای ضلالت بیمای جرأت را در دلبری افشردند و عساکر دولت را چون جمعیت الجاح علی قلی خان
فرموده شد هشتاد هزار مردم لشکر بش در مبارزت مسابقه نموده بود و راجه و لشکرخان قرار جنگ داده در صف
صفوف ... افواج همت گماشتند قول بمیر معز الملک و اعتماد خان خواجه سرا و میر علی اکبر و راجه تودرمل و
لشکرخان و ... فوجدار و جمعی از بهادران نامور انتظام گرفت و برانغار بکلادت قیاخان و حسن خان
ضمیمه و شیر سلطان و راجه ترسین و امیر مهر علی و لد استاد یوسف و برخی از جانسپاران دیگر ترتیب یافت
و جرانغار بیاقوخان و شاه بداغ خان و فرخ قلی اوزبک و چندی از دلیران اوزبک بنظام ترتیب
و هراول بمحمد امین دیوانه و مصر خان فرنخودی و قتل قدم خان و شاه قیاسی و صدر جهان اوزبک و الماق بهادر
و طایفه از مردان کارزار رونق گرفت و التمش جان بکفان عالم و جنهو جنگل رای سال دربار ... جرداس و ادیان
خان فوجدار و طبقه دیگر از مبارزان استحکام یافت از آن جانب غنیمان سر فوج شده بودند و فوجی انتظام داده
و فوجی بسرداری اسکندر خان و فوجی بسرداری محمد یار برادر زاده خود ساخته و هراول مقرر ساخته آماده جنگ شدند

و در میان هر دو هراول معرکه جنگ گرم شد قدری هراول مخالف غلبه کرده بود که مردم التمش و ادوار
داده هراول را بر داشتند محمد یار که پیشانی لشکر طغیان او بود شمشیر برق لمعان بر خاک هلاک افتاد و سپاهی
از مخالفان پامال فنا شدند و سکندر که با فوجی گزیده از دنبال این فوج آمده عرصه دار بود گرد او بار بر ارادی دولت
خود بیخته و نبت بر عساکر منصوره داده و نهر عجب آورده افواج قاهره کامیاب بنصرت و اقبال از دنبال شتاب
درآمده بهر کس از آن تیره روزگاران تحت برگشته در رسیده خونش بخاک میریختند تا آب سپاهی رسیدند
سکندر از بیم جان خود را در سیه آب زده از خاک سپاه سر بیرون آورد و بسیاری از سپاه کافر نعمت او در آن
طلق آب فرو شدند و افواج قاهره که سکندر را نهرعجب داده ... بغارت و تاراج لشکر او بار برکنده شدند
بهادرخان که با جمعی دیگر در کمین بود در بیج زد و کمر بفوج جوانغار لشکر اقبال رسیده جنگ ... شاه بداغ خان
از اسب جدا شدند و فوجی مخالف درآمدند و عبدالمطلب پسرش ترقی نیکو خدمتی نیافت و باهر قلی و جمعی از کارگاه نمایان
شاه بداغ خان حقیقی بر فوق روزگار خود زخم بخشیم برتنه بهادر این فوج را بر داشته متوجه قول شده قول
لب جنگ سر رشته برد از دست داده بعار فرار اختیار نمود محمد با قیخان سپاه خود سباه و الغای اول
خود را کمان گشته و بعضی از روی نفاق و حرام نمکی جنگ کرده پشت بمعرکه داده و از سوی آن کامیاب
برگشت فقط راجه تودرمل و قیاخان و اعتماد خان و مردم التمش جمع شده در میدان استاده بودند چون لشکر
بود کاری بسر انجام نشد غرور را این نتیجه است این معامله ناقصان نمی بینند که خود بر زبان با علم بیقینی جلوه دادند
منظور بنده هرکه را گرد او جنبش یافت آنچه جنبه از خود و چند و روز دیگر سپاه پراگنده فراهم آمده ...
و سران لشکر عرضه داشتی محتوی بر حقایق سرگذشت باستان معلی روان ساختند آنحضرت که معدن مروت
و مردمی اند چون بر حقیقت حال مطلع شدند از آنکه مجدداً از جرایم ایشان درگذشته بودند جریمه عظمی جنس را
نادیده انگاشته امرا را طلب داشتند و جمعی که آثار نفاق از حرکات ناسزای ایشان ظهور یافته بود در
خجالت مانده از سعادت کورنش محروم گشته و بهبان اخلاصمند با وجود ظهور چنین حالتی بمنابات خاص مخصوص
شدند و از سوانح آنکه درین هنگام که رایات جلال از جونپور نهضت فرموده جهانبانی بود شیر محمد دیوانه در حدود
سامانه سر بشورش خود برداشته در مقام تاخت و تاراج شد و زود سزای کردار خود را یافت این بر سعادت
از خدمتگاران خود چه منظم بود و بعد از آن به میرزا خان بهرست و میرزا خان بولکه حسن صورت این تخرد اله از مرد
او نبود منقرب خود ممتاز داده و در زمان اقبال اعتبار یافته و در ایام او بار سالک مسالک حقیقی گشته خانه

محلی از آن در جای خود گذارش یافت و چون ذات مقدس شاهنشاهی مصدر انوار عدالت است در خیابان تحقیقی
دولتخواهی آن حضرت بود اما چون این بیخ و بنیه در آدمی نکوهیده تر این بسند طبع حق پسند شاهانه منظور رعایت
نگشت چندی در قصبه سامانه بسر میبرد و درین ایام که علیقلیخان و جمعی کافر نعمتی نموده بغی ورزیدند از ابار
اقبال توجه الطاف نایره فساد شد چون این خبر از رفته سیه‌دولت جمعی از اوباش فتنه انگیز را فراهم آورده
دست فتنه بگشاد و ملا نور الدین محمد ترخان که فوجدار آنجا بود و میر دوست محمد نام شخصی را در سامانه گذاشته بود
که سرانجام مهمات آن پرگنه مینموده باشد روزی آن بخت برگشته با همواران این دوست محمد را برسم ملاقات بخانه
خود آورده در اثنای صحبت [illegible] میکرد و مجلس میداشت که ناگهانی تیر را در خانه کمان نهاده سینه آن
بیگناه زده کار او تمام کرد و اسباب و اموال آنچه در آن پرگنه بود بدست آورده بجانب پرگنه [illegible] یافت
و شقدار آن پرگنه را که بخالصه شریفه منسوب بوده نیز کشته از اموال آنچه در آن پرگنه بود بدست آورده
حادثه دوست و اقوام طلب کرد و او شرمنده شد و در میان ولایت [illegible] تاخت میکرد تا آنکه ملا نور الدین با خود متفق
ساخته کمر همت بقلع او بست و در موضع دهوری که در حدود سامانه است آن دیوانه بیابان [illegible] مشغول بود
رسیدن ملا نور الدین شنوده و از آن محتاج گرفته با معدودی متوجه او شد و بفوج ملا تاخت در اثنای
آسیبش تبه در خت رسیده و افتاد و جمعی پیاده رفته او را دستگیر کرده و ملا آن دیوانه سیه‌دولت را انقیاد
رسانیده و حقیقت حال بعرض اقدس ارسال داشت و در جونپور عرضه داشت او بموقف عرض مقدس رسیده مورد
عنایات خسروانه شده و از سوانح آنکه رایات همایون از جونپور بسیر قلعه چنار نهضت فرموده و از انجا بطرف
قدسی حضرت شاهنشاهی بر عفو جرایم و صنع زلات کوتاه بینان مجبولست و سیله الحاح و شفاعت منعمخان خانخانان
قلم عفو بر ارقام جرایم آن علیقلیخان و سایر ارباب عصیان کشیده و هوای سیر بنارس در تماشای قلعه چنار دامنگیر از
قلعه‌های مشهور هندوستانست از آفاق جهانگیر شاهی سر زد و موجب این عزیمت دولت افزا [illegible]
آلهی موافق روز جمعه سیوم رجب [illegible] که داشته [illegible] نهضت فرموده چون نزول
شهر بنارس که بر ساحل دریای گنگ جلوه نمای نزول اجلال پرتو انداخت انوار عدالت بر خواص و
عوام آن ناحیه سعادت ورود واقع شده و اردوی [illegible] توقف در آنجا فرموده با خاصان رکاب قدس
بتفرج و شکار توجه فرموده [illegible] و بیرون قلعه [illegible] مسرت برای ظاهر [illegible] شده در [illegible]
نشاط پیام نوید عشرت آورده از بیشه‌های فیل که در نواحی قلعه [illegible] خبر دادند حضرت شاهنشاهی عزیمت [illegible]

عزیمت

همت اقبال صید ساخته با بعضی از ملازمان رکاب دولت و مخصوصان موکب معلی در آن بیشه‌های انبوه و لکفاو فرود
و فریب دو گروه جنت و جوکره و لکلاو فیل رسیده بود و بر توالی اشارت عالیه ایران تافت که ملازمان اسباب حضور از
هر جانب فرا آمده این گروه [illegible] کردند بدستوری که دستور العمل صیدگاه اقبال بوده فیل و الاشکوه را
در میان گرفته و گروهای این وحشی طبیعتان از اطناب مدار استنبه و با فیلان اهلی هم تک ساخته بحبال خیاد مراجعت
نمودند و از آنجا بجانب بنارس که غره عزیمت شده کرده باردوی معلی که [illegible] از [illegible] اقلیم ورود سعادت
فرمودند و از سوانح الفتار فرمودن حضرت شاهنشاهی است بر سرخان زمان از آنجا که وجود مقدس حضرت شاهنشاهی
طلسم دوام آگاهی است از مبدأ فطرت لسان القدیر و بیان مشیت آمده هرچه از حقایق کونی و الهی است [illegible]
حلوه ظهور یابد انوار اشارت و ظلال عبارت بران پرتو می انداخت چنانچه در آن وقت که منعمخان زبان بعرض [illegible] و
شفاعت علیقلیخان میکرد بر زبان القدیر بیان گذشت که ما خود عفو فرمائیم اما [illegible] ادب [illegible] قوم
ماند و [illegible] بظهور آمد چه در آن هنگام که بموجب استدعای خان خانان علیقلیخان و بهادر خان
جانکیر [illegible] قبول التماس او مشروط باین بود تا موکب اقدس در [illegible] باشد خان زمان از آب عبور نکند و
چون رایات اقبال مرکز اورنگ خلافت رسیده و کلا بدرگاه معلا آمده و مشاهیر دولت از [illegible] بر
جاگیرهای خود متصرف کردند در وقت که رایات عالی بجانب بنارس [illegible] ظلال ارتفاع [illegible] معاودت
علیقلیخان جانپور از آب گذشته محمد آباد در رسیده و کسان را انفاذ [illegible] و جانپور روانه کرد و موکب علا [illegible]
نموده ساحت بنارس نزول اجلال فرموده بود بعرض اقدس رسید که آن [illegible] برخلاف شرط رفته عدول
از جاده حکم اشرف نموده از آب گنگ گذشته است قهرمان قهر جهانگیر شاهنشاهی بجوش آمده [illegible]
آن سیه بختان که اغماض نظر از آن شده بود بر پیشگاه خاطر اقدس و باطن مقدس که آینه گیتی نمای [illegible] جلوه گر آمد
و در مقام سطوت منعمخان را مخاطب ساخته ماجرای سیه بختی آن تیره روزگاران را بر زبان اقدس آورده خان
خانان از کمال انفعال سر در پیش نهاد و زبان گفتار بسته و رشته جواب گسسته یافت و خود جهان مطوف
در اجه [illegible] و بس جمعی دیگر از امرای عقب [illegible] و اردوی اعلی حضرت [illegible] گذاشتند که [illegible] منزل
منزل [illegible] و خود بنفس نفیس بعزیمت تادیب و تنبیه علیقلیخان شب [illegible] جهان آرای
شنبه یازدهم رجب [illegible] توجه درگاه دولت آورده بطرق ایلغار راه نورد ظفر شدند و قرب کنار ساحل
اقدس سایر فدویان موکب معلی کرد و پیش خبر والا بوده و [illegible] مسافت نموده [illegible] از شمال و صبا

ربوده‌اند جعفرخان تکلو و هاشم علیخان را بر سر غازی پور تعیین فرموده‌اند این بهادران چون به دروازهٔ قلعهٔ غازی پور رسیدند
سید لشان آنجا که گذشته از برجی که متصل به دریای گنگ بود خود را در آب انداخته به محمدآباد رسید و علیقلیخان را
از این واقعه آگاه ساخت علیقلیخان دست و پا گم کرده از کمال سراسیمگی گریخته چون بر لب آب سرو رسید
کشتی چند که بر کنار آب برای چنین روز آماده داشت با جمعی که با او بودند درآمده جان به سلامت به ساحل سلامت
برد و موکب مقدس آنشب که روان شده از دریای جونپور بر فیل سوار و عبره فرموده‌اند و آنوقت در کنار فیل
توقف نموده‌اند و بحر با زلزله عرض شده‌اند قدری از روز گذشته بود که با اردوی او پیوستند آن مدبهها و محمدآباد
را که گذشته راه که در پیش گرفته بود تا به پهر سیوم راه می‌رفتند فیل بخت او مست بود به دست درآمد و از آنجا
محمدی خان و قاسم و میرزا نجات خان و جمعی را شتر جهت فرموده‌اند روز بیگاه شده بود که از پیش فرستاده‌ها
خبر رسید که علیقلی در مقام گذشتن از آب سرو است چون راه بسیار آمده بودند و روز اندک مانده سواری
موقوف شده سحر به دولت شب‌نیز اقبال را نیز رانده‌اند در این روز اوراق خان اسلام خان و برادر خود حسن خان
از منبع جدا شده به موکب اقبال پیوسته و فوج پیش از دنبال آن مدبر به ساحل آب رسید کشتیها را بر اسباب و اموال
که علیقلیخان و کسان او روانه ساخته از مغانی فتح و انشسته گرفتند و از اهل کشتی سرگذشت علیقلیخان تحقیق کرد
و موکب معلی به ساحل آب سرو از رفته نهضت فرموده عساکر نصرت همگی بوادی و برابر راه فرورفته و از آن
گم گشته صحاری ادبار نشانی پیدا نشده چنان از وقایع استماع افتاد که علیقلی بخرد در محمدآباد بود و از آنجا که
رایات اقبال نخست در رسیده بود راست رانده محمدآباد و مرفت آن مدبر بت باده و نسیا بت می‌نیاید و جاه
منعمخان این مزوه عمل باخت و برای رواج بازار خود خواست که او به دست افتد اول نخواست که به عاقبت بر اوراز
و نسیا اوراق خبر دار ساخته گریزانند و معلوم شد که علیقلی از راههای سردرخت نقلو جلوباره رفته فرود آمده است او
دانش شد و اغماض نظر فرموده بر روی نیاورده‌اند و روز دیگر که موکب مقدس بواسطه آنکه کشتی پیدا نشد و کم کرده
معلوم شد که آن دریای زخار را عبور نتوان کرد از این روی آب در برابر جلوباره نزول اجلال فرموده و منعمخان
از طرفین سر داده‌اند چون علیقلیخان است که گیتی خدیو خود به دولت بر توانه آمده بود او را نخود قرار نداده فتنه‌انگیزی
و روز دیگر موکب اقبال از آن منزل کوچ نموده کنار دریای گنگ قصبه نهور نزول اجلال در این راه عرب درخت زاری
باسبر مواکب جهان نورده شد انواع استماع و وحوش از بیشه کنارها مثبتند و جوانان صاحب قبض شکارها
و اقسام جانور منظر او تسی می‌درآمده و سیاهیان بخت اندازان تحارت که تحمل تجربه می‌کرده که آن روز در سبیکان

از بادرمی

از بادری انه جهند و در وقت مرور اردوی معلا شکوه جانوران دریایی مثل نهنگ از آب بیرون آمده بر ساحل
دریا نمایان می‌شدند و چون از دور که عساکر منجنیات آب مسخر بودند و بعضی جانوران از آن قسم بودند که
تیر و تفنگ برآنها کارگر نمی‌آمده با جلای موکب معلا و حدود آن قصبه بود خبر آوردند که بهادرخان در این
فرصت به جونپور رسیده و خود را اخلاص کرده است و اشرفخان را مقید ساخته قصد آن دارد که با اردوی
معلا رفته دستبردی نماید بنابراین موکب مقدس از ساحل آب سرو از کجاب معسکر اقبال عطف عنان فرمود
و تفصیل این مجمل آنکه چون عطفه الغیار موکب عالی سبقت علیقلیخان و اسکندرخان و بهادرخان را سیده نقص
گرفتاری والده علیقلی در دست اشرفخان در جونپور معلوم کرده بودند و دانستند که اشرفخان در استحکام مبانی
قلعه‌داری اهتمام نموده بود دروازه را شرخت و درون شده طایفه نزد با بهادر بو در قلعه نهاده برآمده
بودند اشرفخان وقتی خبردار شد که مخالفان به قلعه درآمده بودند بهادرخان اشرفخان را گرفته مقید
ساخت و والده خود را اخلاص کرده همراه برده و با وجود آنکه جونپور عمری در جاگیر او و برادرش بود و خیمهٔ اختلاط
با اهل شهر و حقوق خدمت ایشان همه را با بجال افتاده کرده دست انداز عرب نمود و بسیاری از ناموس را
تاراج کرده به بنارس شتافت و آنجا هم قدری دست به غارت برد و از آنجا به بدین بنارس که به رنانه مشهور بود
رفت و در آن حالت خبر رسید که رایات عالی از تعاقب علیقلی معاودت نموده اسکندر و بهادر را که در سرستی
که مقرّ معهود ایشان بود پیش گرفته از آب گنگ عبور کردند چون علیقلی از صدمهٔ نهیب عساکر اقبال بیدار رفت
و شور سر اسکندر و برادر او جنان که گذارش یافت به سامع اقبال رسید که موکب مقدس از کنار آب سرو از عنان
معاودت معطوف کرده‌اند و متوجه اردوی معلی شده که مبادا غبار آشوب اهل عناد بر حاشیهٔ بساط آن دولت
آن رسیده و شورکشان با استماع توجه رایات اقبال فرار نموده بودند اهل اردوی مقدس را اطمینان و آرام رسید
از آنجا سر توجه به جانب جونپور تافت و روزی که قصبه نظام آباد مستقر موکب جلال بود محفل دولت آن حضرت
اقدس ترتیب یافت جشن دلگشا فراهم آمد و نقود گرامی بر دوازده امیر ریخته شد و جهانیان از فیض عام شاهنشاهی
احتظاظ یافته به دعای مزید عمر و خلود دولت سیراب زبان شده‌اند و بعد از تقدیم مراسم جشن مبلغی از آنجا کوچ
نهضت فرموده‌اند و عرصهٔ جونپور از فر نزول موکب الاهی پایه علیه یافت چون این شهر مرکز مهام و مقدم شاهنشاهی
زیب و زینت گرفت و ستاره عظیم از ملازمان عتبهٔ اقبال در استقبال اربابه فتح و ظهور آمده رای عالم آرای
در این شهر طرح اقامت انداخت تا به سبع و نیاد و طبقه با غیبه برآید و آنچه که در عالمیان شیوع یابد بموجب حکم

مقدس ایلیان مملکت و ارکان دولت طرح منازل رفیع الاساس عمارت عالی بنیان انداختند و بر زبان اقدس
گذشت که تا غبار هستی این طاغیان از دودمان ایشان نخیزد و بر نخیزد پای تخت اقبال حرکت نخواهد بود و جمعی از
امرا که مرخص شده در محال جاگیر خود بفراغت گذرانیده اند جارر سانیدند که بیلغار معهود و خامل کمک
گردند و تتار سال افواج تازه زور متعاقب همراهان معین مقرر فرمودند و حکم معلی شد که تا علیقلی را دستگیر نکنند از پای
ننشینند چون حقیقت احوال علیقلی رسید میرزا میرک رضوی را که از مخلصان خاص او بود به آستان معلی
فرستاده اظهار عجز و درماندگی خود نموده و برای هر کدام از تقصیرات معذرت گفته نهر از زبان مکر و چاپلوسی
منعم خان خانان را بر آن داشت که باز در مقام استشفاع شده خان خانان که مزاج دان سلطنت
بود جرات بر این امر عظیم نتوانست کرد بنابر این جمعی از ارباب عزت را که حضرت شاهنشاهی از دور خدا
پرستی احترام این طبقه منظور بودند مثل میر مرتضی شریفی و ملا عبدالله سلطان پوری و شیخ عبدالنبی صدر را با خود
متفق ساخته جشن آورده این جماعت بنابر وثوق بر عواطف شاهنشاهی در پایه سریر معلا زبان بشفاعت گشاده
بعرض مقدس رسانیدند و در بخشش گناهان ایشان استدعاها خواندند و آن معدن مروت هر چند دانسته است که طبع
ایشان صاف نشده است از این مقدمات مقصود اصلی ارباب این نفی وقت گذرانیدن است خاطر این
جماعه خواهان را رعایت فرموده بتقصیرات محمد و ابراهیم بخشش افت بشرطی که از قبایح اعمال و ذمایم افعال خود توبه
صحیح نموده من بعد خلاف رضای اقدس را در خیال راه ندهند و همواره با ... همراه دولتخواهی و جانسپاری ثابت قدم
باشند و چون آثار آن ظاهر گردد محال جاگیرهای ایشان بدستور سابق مرحمت شود و خان خانان سایر کار
ادای شکر سجده بجای رسانیدند و حکم معلا شد که میر مرتضی و مولانا عبدالله منعم خان ... نزد علیقلی رفته
مذمت او را اتوبه استحکام دهند و بنوید بخشش گناهان ایشان خشنود سازند و خود بالهام دولت و اقبال اسپ عزیمت
اقامت جونپور فرموده موکب دولت را بعزیمت معاودت مصمم گردانیدند و در روز ... چهارم ...
الهی موافق دوشنبه یازدهم شعبان نهضت رایات اقبال از جونپور به دار الخلافه آگره اتفاق افتاده و ارادی معلی
یک هفته از جونپور ... آمده بساحل دریای گنگ مخیم اقبال برافراخت ساختند که ... بار گاه سلطنت
بحکم مقدس ... کشتیهای عظیم در دریا ... انداختند تا ... عبور نموده و درین ایام که رایات اقبال
مراجعت فرموده متوجه دار الخلافه بود جشن گرانی برادرزاده سلیمان میرزا ... شرف ... نوروز
خسروانی گشت آغاز سال یازدهم الهی از مبدا جلوس مقدس شاهنشاهی یعنی سال ... از دور اول ...

دولت تازه شد و کوکبه نوروز طنطنه آوازه گشت مزاج عالم تیا بکه روی اعتدال آورد و طبیعت عنصری نزهت
ذوق گرفت **نظم** خاک چمن شد از ابر مشک تتاری ٭ آتش گل تیز گرد باد بهاری ٭ فرصه کافور شد ساخته نکو
سنبل مشکین ز جوخت عود و قماری ٭ ازپی دوشیزگان محلّه گلشن ٭ آب صنعت کرد خاک آینه داری ٭ دور
نظر باز است چمن پرستی وقت گل افتاد نیت و باده گساری ٭ غنچه و نرگس رسیده بهم فراهم ٭ گوش که
دل ابد است باده سپاری ٭ نسیم بهار چون بر روش عیب نوید جدید از نصرت و اقبال داد و درهای فیض
بر زمان و زمانیان باز شد و مژده‌ای فتح آسمانها اولیای دولت ممتاز شدند و بعد از ساعت و پازده دقیقه
روز دوشنبه چهارم شعبان نهصد و هفتاد و سوم قمری تحویل نیر اعظم و منور عالم برج حمل سعادت ظهور یافت
و آغاز سال بهمن یعنی سال یازدهم از مبدا جلوس شاهنشاهی از دور اول بوقوع پیوست و تا دو سه روز عرصه شهر
که جولانگاه موکب اقبال بود و در آن فضای جانفزا مراسم جشن نوروزی و آداب عشرت بهار بر گذار
طبایع شد آنجا خان خانان و مظفر خان و دیگر عیان دولت و ارکان اقبال اتفاق افتاد و از آنجا به جونپوری
عنایات الهی روی عزیمت و اقبال مستقر جاه و جلال آوردند و بجزمی و خوشحالی روز فروردین نوزدهم فروردین ماه
الهی موافق جمعه هفتم رمضان حلال خیر و الا بر دار الخلافه نزول اجلال گسترده پایه آن زمین سعادت رهین را
از آسمان گذرانیدند و چند گاه در آن مرکز عدل کامیاب عشرت گشته معموره نگرجین که در آن ایام موجه
نشاط اساس بتعمیر یافته بود روی توجه آوردند و آن منازل عشرت بنیاد را به پرتو نظر سعادت برای جلال
سپهر بخشیده زنگ زدای از روزگار گشته و بالجمله چون حضرت شاهنشاهی خاطر گشته ای خود منظور
داشته به دار الخلافه توجه فرمودند منعم خان و مظفر خان در کره تا آمدن فرستاده‌ها توقف کردند از مردم حرم
نزد علیقلی رسیدند او مراسم استقبال و لوازم مهمانی و تعظیم بجای آورده بزبان تزویر پیش آمده وارو
که مخلصان درست رانسند مبنی کرد تسلی انها نمود و تعهد و قسم که وحشت آمیز ارباب نفاق نمود از دو
سیاه و دولت بر جاده دوام عبودیت آورده مرحمت نمودند و منعم خان و مظفر خان از معاملات تجدد
پرداخته کوچ بکوچ متوجه استلام عتبه علیه شدند و چون بقصبه اتاوه آمدند مظفر خان بتوهمی که از عاطفت منعم خان
در درون او یافته بود المغار نموده پیشتر بآستانبوس شتافته یافت منظور نظر عاطفت گشت و شرح دو روی آن
نزر کار زاده بیان واقع خاطر نشان ساخت بعد از آن منعم خان و سایر امرا بدرگاه معلی پیوستند لشکر خان را از
بخشیگری معزول گردانیدند و خواجه جهان معاف شد و مهر مقدس کلان از او گرفته بخواجه سلطان علی تفویض فرمودند و

نسبت ایشان که مکافات اعمال ایشان بود سرمایهٔ مزید هشیاری منعمخان شده بنابر اعتبار مظفرخان [illegible]
و بوسیلهٔ مقربان درگاه خواجه جهان بخشیده آمد و حضرت شاهنشاهی خود بذات قدسی متوجه نظام مهمات و انساق
معاملات شده بنفس نفیس توجه عالی و اهتمام بانوار عدالت عالم طراوتی دیگر بخشید و از سوانح آنکه حضرت شاهنشاهی
عاطفت جهان آرا را انسب ملازمان عتبهٔ اقبال ظاهر ساخته توجه در جمیع برکات [illegible] حکم والا [illegible]
جمع رقمی را که در زمان بیرامخان بواسطهٔ کثرت مردم و قلت ولایت بنام افزوده برای فربهی اعتبار بلند نام
آنچه در دفاتر عالیه ثبت مانده بود دست فراز تغلب متغلبان فرسوده شده برطرف ساخت و قانونی که [illegible]
و داد با [illegible] جمیع ممالک محروسه بر جمع خود حال حاصل ولایت را خاطرنشان کرده جمعی دیگر قرار دادند اگرچه در حسن
حال حاصل نبود اما نسبت بجمع پیش اکثر از حال حاصل نام نهند و درین وقت چون رشتهٔ [illegible] که در آغوش [illegible]
اقبال شرح سمت تحریر یافته بظهور رسانیده بود در حوالی جمع امرا و ملازمان عتبهٔ اقبال معینی را مقرر کرده بودند که هرکدام
چند کس را نگاه داشته منظور خدمات شوند و عوام سپاهی که بنام امرا مقرر شده رستم بود قسم اول را هفت
هزار دام سالی تعیین شد و قسم دوم را دو هزار دام قرار یافت و قسم سوم را بیست و چهار هزار دام مقرر گشت
و از سوانح آنکه عبدالله خان ازبک که او باز یافته بگجرات رفته بود چنگیزخان منصبی قرار داد که محبوب
حکیم عین الملک معروض داشته بود عمل نموده او را از پیش خود راند و او از بدحالی متنبه نشده سرگردان بادیهٔ ضلالت
شده و باز بجهت مالوه آمده سر بشورش برداشت شهاب الدین احمد خان که پیشتر از این سرانجام ولایت مالوه بدو مقرر
شده بود لشکری شایسته سرانجام نموده بر سر او رفت و نزدیک بود که آن شوربخت را دستگیر سازد بهزار حیلت
خود را بعلیقلیخان و سکندر رسانید و از آنجا بسبب [illegible] او بار دیگر بخستی فرو رفت و از سوانح فرار نمودن جلالخان
[illegible] و سرگذشت شرح آنکه چون ذات مقدس شاهنشاهی عفیف و پاک نهاد آمده است جمیع طوایف عالم خصوصا مقربان
بساط عزت را میخواهد که از این دولت فیضی [illegible] بهره‌مند شوند چون بمسامع اقبال رسید که جلالخان [illegible]
در مقام [illegible] است و [illegible] برمزاج اقدس گران آمد او را از [illegible] ساخته آن [illegible] را از جاده [illegible]
را همراه گرفته راه فرار پیش گرفت میرزا یوسفخان و جمعی کثیر تعاقب او نامزد شدند و آن گمراه [illegible]
مضبوط کرده بدرگاه معلی آوردند و تادیب لایق بحال او فرموده [illegible] افتاده بود و [illegible] خود [illegible]
و بار دیگر بعضی از عواطف خسروانه [illegible] بوده بار دیگر بکورنش سرافراز ساخته و از سوانح [illegible]
مهدی قاسم خان که حراست ملک گرهه پیش از این [illegible] ملازمت [illegible]

کارکنان

کارکنان [illegible] ورزیده سالک مسالک [illegible] شده و درین ایام که موکب عالی از جونپور مراجعت نموده [illegible]
خلافت رسید ضمیر ممالک آرای اقتضای آن کرد که مهدی قاسمخان را که از کبرای امرا و قدیم عساکر [illegible] اعتبار
این دودمان عالی بود بحکومت ولایت گرهه فرستادند که نظام آن ولایت نموده آصفخان را که مرتکب خیانت
[illegible] شده بود بدست آورد و مهدی قاسمخان با این لشکر [illegible] قدم همت در راه نهاد و پیش از آنکه
عسکر اقبال رسید آصفخان خبردار شده [illegible] تحسر و تأسف دل از آن ولایت برکنده و آوارهٔ صحرای [illegible]
شده چون بدخشیان پناه به بیشه برد و مهدی قاسمخان بولایت معهود درآمده و باستقلال متصرف نموده بدنبال
آصفخان شتافت و علیقلیخان که همیشه در تدبیر موافق ساختن آصفخان با خود بود این فرصت را غنیمت دانسته
خطوط نوشت و شروع در نقض عهد نمود و آن ساده‌لوح بیخرد از راه رفته و باتفاق برادر خود وزیرخان بجونپور
پیوست و علیقلیخان را دریافت و مهدی قاسم خان تمام [illegible] ولایت گرهه شد و از سوانح آنکه اگرچه حضرت
شاهنشاهی [illegible] و هر زمانی برای خود [illegible] لطف [illegible] انجام میدهند [illegible]
کمر همت تخت نشین دولت و اقبال شده هم جهت مصالح ملکی [illegible] و هم برای [illegible] صوری که عامه [illegible]
جهان آرای چوگان بازی که در معنی مشق جهانگیری و تعلیم [illegible] اشتغال فرموده و در هنگام [illegible]
عشرت از عرصه روز [illegible] بزم نشاط و هنگامه بازی از آتش گرم بود و [illegible] مشغول [illegible] بودند و
کار جهان ساختن و درین کار شرف اختراعات بدیعه فرموده نشاط آرای بودند از آنجمله گوی آتشین بود
بوسیلهٔ لمعان انوار آن در شبهای تاریک نور عشرت چوگان بازی دست میداد و چوگان [illegible]
میبردند [illegible] اسباب بازی بکمال میرسید و معنی اسپان را دست و پای [illegible] و مردم را توانایی [illegible]
که [illegible] سپاهیگری است هم میرسید و از سوانح درگذشتن یوسف محمد خان کوکلتاش است برادر کلان
میرزا عزیز از این جهان که از فرط باده پیمایی روز پنجم ذی قعده و پنج روز مزاج او از جادهٔ اعتدال انحراف
نموده بخلوتکدهٔ فنا شتافت و از غرایب آنکه روز دیگر نعش او را [illegible] بدار الخلافه آورده بودند [illegible]
و حضرت شاهنشاهی بمقتضای مراحم ذاتی و موجب مروت و مردمی [illegible] شده بعنوان [illegible]
چاره [illegible] شکیبایی باقیان [illegible] لوازم رأفت و عاطفت بظهور آوردند و از سوانح [illegible]
[illegible] شرح این واقعه آنکه [illegible] سمت تحریر یافت که او بحراست و حکومت گرهه تعیین شده بود [illegible]
[illegible] سر آورده بران دیار متصرف شود چون آن ملک [illegible] سعی بدست افتاد [illegible]

نتوانست سامان آن کرد و حشت بر مزاج او غالب آمد تا آنکه در اواسط این سال مرحبای پادشاهی برنافته
از سرحد دکن عازم سفر حجاز شد هرگاه به مناسبت معنوی مرتب بزرگان دین که صاحبان نفوس قدسیه‌اند
ستوده منش بنابر نزدیکی این شریف که به وسیله آن بزرگان معنی و صورت اعتبار یافته‌اند چه گنجایش که
بی مناسبتی رهنمونی چنین صاحب اقبال ضمیمه حال او باشد و چون انجمنی مرتفع عرض مقدس رسید پرتو عنایت
او بخشوده فکر آن ملک فرمودند شاه قلیخان مارمی و کار علی را با جمعی از بهادران اخلاص کیش تعیین
نمودند و فرستادها رفته بر آنکه کیهای الملک را انتظام دادند و مهور و مرحوم خسروانی گشتند نهضت موکب والای
شاهنشاهی به دفع فتنه میرزا محمد حکیم و دیگر وقایع اقبال درین ولا که نگارش شاه ملک موکب شاهنشاهی بود
بمسامع اقبال رسید که محمد حکیم میرزا با عوای کوته اندیشان حقوق نعمت را معقوق ساخته متوجه لاهور است
و شرح آمدن او برین نمط است که میرزا سلیمان از آن باز که از هیبت صدمه افواج شاهنشاهی فرار اختیار کرده به بدخشان
مراجعت نموده همیشه اندیشه آمدن کابل داشته درین ولا چون نقش میرزا سلیمان شد که از امرای حضرت شاهنشاهی
هیچکس در کابل نیست قابو دانسته با وجود پیری بار چهارم لشکرها فراهم آورده روی امید بجانب آن نونهال
کابل نهاد و چون خبر آمدن او به میرزا محمد حکیم رسید قلعه کابل را به معصوم خان که از معتمدان میرزا محمد حکیم بود
ممتاز بود سپرده خود با اتفاق خواجه حسن نقشبندی که وکیل کل بود از کابل برآمده لشکر کرده و غوربند رفت و
میرزا سلیمان به کابل آمده قلعه را محاصره کرده و بعد از چند روز که نه قدرت خود را از کنگره تسخیر کوتاه دید در خیال
میرزا اطلاع یافت که در غوربند و آن نواحی خواست که به وسیله تلبیس جرم مکر کاری تواند ساخت بنابر آن
صوابدید جرم مکر را بر حوالی کابل گذاشته خود بجانب غوربند متوجه شد و مردم سخن سنج را پیش میرزا فرستاد
تعیین کرده پیغام داد که سعیم یار از فرزند صلبی عزیزتر بود به حضرت پادشاه کسب مصلحت ضمیر آن شده باشند
همگی خاطر متوجه آنست که کمال یگانگی و یکجهتی ظهور یابد و اساس روابط اختصاص تشیید پذیرد و در نیز غرض
از آمدن ما آنست که ملاقات شما روی نماید و بنیان ارتباط استحکام یابد و عهد و میثاق که از اختلال
و کلال مصون باشد در میانه آید میرزا محمد حکیم از نیرنگ مکر فریب خورده مقرر ساخت که در قریه قراباغ که در
دوازده کروهی کابل است او را یافته قواعد ارتباط محکم سازد و چون عزیمت ملاقات مصمم کرد امیر معتمدان خود را
پیشتر فرستاد که شرط و عهد شایبه مکر و تزویر در میان نیامده چون فرستادها تبلیغ رسالت نمودند پس گفتند
ملاحظه شد او بار کرد که در مقام فریب نیست و زبان با دل یکی و عمل با قول موافق گردانند مردم میرزا محمد حکیم

شنیده‌اند از کوته اندیشی مقرر ساختند که میرزا را در قراباغ تخریص نمود به مکر ملاقات دهند و عقد فرزندی و عهد
یکانگی را انجام ثوق بر بندند مکر شیابت خداع را دانسته قاصدی از پیش میرزا سلیمان فرستاد که بیابان کس میرزا محمد
حکیم قرار آوردن او به قراباغ داده ام صلاح آنست که شما از در و بعضی سپاه را در کنار قلعه گذاشته معتمدی
بالیقار در حوالی قراباغ رسانید و در کمینگاه وقت باشند که چون میرزا محمد حکیم برسد شما از کمین برآمده دستگیر
کنند میرزا سلیمان از استماع این خبر محمد قلی سعادت را که از امرای معتبر او بود با جمعی برادر و محاصره کابل
گذاشته شتابان خود را رسانید و قرب قراباغ در پس سنگی کرده استاد و فرستادهای میرزا محمد حکیم
از پیش مکر که سوگندان غلاظ شنیده باز گشتند نظر بر ظاهر انداخته از غدر باطن غافل شده احوال عجز
و هواجس او را شرح خاطر نشان میرزا نمودند و تمام کسان میرزا رفتن پیش مکر بعد شده قرار داده قانع ال
که از رفتن مانع بود و این سوگندان را برمکر و فریب حمل می‌کرد و صریح می‌گفت که مکر میخواهد شما را باین بهانه
کمک میرزا سلیمان در آرد و سوگندان دروغ که دام فریب است و دشمن انداز و آنچه این غدر اندیشان
اندیشیده و مکیدت باقی قاقشال درست کرده ملتفت نشده با وجود این حال میرزا محمد حکیم غافل شده با چندی
از ملازمان خود روانه قراباغ شد و در اثنای راه یکی از کابلیان که با اتفاق بدخشیان در لشکر میرزا سلیمان
آمده بود بند از ایشان جدا شده خود را به ملازمان میرزا محمد حکیم رسانید و کیفیت واقعه بیان کرد که میرزا سلیمان با لشکر
گزین در پناه فلان پشته در کمین فرصت قرار گرفته ایستاده است و من امشب همراهی ایشان آمده ام میرزا از شنیدن
این سخن از روی توجه برگردانیده راه کابل پیش نهاد عزیمت ساخت و چون میرزا سلیمان خبر یافت که میرزا محمد حکیم
برین حال مطلع شده خود را بر کنار کشیده تعاقب نموده بعضی از مردم میرزا رسیده چندی را دستگیر کرد
آنچه در دنبال ایشان بود رفت باقی قاقشال با برادران عقب سر میرزا داشته تعجیل می‌رانده و کارزاری شایسته کرد
بعضی بدخشیان میرزا نزدیک می‌شدند و ملاحظه آن بود که دست یابند باقی قاقشال با برادران بسیار مردی و
دشمن از منع و تیر نگاه میداشتند که میرزا پیش میرفت و با بطریق میرزا را از غدرگاه خطر بر آوردند و میرزا
تا سرحد پنجه دره تعاقب کرد و چون دانست که میرزا محمد حکیم بدر رفت ناچار توقف نموده و استاد میرزا و
مردم او بدست بدخشیان افتاد و میرزا محمد حکیم چون شب در آمد در یکی از دره‌های غوربند سر برده کسان تعین نموده
فرستاد تا بعضی اسباب که در غوربند گذاشته بود پیش آوردند و از آنجا کوچ کرده نزدیک کوتل خیمه بود قرار
گرفت روز دیگر که از کوتل گذشته بمرغ و ابرف که متعلق فشاورکیان بود رسید و از آنجا میرزا را بکر میر برای رفت

خواجه حسن مروی که با شغنی بود بنداراده کردند که میرزا را پیش محمد خان برند و از وی کومک طلبند لیکن باقی
قاقشال را که را پیش داشت بود بر ضمیر نشده گفت من میرزا را بدرگاه معلی میبرم و خواجه با جماعتی ببلخ
رفت و باقی قاقشال با برادران و جمعی از ایشان اتفاق داشتند از انجا بازگشته میرزا را در اوقه نور
آمده و از انجا براه الساه و نجراو و کلال آباد عبور افتاد و از انجا به پرشاور و از انجا بکنار آب نیلاب آمده
از آب گذشتند و عرضه داشت میرزا مبرزه و عرض اقدس رسید و از انجا که دولت بیدار اسباب اقبال آن
دودمان والا است خبر فتور کابل بعرضه عرصه اجلال شده بود و دران هنگام فریدون خان میرزا که در کار
او کوشش کما بایست علاوت بود آنحضرت او را از روی عواطف فرمان رحمت داده بودند که چون میرزا خورد سال و
بی پروا است او رفته منتظم مهمات باشد و میرزا را برشناخته براه خلوص ارادت ثابت قدم دارد و محافظت نماید
مردم فتنه انگیز و مجلس میرزا راه نجوع پیدا نکنند و پیش از رحلت میرزا آمدن میرزا سلیمان بکابل اتفاق افتاده آن
وقایع پیش آمده و در موقف که امیدوار میرزا محمد حکیم آمده بود آنحضرت بمقتضای عواطف فطری شغو رحمی
خوش خبر خان که از پیاولان بارگاه مقرب بود با نقود و افرو اجناس از خلعت و اسباب خاص فرستاده
و فرمان عاطفت طراز شرف صدور یافت که امرای پنجاب [illegible] کوشش کابل نموده دفع میرزا سلیمان
نمایند و خوش خبر خان چون قریب باردوی معلی میرزا رسید میرزا بسعادت استقبال منشور جلالکه دیباچه اقبال
بود و دولت پذیر شده آداب تسلیم و ارکان تعظیم بجای آورد و بعد از چند روز فریدون که پیش از خوش خبر خان
بعرب حضرت علا آمده بود بسبب آن کوتاه فکر مقدمات دور از کار کرده همه [illegible] خردمندی [illegible] نیاز
میرزا را که رانده و مانده و بانجا آمده بود ممالک پنجاب در چشم امیدوار عیاش جلوه داد و
گرفتن لاهور آسان و خاطر نشان کرد و با سفیه راتفاق نموده میرزای خورد سال را بگرفتن خوش خبر خان اغوا
نمود و میرزا اگرچه از جوان دولت دانش خیال فاسد فریدون را دانست که راه بکجا دارد اما [illegible]
خوش خبر شده او شبی طلبیده رخصت و وداع کرد و دران هنگام یکی از نوشته های بیدولت [illegible] که از مستوفی
خلافت مردود شده بود و آن نام در السکر خان خطاب یافته بود و حسن خان از برادران شهاب الدین
احمد خان که قبل ازین فرار نموده در کابل بسر میبرد آن مبعادت بخنان شورافزای [illegible] گفته دستباد داد
فریدون شرکت نمودند تا آنکه میرزا محمد حکیم که نه عقل دوربین داشت و نه دل حقیقت گزین از نحانی این [illegible]
گویان از بلای گذشته پای جرات در وادی عصیان بسمت لاهور آورد و مردم میرزا در بهره آن نوجی بشانداز

کردند و چون این خبر بامرای پنجاب رسید میر محمد خان و قطب الدین خان و شریف خان در لاهور اتفاق افتاده و در
مرمت حصار کمر همت بسته شهر را استحکام دادند صورت حال بحقیقه معروض عرضه داشتند و نایره غضب حضرت
شاهنشاهی از استماع این سانحه زبانه زدن گرفت و باجتماع عسکر اقبال پرتو انداز یافت و میرزا محمد
حکیم باندیشه ناصواب که شاید بفریب و فسون تواند بجانب خود کشید از بهره روی بلاهور آورد و بیرون شهر در
باغ مهدی قاسم خان فرود آمد و روز دیگر گرد قلعه رسیده صفوف ترتیب داد امرای پنجاب اقبال ابد پیوند شاهی
را حصار خود ساخته داد جلادت و جلادت داده از فرط برد دار الضرب توپ و تفنگ هیچ متنفسی را پیرامون قلعه
گشتن نداده و هر روز بهمین نمط آیین قلعه داری استحکام داده کمال شجاعت و جنوبی بجای آوردند حضرت شاهنشاهی
منعم خان خان خانان را الحکومت دار الخلافه اگره که مرکز دایره سلطنت بود تعیین فرموده مظفر خان را با نظام
مصالح دیوانی گذاشتند و در روز شهریور چهارم آذر ماه الهی موافق سیوم جمادی الاولی نهصد و هفتاد و چهار
سعادت در رکاب نصرت انتظام آورده بسمند اقبال را جولان دادند و تمامی آن راه شب [illegible] شکار پرداخته
می نمودند بعد از ده روز دار الملک دهلی بظلال رایات اقبال نورپذیر شده و بطریق معتاد و آیین معهود زیارت
مراقد سینه فروشته کان ملک معنی فرموده مجاوران و معتکفان آن حوالی را بادرارات گرامی و بمکارم ارجمند
خورسند ساخته روی توجه بروضه فایض الانوار حضرت جنت آشیانی آوردند و دران حریم مقدم مراعات
آداب نموده عزم پیش [illegible] همت عالی ساخته میرزا محمد حکیم که باغوای کوته اندیشان خیال خام در سر
و فکر بیهوده داشت بمجرد صیت ظنطنه نهضت موکب معلی اگر رسیده روی بفرار آورد تا ساحل نیلاب [illegible]
داشتند که موکب [illegible] اقبال آب سیح و ورود اقبال فرمود مهیان دولت خبر گریز میرزا آوردند و بکی عالی
از دریا گذشته روی سعادت بلاهور آورد و امرای پنجاب [illegible] دولت زمین بوس را فتند و
لیالی سعادت ساعت منتصف [illegible] ماه الهی موافق اواسط رجب نزول اجلال دران شهر فیض ورود اتفاق
افتاد و منازل مهدی قاسم خان بظلال رایات شاهنشاهی مطلع انوار عزت و مطالع کواکب اقبال شده
امن و امان از کران تا کران رسید و دولتخواهان که در ایام محاصره مقاومت با خود صاحب طغیان ادب
بتقدیم رسانیده بودند به نیکاه تحسین در آمده بپایه ترقی اضافه نمودند اگرچه اولیای دولت بودند
کابلیان نموده سزای لایق در کنار ایشان نهاده آید اما از انجا که ذات شاهنشاهی مجبول عاطفت و [illegible] بر
کوتهی خرد محمد حکیم میرزا بخشوده معاف فرمودند [illegible] و قطب الدین خان و کاتی ان و جمعی دیگر از امرا را نامزد فرمودند

که تا اقصای ممالک محروسه رفته آسایش در آسود که عموم رعایا که از آشوب کابلیان آسیب یافته بودند بنوید
که در حضور افواج مرزا سر و جبهه بسجود این دولت اساس حکم عالی را کاربند شده متوجه خدمت شدند
و آنحضرت در لاهور بانتظام مهمات عالمیان پرداخته نشاط آرای بودند که اقبال کمان رسید عرضداشت مرزا
احوال رعیت نمود و آنجا ظاهر شده که مرزا محمد حکیم کابل را از مرزا سلیمان خالی یافته متوجه شده است پس از آنکه
مرزا سلیمان آنکه در آن هنگام که قبضه مرزا محمد [illegible] محمد سقالی را با جمعی کثیر بمحاصره قلعه برکند اشتغال
چندی از فارسیان مضمار شجاعت را از قلعه بیرون فرستاد که کارنامه بهادری نمایند [illegible] عرصه نبرد
با محمد قلی دستبردی نمایان نموده است او را بهزیمت داده و اشیای چند بیبان بغنیمت بردند و تفرقه عظیم در
اهل محاصره افتاد و محمد قلی دختران مرزا سلیمان را که در [illegible] همراه بودند بکار دو از باغی که در آن نواحی بود
در آورده خود را مضبوط ساخت و اهل کابل محمد قلی را کرد ده خبر معصوم فرستادند که اگر از مرشتابی و مدد
مرسانی اینها را در شکنجه کرده ایم دستگیر کردن آسان است او در جواب نوشت که چون دختران مرزا سلیمان اند
این سلوک با ایشان از آیین ادب بعید است و کسان خود را طلبید [illegible] مرزا سلیمان [illegible]
مرزا اندیشیده بود محروم [illegible] کابل آمده خود را طلبیده است [illegible] محاصره شد و معصوم [illegible]
نوحی [illegible] از قلعه بیرون فرستاده با جنتیان از روی غلبه جنگ میکرد در میان تیری [illegible]
خاست و بآنکه در مردم او و اسب تیر افتاد [illegible] مرزا سلیمان در جمع زده [illegible]
که دست آویز مرحمت [illegible] اول عزم حرم خود را [illegible]
خود هم شتافت [illegible] مرزا محمد [illegible] فرار [illegible] کابل آمده [illegible]
[illegible] ساختند [illegible] موکب معلی [illegible] جلال در لاهور [illegible]
ممالک [illegible] فروغ رایات نصرت [illegible] آفاق شده و جشن والای [illegible] نوروز
جهان ایام مسعودی ترتیب یافت و بزر و سیم [illegible] مجلس [illegible] وزن [illegible] حضرات
بخرد و بزرگ رسید و فرمانروایان اطراف و اکناف [illegible] عز
جبهه اطاعت بر خاک آستان نهاده [illegible] گرامی شناختند و گروهی که [illegible] سعادت
آستان ادراک [illegible] فرزندان [illegible] ایلچیان [illegible] فرستاده عرض [illegible] نمودند
و در همین ایام محمد باقر ولد مرزا عیسی ترخان والی تته عرضه داشتی مشتمل بر وفور بندگی و فرمانبرداری [illegible]

بمصحوب معتمدان ارسال داشت و خلاصه مضمون آنکه پدر از حلقه بگوشان درگاه معلی بوده و بساط اخلاص و
و اطاعت جان سپرد اکنون من بر آستان عبودیت تارک ادب نهاده از نیابت [illegible] اعتماد م
در هنگام سلطان محمود و بکری بخلاف بوده و حکم معلی باستظهار [illegible] فتنه ها [illegible] سپاه [illegible] شده و
بواسطه وثوق اعتصام [illegible] دستی [illegible] پراگنده [illegible] دارم
که بمیامن عقیدت و اخلاص خود در خیل بندگان همراه خواه ممتاز باشم چنانچه عبارت [illegible]
حمیت من [illegible] عرضه داشت او بوساطت مقربان بساط قدس بمسامع جلال رسید و موافق اراده و
التماس او فرمان جهان مطاع بنام سلطان محمود خان از کمین سطوت و جلال صادر شد که قدم از حد خود بیرون
ننهند و از حدود متعلقه [illegible] گشته [illegible] کامیاب [illegible]
رخصت گشتند و از سوانح آنست که [illegible] چتر [illegible] ظلال حضرت شاهنشاهی بر ممالک شمالی سایه گستر بود
عرضه داشت مغلخان [illegible] از دار الخلافه آگره بدرگاه معلی رسید بمضمون که پسران محمد سلطان مرزا
و الغ مرزا که [illegible] تربیت [illegible] اقبال ممتاز بوده اند و در سرکار سنبل جاگیر داشتند راه عصیان سپرده
و پای طغیان فشرده بر قصبات و حوالی دهلی دراز دستی نموده اند و بقصد استیصال آن گروه
تا دهلی بر آمده که آن مدبران [illegible] آورده [illegible] براه مندو فرار اختیار کرده اند این
محمد سلطان فرزند رشید سلطان ویس مرزا ابن بایقرا ابن منصور بن بایقرا ابن عمر شیخ مرزا ابن حضرت
صاحبقرانی امیر تیمور گورکان است و والده سلطان محمد مرزا دختر سلطان حسین مرزا است و مرزا در زمان
فرمانروایی خود محمد سلطان مرزا را که نبیره او بود در ظل تربیت [illegible] داشت بعد از واقعه ناگزیر سلطان حسین مرزا
چون [illegible] عظیم [illegible] محمد سلطان مرزا [illegible] فردوس مکانی [illegible]
منظور نظر عنایات و رعایت شد و چون [illegible] جنت آشیانی رسید آنحضرت نیز
بدستور سابق در ظلال مراحم و عواطف میداشتند و او را دو پسر بود یکی الغ مرزا و دیگری شاه مرزا
هر دو در سلک ملازمان آنحضرت کامیاب دولت بودند و با وجود آن چند دفعه آثار خلاف و عصیان
ظاهر گردید و آنحضرت بموجب مکارم ذاتی رقم اغماض کشیدند تا آنکه الغ مرزا در تاخت لشکر هزاره جان
یافت و از و دو پسر ماند یکی سکندر مرزا و محمد سلطان مرزا را [illegible] شاه مرزا خطاب فرمودند و چون
او نیز خلاف [illegible] لشکر [illegible] جلوس [illegible] بودند حضرت شاهنشاهی مملکت آرای شد آنحضرت محمد سلطان

بنابر عرض سپاه و نظر عنایت انداخته کار موای فرموده چون محمد سلطان میرزا را پیری دریافته بود
از سپاهیگری معاف داشته پرگنه اعظم پور از سرکار سنبل بخرج معیشت او مرحمت فرموده که در همانجا
آسوده بوده باشتغال دعا مشغول باشد و از و در کبر سن چند پسر شده اول ابراهیم میرزا دوم محمد حسین میرزا
سیوم مسعود حسین میرزا چهارم عاقل حسین میرزا و از آنجا که شمول الطاف حضرت شاهنشاهی است از هر قبیل
از دور و نزدیک کافل مهمات طبقات عالمیان است هر کدام از این میرزایان را بقدر قابلیت جاگیرهای لایق مرحمت
فرموده بودند در حین یورش شهاقرین موکب معلی کامیاب دولت گشته حضور شاد در یورش چتور ملتزم رکاب مقدس
بودند بعد از آنکه رجوع رایات والا از آن یورش اقبال واقع شد رخصت حاصل کرده بجاگیر خود که در سرکار
سنبل بود رفتند و درین هنگام که موکب معلی بجهت اطفای نایره شورافزای میرزا محمد حکیم از دار الخلافه آگره
بممالک پنجاب نهضت فرموده الغ میرزا و شاه میرزا باتفاق ابراهیم حسین میرزا و محمد حسین میرزا لوای بغی و طغیان
افراشتند و گروهی از اوباش تیره بخت را با خود متفق کرده در ولایت سنبل آن نواحی دست بتاراج دراز کرده
و جاگیرداران آنجا که خود جمعیت نموده بر سر ایشان رفتند چون ایشان را طاقت مقابله نبود روی ادبار بجانب
خان زمان و سکندر خان نهادند و صحبت این خودسران گرم و آن بدنهادان بشورش طلب رخصت نیافته چه
از افساد جوهر عقل هر کدام را امیری و سروری در دو سر میداد و از آنجا بازگشته فتنه میان دوآب نمودند و بر سر
پرگنه نمکار افتاده یار شاهی خواهرزاده حاجی خان سیستانی که جاگیردار آنجا بود بقبضه آن تیره بختان نام
رفضای بازدی چون در مقام سخت گیری ایشان بود بهلاکت این گروه در گرو رفت و مکر شده و بار شاهی
جنگ مردانه کرده بکشت یافت و اسباب فراوان از زر و فیل و دیگر اشیا بدست این سید ولتان افتاد
و همچنین تاراج کنان بحدود دهلی آمدند تاتارخان دهلی را مضبوط کرد و منعمان از آگره بمدد فرستاد ایشان
برگشتگان مالوه را خالی دانسته بانصوب شتافتند در حدود قصبه جیت بمیر معز الملک که در خدمت او
بسته بود مرفت و چار شدند و اسباب او را غارت نمودند و منعمان لکاف اصلاح رفته نمیدانند که میرزایان
اگره آمده و این جماعت رفته مالوه را متصرف شدند و در آن وقت مالوه بمحمد قلیخان برلاس مقرر شده بود و او بجهت
بعضی مهمات در سلک ملازمان رکاب دولت انتظام داشته داماد خواجه بادی که بخواجه کلان اشتهار داشت
اجین را استحکام داد اما بحقیقی چند که همراه بودند برآمده بمیرزایان ملحق شدند و آنچه در سپاه خواجه بود بجانب
رفت و خواجه بملاحظه نزدیک آن ذلت سلالت شعار شد بهیچه قدم خان برادر معرب خان دکنی بود محمد حسین میرزا

ازآنجا رفته

از آنجا رفته بمحاصره نمود و معرب خان دکنی در قلعه سنوهاس بود و حسین خان خواهرزاده مهدی قاسم خان از بهره
مهدی قاسم خان که بسفر حجاز میرفت برگشته می‌آمد بسوهاس رسیده بود که غوغای میرزایان بظهور آمد او نیز
در سنوهاس پناه برده ابراهیم حسین میرزا بمحاصره آن پرداخت و درین اثنا محمد حسین میرزا آمده بهروق
قدم خان را کشت و چون سر او را بکنار قلعه سنوهاس آوردند معرب خان بی‌دست و پا شده آمده امان خواسته
نیز بدر آمد ابراهیم حسین میرزا هرچند تکلیف نوکری کرد حسین خان قبول ننموده در هنگامی که حضرت شاهنشاهی
متوجه استقبال حلقلیخان بودند آمده بشرف ملازمت سبقت یافت القصه چون این خبر بمسامع جلال آن
منشور عالی رسید دریافت که محمد سلطان میرزا را از اعظم پور بقلعه بیانه برده بی‌ربط نمانند آغاز سال دوازدهم
از جلوس مسعود حضرت شاهنشاهی یعنی سال اسفندار از دور اول درین هنگام که عرصه لاهور از ورود موکب جلال
گلستان اقبال بود و حضرت شاهنشاهی بگردآوری خواطر اشتغال داشتند و صید قلوب میفرمودند فروردین بهار
روی زمین کرد و شمایم اعتدال از اران تا کران وزیدن گرفت حدایق و بساتین جولانگاه نظارگیان بدایع
صنع شد و نقاقی و رباحین کلبهای ستانه کمند بر انظار دیده وران انداختند نظم بر خیز که جلوه کرد
طاوس بهار * برخاست ز طرف باغ کلبانگ هزار * بر سبزه ترفتاد هر سو گل سرخ * یا بر پر خود نهاد
طوطی منقار * بعد از هشت ساعت و پانزده دقیقه از روز شنبه بیست و نهم شعبان نهصد و هفتاد و چهارم
تحویل نیر اعظم و شمس عالم روی نمود و سال دوازدهم الهی از مبدأ جلوس مقدس شاهنشاهی یعنی سال اسفندارمذ
از دور اول آغاز شد و رغبت خاطر اقدس حضرت شاهنشاهی بشکار جرگه و صید قمرغه که گلگشت دلکشای انواع
شکار است بظهور آمد حکم معلی انفاذ یافت که اطراف سواد لاهور بطرف متصل یکدیگر بود و از جانب دیگر کنار دریای
بهت و جونش و ظهور رسانند و هر قلعی که از امرای عظام بسپرند و بخشیان و توجیان سر اولاج کوه اقدس
بهر جانب سراولی میکرده باشند و چندین هزار پیاده قصبات و قریات لاهور بخدمت راندن شکار تعیین شدند
و در یخ کرهی لاهور صحرای وسیع چون ساحت دل شهریاران بجهت آوردن شکار انتخاب کردند و بهمت
که امرا و دیگر خلایق از خواص و عوام سرگرم راندن شکاری بودند آن حضرت در لاهور اکثر اوقات گرامی را
ظاهر و باطن اشتغال فرموده مدولت را انتهاس مباحث ساختند تا آنکه برحسب دلخواه جمیع شکاریان و که
انبوهی جانوران قمرغه بهم رسید و صیدگاه دشت اجتماع فراهم داد اول حضرت شاهنشاهی بایین شایسته بشکارگاه
رسیده و بر دور جرگه کردند و نظر شمول آن دایره انبساط از محیط تا مرکز نظاره فرموده و بعض از بزرگان دولت

وسایر ملازمان بساط عزت درین خدمت نشاط پیوند بعد تمام اهتمام شتافته بودند و ارش آفرین هر کارگو
مبادات برادج اعزاز رسانید آنگاه پای دولت در رکاب سعادت آورده بر توسن پشتیبه آهو فرام را در
نخجیرگاه جلوه دادند و بر زخم تیر دود مستی شیر و نوک سنان رخش [illegible] وقت بنیاد شکار گردند از آغاز
شکار دور جرگه پنج گروه بود و روز بروز قمرغه تنگ می آمد و دایره تنگتر میشد درین میان گاه کولان
رخش گرم رو شکاری را از زمین در میربودند و گاه کمند اندازی آهوان برق رفتار پای انداز میکردند
واز انبساط طبیعت نشاط پیرای انواع شکار افگنی بظهور آوردند از خاصان بساط قرب میرزا [illegible]
درمیان قمرغه درآمده در رکاب سعادت بود و امرا در پس مورچلهای خود سراپرده اکشیده روز و روز بود
ده مه و شب بمشعلهای عالمتاب پاس شکار میداشتند و از صبح تا شام و شام تا صبح محفل شوق و ذوق شکار
گرم بود بعد از آنکه حضرت شاهنشاهی پنج روز متواتر خود بدولت و اقبال باقسام شکار مایل نشسته
بامرای عظام و مقربان حرم و دشمن پرتو انحراف [illegible] که در صیدگاه درآمده شکار مراد شانند و بر ترتیب
ملازمان عتبه والا بر حکم اعلی در میان آمدند تا آنکه کار بجایی رسید که احاد و افراد پیاده و سوار آمده
کام ستان عرصه شکار گشتند و از عجایب سوانح که در ایام شکار بوقوع پیوست آن بود که حسن کمری از بساول
بارگاه مقدس بهشتی کرده یکی از ملازمان درگاه والا تیر در کمان نهاده پرکش کرده بود و [illegible] گرفت
بوده در شکارگاه معروض داشت سطوت جلال شاهنشاهی بمقتضای سیاست فرموده از کمال غضب بر [illegible] خاصه خادا
قلیچ خان دادند که این خود سر [illegible] را از پا درآرد [illegible] در مرتبه آن الماس پاره را
برو انداخت و سرمویی آزرده نشد و بر زبان نقد بیان گذشت نظم گر تیغ عالم بجنبد ز جای
نبرد رگی تا نخواهد خدای ؛ وازعین فضل جانبخشی فرمودند اما بجهت تنبیه و عبرت [illegible] اهل آن
سرکش او را تشهیر [illegible] بر گرد صیدگاه گردانیدند و از سوانح ایام شکار رسیدن مظفرخان است و آوردن
وزیرخان برادر آصفخان را در بساط مقدس و خواستن گناهان او و برادرش [illegible] قبول [illegible]
وتفصیل این اجمال آنست که چون آصفخان باضلال [illegible] در کمند خدعت و دوام صحبت علیقلیخان و بهادرخان
افتاد و آصفخان را صحبت او خوش نیامد و از تکبر بیجا و ترفع [illegible] خاطر او رنجیده شد و با [illegible] علیقلیخان در
اموال او [illegible] طمع داشت آصفخان منتهز فرصت بود [illegible] که از وجه [illegible] شود درین [illegible] علیقلیخان میرزا
همراه بهادرخان فرستاده و وزیرخان را [illegible] وزیرخان [illegible] برادران خود [illegible]

آصفخان

که وزیرخان با جمعیت خود رسید

وآصفخان بموجب قرار و [illegible] از بهادرخان جدا شده راه کره و مانکپور پیش گرفت و وزیرخان برادر او
برآمده بهمان راه شتافته بود و بهادرخان از حال آصفخان آگاه شده تعاقب کرد و نزدیک [illegible] آصفخان
رسید و میان ایشان جنگ درپیوست و آصفخان شکست یافته گرفتار شد بهادرخان ویرا بر عماری [illegible] از جنگ
روان شد و مردم بهادرخان پراگنده شده بودند رسیده و داد جلادت دادند بهادرخان تاب مقاومت نیاورده
فرار نمود و اشارت کرد که آصفخان را از فیل [illegible] آوردند [illegible] فیلبانان [illegible] حواله او کرده
سر انگشت دست او جدا شده و [illegible] زخمی رسید که ناگاه مردم وزیرخان زور آورده آصفخان را
خلاص کردند و [illegible] آرام گرفتند و درین هنگام که [illegible] بهادرخان [illegible] وزیرخان [illegible]
[illegible] از زمان گذشته [illegible] و آنچه حوادث [illegible]
[illegible] آستان [illegible] اگر [illegible] درگاه والا از صمیم دل اختیار کرد [illegible]
برادر خود [illegible] مظفرخان وقتی که [illegible] از دارالخلافه آگره متوجه پنجاب شد فرستاده و وزیرخان
بدهلی آمده بمظفرخان [illegible] بهمراه خود آورده در محلی که حضرت شاهنشاهی
بشغل صید [illegible] مشغول بودند مجال عرض یافته درخواست تقصیرات آصفخان و آنحضرت ذیل عفو بر
زلات او و برادرش [illegible] منشور [illegible] بنام آصفخان اصدار فرمودند [illegible] در حدود مانکپور
باتفاق مجنون خان قاقشال در ادای [illegible] دولتخواهی ثابت قدم باشند و چون موکب اقبال [illegible] سلطنت
مراجعت فرماید دولت زمین بوس یافته [illegible] مراحم شاهنشاهی گردد [illegible] معلا
بعد از انصرام مهام عشرت و انجام شکار قمرغه معاودت فرموده بدریای راوی که لاهور بر ساحل آن واقع است
[illegible] حضرت شاهنشاهی رخش [illegible]
بدریا سر دادند و آن باد پای آتش خوی چون نسیم که بر آب [illegible] ملازمان [illegible] والا
و ملازمان رکاب مقدس که [illegible] اسب سوار [illegible] و همه عبور نمود
بساحل سلامت رسیدند مگر خواجه [illegible] خان [illegible] نور محمد [illegible] کرد [illegible] و چون [illegible]
[illegible] در عرصه لاهور [illegible] بانتظام مهام و ترویج قواعد [illegible]
[illegible] معروف بود و از سوانح [illegible] محمد [illegible] دیوانه است [illegible] این اجمال [illegible]
[illegible] بوده [illegible] علم امتیاز می افراخت [illegible]

در این ایام که عرصهٔ لاهور معسکر اقبال شد در عالم بیخودی یکی از فوجداران که بر فیل خاصه سوار بود و چار
و تیری از کارخانهٔ [illegible] برکش کرده بجانب دانه انداخت چون این جرأت [illegible] بلا و او کشت از
بارگاه عدالت حکم قتل او صادر شد مقربان حریم قدیم [illegible] موقف شفاعت آمده زبان تضرع برگشادند
و حضرت شاهنشاهی بموجب [illegible] ارباب خلاص جانبخشی فرموده بجواب ادب [illegible] آن بیخرد فرموده او را از
تحت خویش براه سعادت جانشار فراز نموده پیش علیقلیخان که پیشوای فتنه اندوزان بود رفت و از اتباع
که جنبهٔ گرانی که سعادت ملازمت یافته مشمول عواطف خسروانه گشته از جمله آن که کاملیرا و معزز بود بتوطی [illegible]
فرار نموده بجوانب رفت آنان که در بنیاد سپه دولت آمده اند هر آینه از بارگاه دولت و اقبال دوری گزینند بر عزم
خویش میکوشند و معنی برکاهش خود افزوده خود را آگاه سپه دولتی می اندازند درین هنگام که [illegible] از
تنظیم مهمات پنجاب پرداخته پرتو توجه اقدس بر مراجعت [illegible] حضور [illegible] منعم
خان خانان از دار الخلافه آگره ببارگاه معلی رسید و از مطاوی [illegible] آن بوضوح پیوست که علیقلیخان [illegible]
و اسکندر خان باز سر از خط بندگی پیچیده با علاء اعلام فتنه و طغیان گردن بر افراشته اند و غبار بدگهری [illegible]
بوده از دماغ [illegible] هوسهای آن فاسد فراجان گشته از بیخردی و سپه دولتی خطبه که [illegible] طراز [illegible] نام [illegible]
این بیخردان کج برگشته [illegible] ضیا افزای اقبال شاهنشاهی چشم پوشیده برای اغراض فاسد خود [illegible]
ساده لوح را در گرداب ضلالت می اندازند پادشاهی عطیهٔ الهی است که چندین هزار شرط گرامی [illegible] در هر فردی نباشد
و فراهم نیاید آن موهبت عظمی از درگاه ایزدی عطا نشود بمحض [illegible] جمع شدن مال فراهم آمدن [illegible]
سگرف [illegible] نکنند و بر [illegible] سپه است که بندی [illegible] صفات قدوسی فطرت و الا عطوفتی عالی [illegible]
و بردباری فراوان و دریافتی بلند و کرمی ذاتی و شجاعتی اصلی [illegible] فروتنی در [illegible] تعظیم و عملی [illegible]
عمیق و تغافلی مستحسن و عذر پذیری لایقه [illegible] آثار کمال [illegible] در باستانی [illegible] حکمت [illegible]
بالغ نظر ضبط مذکور [illegible] که [illegible] این موهبت جلال [illegible]
سزاوار این منصب ارجمند نتواند شد [illegible]
[illegible]
مقدس شاهنشاهی منبع صفات کمال [illegible] جهان [illegible]
قوی [illegible] هر چه داری [illegible] جهان آرای پادشاه [illegible]

تا دم [illegible] پادشاهی چه بت [illegible] سلطنت چه معنی دارد القصه چون شرح سپه دولتی این گروه بموقف عرض اقدس رسید [illegible]
گران آمد میرزا میرک رضوی را که در هنگام رجوع موکب مقدس [illegible] جاگیرای علیقلی [illegible]
محلا آمده بود بخان باقیخان سپردند و خاطر فیض [illegible] توجه بدار الخلافه نمود که [illegible] ارباب بغی [illegible]
سرعت تمام در نظم و نسق ولایت پنجاب که در مبادی اهتمام فرموده و بزرگهای آن ممالک را [illegible]
عظام مثل میر محمد خان کلان و قطب الدین و دیگر برادران و فرزندان سعادتمند و [illegible]
و سایر سپاهیان جان‌سپار تقسیم نموده مهمات کلی و جزوی آن سرحد برای رزین میر محمد خان [illegible]
و روز [illegible] دهم فروردین ماه الهی موافق دوشنبه دوازدهم رمضان رایات مراجعت بجانب دار الخلافه ارتفاع فرمود
عرصه روای [illegible] مخیم سرادقات اقبال شد که فیل [illegible] و فیل [illegible] که فیلان نامی بودند [illegible]
جمعی از ظاهر پرستان از اول [illegible] آنحضرت بزبان [illegible] فال [illegible]
دو برادر [illegible] درین کوشش خواهند [illegible] سبحان الله چه حوصله و چه دریافت و چه [illegible]
رایات اقبال [illegible] نزول اجلال فرمود از مظفر خان [illegible] بیخردی [illegible] که موجب [illegible]
گشت و شرح این سرگذشت آنست که حضرت شاهنشاهی پیوسته از احوال سپاهی و رعیتی آگاه بوده [illegible]
اطوار و اوضاع مردم [illegible] جهان آرای [illegible] بظهور می آرند و مردم را از [illegible]
نگاه داشته در ارتفاع مدارج احوال جهان [illegible] مظفر خان [illegible]
روی [illegible] الدین خان نام [illegible] داده [illegible] آنحضرت موجب [illegible]
او را طلب فرموده [illegible] سپردند که مبادا مظفر خان ازین دام فریب در [illegible] عظیم [illegible]
از گونه [illegible] لباس فقر پوشیده راه صحرا [illegible] گرفت [illegible]
و حضرت شاهنشاهی [illegible] قدرت کامله [illegible]
منظور [illegible] خسروانه [illegible] آن [illegible] گرامی [illegible]
فرمودند و تمامی این راه [illegible] برای [illegible] بودند و چون [illegible] مخیم [illegible]
شد [illegible] نزدیک [illegible]
در [illegible] توان گفت [illegible] فضائی [illegible] ازمان قدیم [illegible]
[illegible] از [illegible] در اوقات معین می آیند [illegible] بظهور می آرند و [illegible] عظیم [illegible]

و درین سال پیش از ورود رایات اقبال آن جمعیت فراهم آمده بود و در میان سیستانیان دو طایفه‌اند که یکی را
گرزمند و دیگری را بری سر جای نشستن و میان این دو طایفه گفتگو شده بود ... که درینی اکثر این مردم
الفت گروهی از ایشان برشته داده است نه ایشان از و دلسرد گشته‌اند و لهذا همیشه از بند بوده
مغلوب شورش و غضب و مقهور حرص و قهر مسکر دونه و باعث نزاع آنکه آن طایفه بری در کنار ان اول کان
معین داشته‌اند که درین مجمع نشسته دام که انی ملکیر وند ز ایران اطراف و اکناف ولایت هند و سیستان
که بعضیه مثل ایران کول می آمدند مصدق گوان خبر میداوند درین روز گروه گر شتابده آمده جای بریان
گرفته بودند و آنجماعت را تاب مقاومت کردن نبود که جای خود را استخلاص توانند نمود سر حلقه بریان
کیسو رنی نام در قصبه اسنابه با سیستان بر سر معلی آمده داد خواهی نمود که طایفه گران تسلط آمده جای ما را
گرفته‌اند اگرچه تاب مقابله نداریم اما توکل کرده بکمر همت تحکم کشان می بندیم با خون خود از خاک
برمیخیزیم با این قطعه خاک از تنها مسلکیم و گروه گران بعرض اقدس رسانیدند که آنجا موروثی ایشانست
چند گاه ایشان می نشستند دیگر ما می نشستیم و تا جان تن متعلق است تعلق ما باین زمین خواهد بود چون
موکب معلی بنابر نزول اجلال فرمود در معرکه آنها رفته هر چند جواهر نصایح و مواعظ برین گروه ... افشاند
حلم الهی اند چون بر خاک دشت چو جوهر بطالت و جهالت ایشان بیشتر ظاهر شد و بیشتر در غرور و هلاکت خود
کوشیدند و بشدت الحاح و تضرع استدعای قتال و جدال نمودند چون هر دو گروه با جمال نفس و هوا بود
سالکان همراه شقاوت بودند رخصت کار دادند تا باین روش سزای اعمال ناهموار خود یافته
تنبه شوند و اتفاقا دران روز از آن گروه گمراه جمعی کثیر فراهم آمده بودند و از جانبین شهامت کرده اول از
هر طرف تیر و لاف زن پیش آمده دو به دو جنگ شمشیر کرده و باز خنجر و کارد دست برده ... بعد
باران کردند بعد از آن گروه بریان بر گران سبقت جستی پیش آمدند چون بریان کم بودند چند نفر
از مردم کار جنگ سنگ دهند و منجنیقهای توران و حربه‌های هندوستان که همواره از آن طبقه ...
در حوالی موکب معلی می باشند اشاره فرمودند که کومک بریان باشند در حمله بریان بر گران فتح کردند
آنچنان زور آوردند که گران تاب مصادمه نیاورده روی گردان شدند و بریان از دنبال آمده جمعی کثیر از آن
خاکستر ... را بر باد عدم دادند و به یورش حلقه ایشان که انند نام داشت رسیده آن سوخته بختان ده را
یکسان ساختند دیگران پراگنده شدند و خاطر مقدس آن حضرت از آن گروه را کا ... از تفرج ... عظیم

روی نمود

روی نمود و فردای آن روز از عرصه سیستان نهضت رایات عالی اتفاق افتاد و چون دار الملک دهلی مخیم اقبال شد
آنکاهیر امیرک ... که در لاهور او را آنجا باقیخان سپرده بودند و در کمین غفلت و فرصت میبود
از حبس فرار نموده جان باقی از دو سال در تکاپو جستجو شتافت و چون مدت سنا و روز از هم مقصد هر کجا
رو سفید نتوانست شد حضرت شاهنشاهی بآئین مقرر بزیارت مرقد اولیای آن مقام فیض انتما توجه فرموده
همت خواستند و افاضه خیرات بمستحقان حواشی آن بقاع شریف فرمودند و تاتار خان که حکومت دهلی داشت
معروض بساط اقدس گردانید که محمد مهدی دیوانه از لاهور فرار نموده بود بقصبه ... رسیده ... خان
ترکمان جاگیردار آن قصبه چند روز در منزل خود مهمان کرده و بمساعدت اسپ و خرجی پیش ارباب بغی و عصیان
روانه ساخته است از استماع این خبر وحشت اثر قهرمان جلال شاهنشاهی که از انوار سطوتش ...
عدالت شاه بلندی گرفت و شاه فخر الدین مشهدی با حضار آن سید ولت در بارگاه عدالت مامور فرمودند
روز دیگر از آنجانب موکب جلال کوچ فرمود و چون عرصه بیرون مخیم اجلال شد شاه فخر الدین بزمین بوس سرافرازی
یافت و آن بیسعادت را بموقف جلال آورد و او را بحسین خان چغتای سپردند و در همان منزل ...
و چون ... قدوم موکب عالی ... دار الخلافه آگره بنجبه و شعشعه ... رایات ... آگره گردید
نافت خان خانان با جمیع دولتخواهان استقبال نموده بدولت زمین بوس سربلند شده بآداب شکر و دعا
اقدام نموده سوانح احوال و وقایع صوبه و ممالک محروسه معروض بساط اقدس ساخت ظهور عصیان علیقلی خان
بهادر خان و دیگر مخالفان که بتازگی سر برزده بودند فرو خواند کسی که در منبع فطرت ... بنهاد و جوهر او فساد و
او را مرحمت و نصیحت سود مند نیاید و مدارا و موعظت را بر ضعف ... و هم فرود آورده و در سرکشی افزاید و
لهذا بزرگان دانش منش علاج بدکاران بدرون را جز حبس و حرب چاره ندیده‌اند و چون این علاج هم
دران جواب با طغیان سیه دولت کار نکند بعد بمحانه فرستادن رحم بر حال خلق بلکه مهربانی با حوال ... آن بنهاد
مستقلان اشغال سلطنت و ... قتان جوم قرب بسر انجمنی رسیده و ... را در مرتبه اول ... داشتند
که چاره آن سیه دولتان ظهور آمده و باطن اقدس او بر سردار آورده و برداشتن پرده کار را از نقاب توقف
نگاه داشتند و درین هنگام که موکب معلی با طغای ثابره ... محمد حکیم میرزا نهضت و الا نمود چون این خبر
بعلیقلی خان و دیگر ارباب بغی و طغیان رسید این سیه دولتان بخیال فاسد خود همچنین وقتی از فرصت انگاشته
خیالات فاسد بر انگیختند علیقلی خان از جونپور روانه قلعه و قصبه سرهرپور که جاگیر ابراهیم خان مقرر شده بود و

اسکندرخان نیز بقصبه همراهی این باغی طاغی از شهر اوده برآمد و جمع فتنه سرشتان دران قصبه فراهم آمده
قرار دادند که علیقلیخان با جمعیت خود از راه لکهنو تا ساحل گنگ تمامی ولایت را متصرف نماید و بهادرخان
بکره مانکپور در برابر آصفخان و مجنونخان رود و اسکندرخان را برابر اسمعیلخان سرکار اوده که آنجا را متصرف
کرده و بهمین قرار شوم از هم جدا شدند علیقلیخان به عجیب شور افزایی بسرکار قنوج روان شد چون جاگیرداران
آنجا و سرداری که باتفاق او آمده بودند مقاومت با آن فتنه انگیز نتوانستند کرد متوجه دارالفتح قنوج شده
و علیقلیخان از دفتنه حوادث انگیخته چون بقنوج رسید میرزا یوسفخان که جاگیردار قنوج بود در قلعه شیرگره
متحصن شد و خلایق غبار آلود [illegible] گشته و اعراض و اموال ایشان متواتر و متوالی بدرگاه گیتی پناه رسید و اقبال
بکار خود درآمد **نهضت موکب اقبال شاهنشاهی از دارالخلافه آگره بجونپور و قتل خانزمان و بهادرخان در منکرفتح**
چون سقف والای جهانبانی در معنی پاسبانی و نگاهبانی است حضرت شاهنشاهی بمقتضای بخت حقی
اساس بر خلاف اکثری از فرمانروایان گذشته آسودگی رعیت را آسایش خود خیال نموده [illegible] شاد دمانی
خویش را در رفاهیت خلایق میدانند آری گوهر گیتای خلافت سزاوار آنست دولت [illegible] تا چه است که با وجود
این عطفت ذات خود در شمار بندگان درگاه [illegible] انگاشته در لوازم داد و دهش بکتا پو نمایند و در جهت جهانبانی را
بر آسایش خویش دانند و هر که از فرمانبرداری آنحضرت سر از رای اقبال سر باز کشد هر آینه در [illegible] خود اهتمام نموده
باشند حضرت [illegible] کسی که پرورده نعمت این دودمان والا باشد و اسباب دنیوی در [illegible] هرچه [illegible]
فراهم آورده چه نامردی و نامردی و نامعامله فهمی باشد که آن اسباب بزرگی را در بغی و [illegible] خود حرف ناتمام
هرگاه فرمانبرداری روزگار مخالفت دولت این طرز لاجرم عنایات الهی مقارن و معاون گشته [illegible]
کرامت نموده [illegible] واقعه علیقلیخان و بهادرخان و استقبال این [illegible] مغرور و تفصیل این مجمل آنکه
چون موکب معلی که مرادی اقبال از یورش [illegible] مراجعت فرموده مستقر سلطنت دولت آرای شد خبر بغی
علیقلیخان و بهادرخان و سایر ارباب فتنه بعرض اقدس رسید [illegible] ممالک [illegible]
همت علیا شد منعمخان خانخانان را بدارالخلافه آگره [illegible] مقرر فرمودند و دو هزار از فیلان [illegible]
موکب معلی انتخاب نمودند [illegible] قیاخان و [illegible] مظفرخان مغل میرزا قلی قلیچ
و سید محمد موچی حاجی یوسف فرمان شد که [illegible] بمعاونت میرزا یوسف که در قنوج متحصن است
نمایند و خود بدولت و اقبال روز [illegible] شانزدهم اردیبهشت ماه الهی موافق [illegible] بیست و ششم شوال [illegible]

غربت

غربت در رکاب دولت آوردند و بدست اقبال عنان حضرت گرفته بحمد جهانکشای جولان دادند
شکوه عساکر والا زمین و زمان فرو گرفت و چون ساحت قصبه سکیت مخیم موکب نصرت شد علیقلیخان
بر ساحل گنگ بکنار قنوج غبار بغی و عصیان انگیخته و نفاق و [illegible] او آنجا بود با استماع نهضت اقبال
روی گریز بجانب مانکپور که برادر او بهادرخان در برابر آصفخان و مجنونخان فتنه انگیز بود آورد و موکب نصرت از
سکیت بکنار گنگ [illegible] و روز دیگر از آن دریای ذخار عبور کرده کوچ بر کوچ نهضت منصور نمودند و چون
عرصه قصبه [illegible] مورد [illegible] شد محمد قلیخان برلاس را سردار ساخته مظفرخان و راجه تودرمل و شاه
بداغخان و پسرش عبدالمطلب خان و قیاخان و حاجی محمد سیستانی و [illegible] و خواجه غیاث الدین علی بخشی
و دیگر بهادران [illegible] را [illegible] اورده و روز سه شنبه بیست و سوم خرداد ماه الهی موافق سه شنبه
بیست و چهارم ذی قعده از همین منزل بر سر اسکندرخان که در اوده [illegible] فتنه گشاده بود فرستادند
و خود بدولت و اقبال روی توجه بجانب کره مانکپور آوردند و چون قصبه رای بریلی مخیم اقبال شد بعضی از
آصفخان و مجنونخان [illegible] با مضمون که علیقلی و برادرش [illegible] حدود [illegible] دارند و میخواهند که
از آب گنگ عبور [illegible] بمجرد استماع این خبر رای جهان آرای با یلغار قرار گرفت و [illegible] فرمان
موکب معلی چه از روی [illegible] و چه از کسالت [illegible] تن پرستی و چه [illegible] آنکه [illegible]
نرسیده تا بازار خودفروشی آن [illegible] گرم باشد بدین یلغار راضی نبودند شاهنشاه [illegible] اول [illegible] از
کار [illegible] برداشته عنان توجه بدست توکل سپرده [illegible] خرداد ماه الهی موافق [illegible] شنبه
بیست و نهم شهر ذی قعده از قصبه مذکور یلغار فرمودند و از غرایب آنکه از راه [illegible]
گذشته راه میانه که [illegible] آن راه نزدیک بود با وجود آنکه [illegible] آب [illegible] فرمودند [illegible]
[illegible] غیبی که فیض بخش موکب شاهنشاهی است آب فراوان در راه [illegible] از آن باران رحمت
بارید [illegible] ساخته بود تمام شب و نیم روز راه رفته بمانکپور نزول اقبال فرمودند [illegible] آنجا
بلوازم خدمت [illegible] بواسطه آنکه اول شب کوچ شده [illegible] کسی را ازین یلغار آگاهی نبود
[illegible] در میان آمده [illegible] از راه راست برکرانه افتادند [illegible] عظام [illegible]
رسیدند [illegible] بخشی [illegible] شد [illegible] از کمی [illegible] در اثنای راه نزدیکی مانکپور [illegible]
[illegible] شاه

و زمانی نگذشته بود که هنوز اموره که از قاصدان تیزرو و سرعان اخباری بود خبر آورد که علیقلی و بهادر
همه و بزرگی که لشکر در پای گنگ جای ابل سنه گذشتند چون این خبر بمسامع جلال رسید دریای سوار
دولت شده با آنکه همه روی عطارد سبحه بودند تکیه بر حفظ و الطاف ایزدی نموده خنیز فرموده شدند
در راه بهکونت درین خواجه جهان و جمعی را بر سر اردوی معلی گذاشتند که بموضع منقر که بر ده نگاه از نیم
دوازده شخان که از مضافات مانکپور است آمده آخرهای روز رسیدند از دریای گنگ فیل سوار گذشتند
و چون اوایل موسم باران و مضمون طغیان آب بود و دران هنگام که بندگان حضرت فیل را آب انداختند
جوشش خروش عجیب از عالمیان برخاست چه گذار چنین آب خونخوار از محالات بود و محض از عنایات الهی
این بحر ذخار آن موحدان ولایت را گذار داد ولی و غد از پایاب گذشتند و ستغفران جمعی را از
دولت حضرت بمتمات اقبال گذشتند دران زمان که موکب معلی از دریا عبور فرمود زیاده از یازده کس از
مقربان بساط قدس در رکاب همایون نبوده میرزا کوکه سبعیان و اوکه و شجاعت خان عالم خواجه جهان
در بار خان و شهباز خان سید جمال الدین ولقمان ولاور خان و چند حلقه فیل همراه رسیده و درین اثر که موکب
مقدس از آب گنگ عبور فرموده خود را با قدام فیلبان بجوده شد از فیلان نامی حشر احسن و بالسندر
مستی در رکاب دولت چون شان و فوج شان بودند و این دو فیل در پرلی و تیزروی و جنگ آوری
انگشت نمای دیده وران بودند و چون موکب معلی از آب گذشته بآرام خود را از نزدیک رسید فیلبان
از مستی فرود آمده روی هشیاران نهاد فیلبانان و فوجداران ازین حالت ملول گشته حضرت شاهنشاهی
بالهام اقبال فرمودند که هشیار شدن فیل مست مبشر فتح و نصرت است همچنان هشیاران در کار آگهان وقت
دیگر آنکه از هشیار شدن فیلها را اعتماد بر فیل مستی او نمانده و منحصر شد توکل بر کرم الهی و هر که از توکل بر
و الطاف ایزدی منحصر شود کار او بر فتح انجام یابد والحق ازین طلبه احساس منظهر کرامات دیگر هم بوجود
آمد که عنوان نامه الهام توانند بود چون شب آمد بر کنار دریا بانگ بیدار آسایش گرفتند و گاه اقامت
رای عنایت تنک فرو گسترده بودند آن حضرت تکیه بر تائید آسمانی فرموده در همان جا [illegible]
و [illegible] محبوبخان و [illegible] بر زمین گوش نهاد و بر گشتند و محبوبخان رخی بر زمین بوده که [illegible]
بر سر اردوی بخت برگشتها [illegible] که زمین [illegible] دایره کرده اند در [illegible]
رضی لاقی [illegible] و [illegible] در روز مردم [illegible] و آرام [illegible] کار [illegible] رای او [illegible] و نتایج

طلبه فرموده آمده بار رخصت دادند و حکم شد که در پاسی دو بار بما خبر رسانند و در لوازم قراولی اهتمام نمایند
که مبادا این افغانان تیره رای را خبر رایات اقبال شود و از آنجا بدر روند علیقلی و بهادر که مغرور خود کامی
مغلوب ادبار بودند در عین غفلت بوده از خود خبر نداشتند آن شب که موکب مقدس نزدیک رسیده بود و بباده
و ساغر پرستی و بازی شطرنج سرگرم بودند و باین لفظ صریح بر زبان گذشت خود فال میزدند محضر آنکه در آن
شب مردی نزدیک جلادت ای ایشان رفته فریاد برداشت که ای جمع بی سرانجام واقف شوید که حضرت
پادشاهی فوج بخت اقبال شما از آب گذشته با لشکری بی پایان رسیده چون پیمانه مستی انبار شده بود
آواز رایات اقبال را ازینها بیرون افتاده خبر دانسته در غرور افزودند و جاها که این خبر از محالان
نادان بودانه بلکه آن داشت که چون بندگان حضرت با مردم کم از آب گذشته اند بی سیم تا خیر چهار هزار
سوار مخصوص است باین ته بر لشکر مغرقه دران گروه انداز که کار بر بیکار گذشت و نمیدانستند که خورشید
هر کاب خدا کوکبی است و بالجمله صبح روز یار شنبه [illegible] الهی موافق دو شنبه غره ذیحجه که در حضرت
غره نصرت پادشاهی و [illegible] همه کشایان بود آن حضرت [illegible] طلبیده در دروغ [illegible] آمدند و جوهر
اقبال آسمانی بر فرق عظمت نهاده تمامی بهادران رکاب معلی آماده جنگ شدند قول بوجود اقدس شاهنشاهی
رفعت آسمانی یافت و در برانغار محبوبخان قاقشال مقرر گشت و در جوانغار [illegible] قرار گرفت و محبوبخان
و طائفه از بهادران [illegible] هراول شدند آن حضرت بر فیل بالسندر نام سوار شده بغضب فرمودند
و میرزا کوکه را در همان فیل جا داده [illegible] اواز آسمان گذرانیدند مبادی طلوع نیر اعظم رایات اقبال
محل اردوی خان زمان رسیده ظاهر شد که مخالفان تیره بخت برگشته کوچ کرده روان شده بر تیغ مطلع
اصحه اریافت که محبوبخان خود با فوج خود پیشتر مبادرت نماید و گذارد که این شوریده بختان از میان بگذرند
و این فوج با اعتصاد چنین قوی [illegible] شده [illegible] بر گشت و مردم [illegible] جنگ شده از اقبال
زمانی آن محبوبخان را [illegible] حکم شد که با جمعیت خود متوجه پیش شود و چون [illegible] بسیار گرم شد و فیلان از فیلبانان
نمودند شهریار جهانگیر از فیل بر آمده بنصرت سواری فرمود و چون آن سپه [illegible] باور داشتند که حضرت
شاهنشاهی جنبش [illegible] لشکر [illegible] اقبال دارند و معجزات [illegible] را [illegible] محبوبخان و [illegible] خان
می آوردند چون محاربه بسیار شد شکوه لشکر و هجوم فیلان در نظر آمد از طرف دریا فشند که موکب اقبال آمده است
و خود هم دولت پای ظفر در رکاب دولت آورده اند علیقلی و بهادر خان دل بر مرگ نهاده در میدان غضبان

ایستاده شد و نخجولان ابدی قرار بجنگ دادند و باین خیال فاسد سپاهیان را کرد و جمعی از پردلان موکل ادبار
را به همراه اولی اوزبکی لشکر نصرت پیوند فرستادند و درین اثنا از عساکر اقبال اثر چند کس همراه موکب
شاهنشاهی شده بود و تا یافته فیلی همه رسیده و مقاصد در میان فوج ... موکب مقدس ... ماند با باخان
قاقشال که سردار مردم اوزبکی بود با جماعت پیوست و معرکه تیغ و تیر گرم شد و شبانیه اقبال شاهنشاهی
لشکر مخالفان را از جای برداشته برد و افواج قاهره از پی درآمده این مدبران را تا منزل علیقلی رسانید
و اهل ادبار ... سراسیمه گشته سر از تیغ و ... [illegible] ... و از شتاب ... آنکه دارای ...
اسب یکی از نخجولان جهان بر اسب علیقلی خورده که ... از سر شوریده او بر زمین افتاد علیقلی ...
کار شده و بهادر خان را در برابر بابا خان قاقشال فرستاد و بهادر خان خود را به سپاه اوزبکی رسانیده
سرگرم کارزار شد و درین زمان علیقلی از بهادر خبر گرفته تازه سپاه کومک روانه میکرد و بابا خان نخجیر را
برزور دیده عنان گردانید و بهادر خان از دنبال شتافته خود را بمجنون خان رسانید و درین میان اسپش
خورده جراحت یافته و بهادر خان را بر زمین انداخت ... عساکر اقبال بر برادر کشته و زیر جسم او
... [illegible] ... و درین اثنا نظر بهادر ... از ملازمان مجنون خان خود را بر او
انداخته دستگیر کرد و افواج قاهره همراهان بهادر خان را در میان گرفته ... و درین زمان ...
... [illegible] ... نصرت سوار شده سرگرم رفتن بود و ... دست ... جانبازی میکردند
و علیقلی خان مغرور ... بر جای خود ایستاده از حال بهادر می پرسید فیل مست ... نام از فیلان شاهی
بر فیلی ... از فیلان خاصه ... آمده بود ... فیل خود را ... مخالفان
کشید ... فیل او ... را برابر ... [illegible] ...
... [illegible] ... عظیم بر آن مدبران ... اکثر فیلبانان
... [illegible] ... سیاهی آن ... آتش قهر الهی برق
سطوت شاهنشاهی سوخته خاکستر آن بباد رفت و گروهی که ... از آن ... اقبال ... دور ... ها
... [illegible] ... این ملک ... خون ... و بهادر
فتح بر بستان اقبال ... دولت ... درآمد و ...
ارباب فتنه ... الهی ... فتح و نصرت ... شاهنشاهی.

به دولت و اقبال حواره از سرگذشت علیقلی و بهادر می پرسید که درین هنگام نظر بهادر بهادر خان را دستگیر کرده
رو بفوج خود سوار ساخته بساط حضور اقدس آورد حضرت شاهنشاهی بزبان گهرفشان گفتند که بهادر
چه بد کرده بودیم که اینهمه فتنه و فساد شد و او را دهشت و خجالت فرو گرفته بود و ... احتراز
زبان عرض نداشت و ... [illegible] ... الحمدلله
... [illegible] ... معلوم شده بود و ...
... [illegible] ...
... [illegible] ... شاهنشاهی ...
... [illegible] ... علیقلی خان ...
... [illegible] ...
... علیقلی بود ... شاهنشاهی
از ... علیقلی خان می پرسید ...
هستی او سوخته شده و درین اثنا ...
... فیل ... شاهی ... فیلبانان ...
تمام فیلان فوج ... حاضر ساخته و آن شخص فیل ... نام را دیده ... علیقلی
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... علیقلی ... افتاده بود ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... علیقلی ...
فیلبانان فیل ... علیقلی فیلبان ...
حضرت ... فیلبان ... فیل ...
دست و پای فیل ... فیلبان ...

حمله کرده می آورد و در راه بغلام آن جمهور را از وی کشیده خود را بنظر اقدس در آورده و انعام گرفت حضرت شاهنشاهی
هم دولت و سعادت از خانه زین فرود آمده روی نیاز بر زمین شکر نهادند و امرای عظام و دیگر دلاوران
را که دران مصاف مردانگی های جانسپاری و حق گزاری کرده بودند بازدیاد مناصب و اعتلای مراتب
سربلند و کامیاب ساخته و سر علیقلی و بهادر را مصحوب خواجه عبدالله پسر خواجه مراد بیک قزوینی که وقایع نویس
حضرت جهانبانی جنت آشیانی بود بجانب دارالخلافه آگره و دهلی و پنجاب و دیگر ممالک محروسه با فتحنامها
فرستادند هم سرمایه مزید شکر اولیای دولت قاهره شد و هم پیرایه عبرت و تنبیه اهل بغی و ... طلبان گمراه
و این فتح شگرف که کارنامه اقبال روزافزون توان بود در قریه سکراول از مضافات الهاباد روی داد و آنجا
معمور جامع ساخته فتحپور نام نهادند و عبارت فتح اکبر مبارک تاریخ این فتح دولت آیین است و از غرایب
سوانح آنکه چون رایات اقبال بدفع این جرأم نمکحرام نهضت فرمود منعم خان را بحکومت دارالخلافه آگره گذاشته
بازار هرزه گویان تهی مغز گرم شد و منعم خان از صدور این شنیدها ممتحن که به پدر ... راقم
شکرفنامه ابوالفضل عقیدت درست آمده استمداد همت نمود آن معدن شهود بحسن طلبیه در ... گو
زمان فرموده در باب استقبال این دولت بشارت صبح فرمودند و موجب ... اقتدار شده که
است بطریق خاص صوفیه علیه توجه نموده شود و آنچه نموداری گردد اشاره بدان کرده آید صبح آن بشارت
غریب در صحیفه شریف ایشان ظاهر بود فرمودند که سر علیقلی و بهادر را امروز می آورند که منعم خان بود
منعم خان از استماع این مژده دلکشا خرم و خوش شده آداب شکر بجای آورد و انگ فرصتی نگذشته بود
که سراین دو حرام نمک شور انگیز آوردند آری از سر جهان درگاه ایزدی و مرتاضان این راه عجب طور
امثالی چه اور و چون بمیامن تاییدات سماوی که در سفر و حضر قرین جنود اقبال حضرت شاهنشاهی است فتحی
دولت برای روی نمود همان روز موکب همایون بصوب الهاباس که باعضی بیدولتان درآنجا متحصن
بودند نهضت والا فرمودند متمکنان ساحت آن سرزمین بورود موکب گیتی خدیو جمع اوباش در باب
عرضه ولکن قزل فرمودند بعضی سطر دوان دولت که از آنچه بعلیقلی پیوسته بودند مثل ... حکم ...
و در روز بعضی از مهمات آنکه بود برتو افته روز سیوم از روی توجه بجانب بنارس ... شده و انجا بسیار کسی
لشکریان علیقلی و بهادر مثل مرتضی قلی زمین بوس الباغ نموده و از فرط مکارم در جرایم ایشان خط عفو
یافتند و زنان و مادران بهادر خان مرتبه اولیای دولت قرار گرفته خواجه عالم خواجه سرای آن سپهسالار

شده بعلاج قریب بتدارک نموده و چون مردم بنارس از نادانی و بیدولتی دروازه بسته بودند از سطوت غضب حکم
تاراج شده و بزودی بخشش فرموده و شهاب خان و جمعی را برسم حکومت جونپور فرستادند و قلعه خان بر
بسر جونپور تعیین کرده که زن و بار بعضی از اوزبکان آنجا بوده و بعد از آن کرسی ... روز بنارس مخیم سرادقات اقبال
گشت بخان توجه را بجونپور انعطاف داده روز دوم ساحت آن شهر مورد موکب معلی شد و مردم علیقلی که
دران قلعه فراهم آمده بودند از سطوت پرساحت احوال ایشان تافت و در ظلال عاطفت شاهنشاهی درآمدند
و سه روز جونپور مهبط لمعات اقبال بود و در عمارتهای آنجا نزول که بلکه کوب آتش تب بود به استمال عطوفت شاهنشاهی
سر بخار غبار ... برداشتند و از آنجا بشوارستان اقبال بطریق ایلغار ... بسفر فرمودند اردوی
آنجا بود سه روز این راه طی کرده بر ساحل گنگ نهر گذر کره رسیدند دران هنگام پیش از جهانگیر رکاب
نصرت معتصم رسیده بودند بدولت و اقبال بکشتی عبور فرمودند و دران قلعه کره بملازمت زوال اجلال فرو هشته
تخمینه نموده که بنکپور خواجه عالم آرکنث و باز بدرست افتاده و دران شهر منشور طلب منعم خان خانخانان
از منکه و عاطفت صادر یافت و جاگیرداران آنجا بوده کاظم های خود در جهت یافتند و در حقیقت بروری ب
... گشتند و چندی از سپهسالاران فیروز شد که از آستان مقدس گریخته پیش آن مدبران بخود تمتند از جمله
در شورش ... و بکمند اقبال گرفتار شده بودند مثل جانقلی اوزبک و بابا علی خوشحال بیگ که بخدمت در سلک
جنت آشیانی انتظام داشت و علیشاه بدخشی و میرشاه بدخشی و بخشی بخشی و جلد خان کوکه و میرزا مرادی ...
چوبان عرضه قهر شده با بجال فیلان کشته شدند و میرزا میرک مشهدی را که در سلک مخصوصان علیقلی انتظام
داشت و از اردوی معلی گریخته در کره گرفتار شده بود با بجوران و دیگر بالکنده و دوشاخه در میدان موکب آوردند
تمامی آن مفسدان را بحضور ... سیاست فرمودند بعد از آن فیلی را برای سپردند فیل او را بخرطوم بپیچید و بالکنده و
دوشاخه و زنجیر داشت و با ... گرد میداد و از بسوی آسمان می انداخت چون اشاره مرجع لیست ازو فرود
فیل مبادرت و ملاعبت به مکینه ... و تا پنج روز هر روز او را آوردند در سیاستگاه بعذاب مینداختند و از ...
سیادت و شفاعت معترفان باب اغرت زخم جانبخشی بر حال او کشیده شده و همان ایام حیی تواجی خان خانان
را که سرآمد سپهسالاران بود بدرگاه معلی آورده و بپایمال رسیده منعم خان خانخانان بموجب حکم اقدس بنور
بجلیل اقبال که در حوالی قصبه کره بوده رسیده و زمین بوس معلی رسیده و از فرط عنایات تمامی محال جاگیر علیقلی و
بهادر از جانپور و بنارس و غازیپور تا کنار آب جوسا و نغوانصرافت واده ... داده ... گشته متوجه جانپور گردید

موکب ستلا دولت و اقبال روز مهر سان نوزدهم تیرماه الهی موافق شنبه بیستم ذیحجه مستقر خلافت تبریز گردید کوچ

نهضت علا شیده آنحضرت سکار گناه دوازده تمام قطع منازل معمور نمودند و بهر شهر و ولایت که موکب

رسید با فاحت عدل و احسان مورد عموم گشت و در قصبه کوره که در جاگیر فرح خان بود با کمال جشن عیدانه

تزئین یافت و در قصبه اتاده متجاقلیخان را باین دولت کامیاب خشنود و بمجلس جا بجا ارباب خلاص

فائز میگشتند تا آنکه روز خرداد ششم امرداد ماه الهی موافق شنبه یازدهم محرم سنه هشتاد و پنجم ظلال اقبال

اکره از خش کامبخش عالمیان شد و جهان طراوت خاص گرفت و جهانیان نشاط مخصوص یافت اکنون بعالم

مرده و بهواره گشت و احوال فواج قاهره که بر اسکندر امرا کرد که محمد قلیخان برلاس رفته بود و در عنوان

کوچ کوچ رفته روز اردیبهشت سیم تیرماه الهی موافق شنبه هفتم ذیحجه بساحت شهر احمد آباد رسیدند از آنجا

رسیدن عساکر اقبال در قلعه او دو متحصن شد امرا محاصره آن کرده مورچلها تقسیم نموده تا کنجیش آمدند در

پهلوی شهر تلی بلند که بسیار کشاده بام دارد و بر کوه شهر و قلعه است اسکندر جمعی از هواخواهان خود را با بزرگی

از بندوقچیان بران بلندی داشته بود که بضرب تیر و تفنگ هیچکس را بر امون شهر نگذارند محمد قلیخان برلاس

نخستین همت بر گرفتن آن سرکوب بسته چندی از بهادران را تعیین کرد که گلهای مردانه بران بلندی دست یافتند

و با مردی جلادت آن گروه خود سرا دست کردند و بر شهر و قلعه استیلا و استعلای تمام حاصل شد چنانکه جمعی

سر از روزن بیرون نتوانست آورد و از آنجا خون گرفته سراسیمه دست و پای میزدند و بین ازدیاد خوف و رعب

حاله و قتل علیقلی بهادر بیرون و درون فرو گرفت و جمعی موجب استظهار اولیای دولت شده دیگر اعدا شکست

اگرچه پیش از آنکه محمد داود و ملک فرمود اثر رسیده سر رشته رای تدبیر درین شغل بر جانب فتح و فیروزی گرفته

علیقلی بهادر براجه نوتوال رسیده بود اما عموم خلق از بس که این سپه را از غربی کشته اند این خبر را

ساختگی می انگاشتند و چون درین خبر اشتهار یافت اسکندر بمحبان مخفی داشته و از راه مکر و تزویر در آمده جاسوسی

قوش بیگی را طلب کرد که بعضی سخنان محرمانه بگویم اولیا قبول این معنی کردند آخر حاجی او غلان را که از مبیز

بود پیش امرای دولت و امرا روی امال نموده در یافتند و قرار یافت که رحمن قلی همراه حاجی اوغلان نزد قرار داد

او را خاطر نشان کرده بیاید و نامه و زهر و باتفاق رفته بقلعه کشته آمدند و نمودند که اسکندر اگرچه همت

داره و مترصد است که بوسیله اولیای دولت او از سعادت آستانبوس فائز و محظوظ گردد اول تمهید جانی

قرار باید داد کرد اوره و سر رشته جانب امان گشته محکم کرده اند قرار یافت که صباح روز عید قربان است این مهم انجام

و بالجمله اسکندر مستند شد گشته اولیای دولت را بحرف محبت و حکایت باز داشت و خود شبانگاه

از دروازه قلعه که بجانب دریا بود رفته بکشتی چند که برای روز ادبار خود آماده داشت از دریا عبور کرد و خود را

از آن گرداب خطر بیرون برد چون صبح اولیای دولت از فرار اسکندر خبردار شدند فی الفور شهر در آمده کوس

نصرت بلند آوازه گردانیدند و چون کشتیها اسکندر را بطرف آورده بود شغوب جمع کردن کشتی از دیگر گذر یافتند در روز

کار بتافت و توقف افتاد و در هنولا اسکندر از اهل و عیال خاطر جمع کرده پیغام فرستاد که من برجان خود ترسیده ام

و عبور من از آب بجهت پرسش مردم بود اکنون استدعا آنست که محمد قلیخان و مظفر خان و راجه تودرمل کشتی

نشسته میان آب آیند و من هم با ده کس آمده در باهم و آنچه قرار باید خود بشنوم و خاطر خود را مطمئن ساخته

روی بدرگاه عالم پناه آورم این سه بزرگ ملتمس او را بقبول مقرون ساختند و از آنجا اسکندر خان با چهار کس

از معتمدان خود بکشتی در آمده و بصورت ملاقات را بکشتی بر آب گرفتند و اولیای دولت سوگند از جمیع و جند

و آنچه لوازم استمالت باشد در میان آوردند اما اسکندر بر قول خود ثابت نشد و گفت در هنولا چون مهجور

شده ام و لیری در بساط بوس درگاه معلی نمیتوانم کرد که بوسیله استعفای جرایم جاگیر را بحال خود نگاه دارند و بخدمتی

در صوبه نامزد سازند تا به بست آویز سلوک خدمتی خود را مستعد سعادت حضور گردانم و چون زبان او با دل او موافقت

نداشت وقت را بحرف و حکایت گذرانده با وجود بازنده که براه ادبار روز بدور رفت بمجرد طغیان آب

بر ساحل دریا در میان آورده پیغام ما درست داد و چون اولیای دولت دریافتند که بغیر از حیله بازی و

روباه بازی از سپه دولت امری دیگر بوقوع نمی آید از دریا عبور نموده بمردم دنبال آن بیسعادت شتافتند و از

خلاف بهادر و استیلای بهادر گذشته خود را بقصبه کورکهور رسانید و پیش سلیمان قلی بیگ افغان رفت که از علیقلی خان

گریخته بیش افغانان رفته بود و از قبل افغانان آنجا که دست کشتی بسیار فراهم آورده سکندر را با مردم او رسانید

هرچه تمامتر گذرانید و از موج خیز اقبال شاهنشاهی او را نجات داد و امرای عظام از صد در صد آیات نصرت تا آن رسید

چون حکم در آمدن با لولایت از بارگاه معلی صادر نیافته بود توقف نمودند و عرضه داشتی مشتمل بر ظهور فتح

اقبال و التماس در آمدن با لولایت بدرگاه معلی ارسال نمودند و روزی که در دار الخلافه آگره مهبط انوار نزول

اجلال شده بود عرضه داشت اولیای دولت رسید و مسامع اقبال بوصول بشارت سعادت بر نواز اطاعت

یافت که چون آن تعیه اسف را از ممالک محروسه بر آورده اند درین هنگام بر همین النفات در دار الخلافه

و با آن ولایت گوشه و سرکار را ده را بجاگیر محمد قلیخان برلاس تفویض نموده دیگر امرا متوجه آستان بوس گردند چون

باولیای دولت رسیده محمد قلیخان را بمدارای آن سرکار نصب کرده روی توجه بمستقر خلافت آوردند و در دار الخلافه
ادراک زمین بوس نموده کامیاب سعادت گشتند نهضت موکب گیتی کشای شاهنشاهی بفتح قلعه چتور و سرکوب ر
گردن فرازان را از پای درانداختن وحدت انتظامی را که گزیده روش عبادات شبگاه کثرت توانند بود رونق
بخشیدن و نقود دانش و آسایش را رواج دادن و ضمیر زمانرا توفیق آگهی افزودن پایه خلافت الهی و آن
سرمایه سعادت طبقات انام عطا فرمودن و لله الحمد که حضرت شاهنشاهی بتوفیق عنایات ازلی و ساعی خود
جهت راحت خوش خرام آسایش عالمیان و استه همواره در مطالعه بالنجوه لبای سروری کر دکشان فاسد دماغ
اهتمام روز افزون دارند و تائیدات الهی قرین ذات مقدس بوده باشد از حق پرستی و حق اندیشی کار
صوری و معنوی میکردند و درینولا که ساحت دار الخلافه بنور عدالت شاهنشاهی فروغ آسمانی یافت بنور علا از
از گرد راه و ترد و کاه و سکاه نیا سوده بودند که خبر طغیان پسران محمد سلطان میرزا و غبار فساد در بخش در حومه
مالوه بمسامع اجلال رسید از آن بازکه سر از فرمانبرداری پادشاه صورت و معنی خود پیچیده آواره ملک ادبار
شده اند بعد از درازی سرگردانی و کوتهی بخت مالوه را خالی یافته بآنجا در رفته اند و او باش کشته اند و ...
حال همه در جمعیت خود و تفرقه رعیت میکوشند خدیو زمان را که دانای اسرار نهانی و معدن رافت و مهربانیست
بخاطر اقدس گذشت که در دفع فتنه انگیزان اگرچه ملاحظه حال سپاهی اغماض نظر کرده آمده خلاف مهربانی
ایزدی باشد و اگر توجه بالطفای نایره فتنه نموده شود و خیالات اوباش غرغبت این گروه از بیش اتفاق فهمند خلاف قانون
عقل بر فرع آید چه آن طبقه را حالت آن هست که بدفع انشان آن حضرت را خود بایدمتوجه شد و در آیین
سلطنت مقرر است که هر کاری که بسخن ساخته شود بر تیغ نباید پرداخت و هر امری که به دلاوری امرای آن
دادانی کرده آید متوجه خانان بزرگ نباید حواله فرمود و همواره در معارج امور پاس این سلطنت که عبارت از تدبیر
و پایه شناسیست از لوازم اقبال اگر بنابرین قانون خلافت این کار را بملازمان تخته خلافت نامزد نمودند
امرا و سروران ملک که سعادت دو جهانرا در فرمانبرداری پادشاه خود میدانند در ساعت کم اهتمام بستند
این کار را میکردند اما بحکمت کردانند ربزه سپاهی که وجود این گروه نا گزیر این خدمت و برتر جوهر سستی میشود
و کار را اندک سیاه میشود و آیین سلطنت بتاخیر در امثال این امور است بنا برآن شاهنشاه عالم و دانای اکار
مقتضای بالغ نظری خود چاره این کار فرمودند و توجهی در ضمن توجهی و بی پروائی در پرده بی پروائی رخ
داده بظاهر اغماض نظر فرموده بعزم صید در دفع این شورش قصد موزرس کرده هم شهر بورماه الهی برای حین

جهت

جهت رنجیم صفوف شکار بر کنه باری که اکثر اوقات با کمزوره شکار جیته دار آهو شکار پرانکی گشته روی توجه
آوردند تمام ارباب اخلاص و خدمت و دوستان مکرمت صنوعات طلب بطور خود حاضر شوند و سایر مردم جز ملازمان
انبار چه مردم و دیگر بداندیشان چون متنی نباشند هر آینه با ساعتی جمع خواهند شد و چون مردم بزودی فراهم
آمده جمعی اگر چنین کرده باین کار فرستاده خواهند شد باین اندیشه صواب نما از مستقر خلافت بر آمده عرصه
باری را مخیم اقبال ساخته بجانب هوکیور و گوالیار که مالوه روبه است شکار کنان عنان عزیمت معطوف داشته
و امرا و سایر ملازمان حضرت اقبال روی همه بجانب مخیم حضرت نهاده فوج فوج میرسیدند اکنون مخلصان درگاه
که ملازمان حرم شکار فراهم آمده مشغول عالمی گشاند میکنند و اکر بهادران پادشاه دستان جمع شوند اجمالی آن
که توانند کرد و هر کاه فوکر هم کرد آمده اند از آن را که توانند گرفت چون دهوکیور مخیم نصرت آیات غرق شد
سکیت سنگ پسر راتا اود لیسنگ در رکاب حضرت قباب ایستاده بود آنحضرت چه از روی انبساط چه از آن
راه گذر که متوجه راه ملازمان فتح اند و در مالوه بجواب عظمت رو نه خطاب کرده فرمودند را تا حال که اکثر زمینداران این دیار
سنده باستان بوسی سرافراز شده اند آمده او از این دولت نموده است بخواهم که برابر او افغان زمام توزر لی
او را در کنار او هم توجه خدمت خواهی کرد زمانه امثال این تعقیبات از روی حکمی بیمیرا را معلوم نموده اند
ستافقانه نقلیات منمود و آخر آن که فهم به دولت بسر معامله نارسیده و فرمان اجمع فهمیده فرار اختیار نمود
و از بد دانشی باز به نامی ظاهر گشت و در رسوائی حقیقی نهاد چه آن نادان را این تصور شد که بندگان حضرت از درگاه
این شکار سزای را تا خواهند داد و من به نام متهم که او رفته حضرت را بسر وی آورده و جه است که چه صورت
مطابیه بیست و این دو لتمند خدا پرور که با مثال این زمینداران بسعادت خود متوجه شود و در نیافت که
بر تقدیر معنی اگر این از چنین اقبال حوزه را در مال او نه اند پاره این خدم و از به نامی بیمه ذاتی شناخته است و چون خبر
گریختن آن مدبر بمسامع اقبال رسید عزیمت شاهنشاهی در حرکت آمده بر اصورت جداگرفت الهی ایستی که از پیشگاه
جلیس برآورده شاهی اکثری از سر فرازان هندوستان که کلاه نخوت کج نهاده سر اطاعت فرو نیاورده اند
عبودیت بر زمین پس افتاده آورده مگر را تا او د لیسنگ که درین ممالک رای ازو تیره رای تر و خود رای تر نبود
و آن بتهور سرشت در امثال کشور رای آبای او ضمیمه به بستی او شده بود و ملوکستان بحکم در قلاع متین وارشت
سر فرمانداری از درگاه معلا تافته بنفوذ ملک و مال و بسیاری راجپوتان فدائی و سایر اسباب دنیاوی
و استکبار گرم کرده راه سعادت گذاشت همت جهانگشا متنابوب او مصمم شده و اوایل مهر ماه الهی موافق اواسط ربیع الاول

سهنت عالی اتفاق افتاد و بتائید اقبال روی توجه تسخیر ولایت دهند از آوازه کوران بحضرت آورده
چون عرصه ظاهر قلعه سوی سپور بر که جهت شهرت او در آن ولایت نهاده است مخیم اقبال شد ظهور پیوست که قلعه بان
و جیش از نزول اجلال کسان سور جیش حاکم قلعه زنهور نزحوش شده با رعایا خود را سرکرده کشیده بحضرت رسانید
جلو قلعه را انتقال بر فتوحات عظیمه گرفته بود روز دران ساحت دکام نزول اجلال داشتند و از نواحی جلاله آورده
بآن قلعه سامان فرموده نظر بهادر را الله بحکومت و حراست آن تعیین فرموده و از آنجا شش منزل انتصاب را
که از مواضع محکم آنجا دولت مخیم مراد ساخت فتح ساخته و حکومت آن قلعه و ولایت به محمد قلیخان تاری مقرر فرموده
او را دران سرحد گذاشتند و از آنجا تقیع والاحضرت سهنت نموده بظاهر قلعه کاکرون نزول اجلال فرمودند از سوانح
آنست که گلبن طراز حکمت اندوز سحر پرداز بدایع برادر بزرگ عنصری و معنوی شیخ ابوالفیض فیضی از جلوه گاه
غربت ببارگاه خدمت کیهان خدیو بلندی گرای آمده و بعنوان عمده الملک مشاهی اختصاص یافته آن
نوباوه گلستان دانش پیوسته در ملازمت قافله سالار قوافل ملکوت مخلفه نگارستان کثرت در وحدت
چهره زرکوار تحصیل مراتب انانی گرای در اندک فرصتی در دبستان حقیقت آموده او که مجمع کرین نظر اشراقی مرجع
حکمت شناسان بارگاه علم و حکمت بپایه والای آگهی جلوه ظهور فرموده از نتایج آن نسخه زبان سحرکاری
سخن طرازان نظم پرداز که نکته سنجی در فن وصف کمالات او جهان صورت چون عالم معنی فرو رافت و از آنجا که
سجیه قدسی والد بزرگوار آن بود که پای در دامن عزلت کشیده و در پاس انفاس همت گماشتی و حجره پرده نشینی درس
علوم عقلی و نقلی گزیده و راه اختلاط طبقات مردم بسته داشتی مبادی نفس گرامی او در شبستان طلب از
سعادت پیوند خواهش طبیعت و تماشای رنگینی این عالم داشت فریب آوریش بیداد است همگی اوقات گرامی صرف
دانش گزینی و وارستگی کردار گذشتی و آن سر نورانی با آنکه زیر لباس مکتسب صورت و معنی بهره از
اعتقاد گزینان اخلاص گرای بود که گوهر کمیابی را در بازار نیاوردی و با آن گرانمایگی آن متاع گرانمایه
بازاری این جنس فرو خریدی مشتری جلوه گاه فروخت نیاوردی و از آنجا که دیدن او در بیان کثرت از روی
وحدت بود از کثرت و خلوت گزینی مقتسبان این یگانه پرستار ایزدی را از این چشمه سار حقیقت بیزار
و از این رو هرگز با اعیان دولت و ارکان درگاه مکتش راه آمد و شد نبوده با آنکه بسیاری از هم شهان سخن
آن گروه از ثروت و نعمت این صورت حسد برده افترا آوردی و بشور شهانه وحشتی و از فنون دریافت شهر یار حقیقت
در کوتاه کامی فروشندی احلام خاطر او با اختلاط ستن اندیشان بارگاه عقلی تنهی و در چاره این کار راه اسباب نرفتی

درنولا

در نولا که خدیو زمان تسخیر جستور عزیمت داشت و کفر نورافزای چراغ منش اشرف را در انطباع همایون به
اشارت عالی احضار آن گلدسته هنرمندی شد طبقه از بیهمتاوان کوتاه اندیش بر حقیقت کار آگاهی نیافته آن
عاطفت را بعنوان مطالب عتابی وانموده بر رفیع مطالع کام دار الخلافه ارسال داشتند شب آبان شاه بهمن ماه الهی
موافق چهارشنبه نوزدهم ربیع الاول برخی از آن نکلی قبای سبری شده بود و آن دیده در نمایش او خواجگان
بزم جمین تشریف برده جمعی از رگان آمده فراگاه در اثنای گرویده و همامات طایفه از بد گوهران فرومایه که تقیده
والان زنگستان حسد بد صحیفه خیانت شده و آن عزادان را باران و انسایه شنیده که شیخ فرزند خود را مهمان
خواهد ساخت و در فرستادن معذرت خواهد جست و همگی اندیشه فرومایگان الکه زمانه آزار باور رسید چون
معلوم شد و از حقیقت کار آگاهی آمد حیرت افزود و از در آمدن آن فیض پذیر پایه نیایش عالی الاطلاق نرد
که حیله اندوزی و شرارت افزائی صورت راستی گیرد و روی بی آزرمی آورد در این اثنا آن برادر گرامی آسیب
و شورش بیکین پذیرفت آن گروه غرق خجالت چون ابواب مکالمت بسته دید و دیده سرانجام دشوار شد و بیقی
نمانده و اهل ارادت این دشوار پیرآسان گشت در همان انجمن تب بسنگ تفرقه افتاد و منوبان این دولت روز گوهر
حضور در آگاه ابر غم فرو شسته و بجلد هی آن رموز دان آفرینش چاره ناشکیبایی دست داد و فرمودند که
چهره خاطر بصفای شربت سخن سازان بد گوهر غبار آلود گشت و گرنه حقیقت امور ولکی دارد و هر
فرخندگی و نشاط خبری از این سانحه غم نامتوقع و فرزند نخواهد شد عنقریب پرسش بی ابد و قفل نادمانی گشوده
نخستین جرعه دردی که بکام این نادان محفل دانش رسیده این بود و پس از بهتری شدن روزی چند فرزند
عزت نوازی آفاق رسیده و سرمایه نشاط جاوید گشت انشاد این قصیده در آن نزدیکی در ستایش
تمام رسیده که انتظام داده اند شعر سحر نوید رسان تا حد سلیمانی ✤ رسید مجو سعادت شاده تیانی
رخی چو خلق عزیزان بخاطر افروزی ✤ لبی چو دست کریمان بگوهر افشانی ✤ سر گرفته چو همت بلند پروازی
سپاه گرفته چو دولت فراخ میدانی ✤ هجوم کرده برو آشنا و بیگانه ✤ چو میزبان تو انگریزی جهانی ✤ کمر کشی
چالک بروی بیت چنان ✤ که دور منطقه گرد سپهر دورانی ✤ نموده شبه الای او زطرف کلاه ✤ تموز و
اوج عتاب بال جنبانی ✤ نقوش بسته زدل و حسته منزوی ✤ که هیچ عقل سابک نموده عنوانی ✤ خلیلی که بار قرار
بارگاه جاه و جلال ✤ زنور مهان نحوست خطاب فرقانی ✤ مشیر اهل سعادت نه الکنان که کوب ✤ نجات نامه
خود ای عزیز زندانی ✤ مراد بنظاره اش انجذاب و بیقراری ما ✤ چه بیقراری با صد قرار ابداعی ✤ دلم ز جنبش عکس

چو از کوکب قدس روح افزایی • ببوسه کردم اش بکام ز خلاف از این • که کار کرده دشوار قدم ربانی •
به ذوق من طلب ناگهان او بنمود • چو مهر سالک تو منج صحب رجحانی • از آن زبان چه بگویم که بود آرام •
سفینه دلم از موج خیر طوفانی • فدای بخشم راه اهل افزونی • شفای یعنی فسم از صباح ربانی • کهی چو [illegible]
گر کدام دلیل • بر دم ظنون دشکوک علوم القاید • چرا بود بخلاف رسوم آلهی • چرا بود متشابه بحرف قرآنی •
زبان گشید ه بد القضایی عجب و ربا • شهود کرب ز دعوی گران ایمانی • اگر حقیقت اسلام در جهان این است •
هزار خنده بکفرست بر مسلمانی • کهی چو عقل فرو رفته گرچه در یابم • رموز حکمت دانا دلان یونانی • چرا دو [illegible]
تحلیل معلم اول المکرر است رمعنی تر جم ثانی • ز حکمت آلهی الم نشرح تسلیم • از و بلو چه باطن نخورش عرفانی •
ولی فروغ حقیقت چگونه بر تابد • دلم کشیده کشوف قدس نورانی • کدام ره بطبیعی که طبع در یابد • زار رم و برد و تر و
خشک دشتی و کانی • خیال شناخته دوائر سپاسی • مزاج جوهر دل ز عرق شریانی • کدام رو ز [illegible]
که از ریاضت آن شوم در هیئه شناسی سپهر گردانها • چو اهل سبعه نجم سر بسر بهر مهی • چو اهل منظومه تقویم [illegible]
کهی کروسه بسنجیدن جواهر نظم • ز لفظ و معنی کرختن مزاخم • ز باغ طبع سطر سطر فردوسی • صحاح فهم من و طیب
خاقانی • کهی تامل انشای تیر رفته فرو • منوچهان زده کلک سیستانی • کهی بفکر معماها بین کان کر [illegible]
کند بجوهر فولاد طبع سوهانی • زبان پر از نجس معوف والکیم • سرم تهی ز زنا خولیای یهلانی • نموده
حلیه مراعقل به طفیلی • نهاده منوم اهل عشق در آغ صفهانی • نظر طلا زفرست جناح مجنونی • خود معده بساز
قیاس تابانی • بو اوراق نظم عشق در ورق سوزی • نه بهم کل و آتش بصفحه گردانی • ز جان حلوم ملکی جان و اقسام ری •
ز دل چه افهم بک عشق صد پریشانی • خلیده در جگرم همچو موی شیر بهان • که از دو چشم غزالان الفته مژگانی • هر کس
دبیر بها ز نظل حافظ عشق • نمکیده هشت مراد از پرستی خوانی • در آن مقام که از استمام ترشش • چو او شوم مرا از اعلان
ربانی بصحیحش همه کانی شستای جسمج و جود • بکر الغز حکمت ز خوان لقمانی • من بهوای بری که اگر احسن مساد
زبان زوی تو بر و بید خواج شنیطانی • خوی از حلیمش دم هم از ای سیلاب • بنای بنیه داش کشته بر [illegible]
چه حالت است از کجا عشق کجا • خانمانش کی بنایه ز سینه دانی • ز عشق چند نزادان دل تراد از کس [illegible]
کلید گوهر تجویی طلب ره تنها • میان عقل و جنون بود و سیر در تعقیب • که بود دو شم که گشته بنیاد ها • ز خواب بخفتم
آورد بر سبیداری • سماع صیت قدوم بر سلطانی • چو بخت بود من هم که از نتیجه آن • دلم بر سر از نهر شهابی
نادیده • تبارک الله از نیخیه گر روح مرا • ز سنگلاخ غم افکند در گلستانی • زهر خراشیده خار و خس هم او سیس •

به نیم بارقه لامعات سبحانی • شدم سوار سمند کام و کش چالاکی • که کردی از سر دانشی چو لالانی •
چو نوح گشتم طوفان نورد دریای • چو خضر بودم تنها رو بیابانی • ز فرط شوق چنان پی گسستم که ملکی •
شدم چو روح مجرد ز ثقل جسمانی • روان چو شخص تمناش همراه آب • ز پای دل گسلانید بند کسلانی • در آن کم
تا لجه صورت قرار گیرد کار • همه بعضر و بعضایی بیسوالان • بزرگ خامه اند شیام ادان ره یافت •
فسیح صبح شهنشه طراز سبحانی • سواد مرکبش از دور ناگهان بنمود • که گشت دیده من زان سواد نورانی •
خبر بیار که شهر یار شد کاسیکین • رسید بر در فردوس منع بستانی • خطابش که ز لطف کنان ساسه شش •
باسمان سعادت زرتبه علیانی • کشیده قامه دولت زمام جالان • بسوی بارگه حضرت جهانبانی •
تخت بوسه زدم خاک آستان یقین • تحیه سار رساندم شفا هعطشانی • جبین سجده شکرانه بر زمین بر نم
همین نه با و مخزی تن بغسل روحانی • جلوه ام از در دو سرای قهابش • نمونه عجائب بارگاه یزدانی •
نه بارگاه جهانی که بود در که رش • متاع لطف و عنایت بصد فراوانی • مجاوران حواشی آن زفیع مقام •
معالکان سموات کرده حیرانی • ز اهل دانش و جنس ستاده گرد و گرد • نشسته خسرو دالانتخب لوبانی •
فروغ بخش شبستان هند اکبر شاه • چراغ بارگه دولت تمرخانی • تبارک الله از آن ملک لطافت طبع •
درخت و خاک در درگاه عودی و بانی • اشاره رفت که در مسکه مجلس انس • شکوه دل انشینی و شوخ بشانی •
چو مهر بپایه او بگشت نشستم • زبان ناطقه لبریز از ثنا خوانی • فتاده زاهد علم است بر سخن • سخنوران حجم [illegible]
وجه فرانسانی • یکی ز روی تحیر که کیست این • که مسکینه بخش لو لو لو مرجانی • یکی براه تعجب که این کدور
چه بیند ز کدامین سحاب نیسانی • کدام مرغ نوا کرساز که بر شاخت • که تازه کرد جنین بهار دستانی •
زبان لبست خیالان دراز شد بر مرغ • که داشت کاخ حصیرم بلند بنیانی • فرو افروش دلانی که جوی آب ربیت
که بود در لب بنفسجی زلال فیضانی • که به که نه نفقه تشنهم نو خت • که پایه پایه فرو دار آدم زحیرانی • زبان
بپرسش من بگشود کای طوطی • ریاض طبع تو از که بود بخوانی • سواد شهر خیال ترا که داد صفایی •
اساس نظم بلندت ز اکه شد بانی • بسی ز اوای زمین بوس خدمتت گفتم • که ای سپهر مطبعت بیام از علامه
امان عهده نو استاد مهربان منت • کر لوح الجه آداب او تظران • درسب طلبی او ستادم ستود است
چه حتی کرمنت عمر زبان بزرگ حالن • زبان بذوق سخن تمام اجنبیت • سخت هر دوره بنیر دنده انی •
زمینه از مرضی حیلی با نقابت طبع • به برد های در دم نموده ده نامی • اگر گفت گر ز یکتا طمان از معنی سنج • بیدل که

سهاو نه حنس رجحانی کدام لب بره راست برده است زنظم کر هست در قصه اش خطهای جوانی کدام را
تو زد ست ملک معنی را اگر منیش منحصر بر بهسمانی بعرض شاه رسانم که این نامه سخن حدیث طائفه ست
بابلی سخنوران که از این بیشتر سخن کرده اند که سرزد از لب ان نکتهای معانی همه حکیم فرجاد بکمال بود
وجود داده طهارت زلوث عصیانی کشیده نقش حقایق بهر دو آینه نموده درک دقایق بتیز ادهانی همه شهید
جان حاضر و تیغ غیب همه بذات خدا باقی و ز خود فانی علی الخصوص سخن آفرین خط طوس که در رعایت سخن بود
بیرده هانی قیاس کار ز شهنامه اش بگیر گرفت بزور بازوی آن رستم سخندانی درو جز این سخن آن قصه هیچ نقص کم بود
بروز کار غلامان نوح ساسانی اگر بدوران شهنشاه زنده وان بودی بغیر کشته بی رزور اوستادانی اگر فتوح کتب غزنه داشتند
جا نزرا شرف بجز شرش ثنای او باشد هر کس آمد بجلی آرای گلشن معنی که در حصه قصه او نقطه کرده بنای خود نوبت است
مردان که گر بودی افکار نصیبه بهار کلی این حدیقه پستانی سرا بود لسو بهار کل دام ازدی لطیفهای حقانی بکاشتن رانی
نفاوه بخش تحفه العرفین است سرو که رست شتش حاصل بار زند سحر کاری کنجور کنجه خبر هر کس که داد این کلکش
بکنج غیب تغیبانی بنظم او نرسد نظم غیر اگر برسد تخیل متنبی بنقض قرآنی ز انوری جو نویسم که تاج رسید
ز برق فکرت او شعلهای نیرانی رسانده کار معنی حکمت آن هر کس قرار بر عیار انگوش کرد نا ظهیر رو زیرا
نکر که بود از او سماط عالم معنی بتازه الوانی کسی نبود هو بیداد دقیقهای کمال که شهره شد بجهان سر که سبانی
سخن شناسان خلاق معنی شیخ اسنند بیبین که معنی را این غیب خلقانی دوای درد دل عاشقان عطار
کز دست روح که در بیش شکسته کانی مبارک القصه از ان فرزدان که در ملکوت عیلم فطرت طرح تمکن او سلیمانی
شکرفشانی سعدی بچین که شهر روح نموده بر شکر طبع او سرانی نشاط خیر بود بلبلان معنی را از بوستان
و گلستان او خوش الحانی ز خسروان مغولی جهت خسرو هند که برار المعنی نمود سلطانی ستوده حضرت
صاحبقران ملک سخن که ملک کرش این است و توران نکات حافظ مغز بیان چه بر گویم لسان غیب چه دانی هست
المنی دولت دماغ سوخته را روح تازه بخشیده طراوت سخن گلشنده کرمانی بر تبه هست سلمان اگر چه فغانی طبعی
سخن سرای آسمکنی و او هم غرض شمار اساطین معنی است آرنه که گذشته اند بیچ این رفیع بنیانی باستان طبع
حریفان حرف سنج بود بجو نکه بود در حدیث سلطانی خوش نوای معارف طراز عارف جامی که محو بود گشتنی
نغوذ الگوانی ز لبس لطایف الفاظ نکته هر کس بود معما صورت غبار خشانی بجامعیت او بعد از این نبود کسی
ز نظم و نثر بر تحتم شده سخن دانی با و حدیث عرفان برابر آورده ام نمود حکایت شیده نیز د کار پالانی

یکان یکان همه بر بستر فنا خفتند کشیده بر سر خود طیلسان کتمانی دران صحایف گویای کتابی ز ارق بنشست
چه جای شعر فلانه و نظم بهمانه کنون هم از شعرا شماره انده ولی گزیده بر ملکی کرد در سبیلانی تجو کلب
فرومانده در بک دو حرص بجاک بخته صدا آبرو زبی نانی بچشم خیره سیه کار نقش مطر دوی
سخن تیره کل اند و چاه خند لانی بکار سوی ملامت که در خاک فهم برد اسیر حرص شراب مباح خرانی
گه درشت ادای زلف بروان کرده ز لفظ بر تن معنی نموده خصانی کهی خیال خنک کرده عیب کرم
چو آب سرد کمر در بر زمستانی تراش کرده خرف ریزهای جام دیرو نهاده قیمت فیروزه بر خشانی
چنان درشت که هر گز بدل نپیوندد جدیث شان از بیشم از ابجهانی چو خاک که یعنی فشان بجنبان بر آید تنگ
بهشت در نگر نظم این بخیلانی سخن ز غار رسیده و کرده همه دفتر که در شمار بیاید متاع نالانی
سواد نسخه گفتار شان بچشم خیال سیه گلیمی خرسکان طیلسانی نه کلک آهن نه نه بخامه الماس
کشیده بر ورق خطوط عطا ولی که زرگی تحقیق زیفشان جوید ز خرزان طلبه لالهای نعمانی
بدولت ان دیگران شده بیک بین بقوم بجاک بخته کلها رجای دامانی چو کس نمانده بجام نکشتم امروز
که تازه کرد جهان را بتازه ابو ابی ز غربت ملک معانی در این دیار منم ز کاروان سخن با تمام سامانی گروه
کلبه سخن آسمان سیر دمیخ ز دل کشانش ز اکرم کلبه حیثانی بهشتیان لطائف رای فکرت را
مقاسیم همه حوری کنند و غلمانی نگاه بر شته صورت نگار لوح و قلم زبان کلک مرا از هر بهتانی
حدیث من شهنشاه سینه پرور بود چو با خدای کلام کلیم عرانی ملقب خیر و علم از اسلم بکشم امروز
سلطنت ترا کشور سخنه زبان نکته شناس که در جواهر نظم فراز وقت نواز این بیت و جانی
چه جای دست بر شیح رنشانه نقل که زنگ همر دورا کاهنه طینی هوسید حکم که از نکته سنجی شعرا
بعرض بار رسان آنقدر که بتوانی ز بانوری که دگر با تو در سخن بچید سر و دست ادب آورده است بسجانی
چلوکم آنکه نزرین لباس ورای سر زلف سر اپای من ز عریانی چلوکم آنکه چو از خاک برکشیده مرا
سرم بلند شد از با و پای چو جانی چلوکم آنکه ز گنجینهای ان کاش سیده و رخ چه انده ختم بهیانی
چلوکم آنکه ز لطف صطرف نر بستم ز هر چه لازمه خاصیت دیر جانی دو دولت از دره اقبال کامبن رواد
کشیده طالع آنکه نسیم بلجبانی بمی علمی سبع شهزادهای عظام که بر بهال ادب سکینه غیضانی تخت چهر سلطان
سلیم در باد ول که حلقه خود در ش مو جه است عالمانی در کار و زیر به هند شاهراه که در فلکش سکند گرمانی

دگر جهان ادب را نبال کز شفقت ٭ کواکب شرف ش ملکشیر اخوانند ٭ ولی ز روی حقیقت برادشان بودم ٭ چو خویش
پدر ادب کودک دبستانند ٭ زهی فلک منشان کز کمال عقل کنند ٭ در انتظام جهان با سپهر اقرانند ٭ بلوح
عقل کسی را که چشم دل از بست ٭ خطاست دیده بسوی حروف نسیانند ٭ چرا که جای سویدا نهند اولاد دل
ولی که از لمعات هدایت المعانند ٭ وجود بجود اراده که ز میان آن ٭ بلطفها داشتیدم قوای حیوانند
با سمان کرم هر یکی از آن دو شرف ٭ بطرف طالع من تحتی اسمانند ٭ جهان پناه شهها آفتاب قدر مها
که جان عالمی امروز و عالم جانند ٭ سخن درست بگویم که اهل قالب را ٭ همین جانند جانان و جان جانانند
نو بخت رهنا و شکوه و رفعت دهند ز ٭ ز هر چه عقل بسنجد هزار چندانند ٭ بروز عید ظهور ولادت زهید
که بختیان فلک را کشنده قربانند ٭ ز التفات و کرم اختیار مرحمت ترا ٭ ز آفتاب چه آید بذره خشانند
زمانه دست ستمگری کمی بارگل است ٭ بفرق منت با آزاردش نشانند ٭ گران نمایه اگر بسامع جلال
حدیث تازه کنم با وثوق ایمانند ٭ بدان خدای که در ذات شاه توجیه کرد ٭ لطایف ملکی با کمال انسانند
باسمان که ز روی اراده حرکت ٭ حکیم منتظر گردش بحوانی ٭ بارشام کواکب زنام بشیار ٭ همه محرک
نقوای کلند ٭ با نظام عناصر که در صحیفه کون ٭ همی کنند سطر وجود ارکان ٭ باجتماع موالید که تعلق حال
همی کنند بهم امتزاج ولدانند ٭ بهیکل نوع آدم که عالمی است صغیر ٭ که آن حواس قرار سید سلطانی که می
نقش صادقان که نکو دهند ٭ بعهد روز ازل با درست پیمانند ٭ بخاک تا صبر آرای بحبهای نیاز ٭ که مهر منیر تابت
کشان لبنانند ٭ بگرد راه سلامت روان منزل قدس ٭ بسیر رهروان سلوک طریق ایقانند ٭ بنکته سنجی توحید
پوراعرابی بحرقه پوشی تجرید برج وجدانند ٭ که مهملک شدم از برای آل و بشال ٭ بحضرت تو که بانی و بخت سنایی
خدای عز و جل بر تخت تجلی کرد ٭ که قبله ای در وش ازلی ای ٭ عبادت برای سجده آوردن ٭ که در وجود او قبله کاه کیهانند
خدا شناس کمال تو می شناسند بس ٭ که قبله کاه همه خدا شناسانند ٭ بجود در بد گرچه جهانیان دست ٭ درین سخن نبود اختلاف ادیانند
چرا که قبله اقبال من تو جوهر ٭ که روی دل بتو دادند و قاضی الحاجات ٭ بشکر نعمت تو مرحی بهمی بدایت ٭ حدیث نظم مرا به که حرف اخوانند
اذا فی نعمت شرح کی توان دادن ٭ بعید حرف ساید اهو و جدانند ٭ بعمال قرار نار و بو دی معنی لفظ ٭ بپوشش ما بنهادم لباس کنند
نکو دم اجرام طوف کمال ایام ٭ که مهی هست و در نش منزل است ٭ بنام تا بمجلس شبیر عیش ٭ عروس حجله خاور نبار ستانند
باخلعت و اجلالی بساری ارد ٭ نه من کلک مرا حرف تیر نگاه ٭ هنوز برس برایه داری آستان ٭ چو گلگونه قلم نکهد بر یاند
بجنبش قلم کلک تمامان رسند ٭ ادای و کی جای اجابت پا ٭ بنکته علمی از قلم فرو بنهم ٭ رسید دست مراد عویم کمانند

بلی بسمع

می سبیه فیض ازل بکش شاه ٭ بروح آنچه رسد از مراتب کمالش ٭ ز منتهای ابل سد قدم نهم ترک ٭ عنان دل ز گذشته عنوانش
زبان خواهش من از ادب نمی جنبد ٭ برآر آرزویم که کمالش خود داند ٭ قیامتها پدرم مالک ملک تخلاند ٭ کجا بودم شاهد آنکی
برای تلخیص آورد القصه چون کیهان خدیو را در تبرکش حب حق اساس مبتنی بر عموم طلوعت بود بی آنکه ازاهام
بجمع لشکر باشد امرای که خدمت را در راس المال عبادت خود میدانستند در ملازمت جمع آمدند و از دوی معلی
از هجوم عساکر فیروزی علامت دیگر کون گشت عبرت ذاتی مقتضی آن شد که بحرب بعضی از اقدس نهضت
علا فرموده متوجه تنبیه و تادیب آن ناشونده و گروهی از امرای عظام عمده دار و ازه ممالک مالوه ساخته عرصه از آن
از غبار رمنی و عناد فرزندان محمد سلطان میرزا پاک گردانیدند فرعه این خدمت بنام شهاب الدین احمد خان
افتاد و شاه بداغ خان و مراد خان و حاجی محمد خان سیستانی و جمعی از امرا در حوزه مالوه جاگیر داده بسامان
این کار بزرگ بر وجه ادای مالیات رجوع داشتند و این مردم از حوالی قلعه کاگرون جهت تنبیه از
عسکری روی بمقصد آوردند و بجولان همت شتافته تا حوالی اجین که نشیمن عزت سند میرزایان بتر
ازانکه عساکر قیرو عنید باشند و آیه فرار اختیار نموده راه گجرات پیش گرفتند بعضی اکه در وقتی که خبر نهضت
موکب معلی بایشان رسیده از استقرار قلاقت متزلزل پیش ایشان آمد الغ بیگ میرزا که برادر مهتر بود و سر
تخریش منجاربه بر خاسته پیش ابراهیم حسین میرزا که در چپن بوده بودند رفته که نجا شده در تعمیر برادر بار خود
کوشش نمایند و چون باین شورانجا خبر وصول موکب قلعه کاگرون رسید از راه کسی آمده گذرانده روی بمندو
آوردند و در آنجا الغ میرزا از ارتفاع آوازه کوس اقبال قالب تهی کرد و دیگر برادران طاقت مقاومه و مقاومه
با عساکر منصور را از پایه همت خود برتر دیده بقدم ادبار بگجرات فرار نمودند و چنگیز خان که از غلامان سلطان محمود
گجراتی بود بعد از وفات محمود دست استیلا بر بعضی از قلاع گجرات مثل چانپانیر و سورت یافته حکومت آن ملک
متوسل شدند و آنجا هم سلوک ناهنجار نموده حباب انگیز تفرقه بودند تا آنکه بعد از فتح گجرات فعال الکتر
فرق خود بنخشند چنانکه شرح این کارنامه اقبال نگارش خواهد یافت و بالجمله افواج قاهره عرصه مالوه را از
غبار این سبیه روز کاران صفا یافته بجاگیرهای خود رحل اقامت انداختند و از نیل نصرت هزار تحف ادبار
اهل بغی وا آوار کرده این طبقه از ممالک محروسه مبارکه بحضرت ارسال داشتند **محاصره نمودن حضرت شاهنشاهی
قلعه چیتور را** و در آن هنگام که موکب معلی بحضرت استیصال لشکر مالوه و ظاهر کاگرون توقف فرمودند
و رانا ادی سنگ که در بلند جاه و جاگیرداشتند موجب جلم معاشش رفته قلعه ها مثل آنکه از قلاع مستحکم راناه بود و بعجایت

اراده تجویزی سوتنگی استحکام و حصانت بطلوع اقبال شاهنشاهی فتح کردند و موکب مقدس چون بهادران بکوه
با آنکه بحسب ظاهر از عساکر منصوره کمتر همراه بود سر تائید الهی دریافته بحسب معنی اکتفا نموده چون نزدیک قوم دیدند
که شاید ناگهانی عساکر اقبال شنیده از شعاب جبال بیرون آیند و کار او با تمام ساخته کرده و آن سیاست چون آن بود
که از اسباب قلعه گیری همراه موکب عالی کمتر است بخیال آنکه بر توجه مقدس تسخیر قلاع نخواهد فرمود این خیال
فاسد اساس نهاده قلعه چیتور که بکمال کمال مانند حصار قلعه استیلا الکبره رفعت او توانند رسید مضبوط ساخته او خود
چند ساله ترتیب داده و ذخیره را اجبوت شجاع رشید را از نامور ان ناموس پرست دران قلعه گذاشته اطراف و
نواحی را ویران کرده تا آنکه گیاه در صحرا نماند و خود را بشکنای کوهستان کشیده چون موکب معلا بنواحی قلعه چیتور نزول
اقبال فرمود رای جهانگشا ازین که سر بر سنان آن خون گرفته نهند و بکوهستان فلک اساس آن آینه صلاح دولت ندیده و الهام
اقبال تسخیر قلعه چیتور را که اساس قوت و عمارت دولت او بود مبنی نهاده همت والا ساختند و از روز دهم آبان ماه الهی موافق
یکشنبه نوزدهم ربیع الاول محاصره قلعه رسیده سرادقات نصرت نصب فرمودند و در تعریف شوکت و وصف درهای
و صدمات بوارق و صواعق زمین ناهار اهتزاز ساخته بود و غریو رعد بجوش و خروش در کون و مکان انداخته و بعد از
ساعتی صاف شده و عالم انکشاف یافت و قلعه از دور نمود دارد شعر یکی قلعه بر روی آن کوهسار : سر آورده
سر تا برج چهار : بر و مرغ اندیشه را راه نه : کس از کار او کرده آن آگاه نه : رای گیتی آرای بر گاه فره آن قلعه
استمان ارتفاع و حصول مواد نقض محصنان قرار گرفت بنا برین اندیشه روز دیگر از آن منزل بلند اقبال کوچ
فرموده در فضای دامن کوه که این قلعه والا شکوه بر قله آن اساس یافته نزول اجلال فرمودند و بجنبیدن قوت ها
بساط غرت سوار دولت شده و دوره کوه را بنظر اقدس که ادوار فلک را احاطه کرده نظاره گشتند و ارباب خدمت
که همیشه در رکاب حضرت مقام اند آن زیاده از دو کروه بمود و از دامن کوه که آمده خلایق متحیر گشته
از چه مستخبر آن گاشته بخشیان عظام را حکم رسید مرحلها فرمودند جمعی که در رکاب دولت بودند بر جلهای خود
فرود آمدند و اغراضی که اقبال که از دنبال میرسید بر جلها جداجای یافت و درین هنگام بیوتات و تمامی دور قلعه را
خیمه و چادر فرو گرفت و در همین هنگام برخی از امرا بر سر شهر و پسور تعیین فرمودند و او رفته آن را قلعه بیغ گشود
از تیغ شاهنشاهی گشت و چون رانا را از جانب اودیپور و کوهستان تعیین فرمودند حسین قلیخان را با لشکری گران تسخیر
کردن آن فرستادند حسین قلیخان شهر اودیپور که دار الامان اینها بود رسیده بقتل و نهب دیار از روزگار گردنکشان بر آورد
و هر جا با نواحی از متمردان در نواحی اودیپور که گوهستان گرفتند بشتافته تیغ آتش بار بشوخی ... اوان آمده

و در جستجوی رانا تکاپوی عظیم نمود چون از ان گم گشته بیاد بار نام و نشان نیافت برحسب حکم معلا مراجعت نموده
بموکب ظفر بیس مرتبه شد و درین ولا که موکب والا محاصره قلعه استمام داشت بساع عزت رسید که پسران خانجهان
که آتی از جنگیز خان و میرزایان شکست یافته جرم و مکر بور آمده و مغفران بخاک عرصه داشتند و بیباکی و ...
لاقی بسایه سر بر اعلا رسیده از انجمله قیل و دیابی بود که گوشهای دراز مفرط داشت و در کار عجب از ... تقدیم حضرت
شاهنشاهی آمد بار اعوارش تلقی فرموده حسن خان خزانچی را با منشور استمالت همراه بجانب ساخته رخصت دادند
و در شوقت او را سعادت اهبری نکرد که بدرگاه ... عرض حسن خان ... در دار الخلافه آگره
رسیده بزمین بوس سعادت نمود چون عزمت در گرفتن آن قلعه که در رفعت و استحکام یکتای ...
دوران بود ... شد بهادران عساکر اقبال پیوسته از راه پدید آمدی ... آن قلعه می تاختند و داد دلیری الاوری
میدادند چون خان عالم عادل خان لیکن ... نظر که ... آسمانیان ... سود منتی آمده حضرت
عقده گشای بهادران نیز جلو ... بودند که تا ... شجاعت ... که داخل تهورست که ارباب
دانش آن را از اعتدال بر کران دانسته از اخلاق ... لیکن آن مردم مغلوب تهور بودند کوشش بر ... خواهان
نکرده پیوسته برگرد قلعه میدویدند و بسیاری از مردان نبرد ... زخم بر رخسار شجاعت ... بسیاری در
انجمن آرائی ... جام ... شهادت ... ناکی ...
فرا ... گذشت آنچه ازان ... می آمد ... مردم ... و کاری ساخته ... جلم
معلی ... که جاهای ... قلعه را از ... برج و دیوار ... آتش ... آتش در زنند و برج و دیوار را بر باد هوا داده مردان کار طلب ... بساط
نهند فرمان ... بارگاه سلطنت بایین دو امر ... اگرچه ... بوده ...
غازیان ... خود ساخته احاطه کرده بودند لیکن ... بود اول ...
خاصه حضرت شاهنشاهی که محاذی دروازه ... بود و صاحب ... حسن خان ... رای ...
قاضی علی بغدادی و اختیار خان فوجدار و ... خان بودند ... از ... تحت ...
و مورچل دیگر ... و راجه تودرمل و قاسم خان میر بحر و ... بود و درین مورچل ... انداز ...
مرعش ... که قلعه بر قله آن بود اساس ساباط نهادند و مورچل سوم ... اهتمام خواجه عبد المجید آصف خان ...
و جمعی دیگر از بهادران سعادت منش ... بود و چون ... از محال ... ساباط ... سنگ ...

نیم من غلوله او بود و کهنبور بیرون ریختند چون اهل قلعه را مجال که هرگز در وهم و خیال ایشان نگذشته بود [illegible]
دود و حیرت در دماغ آشفته ایشان پیچیده دانستند که اساس استیصال ایشانست که روز بروز سامان می‌خورد
بناچار دست در حیله و تزویر زده و قصه ساختند اصلاح وار در مرتبه صاحب خان را فرستاده آیین تضرع و زاری
پیش گرفتند که خود را در سلک فرمانبرداران درگاه معلی دانسته پیشکش هر ساله قرار میدهیم بعضی از اولیای دولت
را این سخن مستحسن آمده بعرض اقدس رسانیده شد و باین قرار داد عنان از این شغل تا فتح و صلاح دید لکن
غیر سلطنت قبول [illegible] نفرموده خلاصی از محاصره در آمدن را نا ساخت هر چند بزرگان اردوی معلی از
تردد و دوای تنگ آمده در برخاستن از مهلکه کوشش و دقت فایده نبخشید و آن بهادران قدر دولت
ملازمت نه دانسته با تمامی اسیران قلعه بر بالای برج و باره جمع شده هنگامه نبرد گرم ساختند و [illegible]
[illegible] دست و میان ایشان فراوان بود همواره بر سر گلکاران و فرود آوردن تیر باران میکردند
و کارکنان سپرها از چرم خام [illegible] پناه کرده در ساختن ساباط تیز دستی و چابکی می‌نمودند و با [illegible]
احتیاط هر روز قریب دولت نفر کار میفتاد و هر روز بر خود ساباط آتش میزدند و نقب بر انجام میدادند
[illegible] و فعله این اساس [illegible] و انعام [illegible] زر و سیم خاک بها شده بود و از
دو طرف بطوری که توپ [illegible] دیوار [illegible] عریض برج برآورده برای اهلاک آن [illegible]
عقارب [illegible] می‌کشیدند و از دیگر طرف نقب [illegible] فولاد [illegible] کار پیش برده از دو جانب نقب‌ها را
بپای حصار رسانیده شد و از قلعه [illegible] ساختند و در [illegible]
[illegible] انداخته بودند و در [illegible] استادان و حکم [illegible] که بهادران [illegible]
بهادران کار طلب [illegible] که چون آتش در دهند و دیوار از هم پاشد تیز دستی نموده قلعه را
متصرف شوند روز [illegible] منجم [illegible] موافق چهارشنبه یازدهم جمادی الاخری باروطها را آتش داده
آن برج را از بیخ و بنه برکنده با تمامی سپاهیان [illegible] که بر سر آن [illegible] بودند بهوا [illegible]
[illegible] شد و فتیله [illegible] دوم آتش نگرفته بود که فوج ظفر [illegible] و دیوار قلعه را [illegible]
[illegible] پیش رو گرفته [illegible] خود را [illegible] یکبار در [illegible] دوم آتش گرفت
آن فوج سعادت [illegible] قلعه [illegible] از مخالفان [illegible] آماده [illegible] بودند
همه یکبار [illegible] صدمات [illegible] افتاد [illegible]

انتقام بعضا از ملک گسیخته روی در پر [illegible] آورد و سنگها [illegible] رفت و آواز این قلعه [illegible]
گروه بیشتر رسیده موجب تعجب مستمعان شده و منشا این خطا آن بود که راه فتیله این [illegible]
یکی ساخته از یکی آتش دادن قرار داده بودند و همچنان [illegible] آتش خورد و بهادران [illegible]
ملاحظه از دست داده [illegible] و بیشتر از آن [illegible] بهادران [illegible]
رسید [illegible] اقدس گذشت که [illegible] آن بود که جای آتش دادن هم [illegible] ساخته شود [illegible]
[illegible] آسیبی [illegible] نماید و همین [illegible] بود [illegible]
این مهم [illegible] خود را [illegible] نموده و [illegible] آتش [illegible] کار [illegible]
رفته بود [illegible] روی داده [illegible] از لشکر منصور [illegible]
نموده [illegible] نامی بوده باشند و از [illegible] از نامور [illegible]
مردم سید جمال الدین [illegible] سید احمد از سادات بارهه بود که [illegible] نظر عاطفت [illegible]
دیگر میرک بهادر و محمد صالح پسر میرک خان [illegible] که در [illegible] جوانی در جرات شعله آتش بود و دیگر [illegible]
و شاه علی [illegible] و برادران [illegible] و میرزا [illegible] و جان بیگ [illegible] برادران [illegible]
و میرک بهادر [illegible] که در [illegible] برای خود [illegible]
از قلعه [illegible] آن سنگهای [illegible] و بعد از فتح قلعه ظاهر شد که این بهادران [illegible]
مخالف [illegible] آتش [illegible] بهادران [illegible]
از [illegible] معلوم شد [illegible] و مخالفان [illegible]
و از [illegible] و دیوار [illegible] برآورده شد
و در همین روز [illegible] آتش [illegible] و از مخالفان [illegible]
لشکر اقبال [illegible] آسیبی رسید [illegible] جای آن بود که قلعه [illegible]
[illegible] عبرت [illegible] اقبال [illegible]
[illegible] آمده بود [illegible]
توجه [illegible] فرمودند اگر چه [illegible] هستی این [illegible]
اما [illegible] سعادت [illegible] اهل قلعه [illegible] توجه [illegible]

نه تسلیع و تدبیر بود اطمینان نپذیرفت و نیز بر دلیران عسکر اقبال اجرا نمی‌شد که نزدیکی دیوار الی

برساند بصبری یا برانجامی به جهت مضبوطی آن کوه و الاطراف و محکمی قلعه بمحاصب و آذوق مردان جلی

رای شاهنشاهی بانتظام ساباط که بهترین ارشهای قلعه گیری است قرار گرفت و بیشتر از پیشتر در اتمام آن کار

شکوف اهتمام رفت و آنحضرت با اهل ساباط و نزدیک قلعه شتافته بندوق اندازی فرمودی و نمایان

نمایان زدی از انجمله روزی آن شیر بیشه ظفر گرد حصار میگشت و چون نزد مورچل الاکرنه عبور افتاد

غازیان آنحضرت عصمت پناه بهاس خسته لوازم محاصره بتقدیم میرسانیدند آنحضرت دو پای اراده ایستاده

از روزنهای دیوار بندوق اندازی معنی مودند و ملازمان عتبه دولت که خود مرتبه شرف حضور داشتند و

هم و بسطه جلالخان استاده بود در سر جوف ابر دیوار بنیاد نهاده از زیر سپر قدر اندازان قلعه میکرد

و قدانشان دیده که دران مورچل اهتمام داشتند از قدراندازی و کم خطایی یکی از ترکیان قلعه که در مقابل

دلیرانه سرگرم خود بوده شکوه میکردند که بسیاری از غازیان این مورچل را آسیب رسانیده است ناگاه همان

بندوقچی کم خطا سر جلالخان را پیش نظر داشته بندوق انداخت و میان گوش او گذشت چنانچه اندکی

رسید بر زبان آن کس حضرت شاهنشاهی گذشت که جلالخان آن قدراندازی خود بنظر در نمی‌آید اگر خود در

اسلام ترا از وی بندوق از روزنه ظاهر بود بندوق را بر سر آن کرده اند که او خشنود فرمودند که بالفعل

الوقت بهنگام ترا از بندوق او میگیریم انداختن کار بود و از آن روزنه گذشت و باز در پی همان را

در الوقت معلوم شد که آن بندوق با آن بندوقچی رسید و پس بکلی از طرز فرو شتن بندوق رسیدن

تعجب او کیش میکردند و بعد از کاوش احوال بظهور پیوست که بندوق آن پادشاهی کارآن مرزرا ساخته

بوده و آن بندوقچی اصیل نام سردار بندوقچیان بود و با قبال روز افزون ابد کام مرحل از کارنامه پادشاهی

آسوده و همچنین چون اره آنحضرت بسیاری از نامداران حصار را از پای انداخته بود و بهانک شکسته

و روزی در مورچل جانب صنوبری که کوچه ابست نزدیک قلعه بعضی جوشن آورده اهتمام تمام کار داشتند در

محاکه بندوقچی دور نشانان می‌آمد آسته آسته میکشتند چون اعتماد بر محافظت مجاورت ایزدی بود

عنان آنش بخاطر اوشن راه نمی‌یافت ناگاه توپ بزرگ نزدیک آنحضرت نهاد که بان نور

از میان صفوف اقبال لشهاد رسیدند روزی بندوقچی لکان عالم که نزدیک آنحضرت ایستاده بوده رسید

از جبه جانبه او گذشته چون کوچه تا بان رسید بصیانت الهی از نطق غافل مرده بودند تحریب بود طی

ارباب جهاد گشت و روزی بندوقی مظفرخان رسید و بجز انجا بید و درین شغل دولت برای بسیاری از

امثال این حالات و اوار جهان بظهور آمده که باعث چهار ساده بودن انجمن ظاهر شده و سرمایه مزید عقیدت

اصحاب خلوص این سمت علا ابتهاج معانقه معقود و مصباح امکان بقدرت عالم الخصوص کار خیر صاحب اقبال

دل و کاری دشوار نبود هر چند از اندیشه اهل ادراک بیرون باشد بعیاس بدایع قضا و قدر آن کار آسانی براید الحاصل

سعیهای همت الاهی شاهنشاهی که ترجمان تائید ازلیت کار ساباط با استحکام را جبه تو در ایل قاسمخان میر بحر گوگو

وجهی اتمام یافت و بر بالای ساباط مسازل مرتفع ملک ساخته شدن آنحضرت پیش از اتمام آن دو شب و دو روز

در همانجا بوده بتوجهات عالی استحکام مقرر مودند و مجاهدان قبالمند دل بر قلعه کشایی بسته دیوار قلعه را ویران

میکردند و از انجانب نیز دلیران دلاور بهیا مینمودند و آن حضرت بعض مقدس دل در پیکار بسته دادند و اندازی

میدادند و نشیمن سطح ساباط جا کرده تماشای دلیران پردل و شیران زنجیر گسل منظور مودند و درین دو شب و دو روز

شب بعضی از مقتضای متوسل بکار بودند که خواب و خور بر ایشان گذشت و طاقت تردد از طرفین شده بود

تا آنکه سحر و مهر یازدهم سعد از بندگان الهی موافق صبح سه‌شنبه بیست و هفتم شعبان آن قلعه فلک اساس مفتوح شد

و شرح این تاریخ بهجت بخش دولت افزا که فتحنامه اقبال تواند بود آنست که در شب گذشته که صبح آن فتح در

داشت از اطراف و جوانب قلعه هجوم آورده جنگ انداختند و چند جا رخنه در دیوار قلعه افتاده و علامات شکست

حصار ظاهر شدن گرفت و نزدیک ساباط دلیران بمحافظت اندک لشکر منصور پیش دستی نموده بسیاری از ابرار

قلعه را ویران ساختند و داد جانفشانی و جان‌ستانی دادند و بعضی از شب گذشته بود که محصنان قلعه در مکافات

دیوار هجوم آورده بطرف جان بباد فنا میدادند و بطرف گرداب و چه هیزم و روغن آورده بر ساخته که در جمع

رسیدن غازیان تند خوی آتش داده نگذارند که کسی عبور تواند کرد و درین اثنا نظر او کش آمد بعضی چهره‌های معنی

و بر کرده علامات سرداری بادی بود در شکافهای دیوار آمده اهتمام مینمود اما معلوم نمیشد که کیست در آن

هنگام حضرت شاهنشاهی بندوق سنگرام نام که از بندوقهای خاصه است گرفته بجانب او انداختند اتفاقا

و راجه بهگونت داس فرمودند که من ارشادی و سکه کسی که در حین زدن بخم ظهوری می‌بیندم کسی هم

عالیا بندوق من بآن مرد رسید و باشد کان جهان بعرض اشرف رسانیدند که همه در شب کار انجام داده اهتمام

میکنند ازبا ز اشتباه ظاهر نشود که از هم گذشته است ساعتی از این واقعه گذشته بود که جاسوسان

خبر آوردند که دران فرجه از محالفان کسی نمانده است و بعضی از نخالفانی در درون قلعه چند جا آتش بر افروخته ایستاده‌اند

پایه سریر اعلی دران باب التماس میکردند راجه بهکونت داس معروض داشت که این قلعه چون بهارت و هم چون در
هندوستان که چون کاری چنین پیش آید خرمنی از صندل و عود و غیر آن در خور مکنت سرانجام میدهند و تمام
هیمه خشک و روغن مهیا میسازند و مخصمان سخن شنو و سنگدلان دل بر جا را که عورت خود میگذارند همگی
سنگ منتهی میشود مردان کشته میشوند و آن سنگ جابهای آن بیچاره را در آتش آن انداخته خاکستر میسازند
واقعی آن صبح که نسیم فتح و دولت وزیدن گرفت مشخص شد که صندوق ساهی جهل سردار قلعه رسیده و کار او
قلعه ساخته بود و آن آتش جوهر بود و در خانه جالندر قوم سیسودیه از خواهان راناه و در جانه را احوال کر
سردار صاحب خانه بود و در منزل جوهاهای لشکر اکبر داس جوهر عظیم شده و بتسعید ان در آتش او بایشان
سوخت و هر چند آتش در بسکا فهاکسی نماند و از کشته شدن جهل هر سال از دست داده و خود را بخچ داده
کشیده اما لوازم احتیاط مرعی داشته بهادران صف شکن و جانبازان جان نثار کس را از هر طرف آماده
ساخته فرموده که هنگام ظهور بوارق صبح با عشائر جنود اقبال درون قلعه در آیند و چون سفیده سحر دولت
امید از اطراف مرحلهای خود جوانان کارطلب دلیران نبرد دوست درون قلعه در آمده در کشش و کشتن
نمودند و راجپوتان سرگشته تیر از دست داده و جنگ کرده کشته میشدند و حکم معلی نفاذ یافت که از فیلان [illegible]
فیلان جاکجه دست ازموده را در آورند اول گرد بازو بهرکاه تا سر دیوار در آمده ایستاده و بعد از ان میکردند آمده و
پس ازان فیل جنگیه و سپید لبه و کاوره در آمده و هر کدام کاری چند کردند که از خیال بیرون باشد نظم
دولت لشکر سیاهها برافروختند • کمینگه گرفتند و صف ساختند • همه آهنین چنگ و فولاد خای • همه اژدر
آهن قبای • یلان نو خون لعل تیغ ستیز • یکی جانستان و یکی در گریز • بسا شیر در خرطوم فیلان تیغ •
نوکشتی همی بار باران زرمیغ • سپه ابر نوزنده فیل دمان • همی تاخت آورد و برزد کمان • تیغ و سنان نهاد
کینه توخت • کجی ال ابره و کجی سینه سوخت • زحجرش لاله کارنده بود • زروع یلان حلقه بارنده بود •
و هنگام سفیده سحری که صبح اقبال اولیای دولت بشام ادبار اعدا بود حضرت شاهنشاهی بر فیل ایران
شکوه سوار دولت متوجه قلعه شدند و چند هزار کس از جانفشانان جلادت در رکاب غنیمت پیاده
بودند و از غرائب آنکه پسر داس جی ان که از دلیران قلعه بود فیل دیگر را دید که را پیچ نام دارد و خون
نامش کفشه در ساعت منهزم نشده بر روستی نموده پیکید دست بدندان او رفت و به دست دیگر جمدر زده
کفت مجرای بر منش آن … جهان ارای خواهند کرد و از قتل حکمان … ناموجها ظهور آمد از آن حلقه فرمایند و دیده

شمشیر بر خرطوم انداخته کرد و او با وجود خرطوم بریده که زخمهای کاری … عربهای آکلانه بر نجیده در گذشت
ناسی کس مردانه نامی را من ازان شیر رسیده انداخته بود و پانزده کس را بعد از زخم رسیدن و از فیل
مدار کارهای شگرف بر پای آمده و مردانگیهای عجب کرده و از غرائب امور آنکه فیل کاززه چون از قلعه در آمد
اضطراب نموده از شور و غوغا گریخت و از اتفاقات حسنه آنکه رو بروی جمعی کثیر از خوان … کرد …
داده بجانب شکافهای آمدند و دیو کوچه تنگ بود همه را بجان تباه پایمال کرده متفرق ساخت و تباه ساخت
موهبتی عظیم روی داد و عطف خان که بر او سوار بود زخمی شده بعد از چند روز از ان زخم درگذشت حضرت
سفر موده در بر هنگام بالای دیوار قلعه در آمده در کشتن و انداختن راجپوتان متوجه شده راجپوتی بجانب او
دویده شمشیر انداخت انگی بروی رسید و او بر او انگرده اورا بخرطوم پیچیده و امد و حضرت در همین اثنا
رو بروی دیگر او شد و سپید لبه با وروی آورد و بحکم اجل از چنگال او خلاص شده باز از روی آن جور
شمشیری از عقب او انداخت والی بسیار خوب چسبید و آنحضرت سفر موده که در همین زور کرتها از
بهادران که من او را شناختم سفر در آمده که راجپوتی از مقاتله … بوار خورد و اورا بکف خود چسپیده و او بر نشاد و
پیشانی متوجه او شد یکی از دلاوران لشکر منصور کرا او را هم شناختم … آن بهادر دیگر او را
شده و او با هتمام منع کرده که رسم دلاوری و آیین مردمی نیست که او مرا به … خواهد … شده و … تو جلادی
من ساپی بعد استمام او را از آمدن باز داشت و خود کار در نموده کار او تمام ساختند که … چندان
مردانه مردمان چنیم … بود که … این بزرگ صورت دیگر حرکت
و سپرده بخدمت … رسید … حصار در آمده … ساختند …
تماشا کرد بسیار … بودیم که فیلبانی فیل سوار … پایمال فیل ساخته بود و در خرطوم پیچیده …
آورده و بعرض اشرف رسانید که نام این را نمیدانم اما از سران حصار می نماید جمعی کثیر در گرد او …
کرده آخر ظاهر شد … که پایمال غزلت و هلاک گشت در همین هنگام که کلانتر آورده بودند رمقی
باقی بود و بعد از زمانی درگذشت راجپوتان جنگجوی که دران قلعه فراهم آمده بودند قریب هشت هزار
کس بود اما از رعایا که آنها هم در مراسم نگهبانی خدمت گزاری دقیقه فرو گذاشت نمیکردند از چهل هزار
کس زیاده بود که رایات والای قلعه در آمد اهل قلعه بعضی در … خیال … مقام و … تمام
قدیم … منتظر جانفشانی بودند و بعضی در مساکن و منازل خود … هلاک …

وجمعی تخشیرای برهنه علم کرده و نیزهای کوتاه گرفته رو بجانب لشکر حضرت پیوند می‌آوردند و این بهادران غزا پیشه
بناوک دلدوز و تیغ جگرسوز و سنان صف شکاف کاران سیه‌بختان تمام سیاه شده بعضی که به تکبر اقدام جهل
را ثبات داده بودند نعره زنان قهر المستقر را دیده بپای تهور میدویدند و بهادران تا رسیده بضرب تیر و تیغ بخاک
و خون برابر میشدند **نظم** چنین رزمها در جهان کس ندید * نه از کاردانان کسی هم شنید * چگویم ازین جنگ و این
کارزار * که گردیده بوم ارضه نیزار بود * و از اول صبح تا نصف النهار وقت زوال این هرج و مرج بود و سطوت
قهرمان کبریا ارواح و اشباح این هر دو را میسوخت و قریب سی هزار کس بر خاک هلاک افتادند و سبب اکثر خرابی
آن بود که در زمان پیش بتاریخ سیوم محرم هشتصد و سیوم هلالی که سلطان علاء الدین در آن هنگام هفت روز
گرفته بود چون رعایا که بسبب غیر خشنود از قتل ایمن نشده بودند و در بنو ولایتها بشیره و بزعانش عدم ساده
و بعد از ظهور شیاطین اشرار اشتلاء غلبه معززات این گروه فایده مند نیامد و حکم قتل عام شد و جمع کثیر در بند قید
و از غرایب آنکه قهر شاهنشاهی هند و قحبان قدر اند از کم خطای از قلعه فراوان بودند هر چند بعضی بسیار شد
از اهانت انی بنا رفته آخر چنان رویش گشت که آن بیکاران ملبس کار و تزویر از قلعه جان بسلامت برده از
و طرفی برآمد چنان بود که چون عساکر حضرت ایام دست غارت گشاده در سنین تاراج کردن اهل حصار گرم شد
این هندو قحبان که تا هزار کس بودند اهل و عیال خود را چون اسیران ضعیف ساخته روان شدند هر چند که ان
آنها حقیقت حال پوشیده مانده چنان دانستند که سپاهیان عساکر اقبال بند کرده جمعی اسیر شده و چنانکه عام
چنین ترسیدی ناشایسته کرده نجات یافته اگر چه در آن روز هیچ خانه و هیچ کوچه و گذری نبود که از کشته
پشتهای برنشست اما در سه جا که الفان پشته کشته شده بودند جمعی کثیر از راجپوتان در خانه ها که در آن قلعه
بود فرو شده بودند و این بهادران دفعه دفعه زد و خورد رسید کس آمده جانفشانی میکردند جمعی انبوه در گنبد
بهادر که مسجد و مقصد بزرگ آنجا بود اجتماع نموده تن پیشه سپرده بودند و در دروازه را محکم نموده بر روی
انبوه شده که هستی خود بر باد داده فتحی عظیم که طراز فتحهای دولت افزا بود از یمن اقبال ظهور آمده و
گردن کشان هندوستان را که پیکار سودای نخوت از سر بدر رفت و بر دوش خاص منبلی از سر گرفته و از
عساکر اقبال در این روز بغیر از ضرب علی نواحی هیچ کس جام شهادت نچشیده و حضرت شاهنشاهی ادای سجده
شکر نموده و همچنان الحضرت و همرکاب فتح بعد از نیمروز باردوی معلی مقدس نزول نموده تمامی آن روز را
بخواجه عبدالمجید انتقال مکرمت فرموده و چون در مبادی عزیمت واقع فرموده بودند که بعد جهان فتح بهادر

موقع

متوجه روضه منوره خواجه معین الدین چشتی قدس سره که در اجمیر نور گستر است توجه فرمودند زمانی که از ظهور
حضور مراجعت فرموده بودند پرتو ضمیر آن شاه سوار دولت بایفای نذری که از صدق عقیدت مرکوز خاطر اقدس
بود تافت و تا اردوی ظفر قرین پیاده آمده و روز فرخنده جمعه دهم اسفندارمذ ماه الهی موافق بیست و نهم
شعبان کوس مراجعت بلند آوازه ساخته از اردوی معلی همچنان پیاده قدم صدق در راه نهادند و منزل بمنزل
در شدت حرارت هوا و بعضی که در ریگ بیابان بقدم شوق راه قطع میشد با آنکه حکم عالی بود که عساکر اقبال
سواره می‌آمده باشند اما مقربان بساط اخلاص از سعادت موافقت گریز نبوده چندی از خاصان حریم عزت در سایه
حضرت پیاده میرفتند چون قصبه منزل حضرت خیام اقبال شد شکوه و فراوان که بیشتر با جمیر رفته بودند آن
رایات اقبال رسانیده بود و بشرف عرض آمده و از مرزبان نخود که بر آن روضه مقدسه عرض نمود که جهان آرا
که حضرت خواجه در خواب آمده فرموده اند که پادشاه صورت و معنی از حق اندیشی و خداپرستی حسن اعتقاد پیش کرده
پیاده عزیمت زیارت دارد بهر روشی که دهند آن قافله سالار را حقیقت از این خبر شده و از مراد او فرد
بزرگی خود دانستی که نظر بر خاک نشین کوی طلب اندوختی چون آن بشارت بمسامع اقبال رسید حضرت از آن
منزل سوار دولت شدند و روز آسمان جشن دهم اسفندارمذ ماه الهی موافق شنبه هفتم رمضان خطه اجمیر از ورود
اقدس مطلع اقبال گشت و از کمرگاه پیاده بدستور معهود متوجه زیارت شده و بی آنکه به نوبت سرای مخیم اقبال نزول فرمایند
از گرد راه بطواف روضه مقدسه توجه فرموده آداب زیارت بتقدیم رسانیدند و جمیع مجاوران و معتکفان آن حرم
قدس را مرسم اتفاق و افضال کامیاب ساخته و تا ده روز در آن خطه فیض انتما متوجه به انواع اعتکاف
انوار صوری و معنوی استمداد داشتند و از جمله سوانح اقبال که در ایام محاصره چتور روی نموده آن بود که سلیمان
حاکم بنگاله بنا بر آنکه خطبه بنام نامی حضرت شاهنشاهی خوانده و مسمی منعم خان خانان ملاقات نموده اظهار آشتی کرده
شرح این سرگذشت آنکه از آن زمان مبارز خان که بعدلی ملقب و زبان شهرت گشته خود را بی‌فرمانی نموده مدعی فرمان
روایی شد تاج خان کررانی با برادران از گجرات بهار آمد و در آن ایام که محمد خان حاکم بنگاله سرکوب شده و قوت
و جمعیت او در زمان بهادر پیوسته گرفت و نفاق را رواج بخشیده بهار گرفت تا آنکه بعد از کشته شدن محمد بهادر
جنگ بهادر بعد از قتل بهادر بمرگ طبیعی در گذشت برادرزاده او جلال الدین دعوی ریاست بهار و بنگاله
کرد تاج خان و برادر او گاه در مخالفت و گاه در موافقت بسر می‌برد و طرح آشتی و آشنایی بکیان زمان
انداخته نفاق آرای بودند و بعد از سرگذشت بسیار جلال الدین نیز در گذشت و ریاست بنگاله و بهار بتاج خان

قرار گرفت و بعد از اندک فرصتی که بعضی [illegible] تاج خان بر ولایت بنگ و بهار استیلا یافته بود و
رخت هستی بربست و سلیمان برادر خرد او بحکومت بنگاله و بهار رو آورده و استقلال بهم رسانید افغانان
بسیار گرد او فراهم آمدند و فوجی جمع کرد و فیل فراوان بدست آمد و چون خان زمان گرد از وجود [illegible]
آمده و انزار رسید حضرت شاهنشاهی حکومت حاجی پور و آن نواحی بمنعم خان خانان مرحمت نموده
فرمودند چنانچه بخشی ازین نگاشته قلم وقایع نویس شده و زمانیکه [illegible] خان زمان بود و
خان [illegible] آن از جانب خان زمان داشت و [illegible] که [illegible] شد اسد الله [illegible]
رای [illegible] سلیمان فرستاده حالی طلب داشت که زمانه را [illegible] سپرده خود [illegible]
چون بر بعضی اطلاع یافت کسان فرستاده او را استمالت کرده چون از سعادت ذاتی بهره داشت
نصیحت [illegible] برگشته آنجا را [illegible] خانخانان سپرده خود پیش خانخانان آمد و لشکر افغان که
بدنبال زمانه آمده [illegible] بازگشت [illegible] بسعادت [illegible] افغانان مذکور اعتبار داشت
و [illegible] سلیمان در کنار آب سون بود و چون خانخانان آمد [illegible] صلاح جوی
مصالحه طلب [illegible] دوستی [illegible] از آسیب [illegible] شاهنشاهی [illegible]
و میان او و منعم خان [illegible] رسل و رسایل [illegible] رابطه [illegible] استحکام [illegible]
[illegible] سلیمان [illegible] استقبال [illegible] ابراهیم شد و چون [illegible] خانخانان
خاطر جمع نداشت [illegible] فرصت که [illegible] جهانگشای [illegible]
[illegible] که [illegible]
[illegible] خانخانان [illegible] خطبه و سکه را بالقاب گرامی شاهنشاهی
مزین گردانید [illegible] سلیمان [illegible]
خبر [illegible]
و ابراهیم [illegible] سلطان [illegible]
[illegible] خان [illegible]
و بعد از آن [illegible] پسر کلان سلیمان آمده [illegible] سلیمان باستقبال آمده باحترام [illegible]
اول خانخانان [illegible] سلیمان [illegible] خطبه [illegible]

[illegible] پسر کلان سلیمان آمد [illegible] که از [illegible] سلیمان باستقبال آمده باحترام [illegible]
حسن [illegible] سلیمان را بمنزل خود طلبیده [illegible]
[illegible] از اعیان او [illegible]
[illegible] حضور [illegible] در خدمت حضور [illegible] خانخانان را [illegible]
تخت [illegible] چون ازین [illegible]
با چنین صاحب [illegible] دولت افزای او [illegible]
دور است و دیگر آنکه خانخانان [illegible] بزرگان [illegible]
که [illegible] خانخانان میشود از [illegible] مردم [illegible]
داریم چگونه این [illegible] سلیمان [illegible] سایر [illegible]
[illegible] منعم خان این خبر شنیده [illegible]
[illegible] افغانان [illegible] اطلاع یافتند
و چون کار را از دست رفته [illegible]
آمده [illegible] منعم خان از آب [illegible] گذشته [illegible] منزل آمده بود [illegible]
حضور رسیده [illegible] دولت [illegible] سلیمان [illegible] آورده در
انصرام مهمات [illegible] ملک [illegible]
[illegible] ابراهیم مذکور [illegible]
[illegible] منعم خان [illegible]
بانتظام معاملات خود پرداخت آغاز دور دوم از جلوس اقبال پیوند حضرت شاهنشاهی یعنی سال
فروردین سیزدهم الهی نظم ای دیده کشای دور چنان [illegible]
[illegible] اقبال [illegible]
[illegible] روی آورد [illegible] صبح سعادت [illegible] روشنی تازه [illegible]
[illegible] نظم [illegible]
روان [illegible] آواز [illegible] سخن [illegible] عشرت [illegible]

که موکب مقدس شاهنشاهی بعد از فتح قلعه جیتور در عرصه اجمیر فیض بخش عالمیان بود موکب نوروز سعادت افروز
رسید و رایت جهان آرای نیر اعظم در شرفخانه حمل ارتفاع گرفت و چمن غنچه و سبزه دستی بالا کرده
و عساکر نباتات چمن آرای روضه عجب حال گشتند نظم گستردہ فرشی ز دیبای چین ❊ سر و همگی سبز زرین
دران مرکز شادی آراسته‌اند ❊ مهمان را خوانده و می خواسته‌اند ❊ نمودند مهر و فرودند کام ❊ کز دیده بار افشند
جام ❊ و بعد از گذشتن ساعت و دقیقه از شب یازدهم رمضان نهصد و هفتاد و پنج هلالی تحویل سعادت الکلیل
روی نمود و آغاز سال سیزدهم آلهی یعنی سال فروردین که سال اول است از دوره دوم شد همیکه هزاران
دور و قرون مستقبل این خدیو صورت و معنی خاصیت بهار داشته باشد آنحضرت به بهجت اقبال بعد از اتمام لوازم
طواف و اهتزام جشن نوروزی اسعد ارفع هجم فروردین ماه آلهی موافق روز دوشنبه یازدهم رمضان نوای
مراجعت از خطه اجمیر سفر اورنگ سلطنت ارتفاع دادند و از راه میوات مناط شکار بهضت فرمودند
در اثنای شکار قراولان رکاب اقبال تشانی به شیر دادند سلسله شوق حضرت شاهنشاهی بشکار آن کمکش
در آمد شیر شکارانه توجه فرمودند چون نزدیک نیستان شده شد کاشیری مهیب پیرامن او دید مقرباب بساط
عزت عنان اختیار از دست داده بجنگ عالمیان نزدیک چشمه حضرت شاهنشاهی آن شیر دستی را
نشسته بند و حکم فرمودند که دیگر هر دو نه که از آنچه برآید با حکم مقدس کس کر او کند در حضرت ملاحظه
بودند شیری نهیار بهیبتی شیر نخستین برآمده رو برروی حضرت خرامنده گشت و شرمان کان دولت را
از منع بهوا این حال موی بر تن علم شد اما بموجب حکم مقدس هیچکس یارای اقدام بر دفع او نه آنست آنحضرت
سوار و بخشم شیر گرانبه تیری بر او زدند و شیر از فرط تهور زخمی شده محیان اضطراب و الان فرزند بان
بر بلندی برآمده خشمگین گشت و آنحضرت از اسب فرود آمده ایستاده شدند و دلاوران شیرافکن بر دور او در
کشیدند و حضرت شدق سرراست کرده بجانب او نه حضند کرمنع دلان حزوه از بنا گوش او بر استمال رفت
در موقف شیر خشمگین شده مبادا آنحضرت در حمله آن شدند که تیری حوالکشته وقاو مطلب شد و هم حال
که آنحضرت توجه میفرمودند شیر نگاه نگاه میکرد و قاولی چنانچه باید دست نمیداد و از زبان مقدس سی می
شنیدم که از حضرت جهانبانی حبت آشیانی نقل میفرمودند که عادت ایزدی چنان رفته جمعی که بشکار شیر آمده
هر کس که نقد بزبان رفته است که از دست او شکار شیر شود و هوشنده نگاه شیر بجانب او میبوده ومیفرمودند
چندین مرتبه که بلفس مقدس متوجه بشکار شده‌ام آنحضرت به شده و تجربه میبوده الله حق قاولی استی از آن

برگنان

پستخان فرمودند که شیر رو بجانب آنکه او در قاوریت نهند عادل بیرشاه محمد قندهاری که برخاسته بود
و دانست که جانا حکم مقدس بغلامان رکاب معلی شده از بهجت حضرت او هم نیز و کمان بدست روان
شدند شیر متوجه عادل گشت چون نزدیک رسیده عادل تیز و آنچه مقتضای سر نوشت خطا کرد شیر
آمده و پنجه خود بر دانه احتسابان زبر دست توانا نیز حمله کرده شیر را در آغوش گرفت و دست حجت خود را در دهن او
انداخت و دست دیگر بخنجر برد چون نقد بر برابری دیگر رفته بود خنجر بند بنام مستحکم شده بود ناگاه سجنان مقدس شیر
دست عادل فرو خاییده بعد از آن خنجر کشیده دو زخم بر دهن شیر انداخت یا در دوم دست او را ابدهن گرفت دری
اثنا دلاوران لب از حضور از هر جانب شتافته بشمشیر کار شیر تمام ساختند و درین میان عادل هم زخم کمری
رسید و آن بهادر شیر دل مدت چهار ماه بر بستر رنجوری افتاده در جان کندن بود و عاقبت الامر از آن
ضعف و سرایت سمت باعضا در دار الخلافه آگره درگذشت و هنا این مکافات بدادپرستی کرده بود خود
کرده بود و مجملی از بین آنکه آن بدحفاظ با زن دیوان پدر سرو کار داشت روزی آن بداعمال از غیبت پدر
شوریش در آمده بشمشیری بازخواست و الواقع آن در بازپرسی آگاهی و در بعضا نگاه از دیدی دل بعض سرا
از و بال آن کردار برآید سود برداشته باشند اکنون هر به عظیمه الهی بجمال این امور بادانش تفرقه
بعد از فراغ انضباط شکار اردوی معلی را که در نواحی الور نزول سعادت فرموده بودند رونق ساخته خود
بدولت و اقبال از راه نارنول حرکت اقبال فرموده بمعسکر اقبال رسیدند و از آنجا به آگره آمدند شنبه
نهم آلهی موافق چهارشنبه بیست و دوم شوال طالع اجلال بر دار الخلافه آگره انداختند و جهانیان منت داده و قرب
یافتند کامیاب صورت و معنی گشتند و درین سال فرخنده قدسی القاب حاجی بیگم بعد از زیارت حرمین شریفین
و اقبال خیرات و مبرات عظیمه مستحقان آن امکنه شریفه رجوع بممالک محروسه نموده بدیدار فیض بخش
قبله جان و دل پادشاه صورت و معنی مسرت افزای شدند و از سوانح انتهاض عساکر منصوره بجهت تسخیر
رنتهنبور که در رصانت و استحکام ثانی قلعه جیتور توانستند و بموجب حکم مقدس از میان بر داد الملک
شده و بد فع فتنه مرزبان و بولایت مالوه آوردن و تفصیل این سرگذشت اقبال آن از آنکه چون موکب
جهانگشای بعد از فتح قلعه جیتور مرکز خلافت رجوع فرموده جنگ تسخیر شاهنشاهی الهام دولت چنان پرتو انداخت
که بعضی از سران و سرداران را که در یورش جیتور بسعادت خدمت دولت نیر بوده نه بار دیگر رسیده تسخیر قلعه
رنتهنبور که سنگ راه موکب امن بوده امن نامزد فرمایند بمقتضای این اندیشه صلاح دولت و جانفشانی

وسماجی خان و صدر خان و بهادر خان و دوست خان سپهاری و دیگر امرای عظام را با لشکر کوکی شرفخان
این خدمت دولت برای رخصت فرمودند عساکر اقبال فیروزی راه طی کرده شب و [illegible] سرحد [illegible] رسیدند
خبر آوردند که ابراهیم حسین میرزا و محمد حسین میرزا و جمعی کثیر از اوباشان پراگنده را فراهم آورده از
دیار گجرات بمملکت مالوه رسیده اند و حصار اجین را که معظم حصار آن ولایت است در محاصره دارند و ازین
ممر غبار تفرقه از ساحت جمعیت آن ولایت سر بر زده سرگذشت این شتی [illegible] آنکه چون در ایام
نهضت موکب معلی بتسخیر قلعه چتور از نواحی قلعه کاگرون شهاب الدین احمد خان را با بسیاری از
امرای عظام مثل مراد خان و شاه بداغ خان بر سر میرزایان فرستادند میرزایان خبر توجه کوکبه اقبال
شاهنشاهی شنیدند و مصاف با افواج قاهره از حوصله طاقت خود بیرون دیده بصوب گجرات شتافتند
و چنگیز خان غلام سلطان محمود گجراتی که بعد از شهادت سلطان بر قلعه چانپانیر و سورت و بهروچ کوس
تسلط و استقلال میزد و بواسطه [illegible] شده او در آن وقت لشکر کشی احمد آباد کرده بر سر اعتماد خان
لشکر کشیده آمدن میرزایان را مغتنم داشته بجمعیت تمام پیش او رفت و در حوالی شهر [illegible] کرده او را
شکست داده احمد آباد را متصرف شده و چون از میرزایان درین پیکار کارهای نمایان سرزد چنگیز خان
تعهد نموده بود حوالی بروج [illegible] جاگیر ایشان مقرر ساخت و چون آن [illegible] نهایت [illegible]
بود آنجا نیز دست تطاول دراز کردند و از خودسری بعضی محال را بی حکم تصرف نموده آن عرصه را [illegible]
نمودن گرفتند چنگیز خان منع ایشان لشکر گران فرستاده در مصاف بر لشکر غلبه کردند و چون تاب
مقاومت چنگیز خان نداشتند [illegible] بولایت خاندیس رفتند و از آنجا هم [illegible]
بقصبه مالوه بر آمده در نواحی اجین قطع فتنه گستردند مراد خان جاگیردار اجین و میرزا عزیز [illegible]
مالوه پیش از آن بود [illegible] ارباب [illegible] اطلاع یافته در تعمیر و تاسیس قلعه اجین استحکام تمام نموده
پای ثبات محکم کردند چون خبر فتنه و فساد [illegible] عرض رسید [illegible] سلطنت و قانون [illegible]
منشور اقبال از کمین عظمت [illegible] افواج قاهره که بتسخیر قلعه [illegible] شتافته اند دفع این فتنه را
مقدم داشته متوجه مالوه شدند [illegible] بالوه [illegible] شتافتند و [illegible]
باران عرصه [illegible] حضرت شاهنشاهی چندی از امرای کرامی مثل قلیچ خان و خواجه غیاث الدین
قزوینی [illegible] اختصاص یافته بود [illegible] حضرت [illegible]

چون افواج قاهره باجین رسید شهاب الدین احمد خان که جاگیردار آنجا بود با سایر امرا
سارنگپور و شاه بداغ خان که حکومت آنجا داشت ملحق شده و میرزایان از استماع سطوت قاهره پای ثبات از
دست داده و دست از پای نشناخته بر روز کار سیاه انداختند و رو به فرار نموده مراد خان و دیگر
دیوان و سایر امرای عظام عنان همت بتعاقب معروف داشتند میرزایان از حیث قدوم لشکر منصور از مندو
بر آمده در راه نسجه خود را با بنوبه زدند و جمعی کثیر از همراهان آن گروه ادبار منش رخت زندگانی
بموج خیز فنا دادند و در آن نواحی خبر قتل چنگیز خان بدست جهجار خان حبشی و تفرقه گجرات شنیده از نواحی
عظیم خیال کرده روی ادبار بآن سمت آوردند امرای آنحضرت بتعاقب نموده بر ساحل نرمده
و چون تسخیر گجرات در آن وقت دیگر بود [illegible] معرکه [illegible] زیاده بر این اقدام نموده طرفی از جهت [illegible]
بالوه بجاگیر خود ماندند و دیگر امرا مثل اشرف خان و قلیچ خان و صادق خان و خواجه غیاث الدین علی بخشی نصرت و اقبال
متوجه آستان بوس معرکه [illegible] در دار الخلافه اگره بزمین بوس معلا سرافرازی یافتند و از [illegible] بجامع علیه [illegible]
که در رفتن و تعاقب نمودن مخالفان [illegible] نموده بودند [illegible] مخاطب شدند و چون [illegible]
[illegible] از آن [illegible] خبر واقع [illegible] اراده بودند مشتمل بر اتمام [illegible] شده میرزایان [illegible]
حیسان [illegible] بگجرات رسیدند و لاتی از حاکم خالی یافته قلعه چانپانیر و سورت را باحکمت و حیل [illegible]
و ابراهیم حسین میرزا قلعه بروچ رسید رستم خان غلام ترک که [illegible] چنگیز خان درخانه او بود قلعه را مضبوط
ساخته متحصن شد و اهل قلعه محاصره کرده تا دو سال [illegible] رستم خان [illegible] از قلعه بر آمده [illegible]
[illegible] کارنامهای رستمی بجای آورد و چون [illegible] بود و از امداد و اعانت [illegible] قلعه را [illegible]
ارباب بصارت [illegible] از حصار بر آمده و ماجرای میرزایان و عاقبت کار این هرزه درایان [illegible]
اقبال بجای خود رقم توشیح و نقش توضیح خواهد پذیرفت و از خوارق آنکه که امرای [illegible]
بجانب [illegible] داده و در آن دیار حسین قلی خان که در سلک خاصگیان جهانبانی ممتاز شده [illegible]
[illegible] و در آن [illegible] نماند که کلیه [illegible] پادشاهی را با خیانت نسبت داده [illegible]
از آتش [illegible] و از جای و نشاندن بجای دیگر [illegible]
[illegible] اعتدال [illegible] استقبال آنجا [illegible]
[illegible] دو خاتمه عظیمه و سوختن بعضی و تمتع گرفتن ببرهای گوناگون و گلهای [illegible]

استقلالی نمودن و در هنگام حکومت و امثال آن که در علم فلاحت متوفر شده به انتظام می‌کشند همگنان این سان
دور هیچ داد دیگر تهذیب و تأدیب و سیاست مراعات احوال ملازمان فرموده چراغ حکمت می‌افروزند و
لوای هدایت می‌افرازند هرگاه چنین هم تکمیل دیگر بان بوده فراهم آمده و کثرت هجوم نفوذ احکام
ظاهر نشود لاجرم اصلاح احوال خود نشان و تمامیت جهت رفاهیت عموم سکنه ملک آن جماعه متوقف
نباشند و هر چند امری نه ملایم از ان کثرت معلوم و مظنون حاصل شده این فوقه سرمایه حجیت است از
آشوب باده مرد افکن دنیا و هم مستی سکر شراب خمخانه هوس با همین نتوان نشست خصوصاً جایی
که هشیه انه و زمان و سخن سازان و تبه کاران فراوان باشند و غفلت در نهاد و تربیت هر کو بنا بر
تنبیه دانش ناشیه رای مملکت آرای شاهنشاهی اقتضای آن فرمود که امرای خاص خاص که جمعی را
که مدتها صدیه در پنجاب فراهم آمده به نظام بخش آنکه خود بوده‌اند تغییر محال نموده و به دولت کاسب پس برخیزند
به انتظام و الانی دیگر کامیاب نشوند هر چند در سوانح چه در اوقات که خان کلان اتکال قبله بوده چندان
زمان که مرزا محمد حکیم با موه‌دی محاصره لاهور نمودند بخانان عرب در باره این جماعه تمنای فرو
ساخته و در شکاه خاطر نشین کرده امام جهان های اسرار الهی و کونی است تمکین آن جماعه بفروغ صدق و
روشنایی سند رفت لیکن مقتضای جهان قانون که در جبهه دولت سلطنت فرار یافت که امرای پنجاب فرد از
آن سرکار را طلبیده داد از این ولایت با تعهده بعضی دیگر از مخصوصان بساط قرب تفویض فرمایند و آن
هنگام که موکب اقدس فتح قلعه چتور مستور از نکی سلطنت رسیده منشور اقبال طلب امرای پنجاب شرف
اصدار یافت و این سعادت اساس سال مبارک اول ششافته در شهریور ماه الهی موافق ربیع الاول نهصد و هفتاد و
شش در دار الخلافه آگره به سعادت زمین بوس کامیاب شدند و بعد از اندک فرصتی سرکار سنبل که بمحمد خان
اختصاص گرفت و سرکار مالوه بقطب الدین محمد خان مکرر شد و سرکار قنوج از تیر الغیان مخصوص گشت و
جمع فرزندان آن دولت بوده و قتسانه این قبیله جلیله را کار بزرگ های شایسته ممتاز ساختند و چون مرزا کوکه
پیوسته ملازم بارگاه حضور بود حاکمی از او در پنجاب بکمال خود گذاشته و آن ولایت را بکوچ حسین قلیخان
مقرر ساخته از سرکار ناگور طلب فرموده‌اند و دران هنگام که موکب جهانگشای عزیمت فتح قلعه رنتهنبور داشت
نهضت داشت از کرده رسیده غبار آستان علی الشرف دیده و امتیاز اخ در خدمت و در پی کورنش دولت از دی
بدوام خدمت عنوان سعادت بود و چون موکب اقدس بعد از فتح قلعه و تسخیر آن ولایت مستقر سریر خلافت شد

اقبال فرزند او را با برادرش اسمعیل قلیخان به نظام بخشی پنجاب رخصت فرمودند و درین سال اقبال برای
شهاب الدین احمد خان بموجب حکم مقدس از سرکار مالوه رسیده دولت زمین بوس دریافت و رای جهان
آرای جهان اقتضا فرمود که چون مظفر خان را اشتغال مهمات ملکی و مالی از اندازه اقتدار بیرون بکمال افتاد نصف
چنانچه باید بعضی امور لایق او ازان آنست که یکی از کارداران رعیت پرور دیانت منشی حد آن را مخصوص آن خدمت
عالی گردانند که همگی همت او معروف این کار ساخته انتظام شایسته ایشان بر این امر دولت افزا استقلال
احمد خان را که از صفات مذکوره بهره عظیم داشت که خدمت خالصه نامزد فرمودند و او بسعی شایسته این خدمت
دلخواه انتظام داد و چون خالصات بسیار روز بایست بیان عمال گرفتهای کم فرصت ملک بدنشیند و ضبط
هر ساله را که متضمن اخراجات فراوان و مشتمل تصرفات مردم بود بر طرف ساخته نسقی قرار داده و مکرر قرار شده
سعفبار از پای انداخته نهضت موکب شاهنشاهی بتسخیر قلعه رنتهنبور المش که رکن تان عصیان
سر رشت که کلاه گوشه استکبار کج نهاده دماغ شور بخت در سر داشت چون ترتیب فرمانبرداران
اهل و منش که در زیر بار انقیاد حمیته و قامت کرم رفتارند بر دولت اقتدار سلاطین والاشکوه که در
انتظام عالم کمر اجتهاد بسته‌اند از بهترین نشأ عبادات بعلت الحمد لله که خاطر ملک آرای مملکت
پیرای شاهنشاهی این آیین ستوده را همواره پیش نهاد همت جهانگشایی داد و چنانچه عساکر اقبال ان روز
آنحضرت زمان عرصه مملکت بی نهد و بستان آرای ضمیر خاک نشانی معدلت تمر و چشمه صافی جلوه می‌نماید چون
قلعه رفعت اساس چتور بسطوت سلطنت مفتوح شده و سرکشان فقیه سرشت قبل از آن افعال گشته تو تنجیم
امیی بر تسخیر قلعه رنتهنبور که عدل دست بر توانه اخت و چون مکرر امرای نامزد اعتصام بفتح آن موفق
نشده بودند و هر مرتبه امری که سبب توقف این کار مشکف نشده بخش آمده و هنگامه که سپه‌سالار کار
معتقد بر عظیمی فتح آن از نهضت موکب مقدس شاهنشاهی بازبسته بودند لاجرم بالهام دولت تسخیر این قلعه مطیع
درین هنگام سعادت پیوند از مطلع توجه آنحضرت سر بر زد و در روز آدینه نهم دیماه الهی موافق از روز دوشنبه رجب
نهضت رایات جلال تسخیر این حصار والا شکوه اتفاق افتاد و بموجب مستدعای همت از بوطن خویشان
خلایق قدسی مرور از راه دار الملک دهلی روی نمود و دران مکانی که منزل استقامت انور فرموده بودند جهت
مرقد مطهر سر رشته سلطنت صوری و معنوی حضرت جنت آشیانی مشرف شده معتکفان حرم آن
مکان مقدس را نقد انعامات خسروانه فرموده‌اند و همچنین گذاردان جمع مراقد و بقاع رفیعه را که بال خیرات و مبرات

اعتبار بخشیده شد و دامن همت تهی دستان شهر را عطایای جزیله گرانبار ساخته و در حوالی قصبه نالم که در روزی
شهر واقعست طرح شکار قمرغه فرموده عرصه عشرت پرداختند و دران عرصه نشاط سرور انواع انبساط
گشته و او بکام موری معنوی پیوده‌اند و از آنجا شکارکنان براه ولایت [illegible] نهضت فرموده در شهر
الور ظلال میمنت گسترده سمند نهضت جولان داد و از فضاهای عشرت بخش آنکه در حدود [illegible]
فیل جنگی که از فیلان نامی حلقه خاصه بود بر فیل شیخ محمد بخاری از روی مستی دوید و آن فیل [illegible]
جودهان را بر داشت که در حرب عظیم یکسان شد و اثر از [illegible] آن فیل نامی رسید و [illegible]
[illegible] برکشت ماده فیل [illegible] روز از روی گرداب و دانه و علف نکشت [illegible]
مثل اکثر یافته تا آنکه روز سیوم از فرط اندوه جدائی مصاحب جودهان داد و رابطه هرگاه در چنین
حیوانات این تاثیر باشد در آدمی خود چه کارها که بظهور نیاید اما کسی [illegible]
[illegible] این گروه را پایه از جاودانه فروتر [illegible] و بالجمله ارباب معنی را از دیدن این [illegible]
[illegible] افروخته شد و ساده لوحان [illegible] خاص [illegible] عقیدت [illegible]
بعد از طی منازل و قطع مراحل روز [illegible] سیوم [illegible] آلهی [illegible] شعبان [illegible]
[illegible] منصور [illegible] قلعه [illegible] اقبال ساخته و این قلعه در میان کوهستان واقع شده [illegible]
[illegible] که همه قلعه‌ها [illegible] و این [illegible] اهل این قلعه مشهور است [illegible]
[illegible] آن [illegible] مشهور گشته و این قلعه است [illegible]
[illegible] از [illegible] نظم [illegible]
سر بر [illegible] آن خاک [illegible] بر در حصاری که از روز کار [illegible] فلک [illegible]
[illegible] و ان ایام [illegible] قلعه [illegible]
[illegible] استحکام آن فرموده سامان [illegible] آن داده و خبر رایی آماده جنگ شده [illegible]
برای [illegible] پاره نهاده بود [illegible] از زوال اجلال [illegible]
بود بر آمده [illegible] فرموده [illegible] کوهستان توجه فرمودند [illegible]
[illegible] قلعه [illegible] فتح [illegible] اقبال در آورده شعر [illegible]
روشن [illegible] که ای [illegible] جهان [illegible]

و موجب حلم گیتی آرای نخشبان کارآگاه دوره آن کوه را که قلعه بر قله آن اساس یافته بود [illegible]
[illegible] نموده و دریای لشکر محیط وار آن دوره از گرد و گرد موج خیزی [illegible] نموده و راه
در آمد و بر آمد بر اهل قلعه بکلی بسته شد که باد را دران سنگستان مجال گذر نبود و [illegible]
شدند هنگامه آتشبازی گرمی پذیرفت و صواعق قهر بر خرمن هستی مخالفان [illegible]
و از سوانح ایام محاصره آمدن [illegible] سفر حجاز [illegible]
کرده بود [illegible] عالی از ولایت [illegible] حکومت آنجا [illegible] این سفر [illegible]
[illegible] آمد و [illegible] حوالی [illegible] سعادت [illegible]
[illegible] آورد و از آنجا [illegible] حضرت شاهنشاهی [illegible]
[illegible] اکثر مروت و فتوت [illegible] منعقد است [illegible]
[illegible] ساخته بار دیگر بمرتبه امارت بلند ساختند آغاز سال چهاردهم الهی از جلوس مقدس
شاهنشاهی یعنی سال اردیبهشت از دور دوم دران هنگام که رایات اشراق [illegible] شاهنشاهی [illegible]
قلعه [illegible] بود [illegible] بهار بلند شد و عطر نوروز عالم را فرو گرفت [illegible]
[illegible] نظم نوبهاری چو طبع برنایان [illegible] آتش افشان ز گل [illegible]
تازه جولان سپاه سرو چمن [illegible] سنبلستان ز هر طرف انبوه [illegible] لاله در دشت
چون [illegible] ابر چون [illegible] عطر [illegible] جهان [illegible]
و از میامن [illegible] شاهنشاهی [illegible] عالم [illegible]
[illegible] از [illegible] و دوم [illegible] سال [illegible]
[illegible] سال اردیبهشت الهی است از دور دوم [illegible] آغاز شد و نسیم بهار [illegible]
[illegible] فتح [illegible] فتحنامه اقبال بر خواندند [illegible]
شد که صعود [illegible] معراج فتح [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] اقبال اساس [illegible] عمارت آن [illegible]
[illegible] عقده وزارت [illegible] حلم [illegible]
[illegible] بنیاد نهاده [illegible]

وسایر عمله و فعله عمارت کمر همت در بیخ کار بستند و در اندک فرصتی به بنیاری همت ابنی و اخلاص حسنه
سعادت گزین کار بسیار پیش رفت و نقش حصار درست و درست و از سیاه شده و خاکریزهای بزرگ
هر یکی را بر زمین سطح مرتب جهت آنکه و هزار تفنگ کشیده شکل برد و هر کدام سنگ نقب [illegible]
و غلوله هفت جوش سی منی می‌خورد و در جنب کوهستان سر نشیب و فراز آن راههای مارپیچ کوه [illegible]
نفیر نبرد بود بهمت حضرت شاهنشاهی که عقده‌گشای صوری و معنوی است کهاران اهتمام بازوی اعمال
سنگین وزن برده بر بالای کوه چه [illegible] کمر جبل دیباهی است محاذی قلعه نگاه داشتند و بتوپ جهار
مثقال آغاز انداختن کردند و غرابت بنیاد در انداختن نمودند و در هر انداختن صدا در کوه پیچیده چرخ چهار
گوش باز می‌گرداند و در هر مرتبه رخنه در دیوار قلعه می‌انداخت و خاک‌ها گرد می‌رفت سورجن را از اهل اختلال
دود حیرت از دماغ برخاست و گرد از دمار او سر برزد و آبروی غرور او ریخته شده آتش سودا از دود
در سلخ ماه رمضان که غره فتح بود بر زبان مقدس شاهنشاهی گذشت که اگر اهل قلعه امروز [illegible]
نیامدند فردا که عید است فتح قلعه خواهد بود سورجن از سطوت عظمت دل باختی داده توسل تشبث
[illegible] بساط بوسی جسته پسران خود دوده و بهوج را بدرگاه معلی فرستاد و التماس [illegible] از اعیان
بارگاه دولت بسعادت زمین‌بوس کامیاب گشته جبهه ضراعت بر آستان صدق گذاشتند و آستانه جاه [illegible]
[illegible] کرده التماس بخشش درگاه نمودند و از آنجا که محیط بخشش شاهنشاهی همواره در جوش است [illegible] امید
ایشان بجواهر مکارم گرانبار شده و خلعت عفو پوشیده کامیاب آمال خویش مراجعت نمودند و از غرائب
آنکه در آن روز بظهور آمد آنکه چون پسران سورجن را خلعت پوشانیدند از پرده‌سرای شاهی
بیرون آوردند یکی از راجپوتان جوان گرفته که همراه آنها بود خیال انگیخت مخمصه سودای [illegible]
باطل چنان دریافت که مگر پسران سورجن را حکم گرفتن شده یافته است از هواخواهی سورجن [illegible]
در مقام کشیدن شمشیر بود [illegible] دال نوکر راجه بهگونت داس نزدیک بود در مقام منع و
تعرض شده آن اجل رسیده شمشیر با حواله کرد آن سره مرد از جای نرفت [illegible] در ادای کار
[illegible] سهل است آشنای [illegible] از بن شورش [illegible] که غلط دریافته و رفته آن [illegible]
[illegible] کشته شده [illegible] بادشاهی دیده [illegible]
ساخت و شیخ بهاءالدین بدوانی که در آن [illegible] از نظر کسانی که جمال [illegible]

اینا یکی از نوکران مظفرخان رسیده او را از هم گذرانید حضرت شاهنشاهی از وضوح این قضیه متعجب شده
پسران سورجن چون بحضور [illegible] یافتند [illegible] شدند اما [illegible] بار گران خجالت فرو رفتند و همان
مشمول عواطف شاهنشاهی شده متبع و مسرور پیش سورجن شتافته و بشارت اقبال [illegible]
قوافل سرور ساختند سورجن حوصله خواهش خود فراخ دیده برای آنکه اشعار عزت کرده معروض داشت که
یکی از خاصان بساط دولت [illegible] بر فرق عبودیت من نهاده مرا بدولت آستانبوسی سربلند سازد
و کلاه گوشه مرا از حضیض مذلت باوج عزت رساند موجب افتخار روزگار من خواهد بود حضرت شاهنشاهی نظر
بر عواطف ذاتی فرموده ملتمس او را بموقف قبول بخشیده حسین قلیخان را بدین خدمت نامزد ساختند
چون حسین قلیخان نزدیک قلعه رسید سورجن باستقبال شتافته دریافت و باهم آداب بکار خود برد
لوازم اکرام بجا آورد و بالتفات شاهنشاهی استمالت یافته روز شنبه دوازدهم فروردین ماه الهی موافق پنجشنبه
سیوم شوال از قلعه برآمده ناصیه نیاز بر آستان معلی آورده و پیشکش گران با کلیدهای قلعه که از زر و سیم
ساخته بودند نثار درگاه معلی ساخت و مشمول عواطف و جلایل الطاف شاهنشاهی شده در حصار امن و
امان درآمده و بوسیله خاصان بساط عزت التماس نمود که سه روز در قلعه بوده بنه و بار خود را برآورده آنگاه
حصار را بملازمان درگاه سپارد بسامان و سرانجام لایق تمرد امید براه دارالخلافه گذارده و در بیخ
[illegible] ملازم رکاب مقدس شده آنحضرت بنده‌نوازی فرموده اراده او را بسمع رضا مقرون ساختند
و بانواع تفقدات دامن آرزوی او را گرانبار ساخته رخصت فرمودند و حکم معلا بر [illegible] اعظام
نافذ شده سورجن [illegible] دعا و ثنا بسته بقلعه درآمده تا سه روز اموال و احمال خود را بیرون کشیده
قلعه را با انبارها و جمیع آلات و ادوات قلعه‌داری بموجب حکم مقدس [illegible] خان که از خاصان [illegible] بود
و در سلک امرای عظام انتظام دارد سپرد و تسخیر قلعه رنتهنبور که سپهر ارتفاع که فرمانروایان والاشکوه را
با امتداد ایام و شهور میسر نشده بود و ظلال توجه بآن وادی نیفکنده بودند و سلطان علاءالدین [illegible] مال
مشقت عظیم بتقدیم رسانیده دست تصرف بر آن قلعه یافت حضرت شاهنشاهی از تائید اقبال در عرض
یکماه مفتوح شد روز دیگر آنحضرت سوار دولت بر آن قلعه تصاعد فرموده و چتر اقبال سایه‌گستر شده غلغل
الله اکبر در آن کوه فلک‌شکوه پیچیده و نوای مبارکبادی از مقدسان عالم علوی بلند شد نظم
در هر طرف که خیمه کشاد از زمانه فتح : در هر طرف که کوس نوا زد ظفر : چون [illegible] اقبال ارتفاع

علم و رایت ظفر باوج عیوق رسید و بانتظام مهمات قلعه رهتبور و نهساق آنحدود در طبق مراد همراه موجب حکم
گیتی مطاع خواجه جهان و مظفر خان باردوی بزرگ از راه راست روانه مستقر خلافت شده بحضرت شاهی
خود بدولت و اقبال جاجاس رکاب قدسی را توجه بخطه اجمیر و زیارت روضه منوره فیض بخش معین آورده
و هر روز جشنهای شکار پرداخته بنهضت مسعود نموده تا آنکه عرصه دلگشای آن شهر بزرگ بمیامن نزول اجلال
مورد و فور برکات شده آنحضرت با ادب تمام از زیارت مرقد مقدس نموده و استفاضه انوار فرموده و نقود
گرامی در دامن احتیاج مجاوران بقعه شریفه ریختند و همچنین بکعبه که موکب معلی در آن دار الخلافه بود از ذکر
بزیارت و استمداد همت توجه مبذول نمودند و در ذهاب و ایاب غایت تعظیم و اکرام بتقدیم میرسانیدند بعد از ادای
مراسم زیارت و لوازم داد و دهش عنان مراجعت بسمت دار الخلافه آگره تافتند چون عرصه قصبه امیر مسبط
انوار جلال شد راجه بهلوبت [illegible] که آن قصبه موطن و مسکن او بود بتقدیم اخلاص پیش آمده لوازم
ضیافت بر داخت و بجلایل پیشکش سر بلند سعادت گشت و موکب معلی از آن منزل کوچ بر کوچ نهضت اقبال
فرموده در اثنای راه خبر بدرود گردن دربار خان جهان [illegible] را بمسامع جلال رسید در هنگام توجه حضرت
اجمیر از اشتداد بیماری رخصت دار الخلافه آگره بود بسر نوشت آسمانی در آن مقر اقبال درگذشت و از انجا
که باطن اقدس آنحضرت معدن مروت و مردمیت و فطرت اشرف معتقد دانی مراتب اخلاص مجبول آمده
عجایب اندوهگین شده و بر خاطر مهربان گران آمد و چنانچه در عالم تجرد و تفرد صبر و سکون در مثال این امور
شایسته است همچنین شکیبایی و بی آرامی در عالم تعلق پسندیده و آنکه در چنین حالات [illegible] آیینه
این معنی زنگ زدای جوهر عقیدت شده و آن مخلص وفاکیش نزد صاحب بنای [illegible] شاهی که اساس
بر سر آن بنا یافته بود موجب [illegible] شده و فرزندان او مشمول عواطف گشته از [illegible] مخلص
نواز اخلاص دوست را القوت و دهور ترسنده دولت و اقبال داشته غبار ملال بر آمون ضمیر حقیقت نهاد او
نگذرد **شعر** خدایا تا مراد است آشکارا ۞ مکن زین پادشه خالی جهان را ۞ فلک چون حلقه اش زرین [illegible]
کلید عافیتش در آستین باد ۞ و بالجمله بعد از طی منازل و قطع مراحل روز سی ام اردی بهشت ماه الهی مطابق
بیست و چهارم ذی قعده بدار الخلافه آگره ظلال جلال گستر شده و در مرکز آن شهر دلگشا محل که مجدداً
اساسش معماری همت بلند سر بفلک کشیده و ارکانش مهندس حکم معلی مرصوص البنیان شده بود بنزول اقبال نزهت
و ابواب مسرت و بهجت بر عالمیان گشوده بهجت افزای گشتند **تسخیر قلعه کالنجر بدستیاری الطاف الهی باهره**

شایم

شایم بنصرت که از مهب اقبال وزیدن گرفته گلهای بساتین مراد در بسیم آمد و غنچه فتح باثمار فضل
گرانبار شود و از اوراق عشرت کامیاب گرده از جهان از کمین دولت بشادی کشند و از رشحات سحاب اقبال نوید شادی
رسانند و مصداق این معنی آنکه در روز سی ام دوم امرداد ماه الهی موافق شنبه بیست و نهم صفر سنه نهصد و هفتاد و هفت
مبشران اقبال نوید فتح قلعه کالنجر بمسامع جلال رسانیدند و آن قلعه ایست که بر کوه اساس یافته در رفعت و متانت
با نیلی حصار سپهر همسنگ **شعر** راه جوید اجابت از ایوان آن ۞ برز ایوانش اگر گشته جدا ۞ تا سبا الاقرش [illegible]
همه امروزش از پی فردا ۞ و این قلعه در ازمنه راجه رامچند والی ولایت بته منصرف بود و در ایام ادبار افغان
از بجلی خان پسر خوانده بهار خان [illegible] گرامت بدست آورده در تحت ملک و تسلط خود داشت در این ولا که
افواج ظفر لوا بتسخیر قلعه رهتبور نهضت مسعود بود فرمان گیتی مطاع بنام مجنون خان قاقشال که
جاگیر او و دیگر امرا که بسمت شرق جاگیردار بودند رقم نفاذ یافت که با استظهار اقبال جهانکشای شاهنشاهی
بهمتی عالی و خاطری جمع رسیده تسخیر قلعه کالنجر نمایند امرای دولت ابد پیوند امتثال منشور مقدس نموده باهتمام
عظیم قلعه را محاصره کردند کار بر قلعه نشینان تنگ گرفته چنانچه هیچ یکی از قلعه سر برون نتوانست کرد
چون آوازه فتح قلعه چتور و رهتبور در گوش گردن کشان آفاق پیچیده بود هر کرا دیده دوربین بود تماشای
هر کس عبرتی میبایست داشت بغیر از انکه سر استسلام بر زمین اطاعت نهند گزیر نبود راجه رامچند که پرتوی
از جوهر شعور داشت خبر وصول موکب مقدس ضمیمه مستقر خلافت شنیده امان طلبیده قلعه را الا [illegible]
عتبه اقبال سپرد و مقالید قلعه را با جلایل پیشکش مصحوب وکلای معتمد باستان معلا ارسال داشته ادب
مبارکباد فتوحات عالیه که بتازگی از مکمن غیب روی نموده بود بتقدیم رسانید و این دو انسبی در پیش منهی
او بموقع استحسان پیوست و وکلای راجه مشمول الطاف گشتند و حکومت و حراست قلعه بمجنون خان قاقشال
مقرر شده و بمیامن اقبال شاهنشاهی آنچنین قلعه که عقاب اندیشه فرمان روایان هرگز بر فراز کنگره علو او
ننشسته بود بتحت در آمده بکار مستخدمان اولیای دولت شد و از سوانح آنکه رسول راجه کلی که در فضای
هندوستان بزرگ علامت سیادت بر زمین کوس [illegible] گاه والا سر بلند شده و انواع اخلاص مندی از آن
بموقف عرض مقدس شاهنشاهی رسانید این راجه [illegible] در میان زمین داران آن ناحیه علم تفرد
افراشته و بواسطه آنکه وقتی از تجرد نژادان عالم انفراد یکی از فرقه جوگیان سعادت صحبت دریافته
یکبار ملابس این گروه درآمده در احترام این طبقه اهتمام [illegible] راجه در عالم مثال شکل جوری و [illegible]

حضرت شاهنشاهی استشاره نموده در سلک مخصوصان و معتمدان درآمده پیوسته از فراوان اجلال گرامی
بهره‌مند بودی و همواره در مقام آن بودی که نفایس اسباب آن دیار و خلاصه اموال خویش را به درگاه معلا
فرستاده عرض عقیدت نماید لیکن به واسطه مسافت دور و شرط خوف و جبال و سنگلاخ و شدت بی‌عبان
... و این امنیت دست نداده و کسی از مردم او این سفر دور را که در میان راه از اراده و اختیار
نکردی در تولا وزیرزاده او از درستی منی و با تعلقی هستی به هوم خویش آنچه بجهت را مستقل شده ...
در انجام اسباب و اموال قطع این راه بالفعل صورت نمی‌یابد اما بجز از همت این کار سرانجام ...
هرچه تمامتر خود را بآن درگاه برسانم هم حق خدمت صاحب خود گذارده شود شرح اراده آن ملکم هم خود را
منظور حضرت شاهنشاهی رسانده اسباب سعادت جاوید سرانجام ... چون وزیرزاده ... با او در
عزیز بود در خفیه غربت ... که خواهی نخواهی آن سعادتمند بهر ...
را چه گفت اگرچه بهترین متاع عالم گوهر اخلاص حقیقی است بدان درگاه میرسانم لیکن ادای حق ...
نا گزیر است و اگر تمام جواهر و اموال مرا بدان درگاه برند چه فایده و چه قدر دارد ...
تو درین صورت تحفه نتوانی برد است و از مهالک و اخطار ... محفوظ مانده چه مقدار خواهد بود
لیکن ... من کار ... ساخته حکمای ... این دیار که طلسمات و نیرنجات کار ... آن را
با نجام رسانیده‌اند اگرچه بحسب ظاهر ... ندارد اما خاصیت آن است که هر که ...
رفع شود این مار ... وقت را بنوعی سپارم که در حرف ... کرده همراه می‌بری تا وسیله ...
... آمده و آن الحق جی گذار تا آن راه آمده ... و در ... غربت ... عرض نمایی ...
بوسیله ... و به عرض ... سپید ... از غرب ...
ساخت ... از ... و عرض اخلاص ... آن تحفه را ... آورده ...
... از آن ... مرحله ... شد و آن کار ... در ... موجود است ...
... شاهنشاهی شنیدم که ... از ... که کار ... مردان ...
این کار ... و ... جهان آرا ... کار ... خود ...
باشد ... جهان بخش جهان آفرین آرزوی که در باطن ...
دولتی که ... آن باشد ... آن مرد را ... صورت ...

کارت

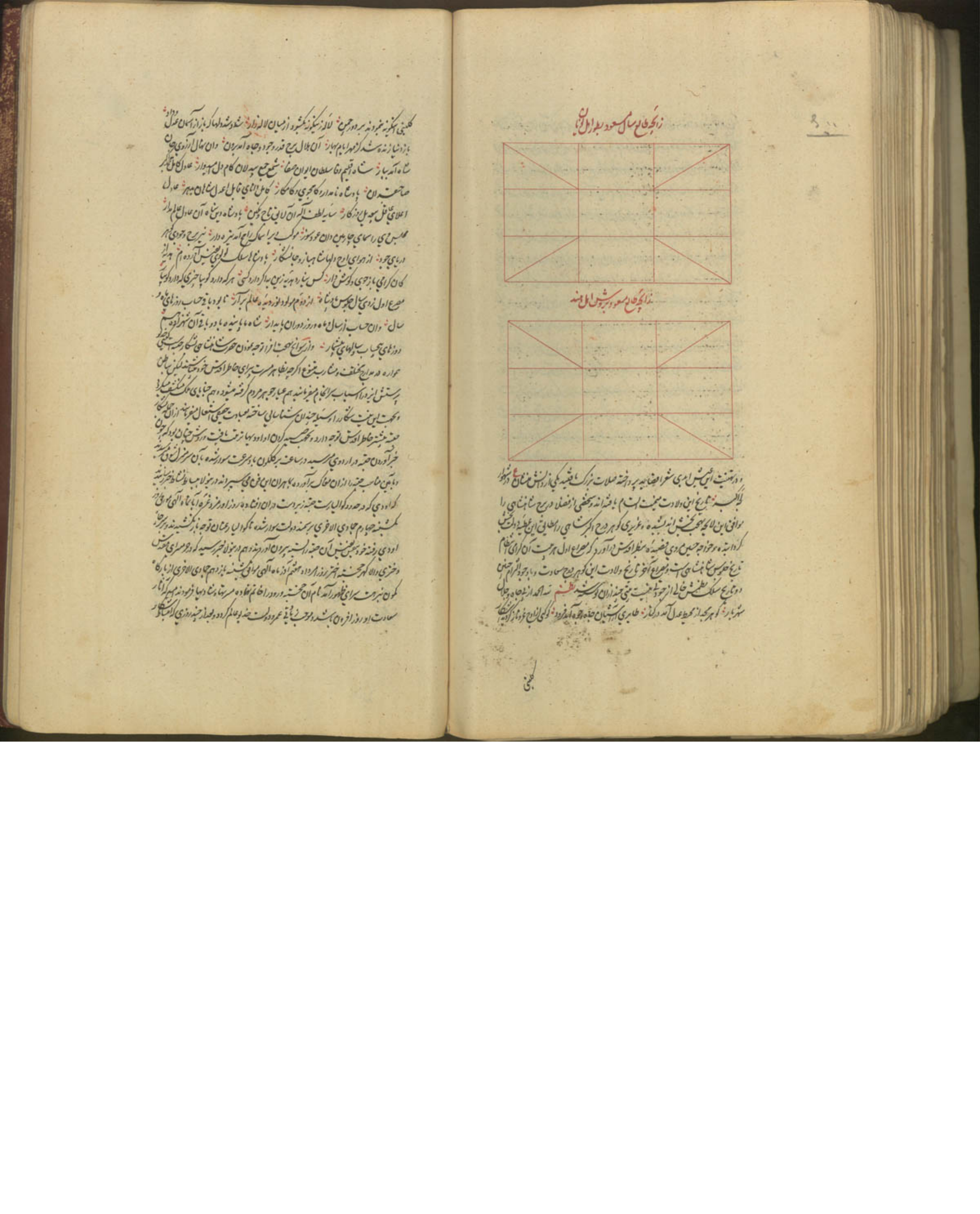
نقل عرضه ...
کیفیت ...

سعادت فرزند گرامیست که شهر یارگیتی آرا همواره ... از درگاه الهی درخواست نموده در سال
فرخنده میمنت بظهور آمده و خدیو جهان و جهانبانان کامیاب حرفی ... کامی شد **ولادت سعادت**
پرتو دری جهان افروز برج دولت و اقبال گوهر شبتاب درج عظمت و اجلال شاهزاده عالمیان
سلطان سلیم خدیو جهان نگارنده صورت و برآرنده معنی چون ... ظاهر و باطن را ...
... خود که در ملک ... از آن گزیده باشد چو ... فردی ازین نوع شده ...
... معشران عالم بالا و مجران جهان ظاهر هر کدام بزبان خاص ...
شخصی که ... آن ... را ... از خود ... آورده ... همت از ایزد ...
فرزندی التماس کرد تا هم ... بزم ... شاهنشاهی گشته ...
ایزدی که از چندین هزار ... الهی ... شاهی رسیده ...
نهند و این سلسال ... همواره ... در خور استعداد خود از
مواید فواید صوری و معنوی بهره‌مند گشته در عادات و عبادات سرگرم باشند پادشاه خدا ... که
از ایزد فراوان ... نمودی در مقام خواهش این عطیه والا شد وادار بزرگ که ...
و معنی کرامت فرموده و آنچه در حوصله روزگار نگنجد این گنیانیده خود بخشیده است ...
انجمن یگانه جهان اگر از آن ... خود طلبیده چگونه گوهری والا کرامت خواهد فرمود ...
والا ... این مطلب ... بظهور آمده و از آنجا که ... این شاهنشاه حقایق پناه آن است که ...
فواید ... ایزدی از ... خرد ... که دست از همه بازداشته ...
مرضیات الهی را ... در باب ... اهتمام دارند ...
... که از بزرگان ... گرامی ... آورده همواره ...
افاضه استفاضه ... دارند ... انوار ...
شیخ سلیم در قصبه سیکری که از فرط ... شاهنشاهی دارالخلافه گشته ...
شیخ محمد بخاری و حکیم عین الملک و جمعی ... خلاف که راه ...
رای جهان آرای بران قرار گرفت که مطلع ... را ببعضی از ... سرادق عصمت در فتحپور برده
در قرب جوار ... و ... فضای رفیع ... شاهی ... شیخ بزرگوار ...

اینده دولت عظمی متوجه مسند افاضت شود و برکات قرب جوار او ظهور این مطلب معین گردد و نیز چون حضرت الوهیت
خلف الآلاء حسن فرزندی شهریار دادگر را فرزندی چند عنایت کرده برای هزاران حکمت که یکی از ان قرار
دانی وافر و نه متوق در تحصیل آن که جهد بلیغها باشد برگرفته بود و عوام آنرا جهت بر مکان آنچه عرف سر
و بهرزه درای میکردند آن مثرای ملک صوری و معنوی خواست که تغییر مقام و تبدیل مکان مهر خموشی بر زبان
هنگامه عادت نهاده آید بنا برین اندیشه مخلص حق اساس چنانچه بخاطر اقدس راه یافته بود تحقیق خبر فرخ
از خدای بسیار بخشش خود امیدوار بوده انتظار مقدم دولت افزای آن گوهر یکتای خلافت میبردند تا آنکه در دار الخلافه
فتحپور بطالع مبارک و چهار درجه میزان از گذشتن هفت گری از روز یکشنبه سیوم شهریور ماه الهی این سال
موافق غره ماه آب سال یکهزار و هشتصد و هشتاد و هشت رومی مطابق یازدهم صفر سال نهصد و هشتاد و
مصادف روز بیست و چهارم شهریور ماه سال چهارصد و نود و یک جلالی موافق سال نهصد و هشتاد و
روز بهجت افروز غره غرای دولت و اقبال بود بساعتی سعادت اندوز گوهر یکتای خلافت از نهانخانه
بطون بساحل وجود قدم نهاد و اختر سعادت از افق اقبال طلوع نمود **نظم** بباغ مجد و معالی گل امید شکفت ٭
نهال دولت و دین را بری پدید آمد ٭ منهیان اقبال و مبشران فرخ فال این نوید دولت افزا را در
اکثر مسامع غرور جلال رسانیدند روزگار در صلای نشاط عام درداد و زمزمه انبساط در مغز زمانه پیچید **نظم**
دوران نشاط مجلس آراست ٭ ساقی بنشست و شیشه برخاست ٭ بزمی ز نوای عمر خوشتر ٭ ساقی ز
جرعه کش تر ٭ بستند بروزگار آیین ٭ شد گیتی بهار آیین ٭ گل سر زد و بوستان برافروخت ٭ شمع آمد و
برافروخت ٭ شد بخت چو [illegible] شب باز ٭ برخاست جهان [illegible] ٭ جنبید صبا بلطف [illegible] ٭
برخاست زمین بشادمانی ٭ شاه آمده و دو سه کام بنشست ٭ در بزم [illegible] بجام بنشست ٭ هم [illegible] از آسمان [illegible]
هم ناصیه کرد بر زمین بند ٭ در داد صلای [illegible] ٭ بر خوانده جهان [illegible] ٭ ساقی [illegible] ٭
سرخوش [illegible] ٭ از [illegible] نه بر جهان در ٭ شد دامن [illegible] ٭ از جمله [illegible] شکر این موهبت
ابد پیوند که در روز بهجت ظهور آمده آن بود که جمیع زندانیان ممالک محروسه [illegible]
قلاع بودند برات اطلاق از سلاسل قیود یافتند و عشرت را روز بازار دیگر پدید آمده [illegible]
برافروخت و دانش بزرگ آنست که بطالعات ارباب و طوایف علم در حضور فهم و دریافت [illegible]
تا عالم نظام آمد و بلاغت که علامت حال [illegible] ظهور کرد [illegible]

بافت

بافت سرورش جهان آن بوده است که فرمانروایان عالم و بزرگان روزگار اندازه دانش مخاطب را
فراموش کرده فراخور عقل و رهین خود با جمهور عالم سلوک فرموده اند و عامه از نتایج عقل بزرگ ایشان
مثل آن خبری نیافته اند والحق آن بدایع را کسی کمتر دریابد و ازین جهت در [illegible] و بال البعید گرفتار میگردد
و بعد المنه که حضرت شاهنشاهی بمحض عنایت الهی در هجوم کوته اندیشان ظاهر پرست بوده بسعادت توفیق الهی بر
مقتضیات دانش خداداد خود رفته با هر طایفه بل هر فردی در خور دریافت او داد سخن داده بساط [illegible]
[illegible] که سر نهان هر طایفه اشتباه میشود چون کریم ملکه نقش آن گروه [illegible] میکرده که [illegible]
موفقی هست ولهذا در خلالا که ایزد متعال چنین عطیه والا کرامت فرموده [illegible]
انوار دیدار فیض بخش آن [illegible] برای نور [illegible] فطری که ودیعت نهاده [illegible]
لکن چون عموم خلایق این دیار را ارادت قدیم که هر گاه ایزد [illegible] بعد از [illegible]
بوده کرامت فرماید او را [illegible] اندازه دریافت [illegible]
در توجه بفتحپور توقف فرموده [illegible]
را [illegible] براهی [illegible] سعادت [illegible]
سلیم نام نهاده امید که سلامت صوری و معنوی در کنف حضور اشرف یافته در رضامندی حضرت
نشان خشنودی الهی است [illegible] قدسی [illegible] صوری و معنوی [illegible]
بهارستان دولت سرسبز [illegible] اختر شناسان حکمت گزین [illegible]
صناعت تنجیم قوای آبای علوی و مواد امهات سفلی بر وجه احتیاط ارتباط داده زایچه طالع [illegible]
[illegible] در میان منجمان یونان و هند [illegible]
بهره ور [illegible] سعادت امتزاج [illegible]
خاطر [illegible]
مذکور نموده بموجب قوانین یونانی و هندی [illegible]
زایچه یونانیان روزگار [illegible]
اوقات خود مصروف آن [illegible]
زایچه که مولانا [illegible] منجم موافق قوانین یونانی استخراج نموده است [illegible]



گلبنی اینگونه نمودند بر دور چمن ⁂ لاله زینگونه نمی‌بود از میان لاله زار ⁂ شد و شد دلها که باز از آسمان عدل و داد
باز دنیا زنده شد کز مهر ایام بهار ⁂ آن هلال برج قدر و جود و جاه آمد برون ⁂ وان نهال آرزوی جان
شاه آمد ببار ⁂ شاه اقلیم وفا سلطان ایوان صفا ⁂ شمع جمع [illegible] کام دل امیدوار ⁂ عادل کامل [illegible]
صاحب قران ⁂ پادشاه نامدار و کامجوی و کامکار ⁂ کامل الذاتی قابل اعمال [illegible] ⁂ عادل
اعلای [illegible] سپهر روزگار ⁂ سایه لطف الله آن لایق تاج و نگین ⁂ پادشاه دین پناه آن عادل عالم مدار

[illegible]

زایچهٔ طالع سال مسعود بطور اهل یونان

زایچهٔ طالع مسعود بطرز اهل هند

[illegible]

فرحخه فرموده نشاط برای خرجهای عوالم شدند و بمیامن دولت مستقر سلطنت اکراشتند چون موکب ترمی
بحوالی دار الخلافه اکره رسید بعرض اقدس رسانیدند و بو سلطان پسر دار یار خان که چون دیو ده بکوه بزرگی
رفته ایکری انگشت نما بود و بمواره مصدر شرارت و فساد گشته و مفضح و تا دیب صلاح بذیر نشده در
قبر جوخو که مقر رایات عالی بود مسلح و مکمل در کمین نشسته اندیشه تباه در سر داد و سرحکم جهان مطاع
درجان لوواجی گرفتار ساخته بحکام تنوار سپردند و او در حبس بعد بیخانه شتافت و عالمیان از شر او نجات
یافتند و بساعت مسعود دار الخلافه اکره مورد نزول موکب گشت و اورنگ آرای جهانی صورت و معنوی مراد
و دهش اشتغال نموده در لوازم جهانبانی اهتمام فرمودند توجه نمودن حضرت شاهنشاهی پیاده
از دار الخلافه باجمیر و کامیاب شدن شهود ار عرصه اقبال بمطلب صوری و معنوی چون شاهزادهای
پادشاهی استعداد جهت از بزرگان است و دران هنگام که چو بای فرزند ارجمند بودند معامله با ایزد
خود درفته بود که چون این امنیت بحصول انجامد از الواب شکر عملی که بعنفس مقدس خود منغتی دان بوده
باشد که از دار الخلافه اکره پیاده بزیارت مترکه خواجه معین الدین چشتی که از مقربان درگاه الهی اند
رفته لوازم طاعت ایزدی بتقدیم رسانند و مقرر بود در رجب که ماه عرس آن ایشانست این امر از
مکامن قوه بفعل آید و چون آن جهان گوهر شب افروز برج خلافت بساحل امید آمده انجای نور اثر الطاف
حق گذاری و وفا بعهد از لوازم سپاس اری شناخته در روز ادان دهم تیغاه الهی موافق جهت والا ستم
ماه شعبان از دار الخلافه اکره پیاده قدم در وادی مرحله پیمایی و بیابان نوردی نهادند با دیه شوق را
روزی ده دوازده کروه کم و زیاد در قطع منور مودند تفصیل منازل قدسیه شاهنشاهی باین نسق ترتیب بود
از دار الخلافه اکره کرکوچ رایات اقبال شد و در ساحت موضع جهنه اکره نزول اجلال فرمودند و از انجا فتحپور از
منزل افتاد و از انجا از جابوه گذشته نزدیک بحند مضرب خیام اقبال گشت و از انجا منزل توده فرود آمدند
و از انجا در موضع کلاولی محل اردوی معلی گشت و از انجا کهارنه ای اتفاق نزول افتاد و از انجا در لساهور
از انجا از هنس محل گذشته نزدیک بهوال محل مهبط رایات اجلال شد و از انجا ساکتان نیز مورد خیام ظفر ارتسام
شده نزدیک نبونه نزول دولت شد و از انجا موضع جهاک نزدیک مغوا ابا دمسار فیروزی اثر ساختن
گردند و از انجا ساکهون مخیم سرادقات اقبال شد و از انجا موضع کهیل در ورود اقبال گشت و از انجا بمقصد رسیده اجمیر
خواجه که در وقت توجه فرموده هم از آن راه بمراقد منور رسیده شد و جمعی خواص بران سرزمین کمالی ارفت

رسانیده دادند استعداد همت فرمودند و روزی چند دران مقام کرامت نشان اوقات را بعبادت و فرح معمور
داشته بفیض مغفرت و عنایه متعرض بودند و زمره عاکفان مرقد اطهر را الطاف و اولاد را بهره مند گردانیدند
و چون همواره در اوقات تقسیم ندورات که تسلیع و افراد وجمعی را که دعوی فرزندی خواجه بود و عهده
تولیت با ایشان مفوض رایات اعلی خلیفه شیخ حسین داشت تمام زرهای نذر را متصرف شده میان
او و مجاوران آن رفیع مقام مناقشه در نزاع بهم رسیده و منجر بان شد که متاع مزار را اکثر معتقدی الوقت
روضه و اوقاف بودند در دعوی فرزندی تکذیب کردند و نیز گوشزد شده مدتی در میان بود و بخاطر آنحضرت
خاطر اشرف را بتحقیق حق و استکشاف حوال بعض الامر گماشته ثقات معتمدان ایران داشتند
که از قرار واقع تحقیق نموده بعرض اشرف رسانند بعد از مروری بسیار ظاهر شد که دعوی فرزندی اصلی نداشت
بنا بر آن تولیت آن محل اقدس بشیخ محمد بخاری که از اکابر سادات هندوستان است و بدانش و عقیدت
ممتاز بود تفویض فرمودند و در تنسیق مناظم بقعه متبرکه و ترویج مآثر مراعات بخشیده و رونده استحکام
فرموده و عمارت عالی بنا از مسجد و خانقاه دران حوالی طرح انداخته اساس عبادت نهاده و بالجمله
بعد از فراغ خاطر از ستوده مهات نذور و تقدیم عرض در مسالک مراجعت نهاده بعزم طواف مرقد اولیای
دهلی رایت عزیمت افراخته و عنان توجه بصوب آن دار الملک معطوف گردانیدند و در اثنای راه بتوفیقات
الهی مراتب رجحان این امثال ظاهر و دهلی مخیم سرادقات اردوی معلی گردید و چند روز دران خطه دلکش ارباب
اولیا را داد و دهش تسلی فرموده مسرت برای خاطر خویش و بیگانه شدند آغاز سال پانزدهم از
جلوس معدلت شاهنشاهی یعنی سال عزداد از دور دوم درین هنگام فیض التیام که مرکب مقدس
شاهنشاهی در عرصه دهلی استفاضه انوار غیبی و استناره فیوض سماوی نمودند بهار جان پرور رسید
و نوروز فیض گستر پرده از چهره برانداخت اعتدال هوا روح تازه بکالبد خاک دمید و قوت نامیه نو
عالم نباتات را ابنیش درآورد بامدادی که چون دم روشن ضمیران موجب اثر نکهت مصنای الهی گردید ابر
بهاری چون سفینه دریا دلان والا گهر ترشح فیض عطای غبار ساحت جهان فرو نشاند نظم کو ابر کل
شکفت و چون مرغ ناله کشید که جان بجسم دوید و نگاه بگوش آمد کس نشان غم که درباره گل دمی
ز هوش برفت و دمی بهوش آمد معاشران چمن راحت جای بهجت که با هزار زبان در رقت و خروش آمد
و با انوار سعادت بعد از انقضای دو ساعت و هشت دقیقه از روز شنبه سیوم شوال هجده و خیم دوم سلطان

جهان آرای شاه در ظل کویل برج حمل انداخت بسال سی دوم الهی از مبدء جلوس شاهنشاهی که سال خرداد
از دو هزار دوم آغاز شده و اقبال روز افزون بار دیگر شاهزاده نمود و از کشت و در این عنوان بهار که هست حق
کزوری ... سپس دارای تفرج و نظاره منازل مبارکه که در سوالف از منه به اهتمام فرمان روایان
خیر اندیش ساخته و پرداخته فرموده عبرت پذیر گشتند و در رفاه کشتیبان آن اطلال ز رفتار ذکر ... ارای
زیارت مرقد مطهر حضرت جهانبانی جنت آشیانی که قبله گاه ارواح و اشباح پاک است ...
استفاضه انوار ملک و ملکوت نموده و از جهان منظر قدسی غریمت دار الخلافه آگره نموده از دریا
جون عبور دولت فرموده ساحت قربات و قصبات آن روی آب جولانگاه موکب معلی شده چند
مرحله ... طی ... برای ... شکار آهو فرموده ... شوق و نشاط قطع منازل نمودند
الحمد ... بیست و دوم اردی بهشت ماه الهی ... دار الخلافه آگره
مورد سریر اقبال گشت ... شهر ... دولت ... عدل گستر دیده و در منتهی این سال فرخنده آثار ...
که از ... امر ... حضرت ... شاهنشاهی ...
... آیین ... اعتبار خود افزود ... جلال ... گاه
... عطیه شاهنشاهی ... سعود ...
انوار اقبال ساخته ... اخلاص ... آرای ... اهتمام نموده ...
... آیین ... حضوری
معنوی کام ستان بوده بخشش و بارش پرداختند ولادت سعادت افزای و انتظام عقد دولت
در انتظام سلک اقبال شاهزاده شاه مراد از آنجا که آبای علوی و امهات سفلی کام روائی حضرت
شاهنشاهی اند در هر بهاری گلی تازه از چمن اقبال می شکفد و در هر دوری اختر سعادت ... افق
خلافت طلوع ... مفصل که ابوالآبای دولت و اقبال است ...
پیوند داشت ایزد بیچون در این عطیه ... ظهور آوردن ...
نعمت روز افزون که ... برای ... شده و تازه ... اقتضا ...
و استظهاری ... معنی سلطنت ظهور خلافت ... منظر قدس ... فرموده ...
عالم ... که ایزد بیچون ... جمیع سعادت ...

از نو

شرف اختصاص بخشیده که هیچ فردی از افراد کمل سلاطین را در خصوص اطوار و اوضاع و حقایق ...
حق پرستی و خدا شناسی رتبه مشابهت و حد مشارکت نیست از آن جمله در این خجسته سال عهد ...
از شب آسمان بیست هفتم خرداد ماه الهی برابر جمعه سیوم محرم نهصد هشتاد و هشت ...
خرداد ماه سال چهار صد و نود جلالی ملکی مصادف ... سال ...
هشتم خوربران سال ... هشتاد و یک رومی ... طالع ... حکمای یونان ...
دام پایه فرزندی فرخنده اختر نور گستر که انوار بخت بلندی از لوحه جبینش هویدا بود در منازل اقبال
ورود و جوار گرامی ... شاهنشاه ... سلیم در ... شرف ولادت یافت و گلی تازه از بهارستان خلافت
در ساعت سعادت پرتو نام نامی آن شاهزاده بلند اقبال شاه مراد ... منتشر شده ... طلوع این
کوکب اقبال جشنهای ... که در آیینه خیال ... انتظام ... ترتیب یافته ... صلای عام در
داده و نغمه مراد ... ایام ... ساخته نظم ازین عشرت که دوران ... طرب ... بازار
دگر شد بهار آمد عشرت ... زباد ... روبان ... آسمان ...
جهان ... صبا ... گاه ... که از ... بهار ...
یافت که آب ... آرزو یافت ... در آب ... که قفل گنج ...
که ... طرز ... سخن ...
این مولود مسعود ... گفته ... اقبال ...

زایچه طالع شاهزاده شاه مراد ...

زایچه طالع بطور اهل هند

وکوکبه تقدیم آداب تهنیت و انصرام مهام ممالک شرقیه در ایام نهضت خان خانان از حدود بنگاله بار
دولت استسعاد بوس دریافت و بلوازم عبودیت پرداخت **نهضت موکب شاهنشاهی بصوب اجمیر و ذکر سوانح**
اقبال اثر چون در اوان نوبهار و ایام که هنوز [illegible] از [illegible] روزگار سنجیده بود از شمایم نسایم بساتین از
دامان سپهر آورده گلبنی نو از سر ابستان سلطنت شکفت و سروی تازه از بهارستان خلافت بر دمید
و کوکبه اتمام مرام اسم گزاری این عطیه عظمی زیارت روضه متبرکه خواجه معین الدین قدس سره [illegible]
شاهنشاهی شد و روز آبان دهم مهر ماه الهی موافق شب جمعه دوم ربیع الثانی بعزم دریافت این ارادت
نهضت موکب معلی روی نمود و در موضع [illegible] اجمیر [illegible] اقبال شد و منعمان خان خانان برای [illegible]
[illegible] از منزل اجمیر [illegible] برای شکار بوده منزل
[illegible] شوق [illegible] اقبال [illegible] شاهی [illegible]
اداب [illegible] بتقدیم رسانیده ملکتان آن حوالی و منتسبان آن دیار را [illegible] در ایام توانگر ساختند
و صلای افضال چنان عام شد که هیچ فردی از بساط احسان محروم نماند و در همین ایام بنای انتظام
اساس ایجاد و احداث حصار اجمیر از مکمن الهام شرف ارتفاع یافت بنایان کاردان و معماران دانشور
عالی شیمه [illegible] آورده [illegible] سعود [illegible] کار [illegible] آن عمارت [illegible]
در حوب بنیاد نهادند و تمام منازل و مساکن خواص و عوام شهر را احاطه نموده در اندک فرصتی کار
[illegible] شهر و [illegible] عالی اساس ارتفاع یافت و نوعی [illegible]
در عرض [illegible] جمیع عمارت قلعه و منازل شاهنشاهی صورت اتمام یافت و در سال آینده [illegible] شهر نزول
فرمودند آن منازل [illegible] شاهنشاهی [illegible] شد و همچنین [illegible]

دولت

دولت و ارکان خلافت و سایر ملازمان درگاه بحضرت اهتمام [illegible] اندازه و دستگاه منازل [illegible] خجسته
و از میامن قدوم اشرف در فرصتی قلیل چنان شهری عظیم صورت وجود پیدا کرد که در آینه خیال مهندسان جادو
کار تمثال آن صورت نتوانست بست و حضرت شاهنشاهی بعد از طرح و اساس این عمارات [illegible] مصلحت ملک و
[illegible] دولت و دریافت حقایق احوال و [illegible] سکنه آن [illegible] غمخواری مظلومان و بر آوردن [illegible] معموری عالم
که خلاصه عبادات [illegible] در [illegible] نهضت [illegible] رسانیده [illegible] آبان ماه
الهی موافق جمعه چهارم جمادی الاخری [illegible] نهضت [illegible] فرموده متوجه صوب ناگور گشته و روز
اردیبهشت سیوم آذر ماه الهی موافق چهارشنبه نهم جمادی الاخری عرصه ناگور را [illegible] اجلال [illegible]
[illegible] ساحت آن مقدم شاهنشاهی [illegible] سعادت [illegible] خدمت [illegible]
و الحضرت [illegible] فرموده منزل [illegible] شاهنشاهی [illegible] مباهات [illegible]
[illegible] شاهنشاهی [illegible] افتاد بعضی از اعیان شهر که [illegible]
استقبال بر آمده بودند وقت یافته موقف عرض رسانیدند که معموری این شهر [illegible]
نام دارد [illegible] شده [illegible]
[illegible] از اهل شهر [illegible] عموم [illegible]
[illegible] شرف [illegible] یافت [illegible] دولت [illegible]
ساحت آن [illegible] نموده [illegible]
[illegible] توجه [illegible] آن [illegible]
و آن [illegible] نام نهادند [illegible] اول آنست که [illegible]
[illegible]
[illegible]
روزی [illegible] دو فرصتی [illegible] گذشت روزی آن [illegible] راه [illegible]
[illegible] آن [illegible] سر زمین رسیده بود و آن [illegible]
[illegible] در قدم صاحب خود آمده و از غایت شوق [illegible] آن
[illegible] در آن سر زمین حوضی اساس نهاده [illegible] معلی شاهنشاهی

نظام‌بخش مملکت‌آرای این نواحی گشت بزرگان و رئیس‌داران آنجا بوفور ادب شتافته سجدهٔ درگاه گیتی
سرلشکر بجای آوردند از آنجمله حسن [illegible] که از اعاظم زمینداران آن سرزمین بود [illegible] و الا
رسیده مورد الطاف خسروانی گشت و رای کلیان مل رای بیکانیر با پسر خود رای سنگ نیز سعادت زمین‌بوسی
کرده گشت ادراک این عطیهٔ کبری نمود و در ظلال عاطفت شاهنشاهی آسوده گشت و [illegible]
بوسیلهٔ باریافتهای بحضرت معروض داشت که نظر بعموم عاطفت شاهنشاهی عقیده‌مندی خویش آرزو
آنست که صبیهٔ برادر من کهان در سلک پرستاران عصمت‌سرای پادشاهی [illegible] سلطنت ارتباط
خاطر و اطمینان کرده این توجه ملتمس او را بمحل قبول در آورده آن مهر وج نشین عفت را با [illegible] بزرگان
سراپردهٔ عصمت در آوردند و از سوانح مسرت‌افزا آنکه [illegible] در مبارک اقبال شتافته زمین‌بوس
تقدیم رسانید و توجهات شاهنشاهی از گرد آلودگی ادبار بر آمده بر [illegible] دولت ملکه او را اولاد
تازه‌روی نموده از آن باز که از مالوه بر آمده چون روی اقبال بر تافته بود آبروی او ریخته آمده [illegible]
در [illegible] اول پیش [illegible] زمیندار بکلانه رفت و از آنجا پیش چنگیزخان شد بعد از آن شیرخان
فولادی توسل جست و از پیش او بنظام‌الملک دکنی روی امید آورد و از همه جا حسران زده بر اثنا پناه برد
و چون سرگردانی و خاکساری این خمارآلود بادهٔ دنیا بمسامع شاهنشاهی رسید عاطفت [illegible] بر آن داشت
که یکی از ملازمان عتبهٔ حضور را فرستاده او را طلب فرمایند بنابر آن حسن‌خان خزانچی [illegible] مامور شد
و نوید عاطفت پادشاهی امیدوار ساخته روبرو درگاه معلی آورد و [illegible] انواع مراحم خسروانی گشت و از
سوانح آنکه یکی از باریافتهای محفل مقدس بموقف عرض عالی رسانید که راول [illegible] جیسلمیر [illegible]
نطاق ارادت بر میان جان بسته خواهش آن دارد که دختر او که پرده‌نشین عفت است در سلک خدمت
گزینان مشکوی اقبال سربلندی یابد و چون خود [illegible] موانع سعادت حضور را احراز نتوانسته بود [illegible]
او آن میخواهد که یکی از معتمدان بارگاه معلی رخصت یابد تا بآن دیار رسیده او را بتوجه التفات کامروائی دولت
گرداند و آن خلوت‌گزین عفت را بآیین بزرگان [illegible] رساند [illegible]
از آنجا که کامروائی حاجتمندان و کارگشائی بسته‌کاران خوی معلی دولت ابدپیوند است ملتمس او بدرجهٔ قبول رسید
راجه بهگونت داس که از ثابت‌قدمان بزم عقیدت بود بعاطفت خسروانه اختصاص داشت باین خدمت نامزد [illegible]
و در هنگام مراجعت [illegible] راجه این کار را بانجام رسانده [illegible] عقیده دل گشت و آن [illegible] نیک‌اختر

در حرمسرای عزت و افتخار می‌پذیرفت و چون خاطر جهان‌آرای [illegible] از [illegible] آسوده آمد و از فرط
ایزدشناسی و بجای [illegible] جهان‌آرای خویش [illegible] روضهٔ فیض‌بخش شیخ فرید شکرگنج کرده بر
نیابت [illegible] شد صادق‌خان و [illegible] خان و جمعی کثیر از ملازمان درگاه را [illegible] بودن آنجا
نموده بآنحضرت نهضت فرمودند شیخ از مرتاضان روزگار و از ممتازان سالکان [illegible] بود گویند
از اولاد فرخ‌شاه کابلیست که او را پادشاه کابل گفتندی در زمان خان بزرگ [illegible] چنگیزخان یکی از
اولاد و احفاد او [illegible] قاضی شعیب نام بلاهور آمده و در قصبهٔ قصور اقامت کرد و سلطان [illegible] مقدم او را
گرامی داشته احترام نمود و شیخ [illegible] شتافته بعلوم متعارفه [illegible] اشتغال داشت خواجه قطب‌الدین
اوشی خلیفهٔ خواجه معین‌الدین را که از کبار مشایخ است [illegible] عقیدت [illegible] آورده بود [illegible]
ارجمند در [illegible] علوم رسمی [illegible] معارف حقیقی فرموده [illegible] ساخته شعلهٔ طلب افروخته و زبانه
شوق افراخته گشت دست از همه باز داشته دل در ملازمت خواجه بست از میامن خواص و دوام
خدمت مظهر شرایف کرامات و مورد خوارق عادات شده [illegible]
ساطع شوق خداشناسی در دل متوجه مقصد شد در اثنای راه در حدود تلوندی رای [illegible]
دریای [illegible] که آنرا در آن سرزمین [illegible] نامند سانحهٔ عبرت‌بخشی روی داد و مجملی از این قضیه آنست که
قراولان خبر گلهٔ گورخر آوردند شهریار شیرشکار با سه چهار از شکاریان خاص متوجه صیدافگنی شد چون آن
صحرا نزدیک رسیده پیاده شده توجه فرمود [illegible] گورخر انداخت و از صدمهٔ [illegible]
رمیده و دور دست شتافت آن جوان پهلوان [illegible]
[illegible] گرم [illegible] شده [illegible] قدم همت در [illegible] آن [illegible] فرموده [illegible]
[illegible] از [illegible] و در [illegible] آن [illegible] چنانچه [illegible]
و در [illegible] که [illegible] و در [illegible] نه در این هنگام [illegible] آب
[illegible] چون [illegible] نزدیکان [illegible] حضرت را [illegible] کرده از [illegible]
صید که قدم از جا [illegible] گرده راه آمده باریافتهای حضور
هر چند [illegible] آب [illegible] شاهنشاهی [illegible] ازین [illegible]
و تشنگی بجایی رسید که [illegible] نزدیک [illegible] رسانند و در چنین هنگام [illegible]

بارگاه تقدیس آب داران خاصه را در بیابان بی سر و بن رهنمون گردند و سپاس ایزدی بتقدیم رسید
دولتخواهان منبسط آمده و جمعی که پیغام آلهی بزبان حال خاطرشان خدیو آگاهی ساخت که ستایش آن
مقدس گشته پاسبانان خویش را از این خانه که آن در معنی نگاهبان عموم خلایق ملکه سپاس نعم ایزدی
و محافظت عطاهای آلهی است نظم بخسین نظر لیس پس شمار : تو ای خویشتن را بازی مار [illegible] سرخ
اگه فیروان [illegible] حلال زمین و انهیر ارزوی بطبیعتی از هم گذرانید او بفروع [illegible] متمردان آن ناحیت
را ایل خود ساخته بود و این زمین داران در از حیله اندوزی که داشت خود را دولتخواه وانمود و آن ترک
ساده لوح بی آگه نگاهی ژرف در معامله او نماید و نفرس دور از خطوط [illegible] او گشته مجدد [illegible]
انده ودیعه‌های [illegible] شتار و از راه رفت و بصلاح دید آن زمین دار سپاهیان او بجاهای دور شتافتند
و یادگار چنین پسر او که بود و تو شهر رفت و در خند دور حیان راست بین گفته که همه مردم را از خود جدا نماید
او چون امری معذر بود سود منه بنابر پسر او را از راه کریزت از تو شهر قلعه نایی برده مخالفان بنکی
گرفته بسیاری از مردم را عرضه تلف گردانید و یادگار چنین زخمی در حساب مرده افتاد و زمین دار بجای خود قرار
کرده او را در حمایت خویش پرورش داد و جاسوسان که این مردم در پی عیله گرفتار شدند مذکور از [illegible]
آمده او از شجاعتی که داشت و تدبیری که نمود کثرت غنیم و قلت خویش را منظور نداشته روز [illegible]
بهمن ماه آلهی موافق چهارشنبه پنجم رمضان از جای خود برآمده مردانه فرو شد و چون [illegible]
مقدس رسید کجا جهان منشور والا [illegible] یافت که همت در استیصال آن بدنهادان گماشته فوجی
از بهادران کاردان نبرد دوست تعیین نماید بموجب حکم معلی [illegible] جانداران که بآن ناحیه شتافته
در فرو ایدای آن متمردان تخم کوشش نمودند و آن کل زمین از خس و خاشاک اهل فساد پاک کردند آغاز
سال نوزدهم آلهی از جلوس اقدس شاهنشاهی یعنی سال تیر از دور دوم در پنجشنبه وقت اقبال آرای
موکب بهار در رسید و نوید بالش امزجه در داد و فیوض علوی بارواح و اشباح تازه بتازه روی آورد
مزاج زمانه شگفتگی گرفت طبع روزگار باعتدال گرائید سحاب افضال چون دیده مشتاقان بباریدن درآمد
ینابیع احسان چون دل عارفان بجوشیدن گرفت سبزه بساط خضرای گسترد و چمن طیلسان بجلوه نمود
صفحهای زمردین ارغوان نگارین گلهای [illegible] پیرایه دادند نظم ابر با برق جهانتاب رسید سبزه
دانا بکمر آب رسید : سبزه بارست کاکل و رنگ نمود : لاله با آتش [illegible] رسید : گل بباغ آتش گرد آورد

برا

آب لغزنده چو سیماب رسید : و بعد از سپری شدن هشت ساعت و دوازده دقیقه از روز شنبه چهاردهم [illegible]
بهشاد و هشتم عطیه بخش کون و مکان نورافزای زمین و زمان پرتو تحویل برج حمل انداخته جهان را [illegible]
عشرت گزین ساخت نهالهای امید را سرسبز ساخت و چو فلک چون اخلاق [illegible] گستی خدیو عطرآگین گشت آغاز سال
سال نوزدهم آلهی از جلوس [illegible] یعنی سال تیر از دور دوم شده و اوایل این سال بهجت افزا ظاهر [illegible] سعادت
اقبال گشت و خدیو خدا پرست آیین نوروز که [illegible] بر رخشیده و شیخ فرید و [illegible] سعادت [illegible] نمودند
و مصنوعات آن مبارز عیش آماده ساکنان آن حوالی فنون افضال و احسان بقدوم آمده و چند روز برای اجابت
صوری و معنوی و استقامت ظاهری و باطنی در ساحت [illegible] فیض بخش [illegible] آرای بودند و از اموری که
در شوال موجب انبساط خاطر مقدس شده و مین [illegible] آگاهی گران [illegible] و از [illegible] بتفریح
و مهر من گرفتند و از آهن منجنیها ترتیب داده بودند که از [illegible] خفا [illegible] زدی [illegible] و از آب برآوردی و از
سوانح رحلت کردن محب علیخان میر خلیفه [illegible] است [illegible] حمیده بیگم [illegible]
بیشتر از این [illegible] حمیده بیگم که در حباله عقد محب علیخان بود رحلت کرده [illegible] والده خود حاجی بیگم [illegible]
بیشتر از وصول او میرزا [illegible] رخت هستی بر بسته بود و محمد باقی [illegible] انتظام [illegible] غفلت فطری
که قدرشناسی از شیم اوست [illegible] بیگم [illegible] ملکه حاجی بیگم [illegible] آزرده شد
و به گوهران آن دیار [illegible] محمد باقی [illegible]
او از این معنی آگاهی یافته [illegible] حاجی بیگم [illegible] جان بابا
[illegible] فرستادند و حاجی بیگم [illegible] حمیده بیگم [illegible] دلاوری و تدبیری [illegible]
برآمده [illegible] سلطان محمود [illegible] سخنان [illegible] در میان آورد و گفت [illegible] محب علیخان [illegible]
با اندک کسی [illegible] همراه [illegible] دولت [illegible] بیگم [illegible]
را راست [illegible] درگاه والا آمده [illegible] رحلت [illegible] نام برد [illegible] الحاح بسیار [illegible]
متوجه شد [illegible] حمیده بیگم دختر [illegible] خلاص فدای [illegible] فردوس مکانی شد
[illegible] که در محاربه عبدالله خان که در زمان ظهور [illegible] جلوه گاه [illegible]
زمان [illegible] حضرت فردوس مکانی [illegible]
این [illegible] پادشاه را از این خطرگاه جان خلاص [illegible] سال

او را از هم گذرانیدند آنحضرت اهل و عیال او را در ظلال عاطفت در آوردند حاجی بیگم که دختر مقیم میرزا بن ذوالنون
بن میرزا حسن بیگ است و مع ازان میرزا عیسی و دختر او را به عواطف بزرگانه تربیت فرمودند و محب علیخان میرخلیفه که
مخلصانه آداب خدمت بجای آورده بود عقده کشای مشکل التفصیل چون تهیه بکر رسیدند سلطان محمود غلام میرزا شاه حسن
که عرضه بر زبان رفته بود درین کار بهر ای نتوانم کرد معاودت نمایند و اگر بجد نه که بهتر روند از راه جیسلمیر متوجه
شوند محب علیخان را احال دیگرگون شد نزدیک برکشتن بود و نه رای گشتن داشت چون سعادت در نهادش بود
و اعتقاد چنین بزرگ نسلی بخش همت در تسخیر بکر و دل در کار به با سلطان محمود بستند و در حصه و قلعه ایشان هر دو لشکر
بهم پیوستند کدام دو لشکر محب علیخان و مجاهد خان زیاده از دویست کس نه اشتند و سلطان محمود تا دو هزار
کس سرانجام نموده فرستاده بود تا بتائید ایزدی که کافل مهمات منسوبان این دولت ابد پیوند است این
گروه اندک معدود از گرمی هنگامه پیکار نصرت یافتند و آن سکندر رفته بار رفته مغلوب و مقهور منحصر شدند این فرومند
محاصره آن پرداختند و درونیان از سطوت عظمت این دو داعیان والا امان گرفته برآمدند و چون این قلعه
به نیروی شجاعت بهادران اخلاصمند بدست آمد و اسباب جمعیت منتظم گشت کمر همت بسته متوجه تسخیر بکر
شدند اقبال الفرقه در حسب محالفان انداخت از آنجمله مبارک خان خاصه خیل سلطان محمود را که مدار معامله
او بود با هزار و پانصد سپاهی محب علیخان را آمده دید و باعث معموری آن بود که بعد از آن دیار سپاه او کلا
بسر او را سکی از خلوتیان حرمسرای سلطان محمود متهم گردانیده بود و آن ساده لوح با تشخیص معامله در مقام استقبال
خاندان او شد او را اخلاص درست نبود از عرض ناموس خشونت کشیده مفارقت جست و محب علیخان بطلب مال
سال او را از هم گذرانید و مردم او را که سک کیسان آلاشیس بود نه تسلی نموده محاصره بکر پرداختند و کشت
روز افزون آن قلعه مفتوح گشت چنانچه در جای خود سمجلی نگاشته شد و چون قدری فراغ شاهزاده مراد از
منهج اعتدال انحراف داشت چند روزی در آن شهر فیض اساس توقف فرمودند و چون عیادان توجهات
شاهنشاهی صحت روی داد روز خرداد ششم اردیبهشت ماه الهی موافق دوشنبه پنجم ذیقعده کوس مراجعت
بلند آوازه کردند هر روز طرزی خاص نگار چیند و بروش مخصوص در نشاط و مسرت آئین عبادت بجای آورد
روزی در اثنای راه قراولان خبر صید چند آوردند خاطر قدرت برای شاهنشاهی متوجه شکار آنها شده بهر شیش
چند را امروز بطریق شکار کهیه در دام قید در آوردند از آن جمله سر کلی گه از سر آمد صیدهای شاهنشاهی است
و چون رایات اقبال بکهوه سالپور نزول اقبال فرمود خان اعظم میرزا کوکه که این محال کجابکیرا مقرر بود اکمال قیوم

عالی نمود شهریار جهان آرای مجلس آن پرورده جویبار عقیدت را به توفیق قبول عقیدت از مزید شهر میرزا او را
مورد فوز و مهبط سرور گردانیدند و او بمقتضای اخلاص خویش در آرایش جشن و افزایش پیشکش نکاهو بیخ نمود
و از آنجا که در سنی نیت طراز عقیدت او بود میدانست که تضایق شدهای معامله و ان عبارت از آنست که
اندکی از داده او را پیش آرند این بزم عشرت دلخواه انتظام یافت میرزا حسین که در سلک ملازمان میرزا
بود این مصرع مصرع تاریخ این هنگامه شادی افزا یافت مصرع مهمانان عزیز نشد شهزاده سواره بنا متوجه
پیش شدند و نگارکنان موکب آرایان روز خرداد ماه آلهی موافق پنجشنبه هشتم ذوالحجه داخل ظاهر سلطانیه
لاهور ستقر رایات اقبال گشت حسین قلیخان لوازم بندگی و مراسم خدمت و اخلاص بتقدیم رسانیده بموجب
التماس آنحضرت بمنازل او که بنا تازه ساخته بود قدم گرامی ارزانی داشتند و سرمایه افتخار جاوید او را میسر
و چون مهمات این ملک در پرده سیر و شکار با اتمام شائسته سرانجام یافت خاطر اشراق مآثر شاهنشاهی
خواست که از حصار عزیمت فرماید تا بغیر توجه و ورود عساکر اقبال معمور رضیه بموکب آن دیار مورد انوار
شود و هم درین سیر جمعیت بساط طواف روضه معتبره بتقدیم رسید بنابرین در هیجدهم اسفندارمذ ماه الهی
موافق اوایل محرم سال نهصد و هشتاد و نه هلالی متوجه آنصوب شدند روز دوازدهم تیرماه الهی یکشنبه غره صفر
حصار فیروزه مضرب خیام مقدس گشت و از سوانح آنکه موکب شاهنشاهی سایرات لشکر خان از موده با وجود
منصب میربخشی و میر عرضی و دیگر مناصب بهر یار عدالت پژوه را کفش حقایف از آن باز نداشت و کلی
ازین سانحه بهر اثبات بخشش آنکه لشکر خان راستی و نیاز از منهج اعتدال باز برد و صدر اعمال ناخوش گشت و از
بخودی در روز روشن مست بدرگاه والا که ملاذ هوشیاران صف اعلیت آمده عربده نمایان ظهور آورد
و چون حقیقت حال بمسامع قدسی رسید خاقان عدالت پژوه برای تنبیه او و اعتبار دیگران او را بدم
اسب بسته گردانیدند و بعد چندگاهی در زندان فرستادند و بر شهباز خان نظر تربیت انداخته منصب
لشکر خان را بر او مکرمت فرمودند و از آنجا که مزاج مزرعه شاهنشاهی است در اندک فرصتی آن مسجون اعمال را بخشیدند
و در دارالخلافه فتحپور از وسیله شفاعت مقبولان درگاه خلاصی یافت رضیه بو عالم با آنکه موسم باران بود بر او
سفارشی غرایم با دانتانه کوچ منظور بودند و سکارکنان بصوب اجمیر شتافتند روز خور یازدهم امرداد ماه آلهی
موافق یکشنبه غره ربیع الاول بآن خطه دلکشا نزول اجلال فرمودند و از فراوانی حق طلبی و حق آگاهی بطوف
روضه معتبره توجه فرموده استمداد همت نمودند و ایزد خواجه را پیشکش خاص کرده نیازمندان را بانعام خسروی بهره اندوز

سد عالی قضا و قدر چون تنگ اختری را خواهند که دولت صوری و معنوی او را افزون کردانند نظر دوربین او را
از مراتب بزرگی باز دارند و تنگی رضامندی الهی افزون پدید آید و از فراخی حوصله و فرط عطش معنوی پایان گیر طلب
او را سیراب نموده جویای سرچشمه مقصود سازند و این طرز چون سینه از فیض پاینده افتاد حق
هر زمان او را رتبه تازه رسد چنانچه ازین حالت والا طراز حال حضرت جهانبانی و بعد از تقدیم مراسم داد و دهش
دکام روایی منتظران این روضه روح افزا بصوب دار الخلافه توجه فرمودند و بهر کامیابی دولت همیشگی اقبال روز
افزون مهر ... امرداد ماه الهی موافق ... جمعه ... ربیع الآخر فتحپور مهبط انوار ظل اللهی گشت و حضرت
در منازل شیخ سلیم نزول برکات فرمودند و طبقات انام که بشرف ... رسیده انتظار دریافت آستان بوس بودند
کامیاب سعادت گشتند و از سوانح دولت افزا آنست که آن اسکر را که از مضافات بیانه بود و مجامع شاخ شده
خدیو جهان که معمار عالم صورت و معنیست چنانچه پیوسته ارتقای مدارج افراد انسانی فرموده اساس معدلت را
استحکام می بخشند و سعه آن زمان را کامیاب دولت میکردانند همچنان در اوج و روی زمین کم شده وجه را
باندازه حال آن ترحیب فرموده زمین و زمان آن را از اوایل میغرنمایند از آن باز که فرزندان ... بوده در سیکری
سعادت ولادت یافته و بعض معارف ربانی شیخ سلیم که آینه خاطر اقدس متوجه است که این زمین را آن که ...
معنوی دارد عزت صوری بخشیده و بخواهد که رایات جهانگشایی درین مقام گرامی رسیده ... سیکری ...
همت والا شده و حکم مقدس نفاذ پیوست که کاربردازان سلطنت عمارت عالی و منازل دلکش برای حضرت
شاهنشاهی اساس نهند و جمیع طبقات امرا و طوایف انام برای خود نشیمنها و منزلها ترتیب دهند و چهار ... ارتفاع
ارتفاع برده آن از سنگ و آهک و درانداز فرصتی شهری بزرگ دفعه ای دلکش و جاهای نشاط افزا اساس یافت
و انقطاع خیر از خانقاه و مدرسه و حمام انتظام گرفت و بازاری بزرگ سنگین احداث شد و باغهای نظر فریب در اطراف
شهر صورت انطباع پذیرفت و سوادی اعظم در هم آمد که در رنگ معموره عالم گشت و آنحضرت نام آن را فتح آباد جلال
فرموده بودند که بر زبان عالمیان فتحپور اشتهار یافت و منحنیع شاهنشاهی بلند آوازه شد و از سوانح ... کره
روانی آرزوی بلند در سرافتاد که حضرت شاهنشاهی در منازل او که در آن فردیکی تمام با قصر حضرت ... اول
سند آن گشت و ورود دولت فرموده تمکین بخشیدند و او را باین عطیت والا مباهات ... مؤید ... فرمایند
چون این داعیه دولت افزا بموقف عرض مقدس رسانید از آنجا که کام بخشی بنده نوازی شیمه کرامت شاهنشاهی
ملتمس او ... قبول گرفت و روز دیبادین ... سوم دیماه الهی ... فتحپور متوجه دار الخلافه آگره شدند

منازل او بیامن قدوم شاهنشاهی نور افزای صورت و معنی گشت و مراسم پیشکش و نثار بتقدیم آمده ... اوراق
انبساط شده وقع ... در پاش آمد و از آنجا معاودت فرموده فتحپور مورد ... رایات شده و سعادت ... حکم
مبارکه ... والا رسیده لی ... احدی کامیاب صورت و معنی شدن کردند الحمدلله دورینی ... ژرف نگاهی والا
آگاهی خدیو معلی ... گوهران طبع اند و در ... دارد هم این گروه ... بگوی بی اعتباری فرو شوند و
هم طایفه که ... راه سخن ... پیشه نوبت ... ملکه ... سعادت گشت را
که محض از برای ارتقای دولت ... و ... توجه شاهنشاهی ... کار دارد و از فروغ نور و
خاطر مقدس ... تبی ... بازار ... و ... اکرم ... آن گروه ... شغل ... جمیع ... ادراک
خود آگاهی ... در سلک سعادتمندان در آمده اند و طبقات عالم از وضع و شریف ... حال ... رسید و
و مدعای دوام دولت روز افزون قیام دارند و شهر ... نو ... حوصله و وسعت ... مرتبه
باندازه هر کس سلوک فرموده سلطنت صوری را با ولایت معنوی هم ... ساخته اند **شعر** همچو روان ... ز

همچو خرد کامبخش و همچو قضا کامران همچو قدر کامکار **آغاز سال ... مقدس الهی از جلوس مقدس شاهنشاهی یعنی سال**
امرداد از دور دوم در ... سعادت پرتو که زمان از ... آسایش صورت ... بزرگ ...
زکرد ... آینه زمین و زمان شده و نور جهان افروز ... شب و روز گشت فیض ... در ...
حیات سرایت کرد نسیم صبح با ارواح نباتات هم آغوشی نمود و سایبان ابر مدرار ... سیکبای ...
کشیده آمد لشکر ریاحین از گرد راه رسیده ... آبرو یافت هوای گلستان ... طبایع
انگیخت ز ... سامعه را ... نسیم زبان از ... **شعر** ... باد ...
منجیله صبح ... آفت ... داریه ... سنبله ... شکر ...
شد ... بلبل ... راحیه ... نشد ... غنچش ... شکن ... جلوه ...
الخنجیه ... حکمده ... در کام قدح ... سکیده ... میکده ... بستان عشق ... داریه ...
زمین و روشنی ... فراز ... انقضای ... شب ... بهجت ...
هشتاد و نهم ظل نور برج حمل انداخت و آغاز سال ... سوم الهی از جلوس مقدس شاهنشاهی یعنی سال امرداد از دور
دوم شد امید که بیامن ... شاهنشاهی این دور ... هر ... و از سوانحی که در آغاز این سال ...
بظهور آمد آوردن ... خانخانان ... خانزاده ... والا ... التماس ... آورد ... گرفت

به دستیاری بهانه جستن گزارش یافت که اسکندرخان اوزبک از بی‌سعادتی ذاتی که طالع واژگون خواهد ازین
دولت خداداد روی گردانیده با علیقلی خان بدنهاد همه‌داستان شده سر شورش برداشت چون علیقلی را آن
پیش آمد رنگ کار شده و آن شورش فرو نشست اسکندرخان از تیره رایی و بی‌سرشتی پیش سلیمان افغان
رفت و چندگاه در آنجا بود و بسبب آنکه افغانان کوته حوصله بودند او را در میان خویش بار ندادند و در ملکی
او شه نه او را از اندیشه این کرده که آگاهی قضیه منعم خان خانخانان التجا آورد که از من نیاید این نسلی شد که نشد
او زان تحمل دوام افغانان تا درست بسیار سلیمان اوزبک را از هم گوزانیده اکنون در خیال افتاده از شفاعت
این عاصی سیه‌بخت اندر کاه والا عرض نماید هم جنابت التجا او هم زنه گناه او تا به درست می‌یابند منعم خان گوشته
او را با عرضه داشت خویش به پایه سریر اعلی ارسال داشته استمزاج نمود حضرت عالمیان از فرط عاطفت منشور امان
فرستاده او را امیدوار گردانیده خانخانان که از زلال کرم اندیشه بخشش و بخشایش نخست ازین رفت عالی جود
بظهور آورد و اسکندرخان آتش خود طلب داشته اسکندرخان از بی‌نوید سعادت یوسف و کسد سلیمان اوزبک را
همراه گرفته بی خبر افغانان بالغار از میانه ایشان برآمد خانخانان لوازم اکرام و احترام بجای آورده در تسلی
خاطر او بنیاد نهاد و با فهمان را همراه گرفته غرب درگاه معلی توجه نمود و در اوایل تیرماه الهی بسجده عبودیت ازوی
ناصیه سعادت شده و به زبونه شفاعت او جرایم ارباب زلت بخشیده آمده و بنوازش شاهنشاهی اختصاص یافتند
و در اندک زمانی خانخانان التیفون موافقت مخصوص ساخته ممالک سرکوه را اقطاع داشتند و اسکندرخان را سرکار
لکهنو مکرمت فرموده همراه او کردند و از سوانح این ایام که بهار اقبال و دولت است آنکه فرمانروای توران عبدالله خان
اوزبک از حسب سطوت شکوه و ابهت سلطنت عظمی حاجی الحرمین را ارسال درگاه والا فرستاده و با نامه محبت
و تحف و منسوجات آن دیار سعادت یافت و همگی مضمون آن معارضه آنکه رابطه خویشی یگانگی را
بیاد داده و دوستی جدید برای آن گردانند تا منقبه از استظهار چنین فرمانروایی اسلاطین توران چهره دوستی
روی دهد و تا بنیاد از صدمات افواج گیتی‌کشا بر بام عافیت خواب گوارا توانند کرد و برای مزید جهانگیر
تحف منعم خان خانخانان و فیل اعظم مرزا کوکه تحفه با ایشان ارسال داشته بود تا این منظوران درگاه خواسته
در تاسیس مبانی مودت و ترصیص آن توجه گمارند شهریار شاهنشاه ارام دوری فرستاده را با نوازش فرود درگاه
رخصت ارزانی داشت و از نفایس هندوستان برسم ارمغان همراه گردانید و از سوانح از نظر افتادن مظفرخان
در هر زمانی با وجود طلوع نیر هدایت شاهنشاهی بمقتضای مشیت گرم بردن دیگی برجال جهان آرای خرتنی فی ولی نیند

[illegible]

و درین ایام نشاط چوبر بازی را نفاث حسن معنوی گردانیده معرکه نشاط را گرم ساخته در شبهای خاص درین
بازی که رهنه حکمت در ضمن آن مندرج است انتظام فرموده جمعی از ملازمان عتبه اقبال که پیوسته برای این کار
حاضر می‌باشند در شبهای عالی و روزهای دلکش رغبت می‌یافت اگرچه بظاهر بازار بازی گرم بود اما در
معنی عیار مردم گرفته می‌شد و چه بود ازینش لباس لعب و بهر انگاره گرد که شناسای جوهر طبقات مردم گشتند
روزی مظفرخان از بدمستی دنیا و هستکو هلکی درین معرکه بازی که معیار حوصلها بود از بسیار جی بادی او
و دوام حضور معهد و حرکات روستا بار شد آنحضرت او را از پایه اعتبار انداخت رخصت سفر حجاز فرموده
تا در خاربی اعتباری و غربت حال اسنادی یافته او را اصلاح بکار آمد نهضت موکب جهان‌نورد شاهنشاهی
بتسخیر دیار گجرات گیتی خداوند بوخیر ارست پیوسته نظام شاهی ظاهر را پیرایه ملک معنی دانسته و بطبای
اغراض بشری آسایش خود را در آسودگی جهانیان میدانند و همواره اهم را از مهم شناخته در فراهم آوردن
برآنکه گهیا روزگار توجه والا میکارد و در تسخیر بلدان و تفتیح ممالک اندیشه نخستین غور رسی و غمخوار انام
رسیده ای روزگار منظور باید و لهذا در ما حینی که فرمانروایان آگهی دهشیار دل و رغبت پروری بیگانه
با وجود حصول اسباب تسخیر آن دل در آن نمی‌بندد در هر چند بر پیشگاه خاطر اقدس که جلوه گاه حقیقت است
هر معمور و سعت در ملک افزاید هرآینه کثرات جهان روی دهد و وحدت فرمان یکی از والا نژادان دادگر داد
و عبادت کبری این شاه مقتضی اعلای شایسته ملکی و جهت حقیقی اساس چون بنیاد العموم برابا و نزول
خصوص خلایق که ودایع بدایع ایزدی اند بانی عبادت توجه منظور باشد اما چون ایزد بیچون در اوان
و در نقاع مبانی سلطنت است مرتبه مرتبه ولایات را از فرمانروایان عدالت دوست خالی میکرداند تا شهرها از
حقیقت پژوه با تقرب توجه با دشاهانه گارد و آنکه در الفروع منور اخلاص رونق بخشه تا هم نقشه گمان
با ذیه حوادث در ظلال عاطفت در آسیه و هم وحدت قسری که توام وحدت ارادت است دلخواه صورت بندد
و هم در ظاهر جنان که عالم از آن پر شده شعله اخلاص افروخته گردد و چه در دعوات طبقات انام بقا نظیم
دست نهاده قدرت ایزد است جل جلاله طایفه از دیدن فروغ خردمندی و طراز نشست خلافت از
بخشش و بخشایش و اغماض نظر از زلات مردم و آگاه دلی بر نکته جهان برده او را یگانه درگاه
ایزدی شمارند و خدمت او را عبادت الهی شمرده در عقیدت اخلاص می‌افزایند و گروهی اگر نظر بر
کردارهای افتد از فرونی سطوت صوری و افزایش ملک ظاهری بر بزرگی معنوی او گرویده گشته اند و در آن

جان الله اخته خود را از جمله مخلصان جان‌نثار میگردانند و لهذا درین هنگام که ملک دهلی از عساکر طوفان
شورانگیز پایمال شده و گوروالان فتنه‌انگیز در کوهستان‌ها کامی فرو شده‌اند همت جهانگیری به تسخیر ملک گجرات
و اصلاح فترت آنجا مصمم شد که ستمزدگی عموم رعایای آن دیار بکمال رسیده بود و از ان باز که
سلطان محمود از بی‌پروائی دشمنان چرب‌زبان هنگامه‌آرای را به دوستی بر گرفت و از بعد در ظلم زمان
تیره‌رای که سود خود را در زیان صاحب منعم دیده‌اند رخ هستی برتافت چنانچه مجملی از ان قبل جلوه
دلکشات نگاشته قلم تحقیق شده است امرای آنجا بار خود هم سید مبارک خان و اعتماد خان و عماد الملک در
حوزه کامی شده‌اند و برای آنکه معنی حکومت ایشان باشد یکی از فرزندان سلطان احمد سعد الدین نام را بر او
اطلاق کرده‌اند و چون او سن رشد رسید از هم گذرانیده‌اند و تنو نام پسر بیچی را که از اراذل
آن دیار بود برداشته فرزندی سلطان محمود شهرت داده‌اند و خطاب مظفرشاهی بنام او بسته در لوازم خواص
طبیعت اهتمام نموده‌اند احمدآباد که دار الملک گجرات است و کنبایت و بسیاری از ولایات تصرف اعتماد خان
درآمده و سرکار پتن به موسیخان و شیرخان فولادی قرار گرفت و سورت و بهروج و بروده و چانپانیر چنگیز خان
پسر عماد الملک مقرر شده و دندوقه و دولقه و غیر آن بسید [illegible] سید مبارک رسید و جونه‌گره و ولایت
سورته بامین موری تعین گشت و اعتماد خان که تربیت آن شغل خود هر سال از آتش [illegible] داشت روزی چنگیز
و آن ملک از استیلای متغلبه مورد انواع ظلم گشت و با جمیع امرای [illegible] کردند در نواحی
چنگیز خان در گذشت با غوای شیرخان فولادی با جمعی از او باش بر قصد احمدآباد لشکر کشید و اعتماد خان
در احمدآباد متحصن شده میرزایان را التجا آورد و هنگامه شورش گرم شد و بازار فتنه و فساد رواج گرفت خاطر
مقدس شاهنشاهی تسخیر گجرات را اهم مهام دانسته در انتظام اسباب این یورش توجه عالی گماشت و از
و قنوج راجه بیر و جمعی کثیر را به پنجاب فرستادند که کومک حسین قلیخان بوده آماده کار باشند که مبادا ابراهیم میرزا
با غوای کوته‌اندیشان مرتکب مفسدت شده در دست او ناتمیز بیرون شورش حج بر دماغ خود راه داده فرمان مطاع
بنام حسین قلیخان شرف نفاذ یافت که نگرکوت را مستخلص ساخته براجه بیر بر حواله نماید که راجه بیر چند در
آنجا از به خدمتی و بی‌نیتی مغرورست و اکثر مردم او از متانت قلعه و استحکام حصار سرمایه نخوت خود داده‌اند اکثر
عساکر اقبال که دران ناحیه تعیین اند همه همراه نموده بزور گیرد و همچنین بهر باجتی مردم نامزد شدند خلاص کی چند
تعیین فرموده روز بهرام بیستم تیر ماه الهی موافق شنبه بیستم صفر از دار الخلافه فتحپور به تسخیر گجرات نهضت عالی فرمودند

حوالی دار مخیم سرادقات نصرت گشت و از معدلتها که درین ایام بظهور آمد یکی فرمودن بابا خان قاقشال
دیگر از بین عدالت آنکه درین روز شهباز خان که امیر توزک بود و در ترتیب سیل اهتمام میکرد آن ترک بمعامله
نحو نمنه با و در افتاده به درشتی پیش آمد چون مسامع آن نخل برای گلستان خلافت رسید بحکمت باو پراو
و اصلاح سایر ستم‌پیشه‌ها روان ستیابت عظیم فرمودند و یکی توجه شاهنشاهی لشکر بزرگ بجنبش درآمد
کار گذاران مرد و قوز کنج اسپه به شواری به آیه با سامان تحقیق گرفت و از سوانح عشرت افزای خر الست اکه
درین هنگام که قصبه ساکانیر مضرب لوای ظفر قرین شد به دستور معتاد متنابا شکار توجه فرمودند و در ان
ایام چون شکار چیته عشرت افزای بود بندهای گروهی را چیتا داده رخصت نمودند و خود با بعضی از خاصان طرب
در تب مفرغ شکار روان شدند اتفاقا در شکارگاه خبر بخش نام چیته خاصه را با آهوی سر دادند نا گهان در میش
حیته می‌باید آشنه که پهنای آن بیست و پنج گز بود آهو بمقدار یک نیم نیزه بر هوا شده خود را از ان چه
پهناور گذرانید چیته نیز از روی غیرت بجان و نیزه بجستی جالاک از ان خندق گذشته آهو را در ربود
نظاره این حالت شگرف غریو از ناظران بارگاه حضور برآمد و با عث نعم عجیب و نشاط مستغ گشت
و خود بر عزت دولت پایه آن چیته را افزوده سردار چیتها گردانیدند و حکم مقدس شد که برای عزت او نقاره
عزت مردم در پیش او نقاره می نواخته باشند و روز گوش چهاردهم امرداد ماه الهی موافق شنبه یازدهم
ربیع الاول بایمن مقر از اکثر اجمیر سواره شده متوجه طواف روضه مقدسه شدند در اثنای راه قراولان عرصه
شکار خبر آوردند که درین نزدیکی شیر است قوی هیکل که خونخواره در مجمع مترددان این راه بوده قصدی می‌نماید
از انجا که استیصال آزار رسانان لازم آیین سلطنت است شهریار شیرشکار متوجه دفع آن شدند و برو بی تکلفی
آن درنده قوی پیکر را شکار فرموده متوجه آن خطه دلکشا شدند و از برکات قدوم شاهنشاهی واقفی تازه یافت
آداب نیاز مندی و رسوم زیارت بتقدیم رسید آوازه بای افضال بگوش آمد و طبقات مردم از عطایای گران
بهره وافر گرفتند و روز دیگر تماشای قلعه اجمیر که بر قله کوهی واقعست متوجه شدند و در ان عالی مقام زیارت
سید حسین خنک که در زبان عوام از اولاد امام زین العابدین علیه السلام است پرداخته تبرک جستند و
تحقیق آنست که سید از ملازمان شهاب الدین غوری است هنگامی که فتح هندوستان کرده ام [illegible]
او را شقدار اجمیر گذاشت و او آنجا نقد حیات سپرده و مرور ایام و هجوم عوام او را بافسانه مشهور گشت و در حریم
مطاف عالمیان شده و حضرت شاهنشاهی کمر بسته در طلب براهمی و فرخندی میکردند نظر بشکار طلب برانداخته

استمداد همت فرمودند و روز امرداد ماه الهی موافق یکشنبه دوم ربیع الثانی خان کلان از ایلغار ...
امرا چون شرف خان و شاه قلیخان محرم و شاه بداغ خان و سید محمود خان و قلیج خان و صادق خان و زین خان کوکه
و سید محمد و خواجه جهان و سید احمد خان و قتلق قدم خان و محمد قلی خان توقبائی و خرم خان و بیگ نورین خان
و محمد قلی بیگ ... و خان کلان و مهر علیخان سلدوز و سید عبدالله خان و میرزاده علیخان و بهادر خان ... رسم
مغلای بصورت تکرات رخصت فرمودند و روز فروردین نوزدهم شهریور ماه الهی موافق دوشنبه بیست و دوم ربیع الآخر
خود به دولت و اقبال از خطه فیض اساس اجمیر نهضت فرمودند تا هم اقبال استکار بمعظم رسد و هم امرای پیش درگاه
علیحده جوهر خویش را بهتر ظاهر کنند و هم کرامات بزودترین اوقات در حیطه تصرف اولیای دولت درآید بهترین وجهی تواند احوال
سکنه های آنجا را صورت بندد و مراکب نصرت لوا در ... رسیده بود که نوید ولادت فرزند والا گهر و نوید
فتح و فیروزی رسانند **ولادت سعادت افزای گلدسته بهار اقبال شاهزاده دانیال** بر چهار ... عناصر
عناصر ... و ارکان ... در رابطه ... و ارحام ... که با نظام سلسله علوی و سفلی ... ضروری
باقبال روزافزون و دولت پاینده ... خشنده ... صوری و معنوی بسعادت پذیر ... دی
و دنیوی ... هر صبح تازه گلی همیشه بهار از حدایق امید ... و هر شام ... اختری عالم افروز ... افق
آرزو ... سازند ... ناپدید ... عالم افروز ... از اندازه ...
جمیع مکارم و معالی را که در مکامن مشیت ازلیت فراهم آورده ... اقبال ... تمام ...
چندین عطیات کبری مخصوص ذات مقدس او ساخته ... را ... نشین ... توقف ...
و لهذا چون ... طالع فرزندان ... حقیقت ... بود ... این ...
و دولت ... اقبال ... و ... عبارت ... موجب ... فرموده ... مرتبه ... بها
از محیط بطون بر ساحل ظهور جلوه گر ... در آن هنگام که ... از ... بود ... از
بر دکیان سرادق عصمت را از مان دولت ... صبح سعادت ... رسیده بود ... حضرت
فراخ آن عفت ... شرف ... بحیط ... ان
نقبه قدسیه ... اقبال ... و ... از ... حال ... اقبال
بوده در حوالی ... از ... رسید از سرکار ... نزول اجلال فرموده بود که ... مقام ... خبر
رسید ... نوید نصرت بخش مسرت افزای آورده شد که ... آسمان ... تربت ... نهم شهر ...

الهی

الهی موافق شب چهارشنبه دوم جمادی الاولی ... و ... سوم ... بطالع حمل ...
حکمای یونان و بطالع حوت بمحاسبه دانایان هند و ستان در خطه فیض انتمای اجمیر ... صد و
یازده درجه ... و عرض ... درجه ... جهان آرای حضرت ...
فرزندی ... اختر کرامت فرمود و بطلوع این کوکب نورانی ... آفاق ... و ... جهانیان ...
این نوید سرور ... صبح ... از ... شکر فرموده ... الهی ... دولت ... شتند
و ظهور این امر را ... فتوحات ... اندازه ... جشنهای ... ترتیب داد ... برای ... خلایق
... عام ... تازه ... فرقه ... افضال ... آمال ... آمد **شعر** گلی ... جان ... را
درین باغ ... که ... گلستان ... و از ... ز نخوت ... باد
بر جانست ... طرب ... اقبال ... داد ... ترانه
ترانه ... زمانه ... گرم ... حجاب ... برگ ... گرامی را
که ... سنبل ... منظور ... استعداد تایید ... اکبر در نظر ... آورده نام
نامی آن ... گلشن اقبال ... سلطان ... نکته ... ماهی
دلپذیر در رشته نظم ... برجی ... ارباب ... گذشت ... گشتند
و ... شرف ... که چون آن کوکب آسمان ... دولت ... برده
... سعادت ... خلافت ... اوداد
و ... تربیت ... عاطفت ... بوده ... توفیق ...
من ... در شرح احوال ... حضرت شاهنشاهی ... از قلم ... صورت
... سعادت ارقام ... مسعود ... اقبال ... خامه ... کرده
استخراج احکام آن ... **طالع اقبال رقم بنظر حکمای یونان و فرس**

درآمد جنیدی از راجپوتان را برسم رسالت فرستاده دم اطاعت زد چون این آمدها خان کلان نزد در یافتند
در هنگام وداع خان برسم هندوستان هر یکی را خلعت داشته پان میداد و رخصت میکرد یکی از ان مقهوران
مدبر مابین ترقوه خان کلان چنان جمدهر زد که مقدار سه انگشت از زیر شانه سر بیرون کرد و بهادران
از نوکران او و دیده آن راجپوت را زبین زده و صادقخان و محمد قلیخان تیز دستی نموده او را از هم گذرانیدند
و دیگران نیز بشومی آن بد اختر بخاک و خون برابر شدند چون حقیقت حال بمسامع اقبال رسید بر خلاف
عهدهای ناقص زمانیان و گلشنهای کوته حوصلهای روزگار تسخیر گجرات کرده گشتند و روز بروز تسخیر و انتظام
الهی در جایی که هم آرایش بود نزول رایات اقبال شده و امیران بزرگ و سایر ملازمان عتبه دولت آرام استقبال
می آوردند و سجده درگاه بروش حسنات شدند و چون از مردم سروهی چنین غدری بظهور آمده بود حکم معلی
از مکمن سیاست مولت صادر شد که افواج گیتی کشای بسروهی رفته سرکشان آن ناحیت را بر خاک ادبار
اندازند و خود بمرافقت اقبال عزیمت احمدآباد فرمودند روز سروش مقدم ایات آگاهی صد و سروهی تحکیم رایات
فیروزمند گشت و محمد خان آن سرزمین و ... اقبال پناه بر دشمنان ... که در مقهوران راجپوت
مولت که جمعی در گرد منازل ... در حوالی بتخانه های جرات ... جای گیری میکنند
گروهی در ... جمع آمده بودند ... عالم ... را
از جنگ ... داشته ... از ... ساده و روان ... که کار این ... را
خون گرفته بانجام رسانیدند و از ملازمان عتبه اقبال دوست محمد پسر تاتارخان درین روز ... از گرد ...
رسید ... و از سوانح آنکه ... ترکمان با جمعی از قزلباشیه از جانب سلطان محمد ...
پسر بزرگ فرمانروای ایران شاه طهماسب که از جانب ... ایالت شاه خراسان بود با نفایس تحف ...
و با برسم رسالت آمده محفوف عواطف ظل اللهی گشت و درین منزل ... جمعی کثیر از ...
عتبه اقبال ... که در حدود ... و سروهی بوده ... احوال ... الاکرونی ...
با ... سطوت ... خواهند که از گجرات برآمده بممالک محروسه تفرقه اندازند
نتوانند و چون خاطر ... از مهمات ... فراغ یافت ... فرمودند و از حدود ...
از راه خیراندیشی شاه فخرالدین را با ... عظمت ... اعتماد خان که ... عرضه داشت فرستادی ...
استمالت ... رخصت فرمودند که ... افزا مضمون مسالک سعادت ... -

زاد ... طالع سعادت افزای حضرت شاهزادهٔ ... هندستان

و بالجمله بعد از فراغ از مراسم اخلاص و سپاس گذاری این عطیهٔ کبری که در سعید ارجمند هم بهره آگهی بوده ای حضرت ...
بهم جمیدی الاولی ... ... شد و قصبه ... خیام معلی گشت و از سوانحی که درین ایام بظهور
آمد آن بود که سلیمان کرارانی که در اودیسه و بنگاله و بهار دم استقلال میزد رخ حسنی از ... صفای
دولت ... و اولیای ... که نظر آسایش جهانبانان که ... سنگ حلی و سنگ ... ادبی ...
و سنگ ... انداخته ظهور ... در چنین وقت ... اقبال دانسته و ... که ...
افغانان ... ممالک ... آویز ... از یورش گجرات ... از سوانح این ...
در ... گرفته ... گجرات ... ملک ... آنها ...
حرف ... الکشتی ... خالی خود ساخته ... دیار ... معروض ...
خداپرست را چون نظر بران افتاده بود که ... گجرات را ... ملایمت ... بر ... مردم
می انداختند و بر زبان او ... که خوب ... که خبر درگذشتن سلیمان در راه گجرات ...
رسیدی ... احوال ... از ملازمان درگاه فرموده ... ممالک شرقیه ... دست
والا ... وجه ... بود که توجه ... شاهنشاهی آنجانب بعد از گذشتن ... اکنون ... فتح
آن نواحی ... دولت روی خواهد داد و منشور ... خانخانان ... تسخیر بهار
و بنگاله و اودیسه شرف ارتفاع گرفت که باتفاق امرای آنجانب ... بانصرام رسانند و از سوانح ...
خان کلان ... خان کلان و دیگر امرای عظام که برسم ... تعیین شده بودند در قصبهٔ ...
و ... که ... رسیده ... ... که کلان ...

مقصد بهیه نزول اجلال اتفاق افتاد و خبرگذاران بعرض مقدس رسانیدند که از مهابت توجه افواج جهانکشا
شیرخان فولادی که احمدآباد را در قبل داشت فرار گزیده بولایت سورته و جهونه گره شتافت
و محمد خان و بدر خان پسران خود را به پتن فرستاد که اهل و عیال و اسباب او را از آنجا برآورده بکوهها رسانند
والی پسران او نیز و بار را برآورده بجانب ایدر میروند و ابراهیم حسین میرزا که بکمک اعتماد خان آمده بود
برگشته بمحل خود رفته است و اعتماد خان عزیمت ملازمت دارد حضرت شاهنشاهی راجه مان سنگه و جمعی از
که فرزندان شیرخان را بدست آورده اتباع و آنچه خود را بتنگنا کشیده فرستادند با اسباب بسیار باین
ایشان رسیده و دستبردی نمودند و روز اشتاد هشتم آبانماه الهی برابر شنبه غره رجب [illegible]
شهر پتن که در سابق نهرواله شهرت داشت مخیم سرادقات اقبال گشت و طبقات انام از [illegible]
جوق جوق اعتماد و رعایت الهی بملازمت شاهنشاهی نموده بدولت زمین بوس سعادت پذیر گشتند میرزا خان
توجه عالی فرموده از سعادت [illegible] رسیدند و از روی عاطفه بر زبان مقدس گذشت که پتن را باو مرحمت
فرمودیم و بالفعل چون او سامان نگاهداشت ندارد سید احمد خان بارهه آنجا مقر باشد و احکام و
حکیم عین الملک را نیز معین فرمودند که اعتماد خان را و میرزا ابوتراب را بدرگاه والا آورد و میرزا مقیم که میرزا
شرف الدین حسین خویشی داشت از پیش قدمان راه سعادت گشته شرف آستانبوس یافت و هم در آنجا
یاد نیکو خدمتی مظفر خان فرمودند چون میران قدر [illegible] بر عقب اعتماد [illegible] دستی نموده [illegible] شرف
حضور یافت که عزیمت سفر حجاز از طرف کرده رو بقبله درگاه آورد و روز اردیبهشت سیوم آذر ماه الهی
هنگام رحلت باحمدآباد نهضت معلی فرمودند و چون موضع جرباته مورد اعلام ظفر قرین شد تحقیق پیوست
که مظفر گجراتی که دست آویز تسلط گجراتیان بود از شیرخان فولادی جدا شده و درین نواحی سرگردان میگردید
و میرخان ساول و فرید قراول را فرستادند و از عقب آنها ابوالقاسم تمکین و کرم علی را فرمودند
که تفحص نموده آن سرگردان بادیه حرمان را بدرگاه والا آورند میرخان چون قدری راه آمد خبر یافت
او بدست افتاد و میر ابوالقاسم و کرم علی که از عقب رسیده بودند گرفته بیشتر روان شدند اکبر خان او را
که در غله زاری پنهان شده بود بدست آورده بحضور اقدس آوردند آنحضرت ترحم فرموده او را بکرم قلیچ
و در شب همین روز سید حامد بخاری و الغ خان حبشی با لشکر خود آمده سجده عبودیت بجا رسانیده بمواقف
عنایات خسروانه مشرف شدند و زمانی ازین گذشته بود که شاه فخرالدین و حکیم عین الملک [illegible] اعتماد و وجیه الملک و مجاهد خان را

روانه

روانه درگاه ساخته بود که شتابزدگی را وادی مطلب ساخته سعادت یابند چون شاه فخرالدین بپای تخت آمد مکرر
تسلی انجماعت نموده پیش اعتماد خان رفت و حکیم عین الملک رسیده میر ابوتراب را گرداننده با خود
برده و بعد از درازی سخن جمیع امرای گجرات و اعاظم آن ممالک را دل بر دولتخواهی بسته [illegible]
مشایر را انجام نامی شاهنشاهی امتیاز و افتخار بخشیده متوجه درگاه معلی شدند از قصبه کری اعتماد خان
فرستادهای پادشاهی را با میر ابوتراب پیشتر رخصت داد چون این خبر بموقف عرض عالی رسید خواجه جهان
خان عالم و صادق خان را باستقبال فرستاده میر ابوتراب را بعزت و احترام آوردند و روز دیگر که از جوانب
رایات جهانگشا پیشتر نهضت فرموده اعتماد خان را آورده بسجده عبودیت ناصیه بخت او را روشنی
بخشیدند بعد از آن اختیار الملک و ملک شرق و مجاهد خان حبشی و وجیه الملک و مجاهد خان آمده بسعادت
بساط بوس فایز گشتند هر کدام درخور حالت خود نوازش یافته و اعتماد خان و چندی از اعیان گجرات را
حکم فرمودند که سوار شده نزدیک بر دند و آنحضرت تمام راه سخن کرده [illegible] با خود [illegible] این طبقه
تومی ساخته در قصبه کری نزول دولت فرموده و سیف الملک حبشی و چندی دیگر در محمودآباد بودند صادق خان
و برخی از ملازمان رکاب بعزت اهتمام او فرستادند تا آن [illegible] او را بسعادت ناصیه سائی را
بسجده درگاه آوردند و درین منزل از روی حزم و احتیاط که سر رشته سلطنت بآن بسته است امرای
گجرات را طلب فرموده فرمودند که این ملک را با اعتماد خان مرحمت [illegible] و او ازین امرا هر که را خواهد
خواهیم گذاشت لایق دولت آنست که هر کدام ضامن بوده باشید تا در رسم حزم و دوراندیشی فتوری
نرفته باشد و لوازم فتوت بجای آید ضامنیت اعتماد خان را میر ابوتراب تعهد نمود و اعتماد خان غیر از طبقه
حبشیان همه را ضامن گشت حضرت فرمودند که حبشیان که غلام سلطان محمود بوده داخل بندگان
پادشاهی خواهند بود بملاحظه بعضی از امور که پاس سلطنت مقتضی آن بود آنها را با امرای عظام سپردند و
دیگر رایات اقبال در موضع ساتنج نزول سعادت فرموده و از سوانح عزت بخش آنکه جوقی از رندان و اوباش
آن ملک که [illegible] آوازه انداختند که حکم معلی نفاذ یافت که خلایق
لشکر اقبال از روی گجراتیان را غارت نمایند و اوباش دست تعدی دراز کرده آغاز تاراج نمودند
و فتنه عظیم قایم شد چون بمسامع خدیو جهان رسید امرای کبار را طلب نموده تعیین فرمودند که این تاراج کنندگان
را بسیاست رسانند و اموال تاراج یافته را گرد کنند و خود بدولت بار عام داده و فیلان مست [illegible]

سید اوند در اندک فرصتی فتنه و آشوب فرو نشست و نوای امن و امان برخاست و از فروغ این معدلت ولایت نو
در بستر آمده معمور و آراسته و آبادان گشت و روز آبان دهم آذر ماه الهی چهارم رجب ظاهر احمدآباد مستقر
رایات اقبال شده و محض توجه شاهنشاهی چنین کاری که جمهور انام دشوار می‌شمردند بآسانی برآمد و طوایف انام از
وضیع و شریف روی [illegible] بعتبه خلافت آورده کامیاب سعادت گشتند و هر کدام در خور خویش سرافراز
نجات ارشاد امید روزگار رهایی آورده منظور والا شدند و احمدآباد که مصر جامع از آن نشانه است [illegible]
بوده که محلات آن شهر بزرگ است و هر اوره [illegible] شهر بزرگست از فروغ مقدم شاهنشاهی و از پرتو انوار دولت
ظل الهی مهبط فیوض آسمانی شد و آنحضرت [illegible] گرامی [illegible] از روزهای جهان
برآمد مظلومان نوازش یافتند و ظالمان در [illegible] فرو نشستند صاحبان استعداد از خلوتکده قرب بمجلس
قبول خرامیدند و در این روز بهجت افزا جشن وزن شاهنشاهی شد و [illegible] شادمانی و خرمی در جهان روی نمود
آرزومندان از کام برآمد و نیازمندان [illegible] مستجاب گشت و در این ایام که احمدآباد محفوف سرادقات اقبال بود
المچیان امین خان غوری با پیشکشهای لایق بدرگاه معلی شتافته دولت [illegible] زمین بوس [illegible] ابراهیم
حسین میرزا از راه [illegible] عرضه داشتی با پیشکش فرستاده چون از [illegible] قبول
نرسید **توجه موکب معلی از احمدآباد به بندر کنبایت بتماشای دریای شور** چون بمیامن قدوم
شاهنشاهی عرصه دلکشای گجرات معمور امن و امان گشت حکومت ایالت احمدآباد و این طرف مهندی
بخان اعظم میرزا کوکه مکرمت فرمودند و طرف دیگر از [illegible] سورت آن [illegible]
بران مسلط و متصرف بودند با امرای گجرات که [illegible] بآستان بوسی [illegible] بلندی
یافته در سلک اولیای دولت بنظام [illegible] عنایت کردند و اعتماد خان گجراتی [illegible] آن گروه [illegible]
و این امرای قدیم و جدید [illegible] نظام مهمات این مملکت دلکشای نموده و استقبال میرزایان [illegible]
کار دیده خود گرفته آنگاه رای جهان آرای شاهنشاهی مقتضای آن کرد که سیر دریای شور فرموده [illegible]
مراجعت بدار الخلافه [illegible] آوازه کردند [illegible] روز [illegible] آذر ماه الهی
موافق دوشنبه دوم شعبان بصوب بندر کنبایت که سی کروهی احمدآباد است موکب معلی شاهنشاهی نهضت
فرموده امرای گجرات برای سرانجام خود رخصت چند روز گرفته در شهر توقف نمودند و [illegible]
حبشیان سپاهان خود رای [illegible] اختیار الملک [illegible] رابطه [illegible] در [illegible] راه [illegible] اقبال

رسیده

رسیده که اختیار الملک از بدنهادی خویش گریخته و اعتماد خان و دیگر امرای گجرات نیز در مقام [illegible]
لاجرم از پیشگاه اقبال شهباز خان مامور گردید که بسرعت روانه گشته خود را [illegible]
برسانند که پریشان حالان او باز گردند و غره دیماه الهی بندر کنبایت مخیم سرادقات اقبال گشت و آن [illegible]
مجمع [illegible] صورت و معنی شد و تجار روم و شام و ایران و توران بمقدم شاهنشاهی از موهبت کبری ایزدی [illegible]
او آب استقلال بجای آوردند و آنحضرت با خاصان بساط [illegible] بر جهاز سوار شده سیر دریا فرمودند
خواطر ارباب اخلاص را عشرت تازه بخشیدند و [illegible] چهارم دیماه الهی شهباز خان اعتماد خان و بعضی دیگر از امرای
گجرات را بدرگاه والا آورد و چون این تیره رایان [illegible] حضرت شاهنشاهی [illegible]
در مقام [illegible] توجه فرموده هر کدام از این جماعت را به یکی از مخلصان خدمت گزار سپردند و [illegible]
گروه ادبار سرشت آنست که [illegible] راستی [illegible] فروتنی ممزوج ساخته [illegible]
نام کرده اند و از آن میان اعتماد خان را سرآمد آن گروه کرده اند و چون صبح اقبال [illegible] شاهنشاهی
در دیار گجرات ارتفاع یافت امرای این دیار [illegible] رشته تدبیر از دست رفته آخر الامر حیله [illegible] سعادت
زمین بوس دریافتند و [illegible] اندیشه نادرست این گروه آنکه [illegible] این دیار [illegible]
حضرت شاهنشاهی از آنجا که دریای مروت اند از [illegible] این گروه اغماض فرموده بمقتضای [illegible]
اخلاص و [illegible] محفوف [illegible] کرده هر چند [illegible] این گروه بد درون
[illegible] در گرفتن [illegible] عرض [illegible] رسانیدند [illegible]
[illegible] بر خلاف آن پایه اعتبار [illegible] فرمودند و [illegible] که رایات جلال بتماشای دریا توجه فرموده [illegible]
ماندن این گروه [illegible] ظاهر بود که خیال [illegible] در سر داشتند هر کدام [illegible] بودند
[illegible] رخصت شد [illegible] از فرط آزرم و مروت بمقتضای [illegible] عمل فرموده جانب صلاح [illegible] را
ترجیح دادند و این مدبران چون شکوه جلال و فر اقبال روز افزون پادشاهی در یافتند [illegible]
این [illegible] حسن معدلت روشنی دارد [illegible] دیار [illegible]
شهر که [illegible] خود در کناره گشته [illegible] شب روز دیگر [illegible] اختیار الملک [illegible]
راه گریز پیش گرفت و اعتماد خان و جمعی که با او [illegible] در مقام [illegible] بودند که [illegible]
و حکیم عین الملک خود را رسانیدند و [illegible] گرفته [illegible] روزگار شدند و [illegible] رسیده بود که

اعتبار ابن [illegible] ساخته همراه بردند و کار این دو کس را بانجام رسانده مسلک ادبار پیش گرفته و درین اثنا شهباز خان
رسید و اندیشه تباه آنها از قوه بفعل نیامد شهباز خان بخود اندیشید که اگر فرقتی اختیار الملک مستاصل
این گروه از دست بیرون برده از روی کار این [illegible] زمان بر بندشه متوجه عتبه اقبال شد و چون [illegible]
اقدس شاهنشاهی معیار جمیع طوایف مقتضای حیثیت و الا جوهرشناس کار این مردم بر زودی از باطن نظام
و بیاد افراه خود رسیدند هم خبر اندیشی و بزرگ منشی گیتی خدیو بر عالمیان ظهور کرد و هم اوراق جهانی
انتظام یافت و هم دوربینان تازه اقبال خوشوقت گشتند و هم عموم خلایق را در کارسازی این گروه تحقیق
صحیح بدست افتاد و شاهنشاه زمان رقم یکتایی خود بر صفایح ضمایر خواص و عوام [illegible]
اقبال مقتضای دریافت معنوی خویش با موجب [illegible] بالغ نظران عتبه دولت [illegible] بیشتر از این
درینه که حقیقت حال بر عامه خلایق که فرمانروایان بیشتر [illegible] کوردل کارست چگونه ظهور کردی و چون
خاطر جهان آرای شاهنشاهی از مهم بادرستان دوروی وا پرداخت استقبال میرزایان فتنه جوی پیش نهاد
همت والا شد چه ازان باز که این گروه حق ناشناس از مالوه بناکامی باین دیار آمده بودند و گجرات
بدست تغلب ابراهیم حسین میرزا افتاده بود و سورت و آن نواحی را محمد حسین میرزا متصرف شده و خان [illegible]
با مضافات آن شاه میرزا الغ بیگ داشت شهریار جهان آرا حکومت و نظام سند کنبایت را [illegible]
تفویض فرموده روز امرداد [illegible] و [illegible] آگهی عنان جهانگشایی بصوب بروده انعطاف فرمودند [illegible]
برده شهباز خان و قاسم خان و [illegible] را در طلایه از پیش [illegible] عرصه جلادت را [illegible]
که آن قلعه را از اهل خلاف مستخلص گردانند و خان اعظم میرزا کوکه را با ایالت احمدآباد [illegible]
فرمودند و بار از اهمات [illegible] رعیت پروری و از فراخی حوصله و دوستداری مولت [illegible]
مراتب طبقات مردم و صیانت عرض و ناموس عموم خلایق با لطف عام و صلح کل خاطرنشین آن سعادت [illegible]
ساخته فرمودند که جوهر کار [illegible] خود را که مظنون خاطر درین است بپایه یقین رسانند و [illegible]
و معصوم خان و سید محمد بخاری و جمعی کثیر از بهادران اخلاص منش [illegible] خان [illegible] نامزد شدند و [illegible]
[illegible] زیاده از حالت رتبه محفوف نوازش گردانیده و جهت [illegible] و تمکین دمکی [illegible] و الا [illegible]
این گروه [illegible] آن بود که اگر میرزایان با گجرات شورافزای گردند سرای گستیه در کنار آن شورش [illegible]
نهاده آمد روز آدر [illegible] ماه مذکور عرصه قصبه بروده مخیم سرادقات اقبال شد [illegible] دیگر موقف [illegible]

میرزایان

میرزایان و اردوی بخت قلعه سورت را استحکام داده در صدد و جانبازی فراهم آمده اند خان عالم و سید محمود خان
بارهه و شاه قلیخان محرم و راجه بهگونت داس و مانسنگ و خواجه غیاث الدین علی آصفخان و اردوی [illegible]
کار طلب را موظف ساخته و مخصوص فرموده برای آگاه ساختن آن عنوده بختان بجریده روانه ساختند و [illegible] از
[illegible] گذشته بود که یکی از مخلصان حقیقت گذار بعرض اقبال رسانیده که چون آوازه موکب شاهنشاهی ابراهیم حسین
میرزا در قلعه بروچ رسیده رستمخان رومی را که غرض دولتخواهی همه کردن همت خود ساخته بود [illegible]
بکشتن پیش آمده و باید از هم گذرانیده اگرچه از شکوه رایات جهانگشا در آن قلعه بودن [illegible]
قرار داد اما از باده پنداری که در سر [illegible] دارد از [illegible] گروهی عسکر اقبال [illegible]
بر آورد و چون اکثری از ملازمان اخلاص منش بیشتر از [illegible] براین [illegible] تعیین فرموده بودند [illegible]
که همواره از فروغ شجاعت میخواهد که در معارک پر دلان عرض جوهر شجاعت و شمشیرزنی خوشوقت شده قرار داده [illegible]
خود بذات اقدس ایلغار فرموده آن بدنهاد را تادیب فرمایند

ایلغار فرمودن حضرت شاهنشاهی بعزم ابراهیم حسین میرزا و معرکه نبرد آراستن و شکست یافتن مخالف

چون سر برآرای اقبال [illegible] از [illegible]
سرکشی اسرآمده امور سلطنت و عنوان منشور دولت خلافت مید اند شهباز خان میربخشی الرغیت [illegible]
که امرای اخلاص اندیش را که بیشتر بدفع میرزایان شتافته بودند برگردانیده موکب شاهنشاهی [illegible]
و میر محمد خان خان کلان و خواجه جهان و شجاعت خان و صادق خان که بدست شاهزاده‌ای اقبالمند در اردوی معلی [illegible]
بای غزیمت در رکاب نصرت نهادند و خواجه عبدالله و جلال خان قورچی در اسال [illegible] و همگان [illegible]
خان قوردار و مقبل خان و فاریخ بدخشی و [illegible] و آدم حاج بند [illegible] ببرده همراه [illegible] خان
[illegible] شد که در صدد اردو بوده نگذارد که کسی دیگر از عقب شتابد و از مردم این همراه [illegible]
را تجویز آمدن شد که مبادا از هجوم غازیان بصیرت [illegible] ابراهیم حسین میرزا از میان بدر رود و [illegible]
که بار بخش داشتند تضرع و زاری نمودند سود نبخشید و فرمودند که [illegible] عنایات آلهی [illegible]
مدد برده بخت را احتیاج بسیاری لشکر نباشد و از دور اندیشی که اساس ملکگیری و جهانبانی [illegible]
کران لشکر [illegible] گروه در حالت [illegible] خبر آن [illegible] رسید قریب دو ساعت از شب [illegible]
جهان نورد سوار دولت شده جولان اجلال فرمودند و ملک [illegible] [illegible] که از آن سرزمین آگاهی [illegible]
[illegible] اقبال ساخته و دران تیزرفتاری بمقتضای حکمت آلهی راه [illegible] و آخر شب [illegible] اقبال [illegible]

راه یافته کرد و شتافتند و از مبشران غیبی که سرمایهٔ ابتهاج همراکان رکاب نصرت شعار آن بود که چون
صبح دمید و نور جهان افروز نیر اعظم زمین و زمان را فرا گرفت آهوی نمودار شده در خاطر مقدس همایون گذشت
که اگر این آهو را شکار کنیم همانا نشان فتح و فیروزی ماست و این نیت قلاده و حلقه را بهر داده
همان بود و صید کردن همان و چون آن عقیب جال برسعادت نمودند بارگاه حضور منکشف شد که ... را لی
گشته بحر در راه گفتند هر چند راه رفته شد گردی از غنیم سیه نمی آمد همانا از فوج نصرت قرین پیشتر
اگاهی یافته تیز تر رانده بود و راه گم کردن همچنان احتمال نزدیک است و چون از روز دو ساعت
مانده بود برخی از پیش قراولان رسیدند گفت از دریای سکالکر گذشته در قصبه سرنال همچنان
فراوان فرود آمده است و مسافت راه چهار کروه خواهد بود و چون آگاهی یافتند مان رکاب نصرت اعتصام در
کنگاش شده جلالان موقف عرض رسانیدند که لشکر ما هنوز نرسیده است و غنیم را چه جمعیت نشان میدهند با
جمعی معدود که در رکاب سعادت رسیده اند در روز جنگ شدن صرفه ندارد و مصالح دولت آن میخواید
که امشب توقف فرموده شبخون آوریم آن مصدر راستی و دلاوری شبخون را اگر صورت تزویر و تلبیس است
نپسندیده و برای تیزی همراهان و گرمی پیکار فرمودند گفت که همت با کریست و بسیاری از مردم
روی کار را لیران مامور میکنند همان بهتر که کار روز را بشب نینداخته بهمین چستی و چالاکی مردم رزم
آرای نشویم و در دلدهی یکان همت بخشش مکر رمیافتند که یاران دل قوی داشته هر یک از ما بگرد فراز
گرفته در هم آورد و خواجه عبدالله بعرض اشرف رسانیدند که خاطر مقدس باشد که بارها بر زبان مقدس میگذشت که جنگ
خوب آنست که یکی اگر آنکه زده در برانداختن دل و دان بسیاری جهت کار و آن حضرت تحسین فرمودند آفرین
بخاطر آوردی و شاید اسمان جنگ بود قرار داده تیز تر روانه شدند تا آنکه قصبه سرنال که در آن بود نمایان شد
حضرت آفاق فوری راه رفته در کنار آب مهندری با نظام فوج بر خاست و شروع در شکار چنانچه فرموده بودند در آن
هنگام که آن شیر آگاهی آماده پیکار شده بود از جهل کس بار نرسیده بود خبر رسید که خان جهان شیر آمده
آن جهان پهلوان ایزدی بوطه در رسیدن این خدمت گذار خجسته شده چندی از همراهان افزود بود
که اشجاعت در جنگ با مبارکت چو نیره و چون وضوح پیوست که باعث دیر رسیدن این گروه قدری آن بود
که بعضی از معرکت شتافته بودند و شهباز خان که طلب ایشان رفته بود دیر رسیده است و غضب بادشاهی
فرو نشست و چندی از پیش روان عرصه جلادت که رسیده بود سعادت بار یافتند خان عالم رسیده محمود بار جم

ارا کلانتر

وراجه بهگونت داس و شاه قلیخان محرم و کنور مانسنگ و بابا خان قاقشال و تهوربیگ و سلیم خان کاکر و شاه فخر
و حاجی محمد خان و برخی دیگر از همراه و بکه جوانان سرخیل در جنگ اکتفا نموده همراه موکب معلی و خواجه
سپاهی لشکر منصور بدو سبب کس شده و در وقت عبور از آب چهل کس و از آن نامسنگ که جمعی همراه او بوده اند
را نموده که کدام لشکر است که تقسیم افواج باید کرد امروز همه یکی بوده دل بر کار راز نهند او معروض است
که قدری چند پیشتر رفته جان نثاری و جانسپاری کردن فرض است عقیده است شهریار را دادگر او را که مردانگی از او
گرد اینده با چندی از بهادران آزموده کار رخصت فرمودند و خود بعضی نامیدایزدی کلکل جهانگیر
را مبر رای ترف زده نمودند و بهمت و کرامت ذات قدسی نهاده در بابت و جمع مخلصان سعادت اندوز
معاونت عبره کردند ابراهیم حسین مرزا بشیرازان برنال که در قصبه سرنال فرود آمده بود و چون آگاهی افواج قبال
و کرشتن سواران او از آب مهندری کردند در باقیه با همراهان خود گفت همانا پادشاه آمده که بایسی ایشان
درست گویی آینه و از تخت کشتی و کوچکی در ساعت با او تابکاران از شهر بر آمده بر بلندی ایستاده و چون
جهانگیر جهان آرا رسیدند اقبال از آب عبور فرموده کنار در بشکسته های عرب داشت ممبارزان جان نثار
از هلکاری که داشتند قرار گشته سر از دست داده هر کدام براهی شده و طایفه از بهادران نصرت قرین
بشکسته ها در آمده چو رای فیروزمندی گشت خدیو جهان با معدودی از خواص ظاهر قریب دروازه
سرنال که کلان بود رسیده آمده چندی از تیره بختان در مقام مدد شدند مقبلان غلام قاقشال و بعضی
با بعضی از بهادران در پیش تافته آن خاک بیزان که باطن را انگاک و خون آسمان کرد چون در دروازه آمدند
کوچهای شهر بر از سرنال بود و معلوم شد که ابراهیم حسین مرزا با سایر مخالفان تیره بخت از آن راه دیگر بر آمده
هنگامه آرای نبرد دست گیتی خدیو با طایفه از محبتان بسبب فراوان از تنگنای شهر بر آمده عام بر آن آمده
در دلدهی دوستان و دل ستانی دشمنان همت بالا گماشتند با بابا خان قاقشال طبقه از دلیران را که از جمع بود
مخالفان زور آورده بر دو ستند و دیگر بهادران جان نثار مانسنگ و همپای ثبات فشرده داد و دلاوری فرمودند
و بسیاری از نبرد آزمایان خاص از تنگ کردن تنگنا متفرق شده بودند از اطراف غنیم رسیده در جان ستانی آما
ظهور آوردند از آنجمله بهوپت برادر راجه بهگونت داس با بسیاری از غنیم را هم بر دو شد و مخالفان برج جان نثار شد

نظم
سپهر گوشه آویز بخت شد ∴ سر کار را بار گوش تخت شد ∴ چو لشکر بوده اند کو با بخت ∴ به اکبر ایشان کار
سخت ∴ که در جنگ پیروزی از اختر است ∴ نه از تیغ و بسیاری لشکر است ∴ و چون زمینها تنگ و خارستان بود قوم

داشت و دو سوار پهلوی هم عنو توانستندی کرد آن شیر بیشهٔ دلاوری تماشای فنون قدرت آگهی نموده در آن
سلک آنچه بایسته مرقت راجه بهکونت سعادت قرب داشت و در موقف که هر [illegible] جان فشانی
و جان [illegible] گرم بود [illegible] گرده مخالف صوب شهریار شیران خفته کمی ازان بنهاد
منش دستی نموده متوجه راجه بهکونت داس شده و نیزه حواله کرد و راجه پیشتر ازان پا در رکاب محکم
کرده [illegible] شد که برچه خود را [illegible] نیزه خطا افتاد و راجه برچه خود را انگیخته بران مرز زد که
حال دگرگون گشت و برفت [illegible] آن دو سه زخم دیگر برابر آنحضرت حواله شده خارپشت گون
در میانه حایل بود خان عالم و شاه قلیخان محرم و چندی دیگر که در آن نزدیکی بودند از کم بختی آن بدبخت
شتافته آن شیر شکار جهان پهلوان چون دید که آن دو سه تو هر زخمی رسیده بود [illegible] باد سر از تن
ساخته بهبودی آن دو بدکیش از ان از توم زار جهان شد و ارشکوه فرازی آن دو مقهور دل از دست
داده بروکر [illegible] نهادند و ابراهیم حسین میرزا که در آن عرصه با دولت و بامرد معمور اقبال پادشاهی گشت
نظم شد آنکه چون او شود رزم کوش زمانه برنهادکی فروش که بهی دلاور کز کمی خواه پیش
گروبار [illegible] چنان خورده است زبی که بالا و پس فتاده بلا آن همواره از بادم ست بهر جو کام حسنی خای
بهر زخم فیلی کلندی زبای کر نیزه [illegible] سپاهی گروها گروه بهادند سر سوی دریا و کوه دگر جا بجا هر ازان
سر اسیمگی روی از باشناخته [illegible] نموده و ما بران جنود اقبال لحاق نموده سپاهی از هم گذرانیده
و به مین دولت [illegible] آن چنین فتحی بزرگ شد کسی روی او شعر چنین رزم ها در جهان کس ندید
نه از کارنامه کسی شنید شرح آن این کارنامه والا انکالبد لعت پردولت و مثل این نامه عبرت دانای
آستانه گزشتکان مینهند که چنین در شاهی بزرگ کرده و قعه هزاران لشکر گردا و آمدند از
علم دی بطرت و حکومت توقف [illegible] نموده باخیرو دی خود را چنین موکب دلیران چند مسافت دور دراز
را نوید حمایت و حمایت [illegible] ایزد الای ارتفاع بخشیده آن منوران معمور را چنین آتش [illegible]
قوت لشکری متکفل این کار شگرف که دانایان کاشتای این معاملات همانا که [illegible] نظر از دی
کارنامه این کارنامه قتالت [illegible] جهانگشای جهان منحوست که اوراد ستکبر گشته از نفاق دست بازنداشته
لیکن چون پای ستی ابراهیم حسین میرزا بر شده بود ظلمت شب پرده دار او شده [illegible] شبانگاه دور مخلص
نموده تقصیر تا زوال جلال [illegible] نمودند [illegible] بی داری پرداخته در پیش حضرت که ازان [illegible] شدند

وفتحنامه

وفتحنامه که متضمن فنون تائیدات غیبی بود مصحوب شیخ محمد بخشی بار دوی معلی روانه شده صباح آن اوج
فیروزی بصوب اردوی بزرگ روی توجه آوردند و شب [illegible] و بیاد آگهی مرانی شنیده چهلم حم
با ردوی معلی ظل ورود گسترده و افواج [illegible] و بسلک [illegible] گشت و از سوانح که در نوله
بظهور آمد آنست که شاه قلیخان محرم و بهادرخان و برخی از بهادران خدمت گزین فتحنامه را که
در حدود سورت یا شنیده تا کسی از متحصنان بیرون نتواند شد چون خبر آمدن فوج پادشاهی بمحصوران قلعه رسید
گلرخ بیگم فرزند میرزا کامران کوچ ابراهیم حسین میرزا مظفر حسین میرزا پسر خود را با جنبی از اعتماد یان
خود همراه گرفته بصوب دکن روانه شدند و امرای چند از بهادران را بتعاقب شتافتند بود و چند منزل تا آن از
دانش برگشت از دور [illegible] آگاهی مردانه از [illegible] بعد رفت و از سوانح نادر پیش [illegible] شهزادها خانی بختیار سلطان
و هدایت نمودن جمهور ارکان سلطنت دیابهای [illegible] آنکه محمود [illegible] سکندرخان را باد سپرده بودند
و او از مساهله نگاهبانان فرار نموده بجانب دکن شتافت آنحضرت او را باد و بیلیغ فرمودند و الحق الطف بود
بصورت ظهور تا ملازمان عتبه خلافت در مهمات سلطنت که در معنی عبادت آگهی است تهاون و تساهل را جایز ندانند
و شرط حزم و احتیاط را از دست ندهند **عزیمت نمودن شهریار جهانگیر بقلعهٔ سورت** چون آنجمعی که
این رخنه گران فتنه سرشت قلعه سورت را که در انتهای ولایت گجرات بر ساحل دریای عمان واقع است
پناه خود دانسته بودند در استحکام آن کوشیده دانند آنرا بهم زیان تمام که بیشتر در سلک فوج جهانی انتظام داشت
و ارسیه بختی خویش اخل با غبالنت سپرده همت والای اورنگ نشین اقبال در تسخیر آن توجه فرموده
راجه تودرمل را که به دور بینی و آگاهی اختیار داشت پرتو شناسای عالی یافته تا رفته مخارج و مداخل آن حصین
را نیک ملاحظه کرده بموقف عرض بگذراند که تسخیر آن با ساختن وجوه جمع و خرج است فراز تا نکر
کشائیش این عقیدت ندانسته نمود راجه نظر بر شکوه اقبال شاهنشاهی انداخته آنرا بی دشوار آسان
نمود اگر فراح زمانه ملاحظه کردی هرآینه در عرض مطالب چنین جرأت نمودی چه در فرصت [illegible] سیع تو
عزیمت افتاده و جهاندار دادگر از دارالملک مراجعت آمده و چند ماهه راه پیش کرد سپاه اقبال شده و شور افزا
و توقع طلب بهرگوشه سر بر داشته اند چه فتنه انگیزان این دیار و چه بدگوهران دیار شرق چه ولایت که
خدیو بزرگ در تسخیر قلعه خود بغنیمت چه فرماید [illegible] دورمینی ملاحظه فرموده که هر خلیفه حکام
آن ما را که با نظام این مهم بار آفتاب بی ما و اکار تعطیل انجامد و اگر توجه تسخیر آن مصروف داشته در چنین جا

که سرمایهٔ فساد نهند در زمین فتنه مجال خودنمایی فرسوده مانند بنا بر این اندیشه رای ملک گیر جهان آرای بر آن
قرار گرفت که بنا بمیامن اقبال نفس نفیس همت بر گماشته این کار دشوار آسان گردانند و بر [illegible] مطاع نفاذ
شد که شاهم خان جلایر با فوجی از بهادران اخلاص گزین روانهٔ قلعه چانپانیر شود و قاسم خان میر بحر [illegible]
توجه در کار [illegible] که در ساختن ساباط [illegible] [illegible] اقبال است [illegible] خان اعظم
شرف نفاذ یافت که [illegible] جهت والا شده [illegible] این کار بانجام خواهد رسید باید که آن
اخلاص و دولت قاهره با جمیع امرا که در کومک او گذاشته ایم آگاه باشند که اگر میرزایان [illegible]
آینه باعتصام دولت ابد قرین شاهنشاهی [illegible] در کنار شان نهند و از انجا که آداب جهانداری [illegible]
ملک جهانه ارسبت شیر بیگ تواچی را با فرمان مطاع بصوب [illegible] فرستادیم که قطب الدین محمد خان و امرای
مالوه را که [illegible] توجه کرده اند زودتر [illegible] رسانند تا از اجتماع جمیع امرای [illegible] اصلاح
او عمل نموده آن عرصه را از خس و خاشاک ارباب فتنه و فساد پاک گردانند و چون خاطر جهان آرای [illegible]
از مهمات [illegible] و این [illegible] روز بهرام [illegible] آلهی موافق چهارشنبه [illegible]
از ظاهر قصبه [illegible] بصوب [illegible] سورت نهضت روی نمود [illegible] منزل [illegible] مرحله
قطع مسافت [illegible] تا آنکه [illegible] دولت و اقبال [illegible] سیوم [illegible] آلهی موافق [illegible]
حوالی آن قلعهٔ آهنین بنیاد [illegible] فیروزمندی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

وکارنامهٔ

وکارنامهٔ جرات و شجاعت بظهور آورده در اثنای [illegible] و [illegible] رسید اگرچه [illegible]
اما عاقبت [illegible] از [illegible] رسیده [illegible] که برای چه خود را دیده [illegible]
انداخته بوده آن مبارز [illegible] در جواب گفت [illegible] خود را [illegible]
هنگام [illegible] از [illegible] و [illegible]
و از سوانح که در ایام محاصره بظهور آمده [illegible]
آنست که [illegible] از قلعه [illegible] و اموال خود را [illegible]
بودند [illegible] که [illegible] اردوی بزرگ [illegible]
[illegible] آمده [illegible]
[illegible] و از سوانحی که [illegible] بعضی امرا [illegible] دار الخلافه [illegible]
آنست که محمد حسین میرزا و شاه میرزا در حدود [illegible] بوده [illegible] ابراهیم حسین میرزا
که از [illegible] و [illegible] سرگردان [illegible]
در حدود [illegible] رسانید [illegible] دولت [illegible] که [illegible] اعلام نصرت [illegible]
کوشش [illegible] که آن کار را [illegible] از زبان [illegible]
اقبالنامه [illegible] ابراهیم [illegible] آنست که این [illegible] برادران [illegible]
[illegible] ابراهیم حسین میرزا [illegible]
[illegible] ابراهیم حسین میرزا [illegible]
[illegible] دار الخلافه [illegible] برادران [illegible]
[illegible] محمود خان [illegible]
و [illegible] دار الخلافه [illegible] ابراهیم حسین میرزا [illegible]
شاهم خان [illegible] که از محاصرهٔ چانپانیر [illegible]
[illegible] نصرت [illegible] دار الخلافه [illegible]
[illegible] ابراهیم حسین [illegible]
[illegible] دار الخلافه [illegible] نصرت [illegible]

رسیده بود که لودی از داود برگشت و لشکر متفرقه در جمعیت آن [illegible] کرده افتاد و لاجرم مجاودت
نموده جلا افغانستان شدند و چون سخن باینجا کشید ناگزیر منصب سخن پیرا آنست که مجملی از احوال ملک
شیر قبیله گذارش یابد و شرح این داستان بر سبیل اجمال آنکه سلیمان کررانی که از امرای سلیم خان بود و چون
بر اولیه بنگاله و بهار استیلا یافت از آنجا که عمل منافقانه داشت سررشته [illegible] همواره
با ارسال عرایض و پیشکش خود در آمده [illegible] بواسطه این [illegible] ببرده [illegible] او در
این هنگام که جاده مستی او پرشده مکافات [illegible] اتفاق آلوده [illegible] آمده هر که خود را
[illegible] دولت [illegible] صاحب [illegible] خاک [illegible] برق [illegible]
حضور [illegible] مخالفت [illegible] گروه [illegible] و اندک فرصتی [illegible]
اعمال رسیده اثری از دولت او [illegible] مصداق این کلمه الحق [illegible] سلیمانست چون او در گذشت
افغانان بایزید پسر کلان او را بجای او برداشتند زیاده سری [illegible] او گشت باتفاق [illegible]
خطبه بنام خود خواند و از غرور که در سر داشت [illegible] و اگر [illegible] را از ام خود ساخته بود از
دست داده [illegible] در مقام [illegible] کشته شد [illegible] اعیان [illegible]
[illegible] دولت [illegible] دوستی [illegible] سلطنت [illegible]
[illegible] ملک [illegible] و آن [illegible]
[illegible] دولت [illegible]
از آن مدت که مخالف ظهور آمده لودی [illegible] آن ملک بود باتفاق اعیان آن دیار پسر خود
سلیمان داود نام را بسروری برداشت [illegible]
[illegible] بهار [illegible] لودی [illegible]
بهار [illegible] لودی [illegible] خود [illegible]
اجمال آنست که چون خبر [illegible] منعم خان خانخانان از [illegible] متوجه صوبه بهار شد
و در همین ایام [illegible] داود [illegible] خان خانان [illegible]
[illegible] محمد [illegible] مظفر [illegible]
روان [illegible] مقاومت [illegible]

ملازمان عتبه اقبال میشوم و در فتح بنگاله خدمات شایسته بظهور خواهم آورد و ملتمس من آنست که مرا امروز در
سلک ملازمان حضرت شاهنشاهی در آورده کور کهور را برای ایل و عیال من مدد معاش صوبه بهار را بامرای
پادشاهی جاگیر کنند [illegible] بهار را [illegible] که حاصل آنرا [illegible]
گویم [illegible] در بنگاله باشد منعم خان [illegible] قبول نموده در مقام آن شد که کور کهور را [illegible]
درین اثنا لودی که [illegible] آن [illegible] باتفاق [illegible]
کرده ام [illegible] این مهم [illegible] خانخانان [illegible] لودی
[illegible] منعم خان [illegible] لودی [illegible] درین هنگام خبر رسید که یوسف محمد کور کهور را
گرفته در مقام [illegible] شرح این سرگذشت آنست که یوسف محمد پسر سلیمان [illegible]
[illegible] حضرت شاهنشاهی [illegible]
[illegible] بود [illegible]
آن [illegible] دار الخلافه [illegible] کور کهور را از مردم [illegible] محمد [illegible]
گرفت چون خانخانان [illegible] محمد [illegible]
برای دفع او فرستاد و خود نیز [illegible] محمد قلیخان برلاس [illegible] خان [illegible]
شد در اثنای راه مجنون خان [illegible] شاهنشاهی [illegible]
[illegible] خانخانان [illegible]
و محمد خان [illegible] فرستاد [illegible]
[illegible] آن [illegible]
شاهنشاهی [illegible] خانخانان [illegible]
کهور [illegible] مجنون خان [illegible] آمده [illegible]
[illegible] لودی [illegible]
[illegible] محمد [illegible]
خانخانان [illegible] محمد قلیخان برلاس مجنون خان [illegible]
[illegible] آمده [illegible] درین هنگام [illegible] تعالی

جبت این بیت برآمد مثنوی ای پادشه خوبان داد از غم تنهایی ٭ دل بی تو بجان آمد وقت است که بازآیی
خانخانان این غزل را در عرضه داشت خود نوشته بدرگاه والا فرستاد و استمداد از باطن اکسیر اساس [illegible]
نموده متوجه اطفای این نایره شد و لودی بعد از کشتن زمانیه سودای نخوت افزود و بخشش هزار کس را
بسرداری یوسف محمد مذکور که از گور گور فرار نموده با افغانان ملحق شده بود از آب گنگ گذرانید بر سر خان
در احمد گنج و نظر بهادر و طالبی و شکاری جمعی دیگر از ملازمان منعم خان اعتضاد دولت ابد پیوند شاهنشاهی
جنگ بسیار کردند مخالفان شکست یافته جمعی کثیر علف تیغ سیاست شدند و بسیاری غریق بحر فنا گردیدند
و متعاقب این فتح محمد قلی خان برلاس و دیگر امرا نیز هم رسیدند لشکری آراسته در غازیپور انتظام یافت
و خانخانان نیز با جمعیت لایق آمده با هم ملحق شدند و لودی میان سیاه آب و آب گنگ قلعه ساخته با لشکر
گران نشست و هر روز میان بهادران طرفین جنگهای نمایان شدی اگرچه امرای دولت ابد پیوند شاهنشاهی
دلیرانه جنگ بودند اما غنیم از روی لشکر فیل و توپخانه بسیار بود و چون رایات اقبال بجانب [illegible] مشغول
منعم خان طرح صلحی می انداخت لودی از نخوتی که داشت قبول نمیکرد امرا را غرضی [illegible]
نه رای جنگ کردن و نه روی برگشتن که ناگاه شباشب صبح اقبال شاهنشاهی لمعه ظهور داد و لودی بهزار
آرزو متمنی صلح گردید برگشت و شرح این مایه بخشش آنکه چون داود از بنگاله به پتنه رسید از آنجا
یوسف پسر تاج عمزاده خود را باندیشه آنکه لودی او را خواهد برداشت از هم گذرانید اگرچه این نخل از
نتایج اقبال شاهنشاهی بود لیکن بظاهر جمعی از رشد منتهای افترا اندوز سخنها ساختند و چون لودی از قدیم
ذکر باج داده بود و دختر خود را نیز بآن پسر نامزد کرده هر چه بداندیشان در حق او گفته داود از [illegible]
چون این خبر بلودی رسید از داود برگشت و منعم خان خانخانان با هزار نیازمندی التماس مصالحه [illegible]
داود و پیشکشهای لایق بدرگاه والا فرستاده داود چون برگشتن لودی و آمدن او شنیده با هزار [illegible]
کدی را مضبوط ساخت و خزانه به [illegible] وقت حلالی سید سوری و [illegible]
او بود از لودی برگشتند و تفرقه در جمعیت او افتاد و ناگزیر لودی که مقصد او معرفت [illegible]
متحصن شده و از منعم خان استمداد نمود و صریح نوشت که ملازم درگاه والا شده ام در این روز [illegible]
رسید که وسیله نمایان تسلیم مقدس نیز برسر بلند کردم منعم خان کمک فرستاده و متوجه شد رایات اقبال
سخن کجا بود و برای تحصیل [illegible] از سوانح دولت [illegible] و محاصره سورت ظهور آمد

شک

شکست یافتن محمد حسین میرزا و دیگر میرزایان نبرد نمودن خان اعظم میرزا عزیز کوکلتاش با محمد حسین میرزا
و فولادیان و انهزام این گروه جز دیر پرور دیده ور خواهد که هرگاه خدیو جهان را نیت درست اراده و نیت
او برعالمیان مصروف شد ملازمان خجسته اقبال بر هنمونی سعادت خلاص بی کرد ند و از ملازمان گار
پادشاه و مرشد و منعم خود را فزون آگهی دانسته و اشباه و خدمت نمودند هر آنچه کار جهان نیز پرتو فراه
و شرایف امور رضای ظهور گیرد هم شهر یار عالم کامیاب صورت و معنی گردد و هم مخلصان حقیقی فیروزی تن
خو و گذشته خدمت درگاه سلطنت را از مهمات دولت آگهی دانسته و مصدر خدمتها شوند که از سلاطین پیش کمتر
بظهور آمده باشد چنانچه مصداق معنی این داستان فتح بزرگ است و مجملی ازین نامیه ایزدی که چون از
اقبال شاهنشاهی ابراهیم حسین میرزا از گجرات برآمده و بمعرکه دار الخلافه آگره روان شد محمد حسین میرزا
و فولادیان که در آن کوهستان سرگشته و آواره بودند همان محلی بر سر آمدند و سید احمد خان بارهه در
حراست قلعه کمر همت بست چون خبر فراهم آمدن ارباب بغی بخان اعظم رسید در مقام جمعیت و اتفاق
انگیخته شیر بیگ تواچی که به آوردن امرای مالوه از درگاه معلی مشخص یافته بود و قطب الدین محمد خان
شاه بداغ خان و مطلب خان و بسیار جاگیرداران مالوه را ملحق ساخته و شیخ محمد بخاری که در دولقه بود و سامان
رفتن ولایت سورت بموجب حکم معلی می کرد خان اعظم کسان خود فرستاده او را نیز بر گرفتند و در آن
و چون امرا مجتمع شدند خان اعظم با آیینی شایسته در انتظام افواج منصوب قول ثبات بجای آن و ما
اخلاص گزین رونق گرفت و شاه بداغ خان و معین الدین احمد خان فرنخودی و مصری خان و مطلب خان
و جمعی کثیر در این جای قرار یافتند و قطب الدین محمد خان و میر جمال الدین حسین انجو مبادرت بر انغار را انتظام داد
و در تولقمه برانغار مردم او مقرر شده و شیخ محمد بخاری و محمد مراد خان و حاجی خان و پسران خود انتخاب
جرانغار را زینت بخشیده و شاه فخر الدین و مظفر خان مغول با جمعیت شایسته ارلات در تولقمه جرانغار نامزد گشتند و
و رستم خان و توکمان و محمد علی ترقبایی و مهر علی سلدوز در پیش قدم هراول جای گرفته و بادر
جمعی دیگر در التمش ایستادند و خان اعظم بعد از ترتیب تنسیق افواج نصرت شعار بتوجه نور الهی بر تیغ
سهرت داده روز کوشش جهار دو دم بهمت و آگهی موافقی جمعه چهار خان صد و بیت لشکر فیروزی
مخالفان دولت محاصره را گذاشته در برابر لشکر منصور در آمدند شیر خان فولادی در جنبد گرانی قول ترتیب
و محمد حسین میرزا و شاه میرزا با قلی حسین میرزا در انغار ایستادند محمد خان پسر شیر خان با ساعت خانی در جیب

مقرر گشته بود خان پسر خورد شیرخان فولادی هراول شد اربابِ خلاف را رای بود که امروز
جنگ نشود چه پسر جهار خان بعضی از متموّلان او بار نهاد و این به گوهران شور افزای منور نوشته
شیرخان فولادی از راه گریخته و حیله سازی کسی ای پیش شیخ محمد بخاری فرستاده چون فصل آمده بود
آورد اکثر بزرگان که سلامت جوی وادی راحتی شود به مقصود این گروه که نهاد قرار گذارند خان اعظم
جواب داد که رای من همین است که بخاطر رسیده است چون هراول بر صلح بود و معامله تصفیه شد و کلای آن
سخنان عام فریب صلح نامه در میان داشتند خان اعظم گفت اگر فی الواقع در حرف صلح راستید از جای خود
عقب تر رفته فرود آئید تا ما بجای شما آمده فرود آئیم که برگشتن در آیین ما شاخ قریبست چون یکی از آن
حیله اندوز از صدق فروغی داشت قبول آن نکردند اولیای دولت با همین اساس متوجه عزم نبرد شدند
و چون نوبت روز عام بود که میرزایان از عقب لشکر منصور خواهند آمد میرزا مقیم و طرکس خان با طایفه از اولاد
مامور را عقب قول داشته کاملا گشتند و چون فوجهای جهر دو طرف نزدیک رسید اول اختیار منعم
منش دستی نموده بر سر برانغار سپاه اقبال تاخت و اکثر مردم قطب الدین خان را بر داشته برده خان با
محمودی بابی جلادت افشرده داد مردانگی داده تیغ شمشیر در میان آورده اهل عیسی رسانیده حیرت افزای
شده همراه آن بخت برگشتگی با جهراول لشکر نصرت قرین تاخت فیلی نورنگ خان کامعنوان هستی او
بوده در عین کوشش و غوغا متوجه یکی از سواران فوج خود او را در رسم البدبختان هنجال اولاد لشکر فرو زمینه
را بر داشته آتش نیز تاب بنیاد و روشنائی همتی نمود و این قرار نمود با بعضی بود را است و الغی بهادر جانی
تمالک ای دست داده و دهانه جشتری با صوب کرتجهانشا قشه و زبان تیغ بود از روی بر دو جان اعظم
آمده و از اندک فرصتی در هم نوردید گشتند و آن طایفه دیگر که هراول آتش را بر داشته بودند خود را بجای
لشکر منصور رسانیده بشتری از مردم جنغار را اعانت یاری کرد و مراد خان خود بکوشیده تماشایی
گشت و شاه محمد خان از نوکران او زخمی برداشته با محمدآباد روان شد شیخ محمد بخاری با بعضی از جوانان
چون و سید بهاء الدین و میر سید جعفر برادر شیخ فریدون و جمعی دیگر داد مردانگی داده جان نثار گشت این گروه
مخالف فتح انداشته به تاراج مشغول گشتند میرزایان خود به میر فخرالدین در تکاور رسیده و بر اقدر تردد
نموده پای ثبات نتوانست فشرد و قطب الدین محمد خان با محمودی شده روی جلادت نیسیم آورده درین کم
آن گروه و فوج قطب الدین محمد خان را برداشته خود را بنال رسانیده مشغول تاراج بودند قطب الدین محمد خان از عقب رسیده

رزم آرای شده و بتائید الهی بعد از آنکه مغلوب مطلق شده بود غالب علی الاطلاق گشت خان اعظم و بهادران
قول لشکر منصور افغانان تیره رای را از رسم کنده رانیده به قول نجیم که متوجه قطب الدین محمد خان بود رای آورده چون
اکثر مردم غنیم بتاراج شتافته بودند جز بدین این فوج و ال در ... داده برگشتند و بمحل عالی ... رسیدند به بهادری
جنین فتحی شکرف روی او خان باجمعی از پس ایستاده از صحبت گریخت و بیابان بادی سلامت فرود بود و در
اثنا سورش میرزایان بدید آمده ایشان از تولق و چغار را العبد از جنگ بسیار بر داشته رانده تا دو کروه شتافته
بودند و این موجبی بود کبری اگر متوجه قول منصور میشدند کار دشوار بود و چون مسافتی طی کردند مردم آن
ایشان چه شدند خبر شکست شیرخان شنیده با اقبال روز افزون شاهی در حیرت شدند و متوجه احمدآباد شدند
فی الواقع همچنانکه رانده با محمدآباد مرفته کار بهتر میسر شد لیکن ازین جانب بشتافتند و بفوج
سیدان و حمایت شد خان اعظم با اکثری از مبارزان عقب فوجی آراسته آماده پیکار بود که فوج میرزایان
نزدیک رسیده شاه بدیع خان گفت که وقت تاختن است تاختن خان اعظم آن بود که یار محمد جلو خان را فرستاده
که چنین مرادم ایستاده اند چه جای تاختن میرزایان نزدیک رسیده حقیقت این موج فوج بادشاهی
که از لشکر عقب آراسته بود و بمصلحت جنگ نداشتند از آنجا که بخت برگشتگی سر نوشت ایشان بود جلو او
راه او بار شکسته و بمیان امداد تحسین جملگی آسان گشت اکثر بهادران یکباره الحاق اینجا محمد زمان
سیرکرده مشکل کسی جان بدر برد و حالا که احتیاط و تنبهای تجربه کار مصلحت وقت نمیدیدند اقوام طلبان
بهادران سخن را قبول افتاد و بالجمله بشتری از آن شیخ ابن الطبیه بختی و آیی چند از اخلاص و گردن دیاعت نمیدند
خود که داشته در گمنامی افزوده و از غرائب امور که در آن روز اقبال بظهور رسید آنست که فیل مستی از فوج
غنیم فیلبانش بر دوز شده در راه مردم پس گرفته بود و خود سر گشته هر جا که آواز نقاره شنود خود را بآنجا
رسانیده و آن فوج را برهم زد نقاره شادی که در هر فوج می نواختند مستی موقوف داشته کوشش او
فرو نشست و به رسم کسان شاه بدیع خان گرفتار آمده و تحفه فیلش آورده شده و چون شکست خیلی بر لشکر مخالفان
بدر رفت افتاده بود و شیرخان فولادی بصوب جنه گره شتافت و میرزایان راه دکن پیش گرفتند خان اعظم
بامرا تعاقب این گروه روان شد و چون مژده این فتح بربانی بعساکر اقبال رسید بعد از گرفتن ساسیس
ایزدی و مراسم انبساط صوری و معنوی فرمان تحسین شرف نفاذ یافت که خان اعظم و قطب الدین خان و شاه بدیع خان
و مراد خان و مهر علی سلدوز با طایفه دیگر از ملازمان عتبه اقبال به تعاقب آن گروه بد انجام سعی کنند و خود مقدم

بسرعت بشرف ملازمت دریابد و صفحهٔ اخلاص خود را بسجدهٔ حضور نورانی سازد و رستم خان و توکل خان و جلال خان
و معصوم خان را همراه آورده خان اعظم در حدود سرنال رسیده بود که رضوی خان فرمان مقدس آورده و او
منشور بادشاهی را بسر فرق سعادت گذاشته بتبارک ادب شتافته و روز دوشنبه پانزدهم اسفندارمذ ماه الهی بر وفق
دوشنبه بیست و سیوم شوال بدولت آستانبوس مفتخر شده و مخصوص فنون عواطف شاهنشاهی گشت و از سوانح ایام محاصره
آمدن مظفر خانست که بعتبهٔ اقبال پیشتر گذارش یافت که عاطفت شاهنشاهی او را همواره بهای ... رسید
و چون باحمدآباد خان اعظم متوجه دفع میرزایان شده بود هر چند که فرستاده که امروز در این خدمت همپای کوشش
لائق می نماید او را توفیق بر اقدام این کار نشده و چنین عالی خدمت را از دست داده پیشتر از آن شرف بردن
رسیده بود که فرمان قضا مثال رسید خلاصهٔ مضمون آنکه از هر جا که رسیده باشد برگشته بملک خان اعظم
شتابد و سعادت را بر دولت حضور راجح دانسته توقف ننماید ناگزیر امتثال فرمان مقدس نموده معاودت کرد
چون باحمدآباد آمد ظاهر شد که اولیای دولت از خداوندی بخت عاقبت یاوه اند و خان اعظم بحکم مقدس
عازم آستانبوس است مظفر خان بسرعت روانه درگاه معلی شده و پیشتر از رسیدن خان اعظم بدولت کورنش
افتخار یافت و مشمول عاطفت خسروانی گشت و از سوانح ایام محاصره آنست که جمعی کثیر از نصاری از بندر گوه
و آن ناحیه بپایهٔ سریر اعلی رسیده بسعادت ملازمت کامیاب دولت گشته چنانکه آمدن این گروه بپشتی محصوران
شده راهی بود تا قلعه را بآنها سپرده خود را بساحل سلامت کشند چون شکوه سطوت سلطنت نظاره گر آن گروه در آمد
و فزونی لشکر و فراوانی استعداد قلعه گیری معلوم شد خود را ایلچی نموده ببارگاه حضور آمده سعادت گزارش دریافتند
و اقسام نفایس دیار خود را بنظر مقدس در آوردند و خدیو قدردان هر کدام را بنوازش خاص مخصوص ساخته از عجایب
و غرایب پرتگال و اوضاع و رنگ ایشان استکشاف فرموده همانا که از آن استعلام معلومات دل اقدس ...
خدیو مورد فنون دانائی صوری و معنوی است لیکن جای عبرت برای فحوی است که استعداد در ایشان ...
کرده چشم گرده

فتح قلعه سورت بمیامن همت والای شاهنشاهی

آگاه دلان دیده ور دوربین از رقم نگاران
چرا گویم ظاهر پرستان معامله فهم نیک دانسته اند که هر گاه قبتبان این دولت ابد قرین محض ایزدی نهاد
گرگ شیره مشکلات در پیش همت هلکاران نمی آرد خصوصا آن ارتباط عقیده مندی برایه سعادت ایشان
شود خاصه اگر وه فرخنده که مراتب اخلاص این خدیو آفاق سربلند باشند چگونه در مطالب والا و مقاصد بزرگ کامروا
نگردانند پس هر کاری که این بزرگ ساختهٔ الهی متوجه نفس همت شده در آن به ... جلوه ظهور ...

و روزی چند که صورت تاخیر و تسویف راه می یافت همانا حکمت بالغهٔ ایزدی چنان اقتضا میکند که تا مراتب اخلاص
مخلصان و مراتب خدمت گذاری هر کدام بر منطبق عیان نگارش یابد و نمونه ای جوهر ... شده
سعادت خدیو جهان مردم بر عالمیان پیدا آمده و شبهای زراندود و قدر و نیمه گذارش آمده نقد اخلاص خاص گردد
و عیار آن افزون قدر شود و بالجمله تسخیر این حصن حصین که سالها در اندیشهٔ ... نظران ... نباشد
ربانی و بتوجه حضرت شاهنشاهی در مدت یکماه و هفده روز بر وجه دلخواه صورت بست هم قلعگیان ... از زاری
و درخشند و ... خود را بدیوار قلعه رسانیدند و در کاوش آن آغاز کردند و هم تیر دستان خدمتگذار در حوالی
و اطراف آن نقبها ساختند که ... شده ساکنان آن قلعه را تیر دوز کنند و هم یک از آن کار بردار بسیاری
نمایان بظهور آوردند چون قلعه نشینان نخوت منش رجعت کار را آگاهی یافتند و از خواب گران تنبهی پیدا شدند
در تضرع و زاری زدند تمرتبان ملا نظام الدین لاری که پدر زنش بود بدرگاه معلی فرستاد و او از طرز دانی و آگاه
دلی بوسیله بار یافتهای بساط ... بموقف عرض مقدس رسانید و الحاح و تضرع ایشان کرده
شبه کار را بطوری که مؤثر افتد آن زبان دان کاردان در پیش آن مرزبان عجز و دولت عاقبت پرور معروض داشت
خدیو آفاق را دل بر ایشان بخشود و در بار یکران خاص ... کورنش آمد تا آنکه این زاری از راه ... ظهور خان
بزرگ که راه سخن داشتند هر چند در عدم ظهور این عاطفت مقدمات بر هم چیدند بسمع اعظم رسید بلکه هجوم عامه و ... گرسنگی
و گرسنگی آن جهانبخش بخشش را عاطفت افزود و هر یکی از مقربان ابناء عزت را ... بخشیدند تا کلاه افلاک
بود تعبد سیاسات الهی بر خورش کردند و گروه خاک نژاد در انقلابات گونی با برام جای بردند و مقتضای عفو او
قاسم علی خان و دولت کلان را که از مقربان بزم و رزم بودند فرستادند که تمرتبان و سایر محصوران قلعه را از آن
نموده بسجده گاه آورند روز ... اسفندارمذ ماه الهی موافق بیست و سیوم شوال ... قلعه ...
نیازمندی بسجده خلائق جای آوردند و عاطفت حضرت شاهنشاهی ... سر ما را به گرد آورد ...
در خور حالت خود گرفت و ... زبانی فراز خانهٔ ... فرمان بریده و چند ... اگر
مصلحت مقتضای آن بود که چند گاه در بند خانه باشند تمرتبان فرستادند و روز دیگر ... مقدس آن
قلعه تشریف برده عبرت گرفتند و چند دیگ بزرگ را که سلیمانی ... از آنجا ... حکم ... فرمودند
این دیگها از سلطان سلیمان فرمانروای روم بوده است او در زمان خود خواست که بنادر فرنگ را که در حدود
هندوستانست تسخیر فرماید در آورده دیگهای بزرگ با لشکر فراوان فرستاد و از بی مددی ... لشکر روم

از عرصت صعبت انهزام یافته مراجعت نمود و آن توپهای سترگ را که نتوانسته همراه برد و از سوانح که بعد از
فتح سورت روی داد آمدن بهرجیو حاکم ولایت بگلانه که از زمینداران معتبر آنجاست بدرگاه
والا و آوردن شرف الدین حسین میرزا را زنجیر در گردن بموقف معدلت و دادگر که از عنوان دولت روزافزون
در سیمای سریرآرای سلطنت است تا مستعدان صلاح و تمیز بشناسایی و فرمانبرداری او و معارج نیکبختی توانند رسید و ارباب
اخلاص نیز راستی را سرمایه عقیدت افزائی دریافته و از صحیفه‌های والا که باین همه بوضوح پیوسته [illegible]
هر که از اطاعت این سلطنت آرای صورت و معنی سر باز کشیده او را آواره دشت ادبار ساخته محتاج این قبه
آستان پایه میگردانند یا در همان گرداب ظلمات فرو برده سرراهی بر گرداری او آتش می‌زنند چنانکه بتازگی حال این
خواجه زاده مرآت مقصود گردید و شرح این اجمال آنکه [illegible] از آن ایام که قدر
ترتیب شاهنشاهی نشناخته با بندگان و اصحاب سروری راه مخالفت پیش گرفت آواره ادبار و در مدارس و
ناکس گشته آبروی خویش بخاک مذلت ریخت چرا گویم بدگوهری خود را اظهار کرد چنانچه احوال او در [illegible]
اقبال شاهنشاهی در همان نزدیکی گرفته بود و بفولادبان داده خود را بآن فرومایگان پیوسته [illegible]
و چندگاه در [illegible] بسر برد و از آنجا بچنگیزخان التجا آورد و چون بچاره هستی دل بر کشید میرزایان [illegible]
که عالم خان پس معتمد گجرات آمده کار این شاخته بقدم نهضت مراجعت نمود همراهی او گزیده از ایالت کابل شاه
برگشته محمد حسین میرزا همراه شده و درین هنگام که رایات جهانگشا توجه [illegible] نهضت نموده [illegible]
متمردان این ناحیت افتاد و بایستی که این خواجه زاده تحفه این درگاه بجای آوردی و تدارک تقصیرات خود نمودی
لیکن چون سرنهاده بدگوهر بود و بعیوب [illegible] واو را در حدود ولایت زمیندار مذکور [illegible]
فرصت و [illegible] محمد حسین میرزا [illegible] ساخت و همگی اسباب او بغارت رفت و در [illegible]
ابراهیم حسین میرزا با محمد رفت [illegible] لیکن [illegible] ابراهیم حسین میرزا
هست او در آمده چون [illegible] سید [illegible] که رفته زمیندار مذکور او را [illegible]
روانه درگاه سازد و چون معلوم شده بود که عالم خان پس برادر خود را [illegible] درگاه والا فرستاده [illegible]
صدور نمود [illegible] زمیندار [illegible] توقف [illegible] مذکور علم شد که او را [illegible]
همراه آورده [illegible]
و توقف بر آورده [illegible] بوستان [illegible] سعادت [illegible]

اورا با همراهان بدرگاه والا آوردند آن قضیه معصومه را در ظل عاطفت خود گرفته بمهربانی [illegible]
و خواجه زاده را بقلیلی که آدمی کش بود تر سانیدند و از آنجا که شهریار دولت [illegible] از فرزندان
فراوان عاطفت تغافل مجرمان نمی‌پردازند او را بخانه [illegible] که [illegible]
ژرف و عور عظیم [illegible] که بگلانه ولایت [illegible] عرض آن [illegible]
دو هزار سوار و ده هزار پیاده در وی [illegible] جمع آن [illegible] و درآن ملک [illegible]
مانند سالیر و مولیر دو قلعه سنگین [illegible] دو شهر عظیم دارد [illegible]
واقعست و با هر طرف که نیرو [illegible] اطاعت کرده [illegible] درین ایام چون گجرات [illegible]
درآمده و از سطوت شکوه شاهنشاهی خدمتی شایسته بتقدیم رسانید و [illegible] درگاه معلی [illegible]
و از سوانح آنست که آسیبی بدست سریرآرای [illegible] و مجلی این [illegible]
پیوسته [illegible] خلافت در پرده خاص [illegible] آمده [illegible]
[illegible] در اظهار شکوه صوری و معنوی این بزرگ [illegible] الهی [illegible] خاص [illegible]
شمشیر [illegible] مذکور مجلس مقدس [illegible] جان قدری ندارد [illegible]
برجه که [illegible] و دو مردانه [illegible] آن [illegible]
از [illegible] آن جهان پهلوان الهی [illegible] پرده آرائی [illegible]
[illegible] شمشیر خاصه [illegible]
که [illegible] شمشیر [illegible]
رفت [illegible] و نه زخمت [illegible] درین هنگام [illegible] اخلاص [illegible]
و چنان دست زد که آن شمشیر جدا شده [illegible] بر بدن [illegible]
حاضران بارگاه مقدس شمشیر را دور برده [illegible] زمین زده [illegible]
از بیخودی خواست که او را از پنجه آن شیر الهی خلاص کردانند [illegible] آنحضرت [illegible]
او را اخلاص کردانیده و آن زخم خیلی افزود و [illegible]
گرانیده و چون خاطر [illegible] از مهمات [illegible] فراغ یافت [illegible] قلعه [illegible]
تفویض فرموده کورنش [illegible] و روز [illegible]

ججر بلکه [illegible]
از این باد [illegible]

موافق دوشنبه چهارم ذیقعده بصوب احمدآباد توجه فرمودند و هم در منزل لاراچه علیخان باستانبوس غنیمت
خاتمه الحمد لله که بهشتم اردیبهشت سال چهل و یکم الهی مطابق جمعه بیست و هفتم شعبان هزار و چهار شگرف
کاری فرخنده از دولت ابدی اتمام و برخی از بسیار زین اقبال بی زوال کشورخدای نظم بیع سخن طاق
ماند فرگاه ⁂ پادشاه زمانه اکبر شاه ⁂ کز حرکتش روز بخت روشن باد ⁂ وز بهارش زمانه گلشن باد ⁂
نیروی اندیشه سخن سنج و رسائی خامه آسمانی خرام حسن انجام پذیرفت با فرمانروایان والاشکوه
بطفیل آن ملکیان آفرینش باد آورده شبانگه و دستان سرایی را نشاط و آب کردانند اکنون کامیاب خوان
هستی را زنده کانی جاوید چهره نشاط افروخت شعر صد شکر که این نگارخانه ⁂ بگرفت نگار
جاودانه ⁂ آغاز اگر سری شکسته داشت ⁂ دانند که چه زیرش عاقبت ⁂ اگر گاه نیش خورده به وشش
افشاری چون دراستان این کار بزرگ نه انتهی و گفتار دانا پذیرفته از سرانجام شغل شگرف دل برگرفتی نظم
چو طبعی نداری چو آب روان ⁂ مبر دست زی نامه خسروان ⁂ دهان گر بماند ز خوردن تهی ⁂ ازان به که نا ساز
خوانی نهی ⁂ لیکن فرمایش شهنشاهی و نیرنگی والای خواص نظر فطرت را بر مناظر اقبال گشود و بکوه و دشت
فراز و نشیب آغاز آگهی بتازی زبان خوی گرفت زمان پارسی تر انیدی گلگشت بهار معنوی و نشاط
گلستان حکمت نظری و عملی از همه پرداخته دل کردند خاصه از شهود دل و دیده های کهن کاربار و رستی
و نقد جان شبیه های فرسوده دادن زبان شرک انداختی در آن فروه شناسای گلستان نقل جواب در آمد
و فراخنای جهان سزاوار جولانگاه فارسیان حقیقت که شایسته نگار سعادت گزینان عالم صورت نمی نمود
ناگزیر مردم زاد آمد که جواهر گرانمایه الکن از دست شده و سنجش سرای زندگانی فرمان نبردی
خداکان خود آباد دارد تا آنکه روز کار بستگی کشاد و بها گوهر زندگانی بخرف بهای ناسزا در شد
آرمندان شناوه بر شت و هرزه لایان شوریده سرکام روایی خود تا درست گفتار ها در آوردند و شرم از
راستان ابداع برگرفته براستی حق را باطل آمیز گردانیدند و ز برسنگان تا از سوی دادن جاره گزینان سرانجام
در نیرای نیکویی و پرهیز از شناوه کاری داستانهای بیم و امید بر باخشندی داروی نا راستی ... ⁂ داستیره رهبر کمی
بوقلمون دلنخوابی اختیجی انگاشته در فراخنای عالم در آمدند و بسا کبک گزاران خیال پرست انه نهای تاب
وارد است آسمانی پیوسته بافند در آمدند و ازکراح آگهی و شورش درازنفسی تخیلات ناروا گفتار دلاویز
حقیقت بر گنجینه فراوان راستی جستکان سعادت آگنده و ساده لوحان خبر از پیشین سخن برایشان تقدیم که بسنته

ازگاه بینی و ناشناسایی باده سرایی فرمودند و بگذاری سلیم دلان ناشناس حکایتهای ترفند آمیز
و از سپری شدن دوره ها و کهن گشتن نامه ها بیخ زکری فرو و هنگامه آرایی طبعت طرفه های فسون خانه
و سیلابهای آشوب بر جوشیده کروها کرده مردم در کوتاه کوه آگهی از بر خوانده افسوده کتابهای باطل آثار
نگارهای سترک اندوخته و در زبان زدگی جاوید افتادند و از غنودگی بخت خواهش فرودگانی پژوهش کتابی
شناسایی کر شورشگاه صورت و معنی از دو آرام پذیرد و نیرنگهای هر دو باطن از فروغ او روشنی فرا گرد
آمیزه شناوه برگزیده و بخس پوشی و خاک افشانی آن نیر نور افروز را غبار اندود ساخته معرکه جادو گزاران پرداختند
و شگفت تر آنکه دران بعض نیز دشت پیما تمیزی شناوه آرامشی پدید آرایند بکوه اشتی بخت بکوهستان فزون نمایی
او در این باره ستادات خواب میسازند و در ظلمتکده غفلت فرو شده و بنیاد شادی غم بر خوابهای پریشان نهند
شعر بهیات چگونه سرکشد پس ⁂ ره بردم تیغ و پای از حس ⁂ هم باشنده زیش هم کف الماس ⁂ چون پای بهم
بریشت الماس ⁂ درین تیرگی دل و گشایش خاطر کوکب حقیقت در حجاب شده و بیاوری فطرت کورش گرش شده
آنکه نظر آسمانی نظر نقش نگارای زرد و نیزبان پیاز مانده اندر زمرای فرانش نهاد و بور مبارک نیز اگر دراز
زمستان سنگ اندیشی گزین منزلها داده اند در سرچشمه افتاد و چشم آهو چون جوانان شده تا خیره خود کرده کوی
ناسزا کوی و گوهر نشکیبا خاطر گرش شناسایی داده از سکیه در ضعیفی دستی جنبش عامه وار هر چه نمی خواهند
بکین توزی بر خیزند و زبان و دل نیکو خواهش را الاشیده راه بیچ دانشی پی سپری و ژرف نگهی نگار نمود از
فروغ حکایت و پرتو نقل بودی جستن بی فروغ و دانش کار افزونی و در بستان عقل آزاد خرد پژوهان باستان ... نیست
جانکاه رسیبی بخن که نفسی است بر هوا و با دست گردزده کوتاه عمری بود و آن فیض بانی طالع خوبروی یافتی
کار شناسان و درین از مشغله نیاز تن این والا گشتن بران عیوب بگاهی شغل سبد تا گمود نشو بخرد آسید
نظم کال صدق و محبت زین نقش کشاده ⁂ که هر که باهر افشاند نظر عیب کنند ⁂ و چون ازین شکاه جادو که
چشمه سار فیض ایزدی است سر آهنگی معقول با منقول پوشیده داشته و مشیوار دل ملال بر گرفته نمایاره پژاد
آگاه که کمتر بیند و بفرط بها پر نسبته کم یاب بل کلم پایات دادند و اگر در بهاط رستنیان عملی دور رفت
حقانی نگاشته آمدی میان روان درست دریافت و د همین ماند کان خردی جویا بی کن جهان کهن الایا
این گروه هست جاشنی لذت برگرفتی و باستانی اندیشهها در بهاخانه ستون فرسوده شنیده ها را در هر زاد ایجاد
ایجاد حستی آمیزش بر روی کار آورده و نیرنگ فطرت بر تخته ابداع جنان بنیرنگی دل افروز نقش بست

ناهم خال عین الکمال خود از شرادات معنوی باشد و اهم رجله روائی پردگیان غیبی تواند شد مدار حریم
رزم و مراتب جد و هزل و مراسم لطف و قهر انواع سیر و مبادی شناخت آدمی طرق معموری ملک و رایت
منهای دولتهای بلند و انجام طلبهای دانشوران و نشیب و فراز گونه‌گون عالم و تسلیم ولیهای بزرگان و خلق قبایل
نا ممکن خجلت شنیدن و بهیچ وجه رسنده بودن بسیاری از او داد و عقل و شهادت و ساز رازها نکتهای جهان ...
و فراوان آزمون یکبار رستی روح افزا و دوستی دشمن تا رخنها باز گوید اگر دیده دری بکار رود و نکاتی
بسر آورده آید عمر دوم که دانش پژوهان کردار دوست و آرزوی آن فرو شده اند دوست دفتر ...
زنده کاخ فراهم آید و نیز نشانه عرفان اگرچه فروغ بر نقصه پیدائی شنیده ... شبستان معنی ...
گوهر شبتاب ... کار پرداز حقیقت پایه روشنی از راه حواس ... خامه از ...
و روزنه گوش خبر برای فراوان نور آورده و از دیده ... آثار ... افروزش ...
اندوزد و نیز در عطر خانه روایت ... ملال و داروی غم ... فتنه ...
... عمارتها بیمت از آن بود که ... افروزش ... و دست ...
... هنگامه و دستان طرازی که ... تعلقات ...
در مظاهر علائق ... شود امروز که از آورش ... گسسته ... چراغ ...
برافراز کاه اطلاق ... اگر تو ... سعادت در آید چه ...
الستیه ... آنست هر چه ... زبان ... خامه ... و همه زاده ...
و نیرنگی این ... بکار لیکن آن گوهر ...
اعنونی ... که فرزند رشته این ... منشور ...
وازین ... جانفزا ... حیرت ... آسوده ...
کاه از دیده حق باز دارد و گاه نیز دریافت را پرده بافت ... آرایش گردار ...
زاده عقل زدوده ... پرده ...
دیده گاه ... آیند آن ... زنگ ...
علوی و امهات سفلی ... خوانند ...
زبان روزگار آمیز معقول ... نهاده ... جهان ...

خاک ذره

خاک ذره امکان ... دست تصرف ... عقل ... خلوتسرای سلطانی
باز گوید شگرف کاری ... معاملات ... شیوا ...
و عالم ... خالص ... خلوتکده ... محض ... غالب ...
خاطر سودائی ... اندیشه ... شگرف ...
داستان و کوتاهی ... آورش ... چاره گر آمده ...
برکنار شده و به ... روی آورد ... صورت معنی ... نقش ...
وقت اندیشه غربت جهان بود که در آئین ... آموزی ... آید تا شناسائی ...
... هنگامه گفت و شنود ... نقش ...
اسباب آهنگری سرانجام یابد و سپس آن سلسله ... همای سمائی ... فراهم ...
محال ... پیدا ... نقش ...
از اندیشه ... شناسا گردند که آستانه کبریای ایزدی ...
بلند پرواز ... آن بال ... جهار سوی دنیا سود و زیان ...
نهاده ... جوصله ... نهاده ... هر زه کار ...
فرامی زمانه سازی ... سعادت ... خود ...
با تمیزی ... ساپی ... آغاز ...
آرای ... نقاب باقی گروه ... پرده ... رهنمای ...
از مراج آسمان و زمین استمام ... روز ... نامه ...
زمانه ... پیشگاه ... جهان ... دور ... کارت ...
لیکن آن وقت ... سعادت ... طراز ...
خامه نگار ... شسته ... گوهر ... خون ...
استادانه ... هر کس ... حق ... سعادت ...
در گرو اندیشه ... خیر ... جمال آن ...
فرصت ... زمانیان نامه ... زبان ... گوش ...

حسبی سرانجام یابد نظم بود در اندیشه من دیر باز ۞ کز دل اندوه اندیشه ...

رخت ... ۞ ... تازه کنم شرط نکو خواهی ۞ ...

... شاهنشاه عالم نگارش احوال دولت ...

... از دریای خاطر بر ساحل ...

... نظم ...

[illegible]

کو همه سنج درخت عیاری سخن و والا رتبتی او دران [illegible] که درین بارگاه شرف هیچ [illegible]
آید کسب فروغ معانی از آسمان اندیشه [illegible] صافی [illegible] تواند [illegible] نزول صعودی فرماید دوم [illegible]
[illegible] هنر را به پریشان حروف [illegible] آورده و آن روحانی نژادان را [illegible] عنصری [illegible]
لباس جان و تن و العجب [illegible] تشنه کرده و [illegible] تازه [illegible] دلپذیر [illegible] افزوده [illegible]
چهارم [illegible] آرایه معنی را اگر به جای باز دارد و لفظ [illegible] فرو گذارد [illegible] دستان را [illegible]
آورده [illegible] آرایش صورت و معنی [illegible] سخن را پیرایه بندد [illegible] لفظ [illegible] عبارت را از دیر فهم [illegible]
دور دارد [illegible] و سنگ گران [illegible] دران انجمن راه نیابد [illegible] وقت [illegible] روزگار [illegible]
روی [illegible] آراید و این [illegible] زمانی انتظام گیرد و سخن را [illegible] والا پایگی [illegible]
[illegible] اندیشه و جستجوی [illegible] توانمندان [illegible] فراهم آید [illegible] دوم [illegible]
[illegible] هر کدام شرایط بسیار و لوازم [illegible] نژادان با خود دارد و [illegible] آن گرامی [illegible]
و گزارش آن [illegible] فرصت نگنجد لیکن [illegible] از فروغ آگهی [illegible]
عیب [illegible] از راه دوستی [illegible]
[illegible] گوهر گرانمایه [illegible] توانند [illegible] در دل [illegible] هزار [illegible] فارسی [illegible]
[illegible] آرزوی دل با نجام رسد و کام [illegible] داشته آید [illegible]
سخن طراز [illegible] قسطاس حقانی [illegible] برادر شیخ ابوالفیض فیضی [illegible]
عنصری [illegible] فرموده [illegible] سخنوری [illegible]
[illegible] از جام [illegible] **شعر** [illegible]
سینه پر از علم [illegible] شیخ [illegible]
[illegible]
[illegible] آن [illegible] سخن [illegible] انجام [illegible]
[illegible]
سخن [illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] این [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

